Share
Twittern

غوث جانباز

۱۷/۱۲/۲۰۱۲

چگونه ما به بیماری وایروس A (هجوم به افغانستان) مبتلا میگردیدیم

نویسندگان: ولادیمیر سنیگیریوف، والیری ساموونین

اثر مذکور نوشتهٔ مفصل تحقیقی- سیاسی حوادثی است که عمدتاً طی سال های ۱۹۷۷ الی اخیر ۱۹۷۹ در افغانستان بوقوع پیوسته و از طرف دو نویسندهٔ روس تبار در بهار ۲۰۱۱ در مسکو به چاپ رسیده است.
نویسندگان کتاب ولادیمیر سنیگیریوف و والیری ساموونین با حوادثی که در کتاب بازتاب یافته مستقیماً یا غیر مستقیم ارتباط داشته اند.
آقای سنیگریوف که سالیان درازی است حرفهٔ ژورنالیستی دارد، اضافه از سی سال است که در بارهٔ مسائل افغانستان می نویسد و بارها در اداوار مختلف به وطن ما سفر نموده است. آنچه ارتباط میگیرد به آقای ساموونین (نویسندهٔ دوم کتاب) که در کتاب تحت نام والیری ستاراستین بروز میکند، وی قبل از کودتای ثور، هنگام وقوع آن و چند سال بعد از آن به حیث مأمور استخبارات شوروی وقت (کشف خارجی کی. جی. بی) در افغانستان ایفای وظیفه نموده و شخصاً شاهد اکثر وقایع منعکس شده در این اثر می باشد.
شکی نیست که نویسندگان زحماتی زیادی را در تهیه و تدوین این اثر متقبل گردیده اند و حقایق زیادی را که تا کنون در عقب پرده باقی مانده بودند برملا و تشریح می نمایند. رویهمرفته اثر مذکور، طوریکه نویسندگان آن نیز می پذیرند هنوز تمام عمق حوادث، دلایل و علل وقوع کودتای ثور را روشن نمی سازد و سؤالهای را باقی میگذارد. با آنهم به عقیدهٔ مترجم اثر مذکور میتواند در قطار اثر محترم صبور الله سیاه سنگ " و آن گلوله باران بامداد بهار" و سائر نوشته ها شروع تلاش های عمیق تحقیقاتی در قبال وقوع کودتای هفت ثور و هجوم نظامیان شوروی تلقی گردد.
خواندن این اثر تحقیقی، سیاسی و تأریخی را به همه علاقمندان دوستانه توصیه مینمایم.

بخش "آثار علمی و تحقیقی" پورتال اکنون آثار مذکور را با لیست نویگیشن تجهیز و در اختیار خوانندگان محترم قرار میدهد تا هر یک از آنها را مطابق علاقهٔ خود کلیک و مطالعه نمایند.
از توجه شما خوانندگان عزیز اظهار امتنان می نمائیم!

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

چگونه ما به بیماری وایروس A
(هجوم به افغانستان) مبتلا میگردیدیم

نویسندگان: ولادیمیر سنیگیریوف و والیری ساموونین

(تحقیق سیاسی)

ترجمه: غوث جانباز

مسکو

انتشارات "رسیسکایا گازیته"

فهرست عناوین:

فصل اول

رعد بالای کابل

فصل دوم

" دندانهائی آنها را شکستیم و خود را آزاد ساختیم"

فصل سوم

دشمن اصلی

فصل چهارم

هوتل "کابل" اسرار اتاق شماره ۱۱۷

فصل پنجم

قیام در هرات، اولین خون

فصل ششم

"باند چهار نفری"

فصل هفتم

کرونولوژی کودتا

فصل هشتم

حکم اعدام

سخن اخیر، گفتگوی نویسندگان

فصل اول

رعد بالای شهر کابل

چهارشنبه ۲۶ اپریل ۱۹۷۸ در آسمان کابل رعد و برق شدیدی شنیده میشود. ریزش باران صرف نزدیک شام توقف کرد. سکرتر اول سفارت اتحاد شوروی در کابل ویکتور بوبنوف، جوان رشید و بلند قامت پس از ختم کار به خانه برگشت. او با خاطر آسوده به چمن حویلی ویلایش برآمده تا هوای تازه را استشمام نموده و نیز با تازی عظیم الجثه و پر پشم خویش بازی کند. تازی مذکور وظیفهٔ حفاظت ویلای بوبنوف را به عهده داشت. اما آسوده حالی بوبنوف دیر دوام نکرد. زنگ تلفون خانه او را که جثهٔ عظیمی داشت واداشت با سرعت و سبکی غیر طبیعی به داخل دهلیز رفته و گوشی را بردارد. صدای آشنا در آنسوی لین به زبان دری بوبنوف را فرا میخواند تا گوشی تلفون را به شخصی به نام فیض جان بدهد. بوبنوف با لحن گرفته در جواب گفت: " شخصی با این نام در اینجا زندگی نمیکند، شما شماره را غلط دایل کرده اید." و گوشی تلفون را گذاشت. بوبنوف در حالیکه به سختی نفس تازه میکرد، با دست عظیمش سر خود را که موهای آن رو به ریزش نهاده بودند لمس کرد.

دیگر واضح بود که بوبنوف از هوای بهاری آرام و اندکی خنک شام آنروز فیض برده نمیتواند.
بوبنوف اصلاً کارمند ادارهٔ "کشف خارجی" اتحاد شوروی بود. کسیکه به بوبنوف لحظاتی پیش تلفون کرد اجنتی او به نام "محمود" بود که به زبان شفر او را به یک ملاقات فوری دعوت میکرد.
بوبنوف با تجربه ایکه داشت به خوبی درک میکرد که دعوت عاجل از او بخاطر ملاقات بیانگر وقوع کدام حادثهٔ مهم و حتی هم فاجعه انگیز باید باشد.

"محمود" یکی از منصبداران اردوی افغانستان و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب نیمه علنی دیموکراتیک خلق بود. این فرد معلومات زیادی در بارهٔ اوضاع و خصوصیات زندگی سیاسی افغانستان داشته و میتوانست مسائل مهم و پیش پا افتاده را از همدیگر تفکیک کند. "محمود" هیچگاهی از شفر (رمز) عاجل بخاطر کدام موضوع معمولی استفاده نمیکرد.

آنروزها کابل را یکی پی دیگری حوادث مهم سیاسی تکان میداد. به تاریخ ۱۷ اپریل طوریکه گفته میشد "بوسیلهٔ افراد مجهول الهویهٔ" یکی از لیدران حزب دیموکراتیک خلق میر اکبر خیبر به قتل رسید. اعضای این حزب شخص مذکور را "عزت و وجدان " حزب خود می نامیدند. هیچکس مسؤولیت قتل میر اکبر خیبر را به عهده نگرفت. هیچکس جرئت نمیکرد نامهای قاتلین و سازماندهندگان آنرا به لب بیآورد. حزب دیموکراتیک خلق قتل مذکور را بهانه قرار داده تا هزاران نفر را به جاده های شهر بکشد. مراسم تدفین خیبر به مظاهرهٔ بزرگ ضد حکومت مبدل گردید که در آن به شمول اعضای حزب، هواخواهان آن و برخی از اهالی ناراضی شهر کابل نیز شرکت ورزیدند، کسانیکه تا آن هنگام علاقمندی خاصی به سیاست نداشتند و قبلاً در اینگونه مراسم ظاهر نمی شدند.
واقعهٔ مذکور رئیس جمهور کشور محمد داوود را پریشان و آشفته ساخته بود. در طول تاریخ افغانستان به این تعداد مردم به کوچه های شهر کابل نریخته بودند. . . رئیس جمهور افغانستان پس از مشوره های دوامدار با مشاورین نزدیکش هدایت داد تا هفت تن از لیدران حزب دیموکراتیک خلق به شمول منشی عمومی نور محمد تره کی و معاون وی ببرک کارمل گرفتار شوند.

در آنروزهای ماه اپریل ویکتور بوبنوف و سائر همکارانش غالباً احساس میکردند که آرامی که بعد از به قتل رسیدن میر اکبر خیبر حکمفرما گردیده ، در حقیقت پیام آور خشونت های عظیمی در آینده است. خاموشی که رعد مهلک و بی سابقهٔ در پی خواهد داشت.
بوبنوف ساعت هشت و سی دقیقه در "تیوتای" آبی رنگ خود که شاهد واقعات متعدد و گوناگون بوده به محل از قبل تعیین شده برای "ملاقات های عاجل" رفت. در روشنائی چراغ های موتر او اندام اجنت خود را در پس کوچهٔ تاریک شناخت. اجنت لباس ملی افغانها را به تن کرده بود. بوبنوف چراغهای موتر را خاموش و در تاریکی اندکی پیشتر حرکت کرد. سپس توقف نموده و دکمهٔ را که دروازه های موتر را اتوماتیک میبستند و میگشودند فشار داد. "محمود" با سرعت و مهارت در سیت عقبی موتر جابجا شد. پس از سلام وعلیکی معمول میان افغانها، "محمود" در حالیکه تبسم صمیمانه بر لب داشت از اینکه دوست شوروی را ناراحت ساخته بود از او معذرت خواهی کرده و فوراً اضافه نمود که دلیل برای "ملاقات عاجل" بسیار مهم است. . .

وقتیکه بوبنوف با دوست افغانش به خانه آمدند، روی میز غذای شام چیده شده بود. بالای میز برای مجله ها که پائینتر قرار داشت بوتل یخزدهٔ ودکای نوع "ستولیچنایا" که عرق از دیوارهایش سرازیر بود دیده میشد. بوبنوف از مهمانش دعوت بعمل آورد تا در عقب میز جا بگیرد. مهمان در عقب میز نشسته و خوراکهٔ را برای خود در بشقاب گذاشته اما از نوشیدن ودکا اجتناب ورزید.
"محمود" در حالیکه یک دستش را به رسم قدر دانی روی سینه گذاشته بود گفت: " تشکر، رفیق بوبنوف، مگر من همین امشب باید در جلسهٔ وسیع کمیتهٔ مرکزی و منصبداران جناح "خلق" اشتراک ورزم. این یک جلسهٔ معمولی نخواهد بود، در آن سرنوشت افغانستان تعیین میشود و فیصله صورت خواهد گرفت که آیا فردا قیام مسلحانه اجرا شود یا خیر؟"

بوبنوف ابروهایش را بالا انداخته، با پیشانی ترش ولی صدای آرام مجدداً پرسید: " قیام؟" خبر شروع قیام، موضوعی عادی نبود، ولی در هر حال نباید کنترول را از دست داد.
مهمان با خود نمائی هدف قیام را قرار ذیل توضیح کرد: " براندازی رژیم ارتجاعی و فاشیستی محمد داوود و رهائی رفقای محبوس ما از زندان."
بوبنوف: " به نظر تو تمایلات اعضای جلسه برای اتخاذ کدام فیصله بیشتر است؟ "
" محمود ": " اکثریت از قیام مسلحانه پشتیبانی میکند، اما رفقای که متزلزل هستند نیز وجود دارند، ولی آخر الامر آنها نیز به اکثریت میپوندند. طی روزهای اخیر ما فعالیت های زیاد و مثمری را میان افسران اردوی جناح "خلق" انجام دادیم. ما تقریباً باور داریم که قوای چهار زرهدار و غند قوای هوائی بگرام با ما خواهند بود. مواضع ما در فرقهٔ هفت پیاده نیز بد به نظر نمیرسد. اما هدفم از آمدن نزد تو صرف ارائهٔ معلومات در این باره نیست. رفقا به من وظیفه سپرده اند تا عکس العمل رهبری شوروی را در صورت شروع قیام مسلحانه بدانم؟ آیا تو میتوانی همین امروز در اینباره معلومات به دست بیآوری؟
مامور کشف خارجی به فکر فرو رفت. بدون آنکه متوجه خود شده باشد گیلاسی پر از آب معدنی را سر کشیده زیر لبها گفت: " کوشش اعظمی خود را میکنم."

بوبنوف در کتابچهٔ یادداشتی که همیشه روی میزک مهمانخانه میبود اهم معلومات به دست آمده از اجنت را درج نموده و سوالی را که باید از رهبری شوروی میکرد نیز نوشت. سپس به آشپزخانه، جای که خانمش به آنها چای آماده میکرد رفته و پرزه را به خانمش داده و تاکید کرد تا فوراً به سفارت برود و کاغذ را به آمر دفتر کشف خارجی تسلیم نماید و هکذا از وی بخواهد تا مرکز متوجه حاد بودن مسئله شده و با ارائهٔ جواب تعلل ننماید. خود بوبنوف با پتنوسی که در آن چاینک چای با کشمش و خسته گذاشته شده بودند نزد مهمان خود برگشت.
آنتانینا، خانم بوبنوف طوریکه به یک خانم مامور ادارهٔ استخبارات معمول است کدام سوال اضافی نکرد.
آنتانینا با سرعت تمام کوچه های نیمه روشن و خلوت را طی کرده بالاخره خود را به عمارت سفارت رساند. آمر دفتر "کشف خارجی" در اتاقش نبود، در منزل نیز نبود. کسی از مامورین سفارت به آنتانینا گفت که آمر برای ملاقاتی به شهر رفته. آنتانینا یادداشت را به معاون آمر دفتر کشف خارجی آرلوف – موروزوف سپرده و پیام شوهرش را نیز به سمع او رساند. حین خارج شدن از سفارت در محوطهٔ سفارت با یکی از دیپلوماتها که آنروز تا دیر در دفتر مانده بود مواجه شده خواهش کرد تا او را به منزل برساند.

ویکتور بوبنوف بخوبی درک میکرد که مسکو تا فردا صبح کدام عکس العملی در برابر "خبر" رسیده ابراز نخواهد کرد. آمر دفتر "کشف خارجی" در کابل و حتی شخص سفیر صلاحیت تصمیم گیری در همچون موارد خطیر را نداشتند. بوبنوف که منتظر برگشت همسرش بود به مهمان دیر آمده اش خبر داد که راپورش به مسکو فرستاد شد، ولی جواب آنرا نباید طی ساعتهای نزدیک انتظار داشت؛ او بخاطر آنکه "محمود" رفقای شوروی را به تعلل متهم نکرده باشد اظهار داشت:
- " لااقل یک روز پیش ما را با خبر میساختی؟ "
اجنت شانه هایش را بالا انداخت. به نظر میرسید که خود او نیز از سرعت انکشاف اوضاع آگاهی چندانی نداشت.
وقتیکه "محمود" میخواست خانه را ترک بگوید، مامور کشف او را متوقف ساخته گفت:
- " یک لحظه، بیا اینطور قرار بگذاریم. فردا پنج صبح من به میکروریان به کوچهٔ که در آن متخصصین شوروی زندگی میکنند می آیم. تو این کوچه را میشناسی، از خانهٔ تو دور نیست. در ساعت موعود تو باید بیرون باشی. در صورتیکه تو لباس ملی افغانها را به تن داشته باشی این بدان معنی است که هیچگونه قیامی صورت نمیگیرد، برعکس، لباس نظامی بر تن تو گواهی شروع قیام مسلحانه را خواهد داد."
سپس بوبنوف "محمود" را در موتر خود الی میکروروریان، جای که هنوز جلسه کودتاچیان جریان داشت انتقال داد.

سحرگاهان، ساعت پنج، هنگامیکه سپیده ها نو در حال دمیدن بودند بوبنوف موترش را در همجواری بلاک متخصصین شوروی پارک کرد. حضور وی در آن صبح وقت در این محل توجه خاص کسی را جلب نمیکرد، زیرا کابل شهری است که اهالی آن صبح وقت از خواب برمیخیزند، در همین وقت سوداگران به طرف کارهایشان میروند، بایسکل رانان، کراچی وان ها و دریوران. . . به حرکت و جنبش می آیند.
تقریباً در لحظه ایکه بوبنوف موترش را خاموش میساخت، همان فردی که دیروز شام مهمان او بود در حالیکه صرف روبرویش را مینگریست و به بوبنوف نظری هم نمی انداخت از مقابلش گذشت.
شخص مذکور لباس نظامی بر تن داشت.

بوبنوف برای صرف صبحانه با عجله سری به خانه زد و از آنجا با سرعت عازم سفارت گردید. با آنکه تا آغاز روز کاری هنوز وقت زیاد باقی مانده بود، اما آمر بخش کشف خارجی در دفترش بود. دگروال اوسادچی (آمر دفتر "کشف خارجی" در کابل) چیزی را با دلچسپی و رضایت مینوشت. بوبنوف در میان سائر اوراقی که روی میز کار اوسادچی قرار داشتند یادداشت دیروز خود را نیز مشاهده کرد.

اوسادچی که لبخند بر لبان داشت دستش را به سوی بوبنوف دراز نموده گفت: " بیا، به خیر بیائی، تو آرامش همه را برهم زدی. بگیر این هم تیلگرامی که مطابق خواهش تو به مرکز ارسال شده، متن آنرا آرلوف – موروزوف (معاون اوسادچی) ترتیب نموده. من ناوقتهای شب به دفتر آمدم تا آنرا امضاً کنم، ببین آیا متن که نوشته شده درست است؟
بوبنوف با دقت تمام متن را خواند و گفت:
" درست است رفیق اوسادچی. میخواهم بعضی جزئیات جدیدی را به آن علاوه کنم. فقط یک ساعت قبل اجنت "محمود" را دوباره دیدم. او لباس نظامی به تن داشت و این علامت آن است که فیصله دربارهٔ آعاز قیام مسلحانه اتخاذ گردیده و قرار است همین امروز شروع شود."
تبسم از صورت اوسادچی دفعتاً ناپدید شد. تمام وجود او بازگو کنندهٔ یک نوع نا آرامی شد.
اوسادچی: " منبع تو نباید فریب بدهد. این اجنت تمایلاتی به خیال پردازی ها ندارد؟ آیا من اوضاع را درست درک میکنم؟"
بوبنوف: " بلی، او کسی نیست که دست به خیال پردازی ها بزند."
اوسادچی از عقب میز کارش برآمده و در دفتر تنگش به قدم زدن پرداخته و سپس لحن متفکر شده اش را قوت بخشیده و با صدای قاطع یک آمر اظهار دشت:
- " بلی، این همه بسیار شباهت به واقعیت دارد، طی روزهای اخیر انکشاف اوضاع گواهی همینگونه یک حادثه را میدادند، چیزی در حال بوقوع پیوستن بود." سپس یکبار دیگر بوبنوف را مستقیماً مخاطب قرار داده گفت: " بگیر، این هم فورم تلگرام، همین حالا و در همینجا بنویس، مختصر و موکد، بدون کلمات از قبیل " احتمال دارد "، " حدس زده میشود "، " باید انتظار داشت ". . .، بنویس: " به کریوچکوف[1]! عاجل است!"... راستی در مسکو حالا ساعت چند است؟" دیدگان اوسادچی یکبار دیگر از خشنودی برق زدند: " هه، هه شش صبح. این بهترین وقت است برای دریافت همچون تلگرامها. . ."

طی مدت کمتر از پانزده دقیقه تلگرام دومی مبنی بر اتخاذ فیصله در بارهٔ شروع قیام مسلحانه نیز به مسکو ارسال شد.

ساعت نه صبح جلسهٔ کارمندان دفتر "کشف خارجی" در سفارت دائر گردید. اوسادچی از مادونان خود تقاضا کرد تا حین پلان کردن اقدامات اوپراتیفی خویش برای آنروز اطلاعات بوبنوف را در نظر داشته باشند. کارمندان هیچگونه سؤالی نداشتند، تقریباً همهٔ آنها خبر کودتای احتمالی را جدی نمی پنداشتند. آنها را میشد درک کرد زیرا در زمان ریاست جمهوری محمد داوود ماهی نبود که کسی از کارمندان اوپراتیفی اطلاعات آماده شدن توطئه ها و کودتا ها را بدست نمی آورد. بطور مثال اطلاعات دربارهٔ توطئه ها علیه حکومت از طرف سازمانهای ذیل به دفتر "کشف" مواصلت میکردند:
توطئهٔ " دیموکراتهای مترقی"، توطئهٔ گروه تند رو طرفدار چین "شعلهٔ جاوید"، توطئه های بنیادگرایان و افراطیون اسلامی، توطئه های اقلیت های قومی. . . ولی هربار اطلاعات رسیده رد میشدند.

حین ورود بوبنوف به " اتاق عمومی " جائیکه کارمندان دفتر کشف خارجی معمولاً هر صبح گرد هم می آمدند، همکاران با دیدن او به شوخی شروع کردند. کسی تظاهر کنان به کلکین نزدیک شده و زهرخندان به جادهٔ دارالامان اشاره کرده میگفت: " تو تانکها را می بینی؟ " دیگری با تمسخر هرچه بیشتر جواب میداد: " نی، تو طیاره های تهاجمی را در آسمان نمی بینی؟" سومی رشتهٔ شوخی را به دست گرفته ادامه میداد: " حتی قوای پیاده هم در هیچ نقطهٔ به نظر نمیرسد، عجیب یک کودتاه نظامی به راه افتاده، حتی یک عسکر هم دید نمیشود. . ."
ساعت نه و چهل دقیقه غرشی در آسمان به گوش رسید. این غرش طیارهٔ ایروفلوت بود که پرواز نوبتی اش را از کابل به صوب مسکو اجرا میکرد. طیارهٔ مسافربری مذکور تو گوئی بر کوه های سر به فلک کشیده پا میگذاشت و به طرف بالا میرفت، کلکینچه های آن از شعاع آفتاب میدرخشیدند و متدرجاً در آسمان آبی رنگ از انظار ناپدید گردید.
درست در همین لحظات در نقطه ای از شاه راه کابل – جلال آباد صدای فیر توپ شنیده شد، مزاح ها و شوخی ها دفعتاً خاموش شده و قیافه ها رنگ جدی بخود گرفتند. همهٔ کسانیکه در آن لحظه در "اتاق عمومی" قرار داشتند درک کردند: " شروع شد. . ."

پنج سال قبل، به تاریخ ۱۷ جولای ۱۹۷۳ سردار محمد داوود بدون تقبل زحمات زیاد پسر کاکایش محمد ظاهرشاه را از تخت شاهی افغانستان برکنار ساخت. محمد داوود نظام شاهی را لغو و خود را رئیس دولت، صدراعظم و وزیر امور خارجهٔ کشور اعلام نمود. جهان در آن ایام از وقوع کودتای نظامی در افغانستان و تحولاتی که باید پس از تعویض نظام سیاسی شروع میشدند حرف میزد. اما بعضی از مأمورین استخباراتی شوروی که در مسائل افغانستان بلدیت مسلکی و همه جانبه داشتند، به این باور بودند که ماهیت اتفاقات اخیر طوری نیست که تبلیغات رسمی از آن یاد آور میشود.

---

[1] این شخص از سال ۱۹۷۴ الی ۱۹۸۸ به حیث رئیس عمومی ریاست اول (کشف خارجی) کی. جی. بی. و از سال ۱۹۷۸ الی ۱۹۸۸ سمت معاون رئیس کی. جی. بی. اتحاد شوروی را به عهده داشت.

یکی از افراد نزدیک به خانوادهٔ شاهی به دفتر کشف خارجی در کابل محرمانه اطلاع میداد که شخص شاه غالباً در به راه اندازی کودتا دست داشته است. شاه هوشیار و دور اندیش افغانستان بخوبی درک میکرد که دیگر نمیتواند با اوضاع متغیر، غیر قابل پیشبینی و انفجار انگیز افغانستان دست و پنجه نرم کند. در آن زمان از یک طرف بنیادگرایان اسلامی نفوذ خود را توسعه بخشیده و برای مبارزهٔ مسلحانه علیه حکومت آمادگی میگرفتند و از سوی دیگر افراد و حلقاتی که آرزو داشتند افغانستان را از عقب مانی "قرون اوسطای" برهانند نیز با قاطعیت تمام صدای خود را بر ضد نظام بلند مینمودند. خصوصیت مسأله در آن بود که حلقات و اشخاص متذکره نه دهقان بودند، نه کارگر و نه هم مأمور عادی دوائر رسمی؛ اینها غالباً صاحب منصبان جوانی بودند که که ستون فقرات اردوی افغانستان را تشکیل میدادند. در همچون یک اوضاعی ظاهر شاه میتوانست میان دو سنگ آسیاب قرار بگیرد. شاه افغانستان مدت چهل سال بود که بر تخت شاهی افغانستان قرار داشت، او طی این مدت تجارب زیادی اندوخته بود، لحظات و روزهای گرم و سرد را نیز دیده بود. ولی اکنون یک احساس درونی به او توصیه میکرد تا از قدرت کنار رفته و به گوشهٔ آرامی کوچ کرده، قدرت را به شخص قاطع تر بسپارد تا بدین ترتیب اوضاع در کشور تحت کنترول درآورده شده و اعتراضات ضد حکومتی بیشتر شکل میانه روانه و ملیگرایانه به خود بگیرد، چیزیکه از دیدگاه تاریخی بیشتر در افغانستان معمول بوده است. چنین یک شخص وجود داشت و آن سردار محمد داوود صدراعظم سابق و قریب نزدیک اعلیحضرت بود. شخص شاه در آستانهٔ "کودتا" رهسپار ایتالیا گردید. سائر خویشاوندان، متعلقین و نزدیکان شاه حین کودتا و بعد از آن با کدام فشار، تضعییقات. . . روبرو نشدند.

اطلاعات در بارهٔ آنکه "شاه به اجرای کودتای جمهوری موافقت دارد" به مسکو خبر داده میشد. ولی اطلاعات مذکور در جمع انبوهی از "خبرها" توجه "آمرین" مربوطه را به خود جلب نمی کرد. مسکو نهایت شادمان بود که "افغانستان گام جدیدی به طرف ترقی" برمیدارد.
"آمرین" بخاطر ابراز شادمانی خویش دلایلی نیز داشتند:
رئیس جدید دولت افغانستان صبح روز بعد از تصاحب قدرت از طریق رادیوی کابل خطاب به مردم افغانستان اطمینان داد که او در جامعه تحولاتی اجتماعی - اقتصادی به میان آورده و دیموکراسی را پیاده میکند. رئیس دولت همچنان اظهار داشت که نابرابری میان اقشار و قومها از بین رفته، اصلاحات ارضی دهاقین را مالک زمین خواهد ساخت. محمد داوود در خطابه اش هکذا اعلام داشت که قصد دارد به فساد اداری خاتمه بخشیده، کنترول دولت را بالای قیم در ساحات تجارت و خدمات جتماعی تأمین نماید، اجرای اهداف دیگری نیز پیشبینی و مطرح گردیده بودند. انصافاً باید تاکید کرد که داوود حین ریاست جمهوری اش سعی کرد تا تمام وعده های داده شده را عملی سازد.
در ساحهٔ سیاست خارجی محمد داوود در خطابه اش بطور خاص تاکید کرد که آرزو دارد دوستی همه جانبه را با " همسایهٔ بزرگ شمالی" استحکام بخشیده و " تلاش های امپریالیزم" را خنثی سازد.

گرایش داوود به طرف مسکو قابل درک بود، زیرا او به کمک فعال افسران جوان اردو که تحصیلات نظامی را در اتحاد شوروی به دست آورده بودند در نتیجهٔ کودتا به قدرت رسید. بسیاری از این افسران اعضای حزب دیموکراتیک خلق و از یاران نزدیک ببرک کارمل بودند. پس از به قدرت رسیدن، داوود مجبور بود افسران مذکور را به مقامهای بلند دولتی بگمارد.
اولین سفر خارجی محمد داوود در مقام ریاست جمهوری به مسکو بود. حین اقامت در مسکو رهبری شوروی از وی استقبال گرم بعمل آورد. طی سفر بالا یاد شده و سفرهای بعدی هئیت های عالیرتبهٔ جانبین به کابل و مسکو مؤافقت نامه های مهم ههمکاری ها و توسعهٔ روابط میان دو کشور به امضاً رسیدند.

محمد داوود که یک سیاستمدار هوشیار، مجرب و دارای تفکر پراگماتیک بود، بلافاصله پس از احراز قدرت به مخالفین سیاسی خود نشان داد که منبعد این اوست که در رأس کشور قرار دارد: قبل از همه او شروع کرد به سرکوبی گروهک های افراطی اسلامی که در آنزمان به تشتت و ترور اهالی متوسل میشدند: به روی دختران که از پوشیدن چادری اجتناب میورزیدند تیزاب میپاشیدند، اعمال تروریستی انجام میدادند و در بعضی از نقاط کشور حتی مراکز بغاوت های مسلحانه را ایجاد کرده بودند. محمد داوود یکی از اساس گذاران گروه افراطی "جوانان مسلمان" و آمر دیپارتمنت شریعات پوهنتون کابل غلام محمد نیازی را دستگیر و به زندان انداخت. دو ماه بعد در دسمبر ۱۹۷۹ یکی از لیدران دیگر تندروان اسلامی به نام حبیب الرحمن دستگیر و اعدام گردیده و یاران هم عقیدهٔ او به حبس های طویل المدت محکوم شدند. حبیب الرحمن و یارانش متهم به توطئه و آمادگی برای برای راه اندازی کودتا بودند. برخلاف باورهای معمول "مهاجرت" تندروان اسلامی از افغانستان اساساً در زمان حکومت محمد داوود آغاز یافته نه حین حکومت حزب دیموکراتیک خلق. ناکامی یکی از توطئه های ضد محمد داوود که از سوی گروه های افراطی اسلامگرا به راه افتاده بود باعث گردید که افرادی چون گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود افغانستان را ترک و فراری شوند. در آنزمان با نامهای این جوانها کمتر کسی آشنائی داشت. پس از ورود نظامیان اتحاد شوروی به افغانستان جوانان مذکور دسته های قوی را تشکیل داده و به عنوان لیدران سیاسی ظهور یافتند. دیپلوماتان و سائر مامورینی که از مسکو به افغانستان در این زمان سفر میکردند از اینکه حکومت داوود به سرکوبی "ارتجاع اسلامی" پرداخته بود اظهار خشنودی و رضایتمندی میکردند.

در این میان اعتماد مسکو بر "شهزادهٔ سرخ"[2] هرچه بیشتر میگردید. لیدران شوروی به آن باور بودند که داوود بر سیاستمداران جوان افغان و کمک های اتحاد شوروی اتکاء کرده نظامی را در کشورش ایجاد خواهد کرد که دوستان شوروی در اتخاذ تصامیم سیاسی دست بلند خواهند داشت، ولو اگر نظام موجود مستقیماً "سوسیالیزم" هم نامیده نشود. به عبارهٔ دیگر در اذهان اراکین شوروی آرزوی "شوروی سازی" افغانستان به میان آمده بود.

اما تا جائی که میشد استنباط کرد چنین یک دورنمائی در پلان های رئیس جمهور داوود وجود نداشت. داوود قصد نداشت بنیاد های تاریخی کشورش را که طی قرن ها نضج گرفته بودند تغییر بدهد. داوود به مثابهٔ یک ملی گرای واقعی احترام عمیق به عنعنات وطنش داشته و میخواست تا اصلاحات او نظام سیاسی کشورش را از بین نبرده، بلکه به اصلاح آن بپردازد. در ساحهٔ پالیسی خارجی داوود سعی میکرد توازن را میان قدرت های بزرگ جهان رعایت نموده و از این طریق به کشور خود حد اکثر مفاد برساند. در کابل در آنزمان شوخیگونه میگفتند: " داوود سگرت امریکائی را با گوگرد شوروی در میدهد." به همین دلیل، پس از آنکه داوود از سرکوبی گروه های تندرو اسلامی و بغاوت های اقلیت های قومی فارغ بال گردید، بلافاصله تصمیم گرفت تا از "وزیران طرفدار شوروی" فاصله بگیرد، از آنهائی که او را حین کودتا همراهی کرده بودند.

داوود طی سالهای ۱۹۷۴- ۱۹۷۵ عدهٔ زیادی از اعضای حزب دیموکراتیک خلق را از کرسی های وزارت خانه ها و سائر دوائر عالی رتبه برطرف ساخت. برخی از آنها به حیث سفراء به خارج از کشور فرستاده شدند و عده ای هم بیکار ماندند. یکی از مهره های اساسی کودتای ۲۶ سرطان پیلوت نظامی عبدالقادر بود که در بین برطرف شدگان مورد تحقیر بیشتر قرار گرفت. قادر را نخست از سمت قوماندانی قوای هوائی به تقاعدی ثوق دادند و سپس توهین آمیز به صفت آمر مسلخ اردو تعیین کردند. قادر پس از برخوردی که با او صورت گرفت با افسران و طرفداران خود تماس حاصل کرده و با آنها زمینهٔ به راه اندازی یک کودتای جدید را، اینبار علیه محمد داوود جستجو کرد.

افغانها چیزهای زیادی را میتوانند ببخشند، ولی تحقیر به عزت، مردانگی و حیثیت یک منصبدار را عفو نمیکنند.

در مسکو بر کناری وزرای "چپ" در اوایل تعجب اراکین را برانگیخت: "چرا اینطور شد؟" مامورین کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و وزارت امور خارجهٔ شوروی از این بابت ناراحت بودند. "آمرین" در ارگانهای زیربط مطمئن بودند که شعبهٔ روابط بین اللملی حزب کمونیست اتحاد شوروی روش مناسب را در برابر "دیموکراتهای مردمی افغان"[3] انتخاب نموده بودند. رفقای شوروی بارها به لیدران جناح های "خلق" و پرچم" توصیه میکردند تا "تمایلات و تقاضاهای انقلابی خویش را مهار ساخته و از نظام مترقی موجود در افغانستان حمایت همه جانبه نمایند." رهبری شوروی بهیچوجه نمیخواست باورمندی خویش را بر داوود مورد شک و تردید قرار داده و دچار اشتباه شود. عده ای از اراکین عالیرتبهٔ شوروی تغییرات کدری را که داوود در ادارهٔ دولت وارد میکرد می ذیرفتند و توضیحات رئیس جمهور افغانستان را که گویا در شرایط کنونی کشور بیشتر به متخصصین آگاه ضرورت دارد تا به نظامیان که جز فیر کردن و مارش نمودن چیزی دیگری بلد نیستند.
در عین زمان برخی از دیپلوماتان و کارمندان دفتر کشف خارجی در کابل داوود را فانتوماس[4] می امیدند. علت فانتوماس نامیدن داوود نه تنها شباهت چهرهٔ او با قهرمان مرکزی فلم سرزبان های فرانسوی "فانتوماس" بود. مقصد اصلی در آن بود که داوود میتوانست تغییر قیافه دهد، ولی در هر حال از عقب هر ماسک حتماً قیافهٔ وحشتناک حقیقی او ظاهر میشد. این کارمندان با انرژی از اینکه در افغانستان چی میگذشت به خوبی آگاه بودند. آنها میدانستند که حین جنگ دوم جهانی شهزاده داوود خان که در آن ایام سمت قوماندانی قوای مرکز را به عهده داشت طرفدار همکاری فعال با جرمن ها بود. داوود آنقدر هم ساده نبود که در مورد او در کرملین و وزارت خارجهٔ اتحاد شوروی فکر میکردند. مامورین دفتر کشف خارجی اینرا نیز بخوبی می فهمیدند که اطلاعات موثق و واقعی آنها که غالباً محتوای منفی در بارهٔ محمد داوود میداشتند به رهبری اتحاد شوروی نمیرسید. به دلایل که درست وضاحت نداشتند اطلاعات مذکور در سطوح مختلف متوقف ساخته میشدند. بدینترتیب کارمندان کشف تشویش داشتند که عدم دسترسی رهبری شوروی به واقعیت ها میتوانست تصور نادرست را از نظام جمهوری در افغانستان و شخص محمد داوود ایجاد کرده و این باعث آن میگردید تا لیدران دو کشور درک ناقص از همدیگر داشته باشند.

این تشویش ها به زودی به واقعیت پیوستند.

در اپریل ۱۹۷۷ رئیس جمهور افغانستان ضمن یک سفر رسمی در مسکو قرار داشت. بریژنیف تصور میکرد که داوود دوست و برادر اتحاد شوروی بوده و حین مذاکرات دوستانه و برادرانه داوود را مخاطب قرار داده تشویش جانب

1- اراکین شوروی در میان خود رئیس جمهور داوود و طرفداران او را "دیموکراتهای مردمی" مینامیدند.

3- بنابر علایق نزدیک محمد داوود (در سالهای اول به قدرت رسیدن) با جناح "پرچم" حزب دیموکراتیک خلق و همچنان اتحاد شوروی، در بعضی از محافل سیاسی کشورها او را " شهزادهٔ سرخ" مینامیدند.

فانتوماس قهرمان یک سریال فرانسوی که ۳۲ بخش دارد میباشد. فانتوماس سر بدون مو (تاس) داشته و برای پنهان ساختن چهرهٔ اصلی اش [4]ماسک بر رو میداشت.

شوروی را در رابطه به "فعالیت های تحقیقاتی" امریکائی ها که تحت پوشش سازمان ملل متحد در نزدیکی سرحدات شوروی به پیش میبردند به وی ابراز داشت.

بریژنیف اطلاعات موثق ادارهٔ کشف خارجی خود را در بارهٔ آنکه مامورین ملل متحد در حقیقت کارمندان سی آی ای اضلاع متحدهٔ امریکا میباشند در اختیار داشت. البته بریژنیف نمیتوانست به داوود منبع خبری خود را مستقیماً فاش بسازد. سخنان بریژنیف عکس العمل شدید و غیر منتظرهٔ داوود را برانگیخت. رئیس جمهور با قاطعیت تمام خاطر نشان ساخت که موجز حضور یا عدم حضور متخصصین در نقاط مختلف افغانستان از صلاحیت های حکومت افغانستان بوده و او آرزو ندارد تا دوستان شوروی در امور داخلی افغانستان دست به مداخله بزنند.
بریژنیف با برده باری تاخت و تاز مذکور را قورت کرد. اما این آخرین اختلاف میان طرفین حین مذاکرات اپریل نبود.
بریژنیف که آجندای از قبل ترتیب شدهٔ خود را ضمن مذاکرات دنبال میکرد، از لیدر افغانستان پرسید که او چگونه قصد دارد روابط خود را با حزب دیموکراتیک خلق بسازد؟ سوالی که به نظر منشی عمومی حزب کمونیست شوروی معمولی به نظر میرسید موجب عصبیت محمد داوود گردیده در جواب گفت: "روابط دوستانه میان کشورهای ما ضرورت به میانجیگران ندارد!" بریژنیف با ملاحظهٔ عکس العمل منفی داوود دیگر نخواست موضوع مذکور را انکشاف دهد.

این بخش مذاکرات تاثیر عمیقی بر عده ای از اراکین اتحاد شوروی بجا گذاشت. تشویش آن به میان آمد که رئیس جمهور احتمالاً فعالیت حزب دیموکراتیک خلق را یا محدود و یا هم بکلی مسدود بسازد. رهبری شوروی فیصله کرد تا پروسهٔ وحدت دو جناح حزب (خلق و پرچم) با شدت هرچه بیشتر به پیش برده شود، تا حکومت داوود به زودی با یک حزب متحد، منسجم و نیرومند سیاسی روبرو گردد.

سوء تفاهمات که حین مذاکرات اپریل ۱۹۷۷ در مسکو بروز کردند جوشش " احساسات برادرانهٔ " مقامات شوروی را در برابر داوود تا اندازهٔ فروکش ساخت. ولی روش عمومی حکومت شوروی در مورد افغانستان هنوز تغییر نکرده بود. در دفاتر وزارت خارجهٔ شوروی وقتی حرف از افغانستان به میان می آمد، دوست داشتند آنرا با کشور فنلند مقایسه کنند: " فنلند نیز کشوری است دوست، بی طرف و با سیاست قابل پیشبینی."

افزون بر همه ما ضرورتی برای ایجاد تشنج در سرحدات جنوبی اتحاد شوروی نداشتیم.

توضیحات مترجم:

* به عقیدهٔ من نویسندگان کتاب به دلایل نامعلومی از یک سلسله حقایقی که ارتباط میگیرد به علل وقوع کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ و نقش حکومت اتحاد شوروی و مخصوصاً دستگاه های مخوف استخباراتی آنکشور از قبیل کی. جی. بی. و جی. آر. یو. که اکنون به همگان مشهود است و اسناد کافی در دسترسی عام قراردارد، طفره میروند.
برای روشنی هر چه بیشتر و رد استدلال عدم دست داشتن شوروی ها در وقوع حادثهٔ روز سیاه هفت ثور به بخش یازدهم کتاب تأریخی محترم صبور الله سیاه سنگ "و آن گلوله باران بهار" توجه بفرمائید:
"بازبيني "چند سطـــر شـكســـته ..."
فـرهـاد لبيب نويسندهٔ كـتاب "**چند سـطـر شـكسـته در بارهٔ تجـاوز روس در افـغانســتان**" (چـاپ ليتو، دهلـي نو/ هند، 1981) ميخـواهـد با افـزودن يادداشـتهـاي تازه، دســتنويس هـاى گـذشــته اش را بازنگري كند. او به دنبالـه سـخنان پيشـترش مـي آورد:
مـقدمـات كـودتاي ثور
وقـتي روسـهـا مطمئن ميشـوند كـه ديگر نميتوانند از مـحـمد داوود به نفع خـود استفـاده كـنند، و درمـييابند كـه نامبرده در نقطه مـقابل منافع شـان قرار گـرفته، مـقدمـات نابودي او و نظامش را فـراهم ميكـنند.
از همـه اولتر، آنهـا به دو جـناح خـلق و پرچم كـه به گـونه تكنيكي جـداگانه فـعـاليت داشـتند، فـرمان "وحـدت" دادند. اين دسـتور در مـاه سرطان سيزده پنجـاه و شش (جـولاي 1977) عـملي شد و در نتيجـه، حـركـات پراكـنده ضـد دولتي آغاز گـرديد.
در آغـاز وابستگـان روس به رهبري دو جـاسـوس فـعـال كـا جـي بي، حـفيظ الله امين و اسدالله سـروري خـواستند در بخشـهـاي نظامـي و ملكي با فـعـاليتهـاي تخـويفي و تهديدي، داوود را از راهي كـه در پيش گـرفته بود، منصـرف سـازند. به طور مـثال، ميتوان از قتل علي احمـد خـرم وزير پلان در دفتر كـارش هنگـام امضـاي قرارداد تجـارتي با نمـاينده جـاپان نام برد.
مـرجـان قـاتل كـه اصـلاً عضـو بخش پرچم [حـزب دمـوكـراتيک خـلق افـغانسـتان] بود، بعـد از گـرفـتار شـدن و اعـتراف كـردن، در رسـانه هـاي همـگـاني به نام "اخـواني" مـعـرفـي شـد.
البته، وي مـوضـوع ارتباط نداشـتن با اخـوان [المسلمـين] را در زندان پلچرخـي، بلاک دوم، مـنزل اول قسـمـت "كـوته قـفـلي" چنين افـشـا كـرد: "همـه جـرياناتي را كـه از راديوها شـنيديد و در جـرايد خـوانديد، درسـت اسـت، به جـز ارتباط اينجـانب با اخـوان."
مـوضـوع پرچمـي بودن مـرجـان را غني خـان مـشـرقـي وال، عضـو هيات تحـقيق و قـومـاندان زندان دهمـزنگ كـابل كـه مـن (فـرهـاد لبيب) در جـوار اتاقش در پلچـــرخـي زنداني بودم، تاييد كـرد. عـلاوتاً زنده مـاندن و رهـا شـدن مـرجـان همـراه با پرچميهـاي ديگـر توسـط ببرک كـارمـل، يک هفته پيش از "عـفـو عـمـومـي" در شـانزدهم جـدي سيزده پنجـاه و هشـت [6 جنوري 1980] مـوضـوع ارتباط ســياســي او را كـامـلاً روشـن ميسـازد.
مـزيد بر آن كـشـتار هزاران انسـان با شـعـور و وطندوسـت، بدون هيچ جـرم و حـتا بدون يک ورق تحـقيق به نام اينكـه داراي فـلان انديشـه سياسـي اند، و بدتر از همـه به شـهـادت رسـاندن دستجـمعي زندانيان سياسـي به تاريخهـــاي هشـــتم و يازدهـــم جـــوزاي ســـيزده پنجـاه و هشت [28 و 31 مي 1980] در صـحـن حـويلي زندان پلچرخـي، مـقـابل بلاک دوم كـه بعـضـي از آنهـا مـدت حـبس تعـيين شـده را نيز سپري كـرده بودند، مـانند آقـاي "فـصـيح" از يكـاولنگ بامـيان، نمونه هـاي ديگر اند.
بايد گـفت كـه روسـهـا به خـاطر بي ثبات سـاختن اوضاع در اوايل سقـوط داوود، توسط مـزدوران بومـي شـان به اعـمـالي چون ترور، اختطاف و دهشت افـگني در بين مـردم دست زدند و در اين حـركـات قسـمـاً مـوفـق نيز بودند.

دگرگونيهاي چشمگير در اردو

پيش از كودتاي ثور [اپريل 1978] در سطوح بالايي پستهاي نظامي دگرگونيهايي صورت گرفت. اين موضوع از يكسو گوياي دقيق بودن طرح كودتا و از سوي ديگر حكايتگر دست داشتن روسها در قلب نظام عسكري بود.

درست يک ماه پيش از كودتاي ثور [اپريل 1978] دگروال عبدالقادر پيلوت (بعداً وزير دفاع رژيم كودتا) كه مدت طولاني خانه نشين بود، از آمريت ملسخ عسكري به حيث رييس اركان قواي هوايي و مدافعه هوايي مقرر گرديد. به تعقيب آن دگروال محمد رحيم نورستاني پيلوت قوماندان گارنيزيون بگرام كه شخص مذهبي و طرفدار داوود بود، از وظيفه بركنار شد و به جايش دگروال غلام سخي از مشرقي كه از وابستگان روس بود، مقرر گرديد.

همچنان ده روز پيش از كودتا، سرور نورستاني قوماندان قواي چهار زرهدار به خاطر تداوي خانمش به روسيه فرستاده شد. (جنرال اسماعيل خان رييس مصونيت ملي ظاهرداوود به نگارنده (فرهاد لبيب) چنين گفت: "به خاطر شک و سوءظني كه بر سرور نورستاني مبني بر رابطه داشتن با دستگاه استخبارات روس وجود داشت، به بهانه تداوي خانمش از سوي دولت به اتحاد شوروي اعزام گرديد."

كنار زدن سرور نورستاني از راس قوا، محمد رفيع پرچمي را به كفالت او تعيين كردن، آنهم چند روز پيش از كودتا، و فرستادن جنرال شير محمد خان قوماندان فرقه هشت قرغه به مزار شريف براي انجام دادن كارهاي معمولي، زمينه هاي سنجيده شده براندازي رژيم محمد داوود را ميرسانيد.

البته، براي به پيروزي رساندن كودتا، حركات ديگري نيز در چوكات نظامي رويدست گرفته شده بود. مثلاً آمر ترميم خانه اردو در خدمات تخنيكي پلچرخي تعداد زيادي از تانكها و وسايط را به بهانه اينكه گويا "زير ترميم اند" فعال ساخت و ترميم خانه را اندكي پيش از كودتا به نيروگاه قوي جنگي مبدل نمود. اين مركز در جريان كودتا نقش قطعه فعال را بازي كرد.

پيش از كودتاي ثور دوازده تن پيلوت روسي در ميدان هوايي بگرام به عنوان "معلمين پرواز" كار ميكردند. داوود در نظر داشت آنها را به آهستگي از قطعات نظامي دور سازد. ولي درست چند روز قبل از كودتا، دوازده پيلوت ديگر روسي ظاهراً به عنوان "معلمين جديد" كه قرار بود جانشين "معلمين" گذشته شوند، از روسيه به ميدان بگرام رسيدند. به اين ترتيب، بيست و چهار تن پيلوت روسي در روز كودتا آماده عمل بودند.

برخلاف افواهات نادرستي كه گويا طيارات روسي از تاشكند به پرواز آمدند و كودتا را پيروز ساختند، از ساعت دو بجه پس از نيمه شب تا سپيده دم [28 اپريل 1978] كه كودتاچيان به شكست مواجه شده بودند، همين پيلوتهاي روسي مستقر در بگرام، ارگ و قطعات قواي مركز را بمباران كردند. به سخن ديگر، پيلوتهاي روسي از درون افغانستان با طيارات متعلق به افغانها حكومت محمد داوود را برانداختند و مزدوران خود را بر اريكه قدرت نشاندند.

آغاز كودتاي ثور

داوود خان جهت دستيابي به امكانات مادي به خاطر به سر رساندن نقشه هايش مشغول ديدار كشورهاي غربي است و از سوي شخصيتهاي ملي و رهبران امور به خوبي استقبال ميشود. چند هفته بعد كنفرانس كشورهاي غيرمنسلک در كابل برگزار ميگردد. اين موضوع روسها را بيشتر از پيش سراسيمه كرده است، زيرا اگر كنفرانس يادشده در كابل ميبود و داوود به حيث رييس آن برگزيده ميشد، از ميان برداشتنش نه تنها مشكل كه ناممكن ميگشت.

چناني كه اشاره شد، روسها در دستگاه دولت زياد نفوذ كرده بودند و گماشتگان شان به نام مشاور اقتصادي و ياور نظامي، داوود را در سفرها همراهي ميكردند.

مستشار اقتصادي داوود در اين سفرها محمد خان جلالر (بعداً وزير تجارت در حكومت خلق و پرچم) و ياور نظامي وي عبدالحق صمدي (رييس شبكه هاي مخفي رژيم كودتا) بود. اين دو تن قراردادهاي سري و علني و حتا گفتگوهاي داوود با سران كشورها را دقيقاً نظارت ميكردند.

وقتي داوود خان به كشور باز ميگردد، سفرهاي داخلي را از ولايات مشرقي آغاز ميكند. دو جاسوس فوق الذكر همه راپورهاي سفر داوود را به سفارت روس در كابل ميرسانند.

روسها كه در اين زمينه آمادگي قبلي گرفته بودند، پس از بررسي راپورها دست به كار ميشوند. عضو رابط سفارت شوروي با حزب دموكراتيک خلق [افغانستان]، نور محمد تره كي، حفيظ الله امين و ببرک كارمل را دعوت ميكند و به آنها اطمينان ميدهد كه در آينده قريب جاي كابينه داوود را خواهند گرفت و مي افزايد: عجالتاً بايد مبارزه با داوود را شدت بخشيد.

فرداي آن روز كميته مركز ي حزب مزدور در منزلي واقع وزير اكبر خان مينه تشكيل جلسه ميدهد. در همين زمان، از طرف سفارت شوروي به حفيظ الله امين چنين دستور ميرسد: "پس از ختم جلسه بايد مير اكبر خيبر از بين برود." (قرار افواه، مير اكبر خيبر مخالف كودتا و به دست گرفتن قوا از طرف حزب دموكراتيک خلق افغانستان بود.)

در آن زمان، مير اكبر خيبر بخش نظامي جناح پرچم، و حفيظ الله امين (پس از داكتر كريم زرغون) بخش نظامي جناح خلق را رهبري ميكرد.

از ميان برداشتن خيبر به دست امين براي راه اندازي كودتا نقش سازنده و اساسي دارد. امين به عارف عالميار و اسدالله سروري امر ترور خيبر را ميدهد. اين عمل حوالي ساعت نه شب بيست و هشت حمل سيزده پنجاه و هفت [17 اپريل 1978] عملي ميشود. به جز همين سه تن، در حزب كسي از اصل قضيه آگاه نيست.

اعلان مراسم فاتحه در راديو از طرف نور محمد تره كي، ببرک كارمل و چند تن از اعضاي بلند پايه حزب به دستور سفارت شوروي در كابل صورت ميگيرد و به تعقيب آن مبارزه علني عليه داوود تشديد ميشود.

يک روز بعد، اعضاي حزب و جمعيت بيخبر از همه چيز جنازه مير اكبر خيبر را از منزلش واقع مكروريان برميدارند و به شهداي صالحين ميرسانند. در موقع تدفين، سختترين خطابه ها از طرف رهبران حزب عليه داوود صورت ميگيرد و اتهام ترور خيبر نيز به داوود نسبت داده ميشود. (رئيس جمهور همه حركات را كاملاً زير نظر دارد و درک ميكند كه حادثه يي در حال وقوع است.)

خانم خيبر كه ميداند شوهرش از سوي چه كساني به قتل رسيده است، عريضه يي به مقامات عدلي ميسپارد و در آن نور محمد تره كي و ببرک كارمل را قاتلين مير اكبر خيبر ميخواند.

تدابير داوود خان عليه كودتا

داوود خان از وقوع كودتا آگاهي قبلي داشت، لذا دستور داد در قطعات نظامي تدابير شديد و بيسابقه گرفته شود، ولي بيكفايتي قوماندانهاي قطعات (با قيد احتياط)، به خصوص بيكفايتي و حركات مشكوک حيدر رسولي وزير دفاع نه تنها حركت به سوي كودتا را تسريع كرد، بلكه آن را به ثمر نيز رسانيد.

داوود قبلاً يک عده قوماندانهاي آگاه و با انضباط را از راس قطعات سبكدوش ساخته بود و به جاي آنها به كساني كه فطرتاً بدون صلاحيت بودند، تكيه كرد.

در قطعات گارنیزیون کابل تدابیر احضارات نمبر یک محاربوي گرفته شده بود. قوماندانهاي متعهد به داوود حتا در جریان سفرهاي او به کشورهاي عربي، شب و روز به وظایف شان حاضر بودند و خانه نمیرفتند. پوسته هاي استخباراتي قطعات، همه افراد را زیر نظر داشتند. همچنان در همین زمان خانه هاي فرد فرد صاحبمنصبان در هر گوشه و کنار شهر توسط قوماندانی مربوطه نشاني شده بودند."
یادداشت: اینجانب غوث جانباز افتخار ترجمهٔ کتاب مذکور را از زبان دری به روسی در سال ۲۰۰۹ داشته ام.

لیف ن. گوریلوف سه سال بود که در رأس متخصصین نظامی شوروی (بعدتر آنها را مشاورین شوروی نامیدند) که در قوای مسلح افغانستان ایفای وظیفه میکردند قرار داشت. وظایف روزمرهٔ گوریلوف یک نواخت و بدون هرگونه اتفاقات غیر مترقبه جریان داشت. تسلیحات در افغانستان از کارتوس و مرمی گرفته تا راکت همه وهمه ساخت اتحاد شوروی بودند. اکثر صاحب منصبان اردوی این کشور تحصیلات خویش را در مکاتب و اکادمی های نظامی اتحاد شوروی ختم کرده بودند. بسیاری از این صاحب منصبان با زبان روان روسی صحبت میکردند، در صورت "لزوم" با علاقمندی ودکا مینوشیدند و با رضایت زاید الوصفی خاطرات سالهای تحصیل خود را به یاد می آوردند، مخصوصاً آنها با شوق از دختران شوروی یاد آور میشدند. . .

ل. گوریلوف همیشه حکایت یکی از افغانهای را که مکتب نظامی کوماندوی هوائی را در ایالت ریزان[5] به پایان رسانده بود بخاطر می آورد: ". . . رفیق جنرال، شما خود تان تصور کنید، باری من از یکی از کوچه های شهر مسکو میگذشتم. سردی هوا به منفی سی درجه تقرب میکرد. ناگهان متوجه شدم که در کنار سرک خانمی آیس کریم میفروشد. زن مذکور جراب های ضخیم پشمی، کلوش های گرم به پا وجمپر عظیمی پخته ا ی به تن داشت. بالای جمپرش تکهٔ سفیدی انداخته بود که از زیر آن سینه های فربه او قد کشیده بودند. من به این زن نزدیک شده خواستم تا برایم شیریخ بفروشد. زن که از خواهش من به حیرت افتیده بود گفت: " تو چی میگوئی "ماوگلی"[6] در چنین یک هوای سرد آدمی مثل تو شیریخ را به دهن برده نمیتواند." سپس از صندوق یک بوتل ودکای سرد، دو گیلاس شیشه ای و بادرنگ شور را بیرون کشید. من ودکا را سر کشیدم و پارچهٔ از بادرنگ شور و یخزده را نیز نوش جان کردم. زن آیس کریم فروش بدون آنکه چیزی دیگری به لب زده باشد ودکا را یکجا با من نوشید و از من هیچ پولی نگرفت. بدینترتیب ما با یکدیگر آشنا شدیم. سپس او مرا به خانه اش دعوت کرد. میدانی ای دوست، من حتی تصور کرده نمیتوانستم که در جهان چنین زنهای میتوانند وجود داشته باشند..."

جنرال گوریلوف و سائر همکاران او بدون هرگونه مشکلات به مناطق مختلف افغانستان سفر میکردند و از قطعات مستقر نظامی در آنجا دیدن بعمل می آوردند. حین سفر ها هیچگاه با خود سلاح نمیداشتند، فقط وقتیکه قصد شکار میداشتند با خود تفنگ های ساخت "تولا"[7] را حمل میکردند. صید آنها را غالباً مرغابی هائیکه در جهیل واقع در حومهٔ کابل میبودند تشکیل میداد. محمد نعیم برادر رئیس جمهور افغانستان که شکارچی ماهری بود متخصصین شوروی را بعضاً حین شکار همراهی میکرد. بمنظور شکار گاو میش ها به مناطق دور دست کشور واقع در سرحدات افغان - شوروی نیز سفر های میداشتند. اما یکی از نابترین انواع شکارها صید گرازها[8] بود. کشتن این حیوان و غذائی که از گوشت آن تهیه میشد در حقیقت بهانه ای بود تا با اشخاص دلچسپ و ضروری گفتگو های صورت بگیرد.

در سائر موارد هیچگونه ضرورتی برای حمل سلاح محسوس نمی بود، زیرا متخصصین شوروی را در همه جا با گرمی و آغوش باز استقبال میکردند.

رئیس جمهور داوود بارها به نزدیکان خود خاطر نشان میساخت: " اگر یک موی از سر متخصصین شوروی به زمین بی افتد، این عمل به قیمت جان فرد ملامت تمام خواهد شد."

---

[1] شهر مذکور در حدود ۴۰۰ کیلومتر به طرف شمال - شرق از مسکو فاصله داشته و از سی شهر بزرگ فدراسیون روسیه به شمار میرود.

[2] Mowgli قهرمان کتاب های ریدیار کیپلینگ (Rudyard Kipling) "کتاب جنگل ها" و "کتاب دوم جنگلها" است. در کتاب های مذکور آمده است که چگونه پدر و مادر هندو تبار پسر شان را از ترس پلنگ مشهور به "شیر خان" رها میکنند. پسرک که پوست تاریک و موهای سیاه داشت بطور معجزه آسا جان به سلامت میبرد و نزد گرگهای جنگل پرورش می یابد. مردم عوام در روسیه اصطلاح ماوگلی را اکثراً به کسانیکه پوست تاریک و موهای سیاه میداشته باشند اطلاق میکنند؛ با در نظر داشت متن مکالمه اصطلاح مذکور میتواند ماهیت توهین آمیز و یا شوخی را داشته باشد.

[3] ایالت مذکور به طرف جنوب مسکو موقعیت داشته و از آن ۱۸۵ کیلومتر فاصله دارد. صنعت اسلحه سازی در اینجا از زمانه های قدیم معمول بوده است.

[4] نوع از خوک وحشی.

گوریلوف از جملهٔ جنرالان " سرک های قیر" نبود. او هنگام هجوم به کشور چکوسلواکیا در سال ۱۹۶۸ قوماندانی فرقهٔ کوماندو را به عهده داشت. انصافاً باید گفت که گوریلوف دوست نداشت از این جزء بیوگرافیش یاد آوری نماید، وقتی از وی در این مورد می پرسیدند پیشانی اش از تأسف زیاد همیشه ترش میشد. هفت سال پس از واقعات چکوسلواکیا، لوی درستیز آنوقت شوروی مارشال کولیکوف او را نزد خود خواسته گفت: " ما ترا به حیث سرمشاور نظامی در افغانستان تعیین میکنیم. اتحاد شوروی قصد دارد در این کشور حضور نظامی خویش را افزایش داده و حجم کمک های نظامی را توسعه بخشد. فعالیت های تانرا عمدتاً در تعلیم و تربیهٔ صاحب منصبان افغان تمرکز دهید. و راستی، از هرگونه سیاست بازی حذر نمائید!" لوی درستیز شوروی کولیکوف سپس از عقب میز کارش برآمده و در دفتر وسیعش به قدم زدن پرداخته و به میزی که در آن بیست پایه تلفون های مختلف النوع گذاشته شده بودند نگریسته افزود: " اوضاع افغانستان صرف ظاهراً عادی به نظر میرسد. اگر اندکی عمیقتر بنگریم با جریانات جالبی برخواهیم خورد. نیروهای مختلف آرزو دارند صاحب منصبان را به جوانب مختلف بکشانند: رئیس جمهور داوود میخواهد تا آنها به او وفادار باقی بمانند، در حالیکه کمونیستهای محلی در این مورد پلان های دیگری در سر دارند. به هر حال وقتی به آنجا رسیدید خود در این باره تصمیم بگیرید."

گوریلوف پس از مواصلت به کابل بدون معطلی از طرف رئیس جمهور داوود پذیرفته شد. داوود سرمستشار متخصصین نظامی شوروی را به سرقوماندانی قوای مسلح کشور معرفی و در پیشبرد امور مربوطه به وی موفقیت آرزو کرد. یک آپارتمان گسترده برای زیست، موتر و ترجمان در اختیار گویلوف قرار داده شد.
جنرال گوریلوف از موجودیت حزب دیموکراتیک خلق در افغانستان آگاهی داشت ولی بنابر توصیهٔ مارشال کولیکوف از صحبت در بارهٔ سیاست دوری می جست و سائر همکاران خود را نیز به همین روحیه تشویق میکرد. اکثر متخصصین شوروی که کمیت شان در آن وقت به بیشتر از سه صد تن میرسید از اینکه در درون جامعهٔ افغانی یک نیروی تخریب کنندهٔ انقلابی رشد میکند حتی حدس هم نمیزدند.
کار ها و وظایف گوریلوف و همکارانش فراوان بود. نظامیان افغان با آنکه در رژه ها خوب گام برمیداشتند ولی در حصهٔ آمادگی های حربی، استفاده از اسلحهٔ جدید و تکتیک حربی نهایت ضعیف به نظر میرسیدند. متخصصین شوروی مجبور بودند از الفبا آغاز کنند: به دست نظامیان افغان کتاب دادند، آنها را به میدانها برای تطبیقات نظامی نوع غند، فرقه و قول اردو میبردند. افزون بر اینهمه متخصصین شوروی حتی امور روزمرهٔ نظامیان افغان از قبیل جابه جا سازی آنها را نیز به پیش میبردند. صاحب منصبان شووری بعد از ورود به افغانستان با تعجب ملاحظه میکردند که قطعات اردوی اینکشور فاقد ابتدائی ترین قاغوش ها و محل بودباش سربازان و افسران است: سربازان روی فرش یا هم روی زمین میخوابیدند، غذا هایشان را بالای آتش آماده میکردند و هرچه به دست می آوردند نوش جان میکردند. لت و کوب در اردو یک چیز معمولی بود: صاحب منصب بدون هیچگونه هراسی میتوانست با مشتش به روی عسکر بکوبد. صاحب منصبان پائین رتبه به نوبهٔ خود از طرف دگروال ها و جنرالان لت و کوب میشدند.
دو ماه قبل در پلیت های گوریلوف ستارهٔ دیگری نیز اضافه گردید: او به رتبهٔ تورن جنرالی رسید. گوریلوف به این مناسبت ضیافتی برپا نموده و از نظامیان بلند رتبهٔ افغان دعوت بعمل آورد تا در آن اشتراک نمایند. با در نظر داشت اصول اسلامی که نوشیدن الکهول را منع میسازد، تصمیم بر آن شد تا صرف غذا و "نوشابه ها" در اتاق های جداگانه تنظیم گردد. "نوشابه" ها به خواهش گوریلوف در اتاق همجوار روی میز چیده شدند. گوریلوف بخوبی آگاهی داشت که صرفنظر از ممانعت ها، همسلکان افغان او مخالف نیستد تا یکی دو گیلاس را سر بکشند، ولی طوریکه کسی متوجه آنها نشود. اکنون نیز یکی پی دیگر به اتاق "نوشابه ها" میرفتند و هربار که به میز غذا برمیگشتند نهایت راضی و بشاش میبودند.

به تاریخ ۱۹ اپریل در سفارت جلسهٔ نوبتی "اتحادیهٔ صنفی" دائر گردید. در خارج از قلمرو اتحاد شوروی جلسات حزبی معمولاً تحت پوشش "اتحادیهٔ صنفی" برپا میشدند. متخصصین نظامی در دو بس جابجا شده، گوریلوف و معاونینش در موتر "والگا" نشسته و از ناحیهٔ میکروریان به صوب جادهٔ دارالامان، یعنی به گوشهٔ دیگر پایتخت حرکت کردند. در نیمه راه قطار آنها با مظاهرهٔ عظیمی روبرو شد. هزاران نفر در حالیکه بیرق به دست داشتند و با تمام قوت و احساسات شعار میدادند به طرف مرکز شهر روان بودند. متخصصین شوروی با تحمل دشواری های زیادی در راه بالاخره به سفارت رسیدند.

حین جلسهٔ حزبی سفیر قبل از دیگران رشتهٔ سخن را به دست گرفته به حاضرین خبر داد که "مغز متفکر چپی های جناح "پرچم" میر اکبر خیبر به قتل رسیده و مظاهره چیان حکومت را به دست داشتن در این قتل متهم میسازند. ولی ما اکنون اطلاعاتی به دست آورده ایم که خیبر اصلاً قربانی کشمکش های درون حزبی گردیده است. احتمال میرود او را خلقی ها از بین برده باشند. اینکه خلقی ها با این عمل خود چی هدفی را دنبال میکردند، مسئاله ایست که در بارهٔ آن باید بی اندیشیم."

به تاریخ ۲۷ اپریل گوریلوف صبح وقت مقر خود را در میکروریان ترک نموده جانب سفارت شوروی که در آنجا نیز دفتر مستقلی داشت حرکت کرد. در آستانهٔ تاریخ متذکره گوریلوف اطلاعات نا آرام کنندهٔ را از بعضی از متخصصین

نظامی شوروی به دست آورده بود: "در برخی از قطعات اردوی افغانستان مستقر در ناحیهٔ کابل تحرکاتی ملاحظه میشوند. . ." اطلاعات گویای آن بودند که "چیزی در حال وقوع است". عده ای از افراد مشکوک صاحب منصبان را تحریک و تشویق میکردند تا در یک سلسله بی نظمی های مجهول سهم بگیرند. در عین حال افغانها خبر دادند که همه لیدران دست اول حزب دیموکراتیک خلق دستگیر شده اند. ذهن جنرال را تشویش فراگرفته بود. علائیم آنکه حوادثی مدهشی در حال وقوع است در فضا احساس میشد. گوریلوف باخود فکر کرد: "باید با مامورین سفارت در این باره مشوره شود."

در مسیر راه گوریلوف تانکها را میدید که به صوب مرکز شهر در حال حرکت بودند. او با سراسیمگی فکر میکرد: "عجیب است، اینها همه کجا میروند؟ مطابق پلان امروز قرار است تطبیقات نوع "محل قوماندہ" و " درستیز" به راه بی افتند. . . ولی تانکها در مرکز شهر چی میکنند؟ بسیار عجیب است؟"

به مجرد آنکه جنرال گوریلوف به سفارت رسید، ستوپکو آمر دفتر خود را دعوت نموده پرسید:

- " تانکها در شهر چی میکنند؟ امر از طرف کی صادر شده؟"

دگروال ستوپکو که فقط چندی قبل به کابل آمده بود و هنوز از اوضاع محل درست آگاهی نداشت در جواب به گوریلوف گفت: " خبر ندارم صاحب."

گوریلوف که چهره اش ناراضی بود افزود: " بروید و خود را با خبر بسازید، این وظیفهٔ شماست. رفقای ما از قطعات افغانی چی خبر میدهند؟"

ستوپکو که یکبار دیگر غافلگیر شده بود چیزی برای گفتن نداشت، عرق سیل آسا از سر و رویش جاری بود.

بعدها وقتی به تجزیه و تحلیل حوادثی که آنروز اتفاق افتاده بود پرداختند معلومات آتی به دست آمد: مشاور قوماندان قوای چهار زرهدار یژکوف صبح همان روز با ستوپکو آمر دفتر گوریلوف تماس حاصل کرده و به موصوف خبر داده بود که تانکهای قوای چهار زرهدار وضع الجیش خود را به امر صاحب منصبان خلقی وطنجار و مزدوریار ترک نمودند. یژکوف در حالیکه صدایش از سراسیمگی و وارخطائی میلرزید همچنان به ستوپکو خبر داده بود که تانکها مجهز با مهمات و وسایل جنگی بودند. در این رابطه عکس العمل آمر دفتر در برابر اطلاع رسیده توسط یژکوف چگونه بود؟ ستوپکو با شنیدن حرفهای یژکوف بر او فریاد زده بود تا از گفتن شتهیات خود داری کرده متوجه وظایف محولهٔ خود باشد، و تماس تلفونی را با او قطع نموده بود.

گوریلوف شخصاً عقب میز تلفونها نشست. از مقر او در میکروریان خبری نوی نمیرسید: " همیقدر میدانیم که قوا بدون موجز حرکت کرده، تلاش داریم تا به اصل موضوع پی ببریم. ارتباط ما با بعضی از متخصصین شوری قطع گردیده است." گوریلوف با استفاده از تلفون داخلی به دفتر سفیر زنگ زد، ولی او نیز در دفترش نبود. سفیر صبحگاهان هئیتی را که از اتحاد شوروی برای تثبیت سرحدات اتحاد شوروی - افغانستان به کابل آمده بود و اکنون بر میگشتند در میدان هوائی مشایعت میکرد.

سفیر که رنگ از رخش پریده بود به زودی پیدا شد. او خطاب به گوریلوف گفت: " حین عبور از شهر با مشکلاتی عظیمی مواجه شدیم. هر طرف تانکها استند. شما از طریق چینل های خود با قوماندانی افغانها تماس بگیرید و معلوم کنید که گپ از چی قرار است؟"

جنرال گوریلوف شمارهٔ تلفون دگرمن یژکوف مشاور قوماندان قوای چهار زرهدار را دایل کرد. یژکوف تائید کرد: " کندک تانک تحت قوماندهٔ جگتورن وطنجار بدون موجز محل وضع الجیش را ترک و به صوب کابل حرکت نموده، ارگ ریاست جمهوری و وزارت دفاع را به محاصرهٔ خویش درآورده؛ ساحهٔ اطراف میدان هوائی کابل نیز اشغال شده است." اندکی بعدتر مشاور نظامی شوروی در قوای پانزدهٔ زرهدار نیز خبر داد که "تانکها وضع الجیش خود را به قصد کابل ترک کردند."

حتمی نبود که انسان عقل عالم باشد تا درک کند که در کابل واقعاً یک کودتای نظامی به راه افتاده. گوریلوف استنباط خود را در اینمورد با سفیر شریک ساخت. سفیر پوزانوف که هوش و حواس خود را کاملاً از دست داده بود پرسید:

- "چی باید بکنیم، رفیق گوریلوف؟"

گوریلوف: "ما از اوضاع نظارت خواهیم کرد. کار دیگری از ما ساخته نیست. نظارت میکنیم و هریک ما به ادارهٔ مربوطهٔ خود انکشاف اوضاع را گذارش میدهیم. مداخله در امور داخلی افغانستان برای ما مناسب نیست، بگذار خود شان مسائل خود را حل وفصل نمایند.

سفیر دستهایش را تکان داد.

پوزانوف که میدید اوضاع رو به "گرمی" نهاده در حضور گوریلوف مستشار سفارت نووکریشینیکوف را خواسته و به وی هدایت داد تا به همه اجتماعات اتباع شوروی در قلمرو افغانستان خبر بدهد تا در حالت آماده باش قرار داشته باشند. سفیر همچنان تقاضا کرد تا تدارکات تدویر جلسهٔ " حالا فوق العاده" با دیپلوماتان روی دست گرفته شود. مستشار سرش را خاموشانه تکان داده و از دفتر سفیر خارج شد.

بعد از آنکه نووکریشینیکوف دیپلوماتها و سائر کارمندان سفارت را برای اشتراک در جلسهٔ "حالات فوق العاده" جمع آوری کرد، خود از داخل سیف پلان "آماده باش" را بیرون کشید. در این پلان درج گردیده بود که حین شروع جنگ و یا تلاش برای اشغال مسلحانهٔ نمایندگی سیاسی شوروی اعضا و کارمندان سفارت باید کدام اقدامات را روی دست

بگیرند. مطابق پلان از قبل تهیه شده وظیفه و مکلفیت هر یک از اعضای سفارت قبلاً قید و تعیین گردیده بود. مطابق همین پلان یکی از اشخاص سالخورده و نهایت محترم وظیفه داشت تا زخمیها را جمع آوری و زخمهای آنها را ببندد.
این دیپلومات سالخورده با شنیدن اسم خود فریاد کشید: " شما چی میگوئید، من از کودکی از خون هراس دارم! وقتیکه خون را میبینم بی هوش میشوم!"
نووکریشینیکوف که به سختی خود داری میکرد تا فریادش بلند نشود گفت:
- " نزدیکتر بیائید، نگاه کنید، این امضای شماست، بلی؟"
دیپلومات سالخورده بدون آنکه به کاغذ نگریسته باشد با لحن عاجزانه گفت:
- " بلی از من است. اما وقتیکه من این سند را امضا میکردم حتی تصور نمیکردم که واقعاً زخمی ها را جمع آوری و زخم هایشان را خواهم بست. . ."
نووکریشینیکوف: " می بینید رفقا، این هم یک مثال روشن از بی مسوولیتی ها برای حالت آماده باش."
زمانیکه جلسهٔ مذکور جریان داشت سفیر مسؤولین دفاتر کی جی بی و جی آر یو (کشف نظامی) را نزد خود خواست تا از واقعیت آنچه که در شهر اتفاق افتاده باخبر شود.
اوسادچی با لحن آرام و در عین حال اندکی تمسخرآمیز گفت:
- " ما دیروز شام در بارهٔ شروع قیام علیه حکومت داوود اطلاع بدست آوردیم و مرکز را از آن با خبر ساختیم. دیروز هنوز دقیق معلوم نبود که آیا مخالفین حکومت جرئت خواهند کرد تا دست به قیام مسلحانه بزنند یا خیر؟ امروز صبحگاهان ما تلگرامی را مبنی بر تائید اطلاع رسیده به مسکو فرستادیم.
در این میان اوسادچی و آمر کشف نظامی شوروی (جی آر یو) ادمیرال[9] پیچونینکو بدون آنکه سفیر پوزانوف متوجه شود به همدیگر پنهانی نگریستند. صبحگاهان همان روز اوسادچی شخصاً آمر دفتر کشف نظامی را از اطلاعی که به او رسیده بود با خبر ساخته بود. پیچونینکو فوراً به افراد خود وظیفه داده بود تا به جمع آوری معلومات بیشتر در بارهٔ جریان کودتا بپردازند.

حوالی ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقهٔ صبح موتری نوع "ژیگولی"[10] که دریور آن از بات سراسیمگی کج و وج حرکت میکرد در مقابل دروازهٔ عمومی سفارت توقف نموده و یکی از متخصصین نظامی شوروی از آن به سرعت خارج شده و با بی طاقتی تمام زنگ دروازهٔ سفارت را فشار داد. پس از آنکه دروازه را باز کردند شخص مذکور با موترش داخل محوطهٔ سفارت گردید. ناظرین با حیرت مشاهده نمودند که موتر بدون هردو دروازهٔ پیشرو و دروازهٔ دست راست عقبی میباشد. متخصص در حالیکه به سختی نفس میزد حکایت کرد که هنگام عبور از مقابل ارگ ریاست جمهوری یکی از تانکها ارگ را هدف قرار داده بالای آن آتش گشود. فیر تانک باعث شد که او برای مدتی معینی کاملاً شنوائی را از دست بدهد و جالب اینکه دروازه های موترش بلافاصله از جاه ها یشان جدا شدند. رسیدن متخصص مذکور را به آتشهٔ نظامی سفارت بارانوف خبر دادند.

معلومات در بارهٔ جریان کودتا متدرجاً مانند جوی باریک آب به سفارت میرسید. از گوشه های مختلف شهر متخصصین شوروی به سفارت زنگ میزدند و از اوضاع نواحی که آنها در آن قرار داشتند خبر میدادند. دیپلوماتهای سفارت های کشورهای سوسیالیستی نیز همین کار را میکردند، آنها همچنان میپرسیدند که انکشاف اوضاع چگونه خواهد بود. باید گفت معلومات را که متخصصین شوروی به سفارت میرساندند اهمیت به سزا داشت. بطور مثال خبرها هاکی از آن بود که مرکز ثقل بغاوت همین لحظه در ناحیهٔ میدان هوائی در مقر قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی قرار داشته و رهبری آنرا دگروال عبدالقادر که چندی قبل به صفت رئیس ارکان قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی تعیین شده بود به عهده دارد. اطلاعات هکذا گویای آن بودند که تهاجمات اول دسته های تانک باغی ها از طرف گارد ریاست جمهوری موفقانه دفع گردیده، اما مهاجمین غالباً قصد نداشتند عقب نشینی نموده و از پلان خویش مبنی بر براندازی حکومت دست بکشند. خبرها در بارهٔ آنکه تعمیر وزارت دفاع زیر آتش قرار گرفته است گوریلوف را مخصوصاً ناراحت ساخته بود، زیرا در تعمیر مذکور در حدود بیست متخصص و مترجمین شوروی قرار داشتند. آنها در چی وضعیتی قرار داشتند؟ آیا کسی از آنها کشته یا زخمی شده بود؟ بعدتر معلوم گردید که هیچکسی از متخصصین شوروی صدمه ندیده، اگر چه خطرات کافی متوجه شان بود. حوالی ظهر نظامیان شوروی از عقب کلکین های تعمیر وزارت دفاع صداهای نا آشنائی شنیدند. در شروع تصور میشد که این صداهای لاری های ثقیل بود که از سرک عبور میکردند، ولی وقتی به بیرون نگریستند دیدند که درست در زیر ارسی های عمارت وزارت دفاع، در صد متری ارگ تانکها در حرکت بودند. برخی از تانکها با صدای دلخراش پیشتر به سوی چهار راهی پشتونستان میرفتند و بقیه جابجا توقف میکردند. در این میان کسی با صدای آرام سوال کرد:
- " این همه آمادگی ها برای تطبیقات " قوماندهٔ" و "ارکان" گرفته شده اند؟
کسی از متخصصین کهنه کار با عصبانیت حرفهای او را قطع کرده گفت:
- " کدام تطبیقات، ما به زودی در اینجا شاهد زد و خوردهای داغی خواهیم بود."

---

[5] جنرال قوای بحری.
[6] در افغانستان موترهای مذکور بیشتر به نام "لادا" شهرت دارند.

حوالی ظهر یکی از تانکها بالای ارگ ریاست جمهوری آتش گشود. تانک دیگری رویش را به طرف تعمیر وزارت دفاع دور داده و مستقیماً بالای آن فیر کرد. طوریکه بعدتر معلوم شد نشان زن تانک دفتر لوی درستیز را هدف قرار داده بود ولی او به خطا رفته و مرمی تانک بالای اتاقی که در آن مواد کیمیائی قرار داشت اصابت کرد. اصابت مرمی تانک بالای مواد کیمیائی وحشتی را میان کسانیکه در تعمیر بودند برپا کرد. فریادهای زخمیان، بوی سوختگی، حریق، دود. . . همه جا را فرا گرفته بود. متخصصین شوروی به صحن عمارت برآمدند، در همان لحظه لوی درستیز عبدالله روکی نیز در همانجا قرار داشت. روکی با مشاهدهٔ متخصصین شوروی به لسان روسی فریاد زد: " به خانه بروید!" و به ترجمانان به زبان روسی تفهیم کرد تا همه شوروی ها به پارک موترها رفته و در سرویسی که آنجا انتظار آنهاست محل را ترک نمایند.

متخصصین شوروی بدون آنکه به آنها کوچکترین صدمهٔ رسیده باشد محل را ترک کردند. ساعت ۲ بعد از ظهر عمارت وزارت دفاع کاملاً از طرف باغی ها اشغال گردید. وزیر دفاع غلام حیدر رسولی در این میان توانست وزارت را ترک کرده و به فرقهٔ هشت که در حومهٔ کابل در منطقهٔ پغمان[11] قرار داشت خود را برساند.

در لحظاتی که اوضاع در اطراف وزارت دفاع به داغترین درجه رسیده بود آتشهٔ نظامی سفارت آلمان فدرال در کابل هوفمان سعی داشت تا داخل عمارت گردد. موصوف قرار بود ساعت یک همان روز با وزیر دفاع ملاقات نماید، و این جرمن تبار وقت شناس سر وقت بخاطر ملاقات خود را رسانده بود. سراسیمگی هوفمان را میتوان تصور کرد: میدانی مقابل وزارت دفاع پر از تانکها، زره دارها و سائر وسایط جنگی بوده و قسمتی از تعمیر وزارت دفاع در اثر اصابت گلوله های تانک تخریب شده بود. آتشهٔ نظامی سفارت آلمان رویهمرفته سعی میکرد به طرف دروازهٔ دخولی وزارت برود. هوفمان به صاحب منصبانی که سر راه او قرار میگرفتند (فهمیده نمیشد که این صاحب منصبان از جملهٔ باغی ها بودند و یا هم از طرفداران وفادر به رئیس جمهور داوود) هدف آمدنش را به وزارت تشریح میکرد. صاحب منصبان افغان او را با احترام میشنیدند و توصیه میکردند تا کدام روزی دیگری تشریف بیآورد، زیرا ملاقات های آنروز همه لغو شده بودند.

میان یک و دو بجهٔ بعد از ظهر رعد و برق شدید آسمان کابل را فرا گرفت. ابرها و غباری که آسمان شهر را متدرجاً می پوشانیدند با دود آتش سوزی های پراگندهٔ که در مرکز شهر جا داشتند می آمیختند و هوا را هرچه بیشتر مکدر می ساختند. فیر توپ ها، تانکها، دهشکه ها، راکت اندازها. . . با غرش رعد و برق طوری یکجا میشدند که اغلباً دشوار میبود آنها را از یکدیگر تفکیک کرد.
غرش رعد ناگهان رو به خاموشی نهاد و در آسمان روشن و پاک شده از ابرها طیاره های جنگی که بیشتر به فرشته های مرگ شباهت داشتند پدیدار گردیدند.

از ساعت ۳ و ۲۰ دقیقهٔ بعد از ظهر ارگ ریاست جمهوری بلاوقفه مورد بمباردمان و حملات راکتی از هوا قرار داشت. حملات بمباردمان و تهاجمی را طیاره های نوع سو - 7B ، میگ – 21 و هیلیکوپترهای جنگی انجام میدادند. طیاره های شکاری برای بمباری بدون وقفه در فضای شهر می چرخیدند. این طیاره ها به دو دسته تقسیم شده با یک قوماندهٔ واحد از دو طرف بر ارگ پیکی میرفتند و بالای آن راکت ها را رها میکردند. سپس ماهرانه به استقبال همدیگر رفته و از میان یکدیگر گذشته مجدداً سر به آسمان می نهادند. یکی از این طیاره ها در ناحیهٔ ریشخور از طرف کندک پیاده با راکت " زمین به هوا" سقوط داده شد. پیلوت طیاره توانسته بود توسط پاراشوت نجات یابد.

سفیر و نمایندهٔ فوق العادهٔ اتحاد شوروی در جمهوری افغانستان الکساندر م. پوزانوف مامور و دیپلومات مجربی بود. خود ستالین در وقت و زمانش به پوزانوف توجه اش را معطوف ساخته و در رسیدن او به مقامهای بلند دولتی- حزبی نقش بارزی بازی کرده بود. ستالین، پوزانوف را که هنوز نوجوانی بیش نبود به حیث منشی سازمان حزبی ایالت کوییبشوف[12] تعیین کرده بود. پوزانوف همزمان با لیدر آیندهٔ اتحاد شوروی لئونید بریژنیف عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست را کسب کرده بود. جالبتر آنکه پوزانوف حتی حین ایفای وظیفه در کابل عضویت کمیتهٔ مرکزی را از دست نداد؛ به عبارهٔ دیگر پوزانوف اینک در حدود سه دهه در ردیف مامورین عالی رتبهٔ اتحاد شوروی قرار داشت.
(...)
پوزانوف حین سفیر بودنش در کابل وقتاً فوقتاً تحایف و سوغات های ناب و بخصوص افغانی را از قبیل انگور، انارهای بزرگ و شیرین قندهار، مالته های نرم و کم پوست، پاکترین سبزیجات روی دنیا ... را به رفیقش بریژنیف ارسال میکرد.

---

[۷] فرقهٔ هشت در ناحیهٔ قرغه مستقر بود.
[۸] ایالت مذکور در سواحل دریای والگا موقعیت داشته و از سال ۱۹۹۰ بدینسو به نام اصلی (تأریخی) آن یعنی ایالت سامارا یاد میشود.

پوزانوف در کرسی های متعدد دولتی وظیفه اجرا کرده بود. او حتی یک زمانی ریاست شورای وزیران اتحاد شوروی را نیز به عهده داشت. به حیث سفیر در کشور هایی چون کوریای شمالی، یوگوسلاویا و بلغاریا ایفای وظیفه نموده بود.
(...)
هنگام ماموریتش در کابل دوست داشت در اخیر هفته برای ماهیگیری به بند نغلو برود. در جریان این "سفرها" برعلاوهٔ کارمندان سفارت شوروی، غالباً سفیر کشور بلغاریا در کابل ستویانوف او را همراهی میکرد.
(...)
سفیر اتحاد شوروی در کابل روزگار آرام و خوشی را در کابل سپری میکرد. مکلفیت های طاقت فرسا نداشت. وظایف او عمدتاً عبارت بودند از: پذیرائی ها، ملاقات ها، برگذاری ضیافت ها و یا هم اشتراک در آنها، گردش در باغ مستریح سفارت و بالاخره ماهیگیری روزهای جمعه و اما اینک این روز سیاه ۲۷ اپریل فرارسید.

پوزانوف باید در مورد واقعاتی که آنطرف دیوارهای سمنتی سفارت جریان داشتند به آمرین خود در مسکو گذارش میداد. اما گذارش در بارهٔ چی؟ در بارهٔ آنکه نظامی که برای مسکو هم مناسب و هم دوست بود و از آن حمایت میکرد اینک بزودی از بین خواهد رفت؟ جالبتر آنکه جلادانی که قصد داشتند نظام جاری را در اینکشور سرنگون نمایند نه مرتجعین اسلامی و نه هم افراطیون مائویستی بودند، بلکه اینها نیز از جملهٔ دوستان مسکو شمرده میشدند و حمایت همه جانبهٔ شوروی را داشتند. پوزانوف با خود فکر میکرد: " ل. بریژنیف و سائر رفقا پس از آشنائی با گذارش من چی خواهند کرد؟ چرا این دوستان که به ما اینقدر صادق هستند در بارهٔ آمادگی هایشان بخاطر کودتا به ما چیزی نگفتند؟ چرا مشوره نکردند؟ آینده چگونه خواهد بود. فرض کنیم اگر داوود کودتا چی ها را سرکوب و کامیاب شود، بعد چی؟ آیا در اینصورت ما کودتاچی ها را باید به مثابهٔ یاغی ها محکوم نمائیم؟ ولی اگر کودتا چی ها کامیاب شوند باز چی؟ آیا ما باید اولین کشوری باشیم که نظام نو تأسیس را در کابل به رسمیت بشناسیم؟ سوالات از این قبیل سر سفیر پوزانوف را به دوران انداخته بود.

مسؤولین در مسکو نیز شدیداً علاقمند بودند بدانند کدام یک از نیروها در زد و خوردهای کابل پیروز خواهد شد و انکشاف اوضاع در مجموع چگونه است و حالت ابهام آنها را نیز به تشویش انداخته از سر صبح به سفیر و هردو آمر شبکه های استخباراتی پی در پی تلفون میکردند.

دیپلوماتهای کهنه کار، آمرین شبکه های استخباراتی، سر مستشار گوریلوف مجدداً به اتاق سفیر رفته و جلسه کردند. گوریلوف به حاضرین اظهار داشت:
- " اشغال ارگ کار ساده ای نیست. تعمیر مذکور یک حصار واقعی بوده و دارای دو ردهٔ از دیوار های ضخیم میباشد که حتی گلوله های تانک نیز بر آن تأثیر گزار نیست. ارگ از طرف دو هزار عسکر گارد ریاست جمهوری مدافعه میشود. در داخل ارگ تانکهای نوع -T۱۵۴ موجود بوده ، در دیوارها وسایط ضد تانک و ماشیندار های کالیبر بزرگ نصب میباشند."
آمر دفتر جی آر یو با لحن اسف باری اظهار داشت: " ولی شما یک عنصر نهایت مهم را متوجه نشدید. کودتا چی ها میتوانند قوای هوائی را به کار اندازند. پلانی که آنها روی دست دارند اشغال میدانهای هوائی بگرام و شیندند را در نظر دارد. میخواهم به یاد تان بیاورم که قوماندهٔ نیروهای هوائی را رئیس ارکان قوای هوائی عبدالقادر به دوش دارد، کسیکه یک زمانی شاه این کشور را نیز از قدرت برکنار ساخته بود."
گوریلوف موافقت کرد: " در اینصورت داوود هیچگونه چانسی ندارد."
کسی از حاضرین به یاد آورد که داوود امروز قرار بود جلسهٔ کابینه اش را دائر نماید.
اوسادچی: " در جلسهٔ مذکور باید سرنوشت حزب دیموکراتیک خلق و لیدران توقیف شدهٔ آن تعیین میگردید."
پوزانوف بلافاصله پس از ختم جلسه به اتاق استراحت رفته و روی کوچ دراز کشید، او بر قلبش فشاری را احساس میکرد. چون فشار افزایش می یافت، پوزانوف به سکرتر خود به نام لوبا گفت تا با داکتر کلینیک سفارت تماس گرفته و او را بخواهد. الکساندر پوزانوف که یکی از اداره چی های تیپیک "مکتب ستالین" بود کمتر بیمار میشد، و اگر هم گاه گاهی احساس ناراحتی میکرد (با آنکه هفتادو ساله بود) آرزو نداشت کسی او را ضعیف بپندارد. اما اینبار احساس میکرد که وضعش خوب نیست و میخواست تا داکتر هرچه زودتر بیاید.

درست ده سال بعد، پوزانوف در اپارتمان خود در تعمیر مشهور به " بلند منزل در ساحل دریای مسکو" که ارسی هایش به طرف کاخ کرملین باز میشوند به یکی از نویسندگان این کتاب اعتراف کرد که صبح ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ او در اعماق ذهن خود درک میکرد که زندگی آرام قبلی او در کابل دیگر خاتمه یافته بود. بعد از آن همه چیزها رنگ دیگری خواهد گرفت، خون زیادی خواهد ریخت، بی نظمی های فراوانی بوقوع خواهند پیوست، زندگی و سرنوشت کسانی زیادی خواهد شکست..." ممکن پوزانوف حین صحبت با یکی از نویسندگان کتاب کاملاً صادق نبوده باشد... اما چیزی را که مطمئناً میتوان اذعان داشت، همانا وضع قلب پوزانوف بود، که در آن روز مسلماً به درد آمده بود...
(...)

حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر اوسادچی و پیچونینکو تقریباً همزمان تلگرام های را با متن مشابه تحت علامت "عاجل است" از مسکو به دست آوردند. در تلگرام ها تشویش اعضای بیوری سیاسی حزب کمونیست و سائر لیدران شوروی در مورد انکشاف اوضاع سیاسی در افغانستان اظهار میگردید. تلگرام ها به هردو شبکهٔ استخباراتی شوروی در کابل وظیفه می سپرد تا گذارش های متواتر را در بارهٔ انکشاف اوضاع در کابل بفرستند. مسکو هکذا تأکید میکرد تا جریان نبردها و اینکه چانس کامیابی کدام یک از طرفین درگیر بیشتر است خبر داده شود. هردو شبکه مکلف میشدند تا به منظور جمع آوری معلومات مؤثق، گروپ های اوپراسیونی را ایجاد نموده و برای ملاحظات عینی به شهر بفرستند.
(...)
تلگرام های مرکز نمیتوانستند باعث خشنودی اوسادچی و پیچونینکو شوند؛ شکی نبود که این دو کارمند مجرب استخبارات از اساسات علم جاسوسی آگاهی کافی داشتند ولی نمیخواستند افراد خود را بخاطر جمع آوری معلومات به داخل شهر که در آن جنگ شدیدی جریان داشت بفرستند و زندگی آنها را به مخاطره بی اندازند.
در عین حال هردو مامور اینرا نیز بخوبی درک میکردند که از اوامر مرکز سرپیچی نمیتوانند.

******

شبی که فردای آن باید بغاوت صورت میگرفت، دگروال عبدالقادر اصلاً نخوابید. حزب به قادر که رئیس ارکان قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی بود وظیفه سپرده بود تا حملهٔ مسلحانه را علیه حکومت افغانستان رهبری نماید. دگروال قادر دو هفته قبل پلان برق آسای خنثی سازی مقاومت قوماندانی هائی قطعات کلیدی اردوی افغانستان را که در حومهٔ کابل مستقر بودند ترتیب داد. مطابق پلان متذکره باید بلافاصله همه ارگانهای مهم دولتی منجمله ارگ ریاست جمهوری اشغال میگردیدند. بر بنیاد پیش بینی های قادر در کودتا باید ده ها تانک و وسایط زره دار، طیاره های هجومی از میدان های هوائی بگرام و شیندند و همچنان غند کوماندو اشتراک میورزیدند.

قادر شخص ایدیالیست و خیال پرداز نبود. او بخوبی درک میکرد که ترتیب یک پلان روی کاغذ یک چیز و تطبیق آن در شرایط عینی چیز دیگری است. پلان نمیتواند همهٔ جزئیات را احتوا نماید. بروز هرگونه تصادفی میتواند کودتا را تحت ضربه قرار دهد.

تحت ضربه قرار گرفتن کودتا کمترین عواقبی بود ولی ناکامی آن مرگ بلاتردید همهٔ کسانی را که به این عمل متوسل میشدند در پی داشت، قبل از همه مرگ شخص قادر، اعضای خانواده و همکاران او را. در این مورد هیچگونه شک و تردیدی نمیتوانست وجود داشته باشد. حکومت به هیچکس ترحم نخواهد کرد. داوود و طرفدارانش منتظر بهان ای بودند تا بالاخره با همه دشمنان خویش یکباره تصفیه حساب کنند.

تصادفی نبود که به قادر نقش مرکزی را در اجرای کودتا سپرده بودند. میتوان گفت که دگروال مذکور متخصص شناخته شدهٔ اجرای کودتاها بود. پنج سال قبل قادر در کودتایی به نفع محمد داوود جهت بر کناری شاه افغانستان از قدرت اشتراک ورزیده بود. طی کودتای متذکره داوود تجارب بی سابقهٔ را در حصهٔ هماهنگی قطعات نظامی به دست آورد. داوود که شخص زرنگ و در عین حال پراگمتیک بود از ارتباطات قادر با حزب دیموکراتیک خلق آگاهی داشت یا حد اقل در این مورد حدس میزد... در عین حال رئیس جمهور بخوبی ملتفت بود که عده ای زیادی از صاحب منصبان حاضر بودند به دنبال قادر بروند، بناءً این توانائی او را در نظر داشت.
در حقیقت قادر کدام مبارز ایدیالوژیکی نبود. بطور مثال او را نمیشد با اشخاصی مانند تره کی و کارمل که از نوجوانی به فعالیت های سیاسی پرداخته بودند مقایسه کرد. در واقعیت همه چیز بطور طبیعی رخ دادند: قادر تحصیلاتش را در رشتهٔ پیلوتی در اتحاد شوروی به پایان رساند. چون در رشتهٔ پیلوتی افسران مشخص و برگزیده فرستاده میشدند، اینها همه باهم آشنائی نزدیک پیدا نموده و حتی گروه همفکران را ایجاد کردند و نام آنرا "سازمان جوانان نظامی انقلابی" گذاشتند. در سال ۱۹۶۳، زمانیکه سازمان مذکور به میان آمد در ترکیب آن هفت نفر قرار داشت. دلچسپ آنکه این سازمان کدام لیدری مشخصی نداشت، همه متساوی الحقوق بودند.
"سازمان جوانان نظامی انقلابی" نه برنامه داشت، نه اساسنامه و نه هم کارت عضویت. چیزی که در این سازمان فراوان وجود داشت همانا صحبت ها و بحث های لایتنهائی در بارهٔ آینده افغانستان و رفع عقب مانی در آن بود.
چند سال بعد اعضای"سازمان..." مذکور از موجودیت گروپ های "خلق" و "پرچم" باخبر شدند. اعضای سازمان نمیتوانستند به درستی درک کنند که گروپ های مذکور به چی دلیلی باهمدیگر خصومت میورزند؟ سازمان به قادر وظیفه داد تا نزد حزبیها رفته و به محتوا و منشهٔ اختلافات میان گروپ های "خلق" و "پرچم" پی ببرد. قادر نخست با پرچمی ها ملاقات کرد. طی این ملاقات پرچمی ها از قادر با شور و شعف و با تمام مهمانوازی استقبال کردند: به وی کباب دادند، شراب و ودکا ریختند و از او و دوستانش دعوت کردند تا به حزب بپیوندند.
قادر از پرچمی ها پرسید: "اما شما چرا با یکدیگر خصومت میورزید؟ چی است که میان شما تقسیم نمیشود؟"
ببرک کارمل: "این یک مسئالهٔ تخنیکی است، با گذشت زمان همه دشواری ها رفع میشوند."

قادر: "نخیر، تا زمانیکه شما متحد نشوید ما جدا از شما فعالیت خواهیم داشت."

نمیتوان گفت که قادر از سواد کافی برخوردار بود، ولی چیزیکه در وجود او کافی وجود داشت همانا زرنگی فطرتی، محتاط بودن و حوصله داشتن در راه رسیدن به هدف بود.
بعد ها وقتیکه داوود از موجودیت "گروپ قادر" که تعدادش متدرجاً افزایش می یافت و اکنون به صد نفر رسیده بود آگاهی یافت، یکی از معتمدین خود را نزد او فرستاد. معتمد داوود به قادر گفته بود: " سردار میخواهد با تو ملاقات کند." این ملاقات زمانی صورت گرفت که نظریهٔ کودتای ضد شاهی در حلقات معین جان گرفته بود و باید حمایت اردو جلب میگردید، همان بود که قادر و اعضای سازمان مخفی او به کار آمدند. در شروع عکس العمل قادر در برابر تقاضای داوود که از او حمایت نظامی کند محتاطانه بود. ولی وقتی به او گفتند که پس از سرنگونی نظام شاهی در کشور سوسیالیزم اعمار میگردد، قادر با پیشنهاد موافقت کرده و افزون بر آن رفقایش را نیز برای اشتراک در اینکار تشویق کرد. قادر به رفقایش ساده لوحانه میگفت: " این یک سوسیالیزمی با خصوصیات افغانی خواهد بود، سوسیالیزم اسلامی."

در جولائی ۱۹۷۳ قادر و طرفدارانش به نفع داوود و حامیانش عمل کردند. طوریکه قبلاً تذکر یافت مشکلات خاصی حین اجرای کودتا بروز نکرد. در جریان کودتای ضد شاهی صرف شش تن کشته شدند که بلند رتبه ترین در میان آنها قوماندان گارد شاهی بود. محمد ظاهر شاه، پادشاه افغانستان تو گوئی شروع ناملایمات را پیش بینی کرده باشد (یا هم از طرف اشخاص قابل اعتماد باخبر ساخته شده باشد) درآستانهٔ کودتا، بدون هرگونه خطر به کشور ایتالیا سفر کرده و متعاقباً اعضای خانواده و عده ای از طرفداران سرسخت او نیز افغانستان را ترک گفتند.
رئیس جدید دولت در خطابه اش اعلام کرد که حکومتش تصمیم گرفته تا زمینهای حاصلخیز را در منطقهٔ چاریکار به دهاقین توضیع نماید. حین این مراسم تاریخی (توضیع زمینها) قادر را نیز دعوت کرده بودند. داوود پس از ختم صحبتش به سوی قادر نگریسته تو گوئی به خاطر او می آورد: " من سوسیالیزم را وعده داده بودم، اینک وعده ام را عملی مینمایم."

قابل ذکر است که از جگرن قادر بخاطر اشتراک فعالانه اش در سقوط شاه افغانستان از قدرت وسیعاً استقبال و قدر دانی صورت گرفت: او به حیث قوماندان قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی مقرر گردیده و به رتبهٔ دگروالی ارتقاء کرد. پس از حوادث ۱۷ جولایی ۱۹۷۳ (۲۶ سرطان ۱۳۵۲- مترجم) قادر دیگر در سازمان مخفی "نظامی انقلابی" خود لیدر مطلق بود.

البته داوود هیچگونه سوسیالیزمی را در افغانستان پیاده نکرد؛ ولی انصافاً باید خاطر نشان ساخت که اصلاحات او بدون شک ترقی خواهانه بودند. هیچ تردیدی نیست که داوود نه کمتر از قادر میخواست کشورش را انکشاف یافته و شگوفان ببیند. در عین حال داوود تجارب سائر زعمای افغانستان را که در آوردن اصلاحات از عجله کار میگرفتند بخوبی بخاطر داشت. بطور مثال اصلاحات اعلیحضرت امان الله خان در شروع سدهٔ ۲۰ در برخی موارد نهایت عجولانه بودند که باعث سقوط او گردیده و حتی حمایت نظامی روسیهٔ شوروی او را نجات داده نتواست.
اکنون داوود در وضعیتی قرار داشت که از یک طرف باید تاخت و تازهای حزب دیموکراتیک خلق را دفع میکرد و از جانب دیگر افراطیون و بنیادگران مذهبی با تمام قوت اصلاحات او را تخریب میکردند. داوود توجه داشت تا در پهلوی نیروهای که علاقمند "همسایهٔ بزرگ شمالی" هستند نظریات آنهائی را که میخواستند با جهان غرب نیز روابط دوستانه تأمین گردد در نظر بگیرد.
داوود سعی میکرد توازن حفظ شود. پس از به قدرت رسیدن، وزیر دفاع کشور را احضار نموده پرسید: "چرا اردوی ما صرف با تسلیحات ساخت اتحاد شوروی مجهز است؟ بروید به هندوستان و عربستان سعودی و ببینید وضعیت در اینکشورها چگونه است؟" سپس قوماندان قوای هوائی را نزد خود خواست: "چرا همه طیاره ها و هلیکوپترهای ما در اتحاد شوروی تولید شده اند؟ به شما وظیفه میدهم تا امکانات خریداری تخنیک مذکور را در کشورهای اروپای غربی ارزیابی نمائید."

عبدالقادر هدایات رئیس جمهور را صادقانه اجرا نموده و بزودی نزد رئیس جمهور با گذارش ذیل آمد: " کشور سویس حاضر است طیاره های ترانسپورتی را به ما توریدنماید، کیفیت طیاره های مذکور بالاتر از "انتونوف" ساخت شوروی است. همچنان از فرانسه میتوانیم هلیکوپترها را که یقیناً بهتر از "می- ۸" شوروی استند به دست بیاوریم."
داوود همه گذارشات را در زمینه تأئید نموده و هدایت داد تا مذاکرات ادامه یابد. اما این فعالیتهای قادر باعث نارضایتی لیدران حزب دیموکراتیک خلق گردید. به او گفته شد: "تو باید کوشش نمایی تا معاملات مذکور صورت نگیرند، در مسائل از این قبیل باید استقامت اتحاد شوروی مد نظر گرفته شود. اتحاد شوروی وفادارترین دوست و همکار ستراتیژیک ما است."

انصافاً باید تذکر داد که مسائل مذکور خود به خود حل و فصل گردیدند. هندوستان، عربستان سعودی و کشورهای غربی در بدل سلاح و طیاره ها پیش پرداخت مکمل میخواستند، در حالیکه مسکو به افغانستان در این زمینه کمک هایش بلاعوض بود. البته شکی نیست که بعضی قرضه ها ترتیب میگردیدند، مبالغ ناچیز و سمبولیک پرداخته میشدند، چیزی هم در بدل گاز افغانستان تحویل داده میشد.

قادر یگانه کسی نبود که در مقابل فعالیتش حین سرنگونی نظام شاهی از طرف داوود مورد تحسین و تقدیر قرار گرفت. تعدادی از اعضای حزب دیموکراتیک خلق (عمدتاً پرچمی ها) به کرسی های وزارت خانه ها رسیدند. داوود و طرفداران حزب دیموکراتیک خلق عملیات عظیمی را علیه افراطیون و بنیادگرایان مذهبی و هواخواهان آنها به راه انداختند. این فرصت به حزبی ها موقع داد تا مخالفین و دشمنان آشکار و مخفی خود را نیز از سر راه دور ساخته به سرکوبی شان بپردازند. طی سالهای یاد شده جنبش های مذهبی قوت میگرفتند، حلقات و اتحادیه های آنها تقریباً آشکارا در انستیتوت پولتیخنیک و پوهنتون کابل فعالیت میکردند. لیدران آیندهٔ جهاد ربانی، حکمتیار، مسعود در همین زمان چاقو هایشان را علیه حکومت رئیس جمهور داوود که به نظر شان بسیار غیر مذهبی میرسید تیز میکردند. روشن است که هر اپوزیسیون معمولاً در رده های بالای حکومت حمایتگرانی میداشته باشد. اگر این اصل را بپزیریم پس این اشخاص را نیز باید توطئه گر شمرد. قادر و رفقایش لستی را که در ترکیب آن پنجاه تن بود و گویا پلان سرنگونی نظام جمهوری را در سر می پروراندند ترتیب و از طرق مختلف آنرا به رئیس جمهور رساندند. در لست مذکور اسامی وزیر دفاع، قوماندان قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی، صدراعظم اسبق، یکتن از لیدران مشهور قومی، بانکدار با نام و نشان، تاجر بزرگ... قرار داشتند. در این لست همچنان نامهای حکمتیار و مسعود که
عملاً مصروف ایجاد گروپ های مسلحانه بودند درج بود.

میگویند قطره قطره دریا میشود. رئیس جمهور داوود بالاخره به موجودیت توطئه علیه خود باور کرد. تقریباً همهٔ این پنجاه تن دستگیر شدند. بسیاری از آنها بلافاصله تیرباران شدند و بقیه به حبس های طویل المدت محکوم گردیدند. در عین حال دشمنان واقعی نظام ربانی، حکمتیار و مسعود بطور معجزه آسائی جان به سلامت بردند. نامبردگان عندالموقع از پلان های حکومت باخبر ساخته شده و توانستند کسی در کشور همسایه و کسی هم در کوه ها مخفی شود. حقیقت آنکه آنها چگونه توانستند مخفی شوند صرف به خدا معلوم است، البته در افغانستان از این قبیل معاملات غالباً صورت میگیرد...

چوکی آزاد شدهٔ قوماندانی قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی به عبدالقادر سپرده شد.

شش ماه بعد توطئهٔ دیگری نیز افشاء گردید. جالب آنکه آنرا نیز یکی از چپی های مخفی برملا ساخت. شخصی به نام میراحمد شاه جنرالان و صاحب منصبانی را که از اصلاحات محمد داوود ناراضی بودند دور خود جمع کرد. اما از این جنرال خطای جدی سر زد. او در یکی از جلسات مخفی لمړی بریدمن وطنجار را از قوای چهار زره دار دعوت کرده بود. میر احمد شاه نمیدانست که وطنجار عضو عمیقاً مخفی شدهٔ حزب دیموکراتیک خلق بود. وطنجار پلانهای باغی ها را به طرفداران داوود اطلاع داده که در نتیجهٔ آن همه باغی ها گرفتار و سر به نیست شدند.

با آنکه داوود به عنوان یک سیاستمدار مجرب و زرنگ تلاش داشت موازنه را رعایت نموده و اصل تفکیک نیروها را در نظر داشته باشد، ولی او از یاد نمیبرد که گاه گاهی چپی ها را هم باید آرام نگذارد. زمانی رسید که داوود خود را تقریباً در اسارت کامل کمونیستها احساس کرد؛ او همه اعضای حزب دیموکراتیک خلق و وابستگان آنها را از کابینه اش دور کرد. قادر نیز به همین سرنوشت مواجه شد: او از مقامش برطرف و دیر زمانی خانه نشین بود. چندی بعد به او امر کردند تا برود و قوماندانی مسلخها را به دوش بگیرد...

فقط یکسال قبل قادر را مجدداً برگرداندند و به حیث رئیس ارکان قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی تعیین کردند. در بارهٔ تقرر قادر شایعات زیادی وجود داشت. بعضی ها میگفتند که بخاطر تقررش مبلغی هنگفتی پرداخته شده است؛ برخی تأکید داشتند که در تعیین مجدد قادر "رفقای شوروی" دست داشتند. گفته میشد که گویا شوروی ها داوود را معتقد ساخته بودند تا "قهرمان" (قوسین ها از مترجم است) کودتای ضد شاه را از یاد نبرد... هر دلیلی که بود داوود با این تعییناتش قبر خود را با دستان خود میکند.

عجیب تر آنکه قادر مقارن همین زمان به عضویت حزب دیموکراتیک خلق نیز پذیرفته شد. باری شامگاهان دروازهٔ منزل محقر او را تک تک کردند. وقتی در را گشود در لخک دروازه تره کی، منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق، شاگرد وفادار او امین و تخنیکر قوای هوائی خورد ضابط گلاب زوی را دید. قادر مهمانان را به خانه دعوت کرده، چراغ تیلی را روشن نموده و امر کرد تا چای بیاورند. تره کی نطق پر حرارتی سرداده در ادامه گفت:

- " مطابق مندرجات اساسنامهٔ حزب هر کاندید به عضویت حزب باید یک دورهٔ آزمایشی را طی نماید. مگر ما بالای تو اعتماد داریم. تو استثنأ مستقیمأ به عضویت اصلی حزب پذیرفته میشوی. به تو تبریک میگوئیم!"
صاحب خانه با تعجب گفت: " از اعتماد تان تشکر. مگر میخواهم با صراحت خاطر نشان سازم که من تحمل هیچگونه توطئه بازی ها، فریبکاری ها، و کثافت ها را ندارم. من هرگونه اشتراک خود را در کشمشکش های داخلی شما رد میکنم."
امین به کمک استادش (هدف تره کی است- مترجم) شتافته گفت: " شما به ما اعتماد ندارید؟"
قادر با لحن ساده لوحانهٔ جواب داد: " آیا بالای سیاستمداران میشود اعتماد کرد؟"
امین: " شما بیهوده به این عقیده استید. ببینید ما خود نزد شما آمده ایم. ضمنأ میخواهیم به اطلاع شما برسانیم که حزب متحد گردیده و دیگر در میان ما هیچگونه بی اتفاقی جا ندارد."

بدینترتیب با پذیرش قادر حزب دیموکراتیک خلق چند صد هواخواه او را از جملهٔ صاحب منصبان قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی نیز به طرف خود کشانید.

فقط چندی قبل، در شروع بهار، امین دعوت نامه ای به عبدالقادر فرستاد تا به منزل یک پیلوت دیگر به نام اسدالله سروری که در غرب شهر کابل زندگی میکرد بیاید. در خانهٔ سروری او برعلاوهٔ امین با یک صاحب منصب دیگر از کندک تانک به نام وطنجار نیز معرفی گردید. امین پس از آنکه شخصأ مطمئن گردید که کسی در اتاق های مجاور به گفتگوی آنها گوش نمیدهد حاضرین را مخاطب قرار داده گفت: " رفقا، میخواهم شما را با یک فیصلهٔ مهم آشنا بسازم. بیروی سیاسی عقیده دارد که داوود پس از آگاهی از وحدت حزب قصد دارد رهبری ما را زیر ضربه قرار دهد. این معلومات را ما از حلقات نزدیک به رئیس جمهور به دست آورده ایم. اگر اعضای بیروی سیاسی حزب دستگیر شوند پس "سازمان نظامی انقلابی" باید داخل اقدام شود." امین در حالیکه با قیافهٔ نهایت جدی به صاحب منصبان میدید ادامه داد: " شما وظیفه دارید تدابیر معینی را روی دست گرفته آنها را عملی نمائید، منجمله قیام مسلحانه را علیه نظام به راه اندازید. من شما را به اینجا دعوت کردم تا پلانی برای همچون یک قیامی ترتیب گردد."

طی روزهای بعدی قادر روی جزئیات آتی پلان کودتا کار میکرد: "برای هجوم و اشغال ارگ ریاست جمهوری، وزارت دفاع، میدانهای هوائی، مراکز و مؤسسات مهم و راه ها به چه تعداد تانک ضرورت خواهد بود، کی ها از جملهٔ طرفداران سر سپردهٔ داوود باید در قدم اول دستگیر شوند و کی ها بلافاصله سر به نیست شوند؛ طرق هماهنگی میان آنعده قطعات نظامی که در کودتا سهم خواهند گرفت..." وطنجار وعده داده بود که در ساعت های اول قیام حداقل بیست تانک و ماشین محاربوی را برساند. قادر باور داشت که تعداد مذکور برای کامیابی کودتا کافی است. او همچنان فکر میکرد که به مرور اشغال سائر قطعات نظامی تعداد وسایط جنگی و تسلیحات ثقیله افزایش خواهد یافت. در مورد طیاره ها قادر تشویش نداشت، در اینجا همه چیز تحت کنترول او قرار داشت.

مسئالهٔ که نزد این توطئه گر مسلکی (هدف قادر است- مترجم) روشن نبود و موجبات تشویش او را به بار می آورد، عدم موجودیت پرچمی ها در جلساتی که برای پلانگذاری کودتای نظامی به راه انداخته میشدند، بود. افزون برهمه او متوجه شد که همه دساتیر پنهانی در داخل اردو صرف به صاحب منصبان جناح "خلق" داده میشد. قادر با خود فکر میکرد: "یا امین بالای پرچمی ها هیچ اعتماد ندارد، یا میخواهد خود یکه تاز میدان باشد."

در این میان حوادث به شدت انکشاف میکردند. یکی از محبوبین حزب دیموکراتیک خلق، میر اکبر خیبر به قتل رسید؛ مراسم تدفین او مبدل به مظاهرهٔ عظیم اعتراضیه علیه حکومت گردید. داوود از وضعیت بوجود آمده به سود خود استفاده کرد: به امر او لیدران طراز اول حزب دیموکراتیک خلق دستگیر گردیدند. امین در این جریان به دلیل مجهولی بعدتر از دیگران دستگیر شد. اما طی این مدت او توانست پیام آتی را برساند: " فردا ساعت هشت صبح قیام مسلحانه شروع گردد."
... صبحگاهان روز ۲۷ اپریل، قادر که به علت بیخوابی مضطرب بود به مجرد رسیدن به موانع دروازهٔ مقر قوای هوائی، صاحب منصب نوکریوال پس از ادای رسم تعظیم با خشنودی به او گفت:
- " به امر وزیر صاحب دفاع امروز در همه قطعات اردو شادیانه برپا میشود.
قادر که به موضوع درست ملتفت نگردیده بود و طبق عادت همیشگی میخواست سیلی محکمی به صورت نوکریوال پیشقراول حواله کند تا دروغ نگوید (دگروال قادر ماستر بزرگی در حصهٔ لت و کوب صاحب منصبان بود) پرسید: " شادیانه برای چی؟"
نوکریوال: " بخاطر آنکه همه خائنین به وطن گرفتار و به زندان انداخته شده اند."
قادر با سراسیمگی گفت: " آه، بلی، این یک روز بزرگ برای افغانستان است." قادر با تذکر جملهٔ فوق به پیش رفت و نوکریوال به تعقیبش با صدای بلند افزود: " محفل ساعت ده آغاز می یابد."

قادر به دفتر خود که در منزل دوم موقعیت داشت بالا شده و در آنجا منتظر رسیدن اخبار ماند. او بخوبی درک میکرد که تا پایان همین روز یا قهرمان معرکه نامیده خواهد شد یا هم جنایتکار. او همچنان مطمئن نبود که تا شام زنده بماند.
حوالی ساعت ده قبل از ظهر معاون قوماندان قوای هوائی با دست و پاچگی داخل دفتر گردیده خبر داد: " تانکهای قوای چهار زره دار وضع الجیش خود را ترک نموده و به صوب مرکز شهر کابل در حرکت استند." قادر قیافهٔ شخص نهایت متحیر شده را به خود گرفته، از جایش به قصد رفتن نزد قوماندان قوا برخاست. جنرال موسی خان در دفترش نبود. او بخاطر رفع حاجت برامده بود. این جنرال سالخورده چندی قبل عملیات پروستات را گذرانده ولی هنوز هم درد های شدیدی را تحمل میکرد و پی در پی به بیت الخلا میرفت. در همین وقت تلفون ارتباط مستقیم با رئیس جمهور بالای میز موسی خان زنگ زد. قادر گوشی تلفون را برداشت. صدای داوود هیجانی به نظر میرسید: " بدون هرگونه تأخیر طیاره های تهاجمی را به هوا بلند کرده و خائنین را از بین ببرید!"
قادر از اینکه بخت با او یاری کرده بود، خدا را شکر میکرد و به رئیس جمهور وعده داد: " اطاعت میشود، آقای رئیس جمهور!"
قادر با خود می اندیشید: "دیگر همه چیز خاتمه یافته، چرخ به دوران افتاد، باید صرف به پیش رفت، اگر دقایقی پیش او عضو تیم رئیس جمهور بود، مانند سائر نظامیان وفادار به تحلیف و به سر قوماندان اعلی قوای مسلح بود، اکنون دیگر همه چیز دگرگون شده و او در سنگر مخالف قرار دارد."

اینکه تانکها همین اکنون به طرف شهر در حرکت استند، پس مطابق پلان قادر دو زنجیر تانک دقایقی بعد به اینجا برسند و دفاتر رهبری قوای هوائی را باید زیر آتش بگیرند. در همین وقت قوماندان موسی خان تو گوئی عمداً قادر را نزد خود احضار کرد. قادر با سراسیمگی وارد اتاق موسی خان گردیده در بارهٔ زنگ رئیس جمهور خبر داده و به دروغ گفت که به پیلوت ها در بگرام قومانده داده تا طیاره ها را به هوا بلند نمایند. قادر پس از گذارش فوق از موسی خواهش کرد تا به پائین به طبقهٔ اول برود. موسی خان سالخورده که به مقاصد پشت پردهٔ قادر پی نمیبرد پائین رفت.
به مجرد رسیدن آنها به پائین یکی از وسایط زره دار داخل محوطهٔ قوا گردیده و از ماشیندار کالیبر بزرگ نخست بالای ارسی های طبقهٔ دوم و سپس طبقهٔ اول آتش گشود. پارچه های شیشه های کلکین ها به پیشانی قادر اصابت کرده آنرا زخمی ساخته و خون از آن جاری شد.

قادر در این میان به قوماندان موسی خان که هراسان به نظر میرسید گفت: "جنرال صاحب شما توقیف استید، آرامی تانرا حفظ کنید، حالا به عقب شما می آیند."
خود قادر به دفترش برگشته و به میدان هوائی بگرام تلفون کرد. قادر وقتی بعدها این ساعتها را به خاطر می آورد به یک چیز نمی توانست به درستی پی ببرد: " چرا همه تلاش های وی برای برقرای ارتباط با قطعات ذیدخل در کودتا (مطابق پلان تریب شده) نتیجه نمیداد؟ او با آنکه شفرهای را که قبلاً به او از طرف امین داده شده بود به کار میبرد، ولی کسی به آن عکس العمل مثبت نشان نمیداد.

قادر به ما در این باره (هدف از "به ما" – نویسندگان کتاب است. مترجم) چنین گفت: " پسانترها من ملتفت گردیدم که امین برای عده ای شفر "هلمند" و جواب آنرا "دریا" گفته بود، در حالیکه به بعضی ها شفر "سیلاب" و جواب آنرا "طوفان" داده بود. آنهائی که از شفر "سیلاب – دریا" آگاهی داشتند خلقی های مورد باور کامل امین بودند، دومی ها نیز از جملهٔ خلقی ها بودند، ولی نزدیکی خاصی با امین نداشتند. آنچه که به پرچمی ها در اردو ارتباط میگرفت آنها اصلاً از موجودیت "شفرها" خبری هم نداشتند. به عقیدهٔ من امین آرزو داشت تا کودتا را توسط طرفداران خود به کامیابی برساند، ولی میترسید که شاید نیرویش کافی نباشد، به همین دلیل شفر دومی را به کار انداخته بود."

بعد از ظهر سروری با قادر در تماس شد:
" چرا فعالیت ها بطی شده اند، باید اقامتگاه داوود بمباری شود، در غیر آن ما برباد میشویم...."
اما قومانده های قادر بالای پیلوت ها اثر گذار نبودند، شفر های که به آنها بیان میشدند از طرف آنها پذیرفته نمیشدند.
اندکی بعدتر وطنجار با قادر تماس تلفونی گرفته در حالیکه دشنام میداد گفت:
" شما را خواب برده؟ ما به یک موی بند هستیم. اگر همین اکنون طیاره ها پرواز نکنند ما ختم هستیم."
قادر: " شفر کدام است؟ شفر درست را به من بده"

تانکیست وطنجار که فریادش بلند شده بود گفت: " من گفتم، بمباری شروع شود، این شفر من است برای تو!"
قادر درک کرد که باید ابتکار عمل را به دست خود گرفته و مستقلانه عمل کند. طی این مدت طرفداران قادر همه رهبری قوای هوائی را دستگیر کرده و بعضی از آنها را حتی به آن دنیا فرستاده بودند. خود قادر به میدان پروازها در حالیکه از دور کلاهش را به پیلوت به علامت آنکه "ماشین هلیکوپتر را چالان کن!" تکان میداد، شتافت. در همین وقت قاسم آمر کشف قوای هوائی به عقب قادر دویده و در حالیکه تفنگچه بر دست داشت فریاد زد: " ایستاده شو، ورنه فیر میکنم!" در همین لحظه همان ماشین محاربوی که در گوشه ای جابجا شده بود دور خورده و با فیر ماشیندارش آمر کشف را هدف قرار داد. قادر مشاهده میکرد که چگونه سر قاسم مانند تربوز پارچه پارچه میشد...

لحظه ای بعد هلیکوپتری نوع "می – ۸" پلنگی رنگ، حامل قادر به هوا بلند شده و به طرف شمال حرکت کرد. فاصله الی میدان هوائی بگرام شصت کیلومتر بود و پانزده دقیقه را دربرمیگرفت.

تخنیکر بیست و پنج سالهٔ قوای هوائی افغانستان، ضابط سید محمد گلاب زوی صبح ۲۷ اپریل را در داخل ماشین محاربوی استقبال کرد. ماشین محاربوی او با عملهٔ آن مطابق امر قرار گاه کودتاچی ها به طرف موضع از قبل تعیین شده در حرکت بود. در این میان پیلوت اسدالله سروری که مردی قوی هیکلی بود با گلاب زوی بدون آنکه با او از قبل قرار گذاشته باشد از طریق مخابره تماس گرفت. سروری به گلاب زوی خبر داد که قوماندان جزوتام هلیکوپترها پس از آنکه از کودتا علیه داوود خان آگاهی یافته، با نیرنگی پیلوتها را داخل انگر ساخته و همه را در آنجا حبس نموده است. این یک خبر ناخوشایند بود، زیرا پیروزی کودتا بدون حمایه از هوا بعید به نظر میرسید.
سروری به گلاب زوی پیشنهاد کرد تا هردو به میدان هوائی رفته و به هر قیمتی که شده پیلوتها را آزاد بسازند. لحظاتی بعد موتر حامل سروری به نزدیک ماشین محاربوی گلاب زوی رسیده و هر دو به سوی میدان هوائی شتافتند. طوریکه همه میدانند جنگ ها ندرتاً مبرا از سوء تفاهمات میباشند. جفتی از طیارات تهاجمی سو – 7B که از بگرام پرواز کرده بودند ناگهان راکت های "هوا به زمین" را به زمین پرتاب کردند، یکی از راکتها بالای ماشین محاربوی گلاب زوی اصابت کرد. در میدان هوائی بگرام همه "دوست" بودند و اینکه به چی دلیلی پیلوت ها ماشین محاربوی گلاب زوی را هدف قرار داده بودند واضح نشد. به هر حال این یک آتش "دوستانه" بود. چهار تن از همراهان خورد ضابط گلاب زوی در ماشین محاربوی جابجا به هلاکت رسیدند، خود او را که شدیداً در حصهٔ شکم زخمی گردیده بود، سروری به شفاخانه انتقال داد. سروری به مجرد رسیدن به سرویس جراحی شفاخانه داکتران را با ماشیندار آماده به آتش تهدید نموده گفت تا همه کارها را کنار گذاشته و به تداوی رفیق همرزمش بپردازند. او هوشدار داد: " اگر او تلف شود، همهٔ تانرا سر به نیست میکنم!" سروری پس از آنکه یقین حاصل کرد که زندگی گلاب زوی در خطر قرار ندارد مسیرش را به طرف میدان هوائی از سر گرفت. سروری در آن لحظات سراپا قاطعیت بود. قوماندان جزوتام هلیکوپترها همینکه او را دید، نخست به طرفش آمد، سپس بدون آنکه حرفی بزند بطرف میدان پرواز ها رفت. این صاحب منصب به خوبی درک کرد که چه چیزی انتظارش را میکشد. بازی خاتمه یافته بود، سروری او را دنبال میکرد. ظاهراً چنین به نظر میرسید که دو پیلوت میخواهند قدم بزنند. اما برای یکی از آنها این آخرین قدم زدن در زندگی بود. قوماندان جزوتام هلیکوپترها پس از رسیدن به آخر تعمیر ها توقف کرده و رویش را به سوی سروری که به تعقیبش می آمد دور داد، سروری با ماشیندار آماده به آتش جگرن مذکور را تیرباران کرد.
لحظاتی بعد پیلوتهای داخل انگر به بیرون برآمدند، و با مشاهدهٔ جسد قوماندان جزوتام درک کردند که هرگونه بی اطاعتی هریک آنها را به سرنوشت قوماندان شان مواجه خواهد ساخت.
مقارن همین زمان هلیکوپتر حامل رئیس ارکان قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی دگروال قادر در میدان هوائی بگرام به زمین نشست. قادر همه پیلوتها و تخنیکرهای میدان بگرام را جمع نموده نطقی پر از احساسی را در برابر شان ایراد کرد. او اظهار داشت که انقلاب (مطابق متن روسی – مترجم) علیه "رژیم ضد مردمی داوود خان" در حال کامیابی است، صرف ارگ ریاست جمهوری این "دژ ارتجاع و تاریک اندیشی" هنوز مقاومت میکند که به زودترین فرصت در اثر هجوم اشغال خواهد شد. قادر بیانه اش را با کلمات ذیل ختم کرد: "پیلوتان گارنیزون بگرام افتخار بزرگ امحای این "مستبد" را کمائی خواهند کرد."
هنگامیکه قوماندهٔ "به سوی طیاره ها!" شنیده شد هیچیک از پیلوتان تزلزلی از خود نشان نداد. دیگر هیچ نوع ممانعتی وجود نداشت تا "رژیم نفرت انگیز" از هوا نیز مورد ضربه قرار گیرد.
قادر در همان هلیکوپتر مجدداً به صوب کابل پرواز کرد. او هنوز در هوا بود که پیلوتها از او پرسیدند: "اهدافی را که باید مورد بمباری قرار بگیرند، نام بگیرید."
قادر: "هدف، مجموعهٔ عمارات ارگ، اقامتگاه رئیس جمهور داوود خان."

اکنون برمیگردیم به ساعت یازدهٔ قبل از ظهر، زمانیکه قطار تانکها تحت قوماندهٔ وطنجار بدون بدون آنکه با مقاومت بطریهٔ توپچی که در مسیر راه از قوای چهار زره دار الی مرکز شهر قرار داشت مواجه گردد به مرکز شهر مواصلت کرد. قوماندان بطریهٔ توپچی از کودتای ضد حکومت آگاهی نداشت. با مشاهدهٔ تانکها او فوراً با وزارت دفاع تماس گرفت. از قضاء در وزارت گوشی را یکی از منصب داران کودتاچی برداشت و گفت که تانکها برای تقویهٔ محافظت ارگ ریاست جمهوری میروند.

پس از مواصلت به مرکز شهر، تانکها به سه دسته منقسم شدند: دستهٔ اول بطرف میدان هوائی کابل، جائیکه گارنیزون بزرگ قوای هوائی و قرار گاه آن قرار داشت حرکت کرد. دستهٔ دومی بطرف قلعهٔ تأریخی بالاحصار که غند کوماندو در آن مستقر بود رفته و در اینجا نیز با کدام مقاومتی روبرو نشد؛ قلعهٔ بالاحصار بدون یک فیر به دست کودتاچیان افتید. دستهٔ سومی مهمترین وظیفه را باید اجرا میکرد: به ارگ ریاست جمهوری هجوم میبرد و وزارت دفاع را اشغال میکرد.

تانک وطنجار درست در نیمه روز بالای عمارت وزارت دفاع آتش گشود. فیرهای پی در پی تانک وطنجار را میتوان علامتی برای شروع هجوم نامید. سپس تانکهای دیگر تحت قوماندانی مزدوریار، عمر و رفیع ارگ را به رگبار بستند.

مجموعاً در حدود شصت زنجیر تانک در نبردها سهم داشتند. نظامیان گارد ریاست جمهوری با شجاعت تمام به مدافعهٔ ارگ پرداخته و بالای مهاجمین از ماشیندارهای کالیبر بزرگ و راکت اندازها آتش میگوشدند.
وزیر دفاع غلام حیدر رسولی در این میان خود را به فرقهٔ هشت رسانده، منسوبین فرقه را جمع نموده و به آنها امر کرد: "بطرف کابل حرکت کنید، قطعات باغی ها را سرکوب نموده و حکومت را نجات دهید!" رسولی بدون آنکه منتظر حرکت فرقه بماند آنجا را به مقصد بیداری سائر قطعات ترک گفت. پس از حرکت قطار وسایط نظامی فرقهٔ هشت به سوی شهر ناگهان تانک قوماندان یکی از کندک ها که در شروع قطار قرار داشت به عقب دور خورده و بالای قطار فیر کرد... پس از این فیر تهدید آمیز همهٔ فرقه خود را تسلیم همان یک عملهٔ تانک که تمام آنها صاحب منصبان خلقی بودند تسلیم کرد.

وزیر دفاع شامگان به وضع الجیش فرقهٔ هفت که در حومهٔ کابل قرار داشت رسیده و توانست رهبری فرقه را به دفاع از رئیس جمهور معتقد بسازد. اما به مجرد حرکت قوا به قصد مرکز شهر، از هوا توسط طیاره های که از بگرام پرواز کرده بودند هدف حملات متواتر قرار گرفتند. قوماندان فرقه در نتیجهٔ این حمله کشته شده عسکر و صاحب منصبان آن متفرق گردیدند. شب هنگام وزیر دفاع نیز به دام کودتاچی ها افتیده و بدون تحقیق و محاکمه سر به نیست شد.

در قلعهٔ باستانی بالاحصار، جائیکه بخشی از قوای کوماندو مستقر بود حوادث بطور ذیل انکشاف یافت: هاشم قوماندان قوا به زودی عبث بودن مقاومت را در برابر کودتاچیها درک کرده و داوطلبانه صلاحیت های خود را به قوماندان تولی اول لمړی بریدمن شهنواز تنی که یکی از خلقی ها بود واگذار شد. تنی فوراً نزد خود قوماندان جزوتام مخابره امام الدین را احضار نموده با لحن موکد گفت: " تو یک مخابره چی هستی، به همین دلیل به تو یک سفارش حزبی داده میشود. به امر اینجانب به ارگ ریاست جمهوری رفته و پیام "شورای نظامی انقلابی" را به رئیس جمهور میرسانی."
امام الدین در آغاز فکر کرد که قوماندان جدید برای اجرای چنین یک مأموریتی کاغذی یا پاکتی که در آن پیام گذاشته شده باشد به او خواهد داد. اما نه از کاغذی و نه هم از پاکت حاوی پیام خبری نبود. تنی به امام الدین موکداً خاطر نشان ساخت تا متن پیام را دقیقاً بخاطر بسپارد. محتوای پیام قرار ذیل بود: "قدرت در افغانستان به شورای نظامی انقلابی منتقل گردیده، داوود خان و همه طرفداران او باید تسلیم شوند!"
تنی همچنان در خاتمه به امام الدین گفته بود: "هیچگونه سلاحی با خود نمیداشته باشی!"

****

پس از مواصلت تلگرامها از مسکو مبنی بر آنکه هردو شبکهٔ استخباراتی شوروی باید دسته های اوپراسیونی را برای نظارت از انکشاف اوضاع در کابل آماده ساخته و به داخل شهر بفرستند، آمرین هردو بخش شروع به انتخاب افراد برای این ماموریت نمودند. فیصله بعمل آمد تا هردو شبکه دو دسته را که در ترکیب آن دو کارمند شامل باشد آماده ساخته و جهت جمع آوری معلومات استخباراتی به شهر گسیل بدارند. در عین زمان به "تیاتر جنگ" گروپ های مستقل کی. جی. بی. و جی. آر. یو. نیز فرستاده شدند. به دسته های اوپراسیونی "افسانه" و نقشهٔ مسیر حرکت آنها در شهر که یک و نیم ساعت را باید در برمیگرفت ترتیب شد. کارمندانی که به شهر برای "فعالیت های اوپراسیونی" روان میشدند نباید با خود کمرهٔ عکاسی، آلات ثبت صدا، وسایل مخابره و حتی کتابچهٔ یادداشت میداشتند. این تدابیر برای آن ضروری بود تا کارمندان در صورت توقیف با مشکلات مواجه نشوند. در اوضاع و احوالی که نظامیان خشمگین افغان قرار داشتند، هیچ چیزی نباید شک و تردیدی در بارهٔ فعالیت های جاسوسی خارجیها در آنها بر می انگیخت. هر عمل یا سخنی غیر محتاطانهٔ میتوانست نظامیان را عصبانی بسازد.

والیری ستاراستین که کارمند سی و سه سالهٔ کی جی بی بود و در سفارت شوروی مقیم کابل تحت پوشش سکرتر سوم سفارت ومسؤل امور کلتوری و روابط با روشنفکران، روحانیون و سازمانهای سپورتی" ایفای وظیفه میکرد از طرف آمر دفتر کی. جی. بی. اوسادچی در ترکیب دستهٔ دوم با یک تن از کارمندان کهنه کار استخباراتی برای نظارت از اوضاع داخل شهر در نظر گرفته شد. انتخاب ستاراستین تصادفی نبود، جوان مذکور در شرایط حاد و وخیم کنترول را بالای خود از دست نمیداد. افزون بر آن بسیار روان و بدون لهجه به زبان دری حرف میزد و با شهر کابل به خوبی آشنا بود. طی سالهای محصلی، ستاراستین در کابل به حیث ترجمان کار میکرد و چون سخت به شرق و شرق شناسی علاقمند بود تمام شهر کابل را پای پیاده طی کرده بود.

دستهٔ اول اوپراسیونی که در ترکیب آن **ویکتور بوبنوف** و **یوری کیتایف** قرار داشتند برای "نظارت" از اوضاع شهر سفارت را ترک کردند. دستهٔ دیگری نیز برای همین هدف از طرف دفتر جی. آر. یو. لحظاتی قبل به شهر اعزام شده بود.
(...)
زمان بالای ستاراستین به سختی میگذشت. او باید حداقل یک و نیم ساعت، الی برگشت دستهٔ اول انتظار میکشید. بخاطر آن که وقت بگذرد او از یک اتاق به اتاق دیگر، از یک دهلیز به دهلیز دیگر میرفت و بالاخره در "اتاق عمومی" در مقابل نقشهٔ بزرگ و مفصل شهر کابل که بر دیوار آویزان بود توقف کرده و به مسیر که آنرا باید به زودی طی میکرد

خیره شد. پس از نظر اندازی به نقشهٔ شهر کابل به دفتر پروتوکول رفته و دقایقی با دیپلوماتهای "پاک"[13] به گفتگو پرداخت. در شعبهٔ پروتوکول یکی از دیپلوماتان به نام میخائیل به ستاراستین پیشنهاد کرد تا شب را یکجا با اعضای خانواده اش در اپارتمان او که در محوطهٔ سفارت قرار داشت سپری نماید، دیپلومات مذکور علاوه کرد: "شاید اپارتمان من کوچک باشد ولی در امن است." دیپلومات مذکور که با ستاراستین آشنائی داشت میدانست که این "کارمند" در یک عمارت دو منزله در ناحیهٔ کارتهٔ سه زندگی میکند. در نزدیکی ویلای ستاراستین عمارت پارلمان افغانستان، منازل وزیر دفاع افغانستان غلام حیدر رسولی و معاون صدراعظم و وزیر مالیهٔ کشور عبدل الله قرار داشت. میخائیل ستاراستین را متوجه ساخت که همسایگی با منازل اشخاص متذکره میتواند خطراتی در قبال داشته باشد.
ستاراستین دست آشنایش را دوستانه فشرده گفت: " تشکر میخائیل، من با همسرم در این باره مشوره میکنم."
دقایقی بعد دستهٔ اوپراسیونی مربوط به جی. آر. یو. که به شهر اعزام شده بود به سفارت برگشت. موتر حامل کارمندان جی. آر. یو. با سرعت تمام داخل سفارت گردیده و با چنان شدت توقف کرد که دود از تایرهای آن بلند شد. کارمندان با سرعت از موتر پائین شده و با دوش بطرف دفتر آمر شان **پیچونینکو** و آتشهٔ نظامی رفتند که بی صبرانه انتظار شان را میکشیدند.

وقت میگذشت ولی کارمندان کی. جی. بی. **بوبنوف و کیتیایف** هنوز از شهر برنگشته بودند. ستاراستین مجدداً به اتاق عمومی آمد. فضا در آنجا اسفبارتر و حتی خفقان آورتر از گذشته شده بود. در همین لحظات واقعهٔ غیر مترقبهٔ رخ داد که فضا را برای مدتی دگرگون ساخت: بالای جادهٔ دارالامان یک قطار گلپوش شدهٔ موترها هارن کنان سعی داشت از میان تانکها و سائر وسایط نقلیهٔ نظامی راه یافته و به طرف شهر برود. نظامیان که تا این دم در آشفتگی معینی بودند با دیدن موتر های گل پوش شدهٔ عروسی برای مدتی جان گرفتند و با خرسندی کودکانه بطرف نو عروسان دست هایشان را تکان میدادند.
مأمور شفر گذار که از تماشای موترهای عروسی بهت زده شده بود خاموشی عمومی را شکسته گفت: " آفرین بر اینها، بر این نترس ها!"
ماموری دیگری بدون آنکه کسی را مخاطب قرار داده باشد پرسید: " جالب است این وسایط به طرفداری کدام جانب عازم جنگ استند؟ من شخصاً سی زنجیر تانک و ماشین محاربوی را در این قطار برشمردم."
کسی از میان حاضرین با عصبانیت جواب داد: " چی فرق میکند که به طرفداری کدام یک از جوانب خواهند جنگید... این وسایط جنگی خون زیادی را خواهند ریخت."

ستاراستین که دیگر بکلی از برنگشتن اعضای دستهٔ اول نا آرام شده بود از خود پرسید: "آخر آنها کجا شدند؟ چرا برنمیگردند؟" با آنکه ستاراستین فکر میکرد که جملهٔ فوق را با خود گفته بود ولی آنهائی که در "اتاق عمومی" بودند نیز آنرا شنیدند. کسیکه قرار بود ستاراستین را در "سفرش" به شهر همراهی نماید و گفته میشد که از کارمندان مجرب و آبدیده است با شنیدن کلمات ستاراستین به شدت از جایش برخاسته، چنانچه کم بود چوکی به زمین بی افتد و در حالیکه به پائین به پاهایش مینگریست بدون آنکه حرفی زده باشد به دهلیز برآمد. ستاراستین مشاهده کرد که چهرهٔ کارمند "آبدیده" مرگ آسا پریده بود و چشمانش بی رمق و بی حرکت شده بودند.

لحظاتی بعد اوسادچی ستاراستین را نزد خود احضار کرده در حالیکه لحنش آرام و نرم بود پرسید: "چی حال داری؟" اوسادچی در تفاوت با سائر کارمندان دفتر کی. جی. بی. در کابل با ستاراستین خودمانی بود و او را دوستانه "تو" خطاب میکرد.
ستاراستین با آنکه در پرسش اوسادچی نیرنگ (فوت و فنی) را میدید با بشاشت گفت: "خوب استم."
اوسادچی: "کسیکه تو را باید در شهر همراهی میکرد بطور غیرمترقبه دچار مریضی گردید. شاید فشارش بالا رفته باشد. او را به شفاخانه فرستادیم. میدانی، حتی نمیدانم با کی ترا به شهر بفرستم؟ شاید از شهر رفتن تو صرفنظر کنیم؟ نظر تو چی است؟"
ستاراستین احترامانه خاموش بود، تو گوئی به اوسادچی میفهماند: "شما آمر هستید، شما بهتر میدانید."
اوسادچی در حالیکه گفتگویش را با ستاراستین پایان میبخشید گفت: "خوب، به هر حال، اکنون برو، بعداً یک فکری خواهیم کرد."
(...)
برگشت بوبنوف و کیتایف به سفارت همهمه و سرو صدای شادمانی را در "اتاق عمومی" بر پا کرد. این دو بمجردی بیرون آمدن از موتر فوراً به طرف دفتر آمر بخش کی. جی. بی. رفتند. در دهلیز مقابل دروازهٔ اوسادچی سائر کارمندان و دیپلوماتها از بوبنوف و کیتایف مثل قهرمانان استقبال کرده میپرسیدند: " اوضاع در شهر چگونه است؟ کدام جانب پیروز خواهد شد؟ آیا تعداد کشته شدگان زیاد است؟"
کیتایف به سوالها جواب نمیداد، ولی بوبنوف در یک جملهٔ مختصر و در عین زمان زننده اوضاع کابل را ترسیم کرد... سپس هردو به اتاق اوسادچی رفته و دقایقی بعد کیتایف در حالیکه کتابچهٔ یادداشت و فورمه های شفر گذاری به دست داشت به اتاق معاون آمر بخش کی. جی. بی. **آرلوف- موروزوف** رفته تا اخبار عاجل را به مرکز بفرستد.

---

[13] منظور از دیپلوماتان "پاک" آنعده از کارمندان و دیپلوماتان سفارت اند که مربوط شبکه های جاسوسی اتحاد شوروی نبوده اند.

دقایقی بعد اوسادچی ستاراستین را احضار کرد: " در شهر ترا ویکتور بوبنوف همراهی خواهد کرد."
ستاراستین با رضایتمندی گفت: " فهمیده شد صاحب!" ستاراستین از خدا میخواست تا با شخصی مانند بوبنوف که دوست نزدیکش بود در این "سفر" یکجا باشد. همه میدانستند که بوبنوف مرد شجاع و نهایت صادق بود.
اوسادچی اخطارگونه گفت: " به **تمارا**، همسرت فعلاً چیزی نگو، اگر نه او کار کرده نخواهد توانست! در شرایط کنونی او منبع اصلی جمع آوری اخبار برای ما است."
ستاراستین: "بلی، واضح است."
تمارا در دفتر کی جی بی به حیث مترجم کار میکرد. در همان لحظات او در اتاق مخصوص در برابر رادیوی مخصوص آخذه نشسته بود و به مکالمات میان قرار گاه ها، قطعات و سائر واحدهای نظامی افغانی گوش میداد. محتوای مکالمات را تحلیلگر دفتر کی جی بی **ولادیمیر خوتیایف** هر ساعت به مسکو تیلگرام میکرد.
والیری ستاراستین و ویکتور بوبنوف دفتر اوسادچی را ترک گفته و خاموشانه در "تویوتای" آبی رنگ نشسته از طریق جادۀ دارلامان به صوب مرکز شهر جائیکه صدای انفجارات و فیرها شنیده میشدند و از بالای عمارات آتش گرفته دود سیاه رنگ به آسمان بلند بود حرکت کردند. حین عبور از برابر مرکز کلتوری اتحاد شوروی بطریۀ را از وسایط ضد تانک که در چهار طرف جابجا گردیده بود مشاهده کردند. در همجواری مأموریت ترافیک دو ماشین محاربوی ایستاده بودند. در چهار راهی دهمزنگ به طرف راست دور خورده از مقابل باغ وحش و اندکی بعدتر از مسجد شاه دو شمشیره بدون واقعۀ عبور کرده و به میدانی هوتل "سپین زر" رسیدند.
از این نقطه الی هوتل "کابل" و چهار راهی "پشتونستان" بوبنوف و ستاراستین حین حرکت از انتهای احتیاط کار گرفته با مانور ها از میان تانک ها و وسایط زره دار که برخی متوقف، بعضی در حال حرکت و تعدادی هم آتش میگشودند و چند تای هم در حال سوختن بودند، گذشته و به پیش رفتند. میان تانکها و وسایط جنگی غالباً نظامیان بطور گروهی و انفرادی در حالیکه ماشیندار، راکت انداز وغیره تسلیحات جنگی به دست، شانه و گردن داشتند پائین و بالا میرفتند. کلاه های آهنی و واسکت های زره دار بخوبی نشان میداد که نظامیان مذکور در حال جنگ قرار دارند. تعدادی از سربازان در تذکره و کسی هم بر پشت زخمیها را به جای امن تر حمل میکردند. ستاراستین میدید که نظامیان آنقدر مصروف امور خود هستند که نه به "تویوتای" آبی رنگ آنها و نه هم به سائر موترهای "ملکی" که گاه گاهی در سرکها میان وسایط نظامی پدیدار میشدند متوجه میشدند.
ستاراستین به بوبنوف:
" آنها وقت آنرا ندارند تا به ما ببینند."
بوبنوف: " بلی همینطور است."

ستاراستین متوجه شد که میتواند جزئیات مهم اینروز را از یاد ببرد، لذا قلم و پستکارتی را که چندی قبل از مسکو به دست آورده بود از جیب کشیده در کناره های آن کلماتی را نوشته و در تصویر آن خاکۀ تیلگرام آینده اش را عنوانی مرکز انداخت. در قسمتی از مسیر آنها که چهار راهی "پشتونستان"، میدانی مقابل ارگ ریاست جمهوری و جادۀ ۲۶ سرطان را در برمیگرفت نبردهای سرسختی جریان داشت. تانکها و زره دارها با استفاده از مانورهای جنگی پی در پی به سوی ارگ فیر میکردند، در عین حال در ساحات نامبرده تعدادی از تانکها و وسایط جنگی در حال سوختن بودند. بوبنوف و ستاراستین در لحظاتی که آنجا بودند آتش متقابل را از آنطرف حصارهای ارگ نتوانستند مشاهده کنند. از این حالت مامورین استخبارات شوروی نتیجه گیری کردند که مرکز ثقل مقاومت طرفداران محمد داوود خان به ساحۀ ارگ منتهی گردیده بود. در میدانی مقابل ارگ روی زمین در حدود یکصد کشته و زخمی، اعم از صاحب منصب و عسکر افتیده بود، کسی به آنها نزدیک نمیشد. برخی از زخمیها با آه و ناله اینسو و آنسو میلغزیدند و بعضی ها خاموشانه میجنبیدند، کسی هم در میان آنها میکوشید زخمهایش را ببندد. در جوهای آب که خون آنها را سرخرنگ ساخته بود کارتوسهای مرمی های فیر شده، موزه های عسکری ، کلاه های تانکیست ها، پارچه های یونیفورم نظامی، قسمت های از بدن انسان به چشم میخورد...

بوبنوف که آنروز رانندگی "تویوتا" را به عهده داشت با کمال خونسردی و مهارت حیرت انگیزی این قسمت خطر ناک مسیر عبور میکرد و از برابر زنجیرهای تانکها و تایرهای وسایط جنگی کناره میرفت. همین عمل را در حصۀ مهمات انفجار ناشده، تانکهای در حال حریق، کشته و زخمیها نیز انجام داده از آنها دوری میجست. ستاراستین در این میان با سرعت وسایط جنگی را که در هجوم بالای ارگ اشتراک داشتند و یا تخریب شده بودند میشمرد؛ او همچنان سائر مواضع جنگی طرفین را تثبیت نموده و بدون آنکه به پستکارت که بالای زانویش قرار داشت نگاهی کرده باشد معلومات بدست آمده را درج آن میکرد.

بوبنوف و ستاراستین ارگ را عبور کرده و بطرف میدان هوائی بین المللی کابل به پیش رفتند، آنها مشاهده میکردند که تانکها و وسایط نظامی نیز به همان سو در حرکت بودند. عمارت رادیو افغانستان که در مسیر راه شان قرار داشت کاملاً در محاصرۀ تانکها درآورده شده بود. در سرک حلقوی که مقابل ترمینل میدان هوائی قرار داشت کارمندان کی جی بی موتر خود را دور داده و به سوی میکروریان منزل گرفتند. در ناحیۀ میکروریان همه چیز آرام به نظر میرسید. باشندگان محل در آپارتمان های خویش خاموشانه نشسته بودند. چون در اینجا چیزی جالبی برای دیدن وجود نداشت بناء مجدداً بطرف مرکز شهر حرکت کردند.

وقتی به جادۀ ۲۶ سرطان رسیدند تانکهای متعددی را که مصروف فیر، مانور و موضعگیری بودندمشاهده کردند. در نزدیکی منزل محمد داوود خان یک ماشین محاربوی در حال سوختن بود، اما کشته یا زخمی به چشم نمیخورد. در همین وقت یکی از تانکها با سرعت قابل ملاحظۀ به طرف "تویوتای" آبی رنگ پیش می آمد، بوبنوف صرف در آخرین لحظه موفق شد با مهارت زیاد خود را از زیر زنجیرهای تانک نجات دهد. تانک مذکور به سوی ارگ فیر کرد. موجی شدیدی که از بابت فیر تانک بوجود آمد باعث شد که دروازۀ دست راست "تویوتای" آبی رنگ (طرف که ستاراستین نشسته بود) خود به خود باز شود، ستاراستین که از بابت صدای مدهش فیر تانک کم بود خود را به بیرون پرتاب کند سرش را با دستها پوشانید. او در حالیکه با دست چپش سیت موتر را محکم گرفته و تنش را قات کرده بود با تمام قدرت و شدت دروازۀ موتر را دوباره بست.

بوبنوف بدون آنکه کسی را مشخصاً مخاطب قرار داده باشد با عصبانیت: "بارها تقاضا کرده ام تا دروازۀ موتر را با شدت نبندند، موتر بدون آنهم کهنه است، میخواهید بکلی از بین برود؟"

ستاراستین در برابر کلمات بوبنوف هیچگونه عکس العملی از خود نشان نداد، اما با خود خندید. حرفهای دوستش در لحظاتی که مرگ تقریباً در کنار شان بود و آنها باید واپسین دعاهای خود را میخواندند واقعاً خنده آور بود. در عین حال چنین یک عکس العمل بوبنوف به وضاحت نشان میداد که اوضاع پیرامون حتی اعصاب آهنین او را نیز خراب ساخته بود.
با رسیدن به نزدیکی مسجد حاجی یعقوب (شاید هدف نویسندگان چهار راهی حاجی یعقوب باشد؟) "تویوتا" به طرف چپ و سپس یکبار دیگر به سوی چپ دور خورد. اینجا محلی بود که در آن اقامتگاه های سفرای اضلاع متحدۀ امریکا و هندوستان و عمارت وزارت داخله موقعیت داشتند. در مقابل اقامتگاه ها همه چیز طبق معمول و آرام بود، در غرفه های دهن درازه مانند سائر روزها منسوبین پولیس افغانستان پهره میدادند. البته دیده میشد که پهره داران در تفاوت با روزهای دیگر در حالت آماده باش بودند.

در مقابل تعمیر وزارت داخله چند وسیلۀ دافع هوا که به نام "شیلکا" معروف است جابجا گردیده بودند. در پهلوی یکی از این "شیلکاها" کارمندان استخبارات چهرۀ آشنائی را دیدند. تقریباً هردو همزمان شخص آشنا را صدا کردند: "لطیف!" این شخص که جگرن لطیف نام داشت، پنج سال قبل در کودتای ضد شاهی اشتراک ورزیده بود. در آنزمان او لمری بریدمن بود و عضویت حزب دیموکراتیک خلق را نداشت. او از طرفداران محمد داوود خان نیز نبوده و در مجموع به سیاست کدام علاقۀ خاصی نداشت. در کودتای ضد شاهی صرف بخاطر آن شرکت ورزیده بود که نمیتوانست رفقای "شوروی خواه" خود را تنها بگذارد. عدم پشتیبانی او از کودتا به نظر او بیغیرتی و خیانت و توهین به برادری میان صاحب منصبان تلقی میشد.

لطیف که اکنون بالای وسیلۀ زره دار "شیلکا" قرار داشت، قیافه اش رنگ دیگری بخود گرفته بود، چهرۀ که کارمندان دفتر کی جی بی آنرا به سختی میشناختند: او اکنون عوض یونیفورم مؤد روز که آنرا نزد خیاط فرمایش میداد، دریشی سیاه رنگی نظامی که به تنش بزرگی میکرد پوشیده بود و کلاه گوشدار تانکیست ها را بر سر داشت. لطیف که معمولاً ریشش را پاک میتراشید و از عطری خوشایندی استفاده میکرد، ریشش رسیده و رنگ صورتش تاریک بنظر میرسید؛ درست فهمیده نمیشد که فشار روحی و جسمی یا ریش رسیده و یاهم گرد و خاک و یاهم همۀ این عوامل باعث شده بودند که لطیف چنین دیگرگون شود.

جگرن لطیف متوجه روسها نشد: او در حالیکه ماشیندارش را بالای زانوان گذاشته بود بطرف چمن وسیعی مقابل عمارت وزارت داخله میدید. در آنجا بالای چوکی ها و یا هم مستقیماً در چمن افرادی نیمه برهنه به نظر میخوردند که پاهایشان را جمع گرفته، کسی کرتی یا جمپر نظامی برتن ولی بدون پتلون اما در نیکر ها نشسته بودند. در میان صفوف "بی پتلونها" عساکر مسلح پائین و بالا میرفتند. بدینترتیب عساکر مانع فرار منسوبین وزارت داخله میگردیدند.
بوبنوف در حالیکه میخندید گفت: " واه، چی فکری کرده اند! در چنین وضعیتی آنها دور فرار کرده نمیتوانند."
کارمندان دفتر کی جی بی سپس بطرف عمارت وزارت امور خارجه حرکت کردند. دیوارهای سفید رنگ وزارت خارجه در چند جای گواهی از اصابت گلوله ها را میدادند. عبور از برابر دروازۀ عمومی وزارت را چقری عمیقی که از بابت بمباری طیاره ها به میان آمده بود مشکل ساخته بود. چقری مذکور متدرجاً از آب پر میگردید.

بوبنوف و ستاراستین نخواستند آنجا دیر بمانند، آنها تغییر مسیر داده از طریق پس کوچه ها به سرک که جانب انستیتوت پولیتیخنیک میرفت برآمدند. در نیمه راه بطریۀ توپخانه را که هنوز به حکومت محمد داوود خان وفادار بود مشاهده کردند. میله های توپها مرکز کابل را هدف قرار داده بودند. جادۀ که بطرف قرغه و پغمان میرفت توسط وسایط زره دار مسدود شده بود. جادۀ کابل – غزنی – کندهار نیز توسط طرفداران داوود خان محاصره گردیده بود. کارمندان پس از عبور از پوهنتون کابل جانب سفارت شوروی حرکت کردند.

طی همه مدت زمان که این دو کارمند استخبارات شوروی در موتر حرکت میکردند تقریباً با یکدیگر گفتگو نداشتند. دربارهٔ افکار و نتایج که در اذهان آنها از آنچه در شهر دیدند هیچگونه تبادل نظر نمیکردند. اما به مجرد رسیدن به سفارت در مورد محتوای یک گذارش واحد در بارهٔ آنچه دیده بودند هیچگونه مخالفتی با یکدیگر نداشتند.

وضع اوسادچی را طی مدت زمانیکه کارمندانش در شهر آغشته به قیام نظامی بودند میتوان تصور کرد. همینکه مادونان وی پا به اتاق او گذاشتند اوسادچی احساس کرد که بار خیلی سنگینی از بالای شانه هایش دور شد، او کتابچهٔ یادداشت و فورمه های رمزگذاری را به ستاراستین داده امر کرد فوراً به اتاق **آرلوف – موروزف** (معاون اوسادچی) رفته و گذارش را به مرکز بنویسد. در عین زمان اوسادچی بوبنوف را نزد خود گذاشت تا از آنچه در شهر دیده بود بطور مفصل به او حکایت کند. بنظر میرسید که اوسادچی به مثابهٔ یک مأمور کهنه کار استخبارات بدینترتیب میخواست معلومات را از هر دو تن جداگانه بدست آورده سپس آنرا مقایسه کند...

ستاراستین گذارش را که حاوی چهار صفحه بود طی بیست دقیقه نوشت. در گذارش موکداً خاطر نشان میگردید که کودتاچی ها از نظر نظامی برتری داشته و مورال جنگی شان قویتر بود. در گذارش بر بنیاد مشاهدات عینی مأمورین استخبارات در نقاط که جنگ جریان داشت نتیجه گیری میشد که مقاومت مسلحانهٔ طرفداران داوود خان الی صبح روز ۲۸ اپریل درهم شکسته و قدرت به پیروان حزب دیموکراتیک خلق تحت رهبری نور محمد تره کی انتقال خواهد کرد.

بوبنوف اتاق اوسادچی را پیش از برگشتن ستاراستین به آنجا ترک نموده بود. در کنار اوسادچی رمزگذار نشسته بود، اوسادچی با سرعت گذارش را مرور کرده آنرا امضأ نمود. معلوم میشد که متن گذارش مورد علاقهٔ اوسادچی قرار گرفته بود. رمزگذار با احتیاط و دقت تمام "نوشته های" ستاراستین را در دوسیهٔ گذاشته و تقریباً با دوش رفت تا آنرا به مرکز مخابره نماید.
اوسادچی ستاراستین را آمرانه مخاطب قرار داده گفت:
" و حالا برو و استراحت کن! راستی، من لحظاتی پیش یکی از جوانها را توظیف نمودم تا تمارا (همسر ستاراستین) را تعویض کند، او در طول روز بدون آنکه گوشکی های مخابره را از گوشهایش دور کند، کار میکرد." هیمنکه ستاراستین خواست اتاق آمرش را ترک نماید، اوسادچی تو گوئی چیزی بخاطرش آمده باشد پرسید:
" راستی، تو امشب را در کجا میخواهی بگذرانی؟"
ستاراستین: " پسرم را در سفارت نزد رفقایم در سفارت رها میکنم، من با تمارا به منزل خود در کارتهٔ سه میرویم. باید در خانه باشم شاید دوستان افغانی و یا "ارتباطی ها" از جملهٔ دیپلوماتان خارجی بخواهند کدام خبری عاجلی را اطلاع بدهند!؟"
اوسادچی: " من فکر نمیکنم که در بارهٔ حوادث جاری کسی از جملهٔ خارجی های مقیم کابل بیشتر از ما بداند، اما به هر حال شاید تو حق بجانب باشی. باید از هر امکان که معلومات، افکار، جزئیات... تازهٔ را بدست بدهند استفاده کرد. کوشش کن خودت نیز با کسی از جملهٔ مأمورین رسمی تماس حاصل نمائی." اوسادچی پس از ادای جملهٔ فوق الذکر در حالیکه رنگش پریده و قلبش را با دست محکم گرفته بود، خواست خود را در چوکیش هرچه بهتر جابجا بسازد.
(...)
شب ۲۵ اپریل زنگ منزل ببرک کارمل به صدا آمد. ببرک انتظار کدام مهمانی را نداشت. هوشیاری درونی به این انقلابی حرفوی (منظور کارمل است) میرساند که: " آمدند تا دستگیرش کنند." ببرک به شهود خود باور داشت، زیرا قبلاً او را هیچگاه فریب نداده بود. در زندگی واقعات زیادی بالای او آمده بود: تعقیب ها، توقیف ها، تهدیدها، تحریک ها. . . همه چیزهایی بودند که بارها با آن برخورده بود. وقتی پا در راه مبارزه میگذاری، بناءً اینگونه چیزها معمولی استند.

اینبار او نیز به خطا نرفته بود. همینکه دروازه را باز کرد دو صاحب منصب پولیس که یونیفورم جدید به تن داشتند به خانهٔ او قدم نهادند. عده ای از منسوبین پولیس بیرون از خانه ایستادند. صاحب منصبان کارت های هویت خود را نمایان نموده با احترام خود را معرفی کردند. سپس از صاحب خانه خواستند تا خود را معرفی کند.
ببرک با لحن تمسخر آمیز: " یعنی چی، آیا شما نمیدانید من کی هستم؟"
یکی از صاحب منصبان جوان که چهرهٔ جذاب و چشمان روشن و متفکر داشت با صدای ملایم گفت: " میدانیم، میدانیم. اما مقررات ایجاب میکند. شما خود تان یک حقوقدان هستید و با پروسهٔ توقیف یک فرد بخوبی آشنائی دارید!؟"
شخص دوم در حزب دیموکراتیک خلق (کارمل) در حالیکه دست چپش را به کمر گرفته بود، زنخ اش را با افتخار اندکی بلند برده جواب داد:
" اسم من ببرک ولد محمد حسین هستم."

صاحب منصبان امریهٔ ثارنوال را مبنی بر توقیف او به اتهام سازماندهی تظاهرات عامه و تجمع غیر قانونی به او ابلاغ نمود.

برخورد احترامانهٔ منسوبین پولیس تصادفی نبود. در آستانهٔ دستگیری ها، وزیر داخله، قدیر نورستانی شخصاً صاحب منصبان را اکیداً متوجه رعایت قانون و اخلاق یک منسوب پولیس حین گرفتاری ها نموده بود. نورستانی همچنان هدایت داده بود تا جریان گرفتاری ها در تیپ ثبت شود. بعدتر کست های ثبت شده به دست کودتاچیان افتادند.

ببرک بخاطر توقیفش هیچگونه اعتراض و تشویشی ابراز نداشت. مبارزهٔ سیاسی را که این شخص طی تقریباً سی سال به پیش میبرد او را برای هرگونه آزمایش ها و تغییرات سرنوشت ساز آماده ساخته بود. همین مبارزهٔ متداوم شخصیت او را از دیگران مجزا ساخته و او بیشتر در یک دنیای خیال ها و قهرمانی ها به سر میبرد. ببرک یک مبارز حرفوی بود. او کسی بود که برای دسترسی به هدف میتوانست از سهولت های مادی، آزادی، سلامتی و حتی زندگی خویش بگذرد. به زندان بیفتد؟ چرا، نی، بگذار! برای او فرقی نداشت. زندان برای او کدام چیزی نوی نبود. طی سالهای ۱۹۵۰ زمانیکه او هنوز محصل پوهنتون کابل بود به اتهام اشتراک در مظاهرات ضد حکومت چهار سال را در محبس سپری کرد. در زندان او برای خود تخلص "کارمل" را که در زبان پشتو "زحمتکش" معنی میدهد انتخاب کرد.
(...)
ببرک که بالای زمین سمنتی توقیف خانهٔ وزارت داخله نشسته بود سعی میکرد بفهمد که به ارتکاب کدام جرم متهم شده و به چی ترتیبی اتهام را به او ابلاغ خواهند کرد؟ او هکذا به آن فکر میکرد که در بارهٔ کدام مسائل از او حین تحقیقات خواهند پرسید و چگونه به آنها جواب بدهد؟ وقت میگذشت. نگهبان توقیف خانه که فردی بود از قوم هزاره و تبسم ملامتی بر لبان داشت، نخست به کارمل چای سپس غذای چاشت و بعدتر نان شب را آورد. همه تلاش های کارمل بخاطر آنکه با نگهبان سر سخنی را باز کند عبث بودند، نگهبان اصلاً توجهی به او نمیکرد. وقت میگذشت ولی او را برای تحقیق نمیخواستند. ببرک با خود می اندیشید:
"آوردند، حبس کردند و حالا نمیدانند با من چی کنند، حتماً هدایات مقامات بالا را انتظار استند. البته نظریات در بارهٔ دستگیری من یک سان نیستند، ولی شکی نیست که در حلقات سیاسی کشور عکس العمل ها داغ بوده اند."
کارمل سگرتی را روشن کرد. کوشش کرد به آوازهای آنسوی دیوارهای توقیف خانه گوش دهد: از آنطرف دیوارها آواز دست فروشان، هارن موترها. . . شنیده میشد. شهر کابل به زندگی معمولی خود ادامه میداد. کارمل با پشت خود بر دیوار سرد توقیف خانه بهترتر تکیه کرده، دود عمیق سگرت را به داخل سینه برد و عمیقاً به فکر فرو رفت.

ببرک کارمل شخص دوم در حزب بود، دوم پس از نورمحمد تره کی. اینکه او همیشه فرد دوم بود تا حدی معینی خود منشی او را جریحه دار میساخت. اما او درک میکرد که دو لیدر متساوی الحقوق در یک حزب بوده نمیتواند. لذا ضرورت بود تا بخاطر اتحاد نیروهای ملی و انقلابی جاه طلبی ها کنار گذاشته شوند. ببرک همیشه فرد دوم در حزب بود، از زمان تأسیس حزب تا اکنون.

ببرک کنگرهٔ مؤسسین حزب دیموکراتیک خلق را که به تأریخ اول جنوری ۱۹۶۵ در منزل نور محمد تره کی دائر گردید به یاد می آورد. در آنروز نزد تره کی بیست و هفت مرد گرد هم آمده و فیصله نمودند تا " خود را وقف مبارزه بخاطر آیندهٔ بهتر افغانستان نمایند." در اتاق مهمانخانه چوکی های قاتکی فلزی را چیدند و مؤسسین بالای آنها نشستند.
در نتیجهٔ رای گیری علنی مسن ترین عضو کنگرهٔ مؤسسین شخصی به نام آدم خان خاُئی (پیلوت متقاعد) رئیس مؤقت کنگره انتخاب گردید. در قطار اول بطرف چپ تره کی و کارمل در حالیکه سوی یکدیگر تبسم میکردند و جملاتی را رد و بدل مینمودند نشسته بودند. اشتراک کنندگان کنگره سعی میکردند حین سخنرانی ها و کف زدن ها آوازهای شان بلند نباشد. همه بخوبی آگاه بودند که گردهم آیی شان مخفی بوده و هوشیاری را نباید از دست میدادند. دو پس کوچه آنطرف تر چوکیدار بیدار محل نوکریوالی داشت. . . خطر آن نیز وجود داشت که کسی از همسایگان در بارهٔ تجمع آنها به پولیس خبر بدهد، صاحب خانه بدون آنهم اعتبار شایسته ای نزد ارگانهای امنیتی نداشت.

در چمن حویلی تره کی که برف آن را پوشانده بود چند تن از جوانان تنومند که یکجا با کارمل آمده بودند، وظیفهٔ تأمین امنیت کنگره را بدوش داشتند، دیده میشدند. "محافظین" وقتاً فوقتاً از منزل خارج شده و در کوچه ها و پس کوچه های که دورادور منزل تره کی قرار داشتند به "گزمه" میپرداختند. ادارهٔ گروپ "محافظین" را نجیب الله یکی از متعلمین لیسهٔ حبیبیه، ملقب به نجیب "نرگاو" به عهده داشت. نجیب الله در آن ایام حتی تصور هم نمیکرد که با سپری شدن سی سال نخست منشی عمومی این حزب و بعدتر رئیس جمهور افغانستان خواهد شد.

آدم خان خاُئی تره کی را به حاضرین معرفی کرد، کتابی را که او تحت عنوان "زندگی نوین" نوشته کرده بود به همه نشان داده و از سائر فعالیت های انقلابی تره کی یاد آوری کرد. به تعقیب خاُئی رشتهٔ سخن را صاحب خانه به دست گرفت. تره کی قبل از آنکه به سخنرانی بپردازد از یک الماری کوچکی پارچهٔ تکهٔ سرخرنگ را بیرون نموده و با دقت تمام آنرا روی میز هموار کرد. این عمل تره کی تأثیر عمیق بالای حاضرین باقی گذاشته و آنها دیر زمان برایش با آهستگی کف زدند.
تره کی در بیانیه اش عمدتاً به نکات آتی اشاره کرد: انکشاف افغانستان در شرایط استبداد فئودالی و جنگهای ضد استعماری مردم افغانستان علیه برتانیهٔ کبیر؛ تأثیرات منفی امپریالیزم بالای جامعهٔ افغانی در شرایط کنونی؛ عقب مانی اجتماعی - اقتصادی فعلی؛ در بارهٔ جنبش های مترقی انقلابی گذشته و معاصر و بالاخره در بارهٔ ضرورت ایجاد یک حزب استوار بر تئوری علمی.

سپس تره کی طرح های پروگرام و اساسنامهٔ حزب را به سمع حاضرین رسانیده، متعاقباً رئیس جلسه کارمل را به اشتراک کنندگان معرفی نمود. کارمل نیز نطق مفصلی را که از قبل آماده کرده بود و عمدتاً دربر گیرندهٔ اصول اساسی فعالیت حزب در آینده بود به اشتراک کندگان خاطر نشان ساخت.
(...)
پس از سخنرانی های لیدران حزب، حاضرین در کنگره به بحث پیرامون مندرجات پروگرام و اساسنامهٔ حزب پرداختند. حین وقفهٔ که در کار کنگره اعلام شد، مؤسسین به گروپ ها تقسیم شده به نوشیدن جای با بیسکویت، کشمش و خسته پرداختند، برخی هم در دهلیز گرد هم آمده بحث میکردند. آدم خان خُاخی در گوشهٔ جای نمازش را هموار نموده به عبادت پرداخت. در این وقت یکی از اعضای کنگره تره کی را مخاطب قرار داده پرسید: " کی به تو صلاحیت داده تا ما را جمع کنی؟ کی از تو حمایت میکند؟" تره کی که تبسمی ملایمی بر لبان داشت جواب داد: " ارادهٔ شخص خودم، و مردم افغانستان."
پس از وقفه حاضرین صحبت های طویلی را در مورد انتخاب نام حزب به راه انداخته، طرح های پروگرام و اساسنامهٔ حزب را به تصویب رسانده و خط مشی عمومی حزب را بطور آتی تعیین نمودند: " اعمار یک جامعهٔ فاقد استثمار فرد از فرد." بنیاد تئوریکی حزب را ایدیالوژی مارکسیزم - لینینیزم درج کردند. همچنان اعلام شد که حزب دیموکراتیک خلق " پیشاهنگ و نمایندهٔ طبقهٔ کارگر و همه اقشار زحمتکش افغانستان" میباشد.

ببرک سعی کرد با معادلهٔ فوق الذکر مخالفت نماید، او تأکید میکرد که در جامعهٔ فئودالی طبقهٔ کارگر در کجا میتواند وجود داشته باشد. اما گفتگو روی ملاحظهٔ ببرک ادامه پیدا نکرد. تره کی کارمل را به گوشهٔ برده خاطر نشان ساخت:
"معادلهٔ مذکور مورد پسند رفقای شوروی قرار خواهد گرفت، من مشورهٔ آنها را دارم. موافقت رفقای شوروی هیچگونه جای را برای اعتراض باقی نمیگذاشت.

قبل از رأی گیری بخاطر انتخاب اعضا به کمیتهٔ مرکزی، فیصله بعمل آمد تا هریک از کاندیدها خود را مختصراً معرفی نمایند. شاه ولی حین سخنرانی به حاضرین خاطر نشان ساخت تا توجه داشته باشند که او متعلق به طبقهٔ سرمایه داری است، فلهذا میتواند دچار اشتباه شود. نوراحمد نور از او هم پیشتر رفته اعتراف کرد که پدرش یکی از فئودال های بزرگ بوده و حتی از لشکر سی هزار نفری مسلح برخوردار میباشد. طی مدت زمانی که اعضای کنگرهٔ مؤسسین معلومات مذکور را هضم میکردند نور احمد نور رشتهٔ سخن را مجدداً به دست گرفته اعلام نمود که منبعد افراد وفادار به پدرش در خدمت حزب قرار خواهند داشت.

ببرک با آنکه تخلص "کارمل" (زحمتکش) را به نامش افزوده بود، در حقیقت همانقدر "کارگر" بود که سائرین... همه میدانستند که پدر وی والی ولایت پکتیا بود؛ ولی در عین زمان همه میدانستند که ببرک از آوان جوانی در رأس جوانان انقلابی قرار داشته و بارها تظاهرات ضد حکومتی را سازمان داده بود که در نتیجهٔ آن از پوهنتون اخراج و مدتی را در حبس گذرانده بود. و اما در بارهٔ تره کی؟! بلی، او واقعاً در یک خانوادهٔ فقیر از قبیلهٔ کوچی پشتون تبار بدنیا آمده بود. والدینش در کودکی وفات یافته، زن و شهری انگلیس تباری که در آنوقت در هند برتانوی می زیستند سرپرستی او را به دوش گرفتند. نه تره کی و نه هم اکثریت آنهائی که در کنگرهٔ مؤسسین حضور داشتند هیچگاهی در برابر ماشین فابریکه و نه هم در زمین کار کرده بودند، بناءً بهیچ صورت به قشر "زحمتکشان" تعلق نداشتند.

تره کی به نویسندگی، خبرنگاری پرداخته و مدتی هم به صفت مأمور در وزارت اطلاعات و کلتور، سپس آتشهٔ مطبوعاتی سفارت افغانستان در واشنگتن و مترجم سفارت امریکا در کابل کار کرده بود.

ببرک کارمل در اعماق قلبش سخت آرزو داشت لیدر حزبی که در حال ایجاد شدن بود انتخاب گردد. ولی او بخوبی درک میکرد که چانسش در برابر تره کی که از بیوگرافی غنی سیاسی برخوردار بود و از سالهای چهل (میلادی) شامل جنبش مترقی "ویش خُلمیان" گردیده بود، کم رنگ تر بود. افزون بر همه تره کی توانسته بود نه تنها به ببرک بلکه بهریک از اعضای کنگره "برساند" (محرمانه) که او از "روابط خاصی با رفقای شوروی" برخوردار است. درینجا لازم به تذکر است که تره کی و بعدتر سائر همکاران نزدیکش بخاطر افزایش نفوذ خود بارها بطور مبالغه آمیز بداشتن "روابط خاص" با "رفقای شوروی" اشاره کرده و از آن بنفع خویش سود میبردند. این "ارتباطات" در اغلب موارد اصلاً جا نمیداشتند، ولی در اجتماع این افراد موجودیت اینگونه "ارتباطات" بسیار مهم و ارزشمند تلقی میشد.

کنگره به مرحلهٔ رأی دهی رسید. هرعضو کنگره به شخصی که میخواست میتوانست رأی بدهد. در نتیجهٔ رأی گیری هفت تن به عضویت کمیتهٔ مرکزی و چهار تن عضویت علل البدل آنرا به دست آوردند. پلینومی که متعاقب کنگره دائر گردید نور محمد تره کی را به حیث منشی اول کمیتهٔ مرکزی و ببرک کارمل را به حیث معاون او انتخاب کرد.
کنگره حوالی ساعت دوی شب به کارش خاتمه داده و مؤسسین آن کسی پیاده و کسی بالای بایسکل ها رهسپار خانه های شان شدند.

ببرک به یاد می آورد که اولین کشیدگی ها در حزب حین کنگرهٔ مؤسسین رونما گردیدند. بطور مثال خائی کسیکه رهبری کنگره را به عهده داشت، پس از رأی گیری اسم خود را در زمرهٔ اعضای انتخاب شدهٔ کمیتهٔ مرکزی نیافت. حادثهٔ مذکور خائی را چنان آزرده ساخت که روز بعد او با حزب ترک هرگونه علایق کرد. برخی از اعضای کنگره تره کی، کارمل و بدخشی را به "دوبار" رأی دادن متهم میکردند، گفته میشد که اشخاص مذکور نه تنها به خود بلکه به دیگران نیز دو مرتبه رأی داده بودند.

کشیدگی ها به سرعت افزایش یافته و گسترش می یافتند و بزودی پرتگاه عمیقی را بوجود آوردند که در نتیجهٔ آن حزبی که ظاهراً ادعای وحدت میکرد، عملاً به دو قسمت منقسم گردیده بود. کارمل به یاد می آورد که مخالفت های تکتیکی و ستراتیژیکی از همان آغاز وجود داشتند. تره کی و طرفدارانش خود را آشکارا کمونیست می نامیدند. آنها طرفدار سرنگونی بلافاصلهٔ نظام موجود با زور بوده و علاقهٔ خاصی برای کار و فعالیت طولانی و متواتر در میان توده ها نداشتند. کارمل و هواخواهانش ترجیح میدادند در این راستا از طرق معتدلتر استفاده صورت بگیرد.
(...)
پس از آنکه از تأریخ ۱۴ مارچ ۱۹۶۸ کارمل و طرفدارانش بدون اشتراک تره کی به نشر اخبار به نام "پرچم" پرداختند، انشعاب در این حزب بدو گروپ بصورت قطع رنگ و رخ گرفت. این انشعاب نه تنها ماهیت تشکیلاتی داشت، بلکه منبعد هواخواهان ببرک را "پرچمی" و پیروان تره کی خود را "خلقی" مینامیدند. (کلمهٔ خلق نیز از نشریهٔ که طرفداران تره کی از سال ۱۹۶۵ به نشر میرساندند گرفته شده بود).

کارمل از جایش برخاست و در اتاق تنگ توقیف خانه بالا و پائین رفته تا بدینترتیب مفصل های خوابیده اش را به تحرک در آورد. سپس سگرتی دیگری را در داد.
ببرک اندوهگینانه می اندیشید: "ناحق آنها مرا آنوقت بحیث منشی اول انتخاب نکردند. حوادث در کشور شاید بگونهٔ دیگری پیش میرفت، برخی از اعضای کمیتهٔ مرکزی و بسیاری از کدرها آنرا ترک نمیکردند، این انشعاب ده ساله بمیان نمی آمد، و بالاخره من به هیچصورت حفیظ الله امین را به حزب راه نمیدادم، زیرا برگشت او از تحصیل در امریکا و پیوستنش به حزب دشواری های عظیمی را برای حزب همراه داشت. این شخص (امین) به تره کی راه پیدا کرد و حتی عضو کمیتهٔ مرکزی شد."
(...)
ببرک به فکر کردن ادامه میداد: " بلی، داوود خان زمانی نهایت مناسبی را برای سرکوبی حزب ما انتخاب کرد. یک سال قبل او ضرورتی به این کار احساس نمیکرد. در آنوقت کشمکش ها حزب را دو پارچه ساخته بود و خود را میبلعید. اما اگر حزب ما اضافه از یک سال در اتحاد باقی میماند، داوود خان توان سرکوبی آنرا نمیداشت، زیرا حزب متدرجاً قوت میگرفت."
ببرک با نارضایتی سرش را تکان داده و مجدداً جزئیات انشعاب در حزب و دشمنی ها میان خلقی ها و پرچمی ها را به یاد آورد. او از اینکه اعضای یک حزب بهمدیگر ناسزا میگفتند و توهین میکردند رنج میبرد. بطور مثال طرفداران تره کی پرچمی ها را "مزدوران فروخته شدهٔ اشراف" مینامیدند، در حالیکه پرچمی ها آنها را "دوکانداران کم سواد" و قوم پرست" میگفتند.

اما بدتر از همه در این کشمکش های درون حزبی بد بینی و عدم پذیرش یکدیگر از طرف خود کارمل و تره کی بود. بطور مثال کارمل آگاهی داشت که تره کی او را نزد "رفقای شوروی" تخریب میکرد: در گذارشات خود عنوانی دفتر روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی، تره کی سعی میکرد ببرک را با داشتن روابط مخفی با شبکه های استخباراتی افغانستان و آلمان فدرال معرفی میکرد.

در عین حال خود ببرک نیز کدام شخص صادقی نبوده و به مجرد آنکه فرصتی دست میداد به انتقام جوی می پرداخت. بطور مثال باری حین دیدارها با یک تن از "رفقای شوروی" او تره کی را به انحراف، داشتن روابط مشکوک با انگلیسها و امریکائیها، سوء استفاده از پولهای که حزب کمونیست شوروی به حزب شان میفرستاد متهم ساخت. این "رفیق شوروی" **الکسی پیتروف** نام داشته و مأمور دفتر استخبارات شوروی در کابل بود. پیتروف با آرامی و حتی با طنز اتهامات "وحشتناک" بالای تره کی را شنید و بدون آنکه به حرفهای ببرک توجهی مبذول بکند از او دعوت بعمل آورد تا بخاطر آرمانهای مشترک بدبینی های شخصی را کنار گذاشته و برای وحت حزب بکوشند. لحن پیتروف حین بیان جملات فوق الذکر طوری بود که کارمل سخنان این مربی را "توصیهٔ مسکو" پنداشت. . .

صحبت های مشابه "تربیوی" با تره کی نیز به راه انداخته میشدند. باری یکی از کارمندان استخبارات شوروی هدایت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست را برای تره کی خط به خط خواند: "دشمنی های درونی شما که با تأسف دیگر نهایت دوامدار گردیده اند، هردو طرف را تضعیف ساخته باعث بروز انشعابات در نیروهای مترقی میگردند. . . این وضعیت صرف باعث خرسندی دشمنان داخلی و خارجی افغانستان میشود، آنهائی که قصد دارند توطئه های ضد حکومتی، سابوتاژ و سائر اعمال خصمانه را علیه نظام جدید به راه انداخته و شرایط قبلی را مجدداً حکمفرما بسازند. در شرایط حساس کنونی همه نیروهای مترقی وظیفه دارند اختلافات را کنار گذاشته، مساعی خود را برای حمایت همه جانبه از

نظام جمهوری متحد و متمرکز ساخته، بنیهٔ اجتماعی آنرا تقویت بخشیده و در برابر ارتجاع داخلی و خارجی مقاومت نمایند."

بدینترتیب مسکو نه تنها جناحها را برای تأمین وحدت دعوت میکرد، بلکه قاطعانه اظهار میداشت که مخالف هرگونه اقدامی که نظام جمهوری محمد داوود خان را متضرر بسازد میباشد. وقتیکه محمد داوود خان در سال ۱۹۷۴ برای اولین بار به حیث رئیس جمهور به اتحاد شوروی سفر کرد، حین صحبت با ل. بریژنیف اشاره نمود که ارگان های امنیتی افغانستان اطلاعات موثقی در دست دارند که حلقات چپ خیال برکناری او را بلوسیلهٔ به راه اندازی کودتا در سر میپرورانند. داوود خان علاوه نموده بود که چپی ها میخواهند بالای او فشار وارد کند تا در قدم اول اصلاحات اجتماعی – اقتصادی را سرعت بخشیده، راه رشد غیر کپیتالیستی و سپس سوسیالیستی را در پیش بگیرد. بریژنیف سخنان مهمان افغانی خود را با دقت شنیده، سپس ابروهای معروف و پرپشت خود را "معنی دار" بالا برده و در حالیکه به طرف مسؤول دفتر روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی **پونوماریف** مینگریست وعده داد: "ما این وضعیت را تغییر میدهیم."

بلافاصله پس از سفر محمد داوود خان، مسکو عنوانی آمر دفتر کی جی بی در کابل تیلگرامی ارسال داشته و از وی اکیداً تقاضا نموده بود تا با ببرک کارمل و نور محمد تره کی ملاقات نموده یکبار دیگر بضرورت وحدت میان جناح های "خلق" و "پرچم" بخاطر دفاع از منافع کارگران، دهاقین و همه زحمتکشان افغانستان بر بنیاد همکاری با نظام موجود جمهوری محمد داوود خان تاکید شود."

زمان میگذشت، توصیه های مکرر مسکو پیرامون تأمین وحدت جناحین شدت هرچه بیشتر کسب میکرد. "رفقای شوروی" در جریان ملاقاتها با تره کی و کارمل از آنها مستقیماً جواب میخواستند: " بالاخره چی چیزی ضرورت است تا وحدت حزب تأمین گردد؟ و چی مدت زمانی باید انتظار کشید تا این عمل صورت بگیرد؟"
تره کی معمولاً در جواب شرایط ذیل را برای تأمین وحدت جناحین پیشکش میکرد: پرچمی ها باید به خطاهای خود اعتراف نموده، اظهار ندامت کنند، از راه و روش سیکتاریستی و ریویزیونیستی دست بکشند و دوباره به صفوف حزب برگردند. کارمل نمیتوانست با شرایط تره کی موافقت نماید، زیرا در اینصورت او تمام مسؤولیت انشعاب ده ساله را در حزب بدوش خود و پیروانش می انداخت، لذا اصرار میورزید تا وحدت بنا بر اصل مساوات صورت بگیرد. از موضع کارمل در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز حمایت میکردند.

بعد از سفر ماه اپریل ۱۹۷۷ داوود خان به مسکو و مذاکرات او با بریژنیف که طی آن او مستقیماً به لیدر شوروی یاد آوری نموده بود که "دوستی میان کشورهای ما به میانجیگر ضرورت ندارد" (اشاره به حزب دیموکراتیک خلق)، تره کی تحت فشار شدید مسکو قرار گرفت. "مربی های شوروی" از لیدران شوروی دیگر خواهش نه بلکه تقاضا میکردند تا کشمکش ها و تضاد های درونی را پایان بخشیده در غیر آن کمک های سیاسی و مادی قطع خواهند شد.

طی ماه های می و جون ۱۹۷۷ مأمورین مخصوص دفتر روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی به کابل سفرهای انجام داده و با لیدران حزب دیموکراتیک خلق ملاقات کردند. تره کی نیز تحت بهانهٔ "تداوی" به مسکو سفر کرده و در آنجا توصیه ها و مشوره های را دریافت کرد. در این میان مشاجره ها بین ببرک و تره کی که بیشتر به "دو بالای ها" در بازار شباهت داشتند ادامه پیدا کرد. در نتیجهٔ این همه فعالیت ها آخرالامر فیصله بعمل آمد تا کنفرانس متحد حزب برپا شود. کنفرانس مذکور به تأریخ ۳ جولای ۱۹۷۷ دائر گردیده و دو روز بعد پلینوم کمیتهٔ مرکزی حزب تره کی را بحیث منشی عمومی و ببرک کارمل، نور احمد نور و شاه ولی را به حیث منشی های کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق انتخاب کردند.

در مظاهراتی که به ارتباط به قتل میر اکبر خیبر به راه افتیدند، کارمل و تره کی دست بدست هم داده در صف اول مظاهره چیان قرار داشتند. این دو "مبارز کهنه کار" بدینترتیب میخواستند نمایان بسازند که بین آنها هیچگونه مخالفتی وجود نداشته، متحد استند. کارمل میدانست که این کار تظاهری بیش نیست و با خود می اندیشید: "هنوز همه چیزها در پیشرو هستند، مناقشات جدید، عدم پذیرش یکدیگر، حتی تصادمات. . . و هیچ چیزی تغییر نخواهد خورد."

ببرک به یاد آورد که در توقیف خانه است و باز به فکر فرو رفت: " مرا به ارتکاب کدام جرم متهم خواهند کرد؟ آیا خارنوال مرا متهم به تخلف از "قانون مظاهرات" خواهد کرد؟ ولی اتهام مذکور بی بنیاد است. ما مجبور نبودیم بخاطر مراسم تدفین رفیق خود از حکومت مجوز بخواهیم. مراسم تدفین یک عرف است، مظاهره نیست، ولو اگر نتیجتاً مراسم مذکور شکل مظاهرهٔ عام سیاسی را به خود گرفته باشد! آیا قانونی وجود دارد که کمیت اشتراک کنندگان را در مراسم تدفین تعیین نماید؟ افزون بر آن اشتراک کنندگان مراسم تدفین را نه کسی دعوت کرده و نه هم آنها از قبل با خبر ساخته شده بوند. مردم داوطلبانه و با ارادهٔ خود آمدند تا مراتب تسلیت خود را به مناسبت کشته شدن یکی از فعالین محبوب سیاسی ابراز بدارند. البته شکی نیست که بالای قبر خیبر اتهاماتی به آدرس حکومت شنیده شد. همچنان تذکر یافت که راه را که مقتول بخاطر آن جانش را فدا کرد ادامه خواهد یافت، پس چی؟ کی و چگونه باید متون بیانیه های افراد را حین مراسم تدفین تعیین میکرد؟ بدینترتیب دیده میشود که اتهامات احتمالی علیه من و سائر رفقا ضعیف بوده و آنها را میشود به سهولت رد کرد. اما نی، داوود خان آنقدر هم ساده نیست! اگر او تصمیم گرفته باشد که کار حزب ما را یک

طرفه کند در اینصورت او از اتهاماتی جدی تری استفاده خواهد کرد، مثلاً اتهام "توطئه چینی"، "تلاش برای به راه اندازی کودتا". . .

افکار مذکور ببرک را سخت به تشویش انداخته بود. اکنون او پی برده بود که چرا پس از به قتل رسیدن خیبر اندیشه ها و حدسیات ناآرام کننده ذهن او را مغشوش ساخته بودند. در حالیکه ناآرامی تمام وجودش را فراگرفته بود دوباره به قدم زدن در اتاق تنگ پرداخته از خود میپرسید: "بلی، غالباً یک بازی ناپاک به راه افتیده است. اما تارهای این بازی نزد کی است؟ کی اینهمه را به راه انداخته؟ داوود خان؟ اگر ناگهان معلوم شود که داوود خان و افراد او در قتل افراد ما دست ندارند، در اینصورت چی؟ پس کی؟ سؤال دیگری که بمیان می آید: چرا دشمنان برای از بین بردن، نه مرا و نه هم تره کی را انتخاب نکردند و خیبر را هدف قرار دادند؟ به قتل رسانیدن من و تره کی همینگونه ساده است که خیبر را!"

جسد خیبر که عضو کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق بود به تأریخ ۱۹ اپریل ساعت ۷ و ۵۵ دقیقهٔ شام در سرکی که از مرکز شهر به طرف میکروریان کهنه میرفت پیدا شد. سرک مذکور دو صد متر از پلی که بالای دریای کابل اعمار گردیده فاصله دارد. جسد خیبر را منسوبین پولیس که از آن محل عبور میکردند یافته بودند. به نظر میرسید که خیبر را غالباً جای دیگری به قتل رسانده و جسد او را در اینجا لب سرک انداخته بودند. رادیوی افغانستان روز بعد در پروگرام "حوادث" از قتل یکی از لیدران اپوزیسیون بدون آنکه تفصیلات بیشتری داده باشد خبر داد. حکومت وعده میداد که در مورد واقعهٔ مذکور تحقیقات همه جانبه براه خواهند افتاد. اما همه میدانستند که قاتلین هیچگاه به چنگ قانون نخواهند افتاد.

خیبر مغز متفکر و یکی از مؤسسین حزب بود. اگرچه او در کنگرهٔ مؤسسین اشتراک نداشت. (به دلیل آنکه صاحب منصب برحال وزارت داخله بود و اجازه نداشت به فعالیت سیاسی پردازد) خیبر دو سال پس از انکه به تقاعد ثوق شد عضویت کمیتهٔ مرکزی گروپ "پرچم" را بدست آورد.
اعتبار این شخص در حزب نهایت بلند بود. نام خیبر را حتی یک عمل ناپسند و غیر مشروع خدشه دار نساخته بود. حتی در جریان سالهای انشعاب و خصومت های جناحی، هیچیک از خلقی ها جرئت نمیکرد او را به ارتکاب کدام عمل نامطلوب متهم نماید. او سخت طرفدار وحدت حزب، انقلابی سر سپرده و متعهد بود.
کارمل کمافی السابق از خود میپرسید: " چرا بطور مشخص خیبر هدف قرار گرفت؟ شاید آنهائی که این کار را طرح ریزی کردند، میخواستند تا من، تره کی، اعضای کمیتهٔ مرکزی و تمام حزب بدینترتیب تحریک شده و آشکارا به ضد حکومت جبهه بگیریم؟ شاید آنها بدینگونه میخواستند تا ما به عنوان یاغی ها، کودتا چی ها و متخلفین نظم اجتماعی معرفی شده و در انظار عامه به محاکمه کشانیده شویم؟"

قتل خیبر تمام حزب را تکان داده بود. انصافاً باید گفت که قتل این شخص جامعه را در مجموع متحیر ساخت. حتی بسیاری از آنهائی که آرزو داشتند کشور شان راه رشد سرمایه داری را در پیش گیرد این عمل ظالمانه را "دسیسهٔ نیروه های سیاه" نامیده و اذعان میکردند که حکومت داوود خان توانمندی به راه اندازی گفتگوی متمدن را با اپوزیسیون را ندارد.
(...)
لیدران حزب دیموکراتیک به نوبهٔ خود فرصت را غنیمت شمرده و کوشش کردند تا مراسم تدفین خیبر را به یک مظاهرهٔ وسیع سیاسی مبدل سازند. در آستانهٔ تدفین خیبر حزبی ها توانستند وظایف را میان خود تقسیم نمایند: کسی باید موتر جنازه را فرمایش میداد، کسی دسته های گل می آورد و برخی هم به آماده ساختن بیرق ها، پلاکات ها و تصاویر خیبر پرداختند. گروپی از جوانان تنومند و قوی برای حفاظت از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب توظیف شدند. مسیر تظاهرات با دقت تمام از نزدیک پلی که جسد خیبر به دست آمده بود الی هدیرهٔ شهدای صالحین که در پای تپهٔ بالاحصار موقعیت داشت تعیین گردید. حزبی ها با اینکار خود میخواستند به حکومت و باشندگان کابل ثابت بسازند که حزب شان واحد بوده و بزرگترین نیروی سیاسی از لحاظ کمیت و انتظام است.
گفته میشد که در مراسم تظاهرات به مناسبت تدفین خیبر الی پنجاه هزار تن اشتراک ورزیدند. مطابق توصیهٔ لیدران بسیاری از حزبی ها برای شرکت در تظاهرات دوستان، همکاران، اقارب و حتی همسایگان خود را نیز دعوت کرده بودند. در میان مارش کنندگان تعداد کثیری از محصلین پوهنتون و متعلمین لیسه ها نیز به چشم میخوردند، کمیت قابل ملاحظهٔ از زنان و دختران هم در مراسم سوگواری حضور به هم رسانده بودند.
(...)
مراسم تدفین میر اکبر خیبر و راه پیمائی به مناسبت مرگ این شخص پر نفوس ترین تجمع سیاسی در افغانستان آنزمان به شمار میرود.

کارمل هنوز هم در اتاقک توقیف خانه قدم میزد و از خود میپرسید: "عجیب است که حکومت هیچگونه اقدام تحریک آمیزی را علیه مظاهره چیان نکرد تا بدینترتیب مردم دست به بی نظمی بزنند؟ اگر حکومت میخواست، اینکار را به سادگی میتوانست انجام دهد: احساسات و هیجان در میان مظاهره چیان به اوج خود رسیده بود، محصلین خون گرم آمادهٔ امر بودند. . . بلی، اگر حکومت میخواست بی نظمی را ایجاد کند به سادگی میتوانست ده تن از محرکین رهبری

شده را در میان مظاهره چیان جابجا ساخته و زد خوردها را با پولیس به راه انداخته، کشمکش ها، لت و کوب ها، فیرها. . . شروع شوند. اینکار کافی بود تا من و تره کی به اتهام سازماندهی قیام و تخلف از قانون تظاهرات دستگیر شویم! بسیار عجیب است که هیچگونه تحریکی صورت نگرفت؟! شاید این اصلاً داوود خان نباشد که این بازی را به پیش میبرد؟ شاید نیروی دیگری، قویتر، مکارتر و مخفی وجود داشته باشد که در سرکوبی حزب دیموکراتیک خلق ذینفع بوده، سردی روابط افغان - شوروی را میخواهد؟ هیچ شکی نیست که داوود خان شخصیتی است مستقل و آزاد. اما کی میداند که چه چیزهای در عقب پرده جریان دارند؟ اینجا کاسه ای زیر نیم کاسه است، بلی بدون شک که کاسه ای زیر نیم کاسه است."

وقت میگذشت. ساعتها یکی پی دیگر می آمدند و میرفتند. شب فرا رسید و بدنبال آن صبح و سپس جای آنرا روز گرفت. کارمل احساس کرد که در عقب دیوارهای محبس کدام واقعهٔ نهایت مهمی رخ داده. چیزی که او نمیتواند بالای آن تأثیر کند. در نقطهٔ دوری غرش تانکهای در حال حرکت به گوش میرسید، سپس فیرها شنیده شدند: فیرها در آغاز منفرد و بعدتر بلاوقفه ادامه یافتند. جای صداهای معمولی شهر را آوازهای نا آشنا گرفته بود. کارمل سخت میخواست بداند که چی اتفاقی در آنسوی دیوارهای محبس رخ داده است؟
کمی بعدتر صدای موزه های نظامیان، قوماندهها و جرینگ جرینگ کلیدها در دهلیز محبس به گوش رسیدند.
حوالی ساعت پنج عصر دروازهٔ اتاقک کارمل با شدت باز شد و جگرن که یونیفورم سیاه رنگ و کلاه گوش دار تانکیست ها به سر و ماشیندار در دست داشت خنده کنان داخل اتاق گردیده و اعلام کرد که ببرک آزاد است.
کارمل: " چی گپ است؟"
تانکیست با هیجان: " انقلاب!"
کارمل: "تره کی چطور است؟"
تانکیست: " او را با رفیق امین همین اکنون مثل شما از زندان آزاد کردند."
کارمل: " داوود خان در چی حال است؟"
تانکیست: "خبر ندارم. در داخل ارگ هنوز جنگ جریان دارد. من وظیفه دارم شما را بجای امن تر انتقال بدهم."
ببرک در تجمع مملو از هیجان صاحب منصبان و عساکر از تعمیر وزارت داخله بیرون آمد. او با شعف زایدالوصفی هوای تازه را استشمام کرد. ابرهای سیاه آسمان را پوشانیده بودند. در دورها در عقب کوه ها هنوز هم رعد و برق به نظر میرسید؛ در شهر باران نمی بارید و طوفان به آنسوی افق کوچ کرده بود. بوی بهار به مشام میرسید.
کارمل در حالیکه از دستگیر ماشین محاربوی سبز رنگ گرفته بود با مهارت بالای آن جا گرفت. در همین وقت از دریچهٔ ماشین محاربوی دو دست نیرومندی او را به داخل آن بردند. ببرک باخود زمزمه کرد: " میر اوه او برد (میر آب را آب برد)"

آغاز آنروز هیچگونه پیامدی ناگواری برای رئیس جمهور افغانستان در پی نداشت. صبح قرار بود مجلس کابینه دائر گردد. در مجلس مذکور داوود میخواست صرف روی موضوع نهایت مهم که دیروز آغاز یافته بود تبادل افکار ادامه یابد: با محرکین دستگیر شده و حزب آنها چی باید کرد؟

بحث های مجلس دیروزی نشان داد که نظریات پیرامون افراد مذکور منقسم بوده، لذا تبادل افکار برای فردا، یعنی به امروز، تأریخ ۲۷ اپریل (۷ ثور) موکول شده بود. برخی از وزرا نظر داشتند که اتفاق خاصی رخ نداده و موضوع خود به خود حل و فصل میشود؛ درعین حال دیگران به این عقیده بودند که علیه محرکین و باغی ها اقدامات شدید گرفته شود و حتی در کشور وضع فوق العاده اعلام گردد و مرتکبین اعمال ضد حکومتی مطابق زمان جنگ مجازات شوند. در این میان موضع وزیر داخله قدیر نورستانی بیشتر از دیگران آشتی ناپذیر بود: "این ها باید فوراً بدون تحقیق و محاکمه اعدام شوند، در غیر آن کشور ما را فلاکت های بیشماری انتظار خواهد داشت."
داوود متردد بود، او طبق معمول قبل از فیصلهٔ نهائی میخواست نظریات وزرای خود را داشته باشد. او باخود می اندیشید: "اعدام شوند؟ در اینصورت جامعهٔ بین المللی در مورد ما چی فکر خواهد کرد؟ مبادا این افراد پس از اعدام شهید و قهرمان نامیده شوند؟ آیا این عمل حکومت تکان های جدیدی را در پی نخواهد داشت؟"

طبق رسم که از مدتها معمول گردیده بود، شام روزهای پنجشنبه همه اعضای خانوادهٔ بزرگ داوود برای صرف غذای شام نزد رئیس جمهور جمع میشدند؛ تا آنروز هیچ چیزی موجب آن نگردیده بود تا این رسم عملی نشود.
اما همینکه جلسهٔ شورای وزیران شروع به کار کرد به رئیس جمهور خبر داده شد که تانکهایی به طرف مرکز شهر در حرکت استند. داوود فوراً با وزیر دفاع و لوی درستیز تماس گرفته و جویای اوضاع شد. اشخاص مذکور در آن لحظه کدام جواب واضحی به رئیس جمهور داده نتوانستند. سپس داوود با مقر رئیس ارکان "قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی" و قوماندان "قوای مرکز" تماس حاصل کرده و به آنها هدایات لازم را داده و مجدداً به تالار جلسات برگشت. بحث ها روی یگانه آجندای مجلس ادامه یافتند.

درست در نیمه روز تانکها بالای ارگ ریاست جمهوری آتش گشودند.

داوود به آنعده از حاضرین مجلس که میخواستند ارگ را ترک بگویند، یاد آوری کرد که این کار را میتوانند بکنند. برخی از وزرا ارگ را ترک گفته روانهٔ دفاتر مربوطهٔ خود شدند، دیگران به شمول رئیس جمهور، همسر، اولادها، نواسه ها وزیر داخله **قدیر نورستانی** و **عبدل الله** معاون صدراعظم و وزیر مالیه به زیر زمینی قصر گلخانه پائین شدند.

اشغال ارگ با یک هجوم کار آسانی نبود. دیوارهای بلند ارگ که در نقاط مختلف آن وسایط تدافعی بصورت منظم جابجا شده بودند، حصاری رخنه ناپذیر به نظر میرسید. اما یک مشکل وجود داشت، چیزی که اکنون داوود را مخصوصاً ناراحت ساخته بود. او میدانست که در میان یکهزار و شش صد منسوب گارد جمهوری تعداد معینی از طرفداران حزب دیموکراتیک خلق وجود داشتند. مسؤولین امور امنیتی بارها در اینباره به رئیس جمهور خبر داده بودند. در همین رابطه رئیس جمهور فقط چندی قبل **ضیا مجید** قوماندان گارد را به حیث آتشهٔ نظامی هندوستان که در حقیقت "تبعید افتخاری" بیش نبود فرستاد. **ضیا مجید** پنهان نمیکرد که با حزب دیموکراتیک خلق ارتباط دارد. با تأسف که وقت یاری نکرد تا دیگران نیز کشف گردند. اینک قیمت اینهمه باید پرداخته میشد. . .

آمر مخابرهٔ گارد جگتورن **گل آقا** که شخصی بود با قد پائین، چشمان درشت و روی سراپا چیچکی همزمان با شروع کودتا همه لین های تلفون را که ارگ را با بیرون وصل میکرد از فعالیت انداخته بود. این عمل گل اقا باعث شد تا داوود نتواند قطعات وفادار را به کمک خود فرا خواند. صاحب منصب دیگری از گوشهٔ ارگ موتر داوود را زمان که او میخواست ارگ را ترک بگوید مورد هدف قرار داد. در نتیجهٔ آتش مذکور رئیس جمهور نتوانست از ارگ خارج شده و رهبری مقاومت را در برابر باغی ها شخصاً بدوش بگیرد. ضمن تلاشهای مشابه فرزند داوود شدیداً زخمی شد.

در حدود سی صاحب منصب گارد جمهوری در ترکیب "ستون پنجم" بودند. بعدتر، پس از پیروزی کودتا تقریباً از همهٔ آنها بصورت گسترده و سخاوتمندانه تقدیر بعمل آمد، بسیاری از آنها رتبه های جنرالی و کرسی های مهم دولتی را به دست آوردند.
حتی قوماندان گارد **صاحب جان** نیز دوست خوب آنعده از صاحب منصبان که با لیدران حزب دیموکرانیک خلق ارتباط داشتند، بود. اما در روز کودتا **صاحب جان** به تحلیف عسکری و پشتونولی وفادار مانده، تا آخرین لمحهٔ حیات سلاح به دست علیه باغیان جنگیده، از رئیس جمهور و حکومت دفاع کرد. **صاحب جان** بعدتر از طرف کودتاچیان اسیر و اعدام شد.

در مورد شخصیت داوود نظریات یک سان نبودند. کسانی که او را از نزدیک می شناختند تاکید میکردند که او شخصی است دارای ارادهٔ قوی، ذهن خارق العاده، مجرب در پیشبرد بازی های ظریف سیاسی. دیگران به کرکتر درشت، بی رحمی و حتی ظالم بودن او اشاره کرده، میگفتند که او مکار و متکبر بوده و هیچگاه بدی را فراموش نمیکند. درعین حال او به افغان بودن خود سخت افتخار میکرد و باور داشت که افغانها بیشتر از هر قوم دیگر در منطقه آریائی نژاد بوده و زیادتر از دیگران خصایل نجیب زادگی را از اجداد خویش، یعنی آریائی های باستانی به ارث برده اند. شاید همین دلیل باعث شده بود که در شروع ریاست جمهوری، داوود میخواست نام افغانستان را به آریانا تعویض نماید. داوود کوشش میکرد در برخورد های روزمره و همچنان در برابر مسائل سرنوشت ساز و حیاتی متکی به مواذین پشتونوالی و سائر کارنامه های تأریخی نیاکان پر افتخار خویش باشد.
و اینک زمانیکه داوود با خطر مرگ، زیر آتش تانک و توپخانه، بمب ها، راکتها. . . که عملاً بالای سر او منفجر میشدند قرار گرفته بود، درک میکرد که بازی را باخته است. . . رئیس جمهور داوود در چنین یک حالتی طوری عمل کرد که شایستهٔ یک افغان است. حتی دشمنان سرسخت وی بعدها اعتراف میکردند که داوود شخصیتی بود نجیب زاده و شجاع.

پس از محاصرهٔ ارگ، داوود هدایت داد تا همه اعضای خانواده: همسر، برادر، اولادها و نواسه هایش را به ارگ بیاورند. به خود داوود پیشنهاد کردند تا به سفارت فرانسه که در همجواری ارگ قرار داشت رفته و آنجا در امن باشد. موافقت جانب فرانسه در اینمورد بدست آمده بود. اما رئیس جمهور این پیشنهاد را با قاطعیت رد کرده بود: "نخیر، من اینجا باقی میمانم." سائر اعضای خانوادهٔ داوود از وی پیروی کردند.

****

پس از رهائی از توقیف خانه ها تقریباً همه لیدران حزب دیموکراتیک خلق در عمارت "رادیو افغانستان" که عملاً به مقر کودتای ضد حکومت مبدل گردیده بود گردهم آمدند. روز ۲۷ اپریل (۷ثور) به پایان خود نزدیک میشد. از گوشه های مختلف شهر در بارهٔ اشغال دوائر دولتی و قطعات نظامی به "مقر" کودتاچیان خبر میدادند. با فرا رسیدن شب کودتاچیان به گمان اغلب صرف ارگ ریاست جمهوری را هنوز اشغال نکرده بودند. ولی با این همه کودتاجیان پیروزی خود را دیگر نهایت نزدیک میدیدند و از این بابت خشنود و راضی بودند. قدرت در کابل و در تمام افغانستان در دست کودتاچیان بود. فقط یک کار کوچک باید صورت میگرفت: به ارگ هجوم برده میشد و ختم.

در یکی از دهلیزهای رادیو افغانستان که صاحب منصبان و عساکر با ماشیندارها در آن پائین و بالا میرفتند، ببرک کارمل با یک عضو دیگری از کمیتهٔ مرکزی حزب از گروپ "پرچم" سلیمان لایق برخورد. این شخص با نشاط را که چهرهٔ اندکی تاریک داشت به مثابهٔ روشنفکر و شاعر خوش قریحه معروف بود. لایق نیز لحظاتی پیش از زندان رهائی یافته بود. در تفاوت با دیگران او پس از دستگیری رفقای حزبیش، خود نزد پولیس رفته و داوطلبانه خود را تسلیم آن کرده بود. کارمل و لایق دیر زمانی با یکدیگر احوال پرسی نموده سپس به کنجی نزدیک ارسی رفته ایستادند.
ببرک در حالیکه از ورای ارسی به سرک مینگریست گفت: "یعنی که انقلاب؟"
لایق: "غالباً این بیشتر به کودتای نظامی شباهت دارد. ولی خدا شاهد است ما هیچگونه ارتباطی با وقوع آن نداریم. همه چیز خارج از ارادهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب رخ داده است. این فیصلهٔ خلقی ها است. . . طوریکه میدانید پیروزمندان را محاکمه نمیکنند، همینطور نیست؟"
ببرک با گرفتگی: "بلی محاکمه نمیکنند. حالا باید توجه داشت که از این سرکشی ها اعمال احمقانه سر نزند. اگر خون زیاد بریزد، تأریخ ما را نخواهد بخشید."
لایق: "خون ریخته شده، و تو خواهی دید که خونهای زیادی خواهند ریخت. ما حالا بالای حوادث نمیتوانیم تاثیری زیادی داشته باشیم. معرکه را نظامیان آغاز نموده اند و این آنها استند که شمشیرهای خود را با تمام قوت به هر سو تکان میدهند، ملامت و غیر ملامت را سر به نیست خواهند کرد، همه را."
کارمل به لایق حکایت کرد که وقتی از توقیف خانه به طرف "رادیو افغانستان" می آمد در یکی از چهار راهی ها حفیظ الله امین را که از دریچهٔ تانک برامده و بالای تانک ایستاده بود دید. امین دست بند دستگیر شده ها (اینکه به دستان امین اصلاً دست بند زده باشند، خود سؤالی است طالب جواب) را که مدتها قبل از دست کشیده بود بر دستانش بسته بود و با تمام تظاهر آنرا به عابرین نشان میداد. امین از بالای تانک فریاد میزد: " وقت آن رسیده تا زنجیرهای را که رژیم متنفر همهٔ ما را با آنها بسته است از خود دور سازیم! زنده باد آزادی!" کارمل در ادامه: "چنین به نظر میرسد که همین امین قهرمان اصلی "انقلاب" خواهد بود، و همه کاره خواهد شد."
لایق: " بنظر میرسد که این واقعیت دارد." سپس آوازش را آرامتر ساخته افزود: "میدانی بسیاری از رفقا میان خویش چی تبصره میکنند؟ آنها به این نظر هستند که داوود اصلاً در قتل میر اکبر خیبر دست نداشته است. اینکار به دست مجرمین جنائی صورت گرفته." لایق در اینجا مکثی کرده و پُس پُس کنان سخنانش را با جملهٔ ذیل خاتمه بخشید: " به امر امین! میدانی یک تحریک عادی، تا بدین ترتیب اوضاع برهم بخورد."
کارمل: "پس تا اکنون همه چیز مطابق سناریوی او پیش میروند، البته اگر این همه واقعیت داشته باشد."
در همین وقت، تو گوئی به تأئید گفته های او، آندو را به اتاق که در آن جلسهٔ شورای نظامی انقلابی شروع میشد دعوت کردند. جلسه را حفیظ الله امین پیش میبرد: او مانند یک قوماندان واقعی قومانده میداد: به پیلوت ها، به تانکیست ها، به منسوبین کوماندو. . . منشی عمومی حزب تره کی در این میان عاشقانه بطرف شاگرد خود می دید. تره کی در گوش کارمل زمزمه کرد: " من و تو باید رهبری سیاسی قیام را بدست داشته باشیم، بقیه کارها را نظامیان و رفیق امین انجام خواهند داد."

بعد از به محاصره درآوردن "رادیو افغانستان" توسط تانکها، نشرات آن نیز حوالی ساعت یازدهٔ قبل از ظهر متوقف گردید. نظامیان به پرسونل نشراتی "رادیو افغانستان" امر کردند تا در جاه های شان باقی مانده ولی الی هدایت ثانی نشرات را قطع کنند. نشرات صرف بعد از ظهر همان روز مجدداً آغاز یافته ولی رادیو هیچگونه خبری را در بارهٔ حوادثی که در شهر جریان داشت پخش نمیکرد. از رادیو صرف صدای میترونوم و ترانه های حماسی و آهنگ های شاد بگوش میرسیدند.

ساعت هفت شام پخش یکی از ترانه های حماسی ناگهان قطع گردیده، صدای اشیای کوچکی که در نزدیک میکروفون جابجا میشدند، جیغ جیغ کاغذ و سپس پس پسکی که از آن چیزی فهمیده نمیشد شنیده شد. لحظاتی بعد نخست حفیظ الله امین سخنرانی نموده خبرداد که قدرت در کشور به شورای نظامی انتقال یافته است. سپس امین رشتهٔ سخن را به قادر و وطنجار واگذاشت. آواز دگروال قادر گواهی میداد که او با دوش تمام به ستودیوی "رادیو افغانستان" آمده بود، نفس کشیدن هایش نامنظم و صدایش حین گفتار خفه میشد.
او خطاب به مردم گفت:
"این من رئیس شورای نظامی انقلابی دگروال قادر هستم. . . نیروهای ملی و مترقی که تا اکنون تحت فشارها و تضعیقات بی بنیاد رژیم فرسوده و مستبد داوود قرار داشتند به مبارزهٔ مسلحانه علیه آن پرداخته، صاحب منصبان و عساکر وطنپرست اردوی افغانستان حکومت متنفر داوود را سرنگون ساختند." قادر علاوه کرد که به داوود و بعضی از نزدیکان او پیشنهاد گردید تا تسلیم شده و در برابر محکمهٔ مردم ایستاده شوند. اما رئیس جمهور اسبق و پیروانش در برابر افراد قوماندانی انقلاب سرسختانه مقاومت نموده و در نتیجهٔ تیر اندازی ها کشته شدند. دگروال قادر از نظامیان و منسوبین قوای مسلح افغانستان که تا آن لحظه از نظام که دیگر وجود نداشت دفاع میکنند دعوت بعمل آورد تا سلاح شانرا به زمین گذاشته و از خونریزی بیجا جلوگیری نموده، از اوامر مقر قوماندانی انقلاب اطاعت نمایند. قادر همچنان اعلام داشت که اردوی افغانستان مسؤولیت تأمین امنیت و نظم اجتماعی را در افغانستان بعهده میگیرد. او همچنان از وضع قیودات برای عبور و مرور باشندگان در شهر کابل و بعضی از شهرهای دیگرنیز خبر داد.
(...)

سخنرانی های لیدران شورای نظامی طی آنشب هر نیم ساعت بعد از طریق رادیو به نشر میرسید.
اعضای شورای نظامی به مردم دروغ میگفتند، زیرا رئیس جمهور قانونی افغانستان کاملاً سالم و برحال بوده و با تمام امکانات کوشش میکرد اوضاع را به نفع خویش تغییر بدهد.
دروغ پراگنی های عمدی کودتاچیان در مورد کشته شدن رئیس جمهور هدف آنرا دنبال میکرد تا طرفداران حکومت به تشتت و سردرگمی مواجه شده و وادار ساخته شوند تا هرچه زودتر تسلیم کودتاچیان گردند. مقارن همین زمان "ستون پنجم" در داخل ارگ شایعه پخش نمود که کودتاچیان در صورت ادامهٔ مقاومت قصد دارند بمب پنجصد کیلوگرامه را بالای ارگ بی افگنند. در مقر قوماندانی کودتاچیان به خوبی درک میکردند که باید با سرعت تمام عمل نموده و به زودترین فرصت ممکن به پیروزی برسند، هرگونه تعلل به ضد آنها کار میکرد. در صورتیکه داوود موفق به ورود قوا از قندهار و جلال آباد میشد، اوضاع فوراً به نفع او تغییر می یافت.

طیاره های هجومی و هیلیکوپترهای جنگی پرتاب بمب و راکت ها را بالای اقامتگاه رئیس جمهور شدت بخشیدند. افراد مربوط به "ستون پنجم" در ارگ خبر میدادند که روحیهٔ جنگی منسوبین گارد با گذشت هر ساعت تضعیف گردیده و آنها به زودی بیرق سفید را بلند خواهند کرد. کودتاچیان با این سؤال مواجه بودند که با داوود چی کنند؟ آیا او را هنگام هجوم به عنوان مستبد و دشمن مردم از بین ببرند؟ یا زنده دستگیرش نموده و متعاقباً در برابر محکمهٔ انقلابی قرار بدهند؟ نظریات در این زمینه منقسم گردیدند. تره کی، امین و پیروان آنها از جناح "خلق" مصمم بودند تا همه خانوادهٔ داوود از بین برود. کارمل و حزبی های معتدل طرفدار آن بودند تا زندگی رئیس دولت حفظ گردد. جر و بحث ها پیرامون موضوع حیات رئیس جمهور یک بار دیگر عمق فاصله را میان لیدران حزب برملا ساخت. مشاجره ها در این مورد یکی از خلقی ها را واداشت تا ببرک را "اجنت فروخته شده به داوود" نامیده و پیشنهاد کرد تا او یکجا با مستبد از بین برده شود. اما تره کی مشاجره ها را قطع نموده فیصلهٔ نهائی را بطور ذیل اعلام کرد: " اگر داوود و افراد او مقاومت مسلحانه را خاتمه بخشیده و سلاح به زمین بگذارند، آنها به نقطهٔ امنی منتقل گردیده و با آنها مطابق قوانین جاریه و عنعنات افغانستان برخورد صورت خواهد گرفت. در صورتیکه آنها به مقاومت ادامه بدهند، رفقای ما حق دارند از آزادی، امنیت شخصی و نظم اجتماعی دفاع نمایند."

در عین زمان امین به افراد خود هدایت دیگری داد: "سردار محمد داوود و نزدیکان او باید از بین بروند!"
حتی با فرارسیدن شب نیز تیر اندازی ها در شهر خاموشی نداشتند. بعد از نیمه های شب، تا جائیکه از تابش شعله های آتش، جرقه های انفجارات و شب اندازها میشد استنباط کرد زد و خورد ها شدت بیشتر کسب کرده بودند. این حالت یکی دو ساعت تداوم پیدا کرده سپس شدت آتش از هردو جانب روبه کاهش نهاد.

****

روزی دیگری، یعنی ۲۸ اپریل ۱۹۷۸ آغاز یافت. با درخشش نخستین اشعه های آفتاب، وقتیکه ملای مسجد آذان محمدی را سر داده و مردم را برای ادای نماز صبح فرا میخواند، رئیس جمهور همه کسانی را که در ارگ قرار داشتند: اقارب و نزدیکان خود را، صاحب منصبان که امنیت او را بدوش داشتند و قوماندان گارد را نزد خود فراخواند. داوود همهٔ آنها را مخاطب قرار داده و بالحن که معمولاً هیچگونه اعتراضی را نمی پذیرفت گفت: " من تصمیم خود را گرفته ام و از آن بر نمیگردم. شما جوان هستید و باید به فکر آن باشید که چگونه زندگی خود را نجات دهید." سپس رئیس جمهور رو به **صاحب جان** قوماندان گارد نموده گفت، به منسوبین گارد امر کنید که: "بخاطر جلوگیری از تلفات سلاح خویش را به زمین بگذارند."

بلا فاصله پس از آنکه کمربند بیرونی تدافعی ارگ منحل گردید، به آن قسمتی ارگ که در آن داوود، همسر او، اولادها، نواسه ها و عده ای از نزدیکان او قرار داشتند دسته ای از نظامیان که در رأس آن صاحب منصب قد کوتاهی دیده میشد و قیافهٔ متردد داشت، داخل گردید.
صاحب منصب مذکور پس از اجرای رسم تعظیم نظامی، در حالیکه در برابر داوود ایستاده بود خود را معرفی کرد:
"تورن، امام الدین."[14]
داوود خاموشانه به او مینگریست. رئیس جمهور رو به طرف دروازه در کوچی که بالای قالین سرخ تیره رنگ قرار داشت نشسته بود. در همجواری وی، همچنان در کوچ همسرش نشسته بود. همسر داوود با محبت تمام با نواسه هایش که روی قالین تصاویری را در کتابهای کودکان تماشا میکردند بازی میکرد. اندکی دورتر از دروازه، نزدیک گلدانها، بالای چوکی، بسیار ناآرام معاون صدراعظم و وزیر مالیه عبدل الله نشسته بود. به طرف راست داوود، در بغل دروازه، بالای یک بنائی سنگی که توسط کردهای گل گلاب محصور گردیده بود وزیر داخله قدیر نورستانی قرار

[14] بلافاصله پس از کودتای ثور، تورن امام الدین با رضایت تمام به همه حکایت میکرد که شخصاً "مستبد و متنفر" را از بین برده است. امام الدین در رژیم خلقی ها و پرچمی ها به رتبهٔ جنرالی رسید. اما بعدتر، پس از تغییر اوضاع سیاسی، از دست داشتن در از بین بردن فزیکی رئیس جمهور داوود انکار میکرد. امام الدین اکنون در یکی از کشورهای غربی بود و باش داشته و به حیث معلم مکتب ایفای وظیفه میکند.

داشت. نورستانی متواتر دستش را زیر کرتی جائیکه تفنگچهٔ "والتر" آماده به آتش قرار داشت می برد و آنرا لمس میکرد.
امام الدین در حالیکه جرئت اش بیشتر نگردیده بود، ادامه داد: " رئیس صاحب جمهور، قدرت سیاسی در کشور به حزب دیموکراتیک خلق منتقل گردیده است. مطابق فیصلهٔ شورای نظامی - انقلابی شما باید تسلیم شوید!"
داوود در حالیکه هنوز به اوضاع پی نبرده بود یا نشان میداد که پی نمیبرد، سرش را با غرور بالا انداخته و با صدای آرام ولی قاطع پرسید:
" کی ترا فرستاده است؟"
امام الدین: " من به امر شورای نظامی انقلابی اینجا آمده ام."

خاموشی در اتاق مجددأ حکمفرما گردید. داوود بدون آنکه پلک بزند به سوی قاصد که در عقبش سه عسکر مسلح که میله های ماشیندارهای آنها مستقیمأ رئیس جمهور را هدف قرار داده بودند و انگشتان شان بر ماشه ها بودند، میدید.
تورن **امام الدین** پس از ادای جملاتی که او وظیفه داشت بگوید سراسیمه تر از گذشته به نظر میرسید. داوود تو گوئی عمیقأ به فکر فرو رفته بود. دیدگان او دیگر به بیرون به آنهائی که آمده بودند تا او را دستگیر کنند، به نواسه ها، به همسر، به اعضای کابینه اش نمینگریست، او به جائی در ضمیرش نگاه میکرد. وقفه طولانی شد. همسر داوود نواسه ها را نزد خود فراخواند. نواسه ها کتاب هایشان را به زمین انداخته زانوان مادر کلان شان را در آغوش گرفته با حیرت بطرف امام الدین میدیدند. آنها هیچگاه قبلأ کسی را که جرئت امر کردن بالای پدر کلان آنها را داشته باشد ندیده بودند.
داوود ناگهان با سرعت و مهارت بینظیر، تفنگچهٔ کوچک نوع "براونینگ" ساخت بلجیم خود را از جیب کرتی بیرون کشیده و بالای امام الدین فیر کرد، گلوله شانهٔ تورن را زخمی ساخت. شدت درد امام الدین را قات ساخته و در همین اثنأ همراهان او، عساکر که در حال آماده باش در عقب او بودند به رگبار گلوله ها از ماشیندارهایشان پرداختند.* طی مدت زمانی کمتر از نیم دقیقه همه چیز خاتمه یافته بود، رئیس جمهور، اقارب و نزدیکان او غرق خون بالای قالین سرخ تیره رنگ افتیده بودند.

هنگامیکه از قصر "گلخانه" اجساد را انتقال میدادند، تلفونی که بالای یکی از میزک ها در عمق اتاق قرار داشت زنگ زد. گوشی را کسی از موظفین برداشته ولی وقتی صدا را در آنسو شنید معذرت خواسته گوشی را به داکتر داد.
"نام من ملالی است و خانم عبدل الله هستم. میتوانم با شوهرم صحبت کنم؟"
داکتر: "معذرت میخواهم خانم، ولی این امکان ندارد."
ملالی: "او کجا است؟ او را چی شده؟ زخمی است؟ کشته شده؟"
داکتر: "او کشته شده."
ملالی: "رئیس صاحب جمهور کجا هستند؟ میتوانم با او صحبت کنم؟
داکتر: " رئیس جمهور، همسر او، اولادها و نواسه هایش همه کشته شده اند."
ملالی در حالیکه آوازش به سختی به گوش میرسید: "خدا حافظ."

ملالی گوشی تلفون را گذاشت. او از مدتها قبل احساس میکرد که واقعهٔ هولناکی در حال رخ دادن است. زمانیکه عبدل الله شوهر بیست و نه سالهٔ او به حیث معاون صدراعظم و جانشین داوود تقرر یافت این احساس او شدت بیشتر یافت. مقارن همین زمان او پسری به دنیا آورد. ملالی اکثرأ با خود با هراس می اندیشید: "چقدر خوشبختی ها نصیب ما شد، آیا این همه دیر دوام خواهد کرد؟"
ملالی که زنی بود جوان و نهایت زیبا، زانوانش را بالای جای نماز گذاشته و به عبادت شروع کرد: "بسم الله الرحمن الرحیم. . ." پس از ادای نماز به روان شوهرش که ساعاتی پیش کشته شده بود دعا کرد. عبادت او طولانی نبود. وقتی از بالای جای نماز برخاست او دقیقأ میدانست که چی باید بکند، به اتاق خواب رفته و از جعبهٔ الماری که در آن رخت های خواب قرار داشتند از میان انبوه رخت ها و لحاف ها تفنگچه ایرا بیرون کرد. سپس ملالی به اتاقی که کودکانش در آن میخوابیدند رفت. نخست به تختی که در آن پسر بزرگش میخوابید نزدیک شد. طفلک چهار ساله در خواب بود و نفسک های کودکانه اش به گوش میرسید و از پهلوی به پهلوی میغلتید. کودک که نزدیک شدن مادر را احساس میکرد چشمانش را تبسم کنان به روی او باز کرد. ملالی با خود گفت: "تو چقدر مقبول هستی، پسرم" و از تفنگچهٔ که در دست داشت به پیشانی پسرش فیر کرد. صدای فیر کودک دومی را بیدار ساخته بود. ملالی فورأ نزدش رفته و فرزند دومی خود را نیز به گلوله بست. در همین وقت عسکر- محافظی که صرفنظر از تغییر نظام هنوز وظیفهٔ مراقبت منزل آنها را که در ناحیهٔ کارتهٔ سه موقعیت داشت ترک نکرده بود دروازهٔ اتاق خواب کودکان را با شدت گشوده، داخل آن گردید. ملالی بمجردی آنکه چشمش به عسکر- محافظ خورد میلهٔ تفنگچه را به طرف شقیقه اش برده و برای سومین بار فیر کرد. . .

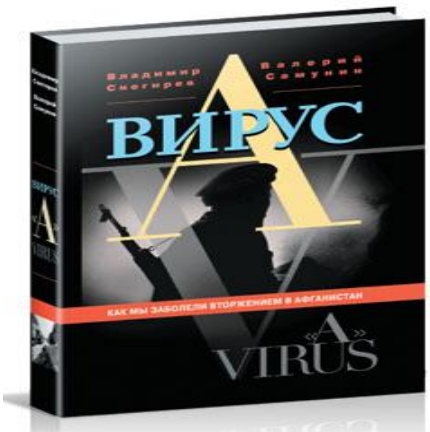

****

افراد نزدیک به رئیس جمهور افغانستان را تمام آنروز و روز بعد یکی پی دیگر تیر باران میکردند. در مجموع تقریباً صد تن به قتل رسیده بود.
تعداد کشته شدگان منسوبین گارد ریاست جمهوری و نظامیان در سائر قطعات به یک و نیم هزار تقرب میکرد.
کودتاچیان گروپهای پراگندهٔ صاحب منصبان و عساکر اردو را که از نظام قانونی افغانستان و رئیس جمهور آن مدافعه کرده بودند متدرجاً به محاصره در می آوردند. کودتاچیان و نظامیان طرفدار حکومت یکدیگر را بخوبی می شناختند: همهٔ آنها از یک وطن بوده، زمانی یکجا تحصیل کرده بودند، یا یکجا خدمت کرده بودند، یا یکجا در تطبیقات نظامی اشتراک نموده بودند، یا هم در همسایگی یکدیگر زندگی میکردند... صاحب منصبانی که نبردهای روزانه را باخته بودند تا آخرین مرمی به مقابله پرداختند، چون خوب میدانستند که کودتاچیان بآنها رحمی نخواهند کرد.
با گذشت وقت زد و خوردهای نظامی متدرجاً از مرکز به نقاط دیگر شهر منتقل میگردیدند.
(...)

ادامه دارد

فصل دوم

" دندان های آنها را شکستیم و خود را آزاد ساختیم"
(با اندکی اختصار)

صبح ۲۸ اپریل هوا تازه و آفتابی بود. ابرها و غبار بالای کوه هایی که اطراف کابل را احاطه نموده اند دیگر به نظر نمیخورد. قله های پر برف در زمینهٔ آسمان نیلی و بیکران به وضاحت دیده میشدند.

مامور دفتر استخباراتی شوروی در کابل **ستاراستین**، هنگامیکه یکجا با همسرش، **تمارا** سوار موتر والگا میشد، خطاب به همسرش گفت:
"امروز دقیقاً باران نخواهد بارید."

اصولاً روز های جمعه، رخصتی می بود. مگر اکنون با در نظر داشت وقایع اخیر، هر دو صبح وقت به طرف سفارت روان شدند. **تمارا** برخلاف معمول اینبار در مورد اوضاع جوی نظری نداد. اکنون او در این خیال ها نبود. او بیشتر از بابت طفل پنج سالهٔ شان که دیروز شام او را نزد دوستانی که در آپارتمان شهرک رهایشی سفارت رها کرده بودند، تشویش داشت و در بارهٔ او فکر میکرد. تمارا باخود میگفت: "خدا نکند. . . تیر اندازی ها او را ترسانده باشد!؟ خدایا رحم کن!"

پس از آنکه والگای حامل آنها وارد سرک دارالامان شد آندو ناخود آگاه شاهد صحنهٔ رقتباری گردیدند. یک لمری بریدمن همراه با دو خورد ضابط، یک جوانی را که یونیفورم عسکری به تن داشت تحت تهدید ماشیندارها به پیش انداخته بودند از پس کوچهٔ نمایان گردیدند. جوان اسیر بدون کلاه، بی نکتائی، کمربند و تسمه ها بود. شخص اسیر نهایت افسرده و به همه چیز بی تفاوت به نظر میرسید. در عقب نظامیان زن فربهٔ با موهای سیاه رنگ باز که تند و بلند حرف میزد و گریه و واویلا میکرد، پیراهن خانه به تن، چپلک های طلای رنگ نوک تیز چنگ خورده به پا حرکت میکرد. زن سرعتش را بیشتر ساخته و خود را به صاحب منصب برابر ساخته و از آستین لمری بریدمن سخت محکم گرفت و در حالیکه مستقیماً به چشمهای او نگاه میکرد با لحن تند چیزی به او گفت و دست دیگرش را که آزاد بود تکان میداد. صاحب منصب کوشش میکرد به او جواب بدهد. خورد ضابطان در این وقت اسیر را اندکی دورتر برده ایستادند و به آمر خود می نگریستند.

ستاراستین بخاطر جلوگیری از بروز سوء تفاهمی نخواست از پهلوی نظامیان عبور کند. او با آهستگی و بدون سرو صدای زیاد موترش را از پهلوی نظامیان تیر کرده، نزدیک دروازهٔ یکی از منازل رهایشی توقف کرد. لمری بریدمن به حرفهای زن علاقمندی نشان نمیداد و نمیخواست او را بشنود. او زن را بدون آنکه از زور کار گرفته باشد از خود دور ساخته و در حالیکه تفنگچه اش را از پوش بیرون میکرد خود را به سرعت نزد اسیر رسانید. اسیر که به مقصد صاحب منصب پی برده بود، بطرف خندقی که در کنار سرک قرار داشت نزدیک شده، بر زانوانش خم شد و دستهایش را به عقب سر گره زد. بریدمن از تفنگچه اش به پشت سر او فیر کرد. تن اسیر از اصابت گلوله به لرزه آمده و در حالیکه دستهایش گشوده می شدند، تو گوئی کسی را میخواست در آغوش بکشد، روبه طرف خندقی که هنوز آب باران دیروز در آن نخشکیده بود افتید. زن که فریاد جگر سوزی سر داده بود خود را بالای مقتول انداخته و لحظاتی بعد جوان بی روح را گاه از شانه ها و گاه هم از پاها به طرف سرک کشانید. بریدمن قاتل و مادونانش به سرعت به طرف یکی از پس کوچه ها شتافته از انظار پنهان گردیدند.

ستاراستین بمجردی آنکه وارد دفتر **اوسادچی** گردید، دید که آمرش عجله دارد و در حال ترک کردن دفتر است. اوسادچی با نارضایتی و دشنام زنان کاغذهای را در دوسیهٔ جابجا میکرد. رنگ و رخ آمر دفتر در آن لحظات خوب نبود. صورتش تورم کرده، پیلک. . . هایش پندیده و فرو رفتگی های زیر چشمان سرخ شده اش کبود رنگ می نمودند. بالای میز کار آمر گیلاسی چای نیمه نوشیده و بر تلگرام رسیده از مرکز پارچه های قند و بستهٔ باز نشدهٔ بیسکویت دیده می شدند. توجه ستاراستین را چیرکت قاتکی با کمپل و بالشت نا منظم شده که در همجواری الماری برای کتابهای که مملو از قاموس ها و دائرة المعارف. . . ها بود به خود جلب کرد.
اوسادچی: "کدام موضوع عاجل داری؟"
از سؤال اوسادچی میشد درک کرد: "آزارم نده. آیا نمی بینی که من اکنون به تو رسیدگی کرده نمیتوانم."
البته ستاراستین میتوانست از فرصت استفاده کرده چیزهای را به آمر خود بیان کند، ولی خواست اینکار را در فضای آرامتر بکند و چی بهتر که آنرا به وی تحریری بسپارد. بنابرین جواب داد:
" نخیر، عاجل نیست."
اوسادچی در حال خارج شدن از اتاق:
"سفیر ما را به جلسه خواسته. من باید فوراً نزد وی بروم. تو فعلاً سفارت را ترک نکن، راستی بگذار همه کارمندان در جاهای خود قرار داشته باشند. وقتی برگردم، ما و شما نیز جلسهٔ خواهیم داشت."

ستاراستین پس از آنکه اوسادچی دفتر را ترک کرد، نزد معاون او **آرلوف- موروزوف** رفت.
آرلوف- موروزوف مثل همیشه سرحال، دریشی شیک به تن، بی صدا در عقب میز کارش نشسته بود. او در حالیکه خودرنگ "پارکر" نقره ای رنگ در دست داشت تلگرامی را مطالعه کرد. میان لبان آرلوف- موروزوف مثل همیشه پیپ نهایت ظریف انگلیسی که عطر خوش آیند از آن به مشام میرسید، قرار داشت.
بطرف راست، در عقب میز دیگری که به میز کار آرلوف- موروزوف الحاق شده بود، تحلیلگر دفتر استخبارات **ولادیمیر خوتیایف** نشسته بود. "تحلیلگر" سگرت "یاوا" در دهن با دقت تمام به تلگرامی که در دست معاون بود مینگریست.
آرلوف- موروزوف با بی تفاوتی از بالای عینک های "معلم" مآبانه اش به طرف ستاراستین نگاه کرده با تعارفی سطحی از ستاراستین دعوت بعمل آورد تا بالای چوکی در مقابل خوتیایف جا بگیرد. معاون پس از آنکه آخرین اصلاحات را در تلگرام اطلاعاتی وارد کرد، آنرا بطرف ستاراستین دراز نموده، به سختی آهی کشیده گفت: "بگیر. . . بخوان !"
والیری ستاراستین موقف خاصی در دفتر استخباراتی شوروی مقیم کابل داشت. او قبل از آنکه شامل ارگان های کشفی شود، فاکولتهٔ شرق شناسی پوهنتون لیننگراد را به پایان رسانیده، سپس برای تکمیل دورهٔ ستاژ به افغانستان آمده و در آنجا به حیث ترجمان کار میکرد. حین اقامتش در کابل دوستان و آشنایان زیادی میان حلقات روشنفکر افغان پیدا کرد.
(...)

در سیف ستاراستین علاوه بر تفنگچهٔ نوع "ماکاروف" دوسیه های بیشماری قرار داشتند. بطور مثال در سیف مذکور دوسیه های تمام اجنتان که در افغانستان فعالیت میکردند وجود داشتند. در آنجا همچنان اسناد و طرح ها در مورد کسانیکه استخبارت شوروی قصد داشت آنها را به حیث اجنتان استخدام نمایند قرار داشتند. دوسیه های اطلاعاتی و اسناد مربوط به هر کارمند دفتر استخبارات شوروی در کابل و سائر اسناد نیز در همین سیف نگهداری میشدند. این مأمور جوان وظیفه داشت همهٔ این اسناد را مطالعه و بررسی نماید. اکثر توصیه ها و مشوره های "مرکز" در بارهٔ فعالیت دفتر استخباراتی مقیم کابل در اثر گذارشات و نظریات ستاراستین تهیه و ترتیب میشدند.(...) ستاراستین دوست داشت مصروف "کاویدن" دوسیه های کهنه باشد. او با مسرت زایدالوصفی راپورهای مأمورین استخبارات شوروی را که طی سال های ۳۰-۲۰ میلادی قرن بیستم با "پنسل های کیمیائی" روی کاغذ پاپیروس تحریر یافته بودند و در "آرشیف" او قرار داشتند مطالعه میکرد.
(...)

ستاراستین متدرجاً از برکت استعداد فطری و راهنمائی آمر مجرب و کار کشتهٔ قبلی اش به نام **و. آ. سوبولیف همه** اسناد موجود را در سیف کابل (هدف همان آرشیف است) به خاطر سپرده و بدین ترتیب تاریخچهٔ فعالیت های کشف شوروی را در افغانستان آموخته و در نتیجه به یک متخصص با صلاحیت در مسائل افغان - شوروی مبدل گردید.

زمانیکه در سال ۱۹۷۵ ستاراستین به افغانستان آمد، آمر آنوقت دفتر استخبارات شوروی در کابل **ایوان یرشوف** پیشنهاد کرد تا شخص ستاراستین همزمان با فعالیت های اوپراسیونی در کابل امور مالی "دفتر" را نیز به دوش بگیرد.
ستاراستین با دقت کامل تلگرامی آماده به ارسال را مطالعه نمود. تلگرام حاوی معلوماتی بود که همکاران او بدست آورده و همچنان خلص گفتگوهای مخابروی را در مورد کمیت قربانیان طرفین درگیر در زد و خورد های اخیر در کابل در بر داشت. در قسمتی از تلگرام به "مرکز" خبر داده میشد که گارد ریاست جمهوری ۲/۳ حصهٔ منسوبین خود را از دست داده و دیگر کاملاً مغلوب شده است. تلگرام میرساند که احصائیهٔ دقیق کشته شدگان در قطعات مختلف اردوی افغانستان در دست نبوده، زیرا صاحب منصبان و عساکر در روز کودتا نه تنها در جنگها به قتل رسیدند، بلکه در نتیجهٔ خصومت های شخصی نیز کشته شده اند.

ستاراستین همچنان سطوری را که با خودرنگ "پارکر" آرلوف- موروزوف خط زده شده بود و در آن در بارهٔ محبوس ساختن عده ای از نظامیان عالی رتبه و مأمورین برجستهٔ افغانستان، بدون لباس، در قفس های باغ وحش کابل در شب کودتا یادآوری صورت گرفته بود نیز از نظر گذراند. او همچنان از متن تلگرام اندوهگینانه دریافت که آشنای او، خسربرهٔ شاه افغانستان، آتشهٔ اسبق نظامی افغانستان در مسکو جنرال سلیمان روکی دیشب کشته شده بود. پسر روکی که در یکی از شفاخانه ها به حیث جراح کار میکرد و تحصیلاتش را در اکادمی طب نظامی شهر لیننگراد به پایان رسانیده بود نیز شب گذشته به قتل رسیده بود. تلگرام هکذا به مسکو از مفقود الاثری و غایب شدن بسیاری از نظامیان و مأمورین افغان خبر میداد.
تلگرام با کلمات آتی پایان می یافت:
"ما بخوبی درک میکنیم که ولو هرقدر بکوشیم تا مشارکت خود را در حوادث کابل منتفع نمائیم، به عقیدهٔ اکثر افغان ها و در تبلیغات رسانه های گروهی غرب کودتای نظامی در اینکشور را بدون شک با تلاش های جیوپولیتیکی اتحاد شوروی در این گوشهٔ جهان و سیاست ضد امپریالیستی آن ارتباط خواهند داد. در عین حال ما بخوبی ملتفت هستیم که تمام خطا های رژیم جدید در آخرین تحلیل به گردن ما خواهند افتید. با اینهمه لازم است تا با رفقایی که جدیداً به قدرت رسیده اند (منظور اعضای حزب دیموکراتیک خلق است) کار همه جانبه صورت بگیرد تا از فشارها و اعمال تضعیقات علیه طرفداران رئیس جمهور داوود حتی الوسع خودداری نمایند. هکذا به آنها تفهیم شود تا از کدرهای داوود

بخاطر پیشبرد اصلاحات مترقی دعوت بعمل بیاید. ما مطمئن نیستیم که استدلال کارمندان اوپراسیونی ما بر تره کی و پیروانش مؤثر واقع شود، بنابرین در کار است تا مسؤولین بلند رتبهٔ حکومت اتحاد شوروی برای انجام این کار گماشته شوند. پیشنهاد میگردد تا فردا تأریخ ۲۹ اپریل یا هم طی روزهای بعدی از طریق "امکانات ما" ملاقات غیر علنی سفیر شوروی با تره کی در دفتر آژانس مطبوعاتی "تاس" که در همجواری سفارت ما موقعیت دارد به راه انداخته شود. ما امیدوار هستیم که الی موعد ملاقات به سفیر صلاحیت نامهٔ لازم برای به راه اندازی چنین یک دیداری روی موضوع مطروحه داده خواهد شد. طی ملاقات قریب الوقوع روی چگونگی به رسمیت شناختن رژیم جدید در کابل نیز باید بحث شود."

ستاراستین پس از مطالعهٔ تلگرام با هیجان تمام صحنهٔ به قتل رسیدن جوانی (که غالباً صاحب منصب بود) را که ساعتی پیش در مسیر راهش یکجا با همسر خود دیده بود به آرلوف – موروزوف و خوتیایف بازگو کرد. خوتیایف که حکایت ستاراستین او را نهایت بیخود ساخته بود، تقاضا کرد تا حادثهٔ مذکور حتمی در متن تلگرام بیاید و یاهم ستاراستین در این باره تلگرام مستقلی به مرکز بفرستد.
(...)

آرلوف- موروزوف پس از آنکه یکی دوبار دود پیپ را به سینه فرو برد گفت:
"میدانید ما و شما را بدون آنهم در "بالاها" چندان درک نمیکنند... درج این واقعه چیزی به دست نمیدهد. . . باید همیشه در مورد کسانیکه به آنها مینویسیم بیاندیشیم. . . آیا آنها ما را درک خواهند کرد. . .؟ یا خیر. . .؟ بیائید بالای روان. . . آنها فشار نیاوریم." آرلوف- موروزوف که از پیپش بوی معطری به مشام میرسید، سپس خطاب به ستاراستین علاوه کرد: "تو واقعه ایرا که شاهد آن بودی باخود نگهدار، برای روزهای خاطره نویسی بدردت میخورد، البته اگر تا آن زمان زنده بمانی. . ." معاون با تبسمی که به سختی دیده میشد حرفهایش را تمام کرد. لحظه ای بعد تلفون روی میز آرلوف- موروزوف به صدا آمد. در گوشک تلفون صدای بریده بریدهٔ اوسادچی شنیده میشد. آمر، معاون، ستاراستین و خوتیایف را نزد خود به جلسه میخواست.

بمجردی که همه داخل اتاق اوسادچی شدند و کارمندان شروع به سلام وعلیکی با یکدیگر کردند، خوتیایف با مهارت تلگرامی را که دقایقی پیش روی آن بحث صورت گرفته بود به آمر برای امضا پیشکش کرد. اوسادچی لحظاتی بالای متن تلگرام مکث نموده، سپس سرش را به علامت تأئید بطرف خوتیایف تکان داده، زیر آن مردانه وار امضا کرد.

اوسادچی پس از آنکه در عقب میز کارش قرار گرفت، همه مادونانش را از نظر گذراند. آمر میخواست بدین ترتیب مطمئن گردد که واقعات ۲۴ ساعت اخیر هیچ یک از کارمندان را بیقرار نساخته و از این بابت به نوشیدن الکهول پناه نبرده اند.

اوسادچی با صدای رسا و آمرانه که در حالات عادی برایش معمول نمی بود گفت:
"به دلیل واقعاتی که دیروز اتفاق افتادند، ما و شما نتوانستیم گردهم آئیم، هرکدام ما بطور مستقلانه فعالیت میکردیم. اما اکنون باید تدابیری روی دست گرفته شود. من لحظاتی قبل از نزد سفیر برگشتم. در موجودیت من لئونید بریژنیف[1] با سفیر پوزانوف تماس تلفونی داشت. به همین دلیل جلسهٔ ما نزد سفیر طولانی تر شد. در شرایط کنونی مهمترین موضوعی که در برابر بیوروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار دارد، به رسمیت شناختن رژیم جدید در افغانستان است. من به پوزانوف مشوره دادم تا به "مقام بالا" برساند تا در حصهٔ به رسمیت شناختن حاکمیت جدید از عجله کار گرفته نشود. بگذار اینکار را قبل از ما کشورهای دیگر بکنند. مثلاً بلغاریا، ویتنام، آلمان دیموکراتیک، چه بهتر اگر نظام نو کابل را اول هندوستان به رسمیت بشناسد. شما چی فکر میکنید؟ آیا من درست میگویم؟" اوسادچی از ورای عینک های قیمتی اش که زره بین های شفاف آن برق میزد مادونان خود را از نظر تیر کرد. کسی اعتراضی نداشت. اوسادچی به حرفهایش ادامه داد: "امروز جمعه است و ملاقاتها با اجنتها زیاد نیستند. اگر کسی ملاقاتی دارد، بگذار اینکار را بکند، ولی باید از احتیاط تمام کار گرفته شود. در مورد هر ملاقات صحبت انفرادی خواهیم داشت. آنعده از کارمندان که امروز با اجنتان نمی بینند، همه به شهر بروند و نظریات مردم و اتباع خارجی را در بارهٔ واقعات دیروز و روز پیشتر جمع آوری نمایند. مقصدم را میفهمید؟ . . . و همه نظریات بدست آمده را به خوتیایف بسپارید. نزد من صرف در رابطه با مسائل مهم بیائید. توجه خاص تانرا را در بارهٔ پیشگوئی ها و انکشاف اوضاع سیاسی معطوف دارید." سپس اوسادچی یکی از منصب داران امنیت را به نام **سیرگی باختورین** مخاطب قرار داده گفت:

[1] در زمان وقوع کودتای خلقی ها و پرچمی ها در افغانستان لئونید بریژنیف منشی عمومی حزب کمونست (عملاً رئیس دولت اتحاد شوروی) اتحاد شوروی بود.

"از شما یک خواهش خاص دارم. تمام معلومات را دربارهٔ اتباع اتحاد شوروی که طی این روزها متضرر گردیده باشند و همچنان وضع جمعیت شوروی ها را در کابل و سائر شهرها فوراً به من بسپارید."
اوسادچی صدایش را آرامتر ساخته، بدون زنگی در آن، تقریباً با نوازش رو به خوتیایف نموده گفت: "برو، یک کمی بخواب. رنگ از رخت پریده!"
خوتیایف در حایکه با خستگی بطرف اوسادچی از زیر ابروان برهم خورده اش میدید با خود گفت: "رنگ خودت را دیده ای؟"
****

کارمندان دفتر استخباراتی در کابل **ولادیمیر خوتیایف** (تحلیلگر دفتر) را پشت سر "میخ" می نامیدند. خود خوتیایف از نام که بالایش گذاشته بودند آگاهی داشت و از کسی آزرده نمیشد. کسانیکه که او را اینگونه می نامیدند غالباً جوان و کم تجربه بودند. "تحلیلگر" قامت بلند و مستقیم، اندام لاغر، بینی اندکی قات شده و موهای چنگ داشت. ظاهراً او بیشتر به یک انگلیس تبار شباهت داشت. اما خصوصیات ظاهری او باعث گذاشتن نام مستعار "میخ" بالای او نشده بود. خوتیایف شخصی بود کم حرف، بعضاً لحن اش نهایت زننده و رک و راست می بود. تن به هیچگونه سازش نمیداد، ولو اگر بعضاً حق به جانب هم نمی بود. گاهی چنین به نظر میرسید که خوتیایف عمداً میخواهد آنعده از آمرین و همکارانی را که دوست ندارد عصبی بسازد. خوتیایف هیمشه آرزو داشت معلوماتی را که او پس از تجزیه، تحلیل و ارزیابی انبوهی از راپورها آماده میساخت و به مسکو ارسال میکرد، باید بلاتردید در ذهن آمران تنبل در مسکو جا میگرفت، یعنی "میخی" می بود که به دل آنها کوبیده میشد، و آمرین از اعماق چوکی هایشان به درد کابل پی میبردند و درک میکردند: " بلی، باید طوری عمل کرد که ولادیمیر خوتیایف پیشنهاد میکند."
شام فرا رسید. هوا گرگ و میش بود. "اتاق عمومی" پر از گرد و بوی سگرت بود. خوتیاف در همین اتاق تنها در برابر ماشین تایپ نشسته بود و انبوهی از نظریات و راپورها را در بارهٔ کودتای دیروز بررسی و تحلیل کرده محتوای آنها را تایپ میکرد. از گیلاس نیم لیتره ایکه دیر زمانی کسی آنرا شستشو ننموده بود و از بابت چرکی کناره هایش مایل به سرخرنگ شده بودند جرعه جرعه چای مینوشید و سگرت میکشید. ورق ها و پرزه ها بطور بی نظم روی میز او گذاشته شده بودند: ورق های دو لا شده، چهار لا شده، ورق های که در جیب های کارمندان اوپراسیونی در طول روز چملک شده بودند و ترتیب صفحات آنها برهم خورده بود. اکثر پرزه ها و راپورها نظریات مثبت و حتی شادی بخش بودند. در کاغذ اکثراً اشاره به "مردم افغانستان" میشد.
(...)

خوتیاف یکی از پرزه ها را که در آن نظر غالباً یکی از طرفداران کودتاچی ها نوشته شده بود برداشته و آنرا به شرح ذیل خواند: "سرانجام ما از عنکبوت تاریک و متمادی فئودالیزم آزاد گردیدیم! بالاخره ما. . . (در اینجا جمله ای اهانت آمیزی به رئیس جمهور آنوقت افغانستان، شهید سردار محمد داوود ذکر شده بود، و اینجانب آنرا حذف نمودم. مترجم.) خوتیایف ملتفت بود که در آن لحظات نه تنها طرفداران کودتاچی ها و پیروان حزب دیموکراتیک خلق، بلکه بسیاری از افغانها که از سیاست نهایت دور بودند همینطور فکر میکردند. خوتیایف با خود می اندیشید: "چقدر تعفن آور و چی ذلت بار است! فقط دو روز قبل من به مسکو گذارشات کاملاً دیگری میفرستادم. من خبر میدادم که "توده ها" با رضایت تمام از محمد داوود که از ولایات کشورش بازدید بعمل می آورد حمایت و استقبال میکنند. بلی، واقعاً هم همینطور بود، هزاران نفر بیرون برآمده و با شادی از رئیس جمهور پذیرائی می نمودند و شعار میدادند: "زنده باد محمد داوود، حامی قانون اساسی کشور!" شکی نبود که مردم در آنروزها رئیس جمهور خود را دوست داشتند و از دیدن او صمیمانه خشنود بودند. اما حالا همان مردم از مرگ رئیس جمهور، "حامی قانون اساسی. . ." (قانونی که کمتر کسی با آن کار داشت و کمتر کسی آنرا خوانده بود) بازهم شادمان هستند."

خوتیایف در بارهٔ برکناری محمد داوود از قدرت و عکس العمل مثبت مردم به مسکو تلگرامی نوشت. سپس همه پرزه ها و راپورهایی را که کارمندان اوپراسیونی در آنها از نظریات مثبت افغانها در رابطه به کودتا حکایت داشتند در یک پاکت پلاستیکی جمع آوری نموده باخود گفت: " پیش از رفتن به خانه تمام شانرا میسوزانم." راپورهای که از "منابع" غیر "شبکهٔ اجنتوری" مواصلت میکردند، محرم نبودند و مانند بقایا عادی از بین میرفتند. بخاری مخصوص برای سوزاندن اینگونه "بقیه ها" در منزل دوم سفارت نزدیک زینه قرار داشت.
خوتیایف سپس با چشمان کسیکه بالاخره غذای دوست داشتنی اش را دریافته باشد به سائر راپورهای غیر محرم نگریست. محتویات این "پرزه ها" در تلگرامی که او عنوانی مرکز آماده ساخته بود درج نشده برای استفادهٔ بعدی واگذار شدند. او میدانست، کارمندانی که این پرزه ها را ترتیب داده اند حتماً از آنها چیزهای خاصی خواهند ساخت، از "گندگی ها کباب خواهند پخت."

یکی از کارمندان اوپراتیفی راپور میداد:
"با ارتباطی رسمی، شیخ صوفی مشرب، مالک دکانی در جادهٔ میوند به نام **مُبلغ** در حضور مریدانش ملاقات کرده و دربارهٔ کودتای دیروز صحبت کردیم. مُبلغ گفت: "ما خبر داریم که تره کی و پیروانش این کودتا را بخاطر تأمین عدالت انجام داده اند. اما این روشنفکران- نویسندگان، معلمین با عمق کلمهٔ "عدالت" آشنائی ندارند. آنها مثل باشندگان غرب می اندیشند، شما هم متاسفانه شاید همینطور فکر کنید. دیر زمانیست عدالت در غرب از بین رفته. در آنجا حماقت حکم

فرماست. بطور مثال در غرب انسان را نه بخاطر فعل دزدیدن، بلکه بخاطر تعداد اشیای دزدیده شده محکمه میکنند. آیا حماقتی بیشتر از اینرا میشود سراغ کرد؟ از این لحاظ نه در غرب و نه هم نزد شما عدالت وجود ندارد. کسانیکه دیروز در کابل به قدرت رسیدند قادر نیستند عدالت را تأمین نمایند. آنها مسلمان نیستند. آنها از خداوند فاصله دارند، بنابرین هیچگاه از طرف مردم به عنوان اراکین سزاوار حرمت در افغانستان نخواهند بود. حتی اگر آنها به مسجد بروند و به عبادت مسخره گونه هم بپردازند. آنها منافقی بیش نبوده و منافقت در اسلام گناه کبیره شمرده میشود.
شما روس و شوروی هستید و به صراحت اظهار میدارید: "من کمونیست هستم! من خدا را نمی شناسم!" شما برای مسلمان های وطن ما بهتر از اینها هستید. شما چهرهٔ خود را پنهان نمیکنید، اگر چه چهرهٔ شما شاید مورد پسند ما نباشد. خداوند چهره های گوناگون را آفریده. تا زمانیکه شما در کارهای ما مداخله نمیکنید، به عزت، مذهب و مال ما دست درازی نمیکنید، برای ما بی تفاوت است که شما کی هستید؟ خدا را شکر که میان کشورهای ما سرحد وجود دارد. این سرحد نه تنها بالای زمین و دریا میگذرد، بلکه سرحد مذکور از میان ارزش ها و عقاید مردم ما در بارهٔ مفهوم زندگی میگذرد. شما شوروی ها طرز زندگی خود را دارید و ما میخواهیم به زندگی معمول و مفهوم خود ادامه بدهیم. نباید سرحد را عبور کرد، نه شما و نه هم ما.
من میدانم این خلقی ها که تمثیل مسلمان بودن را میکنند، تلاش خواهند کرد تا اذهان عامه را تغییر داده، نفوذ روحانیون را محدود ساخته و تعریفات اروپائی را در اینجا بالای مردم تحمیل نمایند. این همه باعث خونریزی خواهد شد. زیرا آنها در مناقشه با مردم درگیر خواهند شد، و این همه بخاطر آنکه آنها روشن فکر استند.
داوود صدها مسلمان با تقوا را از بین برد. ولی هیچکس از او بسیار آزرده نشد، چون همه میدانستند که داوود "از خود ما است". داوود کتابی در بارهٔ غرباً ننوشته، در لیسه معلمی نکرده. داوود یک سردار بود، خان و مستبد بود، یک افغان بود. او بعضی از مسلمانها را بخاطر خوشبختی مسلمانهای دیگر از بین میبرد. او مرتکب گناه میشد، اما او مسلمان بود، با مردم بود، و در اینباره هیچکس شکی نداشت. داوود طوری عمل میکرد که در وطن ما و در تأریخ ما معمول است! هرقدر یک مقتدر بیشتر میکشد، او را بیشتر احترام میکنند. و اما، این انقلابی های شما "از ما نیستند"، آنها خارج از مردم قرار داشته و از شما هستند."

خوتیایف با گوشهٔ چشم تبسمی که بیانگر نارضایتی اش بود کرده با خود فکر کرد: "این بنیادگرایان فکرهای عجیبی در سر دارند، اینگونه افکار اسلامی میتوانند عواقبی به بار آورند که. . . حتی وحشتناک است تصور کرد."
سپس خوتیایف پرزهٔ دیگری را برداشت:
"با قونسل اضلاع متحدهٔ امریکا **ماریک وارین** Maric Warren ملاقت کردم. نان چاشت را که از سالاد، پیزا با ماهی های کوچک گندیدهٔ ساردین که در قطی های کانسرو ساخت ایتالیا میباشند ترکیب یافته بود در "بازار سبز" در کافی "نیو تریتونی" صرف نمودیم. من با خود ودکا برده بودم. پول رستوران را نیز من پرداختم. ودکا و غذای مفت ماریک را مست ساخت. این امریکائی ها اعصاب نهایت ضعیف دارند. نوشیدن شراب را یاد ندارند. همین که نشه شد، از صورتش قواره های مزخرفی میساخت، چشمانش را هولناک کرده، حرکات نامناسب اجرا مینمود. کوشش میکرد حتی به زبان روسی حرف بزند، من هم تلاش داشتم از او عقب نمانم. . ."
خوتیایف با قهقهه خندید: "چی ملاقاتی! آفرین! طنز نویس!" خوتیایف با گرمی از دوستش که نام "میخ" را نیز به او داده بود و راپور خود را در مورد ملاقات با قونسل امریکا در کابل با مقدمهٔ شوخی آمیز برای خشنودی خاطر او نوشته بود، یاد کرد. خوتیایف بخوبی میدانست که به تعقیب مقدمهٔ طنز گونه متن جدی، نهایت جدی خواهد آمد.
(...)

در راپور آمده بود:
حین صحبت با قونسل امریکا در کابل، ماریک وارین موصوف نظر داد که در نتیجهٔ کودتای دیروز "کمونیستی"، اتحاد شوروی به دام افتاد. در شرایط کنونی مسکو در پالیسی افغانی خود در برابر دو انتخاب قرار دارد.
اول - خود را برای پیاده کردن پروگرام خیال پردازانهٔ حزب دیموکراتیک خلق، یعنی اعمار سوسیالیزم در افغانستان مرتبط بسازد. اشتراک در این پروگرام تمویلات بی حد و حصر را از اتحاد شوروی خواهد خواست. اتحاد شوروی مجبور خواهد بود تا پرسونل نهایت مجرب، مسلکی، با دسپلین و آشنا با خصوصیات افغانستان به این کشور بفرستد. به عقیدهٔ وارین در شرایط کنونی امکانات بشری و مادی اتحاد شوروی تکافوی اینهمه سرمایه گذاری ها را نمیکند. استفاده از نیرو و ابزار موجود حد اقل نتایج را به دست خواهد داد. بدینترتیب مسکو به "تمویلات" در افغانستان پرداخته و در عوض دست آوردی نخواهد داشت. بنابرین شوروی ناگزیر مصارف عظیمی را "بخاطر به ثمر رسانیدن سوسیالیزم" در همسایهٔ جنوبی خود متقبل گردیده در حالیکه که خود به محرومیت های معینی روبرو خواهد شد. کمبودی ها قبل از همه در ساحهٔ نظامی محسوس خواهند شد. نتیجهٔ این همه چی چیزی خواهد بود؟ این همه در نهایت امر به نفع ایالات متحدهٔ امریکا تمام خواهد یافت!"
دوم - اتحاد شوروی به تمویلات محدود در افغانستان خواهد پرداخت. در نتیجهٔ پالیسی مذکور رفقای افغانی اتحاد شوروی، پس از یکی دو ماه در برابر سؤال های اذهان عامهٔ افغانستان قرار خواهند گرفت که: "اصلاحات مترقی کجا استند؟ بخاطر کدام اهداف شما قدرت را تصاحب نمودید؟ برای چی این انقلاب خونین را به راه انداختید؟ رئیس جمهور کشور را به قتل رساندید؟ اصلاحات وعده داده شده کجا استند؟ دیده میشود که شما حرافهایی بیش نیستید و کاری از شما ساخته نیست." سپس پروسهٔ رسوائی و افشا سازی احمق ها شروع گردیده، تبهکاران نشانی و برملا میشوند و

تصفیهٔ حساب ها به راه می افتند. به دنبال اینهمه انگشتان شهادت به بالا رفته و فریاد های: "او ملامت است، این ملامت است شنیده خواهند شده، جنگ همه علیه همه آغاز یافته همه گلوی یکدیگر را فشرده و در نتیجه همه مغلوب خواهند شد.
ناکامی رفقای افغانی، مغلوبیت اتحاد شوروی نامیده شده و نظامی که به دنبال آن روی صحنه بیاید، روابطی را که مسکو با حزب دیموکراتیک خلق داشت نخواهد بخشید. ایالات متحدهٔ امریکا و سائر کشورهای متخاصم با اتحاد شوروی مواضع خویش را در افغانستان استحکام خواهند بخشید. افزون بر اینهمه اعتبار اتحاد شوروی در کشورهای رو به انکشاف خاتمه میابد."

ماریک وارین در جریان صحبت ها با شعف از مهارت پیلوت های که ارگ را مورد هدف قرار میدادند، یادآوری کرد. او با نقل قول از آتشهٔ نظامی امریکا در کابل گفت که در طیاره ها احتمالاً جوانان روسی قرار داشتند، نه افغانها." من به ماریک خاطر نشان ساختم: "شک نداشته باشید، در طیاره ها افغانها نشسته بودند. ما میتوانیم نه تنها افغانها را در طیاره های مشابه پرواز کردن و با مهارت بمباری کردن یاد بدهیم، بلکه حتی امریکائی ها را نیز آموزش بدهیم. پیلوت های خود را نزد ما بفرستید. اما قبل از همه این افراد باید عضویت حزب کمونیست ایالات متحدهٔ امریکا را بدست آورده و سوگند وفاداری به "جنبش بین المللی کمونیستی" یاد کنند." ماریک معنی حرف های مرا نفهمید، بسیار مست بود."

"تحلیلگر" پس از مکثی راپور سومی را برداشته به خواندن آن پرداخت:
"با اشرف خان، مالک منزل که من در همجواری عمارت سفارت کرایه گرفته ام ملاقات کردم. اشرف خان یکی از متنفذین قوم احمد زی است. او همزمان شوهر دختر سفیر افغانستان در امریکا و شوهر ثریا، دختر فرزندی جنرال فاروق لوی درستیز اردوی افغانستان میباشد. اشرف خان تحصیلاتش را در چکوسلواکیا تمام کرده. حکمرانان قبلی افغانستان (ظاهر شاه و محمد داوود) با والدین و اقارب اشرف خان معرفت داشتند. لیدران افغانستان به خانوادهٔ او به دلیل داشتن ریشهٔ اشرافی و اخلاق نیکو احترام قایل بودند. اشرف خان زمان کوتاهی منصب دار اردو بوده و گفته میشود که الی رتبهٔ تورنی یا جگرنی نیز رسیده بود. اکنون در وزارت پلان به حیث مسؤول یکی از دیپارتمنت ها ایفای وظیفه میکند. حس مقام طلبی ندارد. خدمت در ارگان های دولتی برای او بیشتر معنی "حضور داشتن" را دارد. اشرف خان زمیندار بزرگ و پولدار است. زمین های وسیع و حاصلخیزی که متعلق به او میباشد در اطراف شهر کابل قرار داشته، به او درآمد فراوانی میرساند. در این زمینه میتوان از تاکها در منطقهٔ کوهدامن و دیگر نقاط کشور یاد آور شد. پادشاه افغانستان امان الله خان در وقت و زمانش به پدر اشرف خان زمین های وسیعی را در همجواری قصر تاج بیگ بخشیده بود، جائیکه اشرف خان اکنون منزل مجللی اعمار نموده و در آن زندگی میکند. اشرف خان به زبان های روسی و چکی روان صحبت میکند. اتحاد شوروی را دوست دارد. بخاطر خریداری تحایف به پسرش به نام عزیز اکثراً به مسکو سفر میکند. او باور دارد که اتحاد شوروی بهترین تولیدات روی زمین را برای اطفال دارد.
اشرف خان صبح امروز به منزلم آمد تا بداند که حوادث دیروز بر من چگونه سپری شده اند؟ طی صحبت کوتاهی که در حقیقت من بالایش تحمیل کردم (اوغالباً شخصی کم حرفی است) اشرف خان قرار ذیل ابراز نظر کرد:
"تره کی و پیروانش که این کودتا را اجرا نمودند، به قشر اشراف زادگان افغان تعلق ندارند. آنها روابط نزدیک با سران اقوام ندارند. شما میدانید حتی پشتون های عادی، معمولاً اجداد خود را الا هفتمین پشت می شناسند. آیا نورمحمد تره کی از هویت اجداد خود باخبر است؟ حد اقل از سومین پشت خود؟ باور ندارم. فرض کنیم او آنها را می شناسد؟ آیا او به آنها افتخار میکند؟ فکر نمیکنم. اجداد او کی ها هستند؟ برده ؟ مزدورکار؟ فقیر؟ چوپان؟
اقوام پشتون در کشور ما همیشه سیاست را تعیین کرده اند. هرکسی را که این اقوام بپذیرد، همان کس حاکم خواهد بود. ارادهٔ سران اقوام پشتون فیصله کن بشمار میرود. من باور ندارم که لیدران اقوام پشتون از حاکمیت جدید طرفداری بکنند، بنابرین حکومت نو پیدا را حتی چوپان ها هم قبول نمیکنند. . ."

اشرف خان در ادامه گفت: "من در کشور چکوسلواکیا مارکسیزم - لینینیرم را آموخته ام. ناگفته نماند که این علم را خوب آموخته ام. محصل ممتاز بودم. من میدانم که افکار تره کی ریشه در "تئوری طبقاتی" دارد، او فکر میکند که پشتونهای که در "پائین" قرار دارند آرزو دارند تا از استثمار قشر "بالا" نجات یابند. او اینطور فکر میکند، چون او بیشتر یک انگلیس است تا یک پشتون. اما من برعلاوهٔ دانشی که در پراگ کسب کردم، درسهای را که از پدر و و پدرکلان هایم که پشتونهای اصیل بودند به دست آورده ام، نیز به یاد دارم. به همین دلیل است که من باور دارم، تره کی در خطا است. تئوری طبقاتی، این همه "پائین" و "بالا" برای اروپاست. شما فکر نکنید که من قصد نقد تئوری مارکسیزم - لینینزم را دارم. این یک علم بزرگ است. اما در جامعهٔ افغانی ما طبقات وجود ندارند. ما فاقد کارگران، دهاقین، سرمایه داران، به معنی اروپای آن هستیم.
به عبارهٔ دیگر روابطی که در آن ایام در اروپا میان طبقات حکمفرما بود نزد ما وجود ندارد. ما کشوری استیم دارای اقوام. روابط درونی اقوام و روابط آنها با یکدیگر را نمیتوان از دیدگاه تئوری مارکسیستی - لینینیستی ارزیابی کرد. من در اینباره زیاد فکر کرده ام، در اینجا در افغانستان تئوری نامبرده قابل تطبیق نیست. من در ارتباط بسیار نزدیک با قوم خود قرار دارم و به مشکل میتوانم تصور کنم که "پائین" ها و "بالا" ها در قوم من علیه یکدیگر قرار بگیرند.

البته مناقشات میان اقوام رخ میدهند. اما مناقشات مذکور هیچگاه ماهیت طبقاتی نداشته اند. نباید از یاد ببریم که "بالاها" و "پائین ها" در اقوام ما اقارب یکدیگر هستند."

خوتیایف مدتی در مورد محتویات راپورهای که خوانده بود فکر کرد. سگرتی را روشن کرد و به فکر فرو رفت: "چیزهای عجیبی مینویسند! یکی خشمگینانه تهدید میکند که قهر مسلمان ها برانگیخته خواهد شد، دیگری قصهٔ سرمنگسک را سر داده میگوید: "اگر زیاد کمک کنید. . . اگر کمتر کمک کنید. . ." سومی در حالیکه میخواهد بگوید که دوست ما است، ولی دوست، دوستان ما نیست. در عین حال همهٔ این نظریات معقول به نظر میرسند. حالا که این پرزه ها در برابر من استند، من میتوانم تمام آنها را طعمهٔ حریق بسازم و ختم! شاید بهتر باشد تا آنها سوزانده نشوند و به تلگرامی آماده شده علاوه گردند تا بدینترتیب "مقامات" حد اقل سه نظر متفاوت را نیز دریابند؟"

خونیایف غرق این افکار دوسیهٔ کارتنی را که در آن تلگرام آماده شده برای ارسال و راپورهایی را که لحظاتی پیش خوانده بود قرار داشتند برداشته به اتاق آرلوف- موروزوف رفت. اما معاون اوسادچی را در دفترش نیافت. دروازهٔ اتاقش بسته بود، از آنجا سوی دفتر آمر روان شد. او را نیز در جایش نیافت، اما در اتاق اوسادچی، آرلوف- موروزوف در کنجی عقب میز نشسته بود. آرلوف- موروزوف در حالیکه عینک های "معلم مآبانه اش" را بالای نوک بینی پائین نموده بود، کاغذهایی را پائین و بالا میکرد.
آرلوف – موروزوف با صدای که تقریباً شنیده نمیشد گفت:
"بیا ولودیا، (خوتیایف) داخل شو. . . آمر صاحب را بردند. . . به شفاخانه. احتمالاً حملهٔ قلبی بوده باشد. . . اگر چیزی برای امضا داری، پس بده!"
"میخ" (خوتیایف) که نمیدانست چی بگوید، با وارخطای تمام چیزهای را که با خود آورده بود روی میز گذاشت.
خوتیایف: "حال آمر صاحب چطور است؟"
آرلوف- موروزوف در حالیکه به سختی نفس تازه میکرد جواب داد: "نمیدانم. . . من داکتر نیستم. . ."

معاون دفتر استخبارات متنی را که خوتیایف ترتیب داده بود از نظر گذرانده، بعضی از علامات را در آن تصحیح نموده و خواست آنرا به امضأ برساند. او در حالیکه قلم خود رنگ نقره ای رنگ خود را به طرف متن خوتیایف میبرد از بالای عینکش سوی خوتیایف نگریسته پرسید: " چیزی دیگری هم برای امضا داری؟"
خوتیایف راپورهایی را که موجب تشویش او شده بودند بیرون آورده گفت: "بخوانید."
آرلوف – موروزوف بسیار بطی میخواند. حین خواندن حتی یک عضله در صورت او تکان نمیخورد. پس از خواندن تلگرامی که خوتیایف صرف در آن نظریات مثبت و حمایت بخش را در مورد انقلاب دیروز درج نموده بود به امضا رسانده گفت:
"راپورهای که محتویات آن شامل تلگرام نگردیده اند، بسیار خوب استند. . . آنها را نگهدار. . . بالای آنها کار خواهیم کرد. . . میدانی اگر ما اینهمه را اکنون به اطلاع آمرین خود در مسکو برسانیم . . . سرهای شان گیچ میشود . . . و ما را درک نخواهند کرد. . . افزون برهمه به تأریخ دوم می نزد ما . . . ایوان ایوانوویچ می آید."
خوتیایف در حالیکه عصبانی شده بود پرسید: " چرا ما باید در مورد سرگیچی آمرین یا در بارهٔ . . . ایوان ایونوویچ فکر کنیم؟" خوتیایف در حالیکه خودش سخنان خود را قطع میکرد پس از مکثی بلافاصله افزود: "آه، بلی! فهمیدم! ایوان ایوانوویچ!"
سر خوتیایف از این همه حوادث به دوران افتیده بود: حملهٔ قلبی بالای آمرش، احساس ناتوانی از اینکه نمیتواند مرکز را از راپورهای سائر "منابع" باخبر بسازد و بالاخره مسافرت قریب الوقع ایوان ایوانوویچ پرشوف به کابل، مسائلی بودند که او را سخت ناراحت میساختند.
او تمام شب نخوابیده بود، و جالبتر اینکه خواب از سرش پریده بود. "میخ" در این میان با خود فیصله نمود: " به خانه میروم، و شراب مینوشم."
خوتیایف با صدای آرام از آمرش پرسید: "مرا دیگر کار دارید؟"
آرلوف- موروزوف که بنظر میرسید در مورد تصمیم "تحلیلگر" حدس میزد جواب داد:
"برو... خوب استراحت کن."
و. ا. کریوچکوف صبح ۲۹ اپریل ۱۹۷۸ را طبق معمول با اجرای تمرین سپورتی آغاز کرد. رئیس "ریاست عمومی اول" کی. جی. بی. اتحاد شوروی (کشف خارجی) شخصی بود که عادات خود را تغییر نمیداد. اجرای تمرینات با انرژی سپورتی صبح نیز یکی از همین عادات او بود.
آنروز شنبه بود، اما کریوچکوف حتی در روزهای رخصتی حسب عادت ساعت ۶ صبح ازبستر برخاسته، دریشی سپورتی اش را به تن نموده و به چمنی که در همسایگی منزلش قرار داشت رفته به جست و خیز و حرکات خستهٔ کنندهٔ سپورتی پرداخت. پس از اجرای تمرینات سپورتی، شاور و صرف صبحانهٔ محقر، به طرف کار حرکت می کرد. کریوچکوف تا دفترش در ریاست "کشف خارجی" پیاده میرفت. فاصله میان منزل و دفتر او در حدود یک کیلومتر بود. منازل رهایشی مأمورین ادارهٔ "کشف خارجی" و تعمیر ریاست "کشف خارجی" ساختمانهای را تشکیل میدادند که ذریعهٔ دیواری احاطه گردیده و بیگانه ها به آن اجازهٔ ورود نداشتند. محیط مذکور دور از انظار دیگران در میان جنگلی آنسوی جادهٔ حلقوی شهر مسکو قرار داشت.

هفت سال قبل از امروز ریاست "کشف خارجی" در این منطقه که "یاسینیووه"[2] نام دارد جابجا گردید. این منطقه با دیواری مطمئنی احاطه شده و بالای دروازهٔ عمومی آن تابلوی فلزی را با متن، **"مرکز علمی تحقیقات"**، آویخته بودند. کسیکه این متن را نوشته بود، بدون شک طنز نویس زرنگی بوده. به هر حال بدون آنهم کمتر کسی جرئت میکرد به این "منطقه" نزدیک شود. سرک که از سرک "حلقوی" به آنجا منتهی میگردید با علامهٔ ترافیکی "دخول منع است" نشانی گردیده بود.

اواخر فصل بهار در حومهٔ مسکو همیشه بهترین موسم سال بشمار میرود: برگهای تازه و نورس درختان توس و چنار سر میکشند، زمین با سبزهٔ تازه و زمردین آراسته میشود، آسمان بلند، سراپا نیلی و بدون هرگونه لکه ای زیبائی خاصی میداشته باشد...
در حقیقت راه پیمائی صبحانه الی دفتر برای کریوچکوف در نوع خود ادامهٔ تمرینات سپورتی صبح او میبود. این قدم زدن غیر مستقیم به او نشاط و خوشبینی بیشتر می بخشید. اما وقتی به این شخص که جثهٔ کوچک و قد نچندان بلند که راه رو میان جنگل را به صوب دفتر می پیمود نگاه میکردی، حتی در فکرت هم خطور نمیکرد که او از اینهمه نعمات طبیعت حظ ببرد.
کریوچکوف ظاهراً بهیچوجه به رئیس اداره ایکه نیم دنیا را در هراس دایمی قرار داده بود شباهت نداشت. او اصلاً چنین یک شخصی را به یاد نمی آورد. او بیشتر به یک مدیر محاسبه، مأمور عادی دولت یا معلم مکتب میماند تا به آمر مخوف ترین ادارهٔ استخباراتی در سراسر جهان.(...) چشمان کریوچکوف یگانه علامهٔ خارق العاده گی شخصیت او بود که با مواجه شدن با آنها، حتی وقتی او از زیر عینک های ذره بین دارش مینگریست، مخاطبش تکان میخورد.

صبح آنروز او با قدم های استوار و رسمی در حالیکه روبرویش را می نگریست و چهره اش متمرکز بودن را نشان میداد به طرف دفترش در حرکت بود. به همکارانی که سر راهش قرار میگرفتند بدون یک تبسم خشک، فقط سر می جنباند.
(...)

کریوچکوف در عین حال عادت کرده بود در فاصلهٔ منزل الی ریاست یکبار دیگر کارهایی را که باید درهمان روز انجام میداد ذهناً ترتیب و تنظیم کرده مسائل عاجل و درجه دوم را تعیین میکرد. صبح روز یاد شده افکار رئیس "کشف خارجی" بکلی دور از زیبائی های حومهٔ مسکو بود. افغانستان با کودتای نظامی (بعضی ها آنرا انقلاب می نامیدند) که در آنجا دو روز قبل رخ داده بود ناگهان وارد زندگی او گردید(I). قدرت را در کابل اشخاصی تصاحب کردند که نام هایشان فقط دو روز قبل در ادارهٔ کدر و پرسونل کی. جی. بی. به حیث اجنتان یا "ارتباطی های قابل اعتماد" درج بود. اشخاص مذکور لیدران سازمان نیمه مخفی سیاسی حزب دیموکراتیک خلق بوده و "نفرهای" کریوچکوف با استفاده از "اختصاصیه های" خاص کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت عنوان کمک به نیروهای چپ، به آنها پول می پرداختند و در منازل به کرایه گرفته شده با آنها ملاقات های محرمانه انجام میدادند..."نفرهای" کریوچکوف طی این ملاقات ها از آنها مصرانه می طلبیدند تا از خونگرمی کار نگرفته و در شرایط کنونی از هرگونه اقدامی بر ضد نظام قانونی در افغانستان بپرهیزند. اما معلوم شد که همهٔ این کوششها عبث بودند: رئیس جمهور داوود به قتل رسیده، نظام جمهوری از بین رفته بود. اکنون باید واضح میشد که با وضعیت پدید آمده چی روشی در پیش گرفته شود.

سؤال های زیادی در ذهن کریوچکوف خطور میکردند: "مقاصد این انقلابی ها که با چنین سرعتی قدرت را در کابل بدست گرفتند چیست؟ به کی اتکاء دارند؟ آیا آنها کدام پروگرام عملی دارند؟ اگر دارند طرق تطبیق آنرا چگونه می بینند؟(II)عکس العمل غرب در قبال حوادث اخیر افغانستان چگونه خواهد بود؟ آیا غرب واقعات افغانستان را نتیجهٔ دست اندازی های مسکو تلقی خواهد کرد؟ عکس العمل حکومت اتحاد شوروی در مورد به قتل رسیدن رئیس جمهور قانونی، اعضای خانواده و وزرای کابینه اش که برخی زیاد آنها دوستان اتحاد شوروی بشمار میرفتند، (III)چگونه باید باشد؟ استخبارات شوروی پیرامون اوضاع بوجود آمده چی روشی را باید در پیش بگیرد؟ ارتباطات با اشخاصی که فقط دو روز قبل تحت نامهای مستعار با مأمورین شبکه های جاسوسی شوروی همکاری میکردند، منبعد چگونه ترتیب یابد؟"

کریوچکوف به تحلیل اوضاع در ذهن خود ادامه میداد:
"واضح است که با یوری آندروپوف[3] باید مشوره صورت بگیرد. درعین حال موضع کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست را پیرامون این مسأله باید دانست. بلی اینکار را باید فوراً انجام داد..." کریوچکوف بیروکرات کهنه کاری بود، هیچگاه عجولانه عمل نمیکرد، اول میخواند باز امضاء میکرد. او خود را عسکر راستین حزب میشمرد و باور راسخ داشت که

---

[2]. نام ناحیهٔ در جنوب- غرب مسکو، ادارهٔ "کشف خارجی" شوروی در آنجا موقعیت داشت.

[3] حین وقوع کودتای هفت ثور در افغانستان، یوری اندروپوف رئیس کی جی بی(کمیتهٔ امنیت دولتی) اتحاد شوروی بود.

حزب او را برای خدمت به "ارگانهای امنیتی" فرستاده است. عده ای از "گرگان پیر"[4] در "یاسینیووا" موجودیت او را در اجتماع مخفی خویش به سختی تحمل میکردند. آنها پشت سر کریوچکوف را "بیگانه"، "غیر مسلکی" و "بیروکرات حزبی" یاد میکردند. کریوچکوف از شایعات در بارهٔ خود اگاه بود، او میتوانست به "بالا" خبر بدهد، ولی به اینکار متوسل نمیشد. در چنین لحظات با خود: می اندیشید" کی گفته که ادارهٔ "کشف خارجی"را باید حتماً یک جیمز باند[5] اداره کند؟ ... بگذار این "گرگان سالخورده" کمافی السابق مصروف کارهای خویش باشند: اجنتها را استخدام کنند، عملیات مخفی را به راه اندازند، به دزدی اسرار بپردازند، معلومات تخریب کننده را جمع آوری نمایند، در یک کلمه مصروف کارهای باشند که یاد دارند.(IV) من وظایف خود را به پیش خواهم برد. "کشف" درشرایط کنونی یکی از وسایل سیاست های بزرگ است، بنابرین در رأس آن هم نباید کدام مأمور اوپراسیونی قرار داشته باشد، بلکه یک سیاستمدار آبدیده که مکتب حزبی را پشت سر گذرانده باشد باید رهبری آنرا بدست داشته باشد.
بطور مثال، واقعه ایکه در همین تازگی ها اتفاق افتاد، یعنی افغانستان. البته در کمیتهٔ مرکزی و وزارت خارجهٔ کشور هم هنوز بدرستی نمیدانند که با این "هدیهٔ" ناگهانی چی کنند. درعین حال تردیدی نیست که انجام تمام کارهای "فرعی" را به دوش ریاست "کشف خارجی" خواهند انداخت. و این نه تنها بخاطر آنکه "نفرهای" کشف خارجی در حوادث کابل دور افتاده دست داشتند."(V)

کریوچکوف احساس میکرد که مسألهٔ افغانستان ساده نبوده و متداوم خواهد بود، در آنجا منافع اشخاص، گروه ها، کشورها و حتی ایدیالوژی های مختلف در برابر یکدیگر قرار خواهند گرفت.

ولادیمیر کریوچکوف سه سال قبل به کرسی ریاست عمومی اول (کشف خارجی) تقرر یافت. قبل از آن او مدت سه سال به نوبت معاون دو رئیس سابق این اداره سوخاریفسکی و مورتین که نمایندگان مکتب سابقهٔ استخبارات شوروی بودند، ایفای وظیفه کرده بود. روسای قبلی، کارمندان عادی اوپراسیونی بودند و پلیت های پر از ستاره داشته و بیشتر عادت کرده بودند مجریان اوامر باشند. کریوچکوف با آمدن خود به ادارهٔ کشف آنرا سیاسی ساخته، به فعالیت آن رنگ و رونق عصری بخشیده و در برابر کارمندان آن وظایف بزرگتری گذاشت. رئیس کی. جی. بی. آندروپوف به زودی متوجه فعالیت و نقش نوی ادارهٔ "کشف خارجی" گردیده و وقتاً فوقتاً شخصاً به دیدار مأمورین آن به "یاسینیووا" می آمد.
(...)

کریوچکوف زمانیکه در چوکات کمسمول[6] در شهر ستالینگراد[7] کار میکرد، فاکولتهٔ حقوق پوهنتون ایالت ساراتف[8] را بصورت غیابی به پایان رسانیده، سپس در همانجا (ستالینگراد) به صفت ثارنوال ایفای وظیفه کرده بود. در سال ۱۹۵۱ او را برای تحصیل به اکادمی دیپلوماسی اتحاد شوروی فرستادند. در آنجا او یگانه محصلی بود که به آموختن زبان هنگری پرداخت، دیگران جرئت نمیکردند به آموزش این زبان پیچیدهٔ اروپای شرقی مبادرت ورزند. اما کریوچکوف کسی نبود که تسلیم شود. او صرف سه - چهار ساعت در یک شبانه روز میخوابید و بدین ترتیب ثابت ساخت (قبل ازهمه برای خود) که میتواند نسبت به دیگران کارهای زیادی را انجام دهد. پس از مدتی او را برای کار به سفارت اتحاد شوروی در بوداپست (پایتخت کشور هنگری) فرستادند، جائیکه او حین اقامتش شاهد وقوع داغ قیام ضد حکومتی گردید. همانجا در بوداپست، با آندروپوف آشنا شد. آندروپوف بزودی دریافت که این دیپلومات جوان دارای استعداد، پشتکار، حوصله مندی، حافظهٔ قوی و سریع، توانائی تحلیل و ارزیابی مسائل را داشته و در اجرای امور محوله صادق میباشد.

آندروپوف پس از برگشت به مسکو و تقرر یافتن به حیث آمر بخش "کشورهای سوسیالیستی" در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، کریوچکوف را نیز نزد خود خواسته، نخست به صفت همکار ومدتی بعد، پس از احراز مقام منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست او را دستیار خود ساخت. در سال ۱۹۶۷ در نتیجهٔ بازی های پشت پرده در کمیتهٔ مرکزی حزب آندروپوف به حیث رئیس کی. جی. بی. تعیین گردید. طبیعی بود که او تقریباً بلافاصله همکار آزموده و وفادار خودرا نیز به "لوبیانکه"[9] آورد. در کی. جی. بی. . ادارهٔ سکرتریت این ارگان مهم را به کریوچکوف واگذار نمودند. اتاق کریوچکوف در مقابل دفتر آندروپوف موقعیت داشت. او از همان اولین روز بصورت جدای ناپذیر در کنار آندروپوف میبود، میدید، میشنید و می آموخت.
(...)

---

[4] هدف نویسندگان کدر های سالخورده و محافظه کار در ادارهٔ "کشف خارجی" اتحاد شوروی میباشد.
4- James Bond کارمند تخیلی تحت شمارهٔ 007 ادارهٔ استخبارات برتانیه MI6.
5- اعضای آیندهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی نخست باید داخل یک سازمان برای جوانان که به آن کمسمول میگفتند شامل میشدند.
6- این شهر که به افتخار جوزیف ستالین پس از پیروزی بالای آلمان نازی به نام او یعنی ستالینگراد مسماء گردیده بود، اکنون مجدداً به نام تاریخی آن، یعنی والگاگراد یاد میگردد.
7- یکی از شهرهای بزرگ روسیه بوده که در جنوب شرق بخش اروپائی اینکشور موقعیت دارد. ایالت ساراتوف با جمهوری قزاقستان همسرحد میباشد.
8- یکی از نقاط مرکزی و تاریخی مسکو، دفتر مرکزی کی. جی. بی. شوروی در همین جا موقعیت داشت.

درست ساعت هشت صبح کریوچکوف در دفتر وسیع خود قرار داشت و گذارش آمر شعبهٔ "اطلاعات وتحلیل ها" را تسلیم میشد. سپس تیلگرامهای آماده به ارسال را به امضاء رسانده و متعاقباً راپور روزمره را که برای کمیتهٔ مرکزی حزب ترتیب میشد از نظر گذراند. کریوچکوف پس از آنکه امور معمول روزمره را به پایان رسانید، همکار خود را احضار نموده از او خواست تا معین ادارهٔ "کشف خارجی"، آمر بخش شرق میانه و همچنان مسؤول بخش " اطلاعات و تحلیل ها" را نزد او دعوت نماید. همکار او با رعایت نزاکت به یاد کریوچکوف آورد که در اتاق انتظار دیرزمانیست مسؤول دفتر "ضد جاسوسی خارجی" و یکی از آمرین دفاتر استخباراتی در یکی از کشورها که پس از سفر طویل المدتی به کشور آمده میخواهند با او ملاقات کنند. کریوچکوف دستش را تکان داده گفت: "حالا نی".

دعوت شدگان فوراً داخل اتاق گردیدند، تو گوئی فقط منتظر یک اشاره بودند. پس ازآنکه مسؤولین بخش ها عقب میز وسیع وبیضوی جا گرفتند، کریوچکوف با لحن آمرانه و خشک پرسید: " خوب، در کابل تان چی اتفاق افتاده؟"
مادونان بخوبی میدانستند که کریوچکوف حاشیه روی نمیکرد و دایماً مستقیم به اصل موضوع میپرداخت.
کریوچکوف در ادامه: " خبرهای اخیر از کابل از چی قرار اند؟"
معاون او جنرال میدیانیک در حالیکه تیلگرامی را به کریوچکوف پیشکش میکرد گفت: " خبرها چندان رضایت بخش نیستند. اوسادچی احتمالاً دچار حملهٔ قلبی گردیده. حادثهٔ مذکور بسیار نابهنگام بوقوع پیوسته است. در عدم موجودیت آمر دفتر استخباراتی در کابل ما با دشواری های در آنجا مواجه خواهیم شد."
کریوچکوف: "حملهٔ قلبی؟ از وضع او جویا شده و تدابیری برای بستری ساختن او روی دست بگیرید. شاید بهتر باشد به مسکو منتقل گردد یا در کابل زیر معالجه گرفته شود."
میدیانیک: "خود اوسادچی مطمئن است که بزودی صحت یاب میشود. او مردی قوی است."
کریوچکوف در حالیکه میخواست قوت حافظه اش را تبارز دهد گفت: " بلی، بلی به یاد دارم شما او را از فعالیت های مشترک که در اسرائیل داشتید بخوبی میشناسید."

میدیانیک قبلاً مسؤول دفتر "کشف" در تل ابیب و دهلی بود.
کریوچکوف به سخنانش ادامه داد: "در هر حال شما حق به جانب استید، حتی برای چند روز هم "دفتر" ما در کابل نباید بدون آمر باقی بماند، مخصوصاً در اوضاع و احوال کنونی. پیشنهادات شما از چی قرار است؟"
جنرال میدیانیک درحالیکه مسؤولین سائر استقامت ها را از نظر میگذراند توگوئی از آنها میخواست تا سخنانش را تأئید نمایند، گفت:" نظر مشترک ما طوری است که در شرایط بوجود آمده برای یک سفر کوتاه مدت گروپی تحت ریاست ایوان پرشوف به کابل اعزام گردد. پرشوف کسی است که با اوضاع اوپراسیونی در آنجا و با این "انقلابیون" بخوبی آشنائی دارد. این بهترین وقت است تا از تجارب مفید پرشوف استفاده صورت بگیرد. او کسی است که به امور دفتر کشف ما در کابل فوراً رسیدگی کرده و رفقای افغان را نیز رهنمائی خواهد کرد."
کریوچکوف: "ایوان پرشوف چی وقت باید پرواز کند؟"
میدیانیک: " در زودترین فرصت ممکن، فکر میکنم در ظرف سه روز بتوانیم او را آمادهٔ سفر بسازیم.
کریوچکوف: "دست به کار شوید!"

پس از ختم مجلس کریوچکوف از جنرال میدیانیک و جنرال لیونوف مسؤول بخش "اطلاعات و تحلیلها" خواست تا در اتاق بمانند. رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" باید به زودی با آندروپوف ملاقات میکرد و طبق عادت قبل از آن میخواست تا چگونگی اوضاع را از زبان همکاران شنیده و با نظریات آنها آشنا باشد.
کریوچکوف: "میبینید رفیق میدیانیک، افغانها حرفهای ما را نشنیدند. ما به آنها با صراحت و قاطعیت گفته بودیم تا داوود را غرض نگیرند، عجله نکنند. و اکنون ببینید اینهمه قربانیان بیگناه را: رئیس جمهور، همهٔ خانوادهٔ او، وزرای کابینه، منسوبین گارد ریاست جمهوری، جنرال های وفادار به حکومت..."(VI)
سپس روبطرف جنرال لیونوف:
"عکس العمل جهانیان در مورد کودتا در افغانستان چگونه است؟ در آن "دست مسکو" را می بینند؟"
لیونوف: "بلی همینطور است. اما تا کنون عکس العمل ها کمرنگ استند، معلومات خود را تکمیل میسازند. در غرب اگر کدام تنبلی نگوید که کی. جی. بی. در این مسئله دخالت ندارد."
میدیانیک: "این افغانها مردم بسیار خونگرم و بی طاقت استند. میدانید آنهایی که این "انقلاب" را اجرا نمودند کی هستند؟ صاحب منصبانی که در کشور ما تحصیل کرده اند. آنها اتحاد شوروی را دیدند، سفرهای به سائر شهرهای ما نمودند و سرانجام فیصله کردند: "چرا ما نیز زندگی مشابه به جمهوریت های آسیای میانهٔ شوروی نداشته باشیم." البته افغانها را قسماً میتوان درک کرد: در "آنسوی دریا" فئودالیزم، فقر، عقب ماندگی مطلق حکمفرماست، در حالیکه در "اینسوی دریا" شهرها و دهکده های سرسبز، برق همگانی، مکاتب، خدمات طبی، با سودای همگانی وجود دارند. مهمتر از همه آنکه این همه نعمات نه در کدام جای دور، نه آنطرف اقیانوس ها، بلکه، در همسایگی افغانها قرار دارد، فقط دریاهای "آمو" و "پنج" را باید عبور کرد. افغانها خیالپردازانه تصور میکنند که با آسانی و بلافاصله، تو گوئی دریا را عبور کرده، تمام کشور را تغییر خواهند داد."
کریوچکوف موافقت کنان: "بلی، معلوم میشود که اینها به تبلیغ و تفهیم برتری های حاکمیت سیستم شوراها، استخدام شدن، معتقد ساختن یا مجبور ساختن به آنکه شوروی را دوست داشته باشند، نیازی ندارند. آنها خود بهتر از ما اینکار

را میکنند و باور دارند که بهترین راه برای افغانستان، راه شوراها است. طوریکه دیده میشود اینها به همه سوالها جواب های از قبل آماده شده دارند، همینطور نیست؟"
میدیانیک در حالیکه سرش را تکان میداد: "بلی، جواب دارند، مگر این بدان معنی نیست که آنها درست باشند. اندکی صبر میکنیم، امروز یا فردا لیدران حزب و قبل از همه تره کی سخنرانی های خواهد داشت. تره کی باید بصورت کل تفکر و پروگرام عمل خود را در قبال آنچه بوقوع پیوست بیان نماید."
جنرال لیونوف داخل صحبت گردیده علاوه کرد: "خدا نکند اگر آنها اعلام نمایند که راه رشد سوسیالیزم را در پیش میگیرند. ما فقط همین را که در همسایگی خود یک کشور دیکر به اصطلاح سوسیالیستی! داشته باشیم، کم داشتیم، بدون آنهم نیم دنیا را تغذیه مینمائیم."

جنرال لیونوف یکی از نویسندگان و طراحان گذارش اشد محرمی بود که سه سال قبل عنوانی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی از طرف آمرین بخش های مختلف ریاست "کشف خارجی" کی. جی. بی. آماده گردیده بود. گذارش به رهبری شوروی پیشنهاد میکرد "تا ساحهٔ منافع کشور را در جهان محدود ساخته یا لااقل آنرا دیگر گسترش ندهند."
مسؤولین ادارهٔ "کشف خارجی" که از حالت واقعی کشور در ساحات اقتصادی، سیاسی و نظامی آگاهی همه جانبه و دقیق داشتند، عمیقاً درک میکردند که کمک های بلاعوض به کشورهای روبه انکشاف بار عظیمی بر دوش کشور گردیده است. سخن پردازان در کمیتهٔ مرکزی به کشورهای طفیلی حتی اصطلاح تمسخر آمیزی را اختراع نموده بودند: "کشورهای راه رشد غیر کپیتالیستی". درست در سال ۱۹۷۵ "کشف" متوجه درهم شکستگی ها در پیکرهٔ امپراتوری شوراها گردیده بود. با آنکه در آن هنگام هنوز از بحران یاد نمیکردند، ولی علایم ابتدائی آن مشهود بود. مسکو دیگر در خود توانمندی آنرا نمیدید تا اینهمه "دوستان" را جابجا بسازد، تغذیه نماید، مسلح بسازد و آموزش دهد. گذارش مذکور در دهلیزهای ریاست "کشف" به "داستان قرن" معروف گردیده بود. کمیتهٔ مرکزی به این "گذارش" وقعی نگذاشت، زیرا نفوذ محافظه کاران در آنوقت در آن خیلی زیاد بود، و آنها تمایلی به تغییرات نداشتند.

میدیانیک: "میدانید، من همین اکنون حکایتی را که یکی از همکارانم به من بازگو کرده بود، به یاد آوردم. حکایتی نهایت برازنده ای است. باید خاطر نشان بسازم که کارمند مذکور، کدام مأمور عادی نبوده بلکه دیر زمانی در کابل کار کرده بود. تره کی "ارتباطی" او بود. اندکی قبل از تدویر کنگرهٔ مؤسسین حزب دیموکراتیک خلق، یعنی در حوالی ۱۹۶۴ تره کی به کارمند ما خاطر نشان ساخته بود: "همینکه ارگانهای سیاسی و رهبری حزب را ایجاد نمائیم، برای گرفتن قدرت آماده خواهیم شد." کارمند اوپراسیونی ما اینگونه حرفها را بارها شنیده بود، ولی این بار جلو خود را گرفته نتوانسته و بالای تره کی قهر شده بود: "خوب گیریم که شما قدرت را بگیرید؟! بعد چی؟ تمام فعالیت های شما فوراً خاتمه یافته و بلافاصله از اتحاد شوروی کمک خواهید خواست، قوای نظامی طلب خواهید کرد تا از انقلاب شما دفاع کند." میدانید در حکایت مذکور چی چیزی تعجب انگیز است؟ عکس العمل تره کی در برابر حرفهای کارمند اوپراسیونی ما! تره کی با خونسردی و دقت تمام جواب داده بود: "خوب، چی؟ بلی، اگر لازم باشد ما از اتحاد شوروی کمک خواهیم خواست. و اتحاد شوروی با در نظر داشت " اصل کمک های انترناسیونالیستی" درخواست ما را رد نکرده فوراً به ما کمک نموده و اگر لازم باشد قوا را هم اعزام خواهد کرد."(VII)
کریوچکوف که چهرهٔ تسخیر ناپذیر به خود گفته بود حرفهای معاونش را شنید.
میدیانیک درادامه: "چندی بعد تره کی را بمسکو دعوت کردند.مسافرت وی غیر رسمی بوده و تحت پوشش "دعوت اتحادیهٔ نویسندگان در چهارچوب تبادلات فرهنگی"صورت گرفته بود. قلمبدستان مسکو گویا با تره کی ادیب افغانستان آشنا میشدند.اما در حقیقت این کسان دیگری بودند که میخواستند با تره کی ازنزدیک آشنا شوند.(VIII) درکمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تره کی را معاون بخش امور بین المللی اولیانوفسکی پذیرفت. حین گفتگو اولیانوفسکی با قاطعیت تمام به تره کی خاطر نشان ساخته بود تا با "انقلاب کردن عجله نکند."(IX)

تره کی را پس از برگشت از سفر مسکو، پادشاه افغانستان، محمد ظاهرشاه نزد خود برای چای نوشیدن دعوت کرد. هردو در حالیکه پهلوی همدیگر نشسته بودند، بدون هرگونه مشاجره ای در مورد سرنوشت افغانستان و راه های رشد آن صحبت میکردند. در جریان صحبت شاه از تره کی پرسید: "آقای تره کی، شنیده ام شما چندی قبل به مسکو سفر کرده بودید و در آنجا به شما جایزهٔ "لینین" را بخاطر دست آوردهای ادبی تفویض نموده اند. برای من جای نهایت مسرت است که یک افغان این جایزهٔ بزرگ را بدست می آورد." تره کی در حالیکه خجالت زده شده بود (چون به او در کمیتهٔ مرکزی حزب به جز کلاه پشمی که تحفه گونه به همه میدهند، چیزی دیگری نداده بودند)، گفت: "نخیر، این یک اشتباه است. من واقعاً در مسکو بودم و در آنجا با فرهنگیان ملاقات های داشتم، و بس." محمد ظاهر شاه که مستقیماً به چشمان او میدید ادامه داد: "شما میدانید، آقای تره کی، من خودم طرفدار معتقد دوستی با اتحاد شوروی استم و فکر میکنم که افغانستان در آینده بطرف سوسیالیزم خواهد رفت. تا حد معینی من با این نظریات همنوا هستم. اما در شرایط کنونی کشور ما برای اینگونه نظریات قطعاً آماده نبوده و نباید از عجله کار گرفت. در غیر آن ما با ویرانی، بی نظمی، و جنگ ها مواجه میشویم.(X)

در اتاق رئیس "کشف خارجی" خاموشی حکمفرما گردید. کریوچکوف هنوز هم با چهرهٔ تسخیر ناپذیر نشسته بود و در برابر چیزهای که شنیده بود هیچ نوع عکس العملی از خود نشان نمیداد.

کریوچکوف از تپ و تلاش های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست بخاطر کاهش خونگرمی دوستان افغانی آگاهی داشت(XI)، در عین حال... او با خود می اندیشید: "اگر فردا حزب دیموکراتیک خلق اعلام کند که میخواهد در کشور سوسیالیزم را اعمار کند، در این صورت عکس العمل بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی چگونه خواهد بود؟ سوسلوف[10] و پوناموریوف[11] بدون شک از این نظر پشتیبانی میکنند. بنابرین بهتر است فعلاً از نتیجه گیری ها خود داری گردد. بگذار این جنرالها پیشگوئی ها و تیزهوشی های خود را تمرین نمایند، آنها حق دارند، ولی برای من بهتر است تا خونسردی خود را حفظ کنم".

میدیانیک کوشش کرد موضوع گفتگو را تغییر بدهد: " "خلق" و "پرچم"، شما فکر میکنید که آنها واقعاً آشتی کرده اند؟ آیا آشتی میان آنها دیر دوام خواهد کرد؟ به زودی وقت تقسیم "کیک" شروع میشود، کرسی های دولتی باید سپرده شوند و همینجاست که این دو جناح سرسختانه به خصومت شروع میکنند. هیچ شکی نیست که حتی به کشتار همدیگر نیز متوسل شوند."(XII)
لیونوف آهی کشیده گفت: "حیف و افسوس که در وقت و زمانش ما نتوانستیم به کمیتهٔ مرکزی تفهیم نمائیم که وظایفی از قبیل "ملاقات ها با اعضای حزب"، "آشتی ساختن آنها با یکدیگر" و "پاک کردن اشکهای آنها" را از ما دور بسازند، زیرا اینهمه اساساً ارتباطی به امور "کشف خارجی" ندارد."
کریوچکوف نگاهی ملامت کنندهٔ به همصحبتش انداخته و سرش را تکان داد. انتقاد از رهبری حزب؟ درحلقهٔ آنها اینکار تا حدی امکان داشت، ولی نباید از خط سرخ عبور میشد. اما انصافاً حق به طرف جنرال لیونوف بود. چرا باید ادارهٔ "کشف خارجی" مصروف اینهمه جنجالها باشد؟ خلقی ها، پرچمی ها... آیا آنها منابع با ارزش اطلاعاتی بودند؟ در افغانستان هیچگاهی مشکلی برای بدست آوردن اطلاعات وجود نداشت. حتی مأمورین عالی رتبهٔ حکومت (منجمله مأمورین استخبارات، نظامیان، اشخاص نزدیک به شاه افغانستان و سپس حلقاتی نزدیک به رئیس جمهور داوود) معلومات دست داشتهٔ شان را با کشف شوروی شریک میساختند.
سالخوردگان از قبیل پونوماریوف، اولیانوفسکی و بروتونیخ[12] هنوز هم اوضاع را از دیدگاه به تاریخ سپرده شدهٔ " اصل انترناسیونالیزم بین المللی" رقم میزدند و اندازه میکردند و صرف به "کشف خارجی" اعتماد داشتند تا به "دوستان" پول برسانند، پیام های رهنمائی کننده بدهند و حتی مسائل شخصی لیدران حزبی افغانها را نیز پیش ببرند. از جانب دیگر ارتباط یک مأمور اوپراسیونی اتحاد شوروی با عضو یک حزب نیمه مخفی میتوانست جنجالهای فراوانی را به بار آورد. بطور مثال متهم شدن به تخریبکاری در یک کشور بیگانه، اشد مجازات را در هر کشور در قبال دارد.
کریوچکوف که درک میکرد صحبت ها بالاخره استقامت درست اختیار کردند، گفت: " راستی، شما فکرنمیکنید که حالا وقت آن فرارسیده تا رفقای کمیتهٔ مرکزی حزب را بطرف این کار ترغیب نمائیم؟ من حاضرهستم به رهبری حزب پیشنهاد کنم تا گروپی از مشاورین ورزیده و با صلاحیت حزبی را به افغانستان اعزام بدارند. به عقیدهٔ شما عکس العمل رفقای افغان ما در این زمینه چگونه خواهد بود؟
میدیانیک با علاقمندی: "از این نظر استقبال خواهند کرد."
لیونوف با اطمینان: " بسیار سپاسگذار خواهند بود."
کریوچکوف از جایش برخاسته و بدینترتیب به همه فهماند که صحبت ها خاتمه یافته اند. وقت آن رسیده بود تا به آمر خود آندروپوف باید زنگ میزد.

****

مسکو به پیشنهاد دفتر استخبارات شوروی در کابل مبنی بر ارتقای سطح ارتباطات با لیدران حزب دیموکراتیک خلق فوراً عکس العمل نشان داد. به سفیر پوزانوف هدایت داده شد: "با استفاده از امکانات "همسایگان نزدیک"[13] خود ملاقات غیر رسمی را با لیدر حزب دیموکراتیک خلق، نورمحمد تره کی انجام دهید. قرار معلومات دست داشته تره کی به زودی رئیس دولت افغانستان اعلام خواهد شد. طی ملاقات کوشش کنید در بارهٔ اولویت های رهبری جدید در رابطه به سیاست های داخلی و خارجی و چگونگی اصلاحات، تعیینات به کرسی های عالی دولتی از تره کی معلومات بدست بیاورید. توجه خاص تره کی را به خود داری از تعمیل تضییقات و اعمال فشار بالای کدرها و طرفداران نظام قبلی جلب نموده، خواهش کنید تا اشخاصی مسلکی و با صلاحیت را که به ضد انقلاب نیستند برای همکاری با حکومت جلب کند. تأمین روابط شخصی شما با تره کی اهمیت زیادی خواهد دشت."

سفیر پس از خواندن متن رسیده از مسکو آرلوف- موروزوف را نزد خود خواسته و تیلگرام را به او نشان داد.

---

[10] شخص مذکور حین وقوع کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست بود. او را "مغز متفکر" حزب مینامیدند. گفته میشود که سوسلوف از نفوذ قابل ملاحظهٔ بالای رئیس دولت اسبق اتحاد شوروی ل. بریژنیف برخوردار بود.
[11] شخص مذکور حین وقوع کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و مسؤول روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی بود.
[12] حین وقوع کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ شخص مذکور به حیث معاون اول آمر شعبهٔ روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست کار میکرد.
[13] در ادبیات معاصر سیاسی روسیه هدف از "همسایگان نزدیک"، همانان دفاتر "کشف خارجی" کی. جی. بی. میباشد که در عمارات سفارت خانه ها دو شادوش دیپلومات های عادی کار میکنند.

آرلوف- موروزوف به سفیر: "مشکلی وجود ندارد. چی وقت میخواهید ملاقات کنید؟ فردا؟... ساعت چند؟... به نظر من چنین یک ملاقاتی بهتر است شام به راه بی افتد. من به الکسی پیتروف میرسانم تا او تره کی را ... ساعت هفت ونیم شام دعوت کند. کی ترجمانی خواهد کرد؟... الکسی؟"
سفیر: "من با خود ریوریکوف را میگیرم. او گفتگوی مرا با تره کی ثبت هم خواهد کرد. بگذار الکسی پیتروف بیشتر در امور تأمین ملاقات متمرکز گردد."
آرلوف- موروزوف: " بهتر خواهد بود تا در مورد این ملاقات حداقل اشخاص آگاه باشند."
سفیر: "بلی. اما بگذار پیتروف در ملاقات حضور داشته باشد. من کدام اسراری از ادارهٔ شما ندارم. کی میداند که گفتگوی ما به چی می انجامد. پیتروف هرچه نباشد، دوست شخصی تره کی است."
آرلوف- موروزوف: " و یک... سؤال پروتوکولی. کی باید اول به دفتر مطبوعاتی "تاس" بیاید، شما یا تره کی؟"
سفیر: "چون این یک ملاقات غیر رسمی است، بنابرین فکرنمیکنم این موضوع آنقدر مهم باشد. به هر حال هر طوریکه به شما راحت است، عمل کنید."

روز بعد سفیر اتحاد شوروی در کابل الکساندر پوزانوف و سکرتر دوم سفارت دیمیتری ریوریکوف با رعایت تدابیر امنیتی به دفتر خبر رسانی "تاس" جائیکه نور محمد تره کی و الکسی پیتروف کارمند دفتر استخباراتی که تحت پوشش آمر آژانس نامبرده در کابل کار میکرد انتظار شانرا میکشید، انتقال یافتند.

پوزانوف تره کی را در محافلی که در سفارت برپا میگردیدند دیده بود، ولی حتی یکبار هم با او از نزدیک ملاقات یا گفتگو نکرده بود. تره کی به محافل مذکور به عنوان "نمایندهٔ روشنفکران خلاق" دعوت میشد. تره کی بمجردی ورود سفیر شوروی به اتاق از جایش برخاسته و در حالیکه تبسم نشاط بخشی بر لبان داشت هر دو دستش را برای استقبال و سلام وعلیکی بطرف پوزانوف دراز کرد. پوزانوف نیز با احساس تمام با تره کی احوال پرسی نموده، سپس همه در عقب میز نشستند. تره کی به کسی شباهت داشت که بالاخره در یک بحث طولانی کامیاب شده باشد: " میدانید، ما اینکار را انجام دادیم! ما انقلاب کردیم! ما پیروز شدیم!" چهرهٔ تره کی حین ادای این جملات میدرخشید، او میخواست تا سفیر پوزانوف از پیشگوئی دقیق و شجاعتش تمجید و توصیف کند. اما الکساندر پوزانوف بدون آنکه حرافی کرده باشد، پیک اش را بلند نموده و آنرا با شعار کوتاه و سنجیده شده همراهی کرد: "بخاطر دوستی شوروی و افغانستان!"
سکرتر دوم سفارت ریوریکوف در حالیکه در ذهنش به پوزانوف کف میزد با خود گفت: "بسیار عالی! این را میگویند مکتب کهنه! یک جملهٔ بدون باخت!"

سپس صحبت میان سفیر و تره کی آغاز یافت. تره کی اظهار داشت که کودتای نظامیکه(XIII) از طرف صاحب منصبان در روز روشن اجرا گردید، در حقیقت از طرف خود داوود و رژیم مستبد او تحریک شده بود. اگر میر اکبر خیبر به قتل نمیرسید، لیدران حزب توقیف نمیگردیدند احتمال وقوع این کودتا نهایت کم میبود. تره کی در ادامه گفت که در چنین یک پیش آمدی او قانونمندی دیالکتیک عینی و ذهنی را میبیند.
ریوریکوف که وظیفهٔ ترجمانی سخنان تره کی را از دری به روسی به عهده داشت با خود گفت: "آه ها، کجا رفت!"
بحث ها روی مسائلی مشخص تری ادامه یافتند. تره کی از جیب کرتی ناشسته و فرسودهٔ خویش لیست اعضای آیندهٔ حکومت افغانستان را بیرون نموده به دلیل نامعلومی آنرا نه به سفیر، نه به سکرتر دوم، بلکه به الکسی پیتروف پیش کرد. پیتروف این خطای دوستش را فوراً تصحیح نموده، لیست را بلافاصله به سفیر پیشکش کرد.XIV
سفیر از ریوریکوف خواست تا محتویات لیست را برایش بخواند. ریوریکوف به خواندن حروف پیچیدهٔ افغانی پرداخته و به کمک پیتروف به سفیر دربارهٔ اشخاصی که در لیست درج گردیده بودند مختصراً توضیحات دادند. پس از آشنائی مقدماتی با لیست سفیر نتیجه گیری ذیل را بعمل آورد: "ما امیدوار هستیم که در ترکیب رهبری افغانستان تمام نیروهای وطنپرست و مترقی کشور اشتراک داشته باشند." تره کی با علامت تأئید سرش را تکان داده، ولی موضوع مذکور ادامهٔ بعدی نیافت.
پوزانوف و تره کی در جریان این ملاقات تماس های روی مسائل انکشاف آیندهٔ افغانستان داشتند. تره کی تأکید میکرد که وطنش منبعد راه رشد سوسیالیستی و کمونیستی را تعقیب نموده و مسیر مذکور در مطابقت با خواسته های مردم قرار دارد.
پوزانوف در عکس العمل به این گفته های تره کی کوشش کرد اندکی از "خونگرمی انقلابی" او بکاهد و علاوه نمود که پروسهٔ مذکور با در نظر داشت خصوصیات جامعهٔ افغانی احتیاج به گذار از یک مرحلهٔ طولانی تأریخی دارد. بنظر میرسید که گفته های سفیر، تره کی را آزرده ساخته بود.
تره کی: "نخیر، ما به کمونیزم احتمالاً پیشتر از شوروی خواهیم رسید. مردم افغانستان با در نظر داشت عنعنات و رسوم ملی خویش به کمونیزم متمایل استند. ما باید صرف یک کار را انجام دهیم: عنعنات افغانی و مارکسیزیم- لینینیزم را وفق دهیم."XV

پوزانوف دریافت که بحث روی عنعنات افغانی و مارکسیزیم- لینینیزم به کدام نتیجهٔ مطلوب نمیرسد. بنابرین او با اشاره به هدایت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، توجه تره کی را به خود داری از اعمال فشار و سائر تضییقات علیه منسوبین و کدرهای نظام قبلی جلب کرد. تره کی پرسید: "فشار و تضییقات علیه کی؟ شما میتوانید از کسی نام

ببرید؟ کدام منسوبین رژیم سابق هدف شماست؟ لطفاً مشخصاً نام بگیرید و ما توصیه های شما را مد نظر میگریم."
پوزانوف که چنین یک چرخشی را در صحبت با تره کی انتظار نداشت، پیک اش را یکبار دیگر بلند نموده، صحتمندی شخص تره کی و شگوفائی نظام جدید را آرزو نموده، آنرا سر کشید.
پس از ختم ملاقات اشتراک کنندگان با گرمی تمام باهمدیگر خداحافظی نمودند.

****

بتاریخ اول می ۱۹۷۸ یک ساعت قبل از نیمه شب دگروال "کشف خارجی" ایوان یرشوف" در والگای دولتی به میدان هوائی بین المللی مسکو "شیریمیتیووه" انتقال یافت. همراه با یرشوف گروپی که رهبری آن بدوش او بود عازم افغانستان بودند. دگروال یرشوف با اشخاص مذکور فقط چند ساعت قبل، نخست در اتاق انتظار و سپس در دفتر رئیس کی. جی. بی. (آندروپوف) آشنا گردیده بود. ترکیب گروپ که با یرشوف به کابل میرفت قرار ذیل بود: مأمور ریاست عمومی دوم (ادارهٔ ضد کشف)، مأمور ریاست نهم (حفاظت از اعضای بیروی سیاسی)، مأمور ریاست هفتم (تعقیب بیرونی) و مأمور ریاست چهارم (وسایل تخنیکی-اوپراسیونی).XVI
قبل از عزیمت به افغانستان، آندروپوف اعضای گروپ مذکور را مخاطب قرار داده پرسیده بود که آیا سؤالی نزد شان باقی مانده، و آیا تمام مسائل برایشان وضاحت دارد؟ هیچکسی خود را تکان نداده و همه خاموش بودند. مگر حالا در داخل طیاره نزد بعضی ها سؤالاتی پیدا شده بود. یکی از همسفران یرشوف، دگرمن ادارهٔ "ضد کشف" که چهرهٔ جذاب و موهای چنگچنگی تاریک داشت، در حالیکه با آواز آرام آهنگی را زمزمه میکرد نزد یرشوف آمده، کارمند ریاست نهم را که در چوکی پهلوی یرشوف نشسته و مست به نظر میرسید با نزاکت به چوکی دیگری منتقل ساخته پرسید:
" رفیق یرشوف، چون شما به خواب نرفته اید، اجازه بدهید تا شما را اندکی ناراحت بسازم. بنظر شما مأموریت من در کابل چگونه خواهد بود؟ از چی باید آغاز کرد؟ به کدام مسائل باید توجه خاص معطوف داشت؟ اگر میخواهید واقعیت را بدانید من تشویش دارم. من بسیار میخواهم شایستهٔ اعتمادی باشم که بالای من شده است."
یرشوف از حرفهای دگرمن مذکور خوشش آمد. این شخص از همان آغاز به نظر یرشوف آدم جذاب، مورد اعتماد و آدم کار بنظر رسیده بود. یرشوف به خود میگفت: "این شخص میتواند نخوابد، نان نخورد ولی خیانت نمیکند." ایوان یرشوف در حالیکه چشمانش را بالا انداخته بود با سیمای آرام، تو گوئی در مورد چیزی می اندیشد، توضیحات ذیل را به دگرمن ارائه کرد:
" کارهای زیادی را در آنجا باید انجام دهیم. ما و شما باید عملاً کار ایجاد یک شبکهٔ مثمر و معاصر استخباراتی را در این کشور از صفر شروع نمائیم. شما میدانید که رژیم جدید افغانستان با دشمنان متعددی مواجه خواهد شد که باید علیه آنها مبارزه کند. در اینجا قبل از همه باید از سی. آی. ای.، شبکه های استحباراتی کشورهای ناتو، ساواک اداره استخباراتی ایران، نام برد. شکی نیست که بنیاد گرایان اسلامی مستقر در کشور پاکستان و همچنان در ولایات افغانستان و بالاخره تمام آنهائیکه که منافع طبقاتی شان در جریان اصلاحات مترقی متضرر خواهد شد، با رژیم جدید به جنگ خواهند پرداخت. اگر به یاد تان باشد لینین در جایی گفته بود: "انقلابی که نتواند از خود دفاع کند به دو توت هم نمی ارزد."
افغانستان هنوز فاقد اداراتی مانند "کشف" و "ضد کشف" در سطح دولت است. ادارهٔ خاصی که قبلاً در اینکشور به نام "استخبارات" فعالیت داشت، نهایت غیر مثمر بوده و اراکین دولت به آن اعتماد نمیکردند. در حلقات بالائی، در اردو و حکومت افغانها همیشه یکدیگر را بخوبی میشناختند. البته کسانی بودند که "راپور" میدادند و آمرین در چنین موارد نه به اساس قانون، بلکه هر طوریکه خود لازم میدیدند، تصمیم میگرفتند. رابطهٔ فردی با شبکهٔ جاسوسی خارجی منحیث اجنت صرف در صورتی خیانت به وطن شمرده میشد، اگر خائن علیه رئیس دولت افغانستان، اعضای خانوادهٔ او و رهبری کشور فعالیت میکرد. در افغانستان آرشیف های منظم اداره های خاص و شیوه های استخدام معمول نبوده، تعریفی از همکاری های محرم وجود ندارد، اصول تسجیل شدهٔ پروسه و نتایج تحقیقات نیز بچشم نمیخورد.
شخص شما وظیفه خواهید داشت تا یک ادارهٔ قوی استخباراتی، استوار و متکی به قانون را ایجاد نمائید. شما باید چگونگی وظایف و فعالیت ادارهٔ "ضد کشف" را به افغانها توضیح بدارید، پلان کار بخش های مختلف را برای دورنمای نزدیک ترتیب بدهید، مصارف را تخمین نموده و در انتخاب کدرهای آگاه و وفادار به "انقلاب" اشتراک ورزید. بعید نیست که برخی از این کدرها از جملهٔ مأمورین اسبق ادارهٔ "استخبارات" و پولیس خواهند بود."
دگرمن که بنظر میرسید از وسعت وظایفی که باید اجرا میگردید شگفتی زده شده بود:
"من از آمرین خود از موجودیت مقرره ای در بارهٔ فعالیت مشاورین کی. جی. بی. در خارج از کشور جویا شدم، آنها گفتند که شما مرا با آن آشنا خواهید ساخت؟"
ایوان یرشوف: "در طیاره؟... فردا وقتی به کابل رسیدیم، اگر وقت یاری کند در "دفتر" "مقررهٔ نمایندگی های کی. جی. بی. در کشورهای خارجی" را به شما برای مطالعه خواهم داد."
یرشوف پس از ادای این کلمات فاژهٔ کشید و بدینترتیب فهماند که بهتر است او را دیگر آرام بگذارند. اما یرشوف قصد نداشت بخوابد و درک میکرد که خوابش نمیبرد. هرباریکه به طرف کابل پرواز میکرد نهایت هیجان زده میبود، او از این شهر خاطره های بیشماری داشت...
(...)

ایوان یرشوف پس از ختم جنگ دوم جهانی به انستیتوت "ترجمانان نظامی" شامل گردیده و در آنجا زبان فرانسوی را آموخت. از یرشوف به مثابهٔ فارغ التحصیل مستعد، پرکار و قابل اعتماد از نگاه سیاسی "دعوت" کردند تا بخاطر کار در ادارهٔ "کشف خارجی" شامل گردد. او با پیشنهاد مذکور موافقت کرد. اما همینکه شروع به کار کرد متوجه شد که آمرین او را برای کار در افغانستان آماده میسازند نه در فرانسه. یرشوف میدید که علاقمندان "رفتن" به پاریس بیشتر از کسانی بود که میخواستند در کشورهای شرقی کار کنند. پس از رسیدن به کابل (بعد از سه توقف، و طیاره های مختلف) یرشوف تحت پوشش "مأمور شعبهٔ قنسلی" به کار شروع کرد. او در عین حال زبان دری را مستقلانه می آموخت و ناگفته نماند که موفقتیهای خوبی در آموختن آن داشت، میتوانست آزاد صحبت کند و متون نچندان پیچیده را بخواند.

سفیر اتحاد شوروی در کابل در آن ایام انسان شریف و دیپلومات نامداری به نام دیکتیار بود. او با یرشوف که خود انسانی بود متواضع و وظیفه شناس انس پیدا کرد.
پس از دستگیری بیریا[14] در سال ۱۹۵۳ آمر آنوقت دفتر "کشف خارجی" در کابل تیلگرامی متحدالمالی را از مسکو با متن ذیل دریافت کرد:
"در شبکهٔ اجنتوری شما خائنین و سالوس ها جا گرفته اند. شما با همه کارمندان دفتر تان باید فوراً به مسکو برگردید."
مامورین "کشف خارجی" از کشورهای مختلف جهان وظایف مهم خویش را رها نموده به "لوبیانکه" شتافتند. اما پس از رسیدن به آنجا هیچگونه توضیحی یا دستورالعملی بدست نیاوردند. مأمورین برگشته که از روش آمریت خود دچار حیرت شده بودند در دهلیزهای "لوبیانکه" پائین و بالا میرفتند، سگرت دود میکردند، از فرط بیکاری لب ارسی ها می نشستند، در کانتین ها به نوشیدن بیر میپرداختند و در بارهٔ سرنوشت مبهم خویش می اندیشیند.

ایوان یرشوف پس از آگاهی از هدایت مسکو مبنی بر برگشتن تمام کارمندان، به فکر آن شد تا تدابیری را روی دست بگیرد. او با دوسیهٔ پر از اسناد و چهرهٔ نهایت اندوهگین نزد سفیر دیکتیار آمده به او خاطر نشان ساخت که در صورت عزیمت او به مسکو فعالیت شعبهٔ قونسلی عملاً فلج خواهد شد. دیکتیار که از حیثیت و اعتبار زیاد در "بالاها" برخوردار بود، بلافاصله تیلگرامی را با متن ذیل به مسکو ارسال داشت: " بگذار همهٔ این "همسایگان نزدیک" و "همسایگان دور"[15] و دیگران بروند، اما متخصص کار کشتهٔ امور قونسلی، ایوان یرشوف را من نمیتوانم رها کنم."
همکاران یرشوف همه بزودی کابل را ترک گفته و هیچکدام آنها دوباره برنگشتند. کسی را از ادارهٔ استخبارات منفک کردند، برخی هم به کشورهای دیگر اعزام شدند. یرشوف مدتی در کابل یگانه مأمور "کشف خارجی" باقی ماند، اما چندی بعد که او خود به حیث آمر "دفتر" در کابل تقرر یافته بود نزد او مأمورین اوپراسیونی شروع به آمدن کردند.

مأموریت اول یرشوف در کابل برای او خیلی موفقانه پایان یافت. موفقیت مذکور باعث شد تا او در وظیفه اش ارتقاع یافته و بزودی به حیث آمر دفتر "کشف خارجی" در تهران تقرر یابد. در تهران با یرشوف واقعهٔ ناگواری رخ داد. مقامات امنیتی ایران اجنتی با ارزشی را که به اتحاد شوروی کار میکرد تعقیب و گرفتار نموده به زودی تیر باران کردند. اجنت به دام افتیده در چهار دیواری های استخبارات ایران ساواک تحت شکنجه های هولناکی قرار گرفت. ایرانی ها از اجنت صرف میخواستند اعتراف کند که با شبکهٔ جاسوسی اتحاد شوروی همکاری میکرده و سپس بیصدا بمیرد. اما اجنت دایماً تکرار میکرد: "نی!" و بدینترتیب مورد خشونت و شکنجه های وحشتناکتری قرار میگرفت. پس از آنکه اجنت را تیرباران کردند همسر و خواهر او را واداشتند تا برای دریافت جسد خویشاوند شان پول هنگفتی بپردازند. این ناکامی روان یرشوف را شدیداً جریحه دار ساخت. پس از "حادثهٔ تهران" یرشوف در همه جا و هر چیز نیرنگ و خشونت استخبارات ایرانیها را مشاهده میکرد. یرشوف عادت دیگری نیز داشت: او دوست نداشت بیرون از خانه یا در دفتر تنها باقی بماند، ترجیح میداد تا پهلویش شخص مطمئنی مثلاً کارمند اوپراسیونی، دریور... باشد. در منزل خود بالای همه دروازه ها قفل آویخته بود، او میخواست تا همه چیزها بسته، بسته و بسته باشند! عادت مذکور باری برایش نهایت گران تمام شد: روزی، قبل از آنکه خانه را به صوب دفتر ترک بگوید، خانمش مایا را که هنوز خواب بود در اتاق قفل کرد. بیچاره مایا تمام روز نمیتوانست به تشناب سر بزند... پس از برگشت به منزل، همسرش "کنسرتی" مفصلی برایش اجرا کرده بود.

سفر کنونی ایوان یرشوف به افغانستان، سومین بود.همکاران حالا دیگر به او به دیدهٔ یک استاد کار کشتهٔ امور "کشف" میدیدند، او خودش نیز دربارهٔ خود همینطور فکر میکرد.

پس از مواصلت به کابل پیش از همه با سفیر ملاقات کرده و بسته ای را که دختر او برایش فرستاده بود و حاوی ساسچ، ماست، پنیر و ماهی شور بود به او تقدیم کرد... پوزانوف در حالیکه مراتب امتنان خود را از یرشوف ابراز میداشت هدف سفر او را جویا شد؟
یرشوف با صدای آرام و مرموزی، که بسیار پر معنی جلوه میکرد گفت:" به هدایت شخص رفیق آندروپوف آمده ام."

---

[14] لاورینتی بیریا در حکومت جوزیف ستالین تا رتبهٔ مارشالی رسیده بود و به حیث کمیسار عمومی امنیت دولتی اتحاد شوروی ایفای وظیفه میکرد.
[15] هکذا در ادبیات معاصر سیاسی روسیه "همسایگان دور" کارمندان جی آر یو، یعنی "کشف نظامی" را میگویند.

پس از ملاقات با سفیر، از زینه ایکه به بالا به طبقهٔ دوم و"اتاق عمومی" دفتر "کشف" منتهی میشد سر زد که یرشوف بخوبی با آن آشنا بود. در "اتاق عمومی" الکسی پیتروف دیر زمانی انتظار آمدن او را می کشید و وقت را با دود کردن سگرت میگذراند. ایوان یرشوف، الکسی پیتروف را به دهلیز فراخوانده (تا دیگران گفتگوی شان را نشنوند) و با اشاره به "هدایت مرکز" به پیتروف وظیفه داد: "در زودترین فرصت ممکن ملاقات مرا با تره کی و امین سازماندهی کن!"

یرشوف بیشتر به مقام های بلند اشخاص احترام داشت نسبت به خود آنها. او میخواست تا از طرف اراکین دست اول دولت پذیرفته شود. پیتروف پس از دریافت هدایت "مرکز" فوراً شروع به عملی نمودن آن کرد. یرشوف در این میان خود نیز برای ملاقات مهمی آمادگی میگرفت که باید عنقریب اتفاق می افتید و گاه گاهی با اعضای گروپ اش به کارهای تربیوی میپرداخت.

روزها یکی پی دیگری سپری میگردیدند ولی از ملاقات هنوز خبری نبود. پیتروف به یرشوف سوگند یاد میکرد که تا حال چند بار با تره کی و امین تماس حاصل نموده و به آنها خاطر نشان ساخته که نمایندهٔ آندروپوف میخواهد همرایشان ببیند. ولی آنها همیشه به مصروف بودن خود اشاره میکنند و ملاقات را هر بار به تعویق می اندازند. بالاخره در روز چهارم الکسی پیتروف به دگروال یرشوف خبر داد که امروز در فلان ساعت در دفتر آژانس مطبوعاتی "تاس" میتواند با امین ملاقات کند.
یرشوف در حالیکه آزرده خاطر بنظر میرسید پرسید: "تره کی؟! نمی آید؟"
پیتروف در حالیکه هراس داشت قهر آمر را برانگیزد، با کمال احتیاط توضیح داد:
" رفیق یرشوف، تره کی حالا در موقف کاملاً دیگری قرار دارد، او دیگر رئیس یک دولت مستقل است، من به شما صادقانه اعتراف میکنم که در شرایط کنونی نمیتوانم مستقیماً با تره کی تماس بگیرم".

قبلاً، طی سالهای که خود یرشوف آمریت "دفتر" را به دوش داشت، او اکثراً با تره کی و امین در آژانس مطبوعاتی "تاس" ملاقات میکرد. در آنوقت او این اشخاص را چندان جدی نمیگرفت.XVII
انصافاً باید گفته شود که خلقی ها نیز وقع زیادی به "آمر دفتر" قایل نبوده و بنابر دلایل زیادی از او خوش شان نمی آمد. یرشوف به نظر آنها شخصی بود متکبر، بسته، غیر صادق. در گفته هایش تسلسل وجود نداشته و به وعده هایش نیز وفا نمیکرد.

امین اکنون وزیر امور خارجه و معاون صدراعظم بود. همه چیزها تغییر یافته بودند. در این میان پیتروف مهمان مسکو را به "تاس" انتقال داد. او در دهلیز دفتر "تاس" بالای کوچ کوچکی نشسته بود و با سادگی تمام انتظار لیدر جدید افغانستان را میکشید. امین همینکه چشمش به "دوست روسی اش" خورد لبخند مشهور "امریکائی" خود را نمایان ساخته و تقریباً با عجله بطرف یرشوف آمده و با هردو دستانش کف دست مهمان مسکو را قاپیده و دیر زمانی آنرا با تمام احساس فشرده و تکان میداد و بلاوقفه به احوالپرسی معمول میان افغانها پرداخت. امین سپس یرشوف را از قسمت کمر گرفته به طرف اتاق مخصوصی برد که قبلاً در آن با او گفتگوهای محرم صورت میگرفت و با آن خوب بلد بود. حین گفتگو امین سلام و احترام صمیمانهٔ رفیق تره کی و تأسف او را که بنابر مصروفیت ها نتوانست با "دوست سابقه دار" ملاقات نماید، به یرشوف رساند.
سپس در اتاق دیگری که در آن خوردنی های محقری قرار داشت جا بجا گردیدند. چهرهٔ امین شکل متمرکز شده را بخود گرفت، یرشوف در آن لحظات متوجه شد که در روابط او با امین چیزی تغییر نیافته؛ او پیک مشروب را سرکشید، اندکی خود را به عقب انداخته به پشتی نرم کوچ فرسوده بهتر تکیه کرده و در حالیکه حرفهایش چندان وضاحت نداشتند کوشش کرد به امین هدف ملاقاتش را تشریح نماید. دیده میشد که امین با تمام قوت به حرف های یرشوف گوش میدهد ولی مقصد او را درک نمی کند. در چهرهٔ امین بزودی علایم خفقان پدیدار گردید. درهمین وقت الکسی پیتروف با مراعات تمام نزاکت ها از آمر خود اجازه خواست تا به بعضی جزئیات وضاحت ببخشد. پیتروف با سرعت در چند جمله به امین محتوای موضوع را توضیح داد: " ما میخواهیم با جمهوری دیموکراتیک افغانستان در سطح دولت ها ارتباطات را در ساحهٔ "کشف" و "ضد کشف" تأمین نمائیم. تا از اینطریق با حکومت شما مبادلهٔ اطلاعات محرم را داشته باشیم. ما همچنان مصمم هستیم متخصصین خویش را برای تربیهٔ مسلکی کارمندان امور استخبارات و فعالیت در شرایط پیچیدهٔ اوپراسیونی به کشور شما بفرستیم."XVIII

امین بفکر فرو رفت. سپس پرسید:
"تمویل این پروژه ها را کی به دوش خواهد گرفت؟ یرشوف با آمادگی جواب داد: " تمام مسائل مربوط به تأمین اقامت متخصصین را ما به دوش خود میگیریم. هکذا حکومت اتحاد شوروی مبالغی را بخاطر ایجاد "شبکه های خاص" در افغانستان تخصیص داده است. ما آماده هستیم ارگانهای امنیتی آیندهٔ افغانستان را با آخرین دست آوردهای تخنیک اوپراسیونی تجهیز نمائیم، میتوانیم موترهای ساخت شوروی را به شما بفرستیم."
امین که دیده میشد به اندازهٔ کافی جان گرفته بود، گفت: "بسیار خوب. من همیشه باور داشتم که شما دوستان صادق و مطمئن ما هستید. من شکی ندارم که رفیق تره کی، رهبر کبیر انقلاب سوسیالیستی ما هرگونه موافقت نامهٔ را که شما

در رابطه به همکاری میان شبکه های خاص دو کشور آماده بسازید و آنرا برای بررسی در اختیار ما قرار دهید، تأئید خواهند کرد."
پیتروف بدون رعایت سسلسلهٔ مراتب و توجهی به آمرش پرسید: "با کی و چگونه ما میتوانیم در این رابطه تماس های کاری داشته باشیم؟"
ایوان یرشوف لبانش را جمع نموده و با غضب بطرف مادون خود نگریست.
امین در حالیکه لبخند پر درخششی صورتش را فرا گرفته بود جواب داد:
"با اسدالله سروری. او فوراً با شما تماس حاصل خواهد کرد."
امین پیک دیگری را سر کشیده، ساسچی کنسرو شدهٔ را مستقیماً از مرتبان بیرون کشیده نوش جان کرده و با عجله به طرف کارهای دولتی شتافت.

اسدالله سروری ناوقت شام همان روز به پیتروف تلفون کرده پرسید که در کجا میتواند با رفیق یرشوف ملاقات کند؟ پیتروف فورا وقت را برای آماده شدن یرشوف سنجیده و به سروری خبر داد تا برای ملاقات با نمایندهٔ آندروپوف به میدانی مقابل سفارت بیاید.
یرشوف خود سری پیتروف را مورد انتقاد قرار داده و در حالیکه با عجله پیراهن تازه اش را میپوشید و نکتائی می بست گفت: "آیا تو نمیدانی که نمایندگی های سیاسی کشورهای خارجی زیر تعقیب قرار دارند؟"
پیتروف با لحن حقیرانه: "میدانم."
یرشوف: "پس چرا مرا نقطهٔ نیرنگی میسازی؟"
پیتروف در حالیکه میخواست به پوزخند خود رنگ عادی بدهد، گفت:
"در برابر کی؟ بگذار تعقیب کنند. بالاخره به کی گذارش خواهند داد؟ به همین سروری که با شما ملاقات دارد؟!"
در میدانی مقابل دروازهٔ سفارت شوروی تویوتای سفید رنگ "کراون"(XIX) ایستاده بود. در عقب اشترنگ مرد جوان، بلند قامت و قوی هیکلی نشسته بود که دریشی نامرتب اش در تن بزرگی میکرد. چهرهٔ این مرد جوان هوشیار و مهربان بنظر میرسید. بمجرد آنکه یرشوف از دروازهٔ سفارت برآمد و بطرف او به حرکت افتاد، این افغان عظیم الجثه با چابکی و سبکی غیر عادی از موتر بیرون آمد و رسم التعظیم عسکری را به احترام دگروال یرشوف ادا کرده، سپس حالت "آرام سی" را اختیار نموده با آواز بلند یک نظامی خود را معرفی کرد: " پیلوت اسدالله سروری". سپس با تشریفات دروازهٔ عقبی موترش را باز نموده و با اشاره یرشوف را به داخل موتر دعوت کرد.
هنگامیکه موتر در تاریکی شب بالای جادهٔ دارالامان بطرف مرکز شهر حرکت میکرد، سروری پرسید:
"رفیق یرشوف، برای شما ناوقت نیست؟ آیا من شما را ناراحت نساخته ام؟ رفیق امین به من دستور داد تا فوراً با شما ملاقات نموده و در بارهٔ تأمین روابط میان اداره های امنیتی دو کشور بحث نمائیم."
یرشوف با رضایت و در حالیکه تبسمی بر لبان داشت: "پروا نیست (مطابق متن روسی). کار ما وقت و زمان را نمیشناسد."
سروری با خرسندی و با لحن کودکانه گفت: "من این را احساس کردم!"
پس از رسیدن به دفتر، سروری به مهمان خود چای، خسته و کشمش تعارف کرده و همچنان اشاره کرد که اگر مهمان خواسته باشد میتواند "غم" کباب را با ویسکی یا شراب "وطنی" نیز بخورد. فیصله کردند که به نوشیدن چای اکتفا میکنند. یرشوف بالای خود فشار می آورد تا کلماتی را که الکسی پیتروف به زبان دری حین ملاقات با امین در بارهٔ تأمین همکاری میان ارگان های امنیتی دو کشور استعمال میکرد به یاد بیاورد و محتوای پیشنهادات جانب شوروی را به سروری توضیح نماید. سروری که از نظر امین در این مورد آگاهی داشت از پیشنهادات مسکو در زمینه با شادمانی استقبال کرد. در عین حال سروری نمیدانست که دیگر چی باید بگوید و بکند؟(XX)ایوان یرشوف از اسنادی که جانبین باید ترتیب داده و به امضاء برسانند نام برد. او همچنان پیشنهاد نمود تا پلان کار را برای یکی دو ماه آماده ساخته و در مورد کمیت ادارهٔ آیندهٔ امنیتی فکر صورت گرفته و اندازهٔ تخمینی مصارف برای رفع ضروریات اوپراسیونی تثبیت گردد.

یرشوف با استفاده از فرصت، اطلاعاتی را که لحظاتی قبل در بارهٔ وضعیت در رهبری کشور پاکستان از "مرکز" بدست آورده بود به سمع سروری رسانید.

سروری که همان روز با دستان خود چند تن از "ضد انقلاب" را در همین اتاق به آن دنیا فرستاده بود با چشمان شتری رنگ و پر از خفقانش بطرف یرشوف میدید و فکر میکرد: "کدام مصارف؟ کدام پلان ها؟" سروری به این مقام حساس و مهم برای آن گماریده شده بود تا دشمنان "انقلاب" را از بین ببرد، و او شب و روز آنها را از بین می برد، در حالیکه این رفیقک شوروی با جسامت کوچک اش از او میخواست تا مصروف کاغذ بازی ها شود.
هردو قرار گذاشتند که فردا یرشوف سروری را با اعضای گروپی که از مسکو با او آمده آشنا میسازد و سروری به نوبهٔ خود وظیفه گرفت تا افرادی را که به زبان روسی بلد باشند در اختیار یرشوف و اعضای گروپ وی قرار بدهد. افراد مذکور منجمله در ترجمهٔ اسناد از زبان روسی به پشتو و دری کمک خواهند کرد. حین خداحافظی سروری به یرشوف خاطر نشان ساخت که دروازهٔ دفترش همیشه به روی او باز است. و در حالیکه یاور خود را به یرشوف معرفی میکرد گفت: "میدانید، این یک صاحب منصب عادی نیست، او شیر است." از لحن سروری نمیشد درست

استنباط کرد که او این جمله را شوخی گونه میگفت یا جدی بود. یاور سروری یرشوف را به اقامتگاهش در سفارت انتقال داد.

****

کارمند دفتر کی. جی. بی. در کابل یوری کیتایف وظیفهٔ تأمین امنیت اجتماع اتباع اتحاد شوروی را در قلمرو افغانستان به دوش داشت. شخص مذکور تحت پوشش "معاون قونسل" در سفارت ایفای وظیفه میکرد. کیتایف برعلاوهٔ سائر فعالیت ها وظیفهٔ مهم دیگری را نیز پیش میبرد، و آن عبارت از تأمین تماسها با اتباع اتحاد شوروی از قشر اناث مقیم افغانستان بود.
این زنها کی بودند؟ بخش اساسی این زنان را آنانی تشکیل میدادند که با افغانها عروسی کرده بودند. با جوانان افغانیکه که از شروع سالهای ۱۹۶۰ سدهٔ بیستم هزاران تن برای تحصیل به اتحاد شوروی رفته بودند. توجه دختران شوروی را چیزهای زیادی در پسران افغان جلب میکرد: افغانها نسبت به روسها چهره های برازنده تر، مردانه تر داشتند، اعتدال در نوشیدن الکهول را مراعات میکردند، با لهجهٔ بخصوصی به زبان روسی تکلم مینمودند و بالاخره طرز برخورد و اخلاق آنها نیز بی مانند بود. افغانها از سخاوت کافی برخوردار بوده، کم حرف میزنند، کنترول بر نفس را از دست نمیدهند، به قول خود وفادار هستند، در برابر جنس لطیف انعطاف پذیر بوده، به سالخوردگان احترام داشته، در دوستی صادق و محبت زایدالوصفی نسبت به همسر و اولاد ها دارند.

در میان زنان شوروی که با افغانها ازدواج کرده بودند هم جوان بودند و هم نچندان، از قوم روس و هم غیر روس بودند، در بین شان هم ساده لوح ها بنظر میخوردند و هم هوشیارها، طرفداران سرسخت کمونیزم و حتی ضد کمونیزم هم پیدا میشدند. عده ای شوهران افغان خود را واقعاً صمیمانه دوست داشتند و برخی هم افغانها را بخاطر فرار از "دوزخ کمونیستی" به طرف "بهشت سرمایه داری" استعمال میکردند. در یک کلمه، زنان مذکور گوناگون، و متأسفانه اکثر آنها جنجالی و غال مغالی بودند.

یوری کیتایف خانم ها را و مخصوصاً همسر خود را دوست داشت. ولی از دخترانی که با افغانها ازدواج کرده بودند چندان خوشش نمی آمد. مخصوصاً وقتیکه آنها در دفتر قنسلی از وی چیزی میخواستند و اگر چیزی به دل شان نمیبود تهدید کنان میگفتند: "من از تو به بریژنیف شکایت خواهم کرد!"
کیتایف با خود فکر میکرد: " بلی، زنانی که با افغانها بخاطر فرار از اتحاد شوروی به اینجا آمده بودند، اکنون "بدام افتادند". سوسیالیزم حتی در اینجا نیز آنها را به چنگ خود آورد، حالا کجا فرار خواهند کرد؟ به اسرائیل؟ به امریکا؟ شاید به مدغاسکر؟"[16]

در همین وقت به کیتایف خانمی به نام ناتالیا نورزی تلفون کرد:
" یوری چه حال داری؟ خودت و خانواده ات حوادث اخیر را چطور سپری کردید؟ من و شوهرم از بابت شما بسیار ناآرام بودیم و تشویش داشتیم! همه خوب هستند؟ پسرک تان چطور است؟"
کیتایف در جواب: "خیر و خیرت است."
ناتالیا نورزی: " من و شوهرم ترا با همسرت نزد خود دعوت میکنیم. لطفاً بیائید مهمان ما شوید، تا با هم درد دل کنیم. مدت زیادی شده که شما را ندیده ایم."
کیتایف از شوهر ناتالیا، عبدالقیوم نورزی خوشش می آمد، او را شخص جدی می یافت. عبدالقیوم نورزی قد نه چندان بلند، اگرچه خلقی بود ولی بروت نداشت، عضویت حزب دیموکراتیک خلق را تقریباً از روز تأسیس آن بدست آورده بود. به تره کی نزدیک بود. او متخصص زبان پشتو و تأریخ افغانستان بوده و استاد اکادمی بود. رسالهٔ فوق لسانس خود را در پوهنتون مسکو دفاع کرده بود. رهنمای علمی او در پوهنتون دوریانکوف بود که یکی از افغانستان شناسان نامدار در اتحاد شوروی به حساب میرفت. نورزی به زبان روسی بهتر از بسیاری روسها تکلم میکرد.
کیتایف میدانست که خانم عبدالقیوم ناتالیا از یهودی های شهر ادیسه بوده و در پخت پز دست بالا دارد. شاید این یکی از عللی بود که او فوراً به ناتالیا جواب داد: " ما فردا می آئیم، اگر برای شما مناسب باشد."
ناتالیا: "مناسب است. ساعت پنج منتظر تان میباشیم. آدرس را شما میدانید."
آدرس منزل خانوادهٔ نورزی واقعاً هم نزد کیتایف بود، ناتالیا فقط چندی قبل به دفتر قنسلی سفارت برای حل یک مسألهٔ جنجالی سر زده بود. کیتایف با گذاشتن گوشی بفکر فرو رفت: "چرا ناتالیا و همسر او حالا ما را نزد خود دعوت میکنند، قبلاً آنها هیچگاه ما را مهمان نمیکردند؟ به نظر نمیرسید که آنها بخواهند با من دوست شوند. به هر حال هنگام ملاقات واضح خواهد شد."

روز دیگر کیتایف با دسته گلی، بازیچه های برای اطفال، چاکلیت، ودکا و بوتل شامپاین یکجا با همسرش به خانهٔ نورزی رفت که در ناحیهٔ میکروریان موقعیت داشت.

---

[16] کشور مدغاسکر (یا ملغاسی) در قسمت غربی اقیانوس هند در همجواری سواحل شرقی قارهٔ افریقا در جزیره ای بنام مدغاسکر موقعیت دارد. روسها کلمهٔ مدغاسکر را برای برجسته ساختن یک نقطهٔ مجهول و (یا) نهایت دور استعمال میکنند.

دروازۀ خانه را عبدالقیوم که لبخند بر لبان داشت گشود. اپارتمان سه اتاقه در بلاک پنج منزله پر از عطر مزه دار ترین غذاها بود. صاحب خانه کیتایف را در آغوش کشیده و چنان بوسه کرد تو گوئی برادر سکۀ خود را بعد از فراق متمادی میدید. پس از احوالپرسی و پائین و بالا رفتن در اپارتمان و صحبت با اطفال که قلباً از دریافت بازیچه ها شادمان بودند، همه در عقب میز جا گرفتند. صحبت ها به طرف کودتای نظامی رفت.

کیتایف که مأمور زرنگی بود از جواب به پرسش نورزی که هنگام وقوع کودتا "چی میکرد؟"، طفره رفت. در عین حال او پی در پی ودکا را در پیک ها میریخت و با تقلید کردن از لهجۀ گرجی ها شعار میداد. نورزی به نیرنگ های کیتایف متوجه بود و میدانست که کی تا کدام حد باید بنوشد.

سپس گفتگو ها کاملاً رنگ سیاسی گرفتند. عبدالقیوم به کیتایف یاد آور شد که با وجود آنکه او هیچگاه در اردو خدمت نکرده و یک زبانشناس است، بمجرد دریافت پیام حفیظ الله امین که در آن از آزاد ساختن لیدران حزب دیموکراتیک خلق از توقیف حرف زده میشد، تمام شب به اپارتمان های صاحب منصبانی که در میکروریان زندگی میکنند سر زده خاطر نشان ساخته بود: "فردا قیام مسلحانه شروع میشود. داوود و رژیم فاشیستی و طرفدار امریکا باید توسط قوای مسلح افغانستان سرنگون گردد. هنگام کسب عضویت در حزب دیموکراتیک خلق تو مکلفیت های خود را درک میکردی. اکنون تو باید از ما حمایت کنی. این امر است. اگر تو از ما حمایت کنی، شاید زنده بمانی، یا هم مانند یک قهرمان کشته شوی. در صورتیکه ما پیروز شویم، تو به چیزهای زیادی در این زندگی دست خواهی یافت. اگر پیشنهاد ما را رد کنی، ما روز بعد ترا در مقابل ارسی های اپارتمانت پیش چشمان زن و اولادهایت بالای پایۀ برق حلق آویز خواهیم کرد."
برخی از صاحب منصبان گریه سر میدادند و پیش پاهای عبدالقیوم افتیده و میگفتند: "آه، چرا، چرا من احمق با شما و با حزب تان سر و کار پیدا کردم!" و قیوم در جواب به آنها میگفت: "آیا تو فکر کرده ای که من با چی خطری روبرو استم که نزد تو با این پیشنهاد تهدید آمیز آمده ام؟ تو میدانی که من کی استم؟ تو خوب میدانی که من هم مانند تو همسر و فرزند دارم؟! میتوانی بگوی که فردا با من، با همسرم و اولادهایم چی خواهد شد، اگر تو چیزی را که من از تو تقاضا میکنم انجام ندهی؟ در اینباره جدی فکر کن. اینهمه مزاح و شوخی نیست!"
کیتایف در حالیکه بفکر عمیق فرو میرفت گفت: "این است شیوۀ اجرای کودتاهای نظامی. میکانیزم آن همینگونه است. در حقیقت همه چیزها همینطور که گفتید رخ میدهند، در حالیکه ما فریاد میزنیم: "انقلاب است، انقلاب است. توده های مردم است!"
قیوم نورزی با دیدگان سبز و فولادی رنگ خویش به کیتایف و همسر خود نگریسته موافقت کنان گفت: "بلی همینگونه رخ میدهند."
اکنون دیگر کیتایف به مقصد نورزی پی برده بود: نورزی بدینترتیب کوشش میکرد به خود موقف "قهرمان انقلاب" داده، امتیازاتی را بدست بیاورد.
نورزی پس از آنکه حکایتش را در بارۀ نقش خود در انقلاب به پایان رسانید، جامش را تا لبه ها پر از ودکا نموده آنرا خاموشانه سر کشید. سپس پارچۀ نان سیاه را که کیتایف با خود آورده بود نزدیک بینی برده آنرا بو کرد[17]. نورزی سپس به حرافی های که از نقطۀ نظر اوپراسیونی برای کیتایف هیچ ارزش نداشت، پرداخت.
ناتالیا، کیتایف و همسرش را الی موتر مشایعت نموده از اینکه دیدار شان اندکی ناخوشایند تمام شد از مهمانان عذر خواهی کرد و دلیل آنرا خستگی شدید و عصبیت شوهرش نامید. او حین خداحافظی گفت:
"شما میدانید، چقدر مشکل است وقتی چند روز را در وضعیتی به سر میبری که هر لحظه همه را میتوانند از بین ببرند. مرا، شوهرم و اولادهایم را، و اینهمه بخاطر چی؟"
کیتایف در جواب: "با ما نزدیکتر باشید و هیچ قدرتی در دنیا به شما ضرر نخواهد رساند. شما تبعۀ یک کشور کبیر هستید."
کیتایف حین ترک ناحیۀ میکروریان با خود اندیشید:
"همه چیزهای که در منزل نورزی اتفاق افتید تمثیلی بود، و در این تمثیل هر کس نقش خود را بازی کرد.

****

روز شنبه، حوالی چاشت خبرنگار "تاس" الکسی پیتروف با قیافه ایکه شاید در زمانه های قدیم اسکندر مقدونی به قصر داریوش مغلوب شده داخل میشد، وارد "اتاق عمومی" دفتر "کشف" گردیده غُم غُم کنان گفت: "ما پیروز شدیم، و دشمن در حال فرار است، فرار. . ." چشمان جت تبار پیتروف از خوشی برق میزد و بروت های سیاهش که تارهای نقره ای رنگ در آنها دیده میشدند برجسته به نظر میرسیدند، کومه های سرخ او گواهی میدادند که او لحظاتی پیش جامی را با یکی از لیدران جدید افغانستان سرکشیده است. پیتروف با سبک سری لیست اعضای حکومت جمهوری دیموکراتیک افغانستان را بالای میز مقابل تحلیلگر "دفتر" خوتیایف انداخت.

[17] رسم معمول میان روس ها بوده، اکثراً بعد از سرکشیدن پیک ودکا، پارچۀ نان سیاه را نزدیک بینی برده آنراعمیقاً بو میکنند.

پیتروف خطاب به خوتیایف: " بگیر، این لیست نهائی ترکیب اعضای حکومت است که امروز به توافق رسیده است. در بارهٔ آن تیلگرامی به مرکز بنویس. لیست مذکور امروز یا فردا در مطبوعات به نشر خواهد رسید. لیست را سپس باید به سفیر ببرم.(XXI)
خوتیایف بدون آنکه حرفی زده باشد فلتر سگرت "یاوای" خود را با قوت در سگرت دانی انداخته سپس با دیدگان حریص به خواندن لیست شروع کرد.
سائر کارمندان "دفتر" نیز کارهای خود را رها کرده از جا هایشان برخاسته و همه از ورای شانه های خوتیایف به خواندن لیست پرداختند.

یوری کیتایف در حالیکه دستش را بالای شانهٔ پیتروف میگذاشت گفت: "الکسی، تو باید امروز مدالت را به گردن میکردی، امروز روزش است. حالا ثابت شد که به تو مدال را تصادفی نداده اند. چی فعالیتی! تو چقدر کوشش کردی تا این حزب متحد شود، گاه گاه به نظر میرسید که این کار نا ممکن است. اما حالا ثابت شد که تو کامیاب استی.
بنظر میرسد که در لیست توازن حفظ گردیده است. کرسی ها درست تقسیم شده اند. کیتایف شروع به خواندن نامها در لیست کرد:
"- نور محمد تره کی، رئیس شورای انقلابی جمهوری دیموکراتیک افغانستان، و صدراعظم؛
- ببرک کارمل، معاون رئیس شورای انقلابی، معاون اول صدراعظم؛
- حفیظ الله امین، معاون صدراعظم، وزیر امور خارجه؛
- محمد اسلم وطنجار، معاون صدراعظم، وزیر مخابرات؛
- عبدالقادر (کسیکه رهبری نظامی کودتا را به دوش داشت)، وزیر دفاع؛
- نور احمد نور، وزیر داخله؛
- سلطان علی کشتمند، وزیر پلان؛
- عبدالکریم میثاق، وزیر مالیه؛
- بارق شفیعی، (یکی از شعرای معروف آنزمان)، وزیر اطلاعات و کلتور؛
- سلیمان لایق، (شاعر و نویسندهٔ معروف)، وزیر رادیو و تلویزیون.
در اخیر لیست از اشخاصی که زیاد شهرت نداشتند و وزارت خانه های نچندان مهم یاد آوری میشد. در هر حال توازن میان خلقی ها و پرچمی حفظ گردیده بود.

ولادیمیر خوتیایف فوراً تیلگرامی را عنوانی "مرکز" نوشت و در آن نظر مثبت خود را در بارهٔ لیستی که پیتروف آورده بود و ترکیب جدید رهبری افغانستان در آن درج گردیده بود ، نزد آرلوف - موزوروف برده تا امضای او را زیر متن تیلگرام بگیرد. پیتروف در این میان تصمیم گرفت با لیست خود نزد سفیر برود.
کارمند اوپراسیونی به نام ویکتور بوبنوف، پیتروف را مخاطب قرار داده، طعنه آمیز گفت: "بسیار عجله نکن! بگذار در قدم اول تیلگرام به مرکز برسد. برای ما بگو که چطور توانستی در راه متحد ساختن حزب دیموکراتیک خلق موفق شوی؟"
پیتروف که از نظر بوبنوف خوشش آمده و از سخنان تأئید آمیز همکاران زیر تأثیر رفته بود گفت:
"بلی، این لیست واقعاً یک مؤفقیت است. نمیخواهم در برابر شما ریا کاری کنم، من خوشبخت استم، افتخار میکنم. شما خود شاهد هستید که چقدر برایم پیش بردن این مأموریت دشوار بود. این "تاراکان"[18] (هدف نویسندگان تره کی است) و این "کارماشه"[19] (هدف نویسندگان کارمل است) استدلال معمول میان انسانها، صحبت معقول و حرف زدن آرام را نمیدانند. با تمام قوت کوشش میکنی به آنها ثابت بسازی که وحدت میان جناح های حزب یک ضرورت است، آنها اصلاً به تو گوش نمیدهند. وقتی اندکی بالای شان "فشار" می آوری، آنها فوراً راپور ترا به بوب پونوماریوف[20] میدهند! زشت تر از همه اینکه راپور علیه خودم را خود باید به کمیتهٔ مرکزی حزب برسانم! تشکر از رفیق اوسادچی که یکبار مرا در این زمینه یاری رساند. او نظریات توضیحی خود را در بارهٔ این "راپورها" به مرکز فرستاده بود. در یکی از نامه ها عنوانی "مرکز" به دفاع از من نوشته بود که الکسی کدام ملامتی ندارد، او با تمام ظرافت خط مشی تعیین شدهٔ سیاسی را دنبال میکند و مجبور است خود خواهی های لیدران حزب دیموکراتیک خلق را در نظر بگیرد."
بوبنوف در حالیکه تبسمی پر معنی بر لب داشت پرسید:
"از بابت چه چیزی حالا اینقدر خوشحال و راضی به نظر میرسی؟"
پیتروف: " چرا خوشحال نباشم! با کسانیکه من ارتباط نهایت نزدیک داشتم، اکنون در رأس دولت قرار گرفتند."
بوبنوف: "الکسی، آیا تو نمیدانی که اینهمه به نقص تو است؟ حالا دیگر طی یکی دو هفته، شاید هم وقتر ترا نزد آنها حتی نزدیک آنها هم نخواهند گذاشت. خود این اشخاص حتی شاید آرزو نداشته باشند ترا بشناسند. با آنها منبعد در سطح سفیر ملاقات خواهند کرد، آمرین عالی رتبهٔ مسکو نزد آنها سرازیر خواهند شد. و تو با کی ملاقات خواهی کرد؟ با کی کار خواهی کرد؟ با نفر خدمت ات به نام غلام؟"

---

[18] کلمهٔ مذکور در زبان روسی "مادر کیک" معنی داده و استعمال آن برای انسانها تحقیر آمیز میباشد.

[19] استعمال این کلمه نیز در زبان روسی برای انسانها تحقیر آمیز میباشد.
[20] مامورین کی. جی. بی. بوریس پونوماریوف مسؤول روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست را میان خود همینطور می نامیدند.

ستاراستین، کارمند دیگری اوپراسیونی با پوزخندی علاوه کرد: " کی میداند، شاید "مرکز" الکسی پیتروف را به زودی به حیث مشاور خاص در رهبری افغانستان تعیین نماید، کاری که یک زمانی ملکهٔ انگلستان با لورنس عربی[21] انجام داده بود، لورنس به دربار فاروق، پادشاه سعودی ها به حیث مشاور فرستاده شده بود."
سخنان اخیر توجه پیتروف را بخود جلب نکرد، ولی دیده میشد که حرفهای ویکتور بوبنوف بالایش اثر گذاشته و رنگ چهره اش را تغییر داده بود. او از قطعی سگرت خوتیایف، سگرتی را بیرون کرده اندوهگینانه به کشیدن آن پرداخت.
(...)

آرلوف- موروزوف دیر زمانی با قیافه ایکه از آن چیزی نمیشد درک کرد از ورای عینک های "معلم ماآبانه اش" به خواندن تیلگرام که خوتیایف آورده بود، پرداخت. پس از خواندن نفسی تازه کرده گفت:
" بلی، ترکیب رهبری. . . خوب است. کرسی ها عادلانه تقسیم شده اند، خوتیایف، من فقط در تیلگرام اضافه می کنم که تره کی هنگام تقسیم چوکی ها به توصیه های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که از طرف سفیر شوروی در ملاقات اخیر در دفتر آژانس مطبوعاتی "تاس" به او خاطر نشان گردیده بود گوش داده. چنین یک اشارهٔ خوشبینی رهبری ما را بیشتر میسازد."
ولادیمیر خوتیایف: "به نظر من خوشبینی های آنها بدون آنهم بی حد است."
آرلوف- موروزوف: "امکان دارد. اما وقتی انسانها گاه گاهی برای بعضی مسائل زیاد خوشحال میشوند، بعدتر .. اکثراً نا امیدی ها رخ میدهد. شاید کدام قانونمندی در این وجود داشته باشد. . ."
خوتیایف: "شما خود تان خوشبین نیستید؟"
آرلوف - موروزوف: "تو میدانی، خوشبینی است. . . اما نمیدانم تا کدام حد این خوشبینی بجا است. من تشویش دارم، که. . . ترکیب . . . رهبری افغانستان بزودی تغییر خواهد یافت. من هراس دارم که ما یکبار دیگر به آشتی ساختن خلقی ها و پرچمی ها مصروف خواهیم شد.

****

وقتیکه جنرال زاپلاتین هدایت دریافت کرد تا بطور خدمتی عازم شهر پوتسدام آلمان گردد، این هدایت موجبات تعجب او را برنیانگیخت. زاپلاتین به حیث مفتش ارشد ریاست سیاسی قوای پیاده در اردوی شوروی ایفای وظیفه میکرد و برحسب وظایف اکثراً به کشور آلمان دیموکراتیک میرفت. در اخیر سال های ۱۹۷۰ زمانیکه احتمال گذار از "جنگ سرد" به "جنگ گرم" افزایش یافته بود، مسکو منابع عظیم نظامی خود را در غرب جابجا کرد. قبل از همه نیروی قوی نظامی در قلمرو آلمان دیموکراتیک مستقر شد، تا نزدیکتر به خصم احتمالی باشد. واحد های قوای اتحاد شوروی مستقر در آلمان تحت مراقبت بلاوقفهٔ رهبری شوروی قرار داشتند. کمیسیون های مختلف کنترولی، نظارتی، تفتیشی وغیره پی در پی از این قوا دیدن بعمل می آوردند.

در صورت شروع جنگ سوم جهانی عساکر و صاحب منصبان شوروی مستقر در آلمان باید اولین کسانی میبودند که در گرد باد جنگ اتومی قربانی میشدند، اما نخست آنها باید دین خود را ادا مینمودند، یعنی تمام اروپای غربی را به گرد و خاک تبدیل میکردند.

زاپلاتین اینبار نیز در رأس یک هیأت تفتیش به آلمان سفر میکرد. اما بمجرد رسیدن به شهر پوتسدام، قوماندان فرقه ایکه مفتیشین آمده از مسکو را استقبال میکرد زاپلاتین را گوشه نموده گفت: "رفیق جنرال، عضو شورای نظامی قطعات شوروی از شما خواهش نموده تا فوراً با او تماس بگیرید."
زاپلاتین از دفتر قوماندان فرقه به همکار خود زنگ زده پرسید: "خیریت است؟"
در آنسوی لین از زاپلاتین پرسیدند: "رفیق جنرال، بکس و کالای تان همرایتان است؟"
زاپلاتین که تجربهٔ زیادی در زندگی داشت با ناراحتی جواب داد: "بلی، همرایم است."
"در اینصورت هرچه زودتر دوباره به میدان هوائی برگردید، طیاره منتظر شما است. شما فوراً به مسکو احضار شده اید."

جنرال زاپلاتین عادت کرده بود که در زندگی به هیچ چیز نباید تعجب کند . . . ادارهٔ گروپ مفتیشین را به شخص دیگری سپرده و خود به مسکو برگشت. در مسکو به او گفته شد تا فوراً نزد رئیس عمومی امور سیاسی جنرال پیی شوف برود.
جنرال پیی شوف در حقیقت نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در قوای مسلح بود و زاپلاتین او را قبلاً زیاد ندیده بود. پس از ورود به اتاق پیی شوف و ادای رسم و تعظیم پیی شوف خاطر نشان ساخت: "شما خبر دارید که در افغانستان انقلاب شده ؟"(XXII) سپس بدون آنکه منتظر عکس العملی زاپلاتین بماند ادامه داد: "بلی، حزب دیموکراتیک خلق رژیم قبلی را سرنگون و مسیر عملی نمودن اصلاحات مترقی را در پیش گرفته است. طوریکه شما

---

20 یکی از افسران و نویسندگان برتانوی که حین قیام بزرگ عربها طی سال های ۱۹۱۸-۱۹۱۶ نقش عظیمی بازی کرده Lawrence of Arabia دگروال توماس ادوارد لورنس است.

میدانید ما به نوبهٔ خود از نیروهای مترقی حمایت میکنیم، زیرا این یک دین انترناسیونالیستی ما است. افغانها از ما خواسته اند تا مشاوری را از ریاست عمومی سیاسی برای شان بفرستیم. البته شما میدانید که چیزی به نام ریاست امور سیاسی در این کشور وجود ندارد، همه چیز ها را باید از سر ایجاد کرد. ما با وزیر دفاع مشوره نمودیم و فیصله کردیم که بهترین کاندید برای این ماموریت شخص شما هستید. شما در اینباره چی نظر دارید؟"
زاپلاتین با صدای رسای یک قوماندان جواب داد: "تشکر از اعتمادیکه کرده اید، کوشش میکنم شایستگی آنرا داشته باشم."
پیی شوف صدای خود را نرمتر ساخته گفت: "بسیار خوب." سپس گوشی تلفون حکومتی را برداشت: "رفیق پونوماریوف، ما مشاور امور سیاسی را برای قوای مسلح یافتیم، و او جنرال زاپلاتین کارمند مجرب سیاسی است که در همه جا ها از بیوگرافی و کارنامه های مثبت برخوردار میباشد. میتوانید او را بپذیرید؟ پس از صحبت در تلفون زاپلاتین را مخاطب قرار داده ادامه داد: "همین اکنون به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست بروید، با شما مسؤول روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی بوریس پوناماریوف صحبت کرده و شما را با اوضاع افغانستان آشنا میسازد. شما دو روز وقت دارید تا برای سفر به کابل آمادگی بگیرید.

پس از آنکه زاپلاتین از دفتر پیی شوف برامد، دفعتاً پی برد که او در بارهٔ این افغانستان اصلاً چیزی نمیداند. حتی "انقلابی" را که در آنجا بوقوع پیوسته نیز جدی نگرفته و خبر مذکور کنجکاوی او را تحریک ننموده بود. زاپلاتین فکر کرده بود که کودتاها و انقلابات در دنیا زیاد رخ میدهند. او هیچگاهی قبل از این فکر نمیکرد که سرنوشت او را با افغانستان وصل خواهد کرد.
حالا باید به کمیتهٔ مرکزی میرفت، با مسؤولین صحبت میکرد و به پرسش های آنها جواب میداد . . . او با خود می اندیشید: "باید حداقل، یک کمی معلومات در بارهٔ انقلابی بدست بیاورم که در این افغانستان رخ داده. در ریاست عمومی سیاسی حتماً باید کلکسیون روزنامهٔ "پراودا" باشد. . ." زاپلاتین مانند هر کارمند سیاسی در شوروی عادت کرده بود که جواب هر سوال را در روزنامهٔ "پراودا" میتواند دریابد!

بمجرد دسترسی به "پراودا" او با بی طاقتی به ورق زدن آن پرداخت و بالاخره خبر کوتاهی را از کابل دریافت. این خبر مختصر که تحت عنوان "رادیوی کابل خبر میدهد" نشر شده بود میرساند که در افغانستان کودتای نظامی صورت گرفته و قدرت را در کشور، شورای نظامی انقلابی بدست گرفته است. زاپلاتین با خود گفت: " عجیب است، چرا خبر مذکور از لندن بدست آمده و در آن به آژانس رویترز اشاره شده؟ آیا ما از خود در کابل خبرنگار نداریم؟ " سپس روزنامهٔ مورخ ۲۹ اپریل را ورق زده و در آنجا نیز در صفحهٔ پنجم در بخش "اخبار جهان" خبر دیگری را یافت که درازتر از قبلی بود. زاپلاتین بدون آنکه تنبلی نموده باشد خبر را سرتا پا بیرون نویس کرد: "اسلام آباد، ۲۸ اپریل، آژانس خبر رسانی "تاس": "خبرهای رسیده حاکی از آن اند که دیروز در افغانستان کودتای دولتی صورت گرفته است. در اعلامیهٔ شورای انقلابی که از طرف قوماندان قوای هوائی دگروال عبدالقادر قرائت گردید خاطر نشان شده که "قوای مسلح کشور مسؤولیت دفاع از جامعه، حاکمیت ملی و عزت مردم افغانستان را بدوش میگیرد." شورای انقلابی هکذا تأکید کرد که در عرصهٔ "پالیسی داخلی خویش از اصول دین اسلام و دیموکراسی، آزادی، مصونیت فردی حمایت نموده و برای انکشاف افغانستان در همه عرصه ها تلاش خواهد کرد".
زاپلاتین متوجه شد که در متن مذکور از کودتای نظامی نه بلکه از کودتای دولتی سخن رفته، و اهداف این باغی ها هم شریفانه ترسیم شده بود. در عین حال زاپلاتین نمیتوانست درک کند که چرا در همهٔ این اخبار کجروی ها وجود دارند، چرا حوادث کابل از پایتخت پاکستان، اسلام آباد به نشر میرسند؟"
در خبر دیگری که تاریخ آن ۳۰ اپریل بود خبرنگار "تاس" بازهم از اسلام آباد خبر میداد که اوضاع در پایتخت افغانستان رو به آرامش نهاده، دکان ها باز گردیده و اوضاع را شورای انقلابی تحت کنترول دارد. در خبر روز بعدی بالاخره خبرنگار شوروی از خود کابل خبر مختصری را منتشر ساخته که در آن گفته میشد:" شورای انقلابی جمهوری دیموکراتیک افغانستان نور محمد تره کی رهبر معروف ملی و انقلابی را به حیث رئیس شورای انقلابی، رئیس دولت و همچنان صدراعظم افغانستان انتخاب کرد."
زاپلاتین روزنامهٔ دیگر را نیز ورق زد و با خود فکر کرد: "بلی، با این یادداشت ها نمیتوان کدام تصور خاصی را بوجود آورد: "اوضاع رو به بهبودی نهاده است"، "تمام قدرت به مردم انتقال کرده"، "حاکمیت جدید منعکس کنندهٔ منافع اقشار ستمدیده است"، "همه سو رضایت و امیدواری حکمفرما است"، "علل وقوع انقلاب در نامتوازن بودن شدید اجتماعی و افزایش مبارزهٔ طبقاتی نهفته است."

چیزی که بیش از همه توجه زاپلاتین را به خود جلب کرد، این بود که در خبرهای بعدی از کابل اصطلاح کودتا هرچه بیشتر جایش را به انقلاب ملی و دیموکراتیک میداد.

ساعتی بعد زاپلاتین وارد دفتر منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی گردید. مگر مسؤول روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی در دفترش نبود. همکار پوناماریوف به زاپلاتین گفت که آمر او را بریژنیف نزد خود خواسته. به علت مذکور او را نزد معاون پونوماریوف، الکساندر اولیانوفسکی مشایعت نمود. زاپلاتین بعد ها پی میبرد که اولیانوفسکی هفتاد و چهار ساله شرق شناس بزرگ در اتحاد شوروی است. او سال های متمادی را به تحقیق در مورد حوزهٔ عظیمی که در جنوب و آنسوی سرحدات اتحاد شوروی موقعیت داشت از قبیل هند، پاکستان و افغانستان پرداخته

و در اثر فعالیت های وسیع علمی خویش تا مقام داکتر علوم رسیده بود. اولیانوفسکی هنگام جوانی در سفارت شوروی مقیم کابل کار میکرد.

هنگام ورود زاپلاتین به اتاق اولیانوفسکی، معین دفتر روابط بین المللی که در برابر میز مخصوصی ایستاده بود و چیزی می نوشت متوجه او نشد، سپس رویش را برگردانده و دوستانه به طرف زاپلاتین تبسم نموده از او دعوت کرد تا در عقب میز بزرگ برای جلسات جا بگیرد. اولیانوفسکی مردی بود بلند قامت، استخوانی و مو سفید. زاپلاتین خدای خود را شکر کرد که اولیانوفسکی از او هیچ سوالی نکرد. اولیانوفسکی میدانست که زاپلاتین را بپی شوف توصیه نموده، بناءً کنترول کردن اضافی او ضرور نبود. او در چوکی مقابل زاپلاتین نشست. لحظاتی بعد چای را که در گیلاس دانی های نقره ای ریخته بودند با کلچه های "بارانکه" آوردند. اولیانوفسکی زاپلاتین را مخاطب قرار داده گفت: "بفرمائید، نوش جان کنید، صحبت ما و شما دیر دوام میکند."
اولیانوفسکی صحبت را از دور شروع کرد. احساس میشد که او با تأریخ شرق میانه بخوبی آشنائی دارد. او با سهولت وقایع مهم تاریخی را به یاد می آورد، از شاهان، حلقات نزدیک به آنها، اشخاص با نفوذ، جنرال ها و دیپلوماتان معروف نام میبرد. از خصوصیات ملی افغانها و اقوام این کشور یاد آور شده و مختصراً از نقش پشتونها سخن زده تأکید کرد که قوم پشتون در افغانستان اکثریت را تشکیل داده و نقش آنها در این کشور طبق معمول نهایت برجسته است. زاپلاتین از لابلای صحبت های اولیانوفسکی با حیرت دریافت که در قوای مسلح افغانستان جمعیت عظیمی از مشاورین اتحاد شوروی ایفای وظیفه مینمایند. اولیانوفسکی در این زمینه خاطر نشان ساخت: " در شرایط کنونی اگر اشتباه نکرده باشم در حدود سیصد مشاور در آنجا حضور داشته و مردم از کار آنها کاملاً رضایت دارند."
اولیانوفسکی دیر زمانی در بارهٔ عامل مذهبی و راستگرایان افراطی در این کشور صحبت کرده افزود: "خطرات آینده در همینجا نهفته اند." او همچنان از حزب دیموکراتیک خلق که در ۱۹۶۵ تأسیس گردیده است یاد آور شد.
اولیانوفسکی تو گوئی دفعتاً متوجه چیزی شده باشد گفت: "آه، راستی شما یک جنرال هستید و با یک نظامی نمیشود بدون نقشه صحبت کرد!؟ او از جایش برخاسته و از الماری نقشهٔ کهنهٔ افغانستان را بیرون کرد. نقشه بسیار فرسوده و کهنه شده بود، در کناره های آن با پنسل یاد داشت های درج شده بودند. اولیانوفسکی: "حالا به شما تیاتر آیندهٔ فعالیت های نظامی ما را نشان میدهم."(XXIII)
اولیانوفسکی با مهارت تمام مناطق بود و باش اقوام افغانستان را در نقشه نشان داده تأکید کرد که حاکمیت مرکزی در افغانستان معمولاً ضعیف بوده و مسائل را عمدتاً متنفذین در محلات حل و فصل مینمایند.(XXIV)
اولیانوفسکی: "اما باید به خاطر داشت که افغانها در برابر تهدید خارجی با یک قوت متحدانه به پا میخیزند و مبارزه میکنند."

سپس از امور حزبی سخن به میان آمد. از این به بعد زاپلاتین که خود کارمند سیاسی بود خود را راحت تر احساس میکرد. اصطلاحات و جملات به گوشش آشنا رسیدند.
اولیانوفسکی گوئی متن نوشته شده را میخواند گفت: "حزب دیموکراتیک خلق اولین حزبی در تاریخ افغانستان است که از منافع طبقهٔ کارگر و همه زحمتکشان حمایت میکند. هدف اساسی انقلاب عبارت از آن است تا گذار از حاکمیت حلقات بیوروکراتیک تجاری و فئودالی به یک حکومت ملی و دیموکراتیک که منافع توده های وسیع را مد نظر بگیرد، تأمین گردد." در اینجا اولیانوفسکی مکثی پر معنی نموده، انگشتش را بالا برده افزود: "منجمله سرمایه داری متوسط و کوچک."(XV)
(...)

اولیانوفسکی سپس به تحلیل اوضاع در داخل حزب پرداخته از تضاد های جناحی در آن یاد آور شده تأکید کرد که رفقای شوروی با مشکلات فراوان بالاخره موفق شدند تا وحدت را در این حزب تأمین نمایند. او همچنان ارزیابی های از لیدران حزب، تره کی، کارمل و امین بعمل آورده افزود:
"ظاهراً اوضاع آرام به نظر میرسد، یک سال است که خلقی ها و پرچمی ها انرژی خود را در مبارزه با یکدیگر به مصرف نمی رسانند." از همین لحظه به بعد چهرهٔ اولیانوفسکی اندوهگین گردیده علاوه کرد:"اما در عمل همه چیز به مراتب پیچیده تر است. من هراس دارم که پس از فرو کشی شادمانی ها تضاد ها میان آنها مجدداً با قوت بیشتر سر بالا کند.
راستی پیشگوئی های ما طوری بود که انقلاب را باید پرچمی ها میکردند، ما به آن عقیده بودیم که پرچمی ها مصمم تر و متشکل تر هستند. اما ما در خطا بودیم، همه چیز بکلی بالعکس اتفاق افتید. حالا شما بیشتر با خلقی ها سر و کار خواهید داشت، آنها بیشترین کرسی های کلیدی را در حکومت به دست خواهند آورد و نا گفته نماند که در قوای مسلح نیز مواضع شان قوی است."
سپس زاپلاتین را به منشی کمیتهٔ مرکزی و مسؤول روابط بین المللی آن پونوماریوف که از نزد لئونید بریژنیف[22] برگشته بود، معرفی نمودند. پونوماریوف که زاپلاتین تصاویر ویرا قبلاً در اخبار و تلویزیون دیده بود با علاقمندی به استقبال او از جایش برخاسته و دستش را محکم و با گرمی فشرد. در تفاوت با اولیانوفسکی، پونوماریوف مردی بود آمر ماآب، حرکات، طرز نگریستن او بطرف مخاطب و حرف زدن او به یک آمر میماند. او هیچگونه عدول را از

[22] در زمان وقوع کودتای خلقی ها و پرچمی ها در افغانستان لئونید بریژنیف منشی عمومی حزب کمونیست (عملاً رئیس دولت) اتحاد شوروی بود.

خط مشی عمومی حزب نمی پذیرفت! هیچگونه حاشیه روی را تحمل نمیکرد! با دیدن او فوراً درک میکردی که چی کسی در برابرت قرار دارد: عضو علل البدل بیوروی سیاسی، اشتراک کنندهٔ جنگ دوم جهانی، کسیکه مبارزهٔ سیاسی را یکجا با خود جوزیف ستالین[23] آغاز کرده بود، در یک کلمه او یکی از "خدایان" بود.
(...)

صحبت پونوماریوف با زاپلاتین به درازا کشید، وظایفی که باید در افغانستان اجرا میشدند خیلی زیاد بودند، ولی در واقعیت تمام آنها در یک موضوع اساسی تمرکز می یافتند و آن عبارت از تأمین و حفظ مورال قوی در صفوف قوای مسلح افغانستان در منازعات مسلحانهٔ عنقریب با ضد "انقلاب" بود.XVI اینکه منازعات مسلحانه بزودی رخ خواهند داد پونوماریوف کدام شکی نداشت.
هنگامیکه صحبت به پایان خود نزدیک میشد پونوماریوف گوئی چیزی را به یاد آورده تکانی خورده گفت: " ما، منظورم کمیتهٔ مرکزی حزب است، در کابل تا کنون گوش و چشم خود را نداریم. در کارهای خویش مجبور استیم به معلوماتی که از "همسایگان نزدیک" و "همسایگان دور" بدست می آوریم اتکاء کنیم. شاید قبلاً این وضعیت عادی بود، اما حالا فیصله صورت گرفته تا گروپ با صلاحیتی از کدرهای حزب به افغانستان فرستاده شود. گروپ مذکور وظیفه خواهد داشت تا حزب دیموکراتیک خلق را هرچه بیشتر استحکام بخشد.
وقتی ملاقات به پایان رسید و زاپلاتین با اولیانوفسکی (که در ملاقات نیز حضور داشت) از دفتر منشی کمیتهٔ مرکزی بیرون میشدند، اولیانوفسکی از زاپلاتین پرسید که آیا نزدش سوالی باقی مانده؟
البته سوالها نزد جنرال زاپلاتین فراوان باقی مانده بود، ولی او فکر میکرد که بدون آنهم وقت زیاد اشخاص مهم را گرفته و جرئت نکرد چیزی بپرسد. زاپلاتین درک میکرد که جواب به بسیاری از سوال ها را باید بزودی خودش ترتیب نماید.
زاپلاتین: "تشکر رفیق اولیانوفسکی." و در حالیکه میخواست خداحافظی کند در آخرین دقایق خود بخود از زبانش خارج شد: "راستی، ما در کابل خبرنگار نداریم؟
اولیانوفسکی: "شما چرا اینطور فکر میکنید؟"
زاپلاتین: "من قبل از آمدن به کمیتهٔ مرکزی، نزد شما، شماره های اخیر روزنامهٔ "پراودا" را ورق زدم، در آنجا مطالب در رابطه به افغانستان همه از لندن یا آسلام آباد می آیند."
اولیانوفسکی در حالیکه میخندید: "آه، شما در اینباره! میدانید این یک احتیاط کاری بخصوص شعبهٔ اطلاعات بین المللی ما است. رفیق زامیاتین و همکارانش تشویش دارند که اتحاد شوروی را متهم بدست داشتن در کودتا خواهند کرد و تلاش می کنند تا از حوادث فاصله داشته باشند. در کابل ما خبرنگار داریم و شما بزودی با او معرفی میشوید."XVII

زاپلاتین سه روز بعد در رأس یک گروپ بزرگی از مشاورین نظامی عازم افغانستان گردید.

بدینترتیب جنرال زاپلاتین در یکی از صبحگاهان روشن ماه می سال ۱۹۷۸ به کابل رسید. در میدان هوائی نزدیک زینهٔ طیاره جوان افغان تباری که لباس ملکی به تن داشت و به روسی حرف میزد از او استقبال کرده گفت: "رئیس، ریاست عمومی سیاسی، اقبال وزیری. خوش آمدید. رفیق جنرال اگر شما احساس خستگی نمی کنید، پیشنهاد میکنم تا فوراً بکار شروع کنیم. رفیق امین انتظار ما و شما را دارد."

****

باری شامگاهان اجتنی بنام "خوست" از مأمور دفتر استخبارات شوروی در کابل ستاراستین خواست تا فوراً با او ملاقات نماید. ملاقات مذکور در یکی از پس کوچه های زیر کوه "آسمائی" صورت گرفت. ازطرف شب مردم در اینجا کمتر دیده میشد، اما در عوض موش ها که بعضی شان چاغ و چابک نیز میبودند در دور و پیش به کثرت بنظر میخوردند. اجنت "خوست" شخصی بود کهن سال، سرسفید و عظیم الجثه، چون تکلیف قلبی داشت، همیشه به سختی نفس میکشید. او قبلاً در وزارت امور خارجهٔ افغانستان در کرسی های مهم ایفای وظیفه کرده بود. پس از سوق شدن به تقاعد، کوشش کرد به تجارت بپردازد. "خوست" سرمایه دار بنظر نمیرسید ولی نمیتوان گفت که او فقیر بود. او در منزل بزرگ و زیبائی زندگی میکرد، خانوادهٔ خوب داشته و اولادها و نواسه هایش همه در زندگی موفق بودند.
"خوست" عضویت غیر علنی حزب دیموکراتیک خلق (جناح پرچم) را داشت. هیچگونه مقامی در حزب نداشت. نام او در لیست اعضای حزب دیده نمیشد. او بیشتر دوست و معتمد شخصی ببرک کارمل بود. ببرک کارمل در منزل "خوست" اکثراً با دوست و همکار خود اناهیتا راتب زاد و سائر رفقای خود ملاقات های محرمانه انجام میداد.
با دیدن "خوست" ستاراستین با عجله دست او را گرفته به گوشه ای تاریکتر کوچه برده و به احوال پرسی معمول افغانها پرداخت. سپس مامور استخبارات علت تقاضای ملاقات عاجل را از "خوست" جویا شد:
"چی اتفاق افتیده استاد؟" (مطابق متن روسی)
"خوست" در حالیکه با سرش بطرف منزل خود اشاره میکرد گفت: "همین اکنون در منزل من ببرک کارمل، بریالی (برادر کارمل)، نور احمد نور، اناهیتا راتب زاد و بارق شفیعی و سائر مسؤولین جناح "پرچم" قرار دارند. میدانید نزد آنها افسران اردو مربوط به جناح "پرچم" می آیند و از طرز برخورد امین و تره کی شکایت میکنند. آنها میگویند که

[23] رئیس اسبق دولت اتحاد شوروی.

دیگر تحمل اینهمه بی عدالتی و خود سری های حاکمیت جدید را ندارند. بسیاری از آنها را از وظایف شان منفک نموده اند. بالای بعضی از آنها مادونان دیروز را آمر مقرر کرده اند. در میان اینها تعدادی هم عملاً از بابت حیات خود و اولاد های خویش در هراس استند. افسران مذکور از لیدران "پرچم" می طلبند تا برایشان اجازه بدهند به قیام مسلحانه متوسل شده، حاکمیت خلقی ها را سرنگون و یک رژیم مردمی و دیموکراتیک را درکشور به میان بیاورند."
حرفهای "خوست" ستاراستین را همچون برق تکان داد. ستاراستین کوشش میکرد هیجانش را پنهان کند، پرسید: " عکس العمل رفیق کارمل و سائر رفقا در برابر تقاضا های افسران چگونه است؟"
خوست: "رفیق کارمل کوشش میکند آنها را آرام بسازد. او به آنها تفهیم میکند که تمام تضاد ها و سوء تفاهم ها با خلقی ها را باید در جریان فعالیت های بزرگ خلاقانه حل و فصل کرد. خلقی ها بالاخره خواهند فهمید که صرف در شرایط وحدت میتوان وظایف عظیمی را که در برابر حزب و همه نیروهای مترقی کشور قرار دارند عملی کرد."
ستاراستین: "دلیل عکس العمل منفی حاکمیت جدید کشور در برابر پرچمی ها چیست؟ به نظر تره کی و همکارانش شما چی گناهی را مرتکب شده اید؟"
ستاراستین در کُل میدانست که چی جوابی خواهد شنید ولی برای او جالب بود که نظر اجنت را در اینباره ارزیابی نماید.
"خوست": "در قدم اول تره کی و امین ما را متهم به همکاری با حکومت داوود مینمایند. خلقی ها در اینباره به شما چیزی نمیگویند، در اخبار نیز چیزی به نشر نمیرسانند، چون بخوبی میدانند که همکاری های ما با داوود در اثر توصیه ها و مشوره های مسکو صورت میگرفتند. اما به طرفداران عادی خویش تفهیم میکنند: "پرچمی ها، شریک جرائم رژیم داوود استند."
دوم، آنها تأکید دارند که گویا پرچمی ها حین کودتای هفت ثور از خود کم دلی نشان دادند و در قیام مسلحانه سهم نداشتند، بنابرین لیاقت کرسی های دولتی را نداشته و چوکی های که همین اکنون به آنها سپرده شده باید دوباره گرفته شود. بلی، این واقعیت دارد که بسیاری از افسران پرچمی در روز قیام فعال نبودند. بعضی از آنها اصلاً نمی فهمیدند که چی اتفاق افتیده و به همین دلیل مطابق تحلیف نظامی از داوود دفاع میکردند. من تا حدی امین را میتوانم درک کنم. بخاطر آنکه قیام به راه بیفتد لازم بود تا به افراد و نظامیان نزدیک و مطمئن اتکاء صورت میگرفت. کسانیکه تشتت و تردید از خود نشان نمیدادند، جر و بحث نمیکردند و بلافاصله داخل عمل میشدند. اگر او حلقهٔ کسانی را که از قیام آگاهی میداشتند گسترش میداد شاید بندش های بروز میکرد. خبر قیام به شما، به رفقای شوروی هم میرسید، و شما حتماً سعی میکردید تا از کودتا جلوگیری شود. اما ادعای آنکه پرچمی ها سهمی در انقلاب نداشته اند عادلانه نیست. در میان کسانیکه شانه به شانه با رفقای خلقی می جنگیدند، قهرمانان واقعی از جناح ما وجود داشتند."
در پایان ملاقات چیزی کم چهل دقیقه ای ستاراستین با "خوست" مامور کشف او را از آستین کرتی گرفته در حالیکه دوستانه به چشمانش مینگریست معتمدانه و با صدای آرام پرسید:
"شما مرا به این ملاقات به ابتکار خود خواستید یا این نظر رفیق کارمل بود؟"
خوست: "من خودم میخواستم با شما ملاقات کرده و تمام چیزها را بازگو نمایم. تفصیلات معلوماتی را که به شما تذکر دادم با کارمل در میان نگذاشته ام. اما به وی گفته ام که در بارهٔ جریانات کنونی حزب، من حتماً به رفقای شوروی خبر میدهم."
ستاراستین: "جواب رفیق کارمل چی بود؟"
"خوست": "او گفت که ما چیز محرمی از رفقای شوروی نداریم."

روز بعد ستاراستین در پارکینگ موتر ها در مقابل سفارت انتظار آمدن ایوان یرشوف را میکشید. وقتی آمر بالاخره آمد او نزدش رفته پس از سلام و علیکی خواهش کرد تا برای گفتگوی کوتاهی او را بپذیرد.
ایوان یرشوف همینکه از ملاقات دیروز با اجنت و شروع تضادها میان اعضای حزب دیموکراتیک خلق اگاهی یافت شدیداً ناراحت گردیده و حتی عصبانی شد. او با خشونت و دشنام دادن ستاراستین را متهم به بی خبری از اوضاع سیاسی و اوپراسیونی نموده و علاوه کرد که نامبرده نمیتواند جریانات افغانستان را بدرستی درک نماید. ستاراستین کوشش میکرد به یرشوف برساند که هیچ چیزی را از "خود" نگفته است. اصلاً هیچگونه ابراز نظر شخصی در بارهٔ مسائل جاری نداشته، چیزی را کم و زیاد ننموده است. صرف چیز هایی را که دیروز از اجنت "خوست" شنیده بود به اطلاع رساند" . (ایوان یرشوف با اجنت "خوست" قبلاً هنگامی اقامتش در کابل بخوبی معرفت داشت).
ایوان یرشوف با خشم و فریاد: "این بدان معنی است که این اجنت تو یک خائن است"
ستاراستین استدلال کنان:
"این شخص اجنت من نیست، او اجنت ادارهٔ "کشف خارجی" کی. جی. بی. اتحاد شوروی بوده، شما شخصاً او را استخدام کرده بودید، نه من، و به من هدایت دادید تا او را در "ارتباط" خود داشته باشم."
یرشوف: "به هر حال بزودی شما با این قماش مردم، دیگر سر و کار نخواهید داشت."
پس از ادای سخنان مذکور آمر با عجله بطرف دروازهٔ ورودی سفارت رفت. ستاراستین بخاطر آنکه اندکی سر حال بیاید به قدم زدن در محوطهٔ سفارت پرداخته از سبزه های تازه، درختان پر شگوفه و کردهای گلگون حظ برد. سپس نزد آرلوف- موروزوف رفت. در دفتر معاون خوتیایف نیز نشسته بود. دیده میشد که آندو یکجا بالای کدام

سندی کار میکردند. ستاراستین در بارۀ ملاقات دیروزی خود با اجنت حکایت کرده و از ناخرسندی پرشوف یاد آور شد. حکایت ستاراستین، خوتیایف را ناآرام و عصبی ساخت. آرلوف- موروزوف در حالیکه با دقت پیپ اش را میکشید، پرسید:
"تو میدانی، چرا ایوان پرشوف به کابل آمده است؟"
ستاراستین: "فکر میکنم او باید اوسادچی را که مریض شده تعویض کند، و آمر دفتر شود."
آرلوف- موروزوف: "نخیر، او آمده. . . تا مذاکرات را در بارۀ تأسیس . . . نمایندگی کی. جی. بی. در افغانستان به راه اندازد. حالا خودت فکر کن، آیا خبر تو در مورد تضاد ها در رهبری این کشور او را میتواند خوش بسازد؟ او حالا به همه مسائل به شکل دیگری مینگرد، اهداف و تقاضاهای دیگری در سر دارد. . ."
"میخ" (خوتیایف) در حالیکه ناراضی به نظر میرسید، پرسید:
"این بدان معنی است که این خبر حساس را به مرکز نمی فرستیم؟ این یک زنگ خطر نهایت مهم است."
آرلوف- موروزوف دود پیپ اش را که عطر آن تمام اتاق را پر میکرد از دهن بیرون کرده گفت: "حالا این ایوان پرشوف است که حق امضأ را دارد. او آمر ارشد اوپراسیونی است." و مطیعانه افزود: "از من هیچکاری ساخته نیست."

توضیحات:

(I) نویسندگان کتاب که مسؤولیت انعکاس افکار رئیس ادارۀ "کشف خارجی" کی. جی. بی. را به عهده گرفته اند نا خود آگاه (یا هم عمداً) میخواهند برسانند که گویا رئیس "کشف خارجی" کسیکه "نفرهایش" بلاوقفه در کابل با اعضای حزب دیموکراتیک خلق در تماس و از همه جریانات در داخل و پیرامون این حزب آگاهی همه جانبه داشتند، از آمادگی ها برای کودتا قریب الوقوع در کابل خبر نداشته. اندکی بعدتر در همین بخش کتاب این روایت نویسندگان بارها هم از سوی خود نویسندگان و هم از طرف اراکین بلند رتبۀ شوروی رد میگردد. اسناد و شواهدی که در پاراگراف های آیندۀ کتاب می آیند با استدلال و وضاحت تمام ثابت می سازند که "کشف خارجی" و کی. جی. بی. در مجموع در وقوع کودتای ثور نقش نهایت ظریف، تحریک آمیز و حتی سازمانده را بازی کرده است.
(II) طرح اینگونه سوالها میتواند حد اقل باعث بروز تبسم آگاهان، صاحب نظران و بالاخره همه با سوادان گردد. کریوچکوف و اداره اش، یعنی "کشف خارجی" با تار و پود این به اصطلاح "انقلابیون" آشنائی داشتند، از مقاصد، پلانها، اینکه به کی اتکاء داشتند. . . بهتر از هر کسی دیگری در کی. جی. بی. اتحاد شوروی میدانستند و کتمان اینگونه حقایق خنده آور است.
(III) معلوم نیست که از کدام دوستان اتحاد شوروی نویسندگان در اینجا یاد آور میشوند. اما واقعیت این است که پس از سفر ماه اپریل ۱۹۷۷ سردار شهید محمد داوود خان به مسکو و دفاع علنی و صریح از منافع علیای کشور در برابر زعمای پر قدرت شوروی آنوقت، روابط میان دو کشور دیگر نه دوستانه بود و نه هم از کدام دوستی پایدار میشد حرف زد. تصادفی نبود که مسکو با تمام قوت کوشید تا پیروان خود را از احزاب "خلق" و "پرچم" دستور دهد تا در زودترین فرصت وحدت نمایند و حکومت قانونی رئیس جمهور محمد داوود را براندازند.
(IV) این نیز تعجب بر انگیز است. ولادیمیر کریوچکوف و اداره اش یعنی "کشف خارجی" و بالاخره در مجموع کی. جی. بی. دقیقاً خود شان به همین اعمال متوصل شدند، چیزی که نویسندگان کتاب آنرا شیوۀ کار به اصطلاح "گرگان پیر" می نامند. کی. جی. بی و اشخاص مثل کریوچکوف تا آخرین لحظۀ حیات یکی از عناصر فعال همین "گرگان" پیر باقی ماند و کدام تحولی نیافت. برای ثبوت این موضوع ده ها و صد ها اسناد افشا شده که در دسترسی عام قرار گرفته اند موجود است.
(V) این گفته های نویسندگان که افکار و اندیشه های کریوچکوف را بیان میکنند در تضاد فاحش با جملات قبلی آنها در بارۀ "بی خبر بودن..." کریوچکوف از اوضاع افغانستان قرار دارد.
(VI) این اظهارات کریوچکوف نیز حد اقل نمیتواند جدی و همچنان واقعبینانه پنداشته شود. شوروی ها هزاران نظامی افغان را صرف و خاص بخاطر وفاداری به سیستم شوراها و به حزب کمونیست شوروی با تقبل مصارف سرسام آور و جانفشانی های زیاد برای تطبیق اهداف مسکو یعنی غصب قدرت و نفوذ همه جانبه تعلیم و تربیه نمودند. سخنانی از قبیل "... ما به آنها گفتیم عجله نکنید، داوود را غرض نگیرید..." بازگو کنندۀ بسا چیزها است. ریا کاری ها و محیلانه اشک تمساح ریختن هیچ جدی نبوده و پذیرفته نمیشوند. خوانندگان عزیز اکنون میتوانند این سخنان را با گفته های قبلی کریوچکوف که در سطور قبلی آمده مقایسه کنند: او از خود میپرسید: "...این انقلابیون افغان کی استند؟" نویسندگان کتاب واقعاً در استدلال های ضد و نقیض خویش سر درگم مانده اند.
(VII) با آنکه در این پاراگراف اراکین "کشف خارجی" کی. جی. بی. پیروان حلقه به گوش خود را به اصطلاح جدی نمیگیرند، اما در واقعیت با گذشت زمان مسکو به همین عمل متوصل میشود، یعنی قوای نظامی خود را داخل افغانستان میسازد. بدینترتیب میتوان گفت که تهاجم نظامی به قلمرو افغانستان جزء ستراتیژی اتحاد شوروی بوده و صرف منحصر به خیال پردازی های تره کی نمیباشد.

(VIII) و این هم ثبوت دیگری برای رد ادعای کریوچکوف (و نویسندگان) که گویا آنها نمیدانستند "این انقلابیون کی ها استند". "انقلابیون" مذکور طوریکه دیده میشود بصورت منظم به بهانه مختلف به مسکو دعوت میشدند و با "کسان دیگری" ملاقات و تبادل نظر میکردند.
(IX) پارگراف مذکور واضح نساخته که این سفر تره کی به مسکو چی وقت صورت گرفته است. ارزیابی و تحلیل این پاراگراف میرساند که سفر مورد بحث باید در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۶۰ صورت گرفته باشد. جملهٔ اخیر پاراگراف مذکور بیانگر واقعیت های زیادی است، توجه کنید: "... با انقلاب کردن عجله نکنید." یعنی اجازه دارید که انقلاب کنید، مگر حالا نی!
(XI) حقا که هر کلمه از گفته های اعلیحضرت معظم افغانستان، شاه افغانستان، محمد ظاهر شاه پس از کودتای خانه برانگیز ثور به واقعیت پیوست. روح آن اعلیحضرت، فرزند صدیق و راستین افغانستان شاد باد.
(XII) این هم ثبوت دیگری از خود کریوچکوف که او از موجودیت به گفتهٔ خودش "این انقلابیون" هم آگاهی داشته و هم آشنائی داشته است. باید به یاد داشت که "رفقای" کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بدون دریافت راپورهای متواتر و مفصل منسوبین "کشف خارجی" مقیم کابل به هیچ صورت نمیتوانستند ارتباط بر قرار نمایند.
(XIII) این پاراگراف نهایت جالب و در عین زمان بسیار مهم است. دیده میشود که منسوبین "کشف خارجی" کی. جی. بی. و در مجموع رهبری شوروی بخوبی ملتفت بودند که وحدت ارگانیک میان "خلق" و "پرچم" عملاً امکان ناپذیر است. پس با درک این امر چرا تلاش میکردند تا به هر قیمتی که شده این دو گروه از هر نگاه نا متجانس را "وحدت" مصنوعی بدهند. مسکو با اینکار خود چی هدفی را دنبال میکرد، اینهمه عجله بخاطر چی بود؟ به نظر اینجانب، مسکو فیصله کرده بود تا به هر قیمت و شکلی شده از تأمین و تحکیم همکاری های روابط رئیس جمهور داوود با کشورهای دیگر مخصوصاً غربی جلوگیری بعمل بیاید و حکومت وی در زودترین فرصت ممکن توسط ستون پنجم سقوط داده شود. انکشاف بعدی حوادث نشان داد که مسکو به این هدف خود از طریق پیروان خود در گروه های "خلق" و"پرچم" نایل آمد.
XIV مردم ما درست میفرمایند: "دزد سر خود پر دارد". ملاحظه بفرمائید تره کی خود حادثهٔ هفت ثور را **کودتا** می نامد.
XV اگر برای یک لحظه بپذیریم که مسکو و ادارات خاص آن مستقیماً در وقوع کودتای هفت ثور مداخله نداشتند، پس تره کی به مثابهٔ یک شخص مستقل با لیست ترتیب شدهٔ اعضای حکومت نو بنیاد خود (قبل از انکه مردم و ملت خود را از ترکیب حکومت خود با خبر ساخته باشد) نزد سفیر و مأمورین شبکه های جاسوسی شوروی چرا رفت؟ جالبتر (در اصل اندوهگینانه تر) آنکه تره کی لیست را نه به سفیر بلکه به مأمور "کشف خارجی" پیشکش میکند.
XVI حقا که این پیروان اجنبی ، تصور عادی و علمی و بیطرفانه از خصوصیات، تأریخ و حیات روزمرهٔ ملت خود نداشتند.
XVII در صورت عدم موجودیت آگاهی قبلی و عدم علاقمندی عمیق جیوستراتیژیکی و سیاسی اتحاد شوروی در افغانستان و در منطقه ضرورت به اعزام گروپی از منسوبین حساس ترین بخش های کی. جی. بی. به کابل در چی بود. مسکو بدون هرگونه اتلاف وقت وشدت تمام میخواست در کابل (اداره ایرا) مشابه کی. جی. بی. ایجاد نماید. این طرز العمل مسکو واقعاً هم بی سابقه و هم حیرت انگیز است.
XVIII و اینهم یک یاد آوری دیگر به آقای کریوچکوف و نویسندگان کتاب از قول (یرشوف) آمر دفتر "کشف خارجی" کی. جی. بی. در کابل که شخصاً با امین، تره کی و دیگران ملاقات میکرد و راپورهای منظم را بلاتردید به آمرین خود در مسکو میفرستاد. بنابرین ادعای اینکه رئیس ریاست "کشف خارجی" کی. جی. بی. "این انقلابیون" را نمی شناخت میتوانند صرف باعث تبسم گردد.
(XIX) با سرعتی که مسکو هیأت بلند رتبهٔ منسوبین استخباراتی اش را برای ایجاد شبکه های مشابه در افغانستان به کابل فرستاد، براستی هم بی سابقه به نظر میرسد. مسکو تلاش های همه جانبه بخرچ داد تا پلان های پس از کامیابی کودتا، یعنی دخول افغانستان در حیطهٔ کامل نفوذ جیوستراتیژیکی اش هرچه زودتر جامهٔ عمل بپوشد.
(XX) دوست عالیقدر و رهنمای بی همتای من، دانشمند افغان شاغلی ولی احمد نوری در بارهٔ تویوتای سفید رنگ مارک "تویوتای کرون" حکایت تکان دهندهٔ ذیل را برایم بازگو نمودند: "...

این موتر کرون سفید را سردار محمد داوود خان شهید هنگام خانه نشینیی خود از شرکت "میرز سرویس" نمایندگی "تویوتا" در کابل خریداری نموده بود و در زمان ریاست جمهوری اش هم در گردش ها و انتقالات شخصی از آن موتر استفاده میکرد. در بامداد کودتای خانه بر انداز و خون آلود هفت ثور، رئیس جمهور افغانستان با همه اعضای خانواده اش (پیر و جوان، زن و مرد، اطفال خورد سال معصوم) همه بدست کودتا چیان قاتل خلقی و پرچمی نامردانه به قتل رسیدند، مثلیکه خانه ها و منازل و لوازم قیمت بهای این خانواده توسط این دزدان قدرت و نوکران روس چور و چپادل گردید، این موتر کرون شخصی سردار شهید را اسدالله سروری (قاتل هزاران هزار انسان این وطن) از آن خود ساخت."

XXI تعجب و دست و پاچگی جلادی همچون اسدالله سروری که دستهایش تا بازوان و شاید هم بالاتر در خون ملت افغان غرق است، صرف یک معنی میتواند داشته باشد: شوروی ها دقیقاً میدانستند که با افراد کم سوادی طرف استند.

بنابرین به سهولت پلان ها و پروژه های سیاسی و ستراتیژیکی خود را از طریق آنها در کشور ما و منطقه پیش میبردند.
XXII عمق مداخلات اتحاد شوروی در امور داخلی افغانستان تا حدی بود که حتی لیست اعضای کابینهٔ خلقی ها و پرچمی ها قبل از آنکه ملت افغان از آن آگاهی بیابد، نخست به مأمورین استخباراتی شوروی در کابل و سپس به "عالی جنابان" در مسکو برای "تأئید" فرستاده میشد.
(XXIII)جنرال مذکور که نمایندهٔ قوای مسلح شوروی در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی بود، وقایع را که فقط چند روز قبل در کابل رخ داده بود و جهان هنوز نمیدانست چی عکس العملی نشان بدهد، به زبان خود آنرا "انقلاب" مینامد!!! آیا میتوان پس از این همه شواهد و اسناد منکر شد که شوروی ها مستقیماً در تدوین و وقوع این روز سیاه و تباه کن برای ملت افغانستان دست داشتند؟
(XXIV)سخنان معاون شعبهٔ روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی دیگر هیچگونه جایی برای شک و تردید باقی نمیگذارد. توجه کنید به گفته های جنرال زاپلاتین: "حالا به شما تیاتر آیندهٔ فعالیت های نظامی ما را نشان میدهم." بدینترتیب میتوان با صراحت تمام تأکید کرد که شوروی ها دقیقاً میدانستند عازم کجا استند، چرا به آنجا میروند و کدام عکس العمل ها از جانب مردم افغانستان، منطقه و جهان انتظار آنها را خواهد داشت. با در نظر داشت همه عواقب و علل جانبی مسکو فیصلهٔ اعزام قوای خود را به گفتهٔ آنها "به آنسوی دریا" عقلاً و ذهناً اتخاذ نموده بودند.
XXV - تصادفی نیست که اولیانوفسکی (شرق شناس کهنه کار) در نقشه به جنرال زاپلاتین که عازم افغانستان است محلات زیست اقوام با هم برادر افغانستان را نشان میدهد. ما و شما همه میدانیم که مشاورین شوروی هنگام حضور شان در وطن ما با استفاده از عوامل خویش مسائل قومی، نژادی، منطقوی وغیره وسیعاً و عمداً دامن زدند.
XXVIاین گفته های اولیانوفسکی در حقیقت ثابت میسازد که مسکو سیاست داخلی و خارجی رژیم خلق و پرچم را تدوین، ترتیب و استقامت میبخشید.
XXVI ایدیالوژیست ها و معامله گران سیاسی در رهبری شوروی مانند کودکان کوشش داشتند تا در عقب پرده بمانند، اما آیا آفتاب را میتوان با دو انگشت پنهان کرد؟

نور محمد تره کی و ببرک کارمل هنگام دیدار ها با دوستان شوروی معمولاً با کمال بلا تکلیفی به نوشیدن الکهول میپرداختند. اما وقتی ایندو با یکدیگر میدیدند، صرف چای مینوشیدند. تره کی و کارمل چند روز پس از کودتا به مثابهٔ دو لیدر حزب، در حالیکه هردو چای مینوشیدند، در مورد چگونگی تجلیل از روز جهانی کارگر (اول می) و به راه اندازی محافل شادمانی همگانی در رابطه به پیروزی "انقلاب" و انعکاس آن در رسانه ها تبادل نظر نمودند. تره کی و کارمل همچنان بحث کردند که با دارائی و ملکیت سردار محمد داوود و پادشاه اسبق (هدف اعلیحضرت محمد ظاهر شاه است- غ. ج.) افغانستان چی کنند. بالاخره فیصله نمودند که این دارائی را بیت المال اعلام نموده و در یک نندارتون بفروش برسانند. اما مهمترین مسئلهٔ که این دو باید بر آن به توافق میرسیدند، موضوع ترکیب رهبری جدید کشور بود. آخرالامر به ترکیب چنین یک رهبری دست یافتند. باید خاطر نشان شود که نمایندگان هر دو جناح درلیست به توافق رسیده تقریباً مساویانه شامل شدند.
در رابطه به تعیین عبدالقادر به حیث وزیر دفاع میان آنها هیچگونه تضادی بروز نکرد. اساساً اگر قادر نی، پس کی باید به این کرسی تقرر مییافت؟ دگروال قادر قهرمان قیام مسلحانه بود، عضویت حزب دیموکراتیک خلق را داشت، ومهمتر آنکه بطور داوطلبانه و بدون تردید، قدرت را به حزب سپرده بود!
البته یکی از قهرمانان دیگر "انقلاب"، تانکیست اسلم وطنجار نیز میتوانست ادعای این پُست را داشته باشد، مگر او علاقمندی زیادی برای احراز این کُرسی از خود نشان نمیداد و چیزی برای خود نمیخواست. تره کی و ببرک فیصله بعمل آوردند: "او را معاون صدراعظم و وزیر مخابرات تعیین میکنیم."
آنها هکذا نمیتوانستند دو شخص معروف و سر زبان ها ، یعنی سلیمان لایق و بارق شفیعی را نیز از نظر دور نگهدارند. اما در حصهٔ ایندو مشکلی عرض اندام کرد. وزارت برای مسلک آنها (اطلاعات و کلتور) یکی، در حالیکه آنها دو تن بودند. فیصله کردند که وزارت "اطلاعات و کلتور" را به دو "بخش تقسیم" نموده، وزارتی را با همین نام برای بارق شفیعی میسپارند و وزارت جدیدالتأسیس "رادیو تلویزیون" را به سلیمان لایق وامیگذارند. هر دو پرچمی کاملاً راضی باقی ماندند.
در قسمت نور احمد نور که از طرف کارمل به کرسی وزیر داخله پیشنهاد شده بود، تره کی در اوایل شک و تردیدی از خود نشان میداد. اما کارمل به تره کی یاد آور شد که پدر نور احمد نور، عبدالستار، فئودال بزرگی بوده و چند هزار طرفدار سرسپرده و مسلح از قوم پوپلزائی دارد و از این اشخاص میتوان به نفع حاکمیت جدید استفاده کرد، منجمله در مناطق "قبایل آزاد". افزون بر همه نور احمد نور دیر زمانی ادارهٔ سازمان مخفی افسران پرچمی را که تعداد زیادی از منسوبین پولیس نیز در آن شامل بودند به دوش داشت. پس از طول و ترازو، تره کی بالاخره با تقرر نور موافقت کرد.
کارمل امیدوار بود که اولین ملاقات تره کی پس از پیروزی هفت ثور با "رفقای شوروی" یکجا با او به راه خواهد افتید. بلی، او جداً باور کرده بود که واقعاً شخص دوم در حزب و دولت است، و تره کی بدون مشورهٔ وی هیچگونه فیصلهٔ مهمی را اتخاذ نخواهد کرد. اما به دلیل مجهولی سفیر شوروی صرف تره کی را نزد خود دعوت کرد. تره کی که از نقطهٔ ضعف کارمل (خود خواهی) باخبر بود، وقت را تلف ننموده این موضوع را به رخ کارمل کشید.

پس از برگشتن از ملاقات با پوزانوف و رسیدن به ارگ شاهی (آنرا اکنون خانهٔ خلق مینامیدند) تره کی در حالیکه اندکی مست بود و از خوشبختی در لباس نمی گنجید، از کارمل خواست تا شب به اقامتگاهش سر بزند. در اقامتگاه، حفیظ الله امین با لبخند همیشگی "امریکائی اش" نیز حضور داشت.
تره کی یاد آور شد که ترکیب رهبری عالی افغانستان که یکجا با کارمل ترتیب گردیده مورد پسند رفقای شوری واقع شده و فردا صبح او ترکیب مذکور را به امضاء رسانده و در زود ترین فرصبووت برای نشر به رسانه ها میفرستد. کارمل خاطر نشان ساخت که او هیچگونه اعتراضی ندارد، و بسیار خوش است که لیست مورد تائید رفقای شوروی واقع گردیده، زیرا در ترکیب رهبری خلقی ها و پرچمی ها تقریباً مساویانه حصه دارند.
با شنیدن حرفهای کارمل تبسم و نشاط از چهرهٔ امین رخت بربست و با نامهربانی به طرف کارمل نظر انداخته با عصبانیت گفت: "رفیق کارمل! اینهمه چی وقت خاتمه خواهد یافت؟ خلقی ها، پرچمی ها... تقریباً یک سال از کنفرانس در مورد وحدت حزب سپری گردید... دیگر وقت آن فرا رسیده که عادت کنیم و بگوئیم که یک حزب واحد دیموکراتیک خلق افغانستان وجود دارد، نه جناح "خلق" ونه هم جناح "پرچم".
تره کی که دیده میشد چنین یک چرخش را انتظار نداشت، با علاقمندی بطرف امین میدید.
امین چهرهٔ هنر پیشهٔ فلم را به خود گرفته، چشم هایش را بالا انداخت، تو گوئی خداوند را به کمک میخواند، سپس نگاهش را بطرف تره کی دور داده گفت:
"رفقا! من پیشنهاد میکنم طی روز های نزدیک جلسهٔ وسیع بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب دعوت شده و در آن فیصله بعمل بیاید تا هرگونه فعالیت های افتراق آمیز، و حتی یاد آوری از انشعابات قبلی در حزب ممنوع اعلام گردد. هر گونه کوشش ها برای تبلیغ جناح بازی اشد مجازات، الی اخراج از صفوف حزب را در پی داشته باشد."
کارمل فوراً پی برد که امین از دیدارهای او با افسران جناح پرچم که خواهان "مجازات رژیم خلقی" بودند آگاهی یافته است. او با خود می اندیشد: "احتمالاً در میان این افسران "نفرهای" امین بوده اند"، و شروع کرد به حدس زدن که این "نفرها" کی میتوانست باشد.
تره کی از جایش برخاسته و یکی دو بار با شدت در اتاق به قدم زدن پرداخته و در حالیکه با دست چپش شکمک چربو دارش را محکم گرفته بود و دست راستش را پشت سر انداخته بود، گفت: "درست است! درست است! شما رفیق کارمل در اینباره چی فکر میکنید؟"
کارمل: "من همیشه طرفدار وحدت حزب بوده ام و امروز نیز یکی از طرفدارن سرسخت تأمین روابط رفیقانه میان اعضای حزب میباشم. ما نه اکنون و نه هم هیچگاه قبلاً مخالفتی در بارهٔ اهداف مبارزهٔ ما نداشته ایم. در آخرین تحلیل هم شما و هم ما کمونیست و سویتیست[24] هستیم. در عین حال ما در مورد بعضی اقدامات ، تکتیک حزب و ترکیب کدری مخالفت های داشته ایم. متاسفانه خصومت در صفوف ما بالای عده ای از همرزمان ما تأثیر نموده است. من فکرمیکنم که در جلسهٔ وسیع بیروی سیاسی ما با وضاحت تمام در حضور رفقای که به آن دعوت خواهند شد در اینباره صحبت خواهیم کرد."
تره کی: "پس بیائید که چنین یک جلسهٔ را که رفیق امین پیشنهاد میکند دائر نمائیم، مسائل را بررسی نموده فیصلهٔ اتخاذ کنیم!" پس از ادای جملات فوق، تره کی نزدیک مینی بار رفته در گیلاسی اندکی ویسکی ریخته و به آن دو پارچه یخ اضافه نموده و بدون آنکه به دیگران تعارف نموده باشد آنرا سر کشید.

به کارمل که به صفت معاون رئیس شورای انقلابی و معاون اول صدراعظم تعیین گردیده بود، دفتری وسیعی در "خانهٔ خلق"(ارگ شاهی افغانستان"غ. ج.") داده شده بود.
دفتر کارمل از سائر دفاتر و اتاق ها فرق داشت. بالای فرش چوبی سرخرنگ که از چوب بلوط ساخته شده بود موبل کهن، در دیوارها، خلاصه همه سو آثار گرد وخاک که دیر زمانی پاک نشده بود دیده میشد. وقتی به دیوارهای که قریب بیست سال قبل به رنگ آبی رنگمالی شده بود می دیدی احساس دلخراشی از ملاحظهٔ تارها و جال های عنکبوت که از سقف بلند فولادی رنگ به هر طرف دویده بودند، به تو دست میداد. داخل این اتاق بوی گندیدگی به مشام میرسید، این بوی از چوب های که در میان دیوارها قرار داشتند برمیخاست. در اتاق موبل عظیم فرانسوی از تولیدات سدهٔ گذشته جابجا گردیده بود. ببرک مطمئن بود که طول وعرض اتاق کار و عظیم بودن میز کار او این ها همه برای آن انتخاب شده بودند تا جسامت ضعیف و قد پائین او را برجسته ساخته و موقف او را مضحک و ناچیز جلوه بدهند.
صرف رفقای نزدیک به کارمل تلفون میکردند و از او دیدن بعمل می آوردند. صحبت های این رفقا با کارمل تنها در بارهٔ تره کی، امین و طرفداران آنها بودند که شکوه داشتند: خلقی ها قدرت را میان خود تقسیم کرده اند، پرچمی ها را از قدرت دور ساخته، دست به بی قانونی میزنند، تو گوئی آنها رفقای یک حزب نبوده، بلکه دشمنان سرسخت یکدیگر هستند. ببرک به حرفهای طرفدارنش گوش میداد، وعده میداد که موضوعات را بررسی میکند. اما در عمل چی کاری از او ساخته بود؟ او از هرگونه قدرت محروم بود، هیچ وسیلهٔ برای تاثیر گذاری بالای اوضاع نداشت. اسناد برای به امضاء رساندن نزد او نمی آمد، از جریان های اصلی و پشت پرده خبر نداشت، با او در قسمت تعیین کدرها مشوره

---

[24] طرفداران شوروی خود را سویتیست مینامیدند.

صورت نمیگرفت. در حقیقت او هیچگونه فعالیت دولتی نمیکرد. جالبتر آنکه تره کی پس از جشن روز کارگر (اول می) دیگر او را نزد خود دعوت نمی نمود.
بلی، لیدر پرچمی ها بزودی درک کرد که در گیر قفس طلائی شده، و از داشتن هر گونه قدرت عملی بی بهره بوده و دستیابی به آن محال است. تمام مقام های بزرگی که او به آنها گماشته شده فرمایشی و ظاهری بودند.
اگر کارمل ببرک یک مامور عادی می بود، وضعیت مذکورغالباً مورد قبول او واقع میشد. چنین یک مامور شاید در دفتر وسیعی که در اختیار او قرار داده بودند می نشست و مادونان نیمه به خواب رفتهٔ خود را اداره میکرد و با ژورنالیستان داخلی و خارجی مصاحبه مینمود... و با سوء استفاده از "امکانات دولتی" ثروت شخصی خود را افزایش میبخشید، کاریکه دیگران با موفقیت میکنند... از طریق اشخاص معتمد پول بدست می آورد و با آن تجارت میکرد، دوستان و اقاربش را به جاه های "گرم و نرم" تعیین میکرد...
اما ببرک کارمل یک مامور عادی نبود و هیچوقت نمیتوانست چنین یک ماموری باشد. او یک انقلابی حرفوی بود و به مادیات فکر نمیکرد، او باید فعالیت میکرد. او آرزو داشت تا در برابر خود جمعیت های بزرگ مطیع مردم را ببیند.
کارمل میدانست که گفته های را که او از عقب تریبیون به زبان می آورد، طرفدارانش آنرا به منصهٔ اجرا میگذاشتند. او میتوانست مردم را شادمان بسازد و یا هم به غضب آورده و تحریک نموده تا کاری کنند که او میخواهد. کارمل بدون فعالیت نمیتوانست زندگی کند. نشستن بالای چوکی و عدم فعالیت او را به دیوانگی میکشانید.

تره کی در این میان تو گوئی کارمل را به باد فراموشی سپرده بود. کارمل در اینباره با خود می اندیشید: " چی رخ داده؟ آیا رئیس دولت و حزب از فرط پیروزی که در کودتا نصیبش شد نمیتواند به خود بی آید؟ یا عمیقاً به حالت مستی فرو رفته، چیزیکه با او قبلاً هم واقع میشد؟ شاید بیمار شده باشد؟" اما در ذهن کارمل اکثراً افکار مدهش تری خطور میکرد: "تره کی بخاطر آن خود را پنهان ساخته تا حملهٔ نهائی و فیصله کن را بالای "پرچم" انجام دهد." ببرک احساس میکرد که فعالیت های وسیعی برای به حاشیه کشانیدن او و طرفدارانش از زندگی سیاسی کشور به راه افتیده اند.
کارمل در حالیکه در دفتر وسیع و نامناسب خویش نشسته بود با حسرت و یاس تمام به تلفون های خاموش مینگریست و در افکار اندوهگین خویش غرق میشد: "تره کی بلاتردید از نارضایتی های پرچمی ها که از اردو و آپارات دولتی فعالانه رانده میشوند، آگاهی دارد. شکی نیست که او همچنان خبر دارد که این مردم نزد من، رهبر شان می آیند و از من میطلبند تا در رأس یک انقلاب دیگر، این بار "براستی یک انقلاب سوسیالیستی" که هدف آن سرنگونی خلقی ها باشد، قرار بگیرم. ولی اگر من چنین یک تصمیمی بگیرم، قیام جدید غالباً به ناکامی خواهد انجامید و من و طرفدارانم همه از بین میرویم. رفقای شوروی مرا با طرفدارانم کودتاچی های کم مایه، خاین و ضد رشد افغانستان به طرف سوسیالیزم خواهند نامید. چنین بنظر میرسد که من از یک زندان به زندان دیگر افتیدم، بلی، حالا دیگر من مرغی در قفس طلائی هستم. بهتر بود تا در زندان داوود باقی میماندم، یا تیربارانم میکردند. در اینصورت من قهرمان مردمی یا شهید بخاطر خوشبختی افغانها میشدم. در حالیکه حالا من کی هستم؟"

باری نزد کارمل، نور احمد نور که به کرسی وزیر داخله تقرر یافته بود با لیست تعیینات هیأت رهبری آن وزارت آمد. کارمل سند مذکور را با دقت مطالعه کرد. سوالاتی را از نور نموده و آخر الامر با نظریات نامبرده موافقت کرد.
در ترکیب لیست ارائه شده عمدتاً متخصصین امور جنائی، تخنیکرها و سائر پرسونل دست دوم که در نظام قبلی فعالیت داشتند و کدام مخالفتی با رژیم جدید ابراز نمیکردند درج گردیده بودند. در لیست اسامی عده ای از کسانیکه با خان های بزرگ و سران اقوام ارتباط داشتند نیز ذکر بود. کارمل در بالای لیست مذکور نوشت: "موافقت دارم."
سپس نور سند را برای گرفتن امضای تره کی نزد او برد. تره کی لیست را از نظرش تیر کرده و بدون آنکه در بارهٔ کسی نظری داده باشد به نور گفت تا در اینمورد با رفیق حفیظ الله امین مشوره نماید. نور احمد نور نتوانست عصبانیت خود را پنهان نماید و با لحن زننده پرسید:
"وزیر امور خارجه چی ارتباطی با تعیینات در وزارت داخله دارد؟"
تره کی تبسمی روشنفکر ما آبانه نموده، حیله گرانه بطرف نور نگریسته و با لحن آرام جواب داد:
"پسرم، تو خود بهتر از من میدانی که قبل از انقلاب رفیق امین رهبری سازمان مخفی منسوبین اردو و پولیس را به عهده داشت."

وزیر داخله مجدداً نزد کارمل آمد. کارمل پس از شنیدن حرفهای نور کنترول را بالای خود از دست داده، و چهرهٔ بدون آنهم تاریک وی سیاه تر شد.
در چشمان کارمل شعله های آتش بد بینی برق زد.
نور پرسید: "چی باید بکنیم؟"
کارمل: "ما چی کرده میتوانیم؟ بدون مجوز صدراعظم شما نمیتوانید ترکیب کدری هیأت رهبری وزارت داخله را تأئید نمائید، بدون نظر امین، تره کی آنرا امضاء نمیکند. شما هیچ انتخابی ندارید."
بلی، اگر شخص دوم در حزب و دولت به باد فراموشی سپرده شده بود، بالعکس وزیر امور خارجه از تمام نعمات "قهرمان انقلاب" مستفید میگردید. این حفیظ الله امین که فقط چندی قبل یک مامور عادی حزب بود، امروز همه سو و در همه جا ها دیده میشد، تو گوئی ابلیسی از پسخانه برامده باشد. وقتیکه نمایندگان کشورهای خارجی بخاطر کدام سوالی به مقامات افغانستان مراجعه میکردند، به آنها صرف رفیق امین جواب میداد. امین همیشه آماده بود شخصاً با هرکس

ببیند، صرف نظر از موقف و موضوع مورد بحث. امین با مهارت عجیبی بهمه جلسات، گردهمآئی ها و تجمع ها رسیدگی میکرد. قیافهٔ امین توأم با تبسمی که دندانهای سفید رنگش را برجسته میساخت همیشه در صفحات اول روزنامه ها در پهلوی تره کی بنظر میخورد؛ اما تصاویر او غالباً کوچکتر و کم درخشش تر از عکس های "رفیق کبیر، تره کی" میبودند.

باری، یکی از روزهای جمعه که در افغانستان رخصتی میباشد، امین از تلفون عادی شهری به سفارت شوروی زنگ زد. نوکریوال که به زبان دری بلد نبود، نتوانست بفهمد کی زنگ زده و چی میخواهد. خوشبختانه در همین لحظه معاون آمر مرکز کلتوری اتحاد شوروی، شرق شناس بودرین به طرف دروازهٔ خروجی روان بود، نوکریوال گوشی را به او پیشکش کرده گفت: "لطفاً با این خارجی صحبت کنید."
صدا در آنسوی لین: "من حفیظ الله امین هستم، معاون اول صدراعظم جمهوری دیموکراتیک افغانستان. سلام وعلیکم، رفیق! من به دفتر رفیق پوزانوف زنگ زدم مگر در آنجا کسی جواب نمیدهد."
"سلام وعلیکم، رفیق امین! من روسلان بودرین معاون آمر "مرکز کلتوری شوروی" در افغانستان هستم."
امین: "رفیق روسلان! من سفیر صاحب را کار دارم، باید فوراً با وی ملاقات نمایم یا لااقل با او در تلفون صحبت کنم. شما میتوانید تماس ما را برقرا بسازید؟"
بودرین در حالیکه میکروفون تلفون را با دستش بست، با دیدگان وحشت زده بطرف نوکریوال نگریسته آهسته پرسید: "سفیر کجا است؟"
نوکریوال: "او به نغلو برای ماهیگیری رفته، شام برمیگردد."
بودرین حرفهای نوکریوال را به امین ترجمه کرد: "رفیق امین! سفیر ما اکنون اقامتگاهش را ترک نموده و به دیدن یکی از پروژه های مهم همکاری های اتحاد شوروی و افغانستان که در جنوب غرب ولایت کابل موقعیت دارد رفته، احتمالا حوالی شام امروز برخواهد گشت."
امین: "رفیق روسلان، آیا شما میتوانید بلافاصله پس از مواصلت سفیر به سفارت با من تماس بگیرید؟ تلفون مرا یادداشت کنید. من در دفتر خود انتظار برگشتن او را به سفارت خواهم داشت."
امین پس از آنکه تلفون خود را به بودرین داد، گفتگویش را با بودرین ادامه داد:
"رفیق روسلان، در بارهٔ انقلاب ما چی نظر دارید؟"
بودرین که با علوم سیاسی عمیقاً سر و کار داشت گفت: " به نظر من انقلاب ثور میتواند گام فیصلهٔ کن و سریع در مسیر اعمار جامعهٔ نوین و مترقی در افغانستان تلقی گردد."
امین: "شما چرا گفتید "میتواند"؟ آیا شما در مورد اهداف و ظرفیت حزب دیموکراتیک خلق کدام شک و تردیدی دارید؟"
بودرین: "نخیر رفیق امین! من از کلمهٔ "میتواند" بخاطر آن استفاده کردم چون عکس العمل شدید فئودال ها را در داخل کشور و همچنان تاخت و تازهای ناجوانمردانهٔ حلقات امپریالیستی را پیش بینی میکنم. منابع متذکره تمام تلاش ها را بخرچ خواهند داد تا افغانستان مسیر پیشرفت، دیموکراسی و آخرالامر راه رشد سوسیالیستی را طی نکند. من فکر میکنم شما و همکاران تان کارهای بزرگی پیشرو دارید."
امین گفتگو را خلاصه کرده گفت: "من شکی ندارم که ما اینکار را انجام میدهیم، اگر اتحاد شوروی به ما کمک های لازم را ارائه نماید. " امین پس از مکثی افزود: " میدانید رفیق روسلان من بسیار میخواهم تا شخصاً با شما ملاقات نموده و یک صحبت همه جانبه در مورد فعالیت های "مرکز کلتوری اتحاد شوروی" داشته باشم. راستی، شما به زبان ما بسیار خوب حرف میزنید و من فکر میکنم شما باید انسان نهایت خوب باشید. نزد من بیائید تا با همدیگر آشنا شویم. به شمارهٔ که من برای سفیر گذاشتم به من زنگ بزنید و من فوراً موتر و محافظین خود را برای انتقال شما میفرستم."
پس ازادای جملات فوق امین گوشی تلفون را گذاشت.

روسلان بودرین بلافاصله با سکرتر دوم سفارت دیمیتری ریوریکوف تماس گرفته و نامبرده فوراً به عمارت رسمی سفارت آمد. روسلان به ریوریکوف در بارهٔ زنگ امین و گفتگو با وی حکایت کرد. پس از گفتگو بودرین و ریوریکوف الی شامگاهان تا برگشت سفیر در دهلیز سفارت به شطرنج زدن پرداختند.
حین بازی شطرنج بودرین لب به سخن گشوده گفت: "من نمیتوانم بفهمم که چطور وزیر امور خارجه شخصاً از تلفون عادی به نمایندگی خارجی یک کشور زنگ بزند و بسیار خودمانی با یک مامور عادی مرکزکلتوری صحبت کند. افزون بر آن او از نظرمن در بارهٔ انقلاب شان جویا شده و حتی نزد خود دعوت کرد. رفیق دیمیتری، حالا تو به من بگو آیا گرومیکو[25] میتواند همینطور عادی به سفارت یک کشور خارجی تلفون کند و با شخصیکه حتی از موقف دیپلوماتیک برخوردار نیست هم صحبت شود؟ بنظر من چنین چیزی اصلاً امکان ندرد."
ریوریکوف: "میدانی روسلان، حرف در کجاست؟! لیدران جدید افغانستان را هنوز مقام های سیاسی، کرسی ها بلند و ظرافت های تشریفاتی خراب نساخته است. آنها هنوز از سلسلهٔ مراتب، پروتوکول و موقف آگاهی ندارند. برای آنها بی تفاوت است با کی حرف میزنند، مهم آن است تا هدف خود را بدست بی آورند. اینها به کسانیکه در اینجا، در سفارت ما

---

[25] هنگام کودتای ۷ ثور آندری گرومیکو وزیر امور خارجهٔ اتحاد شوروی بود.

و یا هم مسکو در دفاتر دولتی استند شباهت ندارند. تو میتوانی آزمایش کنی و همین فردا به امین زنگ بزنی، او حتماً موتر خود را عقبت روان کرده و با تو ملاقات مینماید. او با تو آنقدر که لازم باشد در بارهٔ بهبودی فعالیت مرکز کلتوری تبادل نظر خواهد کرد. اما اگر تو یکی دو ماه بعد به او زنگ بزنی، مطمئن باش که در بهترین صورت او طوری نشان خواهد داد که هیچگاه در مورد تو چیزی نشنیده است. مشورهٔ من به تو این است که به او زنگ نزنی، زیرا در اینصورت پوزانوف و سائر رفقا از تو خواهند رنجید، و تو نباید آنها را برنجانی."

پوزانوف پس از برگشت به سفارت گذارش مختصر بودرین را شنیده و یکجا با ریوریکوف به دفتر خود رفت تا به وزیر امور خارجهٔ جمهوری دیموکراتیک افغانستان زنگ بزنند.

امین نه تنها در ساحهٔ امور بین المللی از خود ابتکار نشان میداد. ازهمان روز های اول تقرر، او توجه خاص خود را به قوای مسلح: اردو، وزارت داخله و ادارهٔ امنیت مبذول میداشت. همه تعیینات در ادارات نامبرده صرف پس ازدریافت توافق وی صورت میگرفتند. او از وزارت دفاع شروع کرد، در آنجا از چوکی های مهم نه تنها طرفداران ببرک کارمل را بر طرف کرد، بلکه اشخاص بیطرف را نیز منفک ساخت. پرچمی ها از مقام های شان دور میشدند و بجای آنها مادونان آنها تقرر مییافتند. در زمرهٔ مادونانی که مجدداً تقرر می یافتند، عده ای زیادی از آنها از قوم خروت که به شکلی از اشکال با امین قرابت میداشتند، بودند.
در عین حال بسیاری از جنرال های معزز و محترم نظام گذشته یا به زندان انداخته شدند و یا هم از وظایف سبکدوش گردیدند. در میان اینگونه اشخاص حتی کسانیکه در راه تأمین ارتباطات نظامی اتحاد شوروی و افغانستان فعالانه کار کرده بودند نیز قرار داشتند.(I) در یکی از سلول های ناپاک و سرد زندان پل چرخی جنرال فاروق، لوی درستیز اسبق اردو و سپس قوماندان حربی پوهنتون که دوست شخصی مارشال اتحاد شوروی ژوکوف[26] بود، انداخته شده بود. در اخیر ماه نوامبر سال ۱۹۷۸ پس از کوشش های پیگیرانهٔ یکی از منسوبین دفتر استخباراتی شوروی در کابل به نام ویکتور بوبنوف، این جنرال مریض، ناتوان و پیر که قابل هرگونه احترام بود، از محبس رها گردید.

****

به مجرد رسیدن جنرال زاپلاتین به میدان هوائی کابل، جانب افغانی به او پیشنهاد کرد تا بدون تأخیر برای ملاقات نزد حفیظ الله امین وزیر امور خارجه و معاون صدراعظم برود.
اقبال وزیری رئیس جدیدالتقرر ریاست عمومی امور سیاسی قوای مسلح افغانستان، کسیکه از زاپلاتین در میدان هوائی استقبال کرد در حالیکه تبسم وسیعی بر لبان داشت گفت:
"انقلاب است! کارهای ما نهایت زیاد است. رفیق امین شخصاً وظیفهٔ مراقبت از اردو، پولیس و ادارهٔ امنیت دولتی را به عهده دارد. او عملاً بیست و چهار ساعت در یک شبانه روز کار میکند."

حفیظ الله امین پس از نخستین لحظات ملاقات مورد پسند زاپلاتین قرار گرفت، او را شخص زنده، پُر از پلان ها و اراده داشتن برای تطبیق فوری آن یافت. او میدید که تمام چیز ها در وجود این شخص: چشمان، ژست ها، تبسم بازگو کنندهٔ انرژی عظیمی بودند. امین پس از آنکه مسرت صمیمانهٔ خود را به مناسبت رسیدن مشاور شوروی ابراز داشت، در حالیکه به سختی حرف میزد و با بی طاقتی به طرف اقبال که وظیفهٔ ترجمانی را به عهده داشت میدید به توضیح انتظارات خود از زاپلاتین پرداخت:
"میدانید رفیق جنرال، ما به اردوی خود امیدواری های زیادی بسته ایم. در کشور شما پرولیتاریا در اتحاد با مصتضعف ترین قشر دهاقین انقلاب کردند. در حالیکه در وطن ما اینکار را اردو انجام داد. ما باید هزاران نفر را به اردو دعوت کنیم و آنها را با روحیه و مفکورهٔ دفاع از انقلاب تربیه نمائیم.
میخواهم با شما رُک و راست باشم، اوضاع کشور پیچیده است. پس از انقلاب کبیر ثور ما مجبور شدیم تا تقریباً تمام رهبری اردو را تغییر داده و همه افسران و جنرالان را که بالایشان اعتماد نمی شد برطرف سازیم. بجای آنها کسانیکه جوانتر ولی از سواد کمتر برخور دار استند روی کار آمده اند. شما به زودی با آنها آشنا می شوید. اگر کسی را در میان آنها بدون آمادگی دریافتید، تعجب نکنید. آنها باید درس و تربیه ببینند. در این راستا نقش ارگان های سیاسی اردو نهایت مهم به نظر میرسد.
رفیق اقبال اینجا حضور دارد، حزب رهبری چنین ارگان را به او سپرده داست. از اینکه او یک شخص ملکی است شما تشویش نداشته باشید. رفیق اقبال فاکولتهٔ فلسفهٔ پوهنتون دولتی مسکو را به اتمام رسانیده و عضو سابقه دار و قابل اعتماد حزب است. داوود او را به اتهام فعالیت های خرابکارانه در قوای مسلح به زندان انداخته بود. فرزند و همسرش از فرط گرسنگی هلاک شدند. اشخاصی مانند اقبال ذخیرهٔ طلائی حزب ما استند."(II)
از اینکه اقبال به سختی، ولی توانست حرفهای اخیر امین را ترجمه نماید، مورد پسند زاپلاتین قرار گرفت. چهرهٔ اقبال گلابی رنگ شده بود، زبانش بند میشد و اخیرالامر در حالیکه با عجز بطرف امین می نگریست بکلی خاموش شد.

---

[26] مارشال ژوکوف قهرمان چند مرتبه ای جنگ دوم جهانی و وزیر دفاع اسبق اتحاد شوروی بود.

امین با شدت گفت: "ترجمه کن، ما هیچگونه اسراری از رفقای شوروی نداریم. آنها باید قهرمانان واقعی را از آنهایی که صرف به نام حزبی استند، تفکیک کنند. به مناسبت مواصلت شما ما کدر هایی را که از آنها میتوان در فعالیت های سیاسی استفاده کرد انتخاب کردیم. لطفاً با هر یک از آنها ملاقات نموده و نظر خود را ابراز دارید. جداً از شما خواهش میکنم حین ارزیابی ها حد اکثر صادق باشید و اگر کسی از میان آنها مورد پسند تان قرار نگیرد، نظر تان را به من بگوئید، ما حتماً آنرا مد نظر میگیریم."(III)
امین در بارهٔ خود نیز به مهمان حکایت کرده گفت که در ایالات متحدهٔ امریکا تحصیل نموده و با زبان انگلیسی بلدیت کافی دارد. مختصراً از اوضاع در داخل حزب نیز صحبت نموده یاد آور شد: "صفوف حزب ما افزایش یافته و هرچه بیشتر استحکام می یابد. حزب به یک نیروی عظیم سیاسی مبدل میشود."
قرار امین و زاپلاتین بر آن شد که منبعد هفتهٔ یکبار ملاقات میکنند. در عین حال امین خاطر نشان ساخت: " در صورتیکه شما ضرورت به کدام مشورهٔ فوری داشته باشید، میتوانید هر وقت نزد من بیائید."
سپس اقبال زاپلاتین را نزد تره کی برد. زاپلاتین تره کی را شخص کاملاً دیگری یافت. در تفاوت با امین که همیشه هیجانی و مانند پیچ سخت تاب خورده بود، تره کی پدرکلان ملایم و با تبسمی را به یاد می آورد. بنظر میرسید که تره کی هیچگونه عجله ای نداشت و حاضر بود ساعت ها با مهمان خود در بارهٔ مسایل مختلف صحبت کند، از هوا در کابل شروع تا نقش کمیسارها در قوای مسلح اتحاد شوروی حرف بزند. آنچه مستقیماً به وظایف زاپلاتین ارتباط میگرفت، تره کی در حقیقت کلمه به کلمه گفته های امین را تکرار نموده تأکید کرد تا هرچه زودتر ارگان های سیاسی در اردو ایجاد گردند، زیرا اردو اتکای اصلی حاکمیت جدید میباشد.

طی روزهای مابعد زاپلاتین با افسرانی که برای کار در ریاست سیاسی اردو انتخاب شده بودند ملاقات و گفتگو میکرد. شمار این افسران به سی تن میرسید. دو تن از این افسران را زاپلاتین بلافاصله رد کرد. در میان رد شدگان یاور شخص تره کی، افسر بیست و پنج سالهٔ قوای ترانسپورت هوائی به نام گلاب زوی بود. گلاب زوی به حیث رئیس تشکیلات ریاست عمومی امور سیاسی پیشنهاد شده بود. گلاب زوی حین صحبت با زاپلاتین خاطر نشان ساخت که آرزو دارد وظیفهٔ رئیس تشکیلات و یاور بودن تره کی را همزمان به پیش ببرد. در حقیقت این قهرمان انقلاب تمایل خاصی به وظایف سیاسی و حزبی از خود نشان نمیداد. زاپلاتین از طرز برخورد گلاب زوی خوشش نیامد و هنگام گفتگو با او مستقیماً خاطر نشان ساخت: "نخیر، اینطور نمی شود، شما باید یک وظیفه را انتخاب کنید."(IV)
گلاب زوی: "مطمئن باشید، من معاون ورزیده خواهم داشت و او به تمام کارها رسیدگی خواهد کرد."
زاپلاتین: " شما حتی تصور نمیکنید که وظیفهٔ رئیس تشکیلات ریاست عمومی امور سیاسی چقدر با اهمیت است. مسؤول تشکیلات باید قلب و موتور ریاست سیاسی شود. بناءً هیچگونه اجرای همزمان دو وظیفه نمیتواند مطرح باشد."
گلاب زوی پوزخند زنان در حالیکه اتاق را ترک میکرد گفت: " دیده شود."
زاپلاتین خبر نداشت که تره کی گلاب زوی را فرزند خود خوانده بود و بسیار دوستش داشت. روز بعد تره کی با لحن همیشگی ملایم خود کوشش کرد مشاور را معتقد بسازد تا در برابر قهرمان از انعطاف کار بگیرد. اما زاپلاتین بطور غیر مترقبه پافشاری کرد:
"اگر شما میخواهید یک ادارهٔ فعال ایجاد نمائید، در اینصورت بالای من اعتماد داشته باشید؛ در صورتیکه شما میخواهید صرف کلیشه ای از این اداره داشته باشید، در اینصورت طوریکه میخواهید عمل کنید."
و رهبر مجبور شد عقب نشینی کند. رئیس تشکیلات برادر زادهٔ امین تعیین شد که از اکادمی مخابرهٔ شهر لینینگراد فارغ گردیده بود. این شخص به زبان روسی بصورت روان صحبت میکرد و زاپلاتین او را به چوکی مورد نظر، مناسب دانست.
زاپلاتین با این کار خود نا خود آگاه نزد لیدر آیندهٔ افغانستان بالا رفت.

زاپلاتین در عین حال توانست با تره کی نیز مناسبات دوستانه را حفظ نماید. رئیس دولت او را بیشتر از هر "رفیق" دیگر شوروی میپذیرفت. حتی جنرال گوریلوف مشاور عمومی نظامی نمی توانست به این سهولت داخل ارگ گردد. روابط حاکمیت جدید با جنرال گوریلوف در مجموع ساده نبود. تره کی و امین نمی توانستند از یاد ببرند که جنرال مذکور با رئیس جمهور داوود روابط خود مانی داشت، داوود بالای او اعتماد می کرد و اجازه می داد تا حین سفرها در داخل کشور او را همراهی کند. زاپلاتین آخرالامر با مشکلات فراوان توانست لیدران افغان را قانع بسازد که جنرال لیف گوریلوف کاملاً از تحولات انقلابی حمایت می کند و باید از تجارب بی همتای او استفاده شود. با حضور گوریلوف موافقت صورت گرفت اما اعتماد مکمل در برابر او کمافی السابق بوجود نمی آمد.

زاپلاتین در این میان با شعف تمام به تدریس افسران انتخاب شده پرداخت. حین ترتیب تقسیم اوقات درس ها او ناگهان با دشواری غیر مترقبه ای برخورد و از خود سوال کرد: " از چی باید شروع نمود؟ موضوع اولین درس، مهمترین درس، چی باید باشد؟" به مثابهٔ یک کارمند مجرب و آبدیدهٔ مکتب شوروی زاپلاتین موضوع اولین درس را بطور ذیل تعیین نمود:
"انقلاب کبیر ثور: اهمیت تاریخی آن، درسها، نتایج و ضرورت دفاع از دست آورد های آن". عنوان مذکور از دیدگاه یک کارمند امور سیاسی کاملاً بجا بود. اما امین در این باره شک و تردید نشان داد:

"کی در اینباره خواهد نوشت؟ در داخل حزب ما، هنوز بسیار مسایل استحکام نیافته اند، چیزهای زیادی تا کنون وضاحت ندارد. نخیر، بیائید این موضوع را به بعد ها موکول نمائیم."
غالباً امین میخواست از شخص او به عنوان الهام دهنده و سازمان دهندهٔ پیروزی انقلاب ثور یاد گردد و بدین ترتیب او داخل تاریخ شود. در شرایط کنونی او مجبور بود پیروزی مذکور را با تره کی، قادر و وطنجار تقسیم کند. از جانب دیگر کارمل نیز اینجا و آنجا سربلند میکرد. به همین دلیل بود که او نیاز به زمان داشت تا بعد تر همه چیزها را مطابق میل خود عملی نماید.
زاپلاتین موضوع احتیاطی درس اول را که: "اتحاد شوروی، همسایهٔ شمالی ما" نام داشت، پیشنهاد کرد.
امین با رضایتمندی خاطر نشان ساخت: "بلی، کاملاً بجا، بخاطر تدریس این موضوع از وقت صرفه جوئی نکنید."
زاپلاتین صرفه جوئی نمی کرد، او ده ساعت تدریسی را وقف موضوع مذکور کرده و ثابت ساخت که به خطا نرفته بود. افغان ها در حالیکه با شعف بی پایان به لکچرهای او گوش می دادند. برای آنها هرگونه معلومات در بارهٔ اتحاد شوروی دلچسپ بود.

کسانیکه اکنون این نوشته را می خوانند، احتمالاً بالای ما باور نکنند. چرا افغان ها تمایلات بیشتر بطرف اتحاد شوروی داشتند تا بسوی کشورهای غربی، در حالیکه سطح زندگی در این کشور ها بلند تر بود؟ به هر حال این یک واقعیت بوده و هیچگونه مبالغه ای در آن وجود ندارد. شاید این عجیب باشد اما آنعده از افغان هایی که برای آموختن مسلک های ملکی، نظامی و پولیس به ایالات متحدهٔ امریکا و کشورهای اروپای غربی (عمدتاً جمهوری آلمان فدرال) به مؤسسات تحصیلات عالی می رفتند، پس از برگشت به وطن از طرز و چگونگی زندگی در اروپای غربی مایوس و دل زده می بودند، بعضاً حتی از آن تنفر خود را ابراز می داشتند. این افغان ها که تجارب تلخ از امریکا یا اروپای غربی می داشتند با علاقمندی به جاسوسی برای شبکه های استخباراتی اتحاد شوروی می پرداختند و عضویت حزب دیموکراتیک خلق را بدست می آوردند. آنها بیشتر از کسانیکه که در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند سوویتیست می بودند.(۷)
علت آنکه این افغان ها از جوامع غربی خوش شان نمی آمد، چی بود؟
سؤال دلچسپی است!
وقتی از خود آنها دلیل آنرا می پرسیدی، آنها نمی توانستند کدام جواب واضح و مقنع بدهند. بطور مثال آنها می گفتند که در جوامع غربی اخلاق رو به زوال نهاده و پدیده هایی چون وجدان و عزت نهایت فرعی شده اند. عده ای از افسرانیکه در کشورهای غربی تحصیل کرده بودند اذعان داشتند که به آنها در این ممالک به حیث انسان های دست دوم می نگریستند و آنها را آشکارا توهین و تحقیر می نمودند. این افسران دلایل مختلفی برای دوست نداشتن غرب می آوردند، ولی آنها نمی توانستند مقصد اصلی خود را بیان دارند: افغان ها که برخاسته از یک جامعهٔ سراپا سنتی بودند نمی توانستند بپذیرند که در جوامع غربی این معادلات دیر زمانی است که به تاریخ سپرده شده، در آنجا منافع فرد بالای منافع دسته جمعی ارجیحیت دارد. در حالیکه در اتحاد شوروی معادلات دسته جمعی کاملاً پا برجا بوده، حتی از اصول کمونیزم بشمار میرفتند و بوسیلهٔ قانون حمایت می شدند.

در تفاوت با سائر مشاورین که به افغانستان (و همچنان ایتوپیا، انگولا، کیوبا وغیره) می رفتند تا وضع اقتصادی خویش را بهبود ببخشند، زاپلاتین بلعکس از کسانی بود که وظیفهٔ جدید خود را با کمال مسؤولیت اجرا میکرد. به همین دلیل او بزودی دشمنان زیادی پیدا کرد. او با تعجب متوجه شد که برخی از همکاران او در این کشور انقلابی مانند او از ده الی دوازده ساعت در یک شبانه روز کار نمی کنند. برعکس بعضی ها صرف الی نیمه روز خود را تکلیف می دادند به وظیفه بیایند، سپس شکم سیر نان چاشت را نوش جان نموده، پیک ودکای خود را سر کشیده (به گفتهٔ آنها "برای ضد عفونت") رهسپار خانه یا نزد دوستان مشابه به خود میشدند.
ازهمه ناراحت کننده برای زاپلاتین آن بود که او حتی جنرال گوریلوف را نیز در حالات نچندان زیبا غافیلگیر نموده بود. زاپلاتین که شخصی بود رُک و راست و عادت نداشت "گپ" را در دلش نگهدارد، بلافاصله نزد مشاور عمومی نظامی رفته به او گفت: "این کار شایستگی شما را ندارد، شما باید به امور زیادی رسیدگی کنید، در حالیکه شما را نمی شود پس از نیمه روز در دفتر یافت." گوریلوف که از ملاحظات زاپلاتین دچار حیرت و شرمندگی گردیده بود کوشش کرد به پیش آمد رنگ شوخی بدهد. اما این آخرین واقعه با او نبود. زاپلاتین برای انجام کاری یک هفته بعد به کلوب عسکری، جائیکه دستگاه مخفی مخابره ای لوی درستیز اتحاد شوروی نصب شده بود آمد. چیزی را که زاپلاتین در آنجا تماشا کرد او را واقعاً تکان داد. در روز روشن بالای چمن در داخل محوطهٔ کلوب عسکری اشخاص مهم اجتماع شوروی در کابل در حالیکه پس از گرفتن حمام ساونا نیمه برهنه بودند و روی جایی ها را بدور خود پیچانده بودند لم داده با کمال رضایت بیر می نوشیدند و گفتگو می کردند. در میان آنها "همسایگان نزدیک" و "همسایگان دور" نیز بودند؛ جالبتر آنکه مشاور عمومی نظامی گوریلوف نیز در آنجا دیده می شد. خشم سراپای زاپلاتین را فرا گرفت. او گوریلوف را گوشه ساخته گفت: "من همین اکنون از بد عملی های شما به لوی درستیز اتحاد شوروی خبر میدهم و شما در ظرف بیست و چهار ساعت از افغانستان به کشور برگردانیده خواهید شد." زاپلاتین پس از ادای این سخنان به طرف دستگاه مخابره روان شد. گوریلوف نیمه برهنه به عقب زاپلاتین به دویدن پرداخته زاری کنان او را مخاطب قرار داد: " رفیق زاپلاتین مرا نابود نکن! من به تو قول یک عضو حزب را میدهم، دیگر تکرار نخواهد شد. مرا شیطان گمراه ساخت، ببخش."

گوریلوف به قولش وفادار ماند، دیگر چنین عملی از او سر نمیزد. پس از نیم سال باری گوریلوف به زاپلاتین اعتراف کرد: "تشکر رفیق زاپلاتین، مرا از بدبختی بزرگی نجات دادی." اما زاپلاتین در عین زمان دشمنان جدی را در میان "همسایگان دور" و "همسایگان نزدیک" پیدا کرد.
مشکل دیگری که بروز کرد، مسئلهٔ ارائهٔ اطلاعات در مورد اوضاع افغانستان بود که منابع مختلف آنرا به مسکو خبر میدادند. زاپلاتین کوشش های زیادی به خرچ میداد تا در مورد مسایل مهم معلومات و اطلاعات هماهنگ شده به مرکز فرستاده شود. اختلافات در ارزیابی خبرها و اطلاعات فعالیت ارگان های نهایت مهم را در "مرکز" مختل میساخت.

ظاهراً همه با پیشنهاد زاپلاتین موافق می بودند. اما مسؤولین دفاتر کی. جی. بی و "کشف نظامی" (جی. آر. یو) در خفا به آمرین خویش اطلاعات هماهنگ یافته را نمی رساندند، بلکه غالباً اطلاعات بالعکس می بودند. زاپلاتین با ساده دلی و تعجب ازخود سؤال میکرد: " آنها چرا اینطور عمل میکنند؟ کجاست صداقت حزبی اینها؟ آخر توافق کردیم. . ."
در عین حال تصورات زاپلاتین در رابطه به صداقت از طرف بعضی از افغان های که با آنها کار میکرد نیز لطمه دار گردید. بطور مثال از طرف وزیر دفاع عبدالقادر. قادر در اولین ملاقاتش با زاپلاتین نامبرده را تکان داد، او گفت: " رفیق جنرال، شما بالای من اعتماد مکمل نداشته باشید." و بدون آنکه خمی به ابرو آورده باشد افزود: "من شما را میتوانم به سادگی فریب بدهم. زبان ما را شما نمی دانید، با ظرافت های افغانی شما بلد نیستید. مشورهٔ من به شما این است که به چیزهایی که به شما میگویند تا اخیر باور نکنید."
قادر وقتی دید که مشاور به مقصدش پی نمی برد، توضیح داد: " در میان شما شوروی ها معمول است، چیزیکه فکر می کنید، آنرا به زبان می آورید. ما طور دیگر هستیم. کلمات ارزش ندارند. به کلمات همیشه باور نداشته باشید."
زاپلاتین: "پس من به چی باید باور کنم؟"
قادر در حالیکه از جواب مستقیم به این سوال طفره می رفت گفت: "خوب، این به موضوع ارتباط می گیرد، هرچه بیشتر در اینجا زندگی کنید، مسایل را بهتر درک خواهید کرد."
قادر برای زاپلاتین یک معما بود. او شخصی بود با قد نچندان بلند، شانه های وسیع، با چهرهٔ زشت دهقانی و چشمان پر از نیرنگ که هیچگاه احساسات واقعی او را برملا نمی ساختند. قادر تو گوئی در یک خود مختاری به سر میبرد. او به جناح های "خلق" و "پرچم" وابستگی نداشت. می گفتند که قادر بازی خودش را به پیش می برد.
در صحبت های بعدی قادر دیگر هیچگاه به نظریات قبلی خود برنمی گشت. و علاقمند بود در بارهٔ فعالیت های سیاسی در اردو لطیفه های بگوید. باری او خاطر نشان ساخت:
"افسوس که ما قبلاً از داشتن کارمندان امور سیاسی محروم بودیم، حالا من درک میکنم که این یک خلای بزرگ بوده است. اما با اینهمه رفیق جنرال موافقت کنید که اول باید ماشیندار حرف بزند و سپس کارمند سیاسی.
زاپلاتین با حوصله مندی اعتراض میکرد: " این حتمی نیست. بعضاً یک کلمهٔ بجا بهتر از هر ماشیندار می تواند مشکل را حل و فصل نماید. در اینصورت به فیر کردن ضرورت نمی ماند."
قادر خندهٔ سرایت کنندهٔ سر میداد و تکرار میکرد: "خوب، خوب. . ."

****

معاون آمر دفتر استخباراتی آرلوف – موروزوف، خوتیایف را نزد خود دعوت نموده و بسته ای از اوراق تایپ شده را در برابرش گذاشته گفت:
"اینها اسناد جلسهٔ وسیع بیروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان است که پریروز دایر گردیده بود."
خوتیایف: "کی اینها را ترجمه نموده؟"
آرلوف- موروزوف: "کارمندان سفارت. خدا را شکر، که اینکار را دیگر آنها انجام میدهند. سفیر در رابطه به جلسه تلگرامی اطلاعاتی را به مسکو فرستاد. من آنرا خوانده ام. در آن آمده است که جلسهٔ بیروی سیاسی گام دیگری در راه دستیابی... به وحدت کامل حزب میباشد. اگر راست بگویم من، اینطور... فکر نمیکنم. به هر حال تو رفیق خوتیایف با چشمان ... این اسناد را ارزیابی کن."
ولادیمیر خوتیایف اسناد را گرفته به "اتاق عمومی" رفته آنجا در چوکی که صرف به او تعلق داشت جابجا شده، سگرتی را روشن نموده و با دقت تمام به مطالعهٔ اسناد پرداخت.
مشروح مختصری اسنادی که خوتیایف میخواند قرار ذیل بود: جلسهٔ وسیع بیروی سیاسی دایر گردیده بود. در جلسه، تره کی بیانیهٔ را تحت عنوان *"انقلاب ثور، و وظایفی که در برابر حزب دیموکراتیک خلق قرار دارند"* ایراد نموده بود. محتوای بیانیه ای نشان میداد که متن بیانیه از طرف خود تره کی ترتیب یافته بود. خوتیایف دریافت مهمترین مسئلهٔ تره کی در بیانیه اش بالای آن تأکید مینمود، *" شباهت کامل خصوصیات* دیموکراسی مردمی افغانها، یعنی حل و فصل مسایل از طریق انستیتوت جرگه ها و اصول تئوری دولت دیموکراتیک *سوسیالیستی بود."* تره کی در نطق اش همچنان خاطر نشان میساخت که دیگران، مخصوصاً اروپائی ها برای رسیدن به سوسیالیزم به ده ها سال و حتی قرن ها ضرورت دارند، در حالیکه افغانها با در نظر داشت مشخصات شعور خویش همین اکنون بسیار متمایل به سوسیالیزم و دیموکراسی

استند. تره کی در پایان سخنرانی خود اعضای جدید را از زمرهٔ افسرانی که پیروزی انقلاب ثور را تأمین نموده بودند به ترکیب کمیتهٔ مرکزی حزب پیشنهاد نمود.
به تعقیب تره کی کارمل رشتهٔ سخن را بدست گرفته بود. او توجه حاضرین را به ضرورت همکاری های رفیقانه میان همه رفقای حزبی در کارها بدون در نظر داشت تعلقات قبلی به جناح های "خلق" و "پرچم" معطوف نموده بود. کارمل هکذا تأکید کرده بود که نباید در امور رسمی مسؤولینی که قبلاً به جناح "خلق" ارتباط نداشتند مداخله های خود سرانه صورت بگیرد. کارمل در حالیکه نظر تره کی را در بارهٔ "متمایل بودن افغانستان برای سوسالیزم" تأئید میکرد، رویهمرفته توجه حاضرین را به عوامل متعددی که سد راه کشور بطرف ترقی و سوسیالیزم میشوند جلب کرد. در این زمینه او از دسیسه های کشورهای مقتدر امپریالیستی، ارتجاع داخلی و عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی یاد آوری کرد. (...)
پس از کارمل نوبت به حفیظ الله امین رسیده بود. او با سخنان رفیق تره کی موافقت کامل خود را ابراز داشته و از برخورد آشتی طلبانهٔ رفیق کارمل در برابر نیروهای ارتجاعی انتقاد کرد. امین خاطر نشان ساخته بود که کارمل نباید به آنهائی که خون افغانها را مینوشند دلسوزی داشته باشد. سپس امین بطور مشخص از رعایت دسپلین در داخل حزب یاد آور شده و از ممنوع قرار دادن استعمال کلمات و اصطلاحاتی که از افتراق قبلی در حزب حکایت مینمایند سخن رانده افزود: " دیگر در افغانستان نه "خلق" وجود دارد و نه هم "پرچم"، من تقاضا میکنم تا استعمال این اصطلاحات نه تنها در محیط حزبی بلکه در مطبوعات نیز منع شوند. صرف حزب دیموکراتیک خلق افغانستان وجود دارد و همهٔ ما اعضای همین حزب واحد هستیم. و هر آنکسی که با این اصل موافقت ندارد، بگذار از صفوف حزب ما خارج شود."
ولادیمیر خوتیایف پس از مطالعهٔ این قسمت تو گوئی ناگهان به چیزی نهایت مهمی پی برده باشد با خود گفت: "آه، ها، بسیار جالب است. بدینترتیب امین با منع قراردادن اصطلاحات میخواهد کارمل و طرفدارانش را خنثی بسازد. در نام حزب کلمهٔ "خلق" بدون آنهم وجود دارد. با منع قرار دادن اصطلاح "پرچم" صرف اصطلاح "خلق" که در نام و بیرق حزب درج گردیده، باقی میماند، در حالیکه حتی یادآوری از نام جناح دیگر منع قرار داده میشود."(VI)

خوتیایف در اینباره به مرکز تیلگرامی ترتیب نمود. در تیلگرام، او استدلال میکرد که فیصله های جلسهٔ وسیع بیروی سیاسی نه تنها وحدت حزب را استحکام نمی بخشد، بلکه برعکس عامل دیگری برای عصبانیت پرچمی ها شده و باعث افتراق جدید خواهد شد.
خوتیایف سند مذکور را بلافاصله برای مطالعه به آرلوف – موروزوف داد. آرلوف- موروزوف متن را با دقت تمام خوانده، شانه هایش را تکان داده گفت: "شاید مشکل اصطلاحات افغانی ... را در مرکز درست درک نتوانند. اما از نقطهٔ نظر تحلیلی تو ولادیمیر وظیفهٔ خود را بصورت عالی انجام دادی."
سپس معاون "دفتر" و خوتیایف با تلگرام مذکور نزد اوسادچی که لحظاتی پیش از مسکو برگشته بود، رفتند.
اوسادچی که پس از تداوی و استراحت تندرست و سرحال بنظر میرسید تیلگرام ترتیب شده را عنوانی "مرکز" فوراً امضاء کرد.
فردای آنروز اوسادچی جلسهٔ عمومی کارمندان خود را بشمول همکاران تخنیکی و دریور اوپراسیونی دایر نمود. او با افتخار به مادونان خود گذارش داد که حین اقامتش در مسکو او را شخص یوری آندروپوف، رئیس کی. جی. بی اتحاد شوروی، بوریس پونوماریف منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی و سائر مسؤولین نهایت مهم دولتی و حزبی پذیرفتند. او افزود که آندروپوف وظیفه سپرده تا با استفاده از تمام امکانات ادارهٔ "کشف خارجی" به رژیم جدید افغانستان کمک صورت بگیرد تا بتواند در شرایط دشوار سیاسی داخلی و خارجی ایستادگی نموده استحکام یابد. آندروپوف به ما و شما هوشدار داده است تا از مداخله در امور داخلی این کشور مستقل خود داری نموده**، و نباید نقش قاضیان سومی را در حل وفصل تضادهای که پس از پیروزی انقلاب ثور مجدداً با شدت در صفوف حزب دیموکراتیک خلق بروز نموده اند، بازی کنیم. در عین حال یوری آندروپوف از ما میخواهد تا در مورد اینکه آیا ما منبعد تماس های غیر علنی با اعضای جناح "پرچم" داشته باشیم یا خیر، فکر کنیم. فرض کنیم اگر از این تماسهای ما تره کی باخبر شود و ما را متهم به بازی های "پشت پرده" کند؟ در این صورت روابط صمیمانه میان احزاب ما مورد ضربهٔ محسوسی قرار گرفته و سخت متضرر خواهند شد.

اوسادچی سپس از ملاقاتش با کریوچکوف یاد آور شده گفت که چون از شک و تردید های آندروپوف در بارهٔ پرچمی ها آگاهی داشت به من پیشنهاد کرد تا فعالیت ها را با اجنتانی از جناح "پرچم" "منجمد" ساخته و پروژه های استخدام طرفداران "پرچم" فعلا متوقف شوند. اوسادچی پس از آنکه در بارهٔ ملاقات ها، گفتگو ها و خبرهای مسکو حکایات خود را به پایان رسانید، خاطر نشان ساخت که سائر مسایل را با هریک از کارمندان جداگانه مطرح میسازد.
اوسادچی ضمن صحبت ها از سپری نمودن رخصتی در مسکو یکبار هم از تداوی و حملهٔ قلبی ایکه بالایش آمده بود یادآور نشد. تو گوئی هیچگونه حملهٔ قلبی در میان نبوده.
پس از جلسه، اوسادچی اولین کسی را که نزد خود خواست، الکسی پیتروف بود:
"میدانی الکسی تو بزودی افغانستان را باید ترک کنی. چند سال است تو اینجا استی؟
پیتروف: "اندکی بیشتر از چهار سال میشود."
اوسادچی: "دلت تنگ نشده؟"
پیتروف: " نمیدانم حتی چی عرض کنم."

اوسادچی: " به هر حال، فعالیت تو در اینجا یک ماموریت تمام عیار و مکمل بوده است. در مسکو عوضی ترا آماده میسازند. تو خدمات زیادی انجام دادی. و شایستهٔ مدال بزرگی هستی. رهبری ادارهٔ "کشف خارجی" در مورد تو نظر مثبت دارد. تو هیچگونه لغزشی حین اجرای وظایف تحت پوشش خبرنگار آژانس خبر رسانی "تاس" نداشتی. رهبری "تاس" نیز تا جائیکه من مطلع هستم هیچگونه انتقادی بالای تو ندارد. من باور دارم که حالا دیگر تو هر چه بیشتر بالا میروی. تو بهتر از همه میدانی که حضور تو دیگر در اینجا موجبات تشویش را در بعضی از حلقات حزب دیموکراتیک خلق به بار می آورد. بطور مثال، اگر میان تره کی و کارمل فردا جنجالی بر پا شود، هر دوی آنها نزد تو خواهند شتافت تا تضادهای عقب پرده ای آنها را از طریق "چینل های غیر علنی" به رهبری شوروی اطلاع بدهی، در حالیکه حالا میان دو کشور "چینل های علنی" وجود دارند. این تشویش را باید دور ساخت. الکسی، من امیدوارم مرا درک کنی؟"
الکسی با علامت موافقت سرش را تکان داده اما ذهناً از چیزهای که آمرش بیان نمود سخت ناراحت شده بود. او سخنانی را که چندی پیش به او ویکتور بوبنوف گفته بود به یاد آورد: ("تو فکر میکنی، اینکه دوستان تو در رأس رهبری افغانستان قرار گرفتند، برای تو خوب است؟"). پیتروف دلایل مرکز را که از طرف آمر به او ابلاغ گردید بخوبی درک میکرد، و بحثی نداشت، مگر او هرگز نمیخواست کابل را ترک بگوید. بلی در مسکو به او مسافرت های کاری را به کشورهای "خوبتری" پیشنهاد خواهند کرد. اما او این کشورهای "خوبتر" را نمیخواست. الکسی زبان دری را خوب بلد بود، در حالیکه با زبان انگلیسی مشکلات داشت. او با دلگرفتگی به آن می اندیشد که منبعد او را به کشورهای اروپائی یا امریکائی خواهند فرستاد. این مسافرت ها معتبر تر و پر درآمد تر خواهند بود ولی در عین حال خفقان آور و بی مزه.
پس از پیتروف، ویکتور بوبنوف به اتاق اوسادچی داخل گردید.
اوسادچی: "رفیق بوبنوف، با کی ها از جملهٔ اجنتان و ارتباطی های خویش در شرایط کنونی و در روشنائی دلایل که من در جلسهٔ عمومی تذکر دادم شما حاضر هستید خدا حافظی کنید؟ به عبارهٔ دیگر با کدام یک از پرچمی ها شما حاضر استید قطع رابطه کنید؟"
بوبنوف با قاطعیت و درعین حال با لحن آرام گفت: "با هیچکس. رفیق اوسادچی، شما خود میدانید که با اجنتها و کسانیکه من در اینجا با آنها ملاقات میکنم، برعلاوهٔ همه، آنها دوستان من هستند. از من هر چیز دیگری بخواهید، مگر خیانت به دوستی را از من نخواهید."
آمر در حالیکه لحنش را اعتماد آمیز میساخت گفت: "نی، ویکتور تو مرا درست نفهمیدی، من چنین یک عمل را از تو هیچگاه نخواهم خواست. افزون بر همه، تا جائیکه من به یاد می آورم در جملهٔ ارتباطی های تو حتی یک پرچمی هم نیست. تو مرا عفو کن، من بنابر مسؤولیت خود وظیفه داشتم از تو در اینباره بپرسم، خودت میدانی هدایات مرکز قابل بحث نیستند."
بعد از بوبنوف نوبت به ستاراستین رسید.
اوسادچی با لحن خشک به ستاراستین خاطر نشان ساخت: "والیری، من فکر میکنم در روشنائی دساتیر مرکز تو باید اجنت "خوست" را "منجمد" بسازی و از کار با اجنت "آرتیوم" دست بکشی."
ستاراستین که از قبل برای استدلال و جر و بحث آمادگی گرفته بود با لحنی که کمتر از اوسادچی خشک نبود پرسید: "چرا؟"
اوسادچی: "بخاطر آنکه آنها پرچمی هستند."
ستاراستین: "رفیق اوسادچی، آیا شما فکر نمی کنید که با "منجمد" سازی اجنت های پرچمی ما اشتباه جدی را مرتکب میشویم؟ در قدم اول ما فعالیت های کشفی را لطمه دار میسازیم، فعالیت های محرم را. شما ببینید، چیزی را که مرکز پیشنهاد میکند از قبل ناکامی را در بر داشته و یا هم معلومات محرم از نزد ما به خارج رخنه خواهد کرد. آنها در مرکز نمیدانم به کدام دلیل فکر میکنند که از تماس های من با اجنتان غیر از شما و دستگاه مرکزی کسی دیگری نیز آگاهی خواهد یافت. چرا آنها ما را اینقدر کم ظرف می پندارند. چرا آنها فکر میکنند که "خوست" و "آرتیوم" حتماً در بارهٔ همکاری های ما یا افشاگری خواهند کرد یا ناکام خواهند شد.
در قدم دوم، من اصلاً نمی فهمم، چرا "مرکز" میخواهد کسب معلومات را از طرفداران "پرچم" از دست بدهد. در جناح "پرچم" همین اکنون تحولات نهایت حساس و حتی خطر ناک جریان دارند. در صورتیکه ما به اجنتوری در اجتماع آنها نپردازیم، پس چگونه میتوانیم از پلان ها و مقاصد پرچمی ها با خبرشویم؟ گیریم، اگر این پرچمی ها فردا کدام گلی را به آب بدهند "مرکز" باز هم ما را به بیخبری از انکشاف اوضاع سیاسی کشور متهم خواهد ساخت. جواب ما در صورت بروز چنین یک اوضاعی به مرکز چی خواهد بود؟ آیا ما به مسکو خواهیم نوشت که گویا شما رفقای رهبری، خود تان ما را از تماس ها با اجنتان پرچمی منع کرده بودید؟ آیا آمرین ما همچون یک استدلال را خواهند پذیرفت؟
در قدم سوم، چرا "مرکز" هراس دارد که تره کی و امین از ارتباطات ما با اعضای جناح "پرچم" با خبر خواهند شد. در حالیکه امکان چنین یک باخبر شدن نهایت ضعیف بنظر میرسد. فکر میکنم هیچ قیامتی بر پا نخواهد شد، برعکس حتی بیشتر انعطاف پذیر خواهند شد. آنها راهی به جز بودن با ما را ندارند، آیا به غربی ها یا به چینائیها خواهند پیوست؟ در اینصورت نزدیکترین طرفداران، آنها را پارچه پارچه خواهند کرد.
و بالاخره چهارم، شما بهتر از من میدانید که "منجمد" ساختن یک اجنت فعال کار ساده ای نیست. چنین یک کاری همیشه تأثیر منفی بالای وضع روانی اجنت باقی میگذارد. در اوضاع و احوال کنونی "خوست" و "آرتیوم" که هر دو اشخاصی استند فهمیده، حتی قطع رابطهٔ مؤقتی را با خود بی غیرتی و خیانت در برابر خویش تلقی خواهند کرد.

و اکنون بیائید قضیه را از زاویهٔ مخالف آن بررسی نمائیم، گیریم، ما "خوست" و "آرتیوم" را "منجمد" ساختیم. اما اگر وضعیت تغییر بخورد و ما به کمک آنها ضرورت پیدا نمائیم؟ در اینصورت چگونه ما آنها را از حالت "منجمد" بودن بیرون خواهیم کرد؟ آیا آنها خواهند خواست با ما فعالیت های خود را از سر بگیرند؟"
طی تمام مدتی که ستاراستین سخن میزد اوسادچی او را حتی یک بار هم قطع نکرد. وقتیکه مامور اوپراسیونی سخنانش را پایان بخشید اوسادچی با لحن قاطعانهٔ گفت:
"والیری، من میدانم که قسماً حق بطرف تو است، اما تو میدانی که این هدایت مقامات در مسکو است و ما نمیتوانیم از آن سرپیچی نمائیم. بنابرین، بیا زیاد استدلال نکو و به آن بی اندیش که هدایت "مرکز" را چگونه بهتر عملی کنیم."
ستاراستین: " حاجت به فکر کردن زیاد نیست! ببینید، "خوست" هیچگاه رسماً در حزب دیموکراتیک خلق عضویت نداشته است، او هیچگاه به حیث طرفدار جناح "پرچم" مشهور نبوده، اسم او در هیچ یک از لیست های حزبی درج نبوده، هیچگونه مقام و کرسی در حزب نداشته، در هیچ یک از محافل و گرد همائی های رسمی حزب اشتراک نکرده. او که قبلاً در وزارت امور خارجه ایفای وظیفه مینمود امروز شخصی است متقاعد. تمام این معلومات در "دوسیهٔ" او که در "مرکز" قرار دارد درج است. ما میتوانیم او را به نظر من همیشه بعنوان نمایندهٔ رژیم سابق معرفی نمائیم، کسیکه گویا برای ما در بارهٔ اجتماع اشراف زاده های افغان، مامورین نظام های شاهی و جمهوری داوود (ضد انقلابیون) معلومات میدهد. شکی نیست که ما وظیفه داریم اینگونه معلومات را نیز کشف کنیم!؟"
اوسادچی در حالیکه لبخند بر لبان داشت سرش را به علامت مؤافقت تکان داد.
ستاراستین در ادامه:
"بلی با "آرتیوم" وضعیت بگونهٔ دیگر است. او واقعاً هم عضو فعال جناح "پرچم" بود. از دوران مکتب تمایل به انقلابی بودن داشته و جمعیت بزرگی از جوانان را به عقب خود میکشانید. از بابت فعالیت های انقلابی اش او حتی زندانی شده بود. امروز او با تعدادی زیادی از اعضای رهبری جناح "پرچم" روابط دوستانه دارد. اما طوریکه همه پرچمی ها، خلقی ها و حتی بسیاری از کسانیکه با حزب دیموکراتیک خلق ارتباط ندارند، میدانند، "آرتیوم" سه سال قبل با سر و صدا از طرف شخص ببرک کارمل از حزب اخراج شده است. این موضوع در آن هنگام سر وصدای زیادی را بر پا کرد. اگر شما بخاطر داشته باشید، پس از جار و جنجالی پر صدائیکه به مناسبت ازدواج نجیب الله با عضو خانوادهٔ شاهی رخ داد، ببرک کارمل امریهٔ صادر کرده بود و طی آن از اعضای جناح خود میخواست تا قبل از ازدواج با مسؤولین سازمان های اولیهٔ خویش مشوره نمایند. "آرتیوم" که تصمیم گرفته بود با خانم کنونی خود ازدواج نماید، برای مشوره نزد کارمل رفت. اما کارمل ازدواج با این زن را به او منع کرده بود، چون یک زمانی خودش از زن مذکور جواب رد شنیده بود. "آرتیوم" به ممانعت کارمل وقعی نگذاشته با زن مذکور ازدواج کرد، و بدینترتیب او را از حزب اخراج کردند. حال می بینیم که هر دوی اینها عضویت جناح "پرچم" را ندارند."
اوسادچی که دیده میشد مزاجش بهبود یافته بود، خطاب به ستاراستین گفت: "میدانی والیری بخاطر چی من ترا دوست دارم؟ بخاطر آنکه در چشمان تو شعله های صداقت را می بینم و از مهارتی که طبیعت به تو داده است. تو استعداد قناعت دادن به دیگران را داری. اما مغرور نشو. و به یاد داشته باش که انسان وقتی قانع میشود که خود به آن چیز باور داشته باشد."
ستاراستین: "تشکر، رفیق اوسادچی! اگر من درست درک کرده باشم، فعالیت ها با "خوست" و "آرتیوم" میتوانند ادامه داشته باشند؟"اوسادچی: "بلی، اما کثرت ملاقات ها را با آنها تقلیل بده. اوضاع را پیرامونت دقیق زیر نظر داشته باش. از هر دوی آنها بخواه تا مقرره های ستر و اخفا را اکیداً مراعات کنند. به هر حال طوریکه میدانی کسانی را داریم که وجود فزیکی ندارند، ولی "همکاران" ما شمرده میشوند، همین "مرده های" بی کفایت نقش پرچمی ها را بازی خواهند کرد."
ستاراستین: "شما در بارهٔ ایوان یرشوف چی فکر میکنید، آیا او به "مرکز" راپور نخواهد داد؟"
اوسادچی: " با وی این مسئله را به یک شکلی حل و فصل خواهیم کرد."

****

در اواسط جون ویکتور بوبنوف با اجنتی به نام "محمود" ملاقات کرد. رنگ و رخ این افغان نهایت پریشان به نظر میرسید، لاغر بود و کبودی های زیر چشمانش از دور به نظر میرسیدند. پوست صورتش تو گوئی همزمان رنگ زرد و سبز به خود اختیار کرده، بروت های مردانه وافغانی اش اکنون دیگر پژمرده و آویزان بودند، دیگر آن هیبت و صلابت قبلی را نداشتند، دشمنان را نمی توانستند بترسانند، احساس خانمها را نیز دیگر تحریک نمیکردند. در یک کلمه آن "محمود" چست و چالاک دیروز، دیگر خیلی سست، بطی و محتاط شده بود. او از آن هراس داشت که مبادا زخمهای که فقط چندی پیش هنگام وقوع کودتای هفت ثور برداشته بود و اکنون اندکی التیام یافته بودند، مجدداً به درد آیند و شدت کسب کنند.
ویکتور با محبت اجنت را برای اولین بار در آغوش کشیده و باز هم برای بار نخست طی آشنائی با وی، او را "برادر" خطاب کرد. ویکتور و"محمود" ملاقات شان را با سرکشی پیک های از ودکای روسی نوع "مسکوفسکایا" تجلیل نمودند، ودکایی که برای استفاده و فروش برای خارج از اتحاد شوروی تولید میشد. خانم ویکتور، آنتانینا خوردنی های را برای آنها بالای میز سرویس کرد. سپس گفتگوی این دو به سیاست کشید.

ویکتور بوبنوف وظیفه داشت بداند که در داخل حزب دیموکراتیک خلق چی میگذرد. او باید اطلاع حاصل میکرد که از دیدگاه خلقی ها تضادهای به وجود آمده میان جناح ها تا چی حد جدی استند، به کجا خواهند انجامید و چی عواقبی خواهند داشت. ویکتور بدون به کارگیری مهارت های مسلکی و به حاشیه روی ها مستقیماً، "برادر وار" از مهمان پرسید :

- " روابط خود را با رفیق کارمل و طرفداران پرچمی او چگونه ارزیابی میکنی؟ تا جائیکه ما اطلاع یافته ایم در داخل حزب کشمکش های به میان آمده اند."

"محمود" به فکر عمیق فرو رفته گفت : " میفهمی برادر، اوضاع در داخل حزب و رهبری آن و همچنان در رهبری دولت در مجموع عادی نیست. اگر راست بگویم من کارمل و رفقایش را دوست ندارم، بهتر میبود اگر آنها در پهلوی ما نمی بودند، و یا حتی هیچ در افغانستان نمی بودند."

-"چرا؟"

-"بسیار سخن پرداز، زرنگ و ماهر هستند. آنها حق خود میدانند در بارهٔ هر موضوع اظهار نظر نمایند ، ثبوت ارائه کنند، به اصطلاح واقعیت خود را می بینند. آنها روشنفکرانی هستند که از احتیاجات و آرزوهای افغانها باخبر نیستند."

حرفهای "محمود" ویکتور را به یاد سالهای جوانی اش انداخت. در اخیر سالهای شصت او افسر جوان قوای سرحدی از جمهوری قرغستان به شهر لینینگراد (اکنون سنکت پیتیرزبورگ) آمده بود. او را برای ارتقای سطح مسلکی به مکتب عالی کی. جی. بی. به آن شهر فرستاده بودند. در لینینگراد، ویکتور باید زبان فارسی می آموخت و بعد از فراغت به کار در ادارهٔ "کشف خارجی" می پرداخت. او به یاد می آورد که در آن ایام بس های مسافر بری در شهر لینینگراد نهایت مزدحم بودند، تا حدی که به سختی جای پا گذاشتن پیدا میشد. در چنین وضعیتی وقتی کسی در سرویسها بالای پای کسی پا میگذاشت، شخص متضرر اغلباً فریاد و آخ و واخ خود را با کلمات ذیل همراه میساخت : " ... ای تو، روشنفکر کثیف! شرم نداری، شپو هم بر سر کرده ای!"

حین انجام وظیفه در افغانستان، ویکتور کوشش به خرچ میداد همه اسناد استخباراتی و سائر معلومات را که در سفارت در بارهٔ افغانستان وجود داشتند با دقت و با تعمق مطالعه نماید. توجه او را اسنادی که در بارهٔ بروز انشعاب در حزب بودند به خود جلب میکرد. او وقتاً فوقتاً گزارشهای تحلیلی انستیتوت شرق شناسی اتحاد شوروی را نیز به دست می آورد. (...)

ویکتور در حالیکه با دیدگان آزمایش کننده، مستقیماً به چشمان سیاه رنگ اجنت مینگریست، پرسید : " خوب، بعد چی؟"

محمود:

-" من فکر میکنم که کارمل به زودی از رفیق تره کی خواهش خواهد کرد تا او را به کدام طرف منحیث سفیر بفرستد. کارمل اکنون در شرایطی قرار دارد که از یک سو نمیتواند بپذیرد که "دست و پای او را دیگر بسته اند" و از طرف دیگر نمیخواهد از آنعده پرچمی ها که خواهان به راه اندازی کودتا علیه تره کی هستند حمایت کند. در عین حال روشن است که کارمل به امریکا، به آلمان غرب و هم به کدام کشور دیگر سرمایه داری نمیرود. در سفارت افغانستان در مسکو نیز او را کسی تعیین نمیکند."

بوبنوف سوال کرد : " تو از کجا خبر داری که عده ای از پرچمی ها میخواهند تره کی را از قدرت دور بسازند؟"

-" اینرا من از زبان اسدالله سروری، رئیس ادارهٔ امنیت دولتی افغانستان میدانم. او قبلاً پیلوت بود، دوست نزدیک من است. تو با او معرفت نداری؟"

-" نخیر، معرفی نیستم. اما من شنیده ام که با قصاوت بی سابقه محبوسین را در چهار دیواری های "اگسا"(VII) شکنجه داده و حتی از بین میبرد."

اجنت "محمود" اعتراض گونه ادامه داد: " باور کن، رفیق سروری شخصی است نهایت صادق، او یک انقلابی واقعی است. فرض کنیم اگر کسی را شکنجه و یا هم به قتل رسانیده باشد، پس مطمئناً برای پیروزی انقلاب ضروری بوده. رفیق امین همه روزه افراد زیادی را به رفیق سروری معرفی مینماید تا با آنها تصفیهٔ حساب صورت بگیرد. بیشترین این اشخاص – جاسوسان کشورهای غربی، مرتجعین معلوم الحال و تروریست هستند.(VIII) شما خود گفته های لینین را به خاطر دارید: " انقلابی که نتواند از خود دفاع کند، انقلاب نیست." اگر تو و یا من در مقام بسیار حساس که سروری قرار دارد میبودیم، همینطور عمل میکردیم. دور از امکان نیست که قصاوت ما و شما شاید شدید تر میبود."

بوبنوف: "خوب، یعنی اینکه سروری از هر آنچه پیرامون کارمل میگذرد آگاهی دارد؟"

محمود: "بلی، واضح است. تو چی فکر میکنی! این اوست که نزد کارمل پرچمی های "جعلی" را میفرستد."

-" تو این اشخاص را میشناسی؟ "

-"نی، نمی شناسم. بلی، البته من دوست سروری هستم. ولی آیا سروری آنقدر ساده است که مسائل بسیار مهم دولتی را با هر کس در میان بگذارد؟ سوال کردن در این مورد نیز از او مناسب نیست. راستی اگر تو میخواهی در این باره چیزی بدانی، بگذار مشاوری که از طرف کی. جی. بی. نزد رفیق سروری تعیین گردیده با تفصیلات معلومات بدهد."

-" تو چی فکر میکنی آیا رفیق کارمل حدس میزند که نزد او "پرچمی های جعلی" فرستاده میشوند؟"

-"من نمیدانم که آگاهی رفیق کارمل از فعالیت های "اگسا" علیه او تا کدام اندازه است. گیریم که او مستقیماً از این فعالیت ها خبر نداشته باشد، با آنهم من مطمئن هستم که او در بارهٔ همه مسائل حدس میزند. او شخصی است نهایت هوشیار،

بسیار زرنگ و دوراندیش. بعضاً به من این فکر دست میدهد که کارمل میتواند افکار دیگران را بخواند، وقوع حوادث را پیشگوئی نماید."
-"یعنی چی؟"
- "یعنی آنچه اتفاق خواهد افتاد که قبلاً به آن اشاره نمودم. کارمل و رفقای نزدیکش به زودی خود شان خواهش خواهند کرد تا به خارج به حیث سفراء و سائر کارمندان در نمایندگی های افغانستان مقرر شوند. بدین ترتیب آنها اندکی عقب نشینی نموده، به پیرامون خود بهتر خواهند نگریست و به فکر آن خواهند بود که فردا اوضاع را چگونه تغییر دهند. آنها غالباً به افغانستان دیگر برنخواهند گشت. ما نیز آنها را به اینجا دیگر راه نمیدهیم."
-"میدانی من نمیدانستم که تو یکی از مخالفین آشتی ناپذیر پرچمی ها هستی. قبلاً از تو چنین صفات را نشنیده بودم."
- "من، مخالف "آشتی ناپذیر"؟ من چی کاره هستم که مخالف "آشتی ناپذیر" رفیق کارمل و همرزمان بسیار معروف او باشم ؟ کارمل در صورتی برای من میتواند مخالف "آشتی ناپذیر" شود که رفیق تره کی او را چنین اعلام کند. بلی، پنهان نمیکنم که پرچمی ها را من چندان دوست ندارم، من معلومات زیاد دربارهٔ آنها دارم، آنها اشخاص خوب نیستند، زیاد بالای شان اعتماد ندارم؛ ولی تا زمانیکه رفیق تره کی نگوید که آنها مخالفین "آشتی ناپذیر" ما هستند، من به این نام آنها را یاد نمیکنم."
-"تره کی تا کنون چنین اظهاری نکرده است؟"
- " تا کنون نه. به عقیدهٔ من مخالف "آشتی ناپذیر" رفیق کارمل در داخل حزب ما اکنون یک نفر است و آن امین میباشد."
-"چرا؟"
-" طوریکه تو میدانی، رفیق کارمل معاون رفیق تره کی در همه کرسی هاست. اگر تره کی با کدام واقعهٔ رو برو گردد: مرگ، هلاکت در اثر عمل تروریستی، بیماری غیر مترقبه... در اینصورت کارمل به طور قانونی در رأس رهبری حزب و دولت قرار میگیرد و چنین یک انکشاف اوضاع به معنی به پایان رسیدن سیاسی رفیق امین خواهد بود."
-"خواهشات او از چی قبیل است؟"
-" من باور دارم که او شب و روز در یک فکر به سر میبرد : چی وقت و چگونه جای و مقام رفیق تره کی را از آن خود بسازد. از این خاطر است که امین تمام تلاشش را به خرچ میدهد تا کارمل و سائر کسانی را که در حزب محبوبیت داشته و پرچمی هستند از سر راهش دور سازد."
- "ببین برادر، آیا تو فکر نمیکنی که امین بعد از آنکه رقیبان خود را از جناح پرچم دور بسازد، همین کار را با رقبایش از جناح "خلق" نیز بکند؟"
-" در میان ما خلقی ها رفیق امین کدام رقیبی ندارد. او امروز عملاً شخص دوم بعد از تره کی در حزب و دولت است. رفیق تره کی شخصاً بارها این موضوع را به ما خاطر نشان ساخته است. در عین حال من مطمئن هستم که اگر امین کدام فکر بدی در حق کدام یکی از ما در سر راه بدهد، رفیق تره کی حتماً مانع او خواهد شد."
مندرجات گفتگو با اجنت "محمود" به نظر وکتور بوبنوف نهایت مهم رسیدند، روز بعد همه شنیدگی ها را در تیلگرامی نوشته و به "مرکز" فرستاد. اما جالب آن بود که مسکو هیچگونه عکس العملی به این راپور نشان نمیداد. چنین به نظر میرسید که رهبری کی. جی. بی. دیگر به روابط درون حزبی افغانها پشت پا زده و به آن بی علاقه شده بود. احساس میشد که مامورین در مسکو غالباً فکر میکردند : "در افغانستان رژیمی که به قدرت رسیده در رأس آن یک رهبر (کمونیست) قرار داشته، بناءً شوروی مکلف است از رفیق تره کی و حکومت او در افغانستان حمایت نماید، صرف نظر از اینکه چی پروسه های در داخل این حزب به وقوع می پیوندد. بگذار رفقای افغان خود تضاد های درون حزبی خویش را رفع نمایند."

****

در شروع تابستان مشاورین از اداره های متعدد و مختلف اتحاد شوروی به افغانستان سرازیر گردیدند. کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی شخصی را به نام والیری هارازوف به حیث نمایندهٔ خویش به کابل اعزام کرد. بعدتر تعداد زیادی از کارمندان حزبی و کمسومول از اتحاد شوروی به افغانستان فرستاده میشدند تا به افغانها "راه درست" را نشان بدهند. موجی از مشاورین و متخصصین مخصوصاً از ۱۹۸۰ به بعد داخل افغانستان شد. مشاورین مذکور در کمیته های ولایتی حزبی، در شعبات کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق جابجا میشدند. اما اولین شخص در میان این همه، همین والیری هارازوف بود که از وی در بالا یاد آوری صورت گرفت.
از روی انصاف باید گفته شود که هارازوف هیچگاهی علاقمند آن نبود تا به انقلاب ثور کمک نماید. وقتیکه بار اول به وی پیشنهاد کردند تا به افغانستان برود، او این تقاضا را رد کرد. دلیل این اجتناب کاملاً جدی بود : هارازوف مدتها بود که از بابت درد های کمر و پاها رنج میبرد. او به مسؤول کدر و پرسونل کمیتهٔ مرکزی کپیتونوف در این مورد خاطر نشان ساخته بود : " من با کمال مسرت دستور کمیتهٔ مرکزی عزیزم را اجرا میکردم، اما صحت من این مجال را به من نمیدهد."

هارازوف منشی دوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست لیتوانیا (IX)، عضو علی البدل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و وکیل شورای عالی اتحاد شوروی بود. یعنی در تعاملات اداری آنزمان او در ترکیب رهبری طراز اول شوروی قرار داشت. اما سوال این است که چرا هارازوف برای مأموریت به افغانستان انتخاب شده بود؟ احتمالاً علت در

آن بود که هارازوف دو سال قبل مأموریت مشابهی را در انگولا مؤفقانه به پایان رسانیده بود. او در آن کشور نیز مشاوریت امور حزبی را به عهده داشت. در کمیتهٔ مرکزی حزب وقتی از بیماری هارازوف آگاهی یافتند، اصرار زیاد مبنی بر رفتن او ننمودند. اما علاقهٔ زایدالوصف هارازوف به بازی سپورتی تینس او را در وضعیت مضحکی قرار داد. او که از بیماری هایش اندکی شفا یافته بود، مجدداً به میدان تینس برای بازی حاضر گردید. اما، سخن چینها موضوع را بلافاصله به مسؤول امور کدر و پرسونل کمیتهٔ مرکزی کپیتونوف اطلاع دادند. صحبت کپیتونوف با هارازوف کوتاه بود: " خوب، تو عقب توپ دویده میتوانی، اما از مسافرت و ماموریت مسؤولانه ابا میورزی؟"

ساعت سه بعد از ظهر منشی دوم لیتوانیا برای مسافرت به کشور دور آماده گردیده بود. اولیانوفسکی در حالیکه تحیر در چهره اش دیده میشد گفت: " صادقانه باید برایت بگویم که من نمیدانم تو در افغانستان چی خواهی کرد؟ خودت وقتی به آنجا رسیدی تصمیم بگیر. میخواهم یک مشوره برایت بدهم. کوشش کن از بروز سه فاجعه جلوگیری نمایی: "از کشمکش ها میان کمیتهٔ مرکزی حزب و اردو؛ حکومت و متنفذین روحانی و همچنان حکومت و سران اقوام. در تأریخ افغانستان بارها چنین اتفاق افتاده است که اقوام آزرده خاطر به کابل آمده اند و حکومت را تعویض نموده اند."
پونوماوریوف نیز مختصراً به هارازوف یاد آور شد: " اوضاع در داخل حزب عادی نیست. جناح های "خلق" و "پرچم" صرف نظر از تلاش های عظیم ما به دشمنی ادامه میدهند. اتحادی که میان آنها یک سال قبل صورت گرفت، غالباً میخانیکی و فورمالیتی است. قبلاً ما بیشتر با پرچمی ها همکاری داشتیم و آنها را بهتر میشناسیم. شما وقتی به آنجا رسیدید، لطفاً معلوم کنید که اسم شخص دوم در حزب چگونه درست است : کارمل ببرک؟ یا ببرک کارمل؟"
این ها همهٔ توصیه هایی بودند که به هارازف گوشزد گردیدند. هارازوف به نوبهٔ خود میدید که در کمیتهٔ مرکزی حزب چندان علاقمند نیستند در مورد افغانستان درب صحبت را بگشانید. او مشاهده میکرد که موضوع افغانستان رفقا را در کمیتهٔ مرکزی بیشتر عصبی میساخت. برایشان خوش آیند نبود. صرف چند ماه بعد او به جان مسئله پی ببرد : از کابل هر روز بلاوقفه به کمیتهٔ مرکزی اطلاعات ناخوایش آیند مواصلت مینمود و این ها وظیفه داشتند به هر اطلاع جدید عکس العمل نشان بدهند. اینکه عکس العمل در برابر اطلاعات باید چگونه میبود، این را هیچکس به درستی نمیدانست. طوریکه تذکر یافت تمام توصیه ها به هارازوف در یک جمله خلاصه میشد: " وقتیکه بمحل رسیدی، خود تصمیم بگیر."

همینکه پای هارازوف به سمنت داغ میدان هوائی کابل تماس نمود، فرد قد کوتاه روس تبار که یونیفورم نظامی افغانی بدون پلیت و سائر علائم به تن داشت از او استقبال کرده گفت: " رفیق هارازوف خوش آمدید."
او در برابر خود جنرال گوریلوف را میدید، کسی که قبلاً در جمهوری لیتوانیا قوماندانی فرقهٔ کوماندو را به عهده داشت. ایندو بارها یکدیگر را ملاقات کرده و تا اندازهٔ دوست هم بودند. اکنون گوریلوف (مشاور ارشد نظامی در افغانستان) شخصاً او را تحت حمایت خویش میگرفت و میخواست او را داخل مسائل افغانستان بسازد.
به هر حال، آشنائی هارازوف با معضلهٔ اساسی افغانستان تقریباً بلافاصله پس از مواصلت به کابل طی اولین ملاقات با رئیس دولت و منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق صورت گرفت.

تره کی پس از استقبال گرم و ایراد سخنان معمولی به هارازوف در بارهٔ اوضاع کشورش حکایت کرده، اطمینان داد که به زودی در اینجا سوسیالیزم اعمار میگردد. او همچنان از هارازوف خواهش کرد تا در تماس دایمی با رفیق امین قرار داشته باشد و تمام مسائل را از طریق او حل و فصل نماید. حین خداحافظی با سائر مهمانان، تره کی از سفیر پوزانوف و هارازوف خواهش کرد تا در دفتر باقی بمانند. هنگامیکه آنها سه تن باقی ماندند، تره کی در حالیکه چهره اش بی رنگ بود خبر داد که ببرک کارمل میخواهد به رفقای شوروی چیزی بگوید. شخص دوم در حزب (ببرک کارمل) وارد دفتر شد. پس از سلام و علیکی سردی با مهمانان شوروی رفت و در پهلوی آنها نشسته و با دیدگان مملو از قهر و غضب به نگریستن تره کی پرداخت. خاموشی نچندان مناسبی اتاق را فرا گرفته بود. این خاموشی را صدای کارمل که از هیجان زیاد بریده بریده میشد و چشمان آتشین اش را کمافی السابق به صاحب خانه (تره کی) دوخته بود، قطع نموده گفت :
-" من از رفقای شوروی خواهش میکنم تا به رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی برسانند که در کمیتهٔ مرکزی حزب ما اوضاع غیر عادی به وجود آمده است. در فعالیت های بیروی سیاسی هیچگونه اثری از اصل دیموکراسی و رهبری دسته جمعی باقی نمانده است. همهٔ قدرت را عملاً دو شخص در دستان خویش متمرکز ساخته اند : تره کی و امین. آنها همه تصامیم و فیصله های سرنوشت ساز را خود ترتیب نموده عملی میکنند، بالای مسائل بحث دسته جمعی صورت نمیگیرد، به نظریات سائر اعضای بیروی سیاسی و کمیتهٔ مرکزی اصلا وقعی گذاشته نمیشود. شخص مرا از تمام مقام های دولتی و حزبی برکنار ساخته اند، من از اتخاذ هرگونه فیصلهٔ دور ساخته شده ام، به کلی در یک قفس طلائی جا داده شده ام. در چنین اوضاع و احوالی، من دو انتخاب دارم: به همه نشان بدهم که بیمار هستم، یا هم به عنوان سفیر به خارج از کشور بروم."
هارازوف کاملاً دست و پاچه شده بود. او در بارهٔ تضادها و مخالفت ها در داخل حزب آگاهی داشت، مگر به عمق این تضادها اکنون به خوبی پی میبرد... او از خود پرسید: " چگونه عکس العملی در برابر این همه باید از خود نشان داد؟"
پوزانوف که متوجه وضعیت هارازوف بود، یاداشتی به او نوشته و برایش داد. در آن آمده بود : "پس از آنکه رفیق کارمل اتاق را ترک بگوید، از رفیق تره کی بخواهید تا ملاقات ما ادامه یافته و روی این مسائل "حساس" صحبت صورت بگیرد."

تره کی دیگر نمیخواست به کارمل مجال آنرا بدهد تا مونولوگش را به اتمام برساند، او با تمام قوت مشت اش را بالای میز کوبیده گفت :
-" بس است! همه گفته های شما دروغ است. هم در دولت و هم در حزب ما دیموکراسی مطلق حکفرما هست. فیصله ها و تصامیم به طور دسته جمعی اتخاذ میگردند. لیکن اگر کسی بخواهد فیصله های ما را در نظر نگیرد، ما رول سرک سازی را از سرش تیر میکنیم. بلی!"
هارازوف به خود میگفت : "به به! چی هیجاناتی! به من گفته بودند که تره کی بیشتر به یک پدر کلان شباهت دارد که حتی پشه را هم نمی آزارد. اما دیده میشود که تضادها میان اینها خیلی عمیق گردیده ، آنقدر عمیق که دیگر راه برای عقب نشینی نمانده است. آنها دشمنان عادی نیستند، دشمنان آشتی ناپذیر بوده و حاضر هستند یک دیگر را از بین ببرند. و این در حالیکه اعضای یک حزب هم هستند."
کارمل از جایش برخاست، با لحن خشکیده با مهمانان شوروی خداحافظی نمود. دیدگان او سرخرنگ شده بودند، صورتش از فشار خشم دیگرهم تاریکتر شده بود. وقتیکه کارمل اتاق را ترک میگفت تره کی یکبار دیگر مشت اش را به میز کوبیده تکرار کرد: "ما دشمنان خود را با آهن داغ خواهیم سوختاند."

توضیحات:

(I) چنین یک ملاحظهٔ نویسندگان دقیقاً ثابت میسازد که منصبداران عالی رتبهٔ افغانستان قبل از کودتای ثور با رجال برجستهٔ اتحاد شوروی آنوقت روابط حسنه، استوار بر اصل همسایگی نیک و متقابلاً مفید داشتند و در عین حال سر غلامی را به کسی فرود نمی آوردند و به هدایت خارجی ها علیه حکومت خویش دست به دسیسه اندوزی نمیزدند.
(II) تحقیق و پرس و پال که بنده در این رابطه به راه انداختم، صحت اظهارات امین را تصدیق نمیکند. فکر میشود که اینگونه حرفها بیشتر خیالپردازنه بوده و امین آنرا بخاطری آن گفته است تا رفیق و همرزم خود را یک "انقلابی" فداکار و آتشین در برابر جنرال شوروی معرفی نموده باشد. شاهدان تأکید میکنند که در میان خلقی ها و پرچمی ها زیاده گویی ها، پردازها و حرف های پر طمطراق خیلی معمول بود.
(III) اطاعت از نظریات یک جنرال عادی شوروی انتهای بی مایگی و غلامی رژیم را نشان میدهد.
(IV) صرف نظر از آنکه گلاب زوی کی بود و چی نقش را در اجرای کودتای منحوس و خانه برانداز ثور اجرا نمود، مخاطب قرار گرفتن یک افسر اردوی افغان از طرف یک خارجی به چنین یک شکل تحقیر آمیز و آمرانه نشان میدهد که شوروی در تعیین و جابجای اشخاص و افراد، پلان از قبل آماده شده داشته و در تطبیق آن پروای هیچکس را نداشتند.
(V) این گفته های نویسندگان را در ریشه بی بنیاد و شدیداً در مغایرت با واقعیت ها میدانم.
در اینجا میخواهم چند مثالی که خود شاهد آن بوده ام ذکر نمایم.
فکر میکنم کمتر منصب دار اردوی افغانستان که مراحل کسب تعلیم را در حربی بنوونځی و حربی پوهنتون سپری نموده باشند با اسم استاد زبان انگلیسی محمد نعیم جانباز(صافی) معرفت نداشته باشد. این شخص به هزاران نظامی افغان، زبان انگلیسی و سائر فنون حربی را آموخته است. نعیم خان جانباز که همین اکنون اضافه از هشتاد و سه سال عمر دارد و در کابل به سر میبرد (من افتخار قرابت خونی با ایشان را دارا استم) در دورهٔ حکومت شاهی در ترکیب گروپی از محصلین برای آموختن زبان انگلیسی و همچنان علوم حربی به ایالت تکساس اضلاع متحدهٔ امریکا فرستاده شد. در ترکیب گروپ فرستاده شده به امریکا عالم پر افتخار وطن ما محمد جان فنا، فرقه مشر ملاجان پشتونجار و ده ها تن دیگر نیز قرار داشتند. این اشخاص معزز همه پس از ختم تحصیل به درجهٔ عالی به وطن برگشته و صادقانه در خدمت ملت خود قرار گرفتند. محمد نعیم جانباز صرف نظر از کبر سن همین اکنون با یک تعداد از مؤسسات بین المللی همکاری دارد، محترم مرحوم محمد جان فنا در اولین روزهای کودتای خانه ویرانگر و خانه برانداز ثور از طرف حاکمان خلق و پرچم به شهادت رسید، شاغلی مرحوم ملاجان پشتونجار، مشهور به فرقه مشر، یک ماه بعد از کودتای سیاه ثور در اثر سکتهٔ قلبی وفات یافت. در همین زمره باید از محترم صمد حامد معاون صدراعظم افغانستان، محمد کریم عطائی وزیر مخابرات در کابینهٔ رئیس جمهور شهید محمد داوود خان و صدها و هزاران افغان معزز دیگر نیز یا آور شد که با وجود کسب علم در خارج از کشور (در جهان غرب) به وطن و ملت خود همیشه صادق و وفادار باقی مانده اند و شرف و عزت وطن را با هیچ چیزی معامله ننموده اند.
(VI) پاراگراف مذکور به وضاحت تمام نشان میدهد که یکی از عوامل اصلی و اساسی افتراق و بی اتفاقی در میان این حزب مداخلات و دست اندازی های شیطانی و حیله گرانهٔ خود همین شوروی ها و مخصوصاً استخبارات آن بوده است.
به نظر میرسد که منافع و ستراتیژی طویل المدت مسکو به هیچ وجه اجازه نمیداد تا حزب دیموکراتیک خلق متحد و به یک نیروی منسجم مبدل گردد. موجودیت افتراق، کنترول و سوق و ادارهٔ آن از طرف مسکو در مطابقت کامل به اهداف آن قرار داشت.
(VII) ادارهٔ استخباراتی حاکمیت خلقی ها و پرچمی ها در شروع به نام "د افغانستان د گتو ساتونکی اداره" (اگسا- ادارهٔ دفاع از منافع افغانستان) یاد میشد.
(VIII) دوست و همکار من دانشمند افغان ولی احمد نوری بعد از مطالعهٔ این بخش در مورد پاراگراف آتی تبصره های داشتند که می خواهم آنرا با شما تقسیم نمایم:

(. . . اجنت "محمود" . . . باور کن، رفیق سروری شخصی است نهایت صادق، و یک انقلابی واقعی. فرض کنیم اگر کسی را شکنجه و یا هم به قتل رسانیده باشد، پس مطمئناً برای پیروزی انقلاب ضروری بوده. . . . بیشترین این اشخاص – جاسوسان کشورهای غربی، مرتجعین معلوم الحال و تروریست هستند.)

جانباز صاحب عزیز و دوست دانشمند و فرهیخته!
بعد از عرض ارادت نکات ذیل را در بارهٔ این پاراگراف نویسنده های روسی به عرض شما میرسانم:
اینکه این "اجنت محمود" که بدون شک یک فرزند ناخلف ، فروخته شده و مغز شویی شده و فنا فل کمونیزم و شوروی میباشد، بنا بر مکتب کمونیزم و افکار لینین و ستالین حق بجانب است که بگوید همه حبس و کشتار و شکنجهٔ آنانیکه کمونیست و نوکر حلقه بگوش شوروی نبوده اند برای پیروزی انقلاب آنها ضروری بوده است. ولی اینکه به این نظر او که بیشترین قربانیان و کشته شدگان از دست امین و سروری، " اشخاص – جاسوسان کشورهای غربی، مرتجعین معلوم الحال و تروریست هستند" موافق نیستم. چه در مدت یازده ماه اول کوتای منحوس و خیانتکارانهٔ ثور اینها ۱۲ هزار انسان افغانستان را کشتند و با جرئت نا نجیبانه لیست کشته شدگان را در دیوار های وزارت داخله آویزان کردند که برای روز ها در برابر این لیست ها انبوهی از زنان و مردان و طفلان با دیدن نام عزیزان و جگر گوشه های شان از دیده خون می ریختند و فریاد شان با آسمان ها می رفت. من ایمان دارم که این ۱۲ هزار افغان نابود شده «جاسوس کشور های غرب؟؟»، «مرتجع؟؟» و «تروریست؟؟» نبوده اند. صرف به گناه کمونیست و بیخدا نبودن و نداشتن اندیشهٔ کمونیستی و الحاد کشته شده اند. و این لکهٔ ننگی است بر دامان کثیف این حزب کمونیستی افغانستان که برای هزاران سال از حافظهٔ تاریخ کشور ما زدوده نخواهد شد.
(IX) یکی از سه جمهوری های اتحاد شوروی (استونیا، لاتوویا و لیتوانیا) در حوزهٔ بحیرهٔ بالتیک که از نظر فرهنگی، زبانی و مذهبی با کشورهای غربی نزدیکی دارند. این جمهوریت ها که اکنون کشورهای مستقل استند بعد از ختم جنگ دوم جهانی به قلمرو اتحاد شوروی ملحق کردیده بودند.

. . . بلی، بعد از هارازوف به افغانستان مشاورین بی شماری از کمیته های حزبی ایالت ها، کمیته های مرکزی جمهوریت های اتحاد شوروی و حتی از خود کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی اعزام شدند. عده ای از مشاورین بدون اندکی شک و تردید تجارب حزبی سازی شوروی را به افغانستان انتقال میدادند: کمیته های حزبی را ایجاد و جلسات حزبی را دایر میکردند، کورس های آموزش حزبی را به راه می انداختند. . . همه چیزها مانند اتحاد شوروی بود: اگر جلسه ای تدویر می یافت باید حتماً هیئت رئیسه میداشت، بیانه ها باید حتماً نقل قول های از گفتار لینین، بریژنیف، تره کی (بعد تر امین، کارمل، نجیب الله) را همراه میداشتند، رأی گیری ها، تصویب قطعنامه ها و سوگند های وفاداری برای "انقلاب کبیر ثور" همهٔ این چیز ها از تجارب شوروی کاپی می شدند.
حشرهای کمونیستی، درس های لینینی، مسابقات سوسیالیستی، پیشتازان کار، نمایندگان زحمتکشان، کنگره ها، همه چیز یک به یک مانند اتحاد شوروی بود. این مشاورین تمام کاغذ پرانی ها، همهٔ شتهیات، بازی های بی مفهوم دستگاه دولتی را از شوروی با خود به افغانستان می کشانیدند. در تفاوت با آنهائی که بعداً به افغانستان آمدند هارازوف که شخصی بود ملایم و روشنفکر کوشش میکرد صادقانه به اوضاع پی ببرد، محتوای اصلی پروسه ها را بداند و واقعیت های جامعهٔ افغانی را درک کند و آیندهٔ نزدیک آنرا پیش بینی نماید. غالباً از جواب دادن خود داری میکرد و یا هم در ارائهٔ آنها بسیار محتاط می بود.
حین ملاقات های منظم و دوامداریکه هارازوف با امین می داشت، امین با کنجکاوی زایدالوصفی از چگونگی ساختار حزب کمونیست اتحاد شوروی، نقش اعضای عادی حزب و خصوصیات فعالیت ارگان های رهبری حزب هارازوف را سؤال پیچ میکرد. باری هنگام گفتگو، امین گفت که بد نمی بود اگر مثلی اتحاد شوروی حزب آنها را نیز "کمونیستی" مسماء می ساختند.(. . .)

امین میخواست شخص اول در کشور باشد. او در حالیکه مسؤولیت وزارت امور خارجه را به دوش داشت در عین زمان اردو، ادارهٔ امنیت، پولیس رانیز رهبری میکرد؛ او همچنان مسائل مربوط به اقتصاد، ساختار تشکیلات حزبی و امور ایدیولوژیکی را نیز از یاد نمی بُرد. امین مورد پسند زاپلاتین و گوریلوف بود، این جنرالان می دیدند که امین شخصی است نهایت با انرژی، با ظرفیت بی حد و حصر کاری و مهمتر از همه اینکه امین ترس نداشت مسؤولیت بگیرد. در مقایسه با اکثر کارمندان، امین بدون شک در ردیف بالا قرار داشت. هارازوف به مشاورین نظامی از سرسختی و آشتی ناپذیری امین یاد آوری می کرد. جنرالان در جواب به او خاطر نشان می ساختند که اینجا مشرق زمین است، و بطور دیگر بوده نمی تواند، صرف کسی که قوی است میتواند برندهٔ میدان باشد. اینکه امین مسؤولیت های زیاد را بدوش خود می گیرد، باید به یاد داشت که به زور نمی گیرد، این تره کی است که به او داوطلبانه صلاحیت های هرچه بیشتر را میدهد و تأکید میکند که بدون آنهم بغیر از امین کسی بهتر از عهدهٔ امور برامده نمی تواند. در برابر پرچمی ها هیچگونه ترحمی ندارد؟ آنها خود هم بیگناه نیستند. تخم یاغی گری ها را در حزب می کارند، همیشه از چیزی ناراضی بوده، مصروف حرافی و بیکارگی هستند. . .

در میان نظامیان شوروی امین از اعتبار فوق العاده برخوردار بود، او را قهرمان اصلی انقلاب می شمردند، موتور حاکمیت کنونی اش می نامیدند و با نام او به آینده امید بسته بودند.

هارازوف نمی خواست فیصله های عجولانه بکند. او کوشش میکرد اوضاع را ارزیابی نموده، به نظریات مختلف گوش بدهد و سر انجام و بالاخره تصمیم بگیرد. به یک مسئاله او دقیقاً پی برده بود: "با هیچنوع التماس ها و دعوت ها تأمین صلح و آشتی در حزب دیموکراتیک خلق امکان پذیر نبوده و این پروسه دیگر ماهیت برگشت ناپذیر را بخود اختیار نموده بود. او درک میکرد که در چنین یک وضعیتی بالاخره باید یک طرف را انتخاب کند.

طی سه ماه که او در کابل بود، تره کی صرف یکبار دیگر او را پذیرفت. آنهم بدون دلگرمی. لیدر افغانستان که دیگر لذت کرسی و قدرت را چشیده بود، علاقمند نبود به مشوره های یک مشاور که از لیتوانیا، یکی از حاشیه های اتحاد شوروی اینجا آمده بود، گوش دهد تا به او درس ادارهٔ امور حزبی را بیاموزد. تره کی به سرعت از واقعیت های پیرامونش دور می شد، او دیگر باور کرده بود که براستی "پدر ملت" و شخصیت تاریخی بوده و دلچسپ تر آنکه از کامیابی سوسیالیزم طوری حرف می زد که گوئی این کاری است تقریباً عملی شده. پس او چی ضرورت دارد تا به مشوره های احمقانه گوش دهد؟ (. . .)

هارازوف از کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست هدایت داشت تا حتماً با منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق ملاقات نموده و پیام خاصی را به او بسپارد، محتوای پیام البته کدام چیز جدیدی در بر نداشت، برای چندمین بار خواهش صورت میگرفت تا وحدت در رهبری حزب حفظ گردد. وقتیکه آنها بالاخره ملاقات کردند و مشاور امور حزبی پیام را به تره کی سپرد، تره کی به او فهماند که در این باره نمیخواهد صحبت کند و صرف از لابلای دندان ها گفت: "به رهبری خویش امتنان ما را بخاطر توجه و لطف شان برسانید."

در جلسهٔ مورخ ۱۷ جون، امین طبق معمول سخنرانی اش را از توصیفات "رهبر و استاد محبوب"، نور محمد تره کی آغاز نموده، اوضاع در داخل کشور را ارزیابی کرده، سپس به شدت تمام به انتقاد از ببرک کارمل و طرفداران او پرداخت. به گفتهٔ امین، پرچمی ها بجای آنکه مصروف کارهای مشخص باشند، به دسیسه چینی و افتراق در داخل حزب و جامعه می پردازند. امین مستقیماً به حاضرین جلسه پیشنهاد نمود تا در بارهٔ موجودیت این اشخاص در رهبری حزب بی اندیشند. تره کی در این مورد سکوت اختیار کرد. کارمل که نتوانست خونسردی خود را حفظ نماید، عکس العمل نهایت پر جوشی در برابر تحریک امین از خود نشان داد: " در صورتیکه رفقاء این را معقول بدانند ما حاضر هستیم از چوکی های خود در حزب و دولت صرفنظر نمائیم." امین تو گوئی فقط انتظار چنین یک عکس العملی را داشت: " در اینصورت من این پیشنهاد را به رأی گیری میگذارم، کی طرفدار آن است تا رفیق کارمل و همنظران او برای فعالیت های دیپلوماتیک به خارج از کشور فرستاده شوند؟" طی یک دقیقه همه چیز ها خاتمه یافته بود، با یک رأی اضافی پیشنهاد امین مورد تأئید قرار گرفت.

کارمل باید بحیث سفیر به چکوسلواکیا می رفت. برادر او، عضو کمیتهٔ مرکزی بریالی در رأس نمایندگی سیاسی افغانستان در پاکستان قرار میگرفت. عضو دیگر کمیتهٔ مرکزی داکتر نجیب الله (در آینده منشی عمومی حزب و رئیس جمهور افغانستان) در تهران، وزیر داخله نور احمد نور در واشنگتن و اناهیتا راتب زاد در یوگوسلاویا به حیث سفراء تعیین شده بودند. یکی از اعضای دیگر کمیتهٔ مرکزی به نام عبدالمجید سربلند به حیث جنرال قونسل افغانستان در بمبی تقرر یافته بود.

قبل از عزیمت به پراگ ببرک کارمل مخفیانه همه طرفدارن مهم خود را جمع نموده اعلام کرد که در عدم موجودیت وی رهبری جناح "پرچم" را وزیر پلان و اقتصاد، سلطان علی کشتمند به عهده میگیرد. "نفرهای" امین که میان طرفداران کارمل جابجا شده بودند بلافاصله در اینباره به امین اطلاع رساندند.

در دفتر "کشف" کی. جی. بی. نیز دیگر معتقد شده بودند که پرچمی ها بیکار ننشسته اند. شاید به همین دلیل سفیر پوزانوف نخواست ببرک کارمل را در آستانهٔ عزیمتش از کابل بپذیرد. سفیر بخوبی درک میکرد که امین بلافاصله از همه چیز آگاهی خواهد یافت.

روز جمعه تاریخ ۲۱ جون کارمل، بریالی، سر بلند و اناهیتا بطور غیر مترقبه در مقابل دروازهٔ ورودی سفارت پدیدار گردیدند. اما پس از گفتگوی نچندان طویل با محافظین سفارت قطار موترها که متشکل از چهار عراده بود از مقابل سفارت دور شده و داخل یکی از پس کوچه ها رفته از نظر ها ناپدید گردیدند. به "مهمانان" گفته شده بود که سفیر پوزانوف به شهر رفته، در حالیکه این حقیقت نداشت، زیرا سفیر صرفنظر از آنکه رخصتی بود در دفتر بود. قطار موترها پس از راه پیمائی نچندان زیاد در برابر ویلای که خبرنگار "تاس" در آن میزیست توقف نمود. کارمل با مسؤول قبلی آژانس "تاس" که دیگر کابل را ترک گفته بود بخوبی آشنایی داشت. بجای او مأمور جدید کی. جی. بی. لئونید بیریوکوف آمده بود. چون بیریوکوف فقط چند روزی میشد که به کابل رسیده بود هنوز از عمق مخالفت های "خلق" و "پرچم" بدرستی آگاهی نداشت. ولی از ورای دوسیه های آنها در مسکو، با کارمل و طرفدارانش شناخت غیابی داشت. با

دیدن چهار تن از پرچمی های سر شناس که حوالی ساعت ده شام به منزل او آمده بودند و در برابر دروازهٔ خانه اش ایستاده بودند، تعجب بی حد و حسری بیریکوف را فراگرفت.
ببرک کارمل پس از آنکه بیریوکوف دروازه را باز کرد گفت: "من ببرک کارمل هستم، و در حالیکه همراهانش را معرفی میکرد، افزود: "اینها همه رفقای من و اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب هستند."
بیریوکوف که تکان خورده بود گفت: " بلی، رفیق کارمل، من شما را میشناسم، بسیار خوشوقت استم، بفرمائید، داخل شوید."
کارمل: "بهتر خواهد بود اگر موترهای ما نیز داخل حویلی شوند."
بیریوکوف در حالیکه دروازه را می گشود گفت: "بلی، بلی البته"، و چهار عراده موتر که در داخل آنها برعلاوهٔ دریوران، محافظین نیز نشسته بودند بلافاصله داخل حویلی ویلا شدند.
کارمل تو گوئی صاحب خانه است، فوراً به اتاقی که در منزل اول قرار داشت و الکسی پیتروف صاحب سابق منزل و قبل از آن آمر دفتر کی. جی. بی. در کابل به نام گاوریلین او را می پذیرفتند، سری زد.
اناهیتا که کودک شش ماههٔ محمود بریالی را در آغوش داشت به طبقهٔ دوم بالا شد، جائیکه همسر بیریوکوف، نینا به کمک او شتافت. نجیب و سربلند در دهلیز جابجا شدند.
کارمل هدف آمدن ناگهانی خود را چنین توضیح کرد: "لازم است فوراً با رفیق پوزانوف ملاقات صورت بگیرد. اما این خواهش ما را رد میکنند. مگر اینکار بسیار عاجل است."

بیریوکوف از توضیحات بعدی درک کرد که به عقیدهٔ "مهمانان"، رفقای شوروی از واقعیت فیصلهٔ بیروی سیاسی مبنی بر تبعید افتخاری پرچمی ها آگاهی ندارد، و در صورتیکه رهبری شوروی از واقعیت باخبر شود، فوراً مداخله نموده و خلقی های گستاخ را به جاهایشان خواهند نشاند.
بیریوکوف با آنکه در دفتر استخباراتی کابل مأمور تازه کاری بود، اما با آنهم تصور عمومی از اوضاع را تا تابستان ۱۹۷۸ داشت. وقتی او به حرفهای کارمل گوش میداد، به باور ساده لوحانهٔ وی به صادق بودن رفقای شوروی و اینکه آنها توانائی آنرا داشتند تا در اوضاع مداخله کرده و کمک خواهند نمود، تعجب میکرد. در عین حال بیریوکوف چارهٔ دیگری نداشت، او نمی توانست این همه مهمانان محترم را از خانهٔ خود خارج بسازد. مهمانان در این میان با برده باری نشسته بودند و کمک او را انتظار داشتند.

بیریوکوف پس از آنکه به افغانها چای آورد، گفت که میخواهد به سفارت سر بزند و کوشش میکند سفیر را جستجو نماید. آمر نوکریوال سفارت در حالیکه با تمسخر به بیریوکوف میدید گفت که سفیر رهسپار ماهیگیری گردیده و معلوم نیست چی وقت برخواهد گشت. در "دفتر" بیریوکوف با ایوان یرشوف برخورد. او پس از شنیدن حرفهای همکار خود عمیقاً به فکر فرو رفته و سپس مشورهٔ "با ارزشی" داد: "تو ببین که آنها چی میخواهند، و فردا صبح گذارش بده."

دیگر تقریباً نیمه شب شده بود. بیریوکوف بدون آنکه کدام نتیجه ای به دست آورده باشد به خانه برگشته، همه نوشیدنی ها و خوردنی ها را بالای میز در برابر مهمانان گذاشته (انتخاب زیادی نداشت: خسته و چیپس) و به شنیدن شکایات پرچمی ها ادامه داد. گاه گاهی بعضی از مهمانان از تلفون زنگ میزدند، اما کوشش میکردند به زبان پشتو که بیریوکوف با آن بلد نبود حرف بزنند. بیریوکوف صرف از لحن و بعضی کلمات حدس میزد که غالباً در تلفون با نظامیان که از آنها خواهش های میشد مکالمه صورت میگرفت.
بیریوکوف خود را در وضعیت مضحکی احساس میکرد. نیمه های شب در منزل مأمور کی. جی. بی. مخالفین، حتی دشمنان حکومت بر حال افغانستان نشسته بودند و صحبت میکردند. آنها آشکارا به تره کی دشنام می دادند و با رکیک ترین الفاظ از امین یاد می کردند؛ از تلفون بیریوکوف که احتمالاً از طرف ادارهٔ امنیت شنیده میشد، به بیرون زنگ میزدند. مهمانان بنظر می رسید که تا فردا اصلاً نمی خواستند از جاه هایشان تکان بخورند. حالا دیگر رفتن بدون آنهم امکان نداشت، چون قیود شبگردی شروع شده بود و در کابل آنروزها حتی با داشتن نام شب هم کمتر کسی جرئت میکرد به بیرون برود. و مخصوصاً به اینها که به نظام موجود چلینج داده بودند، بهیچوجه مصلحت نبود با سرنوشت خود بازی کنند.

ناوقت های شب بیریوکوف کوشش آخری خود را انجام داد تا کمکی را از بیرون بدست بیاورد. او بخاطر آورد که در ویلای همسایه که در آن والیری ستاراستین که حالا به رخصتی به شوروی رفته بود، گاوریلین آمر قبلی دفتر کی. جی. بی. در کابل که حالا برای مأموریت کوتاه مدت به افغانستان آمده بود زندگی میکند. والینتین گاوریلین که مأموری بود مجرب و آبدیده در مسائل افغانستان در ترکیب گروپی که با یرشوف آمده بود قرار داشت. اما دگروال گاوریلین نیز مانند دیگران ترجیح داد در حاشیه بماند. گاوریلین پس از آنکه دانست که مأمورین سفارت و همچنان یرشوف، بیریوکوف را تنها گذاشته اند به "خبرنگار" مشوره داد تا الی صبح منتظر بماند و سپس تمام جریان را به مقام بالا خبر بدهد.
همزمان با طلوع آفتاب مهمانان ویلای "تاس" را ترک کردند. هنگام خداحافظی ببرک کارمل با دقت تمام مستقیماً به چشمان بیریوکوف خیره شده با اطمینان خاطر گفت: "ما و شما رفیق لئونید باز هم خواهیم دید."
بیریوکوف پس از آنکه دروازه را عقب افغانها بست، نفس راحتی کشیده و برای لحظاتی روی سنگ سرد صفه نشسته و سگرتی را در داد. در همین وقت ناگهان بالای بام ویلا در ارتفاع نهایت پائین هیلیکوپتری به پرواز درآمد. هیلیکوپتر چرخی در پیرامون زده، سپس مجدداً بطرف ویلا آمده و درست بالای آن توقف کرد. بیریوکوف با وحشت زدگی فکر

کرد: "اگر همین اکنون از بالا یک بمب دستی بیاندازند، همه چیزها ختم خواهد شد." هیلیکوپتر لحظاتی با چرخهایش سر و صدای مهیبی را بالای سر بیریوکوف به راه انداخته، سپس به شدت تمام دور خورده و جانب مرکز شهر رفت.

بیریوکوف با آنکه هنوز وقت بود روانهٔ سفارت شد. عجیب بود که سفیر پوزانوف نیز در این صبح وقت به دفتر آمده بود. بیریوکوف که کاملاً درمانده، کم خوابیده و وحشت زده بود با صدای بریده بریده شروع به گذارش وقایع به سفیر کرد. اما معلوم شد که پوزانوف قبلاً در جریان قضایا قرار داده شده است.
سفیر با لحن پدرانهٔ که برای او سابقه نداشت بیریوکوف را مخاطب قرار داده گفت: "آرام باش، عزیزم ما به مسکو خبر دادیم که ببرک و رفقایش شب را در ویلای "تاس" سپری کردند. تمام مسائل خوب است و حال برو و آمرین خود را در جریان وقایع قرار بده."

بیریوکوف پس از آنکه از دفتر سفیر برامد، شروع به نوشتن تیلگرام عنوانی مرکز نمود، دقایقی بعد او متنی را که با خط ریزه در پانزده صفحه نوشته کرده بود در برابر معاون آمر "دفتر" آرلوف موروزوف گذاشت. معاون با خونسردی متن را از نظر گذرانده، سپس بطرف کارمند اوپراسیونی بیریوکوف نظر انداخته پرسید:
"تو میخواهی به وظیفه ات در اینجا ادامه بدهی؟ میخواهی؟ در اینصورت این "نوشته گک" هایت را به من بده یا هم خودت تمام آنها را از بین ببر. و آنرا برای همیشه فراموش کن."
معاون "دفتر" بخوبی میدانست که نوشته هایی از این قبیل صرف عصبانیت مسکو را میتواند تحریک نماید.

کارمل که از ملاقات با سفیر شوروی پوزانوف مایوس گردیده بود، تصمیم گرفت با خود تره کی صحبت کند و به بهانهٔ خداحافظی کوشش کرد تره کی را از تهدید های قریب الوقوع باخبر بسازد: " "شاگرد وفادار و محبوبِ" شما بخاطر کسب تمام قدرت بهیچ چیز ترحم نخواهد کرد، چشمان خود را بالاخره باز کنید." مگر تره کی در جواب قهقهه سر داده گفته بود: "رنجش، عقل ترا ابر آلود ساخته است. امین هر لحظه آماده است بخاطر من جان خود را فدا نماید، و این حقیقت است." این دو که دیگر چیزی برای گفتن نداشتند با همدیگر خدا حافظی کردند.

مشاور ارشد در امور حزبی، هارازوف را از حادثهٔ ایکه شب با پرچمی ها اتفاق افتیده بود، باخبر نساختند. هارازوف نتواسته بود روابطش را با کارمندان کی. جی. بی تأمین کند. شاید علت آن در دوستی هارازوف با مشاور ارشد نظامی گوریلوف بوده باشد. نظریات جنرال گوریلوف در آن هنگام در رابطه به بسیاری از مسائل با دیدگاه های مأمورین کی. جی. بی. مطابقت نداشت. هارازوف روابط نهایت نیک با سفیر پوزانوف داشته و همچنان صحبت های طویل را با نظامیان به راه می انداخت، در حالیکه طی سه ماه مؤفق نشد روابط در خور توجهی با "همسایگان نزدیک" (مأمورین دفتر "کشف" کی. جی. بی.) تأمین نماید.
هارازوف حدس میزد که اطلاعاتی را که او به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست می فرستد بعضاً شدیداً در تفاوت با معلوماتی که "همسایگان نزدیک" از طریق چینل های خود به مسکو می فرستادند، قرار داشت.

باری مشاور اقتصادی سفارت که نظر به خصوصیت وظایفش تماس های کاری با وزیر پلان افغانستان میداشت به هارازوف یاد آور شد که سلطان علی کشتمند آرزو دارد با او ملاقات نماید.
هارازوف برای ملاقات منزل محقری را که برای ادارهٔ مشاورین در امور حزبی تخصیص یافته بود پیشنهاد کرد. کشتمند این پیشنهاد را رد کرده و دلیل آورده بود: "نمیخواهم که در اینباره بلافاصله به امین خبر بدهند" و به نوبهٔ خود پیشنهاد نموده بود تا ملاقات مذکور شب هنگام در میدانی عقب بلاک های رهایشی میکروریان صورت بگیرد. اما این پیشنهاد از طرف هارازوف رد شد. هارازوف معقول نمیدانست که نمایندهٔ رسمی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی در اینگونه بازی های مخبرانه اشتراک ورزد. چند روز بعد کشتمند را به نام دسیسه گر، اجنت شبکه های جاسوسی خارجی و دشمن انقلاب دستگیر و به زندان انداختند.

کارمل ببرک (مطابق متن) که آهسته آهسته با وظایفش به حیث سفیر در پراگ آشنائی می یافت، ناگهان تیلگرامی را از کابل که به او از تقرر جدیدش خبر میداد، دریافت. در تیلگرام به او هدایت داده میشد تا فوراً به افغانستان برگردد. پس از دریافت تیلگرام کارمل احساس کرد که اوضاع در رابطه به او تغییر یافته است و به کمک کارمندان وزارت امنیت دولتی چکوسلواکیا پراگ را به صوب آسایشگاه های ولایت کارلوی واری[27] ترک نموده و در یکی از ویلا های مخصوص مخفی گردید. قضیهٔ مذکور امین را برافروخت. در اثر هدایت امین به پراگ دسته ای برای از بین بردن کارمل فرستاده شد، ولی ادارهٔ "کشف" چکوسلواکیا توانست دستهٔ اعزام شده را خنثی بسازد.

مقارن همین زمان هیأت حزبی - دولتی کشور چکوسلواکیا تحت ریاست منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اینکشور، واسیل بیل یاک به کابل سفر کرد. تره کی و امین حین گفتگوها با مهمامان چکوسلواکی تقاضا کردند تا کارمل را تسلیم آنها نمایند. آنها (تره کی و امین) تهدید آمیز تأکید می کردند: "اگر شما اینکار را نکنید، ما شما را نمی توانیم دوستان خود حساب کنیم."

---

[27] آلمان ها ولایت مذکور را به نام کارلسباد یاد میکنند. ولایت مذکور در غرب منطقهٔ تأریخی بوهیمیای جمهوریت چک موقعیت دارد. منطقهٔ مذکور از بابت موجودیت آسایشگاه ها و آب های داغ و مفید معدنی شهرت دارد.

ولی بیل یاک در جواب با احترام تبسمی بر لب می آورد. پس از ختم بخش رسمی ملاقات و رفتن تره کی، امین به بیل یاک گفته بود: "اگر ما رد کارمل را دریابیم، او را به کابل منتقل ساخته و اینجا به عنوان اجنت سی. ای. تیرباران خواهیم کرد."
بیل یاک که در اینمورد توصیه های خاص مسکو را بدست داشت باز هم حرفهای امین را بدون تبصره گذاشت.

ببرک کارمل حین تابستان و خزان ۱۹۷۸ نه تنها برای خلقی ها بلکه برای مسکو نیز به درد سر بزرگی مبدل شده بود. از یک طرف کارمل که انقلابی مجرب، مبارز وفادار و شعوری بوده، و دوست آزمایش شده و قابل اعتماد اتحاد شوروی به حساب میرفت، باید از انتقام گیری مخالفینش بر حذر میماند. از جانب دیگر تره کی و امین نیز نباید ناراضی باقی می ماندند. این دو شخص در شرایط کنونی مظهر قدرت واقعی و قانونی بوده و در کار بود تا به آنها احترام و پشتیبانی صورت میگرفت.

کارمل به نوبهٔ خود نمیخواست بیصدا در تبعید تحمیلی به سر برد، او با پرچمی های سر شناس دیدن میکرد و با آنها پلان های مبارزه با دشمنان را مطرح می ساخت. در بارهٔ حرکات کارمل فوراً به کابل خبر می رسید، زیرا ادارهٔ استخباراتی امین این انقلابی فراری(هدف کارمل است. غ.ج.) را از هر سو زیر ترصد قرار داده بود.

امین بخوبی درک می کرد که دولت چکوسلواکیا به ارادهٔ خود به دشمن او پناه نداده، بلکه در این رابطه پشتیبانی و نظر مسکو وجود داشته است. به همین علت در هر ملاقاتی که با مأمورین شوروی میداشت به آنها طعنه آمیز خاطر نشان می ساخت: "شما چطور می توانید یک دسیسه گر و جاسوس سی. آی. ای. را مخفی بسازید؟ کارمل علیه ما فعالیت های خرابکارانه را به پیش می برد و شما در این راه او را تشویق می کنید؟"

آمر "دفتر" اوسادچی سر انجام تیلگرامی را به مسکو ارسال داشت و در آن از رهبری خود تقاضا کرد تا راه و چاره ای بسنجند و رفیق کارمل را بر جایش بنشانند. در متن تیلگرام اوسادچی ضمناً آمده بود: "سفیر اسبق جمهوری دیموکراتیک افغانستان در پراگ کارمل ببرک (اسم ببرک کارمل را در اسناد رسمی اتحاد شوروی همینطور نوشته میکردند.) که از طرف رفقای چکوسلواکی پناهندگی سیاسی را در آنکشور بدست آورده است، پس از سبکدوشی از وظیفه به وطن عودت ننموده و به فعالیت ها میان پرچمی های که در خارج استند (در کشورهای سوسیالیستی و کپیتالیستی) پرداخته است. او کوشش میکند تا طرفداران خود را برای مبارزه علیه رژیم کنونی در افغانستان و حزب دیموکراتیک خلق، متحد بسازد."

معاون دفتر روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی اولیانوفسکی پس از مطالعهٔ این نامهٔ محرم فوراً یادداشت ذیل را به سکرتریت کمیتهٔ مرکزی نوشت:
" صلاح میدانیم تا به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکیا پیشنهاد شود که با کارمل ببرک صحبت صورت گرفته و توجه موصوف به قطع فعالیت ها علیه نظام مترقی در افغانستان جلب گردد." چندی بعد سفیر شوروی در پراگ هدایت دریافت کرد تا با یکی از مسؤولین کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکیا ملاقات نموده و از او بخواهد تا با کارمل گفتگو نماید. اجزای مهم گفتگو قرار ذیل تعیین گردیده بود:
"فعالیت های کنونی کارمل ببرک کسانی را که به او پناهندگی سیاسی داده اند و رفقای شوروی را در یک وضعیت جعلی و نامناسب در مقابل رژیم انقلابی افغانستان قرار میدهد."
به کارمل "توصیه" میشد از یاد آوری های فوق الذکر "نتیجه گیری های درست بکند."
حکایت می کنند که کارمل حکمی را که در باره اش صادر کرده بودند خاموشانه شنیده و اندوهگینانه خاطر نشان ساخته بود: "صبر کنید، بزودی رفقای شوروی با من با زبان دیگری حرف خواهند زد."
تو گوئی علم غیب داشت.

در این میان مأموریت مشاور امور حزبی هارازوف پس از سه ماه در افغانستان به پایان رسید. او بدون هرگونه تأسفی با این کشور که نتواست به راز های آن پی ببرد خدا حافظی کرده و به شهر آرام و مستریح ویلنیوس (پایتخت جمهوریت لیتوانیای شوروی. غ.ج.) برگشت. او قبل از رفتن به شهر خود در مسکو توقفی کرد تا اندکی استراحت نموده و به تداوی خود بپردازد. هارازوف فکر میکرد که شاید او را به کمیتهٔ مرکزی دعوت کرده از او در بارهٔ اوضاع در داخل حزب دیموکراتیک خلق پرسیده و نظر او را در مورد آنکه با "انقلابیون افغان" چگونه روابط تأمین گردد، خواهند پرسید. اما روز ها یکی پی دیگری سپری می شدند ولی او را هیچکسی از کمیتهٔ مرکزی نزد خود دعوت نمی کرد. پس از انتظار بی فرجام هارازوف خود گوشی تلفون را برداشته و به سوسلوف[28] زنگ زد:
"رفیق سوسلوف. . .، از مأموریت نهایت مهم برگشته ام و میخواهم گذارش . . ."
سوسلوف: " نی، نی این مربوط من نیست. پونوماریف بزودی از رخصتی برمیگردد، به او گذارش بدهید."

[28] در مورد سوسلوف شایعاتی زیادی وجود دارند. گفته میشود که شخص مذکور دیر زمانی نفر دوم در حزب کمونیست شوروی پس از ل. بریژنیف بشمار میرفت و تأثیر فیصله کنی بالای او داشت.

مدتی بعد هارازوف در شفاخانه بستری گردید. پونوماریوف که در این میان از رخصتی برگشته بود خود به هارازوف در شفاخانه تلفون کرد:
"چطور، کوه های افغانستان سرت را به چرخ آوردند؟"
هارازوف: "من قبل از سفر به افغانستان هم صحتم خوب نبود."
پونوماریوف: "تو میتوانی فوراً به کمیتهٔ مرکزی بیائی؟"
از اینکه بالاخره از او یاد کردند به هارازوف احساس شادمانی دست داد. او فکر کرد که میخواهند نظریات او را بشنوند: "بلی، رفیق پونوماریوف، حرکت کردم."
پونوماریوف بمجردی داخل شدن هارازوف به دفترش گفت: "تو میدانی من خود به کابل رفتنی استم. برایم بگو که تره کی چی را دوست دارد، ودکا را یا کنیاک را؟ امین چی را ترجیح میدهد، چون در امریکا تحصیل کرده غالباً ویسکی را باید دوست داشته باشد؟
پونوماریوف دیگر هیچ سؤالی از هارازوف نداشت. در یکی از لحظات هارازوف کوشش کرد چیزی بگوید، مگر مسؤول روابط بین المللی حزب دستش را تکان داد:
"لازم نیست، من از تمام مسائل از طریق تیلگرام ها آگاهی دارم، ما آنجا منابع خوبی داریم."
معاون پونوماریوف، اولیانوفسکی نیز علاقمندی به شنیدن حکایات هارازوف نشان نداد. دلچسپ تر آنکه یکی از معاونین دیگر پونوماریوف به نام زاگلادین، همینکه هارازوف دهن به حکایت گشوده بود او را متوقف ساخته خود به حکایت اوضاع در کابل پرداخت، در حالیکه هیچ گاهی به افغانستان سفر نکرده بود.

****

طی دو نیم ماه که از پیروزی انقلاب ثور سپری شده بود، در افغانستان در حدود سی توطئه برای سرنگونی حاکمیت جدید افشاء گردید. "توطئه گران" را فوراً دستگیر می نمودند، از آنها به سرعت "اعترافات لازم" را بدست آورده و سپس معمولاً بدون تحقیق و محاکمه تیر باران شان میکردند.
در ماه آگست، لوی درستیز شاه پور و رئیس شفاخانهٔ مرکزی داکتر علی اکبر توقیف گردیدند. این دو نفر، هر دو غیر حزبی بودند، اما چرخ فشارها و تضییقات دیگر فرا گیر شده بود و هر آنکسی که اندکی هم در برابر بی اطاعتی از نظام جدید مظنون معلوم می شد، جزا می دید. مدتی بعد نوبت وزیر دفاع نیز رسید.
عبدالقادر قبلاً هم عکس العمل منفی خود را در برابر کشمکش های درون حزبی ابراز داشته بود. او درک می کرد که تداوم کشمکش ها برای شخص او عواقب ناگواری در بر خواهد داشت.

پس از آنکه در کابل دستگاه محرم ارتباط مخابره جابجا شد، وزیر دفاع شوروی مارشال اوستینوف با استفاده از این دستگاه به قادر زنگ زد. قادر پس از آنکه مراتب تبریکات و آرزوهای مؤفقیت را از مارشال اوستینوف شنید در جواب گفت:
"رفیق مارشال، من حاضر هستم زندگی خود را بخاطر انقلاب فدا نمایم. من دوست صمیمی و وفادار اتحاد شوروی هستم. ولی شما باید بدانید که در داخل حزب ما بی نظمی ها و تضاد های دوامدار وجود دارند. اکنون ما امید زیاد به مشاورین شما بسته ایم، به تجربه و ارادهٔ آنها."
قادر همچنان از اوستینوف خواهش کرد تا نقشه های مفصل افغانستان در اختیار او قرار داده شوند.
اوستینوف: "نقشه ها فوراً به شما سپرده خواهند شد، آنچه که ارتباط می گیرد به تضادها، شما تشویش نکنید، همه چیزها سر به راه می شوند. ما عندالموقع مشاورین جدید و با تجربه تر را به افغانستان خواهیم فرستاد. ما فکر می کنیم که لیدران شما به توصیه های آنها گوش خواهند داد."

شاید اوستینوف به آنچه که می گفت واقعاً باور داشت. وزیر دفاع اتحاد شوروی اوستینوف هیچگاهی قبلاً به افغانستان سفر نکرده بود و در آینده نیز، حتی پس از اعزام قوا به آنجا نخواهد رفت. او واقعیت های افغانستان را بدرستی درک نمی کرد، ولی در عین حال معتقد بود که در برابر بلشویک[29] ها هیچگونه حصار ها ایستادگی کرده نمی توانند و آنها در افغانستان نیز کامیاب خواهند شد. او باور داشت که با ارسال متخصصین هوشیار تمام دشواری ها حل و فصل می شوند. اوستینوف جدال ها و خصومت های داخل حزب را جدی نمی گرفت، و این یکی از ضعف های او بود. . .

نقشه ها را قادر به گمان اغلب فردای همان روز بدست آورد. این نقشه ها محرم بودند و پس از ختم وظایف باید به جنرال گوریلوف مسترد می شدند و از تسلیمی امضای او گرفته میشد. مشاورین جدید به افغانستان هر روز می آمدند، اما وضعیت در داخل حزب وخیمتر می شد. آنعده از پرچمی های که به خارج نرفته بودند و هنوز به زندان انداخته نشده بودند، در اواسط تابستان به حالت اخفا درآمدند.

[29] بلشویک به عضو جناح انقلابی- افراطی حزب سوسیال دیموکرات کارگری روسیه خطاب می شد. حزب سوسیال دیموکرات کارگری روسیه بعدتر نام حزب کمونیست اتحاد شوروی را به خود گرفت. بلشویک - اکثریت معنی میدهد.

قادر پرچمی نبود. او تپ و تلاش زیاد بخرچ می داد تا دور از جناح ها باقی بماند. اما وضعیت طوری بود که کسی بی طرف باقی مانده نمی توانست. آنهائیکه به تره کی و امین سوگند وفاداری یاد نمیکردند، فوراً در قطار دشمنان قرار گرفته و باید از بین می رفتند.

در ماه مارچ امین شوخی گونه از قادر خواهش نموده بود تا به وی رتبهٔ جنرالی را تفویض نماید.
قادر در جواب به امین خاطر نشان ساخته بود: " اینکار از صلاحیت های من نیست. رتبهٔ جنرالی را صرف رئیس دولت می تواند تفویض نماید."
امین در حالیکه با انگشت اش قادر را تهدید میکرد گفته بود: " آه، قادر، تو اصلاً علاقمند نیستی که نقش برازندهٔ مرا در پیروزی قیام مسلحانه به رسمیت بشناسی."

مقارن همین زمان در کابل نشریه ای به چاپ رسید که در آن تمام امتیازات در راه پیروزی انقلاب ثور به امین و خلقی ها پیوست داده می شدند، نشریهٔ مذکور وسیعاً تکثیر یافت.

در یکی از روز های ماه آگست امین قادر را نزد خود به مهمانی دعوت کرد. بهانهٔ خوبی برای اینکار دست داده بود. قادر مورد اعتماد بزرگ قرار گرفته بود، او را به عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب پذیرفته بودند. دختر امین در جام ها برای هردوی آنها ویسکی قیمت بها میریخت.
در دیوار مهمانخانهٔ امین نقشهٔ افغانستان که از سنگ های نیمه قیمتی ساخته شده بود آویزان بود.
امین قادر را مخاطب قرار داده پرسید: "این نقشه را می بینی؟ از بلوچستان تا سیستان از تو است. دیگر تو مالک این زمین استی. اما به یک شرط، که علیه من اقدام نکنی. در غیر آن، مرگ."
قادر در حالیکه به امین اطمینان میداد: "من علیه تو اقدام نمی کنم. اما به من بگو، چرا مرا فریب دادی؟ به یاد داری تو یکجا با تره کی نزد من آمده بودید و سوگند یاد می کردید که حزب متحد باقی خواهد ماند."
امین به شدت جامش را کنار برد، طوریکه ویسکی بالای میز ریخت. سپس کاملاً به قادر خود را نزدیک ساخته، کف دست او را گرفته و در حالیکه مستقیماً به چشمانش میدید، گفت:
"بالای من اعتبار داشته باش، و همه چیزها خوب خواهد شد."
قادر دستش را آزاد ساخته و قدمی به عقب گذاشت:
"من میدانم، تو میتوانی مرا دستگیر کنی و حتی بکشی. من به خود خواهی ها و بازی های تو نمیتوانم پی ببرم. من به آرمانهای انقلاب خدمت میکنم."
. . . قادر در بارهٔ گفتگوی خود با امین برای ما (نویسندگان) همینگونه حکایت کرد. او همچنان سوگند خورد که هیچگونه اقدامی را علیه امین و تره کی انجام نداده بود. دشوار است گفته شود که آیا قادر با ما تا آخر صادق بوده یا خیر؟ نظر به روایت های رسمی، پرچمی ها و عده ای از جنرال ها در وزارت دفاع، احتمالاً هر کدام بطور جداگانه برای براندازی رژیم آمادگی می گرفتند و پلان هایی را طرح ریزی می نمودند. در منابع افغانی حتی از تأریخ یک "انقلاب" دیگر، یعنی ۱۲ سپتمبر ۱۹۷۸ یاد آوری می شود. گفته می شد که لوی درستیز شاه پور و برخی از افسران عالی رتبه در وزارت دفاع وظیفه داشتند تا حمایت قطعات نظامی را تأمین نموده و قوماندانی خلقی ها را خنثی بسازند. سلطان علی کشتمند و پرچمی های سرشناس دیگر باید با اهالی غیر نظامی کار می کردند، آنها باید پس از دریافت دستور مردم را به پشتیبانی از مخالفین تره کی و امین به کوچه ها می کشیدند. همه به آن نظر بودند که کارگردان عمومی درام آینده در صحنهٔ سیاسی کابل کسی دیگری جز قادر نبود. ولی قادر هنگام صحبت با ما این حدسیات را رد کرد. اما حقایق ذیل قابل انکار نیستند: به تاریخ ۱۷ آگست ۱۹۷۸، یعنی یکصد و دوازده روز پس از "انقلاب" ثور، یکی از مجریان عمده یی این انقلاب به زندان انداخته میشود. (هدف قادر است)
در آستانهٔ حوادث، شامگاهان به وزیر دفاع عبدالقادر تیلگرامی را که از طرف قوماندان فرقهٔ بیست که در شمال افغانستان در ولایت کندز مستقر بود، می آورند. در تیلگرام آمده بود: " شورشیان میدان هوائی را اشغال کرده اند، خواهش میکنیم به ما کمک برسانید."
قادر با خود گفت: "اینجا کدام کاسهٔ زیر نیم کاسه است" و به ظابط امر خود هدایت داد تا یکبار دیگر با کندز در تماس شده و راپور رسیده را تأئید نماید. دقایقی بعد روی میز قادر تیلکسی دیگری را مبنی بر خواهش کمک به کندز میگذارند. قادر نزد تره کی میرود: "اوضاع در کندز وخیم است. . .، من پیشنهاد میکنم یک کندک کوماندو از بالاحصار به آنجا فرستاده شود." در همین موقع به اتاق رئیس دولت، امین با دو تن از قهرمانان دیگر انقلاب گلاب زوی و وطنجار وارد می شوند. تره کی به آنها تیلگرام رسیده از کندز را نشان می دهد و از پیشنهاد قادر که به آنجا باید کندک کوماندو اعزام شود یاد آور می گردد. امین گوشی تلفون را برداشته، شخصاً با کندز تماس می گیرد. سپس گوشی را گذاشته میگوید: "در کندز آرامش حکمفرما است. در آنجا هیچکسی بغاوت نکرده. اینها همه دسایس قادر است. به گمان اغلب او میخواست قوای کوماندو را برخیزاند تا بدینترتیب کودتای دیگری را به راه اندازد. همه میدانند که قادر در اینکارها ماستر است."
قادر برسم احترام در برابر تره کی تیارسی ایستاده گفت: "شما بالای کی حساب میکنید؟ این شخص (امین) نهایت خطرناک است، خطرناکتر از هر دشمن دیگر." قادر پس از ادای جملهٔ فوق به تره کی رسم تعظیم نموده، شاگرس نموده و اتاق را ترک کرد.

قادر کاملاً درک می کرد که چه چیزی بعد از این واقع خواهد شد. او ملتفت بود که قصهٔ "کندز" ماهرانه بافته شده بود. برادر امین، عبدالله فقط چندی پیش به حیث مسؤول شورای انقلابی در شمال کشور تعیین گردیده بود؛ شایعات در بارهٔ اشغال میدان هوائی را از طرف "شورشیان" غالباً او سازماندهی نموده بود.

صبح روز بعد، طبق معمول، گوریلوف و زاپلاتین قبل از شروع کار نزد وزیر دفاع افغانستان سر زدند. قادر با صدای بشاش به آنها گذارش داد که هیچگونه حادثهٔ خاصی طی شب گذشته بوقوع نپیوسته، همه قطعات نظامی در وضع الجیش خویش قرار داشته و به تمرینات معمول مصروف استند. در اینوقت دفعتاً زنگ تلفون به صدا می آید. قادر گوشی را بلند نموده: "فهمیدم، حرکت میکنم." و خطاب به مشاورین: " مرا رئیس دولت نزد خود می خواهد. اگر می خواهید، همینجا منتظر برگشتن من بمانید." سپس مکثی نموده، به اطرافش نگریسته افزود: "برای مبادا میخواهم برایتان بگویم: خداحافظ!" قادر نقشه های محرم شوروی را به گوریلوف داده اتاق را ترک نمود.
یک ساعت سپری شد، ساعت دیگری. بالاخره یاور قادر در دفتر او هویدا شده خطاب به مشاورین خبر داد: "وزیر دفاع به ظُن خیانت ملی تحت توقیف قرار گرفته."
گوریلوف در حالیکه رنگ از رخش پریده بود پرسید: "چی؟ آخر او رفیق من است! او قهرمان انقلاب است." و با رکیک ترین کلمات به دشنام دادن لیدران افغانستان پرداخت.
زاپلاتین او را به سختی توانست آرام بسازد. ولی گوریلوف لحظهٔ بعد باز شروع کرد: "آنها، در آنجا، همه عقل خود را از دست داده اند. آنها در وجود هر وزیر دفاع فقط دسیسه گر و جاسوس را می بینند. برخیز، فوراً نزد امین میرویم."
زاپلاتین: "نی حالا، نی. تو اکنون سرحال نیستی. از روی خون گرمی و احساسات می توانی چیزهای بیجا بگوئی، باز یک جنجال دیگر را چگونه رفع بسازیم. بیا مکثی کرده و بعد از ظهر نزد رفیق امین می رویم."
امین مشاورین را باچهرهٔ ملاقات کرد که تو گوئی هیچ چیزی رخ نداده بود. او قصداً زاپلاتین را که رتبه و مقامش پائینتر از گوریلوف بود مخاطب قرار داده گفت: " دوستان عزیز شوروی، من هدف آمدن شما را حدس میزنم." امین در حالیکه نشان می داد که سخت متعجب است دست هایش را بالا برده و چهرهٔ اندوهگینانه ای بخود گرفته گفت: "بلی، دشمن از پیش ما تیر شده بود، او کاملاً در زیر زنخ ما قرار داشت. میخواهم رسماً به شما خبر بدهم که وزیر دفاع اسبق، عبدالقادر خائن ملی و در رأس توطئهٔ علیه حزب و انقلاب قرار داشت."
گوریلوف با هیجان اعتراض کنان گفت: "آیا تعداد این دسیسه گران نهایت زیاد نشده، دو روز قبل شما لوی درستیز را نیز به همین اتهام دستگیر نمودید. . ."
امین با خونسردی کلام گوریلوف را قطع نموده گفت: " رفیق جنرال عزیز، به اطلاع شما می رسانم که لوی درستیز شاه پور و همکار وی داکتر علی اکبر به جرم خود، یعنی اینکه مرتکب خیانت ملی شده اند، اعتراف نمودند. آنها هر دو جواسیس سی. آی. ای. بوده و به اساس فیصلهٔ محکمهٔ انقلابی تیر باران خواهند شد. شما شکی نداشته باشید که قادر نیز اعتراف خواهد کرد."
گوریلوف بار دیگر با خون گرمی اظهار داشت : من شکی ندارم. خبر دارم که شما چگونه هر اعترافی را که خواسته باشید به دست می آورید. اما اکنون ما از شما رسماً خواهش میکنیم تا ثبوت مشخص جرم وزیر دفاع را در اختیار ما قرار بدهید. شما باید دلایلی نهایت جدی برای تؤقیف او داشته باشید."
امین مجدداً نظرش را بالای زاپلاتین متمرکز ساخته در جواب گفت: "ما اینگونه دلایل را داریم، و به رهبری خود برسانید که ما آنها را در زودترین فرصت ارائه میکنیم."

بمجردی ورود قادر به یکی از عمارات ارگ، ناگهان از عقب بالای او چهار مرد تنومند از ادارهٔ امنیت حمله ور شده، بالای زمین افگنده، دست و پای بسته به زیر زمینی انتقالش داده بودند. شام همان روز یونیفورم جنرالی را از تن او بیرون ساخته و در زیر دریشی عادی سربازان گذاشته و با اعمال فشار و شکنجه اولین تحقیق را از او بعمل آورده بودند. قادر از چگونگی اینگونه تحقیقات آگاهی داشت، بنابرین او آماده بود. برق دادن توسط سیم تلفون که در انگشتان زندانی می بستند و بدینترتیب از وی "تحقیق میکردند" "دعوت کردن ولادیمیر" نامیده می شد.
این نوع شکنجه حتی انسانهای نهایت نیرومند را وادار به تاب و پیچ خوردن می کرد، تو گوئی بالای تاوهٔ داغی قرار گرفته باشد. اسدالله سروری، مادون قبلی قادر و پیلوت سابق که اکنون در رأس ادارهٔ امنیت قرار داشت شخصاً "هندل" تلفون را به حرکت درمی آورد و مکرراً می پرسید:
"به خیانت خود اعتراف کو، بگو که چگونه میخواستی انقلاب ما را به امریکائی ها بفروشی؟"
قادر از شدت درد تقریباً به سقف اتاق می پرید و چیغ میزد:
"هر چی می خواهید در پروتوکول بنویسید، من همه را امضاء می کنم، با تمام اتهامات موافق استم."
سروری: "کی در عقب تو است؟ کی ترا همراهی می کند؟"

قادر: " تو خو مرا می شناسی من با هیچیک از جناح ها ارتباط ندارم، من مستقل هستم."

چند روز بعد قادر را به زندان پل چرخی که در بیست کیلومتری شهر کابل قرار دارد انتقال دادند. بزودی او از موجودیت دو پرچمی مشهور دیگر کشتمند و رفیع که در همسایگی او بودند، آگاهی یافت. به اساس روایت ادارهٔ تحقیقات، قادر رهبری نظامی توطئه را به عهده داشته و دیگران ادارهٔ سیاسی آنرا بدوش داشتند.

عضو بیروی سیاسی و وزیر پلان سلطان علی کشتمند را روزیکه باید برای اشتراک در کنفرانس ممالک رو به انکشاف به کشور ونزویلا[30] سفر می کرد، دستگیر کردند. به او سکرتر امین تلفون کرده گفته بود: " فوراً به ارگ بیائید، رفیق تره کی می خواهد شما را ببیند." کشتمند بدون هرگونه شک و شبهه ای به ارگ رفته بود.
جگرن تروِن که به استقبال او برآمده بود، به او خبر داده بود: " تو توقیف استی؟" کشتمند: "بخاطر چی؟" تروِن: "بعداً میدانی."
سر و صورت کشتمند را با خریطهٔ پوشانیدند و او را دیر زمان در جیپی پائین و بالا در شهر چرخ می دادند و سرانجام در زیر خانه ای انداختند. نیمه های شب نزد کشتمند سروری، تروِن، آمر ادارهٔ ضد کشف عزیز اکبری و اسد الله برادر زادهٔ امین آمدند. کشتمند نمیخواست پنهان کند که در عدم موجودیت ببرک کارمل او مسؤولیت پرچمی ها را بدوش داشته و رهبری جناح برای جر و بحث بالای مسائل جاری مخفیانه گردهم آمده بود. به گفتهٔ وی چون تجمع علنی امکان نداشت زیرا همه فوراً دستگیر میشدند بنابرین گردهمائی مخفیانه به راه انداخته شده بود. در عین حال کشتمند تأکید می کرد که آنها هیچگونه توطئه یا اقدامی را برای براندازی حاکمیت پلان گذاری ننموده، برعکس او رفقایش را دعوت می کرد تا از تعقل کار گرفته و با حاکمیت بازی نکنند. اما کسانیکه وظیفه گرفته بودند تا از کشتمند تحقیق بعمل بیآورند، علاقمند اینگونه اعترافات نبودند، آنها چیزهای دیگری می خواستند.
تحقیقات کشتمند از همان شروع با شکنجهٔ برقی همراه بود. سروری با رضایت خاطر شیوهٔ مذکور را بالای او تطبیق میکرد. کشتمند از شدت درد پیچ و تاب می خورد. دردها آنقدر جانگداز بودند که کشتمند در شب دوم تحقیقات از شکنجه کنندگان خواهش کرد تا او را از بین ببرند.
سروری در حالیکه بالای او می خندید گفته بود: "هر چیز وقت خود را دارد. اول تو به ما حکایت کن که چگونه علیه حزب توطئه اندوزی میکردی. معلوم است که تو از ما تنفر داری، بلی؟"
کشتمند موافقت کنان: "حالا تنفر دارم، شما خود را کمونیست می نامید، در حالیکه در واقعیت شما فاشیست استید."
سروری: "از سهم خود در توطئهٔ مسلحانه حکایت کو."
کشتمند: "من یک فرد غیر نظامی هستم، از کدام سهم مسلحانه شما حرف می زنید؟ کی بالای شما باور خواهد کرد؟"
کشتمند را ده روز پی در پی لت و کوب کرده و با برق شکنجه می دادند. باری یکی از محافظین در گوش او گفته بود که گویا در اتاق همجوار خانم او، کریمه را زیر شکنجه قرار داده اند. پس از شنیدن خبر مذکور کشتمند آماده بود هرگونه اعترافی را به امضاء برساند. و به امضاء رساند. در پروتوکول تحقیقات ضمناً آمده بود که "کشتمند قصد داشت طرفداران خود را به کوچه ها بکشد و تظاهرات ضد رژیم را به راه اندازد."

موج دستگیری ها همه کشور را فراگرفته بود. اینکه در واقعیت کودتائی زیر دست قرار داشت یا خیر، دیگر مهم نبود، مهم آن بود که امین از وضعیت بوجود آمده وسیعاً به نفع خود استفاده میکرد. موقع مناسبی به او دست داده بود تا مخالفین داخلی خود را به یکبارگی قلع و قمع نماید. در اخیر تابستان و شروع خزان اضافه از سه هزار پرچمی و هواخواهان آنها به زندان ها انداخته شده و بدون تحقیق و محاکمه تیرباران شدند. منابع رسمی در افغانستان تأکید میکنند که در مجموع از اپریل ۱۹۷۸ الی سپتمبر ۱۹۷۹ بیش از دوازده هزار نفر دستگیر و سپس از بین برده شدند.
طی ماه سپتمبر حکومت افغانستان اسناد تحقیقات دستگیر شدگان و "اعترافات" آنها را به نشر رساند. اسناد انتشار یافته نشان میدهند (میدادند) که اهداف کودتای در حال تدوین عبارت بودند از: "براندازی حکومت خلقی ها که از خط "سوسیالیزم عدول" نموده بود، ایجاد رژیمی که جواب دهندهٔ تقاضاهای توده های وسیع مردم باشد و تأمین حمایت همه کشورهای جهان از این حکومت."
سرکردگان توطئه به اعدام محکوم شده و سائرین حبس های طویل المدت، الی بیست سال بدست آوردند.

جنرال کوماندو گوریلوف یگانه کسی در جمله ای شوروی ها نبود که تلاش میکرد "توطئه گران" را نجات داده یا حد اقل وضعیت آنها را بهبودی بخشد. اما همهٔ آنها با استدلال تره کی و مخصوصاً موضع قاطع امین روبرو می شدند؛ شوروی ها معمولاً پس از شنیدن حرفهای تره کی و امین عقب نشینی نموده و از مطمئن بودن قبلی آنها اثری هم باقی نمی ماند. آنها دیگر ملتفت شده بودند که کی صاحب خانه است، و آرزو نداشتند با صاحب خانه سر دشمنی را باز نمایند. (. . .)
هنگامیکه سفیر پوزانوف با لحن نهایت محتاطانه از رئیس دولت افغانستان علت زندانی ساختن وزیر دفاع قادر را پرسید، تره کی در برابر این سؤال پوزانوف نطق قهر آلودی را سر داده گفته بود که آنها در کابل توطئهٔ ضد دولتی را که در آن کشورهای چون ایالات متحدهٔ امریکا، چین، ایران، عربستان سعودی و آلمان فدرال سهیم بودند خنثی ساختند. توطئه گران می خواستند تره کی و امین را از بین ببرند. تره کی در ادامه گفته بود که لوی درستیز شاه پور و داکتر علی اکبر به همه حقایق اعتراف نموده و نامهای خاینین دیگر را که در جملهٔ آنها قادر و سائر افراد سر شناس نیز قرار دارند بر ملا ساخته اند.

[30] جمهوری بولیواریان ونزیویلا در شمال امریکای جنوبی موقعیت دارد. از یک طرف با اقیانوس اتلس و بحیرهٔ کاریب و از جانب دیگر با کشورهای گایانا، برازیل و کولمبیا همسرحد میباشد. پایتخت این کشور شهر کاراکس میباشد.

سفیر با خود داری سرش را تکان داد. آمر دفتر کشف نظامی (جی. آر. یو.) در کابل پیچونینکو به سفیر خبر داده بود که مطابق اطلاعات که از اجنتان رسیده ، لوی درستیز شاه پور در زندان آنقدر شکنجه دیده بود که دایماً گریه می کرد و خواهش می نمود تا او را هر چه زودتر از بین ببرند.
تره کی در این میان به صحبتش با پوزانوف ادامه داد: " رفقای شما از ما خواهش می کنند تا قادر را رها نمائیم، اما شما می دانید که او نیز به بعضی از اشتباهات خود اعتراف کرده است. حالا کار با او ادامه دارد، شک نداشته باشید، ما حتماً اعترافات او را نیز بدست می آوریم." با شنیدن این حرفها لرزه به تمام اندام پوزانوف افتاده بود. تره کی در ادامه: "شما رفیق پوزانوف از همکاران خود خواهش خواهید کرد تا مبارزهٔ ما را درک کنند. به یاد بیاورید انقلاب خود تانرا، تعداد دشمنان شما نیز زیاد بود و مسؤولین امور حزبی شما آنها را تا دیر زمانی با بی رحمی از صفوف خویش دور می ساختند. آیا مبارزهٔ ما با بعضی از اپورچونیست ها در داخل حزب، مبارزهٔ شما را با مینشویک[31] ها به یاد نمی آورد؟ ما تجارب شما را بخوبی آموخته ایم."
سفیر با لحن نرمتر: " با اینهمه رفیق تره کی، من میخواهم خواهش رهبری شوروی را مبنی بر آنکه در برابر زندانیان از ترحم و شفقت کار گرفته شود و حیات شان حفظ شود، به شما برسانم."
نور محمد تره کی از جایش برخاست، در در دفتر خود به قدم زدن پرداخته، سینه اش را با غرور به پیش انداخته و چهرهٔ یک رهبر واقعی را بخود گرفته گفت:
"ما به نظریات رفقای شوروی احترام نهایت زیاد داریم، هر کلمهٔ شما برای ما حیثیت قانون را دارد. اما سخنان لینین را به یاد بیاورید که گفته بود در مقابل دشمنان انقلاب باید بی رحم بود. به یاد بیاورید که برای پیروزی نهائی انقلاب اکتوبر شما مجبور شدید ملیونها دشمن را از بین ببرید. من موافق استم که تضییقات، سلاح بسیار برنده است. مگر همه تأریخ شما نشان میدهد که از این سلاح باید قاطعانه استفاده کرد."
پوزانوف پس از برگشت به سفارت تلگرامی را با متن آتی به مرکز نوشت: "به عقیدهٔ ما رهبری حزب دیموکراتیک خلق در پی استحکام حاکمیت انقلابی میباشد و تلاش دارد نقش حزب را در همه عرصه های جامعهٔ افغانی و قبل از همه در قوای مسلح تشدید بخشد. آنچه که به دستگیری وزیر دفاع عبدالقادر ارتباط میگیرد، بررسی های ما نشان میدهند که فرد مذکور فاقد پختگی سیاسی، خود سر و کوچک منش می باشد."

****

به تأریخ دوم آگست "رفیق ولادیمیروف" مخفیانه به کابل سفر نمود. تحت این نام منبعد رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" کی. جی. بی. شوروی کریوچکوف از کابل دیدن بعمل می آورد. کریوچکوف را در این سفر دگروال بوگدانوف که به حیث اولین آمر نمایندگی کی. جی. بی. در کابل تقرر یافته بود و همچنان جوان ترین جنرال در ادارهٔ "کشف خارجی" اولیگ کالوگین[32] که آمریت شعبهٔ "ضد کشف" را در ریاست نامبرده به عهده داشت، همراهی میکردند.
میگفتند که درمورد آیندهٔ اولیگ کالوگین بنابر دلایلی تصامیمی صورت گرفته و آفتاب او رو به غروب نهاده بود. همکاران به کریوچکوف راپور میرساندند که کالوگین، این "درخت زود رس در باغ کی. جی. بی." در عقب او را تخریب میکند. . . ولادیمیر کریوچکوف مدتی اینرا به روی خود نمی آورد و انتظار موقع مساعد را داشت. طی این مدت کریوچکوف توانست اسناد و شواهد زیادی را علیه جنرال کالوگین جمع آوری نماید. کالوگین را حتی در ارتباط داشتن با سی. آی. ای. که وحشتناک ترین جرم به شمار میرفت متهم میساختند. همه منتظر بودند که "مقامات" در بارهٔ او چی تصمیمی خواهند گرفت. جنرال که هنوز اصلاً از پلان های پشت پرده دربارهٔ خود بوی نمی بُرد، اینک آمر خود را در اولین سفرش به افغانستان همراهی میکرد.

ولادیمیر کریوچکوف شخصی عجیبی بود . او دوست داشت همکاران خود را از نزدیک مطالعه نماید. بطور مثال او با علاقمندی در محافل خوشی به مناسبت دریافت رتبهٔ جنرالی همکارانش اشتراک میکرد. اشتراک نمودن و تجلیل از چنین مواردی در حلقهٔ آنها کاری بود حتمی و از آن در "تالار محافل" که در جنب طعام خانهٔ "جنگل"[33] قرار داشت، جشن میگرفتند. کریوچکوف تقریباً الکهول نمی نوشید، اما از فرصت ها (محافل) استفادهٔ "اعظمی" میکرد: او همکاران خود را به دقت در حالت مست بودن میدید و طرز برخورد آنها را بررسی میکرد و سپس نتیجه گیری های خود را بعمل می آورد. دلچسپ آنکه این میتود او نتایج جالبی میداشتند.

---

[31] آنعده از اعضای حزب فوق الذکر که با ستراتیژی و تکتیک بلشویک ها مخالفت ورزیدند به نام مینشویک ها یا اقلیت یاد میشدند.

[32] این جنرال کی. جی. بی. در نیمهٔ دوم سالهای ۱۹۸۵، هنگامیکه رئیس دولت آنوقت شوروی میخائیل گورباچوف بود به جنبش **"روسیهٔ دیموکراتیک"** پیوست. او یکی از مبتکرین و فعالین پروسهٔ افشا سازی فعالیت های جنایتکارانهٔ کی. جی. بی. در سراسر جهان بشمار میرود. کالوگین در سال ۱۹۹۴ در قلمرو اضلاع متحدهٔ امریکا اثری را تحت عنوان **"ریاست اول عمومی" ("کشف خارجی" کی. جی. بی.)** به نشر رساند و در آن یکبار دیگر اسناد و شواهد گستردهٔ فعالیت های پشت پردهٔ کی. جی. بی. را در کشورهای مختلف دنیا ارائه نموده و پرده از اسرار زیادی برداشت. کالوگین در سال ۱۹۹۵روسیه را برای همیشه ترک نموده و در قلمرو اضلاع متحدهٔ امریکا پناه گزین گردید. قابل یاد آوری است که جنرال کالوگین در سال ۲۰۰۲ از طرف محکمهٔ روسیه به اتهام ارتکاب خیانت ملی محکوم شناخته شده است.

[33] چون در زمان حوادثی که در کتاب از آنها یاد آوری میشود، عمارت "کشف خارجی" کی.جی. بی. اتحاد شوروی در حاشیهٔ جنوب غربی مسکو، آنسوی جادهٔ حلقوی شهر در میان جنگلی قرار داشت، مأمورین این اداره میان خود آنرا "جنگل" می نامیدند.

کریوچکوف اینبار نیز از شیوه های غیر معمولی خود استفاده کرده کالوگین را عمداً همراه خود به سفر خطیر افغانستان برده بود تا ببیند که او در این سفر غیر عادی چی عکس العملی از خود تبارز خواهد داد، و سر انجام اینکه او زیر نظارت آمر مستقیم اش(یعنی خود کریوچکوف-غ.ج.) قرار خواهد داشت.

اگر برای رئیس ادارهٔ کشف خارجی رفتن به کابل سفری بود کوتاه مدت (امروز کابل، فردا مسکو و پس فردا پراگ، وارسا، هاوانا. . .) مگر برای همراه دیگر او دگروال بوگدانوف سفر به افغانستان "لذت" دیگری داشت. نامبرده قرار بود برای مدت نامعلومی در این کشور باقی بماند. بوگدانوف هیچ نمیخواست به افغانستان برود. . .
لئونید بوگدانوف هیچگونه احساسی در برابر این کشور نداشت، افغانستان برای او چی از نظر اجرای وظیفه در آنجا و چی هم از دیدگاه اقامت طویل المدت دلچسپ نبود. او تمایلات دیگری در سر داشت. بوگدانوف قبل از این بدون ناکامی در هندوستان و اندونیزیا کار کرده و در جنوری ۱۹۷۷ مؤفقانه از تهران برگشته بود. چند سال قبل وقتی بوگدانوف را میخواستند برای کاری به شعبهٔ هشتم ریاست عمومی اول (ادارهٔ "کشف خارجی") که مسائل مربوط به شرق میانه را در بر میگرفت، معرفی کنند، او موافقت خود را مشروط به آن ساخته بود که اگر بخواهند او را به کدام مأموریت طویل المدت بفرستند، افغانستان باید در این ردیف نباشد. معاون آمر ریاست "کشف خارجی" سولوماتین که وظیفه داشت با بوگدانوف در بارهٔ تقررش در افغانستان صحبت کند در حالیکه نشان میداد او را درک میکند و تبسم بر لبان داشت، گفت: "به این ...[34](افغانستان) هیچکس نمیخواهد برود." سولوماتین عادت داشت
جملات رکیک به زبان بیاورد، در تمام "جنگل" کسی به او در این زمینه رسیدگی کرده نمیتوانست. در عین حال به سولوماتین کسی در امور استخدام اجنت ها نیز نمیتوانست برابری کند. شخص آندروپوف باری سولوماتین را در محضر عام "نابغهٔ کشف" نامیده بود. پس از این جملهٔ آندروپوف همه فکر میکردند که جنرال سولوماتین بدون تردید به زودی به سمت رئیس ریاست "ادارهٔ کشف" گماشته خواهد شد. اما "نابغهٔ کشف" نتوانست در بازی های بیروکراسی مؤفق بدر آید و به زودی از طرف کریوچکوف به حیث آمر دفتر "کشف" به اضلاع متحدهٔ امریکا فرستاده شد.
بلی، رفتن به افغانستان قطعاً در پلان های بوگدانوف جا نداشت. برای او مأموریت در این کشور اگر تنزیل نبود، ترقی هم حساب نمیشد. او فکر میکرد سزاوار چیز بهتری بود. از جانب دیگر بوگدانوف بسیار میخواست ستارهٔ جنرالی را به دست بیاورد. (. . .)

اما . . . در اواسط تابستان مسؤول امور کدر و پرسونل او را نزد خود دعوت کرده پس از سلام علیکی گفت: " رفیق بوگدانوف! چطور، نمیخواهید در راه دفاع از انقلاب ثور سهم بگیرید؟"
بوگدانوف: "چگونه باید سهم بگیرم؟"
مسؤول کدر و پرسونل: "میدانید، رفیق تره کی از ما خواسته است تا در حصهٔ ایجاد ارگانهای امنیتی با آنها کمک کنیم. ما در پروسهٔ ترتیب دسته ای از مشاورین برای اعزام به آنجا قرار داریم، نظریات طوری است که شخص شما باید در رأس این دسته قرار بگیرد."
بوگدانوف با حوصله مندی و به نظر وی نهایت معتقدانه کوشش کرد به مسؤول کدر و پرسونل تفهیم نماید که چرا نمیتواند این پیشنهاد را بپذیرد. در زمرهٔ سائر علل، او یاد آور شده بود که فقط چندی قبل بعد از مأموریت "طولانی" از ایران برگشته است و حالا حق دارد کمی هم خستگی های خود را رفع نماید. او همچنان از مشکلات خانوادگی و تکالیف صحی خویش یاد آور شده بود. . . افزون برهمه او تأکید کرده بود که در ریاست افراد شایسته ایکه به این کار گماشته شوند فراوان است. ادارهٔ کدر و پرسونل دلایل او را کافی و معتقد کننده پنداشته و مسئاله ظاهراً در همینجا به پایان رسیده بود.

پس از سپری شدن یک هفته، بوگدانوف که فکر میکرد موضوع خاتمه یافته است، کریوچکوف او را عاجل نزد خود احضار نمود. کریوچکوف بدون حاشیه روی و همچنان بدون آنکه از حال و احوال شخصی و وضع خانوادهٔ بوگدانوف چیزی پرسیده باشد، مستقیماً خاطر نشان ساخته بود:
"رهبری کی. جی. بی. فیصله بعمل آورده تا شما به حیث آمر نمایندگی کی. جی. بی. به افغانستان اعزام گردید."
بوگدانوف: " اما من قبلاً عرایض خود را در کدر و پرسونل ارائه کرده بودم، من با مشکلات فراوان مواجه استم. "
کریوچکوف سخنان او را قطع نموده گفت: " من از همه چیزها خبر دارم ولی صرف شما بنابر خصوصیات شخصی و حرفوی خویش به این مأموریت می توانید گماشته شوید."
بوگدانوف عذرکنان: "حد اقل یک روز برای فکر کردن بدهید."
کریوچکوف به سرعت گفت: شما می توانید هرقدر که خواسته باشید فکر کنید، ولی به یاد داشته باشید که فیصلهٔ تقرر شما اتخاذ گردیده و تغییری در آن نمی آید". پس از ادای جملهٔ فوق الذکر نگاهش را بالای اسنادی که روی میز قرار داشتند متمرکز ساخته بدینترتیب فهماند که صحبت پایان یافته است.

---

[34] در اینجا کشور عزیزم افغانستان با کلمهٔ رکیک و توهین آمیزی از جانب مأمور دستگاه جهنمی کی. جی. بی. یاد شده، و من به مثابهٔ فرزند افغانستان و یک افغان به هیچکس اجازه نمیدهم وطنم را با چنین عناوینی ناپسندیده یاد کند. و شجاعانه آنرا حین ترجمه از متن حذف نمودم. در عین حال استعمال همچون کلمات ناجایز از طرف مأمورین عالی رتبهٔ شوروی وقت و بخصوص کارمندان دستگاه جهنمی کی. جی. بی. چهره و ماهیت واقعی این اشخاص را در مورد وطن و ملت ما برملا میسازد.

بوگدانوف یک سلسله کوشش های دیگری را نیز به خرچ داد تا از اعزامش به افغانستان صرف نظر کنند، ولی در اخیر جولای کریوچکوف او را مجدداً نزد خود احضار نموده گفت: " به تأریخ دوم آگست به کابل پرواز میکنیم. من هم میروم، قرار است با جانب افغانی توافقنامه ای در بارهٔ همکاری ها در امور امنیتی به امضاء برسد و ضمناً شما هم باید به افغانها معرفی شوید."
بوگدانوف: "رفیق کریوچکوف، امیدوار استم ما یکجا به مسکو برگردیم؟ من حتی رخصتی های قانونی خود را تا کنون سپری ننموده ام."
کریوچکوف با صدای قاطعانه: "نخیر، شما در آنجا باقی میمانید، یکی دو ماه کار میکنید، سپس مینگریم."

به تأریخ چهارم آگست نمایندگان کشف خارجی شوروی کریوچکوف، بوگدانوف و یرشوف از طرف تره کی پذیرفته شدند. تره کی سراپا نشاط و خوشبینی بود. همه چیزها مطابق پلان پیش میرفتند، "انقلاب" پیروز شده بود، اتحاد شوروی، همانطوریکه تره کی پیش میکرد حاضر بود کمک های اقتصادی و نظامی بکند. سفر رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" اتحاد شوروی ثبوت معتقدانهٔ بود که مسکو هیچگونه خواهش کابل را منتفی نمیکند.
کریوچکوف حین ملاقات با رئیس دولت افغانستان، هنگامیکه هدیهٔ بریژنیف را که عبارت از یک میل تفنگ با پوش چوبی و کارت ویزیت منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود به او پیشکش میکرد، خبر داد که خواهش تره کی مبنی بر ایجاد نمایندگی کی. جی. بی. در کابل پذیرفته شده و قرار است فردا موافقت نامه ای در این زمینه میان اداره های زیربط دو کشور به امضاء برسد. سپس با استفاده از کلمات تعریف آمیز تره کی را به مناسبت پیروزی "انقلاب" تبریک گفته، بلافاصله علاوه نمود:
"ما به آن عقیده استیم که شما هنوز در شروع راه قرار دارید، در این راه شما با دشواری های فراوانی که غالباً خصلت عینی دارند مواجه خواهید شد. طوریکه دیده میشود هنوز همه شرایط برای اصلاحات "انقلابی" بوجود نیامده اند. در عین حال هدف تعیین شده، یعنی اعمار سوسیالیزم، آنهم طی مدت کوتاه شک و تردید زیاد بعضی از دوستان را برانگیخته است." کریوچکوف سپس احترامانه افزود: " احتمالاً ما هنوز از تمام واقعیت ها آگاهی نداریم، بنابرین ما از رفیق تره کی شکر گذار خواهیم بود، اگر پلان های خویش را در اینباره با ما در میان بگذارند."
تره کی با شفقت به حرفهای مهمانش گوش داده، تبسم گستردهٔ کرده سپس هر دو دسش را طوری بالا برد، تو گوئی میخواست کریوچکوف را عفو کند. تره کی در عکس العمل به گفته های کریوچکوف نطق طویلی را که محتوایش بازگو کنندهٔ تعجب او در بارهٔ آنکه مسکو هنوز هم به ارزش واقعی آنچه که در ماه ثور در افغانستان بوقوع پیوسته پی نبرده است، بود. تره کی ضمناً گفت:
"بلی، من توصیه های رفقای شوروی را بخوبی به یاد دارم، شما تأکید میکردید که با "انقلاب" کردن عجله نکنیم و با نظام داوود همکاری داشته باشیم، اما اکنون همه میدانند که حق به طرف ما بود نه به طرف شما. نظر به عوامل متعدد انقلاب ما مشابه به انقلاب کبیر اکتوبر است، اما، ما پیروزی خود را نه در شب تاریک بلکه در روز، زیر آفتاب روشن و در نتیجهٔ نبرد آشکار بدست آوردیم. این عامل به "انقلاب" ما ماهیت خاصی میدهد. آنچه که امروز در افغانستان اتفاق می افتد، این شروع دیکتاتوری پرولیتاریا است، چیزیکه یک زمان در کشور شما رخ داده بود. مگر آنچه را که شما طی شصت سال بدست آورده اید ما طی پنج سال به آن دسترسی خواهیم یافت. بعد از پنج سال به افغانستان بیائید و شما خواهید دید که افغانستان چقدر تغییر نموده است. مساجد ما خالی از نماز گذارن خواهند شد. دهاقین ما کوپراتیف های را مشابه کلخوزهای[35] شما خواهند ساخت. "انقلاب"[36] ما راهگشائی پیروزی سوسیالیزم برای همه مردم مشرق خواهد بود. من امیدوار هستم که به مثابهٔ یک کمونیست، شما با چنین یک موضع موافق استید؟"
کریوچکوف با آمادگی سرش را تکان داده و نظر پر معنی به طرف بوگدانوف انداخت. دگروال بوگدانوف نظر اندازی کریوچکوف را به زعم خود تعبیر کرد، برداشت او طوری آتی بود: "منبعد تو هر روز اینگونه نطق ها را خواهی شنید و تو مکلف استی در برابر آنها عکس العمل "درست" نشان بدهی." کریوچکوف بنابر عادت همیشگی از احتیاط کار گرفته و از جر و بحث با شخص اول مملکت خودداری کرد. او با حرمت تمام به مونولوگ طویل تره کی گوش داده و در عکس العمل به آن جملات عمومی را به زبان آورده و بدینترتیب ملاقات پایان یافت.

کریوچکوف با امین، لیدر دیگر "انقلاب"، سه بار ملاقات کرد. بعد تر کریوچکوف بخاطر می آورد که "شاگرد محبوب تره کی"، امین، بالایش تصور خوبی به جا گذاشته بود: جوان، با انرژی، دارای فصاحت کلام و وفادار به اتحاد شوروی. در عین حال بعضی از جزئیات در او تشویش برانگیز بودند. بطور مثال دیده میشد که امین از همان وقت، خود را مالک غیر علنی کشور احساس میکرد، او قصد داشت تضییقات وسیع و گسترده را تحت بهانهٔ محو دشمنان علنی و غیر علنی انقلاب ادامه دهد، اگر چه در سخن، او سوگند وفاداری به اتحاد شوروی یاد میکرد، اما میخواست بازی خود را به پیش ببرد، مشکل بود پی برد که او تا کجا می خواهد دور برود.

---

[35] این اصطلاح در زبان روسی ترکیبی بوده و از دو کلمه کولیکتیف (اشتراکی، دسته جمعی) و خوزیایستوه (اقتصادی) بوجود آمده است.
اتحادیه های بزرگ دهاقین را برای بهره برداری از زمین های زراعتی به نام کلخوز یاد میکردند.
[36] ایزن ها در دور کلمهٔ "انقلاب" در همهٔ این بخش و همچنین در بخش های آینده از طرف اینجانب گذاشته شده اند، زیرا رویداد هفت ثور ۱۳۵۷ کودتای بیش که از طرف نابکاران خلق و پرچم به راه افتید و در نتیجهٔ آن نظام قانونی جمهوری سردار شهید محمد داوود خان سقوط داده شد، نبوده است.

حین برگشت از ارگ بطرف سفارت، کریوچکوف خاموشانه به صحنه های زندگی شهر کابل از کلکین موتر مینگریست. کریوچکوف شخصی بود پراگماتیک و تمایلی به بروز عواطف نداشت. بازارهای قرون اوسطی کابل توجه او را به خود جلب نمی نمودند، او با بی اعتنائی مغازه های قالین فروشی، پوستین فروشی، تخنیک رادیو الکترونیک جاپانی و سگرت های امریکائی وغیره اشیای وارداتی را از نظر میگذراند. او در آنوقت به چیزهای دیگری می اندیشید، کوشش میکرد انکشاف حوادث را در این کشور پیش بینی کند. او به آن فکر میکرد که کشورش تا چی حدی در افغانستان درگیر خواهد شد؟ شاید معجزه ای شود و این "انقلابیون" بالاخره پیروز شوند؟ سپس دوباره خود را وامیداشت تا منطق را از دست نداده و با خود میگفت: "نی، نی در این دنیا معجزه ای وجود ندارد، بنظر میرسد که ما مجبور خواهیم شد تا این بار را بالای شانه های خود بکشیم." احتمالاً کریوچکوف در همان لحظات سخنان معاون خود، جنرال میدیانیک را به یاد می آورد که گفتگوی تره کی را که چهارده سال قبل از آنروز با یکی از کارمندان کشف خارجی بعمل آورده بود، نقل قول میکرد، تره کی در آن گفتگو با اطمینان گفته بود: "ما
"انقلاب" میکنیم و شما که وفادار به دین انترناسیونالیستی خود هستید، به ما کمک خواهید کرد. و حتی اگر ما خواهش کنیم قوا را نیز به اینجا اعزام خواهید نمود."

ادامه دارد

فصل سوم
دشمن اصلی

روز جمعه صبح وقت"انارشیست" به منزل ستاراستین تلفون کرد. ستاراستین با این نام مستعار (دوست) امریکایی تبارش را که با او شش ماه قبل معرفی شده بود یاد میکرد و در راپورهای خود عنوانی "مرکز" نیز او را چنین می نامید.
"انارشیست": "(hi) سلام ، والیری! این من . . . استم. ، دیروز از اضلاع متحده از طریق لندن به کابل رسیدم."
ستاراستین با دلگرفتگی پس از شب پار که برایش نهایت خفقان آور، نامطلوب و بیخوابی بود، پرسید: "هوا در لندن چطور بود؟
حتماً غبار آلود، باران و خنک بوده؟"
"انارشیست": "هوا در لندن تقریباً مشابه اینجاست. گرم و بسیار خفقان آور."
ستاراستین: "یعنی که تنها ما زیر شکنجه قرار نداریم."
"انارشیست": "والیری، ما میتوانیم امروز شام ملاقات نمائیم؟ من به تو از امریکا "سلام" و تحایفی آورده ام."
ستاراستین: "بیشتر از این چیزی نگو. من حدس زدم. تو از لینگلی[1] برای من "سلام" آورده ای، این پیشنهادی است که من آنرا رد کرده نمیتوانم، بلی، و تو باید یک ملیون دالر که در بکسی از پوست کرگدن جابجا شده باشد هم برایم آورده باشی."
"انارشیست": "برای من جای خوشبختی میبود اگر میتوانستم ترا این قدر خوشحال بسازم، مگر تحایف من به مراتب عادی استند."
ستاراستین در حالیکه می خواست به گفت و گوی تلفونی خاتمه دهد گفت: " به هر حال، بیا که امروز ساعت هفت و پانزده دقیقه در مقابل دروازهٔ ورودی باغ وحش ببینیم."
ستاراستین از "انارشیست" خوشش می آمد. او شخصی بود نهایت دلچسپ. در سالهای ۱۹۶۰که برای غرب طوفانی بودند، "انارشیست" تحصیلاتش را در پوهنتون هارورد به پایان رسانید. در پوهنتون مذکور او زبان های دری و روسی را آموخته بود. او می توانست شوروی شناس شود. اما به دلایل سیاسی از وظیفهٔ مملو از امتیازات دولتی دوری جست. حین تحصیل او آنقدر تحت تأثیر و مجذوب ایدیالوژیست های تفکر "انارشیزم"[2] میخائیل باکونین[3] و شهزاده کروپوتکین[4] قرار گرفته بود که دیگر فکر خدمت کردن به "دولت امپریالیستی امریکا" برایش بد اخلاقی می نمود، در تفاوت با سائر هم دوره هایش که به وظایف مهم در وزارت امور خارجهٔ امریکا و سی. آی. ای. پرداختند، "انارشیست" "هرکاره شد". (...)
هنگام جنگ سال ۱۹۶۹ عرب و اسرائیل "انارشیست" با کمرهٔ فلم برداری به خط جنگ میان قوای اسرائیل و سوریه شتافته و فلم مستند بی همتای را تهیه نمود که همزمان هم درآمد معین و نیز جنجال های برای او در پی داشت. پس از آن، مدتی به پرچون فروشی پرداخته و حتی در خیاط خانه ای یخن های مود روز را برای پیراهن های مردانه دیزاین میکرد. مقالاتی را در بارهٔ هنر مشرق زمین و همچنان در ساحهٔ چشم بندی practical magic نوشته و به نشر رساند. در اخیر سالهای ۱۹۷۰ "انارشیست" علاقمند جعل کاری های آثار و اشیای باستانی و عرضهٔ آن به بازار گردید. یکی از استقامت های عمدهٔ این جعلکاری ها و "کهنه سازی" عمدی و تصنعی قالین های افغانی و ایرانی بود. او در شهر هارورد مغازهٔ اشیای عتیقهٔ مربوط به فرهنگ پشتونها و بلوچها را باز نموده، ادارهٔ آنرا به شخص معتمدی سپرده و خود عازم افغانستان گردید تا در آنجا دستگاه های کوچکی را برای تولید قالینه ها و سائر اشیای جعلی بسازد. (...)
پس از ملاقات با "انارشیست" در پهلوی باغ وحش او را با خود به منزل آورد. جائیکه غذای مکمل، شراب ناب و چمن معطر آب پاشی شده با طراوت خوشایند بهاری، انتظار آنها را می کشید. ستاراستین مهمان امریکائی خود را برای نشستن به پشه خانه دعوت کرد.
تمارا (همسر ستاراستین) طبق معمول پس از آنکه غذا را بالای میز چید خواست مردها را تنها بگذارد، اما "انارشیست" تو گوئی قصد تمارا را خوانده باشد از او خواهش کرد تا مجلس مردها را ترک نکرده و مدتی بماند و به حکایتش گوش دهد. "انارشیست" در حالیکه دیر زمانی پیشانی مملو از زخش را چروک دار می ساخت، دستش را به زانو زده و در حالیکه کوشش می کرد کلمات روسی را دریابد به زبان روسی گفت: "میدانید، دنیا چقدر کوچک است!" سپس از خریطهٔ قالینی پوپک دارش که هیپی ها از آن استفاده میکردند کتاب شرق شناس امریکائی ریچارد فرای "میراث ایران" را بیرون نموده آنرا به ستارستین پیشکش نمود. "انارشیست" در ادامه گفت که با مؤلف کتاب پروفیسور پوهنتون هارورد، ریچارد فرای بخوبی آشنا بوده و مدتی از او زبان دری را می آموخت. اکنون او با پسر فرای که یکی از متخصصین هنر قالین بافی در امریکا بوده دوست است. پروفیسور فرای علاقمندی وافری برای درک حوادث که در ماه اپریل در افغانستان اتفاق افتیده بود نشان داده و می خواست در این باره نظریات "انارشیست" را که در ماه جولای از کابل برگشته بود، بداند. هنگام ملاقات فرای و "انارشیست" دیر زمانی در بارهٔ چگونگی رویداد اپریل در افغانستان

---

[1] نام ناحیهٔ در قلمرو امریکا که در آن ادارهٔ سی. آی. ای. قرار دارد.
[2] طرفداران نظریات انارشیزم را عقیده بر ان است که جامعه میتواند و باید بدون حاکمیت و قوت دولتی فعالیت نماید.
[3] متفکر انقلابی روسی، یکی از ایدیالوزیست های جریان انارشیزم.
[4] یکی از دولتمردان و عضو اکادمی علوم روسیهٔ تزاری.

گفت و گو نموده، از چگونگی انکشاف اوضاع در آنجا یاد آور شده و اینکه عکس العمل اضلاع متحدهٔ امریکا در این زمینه چطور خواهد بود نیز با همدیگر تبادل نظر کردند. حین حکایات "انارشیست" معلوم شد که شرق شناس و باستان شناس اتحاد شوروی والیری ستاراستین، اکنون دیپلومات شوروی در کابل و هم مسلک او از امریکا ریچارد فرای با همدیگر آشنا استند. آنها در سال ۱۹۶۶ در جمهوریت تاجکستان شوروی در حفریات مشترک برای دستیابی به شهر قدیمی پینجکینت و کاخ های شاهان سغدی که در ساحل دریای زرافشان و در سی کیلومتری شهر سمرقند قرار دارد، شرکت ورزیده بودند. به یاد همان حفریات تأریخی ریچارد فرای کتاب خود را از طریق "انارشیست" به ستاراستین به عنوان تحفه رسانیده بود.

(. . .)

ستاراستین: "خوب، جناب پروفیسور رویداد هفت ثور در افغانستان و آیندهٔ روابط میان افغانستان و اضلاع متحدهٔ امریکا را چگونه ارزیابی میکند ؟"

تصادفی نبود که ستاراستین این سؤال را از "انارشیست" مطرح میکرد، زیرا پروفیسور فرای در آنوقت یکی از متخصصین پر آوازه در امریکا در رابطه به مسائل آسیای میانه بحساب میرفت و مشاور سیاسی قصر سفید بود. به مثابهٔ مشاور او میتوانست تا حدودی بالای فیصله های رئیس جمهور امریکا تأثیر داشته باشد.

"انارشیست" که لبخند زرنگی بر لب داشت گفت: "من حدس میزدم که تو از من در این باره میپرسی. تا جائیکه من از حرفهای فرای توانستم درک کنم، حکومت امریکا تأسف خاصی در رابطه به سقوط حکومت محمد داوود ندارد. به نظر آنها (امریکایی ها) داوود شخصی یکه تاز، و چندان طرفدار اصول دیموکراسی آنها نمی باشد. فرای بمن گفت : داوود قانون اساسی ایرا به تصویب رسانید که در نتیجهٔ آن سیستم سیاسی یک حزبی مثل کشور شما (اتحاد شوروی) را در افغانستان پایگذاری کرد. در عین حال او یک ملی گرای افغان بود و آرزو داشت افغانهای هر دو سوی خط "دیورند" را متحد بسازد. حدس زده می شد که احتمالاً در اثر فشارهای محمد داوود، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در وقت و زمانش به "پیمان بغداد" ملحق نگردید. البته اینکار بخاطر آن صورت نگرفته که گویا شهزاده داوود، شما شوروی ها را، کمونیست و مارکسیست ها را دوست داشت. داوود هیچگاه شما را درک نمی کرد و دوست نداشت. داوود نه لینین شما را، نه ستالین شما را، و نه هم خروشیوف شما را دوست داشت. او در وجود شما صرف متحدین سیاسی را میدید تا بدین ترتیب دولت افغانستان را استحکام بیشتر بدهد. با استحکام پایه های دولت و قبل از همه اردو داوود به عنوان یک وطنپرست بیشتر به نیرومند شدن میهنش امید بسته بود.

در افغانستان، ما امریکائی ها اسیر پالیسی های انگلیس ها شدیم. انگلیس ها یک زمانی افغانستان را تقسیم کردند و بدین ترتیب مشکلات عظیمی را هم برای اراکین دولت افغانستان و هم برای پاکستان ایجاد نمودند." به عقیدهٔ فرای، ادارهٔ امریکا تا اکنون به یاد دارد که "صدراعظم محمد داوود در زمان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه از طریق نمایندهٔ خود در پشتونستان، اختر محمد قیام های نیرومندی مسلحانهٔ افغانها را در ایالت شمال غربی سرحدی علیه رژیم پاکستان به راه انداخت. محمد داوود سیاست مدار مجربی بود، او نیروی خود را دقیقاً درک می کرد و ضربات قاطعانه وارد می نمود."

"انارشیست" در حالیکه مکثی کرد تا سخنان فرای را درست تر به یاد آورد، به نقل قول از وی ادامه داد: " فرای معتقد است که اگر محمد داوود یکی دو سال دیگر هم بر سر اقتدار باقی میماند، او به استحکام قابل ملاحظهٔ دولت افغانستان دست می یافت، می توانست اردو و ادارات امنیتی خود را هرچه بهتر تسلیح و تجهیز نماید. پس از دسترسی به اهداف فوق الذکر، با استفاده از روابط دوستانه با شما، شوروی ها، با تمام قوت و توانمندی مبارزه را برای الحاق مجدد پشتونستان به افغانستان شروع میکرد. احتمال آن می رود که اتحاد شوروی با دشواری های متعدد و غیر قابل پیش بینی روبرو گردد.

محمد داوود واقعاً یک سیاست مدار جدی بود. او هم از نسل شاهان افغان، یعنی یک نجیب زاده بود و هم بیوگرافی منزه سیاسی داشت. به نظریات محمد داوود لیدران بسیاری از کشورها گوش می دادند، منجمله کشورهای که طرفدار سیاست کشور من، امریکا استند." فرای مکثی پر معنی نموده افزوده بود: "خوب شد که داوود را به قتل رساندند."

ستاراستین کوشش کرد "انارشیست" را تحریک کند: " این بدان معنی است که شما محمد داوود را یک لیدر نامناسب می پینداشتید؟"

"انارشیست": " امیدوارم شما به این عقیده نیستید که این ما هستیم که محمد داوود را از بین بردیم؟"

ستاراستین: "در اینصورت فرای و سائر متخصصین مسائل سیاسی امریکا به قدرت رسیدن تره کی و حزب او را چگونه ارزیابی میکنند؟"

"انارشیست": " با خونسردی. اضلاع متحدهٔ امریکا هیچگاهی در افغانستان منافع جدی اقتصادی یا سیاسی نداشته است. سیاستمداران ما در قصر سفید همیشه با تمکین عقیده داشته اند که افغانستان ساحهٔ نفوذ منافع حیاتی و جیوپولیتیکی کشور شما است (اتحاد شوروی)، نه از ما. شما سرحد نهایت طویل با افغانستان دارید. جمهوریت های آسیای میانهٔ شما با افغانها نزدیکی های اتنیکی دارند. با شما، روسها در اینجا بیشتر آشنائی دارند. و اما، ما؟ ما چی کرده میتوانیم؟ ما صرف می توانیم مانند هیپی ها در این دیار کوهستانی به جست و جوی واقعیت و معنی ناپیدای زندگی بپردازیم، یا هم قالین های مصنوعی را تولید کنیم، چیزیکه من اکنون میکنم."

ستاراستین درحالیکه دیدگانش را بالا می انداخت گفت: " آه، شما بیچاره ها! "

"انارشیست" ادامه داد: " شما میتوانید اینجا سوسیالیزم را اعمار کنید. فکر میکنم برای افغانستان نظام اعمار شده بر بنیاد اقتصادی و اجتماعی سوسالیستی نباید یک نظام بدی باشد. روسیه زمانی که در آنجا انقلاب اکتوبر بوقوع پیوست در

همینگونه یک سطح رشد قرار داشت. احتمالاً پنجاه سال بعد شما افغانستان را در قطار جمهوریت های اتحاد شوروی خواهید پذیرفت. اما این کوشش های شما برای شوروی سازی افغانستان می توانند منجر به برهم خوردن توازن در آسیای میانه و بروز جنگ های داخلی گردد. چنین یک انکشاف اوضاع کاملاً در مطابقت با منافع امریکا قرا دارد. هر که هر چی می خواهد می تواند بگوید، مگر اکثریت اهالی افغانستان در سطح انکشاف خود برابر با قرن چهارده استند. بدین ترتیب والیری، به قدرت رسیدن تره کی و طرفدارانش نه تنها سیاستمداران امریکائی را آشفته نمی سازد، بلکه معکوساً آنها را امیدوار می سازد که با مصروف شدن با چنین یک کار بزرگ و بی نتیجه، یعنی اعمار سوسیالیزم در این کشور عقب ماندهٔ آسیائی، این "انقلابیون" برای همیشه برادر های خود را در پشتونستان فراموش خواهند کرد. حداقل تا وقتیکه آنها در نتیجهٔ کدام حادثهٔ مهم، خود به آنها مراجعه ننمایند. افزون بر آن، شما روسها، و در واشنگتن در این مورد باور دارند که شما تره کی و پیروانش را نخواهید گذاشت تا دست به اقدامات تند روانه زده و وضعیت موجود را در آسیای میانه برهم بزنند، این چیزی است که در شرایط کنونی امریکا به آن نیاز دارد."

ستاراستین: "یعنی آقای فرای و خودت دوست من به آن نظر استید که دولت امریکا به منافع و امکانات اتحاد شوروی در این نقطهٔ جهان احترام خواهد گذاشت و افغانستان را در حیطهٔ منافع حیاتی کشور من میگذارد؟"

"انارشیست": "به عقیدهٔ اینجانب، پروفیسور ریچارد فرای غالباً دانشمندی است شرق شناس و بیشتر متخصص در تأریخ باستان ایران، او سیاستمداری نیست که بتواند گره ها و پیچیدگی های معاصر افغانستان را درک کند."

ستاراستین: "و اما نظر شخصی تو چی است؟"

"انارشیست" : "من فکر میکنم که افغانستان، مانند سائر کشورهای جهان سوم صرف صحنه ای برای تقابل کشورهای کبیر ما است. حکومت ما بلافاصله پس از جنگ دوم جهانی تلاش کرد تا افغانستان را شامل یکی از پیمان های نظامی بسازد تا بدینترتیب تهدید های را در سرحدات جنوبی اتحاد شوروی ایجاد نماید. زمانیکه وسیلهٔ عمدهٔ انتقال اسلحهٔ اتومی طیاره های ستراتیژیک بم افگن بودند، واشنگتن میدان هوائی معاصری را در کندهار اعمار نمود. افغانها در حالیکه به این میدان هوائی نهایت ضرورت داشتند، ولی برای اعمار آن حتی یک سنت را هم سرمایه گذاری ننمودند. چندی قبل در رسانه های ما مطالبی به نشر رسید که در نزدیکی های میدان هوائی مذکور در کوه ها، مأمورین کشف نظامی شما صُوف های را کشف کرده اند که در آنها گویا قرار بود طیاره های بم افگن ستراتیژیک ما پنهان شوند. دلچسپ است که مبدع این همه شتهیات کی است؟"

والیری ستاراستین شخصاً با آنعده از "همسایگان دور" که معلومات را د ربارهٔ "صُوف ها" در ناحیهٔ قندهار به مسکو خبر داده بودند آشنائی داشت. آنها محرمانه به او یاد آور شده بودند که برای چه
منظوری این "جعل" را به آمریت رسانده بودند. میخواستند ترقی کنند! سخت آرزو داشتند تا نامهای آنها را "مقامات" ملاحظه نمایند. مواصلت این "معلومات مهم" شورماشور زیادی را در وزارت دفاع شوروی به راه انداخته بود. نیروهای قابل ملاحظهٔ کشف نظامی (جی. آر. یو.) برای تثبیت صُوف ها (انگرهای) که باید برای توقف پنهانی طیاره های بم افگن ستراتیژیک امریکا در قلمرو افغانستان بکار میرفتند، به افغانستان گسیل گردیده بودند. سرانجام همه چیزها روشن شد، تثبیت گردید و سپس به خاموشی سپرده شد. و آنهائیکه به اصطلاح "بیداری" نشان داده بودند و خبر مذکور را که از "اجنت ها" بدست آورده بودند به راستی هم "ترقی" کردند.

"انارشیست" در ادامه گفت: " اما زمانیکه راکت های قاره پیما بوجود آمدند، میدان هوائی کندهار مفهوم خود را از دست داد، دیگر هیچکسی به آن ضرورت نداشت. در شرایط کنونی که میان کشورهای ما جنگ روانی جریان دارد، برای ما بسیار مهم است تا رژیم کمونیستی تره کی رسوا شود و به شما جال ها و بندش ها گذاشته شوند ".

ستاراستین به یاد آورد که کلمهٔ "جال" را او در نوشتهٔ یکی از همکارانش که راپور گفتگویش را با یک دیپلومات امریکائی در کابل ماریک وارین به "مرکز" میفرستاد نیز خوانده بود.

پس از صحبت با "انارشیست"، ستارستین او را در موتر خود الی مرکز شهر رسانده و خود مجدداً بخانه برگشت. ستاراستین که در بارهٔ گفته های دوست امریکائی خود فکر میکرد ذهناً با او که افغانستان صرف از دیدگاه تقابل با اتحاد شوروی برای امریکا دلچسپ است، موافق بود. درعین حال ستاراستین از خود می پرسید: "اما برای ما، برای اتحاد شوروی، افغانستان چی ارزش دارد؟ آیا افغانستان برای شوروی یک متحد ستراتیژیک است؟ میدانی برای پیشروی های احتمالی به طرف جنوب است؟ کشوری قابل اعتماد و بیطرفی است که مانع تهدید حملهٔ اتومی در سرحدات ما شود؟ پولیگونی برای آزمایش نقشه های عظیم سیاسی بوده که در صورت کامیابی از آن میتوان در تمام آسیا استفاده کرد؟ یا شاید افغانستان همزمان از همهٔ این ارزشها برخوردار باشد؟

بلی، سیاستمداران ما که از هیچگونه قوه و منبع صرفه جوئی نمی کنند تا افغانستان را در حیطهٔ نفوذ خویش داشته باشند غالباً مجموعه ای از عوامل را در نظر دارند که هر کدام آن قابل غور و تأمل است."

والیری ستاراستین در افکار خود به این نتیجه می رسید که قوانین عینی جیوپولیتیکی ای وجود دارند که اهداف و وظایف دولت ها و روابط میان آنها را در نقاط مختلف جهان تعیین می نماید، صرف نظر از آنکه کشورهای مذکور دارای چگونه رژیم های سیاسی- اقتصادی می باشند. افغانستان مدتها قبل، در نیمهٔ سدهٔ نزدهم میدان تقابل سرسختانه میان روسیهٔ تزاری و امپراتوری برتانیه بود.

ستاراستین در ذهنش به جست و جوی گوشه هایی از این تقابل تأریخی میان قویترین دولت های آن زمان پرداخت. در حالیکه منافع روسیه و برتانیه در اینجا تا حدودی قابل درک بود: روسیه در شمال افغانستان با این کشور همسرحد بود

و ملکیت های هند برتانوی در جنوب و شرق با آن همجواری داشتند. ولی این دو دولت تنها کشور هایی نبودند که به این ناحیه علاقمندی نشان می دادند، بطور مثال جرمن ها نیز توجه خاص خود را به این منطقه مبذول نموده بودند. حکومت آلمان در اینجا در آغاز ۱۹۴۱ شبکه های وسیع استخباراتی را ایجاد کرده بود. و باید گفت که تلاش های برلین در آنوقت بی اثر نبودند: وقتیکه آلمان بالای اتحاد شوروی حمله کرد، عکس العمل کابل در شروع به این اقدام مثبت بود. رهبری افغانستان معتقد بود که شوراها بزودی مغلوب شده و به مثابهٔ یک دولت متحد سقوط نموده و افغانستان بلوسیلهٔ جمهوریت های آسیای میانه قلمرو خود را توسعه خواهد بخشید.

جرمنی به افغانستان دقیقاً به مثابهٔ مَیدانی برای حمله بالای هند برتانوی می دید. پلان های برلین، دشمنان قبلی، لندن و مسکو را واداشت تا مساعی خویش را علیه فعالیت های شبکه های جاسوسی آلمان در منطقه هماهنگ بسازند.
با شروع "جنگ سرد" تقابلهٔ استخبارات کشورها در منطقه ادامه یافت.

در اواسط سالهای ۵۰ ادارهٔ "کشف نظامی" اتحاد شوروی (جی. آر. یو.) دسته ای را که متشکل از ۵۶ تن از اجنتانی که اهالی جمهوریت های تاجکستان و ازبکستان بودند به افغانستان اعزام کرد. در برابر دستهٔ مذکور وظیفه گذاشته شده بود تا در صورت شروع جنگ جهانی به عملیات دهشت افگنانه علیه منافع اضلاع متحدهٔ امریکا و متحدین آن در قلمرو افغانستان بپردازند. اما پس از آنکه دستهٔ مذکور در خاک افغانستان جابجا شد، معاون قوماندان و مسؤول مخابرهٔ این دسته با مقامات افغان در تماس شده خود را تسلیم آنها نموده و به وظیفه داشتن بخاطر اجرای وظایف جاسوسی اعتراف کردند. دستهٔ مذکور "سراپا" تسلیم افغانها شد. بنظر می رسید که مقامات افغانی از اعترافات آنها چندان راضی نبودند. آنها قطعاً نمی خواستند از چگونگی تشکیل این دسته و اینکه بخاطر اجرای کدام وظایف داخل قلمرو افغانستان گردیده بودند، تشبث نمایند. افغانها آگاهی داشتند که فعالیت های احتمالی دهشت افگنان علیه نظام افغانستان نبود.
در این میان اجنت های رسوا شده را هیچکسی محاکمه نمی کرد. در مورد ناکامی دستهٔ مذکور هیچگونه خبری در رسانه ها انتشار نیافت. اما جالب آن بود که همه اعضای این دسته بشمول آندویی که آنرا تسلیم کرده بودند در یک محبس زندانی شدند. اتحاد شوروی از دست داشتن در قضیهٔ مذکور بلافاصله انکار کرد. مسکو اعلام نمود که گویا سوء تفاهمی اتفاق افتیده و اینکار تحریکی است از جانب شبکه های استخباراتی کشورهای غربی. آشوبگران ده سال، شاید هم بیشتر را در زندان دهمزنگ کابل سپری کردند. آنها را همه به بادِ فراموشی سپرده بودند، هم مقامات شوروی و هم افغانها. پس از آنکه طی سالهای شصت در روابط بین المللی دورهٔ کاهش تشنجات رونما گردید و آمر جدید دفتر "کشف خارجی" ایریک نیکراسوف به کابل اعزام گردید، وی اقداماتی محسوسی را برای رهائی آنهائیکه هنوز حیات داشتند روی دست گرفت. بعضی از اجنتان اسبق پس از آزادی به شوروی برگشتند، ولی عده ای ترجیح دادند در افغانستان باقی بمانند.

اتحاد شوروی طی سالهای شصت به همکاری های وسیع و همه جانبه با افغانستان پرداخت. امریکایی ها نیز که نمی خواستند میدان را کاملاً به اتحاد شوروی واگذارند، یک سلسله پروژه ها را به جانب افغان پیشنهاد نمودند. به گونهٔ مثال واشنگتن با سر وصدای فراوان به اعمار پروژهٔ قیمتی آبیاری وادی هلمند شروع کرد. در اطراف این پروژه بزودی جار و جنجال های رخ داد، مأمورین افغان و امریکایی متهم به فساد و سرقت پول های تخصیص یافته شدند. در نتیجهٔ محکمه ایکه در این رابطه صورت گرفت یک تن از مأمورین افغان مجرم شناخته شده و حتی محکوم به اعدام گردید.[5]
اتحاد شوروی در جریان همین سالها ایجاد پروژه هایی چون "مجموعه ای زراعتی جلال آباد"، "هایدرو الکترو ستیشن نغلو"، انستیتوت پولیتخنیک و پروژه های کوچک تر را به پایان رسانید.
(...)
ستاراستین حین اندیشیدن در بارهٔ امریکایی ها، سفیر آنکشور تئودر ایلیوت را به یاد آورد. ایلیوت انسان خوبی بود، کوشش میکرد روابط دوستانه با دیپلوماتان شوروی داشته باشد، ملاقات های دلچسپی را میان آنها به راه می انداخت، همیشه در بارهٔ دوستی میان کشورها با سیستم های مختلف سیاسی - اقتصادی حرف میزد؛ از روی انصاف باید گفت که دورهٔ سفارت ایلیوت مصادف با کاهش تشنجات در روابط بین المللی گردیده بود. در همین زمان اولین پرواز مشترک فضانوردان امریکایی و شوروی صورت گرفته و معاهدات نهایت مهم در رابطه به خلع تسلیحات زروی به امضاء رسیدند. (...)
رویهمرفته حتی در زمان مورد بحث روابط میان دو کشور آنقدر هم بی ابر نبود. ستاراستین صحبت خود را با سکرتر دوم سفارت امریکا در کابل مالینوفسکی به یاد آورد. این دیپلومات امریکایی با غرور تأکید می کرد که اصلاً روس تبار بوده و با مارشال شوروی و قهرمان جنگ دوم جهانی مالینوفسکی قرابت دارد. در عکس العمل راجع به بهبودی روابط میان اتحاد شوروی و اضلاع متحدهٔ امریکا مالینوفسکی مختصراً به ستاراستین یاد آور شده بود: " من عجالتاً به موجودیت اشباح witches میتوانم باور کنم تا به خوب شدن روابط میان کشورهای ما. ما دشمنان ستراتیژیک بودیم، استیم و برای همیشه باقی خواهیم ماند، منجمله در اینجا در افغانستان. واقعیت ها همین گونه استند و هر کسیکه از عقل سلیم برخوردار است این را باید بپذیرد."

[5] تا جائیکه پرس و پال اینجانب از اهل خبره میتواند گواهی بدهد کسی از مأمورین افغانستان در پروژهٔ وادی هلمند محکوم به اعدام نشده است.

قابل یاد آوری است که در زمان صعود کاهش تشنجات میان شرق و غرب، امریکایی ها کمک های اقتصادی خود را به افغانستان به سطح قابل (ملاحظه ای) کم ساختند. طی این مدت آنها در هیچیک از پروژه های بزرگ سهم نداشتند. احتمال می رود که در این وقت آنها براستی هم افغانستان را ساحهٔ منافع حیاتی اتحاد شوروی پذیرفته بودند. شاید هم دلایل دیگری وجود داشت. . . سردار محمد داوود در این ایام سخت به اتحاد شوروی متکی بود. مقارن همین زمان اطلاعات بدست آمده گواهی میدادند که سی. آی. ای. روابط نزدیکی را با مخالفین تند رو اسلامی که به پاکستان فرار کرده بودند، تأمین کرده است.

سفیر ایلیوت با آنکه ظاهراً احساس دوستانهٔ خود را در برابر سفیر پوزانوف ابراز می داشت، اما وظایف خود را طوریکه لازم بود اجرا انجام میداد. او مساعی زیادی بخرچ داد تا سفر رسمی محمد داوود به اضلاع متحدهٔ امریکا صورت بگیرد (سفر مذکور باید در ماه می ۱۹۷۸ انجام میشد). در یکی از تیلگرام های که ایلیوت به واشنگتن فرستاده بود، وی نتایج سال ۱۹۷۷ را به شرح ذیل ارزیابی میکرد: "روابط امریکا و افغانستان طی این مدت در سطح عالی خود قرار داشتند. رئیس جمهور محمد داوود از موضع اضلاع متحدهٔ امریکا در سازمان ملل متحد روی مسائل مربوط به گووام[6] و پویرتو ریکو[7] حمایت کرد. او دعوت جانب امریکا را مبنی بر انجام یک سفر رسمی به اضلاع متحدهٔ امریکا پذیرفت. کشور ما سهم خود را در پروگرام تربیهٔ نظامیان افغان دو برابر ساخت. رهبری افغانستان چندی قبل تأکید نمود که آرزو دارد تا کمک های امریکا به کشور شان هرچه بیشتر محسوس گردد، تا بدین ترتیب با حضور اتحاد شوروی مقابله صورت گرفته باشد."
به تاریخ ۲۴ اپریل ۱۹۷۸، یک روز قبل از دستگیری لیدران حزب دیموکراتیک خلق، سفیر ایلیوت که دورهٔ کارش در کابل به پایان رسیده بود برای ملاقات خدا حافظی نزد رئیس جمهور داوود رفته بود. چندی بعد از حلقات نزدیک به ریاست جمهوری راپور دادند که سفیر ریچارد ایلیوت که "طرفدار سرسخت" کاهش تشنجات بحساب می رفت به داوود مشوره داده بود تا اقدامات نهایت جدی علیه لیدران حزب دیموکراتیک خلق که امنیت نظام موجود را تهدید می کنند اتخاذ شوند. در مقابل سفیر وعده داده بود که همکاری های وسیع و همه جانبهٔ واشنگتن در این صورت با کابل افزایش قابل ملاحظه خواهند یافت. البته مشکل است تأکید کرد که سفیر حین ابراز نظر فوق الذکر دیدگاه خود را ابراز می داشت یا ارادهٔ حکومت امریکا را منعکس می ساخت.
سرانجام در آستانهٔ ترک کابل ایلیوت به وزارت خارجهٔ کشور خود توصیه کرد تا هرچه زودتر موضع اش را در رابطه به حکومت تره کی روشن بسازد، او نوشته بود: "ما نمی توانیم با باورمندی قطعی بگوئیم که حکومت جدید افغانستان "کمونیستی" است یا "غیر کمونیستی"، با در نظر داشت متن فقرهٔ قانون "کمک ها به کشورهای خارجی" شکی نیست که رهبری جدید در نتیجهٔ خشونت و ریختن خون به قدرت رسیده، مگر حکومت ادعا دارد که ریختن خون امری بود اجتناب ناپذیر در راه سرنگون ساختن "نظام مستبد و دیکتاتور" داوود. چنین به نظر می رسد که اهداف و مقاصد اصلی حکومت جدید مدتی پشت پرده خواهند بود."
سفیر امریکا ادارهٔ واشنگتن را فرا میخواند تا از کابل رو نگرداند، زیرا در "اینصورت رژیم جدید افغانستان کاملاً به دامان اتحاد شوروی خواهد افتاد."
سفیر پیام خود را با جملهٔ خوشبینانهٔ ذیل خاتمه می بخشید: "ما میتوانیم در آیندهٔ نهایت نزدیک مسیر "بازی" را در اینجا تعیین نمائیم."

الیوت در ماه می ۱۹۷۸ کابل را ترک گفته و عوض او یکی از دیپلوماتان عالیرتبهٔ امریکائی ادولف دابس تقرر یافت. در تفاوت با ایلیوت، دابس به نظر ستاراستین شخص کمرنگ و بدون برازندگی های خاصی رسید. با آمدن ادولف دابس تماس های دیپلومات های امریکایی و شوروی در کابل صرف شکل پروتوکولی بخود گرفتند.

عکس العمل امریکایی ها در مورد به قدرت رسیدن رژیم کمونیستی حزب دیموکراتیک خلق خونسردانه بود. واشنگتن مکلفیت های نه چندان زیاد خود را در قسمت کمک های اقتصادی به افغانستان تأئید کرد. درعین حال واشنگتن کدام اقدامی را بخاطر شروع یک جنگ مطبوعاتی علیه حاکمیت تره کی- امین نیز به راه نمی انداخت. واشنگتن انتظار می کشید و مشاهده می کرد که سرنوشت این "انقلاب" به کجا می کشد و منتظر بروز شرایط عینی برای ضربه زدن به اتحاد شوروی باقی ماند. در این میان واشنگتن فعالیت های خود را با لیدران گروپ های افراطی اسلامگراء مستقر در پاکستان شدت بیشتر بخشیده و دست به ایجاد دسته های چریکی که از فدائی های گوناگون مذهبی و مارگینال ها ترکیب یافته بودند، پرداخت.

آنچه که مشخصاً به فعالیت های کشفی امریکا طی سالهای مورد بحث در کابل ارتباط می گیرد، واشنگتن کوشش می کرد زیاد "جلوه گر" نباشد، و محتاطانه عمل میکرد. البته شبکه های اجنتوری سی. آی. ای. کار خود را پیش می بردند و شکی نیست که در سطح حکومت و رهبری حزب دیموکراتیک خلق گماشتگانی داشتند.

---

[6] جزیره ای در غرب اوقیانوس آرام.

[7] جزیرهٔ مذکور در بحیرهٔ کاریبین موقعیت دارد. Commonwealth of Puerto Rico

(...)

****

در شروع سپتمبر ۱۹۷۸ مسؤول نمایندگی کی. جی. بی. در کابل بوگدانوف پیشنهادات خود را راجع به ساختار آیندهٔ ارگان های امنیتی جمهوری دیموکراتیک افغانستان به رهبری حزب دیموکراتیک خلق ارائه کرد. هنگامیکه لئونید بوگدانوف و گروپ او به فعالیت های خود شروع کردند، امین از آنها صرف یک خواهش داشت: "امنیت دولتی افغانستان باید مانند کی. جی. بی. نیرومند باشد." شوروی ها مطابق نظر امین عمل می کردند. تشکیلات پیشنهاد شده از طرف گروپ بوگدانوف قرار ذیل بود:
در مطابقت با "ریاست اول عمومی" کی. جی. بی. ("کشف خارجی") قرار بود ادارهٔ "کشف خارجی" که در مراحل اول باید در استقامت های ایران و پاکستان که تهدیدات اساسی را متوجه جمهوری دیموکراتیک نموده بودند کار میکرد، ایجاد میشد.
باز هم به اساس تجربهٔ شوروی "ریاست دوم عمومی" ("ضد کشف") باید ادارهٔ مشابه در کابل به میان می آمد. ادارهٔ مذکور برعلاوهٔ فعالیت ها برای ایجاد موانع در راه رخنه نمودن عناصر خرابکار از خارج، وظیفه داشت به مطالعهٔ "حال و احوال " روحانیون پرداخته و با قبایل کار میکرد.
ادارهٔ "ضد کشف نظامی" باید از تشکیل وزارت دفاع بیرون و به ادارهٔ در حال ایجاد امنیت دولتی سپرده میشود.
وسایل و منابع اوپراسیونی و تخنیکی وزارت داخله نیز باید به ادارهٔ نو بنیاد انتقال می یافت. قبل از "انقلاب" ثور مشاورین کشور آلمان غرب از وزارت داخلهٔ افغانستان حمایت میکردند، منجمله وسایل تخنیکی را در اختیار افغانها قرار میدادند.
قرار بود ادارهٔ "تعقیب بیرونی"، شعبات تحقیق و تحلیلی- اطلاعاتی در تشکیل امنیت دولتی ایجاد گردند.
ارگان مذکور را ادارهٔ دفاع از منافع افغانستان (د افغانستان گټی ساتونکی اداره – اگسا) نامیدند. در رأس این اداره یکی از "قهرمانان انقلاب" اسدالله سروری قرار داده شد.
موازی با آن نمایندگی کی. جی. بی. در کابل نیز استحکام هرچه بیشتر می یافت. بوگدانوف برای شخص خود موتر "میرسیدس بنز" را از تهران وارد و برای ضروریات اوپراسیونی نمایندگی چندین عراده موتر، درایور اوپراسیونی، رمزگذار و همچنان معاون نمایندگی ولادیمیر چوچوکین به کابل انتقال یافتند. چوچوکین که در امریکا کار میکرد فقط چندی پیش از طرف مأمورین سی. آی. ای. افشاء گردیده و مجبور شده بود آنجا را قبل از ختم مأموریت ترک نماید.
زندگی آهسته آهسته رنگ و رونق میگرفت، و چیز ها آنقدر هم که بوگدانوف در مسکو تصور میکرد بد نبود. بطور مثال به کابل بلاوقفه مسؤولین عالی رتبهٔ شوروی سفر میکردند: معاونین صدراعظم، وزرا، قوماندانان بلند رتبهٔ اردو، لیدران حزبی. . . آشنائی و صحبت با اکثر آنها برای ارتباطات آینده مفید بود. بوگدانوف نظر به مؤقفی که داشت مکلف بود در ملاقات هائی پروتوکولی مأمورین عالی رتبه حضور داشته باشد.

در اخیر ماه سپتمبر منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و عضو علی البدل بیروی سیاسی بوریس پونوماریوف به کابل سفر کرد. چون سفر غیر رسمی بود، در میدان هوائی هیچگونه تشریفاتی به راه انداخته نشد. طیارهٔ حکومتی پونوماریوف را پس از مواصلت به دورترین پارک برای طیاره ها بردند، استقبال کنندگان پوزانوف، بوگدانوف، سروری و عضو کمیتهٔ مرکزی شاه ولی نیز به همانجا انتقال یافتند. پونوماریوف پس از آنکه در موتر نشست، بلافاصله خبر داد که بنابر هدایت رهبری شوروی به افغانستان آمده و میخواهد با تره کی و امین ملاقات نموده و به آنها تفهیم نماید که ادامهٔ فشارها و تضییقات نتایج وخیم در پی خواهد داشت. مسکو از تعقیب و تضعییقات که علیه پرچمی ها صورت میگرفت سخت ناراحت بود.
نمایندهٔ کی. جی. بی. بوگدانوف پس از شنیدن حرفهای بوریس پونوماریوف با خود فکر کرد: "بلی، مأموریت ثقیلی را به دوش این مهمان مسکو انداخته اند." خود بوگدانوف دیگر درک کرده بود که لیدران افغانستان از گفتگو پیرامون اینگونه مسائل با وضاحت تمام کناره گیری میکنند. موضوع وحدت حزب از دیر زمان بسته شده بود، از اواسط تابستان در اینباره سخن زده نمی شد و اکثر متخصصین شوروی آرزو نداشتند با اینگونه صحبت ها خلقی ها را عصبانی بسازند، برای شان قیمت تمام میشد. . .

پونوماریوف پس از آنکه در آپارتمان مخصوص برای مهمانها که در محوطهٔ سفارت قرار داشت جابجا شد، شامگاهان برای گردش به باغچه برآمد و بوگدانوف از این موقع استفاده نمود تا مهمان را با چگونگی اوضاع آشنا بسازد.
حین قدم زدن بالای راهک های تمیز میان باغچه که از دو طرف آن بوی عطر گلاب به مشام می رسید بوگدانوف مسائلی را که به نظر او مهم بودند قرار ذیل برشمرد:
" اول، رهبران کنونی افغانستان نهایت تندرو بوده و میخواهند اصلاحات بنیادی را فوراً عملی نموده و واقعیت های موجود کشور را در نظر نمیگیرند. بدینترتیب آنها بخش قابل ملاحظهٔ اهالی را علیه خود قرار داده و کمیت دشمنان خود را افزایش میدهند. افغانها با آنکه در سخن با استدلال ما موافقت میکنند که باید متحدین خویش را در میان اقشار وسیع جامعه توسعه دهند، اما در عمل آنها بنیهٔ اجتماعی "انقلاب" را با گذشت هر روز محدودتر می سازند. تضییقات و تعزیرات علیه همهٔ آنهائیکه اندکی بی اطاعتی نشان بدهند بلافاصله عملی می شود. مردم را بدون تحقیق و محاکمه اعدام می کنند، اینگونه اعمال را عمدتاً همسلکان ما از ادارهٔ امنیت انجام می دهند." (...)

پونوماریوف سخنان بوگدانوف را خاموشانه شنید و سپس چند سؤوالی را که زیاد مهم نبود مطرح نمود.

به تاریخ ۲۶ سپتمبر پونوماریوف با تره کی و امین ملاقات کرده و با رعایت نزاکت ها تشویش مسکو را به آنها بیان داشت. پونوماریوف که میخواست بالای محرم بودن محتویات ملاقات تأکید نموده باشد حتی سفیر پوزانوف را نیز با خود نبرد. تره کی و امین که از قبل می دانستند حرف از چی خواهد رفت، به اندازهٔ کافی مضطرب بودند. دیده می شد که آنها به سختی خودداری می کنند تا جملات شدید را استعمال ننمایند. در یکی از لحظات تره کی بالاخره بی طاقت شد:
"ما هیچگاه بالای پرچمی ها اعتماد نداشتیم، اتحاد ما صرف در روی خط بود. پرچمی ها در قیام مسلحانه هیچگونه سهمی نگرفته اند، در حالیکه پس از "انقلاب" خواستند تا چوکی های رهبری دولتی میان خلقی ها و پرچمی ها مساویانه تقسیم شوند. آیا این عادلانه است؟ و زمانیکه خواهشات آنها رد شد، تهدید کردند که به قیام متوسل خواهند شد. در چنین یک وضعیتی ما صرف یک راه داشتیم، یا آنها، یا ما."
تره کی با تمام وجودش نشان میداد که این صحبت برایش خوش آیند نیست، او در برابر مهمان مسکو روی کوچ لمیده، پایش را بالای پای دیگر انداخته و چهرهٔ همیشه ملایم و مهربانش در آن دقایق تسخیر ناپذیر به نظر میرسید.
از نظر فورمالیتی پونوماریوف مأموریت خود را میتوانست اجرا شده خوانده و صحبت را ختم نماید.
مسؤول شعبهٔ روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی (پونوماریوف) به لیدران حزب دیموکراتیک خلق تحایف یادگاری، سلام های اعضای بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی و "تمنیات نیک شخص بریژنیف" را رسانید. پونوماریوف از ملاقات با سائر اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق خود داری کرد و با این کار خود آنها را سخت از خود رنجاند. در عین حال مهمان مسکو شامگاهان حلقهٔ کوچک "آمرین" سفارت را جمع نموده از آنها یکبار دیگر خواست تا "اوضاع را صادقانه و اصولی ارزیابی" نمایند. جلسه تا آن لحظه که بوگدانوف رشتهٔ سخن را بدست نگرفته بود بخوبی پیش میرفت. دگروال بوگدانوف با تمسخر از اردوی افغانستان یاد آور شده تأکید کرد که این اردو حتی توان دفاع از خود را هم ندارد. در برابر سخنان بوگدانوف جنرال زاپلاتین با هیجان و عصبانیت از جایش برخاسته گفت:
" این واقعیت ندارد! بلی، شکی نیست که قوای مسلح افغانستان را باید استحکام بخشید، اما این اردو کاملاً قابلیت جنگیدن را داراست. رفیق پونوماریوف میخواهم توجه شما را به آن جلب نمایم که اینگونه ارزیابی ها رهبری ما را در مسکو به سمت نادرست هدایت داده و میتواند عواقب بس ناگوار به بار آورد."
بوگدانوف نخواست عقب بماند:
"من نمیدانم جنرال محترم از کدام ارزیابی ها سخن میزند، مگر منابع ما، طوریکه شما میدانید بالای این منابع میتوان اعتماد کرد، کاملاً عکس گفته های او را نشان میدهند."
میان بوگدانوف و زاپلاتین کشمکش شدید لفظی به راه افتید. زاپلاتین که از دیر زمانی دل خوشی از "این بوگدانوف عیاش" نداشت در محضر عام اعلام کرد که مأمورین کی. جی. بی. در کابل در نوشیدن الکهول افراط می کنند و افزود: " اگر این کارمندان کمتر بنوشند، در آنصورت مفکورهٔ شان هم ابر آلود نخواهد بود." نمایندهٔ کی. جی. بی. به نوبهٔ خود جنرال زاپلاتین را به بیسواد بودن و مداخله در امور دیگران متهم نمود: "شما را به اینجا فرستاده اند تا امور سیاسی را به پیش ببرید، پس همین وظایف را اجرا کنید." پونوماریوف به دشواری توانست این دو را آرام بسازد.
عضو علی البدل کمیتهٔ مرکزی بلندترین مقام اتحاد شوروی بود که در ۱۹۷۸ به افغانستان سفر کرده بود.
(...)

حین ترک کابل در میدان هوائی، پونوماریوف به سفیر و نمایندهٔ کی. جی. بی. بوگدانوف لکچر مفصلی در مورد اهمیت "انقلاب" ثور سر داده و تأکید کرد که این رویداد برای همه جنبش های انقلابی و مخصوصاً آسیا نهایت مهم میباشد. او همچنان اظهار امیداوری کرد که صحبت های او در کابل در راه اتحاد و استحکام حزب و همه نیروهای مترقی در افغانستان مفید خواهند بود. معلوم نیست که برداشت واقعی مسؤول روابط خارجی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست از نتایج سفرش به افغانستان چی بوده، اما قواعد حتمی و تغییر ناپذیر بازی های معمول اداری را او از زمان ستالین به خوبی آموخته بود و او در این زمینه نقش خود را بدرستی بازی کرد. او با این طرز برخورد خود به مأمورین کی. جی. بی. رساند که "مبارز کهنه" به افکار خود وفادار باقی مانده و بگذار در اینباره در رمزهای خود به مرکز بنویسند.
سفر پونوماریوف هیچگونه تأثیری از خود بجا نگذاشت. تضییقات کمافی السابق ادامه یافتند و "انقلابیون" در افغانستان طوریکه می خواستند عمل می کردند.

افزون برهمه، امین شخصاً شروع به تعرض نمود، چیزیکه بوگدانوف نیز بزودی بالای خود احساس کرد. امین هنگام ملاقات ها با بوگدانوف کتابچهٔ یادداشت سیاه رنگ خود را باز نموده و نام کسانی را از میان کارمندان ادارات شوروی میگرفت و تأکید میکرد که شخص مذکور "دست به اعمال تخریبکارانه علیه افغانستان میزند." باری امین بدین ترتیب اسم افسر دفتر "کشف خارجی" که تحت پوشش در شعبهٔ قونسلی کار میکرد و بار دیگر از آمر مرکز کلتوری شوروی یاد آور شد. بررسی ها نشان میدادند که دلیل اینگونه "تعرضات" همیشه تماس های مخفی یا علنی مأمورین

"دفتر" با پرچمی ها می بود. طوریکه پسان ها معلوم شد، به دستور امین گروپ خاص از افسران ادارهٔ امنیت برای تعقیب و نظارت از شوروی ها که گفتگوها و تماس های شان را ثبت میکرد، ایجاد گردیده بود.
بلی، حفیظ الله امین هیچ شباهتی با آنعده از دوستان اتحاد شوروی که در کشورهای دیگر اعمار سوسیالیزم را روی دست گرفته بودند و مأمورین استخبارات شوروی می دانستند "از کدام در با آنها پیش آیند" شباهت نداشت. مطابق هدایات مرکز بوگدانوف بارها از امین خواهش می کرد تا این یا آن شخص را که قبلاً خدماتی را به استخبارات شوروی انجام داده بودند از توقیف آزاد بسازد. بعضاً به امین مستقیماً گفته میشد که چرا مسکو می خواهد تا فلان شخص از بند آزاد ساخته شود. در جملهٔ اینگونه اشخاص میتوان از معاون اسبق صدراعظم حسن شرق، رئیس اسبق ارکان پولیس و ژاندارم صمد ازهر، عضو اسبق شورای انقلابی رفیع و دیگران یاد کرد. امین معمولاً از ارائهٔ جواب مستقیم طفره رفته یا هم استدلال می کرد که شخص مذکور عضو یکی از گروپ تروریستی است.
حین این صحبت ها امین مستقیماً به چشمان نمایندهٔ شوروی می دید و با لحن زننده می گفت: "ما آماده هستیم همین اکنون شخص مطلوب شما را آزاد بسازیم. ما میتوانیم این شخص را حتی وزیر مقرر نمائیم. مگر به یک شرط که شما شخصاً مسؤولیت او را بدوش بگیرید. آیا شما موافقید چنین یک گامی را بردارید؟"
بوگدانوف که انتظار چنین چرخش ها را نمیداشت، محتاطانه میگفت که شخصاً هیچیک از این اشخاص را نمی شناسد، بنابرین نمیتواند مسؤولیت آنها را بدوش بگیرد.
امین در عکس العمل دست هایش را بالا انداخته میگفت: "می بینید، در اینصورت ما باید مطابق قانون با آنها برخورد نمائیم."
البته حرف از کدام قانونی در میان نبود، اشخاص توقیف شده را دیر زمان در حبس نگه می داشتند، بیرحمانه شکنجه میدادند، و شب هنگام تیر باران می کردند.

در این میان نمایندگی کی. جی. بی. (تحت رهبری بوگدانوف) با گذشت هر روز وسعت بیشتر می یافت. برای سازماندهی امور مربوط به محافظت افراد اول دولت و قبل از همه نور محمد تره کی مشاور ریاست نهم یوری کوتیپوف به کابل آمد. همکار اساسی کوتیپوف قوماندان گارد یعقوب که بعدتر به حیث لوی درستیز تقرر می یابد، بود.
برای ایجاد قوای سرحدی و چگونگی محافظت از سرحدات دولتی گروپی از منصب داران ارشد قوای سرحدی شوروی به کابل مواصلت کردند. پیرمردان کرملین دلیل آنرا که چرا افغانها سرحد با پاکستان را که از آنجا شورشیان به قلمرو افغانستان نفوذ میکردند نمی بندند، نمی توانستند درک کنند؟! این رهبران شوروی در کشوری زندگی میکردند که تقریباً بلافاصله پس از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ همه سرحدات کشور شان با سیم خار دار احاطه شده بود و بیست و چهار ساعت بلوسیلهٔ پوسته ها و واحد های قوای سرحدی حفاظت میشدند. در افغانستان در جنوب این کشور سرحد اصلاً نمیتوانست وجود داشته باشد. در قدم اول بخاطر آنکه حکومت افغانستان هیچگاه خط "دیورند" را که افغانها را از همدیگر جدا میسازد برسمیت نمی شناخت. در صورت ایجاد پوسته ها در "خط" معنی آنرا میداد که افغانها با بی عدالتی تأریخی که به گناه انگلیسها بوجود آمده بود موافقت کرده اند و مبادا خاک خود را به اسلام آباد واگذار کنند.
دوم آنکه، افغانها عملاً از داشتن وسایل که در ارتفاعات بلند و صعب العبور پوسته ها و چیزی را به نام موانع اعمارنمایند محروم بودند. مشاورین امور سرحدی اصلاً نمی دانستند کدام راه را برای رفع این معضله روی دست بگیرند.
هنگام مواصلت بوگدانوف به کابل، یعنی در تابستان ۱۹۷۸تعداد کارمندان نمایندگی صرف هشت تن بود در حالیکه در خزان همان سال کمیت آن به پنجاه نفر میرسید.
مطابق مقرره ایکه در "ریاست عمومی اول" کی. جی. بی. (کشف خارجی) معمول بود در صورت موجودیت آمر دفتر "کشف خارجی" و نمایندهٔ رسمی کی. جی. بی آمر ارشد اوپراسیونی باید مسؤول دفتر "کشف خارجی" میشد. اما حین عزیمت به کابل بوگدانوف توانسته بود کریوچکوف را معتقد بسازد تا برای او استثنی قایل شود. چون آمر دفتر "کشف خارجی" در کابل اوسادچی مدتی در مسکو مادون بوگدانوف بود، دلیل مذکور حین قناعت دادن کریوچکوف تعیین کننده واقع شد. اما در عمل اوسادچی مدتی با مادون بودن خود مقاومت میکرد. ا صطکاک مذکور زمانی رفع گردید که مطابق امریهٔ آندروپوف مقام آمریت نمایندگی را باید شخصی با رتبهٔ جنرالی به دوش می گرفت.

در سال ۱۹۷۸ افسران کی. جی. بی. و مشاورین نظامی شوروی در افغانستان خود را تا هنوز در امنیت احساس می کردند. بوگدانوف برای شکار و ماهیگری حتی به مصافات ۲۰۰-۱۵۰ کیلومتر دورتر از کابل میرفت. اما فضا رو به تیره شدن نهاده بود. نارضایتی در برابر حاکمیت "کافران" که از جانب متنفذین مذهبی تحریک میشد، اینجا و آنجا در محلات به شورش و حملات می انجامید.
دفتر "کشف خارجی" کی. جی. بی. در پاکستان و منابع اگسا در پیشاور خبر میدادند که ادارهٔ استخبارات نظامی پاکستان آی. اس. آی. تلاش دارد فعالیت های پارتیزان های افغان را هماهنگ کند. توجه کشور هایی چون عربستان سعودی، مصر و اسرائیل نیز به اپوزیسیون اسلامی معطوف می گردید. اما روشن بود که بزرگترین خطر از طرف اضلاع متحدهٔ امریکا برمیخاست، از "دشمن اصلی" طوریکه این کشور در اسناد آنوقت ریاست "کشف خارجی" نامیده میشد. روی همین ملحوظ به دفتر "کشف خارجی" و نمایندگی کی. جی. بی. در کابل هدایت داده شد تا امریکایی ها زیر نظارت ممتد گرفته شوند.

در اپریل ۱۹۷۸ مأمور ادارهٔ کشف خارجی به نام ولادیمیر شووالوف که امریکا شناس بود به کابل اعزام گردید. مأمور مذکور به سطح عالی به انگلیسی تکلم می کرد و در یکی از پوهنتون های امریکائی تحصیلاتش را به اتمام رسانیده بود. قبل از مواصلت شووالوف، همکاران دیگر او از ادارهٔ کشف خارجی توانسته بودند "گوشهای شنونده" را در عمارت سفارت امریکا در کابل جابجا سازند. شووالوف وظیفه داشت که طی ساعات متمادی گفتگوهای دیپلومات های امریکائی را که از طریق میکروفون های تعبیه شده می شنید روی کاغذ بیاورد. باید خاطر نشان شود که کدام خبر قابل توجهی از این مکالمات بدست نمی آمد.
در ایام مورد بحث، چند مأمور اوپراسیونی سی. آی. ای. که در رأس آنها مأموری به نام تورکو قرار داشت در کابل فعالیت می کرد. خود تورکو تحت پوشش مشاور سفیر ایفای وظیفه می نمود. نمایندگی سیاسی امریکا در کابل مرکب از حدود بیست دیپلومات و پنجاه تن پرسونل تخنیکی بود. هم دیپلوماتها و هم مأمورین استخباراتی از نهایت احتیاط حین اجرای وظایف شان کار می گرفتند.
در اخیر ۱۹۷۸ زمانیکه خانم سفیر امریکا ادولف دابس نزد او به کابل آمد، سفیر شوروی که شیخ السفراء بود، به این مناسبت ضیافتی ترتیب داد. حین صرف قهوه بوگدانوف یکی از دیپلوماتان امریکائی را مخاطب قرار داده پرسید: "کدام منافع را امریکایی ها در افغانستان دنبال می کنند؟" دیپلومات امریکائی با سادگی جواب داده بود: "هیچگونه منافع را."

****

در تلگرام هایی که از کابل سفیر و آمرین شبکه های استخباراتی شوروی به مسکو می فرستادند، دیگر از نام امین بیشتر از تره کی یاد آوری صورت میگرفت. تره کی که صرف در روی خط رئیس دولت حساب میشد عملاً همه روزه مواضع و صلاحیت هایش را یکی پی دیگر به "شاگرد محبوب" خود واگذار میکرد. این واگذاری ها ظاهراً طوری وانمود میشدند که گویا خود تره کی مبتکر این همه است. بطور مثال او به اطرفیان خود تأکید میکرد: "او (امین) میتواند. تمام امید صرف به او است." از یک طرف در این گفتهٔ تره کی حقیقت معینی وجود داشت: امین واقعاً هم میتوانست بیست و چهار ساعت کار کند و حتی اتفاق می افتاد که بعضاً در دفتر خود شب ها را نیز سپری میکرد. اما از جانب دیگر وضعیت آنقدر هم ساده نبود که بتوان تصور کرد. تره کی به رضایت خود امین را بالا نمی بُرد، او از دیر زمانی بود که به بازیچه ای در دست "شاگرد وفادار" تبدیل گردیده بود. امین با مهارت تمام "استادش" را استعمال میکرد و او را به اتخاذ تصامیم به نفع خود ترغیب می نمود.

در مسکو بسیاری ها معتقد بودند که بزودی در افغانستان با رئیس جدید دولت سرو کار خواهند داشت. شخص مذکور بخاطر رسیدن به قدرت به هیچ چیزی حاضر بود.
رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" کریوچکوف، آمر نمایندگی کی. جی. بی بوگدانوف را که برای انجام کارهایی به مسکو آمده بود به دفتر خود احضار کرده و در حالیکه بوگدانوف هنوز در چوکی بدرستی جابجا نشده بود با لحن خشک و رسمی پرسید: "ما چی معلوماتی در بارهٔ امین در اختیار داریم؟"
بوگدانوف دوسیه هایی را که با خود آورده بود باز نموده شروع به خواندن کرد:
"حفیظ الله امین در سال ۱۹۲۹ در ولسوالی پغمان در خانوادهٔ یک مامور عادی دولت به دنیا آمده است. او از قوم کوچک خروت می باشد. چون پدرش وقت وفات یافت، عمدتاً از طرف برادر بزرگش تربیه می شد. دارلمعلمین و فاکولتهٔ فزیک و ریاضیات پوهنتون کابل را به اتمام رسانیده است. به حیث استاد و معاون مدیر دارلمعلمین و سپس مدیر لیسهٔ "ابن سینای" کابل ایفای وظیفه نموده.
طوریکه می بینید طی زمان یاد شده کدام فعالیت قابل توجهی از او سر نزده است." (...)
کریوچکوف در حالیکه عکس العمل اش به سختی فهمیده میشد، سرش را تکان داد.
بوگدانوف ادامه داد: "در سال ۱۹۵۷ امین برای تحصیل عازم امریکا گردید. توجه خاص شما را به آن جلب می نمایم که او در پوهنتون "کولمبیا" تحصیلاتش را به اتمام رسانیده است. پوهنتونی که از طرف ادارات استخباراتی امریکا مورد توجه زیاد قرار دارد. سی. آی. ای. پوهنتون مذکور را به مثابهٔ ذخیره گاهی برای دریافت محصلین با استعداد خارجی می داند، آنها را در نظر می گیرند و سپس از ایشان "نفوذی ها" را تربیه می کنند."
کریوچکوف با بی طاقتی: "میدانم، ادامه بدهید."
بوگدانوف: "در امریکا دیپلوم ماستری را بدست آورد. او یکی از فعالین اجتماع افغانها در آنجا بود و من توجه شما را به این مشخصه نیز جلب میکنم، چون هم مسلکان امریکایی ما اشخاصی را که فعالیت های اجتماعی میداشته باشند از نظر دور نمی سازند. شواهد مستقیم دال به همکاری امین با سی. آی. ای. و اف. بی. آی. نزد ما وجود ندارد. اما اگر جد و جهد صورت بگیرد و امکانات ما در اضلاع متحدهٔ امریکا به راه بیافتند. . ."
چشمان کریوچکوف از عقب شیشه های فربه عینک ها جان تازهٔ گرفتند. رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" از جایش برخاسته، میزش را دور زد و در دفتر به قدم زدن پرداخت.
معلوم می شد که معلومات مذکور توجه ولادیمیر کریوچکوف را به خود جلب نموده بود.
آندروپوف و سائر رهبران شوروی با امین به مثابهٔ وزیر امور خارجه و معاون اول صدراعظم افغانستان ملاقات میکردند، شخص کریوچکوف هنگام سفرش به کابل به او ابراز احترام نموده بود. امین رسماً به عنوان قهرمان اصلی "انقلاب" ثور، الهام بخش و سازمان دهندهٔ آن شناخته شده بود. حین گفتگوها با اراکین شوروی او مکرراً به اهداف

سوسیالیزم سوگند وفاداری یاد می کرد، بارها در گفتارش از لینین نقل قول مینمود و خود را دوست متعهد به اتحاد شوروی می نامید. و اکنون چنین مسائلی. . .
کریوچکوف گوئی با خود حرف می زد و در حالیکه به آنسوی ارسی می نگریست، گفت: "شاید خطا های جوانی بوده باشند، با هرکسی می تواند اتفاق بیافتد. . . ولی به هر حال، شما ادامه بدهید."
بوگدانوف درک کرد که اصرار بیشتر بخاطر احتمال جاسوس بودن امین مناسب نیست. به راستی هم در این موضوع ابهامات زیاد بودند، ثبوت در دست نبود. بهتر بود به اسناد و شواهد غیر قابل تردید اتکاء میشد.
بوگدانوف در ادامه: " پس از برگشت به وطن امین مدتی در پوهنتون به تدریس پرداخت و سپس مجدداً به حیث مدیر لیسهٔ "ابن سینا" تقرر یافت. در همین زمان با تره کی نزدیک شد. معلوماتی که نزد ما است نشان میدهد که آشنائی تره کی و امین مدتها قبل طی سالهای ۵۰ در چوکات "کلوب ملی پشتو" بوقوع پیوسته بود که در زمان صدارت سردار محمد داوود خان ایجاد گردیده بود. بعد تر امین به صفت آمر بخش کدرهای پیداگوژیک وزارت معارف تعیین گردیده و در سال ۱۹۶۲ مجدداً عازم اضلاع متحدهٔ امریکا بخاطر کسب درجهٔ دوکتورا به همان پوهنتون یاد شدهٔ "کولمبیا" میشود. اینبار امین با فراگیری علوم مشکلات پیدا میکند، درجهٔ دوکتورا را بدست نمی آورد، اما در عین حال مؤفقیت هایی را در ساحهٔ فعالیت های اجتماعی داشته و رئیس اجتماع محصلین افغان انتخاب میگردد."
کریوچکوف در حالیکه رو از ارسی بر نمیگرداند پرسید: "هدف شما از "فعالیت های اجتماعی" چیست؟"
بوگدانوف: "قبل از همه به راه اندازی محافل و گردهمائی ها بخاطر آزادی پشتونستان. حرف از دکترین محمد داوود برای متحد ساختن پشتونهای هردو طرف "خط دیورند" میرود. بنظر میرسد که امین در همین وقت به لذت فعالیت های سیاسی پی برده باشد. او در اینکار خود واقعاً مؤفق بود، او میتوانست مردم را به عقب خود بکشاند.
در سال ۱۹۶۵ او به کابل برمیگردد. به اساس اظهارات خود او که در بیوگرافی رسمی خود نیز آنرا جا داده است، "به علت فعالیت های سیاسی او را از امریکا بیرون ساختند." او ادعا دارد که مظاهره ای را بخاطر حمایت از خلق فلسطین به راه انداخته بود. مقارن همین زمان امین به صفوف حزب نو بنیاد دیموکراتیک خلق می پیوندد و تلاش میکند تا به حیث وکیل در پارلمان انتخاب گردد، ولی ناکام می شود. در یکی از لیسه های اناث به حیث معلم و اندکی بعدتر به صفت مامور در ریاست تعلیمات ابتدائی وزارت معارف تعیین میگردد. در تابستان ۱۹۶۶ نظر به پیشنهاد تره کی، امین عضویت علی البدل کمیتهٔ مرکزی و پس از انشعاب حزب، عضو کمیتهٔ مرکزی خلقی ها میشود. در سال۱۹۶۸ پلینوم جناح "خلق" فیصله نمود تا حفیظ الله امین به دلیل داشتن خصلت های فاشیستی و شووینیستی از کمیتهٔ مرکزی خارج گردد. اما یک سال بعد تره کی اصرار می ورزد تا امین مورد عفو قرار گیرد."

کریوچکوف که در فکر فرو رفته بود و آرام آرام بطرف چوکی خود در عقب میز برمیگشت، گفت: "دلچسپ است که چی چیزی ایندو را با هم نزدیک ساخته است؟ چرا منشی عمومی (تره کی) به این شخص علاقمندی خاصی دارد؟"
بوگدانوف: "در اینجا جواب را باید در طرز برخورد خود امین جست و جو کرد. امین در برابر تره کی از تملق های بی همتا استفاده میکند. تره کی به نوبهٔ خود در برابر چنین چاپلوسی ها و شیرین زبانی ها تاب نمی آورد. امین با مهارت تمام از ضعف های استاد خود استفاده میکند. همیشه بجا یا بیجا او را "پدر ملت"، "رهبر کبیر انقلاب" و "استاد محبوب" خطاب میکند."
کریوچکوف: "خوب، خوب ادامه بدهید."
در همان زمان امین بالاخره به پارلمان افغانستان راه می یابد. او یگانه کسی از جناح "خلق" در آنجا بود. از جناح "پرچم" قبلاً به آنجا ببرک کارمل راه یافته بود، کسی را که امین سخت بد میدید.
پس از سقوط شاهی و به قدرت رسیدن سردار محمد داوود به امین وظیفه داده میشود تا به فعالیت های مخفی در اردو بپردازد. در همین جاست که توانمندی ها و استعداد امین به صفت یک لیدر نمایان می شوند. طی مدت کوتاهی او توانست تعداد زیادی از منسوبین گارنیزون کابل را به طرف جناح "خلق" که بیشتر از قوم پشتون بودند ترغیب نماید. همین افسران قوهٔ اساسی او را در حادثهٔ هفت ثور هنگامیکه قوماندهٔ آغاز کودتای نظامی صادر شد، تشکیل دادند. در اوایل امین قهرمانی و نقش اساسی را در پیروزی این به اصطلاح "انقلاب" با اشخاص همچون قادر، وطنجار و دیگران تقسیم میکرد، ولی بزودی به نظر خود تغییر داده و حال به جز خود، کسی دیگری را قبول ندارد. به این مناسبت حتی فلم هنری ایرا تهیه و به نمایش گذاشتند، در فلم مذکور امین نقش خود یعنی "قهرمان اصلی" یا به گفتهٔ خود او "قوماندان انقلاب" را بازی کرده است. حین تهیهٔ سناریوی فلم او شخصاً بعضی از حقایق تأریخی را تکذیب و حوادث را به نفع خود تغییر داد. هکذا بروشیوری که حکایتگر "نقش سرنوشت ساز" امین در سقوط نظام جمهوری محمد داوود می باشد از طرف او به نشر رسیده است. هر آنکسی که در اینباره کوچکترین شک و تردیدی بخود راه بدهد از طرف امین بی رحمانه مورد تعقیب قرار گرفته و حتی از بین برده میشد."
کریوچکوف که لحنش غالباً تأکید آمیز بود گفت: "اما هویداست که او در هفت ثور نقش کلیدی داشته است."
بوگدانوف بدون آنکه موافقت کند: "در پهلوی سائر رفقای حزبی خود."
کریوچکوف: "دیگر چی؟ زندگی شخصی او از چی قرار است؟"
بوگدانوف: "او دارای خانم بوده، سه پسر و چهار دختر دارد. وفاداری خاصی در برابر همسر خود ندارد، البته در همچو حلقات اینکار کدام خطای بزرگی شمرده نمی شود. شما خود خبر دارید که ببرک کارمل با اناهیتا راتب زاد زندگی می کند، در عین حال اگر "دستش برسد" مخالف نیست با دیگری نیز "تاری بداوند."

کریوچکوف که از همچون ضعفات شدیداً بد می برد چهره اش را با نارضایتی چروک دار ساخته گفت: " آها، ادامه بدهید."
"به زبان انگلیسی بخوبی تکلم میکند. گفته میشود که احتمالاً عادت به استعمال مواد مخدره داشته باشد. به گفتهٔ اعضای سابقه دار حزب، عمدتاً پرچمی ها، امین شخصی است مکار، انتقامجو و نهایت خود خواه. فکر میکنم تمام معلومات را خدمت شما رسانده باشم."
رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" پس از استماع معلومات بوگدانوف با لحنی که کلمات را می کشانید گفت: "بلی، شکی نیست که امین آدم پر درخششی است. ما باید بررسی کنیم که چقدر او صادق است وقتیکه از عشق خود در برابر شوروی و وفاداری به داعیهٔ طبقهٔ کارگر سخن می زند."
بوگدانوف: "باری امین حین ملاقات ها با یکی از هئیت های ما گفته بود: "من شوروی تر از شما شوروی ها هستم." هیچکسی و هیچگاهی حتی یک کلمهٔ بدی را هم در بارهٔ کشور ما از زبان او نشنیده است، این مسئلهٔ کاملاً ثابت شده. افزون بر این اگر کسی در حضور امین حتی غیر مستقیم به برخی از کمبودی های که در شوروی وجود دارد اشاره نماید، او فوراً حرفهای شخص مذکور را قطع نموده تأکید می نماید: "در آینده هیچگاه همچون چیزهای را به زبان نیاور." منبع ما در اطراف امین خبر میدهد که او احترام خاصی به ستالین دارد و حتی کوشش میکند در پاره ای از موارد از او تقلید نماید. اکثراً با هیجان از فیدل کاسترو که با او در کیوبا هنگام اشتراک در کنفرانس کشورهای غیر منسلک آشنا شده است یاد آوری می نماید. امین حین ابراز رضایت مندی از کاسترو یاد آور شد که از او با گرمی استقبال نموده و حتی اجازه داد تا در جلسهٔ بیروی سیاسی آنکشور حضور داشته باشد."
بوگدانوف سکوت کرد، تا بدین ترتیب آمرش موقع آنرا داشته باشد تا چیزهایی را که شنیده بود تحلیل و تجزیه نماید. آمر نمایندگی کی. جی. بی. در کابل میخواست از یک مسئلهٔ دیگر نیز یاد آور شود، مگر یقین نداشت که کریوچکوف از آن خوشش خواهد آمد. دگروال بوگدانوف با کرکتر آمر خود بخوبی آشنائی داشت و میدانست که عبور از کدام خط میتواند تهدید آمیز باشد. بوگدانوف میخواست در بارهٔ مسئلهٔ آتی به کریوچکوف یاد آور شود: " معلوم میشد که تره کی و امین درسهای انقلاب اکتوبر و مخصوصاً سالهای اول پس از آنرا به خوبی فرا گرفته بودند. و حین ملاقات های غیر رسمی با شوروی ها بخاطر آنکه فشارها و تضییقات خود را علیه مخالفین خویش تبرئه کرده باشند به یاد می آوردند که چگونه نخست لینین و سپس ستالین با مخالفین خویش از قبیل منشویک ها، تروخکیست ها و طرفداران زینوویف و سائر عناصری که کوچکترین بی اطاعتی را از خود نشان میدادند به شکل بی رحمانه برخورد می نمودند." برای تأکید هرچه بیشتر و خلع سلاح ساختن "رفقای شوروی" تره کی و امین می پرسیدند: "آیا کتاب های درسی شما در بارهٔ تأریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی خط مشی لینین و ستالین را مورد شک و تردید قرار میدهند؟" بوگدانوف میخواست بگوید که امین در مطابقت کامل با تکتیک و ستراتیژی بلشویک ها عمل میکرد: در قدم اول او مخالفین و هوادارن آنها را از بین برده، و در قدم دوم غالباً آنعده از همکاران نزدیک خود را که سد راه او برای دسترسی به مطلق العنانی شوند، دور خواهد کرد. کاری که ستالین، قهرمان دوست داشتنی وی در وقت و زمانش انجام داده بود."
اما بوگدانوف از بیان این حرفها به کریوچکوف خود داری کرد. مشکل بود تصور نمود که حوادث چگونه انکشاف خواهند یافت؟ شاید همین امین برای سالهای متمادی به یکی از بهترین دوستان و وفادار ترین همکاران اتحاد شوروی مبدل گردد، چیزیکه با فیدل کاسترو صورت گرفت. . . شاید امین قطعهٔ اساسی کرملین شود. . . هر چیز امکان دارد. . . روی این ملحوظ لازم است تا حرف صرف از حقایق برده شده و راپورهای اجنتان و اشخاص معتمد فلتر شوند.
چون کریوچکوف هنوز هم خاموش بود، و دربارهٔ معلوماتی که از بوگدانوف بدست آورده بود می اندیشید، بوگدانوف از دوسیه اش چند ورق را بدر آورده و آنها را روی میز در برابر آمر خود گذاشت:
"به این نوشته ها نظر اندازید، شما در آن طرز کلام و صحبت های منوط به امین را در میابید. در این اوراق صحبت امین با هیأت اکادمی علوم شوروی که چندی پیش اتفاق افتاده درج گردیده است. سندی است نهایت نمونه ای.
کریوچکوف ورق ها را بطرف خود نزدیکتر ساخته و به خواندن پرداخت: "پس از اظهار خوش آمدید به هئیت اتحاد شوروی، حفیظ الله امین افزود که "انقلاب" ثور حاصل انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر بوده و مثالی است برای بسیاری از کشورهای جهان. انقلاب اکتوبر ما را همیشه الهام میداد و بسیاری از "انقلابیون" افغانستان در اثر مطالعهٔ اثار لینین کبیر تربیت یافته اند. امین سپس مکثی در مورد روابط اتحاد شوروی و افغانستان نموده گفت که "ما همیشه نهایت نزدیک و صمیمی با رفقای شوروی که به ما کمک های همه جانبه نموده و حمایت میکنند، بوده ایم. از روز اول تأسیس حزب ما همیشه تکرار کرده ایم که استفاده از تجارب اتحاد شوروی شرط اساسی پیروزی های ما بوده است."
حفیظ الله امین وعده داد تا با هئیت اتحاد شوروی همکاری های لازمی را مبذول خواهد داشت و در اخیر علاوه نمود: "ما اسراری از رفقای شوروی خود نداریم، زیرا ما همیشه کوشش کرده ایم چهار خصلت را در اعضای حزب خود تربیه کنیم: وطندوستی، مارکسیزم، سویتیزم و انتیرناسیونالیزم."
کریوچکوف پس از آنکه خواندن را به پایان رسانید گفت: " چیز جدیدی را نیافتم. تقریباً همین چیزها را هنگام سفرم به کابل شخصاً از او شنیدم."
بوگدانوف موافقت کنان: "اصولاً همینطور است. ولی من هرچه بیشتر به این فکر می افتم که این شخص آنقدر هم ساده نیست. مرا احساسی که اینهمه بیانات بلند و بالای او پوششی بیش نیست رها نمیکند، بنظر میرسد که امین در سر یک بازی ایرا که تا کنون برای ما مجهول است، دارد."

بوگدانوف در حالیکه کمی بی جرئت شده بود ولی رویهمرفته به رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" یاد آور شد که در یکی از ملاقات ها امین به او مستقیماً گفته بود که آرزو دارد در کابل سفیر دیگری را ببیند. به عقیدهٔ امین پوزانوف نمی تواند مورد اعتماد باشد زیرا هم در زمان شاهی، هم در زمان ریاست جمهوری محمد داوود کار میکرده، او ماهیت "انقلاب" ثور را درک نمیکند و معلومات ناقص را در بارهٔ جریانات افغانستان به مسکو خبر میدهد. بوگدانوف از شنیدن این حرفهای امین به حیرت افتیده بود. زیرا تا جائیکه او میدانست سفیر پوزانوف به امین علاقمندی وافری داشت و غالباً در تلگرام های خود حتی بیشتر از آنچه ضرورت میبود از فعالیت های امین صفت میکرد. امین مطمئن بود که خواهش او بلافاصله به مسکو رسانیده خواهد شد، اما امین در این قسمت به خطا رفته بود. دگروال بوگدانوف نیز شخص سادهٔ نبود، او درک کرد که اشتراک و میانجیگری در اینگونه دسایس برای شخص او خطرناک تمام میشوند. علاوه بر آن هنوز معلوم نیست که امین در بارهٔ خود او (بوگدانوف) و سائر شوروی ها چی افکاری در سر دارد.
اما خود امین گفتگوی خود را با بوگدانوف فراموش نمیکرد و از طریق چینل های دیگر کوشش می نمود بداند که خواهش او به مسکو رسانیده شده یا خیر؟

کریوچکوف پس از آنکه صحبتش با بوگدانوف به پایان رسید، معاون جنرال میدیانیک را که استقامت شرق را در ریاست "کشف خارجی" اداره می نمود نزد خود احضار کرد. از وی نیز خواست تا نظریات و تصوراتش را در بارهٔ امین با او شریک سازد. میدیانیک از خواهش کریوچکوف تعجب نکرد، او درک میکرد که حوادث به کدام سو در حرکت استند و پس از ورود به دفتر رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" گذارش داد:
"ما همین اکنون یکجا با همکاران از بخش امریکا روی این مسئله بحث داشتیم، هدفم جزئیات در بارهٔ اقامت امین در اضلاع متحده است. باید گفت که معلومات در اینباره زیاد نیست. حین تحصیل در پوهنتون "کولمبیا" او با وزیر اسبق معارف به نام پژواک که یکی از مخالفین سرسخت کمونیزم است نزدیک بود. آنها یکجا می نوشیدند و تفریح می کردند. هنگام برگشت از اضلاع متحده امین توقفی در آلمان نموده و در آنجا با سفیر افغانستان در بن علی احمد پوپل که شخصی است کاملا طرفدار غرب و انتی سویتیست ملاقات کرده بود. جزئیات این ملاقات در دسترسی قرار ندارند. سؤال بوجود می آید که یک کمونیست واقعی، طوریکه امین خود را مینامد که از سال ۱۹۶۵ عضویت حزب را دارد، چی چیز مشترکی با این اشخاص که مواضع کاملاً واضح ضد آنرا دارند، میتواند داشته باشد؟ بیشتر. حین کمپاین انتخاباتی امین برای راه یابی به پارلمان افغانستان او از شخصی به نام سرورناشر که رئیس شرکت سهامی "سپین زر" است و از نزدیکان و طرفداران شاه اسبق افغانستان محسوب می شود کمک های مالی بدست آورده بود. پس از "انقلاب" امین ناشر را از محبس رها نموده و حتی موتر و دریور را نیز در اختیار او قرار داد. همچنان گفته می شود که امین ملاقات های مخفی با امریکائی های مجهولی داشته است. فعلاً این تمام معلوماتی است که در اختیار من قرار دارد."
کریوچکوف با نارضایتی: "بلی، معلومات واقعاً هم زیاد نیست. شما در این استقامت به فعالیت های تان ادامه بدهید. اما احتیاط را از دست ندهید. خدا نخواسته باشد که رفیق امین از چیزی بوی ببرد. فراموش نکنید که حرف از اراکین پر نفوذ یک دولت و همکار ما در میان است."
میدیانیک ضرورت به چنین یاد آوری ها نداشت، او شخصی بود نهایت مسلکی.
رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" روز بعد در مورد این مسئلهٔ "ظریف" به آمر مستقیم خود رئیس کی. جی. بی.، یعنی آندروپوف گذارش داد. کریوچکوف مطابق عادت کوشش میکرد از نتیجه گیری ها و ارزیابی ها خودداری نموده و میخواست صرف معلومات خالص را به سمع آمر خود برساند. کریوچکوف که به خصایل رهبری شوروی بخوبی آشنائی داشت گذارش خود را نخست از صفات مثبت حفیظ الله امین شروع نموده گفت که او شخصی است پرکار، با پشتکار و انرژی زیاد و تلاش میکند تا بیشتر بیاموزد. سپس از کمبودی ها یاد آور شد: "بسیار خود خواه، قدرت طلب بوده تحمل نظریات مخالف را اصلاً ندارد، بعضاً صادق نمی باشد. همکاران ما سؤالاتی در بارهٔ زمان اقامت او در امریکا نیز دارند، حسابات بانکی او نیز از شفافیت کامل برخوردار نمی باشند، تمام این مسائل را زیر بررسی گرفته ایم."
کریوچکوف در اخیر گذارشش علاوه کرد: "در مجموع باید بگویم که رفیق امین از منشی عمومی (هدف تره کی است) اطاعت نموده و بدون شک بیشتر از هرکس دیگر برای آرمان های "انقلاب" ثور زحمت میکشد. او به مسیر درست، یعنی اعمار سوسیالیزم به پیش میرود."
آندروپوف در حالیکه با کریوچکوف موافقت میکرد: "و این مهمتر از همه چیزهاست. ولی تو ولودیا (هدف ولادیمیر کریوچکوف است) از یاد نبر که هرقدر افغانها در فعالیت های خویش کامیاب تر باشند، دشمنان ما و قبل از همه امریکایی ها به این منطقه توجه بیشتر خود را معطوف خواهند داشت. راستی، تو فعالیت های امریکا را در کشور همسایهٔ افغانستان، پاکستان زیر نظر داری؟ انکشافات در آنجا چگونه استند؟"
کریوچکوف: "بنظر میرسد که در پاکستان برای عملیات وسیع آمادگی گرفته می شود. یکی از افغانستان شناسان مجرب امریکائی به نام لوی دوپری که در ماه نوامبر از کابل اخراج گردیده بود به اسلام آباد تغییر مکان نمود. در اسلام آباد گروپ مکملی از مأمورین سی. آی. ای. که در ترکیب آن کارمندان تثبیت شدهٔ این اداره لیسارت، روبینسون، دیوید، بروک و دیگران قرار دارند نیز مستقر گردیده است. اطلاعات اوپراسیونی نشان میدهند که گروپ مذکور تلاش میورزد تا ارتباطات خود را با رهبران شوروشیان برقرار نموده و آرزو دارند روابط نزدیک با آنها داشته باشند. همچنان منابع ما خبر میدهند که سی. آی. ای. دفتر منطقوی خود را از تهران به اسلام آباد منتقل نموده است. قرار

اطلاعات منابع ما و همچنان "کشف نظامی" (جی. آر. یو.) در اردوگاه های پاکستان الی چهل هزار جنگجو از جملهٔ مهاجرین افغان در حال آماده شدن استند."
آندروپوف تو گوئی حتی خشنود شده بود گفت: "میبینی، میبینی! و این صرف شروع است. دست تانرا بالای نبض حوادث داشته باشید."

****

در ماه آگست محمود بریالی، برادر کارمل از سمت سفیر در پاکستان برطرف گردید. مانند سائر پرچمی های سرشناس او نیز از هدایت امین سر پیچی نموده "برای اشغال به وظیفهٔ جدید" مطابق امریه به کابل برنگشت. او بخوبی میدانست که این "وظیفهٔ جدید" چی خواهد بود، بناءً ترجیح داد نزد برادرش ببرک کارمل که در این زمان در نواحی غربی کشور چکوسلواکیا از ترس " افراد " امین به سر می بُرد رهسپار شد.
کارمل نهایت مضطرب به نظر می رسید. او آیندهٔ خود را بسیار تاریک میدید، خطاب به برادرش گفت: " فعلاً رفقای چکوسلواکیا در قسمت امنیت من از خود شفقت نشان می دهند، اما این همه هر لحظه می تواند خاتمه یابد."
حال و احوال پرچمی ها در آنزمان براستی هم تقریباً بدون امید می نمود. لیدران اساسی این جناح مجبور بودند در کشورهای مختلف مخفی شوند. آنهایی که در کابل باقی مانده بودند گرفتار می شدند و مورد شکنجه قرار میگرفتند. پرچمی های عادی کوشش می کردند تعلق داشتن به جناح "پرچم" را پنهان نگهدارند. مسکو نیز عملاً از دوستان سابقهٔ خود رو گردانده و آنها را به حال خود رها کرده بود. کارمل به یاد می آورد که چطور فقط چندی پیش، قبل از عزیمتش به پراگ تلاش های عبثی بخرچ داد تا با سفیر شوروی پوزانوف ملاقات کند.
در حالیکه بازهم برادرش را مخاطب قرار داده بود با خشم افزود: "آیا او را میتوان کمونیست نامید!؟ (هدف پوزانوف است) او یک ترسو و مقام پرست است، با رفقای مبارز خود اینطور برخورد نمی کنند!"
بریالی پرسید: "پس حالا ما چی کنیم؟ شاید بهتر باشد که فعلاً مخفی شویم؟ و از هرنوع فعالیت ها علیه تره کی و امین دست بکشیم؟"
کارمل بفکر فرو رفت، سگرتش را تا فلتر کشیده و بلافاصله سگرت نوی را در داد. کارمل عادت داشت صرف سگرت کِنت بکشد، او پس از مکثی نظریاتش را در مورد تکتیک نزدیک به شرح ذیل ابراز داشت:
"بلی، برای ما صلاح نیست تا اکنون اوضاع را متشنج بسازیم. احتمالاً آنها فقط چنین عکس العملی را از ما انتظار داشته باشند، تا بدینترتیب " پرچم " را بصورت قطع از بین برده و همهٔ ما را نابود بسازند. فلهذا بهتر است تا از تکتیک انتظار کار بگیریم." کارمل از کوچی که در آن نشسته بود برخاسته و با قوت در اتاق به قدم زدن پرداخته ادامه داد: " من میدانم، من مطمئن استم که بزودی اوضاع برای ما بهبود خواهد یافت. چیزیکه این بی عقل ها با کشور می کنند، بلاتردید موجی از خشم مردم را برخواهد انگیخت و آنها زیر همین امواج غرق خواهند شد. شادمانی های پس از پیروزی " انقلاب " دیگر خاتمه یافته، مردم می خواهند تغییرات وعده داده شده را ببینند، اما مردم چی را می بینند؟ یک مسخره از خود "رهبر کبیر" میتراشد، و آندیگر در عقب او معاملگری های سیاه خود را به پیش می بَرد. تو خواهی دید که تعداد نارضی ها از این رژیم بسیار زیاد خواهند بود."
بریالی: "مگر چرا دوستان ما در مسکو طوری برخورد می کنند که گوئی کر و کور باشند؟"
کارمل: "این برای من نیز یک معمای بزرگ است. احتمالاً سفیر پوزانوف و سائر رفقا به مسکو معلومات نادرست میدهند؟ بلی، غالباً همینطور است."
بریالی: "در اینصورت به من اجازه بده تا فوراً به مسکو سفر کنم و با اشخاص "ضروری" ملاقات نموده و چشمان آنها را باز نمایم."
پس از غور و مکثی نچندان طولانی کارمل با سفر بریالی به مسکو موافقت کرد. او صرف یک شرط را در برابر بریالی گذاشت: " از این سفر به هیچ صورت نباید سفارت افغانستان در مسکو آگاه شود."
به مجرد رسیدن به مسکو بریالی اولین کاری که کرد به منزل ایریک نیکراسوف زنگ زد. بریالی با نیکراسوف که در وقت و زمانش آمر دفتر "کشف خارجی" در کابل بود روابط نزدیک داشت. نیکراسوف از احتیاط کار گرفته از ملاقات با دوست افغانی خود، خود داری نموده ولی در تلفون با بریالی صحبت طولانی و با تفصیل انجام داد. بریالی از استعمال هرگونه کلمات و احساسات برای ترسیم وضع فلاکت بار پرچمی ها دریغ نمیکرد. بطور مثال او به مربی اسبق خود گفت:
"اگر شما مداخله نکنید، رفیق کارمل و همهٔ ما را خطر مرگ تهدید میکند."
بریالی همچنان به اطلاع مربی خود رساند که هیچگونه پولی برای امرار حیات ندارد و خبر داد که نامه ایرا از جانب کارمل عنوانی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست با خود آورده است. در خاتمه بریالی به گریستن شروع کرد:
"بخاطر انسانیت ما را نجات بدهید!"
نیکراسوف کوتاه گفت: "با شما تماس خواهند گرفت."
مأمور ادارهٔ "کشف خارجی" در بارهٔ صحبت مذکور فوراً به رهبری خود گذارش داد. خبر به بالاها انتقال یافت و در همان روز منشی کمیتهٔ مرکزی پونوماریوف با آن آشنا گردیده بود. پونوماریوف معاون خود یعنی اولیانوفسکی را نزد خویش احضار کرد:
"شما ببینید که کی میتواند با این بریالی ملاقات کند و به حرفهای او گوش بدهد. اما اینکار باید با احتیاط کامل صورت گرفته و کسی از آن آگاهی نیابد، مخصوصاً هیچکسی نباید در کابل خبر شود."

اولیانوفسکی درک میکرد که شخص خود او نباید در این مسئله ذیدخل شود. در نتیجه تصمیم گرفته شد که با بریالی یکی از مربیان شعبهٔ روابط بین المللی به نام گینریخ پولیاکوف ملاقات کند. بریالی حتی از دیدن این شخص هم راضی بود. او نامهٔ کارمل را به پولیاکوف سپرده و یکبار دیگر تمام چیزهایی را که به نیکراسوف در تلفون گفته بود به او نیز تکرار کرد. او با بیچارگی تمام خاطر نشان ساخت:
"در افغانستان کشتار کمونیستهای واقعی به راه افتیده است. تمام دوستان حقیقی اتحاد شوروی در زندانها میگندند، عده ای زیادی از آنها تیر باران شده اند. سفیر پوزانوف آشکارا به جعل حقایق مصروف است، چون برای او قبل از همه مقام و کرسی اش مهم است. رفیق پولیاکوف من چی باید بکنم؟ آیا من به کابل برگردم، یا بهتر است تا در جائی دیگری مخفی بمانم؟"
پولیاکوف که از آمریت خود هدایت گرفته بود تا به بحث نپردازد، شانه هایش را بالا انداخت:
"در این مورد شما خود باید تصمیم بگیرید."
با شنیدن سخنان پولیاکوف بریالی از ناخشنودی تو گوئی منفجر شد:
"فقط چندی پیش رفقای شوروی به ما میگفتند که در شرایط و اوضاع مختلف چی بگوئیم و چی بکنیم. ما حتی یک گام را بدون مشورهٔ شما برداشته نمی توانستیم. شما به ما آموختید که برادران کوچک باید همیشه از برادران بزرگ (شوروی) اطاعت نمایند. مگر اکنون شما از ما رو گردانیده اید و مارا رها کرده اید. شما اکنون بالای نابکار های های معلوم الحال که نظریهٔ سوسیالیزم و نتیجتاً شما را بدنام می سازند، حساب می کنید. . ."
پولیاکوف پیشانی اش را ترش ساخت. پلان گفتگوی او با بریالی چنین چرخشی را در نظر نداشت. باید گفتگو را ختم میکرد. او به بریالی اطمینان داد که هر آنچه از قدرتش بیاید، انجام خواهد داد. و خدا حافظی کرد.
****
واقعیت آن بود که مأمورین شعبهٔ روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی دیگر وقت آنرا نداشتند که اشکهای مخالفین تره کی - امین را پاک کنند، در مسکو در این زمان برای اولین سفر رسمی نور محمد تره کی رئیس دولت افغانستان، رئیس شورای انقلابی، منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق و صدراعظم جمهوری دیموکراتیک آمادگی گرفته میشد.
به تأریخ ۲۷ نوامبر معاون وزیر امور خارجهٔ شوروی کوزیریف سفیر افغانستان در مسکو پکتین[8] را بخاطر توافق نهائی روی جزئیات سفر قریب الوقع تره کی دعوت کرد. راز محمد پکتین که فقط چندی پیش نطاق رادیو افغانستان بود، اعتماد نامه اش را به عنوان سفیر جمهوری دیموکراتیک در ماه جولای به رهبری شوروی تقدیم کرد. در عین زمان او خواهش نمود تا برایش یک استاد انفرادی بخاطر فراگیری علوم اجتماعی و روابط بین المللی تدارک ببینند، تا بدینترتیب با تجارب فعالیت های سیاسی که او از آن محروم بود آشنا گردد. پکتین به رهبری شوروی اطمینان داده بود که منبعد نه تنها وی با تمام قوت به آموختن مارکسیزم- لینینیزم خواهد پرداخت، بلکه همهٔ محصلین افغان که در اتحاد شوروی مصروف تحصیل بودند نیز همینطور خواهند کرد، او همچنان وعده داد که از چگونگی اینکار شخصاً نظارت خواهد کرد.
او خاطر نشان ساخت: " اگر قبلاً پنجاه فیصد محصلین افغان پس از برگشت بوطن کمونیست می شدند، اکنون این رقم به صد فیصد خواهد رسید."
در آستانهٔ سفر رسمی تره کی، پکتین حین دیدار با کوزیریف تأئید نمود که جانب افغان آماده است تا متن از قبل هماهنگ شدهٔ "معاهدهٔ دوستی، همسایگی نیک و همکاری"، "موافقتنامهٔ ایجاد کمیسیون دایمی همکاری های اقتصادی افغان- شوروی " و مسودهٔ اعلامیهٔ مشترک در بارهٔ سفر تره کی به مسکو را به امضاء برساند. معاون وزیر امور خارجهٔ شوری به سفیر پکتین خبر داد که مسکو آرزو دارد تا تره کی در تلویزیون شوروی بیانهٔ را ایراد نموده و در یکی از کلینیک های ریاست چهارم وزارت صحت عامه بطور رایگان معاینات طبی خود را سپری نماید. کلینک مذکور مسؤولیت مراقبت از صحت و سلامت مأمورین عالی رتبهٔ حزبی و دولتی شوروی را بدوش داشت.
در خود افغانستان نیز برای اولین ملاقات رسمی سران دو کشور آمادگی میگرفتند. متن "معاهدهٔ دوستی، همسایگی نیک و همکاری" با اراکین دولت افغانستان هماهنگ میگردید. حین تهیه و ترتیب معاهدهٔ مذکور هردو جانب عقیده داشتند که اساس آنرا باید اصول لینینی که در "معاهدهٔ ۱۹۲۱" میان دو کشور منعکس گردیده بودند، تشکیل بدهد. البته با در نظر داشت شرایط جدید سیاسی. متخصصین دو کشور در این میان در بارهٔ کلمات، جمله بندی ها، کامه ها و پاراگراف های معاهدهٔ آینده جر و بحث می کردند. پوزانوف متواتر به وزارت امور خارجهٔ افغانستان میرفت و وزیر امور خارجهٔ افغانستان را با متن آشنا میساخت. حفیظ الله امین در حالیکه صفحات ترجمه شده به زبان دری را ورق میزد همیشه از استعداد دیپلوماتان شوروی و ترجمهٔ خوب متن توصیف میکرد. در عین زمان بنظر میرسید که به

[8] حسب معلومات دقیقی که از طرف آگاهان بی طرف وقایع مورد بحث این کتاب در اختیار اینجانب قرار گرفته است، نویسندگان دچار اشتباهی فاحشی شده اند. از کسیکه در اینجا به نام **راز محمد پکتین** نامبرده شده، هیچگاهی با مطبوعات کشور منجمله رادیو افغانستان سر و کار نداشته است. **راز محمد پکتین** از اعضای فعال حزب خلق بوده، در سال های مختلف حاکمیت احزاب خلق و پرچم این شخص به حیث وزیر آب و برق، وزیر امور داخله... ایفای وظیفه نموده است و بالاخره این همان راز محمد پکتین است که پس از وقوع حوادث هفت ثور ۱۳۵۷ به حیث سفیر در مسکو تعیین گردیده بود. در عین حال شخصی دیگری به نام **نبی پکتین** در رادیو افغانستان نطاق بود، سپس مدتی در رادیوی مسکو که برای افغانستان نشرات داشت نطاقی میکرد و پس از برگشت به افغانستان به حیث رئیس رادیو افغانستان تعیین گردیده بود.

محتوای متن چندان توجه عمیق معطوف نمیداشت. او فکر میکرد که چون متن را رفقای شوروی آماده ساخته اند، پس در آن تمام چیزها باید درست باشد.
از جانب دیگر، اراکین دولتی افغانستان کدام علاقمندی خاصی به این معاهده و سائر قرار دادها و موافقت نامه هایی که آنها به امضاء می رساندند از خود نشان نمی دادند. افغان ها پابند موافقت نامه ها صرف تا زمانی می باشند که به نفع شان باشد[9] نه تنها سیاسیون شوروی برای سفر تره کی به مسکو آمادگی می گرفتند. افسران "ریاست نهم" کی. جی. بی. معلومات کردند که کدام غذا ها مورد علاقهٔ تره کی و اعضای هیأت همراه اش می باشد، تا غذاهای مورد طبع شان آماده شوند. معلوم شد که افغانها به چگونگی خوراکه ها زیاد اهمیت نمی دهند. بطور مثال از طرف صبح آنها نان، چای و پنیر گوسفند نوش جان میکنند، نان چاشت را دوست دارند تا از شوربای ترکاری دار که حاوی مُلی، زردک و پیاز باشد صرف نمایند. شام می توانند اندکی گوشت جوش دادهٔ گوسفند یا تخم مرغ با همان گوشت جوش دادهٔ گوسفند و پیاز که آنرا کرائی مینامند صرف نمایند. اگر دسترخوان جشنی باشد در آن پلو و کباب هم دیده میشود.
ترجمانی گفتگوها هنگام مسافرت تره کی بدوش بهترین دیپلوماتان شوروی که به زبان دری تکلم میکردند د. ریوریکوف و س. گاوریلوف انداخته شد. (...)

به تاریخ ۲۷ نوامبر پلنوم حزب دیموکراتیک خلق که بازگو کنندهٔ سرکوبی نهایی اپوزیسیون داخل حزب بود دائر گردید. روز بعد روزنامهٔ "کابل تایمز" در این باره نوشت: " پلنوم، گام کبیر و تاریخی در راه انکشاف جنبش کارگری است"، " پلنوم وفاداری حزب دیموکراتیک خلق را به اصل انتیرناسیونالیزم پرولیتری و حمایت از صلح همگانی تبارز داد"، " پلنوم ثابت ساخت که رفیق نور محمد تره کی بصورت عالی رهبری حزب و ملت را پیش میبرد."
اشتراک کنندگان پلنوم مذکور فرمان شماره هشتم شورای انقلابی " در بارهٔ اصلاحات ارضی" مورد بحث و سپس تأئید قرار دادند. اما مهمترین جزء آجندی پلنوم مذکور، موضوعی دیگری بود که در حقیقت پلنوم بخاطر آن دعوت شده بود. طوریکه در بالا تذکر یافت نتیجهٔ اساسی پلنوم ماه نوامبر سرکوبی کامل پرچمی ها را در بر داشت. هفت عضو کمیتهٔ مرکزی و دو عضو شورای انقلابی (ببرک کارمل، نور احمد نور، سلطان علی کشتمند، اناهیتا راتب زاد، بریالی، وکیل، نجیب، قادر، رفیع) به اتهام دست داشتن در توطئهٔ خائنانه علیه " انقلاب کبیر ثور"، علیه جمهوری دیموکراتیک و علیه حزب "پر افتخار" دیموکراتیک خلق از صفوف حزب اخراج گردیده اند." چهار عضو دیگر کمیتهٔ مرکزی به جزاهای خفیف تری محکوم شدند، آنها را به عضویت علی البدل کمیتهٔ مرکزی تنزیل داده و تأکید کردند که باید از "اصل "انتقاد و انتقاد از خود" استفاده نموده تجدید تربیت شوند."

بیانهٔ تره کی در پلنوم در مطبوعات کشور انعکاس یافت. در بیانهٔ مذکور جای مرکزی به "توطئه گرانی" که از حزب اخراج شده بودند، داده شده بود. درست با تقلید از ستالین که زمانی همه مخالفین خود را به نام "مزدوران و جاسوسان امپریالیزم" سرکوب میکرد، تره کی نیز از همان کلیشه های آزموده شده استفاده کرد. در قسمتی از بیانیهٔ تره کی آمده بود: "امپریالیزم دست به سازماندهی توطئه علیه " انقلاب ثور " زده و حلقات امپریالیستی در کابل با اجنت های خویش ارتباط برقرار نمودند. ارگانهای امنیتی ما در این باره اطلاع بدست آورده و کشف کردند که در توطئه رفقای ما تحت رهبری ببرک کارمل، قادر و دیگران دست داشتند. بخاطر آنکه به محتوای اوضاع بهتر پی برده باشیم و نقش حلقات امپریالیستی را واضحتر ساخته باشیم، و با در نظر داشت آنکه توطئه گران تحت نظارت قرار دارند، فیصله صورت گرفته بود تا کارمل در پراگ، نور در واشنگتن، وکیل در لندن، اناهیتا در بلگراد، نجیب در تهران و بریالی در اسلام آباد به حیث سفراء فرستاده شوند.

---

[9] با آگاهی ایکه بنده از مسائل روابط بین المللی، تأریخ بین المللی و حقوق بین المللی دارم، این جملهٔ نویسندگان را بی بنیاد، غیر منطقی، غیر واقعی، غیر دوستانه و غیر صادقانه میدانم.
کشور ما افغانستان و اراکین آن همیشه به تعهدات، معاهدات، موافقت نامه ها و قرار داد های دو جانبه، منطقوی و میثاق های بین المللی وفادار و صادق باقی مانده و رعایت مسؤولیت های بدوش گرفته را مدام الوقت مانند مردمک چشم نگهداری نموده اند. البته در بارهٔ دوستان وفادار شوروی، یعنی کودتاچیان و جنگ اندازان مزدور خلق و پرچم، قضاوت را میگذارم به خود شوروی ها.
شوروی ها این را باید بهتر از هر کس دیگری بدانند که در شروع و پس از آنکه جنگ دوم جهانی شدت زیاد کسب کرده بود، و بسیاری ها احتمال شکست اردوی اتحاد شوروی را بواسطهٔ لشکر جرمن ها امری میدانستند قریب الوقوع و مشهود، کشور پر افتخار ما افغانستان و رهبری مدبر آن به اصل برگزیدهٔ بی طرفی خویش وفادار و بطور قطع پابند باقی ماندند و هیچگونه تزلزلی بخود راه نداده و همه تلاش های دول محور را مبنی بر اعلام جانبداری از آنها در جنگ دوم جهانی رد کرد. اینگونه مثال ها را میتوان فراوان به یاد آورد.
ذکر اینگونه بی حرمتی های ناجوانمردانه و دور از منطق و حقیقت در حق دولت و ملت افغانستان نشان دهندهٔ تکبر و بزرگ منشی حلقات معین در اتحاد شوروی می باشد. این حلقات چون با مزدوران خلق و پرچم خود به شکل آمر و مادون، برادر کلان و برادر کوچک عادت کرده اند، نابخردانه می انگارند که با همه افغانها چنین روش ها بی پاسخ خواهند ماند.
به عنوان یک افغان به جواب بی حرمتی نویسندگان میخواهم به دو موضوع تأریخی که عدول شوروی ها را از مکلفیت های بدوش گرفته به وضاحت ثابت میسازد اشاره داشته باشم:
۱. شوروی ها) بعد از انعقاد معاهدهٔ سال ۱۹۲۱ با شاه افغانستان، اعلیحضرت امان الله خان، در همه موافقت نامه ها، قرار دادها، معاهدات و توفقنامه های که فی مابین دو کشور به امضاء میرسید همواره مکرراً تأکید و تأئید میکردند که به نظام شاهی در افغانستان احترام داشته و روابط خود را با افغانستان مطابق اصل همکاری و دوستی کشورهای دارای نظام های مختلف اقتصادی - سیاسی تدوین نموده و احترام میکنند. ولی و اما شوروی ها در خفا از اعتماد و نیت صادق رهبری افغانستان سوء استفاده نموده، لشکری از کودتاچیان را بعوض تدریس فن نظامی، طوریکه به حکومت افغانستان قول داده بودند در قلمرو خود تربیه و آماده ساختند. همین دست پروردگان شوروی ها به اشارهٔ آنها کودتای سیاه هفت ثور را به راه انداخته، نظام قانونی را در کشور برانداختند. . .
۲. زمانی وینستون چرچیل صدراعظم برتانیهٔ کبیر در عکس العملی به یک حادثهٔ تأریخی گفته بود: ". . . موافقتنامهٔ امضاء شده با روسها به اندازهٔ کاغذی که روی آن، این موافقتنامه نوشته شده ارزش دارد."

پس از آنکه ما قادر، میرعلی اکبر و شاه پور را تؤقیف نمودیم، ما اسناد زیادی را بدست آوردیم. علاوه بر اشخاصی که فوقاً از آنها یاد آوری شد، شرکت داشتن سلطان علی کشتمند و رفیع نیز در توطئه ثابت گردیده است. هدایت داده شد تا سفرای نامبرده به وطن برگردند، مگر آنها نه تنها برنگشتند، بلکه خزانه های سفارت خانه ها را نیز به یغما برده اند."

درست مانند اتحاد شوروی طی سالهای ۵۰-۳۰ خبر افشا شدن توطئه از طرف اشتراک کنندگان پلنوم با کف زدن های ممتد استقبال گردیده و شعار داده شد تا مرتکبین به اشد مجازات محکوم گردند.

****

میگویند، "هر انقلابی اولادهای خود را نوش جان میکند" (میبلعد). "انقلاب ثور" را میتوان نمونهٔ نهایت بارز این گفته دانست. "انقلابیون" افغانستان پس از اجرای کودتا در قدم اول همه مخالفین سرشناس خود را در نظام قبلی از بین بردند، در عین حال، با استفاده از سرو صدای که به راه انداختند خاموشانه با آنهائیکه خصومت های شخصی داشتند تصفیهٔ حساب کردند. سپس به سرکوبی مخالفینی که در صفوف حزب خود شان بودند پرداختند. انقلابیون مذکور که دیگر لذت تحمیل فشارها و تضییقات همگانی را چشیده بودند و بوی خون آنها را مست ساخته بود و ترسی از آنکه گاهی به مسؤولیت کشانیده شوند در سر نداشتند، چون دیگر خود را مالکین جدید کشور میپنداشتند، همهٔ آنهائی را که حتی مورد کوچکترین سوء ظن قرار میگرفت، به "مصرف" میرساندند. زمینداران بزرگ، تجار، بانکداران و سائر متشبثین که به گفتهٔ "انقلابیون" در "مواضع مخالف طبقاتی" قرار داشتند تیر باران میشدند. متنفذین دینی نیز از بین میرفتند، زیرا حکومت چیزی مشترکی با مذهب نداشت. عده ای زیادی از روشنفکران نیز مورد فشار قرار داشته و حتی از بین میرفتند، همینطور، برای مبادا... بسیاری از دهاقین به قتل میرسیدند، به عقیدهٔ "انقلابیون" دهقان عنصری است، غیر قابل باور، زیرا هرلحظه میتواند در جهت ضد انقلابیون قرار بگیرد.

از طیاره های بم افگن مناطق زیست اقوام پشتون مورد بمباردمان قرار میگرفت، دهکده ها ذریعه انداخت توپخانه از بین میرفتند. با دریافت گذارش از مخبران، دسته های خاص به محلاتی که در آنجا گروپ های کوچک مقاومت که تازه ایجاد شده بودند برای سرکوبی اعزام میشدند.

وقتیکه کسی از میان مشاورین شوروی "انقلابیون" را فرا میخواند تا این بی بند و باری ها را متوقف بسازند، به آنها گفته میشد: "ما اینرا از شما آموخته ایم، به یاد بیاورید که طی سالهای که در کشور شما جنگ داخلی جریان داشت و ده سال بعد از آن حکومت شما با شدت و بی رحمی تمام همه مخالفین علنی و مخفی خود را از بین می برد، و بدینترتیب زمینه را برای اعمار سوسیالیزم در کشور شما تأمین نمود." مشاورین در عکس العمل: " ولی ما اعمال خود را محکوم کردیم، به اشتباهات خود اعتراف نمودیم." اراکین دوائر مختلف دولتی آن وقت افغانستان تو گوئی با یکدیگر شرط بسته بودند که کی قادر به کشتن هر چه بیشتر اتباع کشور خود است. در "بالا" آنها تشویق بیشتر می یافتند: "همینطور ادامه بدهید!"

باری مشاور شوروی در امور "باندیتیزم و جرایم جنائی" دگروال کلیوشنیکوف با هیجان زدگی تمام به سفارت آمد. همینکه چشمش به بوگدانوف آمر نمایندگی کی. جی. بی. در کابل خورد، به او از حکایت آتی یاد آور شده بود: "چندی قبل به مرکز ولایت پکتیا که در جنوب کشور قرار دارد، تعدادی از فعالین حزب دیموکراتیک خلق مسافرت کرده بودند. آنها جوانان همسن و سال خود را در یکی از میدان های شهر جمع کردند، در بارهٔ "انقلاب" به آنها گفتند، نشان های را که در آن تصویر تره کی حک شده بود به آنها توضیع نموده و از آنها دعوت بعمل آوردند تا در سازمان اولیهٔ حزب که در آنجا تشکیل گردیده بود شامل شوند. جوانان محلی با علاقمندی زیاد به مهمان کابل گوش میدادند و با حیرت دختران آمده را با آنها که چادر به سر نداشتند مینگریستند. بعضی از جوانان محل نشان ها را بالای یخن های خویش نصب نمودند. اما بلافاصله پس از عودت مهمانان، این "ملحدین" در محضر عام مورد مجازات قرار گرفتند: افراطیون مذهبی بدن های هفت تن این جوانان را پارچه پارچه نمودند. امین امر کرد همهٔ کسانی که در این کشتار دست داشتند به کابل آورده شوند. عساکر شروع به دستگیری نموده و در نتیجه در حدود صد تن توقیف گردید، در این میان معلوم نمیشد که کی براستی در این جنایت دست داشت و کی هم به حیث سیل بین در همان نزدیکی قرار داشت.

ناوقت همان شب بخانهٔ کلیوشنیکوف یکی از آمرین خارندوی سر زده گفت: "در وزارت داخله میخواهند همزمان صد تن را محاکمه کنند. بهتر می بود اگر شما هم می بودید." وقتی کلیوشنیکوف وارد دهلیز خارندوی گردید در برابر چشمان خود صحنهٔ ذیل را مشاهده نموده بود: روی زمین ده ها تن که لباس های محقر به تن داشتند، بالای پاهای شان نشسته بودند، آنطرف تر، بالاتر از اینها در کوچی جگرن ترون که آمر خارندوی بود قرار داشت. معاون ترون به سختی خود را نزد کلیوشنیکوف رسانیده گفت: "اینها همان باندیت ها استند و باید محکوم به مرگ شوند". کلیوشنیکوف نظر داده بود تا با هر کدام آنها بطور انفرادی صحب صورت گرفته، تحقیق شود و اندازهٔ ارتکاب جرم هر کدام آنها تثبیت گردد، و بهیچ صورت در صدور حکم عجله نشود. مامورین خارندوی همانجا در دهلیز شروع به تحقیق از توقیف شده ها نمودند: "سوال، جواب، در جایت بنشین!" مشاور به دفتر خود برگشت. پس از مدتی صدائی چالان شدن سرویس به گوشش رسید، وقتی از ارسی به بیرون نگریست مشاهده کرد که عساکر آخرین دستگیر شدگان را به زور قنداغ ها داخل سرویس میکردند.

صبح وقت معاون خارندوی که از او قبلاً یاد آوری صورت گرفت با دو تن از مامورین دیگر نزد کلیوشنیکوف آمدند. همهٔ آنها رنگ و رخ پریده و بی جرئت داشتند. بوتل ودکایی را که با خود آورده بودند باز نموده و با دستان لرزان در

گیلاس ها ریخته، در حالیکه مشاور را مخاطب قرار میدادند، گفتند: "همهٔ شان را تیر باران کردیم. از آنها تحقیق کردیم، طوریکه شما گفته بودید و سپس همهٔ آنها را محکوم به مرگ نموده و حکم را جابجا تطبیق نمودیم."
بوگدانوف حکایت مشاور خارندوی را شنید ولی تعجب نکرد و به نوبهٔ خود حکایت دیگری را سر داد: "صبحگاهان وقتی بعضاً به دفتر اسدالله سروری می آیم، اکثراً او را خسته، کم خوابیده و آثاری از کثافات در لباس و بوت هایش می یافتم. متدرجاً معلوم شد که حرف از چی قرار است. رئیس "اگسا" شخصاً تقریباً هر شب در پولیگون هایی که در حاشیهٔ کابل قرار داشت میرفت و در کشتار دسته جمعی اشتراک می ورزید. با گذشت مدت زمانی سروری این "فعالیت" های خود را از نمایندهٔ کی. جی. بی. پنهان نمیکرد. صرف می خندید: "امروز نیز صد خاین را به پاکستان فرستادیم" آنها بدینترتیب کشتار های دسته جمعی را می نامیدند."
(...)

طی تابستان از قیامی در نورستان خبر رسید؛ این قیام به امر امین به بی رحمانه ترین شکل آن سرکوب گردید، محل مذکور را سراپا زیر بمباردمان قرار دادند. متعاقباً قیام ها و نا آرامی ها ولایت همجوار کنر را نیز فرا گرفت. مقارن همین زمان از تنگی پنجشیر نیز اخبار مشوش کننده می رسید. تا آن لحظه مقاومت بیشتر شکل پراگنده داشت، اما اطلاعات اجنتوری می رساند که مهاجرین افغان در پاکستان شروع به ایجاد ائتلاف از میان احزاب معتبر اسلامی کردند. اولین اتحادیهٔ مجاهدین افغان "جبههٔ نجات ملی افغانستان" نامیده شد.[10] (...)

****

تره کی به تاریخ ۴ دسمبر عازم مسکو گردید. برای سفر مذکور مقامات شوروی طیارهٔ مخصوص حکومتی نوع "ایل ۶۲صالون دار" را که برای استفادهٔ مقامات ارشد دولت شوروی قرار میگرفت تخصیص داده به کابل انتقال دادند. دو روز قبل از سفر تره کی به مسکو، نمایندگان شوروی با مسئلهٔ غیر مترقبه ای روبرو شدند که باید به حل آن می پرداختند. قبل از این روشن بود که در عدم موجودیت تره کی در کابل وظایف او را باید حفیظ الله امین که دیگر مواضع خود را به تمام معنی در دولت و حزب به حیث شخص دوم استحکام بخشیده بود، به عهده بگیرد. اما ناگهان زمانیکه همه جزئیات پروتوکولی حل و فصل گردیده و لست ها ترتیب شده بودند، امین به بوگدانوف خبر داد که او نیز میخواهد "بطور غیر رسمی، بدون سر و صدا" به مسکو مسافرت کند. آمر نمایندگی کی. جی بی. در کابل با حیرت زایدالوصفی گفت: " آیا این به نظر شما درست می رسد که دو مقام عمده کشور را در چنین یک اوضاع حساس رها میکنند؟"
جواب امین طوری بود که جر و بحث بعدی را بی معنی میساخت:
"ما رفقای شایستهٔ دیگر نیز داریم، بطور مثال سروری و وطنجار. افزون بر همه شما رفیق بوگدانوف نیز در اینجا باقی می مانید و در صورت ضرورت همیشه کمک و مشوره خواهید داد تا کارها به درستی به پیش بروند. من شخصاً از شما خواهش میکنم که در عدم موجودیت ما در ادارهٔ دولت ما همکار باشید." سپس امین "قطعهٔ" فیصله کن خود را به زبان آورده علاوه کرد: "من میخواهم با رفیق آندروپوف[11] ببینم."
بوگدانوف فکر کرد که امین احتمالاً از طریق چینل های دیگر در بارهٔ ملاقاتش با آندروپوف به توافق رسیده باشد، بنابرین به جر و بحث پیرامون این موضوع ادامه نداد.
در میدان هوائی به مناسبت عزیمت هیأت افغان مراسم با شکوه مشایعت به راه افتادند: قطعهٔ تشریفات، آرکستر، نمایندگان کور دیپلوماتیک مقیم کابل، اعضای حکومت. . . همه حضور بهم رسانیده بودند. بوگدانوف نیز در قطار مأمورین سفارت شوروی ایستاده بود و انتظار میکشید که چی وقت نوبت او خواهد رسید تا دست "رهبر" عازم سفر را بفشارد. در گرما گرمی مراسم مشایعت او از گوشهٔ چشم مشاهده کرد که از زینهٔ دور تر، امین بالا رفته داخل طیاره شد، تو گوئی خرگوشی داخل سالون طیاره گردیده باشد.
در مسکو، در ترمینل دوم میدان هوائی بین المللی "ونوکووه" نیز هیأت افغانی را استقبال با شکوه انتظار داشت. مهمانان افغان را منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ل. بریژنیف و سائر اراکین عالی رتبهٔ شوروی استقبال کردند. طبق معمول در آغوش کشیدن ها و بوسه زدن ها به راه افتادند، سرودهای ملی دو کشور نواخته شدند و قطعهٔ تشریفات رژه رفت. رئیس دولت شوروی تره کی را به موتر خود دعوت کرد. مامور مدیریت افغانستان در وزارت امور خارجهٔ شوروی گاوریلوف ترجمانی دو لیدر را میکرد. در جریان راه از میدان هوائی الی کرملین بریژنیف کوشش میکرد چیزهای به تره کی بگوید. گاوریلوف با آمادگی سخنان بریژنیف را به دری ترجمه مینمود. اما از قیافهٔ مهمان افغان معلوم میشد که حرفهای گاوریلوف را نمی فهمد. بریژنیف با مهربانی خاطر نشان میساخت: "رفیق تره کی غالباً خسته شده است، بگذار استراحت کند، تا میرسیم حتی میتواند یک چشم خواب هم بکند، هر چه نباشد، اندکی کم هفت ساعت در هوا بوده است."

---

[10] جبههٔ مذکور به ریاست سبغت الله مجددی برای اولین برای بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ایجاد گردیده و در حقیقت اولین تنظیم جهادی علیه حاکمیت خلق و پرچم بود.

[11] حین وقوع کودتای هفت ثور در افغانستان، یوری اندروپوف رئیس کی جی بی(کمیتهٔ امنیت دولتی) اتحاد شوروی بود.

روز بعد پروگرام رسمی بازدید آغاز گردید. ترجمانی دو لیدر را به سکرتر دوم سفارت شوروی در کابل دیمیتری ریوریکوف سپردند. اما در شروع مذاکرات تره کی پیشنهاد کرد تا مذاکرات به زبان پشتو به پیش برده شوند و بدین مناسبت یکی از صاحب منصبانی را که در ترکیب هیأت قرار داشت و در اتحاد شوروی تحصیل کرده بود به حیث ترجمان پیشنهاد نمود. ل. بریژنیف که به مقصد گفته های تره کی بدرستی پی نبرده بود، حرفهای او را با آرامش و بدون ابراز عکس العملی شنید. رئیس شورای وزیران شوروی الکسی کاسیگین به اسنادی که روی میز قرار داشت میدید و گوئی در بارهٔ محتوای آن فکر میکرد. چهرهٔ وزیر امور خارجه آندری گرومیکو از حیرت کشیده شده بود. سفیر پوزانوف نخست رنگش پرید و سپس رنگ سرخ به خود اختیار کرد.
ریوریکوف به سرعت خود را نزد گرومیکو رسانیده یاد آورشد: "در کابل، با جانب افغانی، با شخص امین توافق صورت گرفته بود که ترجمه از زبان دری صورت خواهد گرفت." گرومیکو که دوست نداشت از مقررات پروتوکول عدول شود غُم غُم کنان گفت که توافق مذکور را به یاد دارد. سپس گرومیکو پُس پُسک کنان به گوش مسؤول شعبهٔ روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی که در پهلویش نشسته بود، گفت: "همرای اینها قرار داد کن. امروز به امضاء میرسانند، فردا آنرا نقض میکنند."
تورن ضعیف الجثهٔ قوای توپچی که از طرف هیأت افغانی به حیث ترجمان پیشنهاد شده بود، از مسؤولیتی که بدوش او "رهبر کبیر" انداخته بود هراسان شده به نظر میرسید. او با دنیایی از دشواری ها در حالیکه مفاهیم اصطلاحات حقوقی و سیاسی را درک نمیکرد شروع به ترجمانی کرد. در وضع و احوالی که ترجمان مذکور قرار داشت واقعاً حس ترحم انسان را بر می انگیخت. گرومیکوی رنجیده خاطر به علامهٔ "انتقام" از افغانهای زرنگ تورن ترجمان را مخاطب قرار داده گفت: "بلند سخن بزن! حرفهای تو فهمیده نمیشوند." اما تورن بیچاره به کلی خلاص بود و صدای بی جرئت او دیگر به سختی به گوش میرسید. در چنین حالتی گرومیکو با صدای بلندی که در تمام تالار طنین انداخت خاطر نشان ساخت: "دیده میشود که رفیق ترجمان امروز نان کم خورده است!" با شنیدن جملهٔ گرومیکو در قیافه های اعضای هئیت شوروی تبسم های تمسخر آمیزی پدیدار گشتند. سپس گرومیکو با همان پُسک پُسکی قبلی از همکار خود از موجودیت یک ترجمان لایق زبان پشتو در وزارت امور خارجهٔ شوروی معلومات خواست. همکار پس از مشوره با گاوریلوف به گرومیکو خبر داد که چنین ترجمانی وجود دارد و موصوف حالا مصروف تحصیل فوق ماستری خود در اکادیمی دیپلوماسی است. گرومیکو کوتاه و واضح هدایت داد: "این ترجمان را فوراً به کرملین احضار کنید."
محصل دورهٔ فوق ماستری ولادیمیر کوزین یکی از قلیل ترین افرادی در شوروی بود که لسان کم یاب و دشوار پشتو را بخوبی یاد داشت. خود کوزین را نیز این مسئله متحیر میساخت. پشتونها قوم عمدهٔ افغانستان را تشکیل میدادند، آنها در کشور مذکور قوم اکثریت بوده، نمایندگان این قوم غالباً رهبری کشور را بعهده داشتند، زبان پشتو در پهلوی زبان دری زبانی بود معمول در این کشور، منجمله در سطوح بلند دولتی و در در کوی و برزن. "پس چرا ما شوروی ها طی همه این سالهای دوستی و برادری نتوانستیم ترجمانان با صلاحیت این زبان را آماده بسازیم." این سؤالی بود که کوزین اکثراً از خود می پرسید.
حین تحصیل در انستیتوت دولتی روابط بین المللی مسکو، کوزین لسان های پشتو، دری و انگلیسی را مؤفقانه آموخته بود. در کورس او صرف دو تن دیگر نیز زبان پشتو را می آموختند، مگر آنها پس از دریافت دیپلوم کدام طرفی غیب شدند. پس از شامل شدن به صفت مأمور در وزارت امور خارجهٔ شوروی حیرت وی بیشتر گردید. او دریافت که در تمام این وزارت خانهٔ عظیم او یگانه کسی است که به زبان پشتو تکلم میکند.
بعد از یک ماه پس از ختم تحصیلات در انستیتوت کوزین برای کار به سفارت شوروی در کابل اعزام گردید. در سفارت نیز او یگانه کسی بود که با فصاحت تمام با پشتو زبانان میتوانست حرف بزند.
پس از چهار سال، در خزان ۱۹۷۶ کوزین به شوروی برگشت و به حیث مأمور در شعبهٔ شرق میانهٔ وزارت امور خارجهٔ اتحاد شوروی به کار پرداخت. چندی بعد در افغانستان حادثهٔ هفت ثور که در دهلیزهای وزارت امور خارجهٔ شوروی از آن با گرمی استقبال میکردند، بوقوع پیوست. مامورین وزارت خارجه میگفتند: "در افغانستان کار و بار ما خوب بود، حالا از آنهم بهتر میشود، طرفداران ما، تقریباً کمونیست ها، در آنجا به قدرت رسیدند. اندکی بعدتر کوزین به حیث محصل فوق ماستری در اکادیمی دیپلوماسی شامل گردید.

ترجمانی در قصر کرملین، آنهم اشخاص اول دولت را، از این تجربه ولادیمیر کوزین قبلاً محروم بود. افزون بر همه مطابق مقررات آنزمان، او نمیتوانست مورد چنین یک اعتبار مهمی قرار بگیرد، زیرا کوزین مجوز دسترسی به "آثار و اسناد" را نداشت. برای تهیهٔ همچون یک مجوزی وقت در کار بود: کی. جی. بی. باید پنج پشت ترا از نظر میگذراند. اما، امر عضو بیروی سیاسی (گرومیکو) بالاتر از هر مقررهٔ بود. محصل فوق ماستری کوزین بزودی در صالون های فیشنی کرملین خو گرفت، و در تفاوت با آن تورن بیچارهٔ توپچی وظیفه اش را طی همه مدت اقامت هئیت بخوبی انجام داد.

پروسهٔ امضای "معاهدهٔ دوستی، همسایگی نیک و همکاری" مطابق پروتوکول از قبل آماده شده بدون هرگونه بندش و جنجالی به پایان رسید. هنگام تأئید این سند مهم، لیدران دو کشور در حالیکه جام های پر از شامپاین در دست داشتند از وزرای خارجهٔ دو کشور، امین و گرومیکو و همهٔ کسانیکه بالای معاهده کار کرده بودند سپاسگذاری نمودند.

سپس کاسیگین و امین و همچنان مسؤولین ادارات و وزارت خانه های مربوطه موافقت نامه های: "افزایش صادرات نظامی و اعزام متخصصین بیشتر نظامی شوروی به افغانستان"؛ "توسعهٔ حجم روابط تجارتی و کمکهای همه جانبهٔ اقتصادی به همسایهٔ جنوبی" را به امضاء رسانیدند.
حین ملاقات سران دو کشور پلان ارتباطات حزبی میان حزب دیموکراتیک خلق و حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز منعقد گردید.

امین در این میان وقت را هدر نمی گذراند. در روز دوم مسافرت او برای یک ملاقات شخصی نزد صدراعظم شوروی کاسیگین رفت. صحبت ایندو را ریوریکوف ترجمه میکرد. امین موضوع را با یک پس منظر تأریخی مطرح کرد. او به یاد الکسی کاسیگین آورد که در سال ۱۸۹۳ هنگام جنگ دوم افغان- انگلیس، برتانیه بخشی از کشور افغانستان را بزور اشغال نموده که در نتیجهٔ آن یکی از بهترین شهرهای افغانستان، پیشاور در ترکیب هند برتانوی درآمد. اکنون این شهر و قلمرو اشغال شدهٔ افغانستان ایالت شمال غربی سرحدی پاکستان نامیده میشود. تقریباً هفت ملیون پشتون، که این کمیت مساوی به تعداد پشتونها در افغانستان است، مجبور استند خود را اتباع یک کشور دیگر بنامند، در حالیکه آنها اینرا قطعاً نمیخواهند. امین سپس مراتب تشویش خود را در مورد جنرال ضیا الحق که چندی پیش در پاکستان به قدرت رسیده بود به صدراعظم اتحاد شوروی بیان کرد. به گفتهٔ امین این جنرال مرتجع و طرفدار امریکا به کمک مربی های امریکایی خود میخواهد "انقلاب" جوان ما را از بین ببرد. امین افزوده بود: " پاکستان به تربیه و اعزام باندهای تروریستی و فدایان مذهبی به افغانستان خواهد پرداخت. در چنین یک اوضاعی رفیق تره کی و من (امین) بخوبی درک میکنیم که نباید دست زیر الاشه نشست." به عقیدهٔ امین با تحلیلی که از طرف تره کی "رهبر انقلاب" و او صورت گرفته، میتوان نتیجه گیری بعمل آورد که رژیم ضیا الحق بنیهٔ پایداری نداشته و صرف به زور سر نیزهٔ بخشی از نظامیان اردوی پاکستان پا برجاست. علیه وی در صورت بند وبست همه جانبه و شرایط بهتر و قبل از همه ارسال سلاح خفیفه، راکت اندازها، وسایل مخابراتی، ترانسپورت، مهمات پشتونها، بلوچها، طرفداران صدراعظم برطرف شدهٔ اینکشور ذولفقار علی بهوتو و کمونیست های پاکستان میتوانند قیام نمایند. در صورتیکه اتحاد شوروی این کمک را انجام بدهد، افغانها میتوانند مسؤلیت انتقال و تقسیم اینهمه را در مناطق قبایل بدوش بگیرند. الکسی کاسیگین که در تفاوت با بریژنیف در وضع بهتری صحی در میان اعضای بیروی سیاسی قرار داشت، بدون شک یک "مذاکره چی" خوبی بود، او فوراً دلیل نمایشات دیروز تره کی را درک کرد. (...) معلوم میشد که مسئلهٔ پشتونستان برای هئیت افغانی مهمتر از "معاهدهٔ دوستی. . ." بود، زیرا افغانها آنرا یک موضوع حل شده می پنداشتند، تره کی و امین هیچگاه شک و تردید نداشتند که مسکو دوست و سپونسر اصلی آنها خواهد شد. اما معلوم میشد که تمایلات افغانها به مراتب فراتر از سرحدات
امروزی افغانستان میباشد. البته طرز العمل افغانها عجیب بود؛ از یک طرف خود از موجودیت دشواری های عظیم که سر راه شان قرار داشت سخن میزدند، از جانب دیگر وضع درون حزبی را نمی شد خوشبینانه نامید، و حال این پیشنهاد زورگویانه که در واقعیت اعلام جنگ به دولت همسایه معنی میداد. و آنهم با اشتراک روشن شوروی. بمجردی که مسکو به ارائهٔ کمک ها به پشتونها، بلوچها و سائر مخالفین در پاکستان بپردازد، از این موضوع بلافاصله تمام جهان آگاهی می یابد. حکومت پاکستان مراتب نارضایتی خود را نسبت فعالیت های خرابکارانهٔ که شوروی در قلمرو آن به پیش می برد ابراز خواهد داشت. روابط با اضلاع متحدهٔ امریکا و متحدین آن به تیرگی کشانیده میشوند. چانس پیروزی در اینگونه ماموریت ها نهایت قلیل بوده در حالیکه درد سرها از بابت آن ده ها سال طول خواهد کشید.
کاسیگین با دقت تمام بطرف امین نگریسته به خود گفت: "این آدم یا اینکه در درک مسائل بزرگ سیاسی بسیار ساده لوح است و یا در اینجا . . . کدام تحریکی وجود دارد."
رئیس حکومت اتحاد شوروی با لحن آرام ولی در عین حال قاطع به امین جواب داده بود: " اجرای فعالیت های خرابکارانه در قلمرو دولت های مستقل، ولو اگر این دولت ها در برابر شوروی و متحدین آن موضعگیری خصمانه هم داشته باشند، در تضاد با اصول سیاست خارجی شوروی قرار دارد."
در همان روز تره کی و بریژنیف در "باغ زمستانی" قصر کرملین با یکدیگر ملاقات نمودند. سکرتر اول سفارت شوروی در کابل ریوریکوف که در اینجا نیز نقش ترجمان را به عهده داشت، ذهناً انتظار هرگونه پیشامدی را داشت. اما رئیس دولت افغانستان که دیده میشد امین او را از موضع قاطعانهٔ کاسیگین خبر داده به کدام موضوعی خاصی اشاره نکرد. تره کی صرف مسائلی را که معاون او یکی دو ساعت قبل اظهار داشته بود تکرار کرد. در عین حال تره کی به تأریخ جنگ افغان و انگلیس تماس نگرفت. لئونید بریژنیف حرفهای تره کی را شنیده سرش را تکان داده، اما دیده میشد که غالباً به هیچ چیزی پی نبرده بود، او همچنان درک نکرده بود که مهمان از او چی توقع دارد. در بارهٔ محتوای صحبت تره کی، بریژنیف هیچ عکس العملی از خود نشان نداد، اما وعده داد که مسائلی را که "رهبر" مطرح نموده بود با تمام دقت مورد غور و بررسی قرار میگیرند.

بخاطر آنکه لیدر جمهوری دیموکراتیک افغانستان موقع آنرا دریافته باشد تا در برابر نمایندگان غرب بیانهٔ بدهد و خود را بشناساند، به ابتکار گرومیکو در پروگرام مسافرت زمینهٔ ملاقات با دیپلوماتان خارجی مقیم مسکو شامل گردید. تره کی که زبان انگلیسی را با فصاحت تمام تکلم میکرد، ترجیح داد در برابر دیپلوماتان به زبان پشتو صحبت کند. سفیر افغانستان در مسکو، راز محمد پکتین سخنان تره کی را کمرنگ و ضعیف ترجمه میکرد. معلوم میشد که تره کی نمیدانست در مورد چی باید با دیپلوماتان صحبت شود. شاید پس از صرف غذای شام دیروز خوب نخوابیده بود. به

دلیلی نامعلومی تره کی به صحبت در بارهٔ مصؤنیت دیپلوماتیک پرداخت. پکتین که از هیجان میلرزید حرفهای لیدرش را به شرح ذیل ترجمه کرد:
"سفیر مورد توقیف و حبس قرار نمیگیرد. فلهذا سفیر باید خوب کار کند و معلومات عینی را به حکومت خود برساند."
پس از شنیدن این حرفها در سالون خنده هائی بگوش رسیدند. آنعده از دیپلوماتانی که با تئوری فروید[12] "در مورد آثار و گفته ها" آشنا بودند، فوراً به موضوع پی بردند: "در افغانستان رژیم مستبد در تبانی با تضییقات حکمفرما گردیده، و سفیر پکتین از بابت حیات خود مشوش است."
در ختم مسافرت، جانب اتحاد شوروی ضیافتی را در تالار یاقوت قصر کرملین که در آن اعضای بیروی سیاسی شوروی و همه اعضای هئیت افغانی شرکت ورزیدند، برپا نمود. برای ترجمانی بخاطر جلوگیری از پیشامدهای غیر مترقبه همه مترجمین را (ریوریکوف، گاوریلوف و کوزین) را دعوت نمودند. محصل فوق ماستری اکادیمی دیپلوماسی کوزین (همانیکه به پشتو حرف میزد) را بریژنیف در پهلوی خود نشاند. . . (...)

در میمروندومی محرمی که از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی در رابطه به نتایج سفر هئیت افغانی ترتیب شد، بازدید مذکور در مجموع مثبت ارزیابی شده بود. سند تأکید میکرد که روابط میان شوروی و افغانستان کیفیت جدیدی بخود گرفته، اساس آنرا منبعد تعلقات مشترک طبقاتی تشکیل داده و روح رفاقت حزبی و همبستگی انقلابی در آن دمیده است. به جانب افغان خاطر نشان شده بود که میتواند به کمک و حمایت بیدریغ حکومت شوروی در راه اعمار مجدد انقلابی جامعهٔ افغانی حساب کند.
دلچسپ تر آنکه مؤلفین این سند محرم خواهشات "ظریف" تره کی و امین را که از حکومت شوروی در راه مبارزه بخاطر تعیین سرنوشت پشتونستان کمک خواسته بودند نیز از یاد نبرده بودند. در بخشی از سند در این باره آمده بود: "لیدران افغان تشویش خود را از بابت فعالیت های ضد افغانی پاکستان ابراز داشته و مصرانه تأکید کردند که در بارهٔ مسئلهٔ تعیین سرنوشت پشتونها و بلوچها با پاکستان اختلاف نظر دارند." در مورد عکس العمل جانب شوری در سند جملات ذیل قید شده بود:
"جانب شوروی با رعایت احترام بجانب افغانی یادآور شد که استفاده از هرگونه اقدامات تندروانه مصلحت نبوده، زیرا اقدامات مذکور میتوانند به سود دشمنان داخلی و خارجی افغانستان تمام شوند."

باری شبانگاهان به ستاراستین خبر دادند که قرار است فردا ذریعهٔ پرواز ایروفلوت نیکولای دووریانکوف پروفیسور پوهنتون دولتی مسکو به کابل بیاید. ستاراستین همه کارهای دیگر را کنار گذاشته و به استقبال این دانشمند رفت.
طی سال های ۶۰ و ۷۰ سدهٔ بیستم میلادی پروفیسور دووریانکوف اکثراً به افغانستان سفر میکرد. وی که با زبان پشتو با فصاحت تمام تکلم می نمود و با تأریخ افغانستان بخوبی آشنائی داشت، اکثراً مهمان گردهمائی های مختلف در کابل می بود و بیانیه های او مورد توجه افغانها قرار می گرفتند. حین این بازدیدها دووریانکوف با علاقمندی وافری با خبرنگاران رادیو افغانستان مصاحبه میکرد. صحبت های رادیوئی دووریانکوف همیشهٔ حادثه ساز بوده و اذهان شنوندگان را تکان میداد. تکلم آزاد و با فصاحت دووریانکوف خارجی به زبان پشتو افغانها را به حیرت می انداخت. این دانشمند نه تنها به زبان پشتو میتوانست صحبت کند، بلکه همچنان به زبان پشتو شعر می نوشت و اشعار شعرای روسی همچون پوشکین و مایاکوفسکی را به زبان پشتو ترجمه میکرد.
دووریانکوف دوست سابقهٔ تره کی بود. وقتی این دو با همدیگر آشنا شدند، تره کی هنوز یک نویسندهٔ جوان بود، که داستان های اشک آور را در بارهٔ زندگی مشقت بار مردم می نوشت.
باری پروفیسور و تره کی لیدر آیندهٔ افغانستان به ناحیهٔ خط "دیورند" به پشتونستان رفتند. دووریانکوف با تره کی بر سر یک بوتل قیمتی شراب گُنیاک شرط بست که او در این منطقه خود را پشتون تباریکه در کودکی منطقه را ترک نموده معرفی میکند و هیچکسی در بارهٔ اصلیتش شک بر نخواهد شد. دووریانکوف شرط مذکور را در قسمت تکلم عالی به زبان پشتو بدون شک برد، اما او "افسانهٔ" تباری خود را ضعیف ساخته بود، و نتوانست قناعت پشتون های محل را در مورد معرفی نیکه، جد، پدرکلان، پدر، ماما ها، کاکا ها. . . فراهم نماید. معمول است که هر افغان پشتون تبار باید حد اقل هفت پشت پدری خود را بشناسد. دلیل مذکور باعث شد تا پشتون های محل بالای دووریانکوف اشتباهی شده و خارجی بودن او را برملا سازند. اما تره کی با آنهم پیروزی پروفیسور را در این شرط پذیرفت و بوتلی گُنیاکی را به دووریانکوف که هر دو آنرا یکجا نوشیدند، تحفه داد.

---

[12] Sigmund Freud یکی از روان شناسان معروف جهان بوده که در سال ۱۸۵۶ میلادی در کشور اتریش به دنیا آمده و در ساحهٔ روان شناسی و روابط اجتماعی انسانها آثاری ارزشمندی از خود بجا گذاشته است.

دووریانکوف پروفیسوری بود با شهرت جهانی، آثار زیادی را تألیف نموده بود. همزمان با آنکه در پوهنتون مسکو تدریس میکرد، کارهای اجتماعی را نیز به پیش میبرد، او معاون آمر "جمعیت دوستی شوروی- افغانستان" بود. این آدم آگاه، جذاب و هدفمند دوستان زیادی در دهلیزهای حاکمیت اتحاد شوروی داشت که عمدتاً از جملهٔ شاگردان و محصلین او بودند. در برابر این شخص دروازه های بسیاری دفاتر در وزارت امور خارجه و کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست با سهولت گشوده میشدند.

هنگامیکه تره کی هنوز صرف در آغاز فعالیت های سیاسی خویش قرار داشت، همین دووریانکوف بند و بست او را برای مسافرت به اتحاد شوروی گرفته بود. لیدر آیندهٔ افغانستان را گاهی اتحادیهٔ ژورنالیستان و گاهی هم "اجتماع دوستی شوروی – افغانستان" دعوت می نمودند. پروفیسور با استفاده از ارتباطات خود تداوی دوست افغان خود را در آسایشگاه های ناحیهٔ قفقاز مهیا می نمود، نوشته های او را در جمهوریت آزربایجان شوروی به نشر میرساند. به عبارهٔ دیگر تره کی را در مسکو از برکت دووریانکوف شناختند.

و اکنون زمانیکه تره کی دیگر در رأس دولت افغانستان قرار گرفته بود، او خوبی های "استاد شوروی" (در متن روسی کلمهٔ **استاذ** آمده است) خود را فراموش نکرده بود. تره کی از طریق ادارهٔ خود به وزارت امور خارجهٔ شوروی دعوت نامهٔ فرستاده خواهش کرد تا دووریانکوف مهمان شخصی وی شود.

در میدان هوائی کابل از دووریانکوف عده ای از مأمورین وارخطای ادارهٔ رئیس دولت استقبال کردند. در زمرهٔ استقبال کنندگان نورزی رئیس اکادیمی علوم افغانستان (محصل اسبق فوق ماستری دووریانکوف) نیز حضور داشت. والیری ستاراستین با گرمی تمام از دووریانکوف استقبال نموده به وی خاطر ساخت که پس از هوتل او را مستقیماً به سفارت میبرد.

دووریانکوف مانند اکثر آنهائیکه از شوروی به افغانستان می آمدند در هوتل "کابل" جابجا گردید. از آنجا ستاراستین دانشمند را برای ملاقات با پوزانوف به سفارت برد. ولی ملاقات دووریانکوف با پوزانوف دیر دوام نکرد. دانشمند، با رنگ سرخ شده و در حالیکه دشنام و بد و رد میگفت، از دفتر سفیر خارج شد.

در راه برگشت به طرف هوتل او گفتگوی ناخوشایندی خود را با پوزانوف به شرح ذیل حکایت کرد:

پوزانوف: "خوب آقای دووریانوکوف قرار ما و شما در بارهٔ دیدار با تره کی چگونه است؟ او چی وقت میتواند ما را بپذیرد؟"

دووریانکوف: "شاید من مقصد شما را درست ملتفت نشده باشم. شما میخواهید یکجا با من نزد تره کی بروید؟"

پوزانوف: " بلی، یک چیز واضح است، یا چطور؟"

دووریانکوف: "تره کی تنها مرا به حیث دوست نزدیک و شخصی خود دعوت نموده است. شما در اینجا چی تعلقی دارید؟ با معذرت، اما برای ملاقات با تره کی من تنها میروم، در غیر آن من هیچ جا نمیروم!"

ستاراستین پس از استماع حکایت دووریانکوف: "بلی، شما از شدت زیاد کار گرفتید، باید گفت که دشمن خطر ناکی را برای خود پیدا کردید."

به مجرد ورود به اتاق مهمانخانه تلفون زنگ زد، معلوم میشد که در عدم موجودیت دووریانکوف این اولین زنگ نبوده است. در آنسوی لین تلفون مأمور دفتر رئیس دولت خاطر نشان میساخت که موتر و محافظین آماده استند تا دانشمند را به اقامتگاه تره کی انتقال دهند.

هنگام انتظار تا رسیدن موتر، ستاراستین توجه دووریانکوف را به شمارهٔ تازهٔ روزنامهٔ "کابل تایمز" که در افغانستان به زبان انگلیسی نشر میشود جلب کرد.

در صفحهٔ اول روزنامه عکسی به نظر میخورد: در عقب میز عظیمی "ریاستی" تره کی با قد و اندام "عظیم اش" در حالیکه لبخند سعادت بر لبان داشت نشسته بود و در میز دیگری که شکل حرف تی (T) لاتین را داشت "قد بلستی ها"، یعنی سائر اعضای حکومت جمهوری دیموکراتیک که با خوشی زایدالوصفی به "رهبر" خود مینگریستند، جابجا شده بودند.

ستاراستین که به تصویر در اخبار اشاره میکرد، دووریانکوف را مخاطب قرار داده با عصبانیت گفت: " به این عکس ها در روزنامه ببینید، حماقتی بیش نیست. وقتی ما و شما امروز از میدان به طرف سفارت میرفتیم در مسیر راه من تصاویر "رهبر کبیر" را که در نقاط مختلف شهر نصب شده اند به شما نشان دادم. به یاد دارید؟ شما توجه کردید که چهرهٔ رئیس دولت در این تصاویر در زمینهٔ رنگ های سبز و آبی بدرستی ملاحظه نمیشود، تو گویی سر و تنهٔ وی از

یخن پیراهن های شاهان قرون اوسطی بدر آمده باشد. میتوان فکر کرد که او یک تارتیوف[13] تمام عیار است. در عین حال در صورت او کمافی السابق تبسم احمقانه ایرا حک نموده اند. این همه چی معنی میدهد؟ شاید تکثیر گستردهٔ این همه تصاویر با این چهرهٔ مضحک تلاش کسی از حلقهٔ نزدیک تره کی باشد تا بدینترتیب رئیس دولت را بدنام ساخته در محضر عام وی را به حیث یک کودن و پیرمرد بیکاره معرفی نمایند. شاید تره کی براستی هم دیگر نمیتواند واقعیت های پیرامونش را بدرستی درک کند؟"

دووریانکوف: "والیری، تو عادت داری، همه چیز و همه کسان را مورد شک و تردید قرار بدهی. من میدانم مسلک تو اینرا ایجاب میکند. اما من تقریباً مطمئن استم که این یک تصویر مرد عادی و برخاسته از میان مردم است که از طرف مراجع پروپاگندی عمداً ایجاد گردیده تا بدینترتیب تفاوتی میان رئیس جمهور محمد داوود که کمتر میخندید، جدی میبود و غرور اشرافی داشت بوجود آمده باشد. من به آن عقیده هستم که چنین یک تصویر میتواند مورد پسند "اقشار پائینی" جامعهٔ افغانستان، کارگران و دهاقین قرار گیرد."

ستاراستین با نیشخندی پرسید: "این روزنامهٔ "کابل تایمز" به زبان انگلیسی برای کارگران و دهاقین به نشر میرسد؟"

دووریانکوف مجال جواب دادن را نیافت، زیرا کسی نهایت مؤدبانه دروازه را تک تک زد. یاور رئیس دولت، صاحب منصب جوانی با بروت های انبوه از پروفیسور دعوت بعمل آورد تا به موتر تشریف ببرد. دووریانکوف در حالیکه بکس کلان مملو از تحایف را با خود برمیداشت، حین رفتن به طرف در خروجی کلیدهای اتاق هوتل را تسلیم ستاراستین کرد.

هنگام خداحافظی ستاراستین از پروفیسور خواست تا پس از ختم ملاقات وی با رئیس دولت و برگشتن به هوتل با او تماس بگیرد.

زنگ تلفون پروفیسور صرف صبح روز دیگر حوالی ساعت ده فرا رسید. دووریانکوف در حالیکه صدایش وارخطا بود به ستارستین خبر داد که ده دقیقه قبل وقتی او از "خانهٔ خلق" در موتر تره کی بطرف هوتل برمیگشت در مسیر راه حادثهٔ ترافیکی رخ داد. احتمالاً حملهٔ تروریستی علیه تره کی آماده میشد. در این حادثه به کسی صدمه نرسیده بود. دریور موتری که با لیموزین رئیس دولت تصادم نموده بود، گرفتار و تحت تعقیب قرار داشت.

ستاراستین بلافاصله نزد پروفیسور به هوتل رفته در مسیر راه نخست سری به منزل خود زده خریطهٔ یخچال دار پُر از بیر را با خود گرفت.

دووریانکوف در اتاق خود تنها نبود، پروفیسور مصروف صحبت های داغ با مهمانان خود منجمله نورزی رئیس اکادیمی علوم افغانستان و دیگر افغانها که مانند گنجشکان در زمستان بالای شاخه های بی برگ درختان در چوکی ها و چپرکت نشسته بودند صحبت میکرد. معلوم میشد که این افغانها از دیدار با پروفیسور که در کوچی جابجا گردیده بود و دربارهٔ مسائل مهمی با آنها گفتگو میکرد بسیار خوشوقت بودند. مهمانان گاه گاهی به زبان پشتو میگفتند: "استاذ!"، "استاذ!" (مطابق متن روسی).

دووریانکوف از آمدن ستاراستین بسیار خوشحال گردیده، از این موقع استفاده نموده به مهمانانش فهماند که باید برای یک ملاقات مهم فوراً به سفارت برود. مهمانان بزودی هوتل را ترک کردند و ستاراستین دووریانکوف را نه به سفارت و نه هم به منزل خود، بلکه از جوار انستیتوت پولیتخنیک گذشته به یکی از پارک های پغمان برد که در شروع سدهٔ بیستم (حین حکومت اعلیحضرت امان الله خان) از طرف یکی از مهندسین ایتالوی طرح ریزی شده بود. ستاراستین به پروفیسور بیر سردی را که اندکی سر او را به چرخش آورد تعارف کرد. سپس آندو بدون آنکه عجله داشته باشند به گفتگو و قدم زدن در این محل آرام پرداخته، برگ های سرخ و زرد را که از درختان به زمین افتیده بودند با نوک بوت هایشان میزدند.

دووریانکوف با اندکی خجالت زدگی گفت که ملاقاتش با تره کی بسیار گرم سپری شد. طی تمام شام و شب آنروز ویسکی "کووین آن" مینوشیدند و کباب و پلو میخوردند. به گفتهٔ دووریانکوف تره کی با او بسیار عادی بود، مثل سابق یک دیگر را "تو" خطاب میکردند. گذشته ها را به یاد می آوردند، به زبان پشتو شعر میخواندند و شوخی میکردند.

دووریانکوف محتوای صحبت خود را که در آستانهٔ ملاقات با تره کی با ستاراستین صورت گرفته بگونهٔ سوال از تره کی به شرح ذیل مطرح کرده بود: " فعالیت های تبلیغاتی را در رابطه با ترویج شخصیت خود در میان اذهان عامه چگونه ارزیابی میکنی؟" سوال دووریانکوف معلوم میشد که تره کی را به بُن بست مواجه ساخته بود. او از جواب

---

[13] اسم یکی از پرسوناژ های کمیدی است. نویسندهٔ مشهور فرانسوی مولئیر در سال ۱۶۶۴ درامهٔ را نوشت که در آن پرسوناژ تورتیف، که شخص بود درغگو، متظاهر و فتنه در آن جا یافته بود. دولت شاهی آنوقت فرانسه نمایش درام مذکور را ممنوع قرار داد. این درامه برای اولین بار در سال ۱۶۶۹روی صحنه به نمایش گذاشته شد و بزودی شهرت جهانی کسب کرد.

مستقیم به سوال طفره رفته و مشوره داد تا در اینمورد با حفیظ الله امین صحبت شود. تره کی افزوده بود که امین در این رابطه به وزارت اطلاعات کلتور وظیفه میدهد و این او است که از تطبیق دساتیرش نظارت بعمل می آورد.
ستاراستین که میدید شرق شناس دووریانکوف به اندازهٔ کافی هوای تازهٔ کوهستانی را استشمام نموده او را به منزل خود برای صرف غذای چاشت دعوت کرد. ستاراستین یقین داشت که خانم او تمارا دیر زمانی است که غذا را آماده نموده و انتظار آمدن آنها را میکشد.
در منزل ستاراستین حین صرف غذا بحث و گفتگو میان مأمور کشف و دووریانکوف با شدت تمام ادامه یافت. دووریانکوف با جرئت و اطمینان گفت: "ملاقات با تره کی یکبار دیگر باور مرا مبنی بر آنکه "انقلاب ثور" هرچه بیشتر استحکام می یابد، قوت بخشید. ثبوت این ادعای من قبل از همه سرکوبی مرگ بار دشمنان داخلی که خطر ناکترین دشمنان خط اول استند، یعنی پرچمی ها، میباشد."
ستاراستین: "خوب گیریم که خلقی ها نایل به سرکوبی این "خط اول" گردیدند، بعد چی؟ به دنبال آن خط دوم، سوم، چهارم. . . یکی پی دیگر خواهد آمد. حاکمیت جدید هنوز بسیار ضعیف است، و من فکر میکنم که تره کی و طرفداران او در خطا استند که حمایت کارمل و همکاران او را از دست دادند. در شرایط کنونی بهتر می بود اگر آنها به جبههٔ وسیع نیرو های دیموکراتیک و وطنپرست اتکاء میکردند و امکانات خود را محدود به اعضای جناح سکتاریستی "خلق" نمیساختند.
کلمهٔ "سیکتاریستی" دووریانکوف را آزرده ساخت. در حالیکه در لبان پندیده اش قف سفید پیدا شده بود، گفت: "در اینصورت مرا نیز سیکتاریست حساب کن. بلی، من کمونیست و بلشویک شوروی و یک خلقی معتقد هستم!"
تمارا که احساس میکرد گفتگوهای مردها میتواند سبب رنجیدن از یکدیگر شود، به موقع مداخله نموده از دووریانکوف در بارهٔ انستیتوت شرق شناسی، جائیکه او قبلاً کار میکرد پرسید. اما دووریانکوف که در جر و بحث ها ماستر بود و نو شروع به یک بحث داغ سیاسی کرده بود، به تمارا توجهی ننموده تصمیم گرفت مخاطب خود را بصورت قطعی مغلوب بسازد.
پروفیسور با لحن عادی از ستاراستین پرسید:
"والیری، تو اصلاً یک آدم عاقل استی یا چطور؟"
ستاراستین: "نمیدانم، من به عقل زیاد ضرورت ندارم. من با علوم سرو کار ندارم. در انستیتوت های علمی نیز ایفای وظیفه نمیکنم."
دووریانکوف: "اکنون تو درست مانند سفیر خود، یعنی پوزانوف حرف میزنی. آیا تو تأریخ را نیآموخته ای؟ تو نمیدانی که یک انقلاب واقعی نمیتواند به جبههٔ وسیع و دیموکراسی اتکاء داشته باشد؟ این اصل در همه گوشه های جهان، در هر کشور و مخصوصاً در افغانستان یک سان است. در صورتیکه در اینجا دیموکراسی شروع شود، انقلاب هیچگاه پا برجا نخواهد ماند، صرف سخنان میان تهی در بارهٔ ضرورت و چگونگی به راه اندازی انقلاب باقی خواهند ماند. یک انقلاب واقعی زمانی میتواند صورت بگیرد که در بخش معینی از جامعه از طرف یک حزب سیاسی احترام بلاقید و شرط و آهنین به ارادهٔ آنهایی که میخواهند انقلاب کنند تأمین گردد. انقلاب یکی از بزرگترین خشونت ها است. بعضاً لازم است نهایت بی رحمانه عمل کرد، زیرا هر فرد باید بداند که اگر از انقلاب حمایت نکند، از بین خواهد رفت. برای یک انقلاب واقعی در کار است که در میدان های بزرگ شهرها بلاوقفه گیوتین[14] ها فعالیت داشته باشند.
ستاراستین که از چنین شدتی متحیر شده بود با لحن کشیده گفت: "بلی، شما میگوئید که انقلاب به قربانی ضرورت دارد. باید گیوتین ها سر ببرند. اما بخاطر چی؟ چرا نظامیان در افغانستان یکدیگر خود را از بین میبردند؟ برای چی اینهمه خون ریختانده شد؟ من اینهمه را با چشمان خود مشاهده نمودم. من از دیدن آن احساس درد و وحشت میکردم. به نام چی این همه مردم به قتل رسیدند؟ کدام نتایج مثبت پس از گذشت ماه ها بعد از هفت ثور به دست آمده اند؟ کجا است آن گلهای که در زمین خون آلود باید سر میکشیدند؟"
دووریانکوف: " همهٔ این قربانی ها بخاطر آن صورت گرفتند تا معاصر ترین پروگرام برای افغانستان، یعنی "خطوط اساسی انقلاب" بتواند تطبیق گردد. اگر به یاد داشته باشی پروگرام مذکور در دوازدهمین روز پس از "انقلاب" به تصویب رسید."
ستاراستین: "بلی این پروگرام را بتصویب رسانیدند، من آنرا خوانده ام و حتی کمک کردم تا قسمتی از آن به زبان روسی ترجمه شود. پروگرام واقعاً خوب است، اگر چه نام آن چندان دقیق نیست و در متن آن نیز بی نظمی های بنظر

[14] Dr. Guillotine یکی از انقلابیون در سال ۱۷۸۹ (سال وقوع انقلاب کبیر فرانسه) برای "انسانی ساختن" پروسهٔ اعدام ها که در این زمان بی شمار شده بودند، آلهٔ خاصی را برای اعدام ابداع نمود که دیر زمانی از آن برای اجرای اعدام ها استفاده میشد. آلهٔ مذکور به نام همین شخص، یعنی گیوتین یاد میگردد.

میرسند. اما در شرایط کنونی این پروگرام اعلامیه ای بیش نبوده و بیشتر به سوگندهای جادوگران شباهت دارد. کار و تلاش بخاطر تطبیق این پروگرام در عمل بنظر نمیخورد. فقط حرفها استند که بگوش میرسند..."
دووریانکوف با لحن استادانه توضیح داد: "محتوای این پروگرام را باید قبل از همه در صدور فرمان های نهایت مهم شورای انقلابی اینکشور ملاحظه نمود. والیری، آیا تو نمی بینی که اصلاحات بی سابقه در افغانستان به راه افتاده اند؟ این کشور بزودی تغییر خواهد کرد، و از یک کنج فراموش شدهٔ فقر و فلاکت به یک کشور انکشاف یافتهٔ سوسیالیستی مبدل خواهد شد!"
ستاراستین: " در کجا من باید اینهمه را ببینم؟ در تلگرام های که مشاورین امور حزبی ما به مسکو می فرستند؟ در بیانه های "رهبران" افغانی؟ در فرمان های آنها؟"
دووریانکوف: "چرا تو از این فرمان ها اینقدر خوشت نمی آید؟"
ستاراستین از الماری کتاب هائیکه میان دهلیز و اتاق نان خوری قرار داشت دوسیهٔ را برداشته گفت: "خوب بیائید بخوانیم! فرمان شماره اول. این فرمان اعلام میدارد که افغانستان جمهوری دیموکراتیک بوده و بلافاصله تأکید میکند که در این کشور سیستم یک حزبی عملی می شود. البته صادقانه بگویم، من به مثابهٔ یک انسان شوروی و عضو حزب کمونیست مخالف سیستم یک حزبی نیستم. من به آن عقیده استم که دیموکراسی یک حزبی نیز میتواند مانند سیستم دو حزبی و کثیر الحزبی معمول در کشورهای سرمایه داری مثمر باشد. سیستم یک حزبی به عنوان حربه ای که میتواند جوابگوی تقاضاها و عرف مردم افغانستان باشد، قبل از "انقلاب ثور" در قانون اساسی جمهوری محمد داوود خان نیز تسجیل یافته بود. تره کی در اینجا هیچ چیز جدیدی را ابداع ننموده. تأسف است که این سیستم یک حزبی در افغانستان، یاران سابقه، یعنی پرچمی ها و سائر عناصر را سرکوب کرد."
دووریانکوف: " بلی، اما فراموش نکن که این پرچمی ها دست به توطئه زده بودند. تره کی دیروز شام در این باره به من حکایت کرد. آنها قرار بود کودتای نظامی را به راه بیاندازند.
ستاراستین: "به هر حال بیائید این پرچمی ها را کنار بگذاریم. پیش برویم و فرمان شماره دوم را بررسی نمائیم. به تأسی از فرمان مذکور ملکیت های آنعده از اعضای خانوادهٔ شاه سابق افغانستان که زنده باقی مانده اند ضبط و تابعیت افغانی ایشان سلب گردیده است. شما چی فکر می کنید آیا چنین یک عملی مانند سلب حقوق مدنی و مخصوصاً غصب ملکیت های اعضای خانوادهٔ شاهی مربوط قوم محمد زائی با رسوم و غرور ملی افغانها مطابقت دارد؟ شما بهتر ازهر کس دیگر میدانید که سران قوم محمد زائی طی یک و نیم صد سال برای استقلال کشور مبارزه کرده اند. از برکت فداکاری و وطنپرستی همین خانواده، افغانستان هیچگاه مستعمرهٔ برتانیه نگردید. قوای افغانی تحت رهبری قهرمانان همین قوم در برابر انگلیس ها طی سه جنگ ایستادگی نمودند. و اکنون یک شخص مجهول الهویهٔ (هدف تره کی است) بر می خیزد و اولادهای سران ملی را خائنین ملی اعلام می کند و ملکیت های ایشان را غصب می نماید. به نظر شما افغان ها به اینهمه حرکات با کدام نظر خواهند دید؟"

دووریانکوف عمیقاً بفکر فرو رفت، او آنقدر در اندیشه ها غرق شده بود که نه تنها پیشانی سقراط مانند و پر زخ او بلکه حتی سر تاس وی نیز از فرط افکار چروک دار شده بود.
ستاراستین در ادامه: "پس از اعلام فرمان شماره دوم، نمایشگاه فروش اشیا و لوازم خانوادهٔ شاهی و رئیس جمهور داوود دائر گردید. من و تمارا از آن بازدید کردیم. در برابر دروازهٔ دخولی این نمایشگاه بالای زمین قالین دست کاری شدهٔ (تحفهٔ اهالی بغلان یا مزار شریف) که در آن تصویر بافته شدهٔ رئیس جمهور اسبق کشور قرار داشت فرش شده بود. برگذار کنندگان نمایشگاه به این فکر بودند که مراجعین حین دخول به سالون نمایشگاه بالای صورت رئیس جمهور داوود قدم گذاشته و بوت های خود را با آن پاک خواهند کرد. معنی این بی حرمتی را در برابر دشمنی که مغلوب گردیده من نتوانستم درک نمایم؟! تا جائیکه من می توانم قضاوت کنم میان افغان ها اینگونه بی حرمتی معمول نیست. من و همسرم و بسیاری از افغان ها بالای قالین واضح است که پا نگذاشتیم.
در نمایشگاه مذکور اشیای مختلف از قبیل: لباس، پاپوش ها، ظروف، جواهرات، عمدتاً چیزهای ارزان قیمت و مستعمل به نمایش گذاشته شده بودند. منظرهٔ اندوهگینی بود. همهٔ مراجعین،اعم از افغان ها و خارجی ها از متواضع بودن اعضای خانوادهٔ شاهی افغانستان به حیرت افتاده بودند. در آنجا من با آشنای سابقهٔ خود لینوکس برخوردم، او مأمور دفتر "سی. آی. ای. سفارت امریکا در کابل است. لینوکس از من پرسید: "چیزی خریدی؟" من کرتی دریشی خواب محمد داوود را که میگویند داوود وقتی از کار به خانه بر می گشت به تن می کرد به او نشان دادم. من این کرتی را به قیمت نهایت ناچیز خریدم، البته کرتی ارزش آن پول را هم نداشت، کرتی برایم به مثابهٔ یک یادگار جالب بود. لینوکس به نوبهٔ خود دو انگشتر نقره ای را که در آن سنگ های لاجورد کار شده بودند و یک پیالهٔ قهوه ساخت فابریکه چینی از تولیدات فابریکهٔ لومونوسوف شهر لیننگراد شوروی را که در همین نمایشگاه خریداری نموده بود برایم نشان داد. من به لینوکس

گفتم: "بلی، طوریکه دیده می شود خانواده های شاهی و رئیس جمهور داوود چندان ثروتمند نبودند." اما لینوکس مخالفت کرده گفت که ارزش ملکیت های خانوادهٔ شاهی افغانستان ملیون ها دالر تخمین می شود، و این ثروت به این نمایشگاه را نیافته، چون آنرا "انقلابیون" به غارت بردند. . ."
دووریانکوف نخست خواست از خود عصبانیت نشان بدهد، ولی سپس با لحن آرام گفت:
"تو میخواهی بگوی که تره کی دست به چور و چپال زده؟"
ستاراستین: "نی، من اینطور فکر نمی کنم. اما در عین حال من نفی نمی کنم که کسان دیگری مثلاً امین و یا سائر منصب داران، به اشیای قیمتی دستبُرد زده باشند. ولی این مبحث دلچسپ نیست. بیائید به بحث پیرامون فرمان ها برگردیم.
مطابق مندرجات فرمان شماره سوم، قانون اساسی نظام جمهوری محمد داوود ملغی اعلام می گردد و همه قوانینی که قبلاً جریان داشتند "به استثنای آنهائیکه در تضاد با اهداف و وظایف "انقلاب ثور" قرار نداشته باشند نیز لغو می شوند." جملهٔ عجیبی است. تو گوئی سردار محمد داوود حین تصویب قانون اساسی خود در بارهٔ "اهداف و وظایف انقلاب" فکر می کرد که در نتیجهٔ آن از بین برود. مطابق فرمان یاد شده وظایف و صلاحیت های ستره محکمه به شورای عالی عدلی که در برابر شورای انقلابی جمهوری دیموکراتیک مسؤولیت دارد، سپرده میشود. صلاحیت های قاضی القضات به وزیر عدلیه تفویض میگردد. محکمهٔ نظامی - انقلابی نیز در برابر شورای انقلابی جوابگو می شود. اینهمه بدان معنی است که رژیم جدید افغانستان از اصل سه گانهٔ تقسیم قدرت عدول نموده و تمام قدرت را در دست شورای انقلابی، یعنی در دست یک شخص، تره کی متمرکز می سازد ."
دووریانکوف: "والیری! من از تو سؤال دارم، آیا ما در کشور خود نایل به اعمار سوسیالیزم و کامیابی در جنگ دوم جهانی می شدیم اگر تمام قدرت در دست یک شخص، یعنی ستالین متمرکز نمی بود؟"
ستاراستین: "اما اتحاد شوروی و افغانستان کشورهای متفاوت استند. ما تأریخ دیگر و سرنوشت متفاوت داریم. افزون بر آن از یاد نبرید که انقلاب ما چی وقت به پیروزی رسید و کودتای ثور در افغانستان چی زمانی رخ داد؟ طی این مدت زمان جهان تغییر یافته است. به نظر من موازی شمردن این حوادث تاریخی معقول نیست. اگر دقیق تر گفته باشم، ما نمیتوانیم و حتی حق نداریم تجارب اتحاد شوروی را در افغانستان عملی نمائیم."
دووریانکوف نخست به فکر فرو رفت، سپس دیده می شد که صحبت خسته کننده با ستاراستین او را ذله ساخته رو به تمارا نموده و در بارهٔ عروسی دوم خویش به وی شروع به حکایت کرد. دووریانکوف در پنجاه و چهار سالگی پس از وفات همسرش برای بار دوم ازدواج نموده بود. ستاراستین با خشم بطرف همسرش نگریسته به بحث ادامه داد:
"و حالا بیائید که در مورد فرمان شماره چهارم صحبت کنیم. فرمان مذکور نشان و سمبول دولتی کشور را تعیین می نماید. رنگ بیرق دولتی افغانستان سرخ اعلام شده؛ این رنگ متعلق به پشتون ها و همه اقوام که ریشهٔ آریائی دارند می باشد. تا جایی که من میتوانم قضاوت کنم افغانها این رنگ را با رضایتمندی می پذیرند. اما به نشان بنگرید، چرا در آن کلمهٔ "خلق"، یعنی نام حزب را حک نموده اند؟ تصور کنید که در بیرق دولتی اتحاد شوروی رسم می بود: "حزب کمونیست شوروی". به عقیدهٔ من در بیرق افغانستان باید سمبولی مثلی عقاب کوهستانی، پلنگ برفی یا بزغاله جابجا می شد و یا هم قسمتی از شعر حماسی شاعری مانند اجمل خٹک یا کدام شاعر مشهور دیگر افغانستان درج میگردید."
دووریانکوف با صدای متفکر: "بلی، در این قسمت دوستان ما اندکی بی توجهی نموده اند، کار درستی نکرده اند. و من نیز در این مورد به آنها کمک نکردم. انتخاب بهتری می شد جستجو شود." و در حالیکه میخواست توتهٔ کباب را با پنجه اش در قاب بقابد گفت: "به هر حال، برو به فرمان شماره پنجم."
ستاراستین: "فرمان شماره پنجم سرنوشت اعضای خانوادهٔ اسبق شاهی را که اکنون در ایتالیا اقامت دارند حل و فصل می کند. بیست و سه تن از اعضای این خانواده منجمله اعلیحضرت ظاهر شاه، ملکه حمیرا، شاهزاده احمد شاه و سائر قریبان شاه و قبل از همه داماد اعلیحضرت و قوماندان اسبق قوای مرکز عبدالولی خائن بوطن اعلام شده و تابعیت افغانی ایشان سلب گردیده است. آیا صدور چنین یک فرمانی که در بطن آن اینقدر ترس و جعل است، کاری بود ضروری؟ هیچکس از اعضای خانوادهٔ شاهی آرزو نداشت به افغانستان برگردد، چی رسد به آنکه به مبارزه علیه رژیم خلقی ها بپردازد. در اروپا آنها خود را در امان احساس می کنند. در عین زمان اگر کسی از آنها می خواست علیه خلقی ها اقدامی بکند، بدون در نظر داشت فرمان تره کی به مبارزه می پرداخت. چیزیکه یک زمانی در بهار سال ۱۹۲۹ اتفاق افتاد: هنگامیکه سپهسالار محمد نادر خان با برادرانش شاه محمود خان و مارشال شاه ولی خان غازی اقوام پشتون را جمع آوری نموده و به صوب کابل حرکت نموده تا ادارهٔ باندید بچهٔ سقاء را از میان ببرد."
چون دووریانکوف در این مورد استدلالی نکرد، ستاراستین به او پیشنهاد نمود تا فرمان شماره ششم را که در ماه جولای به نشر رسیده بود با تفصیل بیشتر بررسی نمایند. به اساس فرمان مذکور دهاقین افغان از پرداخت قرضه ها به ملاکین و سود خواران آزاد می شدند. دهاقین بی زمین و مزدورکاران کاملاً از پرداخت قروض در برابر ملاکین و سود خوران

صرف نظر از میعاد اخذ قرض ها و فیصدی های آن آزاد اعلام می شدند. تخفیف مشابه را دهاقین کم زمین و فاقد زمین که در برابر اشخاص انفرادی به اساس معاملهٔ گرو الی سال ۱۹۷۴ قرض داشتند نیز بدست آوردند.
ضمیمهٔ فرمان شماره شش، در نظر داشت تا برای حل مشکلات دهاقین در سطح ولایات، ولسوالی ها و در صورت ضرورت در قریه جات بزرگ کمیته هایی ایجاد شوند. در ترکیب این کمیته ها معمولاً رئیس کمیته (که از طرف حاکمیت جدید تعیین میشد)، مسؤول امور ملکیت ها، نمایندهٔ خارنوالی، نمایندهٔ معارف، نمایندهٔ وزارت زراعت و همچنان دو شخص متنفذ از میان دهاقین قرار می داشتند. "کمیته های حل مشکلات دهاقین" مخصوصاً در ولسوالی ها مناقشات میان ملاکین و دهاقین را حل و فصل نموده، زمین های گرو داده شده را به مالکین قبلی آن مسترد نموده، تعیین اندازهٔ زمین برای ملاکین به اساس قباله های ثبت شده، چگونگی اخذ مالیات از زمین وغیره را بررسی و رسیدگی می نمودند.
(...)
دراکتوبر ۱۹۷۸ "کمیته های حل مشکلات دهاقین" در ۲۷ ولایت و ۱۷۹ ولسوالی ایجاد گردیده بودند، اما درست در همین زمان اعتراضات جدی دهاقین در ولایات مختلف علیه حاکمیت نیز به راه افتید.

ستاراستین در ادامهٔ حرفهایش: "بلی این فرمان در حقیقت بنیاد روابط اجتماعی – اقتصادی را که در قریه های افغانستان طی سده ها معمول است، از بین می برد.
فرمان میتواند تمام افغانستان را بشوراند، زیرا نه تنها نارضایتی ملاکین و سود خوران را به بار خواهد آورد بلکه در میان دهاقین نیز سر و صدا هایی را تحریک خواهد کرد چون ملاکین و سود گیران از دادن قرض به آنها امتناع خواهند ورزید. در صورتیکه حاکمیت خلقی ها در تطبیق این فرمان از شدت کار بگیرد و در حیات روزمرهٔ قریه مداخلات نا عاقبت اندیشانه بنماید عواقب ناگواری را باید انتظار داشت." دووریانکوف در حالیکه قاطعانه اعتراض میکرد: "فکر میکنم این کار صورت نخواهد گرفت. تو خود بهتر میدانی که به اصطلاح ایجاد کمیته ها در ولایات، ولسوالی ها و در قریه ها برای "حل مشکلات دهاقین" هنوز صرف یک اعلامیهٔ بیش نیست. در عین حال والیری، قبول کن که همهٔ ما میخواهیم تا مشکلات دهاقین افغان بالاخره رفع شوند، خودت قضاوت کن جهان گام به گام با قرن بیستم در حرکت است در حالیکه آنها در شرایط قرون اوسطی به سر می برند. این دهاقین نباید برای همیشه زیر یوغ ملاکین و سود خوران قرار داشته باشند. در صورت کامیابی پروگرام مذکور حاکمیت جدید اتکاء نهایت جدی اجتماعی را بدست می آورد."
ستاراستین که در آوازش تردد و دلهره احساس میشد پرسید: "اگر این پروگرام ناکام شود؟ باید در نظر داشت که نارضایتی از بابت درهم شکنی روابط عنعنوی در قریه میتواند با ناخشنودی مردم از اقدامات دیگر حاکمیت جدید یکجا شود، مثلاً نارضایتی در مورد فرمان شماره هفتم!؟"
دووریانکوف بازهم عمیقاً بفکر فرو رفت. سپس با نا امیدی آه کشید:
"بلی، این فرمان میتواند دشواری های زیادی را به بار آورد."
فرمان شماره هفتم که به تأریخ ۱۷ اکتوبر نشر شد هدف آنرا دنبال میکرد تا: " حقوق زن و مرد در حصهٔ دسترسی به حقوق مدنی مساویانه تأمین شود، روابط فئودالی و پدر سالارانه میان زن و شوهر از میان برود و روابط صمیمانهٔ خانوادگی هرچه بیشتر تحکیم یابد."
سند مذکور پرداخت مالی یا پولی را در برابر عروس محدود می ساخت. منبعد این پرداخت نمی توانست مبلغ بالاتر از ده درهم که معادل سیصد افغانی در اسعار افغانستان باشد که به اصطلاح، شریعت آنرا تعیین کرده است (البته معلوم نبود که این ده درهم به اساس کدام حساب و منطق تعیین گردیده بود، بطور مثال مبلغ مذکور مساوی به قیمت یک گرز سگرت امریکائی در بازارهای افغانستان بود). در این باره استدلال میکردند: "چون پیغمبر مسلمین ده درهم پرداخته بود، بناءً هیچ مسلمانی حق ندارد بیشتر از وی بپردازد، در غیر آن معنی آنرا خواهد داشت که چنین شخصی خود را سخاوتمند تر از پیغمبر میداند." همچنان این فرمان اعطای تحایف و سوغات را از طرف داماد به مناسبت اعیاد، جشن ها و همچنان وفات اقارب عروس به عروس و اعضای خانوادهٔ وی منع قرار میداد. هکذا مجبور ساختن عروس یا داماد برای برپا نمودن عروسی یا تهدید، توصل به خشونت یا به دلیل درخواست مصارف گزاف تا بدین ترتیب از عروسی صرف نظر نمایند، منع قرار داده میشد. سن قانونی ازدواج برای دختران شانزده سال و پسران هژده سال تعیین میگردید. نقض مقررات تسجیل شده در فرمان حبس از شش ماه الی سه سال با ضبط هرگونه پرداخت ها را در رابطه به عروسی در نظر داشت.

ستاراستین: "به یاد دارید چگونه جنبش "باسماچ ها[15]" در آسیای میانهٔ ما شروع شد؟ و خود به سوال خود جواب داد: "از همین به اصطلاح "آزاد ساختن" زنان. از منع قرار دادن ازدواج های متعدد، از دور کردن حجاب، مجبور ساختن اناث برای فراگیری سواد، کسب حرفه و مسلک. من تأریخ مقاومت "باسماچ ها" را به دقت آموختم. حاکمیت شوراها دیر زمانی با آنها در مبارزه بود و اینکه آنها بالاخره مغلوب شدند دلیل آن در کثیر القومی و کثیر المذهبی بودن کشور ما است. با "باسماچ ها" عمدتاً روسها، اوکرائینی ها و لاتویائی ها می جنگیدند. موازی با این مبارزه، نفوس آسیای میانه را بلوسیلهٔ اقوام غیر مسلمان "افزایش" می بخشیدند. "افزایش" مذکور نه تنها در شهر ها بلکه در قریه جات نیز صورت میگرفت. به دهکده های بومی ها داکتران و معلمین روسی که طرز زندگی خود را به دهاقین محلی یاد میدادند اعزام میشدند.

در افغانستان اضافه از نود و نه فیصد مردم مسلمان هستند. در صورتیکه در اینجا جنبش مقاومت همگانی، مانند "باسماچ ها" جان بگیرد حاکمیت در برابر آن ایستادگی کرده نمیتواند.

من همچنان فکر میکنم که به افغانها مانند اکثر مردم در جهان مهم نیست که چی حاکمیتی در کشور آنها وجود دارد، تا زمانیکه این حاکمیت به جیب های شان دست درازی نکند و به منازل شان سر نزند و درس آنرا ندهد که چگونه باید روابط خانوادگی خود را بسازند. هرگاه چنین اتفاقی بیافتد، نارضایتی مردم شدت خواهد گرفت و عواقب نهایت خطرناکی را در قبال خواهد داشت."

دووریانکوف: "در این قسمت والیری تو حق بجانب استی. من در بارهٔ همین موضوع دیروز با تره کی صحبت داشتم."

ستاراستین: "تره کی چی میگفت؟"

دووریانکوف: "تره کی به آن باور است که فرمان شماره هفت باید خصلت مترقی "انقلاب" آنها را به مردم و به جهانیان ثابت بسازد. من فکر میکنم که تطبیق این فرمان و نظارت از آن خیلی دشوار خواهد بود، بنا برین فرمان مذکور عجالتاً بیشتر شعاری و پروپاگندی است، و ارزش عملی ندارد."

ستاراستین در حالیکه قیافهٔ متفکر به خود گرفته بود: "حرف اساسی هم در همین جاست که نتایج عملی از این همه مساوی به صفر خواهد بود، در حالیکه دشمنان "انقلاب" امکان مناسبی بدست خواهند آورد تا از این سند در تبلیغات خویش استفادهٔ سوء کنند."

سپس دووریانکوف و ستاراستین متن پر حجم فرمان شماره هشتم را در برابر خود گذاشته و به تحلیل محتوای آن پرداختند.

فرمان مذکور مسائل مربوط به اصلاحات ارضی را در بر می گرفت. در فرمان اندازهٔ تصاحب زمین درجه اول (باغ ها، تاک ها، زمین آب دار که سال دو مرتبه حاصل میدهد) برای یک خانواده در سراسر افغانستان ۳۰ (سی) جریب یا شش هکتار تعیین گردیده بود. هرنوع زمین ها بیشتر از اندازهٔ معین شده بدون پرداخت قیمت آن حذف میگردید. زمین های بلاعوض را دهاقین، مزدور کاران و کوچیان فقیر که بدون زمین و کم زمین می بودند و تعهد می بستند که شخصاً از آن بهره برداری می کنند بدست می آوردند.

در صورتیکه دهقان پس از دریافت زمین طی مدت سه ماه از آن استفاده بعمل نمی آورد، زمین از او واپس گرفته می شد. کسانیکه زمین ها را به اساس فرمان شماره هشتم بدست آورده بودند حق نداشتند آنرا کمتر از پنج جریب بخش بندی نمایند، به گرو بگذارند، کرایه بدهند و یا هم بفروش برسانند. طفل یا زن که یگانه عضو خانواده می بود و توانائی بهره برداری از زمین را نمیداشتند از این امر مستثنی بودند. در اینصورت اجازه داده می شد تا زمین به قیمت معینی به اجاره داده شود. افزون بر کودکان و زنان که قادر نبودند از زمین به بهره برداری بپردازند، حق به اجاره دادن زمین را مأمورین دولتی و کسبه کاران نیز داشتند.

زمین های قابل تقسیم در برگیرندهٔ زمین های ذیل بودند: زمین های ضبط شده از کسانیکه بیشتر از سی جریب زمین میداشتند، زمین های دولتی، زمین های متعلق به خانوادهٔ شاهی و همچنان زمین های که در نتیجهٔ ایجاد پروژه های آبیاری سروی می شدند اما برای تأسیس فارم های دولتی مناسب نمی بودند. زمین های واقوف قابل ضبط نبودند. برای توضیع زمین ها سلسله ای ترتیب گردیده بود: در قدم اول زمین را دهاقین فاقد زمین که برای زمین داران و ملاکین کار می کردند بدست می آوردند و سپس دهاقین و کوچی های بی زمین از ولایات دیگر در صورتیکه برای آنها در ولایات خود شان زمین پیدا نمی شد.

---

[15] کلمهٔ "باسماچ" ریشهٔ ترکی داشته به کسیکه حمله و تاخت و تاز میکند اطلاق میشود. جنبش نظامی- سیاسی- پارتیزانی اهالی آسیای میانه که پس از پیروزی انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ در روسیه طی سالهای متمادی به مبارزهٔ مسلحانه علیه بلشویک ها (کمونیست ها) و شوروی سازی آسیای میانه پرداختند نیز به "باسماچی ها" مشهور است.

طی اصلاحات ارضی در نظر بود تا دهاقین هرچه زودتر در کوپراتیف ها متحد گردیده و برای دهاقین به صورت انفرادی و کوپراتیف ها قرضه های بانکی با تخفیف برای خریداری تجهیزات و ابزار زراعتی، کود کیمیاوی و تخم های درجه بندی شده ارائه می شد.(. . .)

دووریانکوف پس از آنکه خواندن متن را ختم کرد گفت: "به نظر من سند بدی نیست، البته کاستی ها در آن وجود دارند، اما با آنهم اهداف خیر خواهانه در آن گذاشته شده اند. فرمان مذکور باید زمین داری را نظم و نسق بدهد، استثمار فقیر ترین اقشار جامعه را خاتمه ببخشد، انکشاف زراعت را نفس تازه بدهد و نتیجتاً سطح زندگی مردم را بالا ببرد. حالا مهم آن است تا این فرمان صادقانه عملی گردد."
ستاراستین: "شما فکر نمی کنید که ضبط زمین های اضافی می تواند سبب برهم خوردن و افلاس زمین های بزرگ ملاکین که حاصلات عظیم به بار می آورند، گردد؟"
دووریانکوف: "من قبلاً تذکر دادم که در تطبیق اصلاحات ارضی باید از عقل کار گرفته شود. بهتر خواهد بود تا چنین زمین ها بلافاصله در کوپراتیف ها درآیند."
ستاراستین: "آیا ملاکی که قبلاً مالک این زمین بود عضو کوپراتیف می شود؟"
دووریانکوف: "چنین یک ملاک را میتوان به کوپراتیف نگرفت."
ستاراستین: "خوب . . . پس این ملاک چی باید بکند؟ نباید از نظر دور داشت که بسیاری از زمین داران بزرگ دارای نوکرهای بی شمار و دسته های مسلح استند که از ملاکین معاش بدست می آورند، افزون بر آن اولادهای ایشان معمولاً در اردو منصب دار استند. ملاکین روابط خوبی با روحانیون متنفذ دارند، میرآب های که آب را در زمین ها تقسیم میکنند به آنان ارج می گذراند، میدانید بعضاً من به آن فکر می افتم که این اصلاحات عمداً مردم را برای مبارزه با رژیم جدید تحریک می کنند."
دووریانکوف: "والیری، تو در این قسمت مبالغه میکنی. من قبول دارم که شتاب وجود دارد، "انقلابیون" تلاش می کنند در همه مسائل از تجارب انقلابی ما شوروی ها تقلید کنند، همچنان خصوصیات جامعهٔ افغانی به اندازهٔ کافی مد نظر گرفته نمی شوند. فعالیت های توضیحی در ولسوالی ها و ولایات قلیل اند، اما با گفتهٔ شما که فرمان های مذکور می توانند دهاقین را به ضد حاکمیت تحریک کنند، نمی توانم موافقت نمایم."
پس از صرف غذای چاشت ستاراستین پروفیسور را به هوتل "کابل" انتقال داد.
هنگام خداحافظی با دووریانکوف ستاراستین یک نوع ناراحتی وجدان احساس می کرد. او ناگهان درک کرد که در جر و بحث ها با این عالم چندان صادق نبود. مأمور دفتر "کشف خارجی" در آنوقت معلومات مکمل یا تقریباً مکمل را در بارهٔ قیام های ضد حکومتی که در ولایات کشور شروع شده بودند داشت. او میدانست که در قلمرو پاکستان رؤسای تنظیم های جهادی به تعلیم و آماده سازی دسته های مسلح برای اعزام به افغانستان آغاز کرده اند. او از فعالیت های جدی که میان سران اقوام پشتون و متنفذین دینی، شبکه های استخباراتی امریکا و پاکستان به راه انداخته بودند و همچنان از آمادگی مردم برای مبارزه علیه رژیم کابل بخوبی آگاهی داشت. او هکذا از ضعف اقدامات متقابل حکومت جمهوری دیموکراتیک نیز مطلع بود.
برخی از خبرها در بارهٔ ناآرامی ها در بعضی از ولایات کشور البته از طریق آژانس خبر رسانی "تاس" نیز به نشر می رسیدند. اما در مجموع مطبوعات شوروی با جملات مبالغه آمیز و آفرین گفتن ها از پیشروی و کامیابی "انقلاب ثور" و اینکه تحولات جدید از طرف "اکثریت مردم عادی " افغانستان حمایت می شود و ملت از انکشاف دوستی افغان- شوروی استقبال میکند حکایت میکردند. چنین بود هدایت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی! دووریانکوف بدون شک به معلومات محرمی که "تاس" در اختیار حلقهٔ محدود از نومینکلاتور حزبی – دولتی شوروی قرار می داد دسترسی داشت. مگر او حتی تصور نمی کرد که افغانستان در اخیر سال ۱۹۷۸ با چه تهدیدی عظیمی مواجه گردیده بود.
پس از برگشت به مسکو پروفیسور دووریانکوف به ستارستین و همسرش نامه ای نوشت که در آن آمده بود: "رهبری افغانستان چند مرتبه از من خواهش کرد تا من برای حل پاره ای از مسائل مشخص به آن کشور بروم. اما این خواهشات خلقی های "سرخ" بالای سفیر سرخ قیافه (هدف سفیر شوروی در کابل پوزانوف است) مانند پارچهٔ سرخ بالای یک نر گاو بد ذات تأثیر منفی بجا می گذاشت."
پروفیسور دووریانکوف به تاریخ ۱۷ دسمبر ۱۹۷۹ از سکتهٔ قلبی وفات یافت، او دو ماه بیشتر از دوست خود، تره کی زندگی کرد.

ادامه دارد

فصل چهارم

هوتل "کابل"

اسرار اتاق شماره ۱۱۷

صبح چهارشنبه ۱۴ فروری خبرنگار آژانس خبر رسانی "تاس" (اصلاً مامور دفتر "کشف خارجی" کی. جی. بی.) لئونید بیریوکوف برای ملاقاتی با یک دوست افغان خود که قبلاً با او وعدهٔ ملاقات گذاشته بود به مرکز شهر آمد. این دوست اجنت او نبود، اما با علاقمندی معلومات دست داشته اش را با بیریوکوف شریک می ساخت. اکثر افغان های که صادقانه شوروی ها را دوست داشتند همینطور می کردند. شاید این افغانها همهٔ اتباع شوروی را افسران "کشف" می پنداشتند و بناءً دَین خود می شمردند تا به آنها کمک کنند. احتمالاً اینها فکر می کردند: "تو به آنها کمک میکنی، در مقابل این شوروی های پر قدرت به تو کمک خواهند کرد..."

این دوست که بیریوکوف در آن صبح سرد و آفتابی به دیدارش آمده بود در وزارت اطلاعات و کلتور ایفای وظیفه میکرد، او مربی آژانس خبر رسانی افغانستان بود. پس از آنکه ایندو در دفتر کار مامور که در همجواری هوتل "سپین زر" قرار داشت جابجا گردیده و بدون عجله به نوشیدن چای صبح شروع کردند، ناگهان به مامور خبر دادند که باید فوراً به تلفون جواب بدهد. پس از ختم صحبت در تلفون مأمور مذکور در حالیکه خیلی هیجانزده به نظر میرسید نزد مهمان شوروی خود برگشت:

"ببخشید، رفیق بیریوکوف، لحظاتی پیش سفیر اضلاع متحدهٔ امریکا ادولف دابز از طرف افراد نامعلومی گروگان گرفته شده است. اختطافچیان او را به هوتل "کابل" برده اند.

بیریکوف با آواز بلند: "بلی، این واقعاً یک خبر غیر مترقبه است." بیریکوف شمارهٔ سفارت را دایل نموده و به سفارت شوروی زنگ زد، آنجا هنوز هیچکسی از وقوع حادثهٔ که با دابز رخ داده بود خبر نداشت.

صبح آنروز سفیر امریکا طبق معمول از اقامتگاهش که در یکی از نواحی شیک شهر کابل "شهر نو" قرار داشت برآمده و بطرف موتر که انتظارش را میکشید رفت. دابز یک دیپلومات تمام عیار بود او همه پله های ماموریت های مسلکی را طی نموده و بالاخره به مقام سفارت رسیده بود. در کی. جی. بی. مطمئن بودند که دابز با ادارهٔ کشف کشورش ارتباط دارد، اما ظاهراً بیوگرافی دابز کاملاً شفاف بود، صرف انجام وظیفه در وزارت امور خارجهٔ امریکا جایی برای سؤال باقی نمیماند.

بمجرد آنکه دابز نزدیک لیموزین جلا دارش گردید، قیافه و قد او تغییر نمودند. چروک های مهربان در کناره های چشمان و چملکی ها در لباس اش ناپدید گردیدند. تو گوئی کش شده باشد، مستقیم تر و رساتر گردید. حتی درخشش عینک های او نیز بدون هرگونه خدشهٔ تیز تر شده و در یک نقطهٔ معین تمرکز یافته بود. همه مسائل شخصی در جائی تحت ذهنش الی برگشت مجدد به منزل پنهان شدند.

دریور افغان تبار سفیر با مواظبت تمام دروازهٔ عقبی لیموزین را در برابر دبز باز نموده و سفیر داخل موتر گردیده طبق معمول بجای همیشگی خود نشست. سپس گل محمد (دریور سفیر) ابروهایش را که به نقره ای شدن متمایل بودند بالا انداخت:

"به سفارت؟"

سفیر با لحن نرم ولی پر قدرت، طوریکه شایستهٔ سفیر و نمایندهٔ فوق العادهٔ اضلاع متحدهٔ امریکا باید باشد گفت: "بلی، حرکت کن."

موتر سفیر که بیرق پر ستاره و رده دار بالای بال راست آن در اهتزاز بود با وقار تمام در سرک های پوشیده از برف کابل حرکت کرد، از برابر فروشگاه "حمیدی" که در دست راست بود گذشته، به جانب چپ سفارت پاکستان، اندکی پیشتر باز هم به طرف چپ "کوچهٔ مرغها" به نظر خوردند از آن گذشته باز هم بطرف چپ دکان های انتیک فروشی "عبدالقیوم" و "عبدالکریم" نمایان شدند. و این هم چهار راهیکه در نزدیکی مرکز فرهنگی امریکا قرار داشت...

توقف کن!...

اندام سفیر را لرزهٔ فرا گرفت، درست مثل کسیکه بخواهد خود را به آب سرد پرتاب نماید.

پولیس ترافیک که یونیفورم فولادی رنگ به تن و چوبکی در دست داشت امر کرد:

"توقف کن!"

دریور از ورای آئینهٔ عقب نما به آمر خود پرسش گونه نظر انداخت. سفیر سرش را تکان داد: "ایستاده شو!"

"پولیس ترافیک" سرش را پائین کرده به زبان دری گفت:

"ما باید موتر شما را تلاشی نمائیم صاحب."

دابز که کوشش میکرد عصبانیتش را مهار کند از ناچاری گفت: "تلاشی کنید." دابز میتوانست خواهش پولیس ترافیک را رد کند. مصؤنیت دیپلوماتیک به او چنین حقی را میداد، اما طی ماه های اخیر توقف های از این قبیل در جاده های کابل بسیار معمول شده و سفیر آنرا به مثابهٔ یک خشونت اجتناب ناپذیر پذیرفته بود. او فکر میکرد که ترافیک نگاهی به داخل موتر انداخته سپس احتمالاً از دریور خواهد خواست تا تول بکس را باز نماید. و همینکه معتقد شوند که همه چیزها درست است به موتر اجازه خواهند داد حرکت کند، هیچ مشکلی دیده نمیشد. اما اینبار حرکات پولیس ترافیک به نظر او غیر عادی رسید. ترافیک ناگهان با شدت و با بی احتیاطی دروازهٔ عقبی لیموزین را که به دلیل نامعلومی قفل نبود باز نموده و پس از لحظهٔ در سیت پشت سر در پهلوی سفیر، تفنگچه به دست قرار گرفت. با گذشت لمحه ای دو تن دیگر که لباس ملکی به تن داشتند و معلوم نشد از کجا سر کشیدند نیز با مهارت تمام داخل موتر گردیدند. یکی از این دو تن در حالیکه چرخ تفنگچه را به دوران می آورد و از ورای بروت های بی نظمش تبسمی نامیمونی او دیده میشد به دریور آمرانه گفت:

"به هوتل "کابل"برو."

گل محمد در حالیکه از تکانی که خورده بود هنوز بخود نیآمده بود با تمام قوت اشترنگ موتر را محکم گرفت. او با چهرهٔ ملامت به آئینهٔ عقب نما نگریست. اما سفیر در جای همیشگی اش آرام نشسته بود و حتی بنظر میرسید که تبسمی به لب داشت.

دابز با بی تفاوتی گفت: "حرکت کن."

موتر با آرامی از جایش حرکت کرده و به زودی در مقابل دروازهٔ عمومی هوتل "کابل" توقف نمود. اختطاف چیان در حالیکه سلاح آماده به آتش در دست داشتند سفیر را به دهلیز هوتل بردند.

در عقب میز پذیرائی که بطرف راست دروازهٔ دخولی قرار داشت مامور سالخوردهٔ هزاره تبار ایستاده بود. پیر مرد مذکور لبخند احمقانهٔ بر لبان داشت. با مأمور پذیرائی، جوانیکه در حدود بیست و سه سال عمر داشت و جمپر فرسودهٔ آبی تاریک به تن کرده بود صحبت کرد. این جوان بمجرد آنکه اختطاف چیان وارد هوتل شدند، خاموشانه در کنار آنها قرار گرفته و به راهنمائی آنها پرداخت. لحظاتی بعد اختطاف چیان یکجا با دابز به منزل دوم بالا رفته و داخل اتاق شماره ۱۱۷ گردیدند. هنگامیکه از طریق زینهٔ مرمری به بالا میرفتند سفیر برای لحظه ای به عقب نگریست. او از ورای کلکین دهلیز مشاهده نمود که موتر او بدون موانع به طرف چهار راهی پښتونستان به استقامت سفارت امریکا در حرکت بود.

ساعت دهلیز هوتل ۸:۵۰ صبح را نشان میداد.

****

مأمور سفارت شوروی در امور امنیتی سیرگی بختورین آنروز بمجرد رسیدن به سفارت پی بُرد که کدام حادثهٔ خاصی رخ داده است. چهرهٔ نوکریوال مضطرب بود. همه وارخطا و عصبانی به نظر میرسیدند. بختورین در دهلیز سفارت با کارمند ریاست نهم کی. جی. بی. جگرن کوتیپوف که مسؤولیت محافظت لیدران عالیرتبهٔ افغانستان را بدوش داشت برخورد. کوتیپوف نیز مشوش بود.

بختورین خطاب به کوتیپوف: " یوری چیزی ناگواری رخ داده؟"

کوتیپوف: "تو تا هنوز از هیچ چیز خبر نداری؟ سفیر امریکا دابز از طرف اشخاص ناشناسی اختطاف گردیده است. او از ساعت ۹ صبح در هوتل "کابل" گروگان است."

باختورین کم بود از هیجان و وارخطای از سخن زدن بیافتد: "آه، ها!"

هوتل "کابل" در مرکز شهر موقعیت داشته و یکی از محلات دوست داشتنی شوروی ها برای اقامت بود. اکنون نیز در آنجا در حدود سی تبعهٔ شوروی زندگی میکردند: مشاورین، خبرنگاران، دیپلوماتان، نظامیان... بعضی از آنها با خانواده های خویش. دگرمن بختورین از قضاء همان کسی بود که مسؤولیت امنیت اجتماع شوروی ها را بعهده داشت. البته سرنوشت سفیر امریکا برای او نیز بی تفاوت نبود، اما انصافاً باید گفت که او بیشتر در مورد اتباع شوروی مشوش بود.

بختورین: "یوری (کوتیپوف) تو نزد بوگدانوف رفته و در مورد اوضاع به او گذارش بده، من به نوبهٔ خود پیش سفیر و اوسادچی میروم."

سفیر پوزانوف سوالاتی اضافی نکرد:

"سیرگی (بختورین)، به هوتل برو و کوشش کن اتباع شوروی را به محل امنی تخلیه نمائی. اگر کمک و حمایت من ضرورت شد فوراً تماس بگیر."

کوتیپوف و بختورین در "تویوتای" رهسپار مرکز شهر گردیدند. همه راه های که به داخل هوتل می بردند در این میان از طرف خارندوی محاصره شده بود. موتر حامل آنها را دو بار متوقف ساختند ولی پس از آنکه شوروی ها را میدیدند، اجازه میدادند حرکت کند.
پس از داخل شدن به دهلیز هوتل دگروال کلیوشنیکوف مشاور مبارزه با جرایم جنائی در وزارت داخله را نزدیک رسیپشن (میزپذیرائی) دیدند. او مختصراً جریان حادثه و چگونگی انکشاف اوضاع را در هوتل به بختورین و کوتیپوف بازگو نمود. به گفتهٔ کلیوشنیکوف اختطاف کنندگان تهدید میکنند که در صورت رد تقاضا های شان هوتل را منفجر میسازند.
آنها میخواهند تا کسی به نام **بحر الدین باعث** که یکی از سردمداران سازمان افراطی "ستم ملی" که همچنان به گروپ "طاهر بدخشی" نیز شهرت دارد از زندان آزاد گردد. گروگان گیران همچنان تقاضا داشتند تا به آنها زمینهٔ صحبت در تلویزیون و سپس سفر به کشور دیگر یکجا با سفیر دابز مساعد شود.
بختورین: "این **باعث** کی است و در کجا بندی است؟"
مشاور خارندوی در حالیکه شانه هایش را تکان میداد: "من در جریان نیستم، ترون میگوید که **باعث** تقریباً یک پرچمی است و اشاره میکند که نامبرده در هیچ جا نیست. من اینطور درک کردم که او مدتهاست که به "مصرف" رسیده است."
در نزدیکی آنها جمعی از امریکایی ها ایستاده بودند، افسر بخش امنیتی سفارت امریکا به نام چارلی نزد بختورین آمده گفت:
"هم مسلک، من از شما یک خواهش دارم: لطفاً هیچگونه اقدامی را که حیات آقای دابز را به خطر بی اندازد انجام ندهید."
بختورین در جواب: "من اینرا میتوانم به شما وعده بدهم، اما درست تر می بود اگر شما خواهش خود را به افغانها میرساندید، آنها صاحبان این ملک استند."
بختورین از میزپذیرائی لیست اتاق های را که در آن اتباع شوروی زندگی میکردند بدست آورده و رفت تا همهٔ آنهائی را که در آنوقت در هوتل بودند از خطر باخبر بسازد. فیصله بعمل آمده بود که باشندگان هوتل موقتاً به سالون رستوران که در طبقهٔ اول موقعیت داشته و خالی بود انتقال یابند. حین مراجعه به اتاقی که در همسایگی اتاق شماره ۱۱۷ قرار داشت و اختطاف کنندگان در آن جابجا شده بودند مشکلاتی بروز کرد. در این اتاق مشاور ارشد حزبی ویسیلوف با همسرش زندگی میکرد. خود مشاور صبح وقت به کار رفته بود و همسرش قطعاً نمیخواست در را بگشاید. او از صداهای که در دهلیز شنیده میشد و از افراد متعدد مسلحی که در زیر ارسی ها جابجا شده بودند به شدت ترسیده بود. بختورین با مشکلات زیاد بالاخره موفق گردید تا خانم مذکور را راضی بسازد که از اتاق خود خارج شده و برای سپری شدن دقایق خطرناک به رستوران برود.
عده ای دیگری از باشندگان هوتل نمیخواستند هوتل را ترک بگویند نه بخاطر آنکه از اختطاف کنندگان هراس داشتند، بلکه از ترس آنکه مبادا اشیا واموالی را که در کابل خریداری نموده بودند حین عملیات احتمالی نظامی از دست بدهند. افغانستان البته کشور ثروتمندی نبود، اما در بازارهای آنوقت آن میتوانستی همه ضروریات خود را بدست بیاوری، چیزی که در اتحاد شوروی آنوقت به چشم نمی خورد و شوروی ها سخت آرزوی تصاحب آن را داشتند: رادیو کسیت، ساعت های الکترونیکی، پتلون های جینس (کوبای) پوستینچه... به همین دلیل بود که اتباع شوروی هنگام ترک اتاق ها خریطه ها و بکس های عظیم را با خود از زینه پائین می بردند و باعث حیرت اطرافیان مخصوصاً امریکایی ها می گردیدند.
رهبری عملیات را در هوتل منسوبین خارندوی به عهده داشتند که در رأس آن آمر خارندوی جگرن داوود ترون و رئیس ارکان آن سیف الدین قرار داشتند. الکساندر کلیوشنیکوف در این میان نیز بیکار نبود، منسوبین خارندوی متواتر از او مشوره میخواستند و او آنها را طوریکه لازم میدانست مشوره میداد. بطور مثال وقتیکه تروریست ها تقاضا کردند تا به آنها تفنگچه داده شود، کلیوشنیکوف نظر داد تا با خواست مذکور موافقت صورت بگیرد. در عین حال تفنگچهٔ مذکور پس از "دست کاری" دیگر فیر کرده نمیتوانست. پلان طوری بود که درست هنگام پیشکش تفنگچه به اختطاف کنندگان باید بالای اتاق حمله صورت میگرفت و سفیر آزاد ساخته میشد. اما در آخرین لحظه اختطاف کنندگان بد گمان شده از باز نمودن دروازهٔ اطاق امتناع ورزیدند.
متدرجاً رهبری عملیات و یکجا با آنها کلیوشنیکوف، بختورین و کوتیپوف از منزل دوم به منزل سوم که بی صدا تر بود رفته و در آنجا جابجا شدند. چارلی بلاوقفه بختورین را مخاطب قرار داده یاد آور میشد: "کوشش کنید هجوم صورت نگیرد، وقت را تال بدهید، با اختطاف کنندگان گفتگو کنید." در عین حال چارلی کدام پلان خود را برای رهائی سفیر پیشنهاد نمیکرد.

در این میان در دهلیز هوتل ناگهان حرکاتی شروع گردید، این منسوبین "اگسا" بودند که در لباس های ملکی به داخل هوتل آمدند. ادارهٔ "اگسا" طی چند ماهی که از ایجاد آن گذشته بود توانسته بود هراس بی سابقه را بر همه، مخصوصاً بالای آنهائیکه به این یا آن دلیل میتوانستند "دشمنان انقلاب" نامیده شوند به میان بیاورد. پیدایش منسوبین "اگسا" سبب تشویش جگرن ترون گردید. ترون که شخصی بود خود خواه، متظاهر ولی در عین حال برخوردار از اعتماد شخص امین، گفتگویش را با افسر امور امنیتی سفارت امریکا قطع نموده و با عجله به سوی منسوبین ادارهٔ رقیب (اگسا) شتافت. میان آنها صحبت های گرمی به زبان پشتو شروع گردیده، لحظاتی بعد کارمندان "اگسا" همانطوری که ناگهان پدیدار شده بودند، همینطور غیر مترقبه ناپدید گردیدند.

****

طی زمستان آن سال ذهن دیپلوماتان خارجی را چیزی مشابه سیندروم "تب طلائی" فرا گرفته بود. افکار امریکایی ها، انگلیس ها و سائر خارجی ها را گنج طلائی که از طرف باستان شناس شوروی سیریانیدی در ناحیهٔ شبرغان در شمال کشور کشف گردیده بود، فرا گرفته بود. این گنج که دو هزار سال قدامت تاریخی داشت متعلق به شش شهزادهٔ دولت تأریخی باکتریا بوده و در حدود هفت کیلو گرام زیورات عالی را در بر میگرفت.
صحبت پیرامون این گنج مسألهٔ معمولی در محافل دیپلوماتیک کابل آنوقت گردیده بود. علاقمندان سؤالات خود را در این باره عمدتاً به والیری ستاراستین که در بارهٔ باکتریا، حفریات و کشف گنج معلومات کافی داشت راجع می ساختند.

به تأریخ ۱۳ فبروری به مناسبت ختم دورهٔ کار قنسل سفارت چین در کابل ضیافتی برپا گردیده بود. ستاراستین در این ضیافت شرکت ورزیده و فعالیت های خوبی را در آن انجام داد. او با شخصی به نام "وان" ملاقات نموده و از قنسل ایران دیبا (خویشاوند دور شاه ایران که فقط چندی پیش از قدرت دور شده بود) معلومات معینی در بارهٔ انقلاب اسلامی در اینکشور بدست آورده، و در مجموع "دید و وادید های" مفیدی با دیپلوماتان آشنا از کشورهای کوچک و بزرگ انجام داد. در یکی از لحظاتی که ستارستین مانند یک شکارچی تمام عیار از یک دیپلومات نزد دیگر تغییر مکان میداد، لویزا تورکو خانم مستشار سفارت امریکا در کابل که مأمورین "دفتر" او را آمر کشف سی. آی. ای. در سفارت امریکا می پنداشتند، متوقف ساخت. این خانم جوان به ستاراستین یاد آور شد که یک زمانی به آموختن باستان شناسی پرداخته بوده و میخواهد بداند که چی وقت و در کجا میتواند با باستانشناس شوروی ساریانیدی ملاقات کند. ستاراستین طوری وانمود کرد که گویا یکی از بهترین دوستان این دانشمند بوده و وعده داد که تمام کوشش هایش را بخرچ داده و فردا صبح به لویزه تورکو نتایج را خبر میدهد.
صبح ۱۴ فبروری ستاراستین ناوقتر از معمول به سفارت آمد. روز کاری شروع شده بود. راه بطرف دفاتر "دیپلوماتهای دفتر" از پهلوی دروازهٔ شعبهٔ تشریفات میگذشت. والیری سری به آنجا زده تا با دوستان سلام و علیکی نموده و از آخرین اخبار آگاهی یابد. مأمورین شعبهٔ تشریفات نهایت هیجانی و حتی مشوش به نظر میرسیدند. یکی از آنها که قیافهٔ اسرار آمیز بخود گرفته بود پُس پُسک کنان به ستارستین از حادثهٔ گروگان گرفتن سفیر امریکا ادولف دابز از طرف اختطاف کنندگان حکایت کرد. مامور دیگری از میان نامه های رسیدهٔ آنروز، پاکت خطی را که از سفارت امریکا رسیده بود به ستارستین داد. ستاراستین در حالیکه راهش را به طرف "اتاق عمومی" ادامه میداد با یکی از همکارانش سر خورده و همکار به وی گفته بود: "آمر در جستجوی تو است، نزد او برو."
ستاراستین فوراً به طرف اتاق اوسادچی حرکت کرد.
ویلیور اوسادچی که مشوش بنظر می رسید، با آنهم طبق معمول از دیدن ستاراستین با خشنودی استقبال کرده و به او تبسم نمود. اوسادچی با اشارهٔ احترام آمیزی از ستارستین دعوت کرد تا بنشیند که صحبتش با افسر امور امنیتی سیرگی بختورین پایان یابد.
ستاراستین پس از نشستن در چوکی همزمان به دو کار پرداخت: شروع به خواندن نامه ای نمود که در شعبهٔ تشریفات به او داده بودند و به شنیدن گفتگوی اوسادچی و بختورین پرداخت.
اوسادچی: "سفیر حق بجانب است باید فوراً به هوتل "کابل" رفت. آنجا این مشاورین حزبی...،" اوسادچی گردنش را با دست لمس داده و دوستانه به بختورین چشمک زده ادامه داد: "خدا نخواسته کدام اتفاقی با آنها بیافتد، روز خوبی را نخواهم دید. اگر تصمیم تان بر آن شد که اتباع شوروی باید از هوتل تخلیه شوند، با هیچکس در اینباره گفتگو نکنید، خود مستقلانه تصمیم بگیرید."
بختورین که با اخلاق آنعده از شوروی ها که به مسافرت های کاری به افغانستان می آمدند بخوبی آشنا بود با نا خورسندی گفت: "میدانم، اینها اشیا و لوازمی را که خریداری نموده اند محکم خواهند گرفت، و به هیچ قیمت حاضر به خارج شدن نخواهند شد، حتی اگر اختطاف کنندگان هوتل را منفجر هم بسازند.

اوسادچی در حالیکه لحنش آهنین تر شده بود، گفت: " اما شما از خود جدیت نشان بدهید، همچنان امریکایی ها را زیر نظر داشته باشید، مقصدم را می فهمید. ببینید که کی ها به محل حادثه می آیند، چی می کنند، با کی ارتباط میگیرند، به هر حال شما خود تمام چیزها را بهتر میدانید، کامیابی تانرا میخواهم!"
بختورین حین برامدن دست ستارستین را فشرد. ستاراستین در جای بختورین نشست.
اوسادچی با علاقمندی پرسید: "ملاقات دیروز با "وان" چطور گذشت؟"
ستاراستین با تفصیل و شاید هم بیشتر هیجانی در مورد ملاقات با شخصی که ادارهٔ "کشف خارجی" شوروی از وی میخواست متدرجاً اجنت نهایت با ارزش بسازد به اوسادچی گذارش داد. او همچنان از صحبت خود با لویزا تورکو نیز یاد آور شد.
اوسادچی: "تو خبر داری که شوهر او آمر دفتر کشف سی. آی. ای. در کابل است؟"

ستارستین: "بلی، شما در این مورد در جلسه یاد آوری کرده بودید. راستی من از این خانم امروز صبح نامهٔ دریافتم."
ستاراستین کاغذ منظمی را در برابر اوسادچی گذاشت. لویزا در نامه اش یکبار دیگر از ملاقات دیروز خود یاد آور شده و مکرراً به اطلاع می رسانید که میخواهد باستان شناس شوروی ساریاندی را دعوت نماید تا در برابر خانم های بخش شرق شناسی "کلوب بین المللی زنان امریکائی" بیانیه ای ایراد نماید.
اوسادچی: "والیری! هر چه زودتر در بارهٔ ساریانیدی معلومات گرفته و با این خانم تماس بگیر. با وی طوری صحبت کن که گویا از گروگان شدن سفیر هیچ خبری نداری."
ستاراستین با آزردگی پنهان شدهٔ دروغ گفت: "من براستی هم در اینباره چیزی نمیدانم."
اوسادچی: "واقعیت این است که من نیز همین لحظه بیشتر از تو نمیدانم و نمیتوانم چیزی زیادی به تو بگویم. به هر حال، به این لویزا تلفون کن و سپس فوراً نزد من برگرد."

طی چند دقیقه به ستاراستین خبر دادند که باستانشناس ساریانیدی حداقل دو هفته بعد میتواند به کابل بیاید. سپس او پائین به شعبهٔ تشریفات (زنگ های تلفونی به شهر صرف از آنجا صورت میگرفتند) رفته و به منزل لویزا تورکو زنگ زد. گوشی تلفون را شوهر لویزا برداشته و با آواز زنده و مهربان خبر داد که خانم اش در حمام بوده و خواهش کرد تا بیست یاسی دقیقه بعد زنگ بزند. پس از سی دقیقه، تقریباً ساعت ۱۰:۲۰ ستارستین مجدداً به منزل تورکو تلفون کرد. گوشی را باز هم شوهر لویزا برداشته خبر داد که خانمش هنوز در حال شانه کردن موهایش است.
اما پس از مدتی لویزا بالاخره گوشی را برداشته و صحبت ستارستین با وی صورت گرفت.
ستاراستین مجدداً به دفتر اوسادچی آمد.
ستارستین با اندکی تمسخر به اوسادچی گذارش داد: "این هم مسلکان ما از سی. آی. ای. زندگی بی غم باشی دارند. هنگامیکه جلالتماب ایشان (هدف سفیر دابز است) نزد اختطاف کنندگان زیر شکنجه قرار دارد، آمر دفتر "کشف خارجی" سی. آی. ای. با خانمش که تر و تازه از حمام خارج گردیده مصروف است. دلچسپ است...
اوسادچی بفکر فرو رفت و خاموشانه سر منزه و تاسش را لمس کرد.
****

آنروز درخشش آفتاب کابل نهایت شدت داشت. برفی که چندی پیش باریده بود بلافاصله به گل و لای سردی که هر سو پاشیده میشد، مبدل میگردید. اما در سایه ها هنوز هم خنک شبانه خود را پنهان نموده بود. در همین تناسب های روشنائی، تاریکی، سردی و گرمی کوچه های وسیع مرکز شهر کابل و همچنان گوشه های از نظر دور افتاده و پس کوچه های این شهر زیبائی خاصی نهفته بود. بر فراز کوه های درهٔ پغمان که بیشتر به چتری بالای کابل شباهت داشتند صرف برف و روشنی حکمفرما بود. جلای شعاع آفتاب صبحگاهان تا دامنه های کوه های برف آلود پائین آمده و به آن رنگ آرام گلابی می بخشیدند.
در شهر زندگی معمول جریان داشت. آنهائیکه برای دسترسی به لقمه نانی همه روزه کار و زحمت می کشیدند، در فکر مسائل سیاسی کشور که بعضاً جسم و روان را به تکان می آورد، نبودند. لبلبو فروشان در حالیکه سرهای شان را با مواظبت تمام با تکه های پشمی پیچانیده بودند به سختی کراچی های کوچک شانرا پیش انداخته و شلپ شلپ کنان بالای برف که در حال آب شدن می بود با چپلی ها و پاهای بدون جراب راه می پیمودند. مأمورین "د افغانستان بانک" که در مقابل هوتل "کابل" موقعیت داشت پس از جابجا شدن در عقب میزهای کار با مهارت تمام به شمارش بندل های بانکنوت های سابقه و مستعمل با تصویر محمد داوود و همچنان بانکنوت های جدید زمان خلقی ها که صلابت خاصی نداشتند و تازه چاپ شده بودند پرداختند.

در دهلیز های هوتل "کابل" یک نوع بی نظمی غیر معمول حکمفرما بود. منسوبین خارندوی هر سو سر می زدند، این خارندویان به آن همقطاران بی سلیقه، پر از زخ بر صورت و پیشانی و ساده لوحی که در گوشه های مختلف شهر با ماشیندار های پی. پی شا[1] یا هم تفنگ های قدیمی بیردان[2] بنظر میخوردند شباهت نداشتند. اینجا صرف خارندویان رسا، تنومند، متکی بخود، با یونیفورم منزه، بروت های انبوه افغانی و مجهز با وسایل نظامی دیده می شدند. برخی از منسوبین خارندوی مسلح با تفنگچه های مشهور ترین کمپنی های سلاح سازی بودند و از این بابت احساس غرور می نمودند. بعضی از این خارندویان میله های تفنگچه های شانرا عقب کمربند ها انداخته و عده ای هم پوش های تفنگچه های شان را به حالت آماده باش باز نگه داشته بودند.

ترون نزد منسوبین سفارت امریکا که جدا از دیگران گردهم آمده بودند برگشت. چارلی مستشار سفارت امریکا آمستوخ (Amstutz)را به ترون معرفی کرد. ترون کوشش کرد به مخاطبش نشان بدهد که به زبان انگلیسی حرف میزند و در حالیکه کلماتی را از فلم های پولیسی امریکایی به یاد می آورد جریان اوضاع را به آمستوخ توضیح داد. او یکبار دیگر به این دیپلومات از شروطی که تروریست ها گذاشته اند یاد آوری کرد:

"آنها میخواهند تا رفیق شان **بحرالدین باعث** از زندان آزاد شده و فوراً به هوتل آورده شود. متعاقباً آنها میخواهند با ژورنالیستان خارجی ملاقات نموده و ضمانت پرواز را یکجا با سفیر امریکا به کشور سومی دیگر بدست بیاورند."

ترون در حالیکه با مباهات بطرف ساعت مارک "امیگا- ژنیو" خویش که چندی قبل امین به وی تحفه داده بود نگریسته گفت: "برای اجرای این همه شروط اختطاف کنندگان به ما اندکی بیشتر از دو ساعت میدهند."

آمستوخ با بی میلی پرسید: "شما کدام اقدامات را میخواهید انجام دهید؟"

ترون با زرنگی طوری وانمود کرد که حرفهای آمستوخ را طوری دیگر فهمیده و گفت که دیوارهای هوتل بسیار ضخیم بوده و در آن از خشت کار گرفته شده و دروازه ها از تخته های مطمئن بید ساخته شده و قفل های مستحکم در آنها نصب شده. به عقیدهٔ ترون هجوم از طرف دهلیز بالای اتاق ۱۱۷ بسیار دشوار بوده و برای حیات سفیر نهایت تهدید آمیز ارزیابی میگردد. در عین حال ترون خاطر نشان ساخت که او بند و بست سائر اقدامات را گرفته و عنقریب نشان زن ها باید برسند. این نشان زنها در عمارت "د افغانستان بانک" روبروی اتاقی که در آن سفیر قرار دارد جابجا خواهند شد. ترون همچنان گفت که منسوبین او به دنبال "گاز مخصوصی" رفته اند. این گاز باید بطور غیر مترقبه از زیر دروازه به داخل اتاق رخنه میکرد و اختطاف کنندگان را بی هوش میساخت. در اخیر بخاطر آنکه صحبت را کاملاً به صوبی که او میخواست استقامت دهد، ترون از افسر امور امنیتی سفارت امریکا جویا شد که آنها به نوبهٔ خود کدام اقدامات را میخواهند عملی نمایند.

افسر امور امنیتی سفارت امریکا (چارلی) شخصی بود لاغر اندام، سبز چهره (مطابق متن روسی؟) که مو هایش را مانند خارپشتک اصلاح نموده و آشکارا عصبی بود و انتظار آنرا میکشید تا بالاخره به او اجازه بدهند که داخل اقدام شود. صحبت افسر نامبرده مختصر بود. او پذیرفت که حمله بر اتاق از جانب دهلیز نهایت خطرناک بوده به نوبهٔ خود پیشنهاد نمود: "عساکر قوای بحری ما از واحدی که محافظت سفارت را بدوش دارند، بخاطر آشنائی مقدماتی با وضعیت عمومی از طریق دیوار بیرون هوتل الی کلکین طبقهٔ دوم بالا خواهند رفت. افسر پس از ختم صحبتش بلافاصله به چهار تن از جوانان که دریشی های منظم به تن داشتند و اندکی دور تر ایستاده بودند اشاره کرده و یکجا با آنها بطرف دروازهٔ خروجی هوتل رفت. دسته ای از منسوبین پولیس که دروازهٔ دخولی هوتل "کابل" را به محاصره گرفته بودند و اجازه نمیدادند تا عابرین در نزدیکی دروازهٔ عمومی قرار داشته باشند، متدرجاً توجه سیل بین ها را به خود جلب میکرد. چند تن از نوجوانان بیکار در پهلوی بانک چهار زانو نشسته و با حوصله مندی انتظار کدام "حادثهٔ خارق العاده" را می کشیدند. دریوران موترهای که از مقابل هوتل می گذاشتند با قوت درد آسا سر های شان را از کلکین های موتر ها بیرون کرده و با تعجب به پولیس های مسلح لُق لُق می نگریستند، طوریکه حتی خطر تصادمات ترافیکی را به میان می آوردند.

بالاخره صبر سیل بین ها ثمر داد. نخست در مقابل دروازهٔ دخولی هوتل به سرعت گروپی از خارجی ها و منسوبین پولیس افغان تشکیل گردید. سسپس از میان این گروپ سه جوان تنومند، قد بلند، زینهٔ بزرگی در دست در حالیکه خم خم

---

[1] مخترع این اسلحه که آنرا " تفنگچه - ماشیندار " نیز می نامند، تبعهٔ اتحاد شوروی به نام شپاگین است. از این ماشیندار در اردوی شوروی هنگام جنگ دوم جهانی وسیعاً استفاده صورت میگرفت و تصادفی نیست که در کشور مذکور آن را سلاح پیروزی بر "هتلر" می نامیدند. شوروی ها به اردوی افغانستان ماشیندار های مستعمل پی. پی. شا. را ارسال میداشتند.

[2] مخترع این تفنگ یک تیرهٔ قدیمی هیرام بردان Hiram Berdan امریکائی بوده که آنرا برای اردوی روسیهٔ تزاری طرح کرده بود .طی سالهای 1891 – 1869 تفنگ مذکور سلاح اصلی اردوی روسیهٔ تزاری بشمار میرفت.

میرفتند و بالای سرهایشان می نگریستند و کوشش می کردند خود را هر چه بیشتر به دیوار هوتل بچسپانند، تا نقطهٔ معینی پیش رفتند. در این نقطه آنها زینه را با احتیاط بر دیوار گذاشته و یکی از آنها الی کلکین طبقهٔ دوم بالا رفت. جوان مذکور با آنکه خود را به کلکین رسانیده بود ولی به هیچصورت جرئت نمیکرد به داخل کلکین نظر بیاندازد.
کسانیکه از موضوع آگاهی نداشتند صحنهٔ مذکور را خیلی خنده آور می یافتند. حرکات مذکور نه تنها در آنطرف سرک همهمهٔ بر بپا کرد بلکه در داخل بانک نیز سر وصداهای بلند شد. مأمورین و مراجعین بانک با بی توجهی به معاملات مالی با کنجکاوی زایدالوصفی حرکات عجیب خارجی ها را تعقیب میکردند.

آمرین عملیات بزودی درک کردند که جوان بالای زینه به هیچ قیمتی حاضر نیست به داخل کلکین نظر بیاندازد. زیرا هویدا بود که آنطرف کلکین، در داخل اتاق مرگ پنهان شده بود. یک نگاه به داخل اتاق، یک مرمی بر پیشانی معنی میداد. اما برای چی؟ عساکر قوای بحری امریکا نمی خواستند زندگی خود را فدای سر سفیر نمایند.

****

اینکه در مجموع یک گروگان را چگونه باید از چنگ گروگان گیران آزاد ساخت، همه میدانند. ادارات خاص امنیتی در این زمینه شیوه هایی را تدوین نموده و قواعدی را وضع کرده اند. در این باره کتاب های مسلکی و فلم ها ساخته شده، تعلیم نامه ها وجود داشته و تعداد وسایلی که از آن باید در به راه اندازی چنین عملیات استفاده شود تعیین گردیده و همچنان طرز العمل هر یک از اشتراک کنندگان عملیات تثبیت شده است. تمام این چیزها ضروری استند، ولی بعضاً کافی نبوده و در شرایط مشخص قابل استفاده نمیباشند. زندگی گاه گاهی نمیخواهد در بند نقشه های تئوریکی و تعریف ها باقی بماند.
وقتی مأمورین شبکه های امنیتی از انگیزه، و از منطق ارتکاب جنایت از طرف اختطاف کنندگان آگاهی میداشته باشند، مثمریت عملیات آینده بهتر ارزیابی می شود. خوب است وقتی از حالت روانی آنهائیکه گروگان می گیرند آشنائی وجود داشته باشد. به عبارهٔ دیگر خوب است اوضاع حد اقل روشنی داشته باشد. در اینصورت میتوان انکشاف اوضاع را تا حدی معینی پیش بینی نمود و اقدامات معینی را برای دفع حرکات اختطاف کنندگان انجام داد. خوب است وقتیکه در آزاد ساختن گروگانان، مأمورین با تجربه، کار کشته و با یک رهبری مسؤول اشتراک کنند. فیصله ها باید در یک مرکز واحد، مستقل، دقیق و هماهنگ اتخاذ شوند. خوب است وقتی شرایط بیرونی برای کسانیکه در عملیات آزاد سازی سهم دارند مساعد باشد.
در حادثه ایکه با ادولف دابز رخ داد تمام چیزهایی که در بالا ذکر گردیدند مطلوب نبودند.
بختورین و کلیوشنیکوف بزودی درک کردند که اختطاف چیان بیشتر از سفیر خود را گروگان احساس می کردند، گروگان اوضاعی که آنها در آن قرار گرفته بودند. آنها فهمیدند که به یک عمل نهایت ثقیل که زور شان به آن نمی رسید متوصل شده اند. به نظر می رسید که در اینجا در اتاق شماره ۱۱۷ هوتل "کابل" این تروریست ها نبودند که تصمیم می گرفتند، بلکه آنها ارادهٔ بی رحمانهٔ کس دیگری را عملی مینمودند. اگر در آغاز گروگانگیری سفیر، تروریست ها آرام و خاطر جمع بنظر می رسیدند، حالا دیگر همه چیزها شکسته بود، برهم خورده بود، آنها دیگر صحنهٔ را که به آن فکر نکرده بودند، به وضاحت می دیدند. احساس می شد که گروگانگیران هرچه بیشتر ذوب می شوند، کنترول بر اعصاب خود را از دست می دهند و حتی یک حرکت عادی می توانست آنها را کاملاً بیخود بسازد و مانند درنده های که به سه کنجی کشانیده شده باشند بالای آنهائیکه برای آزاد ساختن سفیر آمده اند حمله کنند.
از جانب دیگر حرکات امریکایی ها نیز تعجب آور بود. آنها طوری وانمود می کردند که گوئی بیشتر از آنچه به شوروی ها گفته بودند، میدانستند، گوئی آنها انتظار انکشاف اوضاعی را داشتند که بطور یک سناریوی از قبل پلان شده که جزئیات آنرا صرف آنها می دانستند و شک نداشتند که نتیجه طوری خواهد بود که آنها آرزو دارند. حتی به نظر می رسید که رهائی سفیر برای آنها مسألهٔ اساسی نبود، مهم چیزی دیگری بود، چیزیکه دیگران از آن خبر نداشتند.
اما فهرست چیزهای عجیبی که صبح ۱۴ فروری در هوتل "کابل" رخ میداد در همینجا خاتمه نمی یافت.
معلوم میشد که جگرن ترون نه تنها رهبری عملیات آزاد ساختن سفیر را به عهده داشت، او همزمان یک راه حل را از وضع نامناسب و نهایت حساسی که ایجاد گردیده بود جستجو میکرد. او چند بار از انظار امریکایی ها و مادونان خویش ناپدید گردیده و هر بار که برمیگشت بیشتر از گذشته اندوهگین و دست و پاچه تر می بود. او با همکاران نزدیک خود در گوشهٔ می ایستاد به آنها توضیحاتی میداد و مشوره میکرد. سؤال آمستوخ از ترون در باره آنکه آیا لیدران کشور از به گروگان افتیدن سفیر آگاهی داشته و عکس العمل آنها در این باره چی است؟ ترون را وارخطا ساخت، تو گوئی درنده ای صدای خطر را شنیده باشد.

ترون با لحنی که فهمیده نمی شد، به این ترتیب میخواست تأثر و اندوه خود را ابراز نماید، گفت: "من به رفیق امین زنگ زدم ولی او را در هیچ جای نمیتوانند بیابند."
در دهلیزها و تالارهای هوتل افراد عجیبی بنظر می خوردند. واقعه ایکه در هوتل جریان داشت بیشتر رقصی را به یاد می آورد: رقص - بازی، رقص - رمز، رقص عنعنوی که دور آتش قربانی که از طرف چند جادو گر متخاصم اجرا می شد. این جادوگران از ریتم هایی اطاعت می کردند که صرف خود شان می شنیدند. آنها به کمک حرکات و ژست های اسرار آمیز که دیگران به مشکل می دیدند به خدایان خود رجوع می کردند و طالب کمک و پیروزی شده، استدعا می کردند تا ارواح خبیثه از آنجا رانده شود. به انسان تصور آن دست میداد که در هوتل زندگی دیگری ایجاد گردیده است، زندگی که با تعقل آنرا نمی شد درک کرد، زندگی میان مرگ و زندگی.
صرف منسوبین عادی پولیس، آنهائیکه برای خرابی و کشتار توظیف میگردند در این میان عادی و معمولی بنظر می رسیدند. آنها با نگاه های حرفوی، تو گوئی نیروی خود را امتحان میکردند به دروازهٔ عظیم اتاق شماره ۱۱۷ می نگریستند. چنین به نظر می رسید که منسوبین فوق الذکر باور نداشتند که در کشور آنها طوریکه در ممالک پیشرفته تر معمول است میتوان از معادلات و چال های خاص حین بروز چنین حوادث استفاده کرد. اندیشه های آنها غالباً از واقعیت دور نبود.
بالون های "گاز خاص" را که جمهوری آلمان فدرال به پولیس افغانستان در زمان حکومت محمد داوود خان و شاید هم پیشتر داده بود به هوتل آوردند. پیپ ها را به بالون ها وصل نموده و شیر دهن ها را چرخ دادند. چیزی جریان پیدا کرد. شرشر ضعیفی بگوش رسید. بزودی معلوم شد که میعاد استعمال "گاز خاص" ختم گردیده بود. دور از احتمال نبود که مادهٔ مذکور از همان آغاز چندان با کیفیت نبوده است.
نشان زنهای افغان رسیدند. آنها را در عمارت " د افغانستان بانک " که آنطرف سرک در مقابل هوتل "کابل" قرار داشت جابجا ساختند. نشان زن ها دیر زمانی از طریق زره بین های تفنگ های خویش به کلکینی که به آنها نشان دادند می نگریستند ولی به دلیل آنکه آفتاب از جانب هوتل نهایت به شدت می درخشید و به چشمان آنها مزاحمت خلق می کرد از اجرای فعالیت امتناع ورزیدند.
ترون و سیف الدین وقتاً فوقتاً به دروازهٔ اتاق شماره ۱۱۷ نزدیک شده و با اختطاف کنندگان از طریق لودیسپیکر گفتگو می کردند. منسوبین پولیس کوشش می کردند گروگان گیران را معتقد بسازند که "برای تطبیق تقاضاهای شان همه اقدامات صورت می گیرد، ولی برای رفع بعضی مشکلات تخنیکی به وقت نیاز است." در واقعیت هیچکس قصد نداشت تقاضاهای اختطاف کنندگان را عملی کند. در عین حال عملی شدن خواهشات گروگان گیران اصلاً امکان پذیر نبود، زیرا **باعث**، کسی که رهائی او را اختطاف کنندگان میخواستند دیگر زنده نبود. پولیس بدینترتیب میخواست وقت بطی تر بگذرد به امید آنکه کدام راه حل پیدا شود. دروغی که جریان داشت غالباً هردو جانب از آن آگاهی داشتند و مذاکرات را میان تهی، فورمالیته و بی اراده میساخت.
ساعت دوازدهٔ روز امریکایی ها از طریق ترون از تروریست ها خواستند تا به آنها اجازهٔ صحبت با سفیر داده شود. تروریست ها موافقت کردند، مشروط به آنکه صحبت به زبان انگلیسی صورت بگیرد. حین صحبت دیده شد که دابز به هیچصورت خود را نباخته بود، او با زنده دلی با دیپلوماتان خود صحبت می کرد و طوریکه به نظر می رسید حتی کوشش داشت تا با آنها شوخی کند. دابز خبر داد که خود را خوب احساس می کند و "جنتلمن" هایی که او را گروگان گرفته اند با او برخورد خوب دارند. بختورین و کلیوشنیکوف نگاه هایی را با یکدیگر رد و بدل کردند. این دو فکر می کردند: " بی سابقه به نظر می رسد که شخص گروگان شده در چنین یک وضعیتی اینقدر بالای خود اعتماد داشته و هیچنوع سرکشی نمیکند." دابز تو گوئی هیچ تردیدی نداشت که مسئله بخوبی پایان خواهد یافت.
تشنج اعصاب که هر دو طرفِ دروازهٔ بیدی را فرا گرفته بود هر لحظه شدیدتر، جانگداز تر و طاقت فرسا تر می شد. احساس می شد که این درام دیگر باعث خستگی اشتراک کنندگان میشود و همه بی صبرانه انتظار دارند تا اینهمه بالاخره به یک شکلی پایان یابد.
تروریست ها از طرف خود کوشش کردند اول این گره را باز نمایند. یکی از آنها که آنطرف دیوار بطرف راست دروازه ایستاده بود با صدای بلند فغان انگیز فریاد زد که زمان تعیین شده برای عملی ساختن تقاضاهای آنها به پایان خود نزدیک می شود و در صورتیکه خواهشات شان فوراً جامهٔ عمل نپوشد گروگان به قتل خواهد رسید. ترون در جواب به تروریست ها در حالیکه کلمات را قصداً دقیقتر به زبان می آورد و هنگام سخن زدن مکث های طویلی می کرد خبر داد که دشواری ها مؤفقانه رفع می شوند: "شما بزودی ثبوت ارادهٔ نیک ما را خواهید دید، **بحرالدین باعث** را همین اکنون به طرف هوتل انتقال میدهند."

موافقت صورت گرفت تا ده دقیقهٔ دیگر نیز انتظار کشیده شود. در آنسوی دروازه قدم زدن ها و آوازهای بلند بگوش رسیدند. به نظر می رسید که گروگان گیران در مورد چیزی جر و بحث داشتند و کدام موضوعی را به دابز توضیح میدادند.
سپس ترون آمستوخ و چارلی را مخطاب قرار داده گفت: "باید از طریق دروازه به اتاق حمله برد. من فکر میکنم ما باید هجوم را لحظاتی بعد شروع کنیم. کدام امکان دیگری را برای آزاد ساختن آقای دابز نمیتوان سراغ کرد."
افسر امور امنیتی سفارت با دستش حرکتی را انجام داد تو گوئی میخواست بدین شکل مخالفت شدید خود را ابراز نماید. اما حرفهای را که چارلی به زبان آورد در تضاد با این حرکتش قرار داشت. چارلی با صدائی که از آن بی باوری احساس می شد گفت: "کوشش کنید وقت را بیشتر تال بدهید."
ترون: "چنین یک طرز العمل به ما چی می دهد؟ با سپری شدن هر دقیقه خطر از بین رفتن هر چه بیشتر می گردد. باید داخل اقدام شد. "
آمستوخ در حالیکه نهایت هیجانی بود پرسید: " در اینصورت چگونه امنیت آقای دابز تأمین خواهد گردید؟"
کلیوشنیکوف داخل صحبت گردیده گفت: "یک راه وجود دارد."
مشاور وزارت داخله (کلیوشنیکوف) در این میان وقت را بیهوده تلف نمی کرد. او اتاق مشابه را که در آن دابز را محبوس ساخته بودند معاینه کرده و با دقت تمام با ساختمان آن خود را آشنا ساخته بود. کلیوشنیکوف پس از دیدن اتاق خواب و تشناب پلان عملیات آزاد ساختن دابز را در ذهنش سر و سامان داده بود. برای به راه اندازی پلان کلیوشنیکوف سفیر دابز باید در وقت موعد از گروگانگیران اجازهٔ رفتن به تشناب را که در عمق اتاق بطرف دست راست دروازه قرار داشت میخواست. در همین وقت دستهٔ هجومی باید با فیرهای ممتد قفل دروازه را از بین برده و به سرعت به داخل اتاق می رفتند. . . پلانی خوبی بود، مگر مشکل در آن بود که چگونه سفیر را باید آگاه می ساختند که در وقت لازم از اختطافچیان اجازهٔ به تشناب رفتن را دریافت کند. کسانیکه دابز را اختطاف کرده بودند بدون شک با زبان انگلیسی آشنائی داشتند، بناءً استعمال زبان انگلیسی رد میشد.
دگروال کلیوشنیکوف از طریق بختورین از امریکایی ها پرسید: " دابز برعلاوهٔ زبان انگلیسی با کدام زبانهای دیگر بلد است؟"
یکی از مشاورین سفارت به نام فلئیتین جواب داد: "با زبان روسی."
آمستوخ علاوه کرد: " با زبان آلمانی نیز بلدیت دارد، او مانند من ریشه های جرمن تباری دارد."
کلیوشنیکوف با خشنودی: "بسیار خوب، در اینصورت من از شما خواهش میکنم یکبار دیگر با سفیر از طریق دروازه حرف بزنید. گفتگو را به زبان انگلیسی شروع کنید و سپس طوریکه این درنده خویان بو نبرند یکی دو جمله را به زبان آلمانی بگوئید. لازم است تا سفیر درد معده را که بصورت غیر مترقبه عاید حالش گردیده تمثیل نماید. مقصدم را درک میکنید؟ بهانه بیاورد که به دلیل فشارهای روانی دل بدی، استفراغ و اسهال عاید حالش گردیده است. پس از آنکه او به تشناب راه می یابد باید در آنجا تا زمان ختم عملیات باقی بماند."
ترون وقتی با جزئیات پلان مذکور آشنا شد، سرو صورتش تازگی قابل ملاحظهٔ یافت.
ترون لودسپیکر را به مستشار داده گفت: "ما موافق استیم، بروید و به آقای دابز بگوئید که در کجا باید پنهان شود." سپس ترون به دلیل نامعلومی در حالیکه مخاطبش مستشار سفارت امریکا بود به زبان روسی علاوه کرد: "اینطور گپ ها است."
در چهرهٔ مستشار سایه ای دویده و مطیعانه لودسپیکر را گرفته و با سفیر در مورد صحت و سلامتی وی صحبت نموده سپس به زبان آلمانی به سرعت چند جمله را ادا کرد. تکلم مستشار به آلمانی آنقدر سریع و غیر قابل درک بود که آنرا صرف کسیکه زبان مادری اش باشد میتوانست بفهمد. اما اختطاف کنندگان فوراً به نیرنگ پی برده حرفهای مستشار را قطع نموده و با سر و صدا و فریاد ها اعتراض خود را ابراز داشتند. در هر حال امید واری به میان آمده بود که این پلان نتیجه بدهد.
اما این امید بزودی از بین رفت. منسوبین پولیس که عقب ماشیندار دستی رفته بودند به دلیل نامعلومی دیر کرده و لادرک بودند. آنها صرف بعد از بیست دقیقه در برابر دروازهٔ اتاق شماره ۱۱۷ پیدا شدند، زمانیکه دابز مجبوراً "پناهگاه" خود را ترک کرده بود. کلیوشنیکوف پیشنهاد کرد تا در مورد کدام پلان دیگری بیاندیشند.
در این میان تروریست ها درخواست نمودند تا از ژورنالیستان کشورهای خارجی دعوت صورت گرفته و در مقابل دروازهٔ دخولی "کابل" جمع شوند. اختطاف کنندگان همچنان تقاضا کردند تا رئیس دولت نیز برای مذاکره با آنها حاضر شود.
ترون با زهر خندی گفت: "دیگر چی میخواهید، کار این ها را باید یک طرفه کرد. هجوم!"

کلیوشنیکوف اعتراض کنان: " بیائید یکبار دیگر روی اقدامات خود غور نمائیم، ولی نه در اینجا، اینجا گوش های بیگانه خیلی زیاد است."
ترون، سیف الدین، کلیوشنیکوف، بختورین و کوتیپوف به دفتر ادارهٔ هوتل رفتند. آمر خارندوی بلافاصله پیشنهاد کرد تا اقدامات قاطعانه به راه انداخته شده، با تمام قوت باران فیر ها بر دروازه صورت گرفته و به داخل اتاق رفته و در آنجا، مطابق اوضاع عمل صورت بگیرد.
کلیوشنیکوف: "در اینصورت شما باید بدانید که حیات سفیر دابز با تهدید بزرگی مواجه خواهد شد، اگر اوضاع به این صورت انکشاف یابد دابز چانس زنده ماندن را نخواهد داشت."
ترون در حالیکه گوشی را برداشته بود تا به کسی تلفون کند گفت: " اما راه دیگری وجود ندارد."
معلوم می شد به "کسی" که ترون زنگ میزد باید شخص بلند رتبه ای بوده باشد. آنها به زبان پشتو صحبت می کردند.
بعد ها معلوم شد که ترون به این "کس" بلند رتبه از "مشاور خود سر" شکایت کرده بود. به عقیدهٔ ترون دگروال کلیوشنیکوف در پروسهٔ عملیات آزاد ساختن سفیر خلل ایجاد می کرد. ترون پس از آنکه گوشی تلفون را گذاشت، سخنان آمر پر نفوذ خود را که با او در تلفون صحبت کرده بود به شرح ذیل به سمع کلیوشنیکوف رساند: "بگذار این "شوروی" در امور داخلی ما مداخله نکند."
کلیوشنیکوف که عمیقاً عصبانی شده بود اتاق را ترک کرده و در دهلیز چشمهایش را بست و دهن را باز کرد:
"تصمیم خطرناک و غیر عاقلانه اتخاذ گردیده که هنگام تطبیق آن سفیر امریکا شدیداً میتواند صدمه ببیند. من کوشش کردم اعتراض نمایم ولی مرا با دشنام از جریان عملیات دور ساختند. به عقیدهٔ من بهتر می بود اگر به اختطاف کنندگان طیاره داده می شد تا یکجا با آقای دابز به کدام کشور سومی میرفتند."
ترون مجدداً به طبقهٔ دوم رفت. دیگر وی یگانه کسی بود که سرنوشت سفیر را تعیین میکرد. پس از مکثی او به همهٔ آنهائی که در عملیات سهم نداشتند فهماند تا از دروازه دور شوند.
آمستوخ احساس میکرد که حالا واقعه ای رخ خواهد داد که نباید آنرا ببیند و نباید در آن اشتراک کند، او دست و پاچه شده و بی حرکت معلوم می شد زیرا ختم این عملیات را بخوبی تصور می کرد، چشمانش را بخاطر آنکه با کسی مواجه نشود پائین انداخته بطرف دهلیز عمومی رفت.
صاحب منصبان ملبس با واسکت های زره دار و کلاه های آهنی زمان جنگ دوم جهانی محتاطانه ولی با سرعت نزدیک دروازهٔ اتاق شماره ۱۱۷ آمدند. یکی از منصبداران که تنومند تر از دیگران بود با ماشیندار نوع "کلاشینکوف" بطرف قفل دروازه فیرهای کوتاه کرد. جرقه ها و پارچه ها از ورای دود باروت هر سو پریدند. صاحب منصب دیگری با گُرز ثقیل دروازه را کوبید. همزمان با این نشان زنهای که در برندهٔ عمارت "د افغانستان بانک" (در مقابل هوتل) قرار داشتند به گشودن آتش پرداختند. دروازه به شدت باز شد. منسوبین پولیس از راهی که باز شده بود موجی از فیرهای ماشیندار را به راه انداخته و سپس با مهارت تمام به داخل رفتند. متعاقب آنها ترون که تفنگچهٔ "بولدوگ"[3] در دست داشت و متواتر فیر می کرد به سرعت داخل اتاق شد.
هجوم بیش از پانزده ثانیه دوام نکرد.
اختطاف کنندگان معلوم می شد که حتی مجال درک اوضاع را نیز نیافته بودند: یکی از آنها تخته به پشت و پاها بطرف دروازه افتاده بود. دیده می شد که شدت فیرها او را حد اقل یک متر دور پرتاب نموده بود. او خُر خُر می کرد و بخود می پیچید. دیگری بالای قالین نشسته و اندکی به طرف کوچ خم شده بود و شکمش را با دستان محکم می فشرد، او زخمی ولی هنوز زنده بود. او از فرط درد و وحشت بی حرکت مانده بود. چشمان این فرد مانند شیشه بی حرکت بودند و زیر لبان چیزی را بدون صدا زمزمه می کرد. ترون بدون شک و تردیدی به سرهای هردو فیر کرده و ختم شان کرد. سومی، آنطرفتر از قالین بالای شکم افتیده بود، او تکان های مرگ آسا می خورد و از تکان های مذکور گُری بوتش که به چوکی میخورد سر و صدا ایجاد می کرد. در نزدیکی این شخص، بطرف راست دروازهٔ تشناب، سفیر ادولف دابز به حالت دو قات شده و خونریزی زیاد در حالیکه صورتش به کنج کشانیده شده بود، و به سختی نفس میکشید، افتاده بود. ترون مشاهده کرد که خون سفیر با خون یکی از تروریست هاییکه نزدیکش افتاده و در حال جان دادن بود، یکجا میشود. داکتران امریکائی بعدتر پس از معاینهٔ جسم دابز خبر دادند که به بدن او ده مرمی ماشیندار و تفنگچه اصابت کرده بود. از آنجمله دو مرمی به سینه و سه مرمی به ناحیهٔ سر او خورده بودند. آثار باروت سوخته در بدن و لباس سفیر گواهی میدادند که بر سفیر مستقیماً فیر شده است. اما سؤال این بود که فیرها را کی کرده بود؟ امریکایی هایی که در هوتل بودند

[3] این تفنگچهٔ جیبی در اخیر قرن نزده و آغاز سدهٔ بیستم وسیعاً مورد استفاده قرار داشت .برای اولین بار تفنگچهٔ Bulldog در 1872 در برتانیه تولید گردیده است.

همه با یک صدا تأکید می کردند که هیچگونه صدای فیری را در اتاق نشنیده اند. بناءً معلوم میشد که سفیر هنگام هجوم تیرباران شده باشد، و غالباً این کار عمدی صورت گرفته باشد.
منسوبین پولیس سلاح هایی را که در اطراف کشته شدگان افتیده بود به سرعت جمع آوری کردند. آنها عینک سفیر را که به آن صدمه نرسیده بود نیز برداشته و بکس او را که در نزدیکی جسدش قرار داشت باز نمودند. در بکس معلوم نبود به چی دلیلی روی پاک، برس دندان و سائر اشیای که آدم حین رفتن به سفر طویل المدت با خود میگیرد، قرار داشتند.

****

خبر مرگ سفیر امریکا بلافاصله در تمام شهر پخش گردید، نخست بصورت شایعه، سپس خبر مذکور از طریق رادیو و شامگاهان از تلویزیون افغانستان انتشار یافت. فردای آنروز همه روزنامه های کشور روایت رسمی حادثهٔ مذکور را به شر رساندند.

تحلیلگر ادارهٔ "کشف خارجی" ولادیمیر خوتیایف پس از رسیدن به دفتر کارش روزنامهٔ تازهٔ "انیس" را برداشته و کوشش کرد با دقت تمام تصاویر دابز و اختطاف کنندگان کشته شده را مشاهده نموده و به جزئیات آنها نظر اندازد.
خوتیایف تصاویر را با چنان ذره بینی می نگریست تو گوئی "در دو تصویر مشابه ده تفاوت ناپیدا را باید در می یافت".
خوتیایف سپس به سرعت خبر حادثهٔ هوتل "کابل" را از نظر گذشتاند. روزنامه ها بیوگرافی دابز را نیز به نشر رسانده بودند. حین خواندن بیوگرافی دابز، خوتیایف متوجه آن شد که در متن دری نام شهری در کشور آلمان که در آن زمانی دابز ایفای وظیفه نموده بود احتمالاً غلط نوشته شده بود. خوتیایف تنبلی ننموده برای وضاحت قضیه به کتابخانهٔ سفارت رفته و از آنجا اتلس جهان را برداشته و به جستجوی نامهای مشابه در آلمان پرداخت: گولمباخ، کولباخ، کولمباخ...
پس از آنکه خبر را خواند، به تحلیل و ارزیابی محتوای آن پرداخت. خوتیایف چندین مرتبه متن را بدون عجله خواند، به هر کلمه دقیق شده و کوشش کرد از ورای سطور روایت رسمی به چیزی پی ببرد که در عقب خبر رسمی پنهان شده بود. در خبر آمده بود:
"جلالتماب ادولف دابز از طرف دشمنان مردم افغانستان به قتل رسید.
با تأثر و تأسف اطلاع حاصل نمودیم که دیروز ساعت12:30در نتیجهٔ تیر اندازی هائیکه از طرف چند تن از تروریستها، دشمنان مردم افغانستان اجرا شد، جلالتماب ادولف دابز، سفیر و نمایندهٔ فوق العادهٔ اضلاع متحدهٔ امریکا در کابل به قتل رسید."
خوتیایف با خود فکر کرد: " سفیر در نتیجهٔ تیر اندازی ایکه از طرف تعدادی از اختطاف کنندگان صورت گرفت به قتل رسید. . ." (مطابق متن خبر- بالای او فیر شده است). اما سؤال این است که سفیر را کی به قتل رسانده؟ آیا او را اختطاف کنندگان کشته اند یا منسوبین امنیتی؟ مرمی های کی او را کشته است؟ در خبر به این سؤال مهم جواب داده نمیشود." خوتیایف به خواندن متن ادامه داد:
" حوالی ساعت نه صبح زمانیکه جلالتماب سفیر از اقامتگاه خویش به صوب سفارت حرکت کرد، موتر حامل وی در نزدیکی "مرکز کلتوری" ایالات متحدهٔ امریکا توقف داده شده. چهار تن از تروریست ها که یونیفورم پولیس ترافیک را به تن نموده بودند سفیر را گروگان گرفته و با زور دریور را مجبور ساختند تا به هوتل "کابل" برود. اختطاف کنندگان مسلح سفیر را مجبور ساختند تا یکجا با آنها داخل هوتل گردد و سپس او را در یکی از اتاق ها به زور و تهدید نگهداشتند."

... "حوالی ساعت نه صبح..." زمان از طرف تروریستها دقیق انتخاب شده بود. در این وقت روز شهر در حرکت و جنبیدن قرار میداشته باشد، هوش و بیداری افرادی که وظیفه دارند تا از امنیت در کوچه ها و مؤسسات نظارت نمایند کُند تر میشود. انسانها موجودات روزانه استند. تاریکی آنها را مشوش میسازد، در حالیکه روشنائی روزانه آنها را آرام و بی غم میسازد."
خوتیایف به تحلیل متن ادامه داد: "موتر حامل سفیر در نزدیکی "مرکز کلتوری" ایالات متحدهٔ امریکا توقف داده شد..."
"جای عجیبی برای گروگان گیری است. معمولاً از طرف صبح اینجا عده ای زیادی از امریکایی ها حضور میداشته باشند. آنها به دفاتر خود می آیند، موتر های خود را پارک میکنند. خارجی های زیاد دیگر نیز در این محل به چشم میخورند. فرض کنیم اگر کسی از آنها متوجه میشد که پولیس ترافیک لیموزین بیرق دار سفیر را با گستاخی توقف میدهد و سپس داخل موتر او میشود؟ احتمالاً مداخله میکرد، کوشش میکرد سر و صدایی را بر پا کند، وضاحت قضیه را میطلبید. شاید حتی فیر هایی صورت میگرفت، زیرا در همجواری "مرکز فرهنگی" امریکا غرفهٔ امنیتی پولیس وجود دارد. در اینصورت تروریستها به سادگی نمیتوانستند محل را ترک کنند. شاید دلایلی وجود داشته باشد که آنها تشویشی

از برپا شدن سر و صدا نداشتند؟ و شاید هم تروریست ها بالای سرعت و غیر مترقبه بودن اعمال خویش حساب میکردند؟"
خوتیایف ادامه داد:
"چهار تن تروریست"، "خوب! نویسندگان روایت رسمی میخواهند بگویند که هر چهار تروریست از همان آغاز الی آخر یکجا بودند. ضرورت این کار در چی است؟ با پذیرش روایت "چهار تن" بودن تروریستها دیگر ضرورتی برای توضیح علت به قتل رسیدن قاصدی که حین هجوم به اتاق شماره ۱۱۷ در آنجا قرار نداشت، نمی ماند. ما و بسیاری از دیگران شاهد آن بودیم که قاصد زنده و سلامت خود را تسلیم منسوبین امنیتی نموده است تا شروط رهائی سفیر را خبر دهد. مگر او را گرفتند و از بین بردند. چرا؟ اگر قانون و عقل سلیم را در نظر بگیریم فرد مذکور باید مورد تحقیق قرار میگرفت و سپس محاکمه میشد. اما اگر ناگهان او حین تحقیق یا محاکمه اظهاراتی بعمل می آورد که هیچکس از آن نباید آگاهی پیدا کند؟ این غالباً همان دلیلی است که او را از بین بردند. بخاطر آنکه او مسکوت بماند."
خوتیایف میخواند:
"سفیر را گروگان گرفته و دریور را تهدید نمودند تا به هوتل "کابل" برود..." عجیب است، اصلاً چرا دابز به دریور اجازه داد تا موتر را توقف بدهد، چرا دروازه را باز کرد؟ من سفیر نیستم، اما چون موترم نمبر پلیت سرخ رنگ دیپلوماتیک دارد، به چنین یک امر پولیس ترافیک بی اعتنائی و بی اطاعتی میکردم. عجیب است..."
... "هوتل "کابل" جای مطلوبی برای نگهداری گروگان نیست. آنروز محافظت هوتل را به مناسبت ورود هئیت رسمی خارجی به مراتب شدت بخشیده بودند. درست در برابر اتاق شماره ۱۱۷ در فاصلهٔ سی متر بالکون "د افغانستان بانک" قرار دارد و از آنجا هم دیده و هم میتواند اتاق های هوتل زیر فیر قرار بگیرند. برای اختطاف کنندگان هم مناسب و هم بی خطر تر می بود اگر در اتاق هوتل قفل شده باقی نمی ماندند، بلکه در موتر می بودند. بدینترتیب آنها متحرک تر بوده، هر جا میخواستند با سفیر حرکت می کردند، پس از بدست آوردن دوست شان بحرالدین باعث، (تا نقطهٔ پیش رفته) سفیر را پیاده می نمودند و خود به موتر دیگری می نشستند..."
"ارگان های ذیصلاح تمام مساعی خود را بخرچ دادند تا سفیر را زنده و سلامت از چنگال تروریستها نجات بدهند، اما تروریستها نگذاشتند اینکار صورت بگیرد". خوب، طور دیگر بوده نمیتواند، واضح است، هچکس اعتراف نمیکند که به چیزی رسیدگی نتوانست یا کدام اشتباهی از او سر زد.
خوتیایف به کاوش خبر ادامه میداد:
"تروریستها تقاضا داشتند تا کسی را به نام بحرالدین باعث، که اصلاً در افغانستان نبوده و جای اقامت او نیز معلوم نیست نزد آنها بیاورند. صرف نظر از مذاکرات که به پیش برده میشد تروریستها مدام الوقت بالای تقاضاهای خود اصرار داشتند، اما این تقاضا ها غیر عملی بود." دلچسپ است پرسیده شود، اصلاً چرا ایندو جانب خواستند چنین یک بازی احمقانهٔ را شروع کنند. چرا ترون شخصی که بدون شک میدانست که "باعث اصلاً در افغانستان وجود ندارد" از تروریستها نپرسید: "برادران عزیز بگوئید که این بحر الدین باعث شما را من در کجا جستجو نمائیم و چگونه او را نزد شما بیاورم؟" فرض کنیم ترون از شیوهٔ اتلاف وقت استفاده میکرد و به اختطاف کنندگان میگفت که او نیاز به وقت دارد. اما چرا اختطاف کنندگان تقاضاهای خود را نهایت "فورمالیته" ابراز می داشتند. چرا نمی پرسیدند: " او بچه، (مطابق متن روسی) تقاضاهای ما چطور عملی میشوند و تطبیق آن در کدام سطح قرار دارد؟"
"حوالی ساعت 12:30 اختطاف کنندگان تهدید نمودند که اگر پس از سپری شدن ده دقیقه تقاضای شان جامهٔ عمل نپوشد، آنها سفیر را به قتل میرسانند..." این بدان معنی است که آنها سه ساعت خواب بودند و ناگهان بیدار شدند. جالبتر آنکه چگونه میشود طی ده دقیقه چیزی را که طی سه ساعت عملی نشد اجرا نمود؟ این دلیل را نمیتوان جدی گرفت. اما این عدم جدیت با فاجعه هیچگونه وفقی نمیتواند داشته باشد زیرا حرف از حیات سفیر و اختطاف کنندگان میرود. چطور میتوان در چنین یک حالت جدی نبود؟"
خوتیایف ادامه داد:
"مأمورین امنیتی پس از دریافت این تهدید قاطع مجبور شدند طی ده دقیقه اقداماتی را برای نجات سفیر روی دست بگیرند. در نتیجه اختطاف کنندگان به سفیر فیر کردند و او زخمی گردید." همه در این جمله شباهت به واقعیت دارد به جز "... اختطاف کنندگان به سفیر فیر کردند..." مامورین ما (هدف شوروی ها است) میگویند که این صرف پولیس ها بودند که فیر میکردند. اما دروغ را میشود درک کرد. مقامات رسمی نمیتوانستند بنویسند: "دوستان امریکائی ببخشید، منسوبین ما اشتباه کردند و همه را سر جمع به قتل رساندند، هم آنهائی را که گروگان گرفته بودند و هم کسی را که گروگان بود."
خوتیایف پس از آنکه تحلیل مقدماتی خبر رسمی را به پایان رسانید، با دقت تمام به مطالعهٔ متن بیوگرافی سفیر امریکا پرداخت:

در آگست ۱۹۲۲ در ایالات ایلینایس اضلاع متحده امریکا چشم به دنیا گشود. در ۱۹۴۲ تحصیل در کالج را به پایان رسانید. از سال ۱۹۴۲ الی ۱۹۴۶ افسر قوای بحری امریکا. در سال ۱۹۵۰ به کار در وزارت امور خارجهٔ امریکا شروع نمود. از ۱۹۵۰ الی ۱۹۵۲ در شهر کولمباخ (Kolmbah?) آلمان به حیث مأمور ایفای وظیفه مینمود. از ۱۹۵۲ الی ۱۹۵۴مأمور شعبهٔ اقتصادی سفارت امریکا در مونروی (لایبیریا). از ۱۹۵۴ الی ۱۹۵۷ عضو بخش سیاسی سفارت امریکا در اتاوا (کانادا). از ۱۹۵۸ الی ۱۹۶۱ مأمور شعبه روابط بین المللی در وزارت امور خارجهٔ امریکا. از سال ۱۹۶۱ الی ۱۹۶۳ آمر شعبهٔ سیاسی سفارت امریکا در مسکو (اتحاد شوروی). از ۱۹۶۳ الی ۱۹۶۴ در یکی از کالج ها کار میکرد. از ۱۹۶۴ الی ۱۹۶۸ مستشار شعبهٔ سیاسی سفارت امریکا در بیلگراد (یوگوسلاویا)، از ۱۹۶۹ الی ۱۹۷۱ آمر بخش اتحاد شوروی در وزارت امور خارجهٔ امریکا بود. طی ۱۹۷۱-۱۹۷۲ محصل یکی از سیمینارهای سیاسی– بین المللی بود. از ۱۹۷۲ الی ۱۹۷۴ مستشار سفارت امریکا در مسکو (شوروی)، از ۱۹۷۵ الی ۱۹۷۸ معاون مدیر بخش شرق نزدیک و آسیای جنوبی در وزارت امور خارجهٔ امریکا و بالاخره به تاریخ ۱۲ جولای ۱۹۷۸ به صفت سفیر و نمایندهٔ فوق العادهٔ اضلاع متحده امریکا در کابل تعیین گردید."

پس از خواندن بیوگرافی دابز تحلیلگر دفتر "کشف خارجی" با خود فکر کرد: " این بیوگرافی برای یک دیپلومات پنجاه و هشت ساله کوتاه است، حتی بیش از حد کوتاه است. از جانب دیگر امریکایی ها مجبور نیستند به جانب افغان معلومات بیشتر بدهند؟ همین هم کافی است. چیزی که به چشم میخورد همانا نقاط مختلف دنیا است که دابز در آنجاها ایفای وظیفه کرده است. آیا این میتواند دلیلی برای شک و تردید باشد؟ بلی، در صورتیکه شک وجود داشته باشد که دابز مأمور سی. ای. ای. است. اگر چنین شکی وجود نداشته باشد، پس تمام چیزها درست است، یک مأمور وزارت خارجه باید همینگونه یک بیوگرافی داشته باشد."

توجه خاص تحلیلگر "کشف" را دورهٔ کار سفیر در سال ۱۹۷۳ به خود جلب کرد. خوتیایف در یکی از مجله های انگلیسی یک وقتی خوانده بود (زمان آن را به یاد نداشت) که گویا دابز مدتی را در کشور چیلی به سر برده بود و گفته میشد که حتی راهنمای توطئهٔ پینوچیت[4] علیه رئیس جمهور قانونی آن کشور سلوادور آلیندی[5] بوده است. با استناد به بیوگرافی رسمی این ادعا نمیتوانست واقعیت داشته باشد، بخاطر آنکه در سال ۱۹۷۳ دابز در کشور دیگری و آنهم در اتحاد شوروی ایفای وظیفه میکرد و زیر نظر "کشف خارجی" بود.

همزمان با اندیشیدن بالای مسائلی که در روزنامه ها خوانده بود خوتیایف حسب عادت برای مبادا معلوماتی را در کتابچهٔ یادداشت خود درج مینمود. این یک کار ضروری بود، زیرا به پروسهٔ تحلیل منابع معلومات "باز" کمک می رساند.

خوتیایف در اخیر نتایج تحلیلات خود را به طور ذیل جمع بندی کرد:

"امروز صبح در جلسه اوسادچی خبر داد که با نقل قول از معلوماتی که از "همسایگان دور" بدست آمده گفته میشود که سفیر دابز را به روز ۱۳ فروری، یعنی در آستانهٔ گروگان شدن در هوتل "کابل" در جمع اشخاصی که بسیار شباهت به اختطاف کنندگان داشتند دیده بودند. سفیر اضلاع متحدهٔ امریکا چی چیز مشترکی با این اشخاص مشکوک میتواند داشته باشد؟ چرا آنروز هنگامیکه مثل همیشه رهسپار دفتر بود اشیایی را در بکس خود گذاشته بود که معمولاً برای سفر طولانی با خود میگیرند؟ به کدام دلیل سفیر با چنین سهولتی به اشخاص بیگانه اجازه داد تا داخل موتر او گردند؟ اطمینان او را که همه چیزها بخوبی خاتمه می یابد و همچنان خونسردی او را هنگام گروگان شدن چگونه باید توضیح کرد؟ سوالاتی از همکاران امریکایی نیز وجود دارند، بطور مثال: بی اعتنائی جنایت کارانهٔ آمر "کشف" سی. آی. ای. را در کابل چگونه باید تعبیر کرد؟ چرا شوروی هایی که در هوتل بودند و از واقعه نظارت میکردند به آن باور استند که حرکات امریکایی ها دو گانه بود، تو گوئی چیزی را تا آخر نمیخواستند بگویند؟

و بالاخره به قتل رسانیدن اختطاف کنندگان با این قصاوت چی معنی میتواند داشته باشد؟ از بین بردن زخمی ها و به قتل رساندن قاصد؟ شاید شخص آخر اصلاً قاصد نه بلکه کسی دیگری بوده باشد؟ به نظر میرسد که ترون به زعم خود و یا هم به هدایت کس دیگری عجله داشت تا سر کلاوه از بین برده شود.

بلی، سوالها بسیار استند، و همهٔ این گره ها باید گشوده شوند..."

---

[4] جنرال اوگوستو پینوچیت یکی از شخصت های دولتی و سیاسی کشور چیلی می باشد. سال های حیات: ۱۹۱۵- ۲۰۰۶. از ۱۱ سپتمبر ۱۹۷۳ الی ۲۷ جون ۱۹۷۴ در رأس کودچیان نظامی در چیلی قرار داشته و عملاً رئیس دولت این کشور بود. سپس از ۱۷ دسمبر ۱۹۷۴ الی ۱۱ مارچ ۱۹۹۰ رئیس جمهور (دیکتاتور) چیلی بود، در عین زمان سر قوماندانی اعلی قوای مسلح چیلی را نیز به عهده داشت.

[5] سلوادور آلیندی، یکی از شخصیت های سیاسی و دولتی کشور چیلی بوده و سمت رئیس جمهور این کشور را از سوم نوامبر ۱۹۷۰ الی ۱۱ سپتمبر ۱۹۷۳ به دوش داشت. در ۱۱ سپتمبر ۱۹۷۳ در اثر کودتای نظامیکه از طرف نظامیان به سرکردگی جنرال پینوچیت به راه افتید به قتل رسید.

****

روزهای پنجشنبه در آستانهٔ رخصتی، ستاراستین معمولاً با اجنتان دیدار نمی کرد. به دو دلیل:
اول- او با انسان دوستی که داشت به آن فکر میکرد که پس از هفتهٔ کاری، برای اجنتان بهتر است با اقارب و نزدیکان خود باشند تا در اجتماع مأمور ادارهٔ "کشف خارجی". استراحت یک امری است حتمی و نباید دیگران را عبث خسته و ناراحت ساخت.
دوم - ستاراستین متوجه شده بود که در شروع رخصتی ها "بنیهٔ خلاق" اجنتها ضعیف میگردد، به عبارهٔ عادی، مردم آرزو ندارند در آستانهٔ رخصتی ها در بارهٔ مسائل مهم فکر کنند، عجله داشته باشند، افکار خود را بیجا بسازند.
در چنین شام ها ستاراستین بخاطر آنکه وقت را عبث سپری نکرده باشد معمولاً با کسانی ملاقات میکرد که در "کشف" آنها را "ارتباطی های اوپراسیونی" مینامند، یعنی خارجی هایی که برای بعضی از فعالیت ها مثمر استند ولی اجنتان مخفی نمی باشند. ملاقات هایی از این قبیل معمولاً در منزل بعد از صرف غذا و یا هم در کدام رستورانی دلنشینی که در آن ایام در کابل بسیار بودند صورت میگرفت.
به تاریخ پنجشنبه ۱۵ فبروری ستاراستین تصمیم گرفت با "انارشیست" ببیند. صبح آن روز ستاراستین از تلفون سکه انداز به هوتلی که این امریکائی در آن اقامت داشت زنگ زده بود. پس از آنکه در تلفون خود را "جیمی کارتر" و رئیس جمهور امریکا معرفی نمود، به "انارشیست" پیشنهاد کرد تا امروز یکجا با او به دیدار "معلم" مهربان و سر سفید برود. این جملهٔ ستاراستین اشارهٔ ظریفی به آن داشت که ستاراستین با خود بوتل ویسکی "Teachers" را می آورد.
ساعت 18:50 مأمور اوپراسیونی، خود را به محلی که در آن باید ملاقات صورت میگرفت رساند. موتر خود را در پارکینگی که مقابل سینما قرار داشت پارک نمود و خود پیاده از طریق پارک بطرف راه روی روان شد. اگر چه شامگاهان هوا سرد تر شده بود، اما در فضا نزدیک شدن عطر بی همتا و ملایم بهار کابل را میشد استشمام کرد.
از جانب مقابل سر و تنهٔ شخص بلند قامتی نمایان گردید. "انارشیست" بالا پوش نیم تنهٔ سبز تیره رنگ از تکهٔ پشمی ضخیم و پتلون کوبای فرسوده شده به تن و موزه های رابری ضد آب به پا داشت. بر سر "انارشیست" مثل همیشه کلاه شپو بود. در سر و صورت کمتر مرتب "انارشیست"، در حرکات بی جرئت و حتی اندکی خنده آور او که با جست و خیز ها از بالای خندق های یخ زده همراه بود چیز غیر عادی که بتواند به تشویش بیاندازد بنظر نمی خورد. هردو به یک دیگر تبسم نموده سلام و علیکی کردند و داخل رستوران کوچکی شدند که در همان نزدیکی ها قرار داشت.
ستاراستین از پاکت پلاستیکی بوتل وعده شدهٔ ویسکی را بیرون آورده و با پیشخدمت رستوران به موافقت رسید که قیمت باز شدن بوتل را می پردازد. غذا را زیاد فرمایش ندادند ولی آشک را که در این رستوران با مزهٔ خاص آماده میکردند فراموش نکردند.
ستاراستین مراتب تسلیت خود را نسبت وفات سفیر امریکا دابز به "انارشیست" ابراز داشت. سپس او به افادهٔ جملات از قبل آماده شده و بالا بلندی به زبان انگلیسی پرداخته تأکید کرد که تروریزم یکی از بزرگترین خشونت های عصر بوده و از آن همه مردم و همه کشورها صرف نظر از ساختار اجتماعی– سیاسی در عذاب استند و اتحاد شوروی یکجا با تمام جامعهٔ بین المللی...
"انارشیست" به ستاراستین موقع نداد تا جمله اش را به پایان برساند و سخنان او را قطع کرده، تقریباً با تمسخر گفت:
"اشکهای تانرا پاک کنید، آقای دابز دشمن سوگند خوردهٔ شما بود و وقتی دشمن میمیرد، این خوب است."
ستاراستین که به سختی کلمات انگلیسی را پهلوی هم دیگر میگذاشت گفت: "دشمن نبود، بهتر است بگویم مخالف سیاسی بود." ستاراستین واقعاً هم از نگاه انسان دوستی از آنچه با سفیر امریکا اتفاق افتید احساس تأثر میکرد.
"انارشیست" : " به هر حال اگر دابز دوست شخصی شما میبود در اینصورت من احساس شما را درک میکردم، قبول کنید که شما مراتب تسلیت خود را نه نسبت وفات کاکای سالخورده و زُنگ زُنگی به نام دابز ابراز میدارید بلکه بخاطر مرگ سفیر ادولف دابز. و اینکار را صرف بخاطر آن میکنید که رسم پروتوکول چنین است. اخلاق شایسته این را ایجاب میکند. سفیر، یعنی مأموری که در اینجا از اضلاع متحدهٔ امریکا نمایندگی میکرد به قتل رسیده است. تمام این جنجال بخاطر همین دلیل به راه افتیده. دابز گروگان و قربانی موقف خویش گردید. به عنوان یک فرد او به هیچ کس دلچسپ نبود. من حتی فکر میکنم که در او چیزی نبود که به مثابهٔ یک شخص دلچسپ باشد. آیا او یک انسان بود؟ کی در این باره میتواند معلومات بدهد؟ شما میتوانید؟ آیا او کسی بیشتر از یک روبوت همیشه فعال و یک مأمور بیروکرات کسی دیگری بود؟ آیا او به جز فنری، ابزاری در ماشین بزرگ سیاسی که کسی آنرا اختراع و تولید نموده، بود؟ بلی، البته او در مقام سفیر اضلاع متحدهٔ امریکا ایفای وظیفه میکرد. او نقش اجتماعی و سیاسی خود را بازی مینمود. او دانه ای بود بالای تختهٔ شطرنج که طی یک بازی پیچیده در کابل قربانی یا باخته شد. او با شدت، سر و صدا و هیجان و به شکل از قبل پلان شده رفت."

ستاراستین بخاطر آنکه توجه هم صحبت خود را هر چه بیشتر متمرکز ساخته باشد گفت: "قربانی... یا باخته شد؟"
"انارشیست" : "بلی، دقیقاً همینطور است. او را میتوانستند ببازند او را میتوانستند قربانی نمایند. در تختهٔ شطرنج سیاسی او چهرهٔ کوچکی به اندازهٔ یک "دائم"[6] بود، سکه ایکه برای چای میدهند، البته آنهائی که بالاتر از او قرار دارند نیز همینطور استند تا خود رئیس جمهور؛ خوب رئیس جمهور شاید... یک دالر ارزش داشته باشد."
در سیمای مملو از ریش بی نظم رسیده و زرد رنگ "انارشیست" تبسمی که نمایانگر تمسخر بالای رئیس جمهور یا بالای دالر امریکایی بود پدیدار گشت.
"انارشیست" ادامه داد: "همهٔ آنها بازیگرانی استند که نقش های حفظ شده را تمام زندگی تکرار میکنند. آنها برده های قواعد معین و جامعه ای استند که از این قواعد پیروی میکنند. همهٔ آنها فنرهای در ماشین منظم سیاسی استند که طی نسل ها جابجا شده اند. همهٔ آنها شمشیر زنان در مسابقاتی استند که خود بر خود تحمیل نموده اند. آنها هیچگاهی طوریکه آرزو دارند عمل نمیکنند. در حقیقت آنها چیزی که خلاف قواعد و مقررات بازی باشد خواسته نمیتوانند. آنها صلاحیت اتخاذ تصامیم را بصورت مستقلانه ندارند. تمام چیزها از قبل تعیین شده و همهٔ فیصله ها مدتها قبل صورت گرفته اند انسان هایی مثل دابز برای آن به کرسی ها گماشته نمی شوند که زندگی کنند، آنها زندگی می کنند تا در این کرسی ها قرار داشته باشند. زندگی اینگونه اشخاص یعنی اجرای دایمی مکلفیت های اخلاقی، اجتماعی یا وظیفوی میباشد. آنها همیشه بیش از اجرا کنندگان نیستند، خوب یا بد، صرف اجرا کنندگان... یا هم قربانی نقش هائیکه مطابق سناریو به آنها میرسد."
"انارشیست" پس از ختم گفتار طویل خود، سکوت کرد. بنظر میرسید که در بارهٔ چیزی بفکر فرو رفت.
غذا را آوردند. پس از آنکه گیلاس اول ویسکی را سر کشید و دید که ستاراستین مصروف ریختن در گیلاس دیگری است، او خاموشانه آشکی را جوید. سپس جدیتر و تمرکز یافته تر به سخنانش ادامه داد:
"من بعضاً صحنه های وحشتناک یک فلم را بخاطر می آورم. هدفم "کرنولوژی رایش سوم" است. ده ها تن از هتلری ها صدها، هزاران نفر را به کوره های گازی میبرند. دقایقی بعد همهٔ این مردم میمیرند. اما وحشت در آن نیست که اینها می میرند. وحشتناک آن است که آنها به طرف مرگ با قدم های آهسته، آرام، مطیع و با مراعت کردن نوبت میروند.
چنین بنظر میرسد که اگر کسی از آنها بخواهد پیشدستی کند دیگران آزرده خواهند شد و خواهند گفت: "او بچه چرا بی نوبتی میکنی، من پیشتر از تو ایستاده بودم." تو این صحنه های فلم را دیده ای، بخاطر داری؟"
ستاراستین سرش را با علامت تأئید تکان داد.
"انارشیست" به مونولوگش ادامه داد:
"چرا آنها قیام نمی کنند؟ چرا آخرین تلاش را برای نجات خویش انجام نمیدهند؟ چرا همه یکجا و یکبار بالای محافظین حمله ور نمی شوند. آنها دیگر همه چیز را از دست داده بودند. چرا چنین شد؟ من فکر میکنم این بخاطر آنکه آنها یکجا طوری نمی اندیشیدند که هر کدام شان جدا، جدا. وقتی آنها یکجا استند بالای آنها غریضه های دیگری مسلط اند، که از غریظه های انفرادی متفاوت استند."
ستاراستین بالاخره از "انارشیست" مستقیماً سؤال کرد: "تو در بارهٔ این تروریستها چی معلومات داری؟"
"انارشیست" : "سؤال را درست مطرح ساختی. اختطاف کنندگانی که دابز را از بین برده اند وجود ندارند. تو بهتر از من میدانی که سفیر را منسوبین پولیس افغانستان کشتند، پولیس های بد منش، احمق، ظالم و بیسواد. اما شاید هم بالعکس؟ این پولیس ها بسیار عاقل، ماهر و روشنفکر بودند که توانستند ما و شما امریکایی ها و روس های intelligence[7] را فریب بدهند." "انارشیست" مثل همیشه کلمهٔ انتیلیجینس را قصداً چند مرتبه تکرار کرد، تو گوئی میخواست ستاراستین را با ادای آن آزار بدهد. "انارشیست" در ادامه: "... این همه بخاطر آنکه پولیس های افغان آزاد تر از ما استند، آنها از قواعدی که ما برای خود ساخته ایم استفاده نکردند."
ستاراستین: "یعنی چی؟ تو میخواهی بگوئی که در اینجا بازی ای در میان بوده است؟"
"انارشیست" : "شاید. تو میدانی covert action چی معنی دارد؟"
ستاراستین شروع کرد به افادهٔ کلمات به زبان روسی ولی طوری نشان داد گویا معنی دقیق آنرا نمیداند تا بدین ترتیب از مسلط بودن بالای ترمینولوژی استخباراتی خود داری کرده باشد: "مخفی، بسته..."
"انارشیست" بطور غیر مترقبه با صدای نهایت بلند و واضح به زبان روسی ستاراستین را اصلاح کرد: "عملیات مخفی معنی میدهد."

---

[6] سکهٔ کوچک ده سنتی را در امریکا "دائم" گویند.

[7] اصطلاح مذکور با در نظر داشت متن مشخص در زبان انگلیسی میتواند معانی عقل، فهم و استخبارات را داشته باشد.

ستاراستین مکثی نموده هر چی بادا باد گفته پرسید: "تو میخواهی بگوئی که این یک عملیات مخفی شبکه های استخباراتی بوده؟ عملیات استخبارات امریکا؟ یا استخبارات افغانستان؟"
"انارشیست" مجدداً به زبان انگلیسی افزود: "چرا نی؟ چرا نباید پنداشت که آنچه که بوقوع پیوست یک عملیات مخفی ناکام بود، یا عملیات مخفی ایکه در نتیجهٔ آن بطور غیر منتظره قیمت بزرگی پرداخته شد؟ چرا باید این حادثه را یکی از صحنه های درام عظیمی که توسط افراد معینی در افغانستان شروع شده، نپنداریم؟"
ستاراستین در حالیکه او نیز مانند هم صحبتش قیافهٔ یک بازیگر درامه را بخود می گرفت پرسید: "در اینصورت هدف این درام چی است؟"
"انارشیست" با لحن مشابه به صدای ستاراستین در جواب وی سوالهای ذیل را مطرح ساخت: "سناریوی درام چی بوده است؟ پرودیوسر آن کی است؟ چرا زندگی سفیر باید به خطر انداخته می شد؟ این تروریست ها کی بودند؟ چرا تروریست که خود را داوطالبانه به مسؤولین امنیتی تسلیم کرد نیز از بین رفت؟ شاهد کدام حادثات در صحنه های بعدی خواهیم بود؟ نمیدانم. مشکل است در این باره چیزی گفت. من در این باره فکر میکنم. و وقتی فکر میکنم و ویسکی نمی نوشم در اینصورت سرم به درد می آید. دوست عزیز و شلهٔ من، شاید در بارهٔ این اسرار وحشتناک هیچگاهی به تو چیزی نگویم."
"انارشیست" گیلاسش را سر کشیده و برای خود دیگر ریخت. او مسکوت بود، می اندیشید. به شمعی که بالای میز قرار داشت با دقت میدید، کناره های آنرا با انگشت لرزان لمس کرده و شمع زوب شده را از آن دور کرد. سپس تبسمی کجی نموده ادامه داد:
"دیروز پس از آنکه من از مرگ آقای دابز باخبر شدم فوراً به سفارت ما رفتم. اوضاع در داخل سفارت بسیار متشنج بود. هیچ کسی به من توجه نمیکرد: کسی مصروف بود و کسی هم نمیخواست حرف بزند. همه در عقب یکدیگر پنهان میشدند. من مختصراً با مالینوفسکی صحبت کردم، تو وی را میشناسی. او در شعبهٔ سیاسی کار میکند. تا جائیکه من توانستم درک کنم او زیاد گرفته نبود ولی قهر بود."
ستاراستین: "بالای کی ؟"
"انارشیست" : "بالای افغانها. او نمیدانست که به کدام دلیل عملیات آزاد سازی سفیر را پولیس پیش میبرد، نه مأمورین اسخباراتی. بیشتر از دیگران ماریک ورون حرف میزد. او قنسل است، تو او را نیز میشناسی."
ستاراستین: "او چی میگفت؟"
"انارشیست" : "دقیقاً؟"
ستاراستین: "بلی."
"انارشیست" : "که من از تول بکس موتر او شین کاک های خود را بگیرم و دیگر از او سؤال نکنم. این دقیقاً چیزی بود که او به من گفت. برعلاوه ورون گفت که او وظیفه دارد تا جسد سفیر را به اضلاع متحدهٔ امریکا انتقال دهد. او همچنان خاطر نشان ساخت که دابز را نه تروریستها بلکه منسوبین پولیس افغانستان به قتل رساندند. عمداً. به امر امین یا تره کی."
ستاراستین: "اما بخاطر چی؟"
"انارشیست" : "در این باره او چیزی نگفت. من فکر میکنم او در این باره معلومات ندارد. تا جائیکه من توانستم ملاحظه نمایم، ماریک ورون کمتر آگاهی دارد."
ستاراستین: "کی همه چیزها را میداند؟"
"انارشیست" : "احتمالاً تورکو باید از تمام چیزها با خبر باشد. اما من با وی "فوتبال امریکائی بازی نمیکنم."
ستاراستین: "تو او را در سفارت دیدی؟"
"انارشیست" : "نخیر من به دفتر او رفت و آمد ندارم، او برای من یک شخص نهایت روشنفکر است."
ستاراستین از این ملاقات خود باید یک نتیجهٔ دریافت میکرد تا ارزش فرستادن را به "مرکز" میداشت. فلهذا او خواست تمام چیزهای را که "انارشیست" در بارهٔ به قتل رسیدن دابز گفته بود جمع بندی نماید:
"با استناد به گفته های مالینوفسکی، ماریک و سائر کارمندان سفارت تو به آن نظر استی که قتل سفیر در اثر ناکامی یک عملیات مخفی که از طرف شبکه های خاص آماده گردیده بوقوع پیوسته است. آیا همینطور است؟"
"انارشیست" در حالیکه سرش را مانند هنر پیشه ها به عقب می انداخت و با انگشتان نرم و منزه اش ریش زرد خود را محکم گرفت به زبان روسی گفت: " آه، این بازیگوشهای به اصطلاح زرنگ و هوشیار!"
ستاراستین و "انارشیست" پس از صرف غذا در حالیکه چهل دقیقه به قیود شبگردی باقی مانده بود رستوران را ترک کردند. "انارشیست" تکسی را توقف داده و رهسپار هوتل خود شد.

ستاراستین در حالیکه با لذت تمام هوای سرد و پاک را تنفس میکرد از طریق راه روهای پارک به طرف پارکینگ رفت. ستاره ها در آسمان می درخشیدند، ستاره های نزدیک، ستاره های بزرگ، ستاره های روشن، ستاره های با نبض های معنی دار. در آسمان زندگی دیگری، زندگی جاویدان و پر از شور جریان داشت. ناگهان ستارۀ روشن و بی نامی از میان سائر ستاره ها جدا شده نیم آسمان را پیمود و خاموش شد.
ستاراستین با خوشباوری و اندوه فکر کرد: "احتمالاً همین اکنون کسی وفات یافت. نی، "انارشیست" حق بجانب نیست. حتی اشخاصی مانند دابز یا من که مأمورین دولت استیم، نه تنها دانه های روی تختۀ شطرنج یا بازیچه های کوکی استیم. ولو هر قدر اینگونه اشخاص اجتماعی و تحت اداره قرار داشته باشند، هر یک ستارهای خودشان را دارند. این همه بی معنی نیست. ادولف دابز نیز ستارۀ خودش داشت، احتمالاً وی اینرا موقتاً فراموش کرده بود."

فردای روز به قتل رسیدن دابز مشاور وزارت امور داخله ډګروال الکساندر کلیوشنیکوف با جنجال های عظیمی روبرو گردید. مطبوعات غربی تأکید میکردند که شخص کلیوشنیکوف به حیث مشاور در وزارت داخلۀ افغانستان کار میکرد، ادارۀ تمام عملیات را در رابطه به آزاد ساختن سفیر از قید تروریستان به عهده داشته بنابرین مسؤولیت فرجام ناميمون به دوش اوست. اما درد سرهای مشاور خاتمه نمی یافت. وزیر امور خارجۀ اضلاع متحدۀ امریکا ن. کریستوفیر یاداشت شدید الحنی را به آدرس سفیر اتحاد شوروی در واشنگتن آ. دابرینین فرستاد. در یادداشت مستقیماً گفته می شد که رهبری امریکا مراتب نارضایتی شدید خویش را در رابطه به نقش مشاورین شوروی در به قتل رسیدن سفیر دابز که در محل واقعه یکجا با پولیس کابل فعالیت می نمودند ابراز میدارد. خبر مذکور آمرین کلیوشنیکوف را در وزارت داخلۀ شوروی دست و پاچه ساخت.

چون در "بالاها" فیصله بعمل آمده بود که کلیوشنیکوف باید "به مصرف" میرسید، بناءً با او زیاد جر و بحث نکردند. به تاریخ ۱۶ فبروری او را مؤقتاً از وظیفه بر طرف و در محوطۀ سفارت تحت نظارت خانگی قرار دادند. در مسکو، در وزارت داخلۀ اتحاد شوروی امریه اي مبنی بر انفکاک کلیوشنیکوف از کار در وزارت داخله و تنزیل رتبۀ ډګروالی از او زیر دست قرار داشت. برای اتخاذ تصمیم نهائی و تحقیق در این مورد هئیت عالی رتبۀ وزارت داخلۀ شوروی وارد افغانستان گردید. شخص مذکور در دفتر پوزانوف جابجا گردیده و بزودی کلیوشنیکوف را برای صحبت نزد خود احضار نمود. ډګروال در حالیکه خود را به سختی میگرفت در بارۀ آنچه در هوتل "کابل" اتفاق افتیده بود به حکایت پرداخت. وقتی به نقطۀ که ډګروال را از رهبری عملیات بر طرف ساختند رسید، او گفت: "این یک هدایت مستقیم بود، هدایتی که با لحن توهین آمیز به من گفته شد." با شنیدن جملۀ فوق مأمور آمده از مسکو قیافه اش را ترش ساخته پرسید: "دیگر کی میتواند این گفته های شما را تأئید نماید؟"
مشاور با آواز آرام خاطر نشان ساخت: "من ثبوت دارم و اندکی بعد آنرا به شما ارائه می نمایم."
سپس ډګروال در مورد چگونگی هجوم حکایت نموده گفت که در رهبری عملیات یکی از شوروی ها واقعاً سهم داشته و آن او نه بلکه جګړنی از ریاست نهم کی. جی. بی. بوده که به حیث مشاور امور محافظت مقامات بلند دولتی جمهوری دیموکراتیک افغانستان ایفای وظیفه مینماید. چون جګړن مذکور آنروز مانند کلیوشنیکوف بالاپوش سیاه رنگ به تن نموده بود و با نامبرده تقریباً هم قد میباشد، بناءً چنین یک سوء تفاهمی رخ داده است. جګړن کوتیپوف حین هجوم در اتاق همجوار با اتاق ۱۱۷ قرار داشته و از آنجا به نشان زن هائیکه در مقابل هوتل در عمارت بانک مخفی شده بودند اشاره میرساند. به گفتۀ کلیوشنیکوف همین کوتیپوف متعاقباً هدایت داده بود تا به کارمندان سفارت امریکا به اتاقی که در آن سفیر دابز قرار داشت اجازۀ ورود داده نشود.

پس از آنکه کلیوشنیکوف حکایتش را به پایان رسانید او به هئیت آمده از مسکو کستی را پیشکش نموده گفت: "و این هم ثبوت من."
هئیت با محتویات کست آشنا شده و در آن سخنان شدید الحن کلیوشنیکوف را که در دهلیز هوتل پس از اظهارات ترون که "مشاورین شوروی نباید در امور داخلی افغانستان مداخله نمایند" به زبان آورده بود، نیز شنید. از آنچه که در کست ثبت گردیده بود به وضاحت دیده میشد که کلیوشنیکوف از رهبری عملیات برطرف گردیده و او با پلان هجوم به اتاق مخالف بود. کست مذکور را یکی از خبرنگاران کشور چکوسلواکیا که آنروز در محل واقعه حضور داشت به کلیوشنیکوف سپرده بود. در حقیقت کست مذکور کلیوشنیکوف را نجات داد. سه ساعت بعد از گفتگو با مأمور مسکو توقیف خانگی از کلیوشنیکوف لغو شده و یک روز بعد معاون وزیر امور داخلۀ شوروی یلی سوف به او تلفون نموده خبر داده بوده که رهبری وزارت داخله هیچگونه اعتراضی در مورد او ندارد.

بعدها کلیوشنیکوف آگاهی یافته بود که واقعۀ گروگان گیری و از بین رفتن سفیر امریکا در جلسۀ بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی مورد بحث قرار گرفته بود. پس از جلسۀ مذکور رئیس کی. جی. بی. (آندروپوف) به کریوچکوف (رئیس "کشف خارجی" در ادارۀ کی. جی. بی.) تلفون نموده هدایت داده بود تا فوراً عنوانی کمیتۀ مرکزی نامۀ ترتیب داده و در آن تقاضا نماید تا نمایندگی وزارت داخلۀ شوروی در کابل از نظر اوپراسیونی تحت نظر نمایندگی کی. جی. بی. قرار داده شود.

بدینترتیب آندروپوف (رئیس ادارهٔ کی. جی. بی.) در رقابت های مداوم و سابقه دار خود با وزیر داخله شیولوکوف پیروزی دیگری را نیز نصیب گردید.
علاوه بر آن با در نظر داشت اوضاعی که در افغانستان سر و سامان می یافت "مرکز" فیصله کرد تا برای محافظت سفارت شوروی و مشاورین ارشد نظامی شوروی، منسوبین کی. جی. بی. از واحد محرم "A"، همان واحدی که بعدها به نام گروپ ضد ترور "آلفا" شهرت پیدا میکند بفرستد. بدینترتیب مواضع کی. جی. بی. در افغانستان هرچه بیشتر استحکام یافتند.
****

کابل شهری است که در آن همه چیزها دیده میشوند. زندگی در این شهر ریتم عادی داشته و بدون کدام عجله جریان دارد. آنجا، در نزدیک دروازه چوکیداری بالای چوکی نشسته و از فرط بیکاری به آنچه در پیرامونش اتفاق می افتد مینگرد. در گوشهٔ دیگری بابه گک پیری عینک ها به چشم، کلوش های نو به پا، بطرف مسجد میرود تا قبل از خواب فرض خداوند را ادا کرده باشد. و اینهم مأمور وزارت مالیه سید احمد که موتر کهنهٔ "فولکس واگون" خود را که یا عوارضی پیدا کرده و یا هم تیل خلاص نموده تیله کنان به خانه می آورد. و اینهم کلاه باز مشهور محمد علی تقی که به منازل خارجی ها سر میزند و پیشنهاد میکند تا از او چوب بخرند. او ترازو های عظیم سه پایه را که از چوب ساخته شده و پله های آن در طناب ها آویخته شده بودند با خود میداشت. این ترازو ها چیزی که او میخواست همان را نشان میداد، اینکه چگونه او به اینکار نایل میشد، معمی بود؟
آنطرفتر در همجواری منزل پولندی های خوش مزاج گله ای از سگ های ولگرد نوکریوالی دارند.
و این ناشناس کی است؟... چهرهٔ جدید. باید او را بخاطر سپرد.
تقریباً همه انسانها در کابل شناخته میشوند. حتی اگر اسم کسی را هم نمیدانی با دیدنش میتوانی فوراً دریابی که وی از کدام قوم و تبار است، کجا زندگی میکند، چی کار میکند. به همین دلیل است که آدم تصادفی فوراً شناخته میشود. مخصوصاً خارجی. اجنبی ها مانند کابلی ها لباس به تن ندارند، مانند آنها حرف نمیزنند، آنها وارخطا بوده طوری راه میروند تو گوئی زمین را میشگافند ، نمیدانند چی در کجا فروخته میشود، چند قیمت دارد و چگونه باید چنه زد.

از دیدگاه استخباراتی موضوع شناخت، یکی از عناصر مهم "اوضاع اوپراسیونی" به حساب میرود. در کجا و چگونه باید با یک شخص ملاقات کرد که بعدتر نگویند که فلان و بسمدان با همدیگر کدام ارتباط تاریک دارند. شاید بهتر باشد در یک رستوران خلوت این ملاقات صورت بگیرد؟ در پارکی که چوکی ندارد؟ در کوچهٔ خلوت و ناپاک؟ در سینمای پر از پوست جلغوزه ؟ فکر نمیکم... بهترین انتخاب همانا "آپارتمان مخفی" است. کارمندان استخباراتی شوروی طی آن سالها در کابل از همین انتخاب اخیر استفاده میکردند.

شام ۱۸ فبروری ستاراستین در نظر داشت با اجنت "آرتیوم" ملاقات نماید. قبل از ظهر او در بارهٔ پلان ملاقات خود با این اجنت به اوسادچی گذارش داد. آمر "دفتر" قُر قُر کنان و در حالیکه پیشانی اش را پر معنی چروک دار ساخته بود گفت:
"کوشش کن، از "آرتیوم" در بارهٔ کسانی که دابز را به قتل رساندند معلومات بدست بیاوری. آنها کی استند؟ تا کنون هیچ کسی آنها را نمی شناسد. این بکلی مزخرفات است. باور نکردنی است! ما نمیتوانیم در افغانستان اسمای آنهایی را که در مبارزهٔ سیاسی ذیدخل استند تثبیت نمائیم."
ستاراستین: "سائر منابع ما در این باره چی میگویند؟"
اوسادچی: "تو با اسنادی که ما به "مرکز" فرستادیم آشنا شو، این معلومات عمدتاً جوانب تخنیکی عملیات آزاد سازی سفیر را در بر میگیرد. اما آنچه ما میدانیم مسئله را وضاحت نمی بخشد، بلکه برعکس سوال های جدیدی را به میان می آورد. ما نمیتوانیم یک تصویر مکمل را ببینیم، در اعمال افراد تسلسل منطقی به نظر نمیخورد. طوریکه میگویند "علت ارتکاب جنایت" به چشم نمیخورد. مهمتر آنکه دلیل سیاسی این عمل فهمیده نمیشود، می فهمی چی میگویم؟"
ستاراستین: "بسیار خوب من در این باره با "آرتیوم" صحبت خواهم کرد.

آنروز برای ستاراستین روز دشواری بود، تمام روز را در دویدن ها سپری نمود، و این نه تنها از بابت آمادگی ها برای ملاقات با اجنت "آرتیوم"، بلکه به علت سائر پیش آمد های غیر مترقبه.
در آستانهٔ همهٔ این حوادث، واحد های اردوی جمهوری مردم چین به تعداد حد اقل ششصد هزار نفر به قلمرو ویتنام هجوم بردند. شاید سؤال شود که افغانستان کجا و ویتنام کجا؟ اما کسب معلومات در بارهٔ عکس العمل ها در مورد حوادث مختلف جهان در آنزمان یکی از مکلفیت های مهم دیپلوماتان و مأمورین استخباراتی شوروی را صرف نظر از اینکه در کدام کشور ایفای وظیفه داشتند، تشکیل میداد. والیری سری به سفارت ویتنام نزد مستشار این سفارت رفیق کو که دوست او بود زد.

(...)

هنگام صحبت با دیپلومات ویتنامی گفتگو بطور خود بخودی بطرف حادثهٔ کشته شدن دابز کشانیده شد. مستشار سفارت در این مورد چیز زیادی نمیدانست، صرف چیزی که در روزنامه ها خوانده بود. دیده میشد که سخت میخواهد تا

دوست شوروی اش در این باره به او معلومات بدهد. ستاراستین این آرزوی رفیق کو را از کشور ویتنام برآورده ساخته و خودش در نقش منبع اطلاعات قرار گرفته و برخی از تفصیلات را پیرامون جریان عملیات رهایی سفیر امریکا بازگو کرد. کو با مواظبت سرش را تکان میداد و سوال نمیکرد، تو گوئی میخواست بگوید : "حتی از همین هم تشکر!"

(...)

شام فرا رسید. اجنت "آرتیوم" با تبسم احترام آمیز و تقریباً آمیخته با شرمندگی به اتاق "منزل مخفی" داخل گردیده، به پیرامون آشنا نظر انداخته و در کوچی که معمولاً می نشست جابجا گردید. "آرتیوم" شخصی بود جوان، با قامت بلند و نهایت قوی. وقتی او حرف میزد چشمانش میدرخشیدند، سوراخ های بینی اش تورم نموده و با شدت هوا را در خود فرو میبردند، چهره و جسم وی گوئی در جملات او به سر میبردند. در چنین لحظاتی او سرا پا استدلال و ثبوت انکار ناپذیر میشد.
از آغاز تضییقات که امین به راه انداخته بود "آرتیوم" گاهی بروت هایش را می تراشید و گاهی هم میگذاشت، او تأکید میکرد که این شیوهٔ "ستر و اخفا" برای امنیت او کمک میکند، البته این استدلال او به سختی قابل درک بود. اینبار "آرتیوم" بروت نداشت.

پس از گفتگوی مختصر در بارهٔ برخی از موضوعات اوپراسیونی "آرتیوم" از بغل جیب کرتی اش بندلی از کاغذ هایی را که دو قات شده بود و در آنها نوشته های به نظر میخوردند بیرون نموده و در حالیکه ورق ها را باز میکرد با غرور آنها را بالای میز کوچکی در برابر ستاراستین گذاشت: "طوریکه شما دفعهٔ قبلی خواسته بودید این هم اسناد در بارهٔ "اخوانی ها". در اینجا شما میتوانید ترکیب بعضی از سازمان های آنها را دریابید." "آرتیوم" ورق ها را یکی پی دیگر برداشته به ستاراستین معلومات میداد: "این در بارهٔ آقای گلبدین حکمتیار است، این در بارهٔ برهان الدین ربانی و این هم در بارهٔ مواصلت سبغت الله مجددی از کشور سویدن به پاکستان و ملاقات های او با روسای سائر سازمانهای اخوانی ها. و این هم اسناد در مورد اقدامات که آنها میخواهند در ولایات افغانستان همچون کندهار و هرات عملی نمایند. در اوراق دیگر معلومات در مورد اشخاص مربوط به اخوانی ها در اردو و پولیس افغانستان درج میباشد."
ستاراستین در حالیکه اسناد را به سرعت از نظر میگذراند و ضمناً از "آرتیوم" سؤال میکرد و در مورد بعضی مسائل وضاحت میخواست. اجنت بدون آنکه احساس بیگانگی کرده باشد برای خود چای ریخته و کلچه ای را روی بشقاب گذاشت. هنگام چای نوشیدن او با دقت تمام متوجه نظر ستاراستین بود و سعی میکرد قسمت هایی را که مأمور اوپراسیونی از نظر میگذراند مجسم نماید. پس از آشنایی با کاغذ ها، ستاراستین توجه اجنت خود را به مسائلی جلب کرد که باید برای ملاقات آینده در مورد آنها معلومات جمع آوری میشد. هردو در بارهٔ آنکه چگونه و چی وقت اجنت وظایف تعیین شده را اجرا نماید موافقت کردند. زمان و محل ملاقات بعدی را نیز تعیین نمودند.
"آرتیوم" در بارهٔ عمل تروریستی علیه سفیر امریکا لب به سخن گشوده معلومات دست داشته اش را با آرامی به شرح ذیل ارائه نمود:
"در اخبار رسمی گفته میشود که یگانه تقاضای تروریستان رهائی فردی به نام **بحر الدین باعث** بوده است. آیا شما این را عجیب نمی یابید؟ این تقاضا چگونه میتوانست بوجود بیاید؟ اگر این تروریستها براستی هم آنقدر به **بحر الدین باعث** نزدیک می بودند که به خاطر آزادی او جان خود را فدا میکردند، پس آنها باید میدانستند که **باعث** مدتهاست حیات ندارد. من هیچ علاقمندی به **باعث**، به طاهر بدخشی و به گروه "ستم ملی" ندارم، مگر حتی من دیر زمانی است میدانم که **باعث** سال گذشته در زندان از بین رفته است."
ستاراستین که میخواست تأئید یا رد گفته هایش را دریابد سؤال کرد: "پس چرا آنها از این مسئله آگاهی نداشتند؟"
"آرتیوم": "بخاطر آنکه این افراد هیچگونه ارتباطی با باعث نداشتند. آنها از نام او بخاطر آن استفاده کردند تا وابستگی شان را به یک گروه سیاسی نشان بدهند. در این میان چوکات "ستم ملی" برای آنها بسیار مناسب بود. تقریباً هیچکسی از ترکیب دقیق این سازمان آگاه نیست، مخصوصاً پس از اینهمه تغییر و تبدیل ها، ایجاد گروپ های موازی، فرو پاشی ها و انشعابات که در این سازمان بوقوع پیوستند. معلومات در مورد گروپ **بحر الدین باعث** نیز بسیار اندک است. راستی من به شما گفته بودم که قبلاً با **باعث** معرفت نزدیک داشتم، دوست او بودم؟"
ستاراستین: "نخیر."
"آرتیوم" : "هنگامیکه من در پوهنتون کابل تحصیل میکردم او نیز در آنجا بود. در ترکیب شورای محصلین قرار داشت. او از فاکولتهٔ شرعیات نمایندگی میکرد و من از فاکولتهٔ حقوق. در اوایل افکار **باعث** با گروه "جوانان مسلمان" نزدیکی داشت، او را حتی ملا خطاب میکردند. بعدتر او با طاهر بدخشی آشنا گردیده و شامل سازمان "ستم ملی" گردید."
ستاراستین در حالیکه تصویر چهار جسد برهنه را به "آرتیوم" نشان میداد پرسید: "شما این تروریستها را نمی شناختید؟"
"آرتیوم" در حالیکه به تصویری که قبلاً دیده بود نگاه سرسری انداخته با باورمندی گفت:

"بسیار تعجب آور است، مگر من هیچگاه و در هیچ جای قبلاً این اشخاص را ندیده ام. اگر این افراد در گذشته حتی در فعالیت های معدود سیاسی اشتراک میداشتند من آنها را حتماً میدیدم، من از دیگران منجمله از اهالی بدخشان نیز در بارهٔ آنها جویا شدم مگر هیچکس آنها را نمیشناسد، عجیب است؟"
"آرتیوم" مکثی کرد تا بدینترتیب به ستاراستین موقع بدهد که در بارهٔ چیز هایی که شنید فکر نموده و سپس سوالهای دیگر خود را مطرح بسازد. چون از طرف ستاراستین کدام سؤالی صورت نگرفت او به ارائهٔ جزء بعدی گذارش خود پرداخت:
"تروریستها تقاضای دیگری داشتند. این همان تقاضای بود که واقعاً محتوای سیاسی داشت. آنها میخواستند تا به هوتل ژورنالیستان افغانی و خارجی، خبرنگاران تلویزیون و رفیق حفیظ الله امین بیایند."
"آرتیوم" کلمهٔ "رفیق" را در رابطه به امین با یک نوع تمسخر و حتی ناخشنودی به زبان آورد. "آرتیوم" در ادامه گفت:
"تروریستها میگفتند که میخواهند از امین سوالهای را در حضور سفیر امریکا مطرح بسازند. از خود سفیر و از امریکا آنها هیچگونه سؤالی نداشتند."
ستاراستین: "شما این را از کجا میدانید؟"
"آرتیوم" "از قادر. به یاد تان است، من در بارهٔ شرح زندگی او برایتان معلومات مکمل داده بودم."
ستاراستین: "او در آنجا حضور داشت؟"
"آرتیوم": "بلی او آنجا بود و تا اخیر در پهلوی ترون قرار داشت."
ستاراستین: "عجیب است، مگر این تقاضای تروریستها نیز چندان جدی بنظر نمیرسد."
"آرتیوم" : "برای ما و شما بلی، اما برای امین؟
ستاراستین: "یعنی چی؟"
"آرتیوم" : "من فکر میکنم که تروریستها میخواستند کدام مسئله ای را به یاد رفیق امین بیاورند."
ستاراستین: "آیا شما براستی فکر میکنید که تروریستان باور داشتند که حفیظ الله امین، شخص دوم در دولت به هوتل "کابل" بیاید تا به سوالات آنها جواب بدهد؟"
"آرتیوم": "واضح است که نی. اصلاً محال به نظر میرسد که این تروریستها در بارهٔ چیزی فکر می کردند. آنها کاری میکردند که اجرای آن برای شان وظیفه داده شده بود. این افراد اراده و فرمایش امریکائیها را عملی مینمودند. در خیال شان هم نمی آمد که آنها را خواهند کُشت. نه تروریستان و نه هم امریکائیها فکر نمی کردند که رفیق امین به حملهٔ متقابل متوصل خواهد شد. امریکائیها فراموش کردند که امین شخصی است که تهدید را نمی پذیرد، او ترجیح میدهد بمیرد تا اینکه کسی با او از موضع تهدید صحبت کند. امین به ترون هدایت داد تا تمام کسانی را که در اتاق ۱۱۷ بودند ار بین ببرد. بدینترتیب امین انتقام خود را از امریکائیها که یک زمانی کوشش میکردند او را شانتاژ کنند گرفت."
ستاراستین: "امریکائیها چی چیزی را میخواستند بدینترتیب به یاد امین بیاورند؟"
"آرتیوم": "شما بدون شک به یاد دارید که رفیق امین هنگام تحصیل در اضلاع متحدهٔ امریکا مسؤول اجتماع افغانها بود. شما چی فکر میکنید آیا در کشور پولیسی چون امریکا کسی میتواند بدون مجوز ادارات خاص در رأس اجتماعات خارجی ها قرار بگیرد؟ این غیر قابل تصور است."[8]
ستاراستین حسب عادت همیشگی خواست قضیه را وضاحت کامل داده بنابرین سؤال کرد: " شما میخواهید بگوئید که امین با سی. آی. ای. یا کدام شبکه جاسوسی دیگری امریکائی ارتباط دارد؟"
"آرتیوم" : "دلایلی دیگری نیز وجود دارند که امین به اساس آن میتواند مظنون به ارتکاب خیانت شناخته شود. به نوشته های او قبل از ۱۹۶۵ نظر بیاندازید. مقاله های او را که در روزنامه ها و مجلات گوناگون نشر میشدند بخوانید. با مطالعهٔ دقیق با وضاحت درخواهید یافت که امین شخصی بود تنگ نظر، ناسیونالیست خورده بورژوا و ضد شوروی. اما طوریکه همه میدانند لیدران انقلابی ما در اخیر ۱۹۶۴ به توافق رسیدند تا حزب دیموکراتیک خلق افغانستان را تأسیس نمایند. رفیق امین طوریکه برای همه غیر منتظره بود ناگهان به یک "کمونیست معتقد " و یک "انقلابی آتشین" مبدل میگردد. اینکه چگونه با چنین یک سرعتی عقاید ایدیولوژیکی و ترجیحات سیاسی او متحول گردیدند به کسی معلوم نیست. توجه داشته باشید، عقاید یک شخص پخته و به ثمر رسیده! از همین زمان به بعد امین "شاگرد وفادار و پیرو" تره کی میگردد. آیا شما اینهمه را عجیب نمی یابید؟" "آرتیوم" کلمات "شاگرد وفادار و پیرو"

---

[8] در این باره میخواهم به توضیح دو موضوع بپردازم:

اول - این اجنت "آرتیوم" نام که به زعم نویسندگان کتاب باید افغان الاصل باشد از کجا میداند که اضلاع متحدهٔ امریکا کشوری است پولیسی؟!؟ آیا "آرتیوم" به این کشور سفر نموده؟ در آنجا به سر برده، تحصیل نموده است؟ اسناد و استدلالی که باید این ادعادی او را ثابت بسازد در کتاب ارائه نمیگردد. مطالعه و تحلیل اینجانب و نظر سائر دانشمندان بی طرف عکس ادعای آقای "آرتیوم" را(که به گمان اغلب عقیدهٔ خود نویسندگان است) ثابت میسازد.

دوم - بنظرمیرسد که نویسندگان امریکا را با کشورخود، یعنی اتحاد شوروی مغالطه کرده باشند و ناخود آگاه (یا آگاهانه) این برچسپ را بالای اضلاع متحدهٔ امریکا (رقیب سر سخت اتحاد شوروی هنگام جنگ سرد) بسته اند. واقعیت ها و تجارب نشان میدهند که اتحاد شوروی دولتی بود سراپا پولیسی و مملو از دسیسه سازی های استخباراتی، وخارجی ها در آنکشور واقعاً هم مورد تعقیب و نظارت بلا وقفه قرار داشتند.

را با لحن پر مزه ای به زبان آورده ادامه داد: "به تأریخچهٔ انشعابات در حزب نظر بیندازید، در هر بخش آن محرک همه کشمکش ها و همه مشاجره ها کی است؟ کی نقش محرک و مخرب را بازی میکرد؟ امین!"
ستاراستین: "اما اینها همه شواهدغیر مستقیم استند."
"آرتیوم": "دقیقاً. نه من و نه هم رفقای من ولو هر قدر بکوشیم اسنادی را دال بر ارتباط مخفی امین با امریکائیها بدست آورده نمیتوانیم. حتی شما هم با در نظر داشت تمام امکانات عظیم تان دریافته نمیتوانید. غالباً چنین اسنادی وجود ندارند. اما اینکه امین اجنت سی. آی. ای. است حتی درمیان خلقی ها نیز از آن یاد آور میشوند."
ستاراستین: "پس او چگونه توانست به رهبری حزب دیموکراتیک خلق رخنه کند؟"
"آرتیوم": "او را همیشه رفیق تره کی پیش میکشید. امین و تره کی، از زمانیکه منشی عمومی حزب ما (هدف تره کی است) به حیث آتشهٔ کلتوری و نمایندهٔ مطبوعاتی در سفارت افغانستان مقیم واشنگتن کار میکرد و امین سمت مسؤول اجتماع افغانها را در آن کشور به عهده داشت با هم دوست بودند. میان این اشخاص روابط نهایت عجیب که آنرا نمیشود درک کرد وجود دارد."
"آرتیوم" نگاه پر معنی به هم صحبت خود انداخت. بنظر میرسید که او چیزی بسیار مهم را به یاد آورده است. سپس تو گوئی تصمیم گرفت اقدام مهمی را انجام دهد ادامه داد:
" من نمیخواهم بگویم که تره کی اجنت شبکهٔ استخبارتی انگلستان است، اگرچه بعضی از رفقای پرچمی من روی این مسئله تأکید دارند. اما در هر حال ارتباط و پیوند امین و تره کی شدید و عظیم است."

(...)

ستاراستین: "خوب، بالاخره شرح شما در مورد فاجعه ایکه در هوتل "کابل" رخ داد چی است؟"
"آرتیوم" : " من فکر میکنم رفیق حفیظ الله امین پس از آنکه به مقام های عالی دولتی دسترسی پیدا کرد، تصور کرد که گویا منبعد چهرهٔ سیاسی نهایت مستقل است. در عین حال بنظر میرسد که او به اقدامات مستقلانه شروع نموده بدون آنکه به نظریات و منافع مربی های قبلی خود از سی. آی. ای. وقعی بگذارد. پس از آنکه شیوه های دیگر کاریگر واقع نشدند امریکائیها از آخرین شیوه استفاده نموده و سناریوی سفیر را با تروریستها به راه انداختند. باید به یاد داشت که امین مقام نهایت مهم را در حکومت بدست دارد. اما پلان آنها به هم خورد. امین، در شروع به هراس افتید ولی سپس به غضب آمده امر کرد تا همه را نابود کنند، هم تروریستها را، هم کسی که خود را تسلیم منسوبین پولیس نموده بود و هم سفیر را. تشریح دیگری را برای این واقعه من نمی بینم."[9]
در اتاق خاموشی حکمفرما گردید. مأمور اوپراسیونی در بارهٔ آن فکر میکرد که چگونه به روایت "آرتیوم" عکس العمل نشان بدهد. به مثابهٔ یک فرد مسلکی و سیاسی او مکلف بود "خیال پردازی های تحریک آمیز" اجنت را که به حیثیت لیدران کشور دوست و تقریباً برادر لطمه میزد رد کند. اما به حیث یک مأمور استخبارات او وظیفه داشت از اصل طلائی پیروی کند: "هیچگاه دیدگاه منفی خود را در برابر معلوماتی که بدست می آوری به اجنت نشان نده."
ستاراستین در حالیکه بفکر فرو رفته بود در صفحه ای از کتابچهٔ یادداشت اش که روی میز قرار داشت تصویر نامناسبی را رسم کرد. سپس با خاموشی چای سرد شده را سرکشیده و به برگ های کوچک چای در عمق پیاله خیره شد. مکث طولانی شد.
"آرتیوم" به ساعت خود نگریست:

---

[9] دراین مورد ارائهٔ توضیحات ذیل را ضروری میدانم:

۱. با در نظر داشت آنکه حفیظ الله امین و طرفدارانش در برابر ملت، تأریخ و ارزش های افغانستان جنایات بی شمار و نابخشودنی و عظیم را مرتکب گردیده اند، از روی انصاف باید گفت که ارتباط امین با شبکه های جاسوسی خارجی (امریکا، شوروی...) تا امروز در سطح شایعه باقی مانده و کدام سند و ثبوت مقنع و بنیادی در این باره ارائه نشده است.

۲. در عین حال دلچسپ است که نویسندگان خیال پردازی های خود را از زبان اجنتی که وابستگی های "پرچمی" دارد بیان میکنند، اینگونه بیان ها نیز میتوانند مورد سؤال بروند زیرا خصومت (بهتر است گفته شود **نفرت**) "پرچمی ها" و "خلقی ها" در برابر یکدیگر برای همگان مانند آفتاب روشن است. اینها در مقابل یکدیگر هیچگونه ترحم و گذشت نداشتند و از هر نوع بهتان، توهین، افتراء دروغ و جعل . . . اباء نمی ورزیدند.

خصومت این دو "قبیلهٔ" نامیمون سیاسی برای دسترسی به قدرت سبب بربادی ملت و وطن ما گردید.

۳. قسمت مورد بحث در تضاد بنیادی با معلوماتی که در صفحات پیشتر در همین بخش به نشر رسیده اند قرار دارد.

به نظر میرسد که نویسندگان با بیانات"آرتیوم" قصد دارند نقش منسوبین شبکه های "خاص" اتحاد شوروی و قبل از همه مأمور کی.جی. بی. کوتیپوف، همان شخصی را که در همجواری اتاق شماره ۱۱۷ جابجا گردیده و به نشان زن هائیکه در عمارت "د افغانستان بانک" سنگر گرفته بودند علامات مخصوص برای فیر کردن میداد زیر سایه ببرند. همین کوتیپوف به قول مشاور دیگر شوروی کلیوشنیکوف پس از ختم عملیات به دیپلوماتان امریکائی اجازه نداد تا به داخل اتاق ۱۱۷ بروند. اگر بپذیریم که ترون و امین در این عملیات هر کاره بوده باشند پس این همه صلاحیت ها را مشاور کی. جی. بی. کوتیپوف از کجا بدست آورده بود و در آنجا چی میکرد؟

۴. با همه جلادی ها و ددمنشیهای که بلاتردید در خصلت شخص خود خواه و خود محور چون حفیظ الله امین وجود داشت، او را نمیشود شخص ساده و کم سواد شمرد. امین بخوبی درک میکرد که آدولف دابز سفیر یک کشور بزرگ دنیا است، بناءً محال به نظر میرسد که او عمداً امر به قتل رساندن سفیر را یکجا با تروریستان صادر نموده باشد.

"من باید بروم. من با همسرم امروز نزد برادرم مهمان استیم. خانمم خبر ندارد که من در کجا استم، حتماً به تشویش افتیده."

****

نور محمد تره کی و حفیظ الله امین بسیار دوست داشتند تا با آنها مصاحبه شود. مصاحبه یکی از شیوه های بود که به وسیلهٔ آن، آنها می توانستند احساسات درونی و ناگفتهٔ شانرا بازگو نمایند. آنها از این بازگویی ها نهایت لذت می بردند زیرا مدتها انتظار چنین لحظاتی را داشتند. دیده می شد که ایندو سالها میخواستند تا شنیده شوند، اما صرف پیروان نزدیک و رفقای شوروی حاضر بودند به حرفهای آنها گوش بدهند. در عین حال اکثر کسانی که در اطراف امین و تره کی قرار داشتند به نوبهٔ خود، خود را شخصیت های بزرگ می شمردند و به این دلیل آنها نیز می خواستند تا دیگران به سخنان شان گوش بدهند، در حالیکه خود شان به دیگران گوش نمیدادند. اکنون دیگر "رهبر کبیر" و "شاگرد وفادارش" امکانات نامحدود را به دست آورده بودند تا حرف بزنند، حرف بزنند و باز هم حرف بزنند و میدانستند که به حرفهای آنها گوش میدهند، گفته های شان را به نشر می رسانند بالای آنها تبصره و تحلیل می نویسند. آنها احساس مسرت می کردند که افکار عامهٔ افغان و جهان سخنان آنها را با علاقمندی و احترام می شنیدند.

ستاراستین وقتی هنگام مصاحبه ها به تره کی و امین می نگریست با تمسخر پنهانی سخنان "آرتیوم" را که باری از کسی نقل قول کرده بود به یاد می آورد: "خورده بورژوا، کسی را گویند که همیشه و به هر قیمتی که شود باید در انظار عام، در مرکز توجه قرار داشته باشد، به همین دلیل است که افراد مذکور در عروسی ها میخواهند داماد باشند و در فاتحه خوانی ها میت."

به تاریخ ۱۹ فبروری حفیظ الله امین با خبر نگاران غربی مصاحبهٔ انجام داد.

موضوع اساسی مصاحبه را حوادث هوتل "کابل" تشکیل میداد. متن مصاحبهٔ مذکور را روز بعد همه روزنامه های کابل به نشر رساندند.

سوال خبرنگار "واشنگتن پُست":

به نظر شما، آیا قتل سفیر امریکا بالای روابط افغانستان و اضلاع متحدهٔ امریکا تأثیر خواهد گذاشت؟

جواب:

هدف سؤال شما آن است که تأثیر حادثهٔ کشته شدن سفیر اضلاع متحدهٔ امریکا بالای روابط دوستانه میان کشور های ما چگونه خواهد بود و واشنگتن کدام اقدامات را روی دست خواهد گرفت؟

خوب، اضلاع متحدهٔ امریکا یک کشور قدرتمند در سراسر جهان است. من باور دارم که هیچکس نمیتواند بالای نظریات لیدران این کشور تأثیر بگذارد. من در بارهٔ چگونگی عکس العمل حکومت امریکا در رابطه به این حادثه آگاهی ندارم. اما در اینجا به نمایندگی از حکومت افغانستان، میخواهم اطمینان بدهم که با اتکاء به اصل دوستی میان دولت های ما، همه اقدامات برای رهائی جلالتمآب ادولف دابز سفیر و نمایندهٔ فوق العادهٔ اضلاع متحدهٔ امریکا از چنگ تروریستان عملی گردیدند. ما در مراسم ارسال تابوت و وداع با میت سفیر به کشورش اشتراک ورزیدیم. در پیام ها و هکذا هنگام مراسم ارسال تابوت احساس دوستی خود را نسبت به اضلاع متحدهٔ امریکا اعلام داشتیم. ما به آن باور استیم که این همه باید تأثیر مثبت بالای روابط میان کشورهای ما داشته باشد.

سؤال خبرنگار مجلهٔ "اوبسیرویر":

تحقیقات در مورد این دوسیه به کجا رسیده؟ چی نتایج بدست آمده است؟

جواب:

ما مؤفق به دستگیری کسی از تروریستها نشدیم. اما معلوم شده است که آنها با شخص معلوم الحالی به نام **بحرالدین باعث** ارتباط دارند. شخص مذکور یک انسان یاغی، دارای عقاید افراطی چپی و قومگرائی تنگ نظرانه میباشد.

سؤال خبرنگار آژانس خبر رسانی "اسوشیتید پریس":

عفو میخواهم، مگر بعضی از مهمانان در هوتل "کابل" شاهد دستگیری یکی از تروریستها از طرف مأمورین امنیتی بودند. آیا شخص مذکور تحت تحقیق قرار دارد؟

جواب:

مأمورین امنیتی چند تن را اشتباهاً دستگیر نموده بودند. مگر بعدتر ثابت گردید که در میان آنها تروریست ها نبودند. به همین دلیل اشخاص مذکور فوراً رها شدند.

سؤال خبرنگار "واشنگتن پُست":

شما فکر نمیکنید که تروریستها با کدام نیروی در خارج از کشور وابسته استند.

جواب:

من نمیخواهم از کدام کشور مشخصی نام ببرم، اما بعضی نیروهای خارجی تلاش دارند در امور داخلی کشور ما مداخله کنند.

سوال خبر نگار "فاینشنل تایمز":

برخی از دیپلومات ها مدعی استند که در جریان اختطاف سفیر امریکا از طرف تروریستها شما را نمیشد پیدا کرد. این دیپلومات ها به آن عقیده استند که شما در مورد این واقعه بی اعتنا بوده اید.

جواب:

دفاتر کار من کاملاً معلوم استند. همه میدانند که من یا در "خانهٔ خلق"[10]، یا در عمارت حکومت، یا در وزارت امور خارجه و یا هم در وزارت دفاع می باشم. پس چی مشکلی در پیدا نمودن من وجود داشته میتوانست؟ گیریم که من در دفتر کار خود قرار نداشتم. در اینصورت هرکسی که با من کاری میداشت میتوانست به همکار من مراجعه نماید و یا هم با آمر دفتر رئیس شورای انقلابی رفیق فقیر تماس بگیرد. او در اینباره مستقیماً به رهبر کبیر (هدف امین، تره کی است) ما خبر میداد.

سؤال خبرنگار "اوبسیرویر":

وزارت امور خارجهٔ اضلاع متحدهٔ امریکا اعلام داشته است که در محل وقوع حادثه هنگام پیشبرد عملیات برخی از متخصصین شوروی نیز قرار داشتند. تبصرهٔ شما در اینباره چی است؟

جواب:

هوتل "کابل" یکی از قدیمی ترین هوتل های افغانستان است. بعد از هوتل "انتر کانتینینتال" این بزرگترین هوتل کشور است. اکنون در آنجا تعداد زیادی از اتباع کشورهای دیگر منجمله اتباع اتحاد شوروی اقامت دارند. فلهذا حضور اتباع شوروی در آن روز در هوتل نمیتواند سؤال بر انگیز باشد.

سؤال خبرنگار "اوبسیرویر":

آیا در آنجا کسی از مربی های شوروی برای ارائهٔ کمک حضور داشت؟

جواب:

سؤال شما مرا آزرده می سازد. چرا تمام کارهای را که ما مستقلانه انجام میدهیم در بعضی از کشورها به آن اهمیت نمیدهند. به آن به دیدهٔ شک و تردید می نگرند. ما انقلاب ثور را طوری به پیروزی رساندیم که از آمادگی ها برای آن هیچکسی در جهان خبر نداشت. حتی کشورهای که ملیون ها دالر را برای جاسوسی در افغانستان به مصرف می رساندند از آن اطلاع نداشتند. وقتی افغانهای جوان "انقلاب" کردند، بعضی از حلقات در خارج از کشور گفتند که در این موضوع اتحاد شوروی ذیدخل است.

ما همه تلاش ها را برای نجات آقای دابز بخرچ دادیم. اما کوشش های ما بازهم به مساعدت های اتحاد شوروی ارتباط داده میشوند. اینهمه ما را آزرده می سازد.

ما همه کوشش ها را برای نجات آقای دابز انجام دادیم. اما کوشش های ما، با تأسف باز هم با کمک های اتحاد شوروی ارتباط داده میشوند.

این باعث آزردگی ما میشود.

سوال خبرنگار "اوبسیریویر":

احتمال دارد من جواب سؤال خود را درست دریافت نکرده باشم. شما میخواهید بگوئید که در محل واقعه یک نفر مشاور خارجی هم وجود نداشته است؟

جواب:

برای هدف کمک کردن به ما در آنجا یک نفر مشاور خارجی منجمله مشاور شوروی وجود نداشته است.

سؤال خبرنگار "اسوشیتید پریس":

عکس العمل و جواب شما در برابر یادداشت احتجاجیهٔ اضلاع متحدهٔ امریکا چی است؟

جواب:

ما اعتراض مذکور را کاملاً بی اساس می شماریم. با اتکاء به اصول احترام به کرامت انسانی و دوستی با اضلاع متحدهٔ امریکا ما تمام تلاش ها را بخاطر نجات حیات آقای دابز بخرچ دادیم. من هیچگونه فعالیتی را که بازگو کنندهٔ بی پروائی یا منفعل بودن ما بوده باشد مشاهده نمیکنم.

سؤال خبرنگار "واشنگتن پُست":

شخصی را که تروریستها استردادش را میخواستند، آیا نزد شما قرار دارد؟

جواب:

نخیر. ما حتی از محل بود و باش وی هم خبر نداریم. شخص مذکور هنگام حکومت داوود به زندان انداخته شده بود اما در روزهای اول انقلاب از زندان فرار کرد.

سوال خبرنگار "رویترز":

آیا توانسته اید هویت تروریستها و ارتباط آنها را با کدام کشور خارجی تثبیت نمائید؟

جواب:

طوریکه معمول است تروریستها تحت نام های مستعار به سر میبرند، لهذا هویت آنها تا کنون معلوم نگردیده است.

سؤال خبرنگار "اسوشیتید پریس":

آیا تعلقات آنها را با در نظر داشت لهجهٔ گفتاری شان نمیشد تعیین کرد؟

جواب:

---

[10] . خلقی ها و پرچمی ها پس از غصب قدرت، ارگ تأریخی شاهان افغانستان را "خانهٔ خلق" نامیدند. اما دلچسپ آنکه این "ابتکار" پر طمطراق "انقلابیون" هیچگونه راهی در اذهان و مخصوصاً قلوب افغانها پیدا نکرد.این مجموعهٔ با شکوه و تاریخی وطن ما کمافی السابق در میان مردم و هم بطور رسمی به نام اصلی اش، یعنی **ارگ** باقی مانده است.

آنها چهار تن بودند و ما نمیتوانستیم تثبیت نمائیم که کدام یک شان حرف میزند. ما فکر میکنیم که حداقل یک تن آنها باید باشندهٔ بدخشان باشد.
سوال خبرنگار رویترز:
تروریستان از کدام سلاح استفاده میکردند؟
جواب:
آنها مسلح با تفنگچه ها، یک ماشیندار بدون مارک و یک بمب دستی بودند که محل تولید آن تثبیت نگردیده. آنها از تفنگچه ها و ماشیندار استفاده میکردند.
سؤال خبرنگار "اسوشیتید پریس":
آیا سلاح مذکور در قلمرو افغانستان ساخته شده بود؟
جواب:
ما در افغانستان سلاح تولید نمیکنیم.
سؤال خبرنگار "واشنگتن پُست":
هنگام بروز چنین واقعات معمولاً جریان گفتگوها را با تروریستها طولانی میسازند. مأمورین سفارت امریکا در کابل به منسوبین امنیتی شما همین مشوره را میدادند. چرا اقدامی برای طولانی ساختن گفتگوها صورت نگرفت؟
جواب:
امیدوارم شما حرفهایم را با دقت شنیده باشید. ما تمام تلاش ها را برای آنکه وقت را از دست ندهیم انجام دادیم. در نتیجه ما موفق شدیم که جریان گفتگوها را به سه و نیم ساعت بکشانیم. اما وقتیکه این زمان به پایان رسید تروریست ها موافقت نمودند تا آنرا صرف برای ده دقیقهٔ دیگر تمدید نمایند. آنها پی در پی تهدید میکردند که نمی خواهند دیگر انتظار بکشند. به همین دلیل بود که کوشش های ما مبنی بر طویل ساختن گفتگو ها نتیجهٔ مطلوب ندادند. ما تا آخرین لحظه برای نجات زندگی آقای دابز همه امکانات را بکار بستیم.
سوال خبرنگار "اسوشیتید پریس":
به نظر من اگر شما به تروریست ها اعلام میکردید که گویا تقاضای شانرا قبول دارید، اما شخص مطلوب فعلاً در یک محل دور دست قرار دارد، آنها به قتل رساندن سفیر را معطل میکردند.
جواب:
ما از تروریست ها کتمان کردیم که شخص مطلوب شان نزد ما نیست. ما بارها به آنها گفتیم که او در راه است و بزودی می رسد. امریکایی های که در آنجا قرار داشتند میتوانند این موضوع را تأئید کنند. اما تروریست ها قبول نکردند منتظر بمانند و زمان را که خود تعیین نموده بودند، تمدید نکردند.
در رابطه به این موضوع میخواهم به یک مسئلهٔ دیگر نیز تماس بگیرم. موتر حامل آقای دابز متأسفانه در جائیکه توقف منع است متوقف گردیده بود. بهتر میبود اگر او موتر خود را در آنجا ایستاد نمیکرد. تروریستی که یونفورم پولیس ترافیک را به تن داشته گفته بود که میخواهد موتر را تلاشی کند. اما این موتر یک سفیر بود که از مصؤنیت دیپلوماتیک برخوردار است. سفیر نباید اجازه میداد تا موتر مورد تلاشی قرار بگیرد، افزون بر اینهمه، موتر دارای نمبر پلیت دیپلوماتیک و بیرق اضلاع متحدهٔ امریکا نیز بود. در داخل موتر شخص سفیر امریکا قرار داشت، بنابرین هیچکس حق تلاشی آنرا نداشت. به قول دریور، محافظین سفیر به او بارها گفته بودند که موتر او زیر تعقیب قرار دارد.
ارگان های امنیتی ما چند ماه قبل پیشنهاد کرده بودند تا موتر سفیر از طرف منسوبین با صلاحیت خارندوی بدرقه شود. متأسفانه سفیر با این پیشنهاد موافقت نکرده بود.

****

تحلیلگر دفتر "کشف خارجی" ولادیمیر خوتیایف پس از آنکه مصاحبهٔ امین را چند بار خواند و متن آنرا با مارکر زرد رنگ کرد، آنرا کنار گذاشته بفکر فرو رفت:
"بلی، امین آدم ساده ای نیست. هوشیارانه استدلال میکند و میتواند از موقعیت های نامناسب به خوبی بدر آید."
خوتیایف راپورهای صحبت ها با "آرتیوم" و "انارشیست"، اطلاعات افسر امنیتی بختورین و سائر منابع را که ستاراستین برایش سپرده بود گرفته و کتابچهٔ یاداشتی را با صفحات شماره بندی شده در مقابل خود گذاشت. در صفحهٔ تازه عنوان راپور آینده را به شرح ذیل نوشت: "علل سیاسی به قتل رسیدن سفیر امریکا ادولف دابز". در آغاز او به تحلیل مقدماتی بعضی از مسائل مهم پرداخت:
"۱. در صورتیکه سفیر را قبلاً از زیر تعقیب بودن با خبر ساخته بودند، پس او به کدام دلیل از بدرقه شدن از طرف منسوبین پولیس افغان و یا هم عساکر قوای بحری کشور متبوع اش امتناع ورزیده بود؟

۲. چرا سفیر به اشارهٔ پولیس ترافیک موتر را توقف داده بود؟[11] آیا او دست و پاچه شده بود؟ ترسیده بود؟ آیا طرح چنین بوده است؟ چرا تروریستها را به داخل موتر اجازه داد؟ چرا سر و صدا و جنجال برپا نکرد؟ آیا تروریستها او را با سلاح تهدید میکردند؟ آیا او انتظار این ملاقات را داشت؟ دلچسپ است که دریور در این رابطه چی نظر دارد؟
منسوبین خارندوی به بختورین خبر داده بودند که از دریور مذکور تحقیق بعمل آورده اند. بختورین بلافاصله از ترون خواسته بود تا با تحقیق مذکور او را آشنا بسازد. ترون در حالیکه دیده میشد چندان علاقمند نیست وعده داده بود که اسناد را به او خواهد داد.[12]
۳. محتویات بکس سفیر که در اتاق هوتل بدست آمده، چی معنی میدهد؟ بخاطر کدام هدفی سفیر که طبق معمول به وظیفه میرود با خود بجای اوراق و اسناد، اشیایی که برای سفر از آن استفاده میشود گرفته بود؟ شاید سفیر قصد داشت در هوتل بیشتر از مدتی که او توانست باقی بماند؟[13]
۴. چرا سفیر در شروع از طریق دروازه طوری صحبت میکرد تو گویی در میله ای بوده است؟ میخواست نشان بدهد که مرد دلیری است؟ جدی بودن اوضاع را هنوز درک نمیکرد؟ باور داشت که هیچگونه واقعه ای با او رخ نمیدهد؟
۵. چرا هیچکس از دیپلوماتان و مامورین سفارت امریکا در برابر ژورنالیست ها سخنرانی نکردند تا بالای حادثهٔ مذکور روشنی انداخته باشند، آنرا ارزیابی و تفسیر کرده باشند؟ مراسم مشایعت تابوت با پیکر دابز طوری جریان داشت تو گویی سفارت امریکا عمداً میکوشید تا از توجه به این حادثه جلوگیری صورت بگیرد. شایعه است که خانم دابز خواهش کرده بود تا سر و صدای زیاد بر پا نشود. مگر سوال در اینجا است که آیا این خانم دابز است که در بارهٔ چنین مسایلی تصمیم میگیرد؟[14]
۶. شرکت عساکر بحری و افسر امور امنیتی در این موضوع نهایت ضعیف است. چرا مسؤول شعبهٔ سی. آی. ای. هنگام حادثه در هوتل "کابل" حضور نداشت؟ افزون بر آن او در سفارت امریکا نیز به نظر نمی خورد؟[15]
۷. تروریست ها کی هستند؟ غالباً آنها باید اشخاصی باشند که برای اجرای یک وظیفهٔ خاص استخدام شده بودند. چرا آنها را هیچکس نمیتواند بشناسد؟ تعجب "آرتیوم" را واقعاً میتوان درک کرد وقتی او میگوید: "آنها خود را رفقای **بحرالدین باعث** می نامیدند، اما اینکه او حیات ندارد آگاهی نداشتند. امین نیز نشان میدهد که از مرگ **باعث** خبر ندارد، در حالیکه غالباً خود او هدایت اعدام وی را داده است."
۸ . چرا همه تروریست ها به قتل رسانیده شدند؟ خوب، فرض کنیم که حرف امین را در مورد آنکه تروریستی که خود را برای بیان شرایط به منسوبین پولیس تسلیم کرده بود وجود نداشته است. اما پس از هجوم وقتیکه ترون داخل اتاق گردید دو تن از تروریستها صرف زخمی بودند. به کدام دلیل او آنها را از بین برد؟ آیا او آنقدر در وضعیت جنگیدن قرار داشت که نمیدانست چی میکند؟
۹. چرا عملیات مذکور را خارندوی پیش می برد نه "اگسا"؟ شاید به دلیل آنکه در رأس ادارهٔ "اگسا" شخص وفادار به تره کی و نزدیک به مشاورین ما، سروری قرار دارد، در حالیکه قوماندانی خارندوی را دوست امین ترون به عهده دار است؟ حادثه ای که با سفیر اتفاق افتید یک مسئلهٔ خیلی حساس است. پیشبردن آنرا میتوان صرف به یک شخص نزدیک و معتمد واگذار کرد.
۱۰. رویهمرفته جالب است بدانیم که طی مدت زمانی که سفیر در هوتل "کابل" قرار داشت، امین کجا بود؟ چرا امریکایی ها نمی توانستند با وی ارتباط بگیرند؟ نمیتوان تصور کرد که هجوم به اتاق هوتل بدون مجوز او صورت

---

[11]. به نظر من، سؤال "تحلیلگر" امور استخباراتی حداقل عجیب به نظر میرسد. در تمام کشورها، چی کوچک، چی بزرگ، چی ضعیف و چی قوی دیپلوماتها به قوانین کشور میزبان جداً احترام میگذراند. دیپلوماتها (منجمله سفراء، شارژدافیرها، مستشارها ...) راهنمائی و هدایات مأمورین امنیتی (مخصوصاً پولیس و ترافیک...) را اطاعت و رعایت مینمایند، مشروط بر آنکه هدایات و راهنمائی های منسوبین امنیتی شکل عمومی داشته و برای اعادهٔ نظم اجتماعی در یک مقطع زمانی و مکانی مشخص ضروری باشند. در عین حال در صورتیکه دیپلوماتها و سائر پرسونل نمایندگی های دیپلوماتیک با مداخلهٔ صریح و آشکار در امور وظیفوی و دیپلوماتیکی خویش مواجه شوند حق دارند مطابق مواذین کنوانسیون های بین اللملی با اشاره به مصؤنیت دیپلوماتیک از اطاعت اوامر منسوبین کشور میزبان خود داری نمایند. در جریان واقعهٔ مورد بحث، سفیر ادولف دابز به مثابهٔ یک دیپلومات با تجربه کاملاً در چوکات اخلاق و احترام به مقررات عمومی کشور میزبان باقی مانده بود.

[12]. در این مورد توضیح ذیل از طرف نویسندگان کتاب ارائه گردیده است: " تمام کوشش های بعدی مأمورین شوروی در رابطه به دسترسی به نتایج تحقیقات و یا هم دانستن حقیقت از افغانها با خاموشی مطلق افغانها مواجه میشد. در جنوری ۱۹۸۰ پس از برکناری امین و به قدرت رسیدن اشخاص جدید، بختورین کنجکاوی نموده و از مسؤول ادارهٔ امنیتی خواست تا کستی را که حاوی ثبت جریان تحقیق از دریور موتر ادولف دابز بوده و باید در آرشیف ها موجود میبود در اختیار او قرار بدهد. مسؤول ادارهٔ مذکور دست هایش را بالا انداخته گفته بود: "نزد ما هیچ چیزی در مورد قتل دابز وجود ندارد. هیچگونه اثری باقی نمانده است."

[13]. سؤالهای مطرح شده از طرف مأمور و "تحلیلگر" دفتر "کشف خارجی" کی. جی. بی. نهایت سطحی و خیالپردازانه به نظر میرسند. ارائهٔ مطالب بدینگونه صرف میتوانند ابهامات را در قضیهٔ قتل ادولف دابز افزایش دهند.
اینکه سفیر برس و کریم دندان، یا روی پاک، حتی جان پاک یا اشیای از این قبیل را در بکس کار خود گذاشته بود الزاماً معنی آنرا نمیدهد که او قصد ماندن را برای مدتی زیادی در جایی در سر داشت. همه میدانند که اکثر باشندگان کشورهای غربی روزانه یکی دو بار پس از صرف غذا دندانهای خود را با برس می شویند.
سفارت امریکا در کابل یکی از مجهزترین عمارات بود، سفیر هکذا میتوانست در صورت لزوم حتی شاور بگیرد و در صورت تراکم کارها حتی شب را در آنجا بگذراند... بنابرین استدلال آقای "تحلیلگر" را من جدی نمی پندارم.

[14]. در این قسمت نیز "تحلیل های" مأمور "کشف" را در خور توجه نمیدانم. پس از خواندن سؤال پنجم "تحلیلگر" فوراً پی میبری که تفاوت فرهنگی میان جوامع اروپای غربی، اروپای شرقی و سائر کشورها چقدر ظریف و حساس میتواند باشد. اول، در کشورهای غربی که عنعنهٔ مردسالاری مدتها است به تأریخ سپرده شده است به نظریات زنان واقعاً هم احترام گذاشته میشود. دوم، (چیزیکه در این رابطه شاید مهمتر باشد) عبارت از محدودیت و حتی ممنوعیت حق مداخلهٔ غیر در امور زندگی شخصی (زندگی خصوصی) از قبیل مرگ، بیماری، منشهٔ نژادی و قومی، تعلقات سیاسی، معیوبیت... اشخاص می باشد. بنابرین میتوان اذعان کرد که همسر دابز چنین درخواستی را مطابق به حق زندگی خصوصی کرده باشد. ادراک اینگونه خصوصیات برای اهل سائر فرهنگ ها احتمالاً کار مشکلی باشد.

[15]. ۶. با در نظر داشت فعالیت های نهایت مخفی و تحت پردهٔ شبکه های جاسوسی کشورهای مقتدر جهان (مخصوصاً کی. جی. بی.، سی. آی. ای.، موساد (اسرائیل)، م. آی. ۶ (انگلستان) وغیره) "تحلیلگر" "کشف خارجی" کی. جی. بی. از کجا میدانست که همین شخص آمر شعبهٔ سی. آی. ای. بوده و نه کس دیگری، کسیکه "تحلیلگر" و همکارانش در بارهٔ وی شاید حتی حدس هم نمیزدند!؟

گرفته باشد. ترون هیچگاه مستقلانه دست به چنین یک اقدامی زده نمیتوانست. این بدان معنی است که او با امین در تماس بود. شاید امین میدانست که چی چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ آیا اختطاف سفیر تحریکی از طرف امین نبود؟ در اینصورت باید به یک سؤال جواب داد: او به این کار چی ضرورت داشت؟

۱۱. روایت "انارشیست" که حادثهٔ مذکور را "عملیات مخفی" سی. آی. ای. میداند چقدر میتواند جدی باشد؟ بیائید خود را در جای امریکایی ها قرار دهیم، بازی ارزش آنرا دارد. وقتی تو دارای اجنتی با موقفی که امروز امین در دولت دارد استی، این بدان معنی است که تو نه تنها دسترسی به اطلاعات مهم داری، بلکه میتوانی نوک کلاوه ها را آنطوریکه بخواهی بحرکت بیاوری و پروسه های سیاسی را نه تنها در افغانستان اداره نمایی. در عین حال تأثیر سیاسی مسئله را برای ایجاد افکار عامه نیز نباید سطحی گرفت: گویا این است برخورد رژیم کمونیستی افغانستان در برابر نمایندگان اضلاع متحدهٔ امریکا. اما اگر قبول کنیم که این یک "عملیات مخفی" بوده است، در این صورت نهایت پر خطر، پر سر و صدا و خون آلود بوده است. مگر روایت مذکور را نباید کاملاً رد کرد. در عین زمان عکس العمل امین را در این رابطه نیز میتوان درک کرد. به نظر میرسد که قسمت زیاد نظریات "انارشیست" صحت دارد. "ارتیوم" نیز عملاً همین گفته ها را تأئید میکند."

خوتیایف پس از نوشتن این همه پنسل اش را کنار گذاشت. کاملاً ناراحت شده بود. سؤال های بی جواب نزدش زیاد باقی مانده بودند. اما اگر با روایت "عملیات مخفی" امریکایی ها موافقت شود که به دلیل عکس العمل شدید و غیر مترقبهٔ امین به پیروزی نرسید، میتوان به هریک این سوالها جواب داد. میتوان تصویر واضح حوادث را مشاهده کرد. به استثنای صحنهٔ اخیر. این صحنهٔ اخیر به زعم امریکایی ها باید چگونه میبود؟ احتمال اینکه آنها آگاهانه سفیر را "قربانی" کرده باشند کم است. واضح است که امین به هیچ قیمتی شخصاً به هوتل نمی آمد. پس کدام اقدامات را او می توانست روی دست بگیرد؟ کسی را به عنوان بحرالدین باعث به تروریست ها میداد و بدین ترتیب اشاره میرساند که او مطیع است؟ دور از امکان نیست که احتمالاً فرجام های دیگری که از قبل آماده شده بودند به امین پیشنهاد شده بودند."

خوتیایف در حالیکه از اینهمه سؤالها و ابهامات بکلی گیچ شده بود و حتی دل بدی برایش دست میداد با خود گفت: " چی بازی های...! صرف نظر از اینکه نوک کلاوه در دست کی است و مهم نیست که کی آنرا حرکت میدهد، باید گفت که سناریوی این عملیات ظالمانه، وقیحانه، سرکشانه و نهایت شیطانی بوده است.

اگر من اینهمه را در راپور خود بگنجانم جالب است عکس العمل اوسادچی چگونه خواهد بود؟ آیا نوشته های مرا در "مرکز" درک خواهند کرد؟ بلاتردید که جنجالی برپا خواهد شد. پس راه حل چیست؟ شاید بهتر باشد هیچ چیز نوشته نشود؟

در صورتیکه در مسئلهٔ به قتل رسیدن دابز توجه به ارتباط احتمالی امین با امریکایی ها متمرکز نگردد، در این صورت "مرکز" راپور را ساده گرفته آنرا با سهولت "فورت" خواهد کرد. راپور را به مثابهٔ یک داستان پولیسی و جنائی که معمولاً هنگام تفریح بعد از غذای چاشت میخوانند خواهد پنداشت. اما اگر نوشته شود که امین اجنت سی. آی. ای. است، اینکار جنجال برپا خواهد کرد. جنجال عظیم! با تعجب سؤال خواهند کرد: "این چطور امکان دارد؟ شخص دوم در کشور دوست، جاسوس امریکا برآمد! با کسی که دیپلومات ها، افسران کی. جی. بی. و مشاورین حزبی ما از نزدیک کار میکنند.؟!"

غالباً باید با آمر "دفتر" (هدف اوسادچی است) مشوره کنم، و فعلاً هیچ چیزی ننویسم." خوتیایف کتابچهٔ یادداشت اش را بسته و دستش را بطرف سگرت دراز کرد...

... تعجب آور است، مگر داستان مذکور به زودی به باد فراموشی سپرده شد. امریکایی ها به دلیل نامعلومی نخواستند سر و صدای زیادی را بلند نمایند و به ارسال یاد داشت های رسمی اکتفا کردند. در مطبوعات غربی موضوع مذکور نیز به کدام خبر داغ مبدل نگردید.[16] دلیل اینهمه در چی بود؟ آیا میتوان گفت که دلیل آن صرف در آن بود که دنیا را حوادث خونین دیگر مثلاً انقلاب ضد شاه در ایران فرا گرفت؟ یا کسی بسیار میخواست تا نوک کلاوه را در آب پنهان نماید؟

نمایندگی دیپلوماتیک اضلاع متحدهٔ امریکا در کابل برای سالیان متمادی بدون سفیر باقی ماند و تعداد دیپلومات های این کشور کاهش قابل ملاحظه یافت. ب. آمستوخ به حیث شارژ دافیر سفارت در کابل تعیین گردید. مدتی بعد به او مدال وزارت امور خارجه به نام "تقدیر بزرگ" را تفویض نمودند.

یک هفته پس از مرگ دابز، بختورین به خاطر اشتراک در ضیافتی در یکی از سفارت خانه های کشورهای غربی قرار داشت. در آنجا نزد او همان افسر امور امنیتی سفارت امریکا در کابل به نام چارلی آمد. او به بختورین گفت که شخصاً او هیچگونه ارتباطی با طعنه هایی که وزارت امور خارجهٔ اضلاع متحدهٔ امریکا در بارهٔ مشاورین شوری ابراز داشته است ندارد. چارلی با کم جرئتی افزوده بود: "این همه سیاست است. بچه ها در واشنگتن بازی های خود را پیش میبرند."

---

[16]. اینجا باز هم معلومات "تحلیلگر" ناقص به نظر میرسد. شاهدان عینی ایکه در آن ایام در کشورهای غربی منجمله فرانسه و انگلستان به سر میبردند عکس ادعای "تحلیلگر" را ابراز داشتند. آنها تأکید کردند که خبر مرگ دابز برای چند روز سر زبانها بود و از روی صفحات اول معتبر ترین روزنامه های این کشورها به عنوان یک خبر داغ دور نمی شد.

بختورین در حالیکه او را آرام می ساخت گفت" هیچ نوع آزردگی وجود ندارد. بیا بنوشیم. و راستی واقعهٔ مذکور بالای تو چی تأثیری داشت؟"
چارلی با تأثر آه کشید:
"مرا از اینجا با تنزیل رتبه به کشور بولیویا[17] میفرستند.
ادامه دارد

[17]. کشور مذکور در حصص مرکزی امریکای جنوبی موقعیت داشته با برازیل، پاراگوای، ارجنتاین، چیلی و پیرو همسرحد بوده و پایتخت آن شهر سوکری نام دارد.

فصل پنجم

قیام در هرات[1]
اولین خونریزی

تعداد مجموعی متخصصین شوروی در اخیر بهار ۱۹۷۹ به اضافه تر از دو هزار تن رسیده بود. این متخصصین به افغان ها کمک می نمودند تا از درختان سیتروس و زیتون در مجموعه های زراعتی که اتحاد شوروی آنها را در نزدیکی جلال آباد ساخته بود حاصل بردارند، در پوهنتون کابل، انستیتیوت پولی تخنیک و تخنیکم ترمیم موتر (مشهور به "جنگلک"- غ. ج.) درس می دادند، در تفحص منابع گاز در ولایات شمالی افغانستان کار می کردند، تولید کود کیمیاوی را در مزار شریف ایجاد می نمودند، به حیث داکتران طب و مشاورین در دوایر دولتی و ارگان های حزبی ایفای وظیفه می نمودند.
برخلاف نظریات موجود، نمیتوان ادعا کرد که تمام مشاورین شوروی که به افغانستان اعزام می شدند افرادی بودند کودن و سرتمبه که افغان ها را با زور و فشار وا میداشتند تا از همه کارهای شوروی ها تقلید کنند.
مشاورین با در نظر داشت تحصیلات، شعور، اخلاق و فرهنگ انفرادی (یا عدم موجدیت آن)، تخصص و وظیفه شناسی، اشخاصی بودند مختلف.
در میان مشاورین کسانی هم بودند که سفر به افغانستان را سزای الهی میدانستند. این دسته مشاورین غالباً در منازل یا آپارتمان خویش می بودند و گاه گاهی به بازارها برای خریداری سر میزدند. آنها نه به انقلاب علاقه مند بودند، نه به اصلاحات و نه هم به افغانهای که باید به آنها مشوره های معین میدادند. آنها از همه چیز هراس داشتند: از غذای ناپاک، از افراطیون مذهبی، از خاکبادی که به هر سو رخنه میکرد، از فریب خوردن ها در بازارها، از دسیسه ها از طرف شبکه های جاسوسی (از متن روسی چنین بر می آید که هدف باید شبکه های جاسوسی خود شوروی باشد - غ. ج.)، از راپور رسانی هم مسلکان. آنها همه سو خطر را میدیدند. پس از ختم میعاد تعیین شده یا به اصطلاح "قرار داد های کاری" که میعاد های مختلف داشتند: کسی سه ماه، کسی شش ماه کسی یک سال و کسی هم حتی دو سال را باید سپری نموده و خدا را شکر کرده به شوروی بر میگشتند. احساس این اشخاص پس از رسیدن به وطن اگر قهرمانی نبود پس خوشبختی دقیقاً آنرا میتوان نامید.
در میان مشاورین، مفت خورانی معلوم الحال نیز بنظر می رسیدند. اینها از چانسی که زندگی در اختیار شان گذاشته بود استعداد و مهارت های خارق العاده ایرا برای پولدار شدن از خود نشان می دادند. بطور مثال آنها ده پوستینچهٔ افغانی را به شوروی می فرستادند یا با خود انتقال میدادند و با پول های بدست آمده به سادگی موتر "آرزو" ژیگولی[2] را خریداری می نمودند. همه اشیا و اسبابی که در شوروی آنوقت قلت آن به شدت محسوس بود بخوبی مورد خرید و فروش قرار می گرفتند: رادیو کسیت ها، پتلون های کوبای، زیر پیراهنی های زنانه، تکه های ناب، سنگ های نیمه عتیقه، ساعت های الکترونیکی.
اما رویهمرفته، از روی انصاف باید گفت که اکثر مشاورین در افغانستان اشخاصی بودند زحمتکش، صادق و وظایف سپرده شده را طوریکه می توانستند و در سطح که یاد داشتند اجرا می نمودند. البته این ملامتی مشاورین نبود که آنها هر مسئله را از دیدگاه "شوراها" می دیدند. این مشاورین که نسل دوم و حتی سوم سیستم شوراها بودند با چیز دیگری جزهمین سیستم آشنائی نداشتند. اینها با شیر مادر شیوه های ادارهٔ زندگی را به رقم شوراها آموخته بودند، و از همین شیوه ها در همه عرصه های زندگی: حزبی، کمسمول[3]، اتحادیهٔ صنفی، تولیدی، نظامی. . . مشاورین وقتیکه دهاقین افغان را معتقد می ساختند تا چیزی را مشابه "کلخوز ها"[4] در کشور خود ایجاد نمایند، این نه بخاطر آن بود که آنها بد یا بی رحم بودند، دلیل آن صرف در آن بود که اینها چیز دیگری را برای سازماندهی تولیدات زراعتی یاد نداشتند.
مشاورین با غرور به "بالاها" ارقام "درشت" را راپور می دادند چون در کمسمول و اتحادیه های صنفی که آنها عضویت می داشتند همیشه همینگونه بود. مشاورین در قطعات نظامی "اتاق های لینین"[5] را با جریده ها، روزنامه های مصور دیواری و عکس های رهبران حزبی ایجاد می کردند بخاطر آنکه در هر تولی اردوی شوروی اینکار معمول بود. آنها حتی فکر آنراهم به خود اجازه نمی دادند که در افغانستان به جز حزب دیموکراتیک خلق، حزب یا سازمان سیاسی دیگری می تواند وجود داشته باشد، چون خود در سیستم یک حزبی و "مرکزیت دیموکراتیک" متولد و بزرگ شده بودند. سیستم مذکور به اساس اصل افقی ایجاد گردیده بود و هر نوع عدول از آن شدیداً مجازات میشد.
بسیاری از آنها صادقانه به ایدیال های "انقلاب ثور" باور کرده بودند.
پدیده هایی از قبیل آزادی، برادری، برابری. . . در کشور خود آنها (اتحاد شوروی) دیگر به خاطره نویسان، کتاب ها و افسانه ها سپرده شده بود. اما در اینجا، "انقلاب" کرده بودند، همینکه از لخک دروازه خارج میشدی مبارزهٔ کهنه با جدید و روشنی با تاریکی را مشاهده میکردی. شعارهای مرگ به بردگی! زنده باد آزادی! همه سو به چشم میخوردند.
مشاورین شامگاهان پس از ختم کار و نوشیدن پیک ودکای روسی اکثراً با علاقمندی آهنگ آتی را سر میدادند:

---

[1] تحلیل و ارزیابی عینی و واقعبینانه نشان میدهد که وقایع اواسط مارچ ۱۹۷۹ در هرات یک قیام مردمی اهالی غیور و وطنپرست این ولایت باستانی افغانستان بوده است. در نتیجهٔ این قیام خود جوش و بزرگ، مردم ضربات محسوس و بنیادی را بر پیکر رژیم کودتاچیان "خلق" و "پرچم" و حامیان شوروی آن وارد نمودند.

[2]. موتر مذکور در کشور ما بیشتر به نام "لادا" مشهور است. اتحاد شوروی سال ها قبل انجن این موتر را از کارخانهٔ موتر سازی (FIAT- ایتالیا) خریداری نموده بود.

[3]. هر عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی قبل از پذیرش به حزب به صورت حتمی باید چندین سال را در سازمان جوانان متعلق به حزب یاد شده که آنرا کمسمول یاد میکردند سپری میکرد.

[4]. این اصطلاح در زبان روسی ترکیبی بوده و از دو کلمه کولیکتیف (اشتراکی، دسته جمعی) و خوزیایستوه (اقتصادی) بوجود آمده است. اتحادیه های بزرگ دهاقین را برای بهره برداری از زمین های زراعتی به نام کلخوز یاد میکردند.

[5]. خلقی ها و پرچمی ها به اینگونه اتاق ها "اتاق های تنویر سیاسی نیز میگفتند. در اینگونه اتاق ها معمولاً جلسات، گردهم آئی ها، ملاقات ها و کنفرانس های اعضای حزب یا کمسمول (یا برای آنها و به اشتراک آنها) دایر میگردید. اتاق های مذکور مملو از مواد مصور، صوتی، فلمی وغیره در بارهٔ فعالیت های ایدیالوژیکی حزب کمونیست شوروی در گذشته، حال و پلان های آینده میبود.

" قافلهٔ ما به پیش
پرواز کن،
در کابل توقفی کن،
ما راه دیگر نداریم،
در دستان ما تفنگ است."

از مشاورین (مذکور) بیشتر از آنچه یاد داشتند کاری دیگری ساخته نبود. (...)
مشاورین بیش از هر جایی دیگر در قوای مسلح افغانستان متمرکز گردیده بودند: جنرال ها، دگروال ها و جگرن های شوروی در عقب هر جنرال، دگروال و جگرن افغان ایستاده بودند. مشاورین نظامی در همه قطعات نظامی، قرار گاه ها، مکاتب و اکادیمی های نظامی نصب گردیده بودند.
واضح است در چنین شرایطی وزن سیاسی مشاور ارشد نظامی گوریلوف افزایش قابل ملاحظه می یافت. لیف گوریلوف هرچه بیشتر به یک شخص پر نفوذ در مسائل افغانستان مبدل میگردید.
گوریلوف بطور آشکارا از امین طرفداری میکرد، او را حکمران واقعی افغانستان می پنداشت (عملاً همینطور هم بود). امین از نظر گوریلوف در موردش بخوبی اگاهی داشت. در عین حال طی این مدت او میتودهای تعقیب و نظارت از متخصصین شوروی را پیشرفته تر ساخته بود، مخصوصاً مشاورین که وزن بیشترداشتند.
باری امین از مشاور ارشد نظامی شوروی (گوریلوف) خواست تا هر هفته به او علوم نظامی را تدریس نماید. گوریلوف بدون تعلل به تدریس ستراتیژی و تاکتیک نظامی، خصوصیات نظامنامه های اردو، انواع تسلیحات، مهمات و تخنیک نظامی به امین پرداخته، بعضاً درس های آنها ساعتها طول میکشید. این یک دلیل دیگری بود که احترام به امین پُر انرژی را بیشتر ساخته و وی را از سائر وزرای کابینه (که) خود را برای آموختن علوم زحمت نمیدادند متمایز میساخت.
امین با آزردگی هرچه بیشتر از گوریلوف و زاپلاتین می پرسید که چرا رفقای شوروی در مسکو پرچمی ها را جا داده اند، بجای آنکه فوراً با آنها قطع رابطه نمایند و بهتر از همه آنها را تسلیم ارگان های امنیتی افغانستان نمایند تا به محکمهٔ انقلابی سپرده شوند.
باری امین به زاپلاتین و گوریلوف لکچر مفصلی را در مورد محتوای تضادهای آشتی ناپذیر با پرچمی ها خواند و کوشش کرد آنها را قناعت بدهد. امین آنها را مخاطب قرار داده سؤال کرد:
"شما چی فکر می کنید، علت جنجال های درون حزبی از زمان تأسیس آن در چی بوده است؟"
کارمند امور سیاسی زاپلاتین محتاطانه جواب داد:
"تفاوت نظرها در تاکتیک و ستراتیژی."
گوریلوف در ادامه: "خلقی ها عمدتاً از اقشار پائین جامعه برخاسته اند و پرچمی ها بلعموم منشه های بورژوازی متوسط و بزرگ و حلقات فیودالی دارند. یعنی اساس مخالفت ها را تفاوت های طبقاتی تشکیل میدهد."
امین موافقت کنان: "این همه درست است. اما من حالا به شما از دلیل اصلی نام می برم و امیدوارم که شما نظر مرا به آمرین خود در مسکو برسانید و چشمان آنعده از رفقا را که در مسکو کور کورانه به کارمل باور می کنند باز کنید. افتراق در حزب، کار دست ارتجاع امپریالیستی و فئودالی است. پرچمیزم بصورت مصنوعی در اعماق ادارهٔ مخفی آنوقت کشور در چوکات پولیس مخفی و ادارهٔ نظامی "ضد کشف" ایجاد گردید. کارمل و یاران نزدیکش اجنت های استخدام شده ای استند که از زمان شاه به این وظیفه گماشته شده اند. افزون برهمه من یقین دارم که باداران حقیقی آنها در جاه های دور از کابل قرار دارند. بطور مثال در واشنگتن یا بن."
جنرال ها نگاه پر معنی به یکدیگر رد و بدل نمودند. لیف گوریلوف بخوبی به یاد داشت که باری در حمام، یکی از روسای کلان کی. جی. بی. به او یاد آور شده بود که کارمل، تره کی و خود امین از مدتها قبل تحت "مواظبت" همه جانبهٔ کی. جی. بی. قرار دارند.
امین ادامه داد: "بلی، من میدانم برای شما مشکل است به اینهمه باور کنید. اما اگر تمام تأریخ حزب ما تعقیب شود، با سهولت میتوان معتقد شد که همین پرچمی ها از هر گونه شیوه ها استفاده میکردند تا جنبش انقلابی را منهدم بسازند. کارمل بارها از همکاری با رژیم مرتجع شاهی یاد آوری میکرد. او مسقیماً تأکید میکرد: "ما باید رنگ سرخ خود را کاهش بدهیم و شاه را معتقد بسازیم که ما کمونیست نیستیم." شما فکر کرده می توانید؟ آیا این چیزی جز همدست بودن با رژیم شاهی نیست؟
من حالا از مثالی یاد آور میشوم که برای سابقه داران حزب ما اسراری بشمار نمی رود، اما احتمالاً موجبات تحیر رفقای شوروی را به بار خواهد آورد. کارمل طی سال های متمادی، الی اپریل سال قبل به حیث مخبر محمد داوود، این مستبد و نوکر امپریالیزم، کار میکرد. در برابر خدماتی که کارمل انجام میداد، مأمورین امنیتی داوود پرچمی ها را غرض نمی گرفتند، خود رئیس جمهور داوود حتی بعضی از پرچمی ها را به حیث وزرا در کابینهٔ خویش تعیین کرد."
امین مکثی کرد و از تأثیر سخنان خود بالای مشاورین لذت برد. اما دیده میشد که این هنوز پایان حرفهای او نبود. مسائل اساسی را او به آخر گذاشته بود:
"پس از کودتای ضد شاهی، وقتیکه داوود نمیدانم چرا دفعتاً در برابر مخبر خود سرد شد، کارمل بخاطر آنکه توجه او را جلب نموده باشد و خدماتی را به رئیس جمهور انجام بدهد، پلان دستگیری و از بین بردن تمام رهبری جناح "خلق" را ترتیب و به او پیشکش کرد. این صرف ارادهٔ خداوند[6] و آن قدرتی را که ما در جامعه بدست آورده بودیم به ما کمک کرد تا از مرگ نجات یابیم."
هر دو مشاور واضحاً از آنچه می شنیدند سراسیمه شده بودند. البته، آنها قبلاً نیز شنیده بودند که پرچمی ها عناصری استند گندیده و غیر قابل اعتماد، اما حقایق جدید اکنون آنها را کاملاً معتقد ساخت که هیچگونه وحدتی با کارمل و پیروانش بوده نمی تواند. امین که روان شناس خوبی بود به تغییر در اذهان مشاورین پی برده و به سخنان اثر گذار خود ادامه داد. او طی این مدت کرکتر و

[6]. افغانها بسیار دقیق گفته اند: "درغگو حافظه ندارد." همین امین چند سطر بالا به شوروی ها دستش را به سینه میکوبید و تأکید میکرد که یک کمونیست واقعی است و اکنون از "ارادهٔ خداوند" (چیزیکه یک کمونیست واقعی به آن عقیده نمیداشته باشد) سخن بر زبان می آورد. سؤال در اینجاست که این جلاد مردم افغانستان چی وقت راست میگفت؟

خصوصیات دوستان شوروی خود را بخوبی مطالعه نموده بود. بطور مثال او میدانست که زاپلاتین شدیداً پابند موازین اخلاقی بوده و هیچگونه عدول را از آن تحمل نمیکرد. به همین دلیل رو به او نموده افزود:
" و این رابطهٔ او را (هدف کارمل است) با اناهیتا راتب زاد در نظر بگیرید! شما میدانید شوهر او کی بود؟ شخصی به نام کرام الدین، داکتر شخصی پادشاه. و کارمل این زن نابکار را به کمیتهٔ مرکزی حزب می کشانید."
زاپلاتین دست هایش را تکان داده و وانمود ساخت که در ناراحتی امین خود را شریک میداند. امین در این میان با طمطراق هرچه بیشتر ادامه داد:
"ما همیشه بر مواضع محکم طبقاتی ایستاده بوده و به مستضعف ترین اقشار دهاقین و پرولیتاریا اتکاء داشته ایم، در حالیکه پرچمی ها همیشه در مورد اتحاد با روشنفکران، بورژوازی ملی و حتی فئودالها تأکید کرده اند. آنها آثار لینین را بدرستی نه آموخته اند. اینهمه بالاخره به چی انجامید. نتیجه آن شد که جناح "خلق" انقلاب کبیر ثور را به ثمر رسانید و رفقای ما در صف اول مبارزه قرار گرفتند. شما حداقل از یک تن پرچمی ایکه در آن روز فیصله کن کدام نقشی قابل ملاحظه ای را بازی کرده باشد نام ببرید! رئیس ارکان قوای چهار زره دار رفیع، هنگامیکه منصب داران پائین رتبه جان های شان را برای گرفتن ارگ به مخاطره انداخته بودند، آرام در دفتر خود نشسته بود. و پرچمی مخفی شدهٔ دیگر جگرن ضیا قوماندانی گارد را بعهده گرفته و شخصاً بالای رفقای ما فیر میکرد. سائر پرچمی ها در مغاره های خویش پنهان شدند. نخیر، آنها این انقلاب را کار نداشتند."
اینکه قهرمان اصلی خود امین بود دیگر هیچ کسی در این رابطه شک نمیکرد، او در حالیکه با غرور تمام سینه اش را پیش می انداخت در ادامه گفت: "حالا همه میدانند که قهرمان اصلی ثور کی است. مگر وقتیکه سی سال قبل رفیق تره کی مرا به عضویت در کمیتهٔ مرکزی حزب پیشنهاد کرد، کی مخالف بود؟ کارمل! او و رفقایش از هرگونه تلاش ها استفاده کردند تا مانع عضویت من در حزب شوند. حتی یک ماه قبل از انقلاب، این افراد یکبار دیگر تقاضا نمودند تا مرا از ترکیب کمیتهٔ مرکزی بیرون نموده و از رهبری سازمان نظامی حزب برکنار بسازند. از اینهمه چی نتیجه گیری میتوان کردد؟ آنها علیه انقلاب، علیه حزب و علیه اصلاحات دیموکراتیک بودند. اما این کارمل و پیروان وی اکنون کجا استند! من، اینجا در برابر شما ایستاده استم، شخص دوم در دولت استم، منشی کمیتهٔ مرکزی استم، وزیر و معاون صدراعظم استم. لیدران طراز اول اتحاد شوروی و جنبش های بین المللی کمونیستی با من ملاقات میکنند، همه جهان مرا می شناسد.
شما به افسانه هایی از قبیل آنکه گویا کارمل "تیوریسن کبیر جنبش انقلابی در افغانستان" است باور نداشته باشید. بلی، طی همه سال های گذشته او مقاله های زیادی به تحریر درآورده است، اما اگر همهٔ آنها را با دقت مطالعه نمائید چهرهٔ تهوع آور یک ریویزیونست[7]، کامپرادور[8] بورژازی و دسیسه گر را مشاهده خواهید کرد. حرفهای مرا به رفقای خویش در مسکو برسانید و نگذارید آنها در مورد او خطا کنند."
گوریلوف و زاپلاتین بدون هرگونه تعلل نظریات مثبت خود را در بارهٔ "شخص دوم در جمهوری دیموکراتیک افغانستان" به رهبری خود گذارش میدادند. آنها بارها با شعف تمام از استعداد و کوایف خارق العادهٔ امین به همکاران خود یاد آور می شدند. اما عجیب آنکه خود امین نتوانست بالای مشاور ارشد نظامی گوریلوف اعتماد پیدا کند. امین به مثابهٔ یک انقلابی واقعی نمیتوانست دوستی گوریلوف را با محمد داوود به او ببخشد، او میدانست که گوریلوف بارها بخاطر سر سلامتی داوود جام خود را بالا برده بود.
تقریباً تمام افغانهای سرشناسی که در نظام قبلی ایفای وظیفه میکردند طی سال که گذشت یا از بین رفتند یا در وضعیت رقبت باری در زندان ها به سر میبردند و یا هم بخارج از کشور متواری شدند. نتیجهٔ منطق بی رحمانهٔ مبارزهٔ انقلابی و درس های اکتوبر کبیر را که امین آموخته بود چنین بودند. به همین علت بود که گوریلوف و سفیر پوزانوف این "ریوزیونیست های" دورهٔ بریژنیف در زندگی نوینی که "انقلابیون" آرزو داشتند در افغانستان اعمار نمایند به درد نمی خوردند.
اما لیف گوریلوف از بدبینی امین در بارهٔ خود خبر نداشت و با کمال بلا تکلیفی به وظایفش ادامه میداد. این قوماندان اسبق قوای کوماندو آرزو داشت در اینجا نیز چیزی را مشابه به "پیادهٔ بال دار" (قوت های خاص کوماندو) ایجاد نماید. روی این هدف او از تمام افغانستان سه صد جوان نیرومند را جمع آوری نموده و افسران شوروی زیر نظر گوریلوف به تدریس آنها پرداختند.
این قوت های خاص بزودی به کار گوریلوف آمدند. جوانان مذکور را در اواسط مارچ ۱۹۷۹ به هرات، در غرب افغانستان جائیکه شورش مسلحانه آغاز گردید اعزام نمودند.

****

هرات را بسیاری ها به حق یکی از زیبا ترین شهرهای افغانستان می شمارند. این شهر که هم سرحد با ایران و ترکمنستان است از دوره های پارینه از بابت کسبه کاران ماهر، تجار ثروتمند، شعرا و نوازندگان بی مانند خود شهرت داشته است. طبیعت بی همتای هرات خود مایهٔ پیدایش و رشد استعدادها در آنجا بوده است: در هیچ جایی از دنیا درختان کاج به این زیبای را نمیتوان مشاهده کرد. از گوشه های مختلف جهان مردم رهسپار این شهر بی مانند می گردیدند تا از تماشای مناره های مشهور مجموعهٔ موساله، نقاشی های آبی رنگ مسجد جامع هرات (در وقت و زمانش یکی از بزرگترین مسجد در تمام مشرق زمین)، بالاحصار قرون اوسطی که در مرکز شهر بالای تپه اعمار گردیده، تولیدات دست دوزی، قالین بافی و زرگری محلی را خریداری نموده و بالاخره از تماشای مرغ جنگی های بی نظیر آن لذت ببرند.
هرات برای افغانستان همان موقفی را دارد که سنکت پیتیرزبورگ برای روسیه داراست. هرات شهری است متوازن، روشن و با آثار تأریخی.
متخصصین شوروی با رضایت برای کار به هرات میرفتند. در قدم اول، با در نظر داشت شرایط افغانستان، این شهر را میشد محل کاملاً متمدن نامید. در آنجا هوتل عصری سه منزله ای با رستوران، حوض آب بازی و هواکش ها، سینماها، موزیم ها، آثار معماری های قدیمه و سائر دیدنی ها وجود داشتند. دوم آنکه از این شهر سرک مستقیم، مانند تیر بطرف یکی از جنوبی ترین شهرهای اتحاد شوری، یعنی کُشک میرفت. این راه تقریباً یک ساعت را در موتر در بر میگرفت. و بالاخره در قدم سوم، چیزیکه اهمیت کمتر

---

[7]. این اصطلاح از کلمهٔ لاتین revisio که بازنگری معنی میدهد گرفته شده است.

[8]. این اصطلاح از کلمهٔ لاتین comparare که معامله گری و موافقت گرائی معنی میدهد گرفته شده است.

نداشت، هرات یک شهر آرام و بی خطر بشمار می رفت. از "آشیانهٔ خشونت"، یعنی پاکستان دور قرار داشته و مردم در اینجا به کارهای صلح آمیز روز مرهٔ خویش مشغول بودند.

در بهار ۱۹۷۹ در ترکیب فرقهٔ (۱۷) هرات بدون احساس کدام تکلیفی مشاورین نظامی و چند تن متخصص ملکی شوروی کار میکردند. علاوه بر شوروی ها متخصصین از کشور های بلغاریا، چکوسلواکیا و هندوستان نیز در این شهر وجود داشتند. چون هرات محل با امنیت بشمار می رفت تقریباً همه متخصصین شوروی در اینجا با خانواده های شان زندگی می کردند.
وظایف مشاورین نظامی کدام پیچیدگی خاصی نداشت. زد و خوردهای مسلحانه در نزدیکی ها جریان نداشتند. در این شهر حتی قبل از "انقلاب" در فرقهٔ یاد شده یکی از سازمان های اولیهٔ قوی حزبی فعالیت میکرد. در ترکیب این سازمان اولیه اکنون نه تنها منصب داران بلکه خورد ضابطان و حتی سربازان نیز شامل گردیده بودند.
تا هنوز علت اصلی که جرقهٔ اساسی برای شروع ناگهانی نا آرامی ها در این شهر گردید معلوم نیست.
گفته میشود که غالباً اعمال نهایت صریح "انقلابیون" در این شهر احساس مردم متدین آنرا جریحه دار ساخته باشد... حاکمیت جدید فکر میکرد که با دور انداختن چادری ها از بالای سر زنان این "عنعنهٔ قرون اوسطی" کار خوبی میکند، و یا هدایت آنکه منبعد دختران و پسران در مکاتب یکجا درس بخوانند، و به نور محمد تره کی که تصاویرش در همهٔ شهر آویخته شده بودند بیشتر از خداوند سجده نمایند، کار خوبی میکند.
گفته میشد که علت دیگر شورش ها آغاز به زور و خشونت اصلاحات ارضی بوده باشد.
در عین حال از یک عامل عمدهٔ دیگر نیز در بروز نا آرامی ها در شهر یاد آوری می کردند و آن وقوع انقلاب ضد شاهی یک ماه قبل در کشور ایران، همسایهٔ افغانستان بود. هرات همیشه با ایران روابط نزدیک تجارتی، فرهنگی و بشری داشته است. سرحد در این ناحیه بیشتر ماهیت مشروط دارد، رفت و آمد به هردو طرف بدون ممانعت صورت میگیرد. در فبروری قدرت را در ایران پیروان آیت الله خمینی بدست گرفتند. طرفداران خمینی تأمین مواذین دین اسلام را در تمام ساحات زندگی اعلام داشتند، شاید موج مذکور به اینجا نیز رسیده بود؟
صرف نظر از اینهمه به تأریخ ۱۲ مارچ ۱۹۷۹ با استفاده از راه های مختلف که به شهر منتهی میشدند دسته های از دهاقین ناراضی به طرف شهر حرکت کردند. پس از رسیدن به کوچه های هرات اهالی شهر با آنها یکجا شده و همهٔ این تودهٔ عظیم مردم که با دنده های چوب و سنگ مسلح بودند و فریادهای الله اکبر سر می دادند به مرکز شهر ریختند. کمیتهٔ حزبی و دفاتر دولتی مورد حمله قرار گرفتند. فعالین حزبی پارچه پارچه می شدند و منازل آنها به آتش کشانیده میشد. هراتی که فقط دیروز آرام و صلح آمیز بود اکنون به یک دوزخ تمام عیار مبدل گردیده. تلاشهای نظامیان فرقهٔ پیاده که در تانکها و ماشین های محاربوی به کوچه ها برآمده بودند و فیر های هوایی میکردند تا بدینترتیب مردم را به آرامش دعوت نمایند تأثیر برعکس از خود به جا گذاشت: این عمل نظامیان مردم را هرچه بیشتر عصیانی ساخته و در میان آنها شعار های هجوم به مقر فرقه و غصب سلاح از سلاح کوت ها بگوش رسید.
بتاریخ ۱۴مارچ مشاور ارشد نظامی شوروی در فرقهٔ ۱۷ دِگروال ستانیسلاف کاتی چیف از کابل کمک خواست. جنرال گوریلوف به نوبهٔ خود به کاتیچیف هدایت داد تا برای فیر بالای شورشیان از توپخانه کار بگیرد و وعده داد که "اوضاع را تحت کنترول خواهد داشت." منسوبین جز و تام توپخانه از توپ ها مستقیماً بطرف دسته های مردم به فیر کردن شروع نمودند.
در این میان اجتماع شوروی مقیم هرات اولین قربانی ها را متقبل شد. یکی از متخصصین آماده سازی پشم به نام یوری بوگدانوف در خانه اش به قتل رسید و خانم او را با جراحات متعدد همسایه های افغان معجزه آسا نجات داده در خانهٔ خود پناه دادند. در یکی از کوچه های هرات مشاور معاون قوماندان فرقه به نام جگرن نیکلای بیزیوکوف بدست شورشیان افتیده به قتل رسید.
واقعهٔ هرات در حقیقت طوفانی بود که در یک روز کاملاً روشن بوقوع پیوست. قبلاً تصور می شد که شوروی ها نباید در افغانستان از چیزی هراس داشته باشند، همه باور داشتند که افغان ها شوروی ها را دوست دارند و در صورت بروز خطر همیشه و در هر جا از آنها دفاع میکنند...
خانواده های مشاورین شوروی و همه پرسونل ملکی بلافاصله به میدان هوائی هرات تخلیه شده و از آنجا بزودی به کابل منتقل گردیدند. متخصصین ملکی، خانم ها و کودکان آنها را الی رسیدن طیارهٔ مسافربری "ایرفلوت" در تالار "مرمری" سفارت که برای ضیافت ها مد نظر گرفته شده بود جابجا ساختند. بسیاری از آنها فاقد غذا، اسناد بوده، چپلک به پا و لباس های خانگی به تن داشتند.
اما بزودی معلوم شد که این آخرین ضربه نیست. بلی، در فرقهٔ ۱۷ پیاده مواضع حزب دیموکراتیک خلق همیشه قوی بوده و از قطعات مطمئن و جنگی بشمار میرفت. اما تأثیر مخفی ملاها در این قطعه بیشتر بوده است. پس از آنکه فیرهای توپخانه بالای دسته های مردم که به شهرک نظامی نزدیک میشدند آنها را سر درگم ساخت، میله های توپ ها ناگهان دور خورده و مقر فرقه و قاغوش ها را هدف قرار دادند. بعد از دو روز همه واحد های فرقه با نظامیان توپخانه متحد شده، یا تسلیم شورشیان گردیدند و یا هم فرار را برقرار ترجیح دادند.
به تأریخ ۱۵ فبروری هرات بدست قیام کنندگان افتید. آنعده از اعضای حزب که زنده مانده بودند، قوماندان های وفادار به رژیم و متخصصین شوروی به میدان هوائی هرات که در ده کیلومتری شهر موقعیت دارد عقب نشینی نمودند.
پنج روز بعدی را بدون شک و تردید میتوان برای جمهوری دیموکراتیک افغانستان سرنوشت ساز نامید. در حلقات حکومتی ترس و وحشت حکمفرما گردیده بود. اگر هرات که تا کنون شهر مطمئن و شگوفان بشمار میرفت به این سادگی پس از اولین فشار دسته های بی سلاح مردم، از دست رفت پس چی انتظاری از سائر نقاط، جائیکه از مدتها بدینسو دسته های ضد "انقلاب" فعالیت دارند میتوان داشت؟ آیا این شورش زنگ خطری برای دیگران بخاطر شروع یک قیام بزرگ مسلحانه نخواهد شد؟ در اینصوت ضد "انقلابیون" مانند برف کوچ از سرحدات به کابل رسیده و با گذشت هر روز وسعت بیشتر کسب نموده و حاکمیت نچندان قوی را یکجا با مشاورین شوروی، تانکها، طیاره ها، عقاید و پلان هایشان قلبه خواهند کرد.
تره کی با دستپاچگی جنرال گوریلوف را مخاطب قرار داد: "ما به کمک فوری نظامی اتحاد شوروی نیاز داریم." و در حالیکه درخواستش را دقیق تر میساخت افزود: "کمک قوای کوماندوی شما ضرورت است."
امین به نوبهٔ خود هدایت داد تا همه طیاره ها را به هوا بلند نموده و هرات را به خاکروبه مبدل نمایند...

بوگدانوف حین ورود به دفتر سروری، او را که شخصی بود عظیم الجثه، با حرکات هنرمندانه و عادت به خود نمائی داشت با تفنگچه ای در دست یافت، تو گوئی شورشیان زیر کلکین های دفتر او رسیده بودند.

سروری با صدای لرزان و با تأسف گفت: "فرقهٔ هرات دیگر وجود ندارد، اردو را میتواند وایروس ترس و وحشت فرا بگیرد. در صورت ادامهٔ حوادث به همین شکل طی پنج روز کابل نیز به همین سرنوشت دچار خواهد شد."
بوگدانوف که قبلاً هیچگاهی سروری را چنین مضطرب ندیده بود پرسید: " در چنین یک اوضاعی شما کدام اقداماتی را میخواهید روی دست بگیرید؟"
سروری: "به کوه ها میرویم و همه چیرها را از سر شروع میکنیم. از کوه ها مانند سیلاب بالای کشور پائین می آئیم."
دگرمن بوگدانوف در حالیکه با خود می اندیشید: " بلی، شما میروید، شما را پنهان خواهند کرد، اما ما کجا برویم؟ زن و اولادهای ما را کی نجات خواهد داد؟" اما به آمر ادارهٔ "اگسا" جواب داد: "بهتر می بود اگر شما اوضاع را آرام و با عقل سلیم تحلیل و ارزیابی می نمودید. تا جایی که من معلومات دارم کابل هنوز هیچ کاری بخاطر آنکه کمک واقعی به هرات برسد انجام نداده است. آیا کسی از مسؤولین به هرات پرواز نموده؟"
سروری در حالیکه با وارخطایی دست هایش را به دو طرف می برد گفت: "نخیر." به نظر می رسید که این نظر حتی بفکر سروری هم خطور نکرده بود. سروری در ادامه: "همه اراکین ما منتظر استند که اتحاد شوروی به ما کمک خواهد رساند."
دست و پاچگی در آنروز همه سو حکمفرما بود: در کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق، در حکومت، در "خانهٔ خلق" (ارگ شاهی افغانستان) جایی که اقامتگاه تره کی قرار داشت. گوریلوف و زاپلاتین با مشکلات فراوان توانستند رهبری وزارت دفاع را سر حال بیاورند. آنها واحد اوپراسیونی را تحت قوماندانی دگروال انخرگل که قوماندان قطعهٔ توپچی بود ایجاد نموده، طیاره های جبهه ای بم افگن IL-28 را از میدان هوائی شیندند که در جنوب هرات موقعیت داشت به هوا بلند نموده و ترتیبات آماده سازی جزو تام مخصوص را برای اعزام متعاقب آن به محل شورش روی دست گرفتند.
****

قیام در فرقهٔ هرات نه تنها لیدران افغانستان را به شدت به هراس انداخت بلکه بسیاری از شوروی ها را در کابل نیز به لرزه آورد. این لرزهٔ آنها به مسکو رسیده و اعضای بیروی سیاسی راهم فرا گرفت. آنها چند روز پی در پی، منجمله روزهای شنبه و یکشنبه (چیزیکه برای زمان صلح غیر قابل تصور بود) گردهم می آمدند تا بالای واقعهٔ بوجود آمده بحث نمایند. اسناد محرمی این جلسات که اکنون مهر محرم از آنها برداشته شده نشان میدهد که هیجانات هنگام تبادل نظریات نهایت شدت داشته و سردمداران کرملین با دشواری های متعددی در حصهٔ اتخاذ تصامیم مناسب روبرو بودند.
رئیس کی. جی. بی. اتحاد شوروی آندروپوف روز شنبه ۱۷ مارچ به عمارت وزارت امور خارجه نزد گرومیکو آمد. ایندو دیر زمانی در دفتر وزیر باقی ماندند و در جریان گفتگو چند بار با وزیر دفاع شوروی مارشال اوستینوف تماس های تلفونی گرفتند. گرومیکو (همچنان وقتاً فوقتاً) مسؤولین و معاونین بخش های مختلف شرق میانه را برای دریافت معلومات به دفتر احضار میکرد. پس از ختم گفتگوها گرومیکو و آندروپوف برای اشتراک در جلسهٔ بیروی سیاسی رهسپار کرملین شدند. گرومیکو حین ترک دفتر به مسؤولین دعوت شده اکیداً گفت تا در دفتر باقی مانده و منتظر برگشت او باشند.

در جلسهٔ بیروی سیاسی از اشخاص مهم صرف بریژنیف، سوسلوف و چیرنینکو به نظر نمیرسیدند. منشی عمومی (هدف بریژنیف است) در آستانهٔ جلسه به ناحیهٔ زاویدووه[9] برای شکار رفته بود. بریژنیف به سرعت به طرف فرسوده شدن میرفت، شدت بیماری ها او را شکنجه میداد؛ روز های جمعه بعد از ظهر او به طبیعت میشتافت و همکاران وضع او را درک میکردند. آنروز چیرنینکو[10] نیز با او به زاویدووه رفته بود. سوسولوف (دوست جدا ناپذیر بریژنیف) در این میان در رخصتی قرار داشت. منشی کمیتهٔ مرکزی به حاضرین جلسه خاطر نشان ساخت که رفیق بریژنیف فردا برمیگردد و در بحث پیرامون موضوع اشتراک میورزد. و اکنون بنابر هدایت او (بریژنیف)، صرف نظر از آنکه همه بی وقت دعوت شده اند باید در بارهٔ آنکه چی راهی انتخاب گردد فکر شود . اعضای بیروی سیاسی همه سرهای سفید خود را با علامت موافت تکان داده و به کاغذ های که از قبل در برابر هر یک شان گذاشته شده بود دقیق شدند.
کی ریلینکو[11] که در عدم بریژنیف جلسهٔ بیروی سیاسی را پیش میبرد با دقت حاضرین را از نظر گذراند: "شاید بهتر باشد که در شروع رفیق گرومیکو را بشنویم؟"
مخالفتی شنیده نشد. گرومیکو (وزیر امور خارجه) سرفهٔ کم صدائی نموده و با آواز پائین خود بدون هیجان اوضاع را بشکل ذیل ترسیم کرد:
"نظر به اطلاعاتی که ما از افغانستان به شکل رمز و همچنان گفتگوهای تلفونی از مشاور ارشد نظامی گوریلوف و شارژ دافیر سفارت خویش رفیق الکسیف بدست آورده ایم مبین آن است که اوضاع در آنجا وخیم گردیده. شهر هرات که در غرب کشور در سرحد ایران قرار دارد (به) مرکز قیام مبدل گردیده. ما معلومات بدست آورده ایم که یکی از فرقه های اردوی افغانستان مستقر در این شهر عملاً فروپاشیده است. یک کندک توپچی و یک کندک پیاده هردو به قیام کنندگان پیوسته اند. در شهر دسته های تخریبکار و دهشت افگن که از ایران رخنه نموده اند به چور و چپال متوصل میشوند. ضد انقلابیون داخلی که عمدتاً از مذهبیون تشکیل یافته نیز با آنها پیوسته اند. تعیین تعداد قیام کنندگان مشکل است، اما رفقای ما تأکید میکنند که آنها هزاران تن استند." گرومیکو در اینجا مکثی نموده بدینترتیب به حاضرین موقع داد تا اهمیت موضوع را بهتر درک نمایند. در ادامه تأکید کرد: "میخواهم به شما برسانم که امروز صبح ساعت یازده من با امین گفتگوی تلفونی داشتم، موصوف در صحبت با من با آرامی تمام خاطر نشان ساخت که اوضاع آنقدرهم پیچیده نیست و اردو وضعیت را کنترول میکند."

---

[9] ناحیهٔ مذکور در ولایات مسکو و تووبر در شمال غرب مسکو قرار داشته و در آنجا قبلاً یکی از اقامت گاه های رئیس دولت اتحاد شوروی و اکنون رئیس جمهور فدراسیون روسیه به نام "روس" موقعیت دارد. ناحیهٔ مذکور مملو از جنگلات انبوه بوده و اراکین بند رتبهٔ شوروی و اکنون روسیه معمولاً در آنجا به شکار حیوانات مختلف وحشی میروند.

[10] شخص مذکور یکی از معتمدین نزدیک ل. بریژنیف بحساب میرفت. او مانند بریژنیف از حلقهٔ محافظه کاران در رهبری حزب کمونیست برمیخاست. چیرنینکو حین کودتای ثور درافغانستان عملاً شخص دوم (البته بعضاً از آندروپوف، رئیس کی. جی. بی. نیز در این سمت یاد میکردند) در سلسلهٔ مراتب رهبری شوروی قرار داشت. تصادفی نبود که پس از مرگ بریژنیف در سال ۱۹۸۲ همین شخص به حیث منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی تعیین شد.

[11] حین کوتای ثور در افغانستان عضو بیروی سیاسی و منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی بود.

کی ریلینکو خواست در بارهٔ این خبر وضاحت بیشتر بدست آورد:
"یعنی اینکه مطابق گفته های امین رهبری افغانستان هیچگونه تشویشی از انکشاف اوضاع احساس نمیکند؟"
گرومیکو بدون هیجان جواب داد: "بلکل همیطور است. امین به من گفت که اوضاع در پرنسیپ عادی است. تمام والی ها از حکومت طرفداری میکنند. اما گذارش های رفقای ما طور دیگری اند، آنها از وخامت اوضاع در هرات و نقاط دیگر نگران استند. من از امین پرسیدم که او از ما (شوروی ها) کدام اقدامات را انتظار دارد. او با قاطعیت اظهار داشت که تهدیدی برای رژیم وجود ندارد. در پایان گفتگو او خواهش کرد تا سلامهایش را به اعضای بیروی سیاسی و به شخص لئونید بریژنیف برسانم.
اما دو، سه ساعت بعدتر از این صحبت رفقای ما خبر دادند که هرات را ناآرامی ها فرا گرفته است. منابع ما همچنان خبر میدهند طی چند روز آینده دسته های دیگر از شورشیان که در پاکستان و ایران آموزش دیده اند داخل قلمرو افغانستان میشوند. خبر جدید که نیم ساعت بعد از آن به ما رسید گویندهٔ آن است که رفیق تره کی مشاورین ما گوریلوف و الکسییف را نزد خود دعوت کرده است. او از اتحاد شوروی خواسته تا در اختیار حکومتش تحنیک نظامی، مهمات جنگی و مواد خوراکه قرار داده شود. تمام این خواسته های تره کی در اسناد که مقابل شما قرار دارند درج گردیده اند. تره کی همچنان بطور غیر مستقیم اشاره کرد که احتمالاً به کمک های اتحاد شوروی از طریق هوا و از طریق زمین ضرورت پیدا شود. این بدان معنی است که آنها اعزام قوای پیاده و هوایی ما را میخواهند.
پس از ادای جملهٔ واپسین که همه حاضرین را به تشویش انداخته و واداشت تا سرهای شان را بلند کنند، گرومیکو لازم دید در این مورد تبصرهٔ کند:
" به عقیدهٔ اینجانب هنگام کمک به این کشور ما باید در نظر داشته باشیم که به هیچ قیمت نمیتوانیم افغانستان را از دست بدهیم. شصت سال است که ما با این کشور در صلح و همسایگی نیک زندگی میکنیم. و اگر اکنون ما افغانستان را از دست بدهیم، این یک ضربهٔ شدیدی بالای سیاست ما خواهد بود.
در اتاق مجالس برای مدتی خاموشی حکمفرما گردید. حالا دیگر همه اعضای بیروی سیاسی بطرف وزیر دفاع میدیدند. اوستینوف (وزیر دفاع) که طبق معمول مشوش و خسته بنظر میرسید تأئید کرد که اوضاع رهبری افغانستان را مضطرب ساخته است. وزیر دفاع طی این مدت چند بار به وسیلهٔ دستگاه خاص مخابره با جنرال گوریلوف ارتباط گرفته و از وقایع که اتفاق افتیده بود بخوبی آگاهی داشت. معلوم میشد که مشاور ارشد شوروی (گوریلوف) چیزی که در توان داشت انجام داده بوده وشخصاً ادارهٔ قوماندانی دست و پاچه شده و مورال باختهٔ رژیم را به عهده گرفته بود. بطور مثال این او بود که امر به پرواز درآمدن طیاره های بم افگن نوع IL-28 و سوق آنها را بطرف هرات داده و به کندک توپچی قوماندانه داده بود تا بالای دسته های قیام کنندگان فیر کند.[12] اما وخامت اوضاع بیشتر میشد. دیروز وزیر دفاع در حالیکه شدیداً عصبانی بود هدایت داده بود تا طبقهٔ کارگر را مسلح ساخته و به جنگ بفرستند. مشاور ارشد در تلفون کوشش کرده بود به وزیر دفاع اعتراض نماید: "من یک فرد نظامی استم نه سیاستمدار." اما اوستینوف چنان بالای او فریاد کشیده بود که گوریلوف صرف گفته بود: "اطاعت میشود صاحب!" تعجب گوریلوف را که از اوضاع داخل افغانستان بخوبی اگاهی داشت و شعار های از قبیل "طبقهٔ کارگر افغانستان" که بیشتر قصه های برای ساده لوحان بود، میتوان تصور کرد.
اوستینوف در حالیکه اعضای مسکوت شدهٔ بیروی سیاسی را مخاطب قرار میداد گفت: "فردا صبح یک گروپ اوپراسیونی از کابل به هرات برای مبارزه با شورشیان اعزام میشود. ما به رفیق تره کی مشوره دادیم تا به محل شورش قطعاتی را بفرستد، مگر او خاطر نشان ساخت که چنین کاری امکان پذیر نیست زیرا نقاط دیگر نیز نا آرام استند. خلاصه اینکه آنها منتظر اعزام قوای زیاد از طریق زمین و هوا استند."
آندروپوف با تعجب: "یعنی اینکه آنها امیدوار هستند که ما بالای شورشیان حمله خواهیم کرد؟"
کی ریلینکو رشتهٔ سخن را گرفته افزود: "بلی، رفقای عزیز، سؤال این است که اگر ما قوای خود را به آنجا بفرستیم، آنها در آنجا با کی جنگ خواهند کرد؟ طوریکه ما حالا شنیدیم شماری زیادی از روحانیون با شورشیان یکجا شده اند، این ها مسلمان بوده و مردم عادی استند، بدینترتیب ما با مردم به جنگ خواهیم پرداخت؟"
رئیس کی. جی. بی. توضیح داد: "منابع ما خبر میدهند که از پاکستان به قلمرو افغانستان در حدود سه هزار نفر که عمدتاً مذهبیون استند در حال حرکت میباشند. سوال در اینجاست که اینها تا کدام سطح پشتیبانی مردم را دارند؟
گرومیکو موافقت کنان: "هنوز توازن قوا میان طرفدران حکومت و شورشیان وضاحت ندارد. حوادث در هرات سر و صدای زیادی بر پا کرده، آنجا بیشتر از هزار تن کشته شده، ولی با آنهم چگونگی اوضاع وضاحت کامل ندارد."
در این میان کاسیگین با شدت داخل گفتگو گردیده گفت:
"به نظر من مسودهٔ مصوبه در مورد افغانستان که به ما داده شده است باید بطور جدی اصلاح شود. قبل از همه ارسال تسلیحات نباید الی اپریل معطل گردد، باید در اختیار آنها هرچیزی که میخواهند قرار داده شود، همین اکنون، بلافاصله. علاوه بر آن، من پیشنهاد میکنم تا اقدامات ذیل نیز روی دست گرفته شوند: باید به تره کی خبر داده شود که ما قیمت گاز وارداتی را از افغانستان از ۱۵ به ۲۵ روبل در بدل ۱۰۰۰ متر مکعب بالا میبریم. اینکار به دوستان افغانی امکان آنرا مساعد میسازد تا مصارف خرید تسلیحات را بپوشانند. اگرچه به نظر من، این تسلیحات به افغانها باید بطور بلاعوض سپرده شود."
اعضای بیروی سیاسی همه یکجا نعره سردادند: "بلی، درست است نباید از خود کوچکی نشان بدهیم."
صدراعظم شوروی در ادامه: " در مسوده درج گردیده است که ما به آنها ۷۵ هزار تُن گندم میدهیم. به عقیدهٔ من در این عدد باید تجدید نظر صورت بگیرد و به افغانستان ۱۰۰ هزار تن گندم صادر شود. بدینترتیب ما کمک بزرگ روانی به مردم افغانستان خواهیم کرد. ما باید بخاطر افغانستان مبارزه نمائیم."

---

[12] در حقیقت این پاراگراف اعتراف صادقانه و روشنی است در بارهٔ آنکه مشاورین شوروی در افغانستان صرف وظیفهٔ مشوره دادن را در قطعات اردوی افغانستان نداشتند، به آنها عملاً پس از کودتا وظیفهٔ داده شده بود تا حوادث را به نفع مسکو تغییر بدهند، و برای دسترسی به این هدف حتی طیاره ها را به امر خود!! به پرواز در می آوردند و شهرها و مردم را بمبارد میکردند. بدینترتیب کوشش ها بخاطر آنکه شوروی ها را در آغاز و ادامهٔ جنگ های بعدی بیطرف نشان بدهند حد اقل جدی نیستند. حوادث بعدی در هرات نشان داد که سرکوب قیام قبل از همه به امر شوروی ها صورت گرفت بود.

کی ریلینکو: " بیائید به رفیق کاسیگین پیشنهاد کنیم تا تعدیلاتی را با در نظر داشت مسائلی که در اینجا مطرح گردید در مسودهٔ شورای وزیران شوروی درج نموده و فردا سند آماده شده را در اختیار ما قرار بدهد."
کاسیگین موافقت کنان: "خوب است، من صبح تمام کارها را انجام میدهم. در عین حال میخواهم یک مسألهٔ دیگر را نیز خاطر نشان بسازم. دیده میشود که تره کی و امین حقیقت را در بارهٔ اوضاع از ما پنهان مینمایند. ما تا همین اکنون بدرستی نمیدانیم که در افغانستان چی اتفاق افتیده. اینها غالباً اشخاص خوبی استند ولی بسیاری چیزها را از ما پنهان میدارند. اینکه دلیل آن چی است، واضح نیست." و در حالیکه رویش را بطرف گرومیکو دور میداد گفت: "رفیق گرومیکو من فکر میکنم که موضوع سفیر را باید یکطرفه نمائیم. در حقیقت سفیری که اکنون در کابل قرار دارد از اعتبار زیاد برخوردار نبوده و کاری را که باید بکند انجام نمیدهد. افزون بر آن به عقیدهٔ من لازم است تا تعدا دیگری از متخصصین ورزیدهٔ نظامی به آنجا فرستاده شود. درعین حال وقت آن فرا رسیده است تا یک فیصلهٔ همه جانبهٔ سیاسی اتخاذ گردد. شاید بهتر باشد مسودهٔ چنین یک فیصله از طرف رفقای وزارت امور خارجه، وزارت دفاع، کی. جی. بی. و شعبهٔ روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی ترتیب گردد. شکی وجود ندارد که کشورهای چون ایران، چین، پاکستان و بلاتردید کارتر[13]علیه افغانستان موضع خواهند گرفت و از هر طریق ممکن سد راه فعالیت های حکومت قانونی آن خواهند شد. این همان نقطهٔ است که پشتیبانی سیاسی ما ضرورت خواهد بود."
کاسیگین سپس نفسی تازه نموده و به مسئلهٔ پرداخت که دیگران تا کنون از ابراز آن ابأ میورزیدند:
"من به آن عقیده استم که ما باید رهبری افغانستان را تشویق نکنیم که از ما اعزام قوا را درخواست نمایند. ما در افغانستان با کی جنگ خواهیم کرد؟ همهٔ آنها مسلمان هستند، اهل یک دین استند، اعتقاد به دین در آنها آنقدر قوی است که میتوانند به دور همین محور متحد شوند. تصور من این است که ما باید مستقیماً به تره کی و امین در مورد اشتباهاتی که آنها مرتکب شده اند بگوئیم. شما خود فکر کنید، آنها تا همین اکنون به کشتار مخالفین ادامه میدهند."
از محتوای سخنان صدراعظم شوروی دیده میشد که موصوف برای جلسهٔ کنونی بخوبی آمادگی گرفته و تلگرام های کی. جی. بی. ، جی. آر. یو.، اسناد وزارت امور خارجه و کمیتهٔ مرکزی حزب را بخوبی آموخته بود. حاضرین جلسه متوجه این موضوع شدند. اما همهٔ آنها بخوبی درک میکردند که اختیار کردن سکوت درمورد اعزام قوا امکان پذیر نخواهد بود. پس از آنکه کاسیگین نظریاتش را ارائه نمود رشتهٔ سخن را اوستینوف بدست گرفت. اوستینوف که طی سالهای متمادی در دستگاه دولتی کار کرده بود (وی مانند کاسیگین در زمان ستالین به مقام کمیسار مردمی[14] رسیده بود) و در بیروکراسی اداری مهارت زیاد داشت، از اظهار مستقیم موضع اش خود داری نموده از راه دیگری پیش آمد:
"در رابطه به عمل نظامی ما بالای دو انتخاب کار کرده ایم. اول، ما میتوانیم در جریان یک شبانه روز به افغانستان فرقهٔ ۱۰۵ کوماندوی هوایی را داخل ساخته و کندک موتوریزه را به کابل برسانیم. در عین حال فرقه های ۱۰۵ و ۱۰۸ را در نزدیکی سرحدات مستقر میسازیم. اما طوریکه قبلاً خاطر نشان گردید لازم است تا یک فیصلهٔ سیاسی اتخاذ گردد."
کی ریلینکو عجله کرد تا از پیشنهاد وزیر دفاع پشتیبانی نماید:
"طرح موضوع از طرف رفیق اوستینوف معقول است: ما باید علیه شورشیان اقدام کنیم. در عین حال در صورتیکه حرف از اعزام عساکر ما به افغانستان به میان بیاید ما باید بالای تره کی فشار آورده و تفهیم نمائیم که بدون درخواست رسمی حکومت افغانستان چنین کاری را کرده نمیتوانیم، بگذار تره کی در جریان باشد."
اوستینوف مطمین تر از قبل ادامه داد: "اما، ما شیوهٔ دوم را نیز در نظر گرفته ایم، بالای آن نیز کار شده است. حرف از اعزام دو فرقه میرود."
آندروپوف ظریفانه از بحث روی موضوع اصلی خود داری نموده گفت: "آنچه که به صحبت با تره کی ارتباط میگیرد به نظر من بهتر خواهد بود اگر همرای او رفیق کاسیگین حرف بزند."
اعضای بیروی سیاسی که آوازهای شان یکبار دیگر زنده تر شده بود تائید کنان اظهار داشتند : "درست است، بگذار کاسیگین با او صحبت کند."
رئیس کی. جی. بی. با آواز آرام افزود: "من موافق استم که باید یک سند سیاسی ترتیب یابد. ولی باید در نظر داشت که در این صورت برچسپ اشغالگر را بر ما خواهند زد." سپس در حالیکه چشمانش را بالا میبرد و رفقای حاضر را از نظر میگذراند علاوه نمود: "ما بهیچ صورت و نباید افغانستان را از دست بدهیم."
کاسیگین سرش را پائین انداخته و چهرهٔ جدی بخود گرفت. خریطه های زیر چشمان وی هرچه بیشتر متورم شده به نظر میرسیدند. عضو علی البدل بیروی سیاسی پونوماریوف با آنکه لحنش مشخص نبود از اعزام قوا طرفداری کرد. باید مجدداً به خط مشی عمومی رجوع میشد و امپلقی بالای بینی این لافوک که یونیفورم مارشالی به تن کرده بود (منظور اوستینوف است) زده میشد. کاسیگین وزیر دفاع را به چند دلیل چندان دوست نداشت: بخاطر موضعگیری های تند روانهٔ او در قبال بسیاری از مسائل مربوط سیاست خارجی، بخاطر آنکه اوستینوف پی در پی برای وزارت دفاع پول میخواست و همیشه در تفاوت با عرصه های اقتصادی آنرا بدست می آورد، بخاطر آنکه او به منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی (بریژنیف، رئیس دولت آنوقت شوروی) نزدیک بود و میتوانست مسائل را "اندیوالانه" بدون بحث مقدماتی در بیروی سیاسی حل و فصل کند. طرز پوشیدن بی سلیقهٔ یونیفورم مارشالی نیز کاسیگین را عصبانی میساخت: کلاه پانگ دار، گره لرزان و لغزیدهٔ نکتائی... او میدانست که بسیاری از نظامیان عالی رتبه و مسلکی که دور اوستینوف قرار داشتند نیز او را بحیث یک وزیر نپذیرفتند، در عقبش غیبت میکردند و با القاب نامناسب یاد مینمودند.
صدراعظم: "سؤال به میان می آید که جامعهٔ بین المللی چی عکس العملی از خود نشان خواهد داد؟ در صورتیکه ما تصمیم اعزام قوا را بگیریم باید اساس آنرا بسنجیم و استدلال قوی در زمینه ارائه نمائیم. شاید بهتر باشد تا کسی از مسؤولین شخصاً به افغانستان سفر کند و اوضاع را از نزدیک بررسی نماید، احتمالاً این شخص رفیق اوستینوف میتواند باشد." و پس از مکثی افزود: "یا رفیق آگارکوف."

---

[13] هنگام وقوع کودتای هفت ثور جیمی کارتر رئیس جمهور اضلاع متحدهٔ امریکا بود.

[14] طی سالهای اول بعد از پیروزی انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ از کلمهٔ "کمیسار مردمی" به جای کلمهٔ "وزیر" استفاده میشد. مثلاً به وزیر امور خارجه میگفتند: "کمیسار مردمی وزارت امور خارجه" وغیره.

این حرکت کاسیگین خیلی عالی بود، و همه حاضرین به جز مارشال اوستینوف در ذهن خود به او کف زدند. آنها بخوبی میدانستند، کسی که اکنون برای چنین یک مأموریتی به کابل برود، در آینده مسؤولیت بزرگ را از چگونگی اوضاع بدوش خواهد داشت. چنین یک دورنمائی خطرناک برای وزیر دفاع هیچ خوشایند نبود. اوستینوف که در حقیقت غافلگیر شده بود کوشش های ضعیفی کرد تا عقب نشینی کند:
"بنظر من در شرایط کنونی بهتر است از اقدامات سیاسی حرف زده شود، هنوز تمام امکانات از دست نرفته اند. از ظرفیت اردوی افغانستان باید فعالتر استفاده صورت بگیرد. مسافرت من به افغانستان احتمالاً بموقع نباشد. شاید مناسبتر باشد تا کسی از اعضای حکومت به آنجا سفر نماید." اوستینوف از فرط وارخطایی عینک هایش را از چشم کشیده و (به) پاک کاردن آن با دستمال بینی پرداخت.
اما کاسیگین "ماندن والا نبود" و خواست ضربهٔ آخری را بالای رقیب قدیمی خود وارد نماید:
"نخیر، رفیق اوستینوف، لازم است تا شخص شما به آنجا مسافرت نمائید. شما میدانید که ما تسلیحات بزرگی به افغانستان میفرستیم و باید دیده شود که این همه تسلیحات چگونه مورد استفاده قرار میگیرند، آیا سلاح بدست شورشیان نمی افتند. ما در افغانستان در حدود پنجصد مشاور نظامی داریم، باید آنها از نزدیک دیده شوند، و از اوضاع در داخل قطعات خبر گیری صورت بگیرد."
وزیر دفاع که خود را باخته بود غُم غُم کنان گفت: "حتی در صورت سفر به افغانستان در ظرف چند روز اوضاع را نمیتوان درک کرد."
آندروپوف، دوست قدیمی و وفادار وزیر دفاع به کمک او شتافته گفت: "در مورد فیصله های که در اینجا اتخاذ شدند باید بطور مفصل رفیق بریژنیف باخبر ساخته شود." سپس روبه گرومیکو نموده پرسید: "نظر تو آندری چی است؟"
گرومیکو که مانور را بلافاصله درک کرده بود با لهجهٔ مخصوص بیلاروسی خود گفت:
" بدون شک. برای بسیاری از ما اوضاع هنوز بخوبی روشن نیست. صرف یک چیز روشن است، و من قبلاً نیز در این باره اظهار نظر کردم: ما افغانستان را به دشمن داده نمیتوانیم. اینکه وظیفهٔ مذکور چگونه صورت بگیرد در این باره باید خوب فکر کرد. شاید ما مجبور نشویم که قوا را به آنجا داخل نمائیم"
کاسیگین متوجه شد که افکار همکاران تغییر نموده تصمیم گرفت قدمی بطرف آنها بردارد:
"ما همه به یک نظر استیم که افغانستان را نباید از دست بدهیم. ما باید از تمام امکانات سیاسی استفاده نمائیم تا رهبری افغانستان استحکام یابد، کمک های معین شده را به آن برسانیم و به عنوان آخرین اقدام اعزام قوا را نیز از نظر دور نداشته باشیم."
کی ریلینکو پیشنهاد کرد تا جمع بندی همه گفته ها و نظریات ارائه شده در جلسه صورت بگیرد و خود در ده جز همهٔ مسائل و موضوعات جلسهٔ بیروی سیاسی را جمع آوری نموده پرسید: "در صورتی که اعتراضی نباشد، من همین اکنون کوشش میکنم با کنستانتین چیرنینکو تماس بگیرم و پیشنهادات خود را به او ارائه میکنم."
کی ریلینکو به اتاق دیگر، جائیکه دستگاه مخابرهٔ حکومتی قرار داشت رفته پس از لحظاتی برگشته گفت:
"رفیق چیرنینکو خبر داد که پیشنهادات ارائه شده معقول بوده و او سعی می کند لئونید بریژنیف را از آن باخبر بسازد. بیائید جلسه را در همینجا ختم نمائیم."
گرومیکو پس از آنکه شامگاهان به وزارت امور خارجه برگشت، مادونان خود را به جلسه دعوت کرد. طوریکه اشتراک کنندگان آن ملاقات به یاد می آورند، گرومیکو آنروز گرفته تر از ابر بود. او از جزئیات جلسهٔ بیروی سیاسی که لحظاتی قبل پایان یافته بود به همکارانش چیزی نگفته و مستقیماً به تقسیم وظایف پرداخت. او هدایت داد تا یاداشتی را عنوانی پاکستان ترتیب داده ودر آن درج نمایند که مداخله در امور کشور همسایه (افغانستان) نباید صورت بگیرد. گرومیکو همچنان به مأمورینش هدایت داد تا در بارهٔ استدلال ها در صورت اعزام قوای شوری نیز بیاندیشند. او با قاطعیت در حالیک به حاضرین مینگریست گفت:
"اینهمه را به شکل یک گذارش به کمیتهٔ مرکزی الی فردا صبح ترتیب نمائید."
مادونان که از مزاج تند آمر خویش بخوبی آگاه بودند، می دانستند که بهتر است سؤالی نکنند، اما معاون اول او کورنیینکو جرئت نموده پرسید:
"آیا براستی بیروی سیاسی فیصلهٔ اعزام قوا را اتخاذ نموده است؟"
وزیر با لحنی بطی جواب داد: "فعلاً چنین یک فیصلهٔ صورت نگرفته، اما در صورتیکه اوضاع بخواهد، اعزام قوا در نظر گرفته شده است. ما بهیچ صورت نمیتوانیم افغانستان را از دست بدهیم. بدانید، اگر ما امروز افغانستان را از دست بدهیم، فردا سرحدات خود را از لشکرهای افراطیون مذهبی در نقاط مثلی تاجکستان و ازبکستان دفاع خواهیم کرد.
****
فردای آنروز اعضای بیروی سیاسی باز هم در همان ترکیب دور هم گرد آمدند. رئیس شورای وزیران شوروی (الکسی کاسیگین) در بارهٔ صحبتش با تره کی گذارش داد:
" طوریکه ما وشما به توافق رسیده بودیم، من دیروز دو مرتبه با رفیق تره کی تماس داشتم. او خبر داد که اوضاع در هرات نهایت پیچیده است. و ضمناً افزود: "اگر اتحاد شوروی داخل اقدام نشود آنها قادر به حفظ شهر نمیباشند . در صورت سقوط هرات همه چیز خاتمه می یابد." پس از شنیدن حرفهای تره کی من از او سؤال کردم: " اگر در افغانستان همین اکنون اردوی صد هزاری وجود دارد پس چرا نمیتوان چند فرقه را ترتیب داده و به هرات اعزام نمود؟" تره کی در جواب استدلال کرد که اگر آنها حالا مصروف ترتیب و تنظیم فرقه ها شوند در اینصورت از گارنیزون هرات که به حکومت وفادار است هیچ چیزی هم باقی نخواهد ماند. روی این ملحوظ آنها تقاضا دارند تا بخاطر استحکام قوت های شان به آنها تانک و ماشین های محاربوی فرستاده شوند. من باز هم پرسیدم: " آیا شما به اندازهٔ کافی تانکیست دارید تا تانک ها را به حرکت بیاورند؟" تره کی در جواب گفت: "نخیر، به همین دلیل است که ما از شما میطلبیم تا عملهٔ تانکها را از مردمان تاجک که در اردوی شما خدمت میکنند ترتیب نموده، آنها را از قبل با یونیفورم نظامیان افغان ملبس نموده به افغانستان اعزام کنید." من در عکس العمل به او گفتم: "اما اینکار پنهان نمیماند، تمام جهان بلافاصله آگاهی خواهد یافت که تانکیستهای شوروی در افغانستان میجنگند."
سپس من از رفیق تره کی پرسیدم: "آیا امکان ندارد تا از اهالی کابل چند واحد نظامی تجهیز و مسلح شده را ترتیب داده و آنها را به کمک ولایات که اوضاع در آنجا ناآرام است فرستاد؟" او به من جواب میدهد: " ما کسی نداریم که به آنها درس بدهند." من با تعجب به او گفتم که این چطور امکان دارد، آخر چقدر افغانها در مؤسسات عالی تحصیلی نظامی شوروی درس خواندند، افزون بر آن

بسیاری از کدر های نظامی حکومت سابقه به رژیم مردمی پیوستند، اینها همه کجا شدند؟ پس اگر وضعیت اینطور است، کی از شما حمایت میکند؟ شما میدانید تره کی در جوابم چی گفت؟ او بدون آنکه فکر کرده باشد جواب داد که تقریباً هیچکس از آنها حمایت نمیکند و در عین حال مکرراً خاطر نشان میساخت: "اگر هرات سقوط کند، در اینصورت انقلاب مورد تهدید قرار خواهد گرفت. به کمک و حمایت شما ضرورت است."
کی ریلینکو آوازش را بلند کرد: "در فرقهٔ (۱۷) نه هزار نظامی است. آیا همهٔ آنها منفعل گردیده اند یا با دشمن یکجا شده اند؟"
کاسیگین: "مطابق گفته های تره کی، نیم منسوبین فرقه به مخالفین پیوسته اند. آنهایی که باقی مانده اند چندان مورد اعتماد نیستند، احتمال آنکه اینها از حکومت حمایت کنند کم است."
کی ریلینکو رویش را به طرف وزیر دفاع نموده پرسید: "رفیق اوستینوف، نظر شما چی است؟"
اوستینوف: "امین ضمن صحبت با من گفت که نجات انقلاب شان کاملاً بدست اتحاد شوروی است."
کی ریلینکو: "یعنی آنها صرف به یک چیز امید بسته اند: به تانکها و ماشین های محاربوی ما؟"
کاسیگین موافقت کنان: "غالباً همینطور است. اما حین اتخاذ فیصله در بارهٔ کمک ها، ما باید در مورد تمام عواقب آن خوب فکر کنیم. این یک عمل نهایت جدی است."
در اینوقت رئیس کی. جی. بی. بطور غیر مترقبه به کمک صدراعظم شتافت. معلوم میشد که در جریان شبی که گذشته در ذهن آندروپوف چیزی تغییر خورده بود. اگر دیروز او بیشتر خاموش میبود امروز افکارش یکصدو هشتاد درجه تحول کرده بود، طوریکه تمام جریان جرو بحث ها را پیرامون موضوع دگرگون ساخت. دور از امکان نبود که قبل از جلسه آندروپوف با خود بریژنیف صحبت کرده بود و آنها در بارهٔ چیزی به توافق رسیده بودند. توضیحی دیگری نیز میتواند وجود داشته باشد: احتمالا صبح روز یکشنبه گرومیکو، آندروپوف و اوستینوف ملاقات مختصری انجام داده و هر سه تن بطور آشکارا در بارهٔ اوضاع بحث نموده بودند.
آندروپوف در حالیکه عینک هایش برق میزدند با صدای نرم گفت: "رفقا، من به نتیجهٔ آتی رسیدم. ما باید نهایت، نهایت جدی به آن فکر کنیم که به خاطر و به نام چی قوای خود را به افغانستان اعزام خواهیم کرد. برای همهٔ ما روشن است که کشور مذکور هنوز آماده نیست تا تمام مسائل خود را به شکل سوسیالیستی آن حل و فصل نماید. در آنجا نفوذ مذهب خیلی عمیق است، بیسوادی تقریباً همگانی است، اقتصاد عقب مانده و همینطور در سائر عرصه ها. درس های لینین را در بارهٔ "وضعیت انقلابی" به یاد بیاورید. از کدام "وضعیت انقلابی" در افغانستان میتوان حرف زد؟ در آنجا چنین یک اوضاعی به چشم نمیخورد. ما صرف به کمک سرنیزه های خویش میتوانیم انقلاب آنها را حفظ نمائیم، در حالیکه ما اینکار را نباید بکنیم. ما نمیتوایم به چنین یک عمل خطرناکی متوصل شویم."
وزیر امور خارجه تو گوئی انتظار چنین گفته ها را داشت، او با رضایت نفس تازه نموده بلافاصله رشتهٔ سخن را بدست گرفت:
" من کاملاً از پیشنهاد یوره (یوری آندروپوف) در مورد آنکه اقدام اعزام قوای ما رد شود پشتیبانی میکنم. اردوی ما پس از دخول به افغانستان به یک اشغالگر مبدل میشود. قوای ما علیه کی خواهد جنگید؟ علیه مردم افغانستان! همه فعالیت های را که ما طی سالهای اخیر با تمام دشواری در عرصهٔ کاهش تشنجات بین المللی، کاهش تسلیحات انجام داده ایم، بالای تمام اینها خط بطلان کشیده خواهد شد. همه کشورهای غیر منسلک علیه ما قرار خواهند گرفت. چین تحفهٔ خوبی بدست می آورد. موضوع ملاقت لیئونید بریژنیف با جیمی کارتر از آجندای روابط دوجانبه دور میشود، سفر رئیس جمهور فرانسه والیری ژیسکار دیستن به مسکو که قرار است در اخیر ماه مارچ صورت بگیرد مورد تهدید قرار میگیرد. مگر ما چی بدست خواهیم آورد؟ همچنان باید به یاد داشت که از نظر حقوقی نیز ما اعزام قوا را مستدل ساخته نمیتوانیم. مطابق منشور سازمان ملل متحد هر کشوری میتواند از ما طالب کمک نظامی شود و ما میتوانیم چنین کمکی را بکنیم، اما..." و در حالیکه تأکید آمیز انگشت شهادتش را بالا برد افزود: "صرف در صورتیکه که کشور مطالبه کننده مورد تهاجم قرار گرفته باشد. افغانستان مورد هیچگونه تهاجمی قرار نگرفته است، این مسئلهٔ داخلی آنها است."
تحول در ذهن آندری گرومیکو واقعاً حیرت انگیز بود. کمتر از بیست و چهار ساعت قبل او در همینجا در تالار جلسات بیروی سیاسی همینطور با اطمینان تأکید میکرد: "ما بهیچصورت نمیتوانیم افغانستان را از دست بدهیم." و حالا، اگر حاشیه روی ها را کنار بگذاریم، او عملاً فرامیخواند تا به افغانستان بخاطر منافع والاتر پشت خود را دور بدهیم. همه میدانستند که گرومیکو نظر به تغییر اوضاع میتوانست دیدگاهش را تغییر دهد. جالبتر آنکه از موضگیری جدید خود که غالباً در تضاد کامل با دیگاه قبلی اش قرار میداشت با شدت تمام دفاع میکرد. اما دلچسپ بود که طی شب گذشته چی اتفاقی افتیده بود؟ کی ریلینکو که از بیانیه های آندروپوف و گرومیکو راه گمک شده بود نیز کوشش کرد به قافله ای در حال عبور بپیوندد:
"اکنون اوضاع در افغانستان روبه بهبودی نهاده و واضح است که بحث ما دیگر رنگ خود را تغییر داده است. همهٔ ما به آن عقیده استیم که هیچگونه اساسی برای اعزام قوا وجود ندارد."
وزیر دفاع اوستینوف با شنیدن سخنان مذکور عمداً قیافهٔ ترشی بخود گرفت. و رئیس کی. جی. بی. با لحن زنندهٔ به تصحیح منشی کمیتهٔ مرکزی پرداخت:
"اوضاع در آنجا بهتر نشده، حالا دیگر نه چند کندک بلکه تمام فرقه به دشمن پیوسته است. طوریکه از صحبت امروزی رفیق کاسیگین با تره کی دیده میشود مردم از حکومت حمایت نمی کند. آیا در چنین یک اوضاعی قوای ما قادر به کمک است؟ نخیر، در چنین شرایطی تانکها و وسایط زره دار نمیتوانند ممد واقع شوند. نظر من آن است که ما باید در اینباره مستقیماً به رفیق تره کی بگوئیم."
کاسیگین پیشنهاد کرد: "شاید بهتر باشد تا او را به اینجا دعوت نموده و تفهیم نمائیم که ما حاضر استیم کمک های خود را افزایش بدهیم، مگر قوا را اعزام نمیکنیم، به دلیل آنکه قوا در برابر مردم قرار خواهد گرفت. ضرر از این عمل ما عظیم خواهد بود در حالیکهٔ فایدهٔ از آن اصلاً به نظر نمیرسد."
کی ریلینکو مجدداً خواست ابتکار را به دست خود بگیرد:
"ما همه چیز را در اختیار آنها قرار دادیم. اما این همه چی نتیجه داد؟ هیچ. آنها تیر باران انسانهای بیگناه را به راه انداختند، و وقتیکه ما از آنها انتقاد میکنیم گذشته های ما را به رخ ما کشیده میگویند که در زمان لینین نیز تیر باران میکردند. شما این مارکسیستها را ببینید! من فکر میکنم ما باید از این ابتکار خویش لئونید بریژنیف را باخبر ساخته، رفیق تره کی را به مسکو دعوت نمائیم تا او از توافقات که در اینجا صورت گرفت با خبر شود."

در این میان چیرنینکو که بیماری نفس تنگی داشت و دیروز ناوقت شام از زاویدوه برگشته بود نیز صدای نحیف و بریده بریده اش را کشید:
"اگر ما قوا را داخل افغانستان بسازیم و مردم را هدف قرار بدهیم بلاتردید به تهاجم متهم خواهیم شد. راه فرار وجود نخواهد داشت."
کاسیگین پیشنهاد کرد: "به نظر من باید بلافاصله با رفیق بریژنیف مشوره صورت بگیرد و همین امروز طیارهٔ به کابل به دنبال تره کی فرستاده شود. آنچه که ارتباط میگیرد به تصامیم دیروز ما در مورد کمک، از این ناحیه هیچ چیزی تغییر نمی یابد، بجز اعزام قوا."
وزیر دفاع عجله کرد از خط عمومی حمایت نماید: "بلی، این نظر را باید رد کرد."

روز دوشنبه به تاریخ ۱۹ مارچ پس از آنکه منشی عمومی (لئونید بریژنیف) تر و تازه پس از استراحت به دفتر آمد، چیرنینکو همه اشتراک کنندگان جلسهٔ دیروزی و همچنان لوی درستیز آگارکوف را برای یک مجلس جدید دعوت کرد. بریژنیف که با رضایت تمام به رفقایش از شکار هایش در ناحیهٔ زاویدووه حکایت میکرد، با تأثر توقف کرده و در بحث روی مسائل افغانستان شریک شد. بخاطر آنکه هیچکسی از آگاه بودن او در بارهٔ جریانات شک و تردیدی بخود راه نداده باشد تأکید کرد که با تمام دقت حوادث کشور همسایه را زیر نظر دارد. سپس بریژنیف پیشنهاداتی را که اعضای بیروی سیاسی طی روزهای شنبه و یکشنبه ارائه نموده بودند مورد تأئید قرار داده و موافقت کرد که: "در شرایط کنونی برای ما لازم نیست تا در این جنگ ذیدخل شویم." او از گرومیکو، اوستینوف، آندروپوف و کاسیگین خواهش کرد تا یکبار دیگر نظریات خویش را ارائه داشته و اتخاذ تصامیم روی مسائل عاجل در همینجا خاتمه داده شود.
گرومیکو یکبار دیگر چیزهای را که قبلاً گفته بود تکرار نموده از "دست داشتن ایالات متحدهٔ امریکا" در قضایا یاد آوری نموده تأکید کرد که کشور مذکور بدون شک تمام این حوادث را اداره میکند."
کاسیگین از آخرین تماس های خود با تره کی گذارش داد. به گفتهٔ کاسیگین رئیس دولت افغانستان باز هم سرش را زیر ریگ پنهان نموده گفت: "ما را نجات بدهید، در غیر آن همه چیزها فرو می پاشد." من از تره کی پرسیدم: "آیا در هرات طبقهٔ کارگر وجود دارد؟" تره کی در جواب گفت که در هرات در کُل دو هزار تن کارگر است. تره کی به آن نظر است که در صورت سقوط هرات همه ناراضیان متحد گردیده و بطرف کابل هجوم خواهند برد و این پایان حکومت او خواهد بود. به همین دلیل است که او اعزام قوا را میطلبد. صدراعظم پیشنهاد کرد تا به کشور های پاکستان و ایران بطور جدی اخطار داده شود تا از مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نمایند و اینبار در حضور بریژنیف مسئأله تعویض سفیر شوروی را در کابل بار دیگر مطرح ساخت.
وزیر دفاع به نوبهٔ خود در مورد آخرین صحبت خود با امین حکایت کرد. به گفتهٔ اوستینوف امین نیز بر اعزام قوا اصرار داشت.
وزیر دفاع در عین حال خاطر نشان ساخت که اوضاع در هرات امروز اندکی بهبودیافته است. او هکذا گذارش داد که در همجواری سرحدات افغانستان در ترکمنستان و آسیای میانهٔ شوروی دو فرقهٔ نظامی در حال جابجا شدن قرار دارند. سه کندک در ظرف سه ساعت میتوانند به قلمرو افغانستان منتقل شوند. وزیر دفاع اجازه خواست تا در مناطق سرحدی تطبیقات تکتیکی نظامی را با استفاده از غندها و فرقه ها به راه اندازد و در اخیر اظهار داشت که او نیز مانند سائر رفقا مخالف اعزام قوا است.
آندروپوف نیز گفته های دیروز خود را تکرار نموده و از رهبری افغانستان که نمیتواند بدرستی اوضاع را تحت کنترول خود داشته باشد، نیروهای را که باید بالای آنها اتکاء کند نمیشناسد، فعالیت های توضیحی و تبلیغاتی را میان مردم به راه نمی اندازد و به تضییقات ادامه میدهد به شدت انتقاد کرد. آندروپوف همچنان نظر داد تا مشاور ارشد حزبی ویسیلیوف از سمت اش برکنار و به جای او شخص با نفوذ و اعتبار تری ازدستگاه مرکزی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی تعیین گردد. منشی کمیتهٔ مرکزی کپیتونوف بلافاصله با نظر آندروپوف مخالفت کرده گفت: "ویسلیوف کارمند خوبی است. او سمت های مفتش دستگاه مرکزی کمیتهٔ مرکزی و سکرتر دوم ایالت باشقر[15] را کار کرده است، او شخصی است با انرژی."
دیده میشد که بریژنیف از جرو بحث های به راه افتاده راضی است. بریژنیف دوست داشت وقتی همکاران نزدیک او با یکدیگر مناقشه نمیکردند و در بیروی سیاسی اتفاق نظر کامل حکمفرما می بود. او جلسات طویل را خوش نداشت. جلسهٔ امروزی نیز بیشتر از یک ساعت طول نکشید و فیصله های اتخاذ شده همه متوازن بودند.
بریژنیف به عنوان سخن اختتامیه گفت: "به نظر من ما باید اقداماتی را که طی روزهای اخیر در نظر گرفتیم مورد تأئید قرار بدهیم. فیصلهٔ ما قرار ذیل است: رفیق تره کی فردا بیست مارچ به اتحاد شوروی دعوت شود. و مذاکرات را با وی کاسیگین، گرومیکو و اوستینوف پیش ببرند و سپس من با او ملاقات خواهم کرد.

****

وقتیکه صبح روز سه شنبه به ولادیمیر کوزین محصل سی سالهٔ دورهٔ فوق ماستری در اکادمی دیپلوماسی شوروی خبر دادند که برای کار در شعبهٔ روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی با مهمانان عالی رتبهٔ افغان آماده باشد تعجب خاصی نکرد. این بار دوم بود که کوزین بخاطر ترجمانی از زبان پشتو در مذاکرات نهایت مهم به کرملین احضار میشد.
به تاریخ ۲۰ مارچ، بعد از ظهر کوزین در سالون ترمینل ۲- میدان هوائی حکومتی ونوکووه (در حاشیهٔ غربی شهر مسکو) قرار داشت. چون مسافرت تره کی غیر رسمی بود، در حقیقت مخفی بود، از مسؤولین حکومت شوروی صرف کاسیگین در ترمینل حضور داشت.
رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی (کاسیگین) الی مواصت طیاره در اتاقی خلوت گردیده در آنجا به مطالعهٔ اسنادی که قبل از رسیدن تره کی با آنها باید آشنا میشد پرداخت. اولین سندی که در میان انبوهی از اوراق قرار داشت معلوماتی بود در بارهٔ بیوگرافی تره کی که در اثر تقاضای کاسیگین آماده شده بود. اما سند مذکور صرف از معلومات خُشک و عمومی در بارهٔ تواریخ، وظایف

[15] قبلاً در زمان شوروی یکی از جمهورت های خود مختار مسلمان نشین در ترکیب روسیهٔ شوروی بوده پس از فروپاشی اتحاد شوروی تغییر نام داده اکنون به نام باشقورتستان یاد میشود. جمهوریت مذکور در ترکیب فدراسیون روسیه قرار داشته میان کوه های اورال و سائیبریا موقعیت دارد.

و کتاب های را که تره کی نوشته بود، یا آوری میکرد. مشکل بود با اینگونه معلومات در بارهٔ شخصی که با او باید صحبت نهایت جدی صورت میگرفت قضاوت کرد.
کاسیگین، کوزین را نزد خود خواست:
"شما در افغانستان کار کرده اید؟ در مورد تره کی برایم معلومات بدهید."
کوزین با آمادگی تمام شروع کرد: " او در سال ۱۹۱۷ متولد گردیده، ..."
کاسیگین با عصبانیت کوزین را متوقف ساخته خاطر نشان ساخت: "نخیر، نخیر لازم نیست از تواریخ و دیپلوم ها یاد آوری کنید، از خصوصیات انسانی او بگوئید، جزئیاتی که مبین کرکتر و فطرت او باشند."
کوزین با خجالت زدگی عرض کرد: "فهمیدم رفیق کاسیگین، کوشش میکنم. نور محمد تره کی در سال پیروزی انقلاب اکتوبر در یک خانوادهٔ دهقان و چوپان پشتون تبار به دنیا آمده است. سرنوشت او طوری بود که باید راه پدرش را تعقیب میکرد، یعنی تمام زندگی باید بیسواد باقی میماند و از طریق قاچاق بری های کوچک امرار حیات میکرد.[16] اما بخت با تره کی یاری کرد که درس بخواند و تحصیل کند و به مقامی برسد. پدر از میان اولادهای دیگر نور محمد را انتخاب نموده و او را برای درس خواندن در مکتب به شهر غزنی روان کرد. بعدتر او بحیث مأمور در قندهار کار کرده و مدتی هم به کتابت در بمبی پرداخت[17] حین اقامت در هندوستان نه تنها زبان های انگلیسی و اردو را آموخت بلکه با نظریات ملی و آزادیبخش و همچنان مارکسیزم آشنائی پیدا کرد.
بعدتر به کابل برگشته، در یکی از کالج ها درس خوانده سپس نخست در وزارت اقتصاد و متعاقباً در وزارت اطلاعات و نشرات به حیث مأمور بکار شروع کرد. غالباً او به خوبی رشد میکرد. کسیکه فقط دیروز پا برهنه بود امروز به مقام معاون آژانس عمدهٔ خبر رسانی افغانستان "باختر" ارتقا یافت. او چند اثر ادبی را که بلافاصله نام او را مشهور ساخت نوشته و به نشر رساند. در همین دوره فعالیت های سیاسی او نیز شروع میشوند. تره کی شامل ترکیب هیأت رهبری جنبش "ویش خلمیان" (جوانان بیدار) میگردد، مقالات پُر سر و صدا مینویسد و از اصلاحات دیموکراتیک در جامعه و بهتر شدن زندگی مردم سخن میزند."
کاسیگین توضیح خواست: "یعنی اینکه او پس از جنگ (هدف جنگ دوم جهانی است) به فعالیت های انقلابی پرداخته است؟"
ترجمان تائید کنان: "بلی، دقیقاً همینطور است. جالبتر آنکه در تفاوت با لیدر دیگر حزب دیموکراتیک خلق رفیق کارمل، او در برابر کدام تضییقات جدی قرار نگرفته و هیچگاه زندانی نشده است. حتی در سال ۱۹۵۲ زمانیکه حکومت ضربات شدید را بالای اپوزیسیون نو بنیاد وارد میکرد، تره کی به علت ناپیدای از مجازات شدید جان به سلامت برد و افزون بر آن بزودی به حیث آتشهٔ مطبوعاتی سفارت افغانستان در امریکا تقرر یافته و رهسپار واشنگتن گردید. اما پس از نیم سال، حکومت افغانستان به ترقی های دیپلوماتیک وی به علت نشر مقاله های ضد نظام شاهی و ضد سردار محمد داوود خان در رسانه های امریکایی خاتمه میدهد. تره کی از امریکا تقاضای پناهندگی سیاسی میکند، اما در این تلاش خود ناکام میماند: به او جواب رد میدهند و او بوطن برمیگردد.
بعد از آن تره کی طی ده سال مکمل، الی سال ۱۹۶۳ با انجام کارهای مختلف امرار زندگی مینماید: ترجمانی امریکائیها در کابل، نوشتن مقاله ها و کتب، در عین حال با جدیت تمام به آموختن و مطالعهٔ مارکسیزم- لینینیزم میپردازد. در سال ۱۹۶۳ طی دههٔ دیموکراسی حین حکومت محمد یوسف او خود را کاملاً وقف فعالیت های انقلابی میسازد. او از جوانان مخالف حکومت حلقات مارکسیستی ایجاد نموده و به فکر تأسیس یک حزب واقعی چپگرا برای مبارزه با نظام شاهی می افتد. در سال ۱۹۶۵ تره کی را به حیث منشی اول حزب نو بنیاد دیموکراتیک خلق افغانستان انتخاب میکنند. یک سال بعد، به دلیل اختلاف نظر پیرامون فعالیت های انقلابی او از انقلابی معتقد دیگر، ببرک کارمل جدا میشود."
کاسیگین با ژست آمرانه ای مترجم را مخاطب قرار داده گفت: "صبر کنید، زیاد عجله نکنید. از همین نقطه لطفاً تفصیل بیشتر بدهید." و در حالیکه رویش را بطرف یاور خود دور میداد پرسید: "راستی ما هنوز وقت داریم؟"
یاور: "طیاره ده دقیقه بعد فرود می آید."
کاسیگین: "بسیار خوب. رفیق ترجمان، به من محتوای تضادها میان این دو شخص را توضیح دهید. همه میگویند "خلق"، "پرچم" ولی هیچکس به درستی نمیتواند توضیح نماید که به چی دلیلی آنها با چنین شدتی با یکدیگر مبارزه میکنند."
کوزین در حالیکه بالای خود احساس فشار میکرد: "کوشش میکنم، رفیق کاسیگین. میخواهم تأکید کنم که موضوع مذکور بسیار حساس و غیر عادی است. به دلیل کمی وقت من مجبور استم از بسیاری از جزئیات بگذرم. هردوی این دو تن چی تره کی و چی هم کارمل موافقت میکردند که هدف مشترک آنها اعمار یک افغانستان دیموکراتیک بوده و باید از زنجیرهای شاهی و فئودالی رها یابد. اما هریک آنها طُرق دسترسی به این هدف را بشکل مختلف می دیدند. تره کی و بسیاری از روشنفکران خلاق که فطرتاً احساساتی استند آرزو داشتند از زور کار گرفته شود. به نظر من او طرفدار میتودهای انقلابی حل و فصل همه مسائل است، یعنی توصل به قیام مسلحانه، تعمیل ترور سرخ و تطبیق جابرانهٔ اصلاحات اجتماعی و اقتصادی انتخاب او است. تصادفی نبود که اولین گام های وی پس از قرار گرفتن در رأس حزب ایجاد هسته های مخفی در قوای مسلح کشور بود، تشکیلاتی که نقش فیصله کن را در حوادث ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ بازی نمودند. (تأریخ مذکور مصادف است با ۷ ثور ۱۳۵۷)
رقابت و سپس دشمنی های آشکار با ببرک کارمل همزمان در چند استقامت صورت میگرفت. هردوی آنها با حسادت تمام مواضع فرکسیون های خویش را در صحنهٔ سیاسی زیر نظر داشتند. تره کی نمیتوانست رقیب خود را ببخشد که، رئیس جمهور داوود پس از برکناری شاه مشخصاً به پرچمی ها (یا به کسانیکه به آنها تمایل داشتند) تعدادی از کرسی های حکومتی را واگذار شد. کارمل که به

---

[16]. با چنین یک طرز دید محقر، سطحی و غیر صادقانهٔ نویسندگان کتاب که مدعی افغانستان شناسی هم استند، به صورت قطع نمیتوانم موافق باشم. دهاقین و چوپان های میهن من همیشه از با عزت ترین و سرافراز و زحمت کش ترین اقشار جامعهٔ افغانستان بوده و کمافی سابق استند. اینها کسانی استند که متقبل شاقه ترین تکالیف در شرایط افغانستان که وسایل تولید و کار متاسفانه هنوز در سطح پائین قرار دارند شده و لقمه نان حلال و مشروع را برای خود و خانواده های خود با کمال سر بلندی کمائی کرده و می کنند. بنابرین استدلال نویسندگان را از بنیاد مردود می شمارم.

[17]. اهل خبره که اینجانب به آنها اعتماد کامل دارم در این زمینه معلومات آتی را در اختیار من گذاشتند: نور محمد تره کی در آغاز جوانی در تجارت خانهٔ "شرکت میوهٔ قندهار" که مالک آن تاجر مشهور افغان آقای موسی خان "کندهاری" بود به حیث کارمند استخدام شد. مدتی بعد به حیث مستخدم در نمایندگی تجارتی همین شرکت به شهر بمبی هندوستان فرستاده شد.

نوبهٔ خود میخواست قسمت اساسی کمک های اتحاد شوروی را بدست بیاورد همیشه مراتب ناراحتی خود را به مناسبت مسافرت های لیدر "خلق" به اتحاد شوروی ابراز میداشت. تره کی این مسافرت ها را قبل از حوادث ثور ۱۳۵۷ بالعموم به دعوت اتحادیهٔ نویسندگان شوروی انجام میداد. علت دیگری که تره کی کارمل را دوست نداشت همانا منشهٔ خانوادگی کارمل بود که در هر صورت نزدیکی های با شاه و داوود داشت. کارمل به نوبهٔ خود تره کی را به قومگرائی متهم میساخت.
در یک کلمه دلایل آنکه این دو با هم خصومت داشته باشند بیشتر از آن بود تا با هم دوستی کنند، البته من تأکید میکنم که این صرف نظر اینجانب است.
چون شما خواهش کردید تا با شما رُک و راست باشم و طوریکه من درک میکنم صحبت ما در کمال اعتماد صورت میگیرد، پس میخواهم اضافه نمایم که: همه می پذیرند که تره کی در دورهٔ پس از تأسیس حزب دیموکانیک خلق ادارهٔ حزب را بطور شایسته پیش میبرد، مگر حالا حتی بسیاری از پیروان نزدیک او تأکید دارند که پس از پیروزی انقلاب ثور، هنگامیکه حزب با تهدید های جدید روبرو است، منشی عمومی و رئیس دولت افغانستان نتوانست خود را به حیث یک لیدر نیرومند و قوی به اثبات برساند. او فاقد استعداد و تجربه ای است که در شرایط مبارزه با عناصر مختلف ضد انقلاب به آن ضرورت احساس میشود، او تصور معقولی از تطبیق اصلاحات اجتماعی و اقتصادی ندارد و بالاخره توان مقابله با دسیسه ها را در داخل رهبری حزبی نیز ندارد. علاوه بر آن خبر میدهند که او دوست دارد بنوشد، از تملق و چاپلوسی سرش به چرخش می افتد، در حصهٔ انجام وظایف دولتی چندان احساس مسؤولیت نمی کند، بیشتر ترجیح میدهد نقش نمایشی داشته باشد. واضح است که در چنین یک اوضاعی رفیق امین به سادگی وزن بیشتر سیاسی کسب میکند."
در این وقت یاور صدراعظم با مراعت نزاکت نزدیک آمده خبر داد: "رفیق کاسیگین، طیاره به زمین نشست."
طیاره به طرف ترمینل برای مهمانان دولتی دور خورده متوقف شد و تره کی بدون آنکه کسی او را همراهی کند از آن پائین آمد. صدراعظم شوروی، تره کی و مترجم سپس در یک موتر نشسته و بلافاصله به طرف کرملین برای مذاکرات رفتند. کاسیگین به تره کی خبر داد که شامگاهان او را بریژنیف میپذیرد. کاسیگین در راه به طرف کرملین شروع کرد به اظهار تشویش خود در مورد اوضاع در افغانستان:
"شما دیگر قسمت قابل ملاحظهٔ قلمرو کشور خود را کنترول نمی کنید. شورشیان در همه اسقامت ها پیشروی می کنند."
تره کی اندوهگینانه موافقت میکرد: "بلی همینطور است. اما در عقب دشمنان ما همه ارتجاع بین المللی قرار دارد. اضلاع متحدهٔ امریکا، پاکستان، ایران، چین...، ما با مشکلات مواجه استیم."
کاسیگین گفت: "موافق استم. اما تا جائیکه ما خبر داریم شما در پالیسی های داخلی خویش اشتباهاتی را مرتکب می شوید، برخی از فعالیت های شما مردم را به خشونت وامیدارد و کمیت دشمنان انقلاب را بیشتر می سازد."
تره کی مسکوت بود. او درک میکرد که گفتگوها، عنقریب ساده نخواهند بود، حدس میزد که او را بخاطر آن به مسکو نیاورده اند تا پیشنهاد اعزام قوا را بپذیرند. تره کی از بحث کردن خود داری نموده خواست دلایل خود را برای بعدتر نگهدارد.

پس از آنکه موتر حامل آنها به مرکز شهر رسید کاسیگین خواست فضا را تغییر بدهد:
"رفیق تره کی میخواهم به اطلاع شما برسانم که شورش هرات سرکوب گردیده است."
مهمان افغان تکان خورد:
"شما این را از کجا میدانید؟"
کاسیگین در حالیکه به ترجمان چشمک میزد گفت:
"از روزنامه ها."
تره کی که به شوخی پی نبرده بود گفت: "این یک خبر خوش است، بسیار یک خبر خوش است."
مترجم کوزین هنگامیکه در سالون ترمینل میدان هوائی بود، از کنار چشم متوجه تلگرام جنرال گوریلوف شده بود.
در تلگرام کوتاه آمده بود: "شورش هرات سرکوب گردید".
در کرملین مهمان افغانی را دیر زمانی بود انتظار داشتند. کاسیگین، گرومیکو، اوستینوف و پونوماریوف در یک سو، تره کی و مترجم کوزین به سوی دیگری میز نشستند. اندکی آنطرفتر مأمور وزارت خارجه ستنیسلاف گاوریلوف که وظیفه داشت جریان مذاکرات را ثبت نماید جابجا گردید. در اینگونه مذاکرات محرم از ستینوگرافیر استفاده نمی کردند.
رئیس شورای وزیران شوروی خاطر نشان ساخت که آنها آرزو داشتند تا نخست رئیس دولت افغانستان را بشنوند، مگر سپس بر آن شدند که در آغاز موضع اتحاد شوروی بیان گردد. پس از یاد آوری های معمول در مورد متعهد بودن به اصل دوستی کاسیگین به اصل موضوع پرداخت:
"طُرق حل و فصل دشواری های که در راه شما قد بلند کرده اند می توانند مختلف باشند، اما بهترین آن راهی است که اعتبار حکومت شما را در میان مردم حفظ نماید، روابط افغانستان را با دول همسایه صدمه نرساند و بالاخره حیثیت کشور در عرصهٔ بین المللی لطمه نبیند."
کاسیگین برای آنکه سخنانش را مستدل ساخته باشد از مثال کشور ویتنام یاد آوری نموده گفت که دولت مذکور توانست در جنگ ثقیلی با اضلاع متحدهٔ امریکا ایستادگی نماید و اکنون مستقلانه تهاجم چین را دفع میکند. کاسیگین با صدای آرام ادامه داد:
"شما در کشور خویش نیز نیروی کافی دارید که در برابر حملات ضد انقلابیون مقابله نماید. همین هرات میتواند در این زمینه مثال خوبی باشد. زمانی که شما واقعاً شروع بکار کردید، کار تان نتیجه داد. همین اکنون خبر رسید که امروز ساعت یازدهٔ قبل از ظهر شهرک نظامی، جائیکه یکی از قطعات شورشی فرقهٔ ۱۷ پیاده مستقر میباشد، پس از بمباردمان هوائی از طرف غند کوماندو به حمایت تانکهای که از قندهار رسیدند اشغال شده است.
ما از هر طریق و امکان به شما کمک خواهیم رساند. اعزام قوای ما بداخل کشور شما جامعهٔ بین المللی را به هیجان آورده و عواقب نهایت منفی را با ابعاد وسیع از خود بجا خواهد گذاشت. دشمنان مشترک ما فقط انتظار همین را دارند تا در قلمرو افغانستان قوای شوروی پدیدار گردد... نباید از نظر دور داشت که عساکر ما نه تنها با مهاجمین خارجی به نبرد خواهند پرداخت بلکه با بخشی از مردم افغانستان نیز درگیر خواهند شد. و مردم اینگونه اعمال را عفو نمی کند."

کاسیگین تمام این سخنان را بدون آنکه مکثی نموده باشد به رئیس دولت افغانستان بیان داشت و صرف بعضاً به اوراقی که در مقابلش گذاشته شده بودند می نگریست. ترجمهٔ او به زبان پشتو مشکل نبود، چون صدراعظم عندالموقع توقف میکرد و موقع میداد تا حرفهایش ترجمه شوند و با حوصله مندی انتظار میکشید.

باید گفت که زبان پشتو برای ترجمانی زبان مشکلی بوده و روایت های پیچیده دارد. تا زمانیکه تمام جمله شنیده نشود، مقصد را نمی توان ترجمه کرد. فعل در آخر جمله قرار دارد. کلمات مانند دانه های شطرنج تغییر جا میخورند.
پس از ادای آخرین جمله، ترجمان متوجه شد که چهرهٔ تره کی پر از تشنج شد، در چشمان معمولاً مهربان او برقک های برقصیدن پرداختند. دیده میشد که خبر خوش از هرات او را معتقد نساخته بود که از نظر دعوت قوا باید صرف نظر کند.
کاسیگین در این میان ادامه داد: " ما به این نتیجه رسیده ایم که در مرحلهٔ کنونی کمک مثمر و بهتر ما به شما در راستای حمایت از شما شیوه های ورود فشار بالای کشورهای همسایه بوده و رساندن کمک های عظیم و همه جانبهٔ ما باید باشد. (...)
رئیس شورای وزیران شوروی پس از ادای جملات فوق با رضایت بر پشتی چوکی تکیه زده و با ژستی از تره کی دعوت بعمل آورد تا نظر خود را ابراز دارد.
از اولین کلمات تره کی معلوم شد که وی بطور همه جانبه به این گفتگو آمادگی گرفته بود. تره کی در حالیکه مستقیماً به کاسیگین مینگریست گفت:
"من هم به مثابهٔ یک دوست تان با شما بی پرده صحبت خواهم کرد. ما در افغانستان با آن موافق استیم که دشواری های بوجود آمده باید قبل از همه از طریق سیاسی حل و فصل شوند و عملیات نظامی خصلت ممد را داشته باشند... از جانب خود میخواهم تأکید نمایم که روابط میان کشورهای ما روابط عادی بین الدولتین نیستند. این روابط بر بنیاد طبقاتی و مشترکات ایدیالوژی و سیاسی استوار میباشند. در کشور ما مثل کشور شما حاکمیت به کارگران و دهاقین تعلق دارد."
کوزین با خود فکر کرد: "آه، ها، کجا میرود. میخواهد از شعارهای همبستگی پرولیتری سود بجوید. اینکه در کشور ما وضعیت از چی قرار است نمیدانم، ولی من دقیقاً خبر دارم که در افغانستان اصلاً کدام طبقهٔ کارگری وجود ندارد و حاکمیت آنجا نمی تواند به دهاقین تعلق داشته باشد. چرا باید لیدران ما فریب چنین دماگوژی آشکار را بخورند؟"
مهمان افغانی تو گوئی کدام متن نوشته شده را میخواند ادامه داد: " انقلاب عکس العمل خشونت بار دشمنان طبقاتی ما را برانگیخت."
تره کی سپس به شدت از پاکستان، ایران و اضلاع متحدهٔ امریکا انتقاد نموده و آنها را عاملین همه بدبختی های امروزی نامید. او ضمناً افزود: " شاید زاید باشد تا به علل فعالیت های تخریبکارانهٔ پاکستانی ها، ایرانی ها، امریکائیها و چینائیها علیه ما با تفصیل در اینجا پرداخته شود. من فقط میخواهم تأکید نمایم که ما دوستان شما بودیم و استیم، ما از لینین آموخته ایم و منبعد هم می آموزیم.
میخواهم از احتیاجات اردوی افغانستان یاد آور شوم. ما امیدوار هستیم از شما هیلیکوپترهای زره دار، تعداد دیگری از وسایط محاربوی، تانکها و زرهپوش ها و دستگاه های جدید مخابره را بدست بیاوریم."
اوستینوف در اینباره توضیح داد: "هدف شما غالباً هیلیکوپترهای نوع می- ۲۴ است که زره ضد مرمی دارند. قرار است اینگونه هیلیکوپترها طی ماه های جون و جولای به تعداد شش بال و در ربع ششم سال جاری شش بال دیگر نیز در اختیار شما قرار گیرند."
تره کی به تهاجم پرداخت: "بهتر میبود اگر هیلیکوپترهای مذکور همراه با پیلوتان به افغانستان مواصلت میکردند."
مارشال اعتراض کنان: " شما باید پیلوت های خود را تعلیم بدهید. در مؤسسات تحصیلی نظامی ما افغانها درس میخوانند، ما میتوانیم پروسهٔ تدریس و فراغت آنها را سرعت ببخشیم."
اما تره کی تسلیم نمیشد: "شاید پیلوتها را برای هیلیکوپترها ما از هانوی (پایتخت کشور ویتنام) یا از کدام کشور دیگر گرفته بتوانیم، مثلاً از کیوبا؟"
کاسیگین در عکس العمل به سخنان تره کی خواست هیجان او را کاهش ببخشد:
"در اتحاد شوروی چهار صد افسر افغان مشغول تحصیل استند، شما لیست آنها را دارید. از جملهٔ آنها اشخاص ضروری را انتخاب نموده و ما میتوانیم پروسهٔ تدریس آنها را سرعت بخشیده به اساس پروگرام مستعجل آنها را فارغ بسازیم."
اما مهمان قصد نداشت تسلیم شود و در حالیکه به فکر رفته بود گفت: "اگر ما پیلوت ها را در کشور خود نیابیم، آنها را در کشورهای دیگر پیدا خواهیم کرد، جهان بزرگ است. ما به افراد وفادار ضرورت داریم، در حالیکه در جملهٔ آنهائیکه در شوروی درس میخوانند بسیاری از آنها اخوانی بوده و همچنان کسانیکه پیرو چین استند."
اوستینوف: "در سال روان یکصدو نود افسر افغان تحصیل شان را پایان میبخشند. در میان آنها شانزده پیلوت طیاره های عمومی و سیزده پیلوت هیلیکوپتر استند." دیده میشد که اوستینوف به سختی خود را میگرفت. او در ادامه گفت: "ما از طریق مشاور ارشد نظامی جنرال گوریلوف لیست فارغین را با مسلک هایشان به شما میفرستیم. شما خود تان میتوانید افراد مورد ضرورت خویش را انتخاب کنید."
در ادامه کاسیگین در مورد آنکه اتحاد شوروی کدام کمک های نظامی و اقتصادی را در آیندهٔ نزدیک به افغانستان خواهد کرد با تفصیل بیان داشت. او با حوصله مندی از انواع و اقسام وسایط نظامی، هیلیکوپترها، توپ ها و همچنان از صدور صد هزار تن گندم که قرار بود به افغانستان در زودترین فرصت فرستاده شود یاد آور شد. تره کی بلافاصله خاطر نشان ساخت که آنها خواهان سه صد هزار تن گندم دیگر بوده و خواهش میکنند تا معیاد پرداخت قرضه های قبلی به بعدتر موکول گردد. کاسیگین در حالیکه پیشانی اش را چروک دار میساخت وعده داد که پرداخت قرضه ها را معطل خواهد کرد. مارشال اوستینوف به نوبهٔ خود خاطر نشان ساخت که چون قرار است تخنیک جدید نظامی به افغانستان فرستاده شود بنابرین ضرورت است تا دسته ای از مشاورین و متخصصین اضافی نظامی به افغانستان اعزام شود.
تره کی با نارضایتی: " در صورتیکه شما به این عقیده باشید، ما البته که آنها را خواهیم پذیرفت. آیا شما اجازه میدهید تا ما از پیلوت ها و تانکیست های سائر کشورهای سوسیالیستی استفاده کنیم؟"
کاسیگین اینبار با عصبانیت آشکار گفت: "من نمیدانم شما چرا باز هم از این موضوع یاد آور میشوید. کشورهای سوسیالیستی به اینکار مبادرت نخواهند ورزید. موضوع اعزام افرادی که در تانکهای شما بنشینند و بطرف مردم شما فیر کنند، یک موضوع جنجال برانگیز سیاسی است."
کاسیگین با بکار اندازی پلان گفتگو با تره کی که قبلاً ترتیب یافته بود، به تربیهٔ مهمان در رابطه به حمایت از کدرها پرداخت:

" قبل از اینکه به یک کدر برچسپی را زد باید اول بصورت همه جانبه و با دقت تمام از او تحلیل و ارزیابی بعمل آورد." کاسیگین با این مشوره های خود میخواست توجه تره کی را به تضییقات دوامدار در کشورش معطوف دارد.
تره کی طوری نشان داد که گویا مقصد هم صحبت را نمی فهمد:
"حوادث هرات نشان دادند که در اجتماع ما اخوانی ها رخنه نموده اند، و ما بالای آنهایی که واقعاً با ما استند برچسپ نمی بندیم."
صدراعظم شوروی ترجیح داد در این موضوع عمیق نشود.
در اخیر مذاکرات مهمان کوشش دیگری نیز به خرچ داد تا افکار مخاطبین اش را بداند. تره کی پرسید که در صورت حمله به افغانستان از طرف یک کشور دیگرعکس العمل شوروی چگونه خواهد بود؟ اما سیاستمدار با تجربه کاسیگین این حمله را با آسانی دفع نمود:
" در اینصورت وضعیت کاملاً دیگر خواهد بود. اما اکنون ما تمام مساعی را بخاطر آن بخرچ میدهیم که چنین اتفاقی نیافتد."
تره کی گفت: " اعضای بیروی سیاسی از مسافرت من به مسکو آگاهی دارند. پس از بازگشت، من باید از نتایج سفرم گذارش بدهم. آیا من میتوانم به آنها بگویم که اتحاد شوروی از ما صرف حمایت سیاسی نموده و سائر کمک ها را ارائه خواهد کرد؟"
کاسیگین تأئید کرد: "بلی، حمایت سیاسی و کمک های بزرگ در عرصهٔ نظامی و سائر صادرات. این فیصلهٔ بیروی سیاسی ما است. در اینباره رفیق بریژنیف ضمن ملاقاتش با شما که ده دقیقه بعد شروع میشود خبر خواهد داد."

****

مستشار وزارت امور خارجه گاوریلوف که ثبت جریان مذاکرات را به عهده داشت از هم مسلک جوان خود، یعنی کوزین با خود داری تعریف نموده گفت: "آفرین، وظیفهٔ ترجمانی را به بسیار خوبی انجام دادی."
گاوریلوف دست راست مسؤول بخش افغانستان در وزارت امور خارجهٔ شوروی بود، او سالهای متمادی در کابل کار کرده بود، و تجربهٔ ترجمانی مذاکرات را با اشتراک شاه افغانستان و سردار محمد داوود خان داشت. بنابرین توصیف او برای کوزین زیاد اهمیت داشت:
"اما آزمایش اساسی هنوز در پیشرو است. به من وظیفه دادند تا جریان گفتگو را فوراً آماده بسازم، بناءً صحبت با منشی عمومی را تو باید تنها هم ترجمه کنی و هم ثبت نمائی. وارخطا نشوی، دوست عزیز."

لئونید بریژنیف مهمان افغانی را در دفتر کرملین خود پذیرفت. رئیس دولت افغانستان تنها بود. با در نظر داشت حساسیت اوضاع و بروز احتمالی دشواری ها حین مذاکرات، حتی سفیر (افغانستان) را نیز دعوت نکرده بودند. ولی طی این ملاقات هیچگونه مسائل داغی بروز ننمودند. تره کی با آنکه با جرئت معلوم میشد، از جر وبحث با بریژنیف خودداری میکرد. کاسیگین، اوستینوف، گرومیکو و پونوماریوف در حضور منشی عمومی غالباً مسکوت میبودند، در آنزمان همین طور معمول شده بود.
رئیس دولت شوروی با کوشش تمام تفاهمنامه ای را که همکارانش ترتیب داده بودند قرائت کرد. این تفاهمنامه توصیه های متعددی را که استوار بر تجارب تأریخی بلشویک ها بود در بر داشت. بطور مثال او به افغانها مشوره داد تا توجه خود را به ایجاد جبههٔ متحد ملی معطوف بدارند و در قریه جات "کمیته های مستضعفین" را "برای مجادله با فئودالها و زمینداران سرمایه دار" به میان بیاورند. بریژنیف همچنان توصیه میکرد تا "فعالیت های سیاسی- تبلیغاتی را میان توده ها هر چه وسیعتر" آغاز نمایند. منشی عمومی از افغانها دعوت میکرد تا سرحدات شان را با پاکستان و ایران ببندند. و در اخیر توضیح داد که چرا اعزام قوا به افغانستان مصلحت نیست.
تره کی که به رنگ و بوی صحبت درست پی برده بود در سخنرانی جوابیهٔ خویش با مهارت تمام به دروغ پراگنی پرداخته خاطر نشان ساخت که "جبههٔ متحد ملی" دیر زمانی است که عملاً به شکل سازمان های حزبی، سازمان های جوانان و اتحادیه های صنفی ایجاد گردیده است. یکبار دیگر از مداخلات دشمنان خارجی شکوه کرد. در قسمت انسداد سرحدات توصیه ها را رد نموده گفت: "اینکار نارضایتی پشتونها و بلوچهای هر دو طرف خط "دیورند" را به بار آورده و در آخرین تحلیل صدمهٔ بزرگی را به اعتبار حاکمیت کنونی وارد خواهد کرد." در پایان نطق مختصر خویش تره کی خودداری‌انه از "رفیق عزیز بریژنیف" امتنان خود را از اینکه زمینهٔ تبادل نظریات را مساعد ساخت ابراز داشت.
پس از خدا حافظی تره کی به سفارت خود رفت تا یکجا با وطندارانش جشن نوروز را تجلیل نماید.[18] بریژنیف که به سختی راه میرفت به کمک یاورانش به طرف دروازهٔ خروجی حرکت کرد. کوزین وظیفه داشت جریان مذاکرات را ترتیب نماید. یاور بریژنیف، ساموتیئکین کوزین را در تالار همجوار جابجا ساخته و کتابچهٔ یادداشت را در اختیارش گذاشت. در همین وقت دختر پیشخدمت که حرف نمیزد و پتنوسی به دست داشت و در آن چای، کلچه و توست گذاشته شده بود آورده در برابر ترجمان گذاشت. کوزین کوشش میکرد حتی یک کلمه را هم از یاد نبرد و شروع به نوشتن کرد.
در جلسهٔ نوبتی مورخ ۲۲ مارچ موضوع "اوضاع در افغانستان" باز هم در آجندا جای اول را داشت. بریژنیف مجدداً تأکید کرد که موضعگیری آنها و تمام اقداماتی که روی دست گرفته شده اند کاملاً درست بوده و در بارهٔ جزئیات ملاقاتش با تره کی به همکاران حکایت کرد. بریژنیف خاطر نشان ساخت که لیدر افغانستان به مسکو "اندکی با وارخطائی آمده بود ولی در اخیر مذاکرات او جرئت گرفته و دیگر آرام بود."
بریژنیف گفت: " طوریکه به من گذارش دادند، رفیق تره کی بسیار راضی بود و با خوشنودی بوطنش برگشت." دیده میشد که خود بریژنیف از انکشاف اوضاع بدین ترتیب نیز راضی است. بریژنیف در ادامه خاطر نشان ساخت: "شاید رفقائیکه در ملاقات حضور داشتند میخواهند چیزی اضافه نمایند؟"

---

[18]. در شروع این قسمت نویسندگان کتاب از جلسهٔ بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی یاد آور می شوند که در آن رهبران شوروی فیصله می نمایند تا تره کی را آناً و مخفی به مسکو احضار کنند. ولی جالب آنکه پس از " این همه مذاکرات اشد محرم، فوری و مخفی" که به آن حتی سفیر افغانستان را هم اجازهٔ حضور ندادند (عملی که در تضاد صریح با موازین حقوق بین الدول قرا دارد) تره کی آشکارا به سفارت افغانستان در مسکو می رود تا در جمع افغانها از جشن باستانی نوروز تجلیل بعمل بیاورد. پس اینهمه خفا، محرمیت ... به چی معنی بوده است؟!

کاسیگین با آمادگی گفت: "من رفیق تره کی را در میدان هوائی مشایعت میکردم. او از بیروی سیاسی و از لیونید بریژنیف مراتب عمیق امتنان خود را بخاطر پذیرائی خوب و توجه دوستانه به افغانستان ابراز داشت. مطابق جنتری افغانستان، اکنون سال نو آنها شروع شده است. تره کی از این روز در مسکو تجلیل بعمل آورد. او انتظار نداشت که طی مدت کوتاه میتوان اینهمه مسائل متعدد را حل و فصل نمود.

****

قیام هرات غالباً خود جوش و فاقد کدام ادارهٔ مرکزی بوده و کسی آنرا هم آهنگ نمی ساخت. در غیر آن دشوار است درک کرد که شهری که به این سرعت بی مانند به تصرف درآمده بود چگونه با چنین سادگی دوباره مسترد گردید.

به تأریخ ۱۶ مارچ از کابل جزوتام به شدت تجهیز شدهٔ کوماندو، سربازان افغانی که از طرف جنرال گوریلوف برای نبرد های کوماندو تعلیم دیده بودند به هرات اعزام شد. یکجا با آنها چند عمله ای از تانکیست ها که از اعضای حزب دیموکراتیک خلق تشکیل یافته بودند نیز به آنجا فرستاده شدند. تانکیست ها در ترکیب فرقهٔ ۱۷ وجود داشتند اما آنها با شروع قیام همه فرار کردند. قوماندانی تانکیست های آمده از کابل را جگرن شهنواز تنی به عهده داشت. این همان شهنواز تنی بود که هنگام کودتای هفت ثور تورن امام الدین را با متن اولتیماتوم نزد رئیس جمهور محمد داوود فرستاده بود و بعدتر حین حکومت نجیب الله به کرسی وزیر دفاع کشور رسیده، ولی درسال ۱۹۹۰ به شورش ضد پرچمی ها پرداخته و پس از سرکوبی آن به پاکستان فرار کرد.

گروپ تنی، و همچنان سربازان و افسران فرقهٔ ۱۷ وفادار به نظام که تعداد مجموعی آنها تقریباً به سه صد تن میرسید در میدان هوائی هرات متمرکز گردیده و منتظر قومانده باقی ماندند.
در خود فرقه افسرانیکه به قیام کنندگان پیوسته بودند نیز به آن می اندیشیدند که از کدام اقدامات بعدی کار بگیرند. در میان آنها تورنی به نام اسمعیل که قوماندانی توپچی را به عهده داشت متبارزتر از دیگران به نظر می رسید. اسمعیل بدون شک افسری بود شجاع و با استعداد. هنگام جنگ او شخصاً یکی از طیاره هایی ریاکتیفی را که قصد بمباری مواضع قیام کنندگان راداشت، سقوط داد. سرنوشت برای سال های متمادی این دو افسر اردوی افغانستان تنی و اسمعیل را به جوانب مختلف سنگر کشاند. توپچی اسبق (تورن اسمعیل) پس از سرکوبی قیام مخفی شده سپس
در رأس یک گروپ جنگی مجاهدین قرار گرفته و یکی از قوماندانان برجستهٔ محلی مجاهدین در غرب افغانستان می شود. در تآریخچهٔ مبارزهٔ مجاهدین با قوای شوروی او به نام تورن اسمعیل خان مشهور است.[19]

مشاور ارشد نظامی دگروال کاتی چیف با استفاده از قوت های رسیده اولین کسی بود که تصمیم حمله بر مواضع قیام کنندگان را اتخاذ می کند. کاتی چیف پس از فعالیت های اکتشافی، پنج زنجیر تانک را با عمله های قابل اعتماد به عقب فرقه فرستاده و آنها بمجرد رسیدن به آن نقطه مواضع توپچی را زیر ضربه میگیرند. همینکه جزوتام توپچی میله ها را برای جواب متقابل به طرف تانکها دور میدهند، فرقه را بلافاصله نظامیان کوماندو تحت قوماندانی تنی زیر حمله قرار می دهند. افغانها از کمین ها خوب میجنگند، در حالیکه تحمل نبردهای باز را ندارند. تنی و جزوتام مخصوص او بدون دشواری خاصی وارد شهرک نظامی شده و آناً آنرا تحت کنترول خود می آورند. قوای پیاده درست مانند پنج روز قبل یکبار دیگر مطیعانه دست ها را به علامت تسلیمی بلند نمودند، البته اینبار در برابر نمایندگان حکومت مرکزی.

پس از سرکوبی قیام، عساکر کوماندو در حدود سه صد افسر و سرباز را بلافاصله تیر باران نمودند، منسوبین متباقی فرقه کسی به قریه های همجوار فرار نمود کسی هم مجدداً به قاغوش های خویش برگشته موافقت کردند که به خدمت ادامه میدهند. کاتی چیف صبح ۲۰ مارچ با جنرال گوریلوف تماس گرفته گذارش داد: "قیام در هرات سرکوب گردید."

پس از واقعهٔ مذکور ولایت هرات برای سالیان متمادی، الی عودت قوای اتحاد شوروی از افغانستان یکی از مشکل آفرین و خطر ناکترین نقاط کشور باقی ماند. هم در داخل شهر و هم در اطراف آن دایم الوقت جنگهای شدید و خون آلود جریان داشتند. بهشت سر سبز دیروز به دوزخ آتشین مبدل گردید.
هوتل "هرات" که یکی از مهمانخانه های عصری و زیبا بشمار میرفت و در آن مشاورین شوروی اقامت می داشتند به یک دژ تسخیر ناپذیر مبدل گردیده بود: در کلکین های آن بوجی های ریگ گذاشتند، بالای بامها تسلیحات را جابجا کردند و در مقابل دروازهٔ ورودی زرهپوش را ایستاده کردند. مشاورین منبعد صرف از طرف روز در شهر گشت و گذار می کردند. با فرا رسیدن تاریکی حاکمیت در شهر به آنهایی که مشاورین شوروی آنها را "دوشمان"(DUSHMAN)[20] می نامیدند تعلق می گرفت.
در صورت کامیابی قیام هرات، غالباً حدسیات تاریک اسد الله سروری در مورد "عکس العمل زنجیری" به واقعیت می پیوست. در حقیقت عکس العمل های "زنجیری" دیر زمانی بود که آغاز یافته بودند. قیام های مسلحانه یکی پی دیگر در ولایات ننگرهار، بغلان، فراه و دیگر محلات اتفاق می افتادند. اما این قیام ها بیشتر خصلت پراگنده داشته و با تمام بی رحمی از طرف حکومت سرکوب می شدند. بطور مثال مقارن همین زمان لوی درستیز اردو محمد یعقوب بخاطر "آرام سازی سر کشی ها" در گارنیزون جلال آباد به آنجا سفر کرد. هنگامیکه نزد یعقوب قیام کنندگان و هواخواهان دستگیر شده را آوردند او شخصاً به تیر باران آنها پرداخت. یاوران یعقوب جاغور های ماشیندارها را که از فرط فیر کردن های بلاوقفه گرم می آمدند تبدیل می کردند. لوی درستیز یعقوب یک بار دو صد تن را به آن دنیا فرستاد و از این عمل خود تقدیر خاص امین را دریافت کرد.

---

[19] نویسندگان کتاب در پاورقی در مورد تورن اسمعیل می نویسند: "پس از سقوط رژیم نجیب الله در ۱۹۹۲ اسمعیل خان به حیث والی هرات تقرر می یابد. بعدتر حین حکومت طالب ها او به زندان انداخته شده مگر موفق به فرار از آنجا می گردد. در حکومت کنونی (۲۰۱۱) او سمت وزیر آب و برق را دارد.

[20] کلمهٔ "دوشا" در زبان روسی معانی متعدد دارد. معمول ترین آنها: روح ، روان می باشد. شوروی ها مجاهدین افغان را به نام دوخی که مشتق شده از همان کلمهٔ دوشا می باشد می نامیدند. دوخی هکذا جمع کلمهٔ دوشا بوده و به دری ارواح ترجمه می شود. نظامیان شوروی بدینترتیب با یاد آوری از مجاهدین افغان سخت به لرزه می افتادند زیرا همیشه فکر می کردند که واقعاً هم با ارواح می جنگند. زیرا صرف نظر از تمام قوت عظیم نظامی مقاومت افغانها در برابر آنها خاتمه نمی یافت.

تره کی به تاریخ ۲۵ مارچ از مسکو به کابل برگشت. یک روز پس از رسیدن او به کابل ادارهٔ جدیدی تحت نام "شورای عالی دفاع افغانستان" تحت ریاست نور محمد تره کی ایجاد گردید.
پس از رسیدن به افغانستان تره کی با تعجب دریافت که در میان خلقی ها نیز دیگر وحدت دلخواه وجود ندارد. قهرمانان "انقلاب"، وطنجار و گلاب زوی در جلسهٔ شورای انقلابی به طور آشکارا امین را متهم به فعالیت های نادرست در برابر قوای مسلح نموه تأکید میکردند: "امین از قوا علیه مردم عادی استفاده می کند، در حالیکه این وظیفهٔ منسوبین وزارت داخله است." رهبران شوروی برای تأمین آرامش میان خلقی ها اقدامات "تربیوی" را روی دست گرفتند: از تره کی خواسته شد تا عکس العملی از خود نشان بدهد. و تره کی بالاخره این عکس العمل را نشان داد: امین از سمت مربی قوای مسلح بر طرف گردیده به او وظیفه داده شد تا مساعی خود را در حل و فصل مسائل اقتصادی و سیاست داخلی متمرکز بسازد. وطنجار به حیث وزیر دفاع و یکی از مخالفین دیگر امین مزدوریار به صفت وزیر امور داخله تعیین گردیدند.

امین چیز زیادی را از دست نداد. با آنکه از امور نظامی او را بر طرف ساختند، اما تره کی غم "شاگرد محبوب" خود را خورده بود: تره کی صلاحیت های صدراعظم را از خود دور ساخته و به امین وظیفه داد تا مؤقتاً به حیث صدراعظم ایفای وظیفه کند. جابجایی های جدید در کرسی های عالی دولتی باعث آن شد تا یک سلسله تعدیلاتی در قوانین "شورای انقلابی و حکومت" وارد گردد. مقام صدراعظم حذف میشد و بجای آن پُست "لومړی وزیر"[21] (وزیر اول) که دارای صلاحیت های کمتر بود ایجاد می شد. مطابق تغییرات جدید رئیس شورای انقلابی، رئیس دولت افغانستان اعلام میگردید و کابینهٔ وزیران مستقیماً تحت قیادت او قرار می گرفت.
از دیگاه فورمالیتی چنین به نظر می رسید که تره کی مواضع اش را استحکام بخشیده بود و بدینترتیب امین را که تلاش داشت تا قدرت مطلق را در کشور بدست آورد مغلوب ساخته بود. اما انکشاف بعدی حوادث نشان دادند که مسائل در حقیقت رنگ و بوی دیگری داشتند...

****

بتاریخ ۱۷ مارچ به علت وخامت اوضاع در افغانستان، گروپ اوپراسیونی کی. جی. بی. تحت ریاست جنرال بوریس س. ایوانوف به کابل آمد. ایوانو ف که معاون اول کریوچکوف در "ریاست عمومی اول" (کشف خارجی) بود مسؤولیت "کشف سیاسی" را به عهده داشت. مقام او مساوی به مقام شخص دوم در ادارهٔ سی. آی. ای. فرنک کارلوچی بود، کسیکه بعدتر مشاور امور امنیتی و وزیر دفاع در ادارهٔ رئیس جمهور ریگان گردید. بوریس ایوانوف متخصص ورزیده در مسائل امریکا و اروپا محسوب میشد. ایوانوف دو مأموریت طویل المدت در اضلاع متحدهٔ امریکا به حیث مسؤول "کشف" و "اشتراک" در ترکیب هیأت های رسمی اتحاد شوروی حین مذاکرات با روسای جمهور اضلاع متحدهٔ امریکا نیکسن، فورد و کارتر، طرح و تطبیق معاملهٔ تعویض کمونیست کشور چیلی لوئیس کارولان، اشتراک در عملیات "دونای" (هجوم قوای اتحاد شوروی به قلمرو جمهوری چکوسلواکیا و تعویض رهبری این کشور)، ایجاد شعبهٔ خاص "کشف اقتصادی" و بالاخره رهبری موقت "دفتر ۱۳" مخفی ترین شعبهٔ "ریاست عمومی اول" (کشف خارجی) این همه برخی از برهه های بیوگرافی غنی مسلکی بوریس ایوانوف بودند. اما احتمالاً اینکه ایوانوف در اخیر سالهای ۱۹۷۰ توانست یکی از معتمد ترین اشخاص برای رئیس ادارهٔ کی. جی. بی. شود یکی از مهم ترین دست آوردهای او به حساب می آید. ایوانوف در صورت لزوم دید میتوانست بدون آنکه آمر مستقیم خود (کریوچکوف) را در جریان قرار بدهد با آندروپوف و با بعضی از اعضای بیروی سیاسی تماس بگیرد.
دور از امکان به نظر نمی رسد که ملاحظات فوق الذکر حین تقرر او به حیث شخصی که همه امور امنیتی را در افغانستان زیر نظر بگیرد فیصله کن واقع شدند و مهمتر از همه آنکه رهبری سیاسی شوروی انتظار داشت تا ایوانوف حقیقت را در مورد اوضاع افغانستان به آنها بازگو کند. آندروپوف به کسی در کابل ضرورت داشت که بالایش به تمام معنی اعتماد داشته باشد، شخصیکه وابسته به تغییرات سلیقوی در اجتماع شوروی ها در افغانستان نبوده از اعتبار مساوی میان دیپلومات ها، سیاست مداران و نظامیان برخوردار باشد. سر انجام این شخص باید کسی می بود که در شرایط پیچیده وقت گرانبها را بخاطر هماهنگ ساختن ها با مرکز و دریافت توصیه ها و مشوره ها مصرف نکرده و خود جابجا تصامیم جدی اوپراسیونی را اتخاذ کند. غالباً همین دلایل سبب شدند که "امریکا شناس" ایوانوف به این کار گماشته شود و نه معاون دیگر کریوچکوف، میدیانیک، در حالیکه اخیرالذکر ادارهٔ استقامت شرق میانه را در "کشف خارجی" به عهده داشت.
تقرر ایوانوف برای کریوچکوف غیر مترقبه بود. او باید می پذیرفت که منبعد رئیس کی. جی. بی.(آندروپوف) اطلاعاتی را که آمر"دفتر کشف خارجی" و مادون وی اوسادچی و آمر نمایندگی کی. جی. بی. در کابل بوگدانوف به مرکز می فرستادند با معلوماتی که نمایندهٔ شخص آندروپوف در اختیار وی قرار میداد مقایسه میکرد. اما از جانب دیگر رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" باید سرنوشت را از این هدیهٔ غیر منتظره تشکر میکرد. جنرال ایوانوف شخصی بود نهایت مستقل، با وقار و نهایت مسلکی؛ بنابرین دلایل متذکره برای او مشکل بود به صفت یک معاون عادی ریاست ایفای وظیفه نماید. کریوچکوف مشاهده میکرد که ایونوف همیشه با دیدهٔ شک و تردید به فعالیت های او می نگرد. کریوچکوف درک میکرد که ایوانوف به مراتب مسلکی تر از وی بود. شخصی با اینهمه روابط در "بالاها" باید از "جنگل" دور نگهداشته میشد. و اینکه بخت به کریوچکوف لبخند زده و در نتیجهٔ فیصلهٔ بیروی سیاسی ایوانوف به افغانستان فرستاده میشد.[22] کریوچکوف باید از این هدیهٔ غیر منتظرهٔ سرنوشت شکر گذار می بود.

---

[21] این "لمری وزیر" متأسفانه همان ترجمهٔ نامناسب و تقلید کور از (نخست وزیر) ایران است که حتی بعضی از پشتون تبارهای ناخود آگاه زبان پشتو را هم با چنین دست کاری های نا شایسته مذموم می سازند. سؤال پیدا میشود که چرا نباید از کلمهٔ زیبا، انعطاف پذیر، معتبر و تأریخی و بالاخره معمول برای هردو زبان ملی ما، پشتو و دری **صدراعظم** استفاده صورت بگیرد و ما حتماً باید دنبال "فرهنگستان" بیگانه برویم؟

[22] در مورد جنرال بوریس ایوانوف نویسندگان کتاب در پاورقی معلومات ذیل را ارائه مینمایند: " جالب است که حین جمع آوری اسناد و مدارک برای کتاب هذا ما به مسئلهٔ غیر مترقبهٔ برخوردیم. بوریس ایوانوف در تفاوت با سائر هم مسلکان خویش در ادارهٔ کی. جی. بی که بیشتر آنها به خاطره نویسی پراختند، مصاحبه های متعدد با ژورنلیستات روسی و خارجی انجام دادند (مخصوصاً طی سالهای 1990)، بوریس ایوانوف حتی یکبار هم در هیچ جای بصورت علنی به چشم نمیخورد."

عکس العمل خود ایوانوف در مورد تقررش در کابل آرام بوده و آنرا به مثابهٔ یک مأموریت مهم وظیفوی و حزبی که "دفاع از منافع اتحاد شوروی را در یکی از خطوط پیشقدم مبارزهٔ سیاست بین المللی" در بر میگرفت، می پنداشت. البته او بخوبی درک میکرد که پس از عزیمت وی به افغانستان کرسی اش در مسکو خالی نمانده و او دیگر هیچگاه به وظیفهٔ قبلی اش برنخواهد گشت. احتمالاً او حتی خوشحال بود که به کابل فرستاده می شود، زیرا بنا بر بعضی از دلایل شخصی می خواست فضایی را که به آن عادت کرده بود تغییر بدهد و از دل و جان و با تمام افکار به کارهای جدید بپردازد. ایوانوف فقط چندی قبل همسرش را از دست داده بود، با کسیکه قسمت بیشتر زندگی خود را سپری نموده بود و جنرال مذکور این ضایعه را به سختی تحمل میکرد.
ایوانوف بدون سرو صدا به کابل آمد، طوریکه در خور شغل اینگونه اشخاص باید باشد. در میدان هوائی از نمایندهٔ "مرکز" بوگدانوف و اوسادچی استقبال نمودند. ایوانوف را در اپارتمان دو اتاقه (برای مهمانها) که در ترکیب اقامتگاه سفیر قرار داشت جابجا ساخته و برای اجرای کار های رسمی دفتر محقر معاون آمر "دفتر" را در مسائل "ضد کشف" که در طبقهٔ دوم عمارت اداری سفارت قرار داشت در اختیار وی قرار دادند. ایونوف قبل از همه به نوبت با نمایندهٔ کی. جی. بی. در کابل بوگدانوف و آمر دفتر "کشف خارجی" اوسادچی ملاقات کرد. او به گذارشات مفصل آنها در مورد اوضاع سیاسی افغانستان گوش داد. هنگام شنیدن گذارشات ایوانوف میخواست در بارهٔ چگونگی فعالیت های ضد حکومتی که مخالفین اکثراً به آن متوصل می شوند معلومات بیشتر بدست بیاورد. نظر آنها را در مورد استفاده از امکانات "کشف" بخاطر خنثی ساختن نیروهای ضد انقلاب از داخل خواست. ایوانوف همچنان خواهش کرد تا در بارهٔ لیدران افغانستان، نظریات آنها، کوایف شخصی و کاری آنها معلومات بدهند. سوالهای زیادی از اوسادچی و بوگدانف در بارهٔ دفاتری که آندو ادارهٔ آنها را به عهده داشتند کرد. به توافق رسیدند که همه اطلاعات و معلومات جاری را که همه به شکل اسناد جمع آوری شده است این دو دگرمن شخصاً یا هم معاونین شان به ایوانوف گذارش خواهند داد. در عین حال فیصله صورت گرفت که اگر کسی از مأمورین اوپراسیونی کدام اطلاع مهم و فوری را به دست بیاورد، بخاطر جلوگیری از شیوهٔ "بگو به من تو چی شنیده ای؟!" اوسادچی و بوگدانوف مکلف می شدند این مأمور را فوراً نزد او در هر وقت روز یا شب بفرستند صرف نظر از اینکه او در آن وقت در کجا میتوانست موقعیت داشته باشد.

بوریس ایوانوف بخوبی درک میکرد که آمدن او به افغانستان قسماً به تمایلات بوگدانوف که میخواست اوسادچی را مادون خود ساخته و آمر ارشد اوپراسیونی استخبارات در کابل باشد صدمه میرساند. روی این ملحوظ هنگام ملاقات ها با آمر نمایندگی از دیپلوماسی و احترام کار میگرفت. آنچه که ارتباط میگرفت به اوسادچی در اطاعت او شک و تردیدی نداشت.
به تاریخ ۱۹ مارچ ایوانوف با تره کی و امین ملاقات کرد. طوریکه در مسکو فیصله صورت گرفته بود ایوانوف فوراً خود را معرفی نموده گفت که او نمایندهٔ شخص رئیس ادارهٔ کی. جی. بی. آندروپوف بوده و برای آن به کابل فرستاده شده تا به لیدران جمهوری دیموکراتیک افغانستان در زمینهٔ مسائل امنیتی مشوره بدهد.
تره کی پس از شنیدن حرفهای مهمان به وی صمیمانه تبسم نموده و با علامت موافقت سرش را تکان داد، تو گوئی این او بوده که درخواست فرستادن جنرال کی. جی. بی. را از مسکو نموده بود. امین نتوانست آشفتگی خویش را پنهان کند. در چهرهٔ او با وضاحت خوانده میشد: " ما از آنها خواهش می کنیم تا به ما قوا بفرستند، مگر آنها به ما یک مشاور دیگر و همراه با وی سلام های برادرانهٔ اعضای بیروی سیاسی را روان می کنند." اما "شخص دوم دولت" بزودی احساسات منفی را در خود خفه ساخت.
امین در حالیکه به چهرهٔ خود رنگ خشنود و آفتابی میداد گفت: "شما نزد ما در شرایط نهایت خطیر آمده اید. اوضاع در هرات اکنون طوری است که اگر ما از اتحاد شوروی کمک به دست نیاوریم، قیام کنندگان میتوانند تمام ولایت را اشغال نموده و سپس به پیش روی ادامه بدهند."
در بارهٔ ایوانوف که بعضی از مادونان می گفتند که او استعداد خواندن افکار مخاطبین را دارد درک کرد که امین ناراضی است. او گفت:
"من باور دارم که هنگام سفر رفیق تره کی که قرار است فردا به مسکو صورت بگیرد، رهبری دولت ما موضع اتحاد شوروی را در رابطه به ارائهٔ کمک های مشخص بخاطر مبارزه با ضد انقلاب به شما توضیح خواهند داد. بنابرین اجازه بدهید که مسئلهٔ مذکور را در این ملاقات بحث ننمایم."
تره کی در حالیکه با مهربانی تبسم می کرد سرش را به علامت تأئید تکان داد. امین نیز بر احساسات خویش حاکم گردیده و به صورتش ظاهر شادمان داد. او در حالیکه تبسم بی مانند "امریکائی اش" دندان های منظم او را نمایان می ساخت گفت:
"من اتحاد شوروی را بسیار دوست دارم، عمیقاً به رهبران شما احترام دارم و، اگر صادقانه گفته باشم بسیار میخواهم با رفیق تره کی به مسکو پرواز کنم."
ایوانوف در حالیکه به طرف امین مانند یک معلمی که به شاگرد بازیگوش اش از ورای عینک ها با نظر سخت گیرانه میدید با لحن خشک گفت: " متأسفانه باید خاطر نشان بسازم که رهبری شوروی حین تصمیم گیری بخاطر دعوت غیر رسمی از رفیق تره کی به آن عقیده بود که در شرایط نا آرام کنونی، شما رفیق امین باید در کشور قرار داشته باشید و پروسهٔ سرکوبی قیام کنندگان را اداره نمائید."
تبسم بلافاصله از چهرهٔ امین ناپدید گردید. توصیفی که او از اتحاد شوروی و رهبران آن بعمل آورده بود مورد درک قرار نگرفت. افزون بر آن او به سخنان مهمان شوروی نمی توانست اعتراضی بکند.
باید خاطر نشان گردد که بسیاری از کسانیکه با ایوانوف هم صحبت می شدند نمی خواستند با او مخالفت کنند. و این نه بخاطر آنکه او موقف بلند خود را به رخ دیگران می کشید، نخیر. صدای ایوانوف هنگام صحبت بلند نمی بود، مؤدبانه، آرام و به اندازهٔ کافی مهربانانه حرف می زد. افکار خود را با وضاحت تمام و با ادبیات صحیح ابراز می داشت. بعضاً با شنیدن او تصور میکردی که با یک مأمور کی. جی. بی. نه بلکه با یک دانشمند زبان و ادبیات مواجه استی. هنگام صحبت از طریق ترجمان ایوانوف معمولاً جملات مختصر و ساده را به زبان می آورد و بدین ترتیب کمک می کرد تا ترجمه دقیق صورت بگیرد. راز معتقد ساختن او در آن بود که او می توانست آناً و همه جانبه معلومات را ارزیابی نموده، نه تنها خود حوادث را، بلکه آنرا در متن اوضاع ببیند و نتیجه گیری های دقیق و بدون تردیدی از دیدگاه منطق بعمل بیاورد.
ایوانوف شدیداً مورد پسند امین قرار نگرفت.

احتمالاً این بخاطر آن اتفاق افتاد که امین بصورت غیر مترقبه درک کرد: به کابل شخصی آمده که جذابیت ها و انرژی بی پایان وی بالای او اثر گذار نیست. امین در صحبت با رفقای شوروی همیشه از این "سلاح" خویش استفاده میکرد و به خطا نمی رفت. بطور مثال امین مشاهده می کرد که چشمان سفیر پوزانوف با شنیدن توصیف ها از اتحاد شوروی و اطمینان دادن های او (امین) که افغانستان بزودی کشور سوسیالیستی خواهد شد به گرمی می گرائیدند. او در بدست آوردن دل های مشاورین حزبی و نظامی موفق بود. بسیاری از مهمانان عالی رتبهٔ که از مسکو به کابل می آمدند پس از ملاقات با "شخص دوم" افغانستان قاطعانه معتقد می شدند که این همان کسی است که کشور را به سوی آیندهٔ درخشان برده و او متحد وفادار و دوست مطمئن شوروی است. ولی هنگام ملاقات با ایوانوف این آزمایش های امتحان شده به دلیل نا معلومی مثمر واقع نشدند. آشکار بود که فرستادهٔ آندروپوف تحت تأثیر جذابیت های او قرار نگرفته است. ایوانوف امین را ترساند. هنگام همان ملاقات اول، امین درچهرهٔ ایوانوف یک روان شناس تمام عیار رامی دید که به سخن ارزش قایل نبود و استعداد پی بردن به درون اشخاص را داشت. امین تصور کرد که ایوانوف او را به تمام معنی می بیند.

ایوانوف نیز از امین خوشش نیامد. این استخبارات چی مجرب ملاحظه کرد که امین صادق نبوده و عجالتاً از اشخاصی است که میخواهند در شروع مورد علاقهٔ هم صحبت قرار گرفته و سپس به سوء استفاده از وی بپردازد. در جریان همان ملاقات اول میان آنها عدم برداشت یک دیگر بوجود آمد که با گذشت زمان هر چه بیشتر شدت کسب کرد.

ایوانوف در مأمورین استخباراتی کوایف چون تعهد به وظیفهٔ سپرده شده و صلاحیت داشتن را ارزش میداد. فریب دادن وی کار سادهٔ نبود. او نتایج سر سری و جعلی را از کار های واقعی بخوبی تفکیک می کرد. از این خصائل ایوانوف هم بوگدانوف و هم اوسادچی آگاهی داشتند. هر کدام آنها آرزو داشت مادونان خود را بهتر و با استعداد تر نشان بدهند. در عین حال بوگدانوف با دشواری های عینی رو برو بود، نمایندگی کی. جی. بی. فقط چندی پیش تشکیل شده بود، کمبود متخصصین مسائل افغانستان در "مرکز" محسوس بود. به همین دلیل بود که اکثراً افرادی را می فرستادند که با زبان بلدیت نمیداشتند و از واقعیت های محل با خبر نمی بودند. ملاحظات مذکور باعث شده بود که برای گذارش دهی نزد ایوانوف غالباً خود بوگدانوف یا معاون او چوچوکین یا هم افسر مخابره میرفت.

با بسیاری از مسؤولین دفتر "کشف خارجی" و نمایندگی کی. جی. بی. در کابل ایوانوف از دوران کار در مسکو به خوبی آشنائی داشت. ولادیمیر چوچوکین هنگامیکه ایوانوف در اضلاع متحدهٔ امریکا آمر دفتر "کشف خارجی" بود در آنجا به حیث یکی از مادونان او ایفای وظیفه مینمود.
اوسادچی بمجرد دریافت گذارش جالب از کدام کارمند اوپراسیونی در بارهٔ ملاقات با اجنتی یا اطلاع مهم دیگری فوراً به جنرال ایوانوف زنگ میزد و خواهش می کرد تا شخص مذکور را بپذیرد. ایوانوف صرف نظر از سن و سال، رتبه و مقام مأمورین "دفتر" را با تمام دقت می شنید. بالای آنها فشار نمی آورد تا گذارش شان را بصورت تقریری بیان دارند. در اخیر گفتگو هدایت می داد تا چگونه معلومات و اطلاعات رسیده عملی گردند و کدام تصمیم اوپراسیونی گرفته شود. بدینترتیب ایوانوف شخصاً طی مدت زمان کوتاه با اکثریت کارمندان "دفتر کشف خارجی" در کابل آشنا گردیده و همزمان به ارزیابی اوضاع پیچیدهٔ افغانستان که مسکو را سخت به تشویش انداخته بود پرداخت.
مدتی بعد، پس از مواصلت ایوانوف بکابل و ضیافت هایی که به افتخار وی از طرف سفیر، بوگدانوف و سائر مأمورین عالی رتبه ترتیب یافتند، اوسادچی آمر ارشد اوپراسیونی (هدف ایوانوف است) را برای صحبت "خودمانی" دعوت کرد. در منزل آمر "دفتر" برعلاوهٔ خودش دو کارمند اوپراسیونی و دو تن از مامورین غیر استخباراتی (دیپلومات و ژورنالیست) با همسران شان حضور به هم رسانده بودند. غذای چاشت بطور غیر منتظره دریک فضای گرم و دوستانه بپایان رسید. پس از آن صحبت های "خودمانی با ایوانوف" بطور متواتر صورت می گرفتند، نه تنها در منزل اوسادچی بلکه در سائر خانه ها. معلوم شد که بوریس ایوانوف فطرتاً شخصی است که دوست دارد صحبت کند و در گفتگوهای دلچسپ سهم داشته باشد و فکاهی های دلچسپی حکایت کند. البته در عقب میز هیچگاهی در بارهٔ وظیفه، مأموریتی که بخاطر آن ایوانوف به کابل آمده بود صحبت نمیشد. ایوانوف در مورد خود نهایت کم حرف میزد. بطور مثال باری در جواب سؤالی که چرا او مُلی میده شده را با زردک که با روغن آفتاب پرست مخلوط شده باشد دوست دارد، گفته بود که در شهر لینینگراد، جائیکه او تولد یافته است غذای مذکور بسیار مشهور است.
بسیاری از خانم های کارمندان "دفتر" احساس "ناآرامی" می کردند که چنین یک مرد با اتوریته، جذاب و متمول "تنها" است و "بیهوده از دست میرود." در یکی از "مجالس خودمانی با ایوانوف"، تمارا همسر مسؤول امور امنیتی سفارت با خود رفیقهٔ خود را که زن "تنهائی" بود به نام رئیسه که به حیث داکتر دندان در کلینیک سفارت کار میکرد آورد. همین زن پس از دوسال به عقد ایوانوف درآمد.

دو روز پس از پس از سرکوبی قیام هرات، اوسادچی (آمر دفتر "کشف خارجی" کی. جی. بی. در کابل) آرلوف-موروزوف، خوتیایف، و ستاراستین را نزد خود احضار کرد. پس از ورود آنها به اتاق، اوسادچی دروازهٔ دفترش را بست تا کسی مزاحم صحبت آنها نگردد. بالای میز کوچکی که پهلوی میز کار آمر "دفتر" قرار داشت چای تازه دم شده، بوره، بشقابک کریستالی با کشمش و سائر خوردنی ها چیده شده بودند. اینهمه گویندهٔ آن بود که صحبت ها در دفتر اوسادچی متداوم و مفصل خواهند بود.
اوسادچی رشتهٔ سخن را بدست گرفته گفت: "باید گفته شود که در رابطه به قیام هرات ما طوریکه می توانستیم وظایف خود را اجرا نمودیم. نه بسیار بد و نه هم بسیار خوب. اطلاعات جاری را به سرعت به مرکز می رساندیم. بطور مثال ما به آمرین خود خبر میدادیم که در فلان روز در فلان منطقه، فلان قطعه به شورشیان پیوست. یا چی وقت دسته های ناراضی و خشمگین مردم به فلان نقاط حمله ور گردیدند. تشکر از کارمندان ادارهٔ "ضد کشف خارجی"، آنها اطلاعات را از افراد قابل اعتماد بدست می آوردند. هنگامیکه خانه را حریق فرا گرفته باشد و تو به آن فکر میکنی که از کدام جانب باید آتش را خاموش نمائی اینگونه اطلاعات نهایت مهم ارزیابی می شود. خوب، این صرف یاد آوری از وقایعی است که

اکنون اتفاق افتاده اند. اطلاعات مشابه را بوگدانوف و "همسایگان دور" نیز به مرکز می فرستادند. در برابر آنها وظایف دیگری قرار دارند. اما اطلاع رسانی ما نباید به"مرکز" به این شکل باشد. ما نمی توانیم صرف آنچه را که می بینیم خبر بدهیم. اطلاعات ما باید پیش گوئی و انکشاف اوضاع را در بر داشته باشد. ما ادارهٔ استیم که پیش برد امور کشف سیاسی را به عهده داریم!

اوسادچی پس از ادای جملهٔ آخر در حالیکه تبسم تمسخر آمیزی بر لب داشت همکاران حاضر در دفترش را از نظر گذراند. آرلوف - موروزوف کمافی السابق با دیدگان بی تفاوت، آرام آبی و فولادی خود بطرف آمرش می نگریست، اما انگشتان منزه او به چرخ دادن قاشق نقره ای چای پرداختند. ستاراستین با دقت تمام به بشقابک که در آن کشمش بود خیره شده بود، گوئی می خواست تمام کشمش ها را بشمارد. در میان آنها صرف خوتیایف حرفهای آمر را به آدرس خود طعنه آمیز پنداشته هیجانی گردیده و بالحن جنجال برانگیز گفت:

"ما بارها پیش بینی ها را آماده کرده بودیم. ما درست دو ماه قبل وقوع قیام هرات را پیشگوئی نمودیم."

اوسادچی تعجب نموده اعتراض کرد: " من کدام سندی را در این مورد به یاد ندارم."

خوتیایف: "گذارشی را که ما پس از دریافت امضای شما به "مرکز" فرستادیم مستقیماً از قیام در هرات یاد نمیکرد این گذارش از سناریوی حکایت میکرد که می توانست در کابل یا در هر شهر دیگر افغانستان اتفاق بیافتد. سناریوی مذکور بصورت مکمل در هرات عملی گردید. گذارش مذکور را ما به مسکو از طریق پُست فرستادیم. دیده میشود که همسلکان ما در مسکو به آن هیچگونه توجهی نکردند."

اوسادچی پیشنهاد نمود: "خوب، بیائید منبعد این قبیل اسناد را ذریعهٔ تلگراف به "مرکز" ارسال بداریم."

خوتیایف با لجاجت پرسید: "شما فکر می کنید در این صورت آنها سرنوشت دیگری خواهند داشت؟"

اوسادچی استدلال کنان: "در اینصورت اینگونه گذارشات را حداقل کریوچکوف یا میدیانیک خواهند خواند."

ارلوف- موروزوف با آواز بدون هیجان و آرام گفت: "رفیق اوسادچی! من درک میکنم که مسئلهٔ ارسال گذاراشات ذریعهٔ پُست یا تلگرام به مرکز نهایت مهم است. اما من تصور می کنم که مهم تر از همه محتوای گذارشاتی است که ما به "مرکز" می فرستیم، کدام پیش بینی ها را در اختیار آمرین خویش قرار می دهیم. در شرایط کنونی از طریق کانال های مختلف اطلاعات بدون معطلی به مسکو فرستاده می شوند. در معلومات مذکور گفته می شود که گویا انقلاب قوت می گیرد...، رفقای افغان ما... در راه پیاده نمودن اصلاحات انقلابی مؤفقیت های چشمگیری را بدست می آورند، بنیهٔ اجتماعی خویش را هرچه بیشتر وسعت می بخشند. اما ما و شما میدانیم... که اینطور نیست، ما می دانیم و آگاه استیم که اوضاع... در این کشور نهایت وخیم است. در چنین یک فضای اطلاعات ما چگونه به نظر خواهند رسید، آیا آمرین ما آنرا به درستی درک خواهند کرد؟

اوسادچی معتقدانه گفت: "این ارتباط می گیرد به آنکه ما چی را و چگونه بنویسیم. بطور مثال والیری، (مخاطب ستاراستین است) پیشگوئی های تو در مورد انکشاف انقلاب ثور چی است؟"

ستاراستین دست از حساب کردن کشمش های کوچک در بشقابک شیشه ای برداشته اندوهگینانه خاطر نشان ساخت:

"من در اینباره هیچگونه نظر خوشبینانه ابراز کرده نمیتوانم."

سپس در حالیکه میخواست نظر خود را توضیح نماید، گفت:

"شما میدانید، من در وقت و زمانش تئوری مارکسیزم- لینینیزم را عمیقاً آموختم. من خبر دارم که مبارزهٔ طبقاتی و... از این قبیل چیزها وجود دارد. خواهش میکنم مقصدم را بخوبی درک کنید، من به هیچ صورت قصد ندارم تئوری مارکسیزم- لینینیزم را رد نمایم. من عقل خود را از دست نداده ام. مگر من فکر می کنم که در افغانستان اصول جهانی تئوری قابل تطبیق نبوده یا هم اصول مذکور در اینجا طوری عملی می شود که من از درک آن عاجز استم. تره کی و امین از پیروزی حتمی طبقهٔ کارگر یاد آور می شوند. اما این طبقهٔ کارگر در افغانستان کجا است؟ آیا نفرهای (در متن روسی کلمهٔ دری **نفر** بکار رفته است) که در مؤسسهٔ ترمیم موتر "جنگلک" واشل ها را چرخ می دهند یا در مطبعهٔ دولتی کار می کنند، می توانند کارگر نامیده شوند؟ یا شاید کارگرها آنهائی باشند که در ورکشاپ های کوچک موترهای عوارض دار و پس از تصادم را ترمیم می نمایند؟ مشاورین حزبی ما به مرکز گذارش می دهند که انقلاب ثور خصلت کارگری و دهقانی دارد، پروفیسور دووریانکوف در مورد کثیرالبعدی بودن جامعهٔ افغانی حرف می زند، از ظرافت ها و پیچیدگی های این بُعدها یاد آور می شود، به " موجودیت اقشار در میان طبقات" اشاره می کند. ولی با اینهمه در آخرین تحلیل او تأکید می کند که طبقهٔ کارگر و دهاقین زحمتکش تحت رهبری خلقی ها پیروز می شوند. نظر به قواعد جامعه شناسی همه چیزها درست به نظر می رسند، مگر وقتیکه من عقل سلیم خود را بکار می اندازم و شرایط مشخص قریه جات افغانستان را که من در آنها بوده ام تصور می کنم، دکانداران مشخص کابل را در نظر می گیرم، افغانهای مشخص را که با آنها آشنا استم به یاد می آورم، من اصلاً نمی توانم درک کنم که اصلاحات انقلابی را که تره کی وعده داده است چگونه می توانند در این کشور عملی شوند. من به آن عقیده استم که فرمان های شماره ۶ و شماره ۸ اگر قبول کنیم که صدور آنها نتیجهٔ کدام دسیسه نبوده است، فرمان هایی استند تا عمداً اوضاع را در این کشور بی ثبات بسازند، زیرا آنها نتیجهٔ افکار معیوب و عدم آگاهی از شرایط افغانستان را به وضاحت نشان می دهند. من باور دارم که طی چند ماه، و این با در نظر داشت آنکه تحولات اجتماعی در افغانستان بسیار بطی رخ می دهند، جنگ مردم به ضد خلقی ها شروع می شود. اگر به یاد داشته باشید رفیق اوسادچی من در اینباره به شما در شروع خزان گذارش داده بودم.

اوسادچی که پیشانی اش را چملک ساخته بود و با دقت به پیالهٔ چای سرد شده مینگریست با گرفتگی سرش را تکان داد.

ارلوف - موروزوف در حالیکه چهرهٔ تسخیر ناپذیرش را حفظ کرده بود، بشاش تر از قبل قاشق چای را اینبار نه با

انگشتان یک دست بلکه با هر دو دست چرخ می داد. خوتیایف به نوبهٔ خود با دقت عکس العمل آمرینش را زیر نظر گرفته بود.
اوسادچی پس از مکث طولانی گفت: "والیره (ستاراستین) تحلیلی را که تو از انکشاف اوضاع در افغانستان بعمل آوردی بنیاد کافی ندارد، نهایت احساسی است، بی حد بد بینانه است، اما در هر حال این تحلیل نیز حق دارد وجود داشته باشد. در صورتیکه کسی از منابع معتبر و قابل باور ما به این نظر باشد پس بگذار "مرکز" در سطح بلند ترین مقامات در جریان این نظر قرار داشته باشد."
جملهٔ اخیر معنی میداد: "تو میتوانی پیشگوئی های خود را در مورد انکشاف اوضاع سیاسی در افغانستان ارائه نمائی، مگر مشروط با آنکه نظریات مذکور از طرف اجنت های بلند رتبه و قابل اعتماد خبر داده شده باشند."
ارلوف- موروزوف که به سختی جرئت می کرد لب به سخن بگشاید تشویش خود را در اینباره چنین ابراز داشت: "نشود که پس از چنین پیشگوئی ها... همهٔ ما را منفک کنند... بگو مگو ها حاکی از آن استند که "مرکز" در مورد ضرورت و موجودیت دفتر "کشف خارجی" در کابل به فکر افتاده است... بعضی ها... به آن باور استند که... "اگسا" بزودی قابلیت آن را خواهد داشت تا خود معلومات مورد ضرورت را به مسکو بفرستد، بنابرین "دفتر" زاید خواهد بود.
هنگام شنیدن سخنان معاون همه حاضرین متوجه شدند که ستاراستین نتوانست از پوزخند زدن خودداری نماید.
اوسادچی در حالیکه بطرف کارمند جوان اوپراسیونی (ستاراستین) نگاه هراس آمیزی می اندخت با جدیت پرسید: "چی گپ است؟"
ستاراستین: "میدانید در بارهٔ چی من اکنون فکر میکردم؟" من در مورد آن فکر می کردم که جلسهٔ مشابه جلسهٔ ما ده هزار سال قبل جا داشته است. هنگام شنیدن حرفهای رفیق ارلوف - موروزوف من به یاد یکی از بخش های شاه نامهٔ[23] فردوسی افتیدم. شرح مختصر این بخش قرار ذیل است: " ضحاک شاهی بود ظالم. او عادت داشت همهٔ کسانی را که به او خبر های بد را می آوردند اعدام کند. باری نزد او فالبین ها، کسانیکه آینده را پیشگوئی می کنند آمدند. آنها باید خواب ضحاک را تعبیر میکردند. (نویسندگان در این بخش از زبان فالبین ها شعری را به شرح ذیل نقل میکنند):
"زبان فالبین ها به خشکی گرائیده، چهره های شان نمناک،
آنها در شتاب اند، تا از هراسی که دارند به یکدیگر بگویند،
اسرار را به شما، ای پیروان حقیقت باز میکنیم
زندگی از دست رفته، زندگی بی ارزش است،
و اما اگر حقیقت را از ترس کتمان نمائیم
بدون آنهم ما را به دار خواهند آویخت."
اوسادچی با آواز بلند قهقهه سر داد. تبسمی در صورت ارلوف - موروزوف پدیدار گشت. خوتیایف با دستش دوستانه به شانهٔ ستارستین زد. همه حاضرین به صرف چای پرداختند و مدت طولانی گفته های حکیمان را از کتاب های قدیم نقل قول میکردند.
اوسادچی نقل قول های تأریخی را جمع بندی نموده گفت: "بلی، به گفتهٔ یکلی سیآ ست[24]: "چیزی که قبلاً بوده، باز هم اتفاق میافتد، چیزیکه شده بود باز هم خواهد شد، در زیر این آسمان کبود هیچ چیز نوی وجود ندارد..." اوسادچی ادامه داد: "اما بیائید که از اصل موضوع دور نرویم. من با پیشگوئی های ناخشنودانه ای که شما ارائه می کنید موافق استم. من هم فکر می کنم که افغانستان در لب پرتگاه قرار داشته و در اینجا به زودی جنگ شروع می شود. اما این جنگ، جنگ میان یک قشر اجتماعی علیه قشر دیگر اجتماعی نخواهد بود. جنگ میان استثمار شوندگان و استثمار کنندگان نخواهد بود. اینجا، جنگ اکثریت مردم علیه رژیم حاکم در می گیرد. طوریکه حوادث هرات نشان داد، رژیم کنونی در آینده نخواهد توانست به اندازهٔ کافی به وفاداری اردو و پولیس اتکاء داشته باشد. من به آن باور استم که وظیفهٔ ماست تا اطلاعات و معلوماتی را به مسکو ارسال داریم تا آمرین مسکو را نه کر بسازد و نه هم به وجد بیاورد. ما باید کاری بکنیم که نیازمندان معلومات ما بتدریج و آرامی به آن نتیجه برسند که اندوخته های تره کی و طرح های بعضی از مشاورین حزبی شوروی میان تهی استند. بدینترتیب در روز های نزدیک ما باید یک گذارش تحلیلی مفصلی را که به شکلی از اشکال پیشگوئی های ما در آن منعکس شوند ترتیب نمائیم. گذارش مذکور نباید اشد محرم باشد. بهتر است تا در مسکو با آن هرچه بیشتری از اشخاص آشنا شوند. قبل از آنکه به آمرین چیزی را ثابت کنیم باید با آنها فعالیت های مقدماتی را به راه اندازیم. به نظر شما گذارش متذکره باید در بر گیرندهٔ کدام موضوع باشد؟"
خوتیایف پیشنهاد نمود: "با در نظر داشت آنکه در حوادث هرات نقش نیروی محرکه را روحانیون مسلمان بازی کردند، به نظر من باید سندی را در بارهٔ تأثیر اسلام بنیادگرا و روحانیون در انکشاف اوضاع در افغانستان ترتیب داد."
ارلوف - موروزوف محتاطانه سؤال کرد که " آیا در اینباره معلومات کافی وجود دارد؟"

---

[23] .در بارهٔ شاهنامه نویسندگان روسی در پاورقی چنین نوشته اند: " "شاهنامه" داستانی افسانوی است که در قرن دهم میلادی به زبان شعر توسط شاعر کبیر زبان دری فردوسی نوشته شده است. در داستان مذکور ضمناً از زمانه های حکایت میشود که حتی در کتاب مقدس زردشت ها (X-VI) قبل از میلاد نیز بیشتر باستانی شمرده میشوند."

[24] . کتاب **جامعة بن داود** نام یکی از بخش‌های عهد عتیق کتاب مقدس و در باره سلیمان پسر داوود است .Ecclesiastes

خوتیایف برای آرامش خاطر معاون آمر "دفتر" خاطر نشان ساخت: "فکر میکنم برای ترتیب گذارش مورد بحث میتوان نه تنها از اطلاعات اجنتوری، بلکه از معلومات باز نیز استفاده کرد. افزون بر آن والیری (ستاراستین) نیز اسناد و مدارکی را که برای رسالهٔ فوق لیسانس خویش جمع آوری نموده با ما شریک خواهد ساخت."
چند روز بعد ارلوف - موروزوف در دفتر خود، عینک های "معلم مآبانه بر نوک بینی و در حالیکه پیپ اش را پُف پُف میکرد گذارشی را که خوتیایف "در مورد تأثیر روحانیون بالای انکشاف اوضاع سیاسی در افغانستان" تهیه نموده بود، می خواند. در عقب میزکی همجوار، مؤلف گذارش (خوتیایف) که با دل لرزان سگرت های ارزان قیمت "یاووا" را یکی پی دیگر می کشید، نشسته بود و انتظار عکس العمل همکاران را در مورد گذارش خود می کشید.
ارلوف - موروزوف می خواند: "طوریکه چندی قبل قیام هرات با تمام وضاحت نشان داد مخالفین رژیم جدید قصد داشتند در فعالیت های تبلیغاتی خویش با تمام قوت از شعار های دفاع از اسلام در برابر بی خدا ها و کمونیست هایی که قدرت را بدست گرفته اند استفاده نمایند. در فعالیت های تشکیلاتی خویش ضد انقلابیون قصد دارند بالای امکانات وسیع روحانیون دینی اتکاء کنند (مانند ایران)".
ارلوف - موروزوف در اینجا مکثی نموده گفت: "ولودیا (خوتیایف) در اینجا اندکی... باید تصحیح گردد. و دیگر اینکه: در یک پاراگراف... بنویس... که چطور آیت الله های ایران از موقف خویش ... برای وسعت دادن انقلاب اسلامی استفاده نمودند."
خوتیایف سرش را با علامت مؤافقت تکان داد.
ارلوف - موروزوف به خواندن ادامه داد: "اسلام، دینی است که توده های وسیع افغانها، مخصوصاً دهاقین آنرا با شیر مادر جذب نموده و از آن کور کورانه پیروی می کنند. دین مذکور طی قرن ها مردم را به روحیهٔ برادری عمومی مسلمان ها تربیه نموده، اینکه همه چیزها از قبل از طرف خداوند تعیین گردیده و بدین ترتیب تضادهای موجود را در شعور مردم می زداید. دین اسلام همیشه به افغان ها تلقین می کند که یک مسلمان با عزت بالاتر از پیروان مذاهب دیگر و مخصوصاً بالاتر از آتی ایست ها (بی خدا ها) می باشد. این مذهب به افغان ها هکذا نظریهٔ عادل بودن امت اسلام را و مردود بودن اصول ادارهٔ مدنی را که در سائر کشورها و قبل از همه در کشورهای اروپای معمول است تلقین میکند.
سطح پائین سواد مردم (در حدود ۹۰ فیصد باشندگان افغانستان از فیض سواد بی بهره اند)، محدویت تماس اهالی ولایات با اقشار تعلیم یافتهٔ کشور و همچنان اینکه از زمان ایجاد دولت افغانستان دین اسلام، دین رسمی این کشور بوده و هرگونه امکان برای به راه اندازی تبلیغات آتی ایستی منع بوده است. عوامل مذکور باعث شدند که افغانها تقریباً بدون استثنی مذهبی شده و نفوذ روحانیون دینی بالای آنها همگانی گردد. با گذشت قرن ها هدایات دین اسلام شدیداً با رسوم و عنعنات افغان ها گره خورده و در نتیجه چیزی مشابه به یک "فلتر" به میان آمده که از طریق آن نظریات و عقاید جدیدی که از بیرون داخل جامعهٔ افغانی می شوند، میتوانند باید "بگذرند" یا "نگذرند."
اضافه از ۹۸ فیصد اهالی افغانستان پیروان دین اسلام استند. آمار ادارهٔ احصائیهٔ افغانستان کمیت سنی ها را ۸۰ در صد و شیعه ها را ۱۸ در صد تخمین نموده است. تعداد روحانیون دینی در این کشور حد اقل به ۲۵۰ هزار می رسد. یکی از خصوصیات مهم روحانیون در افغانستان ترکیب کثرت طبقاتی آن می باشد. روحانیون برخاسته از میان همه طبقات و اقشار اجتماعی جامعهٔ افغانی بوده و در میان آنها فعالیت می کنند.
تأثیر روحانیون در میان بورژوازی ملی چشمگیر است. بسیاری از متشبثین در افغانستان منشه های روحانی داشته یا از جملهٔ سر سپرده های دینی بوده اند. در این زمره میتوان از تاجرین کلان مانند آق مراد، قاری یمن وغیره یاد آوری کرد. برخی از روحانیون که عواید مقدماتی خویش را از فعالیت های دینی - تبلیغاتی بدست آوردند، سپس در مؤسسات مختلف تجارتی سرمایه گذاری نموده و بدینترتیب روابط محکمی را با سرمایه داران در داخل و خارج از کشور ایجاد نمودند.
روحانیون به اصطلاح "رسمی"، در برگیرندهٔ آنهائی بوده و استند که در خدمت دستگاه دولتی قرار دارند: اعضای ریاست عمومی شئون اسلامی شورای وزیران جمهوری دیموکراتیک افغانستان، روحانیونی که در تشکیلات وزارت خانه های عدلیه، اطلاعات و کلتور، استادان فاکولتهٔ شرعیات پوهنتون کابل قرار دارند. چنین به نظر می رسد که روحانیون "رسمی" بیشتر از دیگران متمایل به همکاری با رژیم جدید استند. در عین حال نباید از یاد برد که روحانیون مذکور می توانند در ظاهر با خلقی ها همکاری نموده در حقیقت نقش "گماشتگان" متنفذین دینی، دشمنان جمهوری دیموکراتیک را بازی کنند.
ارلوف - موروزوف با آوازی که به سختی شنیده میشد کلمات بالا را در متن تصریح ساخته گفت: "کلمهٔ "گماشتگان"... را تعویض کن... به یک کلمهٔ که نه تنها برای مأمورین استخبارت مفهوم باشد."
خوتیایف سرش را باز با علامت مؤافقت تکان داد.
"روحانیون در اردو و پولیس نیز وجود دارند. سران اقوام، فئودال ها در قریه جات یا در ارتباط نزدیک با روحانیون قرار دارند یا هم خود شان از آنها نمایندگی می کنند. سر انجام نفوذ قشر پائین روحانیون (ملاهای گذر و ملاهای قریه ها) بالای توده های وسیع مردم نهایت عمیق است. ملاهای مذکور ادارهٔ نمازها و دعا خوانی های روزمرهٔ را به عهده داشته و خطبه های روز جمعه را در مساجد پیش می برند.
ملا هنگام تولد کودک حضور می داشته باشد، پس از آنکه کودک اندکی رشد می یابد ملا او را سنت می کند، سپس ملا به او در مدرسه سبق می دهد. وقتیکه زمان تشکیل خانواده فرا می رسد، ملا مراسم عقد نکاح را به پیش می برد. در صورت بیمار شدن یک افغان دهقان بازهم همین ملا نقش طبیب مردمی را بازی کرده به تداوی او می پردازد. طبق معمول ملا ها یگانه اشخاص با سواد در قریه ها، گذرها و ولسوالی ها می باشند. اکثر افغان ها بخاطر نوشتن و قرائت

مکاتیب و نامه ها، ترتیب سند رسمی یا عریضه عنوانی دوایر دولتی مجبور استند نزد ملا بروند. روحانی، قاضی، در حقیقت همان ملا بوده که عدالت را در پائین ترین سطح به دسترسی مردم قرار می دهد.
عملاً در همه مناطق افغانستان رسمی وجود دارد که مطابق آن مؤمنان به نوبت هر روز ملا را به خانه های خویش برای صرف غذا دعوت می کنند (این رسم مشابه رسمی است که یک زمانی در قریه های روسیه چوپان را به منزل دعوت کرده به او غذا می دادند.) این معمول به ملا زمینهٔ آنر فراهم می سازد تا با زندگی شخصی اعضای جماعت خویش از نزدیک آشنا باشد و بطور متواتر هر مؤمن را "ذهن شوئی" نماید."
ارلوف - موروزوف بالای کلمهٔ "ذهن شوئی" تأکید نموده قیافه اش را ترش ساخت.
"با تأسف باید گفت که ملاحظات فوق الذکرغالباً از طرف فعالین حزب دیموکراتیک خلق و مأمورین استخباراتی جمهوری دیموکراتیک که تلاش دارند فعالیت های تبلیغاتی روحانیون را تحت کنترول درآورند در نظر گرفته نمی شوند. بطور مثال، فعالین حزبی و اجنت های "اگسا" معمولاً برای تشخیص فعالیت های ضد حکومتی این یا آن روحانی به مسجد جائیکه ملا خطبه می خواند می روند. این قبیل فعالیت ها هیچگونه نتیجهٔ بدست نمی دهد، زیرا هنگام حضور تعداد زیاد مردم ملا از دست زدن به تبلیغات ضد دولتی هراس دارد. ملا ها اینگونه کارها را با مؤفقیت زیاد حین صحبت های انفرادی با هر باشندهٔ قریه پیش می برند مخصوصاً وقتیکه ملا در منزل اعضای جماعت خویش قرار می داشته باشد.
اجتماع مسلمان ها مانند سائر جوامع دینی دارای سلسلهٔ مراتب می باشد، اگرچه این سلسلهٔ مراتب مثل مسیحی ها آنقدر سخت گیرانه نیست. دلچسپ تر آنکه سلسلهٔ مراتب یاد شده ارتباط به آن ندارد که ملا در کدام سطح موقعیت اجتماعی قرار دارد، بلکه به اعتبار و حیثیت وی رابطه دارد. اعتبار روحانی یا ملا به نوبهٔ خود وابسته به عناصری است مانند: قدامت و افتخارات خانوادهٔ او، نزدیکی اجداد وی به خانوادهٔ محمد یا به کسی از اصحاب، داشتن تحصیلات عالی در مسائل دینی، با عزت بودن. بدین ترتیب محال است تصور کرد که کسی از جملهٔ به اصطلاح "روحانیون رسمی" که کرسی های بلند را در ریاست عمومی شئون اسلامی و دیگر ارگان های دولتی جمهوری دیموکراتیک دارند، مراجعی باشند برای تقلید برای آنعده از ملاهای که در سطوح پائین قرار دارند. می خواهیم توجه خاص مأمورین مسؤول دستگاه مشاورین را که در میان حزب دیموکراتیک خلق کار می کنند و قبل از همه دقت کسانی را که پیشنهادات سیاسی را برای رهبری جمهوری دیموکراتیک افغانستان ترتیب می نمایند به آن جلب نمائیم که در واقعیت جایگاه یک روحانی در جامعهٔ افغانی برابر با مقام یک مامور در دستگاه دولت است.
پیشتازان طریقت های قدیمی صوفی در میان روحانیون مذهب سنی افغانستان از اعتبار قابل ملاحظه برخوردار استند. پرستش "پیر مقدس" از طرف مریدان و پیروان سرحد ندارد. هرسخن "پیر" یا حضرت" به مثابهٔ گفتار خداوند پنداشته می شود. امر "پیر" یا "حضرت" بدون چون و چرا اجرا می شود، ولو اگر به قیمت حیات پیروان هم تمام شود.
در زمرهٔ حضرت های پر نفوذ افغانستان میتوان از «سبغت الله مجددی» (رهبر طریقت نقشبندی) که حد اقل چهار هزار پیرو و مرید در میان روحانیون متوسط و پائین دارد نام برد. تعداد مریدان رهبر طریقت صوفی قادریه، «سید احمد گیلانی» (افندی جان) حد اقل به ۱۵ هزار تن تقرب می کند. در میان پیروان گیلانی تعداد معین از سران اقوام پشتون ولایات ننگرهار و قندهار قرار داشته که در عقب هر کدام آنها صدها و حتی هزاران تن طرفدار ایستاده اند. یکی از دشمنان آشتی ناپذیر رژیم کنونی به نام «میاگل تگابی» الی ۱۵۰۰ مرید در ولایت لغمان دارد. مریدان سر به کف، در حقیقت هستهٔ اصلی ضد انقلابیون را که آمادهٔ انجام هر گونه کارها علیه رهبری افغانستان و اتباع شوروی استند و اکنون در قلمرو جمهوری دیموکراتیک افغانستان فعالیت می کنند تشکیل میدهد.
شیعه گان افغانستان که تعداد شان از ۳- ۴ ملیون بوده بیشتر از خانواده های حضرت ها بسته و متحد استند. پیروان مذهب شیعه اکثراً مردم قوم هزاره می باشند. دشواری هائی را که قوم هزاره طی قرن ها متقبل گردیده است، آنها را مبدل به یک گروپ خاص اجتماعی در جامعهٔ افغانستان نموده. هزاره های پیرو مذهب شیعه در ساختار داخلی اجتماعی - اقتصادی خویش غالباً اصول تئوری خمینی را که می گوید: "از هر کس به اندازهٔ استعدادش و برای هر کس مطابق صداقت و پاکی اش"
اما بیشتر از همه بسته و در عین حال اسرار آمیز تر از سائرین در این کشور پیروان مذهب اسماعلیه می باشند. قشر مذکور تحت رهبری اعضای خانوادهٔ «کیانی ها» قرار دارند."
ارلوف - موروزوف در حالیکه به فکر فرو رفته بود با خود زمزمه کرد: "در چنین یک جامعهٔ... "مشاورین هوشیار" ما می خواهند سوسیالیزم بسازند."
خوتیایف از فرط سگرت کشیدن زیاد سرفه کرده و فلتر را با قوت فشار داد.
ارلوف - موروزوف به خواندن ادامه داد: "باری یکی از متنفذین دینی حین صحبت با یک تن از کارمندان ما سعی کرد تا ما را و از طریق ما رهبری رژیم جدید را از گام های ناعاقبت اندیشانه بپرهیزاند. این متنفذ دینی خاطر نشان ساخته بود: "در این کشور میتوان هر کاری را کرد. مگر سه کار را نباید کرد: به دین، به عزت و به مال افغان ها نباید تعرض صورت بگیرد."
اما حکومت تره کی - امین کارهای بی شماری را برخلاف هشدار های این شخص محترم و متنفذ نموده است.
با صدور فرمان شماره ۶ که قرضداری های دهاقین را در برابر سودخوران و فئودالان لغو قرار داد، در حقیقت مناسبات اقتصادی که طی سده ها در قریه های افغانستان اسقرار یافته بودند صدمه دید، بعضی از خانواده های قوم پشتون بدین ترتیب درآمد های خود را از دست دادند. فرمان شماره ۸ "در بارهٔ اصلاحات ارضی"، فرمان مذکور اوضاع را در قریه ها و در میان اقوام افغانستان هرچه بیشتر متشنج ساخت. این فرمان ها بیشتر خصلت سرکشانه، و حتی تحریک کننده

داشته و تطبیق اصلاحات مهمی را که حاکمیت جدید روی دست داشت به ناکامی مواجه ساخت. میتوان تأکید کرد که فرمان های مذکور با شتاب زدگی ترتیب شده، قبل از وقت بوده و به مردم در مورد آنها توضیحات لازم داده نشده است. فرمان های مذکور در واقعیت به سود خوران و فئودالان ضرر خاصی نرساندند، در حالیکه دهاقین عادی در اکثر موارد قرضه ها، کمک ها و وسایل تولید را که قبلاً از سود خوران و فئودالان می گرفتند از دست دادند."
پس از آنکه ارلوف - موروزوف به این نقطه رسید به خوتیایف توصیه کرد: " بالای سبک نوشته در این قسمت کار کن." و در حالیکه در حاشیهٔ سند نشانی می گذاشت مجدداً به خواندن غرق شد.
"طبیعی است که شرایط بوجود آمده در قریه ها و میان اقوام افغانستان منافع روحانیون را در برگرفته است. ملاهای ناراضی از حاکمیت جدید، با مهارت تمام توده های مردم را به ضد رژیم تحریک می کنند.
حین خزان سال پار تظاهرات ضد حکومتی در دامنه های پامیر و در میان برخی از اقوام پشتون شدت کسب نمود.
حکومت برای سرکوبی این تظاهرات تضییقات بی رحمانه را الی پرتاب بم های پنجصد کیلوگرامه از هوا به راه انداخته و قریه های مکمل را از بین بردند.
همزمان اقداماتی عملی شدند که گیلانی آنرا "تعرض به عزت مردم افغانستان خواند." مطابق فرمان شماره ۷ آنعده از فعالین حزبی که از کابل به ولایات اعزام گردیده بودند شروع به با سواد ساختن زنان دهات نموده و می طلبیدند تا آنها از پوشیدن لباس های عنعنوی مسلمان ها بپرهیزند. فعالین مذکور با عکس العمل شدید شوهران، پدران و برادران این زنها مواجه شدند.
گردهم آئی های اقوام پشتون در جرگه های عنعنوی منع قرار داده شد. تلاش های مردم برای به راه اندازی جرگه ها در بعضی از مناطق از طرف حکومت با استفاده از تسلیحات زمینی و هوائی سرکوب گردیدند. مطابق امر برادر ارشد «حفیظ الله امین»، «عبدالله امین» که به حیث مسؤول امور امنیتی ولایت کندز مقرر گردیده است در برابر چشمان اهالی محل ده ها تن از مخالفین بی گناه رژیم را در رود های این ولایت غرق ساخت. «عبدالله امین» از فرط دسترسی به قدرت و زور لایتنهائی عقل خود را کاملاً از دست داده است. (لازم است خاطر نشان ساخته شود که قتل و اعدام مردم و حیوانات بدینترتیب و همچنان از طریق خفک کردن مطابق هدایات دین اسلام گناه کبیره محسوب میشود، زیرا در نتیجهٔ چنین یک قتلی از جسم خون که در آن روح جا دارد بیرون نمی شود.) در ولایات و حتی در کابل مواردی تجاوز جنسی از طرف فعالین حزبی، کارمندان امنیتی و اردو جا داشته اند. تمام این واقعات برق آسا در اختیار عامه قرار گرفته و قهر و غضب توده های مسلمان را تحریک میکند. موارد مذکور در تبلیغات ملا ها نهایت مؤثر واقع شده و آنها یکبار دیگر معتقدانه و با ثبوت از خصلت "غیر انسانی"، "ضد اسلامی" حاکمیت کنونی یاد آور می شوند.
طی زمستان ۱۹۷۸- ۱۹۷۹ حکومت تصمیم گرفت فعالیت های مخرش کننده و تحریک کنندهٔ روحانیون را متوقف بسازد. روی این هدف آنها کمپاین بی رحمانهٔ تضییقات را علیه روحانیون مشهور افغانستان به راه انداختند. بخش عمده ای از اعضای خانوادهٔ «مجددی» به قتل رسید (در حدود ۷۰ تن). اما زمانیکه اقارب و خویشاوندان دست دوم «مجددی» را از بین می بردند خود «سبغت الله مجددی» در مسجد جامع کوپن هاگن (دنمارک) به مسلمان ها موعظه می خواند. این را چی می شود نامید؟ بی دقتی خلقی ها یا اعمال عمدی تا بدین ترتیب اوضاع در کشور به بی ثباتی بگراید؟
متنفذ دیگری دینی به نام «سرور واعظ» یکجا با اقاربش و سائر روحانیون دینی دستگیر و به قتل رسیدند. در همین وقت پسر سرور واعظ، «واعظ زاده» در کشور ایران در شهر مشهد قرار داشته و در آنجا نزد یکی از آیت الله های ایرانی به نام «شریعت مداری» علوم اسلامی را فرامی گرفت. «واعظ زاده» یکی از سرکردگان اصلی قیام در هرات بود.
تضییقات حکومت علیه روحانیون دینی باعث بروز مناقشه میان حاکمیت جدید و حلقات دینی کشور گردید. آنعده از روحانیون که از کشور فرار نموده بودند و مخصوصاً آنهائیکه در نتیجهٔ تضییقات اقارب نزدیک خود را از دست دادند، به فعالیت های وسیع ضد انقلابی پرداخته و کتله های بزرگی از مهاجرین را که از رژیم خلقی ها متضرر گردیده بودند به صفوف خویش جلب کردند. همزمان با این روحانیون دینی با بکار اندازی ارتباطات وسیع خویش فعالیت های ضد حکومتی را در داخل افغانستان آغاز نمودند.
در جنوری ۱۹۷۹ «سبغت الله مجددی» از کوپن هاگن به پیشاور آمده و به تاریخ ۷ فبروری ۱۹۷۹ موصوف جهاد را علیه رژیم جدید افغانستان اعلام نمود. از اعلامیهٔ مجددی روحانیون متنفذ و با نام مذاهب سنی و شیعهٔ افغانستان حمایت کردند. همه نیروهای ضد انقلابی کشور و کسانیکه در نتیجهٔ تبلیغات و همچنان آنهائی که از تضییقات رژیم تره کی - امین صدمه دیده بودند، یعنی اقشار وسیع زحمتکشان تحت بیرق روحانیون دینی قرار گرفتند.
طوریکه حوادث هرات نشان دادند، در اثر قیام های مشابه افراطی گری دینی میان اقشار وسیع مردم شدت مییافت. قابل یاد آوری است که افراطیت مذکور با مهارت خاص از طرف ضد انقلابیون علیه حکومت و علیه اتحاد شوروی استقامت داده می شود. اعتراضات مردم را نه تنها می توان در مظاهرات آشکار دید بلکه آنرا در فعالیت های خرابکارانه، سوبوتاژ، فریب و خیانت ها نیز مشاهده کرد. مشاهدات ما نشان می دهد که برخی از افغانهای که قبل از بروز بحران در مورد رژیم انقلابی و اتباع شوروی خوشبین بودند، در جریان حوادثی که اتفاق افتادند و همچنان در اثر عصبیت های دینی قادر اند اعمالی از خود بروز بدهند که قبلاً از شخصیت آنها انتظار نمی رفت.
طوریکه از آنچه در بالا ذکر گردید بر می آید روحانیون دینی یکی از نیروهای عمدهٔ محرکهٔ انکشاف اوضاع سیاسی در افغانستان معاصر می باشد. در این ارتباط ما پیشنهاد می کنیم:
۱. در وظایف خویش، مخصوصاً حین مشوره دهی ها از طرف مشاورین ما باید همیشه عکس العمل احتمالی روحانیون دینی در مورد این یا آن اقدام مقامات افغانی در نظر گرفته شود؛

۲. بلوسیلهٔ امکاناتی که نمایندگی کی. جی. بی. در کابل در اختیار دارد مقامات افغانی باید به توقف دادن هرگونه تضییقات بی اساس و غیر موجه علیه روحانیون دینی تشویق شوند؛
۳. کار با نمایندگان به اصطلاح "روحانیون رسمی" فعالتر گردد. از امکانات رسانه های افغانی و خارجی (دول اسلامی) برای بلند بردن اعتبار آنها در میان حلقات روحانی افغانستان استفاده صورت بگیرد؛
۴. سفرهای مقامات بلند رتبهٔ روحانیون دینی اسلامی اتحاد شوروی به افغانستان سازمان داده شوند. حین سفرهای مذکور ملاقات های با هم تاهای افغانی آنها صورت بگیرد و خطبه های مشترک در مساجد جامع خوانده شود؛
۵. با استفاده از امکانات اجنتوری تماس های غیر رسمی با «سید احمد گیلانی» بخاطر تشویق وی برای برگشتن به کشور و تأمین همکاری با رژیم جمهوری دیموکراتیک افغانستان ادامه یابند."
ارلوف - موروزوف پس از خواندن گذارش خاطر نشان ساخت: "بلی، ولودیا (خوتیایف) گذارش بسیار... دلچسپ است. صرف بهتر است تا بالای سبک نوشته کار شود و بعضی . . . از قسمت ها منطقی تر درج گردند. به نظر من پیشنهاداتی را که تو در اخیر بیان داشته ای. . .، بهتر است با مکتوب جداگانهٔ ارسال گردد. حتمی نیست. . .، آنهائیکه سند مذکور را می خوانند، بدانند که ما تماس های با گیلانی داریم."
خوتیایف در حالیکه ورق ها را از روی میز جمع آوری می کرد و پاکت تقریباً خالی شدهٔ سگرت را در جیب می گذاشت با آواز آرام گفت: "بسیار خوب رفیق ارلوف - موروزوف، من همه چیزها را فهمیدم."

****

مسکو هرچه عمیقتر در گردآبی که در اثر "انقلاب" ثور بوجود آمده بود گیر می آمد. این دیگر به یک پروسهٔ برگشت ناپذیر مبدل گردیده بود که در آن سیاستمداران، نظامیان، مأمورین استخبارات، دیپلومات ها، اقتصاددانان، نمایندگان ده ها مرجع مدنی و صدها ارگان دولتی داخل بودند.
اتحاد شوروی که خود با قلت و کمبودی ها مواجه بود سخاوتمندانه به افغانستان تجهیزات نظامی، تسلیحات، مواد خوراکه، مواد سوخت، کود کیمیاوی، تخنیک زراعتی، عراده جات، مواد ساختمانی و سرانجام به مصرف خود صدها متخصص را به افغانستان می فرستاد.
هفته ای نبود که مسائل مربوط به افغانستان در جلسات بیروی سیاسی یا سکرتریت آن مورد بررسی قرا نمی گرفتند.
به تأریخ اول اپریل، یعنی ده روز بعد از سرکوبی قیام هرات تحلیل خود را در مورد افغانستان گرومیکو، آندروپوف، اوستینوف و پونوماریوف به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فرستادند. این چهار تن منبعد مسؤولیت افغانستان را به عهده داشتند. گذارش مفصل آنها کوششی بود برای درک اوضاع و همزمان از اقداماتی که در آیندهٔ نزدیک باید از آنها در اینکشور کار گرفته می شد یادآوری می کرد.
گذارش مذکور با مقدمهٔ ایدیالوژیکی که در آنزمان معمول بود بطور ذیل آغاز می یافت: " در شرایط آغاز یک مبارزهٔ شدید طبقاتی که در یک طرف آن حزب دیموکراتیک خلق افغانستان که بیانگر منافع زحمتکشان می باشد و در جانب دیگر نیروهای که از زمین داران، فئودالها، بورژوازی کامپرادور و بخش مرتجع روحانیون نمایندگی می کنند قرار گرفتند." متعاقب تبصرهٔ مذکور بصورت واضح از عواملی نام برده می شد که باعث تشنج اوضاع گردیده بودند: روابط پیچیده میان اقوام، افراطیگرائی های دینی، قوم گرائی ها، مشکلات اقتصادی، یکجا شدن همه نیرو های ضد انقلاب.
مؤلفین گذارش اعتراف می نمودند که تطبیق پروگرام اعلام شدهٔ اصلاحات وسیع سیاسی و اجتماعی - اقتصادی که صرف چندی قبل آغاز یافته است بخش اساسی مردم هنوز از مزایای نظام جدید مستفید نگردیده و محتوای مترقی آنرا احساس ننموده اند.
چون گذارش مذکور اشد محرم بود و برای آگاهی یک حلقهٔ نهایت محدود در نظر گرفته شده بود، مؤلفین آن ضعف های رژیم جدید را نیز کتمان نکردند. در گذارش تأکید می شد که حاکمیت جدید فاقد بنیه در محلات بوده و آرزو ندارد با روحانیون و سران اقوام مخالف گفتگو کند. با آنکه در گذارش قید گردیده بود که حزب دیموکراتیک خلق هنوز به یک سازمان همگانی سیاسی مبدل نگردیده است، اما تهیه کنندگان گذارش در عین حال تمایلات خود را به خصوصیات طبقاتی نشان داده خاطر نشان می ساختند: "کارگران پیشتاز و مستضعف ترین اقشار دهاقین به صفوف حزب دیموکراتیک خلق نهایت بطی داخل می شوند." حزب، کمافی السابق نه تنها به کمیت اش افزوده نشده بلکه در اثر مبارزه میان گروپ های "خلق" و پرچم" نهایت ضعیف گردیده است." در گذارش همچنان گفته می شد که بسیاری از پرچمی های مشهور یا از بین رفته اند یا از فعالیت های سیاسی دور شده اند، از صفوف اردو و دستگاه دولتی کشیده شده اند و بعضی از آنها به خارج از کشور پناهندهٔ سیاسی شدند.
توجه زیاد در گذارش به موضوع زیاده روی ها و تضییقات معطوف گردیده بود: "بسیاری از قوماندانان با مشاهدهٔ آنکه همکاران آنها دستگیر می شوند و سپس ناپدید می گردند، احساس بی اعتمادی نموده و از دستگیری ها هراس دارند.
حوادث هرات این گفته ها را تائید نمودند، جائیکه نه تنها قسمت قابل ملاحظهٔ اهالی بلکه برخی از واحد های اردو به دستور قوماماندان شان در صفوف قیام کنندگان قرار گرفتند."
مؤلفین گذارش با یأس اذعان می کردند که آنها بارها توجه لیدران حزب دیموکراتیک خلق را به اشتباهات و زیاده روی ها معطوف می داشتند اما افغان ها "به علت فقدان تجربه و انعطاف پذیری کافی سیاسی به مشوره های ما غالباً گوش نمیدادند و مشوره های ما را نمی شنیدند."
و اکنون، دقت کنید! مهمترین پاراگراف این گذارش دربرگیرندهٔ خواهشات لیدران حزب دیموکراتیک خلق در مورد اعزام قوای شوروی به افغانستان بود. گذارش قید می کرد: "تصمیم ما مبنی بر عدم اعزام قوای شوروی به هرات کاملاً درست

بود. در صورت تظاهرات جدید ضد حکومتی در افغانستان که امکان آنها بعید به نظر نمی رسد نیز باید از همین پالیسی کار گرفت."
در زمرهٔ اقدامات فوری در رابطه به ثبات بخشیدن اوضاع در داخل افغانستان اقدامات ذیل پیشنهاد می گردید:
-ارتقای سطح جنگی اردوی افغانستان و مؤثریت ارگان های امنیتی، منجمله ارسال جدید تسلیحات و تخنیک نظامی؛
- حل و فصل فوری مسائل مربوط به رسانیدن کمک های اقتصادی به این کشور "مخصوصاً در ساحاتی که به استحکام موضعات سیاسی رژیم دیموکراتیک و انقلابی مؤثر واقع شود"؛
- توسعهٔ بنیهٔ سیاسی انقلاب. "لازم است تا به لیدران حزب دیموکراتیک خلق ضرورت تطبیق پیگیرانهٔ اصلاحات روی دست گرفته شده تفهیم گردد، منجمله اصلاحات ارضی. فعالیت باید در این عرصه سنجیده شده باشد، بدون انحراف و زیاده روی ها. . . بطور مثال به ذهن دهاقین باید رسانیده شود که آنها زمین را از برکت "انقلاب" ثور بدست می آورند و در صورتیکه آنها از حاکمیت مردمی - انقلابی دفاع ننمایند آنرا از دست خواهند داد."؛[25]
- استحکام وحدت و همبستگی رهبری حزب در پهلوی ازدیاد کمیت اعضای حزب؛
- کار در میان روحانیون مسلمان، "آنها را منقسم ساختن، دفع و خنثی سازی نفوذ لیدران ارتجاعی دینی در توده ها؛"
- رعایت شدید نظمی که بر اساس قانونیت انقلابی معین گردیده است. استفادهٔ سنجیده شده از اقدامات تضییقاتی؛
- اتخاذ اقدامات بخاطر دفع مداخلات کشورهای خارجی در امور داخلی افغانستان.
به تاریخ ۱۲ اپریل در جلسهٔ بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی یاداشت مذکور مورد بررسی قرار گرفته و مندرجات آن معقول نامیده شدند.
اما لیدران حزب دیموکراتیک خلق مانند کودکان کرملین را با ارسال نامه های خویش زیر بمبارد گرفته بودند و به خواهشات خود مبنی بر اشتراک قوای نظامی اتحاد شوروی در عملیات جنگی علیه مجاهدین ادامه می دادند. در شروع ماه اپریل «امین» پیشنهاد مذکور را حین ملاقاتش با رئیس عمومی امور سیاسی قوای مسلح اتحاد شوروی جنرال پپی شیف که در رأس یک هئیت نظامی به کابل آمده بود مطرح ساخت. باید گفت که این تنها مسئلهٔ نبود که جنرال پپی شیف را هنگام مذاکرات به تعجب انداخته بود. پس از برگشت به مسکو او گذارش ذیل را به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی ارائه کرد: " درخواست رفیق امین هنگام مذاکرات محرم مبنی بر بدست آوردن حمایت متخصصین نظامی شوروی یگانه چیزی نبود که موجب شگفتی گردید. به گفتهٔ امین لیدران جمهوری دیموکراتیک در قلمرو پاکستان دوستانی دارند که فعالیت های برهم زنی نظام دولتی را در آن کشور پیش می برند و آنها بالای بدست آوردن کمک های انترناسیونالیستی از طرف اردوی افغانستان حساب می کنند. بنابرین «امین» اظهار امیدواری کرد تا مشاورین نظامی شوروی نیز به این موضوع ملتفت ساخته شوند. در این رابطه به امین خاطر نشان ساخته شد که توصیه هائی از این قبیل را ما به متخصصین نظامی خویش داده نمی توانیم. نظریهٔ راه یافتن به بحر افغان ها را آرام نمی گذارد."
رئیس امور سیاسی قوای مسلح اتحاد شوروی از مسافرت خویش به افغانستان شاکی گردیده بود. فقط یک ماه پیش حین سفر تره کی به مسکو به او از غیر مصلحت بودن نظر اعزام قوا به افغانستان از طرف لئونید بریژنیف مفصلاً تذکر داده شده بود. اما اینک بازهم همان آهنگ ها سر داده شده اند. . .
به تاریخ ۱۴ اپریل «امین» از «گوریلوف» می طلبد تا خواهش او را مبنی بر ارسال از ۱۵ الی ۲۰ هیلیکوپتر جنگی با عملهٔ شوروی به مسکو برساند. در جواب مشاور ارشد نظامی شوروی هدایت در میابد تا با صدراعظم افغانستان «امین» ملاقات نموده و معلومات ذیل را به او خبر بدهد: "قبلاً به رهبری افغانستان توضیحات لازمه در مورد عدم مصلحت بودن اشتراک مستقیم واحد های نظامی شوروی در عملیات جنگی علیه ضد انقلابیون داده شده بود. اشتراک نظامیان شوروی در عملیات از این قبیل به دشمنان انقلاب افغانستان و نیروهای خصمانهٔ خارجی موقع خواهد داد تا کمک های انترناسیونالیستی شوروی به افغانستان را جعل و بدنام ساخته و به تشدید تبلیغات ضد حکومتی و ضد شوروی میان باشندگان افغانستان خواهند پرداخت. خاطر نشان بسازید که طی ماه های مارچ و اپریل سال جاری ۲۵ بال هیلیکوپتر جنگی به افغانستان ارسال گردیده است. . . کوشش کنید «امین» را معتقد بسازید که با هیلیکوپترهای جنگی که همین حالا در اختیار آنها قرار دارند می توانند با عملهٔ افغانی وظایف مربوط به سرکوبی ضد انقلابیون را حل و فصل نمایند."
اما «امین» "ایلا دادنی نبود". . . او به فشارهای خود کمافی السابق بالای مشاورین شوروی ادامه می داد و آنها بالاخره به فکر یک راه حل مقطعی افتادند: تا در افغانستان یک مرکز بزرگ تعلیمی نظامی را مانند چیزی که قبلاً در کیوبا اعمار گردیده بود ایجاد نمایند. نیرنگ "مرکز تعلیمی نظامی" در کیوبا در آن بود که "مرکز" مذکور بر بنیاد لوای موتور ریزهٔ قوای مسلح اتحاد شوروی تأسیس یافته بود. در تیلگرامی که به امضای سفیر پوزانوف، مشاور ارشد نظامی گوریلوف و نمایندهٔ کی. جی. بی. ایوانوف به مسکو فرستاده می شود، نامبردگان محتاطانه خواهش می کنند تا "امکان ایجاد یک مرکز مشابه" در افغانستان نیز ارزیابی گردد.
باید خاطر نشان شود که طی بهار و تابستان ۱۹۷۹ لیدران حزب دیموکراتیک خلق دلایل جدی برای تشویش داشتند. صرف نظر از آنکه اقدامات وسیع و همه جانبه برای استحکام اردو، پولیس و ارگانهای امنیتی گرفته شده بودند و کمک های زیادی برای بهبودی وضع اقتصادی افغانستان به آن کشور گسیل میگردید، اوضاع در کشور بهتر نه بلکه بدتر می شد. این معلومات را به مسکو مشاور ارشد حزبی وی سیلیوف گذارش می داد، موصوف در عین حال در راپورهای خود

[25]. مثال هذا با وضاحت تمام ثابت میسازد که راهنماهای شوروی بخوبی درک میکردند که کودتای ثور حرکتی است غیر مردمی و قلابی که به اشارهٔ آنها صورت گرفته و اکنون صرف با توصل به زور، شانتاژ، تطمیع و نیرنگ میتوان تداوم آنرا ابقا بخشید و طی این مدت به اهداف ستراتیژیک خویش در افغانستان و منطقه دسترسی پیدا کرد.

دیدگاه "طبقاتی" را نیز فراموش نمی کرد: " اساس ضد انقلابیون را فئودالها و مالکین بزرگ، سودخوارن، روحانیون مرتجع، گروپ های مائویستی و دیگران که در "جبهۀ نجات ملی" که از طرف امریکا، عربستان سعودی و چین تمویل میگردد تشکیل می دهند."
برچسپ ایدیالوژیکی "فئودال ها، روحانیون مرتجع، مائویست ها" برای سالیان دراز به عنوان یکی از دلایل اصلی پیروزی های مخالفین نظامی در اسناد باقی ماند.
مشاور ارشد حزبی در ادامۀ راپورش آشکارا اعتراف می کرد: " صرف نظر از تأکیدات دوامدار و همیشگی لیدران آن، حزب دیموکراتیک خلق از حلقۀ بسیار معدود باشندگان این کشور نمایندگی می کند. در شرایط کنونی کمیت این حزب بالاتر از پانزده هزار نفر نیست. مشاور وی سیلیوف به عنوان اقدامات عاجل پیشنهاد می کرد تا تعداد قوای مسلح افغانستان الی دو صد هزار نفر برسد.
جنرال ای. دروزدیخکی رئیس ادارۀ کدر و پرسونل وزارت داخلۀ اتحاد شوروی که برای یک مسافرت کوتاه مدت به افغانستان رفته بود، پس از برگشت تصویر نهایت مکدر را از اوضاع داخلی افغانستان ترسیم کرد: "اعمال دهشت افگنانه تقریباً در همه ولایات این کشور اتفاق می افتند. در ده ولایت، منجمله ولایت کابل، ساحات قابل ملاحظۀ از طرف قیام کنندگان کنترول می شوند. در عین حال آنها اضافه از ۵۰ شهر و مناطق سکونت را در محاصرۀ خود دارند. کمیت بعضی از گروه های ضد انقلابی به الی ۱۰ هزار تن می رسد. اعضای این گروه ها تسلیحات ساخت شوروی منجمله ماشیندار های ۸۲ میلی متری و توپخانۀ خفیفه با خود حمل می کنند. در رأس بعضی از گروپ های ضد انقلاب افسران اردوی افغانستان قرار گرفته اند. از سه راه که کابل را با سایر شهرهای کشور وصل می کند دو راه تحت کنترول قیام کنندگان قرار دارد. با در نظر داشت آنچه در بالا ذکر گردید می توان نتیجه گیری کرد که اوضاع در افغانستان نهایت پیچیده بوده و وخامت اوضاع بیشتر خواهد شد."
بلی، گِره ریسمان فشرده تر گره می خورد.
در ماه می بیوروی سیاسی به ادارۀ دولتی پلانگذاری و وزارت تجارت خارجی اتحاد شوروی هدایت داد تا فوراً به افغانستان ۱۵۰۰ عراده موتر صادر گردد. همچنان فیصله صورت گرفت تا "کمک های انترناسیونالیستی" به افغانستان توسعه یافته و به افغانستان بطور بلاعوض مال و اجناس خاص به ارزش ۵۳ میلیون روبل منجمله ۱۴۰توپ و راکت انداز، ۹۰ زرهپوش محاربوی، ۴۸ هزار سلاح خفیفه، ۱۰۰۰ راکت انداز، ۶۸۰ بمب هوایی، ۱۰۰ باک آتش باری و ۱۶۰ بم کست دار یک مرتبه ای صادر گردد. افغانها هکذا خواسته بودند تا چیز چیزکی از سلاح کیمیاوی نیز برایشان فرستاده شود، اما به آنها جواب سردرگم کننده داده شده بود: "صدرو بم های گاز دار بدون مادۀ غیر توکسیک و مصموم کننده امکان ندارد."
پوزانوف از مرکز هدایت گرفت تا با تره کی ملاقات نموده و به او برساند که مسکو در تشویش رهبری افغانستان در رابطه به فعال شدن نیرو های ارتجاعی خود را شریک می داند. اما آنچه که ارتباط می گیرد به خواهش های لیدران حزب دیموکراتیک خلق در مورد ارسال هیلیکوپترها و طیاره های ترانسپورتی نظامی با عملۀ شوروی و همچنان پرتاب احتمالی کوماندوی شوروی به کابل، موضع مذکور با تمام جزئیات و همه جانبه حین اقامت رفیق تره کی در ماه مارچ سال جاری در مسکو مورد غور و بررسی قرار گرفته بود.
هم در ماه مارچ و هم در اپریل ۱۹۷۹ رهبری شوروی بالای موضعگیری قبلی خویش ایستاده بود: " هیچگونه واحدهای نظامی از اتحاد شوروی به افغانستان اعزام نمی شوند. اما ماه می فرا رسید. برای انجام مأمورت مخفی دو صاحب منصب ارشد ادارۀ جی. آر. یو. لوی درستیز قوای مسلح اتحاد شوروی واسیلی کولیسنیک و اولیگ شویخ به شهر چرچیک ازبکستان آمدند. به اشخاص مذکور هدایت داده شد تا بر بنیاد لوای خاص شماره ۱۵ جی. آر. یو. واحد مستقل و خاصی را با کمیت ۵۳۸ نفر ایجاد نمایند. این همان کندک مشهور "مسلمان" است که بعدتر در حوادث ماه دسمبر ۱۹۷۹ نقش مهم را بازی می کند.
در آنوقت هنوز هیچکس، نه دگروال کولیسنیک، نه هم قوماندان کندک "مسلمان ها" جگرن خالبایف، و نه هم آمرین آنها در مقر زون نظامی ترکستان و نه هم حتی جنرالان در دستگاه مرکزی جی. آر. یو. کوچکترین تصوری هم در بارۀ آنکه این واحد جنگی برای چی آماده می شود نداشتند. صرف با گذشت زمان اشخاص مسلکی حدس می زدند که کندک مذکور برای فعالیت هائی در قلمرو کشور همسایه آماده می شود. کندک مذکور تقریباً بصورت مکمل از اهالی آسیای میانه، ازبکها، تاجکها و ترکمنها متشکل گردیده بود؛ برای منسوبین کندک مذکور یونیفورم خاصی را آماده نمودند که از یونیفورم نظامیان افغان هیچگونه تفاوتی نداشت؛ و بالاخره کندک را با شدت با پروگرام اشغال مراکز مهم و ستراتیژیک مانند میدان های هوائی، مقرهای نظامی، اقامتگاه های دولتی تمرین میدادند. قوماندان کندک خالبایف برای مدت کوتاهی بخاطر شناسائی با محل به کابل فرستاده شد.
از اینهمه می توان استنباط نمود که حین بهار طرز تفکر در مسکو به نفع استفاده از قوت نظامی تغییر یافته بود.
یا شاید این ابتکار شخصی وزیر دفاع بوده که برای "مبادا" اقدام مذکور را روی دست گرفته بود؟
ادامه دارد

فصل ششم

"باند چهار نفری"

به تعقیب بوریس ایوانوف که قبلاً هیچ چیز مشترکی با مسائل شرق نداشت، مأمور بلند رتبهٔ دیگری به نام واسیلی سافرونچوک که او نیز بسیار از اوضاع افغانستان و مسائل مربوط به آن دور بود به کابل فرستاده شد. سافرونچوک به حیث معاون آمر دیسک دوم اروپایی وزارت امور خارجهٔ اتحاد شوروی ایفای وظیفه نموده و عمدتاً با برتانیهٔ کبیر سر و کار داشت. اما گرومیکو او را نزد خود برای صحبت احضار نموده توضیح داد که رهبری افغانستان خواهش نموده تا شخصی به کمک آنها فرستاده شود که از مسائل بین المللی بخوبی آگاه بوده و با چگونگی فعالیت سازمان های بین المللی بلدیت داشته و با لسان انگلیسی آزادانه صحبت کرده بتواند.
گرومیکو در حالیکه لحنش تائید کننده بود خطاب به سافرونچوک گفت: "شما در کابل قبلاً بوده اید؟"
سافرونچوک موافقت کنان: "بلی، من در آنجا دو بار مسافرت های کوتاه مدت داشتم. یکی از مسافرت ها هنگام حکومت محمد داوود و دومی پارسال صورت گرفت. هردو بار من نزد دوستان افغانی برای مشوره ها در رابطه به اجلاس عمومی سازمان ملل متحد سر زده بودم. اما باید صادقانه بگویم که با مسائل این منطقه هیچگاهی قبلاً با تعمق برخورد نکرده ام."
گرومیکو در حالیکه حسب عادت لب هایش را میجوید گفت: "پروا ندارد، این کاری است قابل تصحیح. راستی با کی از مسؤولین بلند رتبهٔ افغانستان سال پار شما ملاقات کرده بودید؟
سافرونچوک: "با وزیر امور خارجه، رفیق امین."
گرومیکو: " این شخص چی تصوری از خود بالای شما به جا گذاشت؟"
دیپلومات مجرب سافرونچوک در انتخاب جواب اندکی دست و پاچه شد اما به زودی فورمول مناسب را یافته گفت:
" در مورد مسائلی که من با رفیق امین صحبت کردم او را یک آمر با صلاحیت و با انرژی یافتم."
گرومیکو با رضایت خاطر گفت: "بسیار خوب. شما در مورد پیشنهاد ما می توانید فکر کنید ولی با دادن جواب تعلل نکنید و آنرا همین فردا بدهید. جانب افغان اصرار می ورزد که ما هرچه زودتر به خواهش شان لبیک بگوئیم. راستی به اطلاع تان می رسانم که شما در موقف مستشار خواهید بود و امکان آنرا خواهید داشت که مسائل مهم را مستقیماً با شخص من حل و فصل کنید."

بعدها، حین اقامت در کابل سافرونچوک به راز آنکه چرا گرومیکو شخص او را به این مأموریت فرستاد، پی برد. از زبان سفیر پوزانوف ناخود آگاه برامده بود که امین چنین خواهش کرده بود. امین خاطر نشان ساخته بود که استعداد، طرز صحبت کردن و سطح یاد داشتن زبان انگلیسی دیپلومات شوروی که در آگست ۱۹۸۸ به کابل آمده بود بسیار مورد علاقهٔ او می باشد. امین پس از تحصیل در اضلاع متحدهٔ امریکا به انگلیسی آزاد صحبت می کرد، در حالیکه روسی را قطعاً نمی دانست.
سافرونچوک حین آمادگی گرفتن به مسافرت جزئیات ملاقات خود را با وزیر امور خارجهٔ افغانستان به خاطر آورد. طی ملاقات مذکور آنها در مورد مسائل مربوط به برگزاری عنقریب اجلاس عمومی سازمان ملل متحد و مواضع اتحاد شوروی و جمهوری دیموکراتیک افغانستان بحث کردند. روی مسائل عمدهٔ سیاست بین المللی مواضع دو کشور طبعاً مطابقت داشت، در عین حال سافرونچوک توجه کرد که در برخی از مسائل افغانستان، (که یک چیز طبیعی بود)، مواضع افغانستان به کشورهای جنبش عدم انسلاک، که افغانستان عضو آن بود نزدیکی بیشتر داشت. اما امین، که موجب تعجب سافرونچوک گردید با وی مؤافقت نکرده با شدت گفت:
"من این را طبیعی نمی دانم. افغانستان راه رشد سوسیالیستی را در پیش گرفته و از دیگاه سیاسی کشور ما اکنون نزدیکتر به کشورهای سوسیالیستی است تا به کشورهای جنبش عدم انسلاک."
پس از این گفته ها امین رو به طرف معین سیاسی خود شاه محمد دوست که دیپلومات کار کشته و سابقه دار بود نموده و با لحن تند و زننده یاد آور شد که وی این تغییرات بنیادی را در پالیسی خارجی کشور در نظر نگرفته است.
شاه محمد دوست با لحن آرام اعتراض کرد: "ولی ما رویهمرفته عضو جنبش عدم انسلاک باقی می مانیم و انقلاب ما تطبیق اصلاحات ملی و دیموکراتیک را اعلام نموده است..."
امین عمداً رویش را از معاون خود برگردانده، دستش را تکان داده گفت:
"رفیق سافرونچوک، شما به این گفته ها توجه نداشته باشید. معاون من فقط چندی پیش عضویت حزب را به دست آورده است. او هنوز از پختگی کافی مارکسیستی برخوردار نیست و چیزهای زیادی را در ماهیت "انقلاب" ثور درک نمی کند. اما ما به او می آموزیم.
در همین وقت سفیر پوزانوف به بغل سافرونچوک فشار آورده و پُس پُسک کنان تفهیم کرد که به وزیر امور خارجه اعتراض نکند.

در اخیر ماه می ۱۹۷۹ سافرونچوک برای بار سوم به کابل آمد، این بار در موقف مستشار و نمایندهٔ شخص گرومیکو، عضو بیروی سیاسی.

سافرونچوک شخصی بود اجتماعی، دوست داشت هم صحبت شود، انسانی بود باز. او بزودی توانست هم در اجتماع شوروی ها و هم خارج از آن دوستان زیادی بیابد. این شیوه و طرز برخورد او در تفاوت فاحش با سفیر پوزانوف که همیشه تمام تکمه هایش مانند یک مأمور نومینکلاتور بسته می بود قرار داشت. سافرونچوک حسب عادت می توانست حتی در جلسهٔ جدی نیز فکاهی تازه را به حاضرین بازگو نماید، در ضیافت ها او را دسته های از دیپلومات ها، ژورنالیستان و مامورین محاصره می نمودند و سخت می خواستند تا با این روس تبار که به شدت به شوروی های دیگر شباهت نداشت صحبت کنند.
امریکایی ها پس از غور و بررسی در بارهٔ سافرونچوک فیصلهٔ خود را بعمل آوردند. آنها عقیده داشتند که شخص مذکور به کابل برای اجرای یک مأموریت خاص که هدف آن تعویض رهبری افغانستان است فرستاده شده است. امریکایی ها بیوگرافی سافرونچوک را تحلیل و ارزیابی نموده مشاهده نمودند که او در نمایندگی اتحاد شوروی در ملل متحد (که همیشه "چتری" بود برای کی. جی. بی.) کار کرده و اینکه او توجهی به مقررات وضع نشدهٔ نمینکلاتور ندارد، فیصله نمودند که:" سافرونچوک با صلاحیت های بزرگ به کابل آمده است. غالباً او باید نفر اندروپوف باشد. دلچسپ است که فرستادهٔ خاص اندروپوف در آنزمان، بوریس ایوانوف از طرف امریکائیها کشف نگردید.
در تلگرام های که از سفارت امریکا در کابل به واشنگتن ارسال می گردیدند گفته می شد که سافرونچوک احتمالاً همان شخصی است که در عقب پرده کارگردانی درامهٔ تعویض رهبری افغانستان را به عهده دارد، که غالباً "برکناری یا چه بهتر، از بین بردن امین را در بر خواهد داشت".
در خور اهمیت است تأکید شود که سفارت امریکا در کابل صرفنظر از کم بودن پرسونل و فشارهای شبکهٔ استخباراتی افغانستان در تابستان ۱۹۷۹اوضاع را در این کشور به حد کافی دقیق ارزیابی می کرد و ضمناً تغییرات عنقریب را در رهبری این کشور پیش بینی می نمود.
در یکی از تلگرام ها قید گردیده بود: "روسها از رو به وخامت نهادن اوضاع در افغانستان و اینکه رژیم از حمایت ضعیف مردم برخوردار است و کنترول را بالای اوضاع کشور از دست می دهد بسیار ناراحت استند. امین که شخصاً ادارهٔ حکومت را به عهده دارد خطاهای فاحشی را مرتکب می شود. . . به عقیدهٔ مسکو باید صدراعظم جدید و نیرومندی که با سیاست کنونی رابطه نداشته باشد وارد صحنه شود. منبع ما خبر می دهد که به سافرونچوک وظیفه داده شده است تا امین را تعویض نماید. . . منبع ضمناً می افزاید: "در شرایط کنونی ما آخرین فصل فعالیت این حکومت را می بینیم و اما ماه آگست گرم خواهد بود، البته هدف ما هوا نیست."
بعضی از منابع تأئید نشده تأکید می کنند که سفیر جمهوری آلمان دیموکراتیک در کابل خ. شویساو همان "منبع مخفی" بوده است که به امریکایی ها جعلیات را در مورد سافرونچوک تغذیه می نمود. احتمالاً در اینجا کدام بازی پشت پردهٔ شبکه های استخباراتی جریان داشته است. به هر حال، روایت دیگر نیز در اینجا به نظر میخورد: سفیر آلمان دیموکراتیک عمداً با امریکایی ها همکاری میکرد و بخاطر آنکه در نگاه آنها ارزش بیشتر پیدا نماید قصهٔ مأموریت مخفی سافرونچوک را ابداع نموده بود. صحت این روایت را اتفاقی که با خ. شویساو در ماه آگست افتاد تأئید می کند. شویساو گویا پای خود را شکستاند و در نتیجهٔ آن برای همیشه کابل را ترک گفت. همه می دانستند که ادارهٔ ضد کشف آلمان دیموکراتیک در چنین موارد به شدت کار می کرد.
در این میان صرف نظر از روایت ها سافرونچوک به انجام مأموریتی که برایش سپرده بودند ادامه می داد. او به امین که پُست وزیر امور خارجه را به خود واگذاشته بود مشوره های در مورد مسائل بین المللی می داد. بخاطر تطبیق هدایات کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی بلاوقفه به قناعت رهبری افغانستان میپرداخت تا فوراً مناقشات و بگو مگوهای درون حزبی را خاتمه بخشیده و به توسعهٔ بنیهٔ اجتماعی "انقلاب" بپردازند. سافرونچوک میخواست تا پرچمی ها مورد عفو قرار بگیرند و در دستگاه حزبی و دولتی مجدداً به کار گماشته شوند. سافرونچوک همچنان به شاه محمد دوست یاری می رساند تا فعالیت وزارت امور خارجه سر و سامان پیدا کند.
سافرونچوک به مثابهٔ یک دیپلومات مجرب با مهارت تمام روابط دوستانه را با همه حفظ می کرد. او که بصورت منظم، حداقل یکبار در هفته با امین ملاقات می نمود در شروع تحت تأثیر این انسان پر انرژی و پُر کار قرار گرفت، ولی به زودی درک کرد که صدراعظم افغانستان کدام آدم تصادفی نبوده و عقاید او (یا آنچه را که به عنوان عقاید بیان می دادشت) نهایت خطرناک استند. اما مستشار با آنکه با امین گاه گاهی جر و بحث می کرد، ولی هیچوقت خط سرخ را عبور نمیکرد و حرف اخیر را به امین میگذاشت.
باری ایندو در بارهٔ مقاله ایکه به قلم معین بخش امور بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی اولیانوفسکی در مورد ماهیت انقلاب ثور نوشته شده بود و در مجلهٔ "کمونیست" به نشر رسیده بود سر صحبت را گشودند. اولیانوفسکی جمهوری دیموکراتیک افغانستان را در قطار دولت های ملی و دیموکراتیک مانند لاوس، برما، ایتوپیا، جمهوری دیموکراتیک یمن قرار میداد. امین با چنین یک طرز دید مؤافقت نمی کرد:
" ما را باید در قطار کشورهایی که در آن گذار به سوسیالیزم، بدون کپیتالیزم انکشاف یافته صورت میگیرد شمرد مانند، ویتنام، کوریای شمالی و کیوبا."
مستشار کنجکاوی نموده پرسید: "آیا شما بیشتر آرزوی خود را واقعیت نمی پندارید؟"
امین با قاطعیت جواب داد: "البته که نی! شما چطور می توانید افغانستان و ایتوپیا را در یک ردیف قرار بدهید، در آنجا حزب پیشاهنگ صرف پس از غصب قدرت شروع به تدوین یافتن نهاد، در حالیکه حزب مارکسیستی - لینیستی ما چهارده سال قبل به میان آمده است."

سافرونچوک در ادامه گفت: "شما در هر جا نقش اساسی طبقهٔ کارگر را اعلام می دارید، حتی مهمانان خود را در میدان هوائی کابل با شعار "خوش آمدید به کشوری که در آن پرولیتاریا پیروز گردیده است!" استقبال می کنید. اما در ماه مارچ، هنگام "قیام هرات" وقتی ما به شما پیشنهاد نمودیم تا طبقهٔ کارگر را علیه ضد انقلاب برخیزانید، شما در جواب گفتید که تعداد کارگران محدود بوده و آنها اکثراً بیسواد استند."
امین در جواب خاطر نشان ساخت: "هنگام انقلاب نقش طبقهٔ کارگر را در کشور ما اردو بازی نمود، بلی، همینطور است. اما همزمان با انکشاف پروسه های انقلابی ما هرچه بیشتر به پرولیتاریا و دهاقین مستضعف اتکاء میکنیم. ما درس های لینین را بخوبی آموخته ایم و میدانیم که باید خلاقانه عمل کرد. این کدام دگم نیست. شما خود خواهید دید که ما چگونه به کمک اتحاد شوروی راه را از فئودالیزم به سوسیالیزم خواهیم پیمود. این سهم ما در انکشاف تئوری مارکسیستی – لینینیستی خواهد بود."
با گذشت زمان سافرونچوک هرچه بیشتر ملتفت می شد و درک می کرد که امین صرف نظر از آنکه خود را پس از تره کی تئوریسن دوم در حزب می نامید در حقیقت شخصی است دارای دانش سطحی، علاقمند جملات پُر طمطراق و شعارهای پُر صدا. در افغانستان جایی که تعداد با سودان زیاد نبود او میتوانست تئوریسن بزرگ پنداشته شود.
پس از آنکه در ماه جون پوزانوف و سافرونچوک دستور العمل دیگر مسکو را بدست آوردند که در آن در رابطه به اوضاع افغانستان اظهار تشویش شده بود و توصیه های به رهبری افغانستان داشت، نامبردگان یکبار دیگر با تره کی و امین ملاقات کردند. تره کی و امین با کمال آرامش مجموعه ای از توصیه های معمولی را از قبیل: "اصل رهبری دسته جمعی را رعایت نمائید، سیستم منظم و مؤثر ادارهٔ ارگانهای محلی را ایجاد کنید، قانون را نقص نکنید، از تعمیل تضییقات عمومی خود داری نمائید، متنفذین دینی را به طرف خود جلب کنید" شنیدند، اما وقتی حرف از توسعهٔ بنیهٔ اجتماعی رژیم جدید و اتحاد همه نیروهای سالم به میان آمد، امین با لحن تند رفقای شوروی را مخاطب قرار داده گفت:
"شما اکنون باز هم خواهید گفت که برای ما بهتر است تا کدام جبههٔ ملی پدر وطن را ایجاد نمائیم. ولی من به شدت مخالف استم. حزب ما، جبههٔ ملی است. ما با هیچکس قدرت سیاسی را تقسیم نخواهیم کرد. بخاطر آنکه، اول – این ما بودیم، و نه کدام کس دیگری که "انقلاب کبیر" را به پیروزی رساند. هیچکس در این مبارزه به ما کمک نکرد. دوم- ما و صرف ما نیرویی استیم که منافع بنیادی همه اقشار افغانستان را منعکس میسازیم. هیچگونه سازمان دیگری به جز حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در کشور ما بوده نمی تواند."
پوزانوف مثل همیشه مسکوت بود. سافرونچوک در حالیکه تبسم مهربانانهٔ در چهره داشت کوشش کرد استدلال نماید:
" شما توجه کنید که حرف از کدام سازمان رسمی نیست، هدف، اتحاد سیاسی همه نیروهای دیموکراتیک و مترقی است. آیا این یک موضوع ضروری برای افغانستان در شرایط کنونی نیست؟"
امین با تمام قوت به مخالفت ادامه می داد: "کسی نیست که ما با آنها اتحاد کنیم. در افغانستان قبلاً و اکنون نیز احزاب و سازمان های دیگری که اهداف شان ترقی و سوسیالیزم باشد نداشت و ندارد. شما رفیق سافرونچوک در اینجا نو آمده اید، با گذشت زمان و آشنائی با محیط، شما درک خواهید کرد که بیش از نود فیصد مردم از حزب ما و اصلاحات انقلابی پشتیبانی می کنند."
سافرونچوک: "پس چگونه میتوان شورش های را که در اینجا و آنجای کشور رخ می دهند توضیح داد؟"
امین چهرهٔ شخص متحیر را بخود گرفت. به طرف پوزانوف که قیافه اش مانند سنگ بی حرکت بود نگریست. با اشارهٔ چشم از تره کی دعوت کرد تا در صحبت سهیم شود:
"آیا شما از علت آن خبر ندارید؟ در این باره همه می دانند. بطور مثال رفیق پوزانوف نیز خبر دارد و رفیق تره کی هم در جریان استند." سفیر باشنیدن نام خود با آمادگی تمام سرش را با علامت تائید تکان داد. امین ادامه داد: "می دانید تمام مشکلات ما از خارج وارد می شود. از اینکه ما راه آزادی را انتخاب نموده ایم، پاکستان و ایران هیچگاه به آن مؤافقت نخواهند کرد. افزون بر آن امریکا، عربستان سعودی، چین و اسرائیل... را نیز نباید از یاد برد، من میتوانم این نام ها را زیاد یاد آور شوم."
تره کی در این میان لب به سخن گشوده و به عنوان حرف اختتامیه گفت:
"ما از شما و از رفقای کمیتهٔ مرکزی حزب شما ممنون استیم که ما را مشوره می دهید. لطفاً به آنها برسانید که ما کمافی السابق کمک های اتحاد شوروی را بسیار حیاتی می دانیم و با امتنان تمام هرگونه مشوره های برادران کلان خود را لبیک خواهیم گفت."

در ماه جولای بجای جبههٔ ملی، ایجاد "سازمان ملی دفاع از انقلاب" اعلام گردید. نهاد مذکور به عقیدهٔ ایجادگران باید در صفوف خویش اعضای اتحادیه های صنفی (چیزیکه هنوز وجود نداشت)، کمیته های دهاقین (کمیته های مذکور تازه به میان می آمدند) سازمان های جوانان و زنان (این سازمان ها نیز صرف به نام وجود داشتند)، اتحادیه های ایجاد گران و سائر نهاد ها را متحد میساخت. به مسکو این عمل کاملاً فورمالیتی را طوری وانمود ساختند که گویا "یکی از گامهای مهم دیگری در راه بسیج و همبستگی همه نیروهای دیموکراتیک و مترقی برداشته شده است."
امین بیشتر از همه در توطئه های اداری و ترکیب کدرهای حکومت که شخصاً به او وفادار بودند مهارت خاص داشت. به اینگونه کارها او روزانه یک عالم وقت و انرژی خود را مصرف میکرد.
در ماه می وقتیکه سافرونچوک تازه به ایفای وظایفش شروع کرده بود، وزیر امور خارجه (امین) معاون جدید خود را به او معرفی نموده و بدون احساس خجالت گفته بود: "این برادر زادهٔ من اسدالله است. با آنکه هنوز جوان است، ولی در مبارزهٔ انقلابی آبدیده است. رفیق آزموده شده و وفادار است."

بعدتر معلوم شد که اسدالله کدام تجربهٔ خاص مبارزهٔ انقلابی نداشت، ولی تا سرحد جنون به کاکایش وفادار بود. او چندی پیش از مکتب نرسنگ فارغ گردیده بود و با هیچ زبان خارجی بلدیت نداشت، با کارهای رسمی و اداری آشنا نبود، از مسائل بین المللی بسیار دور بود. امین در بارهٔ برادر زاده اش باری به سافرونچوک یا آور شده بود: "شما از او متخصص بزرگ بسازید. کمک کنید تا او لسان خارجی را فرابگیرد و با کارهای مسلکی آشنا شود. او جوانی با استعدادی است، خواهید دید، حتی وزیر خواهد شد."[1]

پس از این گفته های امین نزد سافرونچوک شک و تردید آن پیدا شد که مبادا امین میخواهد از او "کاکا گکی" برای برادرزاده اش در کابل بسازد.

امین معاون دوم خود را (هدف شاه محمد دوست است که عملاً معاون اول بود) آشکارا دوست نداشت، او را از نگاه سیاسی قابل اعتماد نمیدانست. امین شک داشت که شاه محمد دوست به پرچمی ها وابستگی دارد، به وی ناسزا میگفت که بی حد لیبرال است و اهمیت "انقلاب" ثور را به درستی درک نمی کند. دیپلومات کار کُشته شاه محمد دوست که بیش از بیست سال در وزارت امور خارجه ایفای وظیفه نموده بود، با تحمل و برده باری همه طعنه های غیر عادلانهٔ وزیر را می شنید و هیچگاه به مستشار شکایت نمی کرد و به کار روزمره اش که عملاً ادارهٔ تمام وزارت بود ادامه می داد. باری امین به طور غیر مستقیم به مستشار یاد آور شد که میخواهد دوست را از وزارت امور خارجه برطرف سازد. سافرونچوک بر حسب عادت شوخی گونه به امین گفته بود: " در این صورت دروازهٔ وزارت امور خارجه را نیز باید بست، زیرا در آنجا دیگر کسی باقی نمی ماند."

در ماه جولای امین صلاحیت های وزیر امور خارجه را از خود دور ساخت و سراپا خود را در کارهای ریاست حکومت مصروف ساخت. جا نشین او در وزارت امور خارجه خلقی مشهوری دیگری به نام شاه ولی تعیین گردید. وزیر تازه با سافرونچوک برخورد رسمی می کرد، فاصله را در نظر می گرفت، برخورد او طوری بود تو گوئی از مستشار احساس کدام خطری می کرد. دور از امکان نیست که چنین طرز برخورد از طرف امین به او توصیه شده بود. در هر حال، روابط سافرونچوک با امین مانند سابق دوستانه بود.

****

بتاریخ ۵ جون مأمور اوپراسیونی "دفتر کشف خارجی" ویکتور بوبنوف با گذارشی نزد آمرخود اوسادچی آمد. بوبنوف از موقع که اوسادچی در تلفون با کسی صحبت می کرد استفاده نموده، با دقت تمام روی میز سه یادداشت را که با خط غیر قابل تشخیص و پیچیده نوشته شده بودند گذاشت. وقتی اوسادچی گوشی تلفون را گذاشت بوبنوف شروع کرد:

"دیروز ملاقاتی داشتم با اجنت "محمود". به اساس گفته های او در رده های بالای خلقی ها احتمال وقوع افتراق جدی به نظر می رسد."

اوسادچی بلافاصله پس از شنیدن این کلمات، مجدداً گوشی تلفون را برداشته و شمارهٔ داخلی سفارت را دایل نموده گفت:

"رفیق ایوانوف اجازه می دهید نزد شما بیائیم، بوبنوف با من است و معلومات بسیار مهمی دارد."

ایوانوف: "بیائید."

بوبنوف با انگشتان بزرگ و نیرومند خود یاداشت هایش را از روی میز جمع آوری نموده، آنها را قات کرد و در جیب بغلی کرتی اش گذاشته و به تعقیب اوسادچی نفس کشان بطرف دفتر جنرال ایوانوف روان شد.

پس از داخل شدن به اتاق ایوانوف، بوبنوف کاغذ ها را از جیبش بیرون نکرد تا با انتقاد آمرین در مورد عدم مراعات مقررهٔ ستر و اخفا مواجه نشده و متهم به تکلیف فراموشی نشود.

بوبنوف شروع کرد: "رفیق ایوانوف دیروز من با یکی از ارتباطی های قابل اعتماد به نام "محمود" ملاقات داشتم. باید تأکید کنم که شخص مذکور ما را هیچگاه قبلاً فریب نداده است، به گفتهٔ او در رده های بالای رهبری خلقی ها عنقریب افتراق جدی رخ خواهد داد."

ایوانوف در حالیکه قف دست راستش را بطرف بوبنوف دراز میکرد حرفهائی او را قطع نموده گفت: "یک لحظه رفیق بوبنوف."

بوبنوف سکوت کرد و جنرال ایوانوف به بوگدانوف تلفون کرده و از او نیز دعوت کرد تا به آنها بپیوندد. بوگدانوف تبسم در دهن، با قیافهٔ مهربان مشابه به کارلسون* که بالای بام ها زندگی می کند فوراً به دفتر ایوانوف آمد.

ایوانوف با دیدن بوگدانوف به او گفت: بفرمائید، بنشینید، شما باید در جریان این خبر باشید."

بوبنوف برای بار سوم به گذارش دادن پرداخت. محتوای اصلی معلوماتی را که بوبنوف بدست آورده بود قرار ذیل بود:

" از اخیر زمستان و شروع بهار سال جاری آمر "اگسا" اسدالله سروری شدیداً در مورد آن بفکر افتاده که شبکهٔ استخباراتی افغانستان کی ها را و به کدام هدف تحت تعقیب قرار می دهد و از بین می برد. قبلاً سروری بدون چون و چرا هدایات امین را اجرا می کرد. بطور مثال امین می گفت: "باید، فلان نقطه و بسمدان جای "پاک" شود، اینها به زندان انداخته شوند و اینها به "پاکستان" فرستاده شوند (یعنی تیر باران شوند). و سروری از تمام اوامر مذکور اطاعت می کرد. اتوریتهٔ امین برای او هیچگونه سؤالی بر نمی انگیخت.

---

[1]. دیده میشود که رسم انتصاب اولادها، برادر زاده ها، خواهر زاده ها، پسران و دختران عمه و خاله ووو به چوکی و مقامات بلند دولتی که نظام امروزی شدیداً و احتمالاً بطور غیر قابل به آن مصاب گردیده است، در حقیقت با به میان آمدن رژیم بی بنیاد و غیر مسلکی و غیر ملی خلقی ها و پرچمی ها در کشور ما معمول گردیده است.

امین کسی بود که سروری را به حزب آورده، او را در داخل حزب مطرح ساخته و تقرر وی در مقام کنونی نیز از برکت امین صورت گرفته است. اما طی روزهای اخیر شک و تردید های شدید روح و روان آمر "اگسا" را ناراحت ساخته است. معمول طوری بود که امین در مورد گرفتاری ها و اعدام ها هدایت می داد، در حالیکه هیچکس او را ملامت نمی کند که از بیرحمی های بی موجب کار می گیرد، امین پاک و منزه باقی مانده است. به اساس صلاحیت های اداری امین عرصه های سیاست خارجی، اقتصاد و قوای مسلح را پیش می برد. در حالیکه او، یعنی سروری اوامر مخفی امین را اجرا می کرد و تمام کشور او را (سروری را) جلاد خون آشام می شمارد. برای او مخصوصاً آزار دهنده است که به این دلیل از او بسیاری از دوستان نزدیک و اقارب رو گشتانده اند.
افزون بر آن این پیلوت اسبق (سروری) به آن فکر افتاده که پس از "انقلاب" چی رخ داده و او به این نتیجه رسیده است که اوامر امین در مورد تعمیل تضییقات اشخاص مختلف، خانواده ها و گروپ های مردم نه تنها اوضاع را ثبات نمی بخشد، بلکه معکوساً آنرا هرچه بیشتر وخیم میسازد. بطور مثال سؤال به میان می آید که چرا امین امر به قتل رساندن باشندگان "قلعهٔ جواد" را که اعضای خانوادهٔ روحانی مشهور افغانستان صبغت الله مجددی استند، داده بود (روحانی مذکور را در این کشور بیشتر به نام حضرت شوربازار می شناسند). در جریان این عملیات که مستقیماً با اشتراک سروری به راه افتاده بود، هژده نفر دستگیر و بدون هرگونه تحقیق و محاکمه تیر باران شدند. اما بخاطر چی؟ نتیجهٔ این عمل کاملاً برعکس بود: خود مجددی که در این وقت در دنمارک قرار اشت، پس از آگاهی یافتن از واقعهٔ که با اعضای خانواده اش رخ داد فوراً به پیشاور آمده و جهاد را علیه رژیم جدید اعلان کرد. اکنون او یکی از لیدران اساسی ضد انقلابیون است.
عملیاتی که علیه روحانی دیگر شیخ سید احمد گیلانی (افندی جان) به راه انداخته شد احمقانه تر از اولی بود. این روحانی متنفذ که در رأس طریقت قادریهٔ افغانستان قرار دارد پس از به پیروزی رسیدن "انقلاب" ثور از طریق رئیس اسبق پوهنتون کابل کوشش کرد تماس های را با تره کی و امین تأمین نماید. گیلانی میخواست موقف خود را در شرایط جدید معلوم بسازد. اما تمام کوشش های مثبت و صاقانهٔ او بی جواب ماندند. امین امر کرد گیلانی و اعضای خانواده اش را دستگیر و از بین ببرند. سروری به مادونان خود وظیفه داد تا هدایت مذکور را عملی نمایند. اما به دلیل مجهولی، قبل از آنکه دستگاه سرکوب گری شروع به کار نماید گیلانی از پلان مذکور آگاهی می یابد. گیلانی که دیگر به هر نوع چرخش های سرنوشت آماده بود فوراً به محل آبائی خود در ولسوالی سرخرود که در نزدیکی های جلال آباد قرار دارد رفته و سپس به همراهی صدها تن از مریدان مسلح و سر به کف خود بدون هرگونه ممانعتی سرحد افغانستان و پاکستان را عبور نمود. مسؤولین سرحدی افغانستان و پاکستان جرئت نکردند به او مزاحمتی ایجاد نمایند.
تمام این واقعات را میشد که "زیاده روی های" انقلابی امین نامید. اما در عین حال اتفاقات دیگری نیز جا داشتند که باعث تحیر سروری می شدند. بطور مثال مادونان سروری در نتیجهٔ انجام فعالیت های تعقیبی دشمنان آشکار کشور یعنی اجنتان پاکستان و ایران، تروریست ها، محرکین و مخربین و اشتراک کنندگان شورش های ضد حکومتی را بالفعل دستگیر می نمودند، ولی امین بنابر دلایل نامعلومی بطور قطع تقاضا می کرد تا آنها فوراً رها گردند.
آمر "اگسا" شک و تردید جدی را در مورد امین پیدا نموده که مبادا "شاگرد وفادار رهبر ملت افغانستان" ثبات اوضاع را در افغانستان نمی خواهد؟ شاید او عمداً کشتی را به لرزه می آورد؟ اما برای چی؟ شاید بخاطر آنکه سرانجام در رأس ادارهٔ کشور قرار بگیرد؟ در اینصورت با رهبر ما رفیق تره کی چی خواهد شد؟ چی سرنوشتی را امین برای او در نظر گرفته است؟
از شروع بهار سروری به بهانه های مختلف کوشش می کرد از اجرای اوامر امین خودداری نماید. او به بهانهٔ دسترسی به علایم بیشتر، ضرورت تفکیک و تعقیب روابط مظنونین وغیره کوشش کرد از اقدامات شدید مانند "فرستادن به پاکستان" (تیر باران کردن) اجتناب ورزد. امین آمر "اگسا" سروری را نزد خود احضار و او را شدیداً متوجه مکلفیت هایش می سازد. او با استفاده از کلمات تحقیر آمیز سروری را به از دست دادن بیداری انقلابی متهم ساخته، بی ظرفیت و بی خاصیت می نامد. اسدالله سروری این همه توهین های تلخ را قُورت کرد اما عقدهٔ سختی را علیه امین به دل گرفت، چیزی که افغانها هیچگاه به هیچکس نمی بخشند. سروری که با خصوصیت "شخص دوم" در دولت به خوبی آشنا بود درک کرد که به تعقیب اینهمه او را در بهترین صورت از وظیفه برطرف ساخته و به عنوان سفیر اعزازی به کدام کشور خواهند فرستاد، اما در بدترین صورت. . . ناراحتی های بیشتری را باید انتظار داشته باشد.
سروری در یک صحبت خصوصی از اندوه خود به دوست نزدیک خود گلاب زوی وزیر مخابرات یادآور شده بود (هنگام وقوع "انقلاب" ثور سروری حیات او را نجات داده بود). گلاب زوی که خود را پسر فرزندی تره کی حساب می کرد پس از شنیدن حکایات دوست خود، سروری بیشتر از او بخاطر تهدیدی که رئیس دولت با آن مواجه بود تشویش داشت. گلاب زوی با سروری هم نظر بود که امین با این اعمال راه خود را برای دستیابی به قدرت هموار می سازد."
بوگدانوف همینکه بوبنوف مکثی کرد گفت: "رفیق ایوانوف به یاد دارید که در شروع ماه می من در بارهٔ ملاقات خود با سروری به شما خبر داده بودم."
ایوانوف به نوبهٔ خود پیشنهاد کرد:" به رفقا هم یاد آور شوید، بگذار آنها نیز در جریان باشند."
بوگدانوف شروع کرد:" در شروع ماه می پس از آنکه من و سروری در دفتر او دو به دو باقی ماندیم، سروری هرچه بیشتر خود را به من نزدیک ساخته و آهسته طوریکه هیچکس نمی شنید گفت: "امین شخصی است بسیار چالاک، ظالم،

مکار و خطرناک. او آماده است برای تحکیم قدرت شخصی خود در حزب و دولت دست به هرکاری بزند." سروری از نقاط منفی دیگری نیز در مورد امین یادآور شد ولی من منظور او را درست درک نتوانستم. چیزهای را که شنیدم برایم کاملاً غیر منتظره بود. در وهله های اول من فکر می کردم که مبادا این کدام دسیسه ای باشد و بدین ترتیب او می خواهد بداند که عکس العمل من در قبال چنین یک خبری چگونه خواهد بود. سپس به نظرم رسید که شاید سروری این سخنان را به اشارهٔ تره کی به من گفته باشد. واقعیت این است که من به راستی دست و پاچه شده بودم. ترجمانی که در همین وقت داخل اتاق شد مرا نجات داد. با آمدن او سروری مجدداً بجای خود رفت و تو گوئی هیچ چیزی اتفاق نیافتاده بود شروع کرد به صحبت در بارهٔ مسائل عمومی."

ایوانوف در پایان صحبت بوگدانوف در حالیکه قیافه اش بفکر رفته می نمود گفت: " می بینید رفیق بوگدانوف معلومات شما در مورد مناقشات میان خلقی ها اکنون تائید تازهٔ یافت." و سپس رویش را بطرف بوبنوف دور داده گفت: "بفرمائید، ادامه بدهید رفیق بوبنوف، ببخشید که ما شما را قطع کردیم."

در بخش دوم گذارش خود بوبنوف چیزهای که جالبتر از بخش اول بودند به اطلاع حاضرین رساند:

"در قطار سائر مخالفین امین، اسلم وطنجار وزیر دفاع این کشور و قهرمان "انقلاب" که تانکش در برابر "خانهٔ خلق" ایستاده است نیز شامل گردیده است. وطنجار از یاوران تره کی که رفیق شخصی و از هم قطاران او است آگاهی یافته که امین بصورت دوامدار بالای تره کی فشار می آورد تا او را از چوکی وزیر دفاع برطرف بسازد. دلیل برطرفی بسیار ساده است: "وزیر هیچ چیزی علیه ضد انقلابیون کرده نمی تواند، اردو در حال فروپاشی است، در قطعات نظامی اکثراً شورش ها به راه می افتند، بسیاری از افسران به مخالفین می پیوندند. این همه بخاطر آنکه وطنجار تحصیل لازم نظامی نداشته، فاقد تجربهٔ مدیریت حزبی است، و به مکلفیت های وظیفوی خود کمتر توجه میکند و ترجیح می دهد بیشتر اوقات خود را در حالت نشه با فاحشه های جوان و آواز خوانان بگذراند."

اوسادچی سخنان بوبنوف را قطع نموده خاطر نشان ساخت: " میتوان تصور کرد که ستراتیژیست ها و زاهدانی با تحصیلات عالی که شب و روز را در محل وظیفه بگذرانند و نقشه های نظامی را پائین و بالا کنند، برای احراز کرسی وزیر دفاع نوبت گرفته باشند."

بوبنوف که متوجه نگاه کنجکاوانهٔ ایوانوف گردیده بود، ادامه داد: "طبیعی است که وطنجار چنین یک توهین را به امین بخشیده نمی توانست.

به گفتهٔ "محمود"، وطنجار در اینباره با تره کی صحبت واضح داشته و تره کی به او گفته بود: "تا وقتیکه من رئیس دولت باشم، تو نباید از هیچ چیزی تشویش داشته باشی."

گفته می شود که رفیق سابقهٔ وطنجار (مانند وی قبلاً تانکیست)، وزیر داخلهٔ فعلی مزدوریار نیز به او پیوسته است. او نیز از امین ناراضی است بخاطر آنکه اجازه نمی دهد تا باند های گستاخ و جنایت پیشهٔ کابل که از جملهٔ خویشاوندان اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان عالمیار و صحرائی استند و از طرفداران سرسخت امین می باشند از بین برده شوند."

بوبونوف گذارشش را با جملهٔ آتی پایان بخشید: "تا هنوز مشکل است گفته شود که این وزیران در یک گروپ واحد متحد شده اند یا خیر، ولی اینکه آنها آخرالامر اینکار را خواهند کرد، "محمود" در این مورد شک و تردیدی ندارد."

ایوانوف پرسید: "آیا تره کی معلومات مکمل را در بارهٔ این مخالفت ها دارد؟"

بوبنوف توضیح داد: "بدون شک او در جریان است. امین شخصاً از تره کی خواسته تا وطنجار برطرف شود. وزیر دفاع (هدف وطنجار است) برای معلوم ساختن مسئله نزد تره کی رفته بود، اما "محمود" نمیداند که تره کی تا کدام حد با جزئیات آشنا است."

اوسادچی در حالیکه ایوانوف را مخاطب قرار می داد چنین اظهار نظر نمود: "شما فکر نمی کنید که این به اصطلاح "اپوزیسیون" عمداً از طرف خود تره کی ایجاد شده باشد تا بدین ترتیب در راه نفوذ امین سدی گردد. بعید به نظر میرسد که کسی از جملهٔ این وزرا نظریات مستقل سیاسی، منافع سیاسی یا تمایلاتی از این قبیل داشته باشند."

بوگدانوف از اوسادچی حمایت نموده گفت: " من نیز همنظر اوسادچی استم."

ایوانوف "اومی" که مطلب اش را نمی رساند از دهن کشیده و سپس در اتاق برای چند دقیقه سکوت حکمفرما گردید. نمایندهٔ خاص اندروپوف با نتیجه گیری ها عجله نمی کرد.

ایوانوف، اوسادچی را مخاطب قرار داده گفت: "بیائید که صحبت ها را جمع بندی نمائیم:

"بر بنیاد گذارش رفیق بوبنوف و ملاحظات شما، فوراً تلگرامی را به مرکز عنوانی اندروپوف آماده بسازید. در تلگرام از گفته های سرروی که در شروع ماه می به بوگدانوف گفته بود یاد آوری کنید. تلگرام را من به امضا میرسانم.

ده روز بعد "محمود" اطلاع داد که افتراق در میان خلقی ها تعمیق هرچه بیشتر یافته است. منبع می رساند که گروپ ضد امین دیگر بطور کلی ترتیب یافته بود و ترکیب ان قرار ذیل بود:

- آمر ادارهٔ "اگسا" سروری،
- وزیر دفاع وطنجار،
- وزیر مخابرات گلاب زوی،
- وزیر داخله مزدوریار.

آنها قصداً از همکاری با امین دست کشیدند و برای رسیدگی به امور مستقیماً به تره کی مراجعه می نمودند. افزون بر آن حفیظ الله امین کوشش می کرد از هر نوع ملاقات با وطنجار دوری بجوید. باری رئیس حزب و دولت هنگام یکی از جلسات شورای انقلابی او را در جمع حاضرین نیافته، به او تلفون کرد:
"رفیق امین شما چندمین بار است که در جلسات شورای انقلابی اشتراک نمی ورزید. علت چی است؟"
امین با آزردگی گفته بود: "وطنجار گفته که بمجرد آنکه مرا ببیند، مرا از بین میبرد."
تره کی در حالیکه لبخند به لب داشت و به اعضای شورای انقلابی می نگریست گفت: "خوب، باید گفت که وطنجار آدم جدی است، اگر او کدام وعدهٔ بدهد حتماً آنرا عملی می کند."
امین در ادامه: "پس در چنین شرایطی من نمی توانیم وظایف خود را اجرا نمایم."
تره کی در حالیکه لحنش را جدیتر می ساخت گفته بود: "به هر حال، بیائید که در مورد اوضاع میان خود بحث نمائیم."
در مورد موضوع دومی تلگرام دیگری به "مرکز" به امضای ایوانوف، بوگدانوف و اسادچی فرستاده شد.

در تفاوت با بوگدانوف و اوسادچی که آمرین به آنها صرف در مواقع خاص اجازه میدادند تا کابل را ترک بگویند، جنرال ایوانوف اکثراً نه تنها به مسکو بلکه به کشورهای دیگر هم سفر میکرد. طی ماه جون ایوانوف در ترکیب هیأت اتحاد شوروی برای ملاقات با رئیس جمهور اضلاع متحدهٔ امریکا جیمی کارتر[2] که باید در ویانا صورت می گرفت شامل گردید. در ملاقات مذکور قرار بود معاهدهٔ مهم کاهش تسلیحات ستراتیژیک (سالت- ۲) میان دو کشور به امضا برسد.

در حقیقت مطابق رسوم پروتوکولی مراسم عقد معاهدهٔ مذکور باید در واشنگتن صورت می گرفت، زیرا قبل از آن دو رئیس جمهور اضلاع متحدهٔ امریکا، هر یک نیکسن[3] و فورد[4] به اتحاد شوروی سفر کرده بودند و اکنون نوبت رئیس دولت شوروی بود تا به آنسوی اقیانوس ها برود. اما داکتران معالج به صورت قطع مخالف بودند که منشی عمومی حزب کمونیست شوروی به همچو یک سفر طولانی بپردازد. به همین دلیل طرفین پس از جر و بحث های طولانی موافقت کردند تا ملاقات در ویانا صورت بگیرد.
هیأت شوروی با ترکیب نهایت بلند رتبهٔ در ریل به ویانا، پایتخت اتریش آمد. در ترکیب هیأت برعلاوهٔ بریژنیف، سه عضو دیگر بیوروی سیاسی (گرومیکو، اوستینوف و چرنینکو) قرار داشتند. از کی. جی. بی. بطور غیر رسمی بوریس ایوانوف که در لیست اعضای هیأت تحت پوشش متخصص و مستشار وزارت امور خارجه درج گردیده بود نمایندگی می کرد.

ایوانوف در همه مراحل مذاکرات که چند روز دوام داشت و بالاخره به عقد معاهده انجامید، حضور داشت. او با تأسف و تشویش مشاهده می کرد که وضع صحی لئونید بریژنیف در این اواخر شدیداً رو به وخامت نهاده بود، و بدون "نقل دهندگان" حتی صحبت های عادی را نیز با رئیس جمهور امریکا پیش برده نمی توانست. بریژنیف همه بیانیه های خود را از روی ورق های که جملات با حروف کلان با ماشین مخصوص در آن چاپ می شدند می خواند. او همچنان به سوال های که کارتر از او مطرح می ساخت نیز از روی کاغذ جواب می داد، همکارش از عقب به او ورقی را که حاوی جواب می بود می داد و بریژنیف بدون ابراز احساسی مانند یک روبوط متن را غُم غُم کنان می خواند، در حالیکه غالباً اصلاً به محتوای آن پی نمی برد. حین اینگونه "مذاکرات" لغزشی رخ داد. باری پس از آنکه کارتر از بریژنیف سؤالی را مطرح ساخت که جواب مختصری باید به آن داده می شد، همکار بریژنیف از روی صفحهٔ که از قبل برای جواب دادن آماده شده بود کلمات اضافی را خط زده و ورق را بدست بریژنیف داد. بریژنیف به خواندن پرزه پرداخته وقتیکه به جای که خط زده شده بود رسید رو به طرف ترجمان نموده پرسید: "یعنی چی، بعد از اینجا لازم نیست خوانده شود؟"
کارتر و همکارانش در این میان نگاه های معنی داری به همدیگر رد و بدل نمودند.

در یکی از شام ها قرار بود از اوپرای مشهور ویانا بازدید بعمل بیاید. همه می دانستند که لئونید بریژنیف در برابر هنرهای بالا و مخصوصاً به موسیقی کلاسک بی تفاوت است و به هر شکل کوشش خواهد کرد تا رفتن به اینگونه محافل را رد نماید. اما کارتر با اصرار زیاد بریژنیف را قناعت داد تا اقلاً قسمت اول اوپرای موخارت[5] "سرقت از سیرال" را تماشا کند تا فردا مطبوعات از آن یاد نماید. مقصد کارتر از اینکار در اصل تبلیغ برای خودش بود. ولی ایکاش منشی عمومی حزب کمونیست شوروی با این پیشنهاد مؤافقت نمی کرد: حین نمایشنامه، او چند بار واضحاً به خواب رفت و چنان پر سر و صدا خُر می زد که همکاران او را وقتاً فوقتاً به شدت تکان می دادند تا رهبر فرسودهٔ خود را به حال بیاورند.
در عین حال دیده می شد که سائر اعضای هیأت شوروی از اینگونه "جزئیات" احساس ناراحتی خاصی نمی کردند. ضرورت بحث های جدی با امریکایی ها وجود نداشت، متن معاهده قبلاً به توافق رسیده بود، صرف به امضا رساندن

---

[1] جیمی کارتر سی و نهمین رئیس جمهور اضلاع متحدهٔ امریکا از حزب "دیموکرات ها" بوده و از سال ۱۹۷۷ الی ۱۹۸۱ ادارهٔ امریکا را به عهده داشت.
[2] ریچارد نیکسن سی و هفت و مین رئیس جمهور اضلاع متحدهٔ امریکا از حزب "جمهوری خواها" بوده و از سال ۱۹۶۹ الی ۱۹۷۴ ادارهٔ امریکا را به عهده داشت.
[3] جیرالد فورد سی و هشت و مین رئیس جمهور اضلاع متحدهٔ امریکا از حزب "جمهوری خواها" بوده و از سال ۱۹۷۴ الی ۱۹۷۷ ادارهٔ امریکا را به عهده داشت.
[4] کمپوزیتور معروف موسیقی کلاسیک ولف گانگ آمادئی موخارت، باشندهٔ کشور اتریش بوده و بین سالهای ۱۷۵۶- ۱۷۹۱ می زیست.

آن از طرف مقام های عالی دو کشور، سپس بلند نمودن جام های شامپاین به سر سلامتی طرفین و رفتن بطرف خانه ها باقی مانده بود. مشکل صرف یک بار در ملاقاتی که در سفارت شوروی صورت گرفت بروز نمود. کارتر که معمولاً کوشش میکرد از چوکات مسائل عمومی خارج نشود، به موضوعات جدی تماس نمی گرفت و واضحاً به رهبر ضعیف شوروی ترحم خود را ابراز می داشت، بصورت غیر مترقبه یکی از مسائل مهم و ظریفی را بلند نموده گفت:
"بهتر می بود اگر کاهش تشنجات که اکنون در اروپا جریان دارد، مناطق دیگری را که در آنجا مخالفت ها میان امریکا و شوروی وجود دارند نیز در بر می گرفت. در بعضی از این مناطق منافع مهم حیاتی ما قرار دارند و اتحاد شوروی آنرا باید به رسمیت بشناسد." کارتر مکثی کرد و دیده می شد که میخواهد گفته های خود را با ابراز موضوع نهایت مهمی ادامه دهد. آنعده از اعضای هیأت شوروی که قابلیت درک اوضاع را داشتند دست و پاچه شدند. کارتر ادامه داد: "یکی از مناطقی که از اهمیت حیاتی برای ما برخوردار است کشورهای حوزهٔ خلیج فارس و شبه جزیرهٔ عرب می باشند. ما از شما دعوت بعمل می آوریم تا در این ناحیه از خود داری کار بگیرید تا بدینترتیب توازن موجود برهم نخورده، امنیت ملی ما با تهدید مواجه نشود. دشواری های زیادی در ایران و افغانستان نیز وجود دارند ولی اضلاع متحدهٔ امریکا در امور داخلی این کشور ها مداخله نمی کند. ما امیدوار هستیم که اتحاد شوروی نیز همین راه را تعقیب خواهد کرد."
پس از آنکه کارتر سخنانش را به اتمام رسانید، با دیدگان منتظر به بریژنیف نگریست، اما لئونید بریژنیف مسکوت بود. این بار او هیچگونه جوابی از قبل آماده شده نداشت. او با امیدواری رو به طرف گرومیکو (وزیر امور خارجهٔ شوروی) نموده تو گوئی به او میگفت: "نجات بده رفیق گرومیکو." اما جالب آنکه گرومیکو نیز مانند یخ سکوت کرده بود. پیشنهاد کارتر تقسیم "مناطق نفوذ" معنی می داد و اینگونه مسائل دفعتاً حل و فصل نمی شدند.
بخاطر آنکه از وضعیت بوجود آمده بیرون شده باشند لئونید بریژنیف جملهٔ را که مدتها پیش بخاطر سپرده بود به زبان آورده گفت که "اتحاد شوروی هیچگاه در امور داخلی افغانستان مداخله ننموده و همین را از امریکا نیز انتظار دارد"، گفتگوها در همینجا به پایان رسیدند.

بعدها مشاور رئیس جمهور امریکا در امور امنیتی زبیگنیف بژیزینسکی که شخصی بود هم هوشیار و هم مکار در خاطراتش می نویسد که در ویانا آنها موفق نشدند تا روسها را بطور مفصل به بحث در رابطه به تشویش های جیوپولیتیکی اضلاع متحدهٔ امریکا بکشانند. غالباً در اثر پیشهاد همین بژیزینسکی موضوع تقسیم "ساحات نفوذ" از طرف رئیس جمهور کارتر مطرح شده بود. آخرین بار موضوع مذکور را سران دو کشور در شهر یالتا بلافاصله پس از ختم جنگ دوم جهانی به بحث گرفته بودند.
اما، هیأت اتحاد شوروی بشمول بوریس ایوانوف پس از عودت به کشور در حلقهٔ بسیار کوچک سخنان کارتر را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد. اوستینوف و اندروپوف به آن عقیده بودند که امریکایی ها معاملهٔ آتی را پیشنهاد کردند: حوزهٔ خلیج فارس و شبه جزیرهٔ عرب به آنها واگذاشته شود و اتحاد شوروی ایران و افغانستان را به دست می آورد. اوستینوف باور داشت که پیشنهاد مذکور باید بلافاصله پذیرفته شود، اما خونگرمی او را گرومیکو سرد ساخته گفت: " هدف کارتر در ویانا به هیچ صورت تقسیم "ساحهٔ نفوذ" نبوده، او صرف فراخواند تا هر دو جانب از یک طرف در رابطه به افغانستان و ایران از خود داری کار بگیرند و همچنان موافقه شود که دول حوزهٔ خلیج فارس در حیطهٔ منافع اضلاع متحدهٔ امریکا قرار دارند." اندروپوف نیز طرفدار مذاکرات با امریکایی ها در این مورد نبود، او عقیده داشت که افغانستان بدون آنهم از اقمار اتحاد شوروی بوده و ایران فعلاً چی برای امریکا و چی هم برای شوروی از دست رفته.
پس از جر و بحث های طولانی فیصلهٔ آتی بعمل آمده بود:
"پیشنهادات کارتر بدون توجه باقی بمانند، در عین حال اوضاع در حوزهٔ شرق میانه تحت توجه شدید قرار بگیرد." مسکو را در آن لحظات افزایش فعالیت های روز افزون امریکایی ها در پاکستان و مخصوصاً حمایت آشکار آنها از ضد انقلابیون افغان بیشتر از هر چیز دیگر به تشویش انداخته بود.

بتاریخ ۲۰ جون اعضای بیوروی سیاسی شوروی گذارش دیگری را از همان چهار تن (گرومیکو، اندروپوف، اوستینوف و پونوماریوف) دریافت داشته و آنرا مورد ارزیابی قرار دادند. پس از آشنائی با گذارش موافقت کردند که پیچیدگی اوضاع در افغانستان ادامه دارد. سند مذکور تشویش روز افزون دوایر مختلف اتحاد شوروی را در قبال اوضاع افغانستان منعکس می ساخت.
اعضای بیوروی سیاسی اتحاد شوروی حین تبادل نظریات در مورد علل وخامت اوضاع مستقیماً تأکید می کردند که تره کی و امین تمام قدرت را در دستان خویش متمرکز ساخته اند، غالباً مرتکب خطاها شده و قوانین را زیر پا می کنند، حمایت گستردهٔ حاکمیت جدید در میان مردم وجود ندارد، ارگان های ادارهٔ محلی ایجاد نگردیده اند و "توصیه های مشاورین شوروی در این زمینه از جانب لیدران افغان عملاً در نظر گرفته نمی شود." در ادامهٔ گذارش آمده بود که اقدامات حکومت جمهوری دیموکراتیک افغانستان بخاطر ثبات بخشیدن اوضاع مثمریت ضعیف داشته، و ضد انقلابیون بخاطر فرو پاشی اردوی افغانستان تلاش های خود را فشرده تر می سازد. " در این راستا از طُرق و شیوه های مختلف کار گرفته می شود: از افراطیگری مذهبی، تطمیع و تهدید. هکذا با افسران اردو بصورت انفرادی نیز "کار" صورت می گیرد تا آنها را به ارتکاب خیانت در برابر نظام وادارند. اینگونه فعالیت های ارتجاع اشکال وسیع به خود گرفته و می توانند عواقب خطرناک برای "انقلاب" در پی داشته باشند."

گذارش مذکور به رسم معمول، متعاقباً از اقداماتی یاد آوری می کرد که به زعم مؤلفین آن می توانستند اوضاع را بهبود ببخشند. پیشنهاد می شد تا از نام بیوروی سیاسی حزب کمونیست شوروی به کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان نامهٔ ارسال شود و با لحن رفیقانه از تشویش و ناراحتی رهبری شوروی در آن یادآوری گردیده و توصیه هایی در رابطه به تحکیم حاکمیت مردمی اظهار گردد. در گذارش همچنان پیشنهاد می شد تا ادارهٔ مشاوریت حزبی در کابل هر چه بیشتر استحکام یافته و اجازه داده شود تا مشاورین امور حزبی به ارگان های حاکمیت در ولایات و شهرها نیز اعزام شوند. همچنان پیشنهاد می شد تا بخاطر کمک به مشاور ارشد نظامی جنرال مجربی با گروپی از افسران برای کار در قطعات فرستاده شود و همچنان پنجاه مشاور دیگر نظامی منجمله فعالین امور حزبی و افسران ضد کشف به افغانستان اعزام گردند.
اما از همه مهمتر جز چهارم این پیشنهادات که محرم نامیده شده، بود: "برای تأمین و مدافعهٔ طیاره های شوروی در میدان هوایی بگرام، در صورت موافقت جانب افغانستان نظامیان غند کوماندوی پراشوتی شوروی یونیفورم پرسونل تخنیکی هوائی به تن به این کشور اعزام گردد.[6] برای حفاظت سفارت اتحاد شوروی به تعداد ۱۲۵- ۱۵۰ تن از منسوبین جزوتام خاص کی. جی. بی. تحت پوشش پرسونل خدماتی فرستاده شود. در شروع ماه آگست سال جاری پس از اختتام دورهٔ آمادگی ها به افغانستان (به میدان هوایی بگرام) گروپ خاص ادارهٔ جی. آر. یو. لوی درستیزیت قوای مسلح شوروی بخاطر استفاده از آنها در صورت وخامت شدید اوضاع و برای حفاظت و مدافعه از دوایر مهم و حیاتی حکومتی فرستاده شود."

اینهمه بدان معنی بود که در اخیر ماه جون عملاً نظامیان مسلح شوروی در صحنه ظاهر شدند. "وقتی در جایی سلاح باشد، این سلاح یک روزی حتماً فیر می شود."[7]
برعلاوه، همین جلسهٔ بیوروی سیاسی، فیصله بعمل آورد تا منشی کمیتهٔ مرکزی پونوماریوف مجدداً به کابل "بخاطر صحبت با لیدران افغانستان" فرستاده شود.
بدینترتیب اساسات آن وجود دارد تا گفته شود که در شروع تابستان مزاج "آمرین" در مسکو بطرف اتخاذ اقدامات شدیدتر در قبال افغانستان تغییر یافته بود.

اعضای بیوروی سیاسی حزب کمونیست شوروی تره کی را کودک معصومی می پنداشتند که ظرفیت ادارهٔ کشتی را در هوای طوفانی نداشت. امین با دسیسه اندوزی ها و پیش بردن بازی شخصی خود همه را هرچه بیشتر عصبانی می ساخت. در چنین یک وضعیتی امکان آن می رفت که کشتی هر لحظه به عمق بحررفته سقوط کند. لازم بود تا یک کاری صورت میگرفت، اما کدام کار، این مسئلهٔ بود که هنوز وضاحت کافی نداشت.

کی. جی. بی. آماده بود ارتباطات منجمد شده را با لیدران فراری جناح "پرچم" که عمدتاً در کشورهای اروپائی مهاجر شده بودند احیا نماید. ادارهٔ اسخباراتی اردو جی. آر. یو. در این میان "غند مسلمان" خود را در ناحیهٔ چیرچیک[8] به شدت تحت تربیه قرار داده بود. به دفتر "کشف خارجی" در کابل وظیفه داده شد که توجه هرچه بیشتر خود را به مخالفین در حال احیا در داخل جناح "خلق" مبذول دارند.

****
مذاکرات، اما بهتر است گفته شود "چنه زنی ها" میان تره کی و امین در رابطه به "باند چهار نفره" بیشتر از یک ماه تداوم پیدا کرد. امین اصرار می ورزید تا رئیس ادارهٔ "اگسا" و وزیران به حیث سفرا به خارج اعزام گردند. تره کی که از وفاداری این افسران به شخص خود ملتفت بود، می خواست حالت موجود را نگهدارد و یا هم حد اقل ظاهراً آشتی را با امین حفظ نماید. اما وطنجار و سروری که از چگونگی بازی به راه افتیده درک کافی داشتند به هیچ صورت با چنین یک آشتی موافقت نمی کردند. آخرالامر، تره کی اندکی (او فکر می کرد که بسیار کم) در برابر امین عقب نشینی نمود. به تأریخ ۲۷ جولای به اساس فرمان فوق العادهٔ شورای انقلابی جمهوری دیموکراتیک افغانستان، رئیس دولت، قوماندانی اردوی کشور را به عهدهٔ خود گذاشته در عین حال به "شاگرد با استعداد و محبوب خود" امین، وظیفه داد تا پیشبرد همه امور اردو را به دوش بگیرد. وطنجار به حیث وزیر امور داخله و مزدوریار از کرسی وزارت امور داخله برطرف و به حیث وزیر امور سرحدات و قبایل تعیین گردید.
فیصلهٔ جابجای های جدید را تره کی و امین به اعضای شورای انقلابی و کمیتهٔ مرکزی حزب طوری اعلام نمودند که گویا در این رابطه موافقهٔ رهبری شوروی بدست آمده است و به گفتگوهای محرمانه با عضو علی البدل بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی پونوماریف که در این هنگام طی یک بازدید غیر رسمی در کابل قرار داشت، اشاره نمودند. اما در حقیقت حین ملاقات های تره کی و امین با پونوماریوف در مورد تغییرات کدری در رهبری افغانستان و مخصوصاً موضوع آغاز افتراق در ردهٔ بالایی خلقی ها مطرح نگردیده بود.

---

[6] نویسندگان به دلیل نامعلومی صرف از یونیفورم پرسونل تخنیکی یاد آوری میکنند. شواهد و اسناد فاش شده نشان میدهد که منسوبین غند کوماندوی شوروی یونیفورم نظامیان اردوی افغانستان را به تن داشتند و همراه با دستهٔ دیگری مربوط به ادارهٔ جی. آر. یو. اردوی شوروی در عملیات به قتل رساندن حفیظ الله امین و سپس به قدرت رساندن ببرک کارمل سهم به سزا داشتند.
[7] ضرب المثل روسی.
[8] ولسوالی در ولایت تاشکند کشور ازبکستان، که در ۳۲ کیلومتری شمال شرق تاشکند قرار دارد.

احتمالاً گذارشاتی را که مأمورین کی. جی. بی. طی ماه جون به "مرکز" ارسال داشته بودند، مسکو آنرا به اندازهٔ کافی قابل تشویش نپنداشته بود. امکان آن نیز می رود که اسناد مذکور طوریکه لازم بود به مقامات "بالا" رسانیده نشدند. در عین زمان احتمال آن نیز وجود دارد که در آن زمان در مسکو هیچکس آماده نبود تا بطور شاید و باید، عمیق و جدی اطلاعاتی را که از کابل می رسید درک نموده و تصور نماید که تقابل شروع یافته میان تره کی و امین بالاخره چی عواقبی در قبال خواهند داشت.

رهبران شوروی با در نظر داشت رسوم بی رحمانه ایکه در افغانستان معمول بودند، تقریباً بطور آتی فکر می کردند: " خوب، گیریم که یکی دو تن از افسران جوان را به حیث سفرا به خارج خواهند فرستاد. برای آنها اینکار آنقدر هم بد نیست. مدتی برای خوشی خود زندگی خواهند کرد، جهان بینی خود را وسعت داده و تجارب خود را افزایش خواهند بخشید. افزون بر همه تغییر و تبدیلی کدرها موضوع داخلی دوستان افغانی بوده و ذیدخل شدن برای شوروی ها در این جنجال ها مصلحت نیست. اما موضوع اسلامیست های افراطی، مسئلهٔ کاملاً دیگری است. آنها یک لحظه هم دست از سلاح برنمی دارند، پنج مرتبه در یک شبانه روز نماز می خوانند، دارای چند همسر استند و از مرگ هراس ندارند، زیرا اعتقاد دارند که آنهائیکه در جنگ با کافرها کشته می شوند حتماً به بهشت می روند. این مردم از دنیایی استند که برای شوروی ها قابل درک نیست، این همان جایی است که تهدید اصلی برای پیشرفت افغانستان نهفته است."

پونوماریوف هنگام ملاقات های خود با لیدران افغان عمیقترین مراتب تشویش رهبری شوروی را در رابطه به تشدید فعالیت های گروپ های ضد انقلاب و قبل از همه افزایش نفوذ روحانیون ارتجاعی در اردو ابراز داشت. هم صحبت های افغان پونوماریوف بلافاصله تشویش رفقای بیوروی سیاسی حزب کمونیست شوروی را با تمام جدیدت تأئید نموده و باز هم موضوع اعزام قوای شوروی را به افغانستان بلند می کردند. پونوماریوف از بحث بالای مسائل نظامی با مهارت طفره می رفت و توجه افغان ها را به ضرورت توسعهٔ بنیهٔ اجتماعی انقلاب به وسیلهٔ دعوت اقشار وسیع زحمتکشان به مثابهٔ متحدیدن طبیعی حزب دیموکراتیک خلق جلب می کرد. پونوماریوف همچنان در مورد فعالیت مشاورین امور حزبی که از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی به افغانستان فرستاده می شدند با افغان ها صحبت کرد. لیدران جمهوری دیموکراتیک با بلند ترین الفاظ که موجب رضایت کامل پونوماریوف گردید از فعالین حزبی یاد آوری نموده متذکر شدند که مشاورین مذکور "دارای تجارب بی همتا و حکمت کمونیست های اتحاد شوروی بوده و در راه اعمار ساختارهای حزبی به آنها کمک های بزرگی مبذول میدارند."
از قراین چنین بر می آمد که بازدید غیر رسمی پونوماریوف از افغانستان این بار نیز چندان مثمر نبود. صحبت ها با جانب افغانی بیشتر بی رنگ بودند. افغانها به این مهمان شوروی کدام معلومات جدید، دلچسپ و مهم را ندادند. موافقت نامه های جدی و مشخص به امضا نرسیدند.
هم تره کی و هم امین از قبل می دانستند که پونوماریوف شخصی نیست که در مسکو صلاحیت تصمیم گیری را دشته باشد. آنها او را منحیث یک مأمور بند رتبهٔ حزبی ولی شخص که فاقد هرگونه صلاحیت بوده، ابتکار شخصی نداشته و قادر نبود از موضع خود دفاع کند می پنداشتند. لیدران حزب دیموکراتیک خلق بدون آنکه کدام امیدی داشته باشند حسب معمول از پونوماریوف خواهش کردند تا قوای شوروی بطور مستقیم در نبردها با مخالفین سهم بگیرند. پونوماریوف به نوبهٔ خود در حالیکه می دانست کسی به حرف هایش گوش نمی دهد از افغان ها خواهش می کرد تا یکجا کار کنند و به اصل رهبری دسته جمعی در حزب پابند باشند.

البته پونوماریوف نیز قابل همدردی است، چه بیوروی سیاسی که او عضویت آنرا داشت به وی مأموریتی را سپرده بود که پیروزی در آن اصلاً متصور نبود. اوضاع افغانستان در تابستان ۱۹۷۹ دیگر آنقدر سردرگم، دشوار و متضاد گردیده بود که رهبران شوروی را واقعاً دست و پاچه ساخته بود. وقتیکه در جلسات کرملین و مقر کمیتهٔ مرکزی حزب در "ستارایا پلوشاد"[9] حرف از مسائل افغانستان به میان می آمد، در سخنرانی های لیدران شوروی هرچه بیشتر عصبانیت احساس می شد، هر یک آرزو داشت تا مسؤولیت را به دوش دیگری بگذارد. در "آنسوی دریای آمو"[10] بجای اعمار سوسیالیزم وعده داده شده هرچه بیشتر بی نظمی و خونریزی به نظر میخورد و در رهبری افغانستان جنگ تمام عیارآغاز یافته بود.

آنچه که ارتباط می گرفت به افتراق در بین خلقی ها و خطری که تره کی را تهدید می کرد، باید گفت که دست بکار نشدن فوری مسکو علت دیگری نیز داشت. در پهلوی اطلاعاتی که از طریق "اسخبارات چی ها" می رسید، مسکو معلومات را از منابع دیگر نیز بدست می آورد. بطور مثال مشاورین نظامی گوریلوف و زاپلاتین در گذارشات خویش پیوسته از نبوغ سازماندهی حفیظ الله امین یاد آوری نموده و از او در مبارزه اش با "باند چهار نفری" حمایت می کردند. پونوماریوف هنگام اقامتش در کابل با کمال تمکین جویای نظر مشاور ارشد حزبی در اردو (زاپلاتین) در بارهٔ مناقشهٔ امین با وزرا گردید، زاپلاتین به وی حکایت ذیل را بازگو نمود: "دفتر من در تعمیر وزارت دفاع در طبقهٔ دوم قرار داشته و دفتر وطنجار در منزل اول، من از طریق کلکین میتوانم ببینم که وزیر دفاع وطنجار مصروف چی است.

---

[9] یکی از میدان هایی قدیمی در مرکز شهر مسکو که در حدود سه صد متر از قصر کرملین فاصله داشته و در آن کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی موقعیت داشت. در ادبیات معاصر سیاسی روسی وقتی از کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست یاد میکنند، صرف نام از همین میدان، یعنی (ستارایا پلوشاد) میبرند.
[10] هدف افغانستان است. در ادبیات معاصر سیاسی روسی به افغانستان غالباً "آنطرف دریا" نیز میگویند، و هدف همان دریای معروف "آمو" است که یک زمانی سرحد طبیعی میان دو کشور افغانستان و اتحاد شوروی را میساخت.

معمولاً حوالی ظهر نزد او گلابزوی و مزدوریار آمده و آنها همه یکجا به کدام طرف نامعلوم می روند. باری من خواستم معلوم کنم که این "قهرمانان انقلاب" بعد از ظهر چی می کنند، بنابرین بدون اطلاع قبلی داخل دفتر وزیر شدم. گلاب زوی در این میان کوشش کرد در عقب پرده پنهان شود و من او را از آنجا مثل یک بچهٔ بازیگوش بیرون آوردم. در جواب ملاحظات زاپلاتین وزرا خاطر نشان ساختند: " ما جوان هستیم، ما انقلاب کردیم و ما حق داریم که بعضاً وقت خود را بخوشی بگذرانیم."

بدین ترتیب دیده می شد که آنها تقریباً هر روز وقت خود را خوش می گذراندند و صرف الی ظهر کار می نمودند.
از اینجا می توان استباط کرد که امین نیز دلایل جدی داشته که از تعیینات تره کی ناراضی باشد. خود امین برخلاف اکثریت مطلق افغان ها، بطور خستگی ناپذیر کار می کرد و از مادونان خویش نیز همین را می خواست. نی، در مناقشهٔ مذکور، مسائل آنقدر هم روشن نبودند.

****

قیام هرات نقطهٔ عطفی بود برای سی. آی. ای. تا فعالیت های خود را در استقامت افغانستان تشدید بخشد. در ماه مارچ سی. آی. ای. پیشنهادات خود را در مورد حمایت مخفی از نیروی های ضد حکومتی افغانستان به قصر سفید ارائه نمود. در سند مذکور آمده بود که رهبری شوروی در رابطه به اوضاع در افغانستان شدیداً مشوش است. مسکو پیوسته کوشش می کند ناکامی های خود را در افغانستان به حمایت فعالانهٔ مخالفین مسلح از طرف اضلاع متحدهٔ امریکا، پاکستان و مصر ارتباط بدهد. در حقیقت امریکایی ها در این زمان، حد اقل در سطح حکومت در مسائل افغانستان کمتر ذیدخل بودند. سی. آی. ای. در همین پیشنهادات ماه مارچ خود درخواست می کرد تا کمک ها به نیروهای ضد "انقلاب" افزایش قابل ملاحظه یابند.
استخبارات امریکا افغانستان را در متن تمام اوضاعی که در آن زمان در منطقه حکمفرما بود می دید. امریکایی ها شکست دردناکی را فقط چندی قبل در ایران متقبل گردیده و پس از سرنگونی شاه مجبور شدند این کشور را ترک نمایند. طرفداران خُمینی که قدرت را در تهران غصب نمودند با شدت تمام از امریکا انتقاد می کردند. یک بخش بزرگ جهان که سرشار از نفت بود و از هر نقطهٔ نظر اهمیت ستراتیژیک داشت، اکنون بی صاحب مانده بود و عملاً می توانست تحت کنترول شوراها دراید. صاحب نظران مسائل سیاسی امریکا ساحه ای از ایتوپیا و شرق نزدیک الی ایران، پاکستان و افغانستان را "کمان بحران " نامیده بودند و کوشش می کردند اتباع خود را متقاعد بسازند که اتحاد شوروی تلاش دارد تا در این ناحیهٔ مهم حضور یابد.

چون در آنوقت کدام ثبوت جدی برای تمایلات هژمونیستی اتحاد شوروی پیدا نمی شد، بناءً در آرشیف ها حکایتی را در مورد موجودیت وصیت نامهٔ پیتر کبیر[11]، که گویا این امپراتور روس به بازماندگان خود وصیت نموده بود تا هرچه بیشتر به قسطنطنیه و هندوستان نزدیک شوند، زیرا "کسی که در این ناحیه حاکم باشد، سلطان همه جهان خواهد بود." روزنامه نگاران امریکایی، تو گویی کسی به آنها دستور داده باشد دفعتاً شروع به استحصال این حکایت نموده و به ترسانیدن مردم از مارش عساکر شوروی که اینک بالای کشورهای "کمان بحران" و قبل از همه بالای حوزهٔ خلیج فارس یورش خواهند برد شروع نمودند.

دورهٔ کاهش تشنجات پایان می یافت و جای آنرا دورهٔ طویل مناقشات می گرفت. "جنگ سرد" به نقطهٔ (پیک) صعودی خویش نزدیک میشد.
استخبارات با پیشنهاد راه اندازی عملیات وسیع مخفی بخاطر حمایت از شورشیان اهداف طویل المدت را تعقیب می کرد. یکی از این اهداف عبارت از وادار ساختن شوراها برای اشتراک در مبارزهٔ مسلحانه بود تا بدین ترتیب دشمن اساسی (شوروی) را ضعیف بسازند. تحلیلگران سی. آی ای. باور داشتند که در صورت استحکام مواضع پارتیزان ها، مسکو ناچار می شود کمک های نظامی خود را به رژیم افزایش دهد، و حتی مستقیماً به افغانستان هجوم ببرد. و این همان جالی بود برای شوروی که پس از دخول نخستین قطعات نظامی اش به افغانستان و در گیر شدن آنها با مخالفین مسلح، در آن بند خواهد ماند.
پیشگوئی های ادارهٔ اطلاعاتی امریکا قرار ذیل بودند:
- اول - شوراها بلا تردید با پارتیزان ها درگیر نبردهای خونین شده و بدین ترتیب امکان تحت کنترول درآوردن همه جانبهٔ حوزهٔ پر از نفت خلیج را از دست می دهند؛
- دوم - جنگ قریب الوقوع هدیه ای خواهد بود برای مأمورین امور تبلیغاتی، آنها بالاخره ثبوت مشهود مکارگی و پلان های عظمت طلبانهٔ شوراها را بدست می آوردند. در عین حال در صورتیکه جنگ ها طولانی می شدند، وضعیت مذکور، اتحاد شوروی را تضعیف ساخته و در اینصورت امریکایی ها در "جنگ سرد" پیروز می گردیدند.

---

[11]. پیتر کبیر یا (پتر اول) , آخرین شاه روسیه از دودمان رومانوف ها بوده و اولین امپراتور تمام عیار دولت روسیه بحساب میرود.
پیتر در سال ۱۶۸۲زمانیکه ده سال داشت پادشاه روسیه اعلام گردیده و از سال ۱۶۸۹ الی ۱۷۲۵ مستقلانه به ادارهٔ روسیه به حیث پادشاه و سپس به امپراتور روسیه پرداخته است.
شواهد تأریخی نشان میدهند که تحت زعامت همین امپراتور عظمت طلبی روسیه برای اشغال سرزمین های بیگانه در شرق و جنوب طرح ریزی شده و طی دهه ها اردوی روسیه کوشش میکرد آنها را به تصرف خویش درآورد.

بتاریخ ۶ مارچ کمیتهٔ خاص هماهنگی (کمیتهٔ مذکور محرم بوده و در جنب حکومت امریکا فعالیت می کرد و از عملیات های مخفی برای رئیس جمهور نظارت بعمل می آورد و به وی گذارش می داد.) از سی. آی. ای. خواست تا پلان مفصل اشتراک امریکا را در افغانستان تدوین نماید.
مأمورین لینگلی[12] به ناحیهٔ شرق میانه اعزام شدند تا اوضاع را از نزدیک بررسی نموده و پیشنهادات مشخص را ترتیب نمایند. حین سفر به پاکستان مأمورین مذکور ده ها هزار مهاجر افغان را در کمپ ها مشاهده نمودند، بسیاری از آنها آماده بودند تا سلاح به دست به وطن خود برگردند و "رژیم کافر" را دور بیاندازند. بنابرین، کار کوچکی باید صورت میگرفت: سلاح در اختیار آنها قرار داده میشد. روابط به سردی گرائیده میان ضیاء الحق و جیمی کارتر موضوع دیگری بود که باید برای رفع آن تلاش می شد. غرب به شدت از ضیاء الحق، رئیس جمهور پاکستان بخاطر نقض حقوق بشر، عدم رعایت آزادی های دیموکراتیک و تلاش مخفیانه برای دستیابی به سلاح اتومی انتقاد می کرد. اما این همان موردی بود که مأمورین استخباراتی ادارهٔ واشنگتن فوراً فورمول کهنهٔ خود را بکار بستند: "بلی رئیس جمهور پاکستان یک حرامزاده است، ولی این حرامزاده از ما است". با ضیاءالحق می شد اگر نه بر سر همه مسائل، ولی بالای آنهای که به چگونگی فعالیت مقاومت افغانی ارتباط می گرفت به توافق رسید.
چرخ ماشین بیوروکراسی در واشنگتن به دوران افتاده، بزودی سرعت گرفته و دیگر قدرتی نبود که آنرا متوقف بسازد.

بتاریخ ۳۰ مارچ در جلسهٔ مخفی "کمیتهٔ خاص هماهنگی" نمایندهٔ وزارت امور خارجهٔ امریکا خاطر نشان ساخت: "ادارهٔ کارتر موافقت دارد تا اضلاع متحدهٔ امریکا در مسائل افغانستان سهیم گردیده و سد راه توسعهٔ نفوذ شوراها در این ناحیه و سائر نقاط جهان گردد." اما هنوز واضح نبود که کدام اقدامات باید روی دست گرفته می شدند. آیا به قیام کنندگان سلاح و البسهٔ نظامی داده شود ؟ کمک مالی در اختیار آنها گذاشته شود؟ عکس العمل مسکو در این رابطه چگونه خواهد بود؟ کمونیست ها در اقدامات متقابل خویش تا چی حد پیش خواهند رفت؟
خطر تحریک جنگ سوم جهانی نهایت زیاد بود و به همین دلیل امریکایی ها عملیات مخفی خود را با احتیاط فراوان آغاز می نمودند. مطابق مشورهٔ زبیگنیف بژیزینسکی به قیام کنندگان در شروع سلاح داده نمی شد، به آنها ادویه، آلات مخابره، وسایل تخنیکی و پول توضیع می گردید. برای اهداف متذکره و همچنان برای راه اندازی تبلیغات و عملیات روانی در سال ۱۹۷۹ مبلغ پنجصد هزار دالر تخصیص داده شد. البته این یک مبلغ خنده آوری در تناسب به آن میلیارد های که بعدتر به قیام کنندگان سرازیر می شدند بود. امریکایی ها اینگونه مخفی کاری ها و احتیاط را در طول تمام مدت جنگ های آینده در افغانستان رعایت می نمودند.

مطابق شرطی که رئیس جمهور ضیاء الحق گذاشته بود، کمک های امریکا نباید مستقیماً به پارتیزان ها فرستاده می شد، اینکار باید صرف به وساطت ادارهٔ استخباراتی این کشور صورت می گرفت. طرز العمل مذکور جنجال های معینی را در برداشت، زیرا سطح فساد در پاکستان بی حد بلند بود و قسمتی از کمک ها بدون قید و شرط در دست ادارهٔ آی. اس. آی. می افتاد، اما در عوض آن "گوشهای" امریکا در جنگ افغانستان به نظر نمی خوردند.
موازی با فعالیت متذکره مأمورین امور کشف سی. آی. ای. مستقر در کابل وظیفه دریافتند تا جریانات داخلی را در جمهوری دیموکراتیک افغانستان با دقت هرچه بیشتر زیر نظر بگیرند، سطح ذیدخل بودن شوراها را تشخیص نمایند و ظرفیت نیروهای در حال قوت گرفتن ضد انقلاب را معین بسازند.

شایعه ایرا که دشمنان امین در داخل حزب دیموکراتیک خلق در مورد اینکه "شخص دوم"، اجنت سابقه دار سی. آی. ای. می باشد به راه انداخته بودند در شروع ۱۹۷۹ به سفارت امریکا در کابل رسید. سفیر امریکا ادولف دابز باری با کنجکاوی از آمر دفتر سی. آی. ای. در کابل پرسیده بود که آیا این حرف ها واقعیت دارند؟
تورکو در حالیکه می خندید جواب داده بود: "با تأسف باید بگویم که صرف در فلم های هالیوود چنین اتفاقاتی می توانند رخ بدهند، این بسیار خوب ساخته شده است تا واقعیت داشته باشد."
دابز مجدداً پرسیده بود: "شاید تو در جریان نباشی، ممکن او با اف. بی. ای.[13] در ارتباط بوده باشد. . .؟"
تورکو در حالیکه موافقت می کرد علاوه نموده بود: "امکان دارد، ولی در اینصورت باید کسی حتماً از امریکا برای تأمین ارتباط با اجنت می آمد، طوریکه دیده می شود کسی نیامده. میدانی، این امین، قبل از آنکه از جملهٔ "نفرهای" ما باشد بسیار به پیروان پول پوت[14] شباهت دارد."

آمستوخ که پس از مرگ دابز در رأس نمایندگی دیپلوماتیک امریکا در کابل قرار گرفته بود، پنج بار با امین تنها ملاقات نموده بود. اینها ملاقات های غیر رسمی و بدون پروتوکول بودند، در مورد ملاقات های مذکور مطبوعات خبر نمی داد و حتی از حلقهٔ نزدیک امین کمتر کسی از این تماس ها آگاهی داشت. طوریکه بعدها آمستوخ به یاد

---

[12] عمارت کنونی ادارهٔ سی. آی. ای. در ناحیهٔ لینگلی که در هشت میلی واشنگتن موقعیت دارد.
[13] *Federal Bureau of Investigation, FBI* یکی از ادارات استخباراتی- تحقیقاتی در اضلاع متحدهٔ امریکا بود که در ترکیب وزارت عدلیهٔ این کشور قرار داشته و تحت رهبری لوی خارنوال امریکا فعالیت دارد.
[14] پول پوت (سالوت سار) سیاست مدار و صدراعظم اسبق کشور کمبودیا. او لیدر رژیم چپگرایان افراطی "کمیرهای سرخ" بوده و طی سه و نیم سال ۱،۵ ملیون انسان را در کشور خود به قتل رساند. سالهای حیات او ۱۹۲۵- ۱۹۸۹.

می آورد، امین طی این ملاقات ها همیشه "دشمنی خدشه ناپذیر خود را در برابر اضلاع متحدهٔ امریکا ابراز می داشت." ملاقات های مخفی امین سرانجام به ضرر امین تمام شدند زیرا از آنها مأمورین کی. جی. بی. آگاهی یافته و نتیجه گیری کردند: "لیدر افغانستان بازی را در عقب مسکو به راه انداخته است، بنابرین او را باید ختم کرد."
چنین به نظر می رسد که برخی از آمرین در این زمان در مسکو و واشنگتن به بیماری سوء ظُن و بد گمانی متقابل دچار بودند: شوراها گمان می کردند که امریکایی ها در خفا پلان اشغال افغانستان را در سر می پرورانند، امریکایی ها به نوبهٔ خود معکوساً خود و متحدین خود را قناعت می دادند که روسها در زودترین فرصت قطار های تانک خود را برای اشغال مناطق نفت خیز در همجواری خلیج فارس در جنوب داخل خواهند کرد.

بدینترتیب در تابستان ۱۹۷۹مخالفین مسلح (مجاهدین آینده و متعاقباً طالبها) شروع به بدست آوردن کمک های امریکا از طریق ادارهٔ جاسوسی پاکستان آی. اس. آی. نمودند. از این موضوع استخبارات شوروی تقریباً بلافاصله آگاهی یافت. پس از تحلیل و ارزیابی اطلاعات رسیده به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی هدایت داده شد تا جواب متقابل از طریق رسانه ها ارائه گردد. درنظر گرفته شد تا به اینکار نه تنها رسانه های گروهی شوروی، کشورهای اروپای شرقی وجهان سوم، بلکه رسانه های چپ گرا در کشورهای غربی نیز ترغیب و تشویق شوند. وقتیکه امریکا در برابر موجی از اتهامات قرار گرفت، وزارت امور خارجهٔ این کشور هدایت داد تا از طریق چینل های دیپلوماتیک عکس العمل لازم ارائه شود.
شارژدافیر سفارت امریکا در افغانستان فلئیتین برای ملاقات نزد پوزانوف آمد. او اظهار داشت که مسؤول نمایندگی دیپلوماتیک امریکا در کابل آمستوخ برای دریافت مشوره ها عازم واشنگتن گردیده و او فلئیتین وظیفه دریافت کرده تا یادداشت وزارت امور خارجهٔ امریکا را " در بارهٔ تأکیدات جعلی مداخلات امریکا در افغانستان" به سفیر شوروی بسپارد. سند مذکور یادداشت کوتاهی بود که بطور نهایت بی رنگ در آن تأکید بعمل می آمد که اضلاع متحدهٔ امریکا کدام قصوری ندارد. پوزانوف پس از آشنائی با یادداشت با استفاده از جملات تند هرگونه اتهامات را در مورد کشورش تکذیب نموده و کوشش کرد به مهمانش اطمینان دهد که رسانه های گروهی شوروی جریان حوادث را در افغانستان درست خبر می دهند و درست تفسیر می کنند. نامبرده ضمناً خاطر نشان ساخت:
"خبرنگاران ما از سخنان رفیق تره کی و رفیق امین نقل قول می کنند که بارها از مداخلات اضلاع متحدهٔ امریکا در امور داخلی افغانستان یاد آور شده اند." پوزانوف سپس با استفاده از تکتیک خود فلئیتین علاوه نمود: " اطلاعات خبرنگاران روزنامه ها و مجلات غربی منجمله امریکائی که نمی شود آنها را به شایعه پراگنی ها در مورد کشور شما متهم نمود، نیز به این موضوع اشاره می کنند."
فلئیتین با شنیدن این جملات اندکی لاجواب ماند زیرا به یاد آورد که یکی از هفته نامه های پُر نفوذ این کشور چندی پیش براستی بعضی از جزئیات عملیات های مخفی سی. آی. ای. را در افغانستان به خوانندگان خود خبر داده بود.
پوزانوف در این میان به شدت حرفهایش افزوده گفت:
"مداخلات خود را قطع کنید، در اینصورت هیچ دلیلی به اتهامات وجود نخواهد داشت. من همچنان به یاد شما بیاورم که مجلس سنای امریکا پیشنهاد رئیس جمهور کارتر را مبنی بر اعطای کمک هفده ملیون دالری به افغانستان رد نموده است. ولی حکومت افغانستان صرف نظر از آن، روابط دوستانهٔ خود را با شما حفظ می نماید. ثبوت این ادعا می تواند حضور مأمورین عالی رتبهٔ افغان به شمول دو وزیر کابینه و دو معاون وزیر در ضیافتی که بتاریخ ۴ جولای به مناسبت روز استقلال اضلاع متحدهٔ امریکا بر پا گردیده بود باشد."
فلئیتین در حالیکه موافقت می کرد گفت: "بلی این واقعیت دارد، و ما اینگونه برخورد های مثبت را نهایت عالی ارزیابی می نمائیم. اما در عین حال می خواهم توجه شما را به آن جلب نمایم که حکومت اضلاع متحدهٔ امریکا به علت یک سلسله اختلافات دو جانبه نمی تواند بالای ادارهٔ نظامی پاکستان فشار بیاورد، منجمله تضادهای ما با اینکشور در رابطه به دسترسی پاکستان به سلاح اتومی از هیچکس پنهان نیست."
پوزانوف و فلئیتین با سردی با همدیگر خداحافظی کردند.

چون درجهٔ حرارت مناقشات بالا می رفت، وزارت امور خارجهٔ اضلاع متحدهٔ امریکا فیصله کرد تا تعداد کارمندان سفارت خود را در کابل هرچه بیشتر کاهش داده و اعضای خانواده های آنها را از کشور تخلیه نماید. پایتخت افغانستان را باید در حدود صد امریکائی ترک می کردند، و در این باره شارژدافیر آمستوخ عندالموقع به معین وزارت امور خارجه شاه محمد دوست خبر داده بود. حین گفتگو با دوست مسؤول نمایندگی دیپلوماتیک امریکا تأکید ورزیده بود که اقدام مذکور کدام علت سیاسی نداشته و قطعاً بخاطر تأمین امنیت اتباع امریکا روی دست گرفته شده است. افزون بر آن آمستوخ به جانب افغان اطمینان داد که موضوع مذکور رسماً اعلام نمی شود، ولی در عین حال آنرا مشروط ساخت:
"البته واضح است اگر کسی از خبرنگاران مستقیماً بپرسد، در اینصورت ما مجبور خواهیم بود تا جواب دقیق بدهیم."
بدبختانه چنین یک سؤال فردای همان روز از طرف خبرنگار روزنامهٔ پر نفوذ "واشنگتن پُست" به نمایندهٔ وزارت امور خارجهٔ امریکا داده شد. افغانها پس از آشنائی با تبصره ایکه در روزنامهٔ مذکور به نشر رسیده بود شدیداً به غضب آمدند. معاون وزارت امور خارجهٔ افغانستان فوراً شارژدافیر آمستوخ را نزد خود خواست و هرچه در دل داشت به او گفته ضمناً علاوه نمود:
" این گونه نشریات تصور نادرست را در بارهٔ افغانستان ایجاد می کنند. شما توافق خود را در بارهٔ آنکه موضوع تخلیهٔ اتباع امریکا را به رسانه ها نمی رسانید نقض نمودید."

اما این آخرین اقدام جانب افغانی نبود. در همان روز سفارت امریکا یادداشت وزارت امور خارجهٔ افغانستان را مبنی بر تقاضای کاهش هرچه بیشتر دیپلوماتان سفارت این کشور در کابل بدست آوردند.
بتاریخ ۲۵ جولای آمستوخ یکجا با فلئیتین نزد پوزانوف آمدند. آنها باور داشتند که اینهمه "کارهای" روسها است.
آمستوخ پس از ادای سلام و احترام معمول پروتوکولی پوزانوف را مخاطب قرار داده گفت: "تصور ما این است که جانب افغان را موضوع تأمین امنیت اتباع امریکا خیلی ناراحت ساخته است. مأمورین رسمی ما بارها اعلام داشته اند که اضلاع متحدهٔ امریکا از قیام کنندگان در افغانستان حمایت نمی کند، به آنها سلاح یا پول نمی دهد. دو سال قبل افغانستان با همه کشورها روابط بسیار خوب داشت، به شمول ایران، پاکستان، چین و امریکا. در حالیکه اکنون روابط آن با همسایگان و کشورهای غربی به خرابی گرایده. ما بعضاً تصور می کنیم که امین قصداً در جست و جوی مناقشه با اضلاع متحدهٔ امریکا است."
سفیر شوروی پوزانوف در حالیکه مخالفت می کرد گفت: "آقای آمستوخ ، شما حق به جانب نیستید. افغانستان به هیچوجه علاقمند خرابی روابط افغانستان - امریکا نیست." و یکبار دیگر از ضیافتی که در سفارت امریکا به مناسبت تجلیل از روز استقلال این کشور برپا شده بود و حضور مأمورین بلند رتبهٔ حکومت افغان در آن یاد آوری کرد. در رابطه به خرابی روابط افغانستان با همسایگانش پوزانوف تأکید کرد که این مسئله مستقیماً ازمداخلات آشکار آنها در امور داخلی افغانستان سرچشمه می گیرد.
طی ملاقات مذکور هریک از دیپلوماتان باید نقش از قبل تمرین شدهٔ خود را بازی می کردند، و همه آنرا بازی نمودند.
اما در اخیر گفتگو مسؤول سفارت امریکا در کابل طاقت نیاورده اظهار نظر کرد:
"در هر حال من توجه شما را بدان جلب می نمایم که حکومت افغانستان اخیراً میل زیادی برای همکاری در بعضی از مسائل با سفارت ما از خود نشان نمی دهد، بطور مثال در رابطه به قتل سفیر امریکا آقای دابز ما چهار یادداشت را به وزارت امور خارجهٔ افغانستان ارسال داشتیم و خواهش کردیم تا به بعضی از سؤال های ما منجمله در مورد نوعیت سلاحی که تروریستان از آن استفاده کرده بودند معلومات بدهند، اما هیچگونه جوابی بدست نیاوردیم."
پوزانوف با خود گفت: "ما هم علاقمند استیم بدانیم." اما در جواب به آمستوخ گفت: "پروسهٔ بهبودی روابط باید دو جانبه باشد. درست نخواهد بود ما مورد انتقاد قرار بگیریم. در رابطه به موضوع تخلیهٔ اتباع امریکا از افغانستان ما نمی توانیم بالای جانب افغانی فشار بیاوریم. ما به اینکار هیچ ارتباطی نداریم. رهبری افغانستان خود فیصله می نماید از کدام شیوه ها استفاده نموده و چگونه آنرا انجام دهد."
آمستوخ در حالیکه لبخند پر معنی بر لب داشت، فهماند که موضوع مذکور برای او خاتمه یافته است.

****

در یکی از روزهای ابرآلود ماه اکتوبر ۱۹۷۹ سرنوشت لمری بریدمن کی. جی. بی. والیری کوریلوف تحول بنیادی نمود. در این روز، کوریلوف را که در ریاست استخباراتی ولایت اریول[15] به حیث یک کارمند عادی اوپراسیونی کار می کرد آمر بخش نزد خود احضار نموده و با لحن آرام به او خبر داد که رهبری تصمیم گرفته است تا او را برای تحصیل به مسکو بفرستند. خبر مذکور کارمند جوان را خوشحال ساخت، زیرا تصور می کرد که او را به انستیتوت معروف (البته در میان حلقات خاص) "ستارهٔ سرخ" می فرستند، جائیکه افسران برای "ریاست عمومی اول" یعنی ادارهٔ کشف خارجی کی. جی. بی. تعلیم می دیدند. افسران "کشف خارجی" "یخن سفیدها"، نخبگان استخبارات نامیده می شدند و پیوستن به قطار آنها پیروزی بزرگ و نادر برای یک کارمند عادی و بی واسطه از اطراف حساب می شد. اما آمر بخش تخیلات کوریلوف را بزودی سرد ساخته علاوه کرد که او برای فراگیری تعلیمات به "کورس های مستعجل بلند بردن مهارت افسران" که در ناحیهٔ "بالاشیخه"[16] ولایت مسکو قرار دارند و در قیمومیت ادارهٔ "کشف غیر رسمی" بودند اعزام می گردد.

در مورد این کورسها بدون سر وصدای زیاد می گفتند که در آنجا تخریبکاران و آشوبگران (diversant) تعلیم داده می شوند و متعاقباً به عمق عقب جبههٔ دشمن در صورت شروع یک جنگ بزرگ اعزام می گردیدند. کسانی را که در این کورس ها می پذیرفتند باید از نظر فزیکی قوی می بودند، حتماً درجات سپورتی می داشتند، حد اقل با یک زبان خارجی بلد می بودند، اخلاق حمیده و ارادهٔ قوی می داشتند.
کوریلوف با خود فکر می کرد: "یعنی اینکه بجای کار ساده در زیر چتر کدام سفارت، من باید تعلیمات جنگجو شدن را فراگیرم." به هر حال او فکر کردن را زیاد طولانی نساخت. پیشنهادی که به او نموده بودند دلچسپ تر از آن بود تا بیهوده دریک ولایت دور افتاده مخبران را جستجو کند. در روزهای اول ماه جنوری ۱۹۷۹ او در مرکز مخفی تعلیمی در "بالاشیخه" یکجا با سائر لمری بریدمن ها و تورن ها که از همه قلمرو شوروی انتخاب گردیده بودند به درس خواندن پرداخت.
مکتب "دیویرسانت ها" ده سال بود که ایجاد گردیده بود و تا آنزمان صدها افسر از آنجا فارغ شده بودند. افسران مذکور پس از ختم کورس های هفت ماهه معمولاً به ادارات محلی خود برمی گشتند، اما "مرکز" آنها را در لیست خاص درج

---

[15] شهر اریول در ۳۶۸ کیلومتری جنوب عرب مسکو قرار دارد.
[16] شهرک کوچکی در مرکز ایالت مسکو.

می کرد. این دستهٔ خاص وظیفه داشت تا همیشه در حالت آماده باش قرار داشته و بمجرد رسیدن هدایت فوراً به نقطهٔ تعیین شده رفته و از آنجا مخفیانه به کشورهای مختلف پرتاب می شدند. می توان حدس زد که آنها برای استراحت و تفریح به این کشورها اعزام نمی شدند. در کشورهای دیگر آنها معمولاً بطور غیر رسمی فعالیت می کردند، و وظایف شان مختلف می بود: از همکاری با اجنت های محلی الی از بین بردن مراکز ستراتیژیک و مهم دشمن، مقر آنها، پایگاه های راکتی، مواصلات مخابروی.

آموزش در مکتب "بالاشیخه" برای کوریلوف دلچسپ بود. او مانند سائر هم صنفی هایش زیاد باور نداشت که مهارت های را که آنها در اینجا فرامی گیرند در آینده عملاً بکار خواهند آمد. او همچنان فکر نمی کرد که جنگی برپا خواهد شد و او ریل ها را از خطوط بیجا خواهد ساخت، پهره داران را از بین خواهد برد و فریاد خواهد زد: "هورا، به پیش!"

در عین حال تعلیمات در کورسهای مذکور مکتب شجاعت بود: در آنجا تخنیک جنگ های تن به تن، استفاده از سلاح سرد، نشان زنی، پرتاب شدن از پراشوت ها، آب بازی در عمق زیاد با آلهٔ آکوالانگ ...، مین گذاری ، ماسک اندازی ها (ستر و اخفا)... را تدریس میکردند.
کوریلوف شخص نادانی نبود، او بخوبی درک می کرد که از آنها در حقیقت فدائی و انتهاری تربیه می کنند. خوب، چی فرق میکند؟ واضح است که جنگی شروع نخواهد شد، اما همچو سرگرمی نصیب هرکس نمی شود و باید از سرنوشت مشکور بود.
ولی این کوریلوف بود که فکر می کرد "جنگی شروع نخواهد شد." اما آنهائی که مکتب دیویرسانتها را در "بالاشیخه" تأسیس نموده بودند و طی تمام این سالها از آن با دقت سرپرستی و حمایت می کردند اینطور فکر نمی کردند. شخص اندروپوف و جنرالهای او در ریاست تحت نام "C" (کشف غیر رسمی) به مرکز مذکور توجه خاص مبذول می داشتند. قوماندانی کورس های خاص و مستعجل دیورسانتها را به دگرمن بویارینوف که دیویرسانت مجرب و اشتراک کنندهٔ جنگ دوم جهانی بود سپرده بودند. این دگروال آبدیده تجارب دسته های اکتشافی- دیویرسانتی داخلی و خارجی را قطره قطره جمع آوری نموده و به شاگردان خویش تدریس می کرد. "علوم مخصوص" را در این مکتب متخصصین نهایت ماهر و مجرب در عرصه های اجنتوری، انفجار، کشور شناسان، نشان زنان درس میدادند. برعلاوهٔ مضامینی که در پلان درسی گنجانیده می شد به محصلین احساس برتر بودن بالای دیگران تلقین می گردید و اینکه در برابر آنها هیچ گونه مانع و دشواری نمی تواند وجود داشته باشد.
پس از گذشت شش ماه در شروع جون، محصلین مکتب"بالاشیخه" در طرز برخورد استادان خود تحولاتی را مشاهده نمودند. موضوعات دروس تغییر خوردند: اکنون توجه بیشتر به مسائلی که در حیطهٔ فعالیت های دسته های اکتشافی و تخریبکار مثل آزاد ساختن اسیرها، اشغال یک نقطه و حفظ آن بود، مبذول می گردید.

بزودی تمام چیزها روشن گردید: از "ریاست عمومی اول" (کشف خارجی کی. جی. بی.) یکی از مسؤولین بلند رتبه نزد آنها آمد. موصوف بدون آنکه خود را معرفی کرده باشد به محصلین "مکتب" خبر داد که قرار است از آنها دستهٔ خاصی ترتیب گردیده و به افغانستان اعزام شود. وظیفهٔ دسته عبارت خواهد بود از: تأمین امنیت اتباع شوروی که در آنجا کار می کنند، کمک به شبکه های استخباراتی محلی در راه مبارزه با قیام کنندگان، و بالاخره در حال آماده باش قرار داشتن برای اجرای سائر وظایف نظر به اوضاع. این مقام بلند رتبه در اخیر توضیح داد که: " اجرای وظیفهٔ آینده داوطلبانه بوده و هریک می تواند بدون آنکه عواقبی برای او به میان بیاید پیشنهاد را رد نماید."
کوریلوف بازهم زیاد فکر نکرد. سایرین نیز نمی خواستند پیشنهاد را رد کنند. برای این جوانان که تقریباً هیچ کدام آنها قبلاً به خارج سفر نکرده بودند، اصلاً امکان سفر و دیدن یک کشور دیگر مسئله ای بود نهایت پر کشش. تهدید های احتمالی را به دلیل آنکه تقریباًهیچکدام آنها با افغانستان و اوضاعی که در آنجا حکمفرما بود آشنا نبودند مد نظر نمی گرفتند.
در شروع ماه جولای دسته ای مرکب از سی و هشت تن تحت نام شفری "زینیت" برای انجام وظایف آماده گردید. اولین بار پس از سالهای متمادی واحد خاص کی. جی. بی. که با خود سلاح، تجهیزات مربوطه و وسایل مخابره داشت به خارج اعزام می گردید. قوماندان دستهٔ مذکور گریگوری بویارینوف و معاونین وی واسیلی گلوتوف و الکساندر دولماتوف تعیین گردیدند. منسوبین دستهٔ "زینیت" به تاریخ ۴ جولای در تاریکی شب از میدان هوائی "چکالوفسکی" که در ولایت مسکو قرار دارد به افغانستان پرواز نمودند.

در شروع همهٔ آنها را در عمارت مکتب سفارت که تابستان ها بدون درس می بود، جابجا ساختند. در همان روز اول دستهٔ تازه آمده را در قطار ایستاده نموده و در برابر آن دگرمن بختورین که او را به حیث افسر امور امنیتی سفارت شوروی در کابل معرفی نمودند سخنرانی کرد. بختورین که اندام درشت، قد نچندان بلند و کرتی سیاه چرمی به تن داشت با جدیت تمام نخبگان دستهٔ خاص کی. جی. بی. را از نظر گذرانده بدون سلام وعلیکی گوشزد کرد که آنهائیکه به "دنبال دختران مجرد سفارت چشم چرانی بکنند، نه تنها از افغانستان بلکه از "کمیته" نیز خواهند "پرید"."
"هدیهٔ" دیگر از طرف همسر سفیر پوزانوف به اعضای دستهٔ "زینیت" رسید. خانم سفیر را درسفارت با مخلوط ترس و احترام "مادر" می نامیدند. پس از آنکه "مادر" از مواصلت منسوبین "زینیت" آگاهی یافت، او به صورت قطع به "این عسکر منش ها" منع کرد تا از حوض و مغازهٔ سفارت استفاده نمایند، و در مجموع در برابر دیپلوماتان، خانم ها و

اولادهای آنها هویدا شوند. "مادر" اکثراً با بی علاقی تکرار می کرد: "این عسکر منش ها". کوریلوف از طرز برخورد "مادر" خود را شدیداً توهین شده احساس می کرد و به خود می گفت: "این چطور امکان دارد، ما اینجا بخاطر تأمین امنیت سفارت و تمام اجتماع شوروی ها آمده ایم، ما زندگی خود را به خطر می اندازیم، در حالیکه اینجا ما را نه تنها انسانهای درجه دوم، بلکه سوم هم نمی شمارند."
در واقعیت بسیاری از چیزها در این زندگی جدید در خارج، طوری نبود که در مسکو تصور می شد. در شروع به آنها که افسران خاص و نخبهٔ کی. جی. بی. بحساب می رفتند، وظیفهٔ معمولی حفاظت از محوطهٔ سفارت را سپردند. آنها در حاشیه های سفارت مانند سربازان عادی قدم می زدند، پهره داری می کردند و آمرین را هنگام رفتن به شهر همراهی می نمودند. در اینهمه فعالیت ها کدام شجاعتی درکار نبود. صرف یکبار آنها فشار را احساس کردند، هنگامیکه غند کوماندوی اردوی افغانستان مستقر در بالا حصار دست به قیام زده و شهر را آوازه های مخوفی سراسیمه ساخته بود: "قیام کنندگان می روند تا کمونیست ها و شوروی ها را از بین ببرند." منسوبین "زینیت" پس از دریافت امر در نقاط از قبل تثبیت شده سنگر گرفتند و آمادهٔ نبرد شدند. اما جنگی رخ نداد، قیام طی همان روز از طرف خود افغان ها سرکوب گردید.

یک روز پس از این رویداد قوماندان دسته کوریلوف را نزد خود خواسته خبر داد: " آماده شو، حالا به عقبت موتر می آید و ترا به منزل دولماتوف انتقال می دهد. جای زیست و وظیفهٔ تو منبعد همانجا خواهد بود."

بخشی از دستهٔ "زینیت" در عقب دیوارهای محکم و سنگی یکی از منازل دو طبقه ای که به آن "ویلای اول" می گفتند جابجا گردیده بود. منزل مذکور در نزدیکی های سفارت شوروی موقعیت داشت، در این ناحیه عمدتاً ویلا های مشابه که در آنها مأمورین عالی رتبه، تاجران و برخی از مأمورین سفارت شوروی زندگی می کردند قرار داشتند.
بدینترتیب برای کوریلوف مرحلهٔ جدید زندگی در افغانستان که دلچسپ تر از قبل بود آغاز یافت. او در اختیار الکساندر دولماتوف که با او از دوران تحصیل در "مکتب عالی کی. جی. بی." آشنائی داشت قرار گرفت. دولماتوف در مکتب مذکور "تربیت بدنی" را پیش می برد، محصلین را با تخنیک نبرد های تن به تن آشنا می ساخت، استفاده از سلاح سرد و سائر وسایل و اسبابی که برای "اجرای وظیفهٔ نظامی" برای یک جنگجوی دستهٔ "زینیت" ضروری میبودند آشنا می ساخت. به عقیدهٔ دولماتوف این وسایل و اسباب می توانستند جاروب و حتی برس دندان باشند. همین علم را او به آنها در کورس های مستعجل "بالاشیخه" تدریس می کرد. دولماتوف شخصی بود زنده، تنومند، چهار شانه و درشت. او یکی از محبوب ترین مربیان در مکتب "بالاشیخه" در میان افسران جوان محسوب می شد. میان کوریلوف و دولماتوف روابط خاصی که معمولاً میان استاد با فراست و شاگرد ذکی می باشند ایجاد گردیده بود.
دولماتوف در حالیکه با قوت تمام دست کوریلوف را که از فرط درد پیشانی اش را ترش ساخت، فشرد و بدین ترتیب با او سلام علیکی نموده گفت: "والیره، پهره داری بس است، حالا باید به کارهای واقعی پرداخت. در تعلیم و تربیهٔ کارمندان استخباراتی محلی با من همکاری خواهی کرد. آنها جوانان خوبی استند، اما بکلی فاقد تجربه می باشند، هیچ کاری را پیش برده نمی توانند، حتی صدمه رساندن عادی را نیز یاد ندارند، میفهمی؟"
کوریلوف در حالیکه از خوشحالی اندام خود را راست می کرد گفت: "بلی، رفیق دگروال، اطاعت می شود، از اوامر تخطی نخواهم کرد."
دولماتوف دستش را با مهربانی تکان داده گفت: " می دانم، من از دیر زمان ترا در نظر دارم."

در ناحیه ای بنام پغمان که در نزدیکی های کابل قرار دارد درس ها برای کارمندان ادارهٔ "اگسا" شروع شدند. پس از آنکه دولماتوف همهٔ شاگردان را فیل کرد با لحن خدشه ناپذیر خاطر نشان ساخت:
"درست پس از سپری شدن یک ما شما ماستران واقعی نبردهای تن به تن می شوید. در برابر شما هیچ دشمنی ایستادگی کرده نخواهد توانست. کاراتیست های جاپانی را که شما در فلم ها دیده اید در مقایسه با شما سایه های بی رنگ خواهند بود."
بخاطر آنکه اطمینان هرچه بیشتر حاضرین را جلب نموده باشد، مستقیماً بالای چمنک تمثیل نبرد تن به تن را به راه انداختند. کوریلوف در حالیکه چاقو بدست داشت بالای دولماتوف حمله می برد و تلاش داشت او را با چاقو بدرد، به او از عقب حمله های غافلگیرانه می کرد، اما در هر صورت هر بار خود روی زمین می غلطید. افغان ها نمایش های مذکور را با علاقمندی زایدلوصفی تماشا می کردند.
درس ها در پغمان با سفرهای منظم به شهر کابل همراه می بودند، آنها باید با پایتخت با تمام آن جزئیات بلد می شدند، مواصلات را برای تمام زندگی (در صورت ضرورت به تخلیهٔ ناگهانی، ملاقات سری با منبع وغیره)، و مسیرها را به برخی از مراکز مهم بخاطر می سپردند. بلی، این دیگر براستی هم به اجرای وظایف واقعی شباهت داشت.
کوریلوف برای خود نیز "کارکی" پیدا کرد. او که یک مامور مسلکی امور ضد کشف بود، بدون آنکه توجه کسی را جلب نموده باشد افغان هایی را که تحت تدریس قرار داشتند بخاطر استخدام زیر نظر گرفته، غیر مستقیم و با دقت از آنها در بارهٔ خود آنها معلومات جمع آوری می کرد، کرکترهای شان را بررسی می نمود، عادات و ضعف های شان را مطالعه می کرد، به ارتباطات و عقاید سیاسی شان پی میبرد، و تمام این معلومات را در کتابچهٔ یاداشت خود می نوشت. افغان ها بزودی به این مربی اعتماد کامل پیدا کرده و آشکارا اسرار شخصی خود را با او شریک می ساختند و از خصوصیات وظایف خویش حکایت می کردند.

وظایف این افغان ها طوریکه کوریلوف از سخنان آنها استنباط کرد عبارت از تثبیت و مجازات متعاقب دشمنان انقلاب بود. دشمنان آنها غالباً نه اخوانی های ظالم و اسرار آمیز، بلکه رفقای حزبی آنها از جناح "پرچم" می بودند. پرچمی های دشمن را تقریباً همه روزه دستگیر می کردند: در قطعات نظامی، دوایر دولتی، در بسترهای خواب. طلاب ساده لوحانه از خود توصیف می کردند: "امروز یکی دیگر را نیز اعدام کردیم."
بعضاً بخاطر آنکه مربی های شوروی را خوش ساخته باشند تذکر می دادند که حین دستگیری ها شیوه هایی را که از دالماتوف آموخته بودند حین اجرای وظیفه برای شان بسیار مفید و ممد واقع شدند. منسوبین "زینیت" به یکدیگر با دیده های متحیر می نگریستند، مداخله در کارهای افغان ها برای آنها بصورت قطع ممنوع بود.

کوریلوف که از خصوصیات و ظرافت های محلی سیاسی بسیار دور بود، بعضاً واقعاً فکر می کرد که این پرچمی ها بدترین دشمنان "انقلاب" ثور بودند. کوریلوف هرچه بیشتر با خود می اندیشید: "ما هم در تأریخ خویش گروپ های مختلفی مانند تروتسکیست ها[17]، زینوویستها [18] و دیگر فرکسوینست ها را داشتیم و حزب ما دقیقاً همین طور با آنها بی رحمانه مبارزه می کرد، در اینجا، در این شرق پیچیده و افسانوی کی می داند که کی کیست..."
کوریلوف یک چیز را دقیقاً درک کرده بود: "افغانستان ساحهٔ سیاست بزرگ شوروی بوده و او با کمک خود به انقلاب ثور از منافع ملی کشور خود دفاع می کند."
کوریلوف که متدرجاً طلاب افغانی خود را مطالعه می کرد، دفعتاً پی برد که نه همهٔ آنها "قهرمان اصلی" "انقلاب" ثور و شخص دوم دولت، یعنی امین را پرستش می کنند. افزون بر آن، بعضی ها از او به شدت متنفر بودند. باری یکی از طلاب موقع را مساعد دانسته بگوش کوریلوف گفت: "به رفقای خود برسانید تا آنها بالای امین اعتماد نداشته باشند. او دشمن است. فاشیست واقعی است! و میخواهد تره کی را از بین ببرد." کوریلوف با شنیدن سخنان مذکور از گپ زدن باز مانده بود، افغان مذکور در ادامه گفته بود: "ما معلومات بدست آورده ایم که او این قتل را در میدان هوائی انجام خواهد داد."
کوریلوف از چیزهای که شنید واقعاً مبهوت گردید. این یک اطلاع جدی بود و از آن باید پیگیری صورت میگرفت.
پس از آنکه دولماتوف در جریان خبر مذکور قرار گرفت او کوریلوف را فوراً نزد قوماندان گروپ "زینیت" بویارینوف برد. موصوف به نوبهٔ خود شمارهٔ تلفون کسی را در سفارت دایل نموده پس از ختم گفتگوی تلفونی کوریلوف را مخاطب قرار داده گفت: "به منزل دوم بالا شو، آنجا ترا نزد معاون آمر "دفتر" راهنمائی می کنند."
ارلوف- موروزوف بدون بروز هیجان به حرفهای کارمند گروپ "زینیت" گوش داد. کوریلوف پس از آنکه کتابچهٔ یادداشت خود را که حاوی معلومات تثبیت کننده بود در اختیار ارلوف – موروزوف قرار داد، معاون اوسادچی از خود اندکی تعجب نشان داده و در حالیکه طبق عادت مکث های طویلی میان کلمات می کرد پرسید:
"به شما. . . در مسکو وظیفه داده بودند. . . تا از مأمورین استخباراتی محلی معلومات جمع آوری نمائید؟"
کوریلوف فکر کرد که ابتکار او مورد پسند این روشنفکر که پیپ در دهن داشت قرار نگرفت، و در جواب گفت: "نخیر، این ابتکار خودم است. من صرف در اینجا، جنگجوی گروپ خاص استم، اما وظیفه و مسلک اصلی من امور ضد کشف است. به همین دلیل من فکر کردم بهتر خواهد بود اگر کارمندان استخبارتی کشور خارجی مورد مطالعه قرار بگیرند، کی می داند فردا حوادث چگونه پیش خواهند رفت."
ارلوف- موروزوف: " کسی دیگری. . . در بارهٔ این . . . ابتکار شما می داند؟"
کوریلوف: "قومندان گروپ ما دگروال بویارینوف. من به اجازهٔ او کار می کردم."
ارلوف – موروزوف که دیده می شد مهربانتر شده است گفت: "بسیار خوب، کتابچهٔ یاداشت را نزد ما بگذارید. کار شروع شده را. . . ادامه بدهید. اما. . . محتاط باشید. و برای نوشتن معلومات بدست آمده اینجا بیائید. در منزل... دیگر هیچگونه نوشته را با خود نبرید."
کوریلوف در این لحظات با خود می اندیشید: "عجیب است، چرا او هیچگونه عکس العملی در مورد سوء قصدی که علیه تره کی در حال آماده شدن است از خود نشان نمی دهد؟" ارلوف- موروزوف تو گوئی افکار او را می خواند افزود:
"در مورد احتمال انجام عمل تروریستی . . . در میدان هوائی. . . ما قبلاً اطلاع یافته بودیم. اطلاع شما. . . تأئید دیگری این موضوع است. ما در این استقامت کار می کنیم."

بزودی روز امتحانات کارمندان استخباراتی افغانستان که مربی های گروپ "زینیت" آنها را تدریس می کردند فرا رسید. برای ارزیابی سطح آمادگی های آنها شخص رئیس ادارهٔ "اگسا" اسدالله سروری به پغمان آمد. کوریلوف سروری را یک خانزادهٔ جذاب، تنومند که سر صبح از او بوی شدید الکهول به مشام می رسید، یافت. در هر حال، سروری از سطح تعلیماتی که کارمندان او بدست آورده بودند رضایت نشان داد. سطح آمادگی های تئوریکی و عملی آنها را بلند ارزیابی کرد. دولماتوف شام همان روز به این مناسب تقریباً جام لبریز الکهول را به کوریلوف ریخت.
اما برای کوریلوف اینهمه هنوز صرف شگوفه های بیش نبودند، به ثمر رسیدن میوه ها پیشرو بود.

---

[17] بنیان گذار تئوری تروتسکیزم، یکی از مخالفین ایدیالوژیکی ولادیمیر لینین و حزب بلشویکها در سالهای ۲۰ سده بیستم لیف تروتسکی می باشد. پیروان تروتسکی را تروتسکیست ها گویند.
[18] گریگوری زینوویف، یکی از سیاستمداران و انقلابیون سالهای طی سال های بیست و شروع سی سدهٔ بیستم روسیهٔ شوروی بود، او نیز با خط مشی لینیست ها و تئوری بلشویزم در مخالفت شدید قرار داشت. طرفداران او را زینوویستها گویند.

در همین تابستان، دقیقتر در شروع جولای ذریعهٔ طیاره های ترانسپورتی در پایگاه هوائی بگرام غند کوماندوی فرقهٔ ۱۰۵ کوماندو از ولایت ویتیبسک [19] پیاده گردید. به این واحد نظامی وظیفه سپرده شده بود امنیت پایگاه بگرام و تحویل گیری بارهایی را که از اتحاد شوروی مواصلت می کردند تأمین نماید. جواز اشتراک در نبردها با قیام کنندگان را غند مذکور نداشت.

****

به تأریخ ۱۱ آگست ستاراستین و همسرش به طرف میدان هوائی بین المللی مسکو "شیری میتیوه" می رفتند. رخصتی ها به اتمام رسیده بود و باید به کابل بر می گشتند. در تکسی ایکه آنها را به میدان هوائی می برد همه خاموش بودند. زوج ستاراستین از اینکه با پسر هشت سالهٔ شان جدا می شدند احساس اندوهگینی می کردند. آنها مجبور بودند نسبت پیچیدگی اوضاع در افغانستان پسرک شان را در مسکو نزد مادر کلان و پدر کلان رها کنند. پس از حوادثی که در هرات بوقوع پیوست بسیاری از اتباع اتحاد شوروی که در افغانستان کار می کردند اولاد ها و بعضی ها، حتی خانم های شان را نیز از این کشور بیرون کرده بوطن فرستادند، تا حیات آنها را به خطر نیاندازند.

دریور تکسی پس از آنکه درک کرد که مسافرینش چندان "گپ چران" نیستند رادیوی موتر را چالان کرد. رادیو خبر میداد که امروز در فضای نچندان دور از شهر دنیپرودزیرژینسک [20] دو طیارهٔ مسافر بری تصادم نمودند. تصادم مذکور قربانیان زیادی از خود به جا گذاشت. در جملهٔ قربانیان تقریباً تمام اعضای تیم فوتبال "پخته کار"[21] به هلاکت رسیده بودند. ستاراستین با شنیدن خبر مذکور با مخلوطی از اندوه و طنز فکر کرد: "بلی، خبر "خوشی" است و بسیار هم "سر وقت"، من و خانمم همین اکنون تصادفاً نخست به تاشکند پرواز داریم. . ."

در عین حال ستاراستین سخنان آمر "استقامت افغانستان"[22] را به یاد آورد که حین میله ای در فضای آزاد که به مناسبت آمدن ستاراستین و خانمش برپا کرده بود گفته بود: "من دیگر هیچ تعجب نمی کنم که ریل ها در کشور ما دو سه ساعت ناوقت می آیند. من تعجب نمی کنم که طیاره های ما سقوط می کنند. من تعجب می کنم که ریل های ما هنوز حرکت می کنند، و طیاره ها قبل از آنکه بیافتند به هوا بلند می شوند، در کشور بی نظمی حکمفرما است. تمام امور بخاطر گذارش دهی انجام می شوند، نه برای بهبودی وضع زندگی. در روی کاغذ همه چیزها خوب است اما در عمل ما با بدترین وضعیت روبرو استیم. مهم است که خوب "گذارش" بدهی. والیری، فرض کنیم تو، تو کوشش کردی به آمرین اوضاع عینی را در افغانستان خبر بدهی، میدانی، این "بیگانهٔ ما"[23]، منظورم پولونیک است، پس از برامدن تو از دفتر به من چی گفت: "چرا این ستاراستین اینقدر بد بین است؟ در سن و سال او! جرئت می کند و خط و مشی مشاورین حزبی را در مورد توسعهٔ بنیهٔ اجتماعی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان انتقاد می کند. . . شاید او فکر می کند که عاقلتر از همه است؟."

ستاراستین براستی هم در گذارشی که عنوانی آمریت خود ترتیب داده بود اوضاع افغانستان را بدبینانه ترسیم نموده بود. او کوشیده بود ثابت بسازد که رژیم حزبی ها در افغانستان ظرفیت سیاسی نداشته و تأکید می کرد که تلاش های مشاورین امور سیاسی شوروی مبنی بر توسعهٔ صفوف حزب با پذیرش به صفوف آن کارگران و دهاقین اشتباه محض است. اکثریت مطلق این افراد کم سواد یا کاملاً بی سواد و از نظر سیاسی غیر فعال بوده که نه از تأریخ خبری دارند و نه هم با اسناد آن آشنا استند. ستاراستین میخواست رهبری خود را متقاعد بسازد که این همه گذارش های "مثبت" صرف بخاطر "راپوردهی" به مقامات بالا صورت می گیرد. اما ضرر از اینگونه حرکات آشکار است: بدینترتیب حزب تضعیف گردیده، نفود و تأثیر گذاری آن کاهش میافت.
یادآوری از صحبت با آمر بخش، ستارستین را هرچه بیشتر رنجیده خاطر ساخته و گوشزدهای پر سر وصدای این جنرال امریکا شناس را به یادش آورد!
بطور مثال جنرال پولونیک به ستاراستین گفته بود: " به شما والیری بهتر می بود تا نه در بارهٔ خطاهای مشاورین ما در جمهوری دیموکراتیک افغانستان فکر می کردید، بلکه به آن می اندیشیدید که چگونه می توانید هرچه بهتر برای حل و فصل وظایف اساسی ادارهٔ "کشف" شوروی مفید باشید. مسائل افغانستان آنقدر هم برای ما مهم نیستند. در شرایط

---

[19] شهری در شمال شرق کشور روسیهٔ سفید (بیلاروس).

[20] شهر مذکور در ساحل راست دریای مشهور "دنیپر" در ایالت دنیپروپیتروفسک کشور اوکراین موقعیت دارد.

[21] به تأریخ ۱۱ آگست ۱۹۷۹ در فضای جمهوری اوکراین دو فروند طیاره با یکدیگر تصادم نمودند. در نتیجهٔ تصادم مذکور ۱۷۸ مسافر هردو طیاره به هلاکت رسیدند. در جملهٔ قربانیان این تصادم وحشتناک تمام اعضای تیم فوتبال "پخته کار" (ازبکستان) که برای اشتراک در مسابقات فوتبال عازم شهر مینسک، پایتخت جمهوری بیلاروس بودند هلاک شدند.

[22] توضیح مؤلفین کتاب: " آمر استقامت" به کسی در تشکیلات کشف خارجی کی. جی. بی. گفته میشد که در پائنترین سطح فعالیت های یک دفتر کشف محلی را زیر نظر میداشت."

[23] توضیح مؤلفین کتاب: " در ادارهٔ کشف خارجی کسانیکه که از دیگر بخش های کی. جی. بی.در این اداره بکار گماشته میشدند و زیاد به خصوصیات "کشف" بلد نمی بودند "بیگانه" خوانده میشدند. بطور مثال جنرال م. پولونیک قبل از تقررش به حیث مسؤول بخش شرق میانه هیچگونه ارتباطی با شرق نداشت، و با مسائل مربوط به اضلاع متحدهٔ امریکا سرو کار داشت."

کنونی آنها مؤفقانه به کمک دستگاه مشاورین که در محل قرار دارند و به افغانها در تمام استقامت ها کمک می کنند حل و فصل خواهند شد. اطلاعات را در مورد اوضاع افغانستان بهتر از دفتر "کشف خارجی" نمایندگی کی. جی. بی. که در آنجا مستقر است و در تماس مسقیم با ادارهٔ استخباراتی افغانستان قرار دارد می تواند جمع آوری نماید.
به دفتر "کشف خارجی" و شما بطور خاص لازم است تا کارهای خود را علیه "دشمن اصلی" (منظور اضلاع متحدهٔ امریکا است) و چینایی ها متمرکز بسازید. طوریکه شما می دانید انجام دادن این وظیفهٔ اساسی کشف شوروی را هنوز کسی لغو ننموده است. بنابرین توصیهٔ من به شما چی خواهد بود؟ وقتی به کابل رسیدید، ضیافتی برپا نمائید، از نمایندگان کوردیپلوماتیک در سطح خودتان، سکرترهای دوم، سوم و آتشه ها دعوت بعمل بیاورید. پول برای این اهداف در "دفتر" وجود دارد. طی این ضیافت ابتکار را بدست خود گرفته بطور مثال در بارهٔ ایجاد "کلوب دیپلوماتهای جوان" یادآور شوید. با نمایندگان کشورهای غرب فعالتر صحبت کنید. ما به اجنتان با آینده از امریکا و کشورهای عضو پیمان ناتو ضرورت داریم. اگر موفق به استخدام یک امریکائی مورد نظر یا چینائی شوید من به شما وعده میدهم که مدال بدست می آورید."

ستارستین پس از آنکه به کابل رسید، مستقیماً نزد آمر "دفتر رفت. اوسادچی با دقت تمام گذارش او را در مورد گفتگوهای او حین رخصتی در وزارت امور خارجه و "ریاست عمومی اول" (کشف خارجی کی. جی. بی.) شنید.
ویلیور اوسادچی در حالیکه با کف دست سر تاسش را لمس می کرد متفکرانه گفت: "بلی، به نظر می رسد که رفقا در مسکو بدرستی درک نمی کنند که این نمایشنامهٔ افغانستان چی انکشافی خواهد داشت. آنها به فکر یک پایان مؤفقانه استند، اما من ترس دارم که فرجام اینهمه المناک خواهد بود."
در عین حال نظریهٔ آمرین در مورد آنکه ستاراستین بیشتر به "کار" با نمایندگان کشورهای غربی و چین بپردازد خوش اوسادچی آمد. او بلافاصله به جایی تلفون نموده و امر کرد تا برای ترتیب ضیافت "دیپلوماتهای جوان" پول تخصیص گردد و پیشنهاد کرد تا برای اشتراک در ضیافت از دیپلوماتهای "پاک"[24] و خبرنگاران آژانس خبر رسانی "تاس" دعوت بعمل بیاید. سپس تو گوئی میخواست از درد سرها و مصروفیت های بیهوده خود را آزاد ساخته، به ستاراستین مصرانه توصیه نمود تا در زودترین فرصت با اجنتی به نام "کیم" که چندی قبل استخدام گردیده بود و مستقیماً با مخالفین رژیم و ضد انقلابیون که در اردوی افغانستان فعالیت می کردند ارتباط داشت ملاقات نماید.
این هدایت آمر "دفتر" نهایت بجا بود، زیرا در شروع ماه آگست در کندک ۲۶ پراشوتی و غند ۴۴۴ کوماندو که در بالاحصار مستقر بودند قیام های بوقوع پیوسته بود. در نتیجهٔ اقدامات شدید و قاطعانهٔ که از طرف شخص لوی درستیز یعقوب عملی شدند قیام های مذکور سرکوب گردیدند. عملیات مذکور با انداخت های موج آسا و تلفات انسانی همراه بود.
این قیام ها تأثیر شدید و حتی شاک کننده ای را بالای دیپلومات ها و کارمندان سفارت شوروی، مشاورین و متخصصین که در پایتخت افغانستان کار می کردند، بجا گذاشت. حملات قبلی ضد انقلابیون عموماً در نقاط دور دست، آنسوی کوه ها جا می داشتند، در حالیکه تپهٔ بالاحصار در سه کیلومتری سفارت شوروی قرار داشت. در قشلهٔ نظامی بالاحصار نظامیان عادی خدمت نمی کردند، بلکه آنجا کسانی خدمت عسکری را پیش می بردند که تربیه و آموزش خاص دیده بودند و استعداد کشتن را داشتند، آنها در ظرف چند دقیقه می توانستند تمام کسانیکه را که در سفارت یا در هر مرکز دیگری که در آن شوروی ها قرار داشتند با برچه ها بدرند، بدون آنکه متوصل به یک فیر شوند.

بتاریخ ۲۰ آگست اوسادچی، ستاراستین را نزد خود احضار کرد. نخست برای آنکه فضای مناسبی را برای ادامهٔ صحبت ایجاد نموده باشد، از تلگرام "مرکز" که در آن از فعالیت های ستاراستین بخاطر استخدام اجنت "کیم" که معلومات کافی در مورد فعالیت های عناصر مخرب و ضد "انقلاب" در اردوی افغانستان دارد یاد آور شده، از این پیروزی ستاراستین با کلمات بلند یاد آوری کرد. سپس در حالیکه تبسم احترامانه ای در چهره داشت از صحت و سلامت ستاراستین جویا شده پرسید که او اکنون مصروف کدام کارها است و با کدام یک از اجنت هایی که در ارتباط با او قرار دارند در روزهای نزدیک می خواهد ملاقات کند. ستاراستین از سؤال های آمر "دفتر" درک کرد که او متدرجاً به موضوع اصلی که باید خیلی مهم باشد نزدیک می شود.
سرانجام اوسادچی به تعارفات خاتمه داده گفت که دیروز در محفل جشن روز استقلال افغانستان، نزد یکی از دیپلومات های "پاک" سفارت شوروی، وزیر مخابرات افغانستان سید محمد گلابزوی آمده خاطر نشان ساخته بود که می خواهد بطور محرمانه با سفیر شوروی ملاقات نماید. او همچنان خواهش کرده تا در بارهٔ تقاضای وی رفقای شوروی به هیچصورت به هیچ یک از افغانها خبر ندهند. سفیر پوزانوف پس از آگاهی یافتن از پیشنهاد گلابزوی بصورت قطع از ملاقات با وی امتناع ورزید. باید گفت که پوزانوف در این زمینه حق به جانب بود. برای سفیر و نمایندهٔ دیپلوماتیک اتحاد شوروی مصلحت نیست تا روابط صمیمانهٔ خود را با تره کی و امین برهم بزند و با افراد سومی بدون مجوز آنها ملاقات محرمانه نماید. اما سفیر رویهمرفته ایوانوف و اوسادچی را نزد خود دعوت نموده و موضوع را با آنها در میان گذاشت. مأمورین "کشف خارجی" کی. جی. بی اتحاد شوروی فوراً به دلیل احتمالی خواهش گلابزوی پی بردند: او میخواست خبر افتراق را در میان رهبری خلقی ها به رهبری اتحاد شوروی برساند. ایوانوف و اوسادچی درک

[24] نویسندگان کتاب، "دیپلوماتهای پاک" به آنهایی خطاب میکنند که به شبکه هایی استخباراتی شوروی مربوط نمی بودند.

نمودند که امکان مذکور زمینهٔ آنرا مساعد می سازد تا آنها بالاخره با تفصیلات اوضاعی که در حال شکل گرفتن بود پی ببرند.

ستاراستین حدس می زد که "دفتر" به او وظیفه خواهد داد تا با وزیر مذکور (گلابزوی) ملاقات نماید. ستاراستین با خود بدون احساس تأسف فکر کرد: "فعالیت های استخباراتی مرا علیه امریکایی ها و چینایی ها آب برد." حدسیات ستاراستین دقیق بودند. آمر "دفتر" او را مخاطب قرار داده گفت:
"والیری، تو باید هرچه زودتر با گلابزوی ملاقات نمائی. این است شمارهٔ تلفون او." اوسادچی ورقی را با شمارهٔ متشکل از پنج عدد روی میز گذاشته ادامه داد: " امروز ناوقت های شام به او زنگ بزن، هر قدر ناوقتر، بهتر، البته نه شب هنگام. بهتر می بود اگر موفق شوی و با او وعدهٔ ملاقات را برای فردا بدست بیاوری."
ستاراستین در عکس العمل: "رفیق اوسادچی، من طوری عمل خواهم کرد که هدایت شما باشد، ولی در عین حال من احساس بی جرئتی می کنم، گلاب زوی یک وزیر است! در حالیکه من کی استم؟ صرف سکرتر سوم سفارت."
اوسادچی در جواب گفت: " همینطور بهتر است. فرض کنیم اگر با او سفیر یا ایوانوف و یا حتی من که مستشار سفارت استم ملاقات نمائیم، این ملاقاتی خواهد بود در سطح قابل توجه دیپلوماتیک و آنرا می توانند کوششی برای پیش بردن مذاکرات در عقب رهبری افغانستان تلقی نمایند. ملاقات جوانی مثل تو با وی، که سکرتر سوم سفارت است حالت کاملاً فرق می کند. در صورت برملا شدن این ملاقات، آنرا می توان یک عمل غیر مسؤولانهٔ از طرف تو یا گلابزوی نامیده و آنرا سوء تفاهمی بی ارزش خواند."
اوسادچی حسب عادت با کف دستش سر تاس خود را لمس نموده، از قیافه اش چنین بر می آمد تو گوئی بخاطر اظهار کدام موضوع مهمی احساس شک و تردید میکند:
"میدانی، ما متیقن نیستیم که گلابزوی در مورد ملاقات احتمالی اش با ما اشخاص سومی را نیز در جریان نگذاشته باشد. بنابرین احتمال "به خطا رفتن" در نتیجهٔ چنین ملاقات ها کاملاً هویدا است. با فرستادن تو به این ملاقات ما میخواهیم امکان بروز جنجال سیاسی را به سطح حداقل آن برسانیم. بلی، این واقعیت دارد که در مسئلهٔ مذکور خطر بیشتر متوجه تو است. در صورت برپا شدن جنجال رهبری افغانستان تمام ملامتی را بدوش تو خواهد انداخت. خوب چاره چیست؟ کسی باید اینکار را انجام دهد". اوسادچی در حالیکه با چهرهٔ ملامت به کارمند اوپراسیونی خود می دید افزود: "تو به گلابزوی در مورد وظیفهٔ اصلی ات در سفارت چیزی نگو. فقط خاطر نشان بساز که تو هدایت رهبری خود را اجرا می کنی، اینکه رهبری تو کی است بگذار خودش حدس بزند. حین صحبت از او سؤال های که مربوط موضوع نیستند از وی مطرح نساز، نظریات شخصی خود را ابراز مدار، و هیچگونه ضمانتی به او نده. فقط یک چیز را دقیقاً وعده بده که تمام چیزهائیکه او خبر می دهد به عالی ترین سطح رهبری شوروی رسانده می شود. موضوع این ملاقات را با هیچکس جز من و ایوانوف شریک نساز. مسائل اوپراسیونی سازماندهی تماس مذکور را خودت تنظیم کن، با تجربهٔ که تو در کابل داری این برایت دشوار نیست. بهتر خواهد بود اگر بتوانی وزیر را متقاعد بسازی تا او نزد تو بخانه بیاید. کوشش کن مورد پسند او قرار بگیری، حین گفتگو با وی مهم جلوه کنی، ولی در عین حال صمیمی و شاد باش. مورد اعتماد او قرار بگیر. راستی او چهار سال از تو کوچکتر است. اگر تمام چیزها مؤفقانه پیش بروند، همرایش موافقه کن که تماس هایی محرم در آینده به ابتکار ما صورت خواهند گرفت. والیره، من مطمین استم که تو از همه کارها موفق بدر خواهی آمد."
اوسادچی پس از آنکه صحبت های خود را به پایان رساند در حالیکه احساس سبکی می کرد به طرف الماری که در جعبه های آن قاموس ها و دایر التمعارف ها به نظر می خوردند رفت. از بار شیشه ای پورتاتیف بوتل باز شدهٔ کُنیاک ناب فرانسوی و کاسهٔ کوچکی را که در آن جلغوزه، اشتق و کشمش بود برداشت.
ستاراستین سؤالی را که در ذهنش دور می زد و به نظر او کاملاً بجا می نمود از اوسادچی مطرح ساخت:
"به نظر شما، گلابزوی چرا می خواهد با ما تماس غیر رسمی بگیرد؟"
اوسادچی: "من در اینباره حدسیات خود را دارم، ولی به تو در مورد آنها نمی گویم، از من آزرده نشوی. اصل موضوع آن است که من نمی خواهم متن دیدار تو و وزیر را از قبل تعیین کرده باشم و پیش از ملاقات تو با گلابزوی چیزی بگویم. به نظر من طی این ملاقات صرف کلماتی را که شما به یکدیگر می گوئید ارزش نخواهند داشت، بلکه عکس العمل صادقانهٔ هریک شما در بارهٔ چیزهای که در ملاقات به زبان آورده خواهند شد مهم خواهند بود. کوشش کن مزاج وزیر را درک کنی، به هیجانات درونی وی پی ببری. و اکنون بیا والیره تا به اصطلاح "یک چهل قطره را بخاطر پیروزی اقدام بی امید خود سر بکشیم." باید بگویم که کُنیاک خوب رنگ صورت را بهبودی میبخشد، جریان خون و هضم را رونق بخشیده و عمر را طولانی میسازد."
آنها جام های خود را سر کشیدند، از کشمش و جلغوزه خوردند. ستاراستین از نوشیدن قهوه خود داری نموده، در حالیکه میرفت تا دفتر را ترک بگوید که در عقب خود کلمات اندوهگین اوسادچی را شنید:
"میدانی، بعضاً من فکر می کنم که ما ریسمانی را که کسی دیگری صابون زده است به گردن میاندازیم."
ستاراستین در جواب گفت: "تشکر، شما با این گفته هایتان مرا بسیار "خوش" ساختید."

****

جنرال زاپلاتین از قیام های که به ضد حاکمیت جدید در ولایات مختلف افغانستان بوقوع می پوستند بسیار رنج می برد، مخصوصاً او سخت ناراحت می شد که قیام ها در قطعات اردوی افغانستان رخ می دادند. جنرال مذکور سخت پابند مواضع ایدیالوژیکی بود، تا سرحد تقدس به درست بودن مارکسیزم - لینینیزم و قوت مغلوب ناپذیر تئوری کمونیستی اعتقاد داشت، بنابرین هیچ درک کرده نمی توانست که چرا "انقلاب" در این کشور با اینقدر موانع مواجه می گردد. زاپلاتین با خود می اندیشید: " رژیم "ضد مردمی" داوود سرنگون گردید. به مردم عادی وعدهٔ آزادی داده شده است. زنان بالاخره می توانند چادری های خشن قرون اوسطایی را از خود دور نمایند. دهاقین زمین بدست آورده و از آن مطابق میل خود بهره برداری خواهند کرد، همه اطفال با سواد می شوند، کشور از عقب ماندگی فئودالی مستقیماً به سوسیالیزم گام بر میدارد، یعنی کشور به طرف اعمار عادل ترین جامعه در سراسر دنیا و فاقد استبداد در حرکت است. البته واضح است که در راه رسیدن به این آرمان دشواری های زیادی را باید عبور کرد، دشمنان زیادی را باید مغلوب ساخت مخصوصاً کسانی را که منافع مخالف طبقاتی داشته و اصلاحات انقلابی به نفع شان نیست، مانند فئودال ها، زمینداران، روحانیون مرتجع و سرمایه داران بزرگ و متوسط."
مشاور به استدلال و قناعت دادن به خود ادامه میداد: " بلی، همینطور است. . . انقلاب همچنان دشمنان فراوانی خارج از سرحدات افغانستان دارد، همین دشمنان گروپ های اخوانی را مسلح ساخته به داخل افغانستان می فرستند." اما چیزی را که این جنرال شوروی یه هیچ صورت نمی توانست درک کند و از خود بارها در این باره می پرسید، آن بود که: "چرا عساکری که از میان توده های عادی مردم برخاسته اند، گاهی در اینجا و زمانی هم در آنجا علیه حاکمیت انقلابی دست به قیام می زدند؟ چرا این شورشهای کتلوی در هرات، جلال آباد و همچنان در کُنر بوقوع می پیوستند؟" برای جنرال جالبتر آن بود که کمیته های ولایتی حزبی، فعالین حزب را نه فئودال ها و نه هم جنرالان نظام گذشته از بین می بردند، و زن هایی را که چادری ها را از خود دور می کردند نیز نه اینها سنگسار می کردند، بلکه این بازهم، همین مردم عادی، دهاقین، دکانداران و سربازان. . . بودند، یعنی این ها درست کسانی بودند که بخاطر شان "انقلاب" شده بود.
چرا اینطور می شد؟

کسانیکه که در اطراف جنرال زاپلاتین قرار داشتند: مشاورین شوروی و اعضای حزب دیموکراتیک خلق، دسته های ضد انقلاب را "باندها" و قیام کنندگان را "باندیت ها" می نامیدند. زاپلاتین با خود با تأکید می گفت: "پس آنهائی که علیه آزادی و ترقی استند، کشور خود را مجدداً به تاریکی می کشانند چگونه باید نامیده شوند؟" و خود جواب میداد: "بلی، "باندیت" ها باید نامیده شوند."

اما باری، هنگام مسافرت به شرق افغانستان جنرال زاپلاتین با شخصی برخورد که او را به شدت تکان داد و واداشت تا سخت بفکر فرو برود. این شخص جگرن عادی ای بود از گارنیزون قطعهٔ اسمار که به حیث مسؤول امور سیاسی پیشنهاد گردیده بود. جگرن مذکور از طرف قوماندان لوای پیاده عبدالروف توصیه شده بود. عبدالروف در عین حال خاطر نشان ساخته بود که: "جگرن هنوز غیر حزبی بوده، ولی او بسیار مطالعه می کند، انسان با سواد و صادق است." ناگفته نماند که خود قوماندان لوا نیز غیر حزبی بود، ولی طوریکه به زاپلاتین در کابل اطمینان داده بودند، از "دیر زمان به حزب علاقمندی داشته و محکم در مواضع مطمئن قرار دارد."
زاپلاتین با در نظر داشت وضعیت مذکور با خود فکر کرد: "خوب، وقتیکه حالت چنین است پس صحبت من با کارمند آیندهٔ سیاسی نیز صرف شکل فورمالیتهٔ خواهد داشت." اما گفتگوی زاپلاتین با جگرن از سؤال ها و جواب های معمولی در بارهٔ بیوگرافی، بزودی رنگ غیر مترقبهٔ بخود گرفت. پس از آنکه جنرال از هم صحبت خود در بارهٔ تعداد "باندهای" تثبیت شده در ولایت کُنر پرسید، جگرن که پیش از این مستقیماً به چشمان مشاور می دید، اکنون سرش را پائین انداخت و بفکر فرو رفت.
زاپلاتین کوشش کرد به جگرن جرئت بدهد، گفت: "شما حد اقل تعداد تقریبی "باند ها" را بگوئید و از سرکردگان دسته های اساسی آن نام ببرید."
جگرن سر انجام با لحن بطی لب به سخن گشود: "ما در اینجا هیچگونه "باند" و "باندیت" نداریم. بلی، اما دزد و رهزن داریم، آنها قبلاً هم بودند، اما با آنها ما نمی جنگیم، برای این کار ما پولیس داریم."
زاپلاتین فکر کرد که مترجم سؤال او را دقیق ترجمه ننموده و یا هم جواب را غلط برگردانده است و با ناخشنودی بطرف مترجم نظر انداخت. اما بریدمنی که فارغ التحصیل انستیتوت نظامی زبان های خارجی بود، دست هایش را تکان داده بدینترتیب فهماند که تمام سخنان دقیق ترجمه شده اند.
زاپلاتین کوشش کرد سؤالش را واضح تر مطرح بسازد: "هدف من دسته های مسلح ضد انقلاب است، آنهائیکه علیه حاکمیت قانونی می جنگند."
چهرهٔ جگرن بیانگر مبارزه ایکه در درون او جریان داشت بود. دیده می شد که او تردید دارد تا به این "شوروی" راست بگوید و به جواب های که انتظار دارد اکتفا کند. جگرن در حالیکه با ناآرامی فیتهٔ کلاه عسکری خود را فشار می داد و به پهلوی مشاور می نگریست گفت:
"شنیده ام که تعداد آنها در ولایت به اضافه از پنجهزار نفر می رسد."
زاپلاتین حمایتگرانه گفت: "من فکر می کنم شما با این عدد مبالغه می کنید. این معلومات را از کجا بدست آورده اید؟"

جگرن که معلوم می شد تصمیم گرفته بود رُک و راست باشد، گفت: "مأمورین امنیت خبر دادند. ولی من فکر می کنم که تعداد آنها از این هم بیشتر است و طوریکه شما خود می فهمید تمام آنها را به هیچصورت "باندیت" گفته نمی توانیم. پنجهزار به اصطلاح "باندیت" برای ولایت کوچک ما بسیار زیاد است."
زاپلاتین تو گوئی بیخود شده بود. تا کنون هیچکس، نه در کابل و نه در ولایاتی که او سفر می کرد ماهیت جنایتکارانه و خصمانهٔ "ضد انقلابیون" را مورد شک و تردید قرار نمی داد. تا آن دم همیشه وقتی از قیام کنندگان سخن به میان می آمد مخاطبین او از آنها با انزجار یاد می کردند و در مورد شان از نا زیبا ترین و خشن ترین کلمات و صفات استفاده می کردند. از "درنده خویی" آنها یاد می کردند و می گفتند که آنها وجدان های شان را به باداران خارجی فروخته اند.[25]
زاپلاتین در حالیکه کوشش می کرد خونسردی خود را حفظ نماید مجدداً پرسید: "اگر آنها دشمن نیستند، پس کی استند؟ آخر آنها علیه "انقلاب" ثور برخاسته اند، "انقلابی" که به افغانستان آزادی و به اتباع کشور شما امید زندگی بهتر را به ارمغان آورده است."
جگرن در حالیکه می خواست نزاکت را رعایت کند عجله نموده جواب داد: "من کدام مخالفتی با آزادی ندارم، و بسیاری از پلان های حاکمیت جدید مورد پسند من استند. بطور مثال پلان هایی که در رابطه به کشیدن کشور از قرون اوسطی، از فقر و عقب مانی قرار دارند. این کار باید حتماً صورت بگیرد. احتمالاً طُرق و شیوه هایی که حاکمیت جدید برای تطبیق این پلانها بکار می اندازد مورد پسند بسیاری ها نیست."
زاپلاتین اینبار سخن را بطرف مسئله ایکه برای او مطمئن تر بود برده پرسید: "شما با تئوری طبقاتی آشنا استید؟"
جگرن: "در کل."
زاپلاتین: "پس در اینصورت من به شما عرض کنم که در شرایط کنونی در افغانستان جنگ واقعی میان استبدادگران و استبداد شوندگان، میان فئودال ها و دهاقین، بورژوازی و کارگران جریان دارد[26]. مبارزهٔ طبقاتی پروسه ای است بلاوقفه که هیچگاه متوقف نمی شود و تا زمانی تداوم خواهد یافت که بیعدالتی اجتماعی وجود داشته باشد، تا زمانیکه یکتعداد مردم در اثر زحمات دیگران زندگی کنند. در کشور ما در اتحاد شوروی اینطور نیست زیرا ما توانستیم جامعهٔ عادل را با امکانات مساوی اعمار نمائیم. در کشور ما زمینداران و کپیتالیست ها وجود ندارند، بنابرین استثمار فرد از فرد نیست، همه مردم برای دولت کار می کنند و دولت به آنها مساویانه مزد می پردازد."
جگرن در عکس العمل گفت: "من در کشور شما نبوده ام، اما در مورد آن بسیار مطالعه دارم و از دوستان خود که در آنجا تحصیل کرده اند نظریاتی خوبی در بارهٔ کشور شما شنیده ام، باور کنید من به شوروی زیاد احترام دارم."
زاپلاتین: "خوب، به هر حال، اما اجازه بدهید که من سخنان خود را به اتمام برسانم. در اینجا در افغانستان ما اکنون به دلیل انقلابی که رخ داده شاهد تشدید مبارزهٔ طبقاتی استیم. و وظیفهٔ قوای مسلح، یعنی شما در آن است تا از دست آوردهای "انقلاب" دفاع نموده و دشمنان آنرا سرکوب نمائید."
پس از آنکه این افغان پشتون تبار درک کرد که جنرال شوروی قصد ندارد او را جابجا تیر باران کند، کاملاً جرئت گرفته بدون عجله خاطر نشان ساخت:
"بدبختانه بسیاری از آنهایی را که شما "باندیت" می نامید من شخصاً می شناسم، و آنها کدام فئودال و کپیتالیست نیستند. با بعضی از آنها من یکجا مکتب رفته ام، کسی هم همسایهٔ من بوده. . . مردم عادی استند. برخی از آنها را می توان به طبقهٔ "تحت استبداد" منسوب کرد. باور کنید که آنها نیز وطن خود را بسیار دوست دارند و خوبی آنرا می خواهند. شما می دانید که "مردم از راه های مختلف به بهشت می روند"، و اینها راه دیگر را انتخاب کردند."
زاپلاتین با غضب فریاد کشید: "بسیار یک راه خوب است! این راه سراپا مملو از خون است، اینها درندگان استند، نه انسان!"
جگرن: "اما رفیق جنرال، من می خواهم از شما سؤال کنم: اینهمه به مبارزهٔ طبقاتی چی ارتباطی دارد؟ شاید بهتر باشد از یک جنگ داخلی حرف زده شود، وقتیکه یک بخش جامعه علیه بخش دیگری از جامعه می جنگد؟ شاید به ما و شما بهتر باشد تا بدانیم که چه چیزی آنها را از هم جدا می سازد، و دشمن یکدیگر می سازد؟ آنچه که به بی رحمی ارتباط می گیرد باید بگویم در این قسمت هر دو جانب از یکدیگر کمی ندارند. من این را می دانم..."
مشاور شوروی با خود فکر کرد: " بلی، این جگرن واقعاً هم یک آدم عادی نیست. واضح است که از او یک فعال امور سیاسی ساخته نمی شود، از نقطهٔ نظر ایدیالوژیکی او اساساً به اینکار آماده نیست." حین صحبت، در یکی از لحظات جنرال سخت دلش خواست گوشی تلفون را برداشته و به افسر امنیت زنگ بزند و بگذارد تا با این جگرن طور دیگر "حرف" بزنند. البته افسر امنیت زیاد حرف نخواهد زد، او فوراً او را نزد دیوار برده و تیرباران میکرد و ختم.
اما زاپلاتین خود را گرفته به یاد آورد که او خود جگرن را به صحبت بی غل و غش دعوت نموده، تحریکش کرد، بناءً اکنون وظیفهٔ خود می دانست تا با جگرن "کار" کند و او را از "خطاهایش" برهاند، معتقد بسازد که حق بجانب نیست و کمک کند تا به "اشتباهاتش" پی ببرد.

---

[25] راست گفته اند: "کور خود، بینای دیگران". اعضای حزب دیموکراتیک خلق قیام کنندگان را فروخته شده مینامیدند و این حرف را به یک جنرال خارجی میگفتند. به نظرم این را میگویند آخرین نقطهٔ بی منطقی و وقاحت.

[26] وقتی حرف های این جنرال، "متخصص امور سیاسی" را میخوانم هزار بار به سرنوشت افغانستان و مردم آن افسوس میخورم. معلوم نیست که این جنرال امور سیاسی چگونه به این مقام تقرر یافته بود. او حتی آگاهی حداقل از تأریخ کشور ما و مناسبات حکمفرما در آن را نداشت او به زبان های ما بلد نبود، او نمیدانست که در افغانستان چیزی به نام سرمایه داری و طبقهٔ کارگر در آنزمان اصلاً وجود ندارد!

زاپلاتین: "خوب، چون شما از "مبارزهٔ طبقاتی خوش تان نمی آید، پس بیائید به آن مبارزهٔ ایدیالوژیکی بگوئیم. امیدوار استم شما موافق باشید که چنین یک مبارزهٔ وجود دارد؟ ایدیالوژی مترقی را یک حزب ملی و دیموکراتیک هدف خود قرار می دهد و این ایدیالوژی جوابگوی خواسته های توده های وسیع مردم است؛ در عین حال ایدیالوژی ارتجاعی، نظریات کسانی است که عقاید راستگرا دارند. بلی، من موافق استم که بخش معینی از مردم فریب تبلیغات دشمنانه را خوردند و به عقب ارتجاع رفتند. در کشور ما نیز وضعیت مشابه پس از انقلاب اکتوبر جا داشت، زمانیکه جنبش "سفیدها"[27] با استفاده از اغوا و تزویر تعداد زیادی از اهالی عادی را بطرف خود کشانید. اما بلشویک ها با آنهم پیروز شدند، یعنی آنهائیکه ملبس با ایدیالوژی مترقی بودند."

جگرن موافقت کنان: "می دانم، خوانده ام. مگر حالا سخنان مرا هم بشنوید و کوشش کنید فراختر از عقاید معمول خود بنگرید، شما باید بدانید که واقعیت بالاتر از عقاید است. عقاید، بعضاً اشتباه آمیز می باشند. افغانستان روسیه نیست. نباید به افغانستان از زوایای خود نگاه کنید. حتی ما کسانیکه در این سرزمین به دنیا آمده ایم بعضاً قادر به درک و بررسی تمام سیستم پیچیدهٔ زندگی خویش نمی باشیم.

در کشور ما اقوام مختلف زیست دارند که روابط میان شان طی سده ها به شکل بخصوص و بی همتا بافت یافته است. آیا شما این همه را در نظر می گیرید؟ نخیر، نمی گیرید! شما صرف با یک زبان با همهٔ ما حرف می زنید، با زبانی که برای کمتر کسی در کشور ما قابل درک است، با زبان شعارهای حزبی.

زندگی ما نهایت پدرسالارانه است. ما سخت پابند رسوم و عنعناتی استیم که از پدر کلان ها به ما به میراث رسیده اند. در حالیکه شما اینهمه را تاریکی قرون اوسطی اعلام داشته اید، و بدینترتیب به ریشه ها و اساسات هستی ما تعرض می نمائید. شاید برای شما شوروی ها بسیاری چیزها در کشور ما غیر قابل درک و حتی وحشی به نطر برسد، اما اجازه بدهید که ما خود در این مورد تصمیم بگیریم. افغان ها دوست ندارند که به باورها و مقدسات شان مداخله صورت بگیرد.

و بالاخره اکنون من چیزی را به زبان خواهم آورد که برای شما غالباً قابل درک نخواهد بود. شما، آتییست هستید، خدای شما لینین است. شما هرگونه دینی را مرتجع می پندارید. من نمی خواهم در این باره با شما بحث کنم. اما یک چیز را بخاطر داشته باشید: همه اتباع کشور ما، صرف نظر از یک تعداد نهایت ناچیز، بسیار دیندار استند، احترام به اسلام را ما یکجا با شیر مادر می آموزیم. حتی بسیاری از اعضای حزب، من این را شخصاً می دانم، مخفیانه نماز میگذارند. اما ببینید که رفیق تره کی چی می گوید؟ او تأکید می کند که سه سال بعد مساجد ما خالی از نماز گذاران خواهند بود. اینگونه بی احتیاطی، و بعضاً خصومت آشکار با دین حاکمیت را برای اکثریت افغان ها غیر قابل پذیرش می سازد. شاید کدام راز بزرگی را به شما برملا نساخته باشم اگر بگویم که شما شوروی ها و حاکمین کنونی افغانستان را در کابل پشت سر کفار می نامند. این یک شروع خوبی نیست، گام بعدی اعلام جهاد در برابر همهٔ شما خواهد بود. در برابر جهاد نه تره کی و نه هم امین ایستادگی کرده نمی توانند."

زاپلاتین غالباً بطور اتوماتیک از دهنش برامد: "حتی اگر اتحاد شوروی هر چه فعالتر به حاکمیت جدید سلاح و تجهیزات بدهد و مشاورین بیشتر بفرستد؟"

جگرن با باورمندی گفت: "واضح است! حتی اگر شما قوای خود را هم داخل کنید. مغلوب ساختن افغانها چیزی است غیر ممکن، آنها را می شود از بین برد. . ."

بحث آهسته آهسته رو به خاموشی می نهاد. مشاور درک می کرد که ادامهٔ بحث دیگر مفهومی ندارد، چون دلایل او در برابر استدلال جگرن افغان بصورت قطع بازنده بودند. زاپلاتین برای اولین بار با تعجب مشاهده می کرد که یک افسر افغان هر کلمه ایکه از دهن او به عنوان مشاور شوروی می برامد دیگر آنرا مانند یک جادو نمی پنداشت، سرش را با شور و شعف به علامت تأئید حین شنیدن حکایات در مورد مبارزهٔ طبقاتی تکان نمی داد. صرف نظر از سن و سال و رتبه آنها مساویانه صحبت می کردند. البته جگرن افغان قاطعیت و اعتقاد زاپلاتین را به درست بودن راه انتخاب شده متزلزل نساخت. اما وجدان او دیر زمانی پس از صحبت مذکور بی قرار بود.

جگرن افغان حین خداحافظی لحن کاملاً غیر رسمی به خود اختیار نموده، تبسمی کرد و با محجوبیت گفت:

"شما، رفیق جنرال مرا از اینکه سلسلهٔ مراتب را نقض نمودم عفو کنید. من می بینم که شما شخص نهایت خوب و صادق استید. در آخر می خواهم به شما یک مشوره بدهم. به هیچکس از هموطنان من اعتماد نکنید، حتی اگر آنها به تمام مقدسات هم سوگند یاد کنند، در میان ما حرف ها تقریباً هیچ معنی ندارند."

زاپلاتین دفعتاً به یاد آورد که همین کلمات را به وی وزیر دفاع، قادر نیز گفته بود و از خود سؤال کرد: "راستی، این قادر کجاست؟ در زندان است یا در روی زمین می پوسد؟"

جگرن و جنرال با یکدیگر خداحافظی کردند.

قومندان لوا شامگاهان حین نوشیدن چای از زاپلاتین پرسید: "جگرن را دیدید، در بارهٔ او چی نظر دارید؟"

جنرال از جواب طفره رفته صرف خاطر نشان ساخت: "براستی هم انسان با سوادی است."

قوماندان لوا عبدالروف با بلند پروازیی زایدالوصفی گفت: "به شما اطمینان میدهم که در لوای من همه سربازان و افسران آماده اند جان خود را در راه پیروزی انقلاب فدا نمایند."

---

[27] جنبش نظامی سیاسی که از نیروهای نامتجانس ضد بشویک ها تشکیل گردیده بود. جنبش مذکور طی سال های ۱۹۲۳-۱۹۱۷ علیه طرفداران لینین (بلشویک ها) که با خود بیرق سرخ میداشتند و خود را "سرخ ها" مینامیدند، مبارزهٔ مسلحانه را پیش می برد. اعضای جنبش مذکور خود را "سفیدها" می خواندند.

پس از برگشت به کابل به زاپلاتین خبر دادند که تقریباً بلافصله پس از عودت او در گارنیزون اسمار قیام مسلحانه رخ داد. بیش از صد سرباز و افسر که به طرفداری از حاکمیت حزبی ها مورد سوء ظن بودند به قتل رسیدند. تقریباً تمام لوای پیاده تسلیم قیام کنندگان شده و متعاقباً سائر قطعات فرقهٔ نهم پیاده کوهی مستقر در کُنر به آنها پیوستند.
در رأس قیام قومندان لوا عبدالروف قرار داشت.
سرنوشت جگرن به زاپلاتین مجهول باقی ماند. آیا او با قیام کنندگان در کوه ها پیوست؟ به قتل رسید؟ شاید فرار کرده و در کشور همسایه پاکستان مخفی شد؟ همه چیزها امکان دارد.[28]
شامگاهان آنروز که افغانها پس از یک روز خودداری از صرف غذا، نوشیدن آب و خوشی ها با کمال مسرت به افطار می پرداختند، ستاراستین یکجا با همسر و دوستانش که استادان انستیتوت پولیتخنیک کابل بودند به کبابی ای در مرکز شهر رفتند. ستاراستین از موقع استفاده نموده طی مدتی که دوستانش مصروف خوردن کباب لذیذ افغانی بودند که بالای آن غورهٔ انگور و آب نارنج می ریختند، از کبابی برآمده و از تلفون سکه انداز که در همجواری قرار داشت به گلابزوی زنگ زد. از قضا گوشی را خود وزیر برداشت. از اتاقی که گلابزوی حرف میزد صدای شوخی اطفالی که به خواب آمادگی میگرفتند و آواز زنی که کوشش میکرد کودکان را آرام بسازد بگوش میرسید. ستاراستین با استفاده از جملات غیر مستقیم به گلابزوی از صحبتی که او دیروز در محفل بزرگداشت از استقلال افغانستان با یکی از دیپلوماتان شوروی داشت یادآوری کرد. سپس بدون آنکه خود را معرفی نموده باشد به گلابزوی پیشنهاد کرد تا فردا ساعت ۷:۳۰ دقیقهٔ شام در پهلوی یکی از رستورانها در مرکز شهر کابل با همدیگر ببینند. گلاب زوی پرسید: "شما افغان استید؟" ستاراستین: "نخیر. من از دوستان نزدیک شخصی استم که شما با او دیروز صحبت کرده بودید.
" گلابزوی: "من می آیم."
ستاراستین روز بعد در ساعت موعود در حالیکه مثل یک معلم عادی مکاتب ابتدائی افغانستان، پتلون فرسوده، پیراهن اتو ناشده از تکهٔ جینس، بوت های ارزان قیمت و چملک به تن کرده بود به محل ملاقات آمد. یگانه چیزیکه به این نقش نمیخواند عینک های قیمت بهای ستاراستین که شیشه های هامیلیون دار داشت بود. ستاراستین موتر "والگای" فولادی رنگ خود را در یکی از پس کوچه های نچندان دور از محل ملاقات پارک کرد و خود در سرک به قدم زدن پرداخته و طرفی را که گلابزوی باید احتمالاً از آن سو می آمد زیر نظر گرفت. تقریباً دو دقیقه بعد ستاراستین متوجه شد که در برابر رستورانت موعود موتر "تویوتای- کورونا" که رنگ غیر قابل تشخیص ولی روشن داشت متوقف گردیده و از آن شخصی که بروت و ظاهرش به وزیر مخابرات شباهت داشت بیرون آمد. بمجرد آنکه "تویوتای- کورونا" محل را ترک کرد ستاراستین با قدم های سریع خود را نزدیک این افغان رسانیده گفت:
"اسلام و علیکم رفیق گلابزوی! بیائید که به رستورانت نرویم، در آنجا همه مردم شما را میشناسند."
وزیر در شروع دست و پاچه گردیده ولی فوراً به موضوع پی برد.
والیری پیشنهاد کرد: "بیائید برویم به منزل من و در آنجا در مورد همه مسائل صحبت کنیم."
در حرکات گلابزوی صرف نظر از روشنائی ضعیف چراغ هایی روی سرک اندکی بی اعتمادی به نظر میرسید، او دقیقاً هنوز سراسیمه بود.
گلابزوی یکبار دیگر سؤالی را که در تلفون نموده بود به زبان آورد: "شما افغان استید؟"
ستاراستین با اندکی عصبانیت جواب داد: "نخیر، نخیر من روس استم، روس. من مأمور سفارت شوروی استم. نام من والیری است. به تقیب من بیائید، در موتر بنشینید، ما و شما به منزل من میرویم."
وقتیکه گلابزوی در موتر نشست، ستاراستین چهار اطرافش را از نظر گذراند تا مطمئن شود که آیا زیر تعقیب قرار دارند یا خیر؟ سپس از مهمان خود پرسید که آیا محافظین او به تشویش نخواهند افتید؟ وزیر در حالیکه لبخند بر لب داشت گفت که او خود محافظ خود است و افزود: " تفنگچهٔ مرا در غلاف می بینید و این هم بروت های افغانی من، اینهمه کاملاً کافی استند. هرجا که می خواهید مرا ببرید. برای من مهم است تا شما در جریان چیزی که من برایتان خواهم گفت باشید. راه دیگری وجود ندارد."

در خانهٔ ستاراستین گلابزوی کاملاً معتقد شد که او را به جایی که میخواست آورده اند. روی میز پلو، سلاتهٔ از جگر ماهی، میوه و سبزی جات افغانی چیده شده بودند و در وسط اینهمه بوتل پر از ودکای "ستولیچنایا" ایستاده بود. هردو پیکی را به مناسبت "آشنائی" سر کشیدند. ستاراستین به مهمان خود توضیح داد که سفیر شوروی بنابر موقف خود از تماس هایی غیر پروتوکولی اجتناب می ورزد و هیچگاه با هیچکسی محرمانه ملاقات نمی کند. به همین دلیل است که به من وظیفه داده اند تا با شما صحبت باز داشته و در مورد هر آنچیزی که میخواهند با شما صحبت کنم. مهمان افغان از ستاراستین نپرسید که او از کدام ارگان نمایندگی میکند و وظیفهٔ او در سفارت چی است. او برای لحظه ای بفکر فرو رفت، طوری معلوم میشد که میخواست افکارش را جمع نماید. سپس در حالیکه چشمانش درخشش بخصوصی داشتند با هیجان و با سرعت شروع به سخن زدن کرد:
"رفیق والیری! "انقلاب" ثور در خطر است. در افغانستان کودتایی در حال اجرا شدن است. رفیق تره کی مورد تهدید از بین رفتن فزیکی قرار دارد. این توطئه را امریکایی ها توسط اجنت نهایت مجرب و سابقه دار خود، یعنی حفیظ الله امین به راه انداخته اند. امین شخص دسیسه گر و خاین به ملت افغانستان و "انقلاب" ثور است، در این هیچگونه شکی

[28] اگر از روی هزار اتفاق و احتمال این جگرن افغان اکنون این سطور را میخواند یا کسی از خوانندگان عزیز او را میشناسد و او را در جریان خواهند گذاشت، برای من به حیث یک فرزند عادی افغان جای خوشبختی و مسرت بی پایان خواهد بود تا احوالی از او داشته باشم و به عنوان احترام سر تعظیم در برابر او فرود آورم.

وجود ندارد. او قصد دارد تره کی را برطرف نموده و در کشور دیکتاتوری خونبار خود را حکمفرما بسازد. او میخواهد افغانستان را به پایگاه نظامی امریکا در سرحدات جنوبی شما مبدل بسازد. برای دسترسی به این هدف امین می خواهد در کشور جنگ داخلی را به راه بیاندازد و مردم را به ضد حزب دیموکراتیک خلق و سائر نیروهای مترقی تحریک کند. او می خواهد کمک های برادرانهٔ اتحاد شوروی را بد نام بسازد، به همسایگی نیک، دوستی و روابط سابقه دار ما و شما صدمه برساند. روی این ملحوظ با در نظر داشت نه تنها منافع ما، بلکه منافع شما و همه جنبش های بین المللی کمونیستی، اتحاد شوروی مکلف است بدون اتلاف وقت فوراً قوای خود را وارد افغانستان بسازد، حداقل یک یا دو فرقهٔ کوماندو. این اقدام شوروی پلان های پلید امین را خنثی خواهد ساخت، زیرا در اینصورت قوماندانی آنعده از قطعات اردوی افغانستان که از امین حمایت میکنند جرئت نخواهد کرد از این خائن دفاع کنند."[29] گلاب زوی در حالیکه به قلم و کتابچهٔ یادداشتی که روی میز بودند اشاره نموده به ستاراستین سپس بیشتر با لحن یک وزیر تا یک دوست خاطر نشان ساخت: "شما بنویسید، بنویسید چیزهای را که من به شما میگویم."

ادعای وقوع عنقریب کودتا از طرف امین که به شکل واضح و قطعی از طرف نه کدام تحلیلگر رسمی یا ژورنالیستی که از شایعات معمولی استفاده میکند، بلکه از طرف شخصی که از نزدیکان تره کی بحساب میرفت و وزیر کابینهٔ افغانستان و "قهرمان انقلاب" که تصاویرش در صفحات اول روزنامه های افغانستان دیده میشدند، برای لحظاتی ستاراستین را کاملاً گیج ساخت. او با خود فکر می کرد: "آی، رفیق اوسادچی، چرا برایم نگفتید که این "عارض"* با چی معلوماتی نزد ما میاید! شما بدون شک می دانستید، یا حد اقل حدس می زدید که این شخص حین ملاقات کدام مسائل را مطرح خواهد ساخت. حالا من اینجا خود را احمق احساس نمی کردم و دهنم از تعجب باز نمی ماند، وقت می داشتم تا برای آن آمادگی بگیرم." ستاراستین به هوش آمده کتابچهٔ یادداشت اش را برداشته و چیزی را در مورد محتوای گفته های گلابزوی نوشت. همزمان بالای خود فشار آورد تا افکار خود را جمع نموده و به گفتگو ادامه داد:

"رفیق گلابزوی، شما در مورد مسائل بسیار مهم صحبت می کنید. اینگونه اتهامات به آدرس یکی از لیدران دولت که شخص دوم در ادارهٔ کشور است طالب ثبوت های عینی، مفصل و عملی می باشند. آیا شما ثبوتی برای گفته های خود آورده می توانید؟"

گلابزوی گفت: "من خبر دارم که امین همه روزه با افسران متعددی ملاقات میکند و در میان آنها کسانی استند که من قبلاً با آنها یا یکجا خدمت کرده ام یا هم از جملهٔ هم صنفی های من بوده اند. پس از دیدارها با امین آنها مخفیانه نزد من می آیند و برایم آنچه امین به آنها میگوید بازگو میکنند. امین کوشش میکند به آنها بفهماند که تره کی دیگر پیر است، که او مریض است، عقل خود را از دست داده و حضور بعدی او در رهبری کشور و حزب به ضرر انقلاب تمام میشود. اما من با مسؤولیت تمام اعلام میدارم که تره کی کاملاً سرحال و صحتمند بوده و پُر از قوت است. او بسیار کار می کند و با فراست تمام امور دولتی و حزبی را پیش می برد. او حاضر به هیچگونه عقب نشینی در راه دستیابی به اهداف "انقلاب ما" نیست. ادعای مخالفین تره کی مبنی بر بی کفایتی او اصلاً قابل پذیرش نیست. او اکثراً با دیپلوماتان خارجی و ژورنالیست ها می بیند و تا اکنون هیچکدام آنها در موجودیت ظرفیت و توانمندی وی شک و تردیدی از خود نشان نداده اند. امین مستقیماً از افسران تقاضا می کند تا از تلاش های وی بخاطر برکناری تره کی از مقام های دولتی و حزبی حمایت کنند، و اگر تره کی نخواهد کرسی های مذکور را بگذارد، در اینصورت امین متوصل به زور شده و او را دور خواهد ساخت. امین به بعضی از مأمورین و افسران که بخواهند از او طرفداری کنند پرداخت پول را وعده داده، او حاضر است به آنها پنجاه هزار حتی یک لک افغانی بدهد. او همچنان به این اشخاص تفهیم نموده که بعداً به مقام های مهم دولتی مقرر خواهند شد یا هم ارتقاع قابل ملاحظه در رتبه خواهند کرد."

ستاراستین: "رفیق گلابزوی، شما می توانید گفتهٔ اخیر خود را مفصل تر بیان دارید؟ برای رهبری من دلچسپ خواهد بود از حقایق، اعداد و جملات مشخص آگاهی پیدا کند. بطور مثال: امین کی را بطور مشخص، چی وقت، در بدل کدام مبلغ به حمایت از خود تشویق میکرد؟ وعده هایی که امین داده به چی شکلی ترتیب یافته اند؟ کی ها با امین داخل توطئه شده اند، اشخاص مذکور در کدام ارگانها و در کدام مقامها ایفای وظیفه می نمایند؟ افسرانی را که امین عملاً در بدل پول خریداری نموده در کدام قطعات نظامی خدمت می کنند؟ در صورتیکه امین بخواهد تره کی را با استفاده از زور از قدرت برکنار کند کدام قطعات نظامی در نتیجهٔ تحریک افسرانی که امین آنها را خریداری نموده است به طرفداری از امین برخواهند خواست؟ آنها در اینصورت چگونه اقدام خواهند کرد؟ از میان اعضای شورای انقلابی و اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان کی آماده است از امین در مناقشه اش با تره کی حمایت کند؟"

گلابزوی به فکر فرو رفت. او بطور غیر ارادی مگسی را که معلوم نبود از کجا شده بود و نزدیک پلو فرود آمد با پشت دستش راند. برق چشمان سیاه او کمرنگ شد.

گلاب زوی: "فعلاً من می توانم صرف قسماً اوضاع را به صورت کُل به شما بیان نمایم. اما معلومات مفصل را فکر می کنم بعد از دو روز در اختیار تان قرار داده بتوانم."

ستاراستین ورقی را از کتابچهٔ یادداشت کنده، آنرا به وزیر همراه با قلمی پیشکش نموده گفت: "اگر زحمت نشود سؤالهای که برای ما اهمیت دارند یاداشت کنید."

---

[29] دیده میشود که گلابزوی در پهلوی ببرک کارمل و سائر افراد دست اول "خلق" و "پرچم" از مهره های اصلی و اساسی بوده اند که در مغایرت شدید با منافع علیای کشور، تأریخ و ارزش های آن تمام تلاش ها را بخرچ دادند که قوای اتحاد شوروی به افغانستان هجوم ببرند تا بدینترتیب از یک طرف قدرت شخصی آنها استحکام بیابد و از جانب دیگر زمینهٔ تأمین اشغال افغانستان توسط قوای شوروی تأمین گردیده باشد.

ستاراستین یکبار دیگر پرسشهای خود را تکرار نموده و مهمان آنها را در ورق تقریباً به شکل ذیل درج کرد: "کی؟ چقدر؟ با کدام جملات؟ وعده ها؟ رتبه ها و مقام ها؟ شماره ها؟ شماره ها؟ اعضای شورای انقلابی؟ کمیتهٔ مرکزی و دیگران؟"
گلابزوی در حالیکه ورق را در کتابچهٔ یادداشت خود جابجا می ساخت گفت: "من معلومات مورد علاقهٔ شما را بزودی فراهم می سازم."
ستاراستین: "شما می توانید معلومات مذکور را بصورت تحریری به زبان دری ترتیب نمائید؟ من میخواهم این معلومات شما را با تمام تفصیلات و همه جانبه در اختیار رهبری اتحاد شوروی قرار بدهم."
گلابزوی در حالیکه دیده میشد چیزی را در ذهن ارزیابی میکند گفت: "من کوشش خواهم کرد. اما برای اینکار من مجبور استم از کسان دیگری هم طالب کمک شوم."
ستاراستین پرسید: "اشخاص مذکور قابل اعتماد استند؟ آنها به امین یا به افراد دیگر از تماس های ما یادآوری نخواهند کرد؟"
گلابزوی: "به هیچ صورت. آنها اشخاص نهایت قابل اعتماد استند. به کسی خبر نمی دهند."
ستاراستین: " آنها کی استند؟"
گلابزوی در حالیکه نمی خواست نام های همقطارانش را فاش نماید مکرراً گفت: "آنها اشخاص نهایت قابل اعتماد استند."
ستاراستین: "شما به آنها چگونه تفهیم خواهید کرد که قصد دارید لیست هایی را ترتیب نمائید؟"
گلابزوی: "این کار ماست. من به آنها هیچ توضیحی نخواهم داد. من باور دارم که آنها هیچ سؤالی از من نخواهند کرد."
ستاراستین: "شما می توانید مواد متذکره را پس فردا که روز عیدالفطر است در اختیار من قرار بدهید؟"
گلابزوی: بسیار خوب. این عید رمضان است و مردم با خوشی افطار می کنند، یکی از بهترین روزهای شادمانی برای افغانهای متدین است. در این روز برایم مناسب خواهد بود تا با شما ببینم."
ستاراستین: "شما با شکل ملاقات که امروز به راه افتاد موافق استید؟"
گلابزوی: "بلی، خوب است."
ستاراستین: "در اینصورت بیائید وعده بگذرایم که ملاقات بعدی ما روز شنبه ۲۳ آگست ساعت ۸ و ۱۰ دقیقه در سرکی که از میکروریان در نزدیک پُلی که بالای دریای کابل اعمار گردیده است صورت میگیرد. من از طرف میکروریان می آیم. بناءً شما بطرف راست قرار داشته باشید."
گلابزوی با تعجب پرسید: "چرا دقیق ساعت ۸ ملاقات نکنیم، این ۸ و ۱۰ دقیقه برای چی؟"
ستاراستین جواب مجهولی داد: "برای دقیق بودن."*

****

گذارش ستاراستین در مورد ملاقات با گلابزوی تأثیر شدیدی بالای ایوانوف و اوسادچی بجا گذاشت. مسؤول نمایندگی کی. جی. بی. بوگدانف در این وقت در رخصتی قرار اشت.
ایوانوف در حالیکه در صدایش تشویش احساس می شد گفت: "بلی، به نظر می رسد که اوضاع در رهبری جمهوری دیموکراتیک شدیداً به وخامت نهاده است. امین عجله دارد به هر قیمتی که شده تره کی را به دلیل آنکه نمی تواند اوضاع را در کشور تحت کنترول داشته باشد، دور کند. موانع اصلی برای امین در راه تحقق این پلان سروری و سه وزیر دیگر است. در چنین یک اوضاعی ما باید با تمام احتیاط در مورد منازعهٔ در حال وقوع به رفیق اندروپوف خبر بدهیم. ما نباید چیزی را زیر سایه نگهداریم، همه مسائل را صریح و مستقیم، با همان جملاتی که گلابزوی حین دیدار با ستاراستین خاطر نشان ساخته بود برسانیم. در شروع گذارش عنوانی مسکو پیشگفتار کوتاهی را در نظر بگیرید. به "مرکز" یادآوری نمائید که ما قبلاً نیز در این رابطه چندین بار به آنها نوشته بودیم. معلومات مختصری را در مورد گلابزوی ارائه نمائید و مخصوصاً از وفاداری او به تره کی تأکید کنید. در اخیر گذارش بنویسید که در مورد صحت و سقم معلوماتی که وزیر در اختیار ما قرار داده ما کدام شک و تردیدی نداریم، بناءً با در نظرداشت محتوای گذارش منتظر توصیه های "مرکز" بخاطر رفع این منازعه و جلوگیری از انکشاف خطرناک اوضاع استیم. همچنان بنویسید که جزئیات مشخص در بارهٔ اشخاصی که امین آنها را برای به راه اندازی کودتا استخدام نموده است در تلگرام جداگانه، الی تأریخ ۲۴ آگست ارسال خواهد شد. حین ابراز این جملات آمر ارشد اوپراسیونی (ایوانوف) آرام و مطمئن به نظر می رسید. اما در عین حال اوسادچی و ستاراستین ملاحظه می کردند که ارسال سندی با چنین یک متن حساس به مسکو برای ایوانوف کار ساد ای نبود. شاید در اعماق ذهن او هنوز شک و تردیدهای داشت...
تلگرام مذکور که ایوانوف آنرا به امضاء رسانده بود از طرف شخص اندروپوف به بریژنیف و بعضی از اعضای بیروی سیاسی گذارش داده شد. قراین نشان میدادند که تلگرام رهبری شوروی را تحت تأثیر قرار داده بود. اسنادی که تا کنون از طرف کی. جی. بی. در مورد مخالفت های موجود در رهبری افغانستان به مسکو مواصلت میکردند به اطلاع "بالاترین" مقام دولت رسانیده نمی شدند، آنها تا هنوز به این اندازه دراماتیک نبودند. تلگرامهای قبلی احتمال مبالغه را در رابطه به خطرات که متوجه لیدر افغانستان بودند در بر داشتند، و بیشتر بالای منازعهٔ در حال تدوین میان

تره کی و امین روشنی انداخته، به آن خصلت مخالفت هایی که با استفاده از "تعاملات روزمره" میشد در حل و فصل آن اقدام کرد.
رهبری اتحاد شوروی برای مدت زمانی بفکر فرو رفت. احتمالاً در دفاتر "مقامات" پروسهٔ مطالعهٔ تمام جزئیات مسئله، مشوره ها با صاحب نظران، ارزیابی اوضاع، تدویر مجالس و ترتیب پیشنهادات به راه افتاده بود.
تشویش "مرکز" را تلگرام دومی که عنوانی کریوچکوف به تأریخ ۲۴ آگست از کابل مواصلت کرد هر چه شدیدتر ساخت. در تلگرام مذکور اسامی آنعده از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق، "کدر" های حزبی، افسران و مأمورین عالی رتبهٔ دولتی شامل توطئهٔ ضد تره کی درج بودند. در سند هکذا نام ها و نقاط وضع الجیش قطعات نظامی که باید در ساعت موعود از شورشیان حمایت می کردند نوشته شده بود. قسمت هایی از تلگرام که در آنها امین با طرفدارن خود مستقیماً از عزم خود در مورد دور کردن تره کی از قدرت و از بین بردن فزیکی او صحبت می کرد رهبران شوروی را سخت تحت اثر خود قرار داد. در تلگرام دومی مثل اولی با نقل قول از گلابزوی گفته می شد که امین احتمالاً با سی. آی. ای. ارتباط داشته و او قصد دارد قدرت را بخاطر آن غصب کند تا بدینترتیب سیاست اتحاد شوروی را در قبال کشورهای روبه انکشاف بدنام ساخته و افغانستان را مبدل به پایگاه نظامی در سرحدات جنوبی شوروی بسازد.
مقامات "باخبر" در مسکو با درد سر فراوان فکر می کردند که چی اقدامی را در اوضاع بوجود آمده روی دست بگیرند؟ هویدا بود که وقت نباید تلف می شد، اما در عین حال آمرین ارگان های مختلف بخوبی درک می کردند: هرگونه فیصله ای ناسنجیده شده عواقب غیر قابل پیش بینی به بار خواهد آورد و تأثیر آن نه تنها بالای روابط شوروی و افغانستان بلکه بر منطقه نیز خواهد بود . خبر آمادگی های امین برای کودتا را حتی المقدرو پنهان نگهداشتند.
درعین حال به بهترین متخصصین و تحلیلگران در شعبهٔ روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست، در وزارت امور خارجه، وزارت دفاع و کی. جی. بی. وظیفه داده شد تا نظریات و توصیه های خود را ترتیب دهند.

از "ریاست عمومی اول" (ادارهٔ کشف خارجی) کی. جی. بی. سند مهمی عنوانی اندروپوف برای استماع متعاقب اعضای بیروی سیاسی فرستاده شد. سند مذکور را شخص کریوچکوف به امضاء رسانیده بود. در سند با آنکه از توطئهٔ امین مستقیماً یادآوری نمی گردید، ولی در آن پیشنهاداتی که ماهیت وسعیتر داشتند درج گردیده بودند. احتمالاً سند مذکور تهدابی بود برای توصیه های بعدی سیاسی که از طرف رهبری شوروی انتشار می یافتند. در سند مذکور ضمناً آمده بود:
" وخامت شدید اوضاع سیاسی در داخل افغانستان ادامه دارد. حرکات دسته های مسلح ضد انقلاب که از کمک های همه جانبهٔ اضلاع متحدهٔ امریکا، جمهوری مردم چین، انگلستان، پاکستان، ایران و عربستان سعودی برخوردار استند، وسعت هرچه بیشتر کسب میکند. در نتیجهٔ عملیات های فعال تعرضی، قیام کنندگان توانستند کنترول کامل خود را بالای ولایات سرحدی با پاکستان تأمین نمایند، بخش قابل ملاحظهٔ مرکز افغانستان را به تصرف خود درآورند، اکثر ولایات را که در همجواری کابل قرار دارند مورد تهدید قرار بدهند، حرکات خود را در صفحات شمال کشور که همسرحد با اتحاد شوروی است نیز شدت ببخشند و به تحریکات خود در محلات همسرحد با ایران ادامه بدهند. قابل تأمل است که ارتجاع طی روزهای اخیر در خود پایتخت نیز به فعالیت های آشکار مسلحانه متوصل میشود. بطور مثال طی چند ماه اخیر در کابل کوشش های جدی صورت گرفت تا نظام حاکم سرنگون گردد. اوضاع در کابل به علت آنهم وخیم شده که عملاً از ارتباط با اکثر ولایات قطع شده است که احتیاجات شهر را با ارسال مواد ارتزاقی تأمین میکنند. از سه شاهراهی که کابل را با جهان خارجی ارتباط میدهد تا روزهایی اخیر صرف یکی، یعنی "سالنگ" که از طریق سلسله کوه های هندوکش به طرف سرحدات شوروی میرود کم و بیش فعال بود. اما قابل تذکر است که طی روزهای اخیر شاهراه مذکور نیز چند بار از طرف قیام کنندگان محاصره گردیده بود.
تطبیق اصلاحات اجتماعی- سیاسی که با شتابزدگی و عدم آمادگی های لازم به راه افتید، در شرایط کنونی که آنرا میتوان نزدیک به جنگ داخلی نامید عملاً متوقف گردیده است. حکومت تره کی- امین محبوبیت خود را آشکارا در میان مردم از دست میدهد، در میان مردم هرچه بیشتر افکار و نظریات ضد شوروی اوج میگیرد.
توصیه ها و مشوره های که به تره کی و امین در سطوح مختلف پیرامون تشدید و تعمیق کار در توده ها و استحکام بنیهٔ اجتماعی حاکمیت داده میشوند در عمل مد نظر گرفته نمیشوند. تره کی و امین کمافی السابق تعمیل اصل استفاده از زور نظامی را برای حل هرگونه مشکلات درونی سیاسی ترجیح میدهند، ایندو تمام فیصله های حیاتی را بدون مشوره و مد نظر گرفتن نظریات سائر اعضای بیوروی سیاسی حزب بعمل آورده و سیاست تضییقات بی بنیاد عمومی را ادامه میدهند..."
سپس رئیس ادارهٔ "کشف خارجی" کی. جی. بی. در گذارش خویش از سرکوبی پرچمی ها، تضضیقات علیه افسران وطنپرست، روحانیون و روشنفکران یادآوری نموده تأکید میکرد که لیدران کنونی افغانستان فاقد برنامهٔ بخاطر کار با اقوام پشتون و بلوچ استند. کریوچکوف نتیجه گیری هولناکی میکرد، او تأکید داشت که تره کی و امین دیگر خود هم باور ندارند که اردو از آنها اطاعت خواهد کرد، به همین دلیل است که مکرراً به اتحاد شوروی مراجعه نموده و خواستار اعزام قوای شوروی به کشور شان حتی برای محافظت خود شان میشوند.
در اخیر گذارش کریوچکوف پیشنهادات آتی را به رهبری خود ارائه میکرد:
"در شرایط بحرانی فعلی دور از امکان نیست که دست آوردهای "انقلاب" از دست بروند و به منافع اتحاد شوروی در این نقطهٔ مهم جهان صدمهٔ سنگین وارد شود، بناءً در شرایط کنونی پیشنهاداتی ذیل میتوانند در نظر گرفته شوند:

۱. راه ها و طُرق دور ساختن امین از رهبری کشور جستجو گردیده و مسؤولیت تمام تضییقات بی بنیاد، اشتباهات در مسائل سیاست داخلی بالای شخص او انداخته شود؛
۲. تره کی بخاطر ضرورت ایجاد حکومت دیموکراتیک ائتلافی که نقش کلیدی را در آن باید اعضای حزب دیموکراتیک خلق، منجمله نمایندگان جناح "پرچم" داشته باشند معتقد ساخته شود. برای کار در حکومت از روحانیون وطنپرست و متنفذین قومی، نمایندگان اقلیت های قومی و روشنفکران دعوت بعمل بیاید؛
۳. کسانیکه بصورت غیر قانونی به زندانها افگنده شده اند از آنجا آزاد ساخته شده و اعادهٔ حیثیت گردند، به شمول اعضای گروپ "پرچم"؛
۴. ملاقات غیر رسمی با ببرک کارمل لیدر "پرچم" که در مهاجرت در جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکیا به سر میبرد به راه انداخته شود. طی ملاقات مذکور موضوعات ثبات بخشیدن سیاسی در داخل افغانستان با او در میان گذاشته شوند؛
۵. در صورتیکه اوضاع بحرانی به وخامت شدید بگراید، ریزرف های رهبری جدید دولتی و حزبی آماده شوند."
اهل خبرهٔ محدودی که با این گذارش آشنا گردیده بودند، فوراً به جزء اول این گذارش که در آن از جستجوی شیوه ها و طُرق برکناری امین از قدرت گفته می شد و افگندن تمام مسؤولیت ها بخاطر اوضاع فلاکتبار در افغانستان بدوش او توجه نمودند. کریوچکوف که بیوروکرات مجربی بود بدین ترتیب با یک تیر دو فاخته را شکار میکرد: امین را که دیگر برای همه مبدل به یک زخم ناسور گردیده بود از صحنه دور می ساخت و همه ملامتی های بوجود آمده را بدوش وی می انداخت.
اما تعداد کسانیکه براستی اوضاع را بدرستی درک می کردند در میان اشخاصی که در جریان راز قرار داشتند نهایت قلیل بود. بریژنیف در زمان مورد بحث، دیگر به سختی پی می برد که پیرامونش چی اتفاق میافتد، و همکاران او را از خبرهای ناخوشایند دور نگه می داشتند. اوستینوف که اطلاعات را نه تنها از "ادارهٔ کشف خارجی"، بلکه از جی. آر. یو. و مشاورین نظامی خود نیز بدست می آورد، طی ماه آگست هنوز نمی دانست کی را انتخاب نماید. گرومیکو نیز صرف تلگرام های "همسایگان نزدیک" را نمی خواند، او همچنان گذارشاتی را که پوزانوف و مشاورین حزبی می فرستادند مطالعه می کرد. از اسنادی که او بدست می آورد بر می آمد که کدام خطری تره کی را تهدید نمی کند. اما گرومیکو حسب عادت با نتیجه گیری ها عجله نمی کرد، او "خط رهبری" را زیر نظر داشت و منتظر بود تا در لحظهٔ مناسب از آن حمایت کند. باخبر ترین کس در آنوقت در میان اعضای بیوروی سیاسی رئیس کی. جی. بی. اندروپوف بود. ولی او نیز بخوبی ملتفت بود که تصمیم گیری ها در این بازی چقدر می توانند قیمت بها تمام شوند، به همین دلیل از شتاب و حرکات صریح کار نمی گرفت، محتاطانه عمل میکرد.
میتوان با اطمینان کامل اذعان نمود که طی ماه آگست هنوز کدام پلان مشخص در رابطه به دور ساختن امین وجود نداشت. بذری را که کریوچکوف کاشته بود تا هنوز سر نکشیده بود. مگر با آن هم بعضی اقدامات را مسکو روی دست گرفته بود. بطور مثال کارمل را به یاد آوردند. اندروپوف هدایت داد: " با احتیاط تمام از طریق شبکه های اجنتوری و اشخاص مورد اعتماد معلومات همه جانبه را در مورد زندگی امروزی لیدر پرچمی ها تثبیت نمائید: محل اقامت فعلی او را، چی حال دارد، با کی هم صحبت است، صحت و سلامتی او چطور است..."

****

در شروع تابستان ۱۹۷۹ مامورین شبکهٔ استخباراتی چکوسلواکیا ببرک کارمل و اعضای خانوادهٔ او را به پناهگاه جدید منتقل ساختند. او مجبور شد طی ماه های قبل زمانی که در روزهای خزانی به خاطر نجات از تعقیب اجنت های امین اقامتگاه سفیر را ترک گفته و در یکی از منازل مخفیی مربوط به وزارت امنیت چکوسلواکیا در حاشیهٔ کارلوف وار[30] سپری کند. اکنون او و اعضای خانواده اش را دورتر از پراگ که دیگر برایشان خطرناک بود، به سوی سلواکیا[31] میبردند. در سلواکیا آنها را در اتاق های مجلل با همهٔ ضروریات در سناتوریمی که متعلق به یک فابریکهٔ دولتی تولید المونیم بود جابجا ساختند. کارمل و همراهانش اجازه داشتند به طور رایگان از طعام خانه، حوض آببازی و معاینات طبی بهره ببرند.

رفقای چکوسلواکی باری به کارمل گفتند: "از موقع استفاده نمائید، آب معدنی این منطقه از چنان کوایف وقایوی برخوردار است که حتی به مرده ها جان میبخشد."
کارمل در جواب آنها صرف تبسم تلخی به لب آورده بود. او عادت نداشت از بابت سلامتی اش شکایت کند. بیکاری برای او خفقان آور بود. اما از روی انصاف باید خاطر نشان گردد که در شروع، یعنی یک سال قبل، کارمل خروج اجباری خود را از افغانستان به مثابهٔ یک نجات می پنداشت.

---

[30] Karlovy Vary- شهری در جمهوری چک امروزی.
[31] کشوری در اروپای مرکزی. بعد از سقوط چکوسلواکیای کمونیستی در نتیجهٔ یک انقلاب مخملی، از اول جنوری ۱۹۹۳ از چکوسلواکیا جدا گردیده و به مثابهٔ کشور مستقل قد علم کرد.

وقتیکه در جولای ۱۹۷۸ کارمل به پراگ آمد، و به وظایفش به حیث سفیر شروع کرد، احساس بی سابقهٔ آرامش و راحتی به او دست داده بود. تو گوئی یک بار سنگین و نا خوشآیند از شانه هایش به دور افتاده بود. بلی، او یک انقلابی مسلکی بود، حد اقل ۳۰ (سی) سال زندگی خود را وقف مبارزه کرده بود، و بدون شک آماده بود به این مسیر پر خطر ادامه دهد. اما همهٔ حوادث طی ماه های اخیر که شروع آن تأریخ ۲۷ اپریل (۷ ثور) بود او را سخت ناراحت می ساخت و وضعی بوجود آمده برایش غیر طبیعی بود. او به این فکر بود که اوضاع مذکور در بطن خویش هم به او و هم به افغانستان خطرناک است. البته او کسی بود که در نبرد ها آبدیده شده بود، و معتقدانه مبارزه می کرد، کارمل غالباً ایدیالیست بود و اصول اخلاقی "معماران کمونیزم" را بسیار مستقیم تصور می کرد.

یک سال قبل، زمانیکه او در مرکز اروپا در پراگ در این شهر بی مثل و تأریخی قرار گرفت، دفعتاً درک کرد که امین، آن فرد منفور، دیگر در پهلویش نیست. راضی بود که دیگر از آن همه تحقیرها و توهین ها آزاد گردیده است، دیگر مسؤولیت وقایعی که در افغانستان رخ میدهند به دوش او نیست. او دیگر صرف دیپلوماتی بود که باید از کشورش نمایندگی کند. او احساس می کرد که وقفه ای برایش میسر گردیده تا از دشمنی های "خلق" و "پرچم" به دور باشد، دشمن ایکه از برکت فعالیت های امین دیگر به یک جنگ تمام عیار و داغ و خونین علیه طرفداران او مبدل گردیده بود. در اندیشه هایش او مشکور سرنوشت بود که تا هنوز زنده باقی مانده و فرصت دارد تا به خود بیاید. او ضرورت داشت تا نفس تازه کند، افکارش را تنظیم کند و در بارهٔ آینده باندیشد.

برای کارمل به عنوان سفیر افغانستان یک تعمیر مجلل سه طبقه ای در یکی از نواحی عصری شهر پراگ اختصاص داده شده بود. همچنان برای او یک عراده موتر نوع "تاترا" با رانندهٔ پاک و منزهٔ چک تبار مؤظف گردیده بود. یک عراده موتر دیگر (کوچکتر) در خدمت سائر اعضای خانواده اش قرار داشت. با کارمل یکجا همسرش محبوبه، دو پسر، دو دختر و سکرتر شخصی وی عبدالله بهار به سر می بردند.
کارمل به زودی مطابق به تشریفات معمول، اعتبارنامهٔ خود را به رئیس جمهور چکوسلواکیا گوستاف هوساک تقدیم کرد. گوستاف هوساک در حالیکه به افتخار تقرر او جام شامپاین را بلند می کرد با علاقمندی تمام و از ته دل از کارمل در بارهٔ افغانستان و انقلابی که در آنجا صورت گرفته سوال های کرد و صحبت طویلی براه انداخت. کارمل بدون آنکه به جزئیات برود با شور و شعف به رئیس جمهور چکوسلواکیا معلومات ارائه می کرد.
طی هفته های اخیر همه چیزها به خوبی می گذشت. وضعیت آنقدر دلخواه بود که نمی توانست دیر زمانی اینطور باقی بماند. کارمل به قدم زدن های طولانی می پرداخت، با اولادهایش از موزیم ها دیدن می کرد، یکجا با اعضای خانواده اش در موتر به اطراف زیبای پراگ سفر می کرد، از معابد و کاخ های تاریخی دیدن بعمل می آورد. اما، به زودی در اواسط آگست وضع او نگهان به شدت رو به وخامت نهاد. خوش بینی او مجدداً تبدیل به بدبینی و نارضایتی گردید. او آشفته خاطر و گرفته شد، ساعتها در اتاقش قفل شده باقی میماند.

در این میان از کابل احوال رسید که پرچمی های باقی مانده در آنجا، تحت رهبری کشتمند گویا تلاش ورزیده بودند تا کودتایی را به راه اندازند. خبر مذکور مکمل نبود: فهمیده نمی شد که آیا پرچمی ها صرف نقشهٔ به راه اندازی کودتا را علیه خلقی ها روی دست گرفته بودند، یا فعالیت هایی را برای این منظور به راه انداخته بودند، یا هم تره کی و امین فوراً از طرح کودتا خبر یافته و به سرکوبی قطعی مخالفین خود پرداخته بودند. خبر مذکور همچنان حاکی از آن بود که کشتمند و همراهانش دستگیر گردیده و به زندان انداخته شده اند. در زندان آنها مورد شکنجه و تعذیب قرار گرفته و به عنوان دشمنان آشتی ناپذیر "انقلاب" و مردم و اجنت های امپریالیزم و ارتجاع اعلام شده بودند.
کارمل به خوبی ملتفت گردیده بود که زندگی آرام او در همین جا به پایان رسید. او درک می کرد که سائر مسؤولین دست اول "پرچم" که اکنون منحیث سفراء تعیین گردیده بودند به نام توطئه گران اصلی قلمداد خواهند شد. او با بریالی (در اسلام آباد)، نجیب (در تهران)، اناهیتا راتبزاد در بلگراد، نور (در واشنگتن)، وکیل (در لندن) تماس های تلفونی حاصل نموده و در مورد اوضاع بوجود آمده بحث نمود. مقارن همین زمان همهٔ سفرای پرچمی از کابل هدایت به دست آوردند تا به مرکز (کابل) بیایند : کسی به خاطر "مشوره ها"، کسی برای "تقرر جدید" ...
کارمل با رفقای شوروی تماس حاصل کرده پرسید : "چه باید کرد؟"
بعد از دو روز دو مینی بس به اقامتگاه او آمد. در بس های مذکور بار و بسترهٔ خانوادهٔ کارمل جابجا گردیده، سفیر و اعضای خانواده اش نیز در یکی از بس ها نشستند و با سرعت به ثوب نامعلومی حرکت کردند.
مأمورین امنیت دولتی چکوسلواکیا، کارمل و اعضای خانواده اش را به محلی به نام "منزل شکارچی" که در حدود ۱۰۰ کیلومتر از پراگ فاصله داشت انتقال دادند. "منزل شکارچی" که در گوشهٔ آرام و ناپیدای موقعیت داشت از شرایط مناسب زندگی برخوردار بود: بخاری دیواری، کله های خشکیدهٔ آهوها در مهمانخانه و اتاق دیگر در طبقهٔ دوم. حتی تصور آنکه بیگانهٔ این خلوتگاه را یافته بتواند دشوار بود.
ارتباط با بیرون صرف از یک طریق، از طریق تلفون، ممکن بود. کارمل که در فعالیت های مخفی، شخصی بود کار کشته، به خوبی درک می کرد که حین تماس های تلفونی چی بگوید و از کدام حرف ها پرهیز نماید. حتی اشخاص بسیار نزدیک به ببرک کارمل دیر زمانی نمی دانستند که آمر آنها را در کجا پنهان نموده اند.
مقارن همین زمان اشخاص نزدیک به کارمل نیز وظایف خویش را در سفارتخانه ها رها نموده، نخست در بیلگراد و سپس در پاریس مخفی شدند.

خانوادهٔ کارمل مدتی نمی دانست با اولادها چی کند؟ آنها باید به درس ها ادامه می دادند. پسر ارشد کارمل وستوک[32] (این نام را به او به افتخار کشتی فضانوردی شوروی داده بودند، که مشرق معنی می دهد) شامل پوهنتون در پاریس گردید، و دخترش اناهیتا آرزو داشت به تحصیل در پوهنتون دولتی مسکو ادامه بدهد. در فرجام با در نظر داشت خطرات احتمالی اولادها را برای ادامهٔ تحصیل بدون محافظین رها نمودند.

امین تلاش کرد تا دسته ای از قاتلین را به چکوسلواکیا فرستاده و به آنها وظیفه بدهد تا رقیب سیاسی او را از بین ببرند. اما در اثر فعالیت های همآهنگ یافتهٔ مأمورین شبکه های استخباراتی شوروی و چکوسلواکی گروپ متذکره به دام افتاد.
در نومبر "رفیقی" از شعبهٔ روابط بین المللی حزب کمونیست چکوسلواکیا با ببرک کارمل دیدن نمود. شخص مذکور در حالیکه خود را در مضیقه احساس می کرد، پیام همسلکان مسکو خود را به این فراری سیاسی ارائه کرد. در پیام توجه کارمل به آن جلب می گردید که "شخصیت همچون او نباید به فعالیت هایی دست بزند که منجر به افتراق گردد و لازم نیست علیه رژیم مترقی مستقر در کابل مبارزه نماید. به کارمل همچنان می رساندند که در شرایط کنونی تضییقات علیه پرچمی ها و اعضای خانواده های آنها خاتمه یافته و حزب فعالیت های همآهنگ یافته را به خاطر اعمار یک جامعهٔ نوین به پیش می برد. از این لحاظ رفیق کارمل باید از وضعیت پیدا شده نتیجه گیری هایی بنماید، از اعمال ضد دولتی خود داری نموده و طرفدارانش را نیز به همین امر دعوت نماید."
کارمل در حالیکه چهره اش به یک آدم سنگک شده شباهت پیدا کرده بود باخود فکر کرد که سر بحث را با شخصی مذکور باز کردن و رد ملاحظات او هیچ مفهومی نخواهد داشت، زیرا او قاصدی بیش نبود. کارمل باور داشت که محتوای نامه منعکس کنندهٔ افکار واقعی رهبری شوروی نبود. حین خدا حافظی با مرد چکی کارمل بی طاقت شده گفت : " یاد تان باشد، رفقای شوروی به زودی با من با زبان دیگری صحبت خواهند کرد."
اما فرا رسیدن این روز به درازا کشید...

مقارن همین زمان اناهیتا راتبزاد نزد آنها آمده و مدت درازی در منزل آنها مهمان ماند. سائر رفقای وفادار به کارمل مانند بریالی و نجیب نیز به دیدن او آمدند.
کارمل بعضاً دچار مالیخولیا می شد، در چنین لحظات او آینده را تاریک و نا معین می دید. باری در چنین یک وضع در حالیکه با پسر کوچکش کاوه قدم می زد گفت :
-"میدانی ما چرا انقلابی شدیم، من و رفقایم؟ به خاطر آنکه ظلم بالای مردم قلب های ما را نارآم و جریحه دار ساخته بود. ما نمی توانستیم دیگر این وضعیت را با دیدگان آرام بنگریم. اما به مجردیکه به مبارزه آغاز کردیم، تو گوئی پا به یک جنگل تاریک گذاشته باشیم، دیگر هرکس خودش راه خود را می یافت: در این میان کسی به راستی توانست راهی را انتخاب نماید و از آن منحرف نشود، ولی کسی هم در نیمه راه سر درگم شد. کاش انسان می توانست از قبل ببیند که این مسیر چقدر تاریک و صعب العبور است..."
حین اقامت جبری در سناتوریم "وقایه با آبهای معدنی" در کوهستان های چکوسلواکیا، کارمل برخلاف پیشگویی داکتران محلی، روزتا روز خود را بدتر احساس می کرد. آبهای قوی معدنی قادر نبودند زخم های روح این افغان را التیام بخشند. او با حرص تمام به خبرهای افغانستان گوش می داد، شب ها شبکهٔ رادیوئی بی. بی. سی. را می شنید، این اخبار حالت روحی وی را بدتر از دیروز می ساختند.

کارمل حتی حدس نمی زد که در مسکو او را به فراموشی سپرده باشند، منبعد اشخاص مهمی در دهلیزهای قدرت شوروی، عمدتاً در یاسینیوا[33] و لوبیانکه[34] از هر گامی که او بر میداشت آگاهی می یافتند. او حتی گمان هم نمیکرد که به زودی این بیکاری اجباری او به پایان می رسد.

****

در اواسط آگست وزیر دفاع شوروی نیز نمایندهٔ خاص خود را به کابل فرستاد. این نمایندهٔ خاص که همزمان معاون وزیر دفاع و قوماندان قوای پیادهٔ اردوی شوروی هم بود، جنرال پاولوفسکی نام داشت. جنرال مذکور را گروپ اوپراسیونی متعددی که در ترکیب آن جنرالان و منصب داران عالی رتبهٔ اردو بودند همراهی می کرد. گروپ متذکره به مجرد رسیدن به کابل فوراً رهسپار ولایات مختلف برای بررسی و ارزیابی اوضاع، ظرفیت نظامی قوای مسلح افغانستان و خطراتی که از جانب ضد انقلابیون متوجه بود، گردیدند.

---

[32] کلمهٔ مذکور در لسان روسی شرق معنی میدهد.

[33] نام ناحیه ای در جنوب - غرب مسکو، ادارهٔ کشف خارجی شوروی در آنجا موقعیت داشت.

[34] یکی از نواحی مرکزی و تاریخی مسکو، دفتر مرکزی کی. جی. بی. شوروی در همین جا موقعیت داشت.

جنرال پاولوفسکی در آستانهٔ سفرش به کابل به وسیلهٔ مخابرهٔ سری با وزیر دفاع شوروی اوستینوف که در آن ایام در سوچی* استراحت می کرد تماس تلفونی گرفته پرسیده بود : "آیا پلان اعزام قوای ما به افغانستان روی دست قرار دارد؟" وزیر دفاع در جواب با قاطعیت گفته بود : "به هیچ صورت".
بیوگرافی کاری پاولوفسکی ضمن سائر خدمات در عرصهٔ نظامی، تجربهٔ مداخلهٔ نظامی را در کشور دیگر نیز داشت. او در سال ۱۹۶۸ قوماندانی قوای ۵۰۰ (پنجصد) هزاری شوروی را حین مداخلهٔ نظامی در چکوسلواکیا به عهده داشت. یک سال بعد از مداخله در چکوسلواکیا، پاولوفسکی لقب "قهرمان اتحاد شووری" را دریافت نموده بود. همانجا در چکوسلواکیا لیف گوریلوف که اکنون در جمهوری دیموکراتیک افغانستان به صفت مشاور ارشد نظامی ایفای وظیفه میکرد، قوماندانی فرقهٔ کوماندو را به دوش داشته و از مادونان پاولوفسکی بود. جالبتر اینکه در چکوسلواکیا یکی از چهره های فعال حوادث امروزی افغانستان جنرال بوریس ایوانوف نیز قرار داشت. پس حلقه دیگر بسته شده بود؟
چون جنرال پاولوفسکی عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی را داشت، وکیل شورای عالی شوروی و بلندترین منصبدار نظامی بود که به افغانستان فرستاده شده بود، بناءً فوراً در یک قطار با سفیر شووری و نمایندهٔ کی. جی. بی. در کابل در ارتباط با مقامات عالی رهبری شوروی قرار گرفت، با آنانی که تصمامیم اساسی را در کابل میگرفتند.

رهبری آنوقت افغانستان، شخص حفیظ الله امین به این مسئله فوراً ملتفت گردید. امین در اولین ملاقاتش با پاولوفسکی از او خواسته بود تا "خواهش شخصی" او را مبنی بر اعزام یک لوای کوماندو به افغانستان به مقامات زیربط شوروی برساند. پاولوفسکی حین تماس با اوستینوف موضع خود را در اینباره به وزیر چنین بیان داشته بود: که "اعزام قوا موجه نیست." وزیر دفاع به نوبهٔ خویش به پاولوفسکی مشوره داده بود تا در آینده نیز از موضعش عدول نکند.
از اولین ساعات مواصلت گروپ پاولوفسکی به خاک افغانستان اعضای گروپ مشاهده کردند که هم در میان رهبری افغانستان و نیز در میان نمایندگان شوروی مقیم کابل تشنجی وجود دارد. حین نخستین ملاقات تعارفی که در سفارت صورت گرفت، ایوانوف نزد معاون این گروپ جنرال میریمسکی رفته به او خبر داد که نزدش اسنادی وجود دارد که بدون تردید مورد علاقهٔ گروپ آنها قرار می گیرد. او از امین یاد کرده گفت که حین تحصیل در امریکا توجه سی. آی. ای. را به خود جلب کرده بود و احتمالاً از جانب این اداره استخدام گردیده است. اکنون امین در نظر دارد رفیق تره کی را از قدرت دور سازد، یعنی کودتاه کند. چون برای میریمسکی (و طوریکه بعدها معلوم شد برای پاولوفسکی نیز) خبر مذکور کاملاً غیر مترقبه بود، جنرال در جواب صرف به مسائل عمومی پرداخت. به طور مثال او خاطر نشان ساخت که اطلاعات مهمی از این قبیل باید به طور جدی کنترول شوند. ایوانوف در جواب گفته بود: "البته بدون شک"، و فوراً از همه حاضرین خواست تا در این باره به هیچکس چیزی نگویند. اما شام همان روز وقتیکه نظامیان در اقامتگاهی که برای آنها در نظر گرفته شده بود تنها ماندند گوریلوف نزد میریمسکی رفته به او گفت :
-"خواستم بدانم در بارهٔ چی ایوانوف با شما سرگوشی می کرد؟"
-"احتمالاً تلاش داشت تا شما را معتقد بسازد که حفیظ الله امین جاسوس امریکاست."
-"این مزخرفات است. مامورین "کمیته" (هدف کی. جی. بی. است) در هر شخص و هر طرف جواسیس و مخربین را می بینند. از جانب خود به شما اطمینان می دهم که رفیق امین مثل آئینه یک انقلابی پاک بوده، رفیق وفادار و صادق به اتحاد شوروی است. شما بارها امکان آنرا خواهید داشت که به گفتهٔ های من معتقد شوید."

شایعه در بارهٔ آنکه "شخص دوم" در جمهوری دیموکراتیک افغانستان جاسوس امریکاست به طور گسترده در کابل دوران داشت. در این مورد در شهر حتی شب نامه ها پخش می شدند. اینکه مؤلف این شب نامه ها کی ها بودند، در کجا آنها نشر و تکثیر می یافتند در این باره میتوان صرف حس زد.
در اخیر آگست گوریلوف و ایوانوف به مسکو جهت اشتراک در جلسهٔ کمیسیون بیروی سیاسی حزب کمونیست فراخوانده شدند. قرار بود نظریات آنها پیرامون اوضاع افغانستان شنیده شود. در جریان جلسه معلوم گردید که تضادها میان مشاور عمومی نظامی (گوریلوف) و نمایندهٔ کی. جی. بی. (ایوانوف) خیلی عمیق بوده و منجر به تقابل آشکار میان آنها گردید.
گرومیکو، آندروپوف، اوستینوف و لوی درستیز آگارکوف از جنرال های احضار شده پی در پی در بارهٔ بنیهٔ ضد انقلابیون و نیروی اردوی افغانستان و وضع در داخل رهبری افغانستان و علل ناکامی ها سوال می کردند... گوریلوف بر نظر خود ایستاده بود : "تضادها در رهبری افغانستان بیشتر کاری بوده و به زودی رفع می شوند، برای دسترسی به این هدف ما باید بیشتر بالای رفیق امین اعتماد داشته باشیم. قوای مسلح افغانستان قابلیت آنرا دارند تا از دست آوردهای انقلاب دفاع نمایند، حتی اگر پاکستان جرئت کند و به مداخلهٔ آشکار در امور داخلی افغانستان دست بزند. ضرورت به اعزام قوای ما به افغانستان وجود ندارد."
درعین حال تحلیل و ارزیابی نمایندهٔ کی. جی. بی. در کابل (ایوانوف) کاملاً برعکس بود. ایوانوف به اعضای کمیسیون بیروی سیاسی از انشعاب در رهبری خلقی ها خبر داد، از تضادهای خطرناکی که میان تره کی و امین بمیان آمده بود سخن زد. او همچنان ظرفیت و قابلیت جنگی اردوی افغانستان را زیر سُوال برد. در عین حال ایوانوف نیز اشتراک قوای شوروی را در مناقشات بین الافغانی رد کرد.

به مرور تداوم جلسهٔ کمیسیون بیروی سیاسی، چهره های اشخاص طراز اول هرچه بیشتر ناراضی تر می گردیدند. اما پاره ای از ملاحظات و جزئیات ثابت می ساختند که موضع ایوانوف بیشتر مورد پذیرش اعضای بیروی سیاسی می باشد.
پس از بازگشت به کابل، گوریلوف در رهبری عملیات آزاد سازی ولسوالی ارگون در جنوب افغانستان از ضد انقلابیون سهم گرفت. در قرار گاه قوماندانی یکجا با او دگر جنرال پاولوفسکی نیز حضور داشت. حین عملیات هر دو جنرال تصمیم گرفتند در هیلیکوپتر از صحنهٔ نبرد دیدن نمایند. ولی در پائین آنها نه آتشی را دیدند و نه هم دودی را. هیلیکوپتر به زمین نشست. در این میان قوماندانان افغانی شروع کردند به دادن توضیحات: "پیرزوی کامل نصیب ما گردید! وقتیکه مخالفین مسلح آگاهی یافتند که علیه آنها از دو فرقه کار گرفته خواهد شد، آنها فوراً مواضع خویش را ترک نموده به پاکستان فرار کردند. تلفات از هردو طرف وجود ندارد."

اشتراک کنندگان جنگ کبیر میهنی (جنگ دوم جهانی را در روسیه به نام جنگ کبیر میهنی یاد میکنند، م.) و هجوم بر چکوسلواکیا در سال ۱۹۶۸ پاولوفسکی و گوریلوف به یاد گذشته ها به یکدیگر نگریسته و همدیگر را در آغوش کشیدند. پاولوفسکی در این میان گفت: " لیف، (نام اول جنرال گوریلوف) این خوب است که تلفات وجود ندارند. کافی تلفات دادیم. بهتر است از راه صلح آمیز به حال مسائل پرداخته شود."
بلی، شاید تعجب انگیز باشد، اما اینها، دو جنرال جنگدیده آرزوی جنگ را در افغانستان در سر نداشتند. شاید از جنگیدن سیر شده بودند و شاید هم درک می کردند که با جنگیدن در افغانستان نمی شود به کدام نتیجهٔ رسید...
احتمالاً ذیدخل بودن مستقیم آنها در حوادث چکوسلواکیا که به "بهار پراگ" معروف است باعث آن گردیده بود که هردو مخالف مداخلهٔ نظامی شوروی در امور افغانستان باشند. در حافظهٔ آنها هنوز صحنه های انزجار عمومی باشندگان در کوچه های پراگ از تانک های شوروی زنده مانده بود.
پاولوفسکی در اوایل مانند گوریلوف و زاپلاتین طرفدار شدید امین بود و به آن باور بود که امین کسی است که میتواند در برابر هرگونه تهدیدها ایستادگی نماید و مخالفین او همه یک سره، دسیسه کاران کوچکی بیش نیستند (سروری و همهٔ این گروپ خلقی ها). در عین زمان کارمل و سائر پرچمی ها به نام ریویزیونیست های خورده بورژوا نامیده می شدند. بعدها اینگونه خوشبینی ها حتی به ضرر پاولوفسکی تمام شدند.
قصه از این قرار بود. در اخیر آگست ایوانوف که میخواست از اشخاص دست اول معلومات را در مورد کودتایی که به راه افتاده بود به دست بیآورد با سروری و وطنجار ملاقات کرد. افغانها به ایوانوف اطمینان دادند که بلافاصله بعد از عزیمت تره کی به هاوانا برای اشتراک در "کنفرانس کشورهای جنبش عدم انسلاک" امین به توقیف و دستگیری همه مخالفینش در کابل و ولایات آغاز خواهد کرد. هر دو، سروری و وطنجار به ایوانوف یاد آور شدند که آرزو دارند پیشدستی کرده و به کمک افسران وفادار دو لوای زرهدار که در حاشیهٔ کابل قرار داشتند، به امین ضربه وارد نمایند.
ایوانوف با دقت تمام به حرفهای سروری و وطنجار گوش داده و بنابر عادت همیشگی از آنها دعوت کرد تا از صبر و حوصله کار گرفته و دستخوش تحریکات نشوند. افغان ها لحن ایوانوف را طوری یافتند که گویا او از ماموریت آنها حمایت می کند. آنها مطمئن شده بودند که رفقای شوروی کدام مخالفتی با اقدامات قاطعانهٔ آنها ندارند.

بعد از گرد همائی نزد سفیر که در آن سافرونچوک، نمایندگان کی. جی. بی. و جی. آر. یو. (ادارهٔ عمومی کشف نظامی اتحاد شوروی) فیصله صورت گرفت تا تیلگرامی به مسکو فرستاده شود و در آن موجودیت پلان های مکارانهٔ صدراعظم افغانستان (منظور امین است) تائید گردد. پوزانوف پیشنهاد کرد تا پیام مذکور را جنرال پاولوفسکی هم امضاء کند. از جنرال پاولوفسکی دعوت صورت گرفت تا به سفارت آمده و با متن از قبل آماده شده آشنا شود. اما پاولوفسکی از خود عکس العمل نشان داد که همه حاضرین را متحیر ساخت. او از امضای پیام اجتناب ورزید :
-" من در اینجا از شبکهٔ کشف خویش برخوردار نیستم، بناءً معلوماتی را که آزمایش نشده باشد من امضاء نمیکنم."
تعجب انگیز بود که جنرال پاولوفسکی به چی دلیلی از عدم موجودیت کشف خود حرف می زد، پس جی. آر. یو. متعلق به کیست؟ آیا این اداره در ترکیب لوی درستیز اردو قرار نداشت؟ ایوانوف وقفهٔ بی موقعی را که ایجاد گردیده بود قطع کرد :
-" خوب، در اینصورت تیلگرام را به دو آدرس می فرستیم به وزارت امور خارجه و به کی. جی. بی. به وزارت دفاع آنرا ارسال نمی کنیم."
همینطور کردند. روز بعد، کریوچکوف به وسیلهٔ تلفون خاص تماس گرفت. چون ایوانوف در دفتر نبود، گوشی را جنرال نیشوموف که مسؤول امور سرحدات بود برداشت. کریوچکوف با لحن خشک پرسید :
-"رفیق نیشوموف، آیا جنرال پاولوفسکی از ارسال تیلگرام دیروزی آگاهی داشت؟"
-"بلی صاحب، آگاهی داشت."
-"تشکر رفیق نیشوموف. به رفیق ایوانوف بگوئید که پاولوفسکی دیروز تیلگرامی را از نام خود فرستاده و در آن پیشنهاد می کند تا به شایعات در بارهٔ توطئه ها علیه تره کی باور نشود. او امین را دوست وفادار اتحاد شوروی نامیده و انتظار دارد تا از او حمایت صورت بگیرد. بلی... همینطور... همچنان به ایوانوف برسانید که آندروپوف و اوستینوف هریک بعد از دریافت تیلگرام ها، مکلف گردیده اند اعضای بیروی سیاسی را با آنها آشنا بسازند. شما تصور کنید! در یک روز از کابل دو تیلگرام کاملاً متضاد به مسکو می رسد. شما در این باره تحقیق کنید و بگذار

رفیق ایوانوف تا شام برایم در این باره گذارش بدهد." کریوچکوف حین ادای این جملات به سختی از عصبیت خود جلوگیری می کرد.

****

در اجلاس نوبتی کنفراس عضو کشورهای جنبش عدم انسلاک به نمایندگی از افغانستان قرار بود مانند سال های گذشته صدراعظم این کشور اشتراک نماید. اما صدراعظم افغانستان (حفیظ الله امین) از شروع تابستان کوشش های مصرانه به خرچ داد تا تره کی را تشویق نماید شخصاً به کیوبا سفر کند و در برابر همه جهانیان به مثابهٔ لیدر جدید جنبش انقلابی بیاستد. تره کی باید حد اقل از همین حرکت امین به شک و تردید می افتید. او (تره کی) بخوبی آگاه بود که امین قبلاً هیچگاهی حتی کوچکترین موقع و امکان را هم از دست نمیداد تا شخصاً در سطح بین المللی نمایان گردد و مخصوصاً در اجتماع شخص نامداری همچون فیدل کاسترو قرار بگیرد. اما اکنون او این افتخار را به طور داوطلبانه به "معلم" خود می داد. تره کی که مجذوب تملق می شد، نیرنگ امین را نتوانست ببیند.
کریوچکوف از مسکو به دفتر کی. جی. بی. تیلگرامی فرستاد و در آن توصیه کرد تا تره کی را از سفر به هاوانا منصرف سازند. در مسکو حدس می زدند که امین می تواند از عدم موجودیت طولانی تره کی در کابل استفاده کرده و تمام قدرت را غصب کند. متأسفانه رئیس دولت افغانستان به استدلال ادارهٔ کشف گوش نداد. افزون بر آن تره کی، به مشورهٔ امین اعلام کرد که قصد دارد به هاوانا در طیارهٔ "بوینگ" که چندی قبل از امریکا خریداری گردیده بود سفر کند. تشویش مسکو هرچه بیشتر شد، زیرا اطلاعات حاکی از آن بودند که بالای تره کی شاید حملاتی صورت بگیرند.
به مأمورین شوروی مقیم کابل هدایت داده شد تا یکبار دیگر با تره کی ملاقات نموده و او را معتقد بسازند تا از طیارهٔ مخصوص حکومت شوروی و با عملیهٔ پرواز شوروی برای سفرش استفاده نماید. با دشواری های فراوان تره کی پیشنهاد مسکو را پذیرفت.
هئیت افغان به تأریخ ۳۰ آگست عازم کیوبا گردید. در ترکیب هئیت به استثنای خود تره کی عمدتاً طرفداران امین بودند: وزیر امور خارجه شاه ولی، یکی از منصب داران اسبق پولیس و اکنون آمر دفتر رئیس دولت ترون، قوماندان گارد رئیس دولت جانداد و دیگران. چون در بازگشت از کیوبا هئیت افغانی در مسکو قرار بود توقفی داشته باشد، امین به "نفرهای" خود مخفیانه وظیفه داد تا با افرادی در اتحاد شوروی ملاقات نموده و به آنها خبر بدهند که گروپی از خلقی های برجسته در حال به راه اندازی کودتاه علیه او (امین) هستند.
چنین به نظر می رسید که امین از پلان های وزراً و همچنان سروری به خوبی آگاهی داشت. حالا دیگر مهم آن بود که کی در این بازی سبقت خواهد جست؟
صبح ۱۰ سپتمبر، طیارهٔ نوع IL-62 مربوط پارک طیاره های حکومت اتحاد شوروی در بازگشت از هاونا در مسکو توقف کرد. از پیش طوری پلان گردیده بود که رئیس دولت افغانستان هنگام اقامتش در مسکو، استراحت نموده و ملاقاتی با لیونید بریژنیف بعمل بیاورد. شام همان روز ملاقات دو رئیس دولت در کرملین صورت گرفت.
اما دیدار بریژنیف و تره کی ملاقات عادی و پروتوکولی دو رئیس دولت نبود. سندی را که بریژنیف قرار بود به سمع تره کی برساند حاوی مسائل نهایت داغی در مورد اوضاع در جمهوری دیموکراتیک افغانستان بود، همزمان تره کی جداً فراخوانده می شد تا در حکومتش نظم را تأمین نماید.
مهمان افغانی که حین پرواز طویل و خسته کن از هاوانا الی مسکو، توصیف ها و خوشخدمتی ها را در کیوبا و حتی در داخل طیارهٔ حکومتی کافی دیده بود، حین اقامت در مسکو اوضاع را عادی پنداشته و فکر می کرد که یک ملاقات معمولی جا خواهد داشت. تره کی حتی از اینکه او را تنها بدون همراهان به کرملین فراخوانده بودند تعجب نکرد. در پهلوی بریژنیف کاملاً رسمی و جدی، وزیر امور خارجهٔ شوروی آندری گرومیکو و همکار منشی عمومی الکساندروف – آگینتوف نشسته بودند. ترجمانی را گاوریلوف، شخصی که حین ملاقات های قبلی در کرملین نیز این وظیفه را به دوش داشت به پیش می برد. بریژنیف بعد از به آغوش گیری ها و بوسه ها با تره کی، فوراً به اصل موضوع پرداخت و در حالیکه چشمانش از کاغذ دور می شدند شروع کرد به برشمردن اشتباهاتی که انقلابیون افغان آنرا مرتکب گردیده بودند و نقایصی که باید در زودترین فرصت رفع شوند.
در شروع بریژنیف از ساختار نظام حزبی، افزایش کمیت اعضای حزب از میان کارگران، دهاقین و روشنفکران پیشتاز یاد آوری نمود. . . در بارهٔ ضرورت اعزام اعضای جدید حزب به جبهات جنگ داخلی سخن گفت.
بدینترتیب به عقیدهٔ بریژنیف ازدیاد کمیت و استحکام صفوف حزب همزمان با مبارزه علیه ضد انقلابیون رفع میگردید.
تر ه کی پس از آشنائی با ملاحظات بریژنیف گفت :
-"بسیار عالی". ولی در عین زمان با خود فکر کرد: "این دهاقین پیشرفته و کارگران پیشاهنگ را ما از کجا دریابیم؟"
بریژنیف به خواندن "نقل نامه اش" ادامه داد :
-" تشدید کار و فعالیت های سیاسی - تربیوی و تبلیغاتی در میان مردم اهمیت فوق العاده دارد. رفیق تره کی میخواهم از یک مورد مرتبط یاد آور شوم : همین اکنون در یازده ولایت شما مشاورین امور حزبی ما دوشادوش منشی های کمیته های ولایتی حزب دیموکراتیک خلق کار می کنند. مگر در عین حال بسیاری از این منشی ها همزمان دو وظیفه را به پیش می برند، یعنی والی همین ولایات هم هستند. به نظر ما کار ها نتایج بهتر می داشتند اگر پُست های دولتی از حزبی جدا می بودند.

با در نظر داشت خصوصیات کشور شما، تبلیغ و ترویج بهتر پالیسی حزب و حکومت در بارهٔ دین و آزادی های اجرای مناسک مذهبی نهایت مهم هستند. . . در شرایطی که مبارزه با ضد انقلابیون وجود دارد خیلی مهم است تا به انتخاب و جابجا ساختن کدرها در قوای مسلح و دستگاه دولتی و حزبی از دقت و توجه خاص استفاده صورت بگیرد. من باخبر هستم که شما در این مورد تجارب بسیار تلخ دارید: موارد خیانت به وطن از طرف بعضی از قوماندانان وجود داشته است، والی ها و کارمندان ارشد حزبی بعضاً از موازین عدول می نمایند. . ."

تره کی با انتقادات بریژنیف موافقت نموده می گفت :

- " تشکر، تشکر رفیق بریژنیف. من بعدتر در بارهٔ مواردی که شما به آن اشاره نمودید ابراز نظر خواهم کرد. می خواهم از شما خواهش کنم تا در صورت امکان ترجمهٔ سخنان کنونی خود را از طریق سفیر شوروی در کابل به شخص من بفرستید. اگر چه من گفته های شما را یاد داشت می گیرم، ولی می خواهم متن کامل صحبت شما را داشته باشم تا آنرا به فرصت و بدون عجله بخوانم."

بریژنیف در حالیکه سرش را از کاغذ بلند نموده بود گفت: " ما ترجمهٔ متن را به شما می فرستیم." و فوراً به خواندن بقیهٔ "نقل نامه" ادامه داد. بریژنیف دیگر اکنون به همان نقطهٔ رسیده بود که به این انقلابی باید "چیزی" را بگوید، که به خاطر آن امروز به کرملین فراخوانده شده است. بریژنیف خطاب به تره کی گفت :

"ما بارها در صحبت ها و در مکاتبه ها با شما بالای اهمیت رهبری مشترک و واقعی در حزب و رعایت بلاقید و شرط اصول آن تأکید نموده ایم. . . من آگاه هستم که بیروی سیاسی شما در این راستا مصوبه های خوبی را تصویب نموده است، ولی طوریکه دیده می شود تطبیق آنها در عمل نهایت بطی بوده است. رفیق تره کی می خواهم با شما باز صحبت نمایم. عدم رفع معضلات که به آن اشاره شد و همچنان تداوم عدول و تخلف از موازین دیموکراسی درون حزبی، سرکوبی های بی موجب رفقای حزبی به باور کامل ما، نیروی حزب را تضعیف ساخته، خلاقیت آنرا سلب نموده و نتیجتاً در میان کدر ها و مردم اوضاع را متشنج می سازد. . ."

بریژنیف پس از ایراد مونولوگ طویلش مکثی کرد و با دیدگان جدی از بالای عینک به تره کی که در مقابلش نشسته بود نگریست. نهایت خسته به نظر می رسید. رنگ چهرهٔ گاوریلوف، ترجمان که از قبل با متن "نقل نامهٔ" بریژنیف آشنا ساخته شده بود نیز پریده بود؛ او با عصبیت کاغذها را در دستهایش سر وسامان میداد. اکنون دیگر لحظه ای فرا رسیده بود که بریژنیف باید تره کی را از خطر که عملاً تهدیدش می کرد باخبر می ساخت. اما سؤال این بود که آیا منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق به خطر پی خواهد برد؟ به آن ملتفت خواهد شد؟ بریژنیف در ادامه گفت :

- " رفیق تره کی، با اعتماد که میان ما و شما وجود دارد، می خواهم دین خود را در برابر شما تا اخیر ادا نموده و مسئله ای را که نه تنها موجبات تشویش ما را بلکه تا جای که ما آگاه هستیم رهبری حزب دیموکراتیک خلق افغانستان را نیز نا آرام ساخته است با شما در میان بگذارم. در شرایط انقلابی افغانستان، ما نقش شما را رفیق تره کی به مثابهٔ منشی عمومی حزب و رئیس شورای انقلابی کاملاً درک می کنیم، یعنی در حزب و در دولت آنرا مهم ارزیابی می نمائیم. ولی در عین حال باید تأکید کنم که مصلحت نیست تا کسی به استثنای شما نقش فیصله کن را در رهبری کشور، قوای مسلح و ارگان های امنیت دولتی بازی کند. در صورت بروز شرایط معین وضع می تواند انکشاف و عواقب ناگوار داشته باشد."

تره کی در حالیکه صدایش به سختی شنیده می شد زیر لبان گفت : " درست است."

مشاور وزارت امور خارجه (نویسندگان در پاراگراف قبلی از گاوریلوف به نام ترجمان یاد میکنند) حین وقفهٔ که ایجاد شده بود کوشش کرد درک کند که آیا مهمان افغانی جملات منشی عمومی را به درستی فهمیده یا خیر؟ در اصل به خاطر همین چند جمله ملاقات کنونی سازمان یافته بود. بریژنیف با تمام وضاحت به همتای افغانی خویش رسانید : " با آتش بازی نکن، تقسیم قدرت را با امین متوقف بساز، او را از سر راهت دور کن. از ظاهر تره کی نمی شد نتیجه گیری کرد که آیا او واقعاً همهٔ خطری که متوجه اش بود درک کرده یا هنوز هم در بی خبری ساده لوحانه به سر می برد. یگانه چیزی که از زبان تره کی در جواب به هشدارهای جدی بیرون برآمد کلماتی "درست است"، بودند.

سپس لیونید بریژنیف توجه تره کی را به آمادگی ضعیف قوای مسلح افغان جلب کرده از مورال پائین سیاسی نظامیان حرف زد و از ضعف اردو در راه مبارزه علیه ضد انقلاب یاد آور شد.

قابل تذکار است که اتحاد شوروی طی شش ماه اخیر به افغانستان صدها تانک، بیردیم، توپخانه، طیاره و هیلیکوپتر ارسال داشته بود. بریژنیف با لحن طعنه آمیز علاوه کرد : "با تأسف توصیه های مشاورین نظامی ما که در اردوی شما اضافه از یک هزار و پنجصد تن هستند، به صورت مکمل در نظر گرفته نمی شوند." سپس مجدداً لحنش را تغییر داده علاوه کرد: "اتحاد شوروی در آینده نیز به کمک های همه جانبه و حمایت خود از حزب و مردم افغانستان ادامه خواهد داد." بریژنیف وقتی آخرین صفحهٔ را که باید قرائت می کرد، خواند تو گوئی بار گرانی از شانه هایش دور شد.

اکنون دیگر نوبت تره کی بود تا رشتهٔ سخن را به دست بگیرد. تره کی که در زد و بند ها و بازی های دستگاه اداری تجربهٔ کافی داشت در شروع با کلمات کج و وج از بریژنیف به خاطر انتقادات و مشوره ها اظهار امتنان نمود. سپس بر پاره ای از قسمت های صحبت بریژنیف مکث کرد. مثلاً در بارهٔ جدا سازی پُست های حزبی و دولتی: " ما این کار را آزمایش نمودیم، ولی با تأسف که در شرایط افغانستان چنین یک طرز العملی نتیجه نداد. در شرایط جنگ ما موقتاً مجبور هستیم قدرت را بیشتر در یک دست متمرکز بسازیم." تره کی در عین حال موافقت کرد که لازم است سیستم و ادارهٔ منظم ارگانهای حاکمیت در محلات ایجاد گردد: " هنوز ماشین ادارهٔ فئودالی را سرنگون نتوانسته ایم."

تره کی پس از وقفهٔ ادامه داد: " قوای ما، مخصوصاً قطعات پیادهٔ اردوی ما تحت تأثیر شدید ملاها و افراطیون دینی که خود را "اخوان المسلمین" می نماند قرار داشتند. ما اینها را "اخوان الشیاطین" می نامیم. بدیهی است که مورال نظامیان در چنین قطعات باید پائین باشد. اکنون تصمیم گرفته شده است تا دستان این "اخوان الشیاطین" را کوتاه ساخته و اوضاع را به نفع خود تغییر دهیم. جالب است که ما تا هنوز از طرف یک سرباز هم با موارد خیانت مواجه نبوده ایم. خیانت ها عمدتاً از جانب افسران رخ می دهند." گفته های اخیر تره کی دروغ محض بود، بدیترتیب او می خواست تمایلات پرولتاری رهبران شوروی را تحریک و برجسته بسازد. جالب بود که تکتیک تره کی بسیار کارگر واقع شد، زیرا حتی گرومیکو که تا آن لحظه کاملاً خاموش نشسته بود، تو گوئی از خواب بیدار شده باشد :

- "بلی، بسیار دلچسپ است. این یک پدیدهٔ طبقاتی است."

تره کی با ملاحظهٔ بریژنیف که گویا رهبری افغانستان بعضاً به مشوره ها و توصیه های مشاورین گوش فرا نمی دهد موافقت ننموده، اطمینان داد که سرکوبی های بی بنیاد دیگر در کشور به پایان رسیده، و بالاخره به مسئلهٔ اصلی تماس گرفت. چنین به نظر می رسید که تره کی تا اخیر از عمق خطرات که او را تهدید می کرد آگاهی نداشت :

- " شما اشاره نمودید که کسی دیگری می تواند از صلاحیت های منشی عمومی حزب و رئیس شورای انقلابی که من از آنها برخوردار هستم سوء استفاده نماید. شما مسئلهٔ نهایت مهم را مطرح ساختید. منبعد به این موضوع، که در عقب من چی چیزهای رخ می دهند توجه خاص مبذول خواهم داشت."

این تمام حرفهای بود که تره کی در اینباره از آن یاد کرد. بریژنیف نخواست مجدداً در این مورد به صحبت بپردازد، گرومیکو نیز خود داری کرد. اما در پایان صحبت بریژنیف یکبار دیگر به "نقل نامه اش" نگریسته و در آن جزء دیگری را که از توجه اش باز مانده بود و از آن یاد آوری ننموده بود دریافته و در جواب به خواهش تره کی مبنی بر بحث روی همکاری های بعدی نظامی به افغانستان گفت :

- "میخواهم با شما باز صحبت کنم. شما باور دارید که در میان اعضای بیروی سیاسی حزب شما وحدت کامل وجود دارد؟"

تره کی با آنکه سوال بریژنیف غافلگیرش کرده بود، تلاش کرد راز خانه را بیرون نکشیده، و در حالیکه چندان مطمئن نبود گفت :

- " به باور من چنین یک وحدتی وجود دارد. قبل از انقلاب میان بعضی از اعضای بیروی سیاسی حزب روابط غیر دوستانه وجود داشت، کدورت ها و بدبینی های شخصی به نظر می رسیدند، اکنون که حزب بر سر اقتدار است، عناصر مذکور دیگر نفوذ ندارند."

در پایان ملاقات، تره کی مثل گذشته ها یکبار دیگر التماسانه از بریژنیف خواست تا تخنیک جدید نظامی، مهمات و تجهیزات جنگی به کشورش ارسال گردد. او (تره کی) لست طولانی ای از احتیاجاتش را که برشماری آن مدت طولانی را در برگرفت و خفقان آور بود، به سمع بریژنیف رسانید: " یازده هزار لاری، ده طیارهٔ بم افگن نوع TU-22، ده طیارهٔ شکاری نوع MIG-21، یکصدو پنجاه زنجیر ماشین محاربوی، شصت و دو عراده زرهپوش، یکصد هزار پاپوش، ۲۲ هزار کمپل، ۳۰ هزار خیمه. تره کی هکذا خواهش نمود تا مبلغ ۳۰ میلیون دالر در سال جاری برای پرداخت معاشات و سایر تأمینات افسران و سربازان به کشورش تخصیص داده شود." او همچنان خواهش کرد تا هزاران عسکر و افسر زخمی افغان برای تداوی در شفاخانه های تاجکستان و ازبکستان پذیرفته شوند.

بریژنیف که دیگر خسته به نظر می رسید و حوصلهٔ ادامهٔ گفتگو را در خود نمی دید، می خواست هرچه زودتر با انقلابی افغان خدا حافظی کند و اطمینان داد که اداره های زیربط اتحاد شوروی همهٔ تقاضاهای جانب افغان را بررسی کرده و از نتایج با خبر خواهند ساخت.

از نیمه های شب گذشته بود که تره کی به مهمانخانهٔ مخصوص در ناحیهٔ "لینینسکی گوری"* رسید. در آن هنگام او صرف یک آرزو داشت: هرچه زودتر خود را به بستر خواب برساند. تفاوت وقت میان هاوانا و مسکو هشت ساعت بود. تره کی بلافاصله پس از پرواز خسته کننده و رسیدن به مسکو در برابر محصلین افغان در مسکو سخنرانی کرد، و بعد هم این ملاقات پر از تشنج در کرملین با بریژنیف. تره کی هنگامیکه به طرف اتاق خواب می رفت در یکی از دهلیز های اقامتگاه ناگهان آشنای قدیمی خود را به نام الکسی پیتروف که بروت های انبوه و گسترده اش دیگر ماش و برنج شده بود و در کابل در آنزمان "رسماً" به حیث خبرنگار آژانس "تاس" کار می کرد، دید. آنها یکدیگر را فوراً شناخته، در آغوش کشیدند و تره کی لیوشه (مصغر نام الکسی بوده که صرف به دوست و قریب نزدیک خطاب می شود) را نزد خود برای نوشیدن "گیلاسی" دعوت کرد. الکسی بدون تأمل دعوت تره کی را پذیرفت. تصادفی نبود که این شخص (الکسی پیتروف) در این ناوقتی های شب به اقامتگاه حکومتی آمده بود.

علت آمدن الکسی به اقامتگاه در آن بود که رهبری ریاست اول کی. جی. بی. مطمئن نبود که تره کی همه سخنان بریژنیف را طوری که لازم بود درک کند. ترس آن وجود داشت که مبادا تره کی به هوشدارهای نهایت جدیی بریژنیف ملتفت نشده باشد؟ روی این منظور برای کسب اطمینان قطعی نزد تره کی الکسی پیتروف که سالیان متمادی با منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق آشنائی نزدیک داشت فرستاده شد. الکسی به لسان دری بلدیت کافی داشت، بناءً صحبت آنها خودمانی و سری باقی میماند.

پس از جا گرفتن در عقب میز کوچکی، مهماندار آنچه آنها فرمایش داده بودند آورد. الکسی از تره کی در بارهٔ ملاقات با بریژنیف پرسید.

تره کی با علاقمندی و صادقانه گفت: - " سخنان بریژنیف بالای من اثر بسیار خوب گذاشتند. لیونید بریژنیف و فیدل کاسترو انقلابیون واقعی هستند!"
سپس الکسی با کمال احتیاط پرسید :- " میخواهم بفهمم که شما سخنان بریژنیف را در بارهٔ آنکه "نباید کسی دیگری جز شما در رهبری کشور از مواضع فیصله کن برخوردار باشد" چگونه درک نمودید؟
- تره کی به فکر فرو رفت. سپس اندکی ویسکی نوشیده گفت :
- "می فهمی، این پرواز ها از اینسو به آن سو و از آن سو به این سو . . . کمبربند های مختلف ساعتی. من کم خوابیده ام. بسیار خسته هستم و تمام حرفهای لیونید بریژنیف را گرفته نتوانستم. مگر او وعده داد تا متن مکمل سخنانش را برایم بفرستد."
الکسی پس از آنکه حرفهای تره کی را شنید بطور مختصر ولی با صراحت به "رهبر کبیر" گفت: - " در افغانستان یک کودتا در حال تدوین است. حفیظ الله امین شما را می واهد از قدرت برکنار بسازد. کودتاه احتمالاً طی چند روز نزدیک به وقوع خواهد پیوست. رفیق بریژنیف همین موضوع را می واست به اطلاع شما برساند. ولی شما می انید که موقف رفیق بریژنیف به او اجازه نمی اد تا با شما مسائل را آشکاراتر مطرح سازد.
تره کی متحیر شده بود. ولی ترسیده به نظر نمی سید. دیده می د که که او هنوز هم همهٔ خطراتی را که واقعاً او را تهدید می نند به خوبی درک نکرده است. تره کی پرسید : "پس از رسیدن به کابل، چی باید بکنم؟"
- "شما باید دلایلی مقنعی را بیابید تا امین را از همه کرسی ها برکنار کنید، شاید حتی بهتر باشد تا او را به نسبت جنایاتی که مرتکب گردیده به محکمه معرفی کنید."
تره کی در حالیکه خوشباوری از چهره اش پیدا بود از جایش برخاسته گفت :
- "ای، بابا، الکسی! من فکر می کنم که با امین همه مشکلات رفع می شود." الکسی نیز از جایش برخاست، او درک میکرد که رئیس دولت افغانستان خسته است و باید تنها گذاشته شود تا استراحت کند.
دوستان قدیمی حین خداحافظی یکدیگر را در آغوش کشیدند.

***

همان روز، یعنی به تاریخ ۱۰ سپتمبر افراد امین که رئیس دولت را در سفرش همراهی می کردند، نیز وقت خویش را بیهوده نمی گذراندند. آنها وظیفه داشتند تا به رهبری روسیه خبر بدهند که تعدادی از "قهرمانان منحرف شدهٔ انقلاب" علیه صدراعظم افغانستان (هدف امین است) میخواهند توطئه نمایند.
رئیس ادارهٔ استخبارات عزیز اکبری، وقتی چشمش در اقامتگاه به بوگدانوف خورد فوراً نزد او رفته گفت که میخواهد با او صحبت کند. بوگدانوف یکی از کارمندان اداره اش را که به زبان دری بلد بود نزد خود فراخواند تا ترجمانی کند. اکبری خطاب به بوگدانوف خاطر نشان ساخت که او وظیفه دارد هدایت شخص امین را به اطلاع او برساند وعلاوه کرد که علیه حفیظ الله امین در کابل کودتایی در راه اجرا قرار دارد که در رأس آن چهار تن از خلقی های عالی رتبه قرار دارند. اکبری پس از آنکه نامهای این چهار تن را به زبان آورد به سخنانش چنین ادامه داد: " رفیق امین خواهش کرد تا صحبت آنها را جگرن ترون که لسان روسی را به سطح عالی بلد است ترجمه کند." اما جملات بعدی اکبری بوگدانوف را کاملاً تکان داد و شدیداً متعجب ساخت : "شما باید بدانید که هر آنچه که من در حضور ترون خواهم گفت دروغ محض است."
بوگدانوف که کنجکاوی اش شدید تر شده بود و هرچه زودتر می خواست اکبری را بشنود، ترون را که تو گوئی فقط منتظر یک اشاره بود فرا خواندند تا ترجمانی کند.
وقتی این سه نفر تنها ماندند، عزیز اکبری یکبار دیگر موضوع موجودیت توطئه را تکرار نموده و نامهای طراحان آنرا گرفت. بوگدانوف طوری نشان داد که گوئی اولین بار است در این باره چیزی می شنود. وقتیکه اکبری بعد از صحبت اتاق را ترک گفت، آمر نمایندگی کی. جی. بی. در کابل (ایوانوف) رو به ترون نموده پرسید: " شما در این باره چه نظر دارید؟" ترون گفته های اکبری را کاملاً تائید نموده و آنرا واقعیت نامیده، افزون بر آن گفت که دسیسه چینان نه تنها می خواهند امین را از قدرت برطرف نمایند، بلکه می خواهند او را به قتل برسانند. آنچه ترون گفت برای بوگدانوف چیز نوی نبود، اما سپس صحبت رنگ کاملاً دیگری به خود گرفت : ترون با استفاده از کلمات رکیک به دشنام دادن تره کی پرداخت، او را پیر مردی که عقلش را از دست داده نامید و اضافه کرد که کودتا چیان قصد دارند او را (ترون) نیز از بین ببرنند. ترون حین خداحافظی به زبان روسی گفت: "اینطور گپ هاست."
بوگدانوف طبق معمول آمر دفتر تره کی را فراخواند تا دستخوش تحریک ها نگردیده، بلکه برعکس تمام تلاش خود را به خرچ دهد تا افتراق در رهبری به وجود نیآید.
بوگدانوف پس از خداحافظی با ترون به دهلیز برآمده و مجدداً به جستجوی اکبری پرداخت، وقتی او را پیدا کرد با اشاره به یکی از اتاق های خلوت او را برای گفتگو فراخواند. اکبری در انتهای هیجان و هراس قرار داشت، در حالیکه جملاتش قطع و وصل می شدند اظهار داشت که اگر حرف از توطئه ای در میان باشد، این امین است که آنرا به راه انداخته، او میخواهد تره کی را براندازد و خودش تمام قدرت را در افغانستان به دست بگیرد. به گفتهٔ اکبری امین توانسته لوی درستیز و سایر اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب را طرفدار خود بسازد. چون این سه وزیر سد راه او گردیده اند، امین می خواهد در قدم اول کار آنها را یکطرفه کند. کودتا به زودی به وقوع می پیوندد.

بوگدانوف آخرین روزهای رخصتی اش را در مسکو سپری می کرد؛ حالا دیگر روشن بود که هرچه زودتر باید عازم کابل گردد. صبح، وقتی به "یاسینیووا" (دفتر مرکزی کشف خارجی اتحاد شوروی) آمد راپور مفصلی را در بارهٔ گفتگوهای شبانه با افغانها آماده ساخت. نتیجه گیری عمومی راپور او قرار ذیل بود : " امین طی روزهای نزدیک گامهای قاطع را برای غصب قدرت خواهد بر داشت."
شب، حین جلسهٔ که در دفتر کریوچکوف دایر گردید، ایوانوف آمر دفتر کی. جی. بی. تحلیل خود را از اوضاع ارائه کرد. او ضمناً خاطر نشان ساخت که "در صورت پیروزی کودتا، امین به ترور و سرکوب عمومی خواهد پرداخت. او کوشش خواهد کرد تا باقیمانده های پرچمی ها و خلقی های را که اطاعت نمی کنند از بین ببرد. در حقیقت این از بین رفتن حزب خواهد بود. او جنگ ها را به پشتونستان انتقال خواهد داد، چیزی که حتی موجب در گیری جنگ بزرگ میان افغانستان و پاکستان خواهد شد. چون کمک های نظامی ما به کابل خیلی عظیم هستند بناءً انکشاف اوضاع بدین منوال خطر آنرا که تصادمات مستقیم میان امریکا و شوروی در منطقه رخ بدهند، نفی نمیکند."
بوگدانوف پس از ترسیم تصویر تاریک از اوضاع علاوه کرد که از رفقای که طرفدار اقدامات شدید علیه امین هستند حمایت می کند.
کریوچکوف در حالیکه با او موافقت می کرد گفت: " تأثیر این شخص بالای پروسه های سیاسی باید محدود گردد."
جنرال میدینیاک به نوبهٔ خود گفت: " گام اول از جانب ما برداشته شده است. ما تره کی را از خطر که مستقیماً او را تهدید می کند باخبر ساختیم. اگر او خودکش نیست، پس باید تدابیری را روی دست بگیرد."
کریوچکوف که لحنش ناراضی به نظر می رسید سؤال کرد: " چه کارهای ضروری دیگر باید صورت بگیرند؟ در این مورد فکر کنید. شاید بهتر باشد تا پارلمان برای حل حقوقی معضله ذیدخل ساخته شود؟"
رفقا همه شانه های خویش را با تعجب بالا انداختند. این رئیس صاحب چی می گفت، کدام پارلمان؟ او شاید افغانستان را با سویس مغالطه کرده بود...

به هر صورت، حکم در مورد امین صادر گردیده بود، این را دیگر همه می دانستند. اما سؤال اساسی این بود که حکم مذکور چگونه باید تطبیق شود؟ کی باید او را از بین ببرد؟ در آنوقت، در آن دفتر هیچکس نمی خواست جملاتی را به کار ببرد که در صورت ناکامی باعث از دست دادن مقامش گردد.
بوگدانوف خاموشی را که حکمفرما گردیده بود شکسته گفت: " به هر حال بیائید اینطور قرار بگذاریم. من به کابل پرواز می کنم. با هردو جانب متخاصم موضع تغییر ناپذیر قبلی ما را یک بار دیگر در میان می گذارم: "ما طرفدار وحدت در صفوف حزب و رهبری آن می باشیم. اگر مخالفین باز هم مسئلهٔ امین را بالا می کنند، من با علامتی به آنها خواهم فهماند که آنها خود باید این مشکل را رفع کنند. ما در امور داخلی جمهوری دیموکراتیک افغانستان مداخله نمی کنیم."
همینطور فیصله صورت گرفت.
کریوچکوف چند روز قبل نیز مجلس بزرگی را روی مسائل افغانستان به راه انداخته بود، این یک مجلس بین الاداری بود: در آن نمایندگان ادارهٔ کشف خارجی، ریاست عمومی اول (رئیس ادارهٔ عمومی اول، کی. جی. بی.، کریوچکوف)، ریاست عمومی کشف نظامی (رئیس این اداره ایواشوتین) شرکت داشتند. همهٔ شبکه های استخباراتی نامبرده انکشاف اوضاع را در افغانستان تاریک ارزیابی می کردند. بطور مثال کریوچکوف با استناد از راپورهای نمایندهٔ خاص کی. جی. بی. در کابل ایوانوف یاد آور گردید که امین با توطئه اندوزی ها و خود خواهی هایش، غیر قابل پیشبینی گردیده و تهدیدی است در راه رشد سوسیالیزم برای افغانستان و خطر جدی است برای منافع اتحاد شوروی در این کشور. رئیس ادارهٔ کشف نظامی به نوبهٔ خود از موارد متعدد تشدید حضور نظامی امریکا در منطقه یاد آوری کرده اضافه نمود که او خیانت را از طرف امین دور نمی بیند. او همچنان معلومات طویلی در مورد از دست دادن مواضع در شرق میانه به حاضرین ارائه کرد. به عقیدهٔ رئیس کشف خارجی شوروی، یگانه راه که از طریق آن میتوان کنترول اوضاع را در افغانستان حفظ کرد، اعزام قوا به این کشور است.
گفته های رئیس کشف خارجی موجب آن گردید تا برای لحظاتی در اتاق خاموشی خفقان آوری مستولی گردد. اشتراک کنندگان این مجلس سری همه به خوبی ایواشوتین را می شناختند و درک می کردند که او هیچگاه چیزی را خود سرانه از زبان بیرون نمی آورد. این بدان معنی بود که پر قدرت ترین وزیر، یعنی اوستینوف متمایل به حل نظامی مسئله گردیده بود. دور از امکان نبود که از طریق گفته های ایواشوتین در این مجلس می خواستند نظریات سائر مسؤولین شبکه های استخباراتی را بفهمند.
کریوچکوف از ابراز نظر خویش ابا ورزید، چون وظیفه داشت نظر آمر مستقیم خود را، یعنی آندروپوف را ابراز کند: " یوری آندروپوف به این عقیده بود که در شرایط کنونی ما نباید به چنین عملی متوسل شویم."
نتیجه گیری های مسؤولین شبکه های متعدد استخبارات شوروی این بود که اوضاع در مجموع در منطقه و خاصتاً در افغانستان موجبات تشویش زیادی را به بار آورده است. همه موافقت کردند که فعالیت های امین را به وسیلهٔ تشریک مساعی تحت کنترول بگیرند، مخصوصاً امکان تأمین تماس او با امریکائیها زیر نظارت گرفته شود. به ادارهٔ "فعالیت های اوپراتیفی" وظیفه داده شد تا مداخلات ایالات متحدهٔ امریکا در امور داخلی افغانستان افشأ شده و ضد انقلابیون به عنوان اجیران امپریالیزم و صهیونیزم نامیده شوند. احتمال اعزام قوای شوروی به افغانستان صرف به محلاتی که تهدید به حیات اتباع اتحاد شوروی در آنجا وجود داشت در نظر گرفته شد.

دلچسپ است که کریوچکوف از مانورهای اداره اش (ریاست عمومی اول) در اروپا در رابطه به آماده سازی پرچمی ها برای کودتای آینده در آن مجلس حتی یادی هم نکرد. این معلومات حتی از رفقای ادارۀ کشف نظامی نیز در خفأ نگهداشته شده بود.

ادامه دارد

فصل هفتم

کرونولوژی کودتا

۱۱سپتمبر

به تـأریخ فوق الذکر نور محمد تره کی و هیأت همراهش از مسکو به کابل بر می گشتند. در طیارهٔ حکومت اتحاد شوروی یکجا با آنها مشاورین و مأمورین دوایر و ارگان های مختلف شوروی با همسران و فرزندان شان که عازم افغانستان بودند نیز حضورداشتند. البته اشخاص عادی در قسمت اخیر طیاره جائیکه محافظین و پیش خدمت ها می باشند جا داده شده بودند نه در سالون مخصوص برای اشخاص عالی رتبه. در آنزمان سفر در یک طیاره با رهبری عالی کشور افتخار بزرگ محسوب می شد. اگرچه امروز هم چنین است.
برای استقبال از رئیس دولت و حزب عده ای (عدهٔ) کثیری از اشخاص مهم در میدان هوائی کابل جمع گردیده بودند.
اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق، وزراء ، مسؤولین قوای مسلح، سفرا همهٔ آنها تلاش داشتند مراتب احترام خود را به رفیق تره کی ابراز دارند. دیپلوماتان خارجی سخت علاقمند بودند معلوماتی را در مورد چگونگی اوضاع در سطوح بلند حاکمیت افغانستان بدست بیاورند. آنروزها کابل مملو از شایعات گوناکون و حتی غیر قابل تصور بود: می گفتند که امین اجنت سی. آی. ای. است که بزودی از قدرت برطرف خواهد شد. در عین حال گفته می شد که روزهای تره کی هم به اتمام رسیده و امروز یا فردا کودتایی علیه وی صورت خواهد گرفت....
الکساندر پوزانوف، سفیر شوروی که در آنوقت شیخ السفرای کوردیپلوماتیک در کابل بود نیز در میدان هوائی حضور داشت. دورادور پوزانوف دسته ای از دیپلوماتان ارشد از کشورهای مختلف حلقه زدند. آنها می خواستند از زبان سفیر شوروی در مورد اوضاع افغانستان بشنوند. اما سفیر شوروی مثل همیشه از کلمات و جملاتی استفاده می کرد که از آن کدام مفهوم معینی را نمی شد درک کرد.
در جملهٔ دیپلوماتان شوروی که به میدان هوائی آمده بودند منسوبین دستهٔ هجومی "زینیت" که دریشی های ملکی به تن کرده بودند نیز قرار داشتند. آنها به میدان هوائی مسلح ولی با وظیفهٔ نچندان مشخص فرستاده شده بودند. به آنها گفته شده بود: "نظارت کنید، نظر به اوضاع عمل نمائید، تحریکات احتمالی را دفع کنید."
اسقبال کنندگان در میدانی تعمیر محقر میدان هوائی گرد آمده بودند و در حالیکه به آسمان صاف افغانستان می نگریستند انتظار طیاره را که باید در دقایق نزدیک به زمین فرود می آمد می کشیدند.
در افغانستان هرآنچه که پیدا می شود حتماً از آنسوی کوه ها پدیدار می گردد: اولین اشعهٔ آفتاب صبحگاهان، ابری که زمین ترکیده را از فرط گرمی زیر باران می گیرد. از آنسوی کوه ها بادهای تازه و خنک می وزند و همچنان گردبادهای بی رحمی که در سر راه خویش همه چیزها را نابود می سازند نیز از آنسوی کوه ها هجوم می آورند. و بالاخره از آنسوی کوه ها راه پیماهان آمده و طیاره ها فرود می آیند.
زمان فرود آمدن طیارهٔ حامل رجال عالی دولتی نزدیک می شد، ولی تعجب آور بود که در میان استقبال کنندگان "شخص دوم" دولت افغانستان که عملاً ریاست حکومت، رهبری قوای مسلح، ارگان های امنیتی، وزارت امور خارجه، قهرمان اصلی "انقلاب" ثور، رفیق حفیظ الله امین به نظر نمی خورد و عدم موجودیت او سبب اضطراب حاضرین وسرگوشی استقبال کنندگان گردید. کسی از میان دیپلومات ها حدسیات غیر قابل تصور را به میان کشید: "شاید از همه مقام ها برطرف شده باشد؟ و یا، احتمالا (احتمالاً) در یکی از اتاق های مخصوص میدان هوائی که تحت حفاظت قرار دارد مخفی گردیده و تا زمان موعود نمی خواهد خود را به دیگران نشان بدهد؟
و اینک، سرانجام آز انسوی کوه ها طیارهٔ مسافر بری که بال های نقره ای رنگش برق می زدند نمایان گردید. نخست به نظر رسید که طیاره شروع به نشستن کرد، ولی سپس تو گوئی پیلوتان صرف نظر کرده باشند طیاره به پرواز در حالت عمودی پرداخته، اندکی آنسوتر از ترمینل رفته و در عقب قله ها از دیده ها ناپدید گشت. لحظاتی بعد طیاره مجدداً که معلوم شد اینبار تصمیم به فرود آمدن گرفته به دور دیگری رفت. غُرش طیاره آنقدر زیاد بود که استقبال کنندگان فکر می کردند که موتور های طیاره با آخرین قدرت بکار افتیده اند.
اینهمه عجیب به نظر می رسید. هوای فضای کابل صاف و بدون ابر بود، به گفتهٔ پیلوت ها : "ملیون در ملیون دیده می شد". روی خط رنوی نیز موانعی به چشم نمی خورد. اما طیاره هیچ نمی خواست به زمین بنشیند. تو گوئی کدام قدرت نامرئی او را به زمین اجازه نمی داد.
اظطراب در میان آنهائی که برای استقبال آمده بودند و در مقابل عمارت میدان هوائی صف بسته بودند هرچه بیشتر شد. مشاورین و دیپلوماتهای خارجی از یکدیگر می پرسیدند: "چی گپ است؟" صرف پس از کوشش سوم طیارهٔ حامل تره کی دقیقاً بالای خط رنوی قرار گرفته و بالاخره به زمین نشسته و بطرف ایستگاه حرکت کرد. درست در همین اثنی یک موتر فولکس واگون به میدان هوائی آمده و از آن حفیظ الله امین پیاده گردیده و برق آسا خود را نزد استقبال کنندگان رسانده و در آخرین لحظه جایی خود را بالای قالین پذیرایی گرفت.
تره کی در حالیکه مثل همیشه تبسم پر درخشش و مهربان در دهن داشت طبق مقررات اول به پائین شدن از زینه های طیاره شروع کرد. او با همکاران و یاران خود که همه با کمال احترام در قطار ایستاده بودند سلام وعلیکی نموده و "شاگرد وفادار" خود را با گرمی در آغوش کشید. اتفاقاً بعد ها برخی از حاضرین تأکید می کردند که تره کی در شروع با دیدن امین در جمع استقبال کنندگان نهایت بهت زده شده بود، تو گوئی دیدن او در قطار دیگران برای او غیر منظره

بود. در عین حال ظاهراً، از دور همه چیزها طبق معمول می نمودند: "شاگرد" مشکورانه سر تعظیم فرود می آورد و دست "استاد" خود را بوسه می زد، آنها یکدیگر را مانند نزدیکترین خویشاوندان در آغوش کشیدند. تره کی که احتمالاً از احوال وزرای مخالف جویا می شد پرسید: "من امیداور هستم، همه اینجا استند؟" امین با مواظبت تمام تره کی را از آرنج گرفته گفت: "تشویش نکنید، همه در جای خود استند. همه با بی صبری انتظار برگشت شما را داشتند."
تره کی با سائر اراکین دولت با خودداری احوالپرسی نموده و تمثیل کرد که آنها را نیز می بوسد. سپس با گام های بشاش و فنری (سپرنگ دار) به طرف دیپلوماتان خارجی روان گردید. با شدت و احساس زیاد دست سفیر شوروی را فشرده و به مسؤولین نمایندگی های سیاسی سائر کشورها سلام داد. پس از ختم مراسم پروتوکولی، کاروان ریاست جمهوری رهسپار "خانهٔ خلق" (ارگ تأریخی شاهی افغانستان) جائیکه قرار بود جلسهٔ مشترک کمیتهٔ مرکزی، شورای انقلابی و حکومت دائر گردد، به راه افتاد. تره کی و امین در یک موتر بودند.

اما، آنروز در میدان هوائی کابل چی اتفاقی افتید؟ چرا امین ناوقت آمد؟ چرا اینقدر دیر طیارهٔ حکومتی در فضای پایتخت افغانستان دور می زد؟ پی بردن به جواب این سؤال ها وقت گرفت.
به امین طوری خبر داده بودند که بمجرد رسیدن او به میدان هوائی دسته ای از افسران خاص که از طرفداران "یاغیان باند چهار نفره" استند از ماشیندارها بر امین فیر خواهند کرد تا او را از بین ببرند. مشکل است گفت که این تهدید تا کدام حد واقعیت داشته، اما امین به نفرهای وفادار خود هدایت داده بود تا ساحهٔ پیرامون میدان هوائی و ترمینل را "پاک" نموده و محافظین از سرک میدان هوائی الی مرکز شهر تعویض شوند. همه اشخاص مظنون بدون چون و چرا دستگیر شده، تلاشی می شدند و از اجتماع الی امر ثانی تجرید می گردیدند. امر طوری بود که اقدامات مذکور باید محتاطانه و مخفیانه صورت میگرفتند، تا باعث بروز گفتگوهای غیر ضروری نشود. امین تا وقتیکه اطمینان کامل نیافته بود که جاده و میدان هوائی تحت کنترول درآمده اند، تا آنوقت تصمیم به ترک اقامتگاه خود نگرفت. پس از آنکه خبر "امنیت است" فرا رسید، امین بلا فاصله سوار موتر "فلکس واگون" گردیده و بدون هرگونه محافظی در حالیکه خود در عقب اشترنگ نشسته بود رفت تا از "استاد محبوب" خود پذیرائی کند.

قبل از این، خبر مشابه تهدید به جانب دیگر، به آمر "اگسا" اسدالله سروری رسیده بود. گماشتگان در پیرامون امین خبر دادند که : طیارهٔ حامل تره کی از طرف قوای مدافعهٔ هوائی مستقر در میدان هوائی مورد هدف قرار خواهد گرفت. سروری بدون هرگونه اتلاف وقت گروپ هایی اوپراسیونی را به تمام نقاط که از آنها می توانست خطری احساس گردد فرستاد. او دسته های نوکریوال را در ستیشن های رادار تعویض نموده و تقریباً همه افسرانی که در همجواری میدان هوائی صلاحیت صدور "اور" را داشتند از وظایف شان برطرف ساخت. صرف پس از آنکه مطمئن شد که طیاره را هیچ چیزی تهدید نمی کند اجازه داد تا طیاره فرود آید. خود سروری نیز در آخرین دقایق به جمع استقبال کنندگان پیوست.

امین حق به جانب بود: طی مدت زمانی که رئیس دولت در کشور نبود، هیچگونه حادثه ای بوقوع نپیوسته بود، همه اراکین معلوم الحال در جاهای خویش قرار داشتند.
بدین ترتیب گفته می توانیم که آنروز هر دو جانب مساوی ماندند، ولی در عین حال بهای بازی آنها نهایت بزرگ بود.

جلسه ای که متعاقباً در "خانهٔ خلق (ارگ شاهان افغان) دائر گردید نیز مبرا از هرگونه مناقشه بود. تره کی با شادمانی حکایت طویلی را در بارهٔ کنفرانس هاوانا سر داده و مخصوصاً از نقش "افغانستان انقلابی" در جنبش کشورهای عدم انسلاک یادآوری نموده، تصریح کرد که ژورنالیستان خارجی به او توجه زایدلوصفی مبذول می داشتند. امین کوشش کرد تا در این مسیر حکایات شیرین تره کی پارچه ای مرچی را بیاندازد. او از تره کی سؤال کرد که چرا بریژنیف در مسکو او را بدون سائر اعضای هیأت پذیرفت؟ اما تره کی با مهارت رشتهٔ سخن را بطرف کمک های نظامی اتحاد شوروی برده و تره کی در حالیکه با کف زدن هایی ممتد حاضرین بدرقه می شد خبر داد که منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی لئونید بریژنیف به تمام تقاضای های جانب افغان مبنی بر افزایش قابل ملاحظهٔ کمک های نظامی منجمله تسلیحات، تخنیک، تجهیزات و البسه جواب مثبت داد. تره کی در اخیر صحبتش امین را مخاطب قرار داده با لحن ترحم آمیز به امین توضیح داد: "پسرم، این قبیل مسائل بدون گوش های اضافی حل و فصل می شوند."

اما امین غالباً حدس می زد که تره کی نه تنها روی مسائل کمک های نظامی در کرملین با بریژنیف بحث کرده بود، بلکه از کشیدگی هایی موجود نیز یاد آور شده بود.

۱۲ سپتمبر

طی مدت زمانیکه رئیس دولت در جزیرهٔ دور افتادهٔ "آزادی" [1] خود را مصروف تخیلات ساخته بود، امین است وقت خود را عبث نمی گذراند. در این ده روز که در عدم تره کی او عملاً "مالک" کشور بود، اگر چه او مؤفق نشد که مسئلهٔ "باند چهار نفره" را یکطرفه نماید، ولی توانست مواضع خود را در رهبری دولت و حزب استحکام بخشد. به

[1] کمونیست ها کشور کیوبا را که در حقیقت جزیرهٔ است در بحیرهٔ کارابین و در نزدیکی هایی اضلاع متحدهٔ امریکا قرار دارد به نام "جزیرهٔ آزادی" یاد میکردند.

کمک برادرزادهٔ خود اسدالله امین (همان را که مستشار سفارت شوروی سافرونچوک باید به کرسی های بلند آماده می ساخت) او به استخدام مستقیم افراد از جملهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی و وزرای مهم پرداخت. استخدام به شکل ذیل صورت می گرفت: اسدالله امین یکی از مأمورین را می خواست و مستقیماً از او سؤال می کرد که آیا او قصد دامینارد از امین در راه مبارزه با مخالفین و خاینین حمایت کند؟ اسدالله امین حین "صحبت" تفنگچهٔ آماده به فیر خود را به او نشان می داد و وقتی مشاهده می کرد که هم صحبتش شک و تردید دارد او را به افگندن به زندان و یا به قتل رساندن تهدید می کرد. اما در آن وقت دیگر کمتر کسی شک داشت که توازن قدرت به نفع کیست.

وقتی امین یک روز بعد از برگشت تره کی نزد وی به اقامتگاه رفت، بلافاصله از ایفای نقش "شاگرد" حلقه بگوش دست کشید. اوضاع کاملاً وضاحت داشت: یا امین باید همین اکنون فیصلهٔ برطرفی خلقی های یاغی را بدست می آورد یا خود او را از بین می بردند. اگر دو هفته پیش نتایج این کشمکش هنوز مجهول بود، مگر حالا وقتیکه او مخفیانه حمایت اکثریت اعضای کمیتهٔ مرکزی را بدست آورده بود دیگر تصمیم گرفته بود تا آخر برود. امین با صراحت تمام از منشی عمومی تقاضا کرد تا او اعضای باند "چهار نفری" را از همه کرسی ها و مقام ها برطرف ساخته و ادعا کرد که آنها متهم به توطئه علیه او و "انقلاب" استند.
امین برای صحبت مذکور بخوبی آمادگی گرفته بود. بطور مثال وقتی حرف از سروری به میان آمد، امین از تضییقات عمومی و بی رحمانه ای که ادارهٔ "اگسا" به راه می انداخت یادآوری کرد. او ادارهٔ "اگسا" را با "ژاندارم" رئیس جمهور داوود تشبیه نموده، همچنان از ادارهٔ غیر انسانی استخباراتی زمان شاه در ایران و حتی از سی. آی. ای. نام برد. او با رکیک ترین دشنام ها از میتودهای کثیف که گویا سروری در "اگسا" از آن کار می گرفت یاد آور شده و اصرار کرد که صرف برطرفی سروری می تواند تاپهٔ شرم آوری را که به روی این اداره خورده است دور بسازد.
امین تقریباً به عین شکل از دیگران، گلابزوی، مزدوریار، و وطنجار نیز یاد آور شد.
تره کی که در آغاز حسب عادت کوشش کرد تا صحبت بیشتر ماهیت صلح آمیز بخود بگیرد، در یکی از لحظات بی طاقت شده گفت:
"شاید بهتر باشد که تو خود اندکی از کارها دست بکشی و آرام کنی؟ برو به حیث سفیر به هر کشور که می خواهی. آنجا وقت خواهی داشت تا فکر کنی و قوت بیابی."
امین با تنفر به طرف منشی عمومی نگریسته و سپس جمله ای را به زبان آورد که دیگر هرگونه ادامهٔ گفتگو را بی معنی می ساخت:
"برای تو بهتر است تا سکوت کنی. نشگی و کبر سن کاملاً ترا بی عقل ساخته اند."
امین بدون آنکه خداحافظی کند اتاق را ترک گفت. دیگر تمام پُل ها ویران شده بودند. امین همان روز به تره کی تلفون کرده گفت:
" اگر تو این چهار تن خاین را برطرف نسازی و آنها را تسلیم من نکنی، در اینصورت من از اوامر تو به حیث رئیس دولت اطاعت نخواهم کرد.

۱۳ سپتمبر

و حال ما رشتهٔ سخن را به آنهایی می دهیم که مستقیماً شاهد یا اشتراک کنندهٔ آن حوادث ما سپتمبر بودند[2].

ل. پ. بوگدانوف، آمر نمایندگی کی. جی. بی. در افغانستان:

شبی که فردای آن ۱۳ سپتمبر بود من در طیارهٔ مسافربری ایروفلوت عازم کابل شدم. معاون من ولادیمیر چوچوکین که از من در میدان هوائی پذیرائی کرد اوضاع را کوتاه برایم تشریح نموده و وعده گذاشتیم که تفصیلات بیشتر را برایم در منزل من هنگام صرف نان چاشت توضیح بدهد. پس از صرف غذای چاشت من دراز کشیدم تا اندکی استراحت کنم، اما بزودی بیدار شدم. نزد من رئیس ادارهٔ "اگسا" اسدالله سروری آمده بود، بسیار می خواست تا با من صحبت کند. وقتی من از اتاق خواب پائین آمدم، توجه کردم که سروری نهایت هیجانی بود. بدون آنکه به احوال پرسی هایی دور و دراز معمول در میان افغان ها بپردازد، گفت که امین امروز امر صادر نموده تا او و سه وزیر دیگر را دستگیر کنند. من به او مشوره دادم تا هر چهار آنها همین حالا به ارگ نزد تره کی رفته و همانجا باقی بمانند و خود فوراً عازم سفارت گردیدم.
از سفارت به کریوچکوف تلفون کرده گفتم: " باید بدون هرگونه اتلاف وقت امین خنثی شود، در غیر آن ناوقت خواهد بود."
اما در همین وقت ایوانوف داخل اتاق شد. او گوشی را از من گرفته و کوشش کرد گفتگو را نرمتر بسازد، او گفت: " اجازه بدهید تا ما یک تلاش دیگر را هم برای حل صلح آمیز این مناقشه بخرچ بدهیم." سپس ما هردو نزد سفیر رفتیم تا در مورد اقدامات بعدی مشوره نمائیم.
لحظاتی بعد پوزانوف یکجا با پاولوفسکی، گوریلوف، ایوانوف و ریوریکوف نزد تره کی رفتند.

---

[2] توضیح نویسندگان کتاب: "با کسانیکه توضیحات شان را ذیلاً خواهید خواند ما طی سالهای ۱۹۸۹- ۲۰۱۰ صحبت کرده ایم. مصاحبه ها در کابل، مسکو و کشورهای اروپای غربی جا داشته اند."

حوالی ساعت شش شام به من خبر دادند که سروری با سه وزیر بدون احوال قبلی به سفارت آمده اند. آنها مصرانه خواهش می کردند تا من به حرفهای شان گوش بدهم. من به پائین رفتم. در نزدیکی دروازهٔ دهلیز موتر"بنز" که در عقب جلو آن سروری و در سیت های دیگر گلابزوی، مزدوریار و وطنجار نشسته بودند قرار داشت. سروری یکبار دیگر تکرار کرد که امر توقیف و از بین بردن آنها صادر گردیده و آنها آمده اند تا تحت حمایت قرار بگیرند. من کوشش کردم مهمانان ناخوانده را آرام بسازم و تذکر دادم که همین حالا سفیر همرا با سائر رفقای شوروی با تره کی و امین در حال گفتگو قرار داشته و باید امیدوار بود که همه چیزها بخوبی خاتمه خواهد یافت.
در این وقت به قلمرو سفارت بطور غیر مترقبه مهمان دیگری نیز آمد، شخص مذکور آمر بخش "ضد کشف" عزیز اکبری بود که پیام امین را در مورد توطئهٔ "باند چهار نفری" با خود داشت. همینکه نظرش به موتر "بنز" خورد به آن نزدیک شده با سروری به زبان پشتو صحبتی نموده و سپس سفارت را ترک کرد.
من درک می کردم که نگهداشتن وزرای افغانستان در موتر کار شایستهٔ نیست، بناءً از آنها دعوت بعمل آوردم تا به داخل تعمیر آمده و بند و بست چای را گرفتم. در یکی از لحظاتی که من و سروری دو به دو ماندیم، سروری آهسته از من سؤال کرد: "عکس العمل شوروی چگونه خواهد بود اگر ما امین را از بین ببریم؟" من یکبار دیگر از فورمول همیشگی استفاده نموده گفتم: " ما طرفدار وحدت در رهبری افغانستان استیم، این موضع اصولی ما است. شخصاً من به آن عقیده استم که به هیچکس باید اجازه داده نشود تا حزب را متفرق بسازد. از این بیشتر من به شما چیزی گفته نمی توانم. این موضوع داخلی شما است." مگر سروری طوریکه من توانستم درک کنم حرفهای مرا طوری فهمید که گویا ما مخالف پلان هایی تند روانهٔ وی نیستیم. بطور مثال سروری خاطر نشان ساخت: " آخ، چرا ما نتوانستیم اینکار را قبلاً انجام دهیم. من باید با دستان خود امین را خفک می کردم، وقتیکه او نزد تره کی آمده بود."
در این وقت به من خبر دادند که تلفون است. در آنطرف لین ترون بود. دیده می شد که اکبری به او در مورد "مهمانان" ما خبر داده بود. ترون با تمسخر پرسید: "امروز در سفارت کدام ضیافتی برپا گردیده است؟" من کوشش کردم طفره بروم و گفتم چون فقط امروز به کابل رسیده ام و هنوز از هیچ چیز خبر ندارم.
وطنجار اجازه خواست تا از تلفون سفارت استفاده کند. همرا با یکی دیپلوماتان سفارت او نزد نوکریوال رفته و از آنجا طوریکه معلوم شد به قوماندان های قطعات نظامی که در همجواری کابل مستقر بودند زنگ زده و از آنها خواست تا علیه امین برخیزند. باید گفت که وطنجار به زبان پشتو صحبت می کرد و دیپلومات ما تمام حرف های وطنجار را نفهمیده بود. بعدتر هویدا شد که پس از گفتگوها با وطنجار تقریباً همه قوماندان ها با لوی درستیز اردو یعقوب به تماس می شدند و محتوای تقاضاهای وطنجار را به او خبر می دادند. صحبت هایی را که وطنجار از سفارت می کرد برای ما نهایت ناخوشایند بود، زیرا او از لین باز، که به احتمال قوی از طرف همسنگران امین کنترول می شد زنگ می زد. این بدان معنی بود که توطئه گران از قلمرو سفارت علیه صدراعظم این کشور قطعات نظامی را دعوت به قیام می کردند.
اندکی بعدتر نمایندگان ما به سفارت برگشته و شروع به نوشتن تلگرام در بارهٔ نتایج مذاکرات شان در ارگ عنوانی "مرکز" نمودند. در این میان تلفون نوکریوال باز به صدا درآمد، کسیکه زنگ زده بود وطنجار را میخواست. با وطنجار نخست با لحن نهایت خشن امین صحبت کرده گفت: "خوب، "قهرمانان "انقلاب" مثل موش ها ترسیدید". سپس تره کی گوشی را گرفته و کوشش کرد وزرا را آرام بسازد و توصیه نمود تا به منازل خود بروند و علاوه کرد که زندگی آنها را هیچ چیزی تهدید نمی کند.

ا. م. پوزانوف، سفیر شوروی در کابل:

"در اخیر آگست امین "استاد" خود را از هر طرف تحت محاصره درآورده بود، اوضاع دیگر نه با گذشت روزها، بلکه با گذشت ساعت ها هر چه بیشتر تهدید آمیز می شد. تره کی به هیچ صورت نباید کابل را ترک می گفت. اما او مثل همیشه بی پروا بود.
برای سفر به کیوبا او از ما طیاره درخواست کرد. اما ناگهان یک روز پیش از پرواز او به ما خبر می دهد: "من در طیارهٔ خود پرواز می کنم." افغان ها فقط چندی پیش از امریکایی ها طیارهٔ مستعملی خریداری کرده بودند، تره کی همین طیاره را در نظر داشت. ما از خود پرسیدیم: "چرا تره کی تصمیم خود را با چنان شدت تغییر داد؟" ما به آن نظر بودیم که در این جا کدام موضوعی است. طیاره ایکه تره کی باید در آن پرواز می کرد، کهنه بود، هر اتفاقی با آن می توانست رخ دهد، عملهٔ آن قابل باور نبود. من به متقاعد ساختن وی پرداختم: " اینطور خوب نیست رفیق تره کی. طیارهٔ حکومتی ما برای انتقال شما همین اکنون در تاشکند قرار دارد. عکس العمل رهبری شوروی در رابطه به رد طیارهٔ شوروی منفی خواهد بود." فردا صبح به من امین زنگ زده و خاطر نشان ساخت: "کمک شما ضرورت نیست، ما از خود طیاره داریم." من بی طاقت شده به او با لحن تند گفتم: "نخیر! طوری خواهد شد که از اول پلان شده بود."
اینکه در عقب اینهمه کشمکش ها چه چیزی بوده است، حالا دیگر نمی توان پی برد. شاید هیچ چیزی نبود ولی شاید هم امین می خواست کدام ماجرای را به راه بیاندازد.
حین ملاقات در کرملین بریژنیف در گل خطری که تره کی را تهدید می کرد به وی ترسیم نمود. اما شما خود فکر کنید، پس از عودت به وطن، تره کی هیچگونه اقدام متقابل را زیر دست نگرفت. دشوار است گفته شود که دلیل این چی بوده. یا اینکه امین توانسته بود تره کی را معتقد بسازد که هراس او بی بنیاد است و یا هم او به هوشدارهای ما هیچگونه وقعی نگذاشت. در یک کلمه تمام چیزها مثل سابق ادامه یافتند. باید گفت که تره کی بخوبی می توانست با

استفاده از طُرق رسمی و قانونی "دست و پای امین را کوتاه بسازد." منشی عمومی می توانست امین را از مقام های بلند بطور مثال بخاطر تعمیل تضییقات عمومی برطرف بسازد. اما نی...

وقتیکه ما درک کردیم که امین دیگر توقف نمی کند، در این باره به "مرکز" واضحاً تلگرام دادیم. معاون اول وزیر امور خارجهٔ شوروی کورنی ینکو با من از طریق مخابرهٔ مخفی به تماس گردیده جواب تلگرام ما را به شرح ذیل داد: " فوراً نزد رفیق امین رفته و به او بگوئید که در افغانستان جنگ جریان دارد. در چنین یک اوضاع و احوالی اتحاد شوروی جداً ناراحت است که در رهبری افغانستان اتحاد وجود نداشته و زد و خورد ها ادامه دارند. ما وظیفهٔ خویش می دانیم که با تمام قاطعیت به شما برسانیم که در صورت عدم اتخاذ اقدامات فوری و فوق العاده، عواقب می تواند نهایت ناگوار باشد." البته من محتوای آن تلگرام را به شما بازگو می کنم، چون خط به خط آنرا به یاد ندارم.
شامگاهان به اتفاق پاولوفسکی، گوریلوف، ایوانوف و مترجم ریوریکوف به ارگ رفتیم. به تره کی خاطر نشان ساختیم: "ما از رهبری اتحاد شوروی هدایت گرفته ایم تا به شما دیدگاه حکومت خود را بیان داریم، ولی خواهش می کنیم تا حین بیان این موضوع رفیق امین نیز حضور داشته باشند." تره کی بدون هرگونه هیجانی گفت: "او در همینجا، در حویلی است، حالا او را دعوت می کنند."
امین براستی در حالیکه لباس های افغانی و چپلک به پا داشت داخل آمد، تو گوئی او در اتاق همسایه قرار داشته و ما او را از بستر بلند کردیم. به چی دلیلی او در آنجا بود؟ چرا در این لباس ها و به این شکل قرار اشت؟ این یک معمای دیگری بود.
من نامهٔ مسکو را به اطلاع آنها رساندم. تره کی در عکس العمل خاطر نشان ساخت: " بلی، در رهبری ما مخالفت های فراوانی وجود دارد. اما مخالفت ها در هر جا وجود می داشته باشند. به رفقای شوروی برسانید که ما از سهم گیری آنها مشکوریم و با قاطعیت اطمینان می دهیم: تمام چیزها سر براه خواهند شد."
امین نیز در جریان صحبت مذکور کاملاً آرام و بالای خود مطمئن به نظر می رسید، تو گوئی این همه به او هیچ ارتباط نداشت. او نیز رشتهٔ سخن را گرفته گفت: " من با تمام چیزهای که در اینجا رفیق تره کی عزیز گفت موافق استم، صرف می خواهم علاوه کنم که: اگر قرار باشد که من باید رهسپار "آن دنیا" شوم در زبان من صرف یک کلمه خواهد بود: "تره کی". اگر فیصلهٔ سرنوشت طوری باشد که تره کی قبل از من این دنیا را ترک بگوید، در این صورت من با تمام ایمان داری همه وصیت های رهبر و استاد را اجرا خواهم کرد."

توجه شما را به آن جلب می کنم که برای وقوع حادثهٔ "اصلی" فقط چند ساعت باقی مانده بود.

وقتی ما به سفارت برگشتیم در آنجا مهمانان ناخواسته را دریافتیم، چهار تن از خلقی ها را. من پیشنهاد کردم تا آنها فوراً از سفارت اخراج شوند، اما رفقا به شدت مخالف بودند. باید بخاطر داشت که این افغان ها در آن لحظه اشخاص رسمی دولت بودند، سه تن آنها عضو کابینهٔ این کشور بودند و از نظر حقوقی حق داشتند حتی در این ناوقتی ها نیز برای مشوره به سفارت بیایند.

سید محمد گلابزوی، وزیر مخابرات جمهوری دیموکراتیک افغانستان:

رفقای شوروی مخالف رفتن تره کی به کیوبا بودند. من نیز مخالف بودم. خود تره کی در تردد بود که برود یا خیر؟ اما در اینجا امین از نیرنگ کار گرفت. در جلسهٔ فعالین حزبی در حضور پنجصد یا ششصد نفر او اعلان کرد: "رهبر کبیر ما بخاطر اشتراک در اجلاس سران کشورهای عضو عدم انسلاک روندهٔ کیوبا است." حاضرین با شنیدن این خبر همه به کف زدن هایی ممتد و فریادهای "هورا"، "هورا" پرداختند. تره کی رو به من کرده گفت: " خوب، حالا چطور می شود که نروم، این پُر گو به همه دنیا خبر داد." من به تره کی مشوره دادم تا بگوید که مریض است، مگر او رد کرد. من برایش گفتم: "در اینصورت برو، مگر نه برای ده روز، بلکه برای پنج روز". تره کی موافقت کرده و وعده داد که زود برمی گردد، مگر به عهد خود وفا نکرد و در این مسافرت درست ده روز باقی ماند. طی این مدت امین تمام کارها را برای وارد نمودن ضربهٔ آخر انجام داد. به تأریخ ۱۲ سپتمبر نزدیکی های شب من و سروری توانستیم نزد تره کی راه یابیم و با او صحبت کنیم. ما از خطر که او را تهدید می کرد با خبر ساخته و پلان خود را مبنی بر از بین بردن خود امین به او پیشنهاد کردیم. تره کی حرف های ما را با اندوه شنیده سپس مرا مخاطب قرار داده گفت: " پسرم، من تمام زندگی از امین دفاع می کردم و از این بابت همیشه مرا ملامت می کردند، شاید شما حق بجانب باشید."
پس از آنکه بدین ترتیب ما موافقت تره کی را بدست آوردیم، روز پنجشنبه ما باید پلان خود را عملی می کردیم. پیش بینی های ما طوری بود که همه چیزها باید هنگام صرف نان چاشت صورت می گرفت، ما همیشه نان چاشت را نزد تره کی صرف می کردیم. با تأسف در میان آنهایی که از جزئیات آگاهی داشت یک نفر خاین وجود داشت. او امین را باخبر ساخته بود و او برای صرف نان چاشت نیامد. وقتی به او تلفون کردند، او به دروغ گفت که دخترش مریض شده است.
ما شروع کردیم به فکر کردن که از کدام اقدامات بعدی کار بگیریم. من به تره کی گفتم: "بلی، کار خوبی نشد، ولی به هر حال ما باید پلان خود را حتماً تطبیق کنیم." تره کی گفت: "من خودم همه چیزها را سر به راه می سازم." او گوشی را برداشته و به امین زنگ زد: " بین شما چی اتفاق افتیده؟ اینجا نزد من گلابزوی و دیگران استند، بیا تا مثل مردها حرف بزنیم. شما باید آشتی کنید." امین در جواب گفت: " تا وقتیکه تو گلابزوی و سروری را برطرف نکنی من نمی

آیم. حد اقل ایندو را برطرف کن. گلابزوی را سفیر بساز." اما تره کی بالای حرف های خود پافشاری می کرد: " بیا، می خواهم شما را آشتی بیاندازم."
همان روز امین شخصاً به تره کی تلفون کرده هوشدار داد که رسماً از به رسمیت شناختن وی به حیث رئیس دولت و حزب انکار می کند. تره کی که نمی توانست قهر خود را پنهان نماید با شنیدن این حرف ها گوشی را انداخت. من با خود تفنگچهٔ کوچکی داشتم آنرا به منشی عمومی دادم. تره کی نخست تفنگچه را در جعبهٔ میز گذاشت، سپس صرف نظر نموده آنرا به من مسترد نموده گفت: "پسرم، بهتر است نزد تو باشد."
وطنجار پیشنهاد کرد: "رفیق تره کی، به ما ده دقیقه وقت بدهید و ما این مشکل را حل و فصل می سازیم. ما هم پلان داریم و همه کسیکه این پلان را عملی کند." اما تره کی اعتراض کنان: "نخیر، این درست نیست، شما نظامی استید نه سیاستمدار، شما فقط فیر کردن را خوب یاد دارید." من پیشنهاد کردم: "در اینصورت جلسهٔ فوق العادهٔ شورای انقلابی یا شورای وزیران را دعوت نمائید. در جلسهٔ مذکور ما از راه قانونی امین را سبک دوش می سازیم." تره کی گفت: " این هم راه حل نیست." گلابزوی: پاسخ داد "یک راه دیگر هم وجود دارد. از طریق رادیو تلویزیون اعلام کنید که امین از تمام مقام های دولتی و حزبی برطرف می شود. سپس جلسهٔ بیوروی سیاسی حزب را فرا بخوانید و در آنجا همه طرفدرانش را تجرید نمائید."
اما رهبر ما سرش را صرف به علامت مخالفت تکان می داد. سپس او رو به من نموده پرسید: "راستی، قوماندان گارد نفر کیست، از تو یا از امین است؟" من در جواب گفتم: "هرکس اول به او امر صادر کند او اطاعت خواهد کرد." تره کی: " در این صورت تو میدان را باختی، پسرم. و به یاد داشته باشید دوستان، من به خاطر نجات حیات خود حتی مگس را هم به قتل نخواهم رساند. بگذار در مورد سرنوشت من حزب و مردم تصمیم بگیرند."

پس از آن ما همه رهسپار دفاتر خود شدیم. شامگاهان، حوالی ساعت هشت به من خبر دادند که گویا امین از طریق رادیو اعلام داشته که دسیسه ای را به اشتراک ما کشف نموده و به امر او ما چهار تن از وظایف خویش برطرف شده ایم. من فوراً به ارگ زنگ زدم. تره کی پس از شنیدن حرف های من فریاد زد: "امکان ندارد!"

بدون اتلاف وقت ما رهسپار سفارت شوروی شدیم تا در آنجا با رفقای شوروی مشوره کنیم.

***

آنروز والیری ستاراستین ترتیبات ضیافتی را برای دیپلوماتان جوان خارجی که قرار بود به تأریخ ۱۷ سپتمبر برگزار گردد می گرفت. او به بازاری در ناحیهٔ پل خشتی رفته و در آنجا گروپک های را که در سیم نصب می بودند و گل و روشن می شدند خریداری کرد. او می خواست چراغ های مذکور را در برابر چمن سبز که مقابل خانه اش قرار داشت بالای بته های بلند و انبوه آویزان نماید. همزمان با فرا رسیدن غروب زنگ تلفون در مهمان خانه به صدا آمد. صدای معمولاً آرام و متوازن گلابزوی اینبار بطور غیر عادی هیجانی بود. گلابزوی خبر داد که وزیر داخله وطنجار، آمر ادارهٔ امنیت دولتی سروری و وزیر سرحدات مزدوریار همین اکنون در اپارتمان او استند. او علاوه کرد که همهٔ آنها می خواهند فوراً با وی (ستاراستین) ملاقات نمایند و خبر نهایت مهمی را در مورد وخیم شدن اوضاع سیاسی در کشور اطلاع دهند. در عین حال وزیر مخابرات نتوانست خود را بگیرد و با آواز المناکی فریاد کشید که "در کشور کودتا در حال اجرا شدن است، که "انقلاب" در خطر است و رفیق تره کی در شرایط کنونی مورد تهدید از بین رفتن قرار دارد."
ستاراستین سؤال کرد: "در کجا و چگونه ما می توانیم با شما و دوستان شما ملاقات نمائیم؟" گلابزوی آدرس خود را در ناحیهٔ میکروریان به ستاراستین گفت، اما علاوه کرد تا داخل منزل نگردد و منتظر بماند که او بیرون برآمده و به جایی که لازم است رهنمائی کند.
والیری بلافاصله عازم سفارت شد. اوسادچی حدس می زد که گلابزوی احتمالاً به ستاراستین زنگ خواهد زد، از این خاطر از اطلاع مادون خود هیچگونه تعجبی نکرد. اوسادچی گفت: " به این وزرا بگو که تا زمانیکه تره کی حیات دارد، اتحاد شوروی هیچگاه از هیچکس دیگر که بخواهد قدرت را بگیرد حمایت نخواهد کرد، نه امین را و نه هم شخص دیگری را ما کار نداریم. پوزانوف در این مورد تلگرامی را بدست آورده و شخص بریژنیف طی صحبت تلفونی که با سفیر داشت بالای موضوع مذکور تأکید نمود است."
ستاراستین پس از آنکه گذارش خود را به اوسادچی رساند با سرعت تمام عازم میکروریان شد.
اپارتمان گلابزوی در بلاکی قرار داشت که نیمهٔ باشندگان آنرا شوروی ها تشکیل می دادند. بنابرین پیدایش کارمند سفارت در این ناحیه نباید سؤال برانگیز می بود. ستاراستین موتر خود را در پهلوی بلاک همجوار پارک نموده و خود به طرف دهلیزی که گلابزوی گفته بود روان شد. در چهار اطراف افراد مشکوکی که این نقطه را زیر تعقیب می داشتند به نظر نمی خوردند. میتوان گفت که اوضاع کاملاً دلخواه بود. در برابر بلاک وزیر مخابرات سینمای سر بازی وجود داشت که همین اکنون در آن فلم مشهور شوروی "آفتاب سفید صحرا"[3] به زبان روسی به نمایش گذاشته شده بود. ستاراستین در عقب تماشاچیان قرار گرفته با یک چشم خود به فلم می نگریست و با چشم دیگر به دهلیزی می دید که از آن باید گلابزوی می برآمد. تقریباً یک ساعت بدین ترتیب سپری شد اما از وزیر خبری نشد.

---

3 فلم مذکور در اتحاد شوروی وقت و روسیهٔ کنونی نهایت مشهور بوده و در آن از جنگ های بلشویک ها با مردم بومی آسیای میانه حکایت میشود. بلشویک ها بخاطر برقراری رژیم کمونیستی با اهالی منطقه میجنگیدند.

شب سیاه افغانی بر همه سو مستولی گردید. در روشنائی کم جان کلکین ها و چراغ های کوچه انسان ها بیشتر به سایه های اشباح شباهت می داشتند. فلم رو به خلاصی بود. خانم های افغان و شوروی از بالکن ها اولاد های خود را که به دیدن فلم رفته بودند و یا هم در محوطه مصروف بازی بودند با صدا هایی بلند به خانه فرا خواندند. والیری فکر کرد که انتظار بیشتر بی معنی است. در ذهن وی سؤال های متعددی خطور می کردند: احتمالاً گلابزوی و هم قطارانش را دستگیر کرده اند؟ شاید به همین دلیل ساحه نیز تحت تعقیب قرار ندارد؟
ستاراستین مجدداً به سفارت برگشت. در برابر عمارت رسمی سفارت او موتر "بنز" را با نمبر پلیت افغانی مشاهده کرده و در حالیکه از دو پلهٔ زینه خیز میزد خود را به طبقهٔ سوم رسانده ، داخل دفتر اوسادچی گردیده گذارش داد که ملاقات او با خلقی ها به دلیل مجهولی صورت نگرفت. او علاوه کرد که او کاملاً مطابق پلان عمل کرد مگر گلابزوی از منزل خارج نشد.
آمر "دفتر" با لحن آرام کننده گفت: " آنها همین جا استند. تمام "باند چهار نفره" در سفارت قرار دارد و انتظار حل و فصل موضوع را دارند." اوسادچی اندکی پردهٔ اتاق را دور نموده در حالیکه به "بنزی" که در برابر تعمیر ایستاده بود اشاره می کرد گفت: " آمده اند تا با سفیر صحبت کنند، اما سفیر در جایش نیست، او برای ملاقات با تره کی و امین رفته. مهمانان تأکید دارند که امین قصد دارد امشب آنها را از بین ببرد و فردا احتمالاً برطرفی خود تره کی از قدرت صورت خواهد گرفت."
ستاراستین: "شما باور دارید که چنین چیزی امکان دارد؟"
اوسادچی یکبار دیگر از کلکین به موتر که تنها ایستاده بود نگریست. سپس در حالیکه قیافهٔ جدی به خود گرفته بود روبه ستاراستین نموده گفت: "بلی، من فکر می کنم که چنین چیزی امکان دارد."
ستاراستین با از جان گذشتگی خاطر نشان ساخت: " آخر در چنین یک حالتی ما نمی توانیم دست زیر الاشه بنشینیم، باید یک کاری بکنیم..."
اوسادچی در حالیکه به نگریستن به طرف کلکین ادامه می داد با ناتوانی گفت: " چی کاری می توانیم بکنیم؟ پوزانوف فقط لحظاتی قبل با مسکو تماس گرفته بود، به او با صراحت گفته شد تا کوشش کند به هر قیمتی که شده آنها را آشتی بسازد! بلی، به هرقیمت..."
ستاراستین: "حتی به قیمت حیات این وزرا که در کشور به قهرمانان "انقلاب" ثور مشهور استند؟"
اوسادچی: "بلی همیطور است."
ستاراستین: " اتحاد شوروی، یعنی ما و شما با اینها خیانت خواهیم کرد، درست مثل آنکه ما و شما در وقت و زمانش با کارمل و پرچمی ها خیانت کردیم؟"
اوسادچی خاموشانه ولی با اندوه گفت: "والیره، من و تو در عرصهٔ کشف سیاسی ایفای وظیفه می کنیم. در سیاست لازم می افتد تا بعضاً از اصول اخلاق عدول صورت بگیرد." سپس پرده را کش نموده از کلکین دورتر رفته در عقب میز نشسته و خاموشانه به نگریستن کاغذها پرداخت. این بدان معنی بود که گفتگو خاتمه یافته است و ستاراستین باید اتاق آمر را ترک میکرد.
حین ترک تعمیر سفارت، ستاراستین مشاهده کرد که موتر "بنز" که وزرای افغان در میان آن بودند در حالیکه چراغ های آن غبار ضخیم کابل را پاره می کرد بطرف شهر روان شد.

اشخاص مذکور لحظاتی قبل اطمینان شخص تره کی را بدست آوردند، به آنها گفته شد که هیچکسی غرض شان نمی گیرد و آنها می توانند با آرامی بخواب بروند. اما ستاراستین دیگر با "ارزش" اینگونه اطمینان دهی ها بخوبی آشنا بود. یکی از استخباراتچی های مجرب و دانا که دیر زمانی در شرق نزدیک کار کرده بود باری گفته بود: " عربها را نمی توان خرید. عرب ها را نمی توان با پول خرید. آنها را صرف می توان برای مدتی به کرایه گرفت." وعده، قول، قرار داد. . . که با سوگند یا حتی خون تصدیق گردیده باشد در مشرق زمین می تواند عملی شود و می تواند عملی نشود. اینهمه ارتباط می گیرد به منافع تغییر پذیر طرفین.
خود این وزرای کم بخت نیز قیمت وعده های رهبران خود را درک می کردند. و به یک چیز دیگر نیز بخوبی ملتفت بودند: در کجا و کدام جاه ها برای آنها کمین گرفته اند و کی شخصاً بر آنها فیر خواهد کرد. به همین دلیل آنها نه به خانه های خود، بلکه رهسپار شفاخانهٔ اردو شدند. سروری در آنجا اشخاص قابل اعتمادی را در بخش امراض ساری می شناخت و در آنجا می شد شب را گذراند.

کرونولوژی کودتا

۱۴ سپتمبر
عجیب است که همه تحولات مهم تأریخی در افغانستان روز جمعه رخ می دهد. شاید این یک تصادفی بیش نباشد. اما شاید مؤلفین و طراحان تحولات قصداً این روز رخصتی را انتخاب می نمایند و آرزو دارند تا بدین ترتیب عده ای را از حاکمیت دور ساخته و افراد دیگری را در عوض به قدرت برسانند. تاریخ ۱۴ سپتمبر نیز روز جمعه بود. روزنامه های که در آستانهٔ این تاریخ به نشر رسیدند، برای اولین بار پس از ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ (۷ ثور ۱۳۵۷) در صفحات خویش بدون هرگونه یاددهانی از نام تره کی به چاپ رسیدند. چنین یک انکشاف اوضاع برای "مالک" آنوقت ارگ علامهٔ بدی بود.

صبح روز جمعه با صحبت تند تلفونی میان امین و تره کی آغاز یافت. تره کی در حالیکه به سختی می توانست خشم و عصبانیت خود را مهار کند، از صدراعظم (امین) طعنه آمیز پرسید که چرا او دو افسر تانکیست را که یک روز پیش برای کدام کاری خصوصی نزد او (تره کی) آمده بودند از تشکیلات اردو منفک کرده است. سپس تره کی از امین جویای آن شد که چرا او دیروز شام به منزل او با محافظین مسلح آمده بود؟ امین در جواب گفته بود : " به خاطر آنکه حیات من در خطر بود." تره کی: "نخیر، تو در آینده نباید اینطور بکنی! حال هرچه زودتر نزد من بیا و بدون هرگونه محافظین." عکس العمل امین در برابر حرف های منشی عمومی اش از این قرار بود : " هیچکس خود را داوطلبانه به کام مرگ نمی افگند."
بعد از این گفتگو با تره کی، امین به قطعات قوای مرکز هدایت داد تا به حالت احضارات درجه یک قرار بگیرند.
شخص وفادار به امین، جگرن تروِن در بارهٔ هر آنچه در اطراف تره کی رخ می داد به اطلاع امین می رسانید. تروِن ساعت سه بعد از ظهر خبر داد که تره کی سفیر شوروی را نزد خود خواسته است. نیم ساعت بعد، هنگامیکه سفیر با همراهانش به ارگ رسیدند، امین به جگرن تروِن امر کرد تا آنها را اجازه دهد که نزد منشی عمومی بروند. تره کی دیگر صرف به نام رئیس دولت بود. کنترول اوضاع هرچه بیشتر به دست "شاگرد" دیروز قرار داشت.

ل . پ . بوگدانوف:

"صبحگاهان، حوالی ساعت هشت در دفتر رئیس "اگسا" اشخاص مسلح پدیدار شدند: یکی از معین های ادارهٔ امنیت نواب (از اقارب دور امین)، رئیس امور سیاسی همین اداره سلطان، و یک افسر که این دو را همراهی میکرد. عقب میز در این هنگام، یاور رئیس "اگسا" قاسم که بخاطر شجاعت های بی سابقه به او لقب "شیر" داده بودند، قرار داشت. آنهایی که وارد دفتر مقام ریاست شده بودند پرسیدند : "سروری در دفتر است؟" قاسم که از طرف شخص رئیس "اگسا" چندی پیش در جریان مسائل قرار داده شده بود به واردین گفت که داخل شدن به اینجا با سلاح منع است. اما اشخاص مسلح با بی حرمتی یاور را از سر راه خود دور ساخته و به طرف دروازهٔ دفتر رئیس رفتند. قاسم ماشیندار خود را بلند نموده و به سوی آنها فیر کرد. از آتشی که او گشود نواب جابجا به زمین افتاد، ولی خود او نیز از فیرهای متقابل که سلطان اجرا کرد به قتل رسید. سلطان پس از ورود به اتاق رئیس آنرا خالی یافت.
از حادثهٔ مذکور امین را در جریان گذاشتند، امین بدون فوت وقت با سفارت شوروی تماس گرفته و خواهش کرد تا ملاقات او را با ایوانوف آماده بسازند.
ما همه یکجا برای ملاقات با امین رفتیم : ایوانوف، ترجمان و من (بوگدانوف). امین در این زمان از عمارت حکومت به عمارت قرارگاه لوی درستیز که همچنان در ساحهٔ وسیع ارگ موقعیت داشت منتقل گردیده بود. امین بدینترتیب در عقب حصار مطمئن و مستحکم ارگ جا گرفته بود. در حالکیه تبسم همیشگی بر لب داشت از ما استقبال کرده، از من پرسید که چه وقت از رخصتی برگشته ام. من در چند کلمهٔ مختصر در مورد وقایع دیروز یاد آور شدم، و همچنان خاطر نشان ساختم که مخالفین او از سفارت دیدن به عمل آورده اند. امین در حالیکه لبخند حمایتگرانه به لب داشت گفت : "من از تمام جریان آگاه هستم،- من حتی خبر دارم که وطنجار از سفارت به قوای چهار و قوای پانزده تلفون کرده و خواسته بود تا آنها علیه من قیام کنند."
ایوانوف مراتب همدردی خود را از بابت مرگ نواب ابراز داشت. امین سپس به ترسیم اوضاع پرداخت. از سخنانش معلوم می شد که او دیروز پس از آنکه رفقای شوروی اقامتگاه تره کی را ترک گفتند با رئیس دولت گفتگوی طولانی داشته که طی آن از تره کی تقاضا کرده بود تا مخالفین را از قدرت برطرف نماید. تره کی با امین صرف در یک مورد موافقت نموده بود، او پذیرفته بود که سروری را از ریاست ادارهٔ "اگسا" بر طرف و به جای او شخصی دیگری را به نام اکبری مقرر کند. امین به نوبهٔ خود به کرسی ریاست "اگسا" تروِن را پیشنهاد نموده و اصرار می ورزید تا تمام اعضای "گروپ چهار نفری" از کار برطرف شوند. بدینترتیب امین و تره کی به کدام توافقی نایل نشدند.
حین گفتگوی ما با امین لوی درستیز یعقوب برای ملاقات با امین وارد دفتر گردید. یعقوب و امین جملاتی را با یکدیگر رد و بدل نمودند. سپس امین به ما گفت در صورتیکه رفقای شوروی پافشاری داشته باشند تا او (امین) استعفی کند، او آماده است این کار را بکند، اگرچه به باور وی، بهتر می بود تا پلنوم فوق العادهٔ حزب دعوت می شد و طی آن همه اختلافات موجود رفع می گردید. امین علاوه نمود که آماده است کشور را ترک نماید و به اتحاد شوروی برود، و یا حتی دست به خود کشی بزند. او خاطر نشان ساخت که حاضر است به هرکاری اقدام نماید که در مطابقت با منافع "انقلاب" قرار داشته باشد.
لحظاتی بعد جگرن تروِن به دفتر او آمده و چیزی را با هیجان به امین گفت. امین متوجه ناراحتی ما گردیده به تروِن گفت تا به لسان روسی که آنرا خوب بلد بود حرف بزند.
تروِن گفت: "من رفیق امین را با خبر ساختم تا امروز از رفتن برای صرف غذای چاشت نزد رفیق تره کی صرف نظر نماید. اگر او در ارگ پدیدار گردد، کشته خواهد شد. در دفتر تره کی یک میل ماشیندار کلاشینکوف و در جعبهٔ میزکار او یک میل تفنگچهٔ آماده به آتش گذاشته شده اند." امین در حالیکه به سختی می توانست مسرتش را کتمان نماید به ما می نگریست، و بالاخره گفت : "خوب، حالا چی می گوئید؟ راستی چند لحظه پیش، تمام این جزئیات را به من در تلفون یعقوب نیز خبر داد. اما نظر شما چیست" برای صرف غذای چاشت نزد تره کی بروم یا خیر؟ منتظر جواب شما هستم."

من و ایوانوف به یکدیگر نگریستیم. در وضعیت حساسی قرار گرفته بودیم. ایوانوف گفت: "اگر من به جای شما می بودم، می رفتم. ولی فیصلهٔ نهائی را باید خود شما اتخاذ نمائید."
ما به سفارت برگشتیم. تا جائیکه من درک کردم، مسکو به رهبری ما هدایت داده بود تا مجدداً با امین و تره کی ملاقات نماید و کوشش کند تا آنها را معتقد بسازد که تمام مخالفت ها و تضاد ها را به طور صلح آمیز رفع نمایند. یعنی از انعطاف و تفاهم کار گرفته شود. من اگر راستش را بپرسید، دیگر به فرجام صلح آمیز باور نداشتم. امین بسیار "پیش" رفته بود. او آمر ادارهٔ امنیت را از مقامش برطرف و کوشش کرده بود توقیفش نماید. بدتر اینکه در اثر اعمال امین خون ریخته بود. . . امین هدایت داد تا قوماندان ها و مسؤولین قوای مرکز (گارنیزون کابل) که از اوامر او اطاعت نمی نمایند دستگیر شوند. من احساس کردم که امین انتخاب خود را کرده بود و حاضر بود تا اخیر برود.
حوالی ساعت ۹ صبح گلابزوی یکبار دیگر به ستاراستین تلفون کرده و با صدای ناهنجار که نزدیک به فغان بود گفت: "رفیق والیری! حوادث به شدت در حال تغییر است. امین طی ساعت های نزدیک پلان دارد من و رفقایم را از بین ببرد، سپس او می خواهد رفیق تره کی را از قدرت برطرف نماید. شما باید همین اکنون مستقیماً به منزل من بیائید. اگر شما بلافاصله نیائید، دیگر دیر خواهد بود."
معلوم می شد که زنگ تلفون گلابزوی یکی از آخرین روزنهٔ امیدواری های او بوده. فقط روز قبل زمانیکه وزرا در سفارت بودند به آنها در بلندترین سطح اطمینان داده شد که دیگر هیچگونه تهدیدی متوجه آنها نیست، تره کی و امین به رهبری اتحاد شوروی وعده داده بودند که همه مخالفت ها را در فضای دوستانه و صلح آمیز حل و فصل می نمایند. اکنون یکی از این وزرا به یک مأمور عادی سفارت تلفون می کند و خواهش دارد تا او را از مرگ حتمی نجات بدهد. جالبتر اینکه این کارمند عادی باید تصمیم بگیرد: یا باید او همین اکنون به خانهٔ گلابزوی که تلفونش بدون شک از طرف طرفداران امین شنیده می شود، برود، که بدینترتیب این کارمند عادی به نام ستاراستین بلافاصله به دشمن شخص دوم این کشور که پر قدرت ترین فرد در شرایط کنونی محسوب می گردد مبدل می شود، یا هم این مأمور عادی بهانه ای را می یابد و از اجرای این مأموریت پر خطر ابا می ورزد. در این صورت وزرا آخرین امید خود را از دست می دهند.
ستاراستین بعد از آنکه گوشی تلفون را گذاشت، به طرف الماری که بکس و لباس هایش در آن قرار داشتند رفت و از میان بکس تفنگچهٔ کوچک نوع "براونینگ" را بیرون آورد. جاغور تفنگچه را که پر از مرمی بود از نظر گذراند. تفنگچه را در جیب کرتی کهنه اش که خیاط کابل برایش دوخته بود گذاشت. نکتائی را قصداً نبست، زیرا میخواست بیشتر به یک معلم عادی مکتب افغانستان شباهت داشته باشد. سپس به طرف سفارت حرکت کرد.
به مجرد آنکه اوسادچی، از ستاراستین در بارهٔ تلفون صبحگاهان گلابزوی با خبر شد، او را بلافاصله نزد ایوانوف برد.
ایوانوف به طور مختصر ولی با وضاحت خاطر نشان ساخت تا به وزرای فراری رسانده شود که سفیر پوزانوف، او، ایوانوف و سائر "رفقای شوروی" امروز نیز به مذاکرات نهایت جدی با تره کی و امین ادامه خواهند داد. حین مذاکرات به احیای وحدت در رهبری افغانها اشاره خواهد شد. ایوانوف همچنان خواست تا به وزرای مذکور تفهیم گردد که موفقیت این مذاکرات مهم و تأریخی تا حد زیادی به حسن نیت آنها نیز وابستگی خواهد داشت. در عین حال ایوانوف به طور خاص خواهش کرد تا به وزرا با صراحت و رسماً گوشزد شود که آمدن مجدد ایشان به سفارت شوروی به طور قطع مصلحت و مجاز نیست، "ولو هر اتفاقی رخ دهد".
ستاراستین در مسیر راه به طرف میکروریان با خود می اندیشید : ". . . این بدان معنی است که ما از این خلقی های یاغی دست می کشیم". امین در نزدیک ترین فرصت آنها را نابود خواهد کرد.
مذاکرات سفیر و جنرال های عالی رتبه با تره کی و امین در بارهٔ حفظ وحدت، اصلاً کدام چانسی برای پیروزی بعد از آنکه وزرا به قتل برسند، نخواهند داشت. امین آماده است تا کودتا را به راه اندازد. او جمع کثیری را در دسیسه ذیدخل ساخته است. برای او دیگر راه برگشت وجود ندارد. او تا اخیر خواهد رفت، در غیر آن از بین می رود. امین در نزدیکترین فرصت تره کی را از قدرت دور کرده و خود در رأس رهبری افغانستان قرار خواهد گرفت.
رهبران شوروی از این بابت در اوایل کم و بیش ابراز نارضایتی خواهند کرد ولی سرانجام لیدر جدید دولت را به رسمیت می شناسند.
خوب است که تفنگچه را با خود برداشتم. بلفرض من نزد گلاب زوی بیایم و لحظاتی بعد آدم کشان امین به آنجا برسند. این آدم کشان حتی نخواهند پرسید که من کی هستم. خوب خواهد بود اگر مرا بدون شکنجه فوراً بکشند. من هیچ اسنادی با خود ندارم و مثل یک معلم عادی افغان لباس به تن کرده ام.
در سفارت خواهند گفت که هیچکس از جملهٔ مأمورین سفارت مفقود نگردیده است. در صورت ضرورت بالاخره خواهند گفت که یک دیپلومات به نام ستاراستین چند روز قبل بنابر دلایل شخصی عازم مسکو گردید. این همه مسائلی نیستند که زیاد به آنها توجه شود. اما، اگر من جراحت بردارم؟ بلی، من کار خوبی کردم که این تفنگچه را با خود گرفتم. مشکل است که از این تفنگچه گک کسی به قتل برسد، ولی خودم را ذریعهٔ آن میتوانم از بین ببرم."
زمانیکه ستاراستین به طبقهٔ سوم بلاک بالا شد، زنگ دروازه را فشار داد. صاحب خانه شخصاً دروازه را به روی او گشود، او از آمدن مهمان نهایت خرسند بود و از او دعوت کرد تا داخل اپارتمان چهار اتاقه اش شده و با دوستانش آشنا گردد. در خانه از سائر اعضای خانواده و خدمه خبری نبود. والیری از کودکی با اینگونه بلاک ها آشنائی داشت، و به خوبی می دانست که اتاق ها در آنها چگونه موقعیت دارند. او یک زمانی تقریباً در چنین یک اپارتمانی به سر می برد.

والیری از دهلیز تنگی که به طرف چپ آن تشناب و آشپزخانه قرار داشتند، گذشته وارد مهمانخانه گردید. به طرف راست اتاق در همجواری الماری کوچ ارزان قیمتی که معلوم می شد از تولیدات محلی بود، قرار داشت. بالای کوچ طویل "جلاد مردم افغانستان" سروری و جوان قد کوتاهی، غالباً لاغری که لباس نظامی قوای هوائی افغانستان به تن داشت و ستاراستین او را نمی شناخت نشسته بودند. از اتاق دیگر صدائی وزیر امور داخله وطنجار به گوش می رسید، او در حال صحبت تلفونی احتمالاً با تره کی بود. با آنکه ستاراستین زبان پشتو را بطور اکادمیک نیاموخته بود، از گفتگوی وطنجار با تره کی درک کرد که از وطنجار تقاضا می کرد تا یکجا با رفقایش نزد او به اقامتگاه بیایند و امور حفاظت رهبر حزب و دولت را سازماندهی کند.
طی مدت زمانیکه گلابزوی در آشپزخانه مصروف تهیهٔ چای بود، و شخص نا آشنا در یونیفورم پیلوتی در اتاق جلغوزه می خورد و نشان می داد که گویا او در جریان همه حوادث است، سروری بدون فوت وقت به گفتگو با ستاراستین شروع کرد:
"رفیق والیری، از ما خفه نباشید. دیروز ما نتوانستیم با شما ملاقات کنیم. این خطای من بود. ما به سفارت شما به امید دریافت حمایت و درک متقابل رفته بودیم. ما اشتباه کردیم. آنجا با هیچکس و دربارهٔ هیچ چیزی حرف زده نمی شد. دیروز در طول روز وقت ما در سرگردانی گذشت، ما در جستجوی بیرون رفت از وضعیتی که به میان آمده، بودیم. ما می خواستیم این مشکل بزرگ سیاسی را که برای ما و مخصوصاً برای کشور ما پیدا گردیده حل و فصل کنیم. شما باید بدانید که امین می خواهد رفیق تره کی را از سر راه خود دور کند، بناءً برماست تا همهٔ مساعی را به خرج دهیم که چنین چیزی صورت نگیرد. ما حالا در اینجا قرار داریم، مگر احتمال آن می رود که بعد از دو دقیقه ما حیات نداشته باشیم. برای ما انقلابیون، زندگی کدام ارزش خاصی ندارد. برای ما مهم است تا به اهداف والا دست یابیم. امروز صبح قاسم شیر، یاور مرا، به قتل رساندند. او در دفتر مقام رئیس "آگسا" نشسته بود و انتظار آمدن مرا می کشید. شما می دانید که افراد امین برای آن نیامده بودند که قاسم شیر را بکشند. آنها مرا می خواستند. من از مرگ ترسی ندارم، ولی من از آن هراس دارم که نتوانم دین خود را در برابر انقلاب افغانستان ادا نمایم. من مکلف هستم این فرومایهٔ امریکائی، حفیظ الله امین را از بین ببرم، بعد هرچه بادا باد.
ما از شما رفیق والیری دعوت کردیم، تا پس از برگشت به سفارت، فوراً به مسکو، به شخص بریژنیف در بارهٔ تمام مسائل که من اینجا به اطلاع شما می رسانم خبر دهید. شما در عین زمان در تیلگرامی که عنوانی مسکو ترتیب می کنید به صورت خاص تأکید کنید که هرگونه مذاکرات با امین در بارهٔ وحدت با تره کی، حتی اگر ما را به قتل برسانند به کدام نتیجه ای نمی انجامند. امین به خاطری، اینگونه مذاکرات با سفیر شما، با رفیق ایوانوف و سائر جنرال ها تن می دهد، چون ما تا هنوز زنده هستیم. به مجردیکه که ما از بین برویم، او بلافاصله به تطبیق مرحلهٔ دوم پلان خود آغاز میکند، یعنی به از بین بردن تره کی."
ستاراستین فطرتاً به حرف هایی که این افغان به او می گفت، باور داشت. بلی، واضح بود که سروری در بارهٔ سطح خطری که وزرا و رئیس دولت را تهدید میکرد مبالغه نمی کرد.
هنگامی که سروری به سخنان هیجان انگیزش خاتمه داد، من گفتم : "من کلمه به کلمه سخنان شما را به رهبری خود خواهم رسانید. در عین حال رهبری من نیز از شما خواهش دارد تا در شرایط موجود از حد اکثر تعقل کار گرفته و دستخوش هیچگونه توطئه ها و تحریکات نشوید."
والیری حین اظهار سخنان فوق درک می کرد که حرف هایش چندان به جا و به موقع نیستند. اما، امر، امر است. شخص ایوانوف به او امر کرده بود تا سخنان فوق را به آنها یاد آوری نماید. او مکلف بود وظیفه ای که از آمرش به او سپرده شده بود انجام دهد و سخنان آمرش را ولو برایش دشوار هم بود اظهار دارد. ستاراستین حرفهایش را با جملات نامقبول ذیل خاتمه داد :
"رهبری من جداً هدایت داده تا به شما برسانم که به هیچ صورت دیگر به سفارت شوروی نیائید."
سروری در حالیکه لحنش کمتر به آن می ماند که سوال کرده باشد گفت : "این بدان معنی است که شما ما را تسلیم امین می کنید، تا او همهٔ ما را از بین ببرد. شما خواهید دید که در ظرف دو ساعت هیچکسی از ما زنده نخواهد ماند، آنها همهٔ ما را نابود می کنند. به اینجا، به این آپارتمان حمله خواهند کرد و در روز روشن، در برابر انظار همسایه های شوروی، همهٔ ما را تیر باران خواهند کرد. این بدان معنی است که رفیق تره کی دیگر هیچگونه مدافع نخواهد داشت."
ستاراستین در این میان فکر می کرد : " آنها حتمی مرا یک ناکس می پندارند. همه سو خیانت در جریان است. همه به یک دیگر خیانت می کنند. هم شوروی ها و هم افغان ها. جالب است که همه استدلال می نمایند که اعمال ایشان در مطابقت با اهداف و پالیسی های والا قرار دارند."
ستاراستین افکارش را قطع نموده و انگشتش را به طرف گلابزوی، گرفته به سروری گفت " او می داند که من در کجا زندگی می کنم."
ستاراستین از جایش برخاست، با افغان ها خداحافظی کرده و در حالیکه دست عرق کرده اش در داخل جیب کرتی دستهٔ تفنگچه را می فشرد از آپارتمان بیرون برآمد."

پوزانوف:

"گرومیکو پس از آنکه از خود سری های بی سابقهٔ امین از طریق تلگرامهای ما آگاهی یافته بود، هدایت داد تا ما مجدداً به "خانهٔ خلق" (ارگ شاهی افغانستان حین حکومت خلقی ها به همین نام مسمی گردیده بود) برویم و با رهبری

افغان ها مطابق هدایت دیروز بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی گفتگو نمائیم. ما نزد افغان ها با همان ترکیب قبلی رهسپار شدیم. تره کی ما را بلافاصله در یکی از اتاق های اقامتگاهش در طبقهٔ دوم پذیرفت. ما از او پرسیدیم که آیا از بد رفتاری های که در برابر مخالفین آغاز گردیده اند آگاه هست؟ معلوم شد که تره کی باخبر بود. در اینصورت ما پیشنهاد کردیم: بیائید یکبار دیگر اوضاع موجود را بررسی نمائیم. اگر شما لازم می دانید ما می توانیم رفیق امین را نیز به اینجا دعوت کنیم.
تره کی گوشی را برداشت و در تیلفون با امین گفتگو کرده گفت: "حالا می آید." تره کی ناگهان از پلان های امین در مورد غصب قدرت به ما حکایت کرد. او گفت: " من نمیدانم با او چه شده." و با اظهار تأسف در بارهٔ امین سخن می زد. تره کی تأکید می کرد که "امین انتقاد پذیر نیست، همهٔ مخالفین خود را ظالمانه تحت تعقیب قرار داده و حتی سرکوب می کند، در همهٔ کرسی های کلیدی خویشاوندان خود را جابجا می سازد، و برادر زادهٔ جوان او به نام اسدالله امین اکنون ۹ (نه) پست دولتی و حزبی را احراز کرده. این اعمال امین ثابت می سازد که کشور ما از طرف یک خانواده اداره می شود."
اما دیگر ناوقت شده بود، بسیار دیر چشمان او باز گردیده بودند.
در این وقت ناگهان از عقب دروازه صدای فیر تفنگچه به گوش رسید، سپس فیرهای ماشیندار نیز شنیده شدند. ما از جاهای خویش برخاستیم. تلاش کردیم هرچه نزدیکتر به دیوارها بی ایستیم. فیرها بسیار نزدیک بودند و مرمی ها به سادگی می توانستند دروازهٔ نازک را سوراخ کنند.
گوریلوف به طرف کلکین شتافت و فریاد زد : " امین به طرف موتر می دود!" تره کی از همهٔ حاضرین نزدیکتر به دروازه ایستاده بود، و من او را از آنجا دور ساختم. از ریوریکوف که از همهٔ ما جوانتر بود خواهش کردیم تا با احتیاط دروازه را باز نموده و به دهلیز بنگرد، و از وضعیت در آنجا آگاهی یابد. در همین وقت محافظین هیجان زدهٔ تره کی داخل اتاق شتافتند و چیزی را با جوشش تمام به او بازگو نمودند. تره کی به ما گفت : " آمر دفتر و محافظ ارشد من داود تره‌ون به قتل رسیده است."
هنگامیکه ارگ را ترک می کردیم، مقتول را با دقت از نظر گذراندیم. جسد تره‌ون در دهلیز نزدیک زینه افتاده بود، درست در پهلوی دروازهٔ دفتر تره کی. صورت مقتول به طرف بالا بود، دست راستش به کمرش گره خورده بود، به نظر می رسید که حین کوشش به گرفتن تفنگچه بالایش فیر نموده بودند.
بعد ها ما بارها کوشیدیم تا صحنهٔ فیرها را در دهلیز با جزئیات آن مجسم نمائیم. ارزیابی ها و تحلیل ها ما را به نتایج ذیل می رساند : پس از صحبت تلفونی با تره کی، صدراعظم (امین) به همراهی سه تن از محافظین خود به "خانهٔ خلق" (ارگ اسبق شاهی افغانستان) آمد. موتر حامل صدراعظم در نزدیکی موترهای ما توقف کرد. سه افسر قوای سرحدی شوروی و یک دگرمن نمایندگی کی. جی. بی. در کابل با من آمده بودند. امین با خشنودی با افسران ما احوال پرسی نموده و در حالیکه یکی از محافظینش را نزدیک موتر ها رها کرد با دو تن دیگر داخل قصر رفت. در آنجا در طبقهٔ اول قصر تره‌ون از او پذیرائی کرد. امین به او (تره‌ون) و به یکی از محافظین دیگرش اجازه داد تا به پیش بروند، خودش با محافظ سوم با حفظ اندکی مصافه به تعقیب آنها رفت. آنها از طریق زینه به طبقهٔ دوم بالا رفتند. هنگامیکه دو تن اولی به طبقهٔ بالای قدم نهادند فیرها شروع شد. چی کسی اول ماشه را فشار داده بود؟ غالباً تره‌ون میخواسته محافظین تره کی را از مقابل دروازه دور نماید و حین تهدید به آنها دست به ماشه برده بود. آنهائی که در بالا قرار داشتند شکیبائی خویش را از دست داده و مستقیماً به سوی اینها آتش گشودند.
ولی در هر حال باید تأکید شود که این حرفهای صرف یک روایت است. یک روز بعد محافظین تره کی به امر امین توقیف گردیده و بدون هرگونه اثری ناپدید شدند.
پیش از آنکه قصر را ترک بگوئیم، من به منشی عمومی گفتم: "چنین به نظر می رسد که ما باید نزد رفیق امین برویم." تره کی مخالفت نمی کرد. ما خداحافظی نموده و لحظاتی بعد به تعمیر لوی درستیز رسیدیم. امین ظاهراً از آمدن ما قلباً خوشحال بود. او دست مرا گرفت، و من در همین وقت متوجه قطرات خون بالای آستین کرتی اش شدم. " شما زخم برداشته اید، رفیق امین؟" – " نخیر، من به یکی از محافظینم که زخم برداشته بود کمک کردم."
کوشش کردم به امین تفهیم نمایم که سوء تفاهمی به وقوع پیوسته است، محافظین از هر دو طرف ملامت هستند. امین حرف هایم را بلافاصله قطع کرد : " نخیر رفیق پوزانوف، این تلاشی بود برای از بین بردن من، اما من معجزه آسا جان به سلامت بردم."
امین سپس رو به ایوانوف نموده گفت: "خوب، حالا دیگر معتقد شدید که علیه من توطئه ای به راه افتاده بود. او سپس به قطرات خون بالای آستین کرتی اش اشاره نموده گفت "این خون را صرف با خون می توان شست."
در همین وقت در نقطهٔ بسیار نزدیک صدای توپی که از تانک فیر شده بود به گوش رسیده و همزمان با آن یکی از موترهائیکه زیر کلکین های قصر ایستاده بود پارچه پارچه گردید. ما درک کردیم که باقی ماندن بعدی ما در این جا بی خطر نخواهد بود. علاوه بر آن امین به صورت قطع با استدلال ما، که به مناقشه از راه صلح و سلم خاتمه داده شود موافق نبود. مالک اوضاع منبعد او بود. حین خداحافظی امین گفت : " اگر شما بخواهید در آینده رفیق تره کی را ملاقات کنید و یا با او گفتگوی داشته باشد، باید منبعد این اجازه را از من بگیرید، سپس زهرخندی زده علاوه کرد: "بخاطر جلوگیری از سوء تفاهمات میان محافظین."

د. ب. ریوریکوف، سکرتر دوم سفارت شوروی در کابل

رنگ پریدهٔ تره کی بعد از فیرها نشان می داد که حادثه او را سخت تکان داده بود. چنین به نظر می رسید که او می فهمید که روزهایش دیگر به آخر رسیده است.
من اولین کسی بودم که به خواهش سفیر ما به دهلیز برآمدم، آنجا را مملو از دود و بوی غلیظ باروت فیرهای ماشیندار را یافتم. ترون در دهلیز کوچک میان طبقهٔ اول و دوم غرق در خون افتاده بود. یکی از محافظین تره کی با قدم های لرزان با شتاب نزد او رفته گفت: "بالای ما فیر کردند و ما مجبور بودیم در جواب آتش بگشائیم."
یک مشخصهٔ دیگر: اگر جراحاتی را که ترون برداشته بود در نظر بگیریم می بینیم که فیر های ماشیندار آنقدر ممتد و بلاوقفه بوده اند که اگر امین در آن نزدیکی ها می بود حتماً مورد اصابت گلوله قرار می گرفت. می توان تصور نمود که مرمی ها در اینصورت او را باید سراپا می پوشاندند. به باور من امین پیشتر از منزل اول نرفته بود، یعنی وی در ساحهٔ آتش قرار نداشت.
وقتیکه ما پس از ملاقات با امین به سفارت برگشتیم، سفیر پوزانوف که قبلاً هیچگاهی حتی سگرت نمی کشید، بعد از داخل شدن به دفتر سیگاری را روشن کرد. او نیز سخت تکان خورده بود، مگر کاملاً ملتفت بود که در هر حال باید وظیفه اش را انجام دهد. با استفاده از وسیلهٔ مخصوص تلفونی با وزیر امور خارجهٔ شوروی تماس گرفته و در بارهٔ واقعه گذارش داد. گرومیکو از او پرسید: "خون ریخته است؟" – " بلی ریخته شده است." – گرومیکو: "کار بسیار بد شده است."

عبدالکریم میثاق، عضو بیروی سیاسی حزب دیموکراتیک خلق، وزیر مالیه :

"میدانید این یک موضوع بسیار مبهم است. من نمی توانم بگویم که آیا این یک سوء قصد واقعی علیه امین برای از بین بردن او بود، یا یک صحنه سازیی بیش نبود. حتی با گذشت این همه سالها من نمی توانم به این سوال جواب بدهم.
خود امین واقعه را به من به شرح ذیل بازگو کرده بود: روزی که تره کی به او (امین) تلفون کرد و او را نزد خود به قصر دعوت نمود، پیش از رفتن به آنجا، با دوستش ترون تماس تلفونی گرفت. این ترون نام چندی پیش به حیث محافظ ارشد منشی عمومی (تره کی) تعیین گردیده بود، و او را به همین دلیل حتی عضو علی البدل کمیتهٔ مرکزی حزب ساختند. از مدتی بود که امین با او روابط نهایت نزدیک داشت. حین تماس تلفونی، امین از ترون جویای آن گردیده بود که در صورت پذیرش دعوت تره کی آیا خطری متوجه وی نخواهد بود؟ ترون امین را آرام ساخته گفته بود : "چون رفقای شوروی نیز در این وقت در قصر حضور خواهند داشت، بناءً دلیلی برای تشویش وجود ندارد." امین به حکایتش چنین ادامه داد : " ترون از من در پائین قصر استقبال کرد، سپس او با یاور من وزیر زیرک به پیش رفتند، من با یاور دیگرم به تعقیب آنها در چند قدمی روان شدیم. هنگامیکه به طبقهٔ دوم رسیدیم، در مقابل دروازهٔ اتاق که تره کی در آن بود دو افسری را که ماشیندار به دست داشتند دیدیم. ترون به آنها امر کرد تا راه بدهند و با صدای بلند به آنها خبر داد که رفیق امین با او آمده است. اما محافظین ناگهان ماشیندارها را بلند نموده و آتش گشودند. ترون بلافاصله به قتل رسید، مرمی ها به وزیر زیرک که مرا با جسم خود حمایت میکرد نیز اصابت کرده بودند. امین بدون آنکه جراحتی بردارد از قصر خارج گردیده و محل را به همراهی محافظینش ترک گفته بود.
به نظر من بریژنیف و تره کی هنگام ملاقات در مسکو موافقت کرده بودند تا امین را از صحنهٔ سیاسی دور سازند. باید به شکلی از اشکال او به حاشیه رانده می شد. همه به این باور بودند که او مانع اساسی در راه دستیابی به وحدت حزب می باشد، علاوه بر آن تند روی های امین نیز مراتب نارضایتی مسکو را فراهم ساخته بود. معمای که کماکان باقی مانده است، عبارت از آن است که به چی دلیلی تره کی از راه صلح آمیز پیش نیآمد، چرا پلنوم کمیتهٔ مرکزی یا جلسهٔ بیروی سیاسی را دائر نکرد؟ شاید او باور نداشت که در مبارزهٔ آشکار می تواند پیروز گردد و یا او هم مانند امین بیشتر به توطئه ها متمایل بود؟ بلی، من معتقد هستم که هر دو به اساسنامه باورمند نبودند و اخلاق ضعیف داشتند.
بیائید از حدس زدن ها در بارهٔ اینکه جرم فیرها در نزدیکی دفتر تره کی به دوش کی است، خود داری نمائیم. آیا این کار یک توطئهٔ سازمان یافته از طرف امین بود، یا ترون قربانی سوء تفاهمات میان محافظین گردید و یا هدف محافظین منشی عمومی، شخص امین بود. . . ولی چیزی که واقعیت دارد این است که حادثهٔ مذکور کاملاً به نفع "شخص دوم در دولت" تمام شد، پس از آنکه خون ریخته شد امین دیگر دست هایش را کاملاً باز می دید.
به امر امین در قطعات گارنیزون کابل احضارات عمومی اعلان گردیده و آنها فوراً همهٔ نقاط مهم پایتخت را تحت کنترول خویش درآوردند. واحدهای خاص، قصر رئیس دولت را محاصره نموده و آنعده از منسوبین گارد را که به نظر شان مطمئن نمی رسید خلع سلاح ساختند. تره کی به زودی در انزوای کامل قرار گرفت: تلفون هایش قطع گردیدند، هیچکس بدون دریافت مجوز از شخص امین نمی توانست با او ملاقات کند. می توان گفت که کودتا عملاً مورد اجرا قرار گرفته بود.
به هر حال باید به اجرا کنندهٔ کودتا ارج گذاشته شود : او به تمام معنی برای این روز آمادگی گرفته بود. لست افرادی را که باید دستگیر می گردیدند از قبل تهیه نموده بود؛ اینها عمدتاً کسانی بودند که امین از اطاعت آنها در برابر خود اطمینان نداشت. همهٔ آنها در همان روز روانهٔ زندان ها شدند. وزیر امور سرحدات، مزدوریار، یکی از چهار تن که متهم به بغاوت بودند نیز دستگیر گردید. مزدوریار در تفاوت با سائر رفقایش نخواست مخفی شود و برای سپری نمودن روز رخصتی با خانواده اش به پغمان رفته بود. همهٔ خویشاوندان " باند چهار نفری" را روانهٔ زندان کردند.

والیری ستاراستین هنگام برگشت از "مکروریان "، پس از ملاقات با سروری و وزرا، قبل از رفتن به سفارت تصمیم گرفت برای مدت کوتاهی سری به منزل خود بزند. در خانه به همسرش گفت، احتمال آن می رود که یک تعداد افغان های "مهم" منجمله وزیر مخابرات گلابزوی که او همرایش معرفت دارد، به منزل آنها بیایند. لازم است تا آنها فوراً داخل خانه شوند و روی چمن مقابل خانه زیاد معطل نمانند. ستاراستین به همسرش تفهیم کرد که به مجرد رسیدن افغان ها، او باید به سفارت زنگ بزند و خبر بدهد که "نان چاشت آماده است."
والیری آمر "دفتر" را در محل کارش نیافت. ایوانوف نیز در جایش نبود، تصمیم گرفت سری به نزد معاون آمر آرلوف – موروزوف بزند. والیری از ورای صحبت با آرلوف - موروزوف پی برد که نامبرده در جریان انکشاف حوادث قرار ندارد. والیری در این میان تیلگرامی را در مورد ملاقات در آپارتمان گلابزوی نوشت و آنرا به معاون مسؤول دفتر کی. جی. بی. سپرده و روانهٔ منزل شد. از دهلیز سفارت ستاراستین به همسرش تلفون کرده پرسید:
"چه حال داری؟"، تمارا در جواب خبر داد : "غذای چاشت دیر وقت است آماده شده، من از نوکریوال سفارت خواهش کردم تا به تو در اینباره بگوید." ستاراستین به جواب همسرش گفت: "حرکت کردم" و با نارضایتی به طرف نوکریوال نگاه کرد.
تمارا به مجرد آنکه غرش نزدیک شدن والگا را شنید به طرف دروازه رفته و آنرا فوراً باز کرد. در راه باریکی که به طرف گراج می رفت، "تویوتای- کوروناى" سفید رنگ ایستاده بود.
ستاراستین با خود اندیشید : " به گمانم که شدیداً گیر مانده ام. به هر حال خود کرده را نه درد است نه درمان. حالا دیگر نباید شهامت و مردانگی را از دست داد!"
او به دهلیز داخل گردید. در آنجا اسدالله سروری را بالای قالین دید که لباس ملی لمیده بود و گرمی بی وقت خزانی به تنگش آورده بود. به طرف راست او بوتل آب معدنی "بورژومی" که تقریباً تمام آنرا نوشیده بود قرار داشت. یک قبضه ماشیندار نیز در پهلویش قرار داشت. بالای کوچ در عقب میز مجله ها، وطنجار نشسته بود. او نیز لباس ملی به تن کرده بود. در پهلوی وطنجار نیز یک قبضه ماشیندار و چند شاجور مرمی به نظر می رسیدند. . . یک ماشیندار دیگر نیز که مدل آنرا ستاراستین نتواست تشخیص کند بالای الماری کتابها تکیه داده بود. گلابزوی که مثل رفقایش لباس ملی به تن داشت در این وقت با تمارا در آشپزخانه کمک می کرد.
ستاراستین با خود گفت: "بلی، این جوانان خوب مسلح شده اند. به آسانی حاضر نیستند جان های شانرا از دست بدهند. اگر افراد امین بیایند و منزل ما محاصره شود، روشن است که زد و خورد شدید مسلحانهٔ شروع خواهد شد. ولی من و تمارا چه باید بکنیم؟ به همکاران اینها مبدل شده و مرمی برایشان برسانیم؟ شاید بهتر باشد تا در زیر زینه پنهان شویم؟ یا کوشش کنیم از طریق قبرستان که آنطرف دیوار تعمیر ما قرار دارد نزد همسایگان برویم؟! به هر حال، ببینیم که چی می شود. هرچه بادا باد. اما اگر زنده باقی بمانیم و طرفداران امین ما را دستگیر کنند، در اینصورت به آنها خواهیم گفت که این خلقی ها ما را گروگان گرفته بودند"...
ستاراستین در حالیکه صدایش از ناراحتی حکایت می کرد، مهمانان خود را مخاطب قرار داده گفت : "موتر را چرا در مرکز انظار همه پارک کرده اید؟ آنرا باید به گراج می بردید."
سروری فوراً از روی قالین برخاست و در حالیکه کلید "تویوتا" در دستش بود به طرف موتر رفت. ستاراستین سروری را متوقف ساخت: "کلید را به من بدهید. من خودم موتر را به گراج می برم. شما بیرون نروید. اگرچه داخل منزل مرا همسایه ها دیده نمی توانند، ولی شما اشخاص سرشناس و مشهور هستید، بهتر است همین جا بمانید."
سروری سرش را به علامت مؤافقت تکان داده کلید را به والیری سپرد.
ستاراستین دروازهٔ گراج را باز نموده و "تویوتای" سفید را به داخل آن برد. سپس دروازهٔ منزل را محکم بست و برای اطمینان بیشتر باقی ماندهٔ خشت ها را به دور و بر آن چید.
پس از برگشت به صالون خطاب به مهمانان پیشنهاد کرد تا الی آماده شدن غذای اساسی، بسکویت و ساندویچ با یک پیک گنیاک نوش جان کنند. افغان ها با خشنودی پیشنهاد صرف بیسکویت و ساندویچ را پذیرفتند، ولی از نوشیدن گنیاک شدیداً ابا ورزیدند. وطنجار با آواز بلند ولی در عین حال کم جرئتش که با چهرهٔ پر از شهامت پشتون تبارش شباهت نداشت گفت: " در شرایط کنونی، مثل هر وقتی دیگر، مغز های ما باید فعال و روشن باشند."
ستاراستین در این میان از مهمانان پرسید : "خوب، شما چی پلان های دارید؟ چی اقداماتی روی دست گرفته اید؟"
سروری بلاوقفه جواب داد: "تمام امید ما به طرف رفقای شوروی است. ما باور داریم که رهبری شوروی از یک طریقی این وضع پیچیده و خطرناک را برای انقلاب افغانستان حل وفصل نماید. اینکه رهبری شوروی از کدام شیوه ها استفاده خواهد کرد، ما چیزی گفته نمی توانیم. اعزام فوری کوماندوی شوروی به کابل بهترین تصمیم خواهد بود؛ و حال در بارهٔ پلان های ما. والیری! به شما اطمینان میدهیم که ما حاضر هستیم از پُست های دولتی دست بکشیم، افغانستان را ترک بگوئیم و به خارج برویم، حاضریم به محبس برویم، اگر کدام جرمی داشته باشیم. اما، ما اینکار را صرف زمانی خواهیم کرد که ارادهٔ رفیق تره کی چنین باشد. ولی اگر امین تره کی را از مقامش دور کند و قدرت را غصب نماید، ما به کوه ها می رویم، در آنجا مخفی خواهیم شد، و یا هم به پنتونستان خواهیم رفت. در آنجا دسته های مسلح را ایجاد نموده و به جنگ های پارتیزانی خواهیم پرداخت". صدای سروری حین صحبت نهایت مغرورانه بود.
وطنجار با گرمی تمام رشتهٔ سخن را گرفته علاوه کرد: "رفیق والیری، شما ببینید: حرف اصلاً از ما در میان نیست، شما رفقای شوروی به هر قیمتی که شود باید رفیق تره کی را نجات دهید. شما می دانید که رفیق تره کی برای

انقلابیون افغانستان حیثیت درفش اردویی را دارد که در حال نبرد با دشمن باشد. اگر ما درفش خود را حفاظت کنیم این بدان معنی است که از انقلاب دفاع کرده ایم."
والیری پس از شنیدن نظر افغان ها درک کرد که آنها هیچگونه پلان مشخصی روی دست ندارند. آنها اغلباً تصمیم دارند چند صباحی در منزل او باقی بمانند، تا زمانیکه طرفداران امین از جستجوی آنها در کابل دست بکشند و سپس به یکی از ولایات و یا هم به پشتونستان رفته و مخفی گردند. ستاراستین دفعتاً به یادش آمد که امروز صبح بالای کوچ شخص در لباس پیلوتی در منزل گلابزوی نشسته بود. از خود پرسید: "این شخص اکنون در کجاست؟ فرض کنیم او رفته باشد نزد طرفداران امین و به آنها خبر بدهد که رفقایش همین اکنون در کجا هستند؟"
ستاراستین از سروری پرسید: "چرا رفیق دیگر شما اینجا دیده نمی شود؟"
- "مزدوریار؟"
- "نخیر، کسی که امروز صبح در یونیفورم افسر قوای هوائی در خانهٔ گلابزوی بود؟"
سروری: "شما اغلباً اقبال پیلوت را در نظر دارید؟ او عازم وظیفه اش گردید. هیچگونه تهدیدی متوجه او نیست. طرفداران امین با وی غرضی ندارند. آنها مطمئن هستند که او شخصی است دور از سیاست و بی طرف."
ستاراستین: "مگر او صحبت های ما و شما را شنیده بود. او می داند که شما نزد من آمده اید."
سروری با لحن نچندان مطمئن گفت: "او در اینباره به هیچکس چیزی نخواهد گفت."
ستاراستین متدرجاً به داغ بودن اوضاع سیاسی که منجمله در اثر فعالیت های او به وجود آمده بود پی می برد. او به خوبی درک میکرد که رهبری خود را در برابر ضرورت اتخاذ تصامیم جدی و نهایت غیر عادی قرار داده است. ستاراستین حتی تصور نمی کرد که خود سهیم اینگونه فعالیت ها شود. او با خود می اندیشید: " اشخاصی را که ارگانهای امنیتی و استخباراتی کشور دوست، حتی برادر، جستجو می کند، "مجرمین دولتی" را، در منزل خود پنهان کرده ام، مهمتر آنکه شخصاً آنها را به منزل خود دعوت نمودم. بدون شک که این واقعه جنجال های بزرگی را در پی خواهد داشت. عکس العمل ادارهٔ کشف چگونه خواهد بود؟ واضح است که در مورد این حادثه به بالاترین مقام خبر داده شده و فیصلهٔ بعدی در سطح بیوروی سیاسی اتخاذ خواهد شد. این چگونه یک فیصله خواهد بود؟ آیا بیوروی سیاسی بخاطر آنکه روابطش را با امین خدشه دار نسازد و منافع علیای دولت رعایت گردیده باشد، یاغیان را قربانی خواهد کرد؟ یا برعکس، موقع مساعد شمرده شده تا از این خود سر که با زیر پا نمودن تمام اصول می خواهد همهٔ قدرت را غصب نماید دوری جست. اگر اینطور باشد پس من باید یکبار دیگر به آنها نشان بدهم که امین کی است و بدینترتیب ضرورت مسؤولیت سیاسی را که بدوش گرفته ام یکبار دیگر ثابت بسازم."
ستاراستین در حالیکه کتابچهٔ یادداشت به دست داشت و در کوچ میان سروروی و وطنجار جا گرفت گفت:
- "شما همه امین را در ارتباط داشتن با سی. آی. ای. متهم می سازید. بسیاری از روش های او، بیوگرافی وی، خصوصیات اخلاقش جداً دال بر ادعاهای شما هستند. می خواهم برایتان یک راز را افشا نمایم: من و رفقایم در اینباره قبلاً به مسکو خبر داده ایم. اما ثبوت مشخص ارتباط امین با سی. آی. ای. کدام ها هستند؟"
افغان ها با قاطعیت گفتند: "وجود دارند، چنین ثبوت ها وجود دارند!"
ستاراستین بار دیگر به فکر افتاد: "خوب، شاید این یگانه باری در زندگی من باشد که می توانم همزمان از دو وزیر و از رئیس ادارهٔ امنیت معلومات "دوستانه" را در بارهٔ ارتباط شخص دوم این کشور به سازمان استخباراتی سی. آی. ای. به دست بیاورم. این تلگرام من به مرکز همه را تکان خواهد داد."
مهمانان در حالیکه حین گفتگو سخنان یکدیگر را قطع می کردند، شروع نمودند به ارائهٔ دلایل و ثبوت ها در بارهٔ فعالیت های ضد دولتی، ضد حزبی امین و سرکوبی پرچمی ها. آنها در مورد همکاری های مخفیانهٔ او با امریکایی ها می گفتند و از ارتباطات او با جنایتکاران مشهور کابل یاد آور می شدند. ستاراستین جابجا در حضور آنها شروع کرد به نوشتن تیلگرام به مسکو.
بعدها تاریخ نویسان و محققین مسائل افغانستان "سند" مذکور را (هدف تیلگرام ستاراستین به مسکو است) در آثار و نوشته های خویش به شرح ذیل یاد خواهند کرد: " ۱۰ (ده) عنصری که ارتباط حفیظ الله امین را با شبکهٔ استخباراتی سی. آی. ای. و حلقات جنایت پیشهٔ کابل به ثبوت می رسانند". در واقعیت تیلگرام ستاراستین عنوان دیگری داشت که کوتاه و مشخص بود. در تیلگرام از زبان سروری و سائر وزرا خبر داده می شد که امین به طور منظم و مخفی با کارمندان سفارت امریکا در کابل که احتمالاً مأمورین استخباراتی آنکشور بودند، ملاقات می کرد. در تیلگرام حتی از منطقهٔ پغمان نام گرفته می شد، جائیکه امین با امریکایی ها ملاقات می کرد. سروری همچنان یاد آور شد که امین قبلاً نیز کوشش کرده بود تا "رهبر کبیر" خود را از بین ببرد. قرار بود طیارهٔ حامل تره کی حین مواصلت به کابل هدف راکت قوای هوائی که از میدان هوائی حراست می کنند "سهواً" قرار بگیرد. سروری در آن هنگام شخصاً خاینین را دستگیر کرده بود. وطنجار به نوبهٔ خود حکایت کرد که یکی از فعالین معروف حزب دیموکراتیک خلق، میر اکبر خیبر به امر مستقیم "شخص دوم" به واسطهٔ جنایتکاران حرفه یی به قتل رسید. گفتنی است که قاتل خیبر از قریبان صادق عالمیار عضو کمیتهٔ مرکزی حزب و از دوستان نزدیک امین است. میر اکبر خیبر که یکی از با اعتبار ترین و متنفذ ترین عضو در این حزب به شمار می رفت، اکثراً نقش "حایل" را در مناقشات و زد و خوردهای که میان تره کی و کارمل به وقوع می پیوستند بازی می کرد. امین از روز اول کسب عضویت در حزب همیشه تلاش داشت تا افتراق را در آن به وجود بیاورد و کارمل را از سر راهش دور کند. وزرا در مورد دوستی نزدیک امین (چیزهای که کمتر کسی از آن آگاهی داشت) با بعضی از شخصیت های طرفدار امریکا در داخل افغانستان یاد آور شدند.

مأمور استخبارات ستاراستین، پس از نوشتن تیلگرام متن آنرا به مهمانان خود قرائت نموده جویای آن شد که آیا همه نظریات و ملاحظات ایشان روی کاغذ درست انعکاس یافته اند یا خیر؟
سروری گفت: "اگر لازم باشد ما سه تن حاضر هستیم زیر پای این یادداشت امضأ کنیم."
ستاراستین سپس به وزرا یاد آور شد که او باید فوراً عازم سفارت گردد و احساس کرد که مهمانانش نا آرام به نظر می رسند.
سروری پرسید: "آیا همسر شما نیز با شما می رود؟"
"اگر راستش را می خواهید، محوطهٔ سفارت برای وی امنتر است. پس از آنکه از سفارت برگردم، او را به آنجا خواهم فرستاد. تا آنوقت تمارا برای ما و شما مرغ و برنج خواهد پخت تا برای چاشت چیزی برای خوردن داشته باشیم.
تیلگرام ستاراستین که بدون نوبت به مسکو رسیده بود، فوراً به اطلاع رهبری عالی شوروی رسانیده شد. اما لازم است تذکر یابد که نمایندگی کی. جی. بی. و دفتر کشف بر متن تیلگرام ملاحظات خود را گذاشته بودند. از این ملاحظات برمی آمد که معلومات به دست آمده از سروری و سائر وزرا، ضرورت به ارزیابی و کنترول دقیق دارند، زیرا اشخاص متذکره هیچگونه ثبوت مستقیم و مخصوصاً اسناد ارائه کرده نمی توانستند.
بعد ها همکاران و هم مسلکان ستاراستین در مسکو به او حکایت می کردند که تیلگرام او تأثیر رعد آسا داشت. موازی با "سندی" ستاراستین، اخبار ناراحت کننده و ناخوشایند از سائر منابع به مسکو مواصلت کردند: در مورد فیرها در "خانهٔ خلق" (ارگ شاهی افغانستان)، تجرید فزیکی تره کی و همچنان اطلاعات در بارهٔ سائر خود سری های امین. تمام این مسائل غالباً کاسهٔ صبر رهبران اتحاد شوروی را لبریز ساخته بود.
ستاراستین هنگامیکه در دفتر آرلوف - موروزوف قرار داشت، تیلگرام دیگری را، اینبار مشخص به آدرس ادارهٔ کشف اتحاد شوروی نوشت، در این نامه نیز از آمدن دو وزیر و رئیس استخبارات به منزلش خبر می داد. در تیلگرام همچنان به طور مفصل در بارهٔ اوضاع اوپراتیفی (غالباً معنی کلمهٔ اوپراتیفی در این جا باید امنیتی باشد) یاد آوری گردیده بود و اوضاع را عادی خوانده شده بود. به تأسی از گفتگو ها با سروری، وطنجار و گلابزوی، ستاراستین به ادارهٔ کشف در مورد پلان های بعدی این سه تن خبر می داد. از بیان اینکه این سه تن چرا مشخصاً نزد او آمده بودند، نه نزد بوگدانوف رفته بودند، ستاراستین خود داری کرد. او نزد خود فیصله کرده بود: "اگر مرکز جداً خواستار درک این موضوع باشد، در آنصورت کوشش خواهم کرد تا دلیل کم و بیش نزدیک به واقعیت را یافته و آنرا ارائه نمایم."
ستاراستین عمداً کتمان کرد که افغان ها به دعوت وی به منزل او رفته بودند، زیرا او بخوبی می دانست که به مثابهٔ یک مامور عادی ادارهٔ کشف، او هیچگونه صلاحیتی برای چنین یک اقدام نداشت. این عمل ستاراستین نه تنها نقض دسپلین، بلکه سوء استفاده از صلاحیت های وضع شده نیز بود. چنین یک عمل ستاراستین میتوانست عواقب ناگوار داشته باشند.
تعجب آور بود که نه آرلوف - موروزوف، کسی که تیلگرام را به مرکز ارسال کرد و نه هم مأمورین در مرکز، هیچکسی، هیچگاهی نپرسید که این گروپ چهار نفری در منزل او که مأمور ادارهٔ کشف بود چگونه پیدا شده بودند.
در آن هنگام، در ۱۴ سپتمبر ۱۹۷۹ معاون آمر دفتر کشف در کابل اصلاً در چنین فکری نبود. حوادث به سرعت در حال انکشاف بودند.
با این خلقی ها که خانوادهٔ ستاراستین گروگان به ناحق آنها گردیده بود، چه باید کرد؟ با امین که در کشورش کودتا را به راه انداخته و رئیس دولت و حزب، تره کی را که فقط چند روز پیش شخص بریژنیف در آغوش کشیده بود، عملاً از قدرت برکنار ساخته بود، چه باید میشد؟ چگونه باید زندگی تره کی از خطر نجات می یافت؟ این اولین بار بود که معاون آمر کشف با تمام وضاحت همه دراماتیک اوضاع را احساس می کرد. چهرهٔ او پریده و تقریباً همه سفید رنگ بود، لب های نازکش لرزهٔ خفیفی داشت، با اندکی بندش زبان از او پرسید:
- "والیری تو باز هم به آنجا میروی؟"
- "بلی صاحب، حتمی می روم، آنجا همسرم است."
- "بیا اینطور قرار بگذاریم، وقتی تو به منزل رسیدی، من دنبال همسرت می آیم."
- "لازم نیست. بهتر است او به سفارت پیاده بیاید. از آنجا تا سفارت راه زیاد نیست، شاید در حدود هشتصد متر باشد. بدینترتیب توجه همسایگان و چوکیدار محل نیز جلب نمی شود."
هنگامیکه ستاراستین از دفتر معاون آمر دفتر کشف بیرون می آمد، در دهلیز مأمور مخابره را دید که با سرعت رعد می دوید تا تلگرام ها را به مرکز بفرستد.

همان روز، حوالی ساعت هشت شام، نمایندگان شوروی با ترکیب معمولی برای ملاقات نزد امین رفتند. امین آرام و مطمین به نظر می رسید. بدون تفصیلات خاص از مرگ ترون یاد کرد. از گفته های او چنین بر می آمد که گوئی حادثه ای که اتفاق افتیده بود در حقیقت سوء قصدی بوده علیه شخص او. امین اظهار داشت که محافظین بارانی از مرمی ها را فیر کردند، به گفتهٔ او اضافه از صد مرمی به طرف آنها فیر شده بود. امین تأکید می کرد: "اما من از این پلان آگاهی داشتم. قرار بود دو روز قبل در میدان هوائی حین برگشت تره کی از مسکو من به دام بیافتم. شاید حضور رفقای شوروی مانع آن شده باشد تا رفیق تره کی از سوء قصد علیه من اجتناب ورزد، اما دیده می شود که او فراموش کرده بود تا به افرادش امر لغو هدایت قبلی خود را بدهد، و همان بود که آنها شروع به فیر کردند." به عقیدهٔ امین، اینکه او عمداً حین بالا رفتن به طبقهٔ دوم اندکی از ترون عقب ماند، سبب شد تا نجات یابد. حین فیر گلوله ها، او سرش

را خم نموده و با شتاب پائین رفت و در حالیکه محافظ زخمی خود را (به نام وزیر) از زمین بلند می کرد از طریق پارک به طرف موترش شتافت.
در چنین اوضاع رفقای شوروی چه باید می کردند؟ آنها یکبار دیگر تأسف عمیق خود را ابراز داشته و امین را دعوت کردند تا از فراست و تعقل کار بگیرد و وحدت را حفظ نماید. این همان دساتیری بود که مسکو به سفارت داده بود. اصولاً از کدام وحدت می توانست دیگر حرفی در میان باشد؟ امین در عکس العمل به سخنان شوروی ها ابلاغ داشت که منبعد او سر قوماندان اعلی قوای مسلح کشور و رئیس دولت است. تره کی از تمام کرسی ها برطرف خواهد شد.
چنین به نظر می رسید که مهمانان تا هنوز معنی حرفهای امین را تا اخیر درک ننموده بودند، چون آنها به تأسی از دساتیر رهبری خویش اظهار داشتند: "همه مسائل باید مانند سابق پا برجا باقی بماند، یعنی تره کی - به مثابهٔ منشی عمومی حزب و رئیس دولت، امین به عنوان شخص دوم در دولت.
پوزانوف در این میان خاطر نشان ساخت: " اگر رفیق امین مسؤولیت برطرفی رفیق تره کی را به دوش خود بگیرد، این عمل او، هم برای رهبری اتحاد شوروی و هم برای اعضای عادی حزب دیموکراتیک خلق، قابل درک نخواهد بود.
امین در جواب با تمسخر آشکار گفت: "در افغانستان مسؤولیت همه امور به دوش شما شوروی هاست. فلهذا من آماده هستم هرگونه مشوره های شما را بپذیرم و آنرا تطبیق نمایم. حتی اگر من شخصاً با آنها موافقت نداشته باشم. اما در این مورد مشخص ما نمی توانیم فیصلهٔ حزب خود را در نظر نگیریم. حزب خبر دارد که بالای من صد بار فیر صورت گرفته است. همه میدانند که رفیق عزیز ما تروِن و سائر رفقای ما به قتل رسیدند. حزب به قهر آمده و خواستار انتقام است. بنابرین در روزهای نزدیک پلنوم کمیتهٔ مرکزی دعوت خواهد شد و طی آن تره کی به دلیل وخامت وضع صحی از مقام منشی عمومی حزب استعفی خواهد داد. در عین حال او به حیث رئیس شورای انقلابی باقی خواهد ماند."
اینگونه طرز برخورد امین در حقیقت سنگی بود که امین آنرا سخاوتمندانه پیش پای دوستان شوروی می انداخت. شوروی ها کم و بیش به کوشش های خویش مبنی بر تغییر مفکورهٔ او ادامه دادند، و از او خواستند تا وضعیت را به حال خود بگذارد. شوروی ها هرکدام دلیل و برهان مختلف می آوردند، یکی می گفت: "شرایط داخلی نهایت پیچیده هستند، ایجاب میکند تا در برابر فشارهای روز افزون ضد انقلاب وحدت عمل نشان داده شود، هرگونه بی اتفاقی و تشدد ضربهٔ درد آوری بر حیثیت کشور در سطح بین المللی وارد می کند، دشمنان از آن به نفع خود استفاده خواهند کرد، تره کی، رهبر شناخته شدهٔ جنبش های کارگری است، او فقط چندی قبل از طرف بریژنیف و کاسترو مورد استقبال گرم قرار گرفت. . .
امین با به کار گیری زرنگی همیشگی اش گفت: "خوب، گیریم که من تره کی را در چوکی منشی عمومی باقی بمانم، چنین یک وضعیت بدون شک بحران شدید را در داخل حزب بر می انگیزد. در اینصورت شما مسؤولیت عواقب آنرا می توانید به دوش بگیرید؟" امین خاموشی مهمانان را دیده با شدت هرچه بیشتر افزود: " البته من موافق هستم که رفیق تره کی در وقت و زمانش برای جنبش انقلابی در افغانستان فعالیت های زیادی انجام داده است. مگر دیر زمانی است که دیگر از کار افتیده. او تمام قدرت را در دست خود متمرکز ساخته، کیش شخصیت خود را بالا برده، دست به ظلم و استبداد علیه مردم می زند، در این اواخر ترور آشکار و واقعی را علیه اعضای حزب به راه انداخته است.

وضع دیپلومات های سفارت شوروی حین ترک اقامتگاه امین نهایت اسفناک بود. یگانه دست آورد آنها از این گفتگو، وعدهٔ امین در بارهٔ باقی گذاشتن تره کی در پُست رئیس شورای انقلابی بود.

پس از برگشت به منزل، ستاراستین سروری را در حالی دید که آلهٔ مخابره در دست داشت و در دهلیز این سو و آنسو قدم می زد.
سروری با دقت تمام به گفتگوهای شبکه های تعقیبی "اگسا" که در جستجوی شان مصروف بود، و او فریکونس آنرا عیار نموده بود، گوش فرا می داد. وطنجار البوم های مصور و با کیفیتی را که حکایتگر زندگی در شهرهای مختلف اتحاد شوروی بود می نگریست. تمارا به کمک گلابزوی غذا را روی میز سرویس می کرد. والیری از همسرش خواست تا با او به بیرون به چمن برآید:
- لباس هایت را تبدیل کن و به سفارت برو. تا زمانیکه مهمانان اینجا هستند، همانجا بمان.
تمارا در جواب با سرتمبگی گفت: "من هیچ جا نمی روم. من ترا تنها نمی گذارم".
ستاراستین کوشش کرد از زرنگی کار بگیرد: " ببین، این نه تنها خواهش من از تو است، بلکه امر رهبری است."
اما تمارا تسلیم ناپذیر بود: " آنها آمرین تو هستند، نه از من. آنها برای من هیچکس اند."
" تو میفهمی که اینجا چی اتفاقی می تواند رخ بدهد؟"
" می فهمم. خطر آن وجود دارد که ما کشته شویم."
"خوب پس چرا باید یکجا کشته شویم؟"
" من به هیچ جا نمی روم، اینجا می مانم."
ستاراستین که از خصوصیات کرکتر همسرش به خوبی با خبر بود، درک کرد که ادامهٔ بحث دیگر هیچ معنی ندارد. نظر خانمش تغییر نمی خورد. از روی انصاف باید گفت که ستاراستین خوشحال بود که همسرش در خانه باقی بماند، زیرا در موجودیت تمارا از او هیچگونه بزدلی و یا کم جرئتی سر نخواهد زد.

همه شروع به صرف غذای چاشت نمودند. در عقب میز فقط مرد ها نشسته بودند. تمارا ترجیح می داد نقش یک صاحب خانهٔ مهمان نواز را بازی کرده و نمی خواست با مردها در عقب میز نان بنشیند. حین صرف غذا صحبت ها عمدتاً عمومی بودند. وطنجار که هنوز تحت تأثیر تصاویر البوم ها قرار داشت، از ستاراستین پرسید:
-" رفیق والیری شما در کدام شهر اتحاد شوروی به دنیا آمده اید؟"
-"در شهر لینینگراد."[4]
- وطنجار با مسرت گفت: "من در لینینگراد بودم، از این شهر بسیار خوشم می آید."
-" کدام نقاط و جاهای دیدنی لینینگراد بیشتر از همه به یاد تان مانده است؟"
- "کشتی جنگی "اورورا"[5]. چی توپهایی در آن نصب هستند! مخصوصاً توپ ۱۵۲ میلی متری آن."
ستاراستین در حالیکه سخت بهت زده شده بود با خود می گفت: "بلی، هرکس شهر لینینگراد را با دیدگان خود می نگرد. کسی را آثار معماران کبیر به شگفت می آورد، کسی می خواهد هرچه زودتر حویلی های تنگ این شهر را که بیشتر به چاها شباهت دارند ببیند. . .، ولی وطنجار از توپ ۱۵۲ میلی میتری به خود مشغول ساخته بود.
پس از صرف طعام، تمارا به شستن ظروف پرداخت و گلابزوی به وی بشقاب های خالی را می رسانید. وطنجار مجدداً بالای کوچ نشست و به ورق زدن البوم های مصور ادامه داد. سروری در حالیکه آلهٔ مخابره را کماکان به دست داشت در اتاق سالون به قدم زدن پرداخته، کوشش کرد نقطهٔ مناسبی را برای عیار شدن موج دریابد. ستاراستین می دید که وضع سروری روبه نا آرامی نهاده بود:
- "چی می گویند؟ اوضاع اوپراتیفی چگونه است؟"
- "من به گفتگوهای گروپ های اوپراتیفی با مرکز و با یکدیگر گوش می دهم. سه ساعت پیش تعداد دسته ها تقریباً دو برابر بود. در آنوقت آنها عمدتاً در ناحیهٔ میکروریان فعالیت می کردند. اکنون در حوالی سفارت شوروی و اطراف آن قرار دارند، جائیکه منازل دیپلومات های شوروی و تعمیر شما موقعیت دارد. سه یا چهار دسته همین اکنون در نزدیکی های ما وشما فعالیت دارند"، صدای سروری مشوش به نظر می رسید.
تمارا به طبقهٔ دوم رفته بود. پس از صحبت با ستاراستین، تقریباً بیست دقیقه بعدتر، سروری با شدت آلهٔ مخابره را از گوشش دور ساخته و به رفقایش چیزی گفت. غالباً این کدام هدایت نظامی بود. گلابزوی ماشیندار را به دست گرفت، وطنجار حتی سلاحش را آماده به آتش گشودن ساخت. سروری یکبار دیگر آلهٔ مخابره را با دست چپش نزدیک گوش خود برده و در حالیکه انگشت شهادت دست راستش را بلند نموده بود، گفت: تِسسس، خاموش، صبر کنید. ستاراستین که در کوچ نشسته بود با خود می اندیشید: " شروع شد دیگر". وقفهٔ پر از تشنج و در عین حال خفقان آوری که بیشتر به بازی"خاموش باش!" شباهت داشت، لحظاتی دوام پیدا کرد. از ورای مخابره صداها با وضاحت شنیده می شدند. سپس صداها متدرجاً خاموش شدند. سروری آلهٔ مخابره را از گوش دور ساخته به دلیل نامعلومی با سرگوشی گفت: "آنها از سرک مقابل منزل شما تیر شدند، من احساس کردم که حتی در برابر تعمیر شما توقف نمودند. اکنون به کوچهٔ دیگری رفتند. چنین به نظر می رسد که دسته های دیگر در این نزدیکی ها قرار ندارند."
نزدیکی های شام همه آرام گردیده بودند. حین نوشیدن چای ستاراستین با احتیاط تمام در مورد سرکوبی ها، به زندان افگندن ها و قتل ها سخن زده و از مسؤولیت "اگسا" در این زمینه یاد آور شد.
- "رفیق سروری، لطفاً آزرده نشوید. من با گوشهای خود شنیده ام که بعضی از افغان ها شما را به نام جلاد مردم افغانستان یاد می کنند، آنها می گفتند که دستان شما تا آرنج ها در خون است. این گفته ها تا کدام حد درست، یا نادرست هستند؟"
چنین معلوم می شد که سروری انتظار این سؤال را داشت. او گفت:
- "من آزرده نمی شوم. این واقعیت دارد، دست های من در خون هستند، نه تنها تا آرنج نه بلکه بالاتر از آن. اما فعالیت هایی که علیه اشخاص بلوسیلهٔ "اگسا" به راه افتاده بودند همیش به امر شخص امین صورت می گرفتند. نه من و همکاران من هیچکس را توقیف نکرده ایم، به رگبار نه بسته ایم، این کار صرف در حالاتی که امر از "بالا" می رسید صورت می گرفت. می خواهم صادقانه اعتراف نمایم که من پرچمی ها را چندان دوست ندارم. علاقمند نیستم با آنها سر دوستی داشته باشم. اما بدون دریافت هدایت مستقیم و واضح امین، من هیچکسی از آنها را حتی اندکی هم نا آرام نساخته ام. البته در صورت موجودیت اسناد انکار ناپذیر اشتراک فردی در فعالیت های ضد دولتی، که در این صورت برخورد با او جداگانه می بود. من به این باور هستم که حلقات ارتجاعی مذهبی، کشور ما را به سوی قرون اوسطی می کشانند. ولی بازهم تکرار می کنم که بدون هدایت مستقیم و روشن امین حتی جرئت آنرا نداشتم تا از اقارب سبغت الله مجددی یک تحقیق عادی نمایم؛ البته به استثنای موجودیت شواهد مستند و انکار ناپذیر دست داشتن آنها در فعالیت های تروریستی. تا یک زمانی من به این عقیده بودم: "هر آنچه که من انجام می دهم، به نفع انقلاب است. اندیشیدن در بارهٔ مسائل سیاسی را کار خود نمی دانستم. تصمیم گیری در امور سیاسی، وظیفهٔ رفقا: تره کی، امین و اعضای بیروی سیاسی است. کار من اجرای هدایات رهبری بود. این شیوه الی زمانی ادامه پیدا کرد که من بالاخره درک نمودم، ادارهٔ

---

[4] در سال ۱۹۹۱ به تاسی از فرمان رئیس جمهور آنوقت روسیه (یلخین) به شهر لیننگراد نام اصلی و تاریخی آن یعنی سانکت پیتیربورگ برگردانیده شد.
[5] کشتی جنگی عظیم که در سال ۱۸۹۷ اعمار گردیده و اکنون از آن به مثابهٔ موزیم استفاده میشود. حین جنگ اول جهانی و حوادث انقلابی سال ۱۹۱۷ از این کشتی وسیعاً استفاده صورت گرفت. فیر توپخانهٔ کشتی "اورورا" علامتی بود برای آغاز انقلاب اکتوبر.

"اگسا" به ابزار ترور و خشونت در دستان امین مبدل گردیده است. اینکه این امین کی هست، ما قبلاً به شما در بارهٔ او حکایت کردیم."
ستاراستین پس از شنیدن سخنان سروری با شگفتی اندیشید: " تأریخ تکرار می شود، زمانیکه بیریا[6] را دستگیر کردند، او نیز تأکید می کرد که "ارادهٔ حزب را تطبیق می نمود". همهٔ ما دور یک حلقه می چرخیم."

هوا رو به تاریکی نهاده بود. نوشیدن چای به پایان خود نزدیک می شد. رادیوی کابل خبر به قتل رسیدن جگرن ترون در "خانهٔ خلق" (ارگ شاهی افغانستان) و سوء قصد علیه امین را پخش کرد. نطاق در ادامه خاطر نشان ساخت که نور محمد تره کی در اقامتگاهش به منظور "تأمین امنیت اش" از طرف نیروهای اردو محاصره گردیده است. در اخیر خبر نطاق رادیو از سبکدوشی ها و تعیینات آتی در رهبری افغانستان خبر داد : " عزیز اکبری به عوض اسد الله سروری (معاون و خواهر زادهٔ نامبرده، غ. ج.) به حیث آمر ادارهٔ "اگسا"، فقیر محمد به عوض اسلم وطنجار به حیث وزیر داخله، محمد ظریف به عوض سید محمد گلابزوی به حیث وزیر مخابرات و صاحبجان صحرایی به عوض شیرجان مزدوریار به حیث وزیر امور سرحدات."
تعیینات جدید مهمانان ستاراستین را به شور آورد. آنها از اینکه ترون به قتل رسیده بود اظهار خرسندی کردند، اما از اینکه امین پس از سوء قصد جان به سلامت برده بود اندوهگین بودند. در عین حال خبر آنکه تره کی در اقامتگاهش در محاصره می باشد، آنها را تکان داد بود. پس از پخش اخبار از رادیو، سروری، وطنجار و گلابزوی عقب میز برای مجله ها قرار گرفته و به جلسه پرداختند. ستاراستین با استفاده از فرصت، به طبقهٔ دوم نزد همسرش رفت. پس از برگشت ستاراستین به مهمان خانه، سروری او را نزد خود برای بحث روی جزئیاتی دعوت کرد.
سروری به نمایندگی از خود و رفقایش با صراحت و قاطعیت تمام خاطر نشان ساخت: "یک روز بعد تره کی را از همه مقام ها برکنار ساخته و سپس او را به قتل می رسانند. این بدان معنی است که انقلاب ثور به ناکامی می انجامد. با در نظر داشت ملاحظات فوق و با اتکاء به همبستگی انقلابی رفیق والیری، ما همه از شما می خواهیم تا یکجا با ما در عملیات شجاعانهٔ برای نجات تره کی سهم بگیرید.
پلان نجات تره کی به شرح ذیل بود: همهٔ آنها به طور مسلحانه در موتر "والگای" ستاراستین جا می گیرند: گلابزوی در پهلوی راننده (ستاراستین)، وطنجار و سروری در چوکی عقبی می نیشینند. ستاراستین موتر را به سوی اقامتگاه تره کی می برد. در محل کنترول افغان ها سرهای شان را پائین نموده و ستاراستین به پهره داران می گوید که او پیام عاجل و مهمی از جانب شخص سفیر شوروی با خود دارد و باید به شخص تره کی بسپارد. پهره داران به موتر اجازه می دهند تا پیش برود. ستاراستین موتر را مستقیماً نزدیک دروازهٔ اقامتگاه می برد. سروری، گلابزوی و وطنجار از موتر بیرون شده و فوراً به محل اقامت منشی عمومی رفته او را اختطاف نموده و سپس همه عازم سفارت شوروی می شوند.
ستاراستین با خود می اندیشید: "آنها عقل خود را کاملاً از دست داده اند"، و میگفت:
"رفقا به نظر من به راه اندازی چنین یک عملیات در اوضاع و احوال کنونی محال است. اول اینکه، ما حتی تا اقامتگاه تره کی نخواهیم رسید. اولین گزمه ما را در جادهٔ دارلامان بازداشت خواهد کرد؛ دوم اینکه مرا هیچکس به داخل اقامتگاه اجازه نمی دهد، ولو شما هرقدر سرهایتان را حین عبور از پوستهٔ کنترولی پائین نمائید. احتمال آنکه ما وشما همه به چنگ طرفداران امین بیافتیم نهایت زیاد است، عواقب بازداشت را شما خود می توانید تصور نمائید. سوم، گیریم که شما به کمک من به رفیق تره کی دسترسی یافتید، او را با خود گرفتید، و بدون هرگونه مشکلی او را به سفارت انتقال دادید. آیا شما می توانید پیشبینی کنید که عکس العمل بعدی امین چگونه خواهد بود؟ او بدون تردید خواهد گفت که رئیس دولت افغانستان از خود کمدلی نشان داد، فرار کرد و اکنون در سفارت یک کشور خارجی مخفی گردیده است. مردم افغانستان در اینباره چی خواهند گفت؟ آیا خود رفیق تره کی چنین یک روش را خواهد پذیرفت؟ و بالاخره چهارم، من یک دیپلومات خارجی هستم، به کدام حق و صلاحیت می توانم در عملیات مسلحانه در قلمرو کشور دیگری اشتراک نمایم؟ از این بوی مناقشهٔ بین المللی به مشام می رسد!
گلابزوی با نگاه طعنه آمیز به طرف سروری نگریسته چیزی به زبان پشتو گفت.
تا جائی که ستاراستین می توانست درک نماید، محتوای سخنان گلابزوی به سروری قرار ذیل بود: "من به تو گفته بودم که پلان تو بی معنی است." بعد از شنیدن این حرف ها سروری در حالیکه در کوچ نشسته بود و آلهٔ مخابره را در دست داشت به نظر می رسید که عمیقاً به کدام فکری فرو رفته و یا هم خوابش برده بود.
ستاراستین با استفاده از فرصت به گفتگو با وطنجار پرداخت. وطنجار نهایت خسته و ذله به نظر می رسید. باید اندکی به حال می آمد. والیری به وزیر اسبق مخابرات دوستانه خاطر نشان ساخت که نباید خوشبینی را از دست داد، زیرا تره کی به زودی دوباره به فعالیتش ادامه داده و همهٔ آنها را به چوکی هایشان برخواهد گردانید.
وطنجار در حالیکه آه دلخراشی از سینه می کشید گفت: "امکان این کار بسیار ضعیف است. می دانید رفیق والیری، وقتیکه من در اتحاد شوروی بودم در آنجا مرا وزیر داخلهٔ شوروی رفیق شولوکوف[7] پذیرفت. او به علامهٔ دوستی به

[6] لاورینتی بیریا در حکومت جوزیف ستالین تا رتبهٔ مارشالی رسیده بود و به حیث کمیسار عمومی امنیت دولتی اتحاد شوروی ایفای وظیفه میکرد.

[7] نیکلای شولوکوف، در زمان حکومت لیونید بریژنیف سمت وزیر داخلهٔ اتحاد شوروی را به دوش داشت.

من مُدل کوچکی از تانک نوع T-134 را اهدا کرد. آخ، با چه ظرافتی این مُدل ساخته شده است! زنجیرها، میلهٔ توپ، دریچه. . . به تمام معنی یک تانک واقعی را در نظر آدم مجسم می ساخت. وقتیکه من به کابل برگشتم، تانک مذکور را در دفتر خود بالای میز کارم گذاشتم و از تماشای آن حظ می بردم. و اکنون این تانک به دست آدمی مثل فقیر افتیده است، این انسان فرومایه."
ستاراستین با تعجب تمام دوباره به فکر افتاد: " آیا آنها به کلی عقل خود را از دست داده اند؟ یکی پلان نجات رئیس دولت را پیشنهاد می نماید، چیزی که بیشتر به بازی "چشم پتکان" شباهت دارد، و این دیگرش به خاطر آنکه بازیچه اش را از او گرفته اند اشک می ریزد."
شب فرا رسید. پس از روزی که هم گرم بود و هم پر از تشویش، همه به شدت خسته به نظر می رسیدند. سروری در حالیکه کماکان در کوچ قرار داشت، گاه گاه خُر می زد. تمارا برای مهمانان در سه اتاق جداگانه در طبقهٔ دوم بسترها را آماده نموده بود. والیری به افغان ها پیشنهاد کرد تا بروند و بخوابند. مهمانان سلاح های خویش را برداشته و به سوی طبقهٔ دوم رفتند. در آنجا سروری گفت: " ما به اتاق های جداگانه نمی رویم، همهٔ ما در یک بستر و در لباس باقی می مانیم (مطابق متن روسی غ. ج.). ستاراستین گفت: "هر طوریکه میل شماست."
پس از آنکه مهمانان به بستر رفتند، ستاراستین تفنگچه اش را به عقب کمر بند انداخته به حویلی رفت تا سگ را غذا بدهد. نام سگ را، که از خانوادهٔ (بوکسر) های فرانسوی بود، مارخوس گذاشته بودند. سگ بیچاره همهٔ روز را در خانه گکش سپری نموده بود، چون در طول روز امکان آن وجود نداشت که او را به داخل تعمیر راه بدهند. افغان ها تا سرحد مرگ از سگ می ترسند (مطابق متن روسی غ . ج.). ستاراستین پیش از آنکه نزد سگ برود اولین کاری که کرد سگرتی را از جیبش برآورد تا آنرا در هوای تازه دود کند. هنوز اولین کش سگرت را به درستی به اتمام نرسانیده بود که دفعتاً در تاریکی شب صدای مشکوکی به گوشش رسید، او فکر کرد که گویا کسی از بیرون، از عقب دیوار می خواهد خود را به داخل حویلی پرتاب کند. برگهای بته های بلند که در همجواری دیوار سر زده بودند در حرکت شدند. ستاراستین فوراً سگرت را به دور انداخته، براونینگ را از عقب کمربندش بیرون آورده در جایش نشست. در میان بته ها سایه ای پدیدار گردید. والیری توصیهٔ پدرش را که باری به او حین شکار گوشزد کرده بود به خاطر آورد: " هیچگاه به هدفی که به خوبی دیده نمی شود فیر نکن." این مشوره نهایت به موقع به یادش آمد. ناگهان سایه از میان بته ها آمده به افسر ادارهٔ امنیت سفارت شوروی در کابل، سیرگی بختورین مبدل گردید. والیری با تمام قد دوباره در جایش ایستاد و خطاب به بختورین گفت:
- "شما قرار است منبعد به منازل از راه دیوارها بیائید؟" خدا ناخواسته، پتلون تان پاره نشود. افزون بر آن کم بود بالای شما فیر کنم."
بختورین در حالیکه لحنش کاملاً رسمی بود، بدون آنکه به ملاحظات ستاراستین وقعی گذاشته باشد گفت:
- "مهمان ها همین جا هستند؟"
- "بلی".
- "از مسکو هدایت رسیده که آنها از نزد تو گرفته شوند."
- "آنها را به کجا می برند؟"
- "قرار است به تعمیر "زینیت"[8] منتقل شوند."
- "و بعد؟"
- "بعد به اتحاد شوروی فرستاده خواهند شد."
-"لطفاً مرا درک نمائید، من کدام کنجکاوی خاصی ندارم، لازم است مسائل با تمام جزئیات به افغان ها فهمانده شود، تا لج نکنند."
- "این هدایت ایوانوف است. من صرف چیزی را که او امر کرده بود به تو رساندم."
- "بسیار خوب، بیائید که به داخل برویم."
ستاراستین به بالا رفت و افغان ها را در جریان تصامیم مسکو قرار داد. افغان ها وقتیکه به دهلیز طبقهٔ اول پائین شدند، ستاراستین آنها را با بختورین معرفی کرد. سپس ستاراستین از چگونگی تعیین سرنوشت آنها به افغان ها معلومات داده و حین صحبت چند بار اسم ایوانوف را که سروری او را به خوبی می شناخت به زبان آورد.
رئیس اسبق ادارهٔ امنیت دولتی و وزرای برکنار شده سخنان ستاراستین را با خوشحالی و در عین زمان با اندکی بی اعتمادی شنیدند.
سروری در حالیکه با دستهایش شانه های ستاراستین را حلقه کرده بود، او را کنار برده پرسید:
- "والیری، ما را به امین تسلیم نمی دهند؟"
ستاراستین با عصبانیت گفت: " آیا من برای آن تمام روز اینجا با شما بودم و عملاً حیات خود و همسرم را به خطر انداخته بودم که در اخیر شما را تسلیم دهم."
سروری با محبت دست والیری را فشرده گفت: " من بالای تو باور دارم برادر. کلمهٔ برادر را سروری به زبان پشتو "وروره" ادا کرد.

[8] واحد خاص هجومی که برای پیشبری عملیات های مخصوص در ترکیب کی جی بی ایجاد گردیده بود.

هر چهار تن (بختورین، سروری، گلابزوی و وطنجار) در زیر روشنائی مهتاب از انظار پنهان گردیدند. از عقب دیوار صدای چالان شدن دو موتر نوع "اوواز" شنیده شد. در موتر اولی بختورین و افغان ها جابجا گردیدند و در موتر دومی جنگجویان گروه "زینیت" نشسته بودند.

صبحگاهان ستاراستین را صدای دلخراشی زنگ دروازه بیدار ساخت. مارخوس (نام سگ خانوادهٔ ستاراستین) که ناوقت های شب بالاخره خوراکش را یافته بود، با صدای گرفته زوزه کشید. والیری چپن افغانی اش را بالای دریشی خواب انداخته، چپلک ها را به پا کرده و در حالیکه از نارضایتی زیر لبان دشنام می داد به طرف دروازهٔ حویلی رفت. وقتی دروازه را گشود، در مقابل خانه دو جیب عسکری که در آنها نظامیان مسلح افغانی دیده می شدند ایستاده بودند. نزدیک دروازه تورن قد کوتاهی که یونیفورم جدید و با دقت اتو شده به تن داشت قرار داشت. تورن تعظیم نموده با صدای آرام پرسید:
- "در این منزل کی زندگی می کند.؟"
والیری در حالیکه لحن خود را عمداً رسمی ساخته بود گفت: "من زندگی میکنم. اسم من والیری ستاراستین هست، دیپلومات شوروی هستم، سکرتر سوم سفارت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، شما کی هستید؟"
- "من تورن جان محمد هستم."
- "شما چی می خواهید؟"
- "غیر از شما کسی دیگری هم در منزل هست؟"
- "همسر و سگ من در منزل هستند."
در این وقت تو گوئی عمداً دروازهٔ حویلی باز شد و از آنجا سر و کلهٔ تمارا با موهای برهم خورده و مارخوس (سگ) که دیروز در طول روز در خانه گکش قفل مانده بود و هنوز عصبی به نظر می رسید پدیدار گشتند. والیری با صدای بلند به خانمش گفت: " سگ را دور کن!... تمارا به عقب به طرف حویلی برگشته و مارخوس را با ریسمان با خود کش کرد. مارخوس در این میان مقاومت می کرد و خر خر میزد و قف ها از دهنش باد می شد.
- "تورن یکبار دیگر با لحنی که از آن بی اعتمادی احساس می گردید پرسید: "یعنی دیگر هیچکسی در منزل نیست؟"
- "اگر ما همین اکنون قونسل اتحاد شوروی و نمایندهٔ وزارت امور خارجهٔ افغانستان را اینجا دعوت نمائیم و شما در حضور ایشان از منزل بازرسی بعمل بیاورید، معتقد خواهید شد که من شما را فریب نداده ام." سخنان فوق را ستاراستین در حالیکه مستقیماً به چشمان فولادی رنگ تورن می نگریست با شدت ادا کرد.
-"نی، نی، این شما چی میگوئید. ببخشید."

۱۵ سپتمبر
ل. پ. بوگدانوف

"صبح وقت رئیس جدید ادارهٔ امنیت عزیز اکبری مرا نزد خود دعوت نموده و در حالیکه کوشش می کرد از ابراز جملات شدید خودداری نماید خاطر نشان ساخت: "از دیروز بدینسو تمام قدرت در کشور متعلق به حفیظ الله امین است. او رهبری دولت، حزب، اردو و ارگانهای امنیتی را بدست خود گرفته است. غالباً فردا پلنوم کمیتهٔ مرکزی و جلسهٔ شورای انقلابی دائر خواهد گردید و تدابیر مذکور رسماً شکل قانونی خواهند گرفت. آنچه که ارتباط می گیرد به تره کی باید گفت که او در اقامتگاهش محاصره بوده، تلفون های او قطع شده و او با بیرون ارتباط ندارد. قطعهٔ گارد تحت قوماندانی جانداد وفاداری خود را از امین اعلام داشته و صرف از وی اطاعت می کند."
عزیز اکبری با رئیس دولت برطرف شده ملاقات نموده بود و موصوف برایش گویا گفته بود که یگانه راه نجات وی مداخلهٔ دوستان شوروی خواهد بود؛ تره کی در عین حال خاطر نشان ساخته بود که شوروی ها از هراس اتهام مداخله در امور داخلی افغانستان به این کار مبادرت نخواهند ورزید.

قراین و شواهد نشان می دهند که رهبری شوروی از حالت بوجود آمده نهایت مشوش بود. صبح روز فوق الذکر در مسکو جلسهٔ بیوروی سیاسی دائر گردیده و به ما هدایت رسید تا فوراً با امین ملاقات نموده و به او مصرانه توصیه گردد تا از تعمیل هرگونه تضییقات علیه تره کی، خویشاوندان و طرفداران وی خودداری شود. نمایندگان ما مجدداً نزد امین رفته و یکبار دیگر به وی همان مجموعهٔ همیشگی نصیحت ها و توصیه ها در مورد "حفظ اتحاد در رهبری" خاطر نشان گردید. امین اطمینان داد که به حیث یک دوست واقعی اتحاد شوروی تمام کوشش ها را بخرچ خواهد داد تا مشوره ها و توصیه های ما را عملی نماید و دوستی افغان - شوروی را هرچه بیشتر استحکام بخشد، اما در ادامه تأکید کرد که برطرف شدن تره کی نه تنها وحدت حزب را برهم نمی زند بلکه معکوساً آنرا استحکام می بخشد.

پوزانوف و همکاران او بدون دریافت ضمانتی در مورد آنکه با تره کی چیزی رخ نمی دهد، نمی توانستند امین را ترک کنند، آنها مکلف بودند فوراً پس از پایان یافتن مذاکرات با امین در بارهٔ نتایج آن به مسکو گذارش بدهند. امین در این میان بالای ما واضحاً ریشخند می زد. او گفت که اعضای بیوروی سیاسی در جلسه ای که چند ساعت پیش دائر گردیده بود برای برطرفی تره کی از تمام مقام ها رأی دادند. پوزانوف کوشش کرد اعتراض کند: " این چطور امکان دارد، شما فقط دیروز وعده دادید که او به حیث رئیس شورای انقلابی باقی میماند." امین با تمثیل دست هایش را تکان داده گفت: " من تمام کوشش های خود را بخرچ خواهم داد، اما ارادهٔ حزب برای من حیثیت قانون را داراست.

در همین روز من ملاحظات خود را پیرامون وزرای فراری افغانستان که هنوز هم در ویلای "زینیت" بودند گذارش دادم. بزودی رئیس ادارهٔ "کشف" (کریوچکوف) تلفون کرده خاطر نشان ساخت: " در "بالاها" فیصله صورت گرفته تا این افغان های فراری مخفیانه به اتحاد شوروی انتقال بیابند." من بلافاصله نزد آنها به ویلا رفته نظر و موافقت آنها را در مورد انتقال شان به اتحاد شوروی جویا شدم. خوشبختانه کدام ضرورتی برای معتقد ساختن این فراری ها نبود. آنها در آن لحظات بخوبی درک می کردند که راه دیگری برای زنده ماندن برای شان باقی نمانده است."

رهبری شوروی پس از به هوش آمدن شوکی که از بابت خیانت امین به آنها دست داده بود، در شروع حل و فصل معضله را از طُرق استفاده از زور مورد ارزیابی قرار دادند: غُند کوماندوی شوروی که محافظت میدان هوائی بگرام را بدوش داشت به حالت آماده باش درآورده شد، افسران واحد خاص کی. جی. بی. را که در یکی از گوشه هایی محوطهٔ سفارت تجمع داشتند نیز احضار نمودند. اما امر آزاد ساختن تره کی فرا نرسید. "مرکز" پس از ارزیابی توازن واقعی قوت ها به آن نتیجه رسیده بود که خطر ناکامی عملیات نهایت زیاد است."

و. ن. کوریلوف، افسر واحد خاص ادارهٔ کشف خارجی کی. جی. بی. "زینیت" گفت:

" ما آمادگی کامل برای خنثی ساختن امین و آزاد ساختن تره کی داشتیم. ما هم از نظر روانی و هم از دیدگاه تجهیزات می توانستیم این وظیفه را اجرا نمائیم. ما عندالموقع راه هایی را که به طرف اقامت گاه امین می بردند، چگونگی ساختمان اتاق ها و دهلیزها را کشف و بررسی نموده بودیم، و پلان را ترتیب کردیم. اما مسکو از خود بطالت نشان می داد. . .

پلانی را که ما ترتیب نموده بودیم قرار ذیل بود: در واحد ما باید سه گروپ ایجاد می گردید: گروپ اشغال، گروپ حمایه و گروپ ریزرف (احتیاط). چون در آنوقت ما هنوز وسایط زرهدار نداشتیم، فلهذا در دو جیپ و در دو لاری باید شبانگاه به اقامتگاه امین می رفتیم. لاری اول با یک هجوم قوچ دروازه را برداشته و جنگجویان سوار در آن از راکت اندازها و ماشیندارها باران فیر را بالای محافظین شروع نموده مورال آنها را از بین می برد. سپس لاری مذکور دور عمارت چرخ خورده و نقاط احتمالی مقاومت را از بین برده، جنگجویان مواضع تدافعی اختیار نموده و اقامتگاه را به محاصره درمی آوردند. جیپ که در آن گروپ اشغال قرار داشت برق آسا نزدیک دهلیز آمده و پنج تن (گروپ اشغال باید از پنج نفر متشکل می بود) داخل عمارت می گردند. طوریکه ما معلومات نموده بودیم از طرف شب تعداد محافظین در آنجا اندک می بودند. سپس جنگجویان مذکور به اتاق خواب امین در طبقهٔ دوم هجوم برده او را دهن بسته باید داخل بوجی می انداختند. جنگجویان مستقر در جیپ دوم وظیفه داشتند تا آنهائی را که تعمیر را محاصره کرده بودند حمایه نموده و در صورت ضرورت حملات احتمالی واحد هایی افغانی را دفع کنند. آنعده از منسوبین مسلح با راکت اندازها و ماشیندارها که در لاری دوم جابجا بودند باید چهار راهی و همه راه های بیرونی را بطرف اقامتگاه تحت مراقبت می گرفتند. تمام این پلان باید اضافه از ده دقیقه دوام نمی کرد.

راز مؤفقیت این پلان به نظر ما در اجرای ناگهانی آن بود. ما در آنوقت افغان ها را مطالعه نموده بودیم و می دانستیم که در شرایط غیرمترقبه آنها خود را می بازند و تمایل به سراسیمگی پیدا می کنند. ما مطمئن بودیم که پیروز می شویم.
بدیترتیب امین را به پایگاه هوائی بگرام که در شصت کیلومتری کابل قرار دارد انتقال داده و داخل طیارهٔ که باید آمادهٔ پرواز می بود نموده و همهٔ ما یکجا با "جایزهٔ" (امین اسیر شده) خود، به خانه، به شوروی پرواز می کردیم.
تا جائیکه من خبر دارم پلان مذکور در کُل از طرف مسکو تأئید گردیده بود. ما منتظر قوماندهٔ بودیم.

صرف پس از آنکه مسکو از برطرفی مکارانهٔ تره کی و خطری که زندگی او را تهدید می کرد ملتفت شد، این حادثه کسی را در آنجا تکان داده بود. به تاریخ ۱۵ سپتمبر به ما هدایت رسید تا واحد خود را در حال احضارات درجه یک آورده و آمادهٔ اجرای "وظیفه بالای امین" باشیم. می خواهم مکرراً بگویم که از نظر روانی ما به اینکار کاملاً آمادگی داشتیم، بنابرین آماده شدن از لحاظ نظامی وقت زیاد ما را در بر نگرفت.
حوالی ساعت ده صبح دستور العمل هایی دیگری را با ما در میان گذاشتند و بعضی از جزئیات را دقیق ساختند. در اینوقت آشنای قدیمی ما، افسر امنیت بختورین (همان که غم اخلاق ما را می خورد) در حالیکه با خود چند بوتل ودکا آورده بود نزد ما آمد. طبق معمول پیش از جنگ نوشیدیم. و منتظر ماندیم. روز پایان می یافت و شام می رسید، ولی از "قوماندهٔ" اثری هم نبود. بعدها به من حکایت می کردند که موضوع مذکور در "بالاها" با خود بریژنیف حل و فصل می شد. عملیات مذکور کدام کار عادی نبود. واحد خاص کی. جی. بی. به اقامتگاه صدراعظم یک کشور دوست باید هجوم می برد، او را اسیر می ساخت. . . رهبران سالخوردهٔ ما باید در این مورد از تعمق کار می گرفتند.
ناوقت های شب به ما قوماندهٔ رسید: "آرام سی!"

کرملین نشینان نتوانستند تصمیم بگیرند و از این چانس استفاده کنند. جای تأسف بود. نمی دانم چرا، مگر مطمئن استم که عملیات مذکور بخوبی پیش می رفت. و در آینده ما از بسیاری ناراحتی ها رهائی می یافتیم. شاید ضرورت آن پیدا نمی شد تا قوا را داخل افغانستان می کردیم.

پیش از آنکه بخواب بروم، رادیو را چالان نموده و موج بی. بی. سی. را عیار نمودم. در رادیو در همین لحظه خبری از کابل نشر می شد: " به علت بیماری نور محمد تره کی رئیس جمهور (مطابق متن روسی)، جمهوری دیموکراتیک افغانستان از قدرت بر طرف گردیده است."
آنشب ما را به خواب نگذاشتند. قوماندهٔ "تیار سی!" باز رسید. ما برخاستیم و در مواضع خود قرار گرفتیم. گفته می شد که احتمال یک سلسله تحریکات محسوس است بنابرین باید آماده بود."

***

صبح، قبل از آنکه ستاراستین به طرف کار برود خطکی را که بالای آن رول دروازهٔ گراج چرخ می خورد از بقایای خشت ها پاک نموده سالون موتر "تویوتای کرونا" را از نظر تیر نموده و سپس تول بکس آنرا باز کرد. در سالون موتر او تفنگچهٔ کوچک نوع "مایامی" را دریافت و در تول بکس او با بسته ای سنگینی که از دستمال زنانهٔ سبز رنگ ساخته شده بود و در آن گلک هایی بی نظم دوخته شده بودند برخورد. وقتی ستاراستین بسته را باز کرد بندل های متعدد بانکنوت هایی افغانی و دالر را در آن یافت که با لاشتک ها بسته شده بودند. او در حالیکه همه چیزها را به حالت خود رها کرد به داخل خانه آمد و سلاح هایی را که دیروز "مهمانانش" با خود آورده بودند جمع آوری نمود. سپس بالاپوشش را از کوت بند برداشته و در آن ماشیندارها را پیچانده به گراج برده و در داخل تول بکس "تویوتا" گذاشت. ستاراستین بطور یادگار صرف پکول افغانی سروری را برای خود گذاشت. سپس دروازهٔ گراج را محکم بست طوریکه، نوکرش به نام رستم که دقایقی بعد باید می رسید نتواند موتر را ببیند. ستاراستین روانهٔ سفارت گردیده و در بارهٔ پول ها و اسلحه به اوسادچی و ایوانوف خبر داد. به هدایت ایوانوف فوراً کمیسیونی برای ترتیب لیست و درج اشیایی که مهمانان دیروزی به "میراث" گذاشته بودند ایجاد گردید. در ترکیب کمیسیون اوسادچی، بختورین و ستاراستین شامل گردیدند. اعضای کمیسیون وعده گذاشتند که پس از آنکه رستم منزل را ترک بگوید آنها به منزل ستاراستین می روند.

بعد از چاشت پس از آنکه رستم پاک کاری را به اتمام رسانید و خانه را ترک کرد، کمیسیون شروع بکار نمود. آنها یکجا، یکبار دیگر سالون و تول بکس "تویوتا" را که به گفتهٔ اوسادچی متعلق به ادارهٔ "اگسا" بود با دقت تمام از نظر گذراندند. سلاح ها را در موتر بختورین گذاشتند. بستهٔ پولها را به مهمانخانه بردند. افسر امنیت بختورین و والیری مثل مسلمان ها روی قالین چهار زانو نشستند و به حساب کردن پول ها پرداختند: بختورین بانکنوت های مختلف فرسوده و مستعمل دالر را حساب می کرد و ستاراستین بانکنوت های افغانی را که بسیار ناپاک بودند می شمرد. اوسادچی نخواست در شمردن پول سهم بگیرد. او در حالیکه در کوچ با راحتی کامل نشسته بود و گنیاک ارمنی می نوشید از فعالیت های مادونان نظارت بعمل می آورد و اخلاقاً همراهی شان می کرد.
اوسادچی باری به ستارستین شوخیگونه گفت: "بلی، والیری ایکاش این پولها را تو به خود میگرفتی. اگر برای تو این پول ها زیادی می کردند، می توانستی با رفقایت تقسیم کنی. تو حتی تصور نمی کنی چی درد سری حالا برای ما و به شعبهٔ مالی "ریاست عمومی اول" خلق کردی. اینکه این پول ها از کجا شدند شعبهٔ مالی نباید بداند، مگر اینهمه را باید به یک شکلی توضیح بدهیم. به چی شکلی؟ شاید بنویسیم که ما بخاطر احتیاجات اوپراسیونی خویش بانک را سرقت کردیم؟"
اوسادچی با ناتوانی گفت: "رفیق اوسادچی، شما مرا باز هم غلط کردید، حالا باید از سر حساب کنم."
بختورین که نیز حساب را غلط کرده بود با نارضایتی انگشتانش را که از فرط چرک بانکنوت ها سیاه شده بودند تف زده و شمردن را از سر گرفت.
اوسادچی مطیعانه همکاران خود را آرام ساخته گفت: "خوب، خوب دیگر صدایم نمی براید."

پس از شمارش بانکنوت ها معلوم شد که در بسته (۵۳۹۵۰) دالر امریکایی و (۴) ملیون و (۲۲۰) هزار افغانی گذاشته شده بود. سندی که در این مورد ترتیب یافت از طرف هر سه نفر به امضاء رسید. پول ها را در کارتن خالی ودکا گذاشته و بالای آن سیب ها را چیدند. اوسادچی کارتن را با خود گرفت. گنیاک را تا اخیر نوشیدند. اوسادچی و بختورین برخاستند تا بروند.
ستاراستین آنها را متوقف ساخته گفت: "بیائید که اول از موتر آنها نمبر پلیت را دور بسازیم."
اوسادچی در حالیکه با دستش به پیشانی خود می زد گفت: "آخ، بلی، چطور از اول این کار را نکردیم.
پس از آنکه آمر "دفتر" و افسر امنیت رفتند، ستاراستین مجدداً دروازهٔ گراج را محکم بست.

۱۶ سپتمبر

عبدالکریم کریم میثاق میگوید :

"شبی که فردای آن ۱۶ سپتمبر بود امین حلقهٔ نزدیک همفکران خود را جمع آوری نمود، گرد هم آئی مذکور رسماً جلسهٔ بیوروی سیاسی نامیده شد؛ فردای آنشب پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق دائر گردید. از جمله ای سی ویک عضو کمیتهٔ مرکزی در پلنوم بیست و شش تن حضور داشتند. امین با طمطراق خاصی از سوء قصدی که

"به امر تره کی علیه او سازمان یافته بود" به حاضرین یادآور شد. امین با صدی بلند و احساساتی گفت: " رفیق عزیز ما، عضو علی البدل کمیتهٔ مرکزی ترون کشته شد. همینگونه یک فرجام انتظار مرا نیز می کشید. آنها به کمک چهار خاین فرومایه و ترسو که ما و شما آنها را چند روز قبل از مقام های شان برطرف کردیم، می خواستند کودتا را در دولت و حزب به راه اندازند. آنها بالای "انقلاب" ما دست بالا کردند، بناءً این دست ها باید قطع شوند."
از روی انصاف باید گفت که در تفاوت با تره کی امین سخنران بسیار ماهری بود.
او به حاضرین پلنوم پیشنهاد کرد تا تره کی را از صفوف حزب اخراج نمایند. اخراج تره کی از حزب بطور اتوماتیک برطرفی او از همه کرسی های دولتی و حزبی معنی می داد.
من و عضو دیگر بیوروی سیاسی پنجشیری پیشنهاد نمودیم تا از خود تره کی دعوت صورت بگیرد که بیاید و در مورد حوادث توضیحات بدهد. امین به غضب آمده گفت: "تره کی با هیچکس نمی خواهد صحبت کند، به تلفون جواب نمی دهد و به محافظین خود امر کرده بر هر آنکسی که بکوشد نزدیک اقامتگاه وی بیاید فیر کند. اگر شما، رفیق میثاق اینقدر شجاع استید پس بروید نزد تره کی و او را اینجا بخواهید." من معنی کلمات امین را دقیق درک کردم: " اگر من بروم، افراد او مرا از بین خواهند برد و ملامتی را بر محافظین تره کی می اندازند."
پلنوم حزب در یکی از تالار های قصر "دلکشا" دائر گردیده بود. چهار طرف قصر را تانک ها، زره پوش ها و منسوبین گارد و کارمندان امنیت دولتی در محاصرهٔ خویش درآورده بودند. جلسهٔ پلنوم را وزیر امور خارجه شاه ولی که فقط چند روز قبل به حیث منشی کمیتهٔ مرکزی نیز تعیین گردیده بود پیش می برد.
سرانجام همه به اتفاق آرأ برای اخراج تره کی از حزب رأی دادند. در فیصله ضمناً آمده بود: " به دلیل سازماندهی سوء قصد علیه منشی کمیتهٔ مرکزی، عضو بیوروی سیاسی و صدراعظم افغانستان حفیظ الله امین و به قتل رساندن عضو کمیتهٔ مرکزی سید داوود ترون و دیگر فعالیت های غیر اصولی نور محمد تره کی از صفوف حزب اخراج گردد." برعلاوه پلنوم همهٔ اعضای گروپ چهار نفری را نیز به دلیل " عضویت در گروه تروریستی که به رهبری تره کی فعالیت داشتند" از حزب اخراج نمود. پلنوم بدون هرگونه شک و تردیدی امین را به حیث منشی عمومی حزب انتخاب کرد. در جلسهٔ شورای انقلابی که بلافاصله پس از پلنوم دائر شد امین به حیث رئیس شورای انقلابی تعیین گردید."

ل. ن. گوریلوف، مشاور ارشد نظامی میگوید:

" یکی از شعبات مشاوریت ما در همان تعمیری قرار داشت که پلنوم در آن دائر گردیده بود. درست به خاطر ندارم که جلسهٔ پلنوم چقدر دوام داشت، یک ساعت یا بیشتر از آن، اما خوب به یاد دارم که از تالار چندین بار آوازهای "هورا!" به گوش ما می رسید. اعضای پلنوم بدین ترتیب رهبر جدید خود را استقبال می کردند.
منشی عمومی اسبق به دلیل "فعالیت های تروریستی"، به قتل رساندن شش نفر و سازماندهی سوء قصد برای از بین بردن امین و دیگر جنایات از مقامش برطرف ساخته شد.
در دفتر ما سفیر نیز حضور داشت و ما همه به آن فکر می کردیم که این ماجرا چگونه پایان خواهد یافت. بالاخره شنیده شد که اشتراک کنندگان پلنوم تالار جلسات را ترک می گویند، ما به استقبال آنها حرکت کردیم. وزیر امور خارجه شاه ولی که معلوم نبود به چی دلیلی سراپا برق می زد پوزانوف را مخاطب قرار داده گفت: " به رفیق امین تبریک بگوئید، او حالا منشی عمومی حزب است." پوزانوف جز آنکه تبریک بگوید، کاری دیگری کرده نمی توانست.
. .
دلچسپ است خاطر نشان گردد که فیصلهٔ پلنوم در رابطه به تره کی پنهان نگهداشته شده بود و از آن حلقهٔ نهایت تنگ اعضای کمیتهٔ مرکزی و مأمورین نزدیک به آنها آگاهی داشتند. رسانه ها خبر دادند که رفیق تره کی بنابر درخواست شخص خودش از همه مقام ها برکنار گردیده است. گفته می شد که تره کی نظر به مشکلات صحی که دارد وظایف مهم دولتی و حزبی را طوریکه لازم است پیش برده نمی تواند."

۱۷ سپتمبر

در این روز در منزل ستاراستین قرار بود ضیافتی به افتخار دیپلومات های جوان مقیم کابل برپا گردد. در وهله های اول ایوانوف و اوسادچی بخاطر به موقع بودن برپا نمودن ضیافت مذکور در شرایط بوجود آمده شک و تردید نشان می دادند، افزون بر آن "تویوتای کرونا" هنوز هم در گراج ستاراستین ایستاده بود. پس از اندکی فکر به آن نتیجه رسیدند که محال است تا کسی از دیپلوماتان به گراج ها و پس خانه سر بزند. برعلاوه، ضیافت مذکور خود بخود سوء ظن افغان ها را در مورد دست داشتن ستاراستین در موضوع ناپدید شدن وزرای اسبق و سروری دور می ساخت.
شامگاهان در حدود چهل دیپلومات جوان از سفارت خانه هایی مختلف به منزل ستاراستین آمدند. در میان مهمانان صرف امریکایی ها و انگلیس ها نبودند. تمام سرک مقابل منزل ستاراستین مملو از موترها با نمبر پلیت هایی کوردیپلوماتیک بود.
مهمانان توجه خاصی به قنسل ایران، ایرج دیبا که از اقارب خانم شاه ایران بود و در ماه فبروری از قدرت برطرف شده بود مبذول می داشتند. ایرج دیبا با اندوه آخرین روزهایی خود را در کابل می گذراند و منتظر ختم وظیفه اش بود. او غالباً به آن فکر می کرد که پس از آنکه مقامات تهران از وی بخواهند تا به میهن برگردد، به کجا برود: به اروپا یا

امریکا؟ دیبا حین گفتگو با همسلکان با علاقمندی از اولین گام هایی که حکومت خُمینی برداشته بود یادآوری می کرد. او با آنکه از انتقاد مستقیم رژیم جدید خودداری می نمود اما از ورای حکایات وی تصویر نهایت تاریکی خلق می شد.
بدون شک همه حاضرین در مورد وقایع اخیر کابل جر و بحث می کردند: برطرفی تره کی از مقام هایش و غصب قدرت از طرف امین. همهٔ دیپلومات ها روایت رسمی را در بارهٔ آنکه گویا تره کی به علت بیماری ثقیل که عاید حالش گردیده بود از قدرت کناره رفته است مورد شک و تردید قرار می دادند. بعضی از مهمانان آشکارا تعویض قدرت را کودتا می نامیدند.
مهمانان از والیری مکرراً می پرسیدند: " آقای ستاراستین نظر شما در این باره چی است؟" والیری انتظار چنین یک سؤالی را داشت، بنابرین جواب هایی به رنگ و بوی پوزانوف می داد: " میدانید، حوادثی که اتفاق افتیده، مسائل داخلی افغان ها است و تعویاشخاصض لیدران افغانستان به هر شکلی که صورت بگیرد بر انکشاف عنعنوی روابط شوروی و افغانستان تأثیری نمی گذارد." همصحبت های ستاراستین در عکس العمل به سخنان وی به طرف او ظریفانه تبسم می کردند. هرکدام از این دیپلومات ها اگر در چنین شرایطی قرار می گرفت جواب مشابه می داد.
ضیافت به پایان خود نزدیک می شد و دیپلومات ها شروع به ترک ضیافت نمودند، تا هرچه زودتر به منازل خود رفته و در بارهٔ چیزهایی که امروز شنیده بودند گذارش هایی خود را ترتیب نمایند. صرف دوستان شخصی ستاراستین شارژدافیر سفارت ویتنام رفیق کو با ترجمانش لیان و پوپوف یکی از دیپلوماتهای سفارت بلغاریا با خانمش مارتین باقی مانده بودند. والیری اعلام کرده بود: " آخرین کسی که منزل مرا ترک بگوید بهترین دوست آتحاد شوروی بحساب خواهد رفت." ویتنامی ها دیر زمانی نشسته بودند. ولی سر انجام برخاستند و به بلغاریایی ها مقام اول را در این مسابقهٔ شوخیگونه واگذار نمودند. پوپوف بسیار خوشحال بود. حالا او با رفیقش (ستاراستین) تنها مانده بود (اگر خانم ها را در نظر نگیریم). هر دو در مقابل بخاری دیواری قرار گرفته و جام هایی ویسکی شانرا تازه کردند.
دیپلومات بلغاریایی محتاطانه شروع به صحبت کرد: "میدانی والیری، سفیر ما به آن باور است که این غصب خاینانهٔ قدرت از طرف امین به خیر انقلاب افغانستان و جنبش بین المللی سوسیالیستی نیست. افزون بر آن برطرفی تره کی را به مشکل می توان یک عمل قانونی نامید. در این معامله همه چیزها با تارهای سفید دوخته شده اند." پوپوف پس از یادآوری از "تارهای سفید" با غرور به طرف ستاراستین نگریسته و بدین ترتیب به او نشان داد که زبان روسی را به سطح عالی بلد است. پوپوف ادامه داد: " آنچه که در کابل رخ داد نه تنها کمونیست های افغانستان را مکدر می سازد، بلکه تمام کشورهایی سوسیالیستی را مورد سؤال قرار می دهد. .والیره، به حیث یک دوست نظرت را برایم در این باره بگو."
ستاراستین: " با تمام صداقت می خواهم خاطر نشان بسازم که من تقریباً مانند سفیر شما فکر می کنم. من این کودتا را تأئید نمی کنم. شخصاً من خرسند نخواهم شد اگر اتحاد شوروی امین را منحیث رئیس دولت افغانستان به رسمیت بشناسد. اما در عین حال من درک میکنم که دلایلی نهایت جدی، جدیتر از تمایلات و علاقمندی های شخصی وجود دارند که رهبری اتحاد شوروی را مجبور می سازند تا همکاری ها را با رژیم جدید ادامه بدهند. این دلایل ریشه در واقعیت های عینی جیوپولیتیکی و منافع طویل المدت ما در ناحیهٔ شرق میانه دارد. من همچنان باور دارم که افغانستان در موجودیت هرگونه رژیمی بدون داشتن روابط نزدیک و دوستانهٔ اقتصادی و سیاسی با همسایهٔ شمالی خویش نمی تواند بصورت درست انکشاف نماید."
پس از ابراز احترام به نظریات میزبان، دیپلومات بلغاریایی از او هم پیشتر رفت. معلوم شد که پوپوف شخص عادی نیست. او گفت: " در صورتیکه شما قصد دارید ارتباطات خود را با رژیم امین انکشاف بدهید و تعویض او در پلان های شما قرار ندارد، پس چرا " گروپ چهار نفری" را پنهان ساختید، یعنی شما در حقیقت آنها را از تعقیب نجات دادید؟ شما آنها را برای روز مبادا مخفی ساخته اید؟ تا در صورت وقوع حادثهٔ غیر مترقبه برای امین بدیلی داشته باشید؟"
ستاراستین با عصبانیت پرسید: " شما چرا فکر می کنید که ما آنها را پنهان نموده ایم؟"
پوپوف جواب داد: "بسیاری از دیپلوماتهای خارجی و افغانهای باخبر که من با آنها طی این یکی دو روز صحبت داشته ام تردیدی ندارند که آنها در سفارت شما مخفی شده اند و همین اکنون در آنجا قرار دارند."
ستاراستین در حالیکه خشم اش را پنهان نمی کرد جواب داد: "احتمالاً آنعده از اعضای کوردیپلوماتیک مقیم کابل و افغان های اهل خبره که تو با آنها صحبت کرده ای بهتر می دانند، ولی من به حیث یک مأمور سفارت شوروی این وزراء را در آنجا ندیده ام. تو فکر نمی کنی که رئیس اسبق "اگسا" و این وزرای اسبق در کابل یا در حاشیهٔ آن می توانند در نقاط دور از انظار مخفی شده و تا وقتی در آنجا بمانند که حاکمیت جدید دست از تعقیب شان بکشد؟ افزون بر آن نباید فراموش کرد که منازعهٔ این چهار نفر با امین طولانی بوده و آنها وقت کافی داشتند تا اقدامات گوناگون را در صورت انکشاف اوضاع به اشکال مختلف روی دست بگیرند."
پوپوف عقب نشینی نموده گفت: " بلی من نیز مطمئن استم که آنها از این قبیل جاه ها دارند. والیری، تو آزرده نشو. من صادقانه به تو از چیز های که از آنها خبر می شوم به تو یادآور می شوم. وقتی تو می گوئی "نی" یعنی که "نی". اگر تو بگویی "بلی"، یعنی که "بلی". من بالای تو باور دارم."

۱۸ سپتمبر

طی تمام این مدت جنگجویان "زینیت" در تشنج دایمی به سر می بردند. آنها حتی هنگام خوابیدن یونیفورم نظامی خود را از تن بیرون نمی کردند، سلاح ها را زیر چپرکت های خود نگه می داشتند. شبی که فردای آن ۱۵ سپتمبر بود به "قصر نمبر یک" سه افغان تباری را که اندکی ترسیده به نظر می رسیدند آوردند. دولماتوف به منسوبین "زینیت" توضیح داد که اینها فعالین مهم حزب دیموکراتیک خلق بوده و وزرای استند که با امین اختلاف دارند بنابرین باید به شدت از ایشان محافظه صورت بگیرد.
والیری کوریلوف، رئیس "اگسا" را که چندی پیش برای نظارت از آمادگی های منسوبین اش که از طرف مربی هایی شوروی هنر جنگ هایی تن به تن را می آموختند به پغمان آمده بود بلافاصله شناخت.
فراریان مذکور را در اتاقی در طبقهٔ اول که کلکین نداشت جابجا ساختند. سه چوکی، سه چپرکت قاطکی را نیز در اختیار آنها قرار داده و جداً خاطر نشان ساختند تا آنجا را ترک نکنند.
منسوبین "زینیت" فوراً احساس کردند که افراد مذکور تحت تعقیب قرار دارند. آنها عابرین عادی، فروشندگان سبزیجات را از کارمندان شبکه های استخباراتی می توانستند تفکیک نمایند. بویارینوف خبر داد که ادارهٔ تعقیب "اگسا" تمام نقاط و محلات را در شهر کابل که در آنها اتباع شوروی و مخصوصاً کارمندان کی. جی. بی. اقامت دارند شدیداً تحت کنترول گرفته اند. مأمورین ادارهٔ ضد کشف افغانستان شب و روز تحت پوشش هایی گوناگون در همجواری "قصر نمبر یک" پائین و بالا می رفتند و حتی کوشش می کردند از طریق سوراخ ها در دیوار و دروازه به داخل نظر بیاندازند. منسوبین "زینیت" مجبور شدند اقدامات بیشتری را برای حمایهٔ خود روی دست بگیرند: به امتداد تمام دیوار دستگاه زنگ خطر را نصب کردند.
مهمانان ناخواسته متدرجاً در "قصر"خو گرفته، هراس خود را زدوده، با آواز بلندتر به حرف زدن پرداختند، مزاح و شوخی می کردند. بزودی خواهش کردند تا به آنها برس دندان، ماشین ریش تراشی و زیر جامه بدهند. زندگی رنگ و رنق می گرفت.
کوریلوف را مجدداً به "دفتر" احضار نمودند. اینبار با او شخص دیگری که بسیار بر خود مطمئن بوده، قد متوسط داشته و سرش شدیداً تاس بود با او صحبت می کرد، فهمیده می شد که این شخص باید کدام آمر مهم باشد. شخص مذکور از کوریلوف پرسید:
"به ما گفتند که شما خوب رسامی می کنید؟"
کوریلوف موافقت کنان: "بلی، کم و بیش بلد استم، چرا؟"
شخص کله تاس در حالیکه سؤال او را بی توجه می گذاشت گفت: "در این صورت حس مشاهدهٔ شما باید بسیار قوی باشد. ما از شما خواهش می کنیم تصویر این وزرای افغانستان را که فعلاً در "قصر نمبر یک" مخفی استند در کلمات به ما بیان دارید. میتوانید؟ به یک شرط که این تصویر باید حتی المقدور مکمل باشد. یعنی منعکس کنندهٔ خصوصیات اصلی شخص را منجمله روش، طرز برخورد، سخن زدن وغیره را منعکس بسازد."
کوریلوف گفت: " باید بگویم که اینگونه مسائل را به ما در مکتب عالی کی. جی. بی. تدریس نموده بودند. ولی به خاطر آنکه من توانسته باشم این وظیفه را به وجه درست انجام بدهم باید با آنها نزدیکتر آشنا شده، هم صحبت شوم."
کله تاس رویش را به طرف دولماتوف که کوریلوف را همراهی می کرد نموده گفت: "بسیار خوب، شرایط لازم را برای او تأمین نمائید."
بدینترتیب کوریلوف امکان آنرا دریافت تا با فراریان از نزدیک آشنا شود. کوریلوف چند بار سروری را از طرف شب حین قدم زدن در حویلی همراهی کرد و رئیس اسبق "اگسا" دیگر بدون در نظر داشت سلسلهٔ مراتب با این افسر پائین رتبه صحبت می کرد: از امین شکوه می کرد، او را جاسوس امریکا می نامید، تأکید می کرد که هرطرف مخبران استند و باید آنها را بی رحمانه از بین برد. سروری تا انداز ای به روسی و بهتر تر به انگلیسی حرف می زد. باری حین "دلگشایی ها" او به کوریلوف گفته بود که آرزو دارد لاغر شود و لااقل بیست کیلوگرام وزن خود را کم کند و علاوه نموده بود که روی این هدف او از یک دوای مود روز غربی استفاده می کند.
گلابزوی نیز با علاقمندی هم صحبت می شد. به گلابزوی اجازه دادند تا تفنگچه اش را با خود داشته باشد. سلاح مذکور تفنگچهٔ کوچکی ساخت شوروی بود که جدیداً ساخته شده و هنوز کمیاب بود و معمولاً آنها را به جنرال ها و بعضی دگروال ها می دادند. گلابزوی تفنگچه را بیرون کرده می گفت: "ببینید، این تفنگچه را وزیر داخلهٔ شما شولوکوف به من تحفه داده است. شما خبر دارید که رفیق شولوکوف دوست نزدیک رفیق بریژنیف است؟ این اشخاص ما را در بدبختی رها نخواهند کرد. همینطور نیست؟"
مهمان سومی، یعنی وطنجار بیشتر خاموش می بود. شاید به دلیل آنکه روسی را خوب نمی دانست.
کوریلوف تا زمان موعود تصاویر مفصل فراریان را یکجا با رسم های صورت و اشباح قیافه هایی آنها که با پنسل ترتیب نموده بود به سفارت سپرد. اینکه این تصاویر برای چی بکار بودند وی بعدها پی برد.
طی تمام این مدت میان کابل و مسکو از طریق مخابرهٔ محرم گفتگوهای نهایت فعال در مورد عملیاتی که به آن نام رمزی " رنگین کمان " داده بودند جریان داشت. حرف در آن بود که چگونه باید مخفیانه اسد الله سروری و دوستانش از کابل کشیده شوند. با آنکه در زمان مورد بحث کی. جی. بی. مواضع قوی در افغانستان داشت ولی با آنهم چنین یک عملیات خطر بزرگی را در برداشت. این خلقی های یاغی رسماً خاینین ملی و توطئه گران اعلام شده و تحت تعقیب قرار داشتند. به این دلیل ناکامی در عملیات "انتقال" می توانست جنجال های بزرگی را به بار آرد. این عمل اتحاد شوروی را می توانستند مداخله در امور داخلی یک کشور مستقل بنامند. در اینصورت مناقشهٔ بزرگی برپا میشد.

پس از تفکر زیاد و مشوره هایی متداوم طرز لعمل ذیل را برگزیدند:
از قضاء در همان روز باید قسمتی از منسوبین "زینیت" که مطابق پروگرام میعاد خدمت شان در افغانستان به اتمام رسیده بود تعویض می شدند. معمولاً با منسوبین جدید بارهای مخصوص از قبیل اسلحه، مهمات و تخنیک نظامی نیز وارد می شد. درست همینگونه بارها با آنعده از منسوبین "زینیت" که پس از ختم دورهٔ خدمت به شوروی

عودت می کردند نیز همراه می بود. کارتن ها تحت نام بارهای دیپلوماتیک که مورد بازرسی قرار نمی گرفتند ترتیب می شدند. تمام امیدواری بالای همین وسیله متمرکز گردیده بود.
در شهرک "بالاشیخه" در همجواری مسکو، جائیکه پایگاه اصلی "زینیت" قرار داشت فوراً سه کانتینر چوبی را ساختند، اندازهٔ این کانتینرها طوری بود که در آن یک شخص می توانست جابجا شود. در کانتینرها سوراخی را برای تنفس ایجاد نموده، آله هایی اکسیجن را نصب کرده، و توشک ها را هموار نمودند. از بیرون کانتینرها را به رنگ نظامی سبز رنگ دادند. این کانتینرها اصلاً از صندوق هایی چوبی که در آن بارهایی نظامی را حمل و نقل می کردند تفریق نمی شد.
تمام این اقدامات بطور اشد محرم اجرا می شد. شخصی به نام دگرمن گلوتوف که در بخش هشتم ادارهٔ "کشف غیر رسمی" ریاست اول عمومی" کار می کرد و معمولاً عملیات هایی حساس و اشد محرم را پیش می برد، برای تطبیق این وظیفه گماشته شده بود. کریوچکوف حین صدور امر برای عملیات مورد نظر به گلوتوف خاطر نشان ساخته بود که در صورت ناکامی شخص خود وی جوابگوی تمام عواقب خواهد بود. در صورت ناکام شدن عملیات کی. جی. بی. از دست داشتن در این عملیات انکار می کرد.
گلوتوف بعدها خاطر نشان می ساخت که گفته های فوق الذکر او را سخت پریشان می ساخت ولی او ترجیح می داد مسکوت بماند. وزارت دفاع مطابق امر لوی درستیز اگارکوف دو فروند طیاره را تخصیص داد: طیارهٔ اصلی IL-76 پس از پرواز از مسکو باید برای تیل گیری در "فرغانه" می نشست. در همان جا طیارهٔ ریزرفی AN-12 انتظار آنرا می کشید تا در صورت وقوع واقعه ای با طیارهٔ اصلی کمک می شد. همراه با گلوتوف ده تن از جنگجویان "زینیت" که باید رفقای خود را تعویض می کردند و شش مأمور بخش هایی مختلف کی. جی. بی. که هرکدام وظیفهٔ معینی داشت عازم کابل شدند. هیچکس از هدف اصلی مسافرین این پرواز آگاهی نداشت.
به تاریخ ۱۸ سپتمبر حوالی ساعت چهار صبح از مسکو طیارهٔ ثقیل IL-76 که در آن موتر لاری Gaz-66 جابجا شده بود به سوب میدان هوائی بگرام پرواز نمود. در لاری میان بارهای عادی "کانتینرهای مخصوص" نیز گذاشته شده بودند. در آخرین لحظه چند تن از افسران ریاست هفتم[9] کی. جی. بی. که متخصصین جعل اسناد و تغییر ظاهر اشخاص بودند در اختیار گلوتوف قرار داده شد. افسران مذکور با خود سه نوع موی ساختگی، رنگ موی و سائر سامان هایی آرایش را حمل می نمودند. تغییر قیافهٔ فراریان یک پلان احتیاطی بود، در حالیکه مطابق پلان اصلی فراریان باید در کانتینر های سر بسته انتقال داده می شدند، بنابرین تغییر چهره های آنها امر ضروری نبود. معلوم شد که نقاشی ها و تصویر کشی های کوریلوف که در "قصر نمبر یک" پنهانی انجام داده بود نیز برای همین هدف صورت گرفته بودند.
گروپ مشابهی به ترکیب افسر امنیت بختورین، کارمند نمایندگی کی. جی. بی. کابانوف، مشاور آمر ضد کشف در پایگاه بگرام دادیکین و چهار جنگجوی "زینیت"، در کابل نیز ایجاد گردید. طیارهٔ IL-76 حوالی ساعت یازدهٔ قبل از ظهر بدون هرگونه مانعی در میدان هوائی بگرام فرود آمد.
اکنون مسؤلانه ترین و خطرناکترین بخش عملیات "رنگین کمان" شروع شده بود.
بلافاصله پس از فرود آمدن طیاره، "گروپ کابل" از نو آمدگان استقبال کرده و همه به اجرای وظایف خویش پرداختند: بوریس کابانوف به گلوتوف لیست پُستهٔ دیپلوماتیک را سپرده و نمبر پلیت افغانی را برای موتر لاری به وی سپرد. یکی از منسوبین گروپ "زینیت" از بدنهٔ طیاره لاری را بیرون آورده، در ظرف چند دقیقه نمبر پلیت را بالای آن نصب نموده و خود در عقب جلو نشست. افسران جدید گروپ "زینیت" را در سرویس سفارت جابجا ساختند. بارها به سرعت از طیاره کشیده شده و کاروان بدون هرگونه تعلل به طرف کابل حرکت کرد. قبل از حرکت گلوتوف به پیلوتان هوشدار داد: " ما پس از سه و نیم ساعت بر میگردیم، مسیر دخول به میدان هوائی را زیر ترصد داشته باشید، بمجردی که دیدید که موترهای ما بر میگردند، فوراً موتور طیاره را چالان کرده و به پرواز بلافاصله آماده باشید."
حین خارج شدن موترها از ساحهٔ میدان هوائی چیزی غیر منتظره ای رخ نداد. افغان ها دیگر عادت کرده بودند که تقریباً هر روز از اتحاد شوروی طیاره های ثقیل باربری می آمدند و از آنها بارهایی را بیرون می کردند... معمولاً هیچکسی کدام علاقمندیی به تلاشی این بار ها نشان نمیداد. فکر میکردند که بارهای رسیده "کمک هایی برادرانهٔ اتحاد شوروی به افغانستان است."
موترها بدون آنکه در مسیر راه با موانعی مواجه شده باشند برق آسا از برابر پوسته ها عبور کرده و بدون توقف به پایتخت رسیده، مطابق پلان پیش بینی شده، پس از یکنیم ساعت سرویس و لاری که از طرف موتر تیز رفتار بختورین بدرقه می شد به نزدیکی "قصر نمبر یک" رسیدند. سرویس را فوراً داخل حویلی قصر بردند و لاری را کاملاً در برابر دروازهٔ باز گراج ایستاد کردند. منسوبین گروپ "زینیت" با حرکات برق آسا کانتینرها را از لاری بیرون کرده

[9] توضیح نویسندگان: " ریاست هفتم کی. جی. بی. وظیفهٔ تعقیب بیرونی را به عهده داشت."

به داخل قصر بردند. سروری که جثهٔ عظیمی داشت با مشکلات معینی داخل کانتینر جابجا شد، در حالیکه با گلابزوی کوچک اندام و وطنجار مشکلی بروز ننمود. به هرکدام از فراری ها اسلحه، ترموز آب داده و تفهیم نمودند که چگونه در صورت ضرورت از آلهٔ تنفس کشیدن استفاده نمایند. کانتینرها را با میخ های کلان کوبیدند. اکنون ظاهراً این کانتینرها کاملاً به بارهای معمولی نظامی شباهت داشتند و سؤال برانگیز نبودند. بدون اتلاف وقت کانتینرهای ثقیل را مجدداً داخل لاری نموده و جنگجویان "زینیت" در چوکی هایی بغلی لاری جا گرفتند. هر یک از جنگجویان سلاح و مهمات دو مرتبه ای نظامی با خود حمل می کرد. ترپال لاری را پائین آورده محکم بستند. در سرویس آنعده از منسوبین گروپ "زینیت" که باید کابل را ترک می گفتند در حالیکه لباس ملکی به تن داشتند جابجا شدند. در صورت توقف آنها از طرف مؤظفین افغان پلان آنها قرار ذیل بود:

"دسته ای از متخصصین شوروی عازم میهن شان استند و در بدنهٔ لاری بکس ها و سائر اشیای کاری آنها قرار دارند. با اندکی فاصله لاری و سرویس مذکور را سه موتر تیز رفتار که در آنها مأمورین اوپراسیونی کی. جی. بی. قرار داشتند همراهی می نمودند.

موتر های "تعقیبی" افغانها تقریباً فوراً پس از رسیدن کاروان "زینیت" به جادهٔ دارالامان در عقب آن قرار گرفتند.[10] از شهر بدون بروز کدام مشکلی گذشتند، اما در نقطهٔ خارج شدن از کابل، موتری که کاروان را تعقیب می کرد در پهلوی یکی از پوسته های امنیتی ایستاده بود. گمان می رفت که ادارهٔ "ضد کشف" امر کرده بود تا کاروان در این پوسته مورد تلاشی قرار بگیرد، بناءً آنرا توقف دادند.

دولماتوف عالی رتبه ترین افسر در این لاری بود. به او از سرویس از طریق مخابره خبر دادند که گزمهٔ مسلح افغان ها مستقیماً به طرف لاری می آید. به دولماتوف هدایت دادند تا به نبرد آمادگی باشد، اما صرف در صورت امر آتش بگشایند.

کوریلوف که نیز در لاری بود و مانند سائرین در چوکی درشت نشسته بود شنید که نظامی افغان از دریور می پرسید: "کجا می روید؟ و کدام بار را انتقال می دهید؟". دریور به کمک مترجم که در پهلویش نشسته بود مطابق پلان جواب می داد. سپس این افسر افغان نزدیک سرویس آمده و "متخصصین" شوروی با تمام سخاوت به او سگرت تعارف نموده و دعوت کردند تا به اتحاد شوروی بیاید. کوریلوف از ورای درزهای میان ترپال و ستون می دید که افسر افغان از دریافت سگرت متشکر بود اما در هر حال می خواست امر قوماندانی اش را عملی نماید، بنابرین پس از آنکه با مسافرین سرویس سگرت دود کرد، مجدداً به طرف لاری آمد، آنرا دور زد و شروع کرد به باز نمودن ترپال عقبی.

کوریلوف با وارخطائی در حالیکه صدایش به سختی شنیده می شد گفت: "رفیق دولماتوف!"

دولماتوف با لبهایش تقریباً بی صدا گفت: "می بینم!"

از کابین موتر مترجم برامده و بازهم با هیجان تمام شروع کرد به معتقد ساختن ظابط که گویا در بدنهٔ لاری چیزی قابل تشویشی وجود نداشته، در آن صرف اموال و اسباب متخصصین که عازم میهن استند قرار دارد. اما افسر افغان بدون آنکه حرفی بزند به باز نمودن طناب ترپال ادامه داد. پس از آنکه طناب را باز نمود او گوشهٔ ترپال را بالا برده از آهن بادی محکم گرفته اندکی بالا آمد تا داخل را دیده بتواند. او در تاریکی به نگریستن بدنهٔ لاری پرداخت.

دولماتوف در حالیکه با استفاده از علامت مخصوص به همه فهماند تا در جاه های شان باقی بمانند و خود برق آسا با موزه هایی ثقیل کوماندویش دست افسر افغان را زیر فشار گرفت. افسر از فرط تعجب بی حرکت مانده بود، لحظهٔ بعد همینکه به بالا نگریست، سوراخ وحشتناک میلهٔ ماشیندار را در نزدیکی صورت اش دید. از میان تاریکی چند تن دیگر نیز به طرف او میله هایی تفنگ هایشان را گرفته او را هدف قرار داده بودند.

دولماتوف در حالیکه موزه هایش را از بالای دست افسر دور نمی کرد، انگشتش را به لب ها برد. علامت قابل درک بود و معنی می داد که: "اگر میخواهی زنده بمانی، خاموش باش!" ظابط به اطراف خود نگاه کرد. در عقب وی "متخصصینی" که لحظاتی پیش به او سگرت تعارف نموده بودند از سرویس پیاده شده و با قیافه هایی تهدید آمیز به طرف او می نگریستند. افسر افغان درک کرد که اینها آماده استند او را بدون چون و چرا خفک کنند. او با قیافه ایکه از آن ناتوانی مشاهد می شد به دولماتوف فهماند که او هیچگونه سر وصدای برپا نمی کند.

ظابط به مادونان خود امر کرد تا مانع را برداشته و قطار به حرکت خود ادامه دهد. الی بگرام دیگر هیچگونه اتفاقی در مسیر راه رخ نداد.

همینکه موترها بالای سمنت میدان هوائی رسیدند پیلوت ها بلافاصله موتورهای طیاره را چالان کردند. دروازهٔ بزرگ عقبی طیارهٔ IL-76 باز گردیده و لاری مستقیماً داخل بدنهٔ طیاره شد. در داخل بدنه تخنیکرهای مؤظف فوراً لاری را با زنجیرهای مخصوص بستند.

دولماتوف یکجا با جنگجویان "زینیت" از طریق زینهٔ انتقالی پائین آمدند. او به کوریلوف که وظیفه داشت "بار دیپلوماتیک" را الی اتحاد شوروی همراهی کند هدایت داد: " کانتینرها را بلافاصله پس از پرواز باز کن، شکی نیست که آنها در این فضای خفقان آور بی طاقت شده اند. اکنون دیگر تو جواب ده آنها استی."

کوریلوف دستش را برای خداحافظی به طرف دولماتوف دراز نموده گفت: " تشویش نداشته باشید رفیق دولماتوف."

دولماتوف حسب عادت کف دست کوریلوف را با چنان شدت فشار داد که کم بود اشکهای وی سرازیر شود.

---

[10] از تذکرات نویسندگان درست درک نمی شود که آنها از کدام "قصر نمبر یک" حرف میزنند. تا جائیکه به اینجانب (غ. ج.) معلوم است "قصر نمبر یک" در همجواری ارگ شاهی قرار دارد. اینکه منسوبین گروپ "زینیت" چگونه سر از جادهٔ دارالامان بیرون کردند، فهمیده نمیتوانم. احتمال آن نیز وجود دارد که شوروی ها یکی از مخفی گاه های خود را در نزدیکی های سفارت شان (که متصل به جادهٔ تأریخی دارلامان است) با رمز "قصر نمبر یک" نامیده باشند!؟

شاید هم اشکها به دلیل آن در چشمان او ظاهر می شدند که او عازم خانه بود. فقط یک ساعت قبل او از ناملایمات عظیمی، احتمالا از بین رفتن نجات یافته بود. او هنوز نمی دانست که صرف دو ماه بعد این کوه های محاط شده در غبارها، کابل را، دولماتوف و سائر همقطارانش را مجدداً خواهد دید. باز هم سلاح به دست خواهد گرفت، اینبار بخاطر آنکه بجنگد.
تخنیکرها دروازه های طیاره را بستند و توربین های طیارۀ "IL-76" به غرش آمده و تایرها به چرخش افتیدند تا پرواز کند.
کوریلوف در حالیکه هیجانی را در وجود خود احساس می کرد با برچه ایکه از قبل آماده کرده بود به گشودن کانتینرها شروع نمود. گلوتوف و دیگران به وی کمک کردند. از زمان "زندانی" ساختن وزراء در این کانتینرها اضافه از دو ساعت نگذشته بود، می توان تصور کرد که در چنین یک فضای خفقان آور و تنگ دیر زمانی نمی توان تاب آورد. همه می خواستند هر چه زودتر بدانند که آنها چطور استند؟ خوشبختانه همه حیات داشتند. مشکلتر از همه در این میان به سروری عظیم الجثه بود. او به مجرد آنکه از کانتینر برآمد، در حالیکه پیراهنش غرق عرق بود با شتاب نزدیک کلکینچۀ طیاره رفته پرسید: " ما اکنون در کجا قرار داریم؟" به او گفته شد که هنوز بالای قلمرو افغانستان استند. سروری با لحن پر از حرارت و خشم گفت: " چطور می توان در چنین شرایط حساس وطن را رها کرد؟ اما من بر می گردم! من این جلاد را نابود خواهم کرد! من شخصاً او را به دار می زنم!" صورت سروری رنگ سرخ بخود گرفته بود، عرق از پیشانی اش پائین می آمد. کوریلوف با تشویش فکر کرد: " این آدم را جل نزند!" و به او ترموز آب را داده و به آرام ساختن او پرداخت. اما سروری دیر زمانی به "امین منفور" دشنام های رکیک می فرستاد و تهدید می کرد که به او شدید ترین جزاها را خواهد داد. سروری صرف پس از آنکه گلوتوف همه را به صرف غذا دعوت کرد آرام شد. محتویات عذای آنها را ودکا، ساسچ و محتویات کنسرو ها تشکیل میداد.
در سرحدات اتحاد شوروی از طیارۀ حامل فراریان دو فروند جت شکاری که آنها را الی فرود آمدن در میدان هوائی نظامی "توزیل" در نزدیکی های تاشکند بدرقه می کردند استقبال نمودند.
در پایتخت ازبکستان فراری ها را با احترام تمام در یکی از اقامتگاه های محرم کمیتۀ مرکزی این جمهوریت شوروی جابجا ساختند. لازم است تذکر یابد که در عمارت مذکور قبل از آمدن فراریان آله های مخصوص ثبت صدا را نصب نموده بودند. گفتگوی افغان ها را بیست و چهار ساعت، الی رفتن آنها از تاشکند ثبت میکردند. از مسکو دوست سابقۀ سروری دگروال پرشوف [11] نزد آنها آمد. پرشوف یکجا با کیتایف[12] که شامل این عملیات گردیده بودند از افغان ها با تمام تفصیلات جویای مسائل مختلف و متعدد شدند. مأمورین کشف علاقمندی زیادی به حلقۀ نزدیک امین نشان می دادند: کی در این حلقه چی کاره است؟ آیا در میان آنها نا راضی ها هستند؟ با کی می توان ارتباط غیر مستقیم برقرار کرد؟ همزمان با عملیات مذکور، رهبری "ریاست عمومی اول" در مسکو با همکاران بلغاریایی خویش در حال مذاکره بودند تا به فراریان در بلغاریا، در محل دور از انظار در سواحل بحیرۀ سیاه مؤقتاً پناهندگی بدهند. به تأریخ ۱۴ اکتوبر به همراهی پرشوف و کیتایف در طیارۀ مخصوص فراریان افغانی به شهر وارنا (بلغاریا) منتقل گردیدند.
تاریخچۀ "باند چهار نفری" در همینجا به پایان رسید. اما یک جز آن هنوز باقی مانده بود، و آن عبارت از موتری بود که در منزل ستاراستین باقی مانده بود. "تویوتا" کمافی السابق در گراج ستاراستین ایستاده بود و مدرکی بود نهایت خطرناک. به همین منظور ایوانوف صبح ۱۸ سپتمبر اوسادچی و ستاراستین را نزد خود دعوت نموده تا یکجا با آنها موضوع موتر را حل و فصل نمایند. پیشنهاد ستاراستین در این رابطه قرار ذیل بود: من تمام آثار و علایم و مخصوصاً نشانه هایی انگشتان را در "تویوتا" از بین می برم، پس از آن نمبر پلیت دیپلوماتیک یکی از موتر هایی سفارت شوروی را که از آن برای احتیاجات روزمره استفاده می شود بر آن نصب نموده و به طرف ناحیۀ کوتۀ سنگی، جائیکه مردم نیستند میروم. آنجا موتر را رو به طرف رودی خشک شده متوقف ساخته نمبر پلیت ها را از آن بیرون آورده و موتر را در همانجا رها می کنم. سپس به نقطۀ که بوبنوف انتظار مرا خواهد داشت آمده و او مرا مجدداً به سفارت خواهد آورد.
ایوانوف و اوسادچی پیشنهاد مذکور را نهایت خطرناک خواندند. آمر "دفتر" به نوبۀ خود پلان اش خود را به شرح ذیل پیشنهاد کرد:
"یکی از مأمورین نمایندگی تجارتی ما در کابل به نام بارانوف درست همینگونه یک "تویوتای کرونای" سفید رنگ دارد. من با او صحبت خواهم کرد و ما امروز پس از ختم کار حوالی شام در موترهای خود به منزل او میرویم. بالای چمن او نشسته و نشان خواهیم داد که محفلی پر سر و صدایی را برپا نموده ایم. در این میان نمبر پلیت موتر بارانوف را جدا ساخته و آنرا به "تویوتای" افغان ها نصب می کنیم. سپس بارانوف موتر را به گراج های مربوط به "دفتر" در محوطۀ سفارت انتقال داده همانجا پارک می کند. به تعقیب بارانوف من عازم سفارت میشوم. بارانوف را یکجا با نمبر پلیت موتر اش گرفته مجدداً به خانۀ ستاراستین می آئیم. در خانۀ ستاراستین ما تمثیل آنرا ادامه خواهیم داد که گویا مواد خوراکۀ ما خلاص شده بود و اینک پس از اکمالات محفل کماکان ادامه دارد. مدتی بعد بارانوف در موتر "خود" من در موتر خودم منزل ستراستین را ترک می گوئیم. طی همین شب دریوران اوپراسیونی ما موتر "تویوتای" دوستان افغانی

---

[11] توضیح نویسندگان کتاب: "ایوان پرشوف آمر اسبق "کشف خارجی" در کابل و همچنان آمر اسبق دفتر "کشف خارجی" در تهران. در کابل شخص مذکور تحت پوشش "مأمور" شعبۀ قونسلی کار میکرد."
[12] توضیح نویسندگان کتاب: " حین وقوع کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ شخص مذکور کارمند امور امنیتی دفتر "کشف خارجی" در کابل بوده و به فعالیت های مخفی میان اتباع شوروی در این کشور میپرداخت."

ما را پرزه پرزه نموده به پارچه های کوچک منقسم ساخته در یکی از گوشه های سفارت در پهلوی گراج ها دفن می نمایند.
ایوانوف با پلان مذکور مؤافقت کرده، صرف خواهش کرد تا محفل زیاد "افسانوی" نشود، در غیر آن او نیز به آن خواهد پیوست و در ادامه شوخیگونه پرسید: " راستی، این بارانوف چگونه آدمی است؟"
اوسادچی با لحن مبهمی جواب داد: " یک مأمور عادی در نمایندگی تجارتی ما است."
ایوانوف: " آیا او مؤافقت خواهد کرد در این مسئله اشتراک کند؟"
اوسادچی لهجهٔ بخصوص یهود تباری خود را اختیار نموده خاطر نشان ساخت: " مؤافقت می کند. هیچگونه تردیدی نمی تواند وجود داشته باشد. من در مورد او از چیزهای زیادی خبر دارم. او از این خدمت ناچیز به ما اجتناب نخواهد ورزید."
ایوانوف تأکید کنان: " او نباید از هدف اصلی ما در رابطه به "نمبر پلیت ها" بوی ببرد. و مخصوصاً او نباید بداند که اینهمه به شکلی از اشکال با ناپدید شدن وزرای افغانستان ارتباط دارد."
شام همان روز پلان مذکور عملی گردید.
شاید خوانندهٔ ما بگوید: "این چی بربریت است که یک موتر جدید "تویوتای- کورونا" باید زیر زمین گور شود!" دریوران اوپراسیونی که وظیفهٔ دفن موتر برایشان سپرده شده بود نیز تقریباً همینطور فکر می کردند. به همین دلیل بود که آنها از این موتر جاپانی هر آنچیزی را که می شد از آن در موترهای ساخت شوروی استفاده کرد بیرون آورده و با خود به شوروی انتقال دادند. سائر پارچه ها و پرزه های موتر را با دیدگان پر از اشک زیر زمین پنهان نمودند.
در بارهٔ یاغی چهارم، وزیر اسبق سرحدات مزدوریار باید گفت که طرفداران امین صرف بخاطر آن او را فوراً از بین نبردند چون می خواستند از وی به حیث طعمهٔ برای برای دسترسی به آن سه تن گمشده استفاده نمایند. او را به زندان انداختند.
وقتی به رئیس ادارهٔ کشف خارجی اتحاد شوروی، کریوچکوف گذارش دادند که طیارهٔ حامل مخالفین امین با مؤفقیت پایگاه بگرام را ترک کرد او نتوانست مسرت خود را پنهان نماید. با آنکه خود از نوشیدن نهایت خودداری میکرد و از کسانیکه در نوشیدن الکهول افراط می کردند سخت بد می برد، آنروز در تلفون به بوگدانوف گفت: " امروز یک پیک را بنوشید، شما سزاوار استید." بوگدانوف با آمادگی و خوشحالی جواب داد: "اطاعت می شود صاحب!" خود کریوچکوف رهسپار لوبیانکه شد تا به اندروپوف گذارش بدهد. چون در بارهٔ تخلیهٔ مخفیانهٔ خلقی ها در بلند ترین سطح تصمیم گرفته شده بود و مجوز نهائی را به این اقدام شخص بریژنیف صادر نموده بود بناءً بیوروی سیاسی باید از نتایج عملیات فوراً با خبر ساخته می شد.
در مسیر راه از یاسینیووا به طرف لوبیانکه، کریوچکوف با خود در بارهٔ احتمال انکشاف اوضاع در افغانستان فکر می کرد. روشن بود که همزمان با "نجات دادن" مخالفین امین، رهبری شوروی عدم اعتماد خود را به لیدر جدید افغانستان ابراز میداشت. آنچه که ارتباط می گرفت به رسمیات، مسکو اعلام کرد که رژیم جدید را به رسمیت می شناسد. کریوچکوف از آمر خویش در این باره آگاهی یافت و فردا از نام بریژنیف تقرر لیدر جدید افغانستان را به تمام کرسی ها تبریک گفتند. اما اینهمه هیچ معنی نمی داد. خیانت امین اندروپوف را به خشم آورده بود، او از عدم صداقت و کردار غیر قابل پیش بینی امین نهایت ناراحت بود. معلوم می شد که تلگرام های که اخیراً از کابل عنوانی همه اعضای بیوروی سیاسی مواصلت نموده بودند به نفع امین نبودند.
کریوچکوف با خود می اندیشید: "مشکل است پیش بینی کرد که در "بالاها" چی فیصله ای بعمل خواهد آمد، ولی ما باید برای هرگونه چرخش حوادث آماده باشیم. باید از اندروپوف مجوز تشدید فعالیت ها با پرچمی های متواری و قبل از همه ببرک کارمل را گرفت. سروری و وزرای اسبق نباید آرام شوند، وقت آنها نیز بزودی فرا رسیدنی است. ما حالا سه توس (یا جیک استیم). اینکه از کدام قطعه شروع خواهیم کرد این را به زودی خواهیم دید. تا جایی که من قضاوت کرده میتوانم، بسیار زود خواهیم دید."
اندروپوف از رئیس ادارهٔ کشف خارجی کی. جی. بی. با احترام تمام استقبال کرد. او در حالیکه جاکت بافته شدهٔ تقریباً خانگی به تن داشت و گره نکتائی خود را سست نموده بود از عقب میز برامده و با تبسم دست کریوچکوف را فشرده گفت:
" چطور ولودیا (مصغر نام ولادیمیر)، من و تو کاری خوبی کردیم که از قبل واحد خاص "کشف خارجی" (منظور اندروپوف ایجاد گروپ تهاجمی "زینیت" است) را ایجاد کردیم؟ جوانان وظیفهٔ خود را خوب انجام دادند!"
کریوچکوف: " بلی، رفیق اندروپوف، خوب عمل کردند. اما باید خاطر نشان بسازم که در آنجا نه تنها گروپ "زینیت" از خود شایستگی نشان داد. کارکندان دفتر "کشف خارجی" و نمایندگی کی. جی. بی. در کابل نیز از خود برازندگی نشان دادند. من فکر می کنم از آنها باید به شکلی از اشکال تقدیر صورت بگیرد. آنها واقعاً هم زندگی خود را به خطر انداخته بودند."
رئیس کی. جی. بی. بفکر فرو رفته سپس گفت:
"بلی، تو حق بجانب استی از آنها باید تقدیر صورت بگیرد. اما چگونه؟ اگر ما به هیأت رئیسهٔ شورای عالی اتحاد شوروی پیشنهاد ارائه کنیم، این بدان معنی است که ما ناخود آگاه عملیات را افشا خواهیم ساخت. شاید بگو مگوهای از قبیل: این تقدیرهای دسته جمعی کارمندان کی. جی. بی. بخاطر چی است؟ آنها چی کار خارق العادهٔ ای انجام داده اند؟ بیا، با تقدیرها اندکی صبر کنیم. در یکی از جشن ها تو هم "شمشیر زنان" خود را در لیست عمومی شامل بساز. آنچه

که ارتباط می گیرد به امکانات ادارهٔ خود ما (کی. جی. بی.) منتظر پیشنهادات تو هستم، تقدیر نامه ها، تحایف، مشکلی ندارد. درست است؟ و حالا برایم از آخرین اخبار کابل بگو، تره کی در چی وضعیتی قرار دارد؟ مردم در بارهٔ امین چی می گویند؟"
آندو در عقب میز کوچکی در برابر یکدیگر نشستند. کریوچکوف آمر خود را با اوضاع آشنا ساخته گفت: " تره کی با همسرش کمافی السابق در حالت تجرید قرار دارند. دسترسی بآنها منع است. از چگونگی صحت و سلامتی وی هیچگونه احوالی در دست نیست. از طریق امکانات خود و همچنان از طریق سفیر ما در کابل دایماً کوشش میکنیم امین را معتقد بسازیم تا از تعمیل تضییقات علیه تره کی که اکنون از همه مقامها برکنار گردیده است کار نگیرد. آنچه که ارتباط میگیرد باوضاع در رهبری حزب، باید گفته شود که اکنون درآن کدام مخالفت آشکار بضد امین بنظر نمیرسد: برخی از اعضای کمیتهٔ مرکزی و شورای انقلابی با قاطعیت و شعوراً از امین حمایت میکنند، در عین حال هستند کسانیکه اینکار را از ترس حیات خود میکنند. اما تاجائیکه ما افغانها را می شناسیم با گذشت حداقل یکماه در اطراف امین حتماً آزرده خاطران، ناراضی ها و کسانیکه از مقامها محروم مانده اند پیدا خواهند شد.
موجودیت طرفداران تره کی در اردو، بحثی است جداگانه. باید گفت که چنین طرفدارانی واقعاً وجود دارند و تا جائیکه ما می دانیم در صورت ضرورت آنها می توانند به دفاع رهبر خویش برخیزند. اما من ترس دارم که قیام های مذکور پراگنده خواهند بود و به سرعت سرکوب خواهند شد."
اندروپوف با قیافهٔ متفکرانه پرسید: "یعنی اینکه زمان تره کی دیگر به پایان رسیده است؟"
کریوچکوف: "بلی، رفیق اندروپوف. این را باید دیگر به تأریخ واگذار کرد. در عین حال با حضور امین ما نیز موافقت کرده نمی توانیم. ولو اگر او مستقیماً با امریکایی هاهمکاری نمی کند، اعمال او رویهمرفته ضرر فراوان به پروسهٔ انقلابی و حزب رسانده منافع ما را در افغانستان مورد ضربه قرار میدهد."
اندروپوف با لحن نرم کریوچکوف را متوقف نموده گفت: " این من و تو هستیم که اینطور فکر می کنیم، در حالیکه چنین تصامیم را باید صرف بیوروی سیاسی حزب ما اتخاذ نماید. آیا تو مطمئن استی که همه اعضای بیوروی سیاسی امین را همین طور ارزیابی می کنند؟" کریوچکوف دستهایش را به علامت نامعینی بالا انداخت. اندروپوف ادامه داد " اصلاً. . . گپ همین است! من نیز اطمینان ندارم. تا جائیکه من می دانم اطلاعاتی را که وزیر دفاع اوستینوف به دست می آورد محتوای دیگری دارند. گرومیکو تا آخرین لحظه از خود تردد نشان خواهد داد. پونوماریوف[13]؟ دور از امکان نیست که این مرد سالخورده و طرفدار "انترناسیونالیزم بین المللی کمونیستی" شیفتهٔ لفاظی هایی جعلی انقلابی امین گردیده باشد. پونوماریوف سخت علاقمند و طرفدار شعار هایی از قبیل " همه مسائل را با استفاده از روش های ستالین به سرعت حل و فصل کردن" است. فلهذا بیا که عجله نکنیم. من از تو یک خواهش دارم: معلومات را هرچه بیشتر جمع آوری کنید و اوضاع را زیر کنترول داشته باشید. و در مورد هر آنچه که به نظر تان جدی برسد بمن گذارش بدهید. در همه اعمال خود توصیه های "مقام" را در نظر داشته باشید."
در آن ایام کمیتهٔ مرکزی حزب را معمولاً "مقام" می گفتند. کریوچکوف توصیه های مذکور را بخاطر داشت. بطور مثال در آنها گفته می شد که "شرایط عینی را باید در نظر داشت، بدان معنی که: " در مرحلهٔ جاری از داشتن روابط با امین نباید اجتناب صورت بگیرد. در عین حال باید تلاش های پیگیرانه به خرچ داده شود تا از تضییقات علیه طرفداران تره کی و سائر مخالفین جلوگیری گردد. از تماس ها با رهبری جدید باید هرچه بیشتر برای شناخت ماهیت سیاسی و اهداف آن استفاده گردد. به مشاورین نظامی و سائر متخصصین هدایت داه شود تا در محلات کار خویش باقی مانده و به اجرای وظایف خود ادامه داده و از اشتراک در فعالیت هایی تضییقاتی علیه مخالفین امین خودداری نمایند. ارسال تسلیحات و تخنیک نظامی "برای مدتی متوقف گردند." از امین خواهش شود تا علیه تره کی از هیچگونه اقدامات تضییق کننده کار نگیرد و محکوم به کدام جزا نشود. در رسانه های گروهی صرف از حوادث بدون هرگونه تبصره ها و تفسیرها در مورد اوضاع خبر داده شود.

***

طی ماه سپتمبر رهبری شوروی مصروف مطالعه و تحلیل اوضاع در افغانستان بود. در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی، کی. جی. بی.، وزارت دفاع و وزارت امور خارجه اطلاعات مشوش کننده ای را که هر روز از کابل مواصلت میکرد تحلیل و ارزیابی می نمودند. گذارشات و پیشنهادات مختلف تحریر و ترتیب می شدند و در عقب دروازه های شدیداً بسته جلسات به راه می افتادند. هنوز هیچگونه فیصلهٔ ستراتیژیک به ارتباط تعویض حاکمیت در افغانستان اتخاذ نگردیده بود، اما اوضاع همان سو در حرکت بود.
به تاریخ ۲۱ سپتمبر جلسهٔ هیأت رهبری کی. جی. بی. شوروی را شخص اندروپوف دائر کرد. او به شدت از امین بخاطر غصب قدرت انتقاد نموده، اما در عین حال از همه شبکه هایی که در افغانستان کار میکردند خواست تا در رژیم عادی به فعالیت خود ادامه داده و دستخوش هیچگونه تحریکاتی نشوند. رئیس کی. جی. بی. با لحن دیپلوماتیک علاوه کرد: " ما باید اوضاع عینی را در نظر داشته باشیم و در روشنائی آن هرگونه اقدامات لازم را اتخاذ نمائیم و بدین ترتیب به همکاری خود با رژیم جدید ادامه داده و نفوذ خود را بالای امین حفظ نموده باشیم."

[13] حین حوادث مورد بحث شخص مذکور سمت مسؤول روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را به عهده داشت.

یک هفته بعد برای گذارش دهی در مورد اوضاع افغانستان مشاورین نظامی گوریلوف و زاپلاتین به مسکو خواسته شدند. گذارشات آنها را به نوبت رئیس عمومی امور سیاسی قوای مسلح پیی شیف، لوی درستیز آگارکوف، وزیر دفاع اوستینوف و منشی کمیتهٔ مرکزی پونوماریوف استماع نمودند. هر کدام از این مأمورین عالی رتبه مخصوصاً با کنجکاوی تمام از مشاورین در مورد امین سؤال میکردند: چهرهٔ اصلی امین کدام است؟ آیا میتوان بالای او اعتماد کرد؟ وفاداری او به اتحاد شوروی تا کدام حد صادقانه است؟...
جنرالهای دعوت شده به موضعگیری قبلی خویش وفادار باقی ماندند. آنها کوایف کاری لیدر جدید افغانستان را نهایت بلند ارزیابی نموده، ضمناً از تمایل به عادات نمایشی و تمثیلی وی نیز یاد آوری نموده و بی رحمی هایی او را در برابر مخالفین سیاسی نیز نفی نمی کردند. آنچه ارتباط میگرفت به "سوویتیزم" امین، در اینجا گوریلوف و زاپلاتین با یک صدا کوشش کردند هم صحبتان خود را معتقد بسازند که: "او دوست مطمئن و آزمایش شدهٔ شوروی است."
زاپلاتین با گرمی می گفت: امین در زندگی خود دو روز را مقدس می داند: تاریخ ۷ نوامبر[14] و ۹ می[15]."
اوستینوف پس از شنیدن این همه به دلیل نامعلومی گرفته خاطر گردیده به جنرال های خود توصیه نمود تا پس از برگشت به کابل هرچه نزدیکتر با "همسایگان نزدیک" همکاری داشته باشند." و با ناراحتی افزود: "از آنها اطلاعات دیگر می رسند. شما در آنجا با یکدیگر در توافق قرار ندارید و ما باید اینجا تصمیم بگیریم."
زاپلاتین که شخصی بود اصولی کوشش کرد از بوگدانوف لب به شکایت گشوده بگوید: "بگذار شراب کم بنوشد، در اینصورت اطلاعات هم عینی خواهند بود." ولی اوستینوف بی اعتنائی نشان داده دستانش را تکان داده و بدین ترتیب فهماند که آنها میتوانند بروند...
گوریلوف یکجا با ایوانوف و پوزانوف به جلسهٔ کمیسیون بیوروی سیاسی نیز دعوت شدند. در کمیسیون مذکور برای اولین بار امکان اعزام قوای شوروی به افغانستان بررسی می گردید. پوزانوف حسب عادت حین ابراز نظر در کمیسیون (و شاید هم در اثر توصیهٔ آمر مستقیم خود گرومیکو) با جملهٔ مبهمی از قبیل "از یک سو. . . ولی از سوی. . ." حرف خود را زد و "رفع مسؤولیت کرد". ایوانوف امکان اعزام قوا را نفی نکرده ولی توضیح داد که اینکار تحت چی شرایطی باید صورت بگیرد. صرف گوریلوف بالای موضع خود ایستادگی میکرد: "حضور نظامی شوروی در افغانستان نباید تشدید گردد. قوای مسلح این کشور می توانند وظایف خود را انجام دهند."
در این میان تماس ها میان رهبری دو کشور را نمیتوان گفت که منجمد شده ولی متوقف گردیده بودند. گرومیکو وزیر امور خارجهٔ شوروی یگانه عضو بیوروی سیاسی بود که طی این مدت با همتای افغانی خود شاه ولی حین اجلاس عمومی ملل متحد در نیویورک ملاقات نموده بود. آندری گرومیکو از همتای افغان خود خواسته بود تا در بارهٔ اوضاع افغانستان معلومات بدهد.
شاه ولی به گرومیکو اطمینان داده گفته بود: " اکنون اوضاع کاملاً آرام است. اما چندی پیش ما با دشواری های که در برابر مسیر انقلاب عرض اندام نموده بودند و باید طُرق حل آنها جستجو میشد مواجه شده بودیم. اوضاع بخاطر آن به پیچیدگی میگرائید که تره کی کیش شخصیت خود را ترویج نموده و گروپی از عناصر فاقد تجربه و غیر مطمئن را دور خویش جمع کرده بود. قانونیت نقض میگردید. ادارهٔ امنیت دولتی بدون دلیل به دستگیری اشخاص بی شمار مصروف بود. روی مسائل مذکور در رهبری حزب مباحثه صورت گرفت. هنگامی که تره کی ملتفت شد که رهبری حزب دیگر از او پشتیبانی نمی کند او توطئهٔ را بخاطر از بین بردن امین به راه انداخت."
گرومیکو سؤال کرد: " چگونه تثبیت گردیده است که توطئهٔ جا داشته است، یا این صرف حدسیات است؟"
شاه ولی: " طرح پلان قتل در مقر ادارهٔ "اگسا" ترتیب گردیده بود و یکی از اعضای صادق حزب در مورد پلان مذکور رفیق امین را باخبر ساخته بود." شاه ولی سپس با تفصیلات به گرومیکو در بارهٔ حادثه ای که در ارگ رخ داده بود و در نتیجهٔ آن ترون به قتل رسیده بود حکایت کرد. او بطور خاص تأکید نمود که سفیر پوزانوف حین صحبت تلفونی با امین اطمینان داده بود که در صورت رفتن امین نزد تره کی هیچ چیزی او را تهدید نمی کند.
گرومیکو با دلتنگی توضیح خواست: "شما فکر می کنید که اینکار عمداً در آنوقت صورت گرفته بود که سفیر شوروی که در جریان حوادث نبود در آنجا قرار داشت؟"
شاه ولی: " پس از آنکه سفیر شوروی به امین اطمینان داد که حیات او را هیچ چیزی تهدید نمی کند، امین به آنجا آمد، اما او با محافظین خود بود."
گرومیکو موضوع ناخوشایند را تغییر داده پرسید: " تره کی اکنون در کجا است؟"
شاه ولی جوابی مبهمی داد: "در کابل است."
سپس گرومیکو از چگونگی اوضاع در داخل حزب، در ولایات و اوضاع نظامی جویا شد. شاه ولی اطمینان داد که اوضاع اکنون بهتر از یک ماه قبل بوده علاوه نمود: " پس از آنکه در رأس رهبری وزارت دفاع شخص رفیق امین قرار گرفت، قوای دولتی در نبردها چندین پیروزی بزرگ را بدست آوردند، بطور مثال قوای مسلح توانستند چند ناحیه را در جنوب کشور از شورشیان مجدداً بدست بیاورند."
گرومیکو به تغییر حاکمیت اشاره نموده پرسید: " بسیار خوب. عکس العمل اضلاع متحدهٔ امریکا در رابطه به حوادث اخیر در افغانستان چگونه است؟"

---

[14] مطابق تقویم جدید، روز پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتوبر در شوروی سابق و روسیهٔ کنونی به تأریخ (۷) نوامبر تجلیل میگردد.
[15] روز بین المللی همبستگی کارگران.

شاه ولی: " رسانه های گروهی در مورد ما بسیار می نویسند ولی احساس می شود که اضلاع متحدهٔ امریکا هنوز موضع خود را در قبال ما تا اخیر تعیین ننموده است."
گرومیکو حسب عادت لبهایش را جویده گفت: " بلی، تصور ما نیز همینطور است که امریکایی ها هنوز متردد استند، نمیتوانند روش معینی را انتخاب کنند."

این یک واقعیت بود که کودتا در کابل برای اضلاع متحده غیر مترقبه بود. کودتای مذکور اوضاع بدون آنهم مبهم را سردرگم تر ساخت. از اسناد اشد محرم آنوقت که اکنون مهر محرمیت از آنها برداشته شده است سرگشتگی دیپلوماتها و مأمورین استخباراتی امریکا را میتوان ملاحظه کرد (تلگرامها از سفارت، گذارشات تحلیلی شبکه هایی استخباراتی). با آنکه اسناد مذکور معلومات مفصل را در مورد آنچه رخ میداد در بردارد، اما مؤلفین آنها در ارزیابی های خویش نهایت نکته سنج بوده و مخصوصاً در پیشگوئی های خویش از احتیاط کار گرفته اند. بطور مثال آمستوخ در گذارش مورخ ۱۷ سپتمبر خویش با نقل قول از نظریات دیپلوماتها و افغانهای خبره به وزارت امور خارجهٔ کشور خویش نوشته بود: " شوروی ها با آنکه از امین دل خوش ندارند، اما چنین به نظر می رسد که در شرایط کنونی آنها انتخابی جز پشتیبانی از امین جاه طلب و بی رحم را ندارند. . . حالا دیگر امین برای شوراها همه چیزی که برایشان باقی مانده است می باشد. . . او یگانه ابزاری است که از طریق آن مسکو می تواند از "حزب برادر و انقلاب مترقی " حمایت و حفاظت کند."
شارژدافیر سفارت امریکا در کابل در نامهٔ بعدی خود عنوانی وزیر امور خارجهٔ امریکا جرئت کرده بود بعضی پیشگوئی های را بکند: " بحران هنوز خاتمه نیافته است. احتمال زیاد می رود که میان قطعات اصلی اردوی افغانستان تحت رهبری طرفداران تره کی یا سائر عناصر غیر امینی جنگ داخلی به راه بیافتد. یکی از مأمورین رسمی حکومت افغانستان دیروز طی صحبتی با یکی از منسوبین سفارت ما رهبری کنونی افغانستان را مشتی از گژدم ها که یکدیگر را مرگبار نیش می زنند، نامید." آمستوخ در نامهٔ مذکور با عدول از نزاکت های دیپلوماتیک در بارهٔ امین نوشته بود: " احتمال اینکه امین به پیری برسد و در بستر خواب بمیرد مساوی به صفر است."
این دیپلومات امریکائی تو گوئی علم غیب داشت.
آمستوخ در اواخر سپتمبر به واشنگتن خبر داد که از حلقهٔ نزدیک به لیدر جدید افغانستان علاماتی در مورد "بهتر شدن روابط با حکومت امریکا دیده می شوند". چینل های استخباراتی نیز خبر مذکور را به واشنگتن رسانده بودند.
تحلیلگران سی. آی. ای. و سائر ادارات کشفی اضلاع متحدهٔ امریکا در همین وقت میموراندوم محرمی را ترتیب داده و در آن کوشش کردند آنطرف افق را نگریسته و انکشاف اوضاع را در کُل در شرق میانه پیشگوئی نمایند و اینکه اتحاد شوروی کدام اقدامات را روی دست خواهد گرفت. صرف نظر از آنکه سند مذکور در جملات نهایت محافظه کارانه و ساده ترتیب گردیده، در آن مستقیماً گفته شده است که " حضور نظامی اتحاد شوروی بزودی افزایش خواهد یافت." در عین حال جملهٔ بعدی در همین بند گذارش گفتهٔ فوق را نفی میکرد: " ما هیچگونه علایم آنرا که اتحاد شوروی قوای زمینی را برای یک هجوم وسیع به قلمرو افغانستان آماده بسازد مشاهده نمی کنیم."
اگر این سند در آنزمان بدست جنرال های شوروی می افتاد، آنها را شدیداً بهت زده می ساخت. از یکطرف سند خبر می داد که اتحاد شوروی یک لوای کوماندو را داخل افغانستان نموده و آنرا در ناحیهٔ بگرام مستقر ساخته و گویا به عمله هایی هیلیکوپترهای جنگی و تانک ها مستقیماً اجازه داده شده بود تا در عملیات جنگی اشتراک نمایند. از جانب دیگر در سند آمده بود: " ما باور نداریم که مسکو در مبارزه با شورشیان از قوای خود استفاده خواهد کرد." رهبری شوروی از یکطرف "بخوبی درک می کند که در صورت اعزام قوا با چی دشواری های بی پایان نظامی و سیاسی مواجه خواهد شد." از جانب دیگر، "روشن است که منافع شوراها در افغانستان امروز در مقایسه با قبل از سال ۱۹۷۸ بیشتر جاه طلبانه است. مسکو ایجاد یک دولت مارکسیستی را در افغانستان به حیث عامل تطبیق پلان های ستراتیژیک و منافع سیاسی خویش در منطقه می داند."
چنین به نظر می رسد که تحلیلگران شبکه های استخباراتی که در تدوین و ترتیب این سند سهم گرفته بودند بدینترتیب می خواستند خود را در صورت انکشاف اوضاع در آینده به اشکال گوناگون بیمه کنند. آنها کدام تصوری روشنی از طرز العمل مسکو در دورنمائی قریب الوقع نداشتند.
باید گفت که این تعجب انگیز نیست، زیرا مسکو در آن ایام هنوز خودش هم طرز دید معینی نداشت.
در عین حال محتویات میمراندوم مذکور می رساند که مأمورین سی. آی. ای. معاش خود را مفت بدست نمی آوردند. آنها تماس های کی. جی. بی. را با پرچمی هایی که در اروپای غربی متواری بودند تعقیب می کردند. در این مورد نویسندگان سند یادآور می شوند که مأمورین شوروی مخالفین (منظور پرچمی ها است) را معتقد می ساختند تا به افغانستان برگردند، به آنها وعده داده می شد که مورد حمایت قرار گرفته و حتی در سازماندهی کوتادی نظامی به آنها یاری برسانند.
دور از امکان نیست که معلومات متذکره را کسی از میان رهبری "پرچم" آگاهانه یا ناخود آگاه به امریکایی ها خبر می داد.
اضلاع متحده رسماً با افغانستان روابط دوستانه داشته و حتی به اعطای کمک ها به این کشور ادامه می داد. ولی انصافاً باید گفت که حجم این کمک ها خیلی محقر بود. نیوسوم معاون وزیر امور خارجهٔ اضلاع متحدهٔ امریکا آخرین مأمور عالی رتبهٔ این کشور بود که در ماه جولای از افغانستان بازدید بعمل آورده بود. نیوسوم حین اقامتش با جانب افغان موافقتنامه هایی در مورد "پایان رساندن کار اعمار مجموعهٔ انرژی آبیاری" در هلمند و کمک در تولید گندم را به

امضاء رسانید. ولی در عین حال در عقب پالیسی رسمی با تمام قوت ستراتیژی حمایت از مخالفین مسلح جان می گرفت. واشنگتن شروع به حمایت از تند روان اسلامی کرد که بیست سال بعد به دشمنان اصلی اضلاع متحدهٔ امریکا مبدل گردیدند. جن از بوتل خارج شده بود.

***

در مورد آخرین روزهای حیات مؤسس حزب دیموکراتیک خلق افغانستان معلومات زیادی در دست نیست. برخی از مدارک و شواهد نشان می دهند که مسکو از دست دادن تره کی را بزودی پذیرفته بود. هیچگونه اسناد یا حکایات تقریری که بازگو کنندهٔ تدوین یا ترتیب کدام پلان جدی استعمال نیروی نظامی برای آزاد ساختن تره کی باشند در دسترس قرار ندارد. کی. جی. بی. غالباً قطعهٔ تره کی را دیگر باخته شده تلقی نموده بود.
به تأریخ ۱۵ سپتمبر، یعنی بلافاصله پس از کودتا در افغانستان، بیوروی سیاسی حزب کمونیست به منشی های اول حزبی در جمهوریت ها، ایالت ها و ولایات تلگرام محرمی را تحت عنوان " در بارهٔ اوضاع افغانستان" فرستاد. در تلگرام مذکور ضمناً آمده بود:
" مدتی است که در رهبری حزبی- دولتی افغانستان مخالفت های جدی میان طرفداران تره کی و امین بخاطر قدرت جریان داشته و اکنون شکل مبارزهٔ عملی را به خود اختیار نموده است.
با در نظر داشت انکشاف اوضاع ما فوراً از نام بیوروی سیاسی و شخصاً از نام لئونید بریژنیف به نور محمد تره کی و حفیظ الله امین پیام فرستادیم و جداً خواهش کردیم تا متحد شوند. . . هم تره کی و هم امین اعلام داشتند که درخواست ما را می پذیرند. اما در عمل اوضاع به شدت به وخامت گرائید. . .
اکنون در این کشور مسؤولین وزارت داخله و ریاست امنیت تعویض گردیده اند. تعویض قوماندان های قطعات و واحد های نظامی ادامه دارد. علایم نشان می دهد که تره کی از مقام هایش برطرف ساخته خواهد شد.
باید خاطر نشان ساخته شود که رئیس شورای انقلابی و منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان طی روزهای اخیر مخصوصاً از خود بی ارادگی نشان داد. مشوره ها و توصیه هایی را که کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی به وی بخاطر انتظام فعالیت رهبری دولتی می داد، در عمل پیاده نمی گردید، اگر چه در حرف طبق معمول او با ملاحظات ما مؤافقت می کرد.
حالا دیگر روشن است که ما منبعد با لیدر جدید افغانستان حفیظ الله امین سر و کار خواهیم داشت. موصوف اعلام داشته است که رژیم موجود در کشور را حفظ خواهد کرد."
در حقیقت در تلگرام مذکور جملهٔ " تره کی از خود بی ارادگی نشان داد" معنی می داد که رهبری شوروی بالای تره کی چلیپا کشیده بود.
در مورد اینکه با مؤسس حزب بعدتر چی صورت گرفت بیوهٔ وی نور بی بی تره کی به ما حکایت کرد. یکی از نویسندگان این کتاب در یکی از روزهای ماه دسمبر ۱۹۸۹ در منزل روشن و دو طبقه ای در ناحیهٔ مفشن کابل با وی ملاقات کرد.

نور بی بی تره کی، بیوهٔ منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق:

"آنروز که شوهرم برای آخرین بار در دفتر خود رفقای شوروی را می پذیرفت من در اتاق خواب که نه آنقدر دورتر از دفتر منشی عمومی قرار داشت بودم. ناگهان از آنسوی دروازه صدای فیرها بگوش رسید. من از اتاق خواب با دوش به دهلیز برامدم و آنجا ترون را که در خون غلط می زد دیدم. ظاهراً معلوم می شد که یک مرمی به فرقش و دیگری به بغلش اصابت نموده بود. محافظین به من گفتند: " این کار نفرهای امین است." برعلاوه مرمی به شانهٔ یکی از افراد دیگر ما به نام عظیم نیز اصابت نموده و او را مجروح ساخته بود. عظیم که داکتر ما بود در آن لحظه در حال بردن چای بود و تصادفاً زیر فیرها قرار گرفته بود.
اینهمه حوالی ساعت چهار ظهر به قوع پیوست. رفقای شوروی فوراً آنجا را ترک کردند. تره کی به امین تلفون نموده از او پرسید که چرا این عمل را انجام داد؟ من نمی دانم که امین به شوهرم چی جواب داده بود. تره کی از امین خواهش کرد تا جسد ترون را از ارگ برداشته و هدایت بدهد تا بند و بست تدفین او را بگیرند. امین در جواب گفته بود: "فردا" . تره کی با خواهش مشابه به لوی درستیز و قوماندان گارد نیز مراجعه نموده ولی آنها نیز در جواب گفتهٔ امین را تکرار کردند: "فردا." بزودی هرگونه ارتباط ما با دنیای بیرون از قصر قطع گردید. همه تلفون ها خاموش بودند و هیچکس نزد ما نمی آمد.
در شروع شوهر من زیاد ناآرام به نظر نمی رسید. او باور داشت که عقل سلیم پیروز خواهد شد و همه دشواری ها رفع می شوند. و اینکه دوستان شوروی به امین اجازه نخواهند داد تا کارهای احمقانه بکند. شوهرم طرفدار خونریزی و خشونت نبود، به صداقت و قوت احساس رفیقانه باور داشت. این یک حقیقت کاملاً روشن است که او امین را بسیار دوست داشت، او را شاگرد نهایت وفادار، صادق و با استعداد خود حساب می کرد.
روز بعد از امین پرزه خطی با متن ذیل رسید: " به محافظین خود امر کنید تا سلاح را به زمین بگذارند." با ما دو تن محافظ به نامهای ببرک و قاسم باقی مانده بودند. در شروع آنها به قاطعیت گفتند که نمی خواهند از اوامر امین اطاعت کنند. تره کی به قناعت آنها پرداخت: " انقلاب، یعنی نظم، بنابرین شما باید اطاعت کنید." محافظین اعتراض کنان تأکید می نمودند: " به حرف های امین اعتماد نداشته باشید. او همانطوری که دیروز دوست خود را، یعنی ترون را زیر

مرمی ها قرار داد شما را نیز خونسردانه از بین خواهد برد. او تا آخر پیش خواهد رفت." تره کی با لحن نرم مخالفت می کرد: " نخیر رفقا، شما حق بجانب نیستید. این امکان ندارد. ما دوستان سابقه دار و صادق و وفادار استیم. من تمام زندگی خود را وقف انقلاب کرده ام، هدف دیگری در زندگی نداشته ام، این را همه می دانند، پس برای چی مرا باید از بین ببرند؟"
ببرک و قاسم بخاطر آنکه خود را تسلیم نفرهای امین نکرده باشند تصمیم گرفتند تا یکدیگر را بکشند. تره کی باز هم کوشش کرد تا آنها را از اینکار منصرف بسازد : " این کار درست نیست. همه فکر خواهند کرد که شما توطئه گر بوده اید و بدینترتیب خواستید از مسؤولیت خود را برهانید. من نیز آنها را معتقد می ساختم تا به چنین اقدامی متوصل نشوند. من و شوهرم به آن باور بودیم که همه چیزها سر به راه خواهند شد.
ایندو خود را تسلیم نمودند. و ما با وحشت تمام مشاهده نمودیم که چگونه جلادان امین آنها را مثل بزغاله ها هنگام بزکشی کشان کشان کدام طرف بردند. انسان ها را صرف وقتیکه به اعدام می برند همینطور کش می کنند. و براستی هم آنها را تقریباً بلافاصله از بین بردند.
طی سه روز بعدی با ما کسی کاری نداشت. ما بدون هرگونه تماسی با خارج در شرایط حبس خانگی به سر می بردیم. با ما برادر تره کی با دو کودکش، و یکی از برادر زاده هایش نیز بودند. خانه سامان و آشپز هم همرای ما بودند. بعدتر همه خویشاوندان و پرسونل را به کدام طرفی بردند. دیگر با ما صرف آشپزی به نام نسیم باقی مانده بود. چند روز بعد شب هنگام افسران ادارهٔ امنیت ما را از خواب بیدار ساخته گفتند: " فیصله بعمل آمده است تا شما در تعمیر دیگری جابجا شوید، زود آماده شوید."
در محوطهٔ ارگ خانهٔ است که جدا از سائر عمارات موقعیت دارد و به آن "سمت جمعه" می گفتند، ما را در همین خانه مقیم ساختند. به اتاقی که ما را آوردند کاملاً خالی بود، البته اگر چپرکت سخت را در نظر نگیریم. زمین اتاق با گرد ضخیمی پوشیده شده بود. اینهمه بیشتر به اتاق زندان شباهت داشت. من از تره کی پرسیدم: " آیا مگر ما کدام جرمی را مرتکب شده ایم؟" تره کی با لحن همیشگی فیلسوف مآبانه گفت: " پروا ندارد. همه چیزها سر به راه می شود. این یک اتاق معمولی است. من می دانم که قبلاً در اینجا عساکر بود و باش داشتند. فرق نمی کند اکنون ما زندگی خواهیم کرد."
من گرد و خاک را پاک کردم. در این خانه ما هشت روز به سر بردیم. شوهرم کاملاً آرام بود. ولی هر روز خواهش می کرد تا اجازه بدهند که با امین ملاقات کند. و همیشه تکرار می کرد: " انقلاب تمام زندگی مرا تشکیل می داد. من شاگردانی از خود باقی گذاشته ام که آرمان مرا به سر خواهند رساند. من دین خود را ادا نمودم." او شصت و دو سال داشت، بیماری نداشت. صرف موهایش سراپا سفید شدند.
اندکی بعدتر به من خبر دادند که می خواهند مرا نزد داکتر ببرند. من واقعاً خود را خوب احساس نمی کردم: فشارم بسیار بالا رفته بود. شب داکتر و افسر آمدند. شوهرم پرسید: " شما چرا می خواهید او را شب با خود ببرید؟" به او گفتند: " از طرف روز مردم می توانند ببینند و "گپ های" غیر ضروری بر خواهند خواست."
مرا به یک تعمیر دیگر که همینجا در ارگ قرار داشت آوردند. تعمیر مذکور "کوتهٔ گل" نام داشت. در آنجا من سائر اعضای خانوادهٔ خود را دیدم. من سؤال کردم: " چرا مرا اینجا آوردید؟ شما وعده کرده بودید که مرا تداوی می کنید؟" آنها در جواب گفتند: " تا فردا صبح صبر کن. ما بزودی بر می گردیم." اما آنها نه فردا صبح، نه روز و نه هم شام برگشتند. من دیگر این افراد را هیچگاه ندیدم.
صحت من خوب نبود. خواهش کردم تا به من دوا بدهند. به من با لحن توهین آمیز می گفتند: " از کجا بگیریم؟ مردم هیچ چیز ندارند و تو بده، بده." وقتی کسی را از جمله ای طرفداران امین می دیدم، التماس می کردم تا مرا دوباره نزد همسرم ببرند. اما آنها در جواب صرف می خندیدند.
یکی از شبها ما را به زندان پلچرخی انتقال دادند. همانجا من از مرگ شوهرم خبر شدم. ولی صرف پس از سه ماه، پس از رهائی با سائر تفصیلات آشنا شدم. به من حکایت کردند که باز هم شب هنگام نزد شوهرم سه منصب دار گارد به نام های اقبال، روزی و ودود آمده بودند. او در برابر آنها در چپن خود آرام ایستاده بود. افسران به شوهرم گفتند تا با آنها از تعمیر خارج شود چون گویا می خواهند او را به تعمیر دیگری منتقل بسازند. شوهرم آب خواسته بود. ولی به او گفتند: "حالا وقتش نیست." تره کی دیگر به همه چیز پی برده بود. او به افسران جعبهٔ کوچکی را که در آن در حدود چهل و پنج هزار افغانی بود، چیزیکه طی تمام زندگی توانسته بود پس انداز نماید داده و خواهش کرده بود آنرا به من بدهند. سپس از دستش ساعت را کشیده و کارت حزبی را از جیبش بیرون نموده گفت: " این را به رفیق امین بدهید." افسران دست و پای تره کی را بستند و او را روی زمین انداختند و بالای سرش بالشت را گذاشتند. با همین بالشت او را خفک کردند. اندکی بعد در مورد مرگ تره کی شخص قوماندان گارد جانداد خبر داد.
اینکه شوهرم را در کجا دفن کردند من خبر ندارم.
بعدتر من بارها سؤال می کردم: " چرا رفقای شوروی کمک نکردند؟ هم سفیر و هم جنرالان وعده داده بودند. هیچکس برایم جواب داده نمی توانست.

فصل هشتم

حکم اعدام

" کابل شهر آفتاب و گلوله هاست ..."

ریدیارد کیپلینگ [1] برندهٔ جایزهٔ "نوبل" شاید حتی در خیالش هم نمی آمد که این جملهٔ شاعرانهٔ وی پس از یک سده نیز سر زبانها خواهد بود.
آفتاب کابل مثل گذشته ها خیره کننده بوده و روشنائی جشن گونهٔ دارد. آفتاب در این شهر بامدادان از آنسوی کوه ها سر میکشد و بلافاصله خبر میدهد که امروز آسمان آبی، هوا گرم و فرارسیدن یک نوع مسرتی را که به دشواری میتوان با کلمات بیان کرد نوید میدهد.
در این شهر کمتر روزی را میتوان سراغ نمود که طی آن صدای فیر ماشیندار یا راکت اندازی بگوش نرسد. زوزهٔ گلوله ها در کابل به مراتب معمولی تر از نوای پرندگان است.
در افغانستان تو گوئی زمان به ارادهٔ نامریی توقف نموده است. مانند سده های پار نر گاو ها زیر آفتاب درشت و سوزان توسط دهقانی پا برهنه و لباس فرسوده به تن برای قلبه به پیش انداخته می شوند. مرکب های کوچک اندام در کوچه های پر از گرد و خاک چوب و بته های خشک را برای سوخت در اجاق ها حمل می کنند. کوزه گر در دوکانش در برابر انظار چرخ باستانی کوزه گری خود را دور می دهد، در همجواری وی در دوکانک مشابه، افغان سیک تباری با لنگی بلندش، دست ها به کمر در میان توپ های تکه های جلا دار نشسته است. جمعی از بچه های ولگرد در چهارراهی پر از گرد به دور دو خروسی در حال جنگیدن که پاهایشان را با طناب بسته اند حلقه زده اند. دوکاندار سالخوردهٔ دواهای یونانی، با آواز بلند محصولات ساخت خود را تبلیغ می کند. هزاره ها با تحمل مشقات کراچی های پر از بار و ثقیل خود را کش می کنند. از مسجد آواز پر ارتعاش و طویل ملا که مسلمان ها را برای ادای نماز دعوت می کند به گوش می رسد. کودکان دست نگر، با تن های ناپاک و لباس های پاره از هر سو سر می زنند و دست های لاغر خود را دراز نموده می گویند: " یک روپیه بده، یک روپیه بده. . ."
چنین احساس می شود که سرنوشت بدی این کشور را در چنگال خویش گرفته است. سرنوشت آنها بیشتر به یک سیاه چاه شباهت دارد. . .
نظام شاهی توسط رژیم جمهورت تعویض یافت، سپس کمونیست های محلی که از طرف شوراها حمایه می شدند به قدرت رسیدند. پس از آنها نوبت به مجاهدین رسید، به تعقیب اینها، بنیادگراهای دینی به نام طالبها روی صحنه ظهور کردند. سپس حکومتی که این بار آنرا امریکایی ها حمایت می کند به قدرت رسید. اما وقتی به پیرامون خویش نظر می اندازی، همان فقر بدون امید، عقب مانی قرون وسطایی و تاریکی را می بینی. . .

برطرفی و قتل تره کی لرزش های خاصی را در جامعهٔ افغانی تحریک نکرد. باشندگان این کشور که با تأریخ خونین وطن خود کم و بیش آشنائی دارند، تو گوئی ملتفت استند که حاکمان آنها را یا حتماً به زور سرنگون می سازند یا هم با قصاوت به قتل می رسانند. از آغاز قرن بیستم هیچ یک از حاکمان افغانستان داوطلبانه از قدرت دست نکشیده است.
امیر افغانستان حبیب الله در سال ۱۹۱۹ هنگام سفرش به جلال آباد پس از برگشت از شکار به خیمه اش ناجوانمردانه به قتل رسید. پسر وی اعلیحضرت امان الله خان که یک اصلاح طلب مترقی و شناخته شده و دوست رئیس جمهور آنوقت ترکیه کمال پادشاه (اتا تورک) بود از طرف یک رهزن مشهور به نام "بچهٔ سقاء" مخلوع و مجبور به فرار از کشور شد و بالاخره در کشور ایتالیا وفات یافت. در اخیر سالهای شصت میلادی به اساس فرمان اعلیحضرت ظاهر شاه میت اعلیحضرت امان الله خان با حرمت و شکوه تمام به وطن آورده شده و در جلال آباد در کنار مزار پدر شان "اعلیحضرت حبیب الله خان سراج الملت والدین" دفن شدند[2]. شاه دیگر افغانستان اعلیحضرت محمد نادر شاه را به تأریخ (۸) سپتمبر ۱۹۳۳ یک متعلم لیسهٔ نجات به قتل رسانید[3]. پسر او محمد ظاهر شاه، طوریکه قبلاً ذکر گردید از طرف سردار محمد داوود از قدرت برکنار شد. ظاهر شاه بدون هرگونه سر و صدا در موقعیت یک پناهندهٔ سیاسی در ایتالیا حیاتش را به پایان رسانید. رئیس جمهور محمد داوود مطابق عرف موجود در این کشور حین کودتای هفت ثور به وسیلهٔ یک افسر عضو حزب دیموکراتیک خلق به قتل رسید. و اینک نوبت به تره کی رسید. آیا اینهمه قابل تعجب است؟
غالباً ملیونها افغانی که در قریه های دور دست به سر می برند از تغییر نام ها و علامات در صحنهٔ کابل حتی با خبر هم نشدند. در کشوری که بیسوادی تقریباً عمومیت دارد، برق و سرک وجود ندارد و فقر بیداد می کند، مردم عادت کرده اند که به زندگی خویش مانند صد، دو صد و حتی شاید سه صد سال قبل ادامه بدهند. آنها از همین زندگی محقر هم راضی استند. وقتی به افغان ها می نگری آنها را بدبخت نمی یابی. آنها با مطابعت شگفت انگیزی این همه مشقات

---

[1] جوزیف ریدیارد کیپلینگ: نویسنده، شاعر و ناول نویس انگلیسی است. سالهای حیات: ۱۹۳۶-۱۸۶۵ آثار مشهور این نویسنده عبارتند از: " کتاب جنگل ها" ، "کیم" ، و اشعار متعدد او می باشند. کیپلینگ اولین انگلیس تباری است که در سال ۱۹۰۷ جایزهٔ نوبل را در عرصهٔ ادبیات به دست آورد.
[2] نویسندگان اشتباهاً در کتاب ذکر نموده اند که گویا بقایای اعلیحضرت امان الله در شهر کابل دفن گردیده اند. اصلاح متن از مترجم است.
[3] نویسندگان کتاب مدعی استند که اعلیحضرت محمد نادر شاه از طرف یک محصل انقلابی به قتل رسیده است. منابع معتبر و مؤثق حاکی از آن اند که اعلیحضرت محمد نادر شاه توسط یکی از متعلیمن لیسهٔ نجات به نام عبدالخالق بخاطر انتقام گیری از جنرال غلام نبی خان چرخی که خانوادهٔ عبدالخالق نزد موصوف کار میکرد کشته شد.

زندگی را می پذیرند و افزون بر آن هر روز دست به طرف الله بلند کرده و از این وضعیت خویش شکر گذار استند. در سیمای افغان ها لبخند بیشتر از علایم شکنجه و اندوه دیده می شود.
بلی، و فیرها نیز تقریباً همیشه بگوش میرسند...

به تأریخ ۱۴ اکتوبر ۱۹۷۹ کابل را یکبار دیگر شلیک تانک ها و ماشیندارهای ثقیل تکان داد. اما این اخوانی ها نبودند که به شهر هجوم می آوردند. اینبار منسوبین فرقهٔ هفت پیاده به طرفداری از نور محمد تره کی قیام نموده و آرامش شهر را برهم زده بودند. البته آنها می دانستند که رهبر شان دیگر حیات ندارد و قوای مسلح دیگر کاملاً از طرف امین تحت کنترول قرار داشت، و چانس اینکه حمایت سائر قطعات را بدست بیاورند نهایت ضعیف بود. این حرکت منسوبین فرقهٔ هفت بیشتر به از خود گذری می ماند تا به یک عمل خوب سنجیده شده.
نزدیکی های شام چند زنجیر تانک از توپ های شان قرار گاه فرقه را آماج آتش قرار داده و سپس به طرف کابل حرکت کردند. اینکه بخاطر کدام هدفی قیام کنندگان به طرف مرکز شهر می آمدند و چی می خواستند به سؤال مذکور کسی جواب دقیق داده نمی توانست. اما سفارت شوروی مشوش بود. گوریلوف با بی قراری به سفیر پوزانوف خاطر نشان ساخته بود که طرفداران تره کی می توانند نیم شهر را از بین ببرند و در این صورت شوروی ها نیز جان به سلامت نخواهند برد. گوریلوف علاوه نموده بود:
" من هدایت داده ام تا لوای کوماندو برخیزد و همچنان از هوا بر باغیان حمله صورت بگیرد."[4]
بوگدانوف که نیز در همان لحظه نزد سفیر بود به گوریلوف اعتراض کنان گفت:
" نظر به معلومات که ما در اختیار داریم این تانکیست ها با شعارهای: "زنده باد رفیق تره کی"، زنده باد اتحاد شوروی" برخاسته اند. شما بدینترتیب میخواهید دوستان اتحاد شوروی را تیرباران کنید؟ به نظر من ما نباید در اینکار مداخله نمائیم. بگذار خود شان مسئله را حل و فصل کنند."
احتمال آن می رود که نمایندهٔ کی. جی. بی. (بوگدانوف) در خفا امیداوار بود تا قیام کنندگان به یک شکلی موانع را در شهر از سر راه خویش برداشته خود را به "خانهٔ خلق" (ارگ شاهی افغانستان) رسانیده، آنرا به تصرف درآورده و امین را از بین خواهند برد. البته چانس آنها نهایت کم بود، اما کی می داند. . . بطور مثال، سال گذشته به تأریخ ۷ ثور وطنجار نیز شورش را علیه نظام محمد داوود با چند زنجیر تانک آغاز نمود و نتیجه داد. . .
بوگدانوف برای مبادا با کریوچکوف در مسکو تماس گرفته و موضع خود را به او خبر داد. کریوچکوف کدام مخالفتی ابراز نداشت.
اما گوریلوف رویهمرفته همانطوریکه خود می خواست عمل کرد: او و دیگر مشاورین نظامی اوامر لازم را داده و بعضی از آنها حتی مستقیماً در جنگ بخاطر سرکوبی قیام کنندگان اشتراک ورزیدند.4
تلفون محرمی که گوش نمی شد در اتاق بدون کلکین، پهلوی دفتر سفیر قرار داشت. چون دروازه را بکلی نبسته بودند سفیر پوزانوف آنچه دیگران در تلفون می گفتند می شنید. معاون وزیر دفاع پاولوفسکی به اوستینوف تلفون نموده و در مورد اوضاع کابل یک نظر را ارائه می کرد. دقایقی بعدتر آمر نمایندگی کی. جی. بی. بوگدانوف با کریوچکوف تماس گرفته به او راپور کاملاً متغیر را می داد. طی آن روز مخالفت های پنهانی میان نمایندگان دوایر مختلف شوروی در کابل به نقطهٔ اوج خود رسیده بود. مطابق اصول یک درامه، پس از آنکه حوادث در آن به نقطهٔ سعودی می رسند، متعاقباً گره رو به گشودن می نهد.
گوریلوف معتقد بود که در عقب قیام نظامی طرفدران تره کی، کی. جی. بی. قرار دارد. او تا حدی به این روایت باور داشت که وقتی فردای روز حادثه در اتاق پذیرش سفیر با یکی از مأمورین نمایندگی کی. جی. بی. که چشم هایش را پاک می کرد برخورد، نتوانست از نیشخند جلوگیری نماید و گفت: " چطور، بخاطر ناکامی اشک می ریزید؟" مأمور مذکور با تعجب به سوی گوریلوف نگریسته پرسیده بود: " مقصد شما چی است؟" شاید خسی در چشم آن مأمور رفته بود. . .

در این میان قطعات وفادار به امین به کمک مشاورین شوروی قیام را کاملاً سرکوب کردند.
البته اینگونه سرکوبی ها در سائر نقاط افغانستان صورت گرفته نمی توانست، چون دیگر تمام این کشور به یک جبههٔ تمام عیار مبدل گردیده بود. مخالفین مسلح با استفاده از تغییر حاکمیت در پایتخت و بی نظمی های که معمولاً اینگونه پروسه ها را همراهی می کند، مناطق تحت کنترول خود را وسعت قابل ملاحظه بخشیدند. در بعضی از ولایات جنوبی و شمالی افغانستان مخالفین تا (۹۰) فیصد قلمرو را در تصرف خود داشتند، منجمله مواصلات و ولسوالی ها را. البته مراکز ولایات نیز صرف تحت کنترول نسبی مرکز قرار داشتند: با فرا رسیدن غروب مخالفین حاکمان کامل این محلات می شدند.
ارگان های قدرت در محلات که بدون آنهم ضعیف بودند اکنون مورد "پاکسازی" جدیدی قرار می گرفتند: از آنجا نه تنها بقایای پرچمی های مخفی شده را دور می کردند، بلکه تمام کسانیکه بر آنها شکی وجود داشت که علاقمند تره کی

---

[4] اظهارات گوریلوف نشان میدهند که شوروی ها همانطوریکه مستقیماً در انجام کودتای هفت ثور دست داشتند و بدیترتیب گماشتگان خود را از جملهٔ "خلق" و "پرچم" در اردوی افغانستان به قدرت رساندند و در سرنگونی حکومت قانونی افغانستان دست درازی کردند، پس از اجرای کودتای ثور آنقدر بر نفوذ و نیرومندی خود در افغانستان و مخصوصاً نظامیان مطیع "خلق" و پرچم" اعتماد داشتند که به خود اجازه میدادند تا به قوماندانان قطعات افغانی امر و هدایت بدهند. اعترافات گوریلوف هکذا ثابت میسازد که جنرال های ارشد شوروی در دامن زدن جنگ های بین الافغانی سهم تحریک کننده و فعال داشته اند. اینگونه فعالیت ها در داخل قلمرو یک کشور مستقل در مغایرت صریح با اصول حقوق بین المللی و وظایف یک مشاور یا متخصص نظامی خارجی در خاک یک کشور دارای حاکمیت ملی قرار دارد.

استند نیز برکنار می شدند. امین هنگام ایراد خطابه ها در برابر مردم همیشه تأکید می کرد که "قانونیت در زمان حاکمان گذشته نقض می گردید و تعمیل ترور و تضییقات را علیه مردم بی گناه محکوم می کرد." بخاطر آنکه از تأریخ صفحات شرم آور گذشتهٔ نچندان دور را حذف کرده باشد او حتی نام ادارهٔ امنیت را به "کام" (د کارگرانو د امنیت مؤسسه، یا مؤسسهٔ امنیت کارگران) تغییر داد.
اما با تغییر لوحه تضییقات نه تنها پنهان نیافتند، بلکه برعکس، شدت بیشتر کسب نمود.
عزیز اکبری در مقامش دیر زمانی باقی نماند. امین بالای او اعتماد کامل نداشته و "چندان نفر خود" نمی شمرد. به همین دلیل نامبرده را مجدداً به وظیفهٔ قبلی اش، یعنی آمر بخش " ضد کشف" برگردانده و به کرسی ریاست "کام" اسدالله امین، برادرزادهٔ خود را گماشت. این جوان که فقط یک و نیم سال قبل به حیث نرس کار می کرد، اکنون همزمان چند پُست کلیدی را بدوش داشت: او معین وزارت امور خارجه بود، رئیس ادارهٔ "کام" بود، منشی اول کمیتهٔ شهری حزبی شهر کابل بود، رئیس هیأت رئیسهٔ اجتماع دوستی افغان – شوروی، عضو کمیتهٔ مرکزی و عضو شورای انقلابی بود. چون عامل اصلی رشد برق آسای اسدالله امین، شخص حفیظ الله امین بود بنابرین وفاداری بدون چون چرای خود را در هرگونه حالات به او به اثبات می رساند و هرگونه مطالبات کاکایش را بلافاصله درک می کرد. به نظر می رسید که امین با این انتخاب خود به خطا نرفته بود.

در آنروزها "دفتر کشف خارجی" کی. جی. بی. در کابل چندین مرتبه از تشدید تضییقات به "مرکز" خبر داده بود. در یکی از تلگرام ها بطور مثال آمده بود که مطابق راپور منبع قابل اعتماد، امین هدایت داده است تا سه صد محبوس سیاسی از بین برده شوند. در میان محبوسین چهره های سر شناس حزب دیموکراتیک خلق مانند کشتمند، قادر، رفیع ... بودند. امین قتل این اشخاص را طوری طرح ریزی کرده بود تا مسؤولیت آن به دوش " اگسا" انداخته شود، که گویا آنها قبلاً، حین حاکمیت تره کی از بین رفته اند. بدینترتیب امین می خواست با یک تیر دو فاخته را شکار کند: مخالفین را در داخل حزب کاملاً از بین برده و رهبری قبلی را بدنام بسازد. در تلگرام آمر "دفتر" به "مرکز" توصیه می کرد تا به "سفیر پوزانوف وظیفه داده شود که با امین ملاقات نماید و " طوری که لازم است" صحبت کند. در عین حال خاطر نشان می گردید تا هنگام "صحبت" منبع خبر رسان نباید مورد تهدید قرار گیرد."
سُر و مانجه اینکار در آن بود تا امین نداند که معلومات در مورد پلان های سرکوب گرانهٔ او را شوروی ها از کجا بدست آورده اند؟
در رابطه به موضوع مورد بحث میان امین و شبکه های استخباراتی شوروی بازی بزرگی آغاز یافته بود. استخبارت شوروی از هر طرف امین را در محاصره قرار داده، هر گام او را زیر نظر داشت. در عین حال خود امین نیز با استفاده از امکانات که کی. جی. بی. برایش فراهم نموده بود اکثراً کوشش های موفقانه می کرد تا "دوستان" را تحت کنترول داشته باشد. آله های ثبت آواز در بسیاری از جاهای که شوروی ها حضور داشتند نصب شده بود. آلهٔ ثبت آواز را حتی در پیزارهٔ دیوار مهمانخانهٔ مخصوص برای مأمورین عالی رتبهٔ شوروی که به کابل سفر می کردند نصب نموده بودند. مأمورین کی. جی. بی. پس از کشف آلهٔ مذکور نخواستند آنرا از بین ببرند، بلکه از آن منبعد برای دیزانفرمیشن کار می گرفتند. قابل ذکر است که آلهٔ ثبت آواز در تعمیر مذکور حین اقامت جنرال پاولوفسکی در آن کشف گردیده بود.
علاوه بر آن مطابق هدایت شخص امین در ترکیب "کام" گروپ خاص اوپراسیونی از افراد کاملاً وفادار به او ایجاد گردیده بود. این گروپ اوپراسیونی وظیفه داشت تا در طول روز به نقاطی که در آن متخصصین شوروی قرار داشتند "سر بزنند" و از طریق اجنت های خود معلومات از قبیل: " کی مصروف کدام کار ها است؟ " و " کی چی می گوید؟" را جمع آوری نموده و اهم آنرا هر شام روی میز امین بگذارند.
البته "دوستان شوروی" نیز دست زیر الاشه ننشسته بودند. برای جمع آوری معلومات نه تنها کارمندان "دفتر" و شصت مأمور نمایندگی کی. جی. بی. جلب گردیدند، بلکه بسیاری از منسوبین گروپ "زینیت" و همچنان تمام شبکهٔ اجنتوری، صدها مشاور و متخصص نظامی نیز گماشته شدند. بخاطر "فعالیت ها در رابطه به امین" بوگدانوف توانست کمیت نمایندگی خود را افزایش قابل ملاحظهٔ بدهد: بطور مثال تعداد مأمورین او در ماه آگست یکصد و هفتاد و پنج نفر بود در حالیکه در ماه دسمبر این رقم به سه صد و پنجاه نفر افزایش یافت. کرسی آمر دفتر کی. جی. بی. جنرالی نامیده می شد. کی. جی. بی. در خارج از سرحدات شوروی صرف در کشور آلمان دیموکراتیک بطور رسمی از چنین یک تشکیل عظیمی برخوردار بود.
کارمندان ادارهٔ کشف اتحاد شوروی با دقت خاصی تماس های مأمورین حکومت افغانستان را با مأمورین اضلاع متحدهٔ امریکا، چین و پاکستان مراقبت میکردند. اما در فعالیت های مذکور دست آوردهای چندان زیادی نداشتند: همه ملاقات ها با امریکایی ها بطور رسمی و با مجوز نمایندگان شوروی به راه می افتادند. (معمولاً این نمانیده سافرونچوک می بود) کوشش ها بخاطر بهبود روابط با پاکستان نیز مطابق توصیه ها و راهنمائی های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و وزارت امور خارجهٔ اتحاد شوروی صورت می گرفتند. به نفع کابل و مسکو بود تا از مساعی ضد افغانی اسلام آباد و واشنگتن بکاهند. در راه تلاش بخاطر بهتر ساختن روابط با همسایهٔ جنوبی (پاکستان) امین حتی از مواضع قبلی خود عقب نشینی نموده اعلام کرد که حاضر است حل قضیهٔ "پشتونستان" را معطل نماید. چنین یک طرزالعمل را "دوستان شوروی" دیر زمانی بود که به امین پیشنهاد می کردند، ولی امین به آن گوش نمی داد. اما اسلام آباد پیرامون این ابتکار کابل کدام عکس العمل مثبتی نشان نداد. در آنجا بازی دیگری به راه افتاده بود و سر کلاوه دیگر در دست

امریکایی ها بود. اضلاع متحدهٔ امریکا نیز به درخواست رهبری کابل مبنی بر بهتر ساختن روابط عکس العمل خوددارانه از خود نشان داده و از دادن کدام وعده ای طفره رفتند.
در ماه اکتوبر شارژدافیر سفارت امریکا در کابل آمستوخ را دیپلومات دیگری به نام آرچیر بلود تعویض نمود. امین هنگام ملاقات با این دیپلومات جدید خواهش کرد تا واشنگتن کمک های اقتصادی را به افغانستان از سر بگیرد. اما آرچیر بلود با سردی جواب داده بود: " ما خواهش شما را صرف در آن صورت بررسی خواهیم کرد که توضیحات قناعت بخش در رابطه به قتل آقای دابز دریافت داریم."
آمستوخ بعدها در کتاب خاطرات خود می نویسد: " امین تمایلات امریکایی نداشت. هنگامیکه امین معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه، سپس صدراعظم و بالاخره رئیس جمهور (مطابق متن روسی) بود، او اقدامات اندکی را بخاطر بدست آوردن اعتماد امریکا برداشت."
امین با آنکه از خط مشی تره کی در بسیاری از موضوعات خود را جدا ساخته و او را فوراً به خاموشی سپرد (از نام تره کی در هیچ جای یادآوری نمی شد)، اما با آنهم، کمافی السابق از اتحاد شوروی خواهش می کرد تا قوای خود را به افغانستان اعزام کند. امین گاه لوایی را برای حفاظت شخص خود و گاهی هم غند تشدید یافته ای را برای مقابله با مخالفین مسلح در شمال افغانستان از مسکو طلب می کرد. جواب های مسکو به اینگونه درخواست مختلف می بودند، ولی محتوای آنها همیشه مشابه و بدون تغییر بود: " امکان اعزام قوا وجود ندارد، از امکانات خود استفاده کنید."
آیا امین درک می کرد که قتل ظالمانهٔ تره کی را به وی نخواهند بخشید؟ و اینکه لیدران کرملین دیگر نمی توانستند مانند سابق با او معامله کنند؟ مسکو علایم آشکار سردی علایق خود را نسبت به رهبری جدید نشان می داد. امین سردی مذکور را در نگاه های سفیر پوزانوف و مستشار سافرونچوک مشاهده می کرد. . .
امین که این سردی را احساس می کرد شروع به تپ و تلاش هایی برای برگردانیدن اعتماد قبلی نمود و کوشش کرد به " کرملین نشینان" ثابت بسازد که او از "خود" است.
با آنکه برای "کرملین نشینان" او پس از غصب قدرت شخصی شد مرتد، ظالم و "پدر کش"، خود امین اینطور فکر نمی کرد و کرده های خود را جنایت نمی پنداشت. عذاب وجدان او را رنج نمی داد، معکوساً، او صادقانه باور داشت که برطرفی و سپس از بین بردن "استاد" کاری بوده است به نفع حزب و افغانستان.
اینگونه حوادث در امتداد قرن ها در اطراف "تاج و تخت" معمول بوده اند: حاکم به درد نخور را نخست برطرف کرده و سپس معمولاً بیرحمانه از بین می بردند. امین در این زمینه کدام چیز جدیدی را ابداع نکرده بود...
اما مسکو دیگر اعتمادی که بالای سلف او داشت بالای وی نداشت. امین این تغییر را در طرز برخورد، در جزئیات و حرکات مکرر شوروی ها با گذشت هر روز هرچه بیشتر احساس میکرد.

در اواسط ماه اکتوبر مشاورین نظامی گوریلوف و زاپلاتین هدایت به دست آوردند تا برای راپوردهی نزد وزیر دفاع اوستینوف و مسؤول ریاست عمومی دهم[5] وزارت دفاع جنرال زوتوف به شوروی بیایند. در مورد سفر قریب الوقوع آنها سفیر را با خبر ساخته و سپس هردو نزد رئیس دولت رفتند. امین در حالت خوبی قرار داشت، به آنها غذای شام را تعارف نموده بسیار مزاح میکرد و در مورد گذشتهٔ جنرالها از آنها میپرسید.
هنگام خداحافظی پرسید:
" شما چی فکر میکنید، اگر من یک نامهٔ شخصی به رفیق لئونید بریژنیف بنویسم؟"
گوریلوف به نمایندگی از خود و زاپلاتین جواب داد: " ما شما را درک میکنیم."
امین: " اگر من از شما خواهش کنم تا این نامه را مستقیماً به آدرس برسانید؟"
جنرالها نگاه های به یکدیگر رد و بدل نمودند. تا حال هیچگاهی رئیس دولت از آنها چنین خواهشی ننموده بود.
گوریلوف با لحن نا مطمئن گفت: " ما وعده نمیدهیم که نامه را به دست بریژنیف بدهیم. اما ما میتوانیم نامه را به اشخاصی بسپاریم که اینکار را حتماً انجام خواهند داد."
امین در حالیکه تبسم میکرد: " بسیار خوب است." و در حالیکه به دلیل نامعلومی زاپلاتین را مخاطب قرار میداد افزود:
" فردا در طیاره این نامه را به شما رفیق اقبال میرساند."

پس از آنکه جنرال ها "خانهٔ خلق" (ارگ شاهی افغانستان) را ترک گفتند، گوریلوف را احساس شک و تردید در مورد معقولیت موافقت به انجام این مأموریت حساس فرا گرفت؟ او از خود می پرسید: " آیا اینکار موجب سر دردی ها برای ما نخواهد شد؟" گوریولوف پس از تفکر رو به زاپلاتین نموده گفت: " رفیق زاپلاتین، بیا برای مبادا من با سفیر پوزانوف مشوره می کنم."
با آنکه ناوقت شده بود اما پوزانوف او را فوراً پذیرفت و حسب معمول هنگام ملاقات هایی از این قبیل نمایندهٔ کی. جی. بی. را نیز دعوت کرد. بوگدانوف بعدها به خاطر می آورد که پس از استماع گوریلوف او فکر می کرد: " در نامه حتماً از رهبری شوروی خواهش شده است تا سفیر شوروی را در کابل به مسکو فرا بخوانند. خود سفیر از روایت دیگری یاد آور شد: " امین از رهبری ما خواهش می کند تا او را رسماً به مسکو دعوت و در سطح یک رئیس دولت بپذیرند. صرف پس از چنین یک سفری او می تواند خود را آرام احساس کند."

[5] توضیح نویسندگان: ریاست روابط و همکاری های بین المللی در عرصهٔ نظامی وزارت دفاع اتحاد شوروی .

بوگدانوف با لحن سرزنش کنندهٔ مشاور ارشد را مخاطب قرار داده گفت: " شما بیهوده تن به هچو اقدامی دادید. شما کدام پُسته رسان مراسلات دیپلوماتیک نیستید. برای ارسال اینگونه اسناد چینل های معین رسمی وجود دارند. بطور مثال سفارت افغانستان در مسکو. . ."
گوریلوف در حالیکه خود را تبرئه می کرد گفت: " من نمی توانستم به رئیس دولت جواب رد بدهم. "
بوگدانوف با نیشخندی افزود: " شما منبعد هر روز به دهل او خواهید رقصید."
گوریولوف با عصبانیت و حتی با خشم گفت: " شما می خواهید تا رئیس دولت مناسب و حرف شنو باشد. چی بهتر اگر از سر صبح مست باشد. مثل تره کی."
اینگونه کشمکش های لفظی در این اواخر میان نمایندگی کی. جی. بی. و مشاور ارشد نظامی هرچه بیشتر رخ میدادند.
گوریلوف بهیچ صورت آرزو نداشت به "جبههٔ همگانی" ضد امین بپیوندد. روحیهٔ ضد امین هرچه بیشتر در صحبتهای خصوصی و تلگرام هایی که عنوانی رهبری به مسکو ارسال می گردیدند، دیده می شد. پوزانوف داخل صحبت شده، بوگدانوف را مخاطب قرار داده گفت:
" رفیق بوگدانوف آیا امکان آن وجود دارد که پاکت خط را با " آهستگی " باز کنیم و از محتوای داخلی آن آگاهی یابیم.؟"
بوگدانوف: " از نظر تخنیکی این امکان دارد، مشروط به آنکه ما پاکت را قبلاً بدست بیاوریم و وقت کافی داشته باشیم."
پوزانوف که از این نامه نویسی پنهانی خوشش نمی آمد و هیچ چیزی خوبی را برای خود از آن انتظار نداشت تقریباً التماس کنان گفت: " باید کوشش کرد."
صبح روز بعد کارمندان بوگدانوف قبل از پرواز به میدان هوائی آمدند. به آنها وظیفه داده شده بود تا با محتوای مکتوب آشنا شده و سپس باید آنرا مجدداً به جنرال هایی که رهسپار مسکو بودند تسلیم می دادند. اما امین ماهرتر از آنها برامد.
همه مسافرین در طیارهٔ ایروفلوت جا گرفتند، اما از قاصد خبری نبود. گوریلوف و زاپلاتین دیگر نمی توانستند منتظر بمانند. آنها آخرین کسانی بودند که داخل صالون طیاره می شدند و نگاه های محکومانهٔ ستیوردس ها را بر خود احساس می کردند. درست در همین لحظه موتری با سرعت تمام نزدیک طیاره توقف کرده و از آن رئیس امور سیاسی قوای مسلح اقبال وزیری پیاده شد. او برق آسا خود را به مشاورین رسانده و پاکت سرغچ شده را به دست آنها داد. سپس دروازه های طیاره مسدود شده و طیاره به طرف خط رنوی حرکت کرد.
در داخل سالون طیاره زاپلاتین پاکت معتبر خط را در دستانش چرخ داده آنرا به گوریلوف داده گفت: " تو پیشتر از من لوی درستیز را ملاقات خواهی کرد، آنرا به وی بده."
پاکت واقعاً هم همان روز به دست لوی درستیز رسید. سرنوشت بعدی مکتوب مجهول ماند. هیچکس و هیچوقت یادآور نمی شد که آیا بریژنیف با محتوای مکتوب امین آشنا شده بود یا خیر؟ هیچکس دقیقاً نمی دانست که نامهٔ مذکور در بارهٔ چی بوده است؟ آیا در آن از تقاضای دعوت رسمی به اتحاد شوروی یادآوی می شد؟ یا در بارهٔ برگردانیدن پوزانوف؟ شاید امین در این نامه علل دور ساختن تره کی را توضیح می داد؟

خواهش های امین در مورد مسافرت رسمی به مسکو از طریق چینل های دیگر نیز مواصلت می کرد. باید گفت که فعالیت او در کرسی رئیس دولت محدود به این کوشش ها نبود. صرف نظر از آنکه بعداً در مورد امین چی خواهند گفت، طی صد روز که او در رأس کشور قرار داشت فعالیت های او در همه استقامت های دولتی محسوس بوده اند. به اشتراک او پروگرام انکشاف اقتصادی ده سالهٔ کشور و پلان پنجساله طرح و تصویب گردید. امین حسب عادت توجه زیاد خود را به مسائل بین المللی مبذول می داشت، او کوشش می کرد راه های تفاهم را با پاکستان بیابد. (ولی همه تلاش هایش بی نتیجه ماندند). امین توانست توافق جانب شوروی را مبنی بر ایجاد مکتب تحصیلات سیاسی (حزبی) بدست بیاورد، موافقت نامهٔ اعمار خانهٔ علم و فرهنگ اتحاد شوروی را در کابل به امضاء برساند، شخصاً در آمادگی ها برای عملیات های نظامی علیه ضد "انقلاب" سهم می گرفت و حتی در چگونگی مبارزه علیه ملخ ها نظر می داد.
حین حکومتداری امین کمیسیون مشورتی که وظیفهٔ آن طرح و تدوین قانون اساسی کشور بود ایجاد گردید. کمیسیون مذکور باید الی اول جنوری ۱۹۸۰ طرحی را برای مباحثه ارائه می کرد. برای این هدف دانشمندان سرشناس اتحاد شوروی در عرصه های دولت و حقوق، منجمله یکی از مأمورین هیأت رئیسهٔ شورای عالی اتحاد شوروی و معین های دو انستیتوت بزرگ این کشور به افغانستان اعزام گردیدند. دانشمندان مذکور حین اقامت شان در افغانستان با دشواری های معینی روبرو بودند زیرا لیدر افغانستان با تمام قوت می خواست سهم شخص خود را در تدوین قانون اساسی بگیرد. بطور مثال امین تأکید می کرد که قانون اساسی باید نظام سیاسی افغانستان را به مثابهٔ دولت سوسیالیستی تسجیل نماید. او با پیروی از مثال "برادر بزرگ" (اتحاد شوروی) پیشنهاد می کرد در قلمرو افغانستان چهار جمهوریت سوسیالیستی به میان بیایند. اندکی بعدتر او از این نظر خود منصرف گردید.

***

پس از آنکه پیام رسمی تبریکیه به رفیق امین به مناسبت انتخاب وی در پُست های حزبی و دولتی از مسکو مواصلت کرد، الکساندر پوزانوف مطمئن شد که دیگر همه چیزها مانند سابق پیش خواهند رفت. بطور مثال او در حلقات خودمانی میگفت: " خود تره کی در آنچه که رخ داد ملامت است. او از مدت ها بود که صرف بگونهٔ فورمالیتهٔ در رأس دولت قرار داشت، در حالیکه ادارهٔ حقیقی کشور در دست رفیق امین بود."

سفیر تأکید می نمود: " ما باید مطابق اوامر مقامات بالا عمل نمائیم. لیدر افغانستان را رهبری اتحاد شوروی به رسمیت شناخته است، بناءً ما نیز باید مطابق همین خط مشی عمل کنیم."

نخیر، غالباً این نظر که گویا سفیر شوروی به امین علاقمندی داشته و بالای وی حساب می نموده، واقعیت ندارد. درست تر خواهد بود اگر گفته شود که پوزانوف مجرب، کسیکه در طول زندگی از میان آتش، آب و آهن داغ گذشته بود، از اینگونه ضعف ها مبرا بود. اگر فرض کنیم که پوزانوف دارای چنین علاقمندی به امین بوده باشد در هر حال او آنرا عمیقاً با خود نگه می داشت و کسی در مورد آن حدس زده نمی توانست. پوزانوف دورهٔ " پاکسازی های" ستالین و توطئه های خطرناکی را در حلقات بلند حاکمیت حزبی- دولتی شوروی که می توانستند به قیمت زندگی اش تمام شوند به خوبی به یاد داشت و قواعد وضع شده در اینگونه "بازی ها" را رعایت می کرد. او می دید که امین با چی قاطعیت و مهارتی راه را برای تسخیر قدرت پاک می کند و همزمان به ایدیال های مارکسیزم- لینینیزم سوگند یاد میکرد. پوزانوف از کوایف کاری امین و نقش او در ایجاد قوای مسلح و ارگانهای امنیتی و تأمین روابط بین المللی تحسین بعمل می آورد. سفیر پوزانوف که مأمور مکتب کهنه بود سهم امین را در انکشاف تئوری انقلابی برجسته می دانست زیرا همین امین رساله های هدفمند را در مورد مرام های "انقلاب" ثور نوشته بود.
در یک کلمه "شخص دوم" مدت ها قبل در بسیاری از استقامت ها "شخص اول" را عقب گذاشته بود و این را صرف کورها نمی دیدند.

در تلگرام های عنوانی مسکو، پوزانوف به مثابهٔ یک دیپلومات ماهر از ابراز نظریات قطعی که بعداً می توانست به ضد او از آنها استفاده شود خودداری می کرد. او ترجیح می داد تا صرف از حقایق خشک یادآوری کند. اما در حلقهٔ تنگ حاکمیت فوقانی شوروی که در مورد حوادث کابل تصمیم می گرفتند او را بصورت قطع طرفدار امین می دانستند. اما این تنها او نبود که از چنین تمایلاتی به امین برخوردار بود. جنرال های اردو زاپلاتین و گوریلوف نیز از امین توصیف می کردند. همین مسیر را معاون وزیر دفاع شوروی پاولوفسکی نیز پس از رسیدن به کابل تعقیب کرد. از شایستگی های کاری امین مستشار سافرونچوک که با وی از نزدیک آشنا شده بود نیز یادآور می شد.
پوزانوف بلاوقفه، تقریباً هر روز نزد لیدر جدید می رفت و با وی در مورد مسائل جاری از قبیل تدوین طرح قانون اساسی، عفو عمومی مجرمین، اعمار پروژه های جدید در چوکات همکاری شوروی و افغانستان مذاکره می کرد.
و اما رعد ناگهان فرا رسید.
باری در شروع ماه اکتوبر مشاور ارشد نظامی گوریلوف به پوزانوف تلفون نموده و خواهش کرد تا فوراً با وی ملاقات نماید. چون آواز جنرال گوریلوف هیجانی بود، می شد تصور کرد که موضوع ملاقات نباید خوش آیند باشد. پوزانوف از بوگدانوف نیز خواهش کرد تا هنگام ملاقات با گوریولوف حضور داشته باشد. ایوانوف در زمان مورد بحث برای انجام کاری به مسکو رفته بود.
پس از ورود به دفتر، گوریولوف بلافاصله بروشیوری نازکی را به زبان دری به پوزانوف داد. از بروشیور مذکور بوی تازهٔ توپوگرافی می آمد و احساس می شد که تازه از چاپ برامده است.
گوریلوف توضیح داد: " بروشیور مذکور در توپوگرافی ریاست عمومی سیاسی قوای مسلح افغانستان به چاپ رسیده و " حقیقت در مورد سوء قصد تره کی علیه رفیق امین و ناکامی آن" عنوان دارد. آنرا بخوانید، روایت نهایت دلچسپ در آن درج گردیده است.
پوزانوف فوراً مترجم را احضار نموده و موصوف شروع به خواندن بروشیور کرد. از محتویات بروشیور برمی آمد که به تأریخ ۱۴ سپتمبر هنگامیکه امین گویا معجزه آسا جان به سلامت برده بود ولی ترون طی آن واقعه کشته شد، شخص سفیر شوروی از طریق مترجم به صدراعظم (امین) تلفون کرده و خواهش نموده بود تا فوراً به ارگ بیاید و امنیت کامل او را تضمین نموده بود. به عبارهٔ دیگر سند مذکور نمایندهٔ رسمی اتحاد شوروی را به سازماندهی سوء قصد علیه لیدر کنونی افغانستان متهم می ساخت. چهرهٔ پوزانوف پس از شنیدن متن ترجمه شده تغییر کرد. همه درک می کردند که بروشیور مذکور کدام ابتکار شخصی ریاست سیاسی قوای مسلح نبوده، بلکه سندی است که مجوز آن از طرف شخص رئیس دولت و حزب صادر گردیده است.
بوگدانوف بلافاصله خاطر نشان ساخت: " باید به مسکو راپور داده شود."
پوزانوف با چهرهٔ باخته رو به طرف مشاور ارشد نظامی نموده گفت: " رفیق گوریلوف، آخر این همه واقعیت ندارد. شما خود آنجا بودید و می دید که چگونه همه چیز اتفاق افتید."
گوریلوف که خود نیز متعجب بود با لحن نچندان مطمئن گفت:
" بلی، عجیب است."
روز بعد، اوضاع دیگر هم داغتر شد. وزیر امورخارجه و عضو بیوروی سیاسی، شاه ولی از سفرای کشورهای سوسیالیستی دعوت بعمل آورده و حین ملاقات به آنها " حقیقت در مورد سوء قصد تره کی علیه رفیق امین و ناکامی آن " را قرائت نمود. چون امین در ساعت موعود سفیر پوزانوف را برای کدام موضوعی عادی نزد خود دعوت کرده بود، مستشار سافرونچوک در ملاقات مذکور از سفارت شوروی نمایندگی می کرد. پس از آنکه شاه ولی بیاناتش را به پایان رسانید، دیپلوماتها همه با یک صدا از مستشار سفارت شوروی پرسیدند: " این همه چی معنی دارد؟ می خواهند سفیر شوروی در کابل از سمت اش دور شود؟ یا لیدر جدید می خواهد به مسکو استقلال خود را نشان داده و کدام خط مشی جدیدی را اعلام نماید؟"

مستشار سافرونچوک در خاموشی مطلقی که حکمفرما گردیده بود از وزیر امور خارجهٔ افغانستان پرسید: " شما شخصاً هنگام به اصطلاح سوء قصد علیه رفیق امین حضور داشتید؟"
وزیر با دست و پاچگی جواب داد: " نخیر، اما چیزهایی را که من بیان داشتم نتیجهٔ تحقیقاتی است که صورت گرفته اند."
وزیر بلافاصله ختم ملاقات را اعلام نمود.
سفراء با سراسیمگی ملاقات را ترک می کردند. بلی، در کشوری که تحت کنترول شوراها قرار می داشت چنین اتفاقی نمی توانست رخ بدهد. شکی وجود نداشت که اتفاق مذکور در تضاد با عرف موجود بود.
گرومیکو تلگرام خشم آلودی را عنوانی پوزانوف فرستاده و به وی هدایت داد تا با امین ملاقات نموده احتجاج مسکو را به سمع او برساند. گرومیکو توصیه کرده بود نزد امین با ترکیب همیشگی: پوزانوف، پاولوفسکی، گوریلوف و به عوض ایوانوف که برای گذارش دهی در مسکو بود، بوگدانوف بروند.
در عین حال آمر نمایندگی کی. جی. بی. تأکید می کرد که رفتن چنین یک هیأت عظیم عکس العمل منفی امین را برانگیخته، آنرا بالای خود فشار تلقی خواهد کرد، و پیشنهاد نمود تا سفیر تنها نزد رئیس دولت افغانستان برود. اما پوزانوف این پیشنهاد را رد نموده گفت: " آخر اینجا به زبان روسی نوشته شده است که همهٔ ما یکجا برویم."
همانطوریکه بوگدانوف پیش بینی نموده بود امین با دیدن چنین یک هیأت کثیر فوراً وارخطا گردیده و درک کرد که "حرف های" باید در میان باشد.
مهمانان از دور شروع کردند. پوزانوف کنجکاوی نموده نظر منشی عمومی (امین) را در مورد نمونه های مدال های آینده برای افغانستان که در فابریکهٔ سکه سازی مسکو طرح ریزی گردیده بودند و امین همان روز با آنها آشنا شده بود پرسید.
امین در حالیکه از فرط رضایت آب می شد گفت: " بلی، من هدایت دادم تا آنها تأئید شوند." پس از آن سفیر فرصت را مناسب شمرده به اصل موضوع پرداخته گفت:
" ما هدایتی را از مسکو به دست آوردیم که آنرا رفیق ریوریکوف حالا قرائت می کند."
قیافهٔ امین پس از استماع یاداشت وزارت امور خارجهٔ شوروی تغییر کرد. او با قاطعیت پیالهٔ چای را از خود دور ساخته گفت:
" تمام چیزهای که اینجا نوشته شده واقعیت ندارد."
نمایندگان شوروی خاموش بودند. چنین چیزی بی سابقه بود: قبلاً هیچگاه اتفاق نیفتاده بود که رئیس دولت یک کشور دوست شوروی اعلامیه ای را که از طرف عضو بیوروی سیاسی حزب کمونیست شوروی به امضاء رسیده باشد دروغ بنامد. این در هیچ چوکاتی جور نمی آمد. امین سپس لحنش را اندکی دوستانه ساخته گفت:
" اجازه بدهید، تا با شما بدون در نظرداشت پروتوکول به حیث یک رفیق و برادر صحبت کنم؟ و همین را از شما نیز انتظار دارم.
شوروی ها در حالیکه نفس راحتی می کشیدند گفتند: " البته، البته رفیق امین."
امین ادامه داد: " چیزهایی را که شاه ولی حین ملاقات با سفرای کشورهای سوسیالیستی یاد آوری نمود، موضعگیری ما را تشکیل می دهد. این موضع ما قبلاً در بیوروی سیاسی و کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان اعلام گردیده بود. یک ماه از آن روز که تره کی سوء قصد بی رحمانه را برای از بین بردن من سازماندهی کرد می گذرد. شما چرا قبلاً اعتراض نمی کردید؟ چرا هیچ یکی از شما نزد ما نیامد و مشوره نداد که چگونه ما باید در چنین اوضاعی عمل کنیم، چی بگوئیم؟"
پاولوفسکی کوشش کرد اعتراض کند" مگر رفیق امین، ما همه آنروز در دفتر تره کی حضور داشتیم و می دانیم که چی، چگونه اتفاق افتاد. . .
امین با خشونت حرف های او را قطع نموده گفت: " من به شما اطمینان می دهم که واقعه در اصل طوری بود که در سند ما قید گردیده است. در یک اتاق با من رفقای افغان بودند آنها می توانند تأئید کنند که: شخص رفیق پوزانوف مرا توسط مترجم به ارگ دعوت نموده و خاطر نشان ساخت که امنیت کامل مرا تضمین می نماید. اما من قبلاً از موجودیت خطر اطلاع یافته بودم و با محافظین آمدم. طوریکه می بینید این اقدامات من اضافی نبوده اند." امین از عقب میز برامده و با تمثیل به وسط اتاق رفته در آنجا ایستاده شده افزود: " دور از امکان نیست که من در خطا باشم و شاید شما به این عقیده باشید که خطای من به ضرر جنبش بین المللی کمونیستی تمام می شود؟ اگر بیوروی سیاسی شما به همین نظر است، در اینصورت من طوری عمل خواهم کرد که رفقای شوروی بخواهند. در این صورت شما باید از یاد نبرید که: ملامتی دیگران هم بدوش من است، بخاطر آنکه من حوادث را طوری بیان نموده ام که آنها در حقیقت جا داشتند."
امین از سخنان خود لذت می برد. او دوست داشت از تعاملات دیماگوژیک در مباحث استفاده نماید و با مهارت و سرتمبگی آنها را عملی می کرد.
امین در ادامه: " شما اصرار می ورزید که من رفقای خود را جمع آوری نموده و به آنها بگویم که تمام چیزهای که از نام من تا الحال گفته شده اند واقعیت ندارد، شما همین را می خواهید؟ البته من به هرکدام شما عمیقاً احترام دارم و آماده استم همینطور عمل کنم. اما بیائید یکجا بیاندیشیم که آیا این یک کار خوب خواهد بود؟ آیا معقول خواهد بود تا بروشیور "حقیقت در بارهٔ سوء قصد. . ." را که اکنون به تمام قطعات اردو ارسال گردیده است دوباره جمع آوری نمائیم؟ آیا این عمل به تمام حزب و به شخص من منحیث منشی عمومی آن ضرر نخواهد رساند؟"

پوزانوف کوشش کرد سخن بزند: " اما روابط شوروی - افغانستان را بطور آشکارا متضرر ساختند."
امین: " تشویش نداشته باشید، رفیق سفیر! هیچکس نمی تواند دوستی ما را متضرر بسازد. بگذار دشمنان امیدوار نباشند. آنها هیچگونه چانسی ندارند. من به شما قول می دهم: ما قدم به قدم به طرف اعمار کمونیزم در حرکت استیم. در حقیقت همین موضوع محتوای تمام مسئله را در شرایط کنونی تشکیل می دهد."
بوگدانوف داخل گفتگو شده گفت: " و ما این را بسیار عالی ارزیابی می کنیم. اما اکنون حرف از مسئلهٔ دیگری در میان است. رهبری ما در مسکو منتظر است که شما به یک شکلی سوء تفاهم بوجود آمده را تصحیح خواهید ساخت..."
امین حرفهای او را قطع نموده گفت: " سوء تفاهم؟ نخیر، سوء تفاهم کوشش شما است که می خواهید حقیقت را رد کنید. این کار شما نه کمونیستی است و نه هم لینینیستی. البته، شما حق دارید موضع ما را مورد شک قرار بدهید و ما را متوجه اشتباهات ما بسازید. بطور مثال، شما می توانید بگوئید که چهار وزیر دولت افغانستان در آستانهٔ حوادث به سفارت شما نیامده بودند و تلاش نکرده بودند از آنجا قطعات نظامی را برعلیه من برخیزانند." امین حین ادای کلمات مذکور پیروزمندانه به سوی مهمانان خود که سرهای شان را پائین انداخته بودند نگریسته تأکید کرد: " برای شما بهتر است تا بر رد این همه پافشاری نکنید. رد این مسئله هم در حزب و هم در کشور انعکاس بدی در پی خواهد داشت. خواهند گفت که اینکار در اثر فشار اتحاد شوروی صورت گرفته است. من به شما راه دیگری را پیشنهاد می کنم. شما در مورد موضعگیری خویش سفرای کشورهای سوسیالیستی را باخبر بسازید، ما در مقابل اعتراضی نخواهیم کرد."
امین در پایان سخنان آتشین خود بازهم از تعاملات غیر معمول کار گرفت. او گفت، در صورتیکه رفقای شوروی بالای سخنان خود اصرار کنند، او آماده است اطاعت کند، ولی این بدان معنی خواهد بود که رهبر حزب و رئیس دولت افغانستان علیه وجدان، اراده و حقیقت عمل کرده است. و به عنوان کلام اختتامیه علاوه نمود: " اینکار مرگ سیاسی من معنی خواهد داشت. آیا شما می خواهید تا من خودکشی کنم؟"
ولو اگر رفقای شوروی این را آرزو داشتند اما نظر خود را در این مورد نزد خود نگه داشتند. آنها با سردی با همدیگر خداحافظی کردند. هریک از مهمانان به آن فکر می کرد که فردا به آمر خود در مسکو چی جوابی ارائه نماید. سفیر پوزانوف دیگر درک کرده بود که باید بار و بستره اش را جمع کند.

بعد از سه روز اجنت ها از حلقهٔ نزدیک رئیس دولت افغانستان خبر دادند: " امین حین گفتگو ها با طرفداران نزدیک خود به سفیر پوزانوف دشنام می دهد و از کلمات رکیک استفاده می کند. سخنان امین همه به دور سوء قصد نافرجام علیه او می چرخند." اجنت ها سخنان امین را که از هیجان می جوشید به شرح ذیل نقل قول می کردند: " من آرزو ندارم با او ملاقات کنم و حرف بزنم. من نمی دانم چطور شد که این انسان دروغگو و بی نزاکت این قدر دیر در کشور ما سفیر مانده بود."
تلگرام با متن فوق الذکر که از طرف بوگدانوف به امضاء رسیده بود فوراً به مسکو مخابره شد. احتمال آن نیز وجود دارد که رئیس زرنگ دولت افغانستان همچو یک عکس العملی را از خدا می خواست. هیچ نوع شکی وجود نداشت که وزارت امور خارجهٔ شوروی پس از دریافت تلگرام فوق الذکر از خود یک عکس العملی را باید نشان می داد، و این عکس العمل برق آسا صورت گرفت:
پوزانوف بزودی از گرومیکو یادداشتی را به شرح ذیل بدست آورد: " با در نظر داشت تقاضاهای مکرر شما مبنی بر سبکدوشی تان از وظیفهٔ سفیر شوروی در کابل، شما به وظیفهٔ دیگری تقرر یافته اید." البته پوزانوف هیچگاه چنین تقاضاهای را ننموده بود، بلکه برعکس با تمام قوت از کرسی خود محکم گرفته بود، چون می دانست که در هفتاد و سه سالگی کسی به او چوکی دیگری را پیشنهاد نمی کند.

به تأریخ ۲۷ اکتوبر پوزانوف با شاه ولی وزیر امور خارجهٔ افغانستان ملاقت کرد، با همان شاه ولی که او را در برابر سفرای کشورهای سوسیالیستی " مشهور" ساخته بود. این ملاقات آخرین نقش درامهٔ شخصی پوزانوف بود که باید آنرا خوب بازی می کرد. پوزانوف در حالیکه به شاه ولی مستقیماً نگاه نمی کرد، جملاتی را که از قبل آماده نموده بود به زبان آورد:
" بر اساس تقاضای من وزارت امور خارجهٔ اتحاد شوروی فیصله بعمل آورد تا مرا از مقام سفیر اتحاد شوروی در افغانستان سبکدوش بسازد."
با شنیدن خبر مذکور هیچگونه تغییری در چهرهٔ وزیر رونما نگردید. شاه ولی صرف به علامت آنکه خبر مذکور به گوش هایش رسید سرش را با احترام پائین آورد.
پوزانوف با صدای گرفته و لحن رسمی افزود: " به من همچنان هدایت داده شده تا به شما خبر بدهم که به مقام سفیر شوروی در افغانستان رفیق فیکریت احمد جانوویچ تابییف پیشنهاد گردیده و برای موصوف اگریمان درخواست شده است."
پوزانوف سپس شایستگی های تابییف را برشمرده و مخصوصاً تأکید نمود که نامبرده طی نزده سال به حیث سکرتر اول ایالت تاتار ایفای وظیفه نموده، عضو کمیتهٔ مرکزی حزب بوده، وکیل و حتی عضو هیأت رئیسهٔ شورای عالی اتحاد شوروی می باشد. سپس شاه ولی رشتهٔ سخن را بدست گرفته و دقیقاً چیزی را که در چنین حالاتی معمول می باشد به زبان آورد. شاه ولی بدون آنکه پلک زده باشد دروغ گفت:
" این خبر برای ما غیر مترقبه است. شما سهم نهایت بزرگ در راه تحکیم روابط افغان - شوروی گرفته اید. می توان با اطمینان کامل تأکید کرد که طی ده سال اخیر نظریات مردم افغانستان در مورد اتحاد شوروی تحول بنیادی نموده

است. در این همه ما نقش و شایستگی بزرگ شخص شما را مشاهده می کنیم. آنچه که ارتباط می گیرد به اگریمان رفیق تابییف، این خواهش شما فوراً به حکومت رسانیده می شود."
سپس به گفتگوها پیرامون مسائل روزمره پرداختند. پوزانوف به وزیر از مؤافقت جانب شوروی در مورد پذیرش ۲۵۰مسؤول ارگان های حاکمیت محلی برای تحصیل در مؤسسات تعلیمی شوروی، افتتاح کورس های جدید زبان روسی در افغانستان با معلمین از اتحاد شوروی، گشایش هفتهٔ فلم های شوروی در کابل خبر داد. پوزانوف همچنان از شاه ولی و همسرش برای اشتراک در محفل تجلیل از ۶۲ سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتوبر دعوت بعمل آورد.
شاه ولی در حالیکه دست راستش را بالای قلبش می گذاشت گفت: " تشکر، من حتمی می آیم. این روز برای ما نیز یک جشن بزرگ است."

مستشار سافرونچوک به نوبهٔ خود همان روز با حفیظ الله امین ملاقات نموده و اگریمان سفیر جدید تابییف را طلب نمود. در تفاوت با شاه ولی رئیس دولت افغانستان به اجرای تمثیل نپرداخته، رضایتمندی آشکار خود را از این خبر ابراز داشته و بلافاصله اعلام کرد که با تقرر سفیر جدید مؤافقت می کند و خواهش کرد تا مسکو را از فیصلهٔ وی فوراً مطلع بسازند.
سافرونچوک که از عکس العمل امین بهت زده شده بود گفت: " اما، رفیق امین اینطور معمول نیست. حد اقل بخاطر ملحوظات فورمالیتی لازم است با اعضای شورای انقلابی، حکومت و وزارت امور خارجه مشوره صورت گرفته و مؤافقت آنها دریافت گردد. طرزالعمل معمول در روابط بین الدول یک وقفهٔ زمانی را میان طلب اگریمان و دریافت آن مد نظر گرفته است."
امین گفت: " اینگونه طرزالعمل ها می توانند در شرایط عادی عملی باشند. اما در کشور ما فراموش نکنید که انقلاب و جنگ است، ما نمی توانیم وقت را از دست بدهیم. من همین امروز هدایت می دهم تا یاداشت رسمی را ارسال نمایند. فکر می کنم رفیق پوزانوف طی یک هفته می تواند آمادهٔ ترک افغانستان گردد. شما چی فکر می کنید؟"
سافرونچوک که دیگر با برخوردهای تحریک آمیز امین عادت کرده بود جوابی نداده، شانه هایش را به علامت مجهولی بالا انداخت.

***

مأمورین "کشف خارجی" در کابل (ایوانوف، بوگدانوف، اوسادچی) در اخیر ماه اکتوبر دیگر کاملاً می دانستند که جهت باد کدام طرف است. دیگر روشن بود که امین نباید زنده بماند. در تلگرام های که از کابل به "مرکز" ارسال می شدند هر چه بیشتر توجه به اظهارات ضد شوروی که در چهار طرف لیدر جدید مشاهده می شد، معطوف می گردید. بطور مثال از اطلاعات یکی از منابع بر می آمد که بعضی از نزدیکان امین به آن عقیده استند تا افغانستان سیاست مستقل از شوروی را دنبال نماید. سوسیالیزم شوروی مورد انتقاد قرار گرفته، فقیر و بدون آینده نامیده میشد. گفته می شد که برای افغانستان به مراتب بهتر می بود اگر به جهان اسلام رو می کرد، یا از کشور مصر پیروی کرده و از کمک های وسیع اتحاد شوروی خودداری می نمود. در تلگرام دیگری از برخوردهای غیر دوستانهٔ مأمورین استخبارات افغانستان در برابر اتباع شوروی که در افغانستان کار می کردند یادآوری می شد. در این تلگرام گفته می شد که گویا شوروی ها زیر تعقیب قرار داشته، کوشش می شود آنها را بدنام ساخته و حتی بعضی از شوروی ها مورد تهدید قرار می گیرند. در اطلاع دیگری قید گردیده بود که گویا یکی از افراد امین تلاش می کرد تا با نمایندگان ضد انقلاب، افراطیون مذهبی گفتگوهای را به راه بیاندازد. حین این گفتگوها گویا وعده داده شده بود (به نمایندگی از رهبری افغانستان) که متخصصین شوروی از کشور خارج ساخته خواهند شد. با در نظرداشت اطلاعات مذکور نتیجه گیری صورت می گرفت: " امین و حلقهٔ نزدیک طرفداران وی می خواهند حزب را درهم بشکنند و انقلاب را ناکام بسازند."
هویدا بود که "مرکز" باید به این زنگ های خطر به یک شکلی عکس العمل نشان بدهد، و نشان داد. مأمورین کشف که به کشورهای اروپایی اعزام گردیده بودند ملاقات های " ضروری" را با نمایندگان اپوزیسیون از جمله با کارمل، سروری، گلاب زوی و سائر اعضای سرشناس حزب دیموکراتیک خلق که در مهاجرت به سر می بردند انجام دادند. مخالفین مذکور هرکدام به نوبهٔ خود نامه هایی را عنوانی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی فرستادند. در نامه ها ضمناً آمده بود: " ما آماده هستیم هر آن به وطن برگردیم و قیام را علیه رژیم ضد مردمی و خاین به راه اندازیم."
در اوایل ماه اکتوبر رهبری شوروی هنوز در رابطه به اعزام قوا به افغانستان موضعگیری قبلی خود را دنبال می کرد. نامه های از این قبیل در تصور کرملین نشینان خیال آنرا ایجاد می کرد که افغان ها احتمالاً بدون سهم قوای شوروی مسئله را حل و فصل خواهند کرد.

برای "کار" با ببرک کارمل قرار بود شخص کریوچکوف به چکوسلواکیا مسافرت نماید. اما در آخرین دقایق رئیس کی. جی. بی. (اندروپوف) سفر او را لغو کرد. اندروپوف به کریوچکوف گفته بود: " افشا شدن چهرهٔ تو می تواند خطرات زیادی را در قبال داشته باشد. هنوز معلوم نیست حوادث چگونه انکشاف خواهند یافت." لازم به تذکر است که چهرهٔ کریوچکوف در آن ایام اشد محرم بود. فیصله به عمل آمد که به چکوسلواکیا دوست سابقه دار پرچمی ها همان الکسی پیتروف معلوم الحال برود.

کارمل از مرگ تره کی از طریق رادیوی بی. بی. سی. آگاهی یافت. صبح، هنگام صرف چای صبح او با غصه گفت: " من او را هوشدار داده بودم. و به یاد داشته باشید، این فقط شروع است. اجساد دیگری نیز خواهند بود."
با دیدن پیتروف کارمل فوراً درک کرد که در سرنوشت وی به زودی تحولاتی رونما خواهند گردید. مأمور کشف خارجی و کارمل بلافاصله به یکی از چهار اتاقی سناتوریم که خانوادهٔ کارمل در آن اقامت داشت رفته و دو بدو به صحبت پرداختند. روز بعد کارمل به اعضای خانوادهٔ خود اعلام کرد که او راهی سفر است. اینکه به کجا و برای چی مدتی می رود در این باره چیزی نگفت. با خودداری خداحافظی نموده و یکجا با پیتروف سناتوریم را ترک کرد. خانوادهٔ کارمل را بلافاصله به شهرک بانسکه- بیسترژه در سلواکیا انتقال داده، در قصر مستریحی جابجا ساخته و نگهبانان را برای محافظت آنها گماشتند. از اینهمه برمی آمد که موقف ببرک کارمل از آن لحظه به بعد کاملاً تغییر یافته بود.

در شروع ماه نوامبر در یکی از بناهای محرم کی. جی. بی. در حاشیهٔ مسکو لیدران آیندهٔ افغانستان منجمله ببرک کارمل، اناهیتا راتب زاد، اسدالله سروری، سید محمد گلاب زوی، عبدالوکیل گردهم آمدند. آنها تحت نظر راهنماهای خویش به گرفتن قدرت شروع نمودند: لیست های ارگان های رهبری آینده، اسامی آنهایی که باید دستگیر می گردیدند ترتیب شده و کرسی ها تقسیم شدند، پلان اشغال مراکز مهم و حیاتی تدوین و طرح گردید. . . این " کمیتهٔ نظامی – انقلابی" به اشارهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به اتفاق آرأ کارمل را رئیس خویش برگزید. کارمل طی آنروز های خزانی از خود فعالیت غیرعادی نشان می داد و همیشه رفقای شوروی را وامیداشت تا عجله کنند: " باید عجله کرد تا که امین از آمادگی های ما بوی نبرد. انقلاب را خطر عظیمی تهدید می کند." کارمل هراس داشت که امین امروز یا فردا از همه چیز آگاهی یافته و در اینصورت ضربهٔ اول را او وارد خواهد کرد.
بخاطر آنکه ارتباط مطمئن با طرفداران مخفی تأمین شده باشد کارمل پیشنهاد کرد تا گلابزوی محرمانه به افغانستان انتقال داده شود. آمر اسبق دفتر "کشف خارجی" در کابل پرشوف که طی آنروز ها تقریباً هیچگاه از افغان ها جدا نمی شد نظر مذکور را معقول یافت. اما گلابزوی بطور غیر مترقبه این نظریه را رد نموده و نخواست تا جنگجوی پیشتاز باشد. او به جای خود برای این مأموریت وطنجار را پیشنهاد کرد. در این باره میان افغان ها بحث پر سر و صدای بروز کرد. امیدواری کارمندان کی. جی. بی. در مورد آنکه در برابر حوادث سرنوشت ساز پرچمی ها و خلقی ها مخالفت های قبلی خود را فراموش خواهند کرد و یکجا کار خواهند نمود به زودی از بین رفت. تمام صحبت های افغان ها در آن بنای محرم کی. جی. بی. توسط وسایل تخنیکی ثبت گردیده و با تمام وضاحت دیده می شد که آنها خصومت و حسادت را مهار نکرده بودند. این "انقلابیون" فقط انتظار ساعتی را می کشیدند تا یکدیگر را خفک نمایند.
بالاخره فیصله بر آن شد که عبدالوکیل پرچمی، اول تر از دیگران به افغانستان مخفیانه فرستاده شود. قبل از اعزام متخصصین تغییر قیافه بالای او خوب کار کردند و اکنون دیگر حتی مادر سکهٔ او هم وکیل را نمی توانست بشناسد. به کمک لینزها رنگ چشمان او را تغییر دادند، شکل معمولی صورت او را متحول ساختند، در میان بوت او مانعی مخصوصی ایجاد نموده و بدینترتیب طوری وانمود ساختند که او می لنگد. در مرحلهٔ اخیر آمادگی ها وکیل به مأمورین بخش هشتم ریاست "C" سپرده شد. بخش مذکور طوریکه قبلاً نیز یادآوری صورت گرفته بود وظیفهٔ اجرای عملیات های حساس را در خارج از قلمرو اتحاد شوری به دوش داشت. دگروال گلوتوف، همان کسی که چندی پیش مخفیانه خلقی ها را از کابل به شوروی انتقال داده بود، حالا به وکیل درس فیر کردن از تفنگچهٔ بی صدا و جنگ های تن به تن را با استفاده از اسلحهٔ سرد می داد.
انتقال محرمانهٔ وکیل به افغانستان به واسیلی گلوتوف سپرده شد که مهم ترین مرحلهٔ این عملیات بود. فیصله بعمل آمد تا باز هم از همان کانتینرهای چوبی آزموده شده استفاده صورت بگیرد. در صورت بروز سوالی باید گفته شود که در کانتینر " پرزه های موتر برای جیپ های شوروی قرار دارند." کانتینر چوبی در یکی از جیپ ها جابجا گردیده و جیپ به نوبهٔ خود در بدنهٔ طیاره داخل شده و بدون هرگونه تکلیفی طیارهٔ مذکور از یک میدان های هوایی نظامی در حاشیهٔ مسکو به کابل پرواز کرد. در پایتخت افغانستان بار را طبق معمول هیچکس تلاشی نکرد و "جیپ کانتینر دار" مستقلانه به تعمیر "زینیت" رسید. در تعمیر "زینیت" وکیل زنده و سلامت به اوسادچی سپرده شد. وکیل در منزل اوسادچی اقامت گزین گردیده و بزودی از طرف شب به برآمدن به شهر شروع نموده تا بدینترتیب ارتباطات را با سائر حزبی ها تأمین نماید. در قدم اول او با مسؤول سازمان نظامی "پرچم" تماس گرفت.

***

از محتوای اسناد محرمی که اکنون مهر محرمیت از آنها برداشته شده است برمی آید که هم دیپلومات ها و هم مأمورین شبکه های استخباراتی کشورهای غربی در خزان ۱۹۷۹توجه خاص خود را به اوضاع افغانستان و پیرامون آن مبذول داشته بودند. بطور مثال در شروع ماه اکتوبر سفارت برتانیهٔ کبیر به لندن گذارش داد که روسها در اروپا به فعالیت های مخفی با لیدران " پرچم" که آنها را منحیث رهبران آیندهٔ "حکومت تعویضی" می شمارند پرداخته اند.
با در نظرداشت آنکه عملیات مذکور بطور اشد محرم انجام می شد، می توان حدس زد که اطلاعات را به انگلیس ها باید کسی از میان پرچمی های که بازی دوگانه را پیش می برد رسانده باشد و یا هم کسی از " رفقای" چکوسلواکی اینکار را کرده باشد.

در اواسط ماه نوامبر آتشهٔ نظامی هوائی برتانیه خبر داد: " عملیات تعرضی که در نیمهٔ دوم ماه اکتوبر علیه قیام کنندگان به راه افتاد، نهایت موفق بود. اهداف اصلی این عملیات را پاکسازی مناطق و مواصلات در نزدیکی های سرحدات با پاکستان و همچنان رساندن صدمهٔ عظیم به مخالفین تشکیل میداد. هردوی این اهداف بدست آمدند. نقش اساسی را در راه دستیابی به پیروزی مذکور قوای هوائی، مخصوصاً هیلیکوپترهای جنگی نوع MI-24 که در برابر آنها قیام کنندگان ایستادگی کرده نمی توانند بازی نمودند.
در طویل المدت من پیش بینی می کنم که قیام کنندگان مغلوب خواهند شد زیرا تکتیک و تجهیزات قوای حکومتی بهبود قابل ملاحظهٔ کسب نموده است. پارتیزان ها از دیدگاه سیاسی متفرق بوده و ستراتیژی آنها از نقطهٔ نظر نظامی هماهنگ نیست."
آتشهٔ نظامی هوائی برتانیه در ادامه خاطر نشان می ساخت که تعداد متخصصین شوروی در قطعات اردوی افغانستان افزایش قابل ملاحظهٔ یافته و به کمک و ادارهٔ همین ها عملیات های چندی قبل در ولایت پکتیا که از آن در بالا یاد آوری صورت گرفت طرح ریزی گردیده بود. در گذارش آتشهٔ برتانیه در مورد امین گفته می شد که موقعیت وی پیچیده بوده، اما او از حمایت اردو برخوردار می باشد. در بخش دیگری از این راپور آمده بود: " افزون بر آن امین توانسته است پشتیبانی مخالفین سابق خود را نیز بدست بیاورد، و به آنها وعده داده است که بمجرد بوجود آمدن شرایط مناسب او از روسها خود را رها می سازد. " به عقیدهٔ آتشهٔ مذکور در شرایط کنونی تغییرات جدی در افغانستان پیش بینی نمی شود. روسها مجبور استند از امین پشتیبانی نمایند، به همین علت است که وی امیدواری های خوبی برای آیندهٔ درخشان دارد. آتشه گذارش را با جملهٔ طنز گونهٔ ذیل خاتمه می بخشید: " این امیدواری ها حداقل تا "انتخابات" آینده در داخل ارگ دوام خواهد داشت."
از اسناد متذکره برمی آید که نه تنها کی. جی. بی. از دو روی امین آگاهی داشت، بلکه آوازه ها در مورد پلان های مکارانهٔ لیدر جدید از قبیل (" با فرا رسیدن لحظهٔ مناسب ما از روسها خود را رها می سازیم") به گوش های دیپلوماتان و مأمورین اسخباراتی غرب نیز می رسیدند. صرف باید گفت که نتیجه گیری سفارت برتانیه نادرست بود: طی ماه نوامبر که این گذارش به فورین آفیس * فرستاده شده بود، امین دیگر آیندهٔ درخشانی نداشت. سرنوشت او دیگر معلوم بود.

امکانات برای فعالیت های سی.آی. ای. در قلمرو افغانستان محدود بود، ولی در کشور همسایه پاکستان استخبارات امریکا فعالیت های خود را همزمان در چند استقامت تشدید می بخشید: جمع آوری و تحلیل اطلاعات که از جمهوری دیموکراتیک مواصلت می کرد، سازماندهی پایگاه های آمادگی مجاهدین، ارائهٔ کمک ها و سائر مساعدت ها به لیدران احزاب اسلامی مخالف رژیم کابل. علاوه بر آن مأمورین حکومت امریکا تجمعی را از کشورهای مختلف که آماده بودند از ضد انقلابیون در مبارزهٔ آنها علیه نفوذ شوروی حمایت نمایند، ایجاد کردند. کشورهای همچون عربستان سعودی، مصر، چین آماده بودند داخل تجمع مذکور شوند. کشور کمونیستی چین چون از افزایش نفوذ اتحاد شوروی در ناحیهٔ آسیای میانه که برای آن بسیار مهم بود هراس داشت با ریاکاری تمام از مواضع طبقاتی عدول نموده و آشکارا به حمایت از ملاهای مرتجع پرداخت.
آیا امریکایی ها از آمادگی های نظامی اتحاد شوروی به صوب جنوب آگاهی داشتند؟ البته بدون شک که از بسیاری چیزها خبر داشتند. بطور مثال در تلگرام های دیپلومات ها و مأمورین سی. آی. ای. ارقام متخصصین و مشاورین شوروی در افغانستان تقریباً دقیق آورده می شدند. اندکی بعدتر منابع آنها معلومات مؤثق تشدید قوای نظامی شوروی را در نزدیکی های سرحدات افغانستان، افزایش پرواز های قوای هوائی و جلب قوای احتیاط را گذارش دادند. در اینجا سؤال به میان می آید که وقتی واشنگتن از این همه جریانات آگاهی داشت پس چرا سر و صدا را بلند نمی ساخت، مسکو را با اقدامات متقابل تهدید نمی کرد و کمپاین وسیع تبلیغاتی را علیه اتحاد شوروی به راه نمی انداخت؟ شاید نظر برخی از تحلیلگران صحت داشته باشد که واشنگتن با بکار گیری اینگونه تکتیک متدرجاً می خواست مسکو را به " دام افغانستان" بیاندازد.
امکان دارد. در جنگ همه وسایل خوب استند.

فصل هشتم

حکم اعدام

کمیسیون بیوروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی در مورد افغانستان پس از سرنگونی تره کی فعالیت خود را شدت هرچه بیشتر بخشید. کمیسیون، بصورت منظم ، تقریباً هر هفته تشکیل جلسه می داد. بریژنیف پس از آنکه از به قتل رسیدن تره کی با این همه قصاوت آگاهی یافت، با آنکه شخص کینه توز نبود و بیشتر برده بار بود، کنترول را بالای خود از دست داد.
او خطاب به اعضای کمیسیون می گفت: " می دانید، این یک واقعهٔ ناهنجاری است. ما فقط یک ماه پیش از رفیق تره کی در اینجا استقبال کردیم، یکدیگر را در آغوش کشیدیم، از او حمایت و پشتیبانی خود را اعلام نمودیم." بریژنیف در حالیکه از افادهٔ کلمات زننده معذرت می خواست افزود: " و اکنون، این شخص ماجراجو گرفت او را خفک کرد. این

همه بدان معنی است که به وعده های ما اصلاً کدام اعتمادی وجود ندارد؟ یعنی سخنانی را که منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی به زبان می آورد بی ارزش بوده و صدایی هست میان تهی."

طی خزان آن سال وضعیت صحی بریژنیف قناعت بخش نبود. داکتران به وی توصیه نموده بودند تا از فشارهای زیاد بالای خود اجتناب ورزد، بیشتر استراحت نماید و به هیچ صورت هیجانی نشود. باید خاطر نشان ساخت که بریژنیف توصیه های داکتران را همیشه با دقت تمام عملی می کرد. اما یکی از عادات مضر خود را، یعنی سگرت کشیدن را نتوانست رها نماید. او کمافی السابق، در خفا از داکتران سگرت دوست داشتنی خود را به نام "نووست" دود می کرد. سائر مشوره های داکتران را بدون چون و چرا اجرا می نمود. کمتر کسی بریژنیف را که دچار عصبانیت یا هیجان بوده باشد به خاطر داشت. اطرافیان کوشش می کردند او را از اخبار ناخوشایند دور نگه دارند، اعضای خانواده نیز زیاد خسته اش نمی ساختند. و اما اکنون چنین یک خبر ناخوشایند و ناهنجار از دست این امین! چون حادثه ارتباط می گرفت به شخص اول یک کشور دوست، حلقهٔ نزدیک به بریژنیف نمی توانست جریان واقعه را از او پنهان نماید. باید در سطح عالی کشور در این مورد تصمیمی اتخاذ میگردید. علاوه بر آن چون موضوع بسیار حساس بود، حلقهٔ نزدیک به بریژنیف جرئت نمی کرد چنین مسؤولیتی را بدوش بگیرد، این معمول نبود. به همین دلیل بریژنیف را از تمام جزئیات حادثه مطلع ساختند. بریژنیف که دیگر به دلیل کبر سن هم فرسوده و هم مریض بود وقت کار داشت تا به کنه موضوع پی ببرد. منشی عمومی هرقدر بیشتر در موضوع تعمق می کرد به همان پیمانه وضع صحی او وخیم تر می شد.
آنچه که اتفاق افتاد تعجب انگیز بود. رفقای افغان، هنگام ملاقات ها سوگند وفاداری به ایدیال های سوسیالیزم یاد می کردند، بر دوستی خدشه ناپذیر خویش با اتحاد شوروی تأکید می ورزیدند، خود را برادران کوچک می نامیدند. ولی در حقیقت به شوروی ها دو توت هم ارزش قایل نبودند. به افغانستان هزاران مشاور در همه عرصه ها اعزام گردیده، به ارزش ملیون ها روبل کمک های اقتصادی و نظامی ارائه میشد. شوروی ها به این فکر بودند که حد اقل به دلایل فوق الذکر باید اوضاع را در افغانستان تحت کنترول داشته باشند، همانطوریکه سائر کشورهای متحد را کنترول می کردند.
و اکنون این واقعهٔ دلخراش. . . باید یک تصمیمی گرفته شود، اما کدام تصمیم؟ مدت ها بود که به جای بریژنیف دیگران تصمیم می گرفتند و او به وضعیت مذکور عادت کرده بود. فیصله های اتخاذ شده معمولاً به شکل اسناد ترتیب یافته روی میز وی قرار می گرفتند و او بدون آنکه کدام توجه خاصی به محتویات آن کرده باشد صرف آنها را به امضاء می رساند. مگر اکنون وضعیت متفاوت بود. همکاران به سوی او می نگریستند و تو گوئی می گفتند: " بیائید، رفیق بریژنیف که یکجا تصمیم بگیریم، مسئله نهایت حساس است و هیچکسی نمی خواهد پیشدستی نماید و تصمیم بگیرد."
بریژنیف خطاب به اندروپوف با لحن طعنه آمیز گفت: " یوره، (مصغر نام یوری) تو وعده کرده بودی که موقع نمی دهی تا حتی یک مو از سر رفیق تره کی بیافتد، که افراد تو اوضاع را کاملاً تحت کنترول دارند. تو می توانی به من توضیح بدهی که چرا چنین واقعه ای رخ داد؟
رئیس کی. جی. بی. که لحنش گویای پذیرفتن مسؤولیت بود گفت: " ما نتوانستیم این امین را بدرستی درک کنیم. آخ، او بسیار مکار از آب برامد! همهٔ ما را فریب داد. ظاهراً به مأمورین ما یک چیز می گفت، در حالیکه در خفا کارهای سیاه خود را پیش می برد."
گرومیکو در ادامهٔ سخنان اندروپوف خاطر نشان ساخت: " ما به او به مناسبت احراز کُرسی های بلند تبریک گفتیم. اکنون سفیر ما در کابل خبر می دهد که امین خواستار سفر رسمی به عنوان رئیس دولت به مسکو است."
بریژنیف ابروهای مشهور خود را (ابروهای بریژنیف نهایت انبوه بودند) فشرده تر و خشمگین تر ساخته گفت:
" این بدان معنی است که من باید با این ماجراجو روبوسی کنم؟"
وزیر دفاع در حمایت از بریژنیف، مانند یک افسر نظامی کوتاه ولی پُر معنی گفت: " به هیچ صورت در مسکو پذیرفته نشود."
گرومیکو در ادامهٔ گفته های وزیر دفاع پیشنهاد کرد: " می توانیم به وی اطلاع بدهیم که گراف سفرهای رسمی و کاری برای سال جاری کاملاً تکمیل گردیده و مجالی برای پذیرش او در آیندهٔ قریب وجود ندارد. بگذار سال آینده بیاید. تا آنوقت کی زنده و کی مرده."
بریژنیف با غصهٔ بی پایان خاطر نشان ساخت: " بلی، اوضاع در این افغانستان به پیچیدگی انجامید، سه بار لعنت به این امین. بیائید در مورد آن فکر کنیم که چی کاری باید انجام بدهیم. یوره، تا جائیکه من از حرف های تو توانستم بفهمم، ادارهٔ تو چندان اعتمادی بالای این امین ندارد؟"
اندروپوف در حالیکه کاغذهایی را بالای میز پائین و بالا می کرد در جواب بریژنیف گفت: " بلی، ما اطلاعات نگران کننده ای بدست آورده ایم. من قبلاً نیز به شما گذارش داده بودم که امین ناپاکی های متعدد و مختلف دارد. او عملاً فعالیت های سرکوبگرانه را علیه اعضای متنفذ حزب به راه انداخته است. ما همچنان علایمی در مورد ارتباطات احتمالی وی با استخبارات امریکا نیز در دست داریم. معلومات اخیر را به شدت و دقت بررسی می کنیم. می خواهم تأکید کنم که امین شخصی است غیر صادق، مکار و ظالم. اتحاد با چنین یک فردی بدان معنی است که بالای ماینی نشسته باشی که هر لحظه می تواند منفجر شود. من هکذا دور از امکان نمی دانم که امین خیال پیوستن را با دشمن در سر داشته باشد و سرانجام به ما خیانت کند."

اندروپوف می توانست دیگر ادامه ندهد. کسانیکه در آن لحظه یه دور اندروپوف قرار داشتند تأریخچهٔ خیانت های نچندان دور را بخوبی به یاد داشتند. حوادث وابسته به خیانت ها در اذهان آنها مانند زخم ناسور جا گرفته بودند. آنها به یاد داشتند که چگونه یک زمانی مصر در یک چشم به هم زدن از مسکو دور شده و به طرف غرب رو گرداند، در حالیکه دوست وفادار شوروی پنداشته می شد. به عین ترتیب دو سال قبل لیدر کشور سومالی بارئی[6] به امریکایی ها پیوسته و بخاطر آنکه اعتبارش را نزد واشنگتن پخته تر ساخته باشد بلافاصله علیه ایتوپیا که متحد اتحاد شوروی بود به جنگ پرداخت. یک کمونیست متعهد در یک لحظه به یک ضد کمونیست تمام عیار مبدل گردید. کرملین نشینان درک می کردند که دشمن را خواب نبرده است، او به شدت علیه شوروی ها در همه جبهات فعالیت می کند. اصلاً کی گفته که جنگ سوم جهانی آغاز نگردیده است؟ جنگ مذکور دیر زمانیست که جریان دارد، از نیمهٔ دوم سالهای چهل و طی تمام این مدت حتی برای یک روز هم توقف ننموده است. تنزیل سطح تشنجات، کاهش تسلیحات اتومی، اقدامات برای کسب اعتماد متقابل همه افسانه های استند برای ساده لوحان و خوش باوران. رهبران شوروی دیر زمانی صرف یک مسئله را با تمام قوت در برابر خود می دیدند: " یا ما بالای آنها پیروز می شویم و یا هم آنها ما را نابود می سازند." آنچه که ارتباط می گرفت به امین، او واقعاً هم یک شخص مجهول بود. احتمالاً او از دیر زمانی که با امریکایی ها همکاری مینموده. حتی اگر این ادعا واقعیت نداشته باشد، اعتمادی بر وی وجود ندارد. او به شوروی خیانت خواهد کرد و فریب خواهد داد.

وزیر دفاع اوستینوف به نوبهٔ خود خاطر نشان ساخت: " مشکل این است که امین به تنهائی نزد دشمن نمی رود، او افغانستان را نیز با خود می برد."

گرومیکو با او موافقت کرده علاوه نمود: " این برای ما یک فاجعهٔ بزرگ خواهد بود، ما افغانستان را از دست داده نمی توانیم."

روی میز در برابر وزیر امور خارجهٔ شوروی (گرومیکو) اسنادی که بیانگر اوضاع در حوزهٔ آسیا بود و از طرف آگاهان امور و صائب نظران ترتیب گردیده بود قرار داشت. اوضاع مذکور چندان به نفع مسکو نبود. روابط اتحاد شوروی با چین پُر از تشنج بود. سال پار حتی تصادم نظامی میان دو کشور در سرحد رخ داده بود. سپس قوای چین به ویتنام که از متحدین اتحاد شوروی به حساب می رود حمله کرد. با آنکه در جنگ مذکور به چین صدمات زیادی رسید، ولی ظاهراً دیده می شد که چین به پیش روی های خود ادامه خواهد داد. اضلاع متحدهٔ امریکا چین را فعالانه علیه اتحاد شوروی تحریک میکرد: واشنگتن روابط دیپلوماتیک را با چین مجدداً تأمین نموده و پروسهٔ صدور تسلیحات را به این کشور از سر گرفت. شواهد کاملاً انکار ناپذیری وجود دارند که چین موازی با امریکا از عناصر ضد انقلاب افغانستان فعالانه حمایت می کند. رژیم خُمینی که پس از انقلاب اسلامی در ایران روی کار آمده بود نیز موضعگیری ضد شوروی خود را اعلام نموده و از پارتیزان های افغان پشتیبانی می کرد. در مورد کشورهای عربی می توان زیاد فکر نکرد، چون تقریباً همهٔ آنها حاضر بودند مقاومت افغان ها[7] را تمویل نمایند. رهبری شوروی به آن باور بود که با از دست دادن افغانستان، در آنجا یا با امریکا و نیروهای ناتو و یا هم با افراطیون اسلامی روبرو خواهد شد، و ویروس مذکور بلافاصله به جمهوریت های آسیای میانهٔ شوروی سرایت خواهد کرد.

در تفاوت با اندروپوف و اوستینوف که هرچه بیشتر متمایل به مداخلهٔ نظامی بودند، گرومیکو نمی خواست قوای اتحاد شوروی در معضله اشتراک مستقیم داشته باشد. او معتقد بود که انکشاف اوضاع بدینگونه برباد رفتن تمام مساعی شخص او منحیث وزیر امور خارجهٔ شوروی که طی دهه های اخیر بخاطر کاهش تشنج و تأمین اعتماد متقابل انجام داده بود معنی خواهد داشت. گرومیکو درک می کرد که توضیح ضرورت این اقدام جبری به جهانیان نه تنها دشوار، بلکه ناممکن است. او ملتفت بود که به وزارت امور خارجه و تمام پالیسی بین المللی شوروی در این زمینه صدمات زیادی خواهد رسید.

گرومیکو یکبار دیگر یادآور شد: " ما نمی توانیم افغانستان را از دست بدهیم. اما من همه را فرا می خوانم تا گام های سنجیده بردارند، زیرا هرگونه خطا می تواند نهایت قیمت تمام شود."

بریژنیف با شتابزدگی گفت: " آندری، (نام گرومیکو) ما این را شنیدیم، شنیدیم ما این را. واضح است که ما نمی توانیم افغانستان را از دست بدهیم، اینکار مطابق منافع ملی ما نیست. ولی پیشنهاد مشخص تو چیست؟"

گرومیکو جواب داد: " باید وقفه گرفت. بیائید ببینیم که امین چی می کند. او را مجبور بسازیم تا به اصول لینینی در رهبری حزب رو آورد. امین باید پرچمی ها را از محابس رها کند، به مخالفین خود اجازه دهد تا از خارج به بوطن برگردند، فرکسیون بازی را ختم نماید. بدین ترتیب، وقتی در اطراف امین سائر اشخاص از جناح های خلق و پرچم وجود داشته باشند، ما می توانیم او را به آسانی تحت کنترول داشته باشیم. هکذا ظرفیت جنگی قوای مسلح افغانستان باید بالا برود. از طرف خود کوشش خواهیم کرد تا فشارهای دیپلوماتیک را بر کشورهای که از ضد انقلاب حمایت می کنند تشدید ببخشیم."

---

[6] محمد صیاد بارئی، شخصیت دولتی و نظامی سومالی بوده و موصوف طی سال های ۱۹۶۹- ۱۹۹۱ به حیث رئیس جمهور، جمهور ی دیموکراتیک سومالی کار میکرد.

[7] این اعتراف صادقانهٔ نویسندگان روسی که مبارزه وایستادگی هموطنان ما را در برابر هجوم و تجاوز قوای اشغالگر اتحاد شوروی به نام اصلی و به حق آن، یعنی مقاومت ملی افغانها نامیده اند میتوان استقبال کرد. اعتراف مذکور به وضاحت نشان میدهد که تحول عظیمی در اذهان محافل سیاسی، صاحب نظران، تحلیلگران مسائل بین المللی اینکشور طی سال های اخیر رخ داده و آنها دیگر به گنه فاجعهٔ افغانستان که مسکو در آن مستقیماً ذیدخل بوده پی برده اند و درک کرده اند که هجوم قوای شوروی به افغانستان یک عمل اشغالگرانه بوده که در نتیجه با قیام و مقاومت عمومی مردم افغانستان مواجه گردید.

بریژنیف مسؤول روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست پونوماریوف را مخاطب قرار داده پرسید: " آیا امکان دارد که امین را از تمایلات دیکتاتور ما آبانه اش بازداشت و وادار ساخت تا با مخالفین خود در داخل حزب به تفاهم برسد؟"[8]

پونوماریوف: " رفیق بریژنیف، ما مساعی زیادی در این راه به خرچ دادیم. شما در جریان استید که من شخصاً دو بار به کابل سفر نمودم. اما با تأسف. . ."

اندروپوف از پونوماریوف حمایت نموده علاوه کرد: " دسترسی به تفاهم میان آنها اصلاً امکان ندارد. تضادها میان آنها بسیار عمیق استند. دور از امکان نیست که امین ظاهراً با توصیه های ما موافقت کند، ولی عمل او کاملاً برعکس خواهد بود. به اساس اطلاعاتی که ما در اختیار داریم پس از تصفیهٔ " حساب " با پرچمی ها، امین اکنون به جان رفقای خود از جناح "خلق" افتیده است، به جان کسانیکه از نظر او مطمئن نیستند، تمام آنها را می خواهد از بین ببرد. طوریکه می دانید لیدران حلقات مخالف امین، آنهائی که در مهاجرت در اروپا به سر می برند، اظهار آمادگی نموده اند تا در یک جبههٔ واحد علیه رژیم کنونی اقدام کنند، حزب و دولت را به مواذین دیموکراسی و رعایت قانون برگردانند. می خواهم تأکید کنم که هدف من از "لیدران حلقات مخالف" اعضای هردو جناح "خلق" و "پرچم" می باشد. ما در این راستا کار می کنیم."

بریژنیف کنجکاوی نموده پرسید: " هدف تو از جملهٔ "در یک جبهه علیه رژیم اقدام کنند" چیست؟" آنها در اروپا هستند، این کار چطور متصور است؟"

رئیس کی. جی. بی. که دیده می شد دیگر نمی خواست منشی عمومی را زیر بار جزئیات آمادگی ها برای کودتا غرق کند گفت: " رفیق بریژنیف، آنها در مهاجرت نیز ارتباط نزدیک خود را با رفقا و همرزمان خود که در داخل افغانستان استند قطع ننموده اند. به مجردیکه زمان مناسب گردد، ما به آنها کمک خواهیم کرد تا فوراً به کابل برسند. در صورت ضرورت سائر کمک ها نیز به آنها ارائه خواهد شد."

بریژنیف: " یوره، یعنی تو می خواهی بگوئی که نیروهای سالم در داخل حزب می توانند دشواری های پیدا شده را رفع نمایند؟"

اندروپوف: " بلی، رفیق بریژنیف می توانند، اگر به آنها کمک شود."

بریژنیف در حالیکه از موجودیت یک راه حل خشنود گردیده بود گفت: " این یک کار بسیار خوب است. بیائید تا در این راستا فعالتر عمل کنیم. راستی، اردوی افغانستان از کی حمایت خواهد کرد؟" بریژنیف سؤال آخر خود را به وزیر دفاع راجع ساخته پرسید: " رفیق اوستینوف، تو چرا خاموش استی؟"

وزیر دفاع به فکر آن نبود تا خاموش بماند. معکوساً، طی تمام این مدت او در ذهنش جملاتی را برمی گزید تا آنها را به زبان بیاورد. وزیر دفاع چیزهای زیادی برای گفتن داشت.

اوستینوف تمام عمر خود را در جنگ ها سپری نموده بود. او که در ۳۳ سالگی به حیث "کمیسار مردمی تسلیحات"[9] (به زبان امروزی وزیر جنگ یا وزیر دفاع) مقرر گردیده بود حین جنگ با جرمن ها سعی به خرچ داد تا جبهات جنگ از هر نوع سلاح تأمین باشند. بعدتر، پس از آغاز "جنگ سرد" اوستینوف کسی بود که در انسجام و ارائهٔ یک جواب متوازن به امریکایی ها در راه ایجاد سلاح اتومی و سپس سلاح هایدروژنی سهم بارز گرفت. او در کرسی هایی از قبیل وزیر تسلیحات، وزیر صنایع دفاعی، معاون صدراعظم و منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایفای وظیفه نموده بود. سه سال قبل از امروز او به حیث وزیر دفاع اتحاد شوروی تقرر یافت. وظایف اوستینوف معمولاً مربوط به امور تسلیحات، دفاع، امنیت سرحدات شوروی بوده و در کُل تأمین امنیت کمپ سوسیالیستی را به عهده داشت. اوستینوف مانند اندروپوف به آن باور بود که زندگی صلح آمیز خیالی بیش نبوده و صرف ظاهر قضیه است. به نظر وی واقعیت زندگی را ادامهٔ جنگ تشکیل می داد، جنگیدن تا زمانیکه یکی از طرفین کاملاً از بین نرود. انگشت اوستینوف طی تمام این سال ها بالای ماشه قرار داشت.

اندروپوف به حیث رئیس کی. جی. بی. به نوبهٔ خود ریاست عمومی اول را در اختیار داشت (ادارهٔ کشف خارجی)، موسسهٔ ای که بلاوقفه به وی در مورد پلان های غیر مترقبه و مکارانهٔ " دشمن اصلی" (هدف اضلاع متحدهٔ امریکا است) گذارش می داد. اوستینوف نیز در این زمینه از معلومات دست اول برخوردار بود زیرا در اختیار خویش جی. آر. یو. (کشف نظامی) را داشت. شبکه های استخباراتی جی. آر. یو. در تمام دنیا جابجا گردیده و شب و روز دشمن را زیر نظر داشتند و از کوچکترین جزئیاتی که می توانستند سوء ظن ایجاد نمایند به مرکز گذارش می دادند.

در شرایط کنونی احتمالاً جنگ بزرگی بوقوع نخواهد پیوست، این خطر به شکلی از اشکال رفع خواهد شد، اما وظیفهٔ کنونی اوستینوف و تمام زندگی مأقبل او، طرز تفکر وی، عادات و کرکترش او را طوری عیار ساخته بودند که همیشه باید نه تنها حملات دشمن را دفع می کرد، بلکه به وی ضربهٔ سرکوب کننده و تلافی جویانه ای قبل از وقوع وارد نماید.

آخرین اطلاعات رسیده به ادارهٔ "کشف خارجی" مشوش کننده بود. کشتی های جنگی امریکا داخل خلیج فارس (عرب) گردیدند. مانورهای متذکره بدان معنی بودند که امریکایی ها تصمیم داشتند کوماندوی خود را در قلمرو ایران پیاده

---

[8] یک دیکتاتوری که نیم قرن یک ملت را از نفس کشیدن باز داشته بود و مکتب دیکتاتوری را به معراجش رسانیده بود چنین نظر میداد!!!! عجیب است !!!!

[9] در سال ۱۹۳۸ در ترکیب حکومت آنوقت شوروی بر بنیاد "کمیساری صنعت دفاعی" (وزارت دفاع) کمیساری های دیگری از قبیل: صنعت هوائی، صنعت کشتی سازی و همچنان تسلیحات و مهمات ایجاد گردیدند که هر کدام صلاحیت وزارت حانه ها را داشتند.

نمایند. در صورت وقوع چنین چیزی توازن قوا در منطقه به ضرر منافع شوروی تغییر می یافت. اگر واشنگتن افزون بر همه افغانستان را نیز تحت کنترول در می آورد، این دیگر یک فاجعهٔ تمام نما می بود. در این صورت حلقهٔ دولت های دشمن در جنوب اتحاد شوروی گره می خورد: ترکیه، ایران، افغانستان و چین. تمام خاک اتحاد شوروی تحت پوشش راکت های امریکایی قرار می گرفت.
اوستینوف با لحن خشک گفت: " رفقای ما، منجمله قوماندان عمومی قوای پیاده پاولوفسکی گذارش می دهد که قوای مسلح جمهوری دیموکراتیک افغانستان کاملاً در دفع حملات شورشیان متمرکز بوده و از جنگ هیچ فراغت ندارند. مشکل است گفته شود که قوای مسلح در صورت بروز مناقشهٔ احتمالی با امین طرف کی را خواهند گرفت؟ اطلاعات ما می رسانند که امین موضعات خوبی در اردو دارد. او از قبل تشکیل افسران را از وجود پرچمی ها و سائر عناصر مشکوک به تصور امین پاک کرده است. بدین ترتیب من هراس دارم که مشکل به مراتب پیچیده تر از آن باشد که ما تصور می کنیم. غالباً بدون اشتراک مستقیم قطعات نظامی، ما قادر نخواهیم بود آنرا حل و فصل نمائیم."
گرومیکو مجدداً پرسید: " به عبارهٔ دیگر تو پیشنهاد می کنی تا قوای شوروی به قلمرو افغانستان اعزام شود؟ ولی ما باید درک آنرا داشته باشیم که چنین یک گامی چی عواقبی را در پی خواهد داشت؟"
اوستینوف در حالیکه قیافه اش به یک سنگ شباهت داشت گفت: " من تا هنوز هیچ چیزی را پیشنهاد نمی کنم. من صرف واقعیت را اذعان کردم: بدون حمایت فعال ما، نیرو های "سالم" در حزب دیموکراتیک خلق افغانستان پیروز نخواهند شد. اگر ما به آن نتیجه برسیم که به حمایت از مخالفین امین می پردازیم، در اینصورت باید تمام منابع و امکانات کی. جی. بی. و ما (وزارت دفاع) بکار انداخته شوند. اگر ما داخل این مسئله می شویم، پس باید دقیق و بدون اشتباه عمل کنیم."
بریژنیف در حالیکه از وزیر دفاع پشتیبانی می کرد گفت: " اوستینوف حق به جانب است. مغلوبیت برای ما غیر قابل پذیرش است. در عین حال آندری (آندری گرومیکو، وزیر امور خارجه) نیز درست فکر می کند، واقعاً هم باید تمام عواقب را سنجید. البته چی بهتر اگر قوای شوروی به قلمرو افغانستان اعزام نشود و مشکل بوجود آمده کاملاً توسط خود رفقای افغانی حل و فصل گردد. اما در صورتی که چنین یک کاری عملی نباشد، در این صورت به جلسهٔ آیندهٔ کمیسیون پیشنهاد های مشخص تانرا پیرامون حضور نظامی ما در آنجا ارائه نمائید."
منشی عمومی دیگر واقعاً خسته شده بود و وضعیت او را همه می دیدند و به همین علت ادامهٔ مباحث را دیگر مصلحت ندیده به آن خاتمه بخشیدند.

نتایج این مباحث در پروتوکول جلسهٔ مورخ ۳۱ اکتوبر ۱۹۷۹ بیوروی سیاسی منعکس گردیده و قابل دسترسی استند. در پروتوکول مذکور از کارنامه های لیدر جدید افغانستان به شدت انتقاد صورت گرفته است. در پروتوکول ضمناً قید گردیده که: امین تضییقات را وسعت زیاد بخشیده، او می خواهد دستهٔ ای از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق را از بین ببرد و اعمال او نارضایتی های روز افزون را حتی در میان خلقی ها به میان آورده است. در قسمتی از سند مذکور آمده است: " علایم آنکه امین تماس هایی را با نمایندگان مخالفین راستگرای مسلمان و سران اقوام که مخالف حکومت استند تأمین می نماید موجب نگرانی می گردد. در عین حال به نظر می رسد که رهبری جدید قصد دارد " سیاست متوازنتر" را در روابط با کشورهای غربی در پیش گیرد.
در طرز برخورد حفیظ الله امین در عرصهٔ روابط با اتحاد شوروی با وضاحت تمام دو رویی و غیر صادق بودن وی به نظر می رسد. . .
حفیظ الله امین نه تنها کدام اقدامی را بخاطر ممنوع قرار دادن افکار ضد شوروی در اذهان عامه روی دست نمی گیرد، بلکه خود عملاً اینگونه افکار را تشویق می کند."
بدین ترتیب نتیجه گیری بعمل می آمد که اتحاد شوروی با یک فرد قدرت طلب، بی رحم و مکار مواجه گردیده است.
... و خطر آن وجود دارد که امین برای حفظ قدرت شخصی خود متوصل به تغییر استقامت سیاسی رژیم نیز گردد.
سند بیوروی سیاسی پیشنهاد می کرد تا در اوضاع بوجود آمده خطوط ذیل در نظر گرفته شوند:

" ۱. روابط فعالانه با امین و در مجموع با رهبری کنونی ادامه بیابد. امین نباید تصور کند که ما بالای او اعتماد نداریم و نمی خواهیم با او سر و کار داشته باشیم. از تماس ها با امین برای تأثیر گذاری معین بالای وی استفاده صورت بگیرد و همزمان ماهیت اصلی او کشف گردد.
۲. با در نظر داشت خط مشی عمومی ما در رابطه با امین در مرحلهٔ کنونی و خواهشات مکرر امین بخاطر مسافرت رسمی یا کاری به اتحاد شوروی و ملاقات با لئونید بریژنیف و سائر لیدران شوروی، خوب است به او در پرنسیپ جواب مثبت داده شود، ولی تأریخ و مدت مشخص این مسافرت تعیین نگردد.

{...}

۴. به تمام مؤسسات شوروی در قلمرو افغانستان وظیفه داده شود تا مطالعهٔ اوضاع و همچنان مسؤولین حزبی، ارگان های دولتی، تشکیل قوماندانی های اردو و دوایر امنیتی را در این کشور شدت ببخشند.
۵. مقدار کمک های نظامی به افغانستان در شرایط کنونی محدود گردد. . . از تداوم صدور تسلیحات ثقیل و تخنیک نظامی تا امر ثانی جلوگیری شود.

۶. ... از اعزام جزوتام های نظامی شوروی به کابل به اساس خواهش امین، برای حفاظت شخصی امتناع صورت بگیرد.

{...}

۱۱. به سفارت شوروی در کابل، کی. جی. بی.، وزارت دفاع و شعبهٔ روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست وظیفه داده می شود تا سیاست و عمل حفیظ الله امین و افراد نزدیک به او را در مورد انترناسیونالیست های افغانستان، وطنپرستان،[10] کدرهای که در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی تحصیل نموده اند، روحانیون مرتجع، سران اقوام، روابط خارجی افغانستان را با غرب و مخصوصاً با اضلاع متحدهٔ امریکا و چین را تحت مطالعه قرار بدهند.
در صورت ملاحظهٔ علایم ضد شوروی در طرزالعمل امین، پیشنهادات بعدی در مورد اتخاذ اقدامات ضروری از جانب شوروی ارائه گردند."

در حقیقت می توان گفت که اگر سند مذکور هنوز حکم اعدام امین نبود، اما بدون شک مسودهٔ آن را تشکیل میداد.
بدین ترتیب بخش اخیر فاجعهٔ افغانستان به نام " مرحلهٔ اول "انقلاب" ثور" آغاز یافت.
اما مطابق سناریوی درامه، اول باید صحنه با غبار ضخیم و انبوه پوشانیده می شد.

یک روز بعد سفیر شوروی هدایت دریافت کرد: " به امین خبر بدهید که مسکو از خواهش حفیظ الله امین مبنی بر مسافرتش به اتحاد شوروی استقبال میکند. رهبری شوروی به مجرد آنکه شرایط مناسب باشند از حفیظ الله امین پذیرائی خواهد کرد تا در فضای رفیقانه و کاری روی مسائل ذیعلاقه تبادل افکار صورت بگیرد."

***

در این میان میعاد مأموریت نمایندهٔ وزارت دفاع اتحاد شوروی جنرال پاولوفسکی و گروپ اوپراسیونی وی در افغانستان به پایان رسید. قوماندان قوای پیادهٔ شوروی (همین پاولوفسکی) در گذارشات خویش به مقامات عالی شوروی موضع همیشگی خود را تکرار می کرد: " اوضاع در صفوف قوای مسلح افغانستان کاملاً قناعت بخش بوده، سطح آمادگی های نظامی این قوا توانمندی آنرا دارد تا در برابر فشارهای مخالفین مسلح ایستادگی نماید. پاولوفسکی مشاهده می کرد که ارزیابی های وی مورد علاقهٔ اوستیونف نیستند. وزیر حین تماس های تلفونی چند بار معاون خود را (پاولوفسکی) به شدت متوجه ساخته بود. اما پاولوفسکی از آن جنرال های کم یابی بود که بیان واقعیت را (البته طوریکه او این واقعیت را تصور می کرد) بالاتر از مقام و کرسی می دانند. جنرال پاولوفسکی به تأریخ ۳ نوامبر به مسکو برگشته منتظر ماند تا وزیر دفاع او را برای گذارش نهائی نزد خود بخواهد. اما چیزیکه او را متحیر ساخت آن بود که این انتظار دو هفته طول کشید تا بالاخره او را دعوت کردند. پس از آنکه اوستینوف وقت آنرا دریافت تا نمایندهٔ خاص خود را که طی دو ماه اوضاع را در افغانستان مطالعه و ارزیابی کرده بود بشنود، از گذارشات پاولوفسکی نتیجه گیری آتی را بعمل آورد: " تو به هیچ چیز پی نبردی. تو نباید نزد امین می رفتی."
اوستینوف دیر زمانی پس از این گفتگو با جنرال پاولوفسکی حرف نمی زد.
پاولوفسکی که از چنین یک طرز برخورد وزیر دفاع به حیرت افتیده بود، نزد لوی درستیز آگارکوف رفته تا مگر او وی را درک کند. آگارکوف نیز به نوبهٔ خود دستش را با عصبانیت تکان داده گفت: " وزیر در مورد مسائل مربوط به افغانستان با من نیز مشوره نمی کند. او اطلاعات خود را از منابع دیگری به دست می آورد."
آگارکوف که بعضاً به جلسات کمیسیون بیوروی سیاسی دعوت می شد، می دانست که این منابع کدام اند و درک می کرد که چرا نظریات او وزیر را عصبانی می ساخت. معلوم بود که در "بالاها" تصمیم گرفته می شد تا حفیظ الله امین را از صحنه دور بسازند و از جانشین وی حتی اگر برای حمایت از وی ضرورت باشد از قوای شوروی نیز استفاده شود.

اسناد قلیلی در مورد آنکه طی آنروزهای خزانی در طبقات بالایی قدرت کرملین چی رخ می داد، چگونه نظریهٔ عدم مداخلهٔ نظامی در امور افغانستان به هجوم مستقیم نظامی به اینکشور تحول می کرد به جا مانده اند. می توان بدون شک و شبه تأکید کرد که در اخیر ماه دسمبر، یعنی پس از اعزام قوا و به قتل رساندن امین اکثر اسناد ادارهٔ "کشف خارجی" به امر مستقیم اندروپوف از بین برده شدند. شواهد نشان می دهد که اسناد مربوط به کشف نظامی (جی. آر. یو.) و در کُل وزارت دفاع نیز به همین سرنوشت دچار گردیدند. بنابرین ما در ارائهٔ رویدادها از اسناد اندکی که در آرشیف ها باقی مانده اند استفاده می نمائیم و همچنان صحبت ها و خاطرات آنهائی را که هنوز در قید حیات استند و اشتراک کنندگان آن وقایع دور بودند نقل می کنیم.

در پایان خزان حلقهٔ نزدیک به وزیر دفاع احساس کرد که اوستینوف از فعالیت های فرستادگان خود در کابل اظهار نارضایتی می کند، او می خواهد امین از بین برود و در بارهٔ اعزام واحد های نظامی برای سرکوبی قطعی ضد

---

[10] البته شنیدن و خواندن کلمهٔ وطنپرستان از زبان کرملین نشینان و مأمورین استخباراتی آنکشور میتواند صرف باعث خنده و تبسم گردد. شوروی ها با بکار گیری اینگونه کلمات و جمله های پر طمطراق وابستگان سیاسی و طرفداران خود را در نظر داشتند، نه ملی گرایان و وطنپرستان واقعی افغانستان را.

"انقلابیون" و تأمین یک ثبات دلخواه در افغانستان می اندیشد. اما وزیر دفاع می دانست که تطبیق این نظریه کار دشواری خواهد بود. اوستینوف همچنان درک می کرد که لوی درستیز و معاونین وی مخالف این نظریه هستند، بنابرین برای یک مدتی پلان های خود را در خفا نگه میداشت. اطرافیان اوستینوف صرف از ورای برخی از جزئیات حدس می زدند که بزودی تغییرات فاحشی رونما خواهند گردید.
در یک حلقهٔ تنگ و محرم لیدران شوروی (بریژنیف، اوستینوف، اندروپوف، گرومیکو و پونوماریوف) روی آن بحث می کردند تا چگونه "رهبری حزب دیموکراتیک خلق به اصول ادارهٔ لینینی" برگردانده شود. لیدران مذکور بالای آن فکر می نمودند تا در رهبری حزبی به پرچمی های مخالف و خلقی های آزرده خاطر جا داده شود. کرملین نشینان هرچه بیشتر توجه خود را به " ریاست عمومی اول کی. جی. بی." (کشف خارجی) معطوف داشته و هرچه بیشتر معتقد می شدند که این وظیفهٔ حساس را باید مأمورین همین اداره انجام دهند.

جنرال ایوانوف که به تأریخ ۱۰ اکتوبر از مسکو به کابل برمیگردد، به همکاران نزدیک خود بوگدانوف، اوسادچی و چوچوکین بطور اشد محرم خبر می دهد که در "بالا" فیصله بعمل آمده است تا به "نیروهای "سالم" در حزب دیموکراتیک خلق افغانستان کمک صورت بگیرد."
بوریس ایوانوف در ادامه توضیح می دهد: " این بدان معنی است تا امین از کرسی های بالایی قدرت تعویض گردد و احتمالاً ببرک کارمل به قدرت رسانده شود. اما در اینباره سکوت کامل را حفظ کنید! از این موضوع به جز شما سه نفر کسی دیگری آگاهی ندارد."
این سه نفر فیصله بعمل می آورند که "دفتر کابل" و نمایندگی کی. جی. بی. در اوضاع جدید کدام کارها را باید انجام دهند. در پایان گفتگو ایوانوف یکبار دیگر اکیداً خاطر نشان می سازد تا موضوع فاش نگردد و علاوه می کند: "حتی سفیر از این پلان ها نباید مطلع باشد."

لازم به تذکر است که بوریس ایوانوف حین اقامتش در مسکو به کرسی جدید تقرر یافته بود، او به حیث آمر "بورد مشورتی مشاورین رئیس کی. جی. بی." تعیین گردیده و جنرال کیرپیچینکو که پیش از این در رأس ریاست "C" (کشف غیر رسمی) قرار داشت به عوض وی به صفت معاون اول " ریاست عمومی اول کی. جی. بی." (کشف خارجی) تعیین گردیده بود. آگاهان امور این تغییر و تبدیلی ها را پیروزی کریوچکوف تعبیر می نمودند: بوریس ایوانوف که شخصی بود برای کریوچکوف نامناسب و در عین حال با اتوریته، بدینترتیب از امور اوپراسیونی ادارهٔ کشف خارجی دور ساخته شده بود. مشاورین "بورد مشورتی رئیس کی. جی. بی." را شوخیگونه "بورد بهشتی" می نامیدند. بورد مذکور در حقیقت "تبعید گاه اعزازی" بود. در رابطه به ارتقاء کیرپیچینکو باید گفت که آیندهٔ نزدیک نشان میدهد که تقرر مذکور کاملاً در هماهنگی با پلان های اندروپوف و کریوچکوف قرار داشت که می خواستند معضلهٔ پیدا شده در افغانستان را با استفاده از اقدامات نظامی حل و فصل نمایند. همین ادارهٔ "C" وظیفه داشت تا "حساس ترین" هدایات را بخاطر تعویض صحنهٔ سیاسی در کابل اجرا نماید.
اقدام بعدی مسکو برگردانیدن مشاور ارشد نظامی گوریلوف از جمهوری دیموکراتیک افغانستان بود. نخست او را در ماه اکتوبر برای گزارش دهی به کمیسیون بیوروی سیاسی در مورد افغانستان دعوت نمودند. گوریلوف برای اشتراک در جلسهٔ مذکور با لوی درستیز مارشال آگارکوف یکجا به کرملین آمد. گوریلوف منحیث یک افسر چگونگی اوضاع سیاسی و نظامی را در افغانستان دقیقاً به سمع حاضرین رسانده و ارزیابی مفصلی را از وضعیت قوای مسلح این کشور ارائه نمود.
به باور گوریلوف قوای مسلح افغانستان کاملاً قادر بود تا هرگونه حملات شورشیان را دفع نماید.
مشاور ارشد نظامی تأکید میکرد: "در شرایط کنونی در ترکیب قوای مسلح افغانستان ده فرقه وجود داشته و قوای هوائی این کشور مجهز با سه صد فروند طیاره می باشد. اردوی این کشور دارای ششصد زنجیر تانک است. اردوی افغانستان یکی از نیرومند ترین اردوها در منطقهٔ آسیا بوده و از عهدهٔ پیچیده ترین وظایف برامده می تواند. در عین حال مشکلاتی را که اردوی مذکور باید رفع نماید قرار ذیل اند:

- کمبودی وسایل مخابراتی، هیلیکوپترهای ترانسپورتی و جنگی.
- سطح پائین آمادگی جنگی منسوبین اردو. اما ما بالای مسائل مذکور کار میکنیم."

بریژنیف که فکر می کرد مراتب امتنان مشاور را برخواهد انگیخت با ساده دلی گفته بود: " ما به شما کمک ارسال خواهیم داشت، برخی از قطعات را به آنجا اعزام خواهیم کرد."
اما گوریلوف در جواب اعتراض کرده بود:
" چنین یک اقدامی مصلحت نیست. . ."
اعضای بیوروی سیاسی در حالیکه به اوراقی که بالای میز در برابر شان قرار داشت میدیدند به حرفهای گوریلوف گوش می دادند.
بریژنیف با تعجب ابروهای انبوه خود را بالا برده پرسید: " یعنی، شما به آن باور استید که افغان ها می توانند در برابر باندهایی که از پاکستان به این کشور گسیل می شوند، بدون کمک ما ایستادگی کنند؟"
گوریلوف: " بلی، رفیق بریژنیف من به این باور دارم. این هم نظر شخصی من بوده و معاون وزیر دفاع پاولوفسکی نیز به این موضوع معتقد است، کسیکه برای تفتیش به افغانستان اعزام گردیده بود و مدت طولانی را در آنجا بود. افغان ها می توانند مستقلانه عمل کنند. ضرورت به اعزام قوای ما نیست."

منشی عمومی با چشمان بهت زده حاضرین را از نظر خویش گذرانده پرسید: " آخر چرا؟" معلوم می شد که بریژنیف انتظار چنین یک چرخشی را نداشت. طی تمام روزهای اخیر به وی تأکید کرده بودند که انقلاب در افغانستان در یک مو بند است. بریژنیف می دانست که گوریلوف یک جنرال جنگی قوای کوماندو بوده و کسی است که در سرکوبی مؤفقانه ضد انقلاب در چکوسلواکیا سهم گرفته بود. بریژنیف از گوریلوف به هیچ وجه انتظار شنیدن همچو یک گذارش " صلح آمیز" را نداشت.
گوریلوف در ادامه: " دلایل متعددی وجود دارند که ما باید از مداخلهٔ نظامی اجتناب ورزیم:
■ اول، طوریکه من قبلاً خاطر نشان ساختم افغان ها خود توان سرکوبی دسته های شورشیان را دارند.
- به افغان ها باید صرف در حصهٔ استحکام قوای سرحدی مساعدت صورت بگیرد،
- وسایل مخابره ارسال گردد،
- و هیلیکوپترهای جنگی در اختیار شان قرار داده شود؛
■ دوم، از حضور نظامی ما در اینکشور امریکایی ها بطور آشکارا بخاطر حمایت از شورشیان استفاده خواهند کرد، آنها را سخاوتمندانه تمویل نموده مسلح خواهند ساخت. این بدان معنی خواهد بود که در نتیجه ما نه با دسته های پراگندهٔ مقاومت چیزی که حالا وجود دارد، بلکه با یک تهاجم واقعی علیه جمهوری دیموکراتیک افغانستان مواجه خواهیم شد.
و سر انجام به نظر من اردوی ما آموزش پیشبرد عملیات جنگی را در مناطق کوهستانی ندارد."
مارشال اوستینوف سرش را با خشم از کاغذ ها بلند نموده گفت: " به شما هیچکس صلاحیت آنرا نداده است تا به نمایندگی از تمام اردو سخن بزنید."
گوریلوف: " رفیق اوستینوف، من این نظریهٔ خود را بر بنیاد صحبت ها با افسرانیکه از قطعات مختلف قوای مسلح شوروی به حیث مشاور به افغانستان می آیند عرض کردم. همهٔ آنها اصلاً از هنر جنگیدن در کوهستان ها خبری ندارند. هیچکس آنها را به این کار آماده نساخته است. علل دیگری که به نظر من نیز بسیار مهم است و باید در نظر گرفته شود عبارت از آن است که اعزام قوا مصارف نهایت عظیم را طلب می کند. از جانب دیگر این یک خیال است که قوا داخل قلمرو گردیده و در آنجا در گارنیزون ها باقی خواهند ماند. شکی نیست که قوا تقریباً بلافاصله به جنگ کشیده خواهند شد. در نتیجه تلفات هم در میان قوای ما و هم در میان اهالی ملکی بروز خواهد کرد. این یک امر اجتناب ناپذیر است. بدین ترتیب ما خود دشمنان جدیدی به میان خواهیم آورد."
اوستینوف یکبار دیگر با خشونت به طرف مشاور ارشد نظامی نگریست، دیگران خاموش بودند.
بریژنیف طوریکه از لحنش می شد استنباط کرد از گوریلوف با عصبانیت پرسید: " شما دیگر چیزی به گفتن دارید؟ در اینصورت شما را بیش از این معطل نمی سازیم. به اتاق پهلو بروید و چای بنوشید. ما به گذارش نمایندهٔ کی. جی. بی. گوش خواهیم داد."
یک ساعت بعد از اتاقی که در آن جلسهٔ کمیسیون جریان داشت مارشال آگارکوف خارج شد. گوریلوف و آگارکوف در یک موتر نشستند. لوی درستیز گرفته خاطر بود.
لوی درستیز گوریلوف را مخاطب قرار داده کوتاه گفت: " گپ خلاص است لیف (اسم گوریلوف) ما باختیم."
گوریلوف پس از بازگشت به کابل بزودی درک کرد که او نیز باید بار و بستره اش را ببندد. کسی از جملهٔ همکاران به گوریلوف خبر داد که یک هفته است در افغانستان گروپی از افسران شوروی تحت رهبری معاون قوای کوماندو جنرال گوسکوف فعالیت خود را آغاز نموده. مطابق مقرره های جاری جنرال گوسکوف باید بلافاصله پس از ورود به کابل نزد گوریلوف که مشاور ارشد نظامی و نمایندهٔ وزارت دفاع شوروی بود می آمد و خود را به او معرفی می کرد. علاوه بر آن گوریلوف و گوسکوف دوست بودند، هردو یک زمانی یکجا قوماندانی قطعات کوماندو را به عهده داشتند، بارها با هم دیگر نوشیده بودند. . . بدین معنی که آنها حتی از دلایل غیر رسمی هم باید با یکدیگر ملاقات می کردند.
گوسکوف وظیفه داشت تا "محل" را قبل از اعزام احتمالی قوا شناسائی نماید. و به او به احتمال قوی گوشزد شده بود تا از گفتگو با گوریلوف که گمان می رفت به امین علاقمندی دارد اجتناب ورزد. بلی، این دیگر یک علامت بد بود.

چند روز بعد به گوریلوف از دفتر لوی درستیز تلفونی کرده خبر دادند: " عوضی تو به کابل می آید، کارها را تسلیم او کن."
جنرال ماگومیتوف[11] که قبل از آن به حیث معاون قوماندان قول اردوی حوزهٔ فرا "بایکال" ایفای وظیفه می کرد به حیث عوضی گوریلوف تعیین گردیده بود.
اندکی بعدتر، جنرال دیگر شوروی، واسیلی زاپلاتین که مشاور رئیس عمومی امور سیاسی قوای مسلح افغانستان بود و تمایلات خود را به امین پنهان نمی کرد نیز از صحنهٔ سیاسی دور ساخته شده شد. برکناری زاپلاتین از مقامش و برگردانیدن او به مسکو بیشتر به یک داستان پولیسی شباهت داشت.
در آنروز ماه دسمبر زاپلاتین به خورد ظابطان افغان در مکتب حربی لکچر می داد. دفعتاً در جریان لکچر به او خبر می دهند تا فوراً برای گفتگوی مهم با دفتر لوی درستیز به مرکز مخابرهٔ محرم حاضر شود. زاپلاتین از محصلین

---

[11] دگرجنرال ماگومیتوف (سلطان محمدوف) منشهٔ مسلمان داشته و از تبار کاراچایف اهالی قفقاز شمالی می باشد.
موصوف قبل از تقرر خویش به حیث مشاور ارشد نظامی در افغانستان صحبت طویلی با رئیس کی. جی. بی. اتحاد شوروی داشت. ماگومیتوف (محمدوف) وظیفه داشت بسیاری از استقامت های عملیات اعزام قوای شوروی را به قلمرو افغانستان تنظیم و اداره نماید.
پس از دخول قوا به افغانستان مطابق امریهٔ مورخ ۲۹،۱۱،۱۹۷۹ قوماندانی واحد تکام قطعات و مشاورین شوروی در کشور ما ایجاد گردیده و همین ماگومیتوف در رأس آن قرار گرفت.

معذرت خواسته، لکچر را قطع نموده و با سرعت به " کلوب عسکری" جائیکه مخابرهٔ محرم نصب گردیده بود می رود. در مرکز محرم مخابره فوراً تماس او را با معاون ریاست عمومی دهم وزارت دفاع جنرال اوشورکوف تأمین می نمایند.
اوشورکوف خطاب به زاپلاتین: " حرف های مرا با دقت بشنوید و هیچ گونه سؤال های اضافی را مطرح نسازید. دختر شما به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مراجعه نموده و خواستار ملاقات با پدر خود، یعنی با شما شده است. به درخواست دختر شما جواب مثبت داده شده است. شما بدون هرگونه اتلاف وقت به مسکو پرواز کنید. فهمیده شد؟"
زاپلاتین که سراپا دست و پاچه شده بود گفت: " نخیر، هیچ چیز فهمیده نشد. چرا دختر من؟ با او چی شده؟"
صدا در آنسوی لاین: " من به شما گفته بودم، هیچگونه سؤال نکنید."
زاپلاتین: " اما طیارهٔ مسافر بری به مسکو پرواز نموده و طیارهٔ بعدی صرف بعد از دو روز خواهد آمد."
" این مشکل شما نیست. شما باید ساعت (۶) شام به پایگاه نظامی بگرام خود را برسانید، آنجا طیارهٔ مخصوص به دنبال شما فرستاده خواهد شد.
زاپلاتین با کمال سردرگمی و هراس از وضعیت دخترش گوشی ثقیل تلفون محرم را گذاشته و رهسپار سفارت گردید، به این امید که شاید در آنجا برایش معلوماتی خواهند داد. اما سفیر تابییف جنرال را با همدردی شنیده و خاطر نشان ساخت که به سفارت در اینباره هیچگونه معلوماتی نرسیده است. زاپلاتین از خود می پرسید: " آخر چی رخ داده؟" تا جایی که او دختر خود را می شناخت او حتی فکر آنرا هم نمی کرد که دخترش جرئت نماید و به کمیتهٔ مرکزی حزب مراجعه کند. از جانب دیگر زاپلاتین درک می کرد که او کدام مقام خاص و عالیرتبه ای نیست که عقبش طیارهٔ خاص فرستاده شود. افکار گوناگون ذهن زاپلاتین را ناآرام ساخته بود: " این چگونه شفقتی است در مورد من که دخترم با من می خواهد صحبت کند. نخیر، اینجا گپ های دیگری باید در میان باشند." زاپلاتین یکبار دیگر مستقیماً از دفتر سفیر به همان اوشورکوف تلفون کرده پرسید:
" بگوئید، دخترکم حیات دارد؟ با وی چی اتفاقی افتیده؟"
اوشورکوف: " بلی دختر شما در قید حیات است. مگر دیگر هیچ چیزی نپرسید. به تمام مسائل در مسکو پی خواهید برد."
هیلیکوپتر طی بیست دقیقه زاپلاتین را به بگرام انتقال داد. او مجبور شد در آنجا معطل بماند: طیاره از اتحاد شوروی چهار ساعت دیرتر رسید، پروسهٔ تیل گیری نیز مدت زیادی را در برگرفت. در یک کلمه طیاره به صوب شوروی نزدیکی صبح پرواز کرد.
بمجرد رسیدن به تاشکند او در طیارهٔ نظامی IL-18 که یگانه مسافر آن بود نشسته به مسکو پرواز کرد. از میدان هوائی زاپلاتین را به ریاست عمومی امور سیاسی وزارت دفاع شوروی انتقال دادند و در آنجا وی را جنرال پیی شیوف (رئیس، ریاست عمومی امور سیاسی قوای مسلح شوروی) پذیرفت. پیی شوف دو ساعت از زاپلاتین در مورد اوضاع در افغانستان سؤال می کرد و پی در پی در کتابچهٔ یاداشت خویش چیزی می نوشت.
در مورد دخترک او حتی یکبار هم یاد نکرد، سپس زاپلاتین را مخاطب قرار داده گفت:
" من باید برای اشتراک در جلسه به کمیتهٔ مرکزی حزب بروم. تو همین جا انتظار مرا داشته باش."
زاپلاتین از وقفهٔ که بوجود آمده بود استفاده کرده به دخترکش تلفون نموده پرسید:
" حال و احوال تو خوب است، دخترکم؟"
دخترک: " بلی تمام چیزها خوب است. چرا سؤال میکنی؟"

فردای آنروز پیی شیوف زاپلاتین را بلافاصله نزد وزیر دفاع برد. اوستینوف در حالیکه با لوی درستیز آگارکوف بود و بالاپوش به تن داشت به اتاق پذیرائی برامده گفت:
" شما اول به رفیق آگارکوف تمام مسائل را گذارش بدهید، وقتی من برگردم هر دو را دعوت میکنم."
زاپلاتین تصور کرد که لوی درستیز ارزیابی های وی را با همدردی و درک شنید، اگرچه کوشش می کرد از ابراز نظر خودداری کند. اندکی بعدتر اوستینوف از کمیتهٔ مرکزی برگشته و لوی درستیز را مخاطب قرار داده پرسید:
" چطور، در بارهٔ اوضاع با رفیق زاپلاتین صحبت کردید؟"
آگارکوف: "بلی صاحب! در مورد تمام مسائل با رفیق زاپلاتین صحبت کردیم، اما وی بالای مواضع قبلی خویش ایستاده است، یعنی با نظریهٔ اعزام قوا موافق نیست."
اوستینوف به طرف مشاور ارشد دور خورده نظر خشونت باری به او انداخته پرسید:
" توضیح بدهید که چرا به این نظر هستید؟"
زاپلاتین یکبار دیگر تمام چیزهای را که قبلاً چندین مرتبه گفته و نوشته بود بیان کرد. او تأکید کرد که اردوی افغانستان کاملاً آماده است مستقلانه وظایف خود را اجرا کند، که موضعگیری های رفیق امین درست بوده و وی کمافی السابق دوست وفادار اتحاد شوروی می باشد و لازم است تا به او اعتماد هرچه بیشتر صورت بگیرد. چهرهٔ وزیر پس از شنیدن سخنان زاپلاتین رنگ سرخ به خود گرفته پرسید:
" شما به یاد دارید دفعهٔ قبل به من چی وعده داده بودید؟ شما گفته بودید: " یک موی هم از سر تره کی نمی افتد." گفته بودید؟ در این صورت این وعده های شما چی قیمت می تواند داشته باشد؟" اوستینوف تلگرام رمزی را که از طرف آمر نمایندگی کی. جی. بی. در کابل ارسال گردیده بود به طرف زاپلاتین دراز نموده گفت: " این را بگیرید و بخوانید."

تلگرام رمزی متن کوتاهی داشت، در نیم صفحه. در آن مستقیماً از اعزام قوا حرف زده نمی شد ولی تمام دلایلی که در آن ذکر گردیده بودند بر ضرورت همین امر اشاره می کردند. بطور مثال گفته می شد که "اوضاع در افغانستان کاملاً به بن بست مواجه شده است."
زاپلاتین در حالیکه تلگرام را مجدداً به وزیر مسترد می کرد با قاطعیت گفت: " شخصاً من زیر چنین یک متنی امضاء نمی کنم. معلوماتی که در آن درج شده واقعیت ندارد."
مارشال اوستینوف در حالیکه از خشم بیخود شده بود گفت: " واقعیت ندارد؟ شما میدانید که آنها از معلومات خود سرهای شان را می توانند ازدست بدهند."
زاپلاتین شروع کرد بگوید که: " ایکاش، این سرها مست نمی بودند. . ." اما لوی درستیز آگارکوف با حرکت پا در زیر میز به زاپلاتین فهمانده بود تا جدی نشده و از خودداری کار بگیرد. و زاپلاتین توقف کرده بود. در دیدگان زاپلاتین اشک حلقه زده بود، او نمی توانست درک کند که چرا وزیر دفاع بیشتر به "همسایه ها" (مأمورین استخباراتی) اعتماد می کند و نه به جنرال های وزارت خود. این بدان معنی بود که استخباراتچی ها راست می گویند و نظامیان نی. اوستینوف بار دیگر نگاه هراس انگیزی به زاپلاتین انداخته، سپس رویش را به طرف آگارکوف و پپی شوف دور داده، دستش را تکان داده گفت:
" در این باره دیگر بحث زاید است، حالا دیگر ناوقت است." و یکبار دیگر، تو گوئی به خود میگفت علاوه نمود: " دیگر ناوقت است."

پس از گذشت سال ها زاپلاتین آگاهی می یابد که بیوروی سیاسی حزب کمونیست شوروی در همان روز فیصلهٔ قطعی را در مورد اعزام قوای نظامی اتحاد شوروی به افغانستان بعمل آورده بود. ملاقات وزیر با زاپلاتین درست پس از ختم همین جلسهٔ بیوروی سیاسی صورت گرفته بود.
طی آنروزهای ماه دسمبر زاپلاتین را از یک دفتر به دفتر دیگر "می دواندند". . . سپس او را نخست برای اجرای مأموریتی به شهر ادیسه * و سپس به ایالت لووف برای به اصطلاح مطالعهٔ اذهان افغان هائی که در مؤسسات تعلیمی نظامی آنجا درس می خواندند، فرستادند.
باری در دهلیز وزارت دفاع زاپلاتین همان جنرال ریاست عمومی دهم را که به او در مورد دخترش دروغ گفته بود ملاقات کرد. جنرال مذکور با خجالت زدگی گفته بود: " میدانید، من هیچ چیز را از خود نگفته بودم. طوریکه آمرین به من دیکته کردند من همان جملات را به شما رساندم، کلمه به کلمه."

زاپلاتین دیگر به کابل برنگشت. در پایتخت افغانستان در میان مشاورین شایعه بود که واسیلی زاپلاتین را از حزب اخراج و از اردو منفک نموده اند. اما این همه جعلیاتی بیش نبود. او دیر زمانی در داخل کشور به خدمت پرداخت، البته بدون هرگونه ارتقاء رتبه و منصب.

***

فیکیریت احمد جانوویچ تابییف به حیث سفیر اتحاد شوروی در کابل تقرر یافت. در کابل انتظار او را با وسواس های قابل درک می کشیدند. حضور سفیر جدید همیشه مرحلهٔ مهمی در حیات یک نمایندگی سیاسی بشمار می رود. همه دیپلوماتان "پاک" با دقت تمام برای آمدن تابییف آمادگی می گرفتند، مخصوصاً آنهائی که سابقه دار تر بودند. هر دو مأمور دفتر کشف و مسؤول نمایندگی کی. جی. بی. به آن فکر می کردند تا چگونه روابط هر چه بهتر را با سفیر جدید تأمین نمایند: کدام گذارش ها را به او برسانند و از کدام ها اجتناب بورزند.
اما بیشتر از همه مدیر محاسبه، تحویلدار، آشپز و باغبان سفارت از خود ناآرامی نشان می دادند. اینها تشویش های خود را داشتند: می خواستند بدانند که تابییف تا کدام حد در مسائل پولی و مالی توجه می کند، کدام غذاها را ترجیح می دهد، و نظر او در مورد آنکه سلف او قسمتی از اقامتگاهش را مثل قریه ها برای کردهای بادرنگ و زردک تخصیص داده بود چگونه خواهد بود؟
تحویلدار سفارت نزد خبرنگار آژانس خبر رسانی شوروی "تاس" به نام راویل موسین رفت. این تحویلدار دیر زمانی جرئت نمی کرد به اصل موضوع بپردازد. سرانجام جرئت نموده پرسید: ". . . راویل، تا جائیکه من خبر دارم شما از قوم تاتار استید."
راویل موافقت کنان: "بلی، من یک تاتار اصیل هستم."
تحویلدار: " در اینصورت به من بگوئید که تاتارها کدام حمام ها را می پسندند؟ نظر تو چی است، آیا ساونای سفارت ما مورد علاقهٔ تابییف قرار خواهد گرفت؟"
راویل: " من در این ساونا هیچگاه نبوده ام. لیاقت دعوت شدن را نداشته ام. اما تقریباً با اطمینان می توانم بگویم که ساونای مذکور مورد پسند تابییف قرار نخواهد گرفت. ما تاتار ها معمولاً دوست داریم به حمام های که اکنون به " حمام روسی" مشهور استند و در آن از جاروب ها و بخار داغ استفاده میشود برویم. راستی آنچه اکنون به نام "حمام روسی" یاد می شود در حقیقت "حمام تاتاری" است، روس ها این حمام را در زمانه های سابق از ما تاتار ها اقتباس کرده اند."
تحویلدار به سیر تأریخی علاقهٔ زیادی نداشت. اما از صحبت راویل یک چیز را درک کرد: " حمام باید فوراً اعمار مجدد گردد."

تحویلدار: " راویل آشپز سفارت بسیار می خواهد نزد تو بیاید. آیا تو می توانی به او در مورد غذاهای تاتاری معلومات بدهی؟"
راویل: " بگذار بیاید. باید بگویم که در مسائل آشپزی من مهارت زیاد ندارم. با نام های غذاهای قوم تاتار آشنا استم، به مزهٔ آنها بلد هستم. ولی اینکه از چی و چگونه آنها را آماده می سازند برایم مشکل است معلومات بدهم.

در آستانهٔ آمد آمد سفیر تابییف، شایعات مختلفی در مورد وی در کابل سر زبان ها بود. اهل خبره می گفتند که تابییف در سن سی و دو سالگی در رأس سازمان حزبی ایالت تاتار[12] قرار گرفت. چنین لیدرهای جوان در ایام پس از جنگ دوم جهانی در شوروی سابقه نداشتند. دلچسپتر آنکه سکرتر اول کمسمول[13] یک و نیم سال بزرگتر از منشی اول حزبی بود. ایالت تاتار حتی در زمان اتحاد شوروی نیز یکی از نواحی کلیدی و پیشرفتهٔ صنعتی اتحاد شوروی به حساب می رفت. تابییف با داشتن پنج مدال لینین، عضویت در هیأت رئیسهٔ شورای عالی اتحاد شوروی، عضویت در کمیتهٔ مرکزی حزب یکی از تابناک ترین ستاره های آسمان نومینکلاتور اتحاد شوروی بود، و ناگهان پس از نزده سال قرار داشتن در رأس یک ایالت، تقرر به حیث سفیر در کابل. نظریات مختلف بود: کسی می گفت که تقرر تابییف در کابل در حقیقت تبعیدی بیش نیست، زیرا بریژنیف بدین ترتیب خود را از یک شخصیت پر نفوذ در قازان که از خود استقلال زیاد نشان می داد خلاص ساخت. دیگران می گفتند که این چرخش در سرنوشت تابییف بخاطر داشتن "منشهٔ مسلمانی" او بوقوع پیوسته است.
بعدها تابییف به یکی از نویسندگان این کتاب اظهار داشت که پیشتر از وی کرسی سفارت درکابل به چند تن از شخصیت های سرشناس شوروی پیشنهاد گردیده بود ولی همهٔ آنها تحت بهانه های مختلف آن را رد کرده بودند. در کمیتهٔ مرکزی شخصی را جستجو می کردند که هم منشهٔ اسلامی داشته و حتماً از جملهٔ مأمورین عالی رتبهٔ حزبی می بود. گفته می شد که گویا بر اینگونه مشخصات حفیظ الله امین تأکید می کرد. وقتی تابییف را برای صحبت به کمیتهٔ مرکزی دعوت کردند، منشی کمیتهٔ مرکزی سوسلوف بلافاصله به او یادآور شده بود که اوضاع در افغانستان نهایت پیچیده بوده، و از وی خواهش می شود تا به آنجا رفته و اوضاع را ارزیابی کند، "گویا برای مدت کوتاهی."
تابییف در عکس العمل گفته بود: " من از ترسو ها نیستم. وقتی حزب امر می کند، من آماده هستم هدایت آنرا اجرا نمایم."
سوسلوف: "بسیار خوب. شما یکی از اراکین سرشناس سیاسی هستید و رهبری افغانستان غالباً تقرر شما را مثبت ارزیابی خواهد کرد."
به تابییف تقریباً وقت ندادند تا بار و بستره اش را بخوبی آماده نماید. به او خاطر نشان ساختند: " باید فوراً وظیفه اش را احراز نماید." به او حتی موقع آنرا ندادند تا با اوضاع افغانستان بصورت کُل آشنا گردد. به او گفتند: " همه چیزها را در محل اقامت مطالعه خواهید کرد." بریژنیف حین صحبت خداحافظی به وی مشوره داده بود: " با نتیجه گیری ها عجله نکنید. نخست با چگونگی اوضاع بخوبی آشنا شوید، زندگی آنجا را درک کنید، سپس از ارزیابی های خود گذارش بدهید."
با پیروی از توصیهٔ مذکور تابییف الی اخیر سال ۱۹۷۹ یک تلگرام را هم به امضاء نرساند.
سفیر جدید با همسرش به تأریخ ۲۶ نوامبر به پایتخت افغانستان رسیده و پس از چند روز اعتبار نامه های خود را به امین سپرد. پوزانوف پنج روز قبل از آن کابل را ترک گفته بود. در مسکو او بلافاصله احساس حقارت کرد: نه وزیر امور خارجه و نه هم معاونین وی از سفیر اسبق به خاطر فعالیت های طویل المدت وی به حیث سفیر اظهار امتنان ننموده، نظر او را در مورد افغانستان نپرسیدند. به پوزانوف فهماندند که "مقامات" از نتایج فعالیت های او در افغانستان ناراضی استند. پوزانوف بزودی تقاعد خود را گرفته و در بلند منزل مشهور و تأریخی که در ساحل دریای مسکو مقابل کرملین قرار دارد تا آخرین دقایق حیات به سر برد.
یک روز پس از ارائهٔ اعتبار نامه ها سفیر تابییف مجدداً به دیدار امین رفته به او خبر داد که رهبری شوروی با مسافرت رسمی رئیس دولت افغانستان به مسکو موافقت نموده است. البته مسکو در این وقت حکم اعدام امین را صادر کرده بود ولی سفیر نباید از این موضوع در جریان گذاشته می شد. تابییف با صداقت تمام با امین روی جزئیات مسافرت قریب الوقوع وی منجمله گرافیک ملاقات ها و پروگرام کلتوری بحث می کرد. تابییف بزودی پی برد که در چی یک وضعیت پیچیدهٔ قرار گفته است. او هیچ معلوماتی در مورد افتراق در حزب دیموکراتیک خلق نداشت، قبلاً هیچگاهی نه از " خلق" شنیده بود و نه هم از " پرچم"، حساسیت ها و کشیدگی های موجود در میان لیدران افغانستان را درک نمی کرد و بالاخره از به قتل رسانیدن بی رحمانهٔ تره کی حدس نمی زد. در حقیقت همین مسائل فوق الذکر بودند که بیشتر محتوای اوضاع این کشور را تشکیل می دادند. صرف در آخرین روزهای ماه دسمبر فیکریت تابییف پی می برد که مخالفین امین «کارمل، گلابزوی، سروری. . .» در مسکو بودند و انتظار برگشتن به کابل را داشتند، و اینکه پلان از بین بردن امین از اخیر تابستان در " لوبیانکه"(مقر کی. جی. بی.) و " یاسینیووا" (مقر ادارهٔ کشف خارجی) نسج می گرفت. تابییف به چیزهای زیادی دیگر نیز از زندگی افغانستان پی می برد، او برای آن، وقت کافی خواهد داشت.[14]

---

[12] ایالت مردم تاتار که در میان کوه های اورال و سواحل دریای مشهور والگا قرار دارد اکنون جمهوریت خود مختاری در ترکیب فدراسیون روسیه است.
[13] اعضای حزب کمونیست قبل از دریافت حق شمولیت در این حزب باید مدت طولانی را در سازمان جوانان که به نام " کمسمول" یاد میگردید، سپری مینمودند.
[14] توضیحات نویسندگان: فیکریت تابییف طی مدت هفت سال سفیر شوروی در افغانستان باقی ماند.

تابییف هنگام ملاقات ها با امین کوشش می کرد از چوکات رسمیات خارج نگردد و فاصله داشته باشد. رئیس دولت افغانستان نیز عجله نمی کرد با وی روابط نزدیک را تأمین نماید. او نیز تابییف را مطالعه می کرد. امین صرف یک بار نتوانست از تهدید مستقیم خودداری کند، او گفت:
" من امیداوار هستم شما از فعالیت های سلف خود درس های خوبی را گرفته باشید؟
تابییف بدون آنکه خود را باخته باشد از ارتفاع قد کوتاه خود بالا، به منشی عمومی نگاه کرد. چنین احساس می شد که کنترول را بالای خود از دست خواهد داد و حرف سختی به امین خواهد گفت. اما دروس مکتب کهنه به هدر نرفته بودند، او بدون توصل به تفصیلات گفته بود:
" زندگی نشان خواهد داد."

***

در یکی از روزهای ماه نوامبر لومړی بریدمن والیری کوریلوف مأمور اوپراسیونی ریاست کی. جی. بی. ولایت اریول نزد رئیس ارگان متذکره احضار گردید. احضار یک لومړی بریدمن توسط شخص رئیس که رتبهٔ جنرالی داشت، مخالف مقررات بود: جنرال معمولاً با معاونین، آمرین بخش ها، مدیران شعبات در ولسوالی ها و نواحی ملاقات می کرد. اما ملاقات با لومړی بریدمن والیری کوریلوف نظر به ملحوظات فوق العاده صورت می گرفت.
رئیس پس از سؤال های عمومی به تلگرام رمزی که از " مرکز" رسیده بود اشاره نموده آنرا به دست کوریلوف داد. در تلگرام قید گردیده بود که بریدمن کوریلوف بدون اتلاف وقت به مرکزی تحت نام محرمی "N" اعزام گردد تا متعاقباً به یک مأموریتی الی شش ماهه به خارج از کشور اعزام شود . البته رئیس علاقمند بود تا بداند که مأمور کجا و بخاطر کدام هدف می رود، اما چون شخص با دسپیلینی بود، توانست کنجکاوی خود را مغلوب ساخته و به کوریلوف آرزوی موفقیت نموده و اظهار باورمندی کرد که وی اعتماد رهبری را برآورده خواهد ساخت.
کوریلوف در عکس العمل مختصراً خاطر نشان ساخت: " اطاعت می شود، شایستهٔ اعتمادی که بالای من شده خواهم بود." سپس دست آمرش را که به طرف او دراز گردیده بود فشرده و نزد مدیر محاسبه رفت تا سفر خرج خود را تسلیم شود.
کوریلوف بلافاصله پی برد که او را مجدداً به افغانستان می فرستند. او با خشنودی، یا بهتر است گفته شود با یک نوع راحتی این خبر را شنید. او قوت سحر آمیز افغانستان را احساس کرده بود. واقعاتی که او طی تابستان شاهد و اشتراک کنندهٔ آنها شده بود او را بطور عجیبی بطرف خود کش می کردند. در مقایسه با وظایف روتین که کوریلوف در یک ادارهٔ ولایتی انجام می داد، جائیکه او باید از " طلوع تا غروب آفتاب" قرار می داشت و پطلون خود را فرسوده می ساخت و به اصطلاح " پلان ها " را تطبیق می کرد و کاغذ ها را با گذارش های میان تهی پُر می ساخت و در برابر آمرین سر خم می کرد و در یک کلمه یک زندگی بدون مفهموم را (ولو که افسر هم نامیده می شد) پیش می برد، افغانستان جایی بود که در آن واقعات بزرگ و هیبتناک، غیر قابل تصور و احتمالاً مرگ آور رخ می داد.
کوریلوف با خود می اندیشید: " چون از طریق تلگرام رمز شده احضارم می کنند، آنهم عاجل، این بدان معنی است که در آنجا چیز جدی در حال وقوع است.
کوریلوف صرف با یک مشکل قبل از عزیمت مواجه شد. خانم او تاتیانه، تو گوئی شگون بدی را احساس کرده بود به او قاطعانه گفت: " تو هیچ جا نمی روی." اما وقتی درک کرد که شوهرش به حرف او نمی کند و در هر صورت خواهد رفت، مهر سکوت به دهن زد و الی مشایعت وی تا ستیشن ریل با وی تقریباً هیچ حرف نمیزد، از او آزرده بود.[15]
در مرکز "N" که در بالاشیخه (حاشیهٔ شرقی مسکو) قرار داشت پس از ورود به بلاک لیلیه او بلافاصله در میان دسته ای از "دیورسانت های" آشنای خویش قرار گرفت. این ها کسانی بودند که با آنها یا یکجا درس خوانده بود و یا هم از کورس های قبلی بودند. منسوبین مذکور از همه قلمرو شوروی بوده ، همه بسیار هیجانی بوده و پیشنهاد می کردند تا به افتخار دیدار مجدد بنوشند و با سر و صدا بحث می کردند که آنها را کجا خواهند فرستاد. کلمهٔ " افغانستان" بیشر به گوش می رسید.
روز بعد آمر مرکز "N" دگروال بویارینوف جنگجویان را فراخوانده تأئید کرد: " روندهٔ افغانستان هستیم. همه در جاهای خود قرار داشته، مرکز را ترک ننمائید و در حالت دایمی آماده باش قرار داشته باشید." یک روز بعد دیویرسانتها (تخریبکاران) را داخل سرویسی نموده و به "یاسینیووا" ، به مقر ریاست عمومی اول (کشف خارجی) برای تدارکات ضروری انتقال دادند. معاون اول رئیس " کشف خارجی" کیرپیچینکو خاطر نشان ساخت که جنگجویان "زینیت" در افغانستان وظیفهٔ نهایت مهم دولتی را انجام خواهند داد. اینکه این " وظیفه چی است، در این باره به آنها بعدتر توضیحات داده خواهد شد. منسوبین " زینیت" به دسته های مختلف منقسم گردیدند. در دسته ای که کوریلوف شامل آن گردید، افسران با تجربه و افغانستان شناس از " ریاست عمومی اول" و مأمورین ضد کشف نظامی بیشتر بودند. قوماندانی دستهٔ متذکره را به دوش دگروال الکساندر گولوبیف انداختند که بلافاصله به اعضای دسته معرفی گردید. الکساندر گولوبیف که بیلاروس تبار آرام و با اتوریته ای بود فوراً مورد پسند کوریلوف قرار گرفت. دگروال مذکور عادت نداشت کومه های خود را باد داده و نشان بدهد که آمر است. در عین حال گولوبیف چند مشورهٔ خیلی مفید

[15] حین عملیات برای از بین بردن امین (هجوم بر قصر تاج بیک) والیری کوریلوف زخم شدیدی برمیدارد.

در مورد آنکه جنگجویان چی را باید با خود بگیرند، چی را باید بپوشند. . . داد. کوریلوف با خود فکر می کرد: " با چنین یک شخصی می توان به "عملیات اکتشافی" [16] رفت.
قوماندان دسته نیز کدام چیز مشخصی در مورد عملیات عنقریب به زبان نیاورد. در عین حال تأکید کرد که منسوبین "زینیت" مسؤولیت خطیری بدوش دارند و باید شایستگی اعتمادی را که حزب و حکومت بالای آنها نموده به اثبات برسانند، و سائر حرف هایی از همین قبیل. . .
جنرال کیرپیچینکو به عنوان سخن اختتامیه از عقب میز برخاسته در حالیکه همه منسوبین را از نظر جدی خویش می گذراند افزود: " باید خاطر نشان بسازم که انجام وظیفهٔ آیندهٔ شما احتمالاً خطر زندگی را برای شما در قبال داشته باشد. بنابرین ما قصد داریم واحد شما را بصورت قطع بر بنیاد اصل داوطلبی ترتیب نمائیم." جنرال صدایش را بلندتر ساخت: " من تأکید می کنم، هر یک شما بدون آنکه هراسی از عواقب داشته باشد می تواند از اشتراک در این عملیات اجتناب ورزید. خوب فکر کنید. با استفاده از عقل سلیم، توانائی و امکانات خود را توول و ترازو کنید، در مورد عواقب فکر کنید. مکرراً خاطر نشان می سازم هر کسیکه بخواهد نظر به دلایلی از انجام مأموریت در افغانستان صرف نظر نماید، موضع وی از طرف رهبری درک خواهد شد. چنین کسانی استند؟"
در تالار خاموشی تشنج باری حکمفرما گردید. هیچکس دستش را بالا نکرد، از جایش برنخاست.
جنرال با راحتی آشکار سخنانش را به پایان رسانیده گفت: " هیچکس نیست؟ در اینصورت به همه آرزوی موفقیت می کنم."
حین برگشت به بالاشیخه ناوقت های شب در سرویس یکی از منسوبین "زینیت" کوریلوف را مخاطب قرار داده گفت: " بیادت است، تو می گفتی چیزهایی را که به ما می آموزانند در زندگی واقعی به درد نمی خورند، اینک ثابت می شود که به درد می خورد."
کوریلوف موافقت کرد: " بلی همینطور است. به نظر می رسد که زمان ما فرا رسیده است."
کسی از میان تاریکی سرویس صدایش را بلند نموده گفت: " ای بابا، پشت این گپ ها نروید، خواهید دید، باز در کابل مأمورین سفارت را حفاظت خواهیم کرد."

چند روز بعد منسوبین گروپ "زینیت" را نخست به شهر تاشکند برده و در آنجا یونیفورم عادی سربازان را به تن همه نموده و سپس به پایگاه نظامی هوائی افغانستان در بگرام انتقال دادند. مطابق پلان گروپ "زینیت" گویا برای انجام وظایف انجینیری و تخنیکی به کمک جزوتام مستقل و خاص جی. آر. یو. (کشف نظامی شوروی) که بعدها آنرا به نام " کندک مسلمان ها" یاد خواهند کرد فرستاده شده بود. کندک مذکور مدت ها پیش داخل افغانستان گردیده و در بگرام مستقر شده بود.
افراد " کندک مسلمان ها" با تعجب از منسوبین "زینیت" می پرسیدند: " اگر شما انجینران مین پال استید، پس وسایل تخنیکی شما کجاست؟"
گولوبیف با اطمینان کامل به آنها می گفت: " می رسند." در تفاوت با " سربازان عادی" گروپ "زینیت"، گلوبیوف بالای شانه های خود پلیت های خورد ضابتی داشت و بعضاً جایی می رفت و دیر زمانی از انظار ناپدید می بود.

در این میان در پایگاه نظامی بگرام هر روز طیاره های ثقیل ترانسپورتی فرود آمده و با خود نظامیان، اسلحه، تجهیزات نظامی و زرهپوش ها را انتقال می دادند. فارغان کورسهای " بالاشیخه" را از سراسر شوروی جمع آوری می کردند و با شتاب به افغانستان اعزام می داشتند. همه چیزها گویای آن بود که بزودی در اینجا شورماشور عظیمی برپا می شود.

***

دو هفته از صحبت ایوانوف با اوسادچی و بوگدانوف که طی آن او بطور اشد محرم خبر داده بود که در " بالا" فیصله بعمل آمده است تا منبعد " بالای نیروهای سالم در حزب دیموکراتیک خلق" حساب شود، می گذشت. اما از مسکو هیچگونه هدایت مشخصی در این رابطه مواصلت نمی کرد. آمر دفتر کی. جی. بی. در کابل می دانست که اوضاع باید دگرگون گردیده و گره گشوده شود. علایم زیادی به این ادعا اشاره می نمودند، و قبل از همه از ورود همهٔ روزهٔ چهره های جدید از "مرکز": منسوبین واحد های خاص، افسران ادارهٔ ضد کشف، عده ای از جنرال های اسرار آمیز از وزارت دفاع شوروی. می شد درک کرد که بند و بست عملیات بزرگی گرفته شده است. اما این عملیات چگونه خواهد بود و به کدام نتیجه خواهد انجامید؟ آیا نیروهای مخالف دست به قیام خواهند زد؟ یا تمام کارهای سیاه را شوروی ها پیش خواهند برد؟ "مرکز" خاموش بود، و به همین دلیل بوگدانوف و اوسادچی با وجود دلهره ای که داشتند در پی آن شدند تا مواضع اوپراسیونی خود را پیرامون امین ایجاد نمایند. آنها متیقن بودند: باید برای هرگونه چرخش ها آماده بود. اینکه حوادثی اتفاق خواهند افتید آنها شک نداشتند.
به منسوبین "زینیت" پس از رسیدن به کابل وظیفه دادند تا به کشف مراکز مهم در کابل بپردازند: وزارت دفاع، وزارت داخله، عمارات حکومتی، مواصلات مخابراتی، رادیو و تلویزیون، محابس، میدان های هوائی. . . مسیر های دسترسی به این مراکز، چگونگی هجوم به آنها و طُرق عقب نشینی از آنها با دقت تمام مطالعه و بررسی می شدند.

[16] یعنی بالای این شخص میتوان اعتماد کامل داشت.

معلوم شد که مشکلتر از همه دسترسی به خود امین است. با آنکه در حلقهٔ نزدیک امین چند تن از متخصصین شوروی قرار داشتند، اما این اشخاص با کی. جی. بی. در ارتباط نبودند و بالای آنها نمی شد حساب کرد. شوروی های مذکور متخصصین رژیم غذایی ای بودند که به رئیس دولت و اعضای خانوادهٔ او مشوره می دادند. وقتی این متخصصین به سفارت می آمدند در مورد غذاهای دوست داشتنی امین، نقاط ضعف وی و تقسیم اوقات روزانهٔ اش با دقت و احتیاط تمام از آنها پرسیده می شد. قرار بود در آیندهٔ نزدیک کمیت متخصصین مذکور ازدیاد بیابد، انتظار رسیدن یک آشپز را از مسکو داشتند.
جگرن یوری کوتیپوف منسوب ریاست نهم کی. جی. بی. یکی از اشخاص دیگری بود که بنابر مکلفیت های وظیفوی مستقیماً در نزدیکی امین قرار داشت. اما با او هم که مشاور « جانداد» آمر گارد رئیس دولت بود مشکلی پیش آمد: موصوف از آمریت (ریاست نهم) خویش هیچگونه هدایت مستقیمی دریافت نمی کرد (به دلیل آنکه تا این حد تمام چیزها در خفا قرار داشته ومحرم بود). به همین دلیل بود که کوتیپوف وظایف خود را، یعنی تأمین امنیت رئیس دولت را به درجهٔ اعلی مسؤولانه و با صداقت تمام اجرا می کرد. او طور دیگری اصلاً عمل کرده نمی توانست، به او صرف یک چیز را آموخته بودند: " هیچ چیزی نباید سبب خطر و تهدید برای حیات کسی که حفاظت میکنی شود." فیصله به عمل آمد که کوتیپوف شخص مطلوبی برای انجام وظایف ظریف و حساس نیست و مراجعه به وی رد گردید. این همه مخفی گری ها و محرمیت ها در نتیجه با بسیاری از پرسوناژ درامهٔ در حال وقوع، بازی بی رحمانهٔ را خواهد کرد.

طی ماه دسمبر قرار بود اقامتگاه رئیس دولت از ارگ به حاشیهٔ کابل در آخر جادهٔ دارالامان انتقال یابد. آنجا دور از آبادی های شهر، بالای تپهٔ بلندی قلعهٔ، تقریباً کاخی باشکوه سر به فلک کشیده بود. از قلعهٔ مذکور قبلاً به حیث مقر گارنیزون کابل استفاده می شد. بلافاصله پس از "انقلاب" به کمک متخصصین آلمانی ترمیم مجدد وعمومی آنرا شروع نموده و با وسایلی که برای زیست و کار رئیس دولت ضروری است مجهز ساختند. بخاطر اعمار کاخ مذکور از هرگونه مصرف دریغ نمی کردند: در کاخ از سنگ های نیمه قیمتی همچو گرانیت، مرمر و عقیق وسیعاً استفاده صورت گرفته بود. اتاق ها ذریعهٔ قندیل های عالی کریستال روشن می شدند و فرش ها از پارکت ساخته شده بودند.
این تعمیر صرف یک زیان قابل ملاحظه داشت. در تفاوت با ارگ که در مرکز کابل قرار داشت، و به وسیلهٔ دو دیوار عریض محاط گردیده بود، قصر "تاج بیگ" (نام قصر) در زمین هموار و بالای تپه اعمار شده بود. به همین دلیل از نقطهٔ نظر امنیتی کافی آسیب پذیر بود. اما به دلیل نامعلومی امین از این بابت تشویش نداشت، او فعالانه به انتقال به آنجا آمادگی می گرفت، شخصاً جریان جابجا سازی موبل ها را در اقامتگاه، دیزاین اتاق ها و مهمانخانه ها را کنترول می کرد.
در اخیر ماه نوامبر بوگدانوف با جانداد قوماندان گارد جگرن ملاقات کرد. فقط چندی پیش همین شخص مسؤولیت حفاظت تره کی را به عهده داشت. اما به موقع به "چرخش" اوضاع پی برده و در روزهای کودتای ماه سپتمبر نه تنها "هنرمندانه" از امین جانبداری کرد، بلکه عملاً به وی وفاداری خود را ثابت ساخته و مستقیماً در قتل منشی عمومی و مؤسس حزب دیموکراتیک خلق سهم گرفت.
بوگدانوف از طریق ترجمان جانداد را خطاب قرار داده گفت: " رفیق جانداد، ما آرزو داریم به اقامتگاه آیندهٔ رئیس دولت نظری بیاندازیم و ببینیم که آیا همه چیزها از نظر امنیتی مد نظر گرفته شده اند یا خیر؟ رهبری ما در مسکو از این بابت مشوش است، مخصوصاً که تروریستها و شورشیان فعالیت های خویش را افزایش داده اند. اگر خدا نخواسته با رفیق امین چیزی رخ بدهد، به ما این را نخواهند بخشید."
جانداد با وارخطائی مطیعانه گفت: " بلی، بلی من خود می خواستم به شما این را پیشنهاد کنم. هر وقتیکه به شما مناسب باشد من حاضر هستم شما را رهنمائی کنم.
فردای همان روز ایوانوف، بوگدانوف و دیگر چند تن از افسران نمایندگی کی. جی. بی. در حالیکه جانداد آنها را همراهی میکرد به "تماشای" قصر رفتند. عمارت مذکور دور نبود، تقریباً در حدود سه کیلومتر از سفارت از طریق جادهٔ دارالامان که مستقیماً به خود قصر می انجامید فاصله داشت. قصر مذکور مجموعه ای از دو تعمیر علیحده بود.
جگرن جانداد توضیح داد: " در اینجا ما وزارت دفاع و مقر لوی درستیز را جابجا خواهیم ساخت."
سپس سرک به طرف دست چپ می رفت و در آنجا فوراً با مانعی که گذاشته بودند روبرو می شد. در پهلوی مانع پوستهٔ تجهیز یافتهٔ نظامی قرار داشت.
جانداد گفت: " از این نقطه، یعنی یک کیلومتر قبل از قصر "تاج بیگ" ساحهٔ ممنوعه آغاز می شود، دخول صرف موترهایی که جواز خاص داشته باشند امکان پذیر است. دیگر هیچگونه راهی که به قصر بیانجامد وجود ندارد."
آنروز مأمورین کی. جی. بی. توانستند با دقت تمام اقامتگاه آیندهٔ دیکتاتور افغانستان را سراپا از نظر بگذرانند: از زیر زمینی ها تا اتاق های شخصی منجمله اتاق های خواب، حمام و بارها را نیز مشاهده نمودند.
مأمورین استخبارات شوروی که از قبل آماده ساخته شده بودند کوشش می کردند حتی کوچکترین چیز را هم از نظر نیاندازند: موقعیت دروازه ها، کلکین ها، زینه ها، دهلیزها. . .
قصر از زاویهٔ احتمال اشغال مسلحانهٔ آن، نصب وسایل خاص و راه های مخفی رخنه به آن مطالعه می گردید. تمام این معلومات در همان روز با تفصیلات تمام نوشته شده، پلان هر یک از طبقات تعمیر تهیه گردیده و الی درخواست ثانی در سیفی پنهان گردیدند.

" مرکز" از این اقدام " دفتر کابل" خوددارانه توصیف بعمل آورده و توصیه نمود تا فعالیت ها بخاطر " دسترسی هرچه بیشتر به شخص مورد نظر" ادامه یابند.
بخت با بوگدانوف در اینجا نیز یاری کرد.

هنگامیکه بوگدانوف به حیث آمر دفتر "کشف" در ایران ایفای وظیفه میکرد، نزد وی برای سپری نمودن دورهٔ ستاژ مأمور آیندهٔ ادارهٔ "کشف غیر رسمی" را از ریاست (C) به نام میخائیل ت فرستادند. پس از ختم مأموریت، حسب معمول ستاژیر مذکور به مناسبت عودت خود به وطن ضیافتی برپا کرد. واضح بود که حرفی از کدام رستورانی نمی توانست در میان باشد. طوریکه معلوم شد، مأمور آیندهٔ ادارهٔ کشف قبل از آن شغل آشپزی داشته و بنابرین پیشنهاد نمود تا ضیافت و صرف غذا در منزل رهنمای وی (یکی از مأمورین"دفتر") برپا گردد. همه تکالیف را در رابطه به تهیه و آماده ساختن غذاها ستاژیر به دوش خود گرفته بود. ضیافت خوبی برپا شد. این جوان استعداد معجزه آسای حرفهٔ آشپزی را از خود نشان داد، مخصوصاً غذاهای مردم آزربایجان[17] را او بسیار مزه دار تهیه کرده بود. از آن زمان بوگدانوف در مورد سرنوشت این جوان هیچ چیزی نمی دانست.
و اینک ملاقات ناگهانی با همان جوان. بوگدانوف برای رفتن به شهر درخواست کرد تا منسوبین مسلح گروپ "زینیت" او را همراهی نمایند، طی هفته های اخیر این امر دیگر در کابل معمول شده بود. منسوبین گروپ "زینیت" در موتر "والگایی" به سفارت آمده و در برابر دروازهٔ ورودی از موتر برامده، انتظار آمدن بوگدانوف را داشتند. در همان لحظهٔ ای که بوگدانوف می خواست در "میرسیدس بنز" خود بنشیند، یکی از منسوبین "زینیت" با آواز نچندان بلند او را به نام صدا کرد. بوگدانوف سرش را دور داده و با حیرت تمام همان ستاژیر را که دو سال قبل "دورهٔ ستاژ" خود را در تهران سپری می کرد در برابر خود دید. حیرت انگیز آن بود که این مأمور آیندهٔ ادارهٔ " کشف غیر رسمی " را به "زینیت" راه داده بودند، معمولاً این قبیل اشخاص را از انظار "اضافی" حتی در داخل ریاست (C) پنهان نگه می داشتند. از این برمی آمد که ستاژیر اسبق در مأموریت های طویل المدت "بندش" های داشته است. غالباً قربانی خیانت باید شده باشد.
بوگدانوف ستاژیر اسبق خود را مخاطب قرار داده پرسید: " میخائیل تو کجا و این جا کجا؟"
میخائیل: " چون من با چند زبان شرقی، منجمله با دری بلد استم مرا به کابل فرستادند، آنها باور دارند که من در اینجا به درد خواهم خورد."
بوگدانوف فوراً درک کرد که میخائیل واقعاً هم به درد می خورد. بسیار به درد می خورد! پلان برق آسا در ذهن بوگدانوف تدوین یافت.
همان روز پس از برگشتن از شهر، او پیشنهاد خود را به شرح ذیل به "مرکز" ارسال داشت: " اعزام آشپز واقعی را که قرار بود برای خدمت به امین و خانوادهٔ او فرستاده شود، متوقف کنید و عوض وی منسوب گروپ " زینیت" به نام میخائیل ت را معرفی نمائید. جنرال ایوانوف پس از آشنائی با این پلان بلافاصله آنرا تأئید کرد.
ایوانوف خطاب به بوگدانوف: " بسیار عالی رفیق بوگدانوف، پیش بروید. تا جایی که من می توانم درک کنم، این " مأمور غیر رسمی" شما در ظرف سه روز می تواند ادارهٔ آشپزخانهٔ امین را بدست بگیرد."
بوگدانوف اعتراض کنان: " نخیر، بیائید تا یک پلان آهنین بسازیم. بگذار او فردا خاموشانه، بدون عبور از کنترول پاسپورت از بگرام پرواز نموده و به شوروی برگردد، آنجا فوراً اسناد او را به نام یک مأمور "کمیتهٔ دولتی روابط بین المللی اقتصادی"* ترتیب نموده و سپس " پاک و صفا" با دیگ و کاسه و توصیه های رژیم غذایی و اینکه امین چی را و چگونه نوش جان کند مجدداً به اینجا بر می گردد.
ایوانوف در شروع اعتراض کمرنگی نموده گفت: " وقت را تلف می کنیم." اما در نتیجه با دلایل آمر نمایندگی کی. جی. بی. موافقت کرد.
چند روز بعد خانمی که نزد امین به حیث متخصص رژیم غذایی کار می کرد تصادفاً با بوگدانوف در سفارت سرخورده با خوشحالی گفت: "
" ما همکار تازهٔ ای دریافت داشته ایم. شما بخاطر دارید که ما منتظر یک آشپز بودیم. او بالاخره آمد، به او آپارتمانی را در میکروریان دادند، ما به او کمک می کنیم تا جابجا شود. معلوم می شود که در حرفهٔ خود خوب بلد است، مگر اندکی بی جرئت به نظر می رسد، از رفتن به شهر هراس دارد."
بوگدانوف با خود فکر کرد: " بی جرئت است؟ آفرین، او باید طوری نشان بدهد که اولین بار است به کابل آمده، و در اینجا کاملاً نابلد است. از جانب دیگر برای او واقعاً هم بهتر است زیاد در کوچه و بازار نگردد، مبادا کسی از منسوبین "زینیت" او را ببیند و سلام علیکی و در آغوش گیری شروع شود. در این صورت تمام پروگرام به هم خواهد خورد."
یک روز بعد بوگدانوف توانست با " آشپز" شخصی امین ارتباط مطمئن خود را تأمین نماید. آشپز منبعد به وی معلومات لازم را در مورد تقسیم اوقات روزانهٔ رئیس دولت، اینکه کدام غذاها را ترجیح می داد، چگونگی موقعیت اتاق ها در اقامتگاه، مهمانانی که نزد او می آمدند. . .، می رساند. تا زمان معینی سفارش های دیگری به " آشپز" نمی دادند. ساعت موعود هنوز نرسیده بود.

[17] آزربایجان قبل از سال ۱۹۹۲ یکی از پانزده جمهوریت اتحاد شوروی بوده، اکنون کشور مستقلی است که در ناحیهٔ قفقاز جنوبی در سواحل بحیرهٔ کسپین موقعیت دارد.

برعلاوهٔ "سلاح مرگ آور"، یعنی " آشپز" سائر طُرق از بین بردن امین نیز تحت نظر گرفته شده بود. بطور مثال به تخریبکاران گروپ " زینیت" وظیفه داده شده بود تا امکان بمب گذاری را با قوت زیاد در یکی از جاه ها بررسی نمایند.
بوگدانوف پس از آنکه به وی گفتند که در میان منسوبین "زینیت" نشان زن خوبی است، خواست شخصاً با وی ملاقات کند.
نشان زن حین ملاقات با بوگدانوف وعده داده بود: "می توانم هدف را در فاصلهٔ الی دو کیلومتر بزنم.
بوگدانوف: " فیصدی احتمالی کدام است؟"
نشان زن: " در روشنائی روز، صد فیصد."
به تأریخ ۳ دسمبر جنرال کیرپیچینکو معاون اول جدید رئیس "کشف خارجی" بطور غیر مترقبه به کابل آمد.
این دیگر یک علامت کاملاً روشن بود: بزودی شروع می شود.

در آغاز ماه دسمبر لوی درستیز آگارکوف یکجا با معاون اش آخرومییف و رئیس عمومی ریاست اوپراسیون وارینیکوف یک بار دیگر کوشش کردند تا وزیر دفاع را از نظریهٔ اعزام قوای شوروی به افغانستان منصرف بسازند.
اوستینوف پس از آنکه به بیانات مفصل و طویل آگارکوف که از استدلال های همه جانبه برای صحت و معقولیت نقطهٔ نظر خویش استفاده کرد، گوش داد، رئیس عمومی امور سیاسی اردو پپی شیف را که همچنان در این ملاقات حضور داشت مخاطب قرار داده پرسید:
" رفیق پپی شیف، تو در این مورد چی نظر داری؟"
پپی شیف که در این زمان در مورد طرز دید و توازن قوا در "بالا" معلومات کافی داشت و آنرا خوب مطالعه نموده بود، برای مبادا از جواب مستقیم طفره رفته گفت:
" دفتر لوی درستیز همیشه نظر خاص خود را دارد."
اوستینوف در حالیکه لحن صدایش را طویل میساخت گفت: " بلی، بلی من نظر لوی درستیز را مد نظر میگیرم."
آگارکوف در پایان گفتگو از یاد برده بود که او یک نظامی است و تقریباً با تزرع از وزیر دفاع خواهش میکرد: " ما به شما بسیار امید بسته ایم، رفیق اوستینوف!"
اوستینوف عکس العملی نشان نداد."

به تاریخ ۸ دسمبر لوی درستیز آگارکوف را به جلسهٔ کمیسیون بیوروی سیاسی در مورد افغانستان دعوت نمودند. در جلسهٔ مذکور که در تالار "چارمغزی" کرملین دایر گردیده بود به دلیل نامعلومی به جای پونوماریوف (مسؤول امور روابط بین اللملی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی)،[18] حضور بهم رسانده بود. بریژنیف نیز غیر حاضر بود. لوی درستیز مجدداً اعتراضات خود را ارائه کرد. سپس اعضای کمیسیون دیر زمانی با تفصیلات اقدامات آینده را مورد بحث قرار داده و وقتاً فوقتاً از لوی درستیز سؤال هایی را مطرح می ساختند. در مورد سرنوشت حفیظ الله امین در این جلسه بحث صورت نگرفت، به نظر می رسید که در رابطه به او قبلاً فیصلهٔ قطعی بعمل آمده بود. مباحث عمدتاً روی آن چرخ می خورد که در صورت از دست دادن افغانستان چی رخ خواهد داد. آیا در خاک افغانستان " پیرشینگ های"[19] امریکایی پدیدار خواهند شد؟ از دست دادن افغانستان چی تأثیری بالای جمهوریت های آسیای میانهٔ شوروی به جا خواهد گذاشت؟ پاکستان و ایران چی اقداماتی را روی دست خواهند گرفت؟
پس از آنکه آگارکوف را مرخص کردند، اعضای بیوروی سیاسی فیصله کردند: " به قوت های کی. جی. بی. وظیفه داده می شود تا امین را از بین ببرند و "نیروهای سالم را در حزب" به قدرت برسانند، در صورتیکه اینکار بنابر عواملی صورت گرفته نتواند، در آنصورت برای تطبیق عملیات از قوای نظامی شوروی استفاده شود."[20]
اوستینوف که طی تمام این مدت خاموش بود جملهٔ مذکور را تصحیح نموده گفت: " قوای محدود، منبعد نیروهای شوروی را به نام " قوای محدود شوروی" یاد میکنیم."
یک روز بعد هنگامیکه آگارکوف باز هم تلاش کرد تا وزیر را به غیر ضروری بودن این اقدام معتقد بسازد، اوستینوف این بار نتواست با او از در مدارا پیش آید و با خشم بر مارشال خود فریاد زد:
" اعضای بیوروی سیاسی را درس ندهید! امر را اجرا کنید!

---

[18] "سوسلوف" منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی و یکی از اشخاص نزدیک به بریژنیف. او را ایدیالوژیست غیر رسمی حزب کمونیست شوروی نیز می نامیدند.

[19] راکت دو طبقه ای بالیستیک امریکایی؛ یکی از خصوصیات راکت مذکور موبیل بودن آن به شمار میرفت. (*MGM-31C Pershing II*)

[20] اعتراف مذکور با تمام وضاحت ثابت می سازد که اتحاد شوروی وقت از مدتها قبل پلان هجوم به افغانستان و اشغال متعاقب آنرا در ذهن داشت و پلان مذکور را از مدتها قبل پروگرام نموده بود. پس از آنکه کودتای ثور را توسط وابستگان خویش از میان خلق و پرچم انجام داد، در وهله های اول کاملاً آرامش خاطر احساس میکرد و شکی نداشت که به اهداف دیرینهٔ خویش، یعنی کسب کنترول بر افغانستان و در مجموع بر ناحیهٔ وسیع شرق میانه و بخشی از آسیای جنوب را بدست آوردند. ولی بمجرد آنکه درک کردند که امین شخصی است که در خود کامگی ها و قدرت طلبی های خویش حتی در برابر شوروی ها هم مقاومت خواهد کرد، پلان از بین بردن و هجوم تمام عیار را به میهن ما روی دست گرفتند.

آگارکوف در عکس العمل خاطرنشان ساخت: " اما دفتر لوی درستیز نمی تواند بی تفاوت بماند، وقتی همچو تصامیم مهم برای کشور اتخاذ می شوند."
وزیر با هیبت تمام از عقب میز کار خود برخاسته گفت: " شما بی ادبی می کنید، می خواهید از فیصلهٔ رهبری عالی کشور و ارادهٔ حزب سرکشی نموده و کار شکنی نمائید؟ من دیر زمانی است متوجه شده ام که در عقب وزیر دفاع دایم توطئه های را می بافید. بس است! امر را اجرا کنید!" اوستینوف قصداً پشتش را به آگارکوف دور داده فهماند که گفتگو به پایان رسیده است.
لوی درستیز پس از آنکه از دفتر وزیر دفاع برامد با رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی الکسی کاسیگین و معاون اول وزیر امور خارجه کورنی ینکو تماس تلفونی گرفت. هر دو با طرز دید آگارکوف موافق بودند.
آگارکوف با ناامیدی به آنها گفت: " هیچ نتیجه نمی دهد. اوستینوف آرزو ندارد حرف های مرا بشنود. بالای سخن خود اصرار دارد."

چطور اتفاق افتاد که اعضای بیوروی سیاسی فقط چندی پیش جداً و بصورت قطعی مخالف مداخلهٔ نظامی در افغانستان بودند، مگر اکنون دفعتاً مواضع خویش را یکصد و هشتاد درجه تغییر دادند و فیصله کردند تا "قطعات محدود" خود را به کشور همسایه اعزام بدارند، یعنی مستقیماً در افغانستان داخل جنگ شوند؟ این همان سؤالی است که تا کنون تأریخ نویسان و تحلیلگران را آرام نمی گذارد. ارائهٔ جواب دقیق به این سؤال امکان پذیر نیست زیرا تمام اشخاصیکه که در اتخاذ این تصمیم سرنوشت ساز ذیدخل بودند دیر زمانیست جهان فانی را وداع گفته اند، و بسیاری از اسناد یا از بین برده شده اند و یا هم هنوز مهر "اشد محرم" از آنها برداشته نشده است.

روی هم رفته مطالعهٔ دقیق آنچه باقی مانده است، تحلیل یادداشت ها، کتب، خاطرات، اسناد آرشیف، گفتگوها ثابت می سازند که: فیصلهٔ مذکور در اثر تلاقی مجموعه ای از شرایط وعوامل جدی اتخاذ گردیده و بازیگران اصلی این فیصله وزیر دفاع اتحاد شوروی مارشال دمیتری اوستینوف و رئیس کی. جی. بی. این کشور یوری اندروپوف می باشند. در حقیقت همین دو تن توانستند اعضای بیوروی سیاسی و قبل از همه منشی عمومی حزب کمونیست شوروی را معتقد بسازند که راه دیگری وجود ندارد، و تمام راه های دیگر منجر به از دست دادن افغانستان شده و جدی ترین مغلوبیت در مقابله با جهان غرب معنی خواهد داشت.
اسناد و مدارکی که روی میز اندروپوف گذاشته می شدند بدون هرگونه شک و شبهه به آن اشاره می کردند که امین شخصی است غیر مطمئن، مبهم، کسی است که از او انتظار اعمال غیر پیش بینی شده را باید داشت و بالاخره گفته می شد که او از کنترول خارج شده است. بالای امین، در ماه اکتوبر، بلافاصله پس از به قتل رسیدن ظالمانهٔ تره کی چلیپا کشیده شده بود. دیگر باید یک کار کوچکی صورت میگرفت: یعنی باید بالای آن فکر می شد تا از نظر تخنیکی چگونه امین دور ساخته شود؟ در شروع قرار بود بالای آنهائیکه بطور علنی و مخفی در داخل حزب دیموکراتیک خلق مخالف امین بودند اتکاء صورت بگیرد و آنها برای اینکار آماده شوند. سپس وقتی ملتفت شدند که مخالفین مذکور نهایت ضعیف و پراگنده استند، فیصله بعمل آمد تا امکان تشریک مساعی برای حل این کار مطالعه گردد: قرار بود افغان ها به حمایت واحد های خاص کی. جی. بی. و جی. آر. یو. شوروی عمل کنند. اما در یکی از لحظات پی بردند که این طریق نیز برای پیروزی صد در صد احتمالاً کافی نخواهد بود، و پلان مذکور به احتمال قوی باعث بروز تلفات زیاد خواهد گردید. صرف پس از آن اندروپوف با عملیات نظامی موافقت کرد.
سؤال اینجاست که: اندروپوف مؤافقت کرد یا خود آنرا پیشنهاد نمود؟

در گذارشی که رئیس کی. جی. بی. در شروع ماه دسمبر به بریژنیف فرستاده بود نامبرده اوضاع را در افغانستان وخیم ارزیابی میکرد. در راپور مذکور بازهم از تماس های مخفی امین با اسلامگرایان تند رو و ملاقات های محرم با نمایندگان امریکایی یادآوری شده بود. در راپور پیش بینی میگردید که در سطوح بالایی حاکمیت افغانستان تمایلات در مورد تغییر استقامت یک جانبهٔ افغانستان به اتحاد شوروی جان می گیرد. در عین حال برای ثبوت این ادعا مثال های از انتقادات پشت پرده که از سیاست و طرزالعمل اتحاد شوروی در افغانستان، متخصصین و مشاورین شوروی می شد یادآوری صورت می گرفت. اندروپوف بار دیگر بر آمادگی های لیدران مخالف در داخل حزب مانند کارمل، سروری... برای قیام کردن تأکید نموده و با نقل قول از افغان های نامبرده خاطر نشان می ساخت که پیروزی در چنین یک عملیاتی صرف در صورت حمایهٔ نظامی قوای شوروی امکان پذیر خواهد بود. یوری اندروپوف تأکید می کرد که در مرحلهٔ کنونی نیروها و وسایل کی. جی. بی. و وزارت دفاع که همین اکنون در افغانستان قرار دارند برای اشتراک در عملیات کافی خواهند بود. موازی با اقدامات فوق الذکر اندروپوف پیشنهاد می کرد تا در ماورای سرحد با افغانستان قطعات احتیاطی جابجا گردند تا در صورت ضرورت در عملیات آنسوی دریای آمو از آنها استفاده شود.
شواهد دست داشته نشان میدهند که اندروپوف طی آنروزها اکثراً با اوستینوف ملاقات می کرد و گفتگوهای طولانی با او می داشت.
در عین حال حقایق گویندهٔ آن است که اندروپوف در این ایام حالت ناهنجار روانی داشته و اضطراب او را آزار می داد. او از مجهولیت رنج می برد و بر مؤفقیت عملیات قریب الوقوع باور نداشت.

آنچه که ارتباط میگرفت به وزیر دفاع اوستینوف، باید گفت که او ضرورت به آن نداشت تا از اصل " کمک انتراناسیونالیستی" و " احیای اصول لینینیستی در رهبری افغانستان" به او یادآوری شود. در آن دم دیگر او خود کاملاً

معتقد شده بود که حل معضلهٔ بوجود آمده در افغانستان بدون اشتراک مستقیم قوای نظامی شوروی اجتناب ناپذیر است. او نیز دلایل نهایت جدی برای این طرز دید خود داشت.

وزیر دفاع شوروی طی سالیان متمادی از آن نظارت می کرد تا میان دو زبر قدرت آنزمان (اتحاد شوروی و اضلاع متحدهٔ امریکا) توازن ستراتیژیک حفظ گردد. این توازن، ولو نسبی، در تعداد سرگلوله های اتومی، طیاره های بم افگن، کشتی های تحت البحری، راکت ها، پایگاه های نظامی، تسلیحات عادی، مراکز نظارت از یک دیگر وغیره که ظرفیت تعرضی و دفاعی دو کشور را تشکیل می دادند تا مدتی میان دو کشور حفظ می شد. البته سؤال دیگری است که اتحاد شوروی چی قیمتی را برای این همه می پرداخت، و تا کدام حد مجبور بود اقتصاد خود را زیر ضربهٔ عظیم قرار بدهد تا مجموعهٔ (کومپلیکس) صنعتی و نظامی عقب نماند. مصارف اردو الی هشتاد فیصد درامد خالص اتحاد شوروی را نوش جان می کرد. اما از مدتی بدینسو " دشمن اصلی" (هدف اضلاع متحدهٔ امریکاست) ابتکار عمل بیشتر از خود نشان می داد، و در بعضی حصص حتی مواضع برتری را کسب می کرد. در این رابطه قبل از همه باید از نیروه های اتومی امریکا یادآوری کرد، ظرفیت کمی و کیفی آن، همچنان عصری ترین تسلیحات عادی که با استفاده از آخرین دست آوردهای تکنولوژی تولید گردیده بود. دفتر لوی درستیز شوروی گذارش می داد: " طی بیست سال اخیر کمیت تسلیحات اتومی ستراتیژیک امریکا از چهار هزار به ده هزار رسیده است، یعنی دو نیم مرتبه افزایش یافته اند. در اروپا تعداد همچو تسلیحات به هفت هزار میرسد. افزون بر آن تسلیحات دارای عامل اتومی در امتداد همه سرحدات اتحاد شوروی جابجا گردیده اند." اوستینوف را بیشتر از همه راکت های بال دار بُعد دور با اصابت دقیق ناراحت ساخته بود. امریکایی ها در نظر داشتند تا اضافه از دوازده هزار از این نوع راکتها را جابجا بسازند.
واضح بود که نصب اینگونه راکتها و همچنان راکتهای عادی بُعد متوسط در نزدیکی سرحدات شوروی تهدید عظیمی را به این کشور متوجه می ساخت. راکت های مذکور قادر بودند در ظرف چند ساعت تمام ظرفیت دفاعی اتحاد شوروی را از کار بیاندازند، قرار گاه ها، مراکز سوق و اداره و مراکز مخابراتی را منهدم بسازند.
چندی قبل حین تجمعی، اوستینوف قوماندان های خود را مخاطب قرار داده پرسیده بود: " آیا قوای هوائی و مدافعهٔ هوائی اتحاد شوروی ظرفیت آنرا دارند که در ظرف سه- چهار دقیقه پس از آنکه راکت های نوع " پیرشینگ –۲" از قلمرو اروپای غربی فیر شوند، آنها را دریابند؟" به او جواب داده بودند: " نخیر." وزیر بلافاصله هدایت داده بود تا به هر قیمتی که شود سیستم مدافعهٔ راکتی را ایجاد نمایند.
به دفتر لوی درستیز قوای مسلح اتحاد شوروی هدایت داده شد تا پلان اقدامات پیشگیرانهٔ عملیات های تعرضی را در اروپا ترتیب نماید. در نظر بود اقدامات مذکور در صورت بروز علایم حملهٔ راکت های اتومی قوای ناتو بر اتحاد شوروی عملی شوند.
در صورت پیاده نمودن اقدامات مذکور قرار بود ده ها راکت اتومی تکتیکی به اهدافی در قلمرو اروپا پرتاب گردد و همزمان با آن قطعات عظیم تانک به تعرض در عمق خاک دشمن در تمام جبهات بپردازند.
بدین ترتیب، به عبارهٔ دیگر جهان در اخیر سال های هشتاد در آستانهٔ فاجعهٔ همگانی قرار داشت. هردو جانب (شوروی و امریکا) با شک و تردید بیمار گونه و حتی جنون آمیز متوجه تحرکات و آمادگی های نظامی یکدیگر بودند و کوچکترین تغییر را در توازن جیوستراتیژیک قوا زیر نظر داشتند. در روشنائی عوامل مذکور، اوضاع در شرق میانه تشویش قابل درک اوستینوف را برانگیخته بود.
یک مسئلهٔ مهم دیگری نیز بود که وزیر را ناراحت می ساخت. در تفاوت با اتباع عادی کشور شوراها که پروپاگند رسمی کرملین آنها را معتقد ساخته بود که گویا قوای مسلح اتحاد شوروی قابلیت آنرا دارد تا هرگونه تهاجم دشمن را دفع نماید و پیروزی را در جنگ های آینده از آن خود بسازد، اوستینوف شک و تردید شدیدی در حصهٔ آمادگی های عملی و نظامی اردو و نیروهای بحری شوروی داشت. او می دانست، که در جریان تطبیقات بزرگ اخیر بسیاری از تانکها، زرهپوش ها و وسایط نقلیه نمی توانستند از پارک های خویش به علت عوارض تخنیکی بیرون شوند.
و آنعده از وسایطی که روی هم رفته از ساحات وضع الجیش خویش توانستند خارج شوند، قادر نبودند به اهداف تعیین شده برسند: انجن های وسایط تخنیکی حین حرکت در مسیر راه از کار می ماندند، عساکر و خورد ظابطان آمادگی های پائین داشته و در شرایط نچندان مغلق خود را می باختند. . . راکت ها به هدف اصابت نمی کردند، کوماندو در مناطق از قبل تعیین شده پرتاب نمی شد، وسایل مخابراتی دیر زمان بود که دیگر کهنه شده بودند، هماهنگی های لازم میان جزوتام ها و قطعات اصلاً به نظر نمی خورد، سفر بری های منسوبین در سطح پائین قرار داشت. چی در قوای پیاده و چی قوای بحری روابط مغایر تعلیم نامه های نظامی میان منسوبین حکمفرما بود، خورد ظابطان همه چیزها را می دزدیدند، افسران می نوشیدند...
در عین حال امریکایی ها مؤفق شدند اردوی مسلکی خود را ایجاد نمایند، در حصهٔ آمادگی های نظامی، تعلیم و پختگی نظامی، هماهنگی و ادارهٔ قطعات نهایت پیش رفتند. اشتراک در جنگ ویتنام و سائر مناقشات منطقوی میدان خوبی برای تمرین و کسب تجارب برای آنها شد . امریکایی ها متحرک بوده، وسایل معاصر ارتباط فضای داشتند، با اطمینان تمام و بعضاً حتی گستاخانه در هر گوشهٔ جهان عمل میکردند.
به همین دلیل بود که وزیر دفاع اوستینوف می خواست تا در افغانستان، در شرایط عینی جنگ اردوی خود را مورد آزمایش قرار داده، و در مثمریت انبارهای تسلیحات و تجهیزاتی که طی دهه ها انباشته شده بودند معتقد گردد. و "عضلات" را تمرین بدهد. در یک کلمه نظریات ارکان ها را در " میدان" ببیند. موازی با اهداف فوق الذکر، قوا باید

یکی از وظایف مهم سیاسی را نیز انجام بدهند: " به افغان ها کمک کنند تا از امین خاین نجات یابند، شورشیان را قاطعانه شکست بدهند و با افتخار مجدداً به وطن برگردند."
مارشال اوستینوف بدون شک و شبهه معتقد بود که قوا در آنجا دیر نخواهند ماند. او فکر می کرد شش ماه کافی خواهد بود، او تقریباً به شکل ذیل فکر می کرد: " داخل می شویم، وظایف تعیین شده را انجام می دهیم و خارج می شویم، احتمالاً یکی دو پایگاه را در قلمرو افغانستان می گذاریم."[21]
وزیر دفاع درست همین طور تصور می کرد و رئیس کی. جی. بی. اندروپوف با او کاملاً مؤافق بود. اما همکاران نزدیک وی و قبل از همه لوی درستیز نیکولای آگارکوف چنین فکر نمی کردند. در تفاوت با آمر خود (اوستینوف) که دنیا و موجودات را در آن از مواضع همگانی و گلوبال می دید، لوی درستیز آگارکوف به مثابهٔ یک رئیس ارکان مجرب، اوضاع مشخص را در افغانستان بخوبی مطالعه نموده بود، با تأریخچهٔ تلخ مهاجمین انگلیس در اینکشور آشنا گردیده و با صائب نظران قلیلی مسائل شرق میانه که در کمیتهٔ مرکزی، وزارت امور خارجه و انستیتوت های اکادیمیک کار میکردند ملاقات نموده نظر آنها را در زمینه گرفته بود. به خواهش وی دانشمندان و متخصصین گذارشاتی را در مورد افغانستان ترتیب داده که در آنها منجمله نظر خویش را پیرامون حضور نظامی شوروی در آنجا نیز ابراز نموده بودند. نتیجه گیری های صائب نظران مذکور خوشبینانه نبود: " حضور نظامی اتحاد شوروی تشدید بعدی جنگ را در پی خواهد داشت که منجر به اشتراک قوای شوروی در آن خواهد شد. غرب بدینترتیب بهانهٔ خوبی درخواهد یافت تا کمک های خود را به مخالفین مسلح افزایش قابل ملاحظه ببخشد. حیثیت اتحاد شوروی در صحنهٔ بین المللی آسیب جدی خواهد دید، حتی دشوار خواهد بود تا حقانیت این اقدام را به دوستان شوروی در کشورهای سوسیالیستی توضیح کرد. در یک کلمه باخت ها از همچو یک اقدام به مراتب بیشتر از دست آوردها خواهند بود."
آگارکوف بارها کوشش کرد موضع خود را به وزیر دفاع توضیح بدهد و هر بار دلایل جدیدتر می آورد. در شروع اوستینوف استدلال لوی درستیز را خاموشانه می شنید و چنین به نظر میرسید که سایهٔ شک و تردید در صورت او پدیدار می گشت، اما در آغاز دسمبر، چیزی ذهن وی را متحول ساخته بود، او با شدت سخنان لوی درستیز را قطع می کرد و نمی خواست چیزی بشنود.
روحیهٔ وزیر امور خارجه نیز تغییر قابل ملاحظه ای یافته بود. حین برگشتن ها از مقر کمیتهٔ مرکزی حزب قیافهٔ او هرچه بیشتر گرفته، عصبی می بود و در برابر سوال های محتاطانهٔ حلقهٔ نزدیک همکاران سکوت اختیار می کرد. موضع وزیر امور خارجه در رابطه به اعزام قوا هنوز هم روشن نبود، اگرچه آندری گرومیکو مثل همیشه " درست" رأی" می داد، یعنی طوریکه لئونید بریژنیف می خواست.

***

ببرک کارمل و یاران نزدیک او بیش از یک ماه بود که در یکی از مراکز " ریاست اول عمومی" (کشف خارجی کی. جی. بی.) در نزدیکی های مسکو به سر می بردند. در این میان تمام وظایف تعیین شده و نقش ها تقسیم گردیده و اسناد ترتیب یافته بودند. خطابهٔ کارمل عنوانی مردم افغانستان که قرار بود فوراً پس از تعویض حاکمیت از طریق رادیو پخش گردد در کستی ثبت شد. در عین حال لیست ترکیب جدید شورای انقلابی، بیوروی سیاسی و حکومت افغانستان در حال به توافق رسیدن بود. در تمام ارگان های فوقاً یاد شدهٔ دولتی و حزبی مواضع اول به کارمل واگذار میشد. بحث روی آنکه کی ها باید از حلقهٔ نزدیک به امین اعدام گردد و کی ها به زندان افگنده شوند جریان داشت.[22]
در چشمان کارمل حین ملاقات ها با "راهنماها" از ادارهٔ " کشف خارجی" همیشه یک سوال گنگ خوانده میشد: " چی وقت؟" انتظار بالای کارمل تأثیر خفقان آور میکرد.
بیشتر از همه، الکسی پیتروف از آنها دیدن میکرد.
او خطاب به افغانهای فراری میگفت: " اوضاع باید آماده شود. اندکی دیگر هم صبر کنید."
در اخیر ماه نوامبر سروری، گلاب زوی و سائر مخالفین داخل حزب که از سراسر جهان جمع آوری گردیده بودند به نزدیکی های سرحد با افغانستان انتقال یافتند.

و اینک، در یکی از روزهای فولادی رنگ ماه دسمبر پیتروف خبر داد:
" فردا به تاشکند پرواز میکنیم و از آنجا نظر به اوضاع به بگرام خواهیم رفت."
چهرهٔ تاریک کارمل، تو گوئی به یک بارگی روشن شده بود. او از فرط خشنودی الکسی را در آغوش کشیده، سپس در حالیکه تبسم جلا داری در چهره اش نقش بسته بود رو به اناهیتا راتبزاد نموده گفت:

---

[21] اینکه چی دلیلی برای هجوم و اشغال افغانستان نظامیان و رهبری کمونیستی اتحاد شوروی در سر داشتند، اهمیت ندارد، مهم آن است که از جنبهٔ حقوقی تمام مسؤولیت بدوش رهبری اتحاد شوروی میباشد که فیصلهٔ هجوم و اشغال غیر قانونی و فاقد هرگونه بنیاد حقوقی را بر افغانستان روا داشتند.

[22] حیف و صد افسوس که تصامیم سرنوشت ساز در مورد ادارهٔ آیندهٔ افغانستان در دفاتر مخفی استخبارت کشورهای بیگانه بعمل می آیند و برخی از "وطنداران" مانند کارمل، سروری، وطنجار... تن به چنین شرمساری های تأریخی میدهند.

" من همیشه باور داشتم که عدالت در این دنیا وجود دارد. ظلم مغلوب خواهد گردید. امید به افغانستان با ما یکجا برخواهد گشت."[23]

راتب زاد که نیز با تبسم به طرف کارمل میدید گفت: " انشاالله! خدا مهربان است[24]. این یک خبر خوش است. ما به مبارزهٔ خویش ادامه خواهیم داد."

شبی که فردا باید حرکت میکردند، کارمل نتوانست یک لحظه هم چشمانش را ببندد. در برابر چشمان او حوادث ماهای اخیر مکرراً میگذشتند: انقلاب ثور که غیر مترقبه صورت گرفته بود، تحقیرهای که متعاقباً از همکاران حزبی خود از جناح " خلق" دیده بود، برکناری ها و سپس اعزام وی به پراگ، تهدید های که از امین به او مواصلت میکردند، اخبار مشوش کنندهٔ که از افغانستان می رسیدند، تضییقات که علیه رفقای او عملی میشدند، قتل بی رحمانهٔ مؤسس حزب... اما اکنون دیگر همه چیزها دگرگون خواهند شد. حزب به کمک رفقای شوروی از دشمن پاک خواهد شد، و به مسیر درست روان خواهد شد. مردم افغانستان بالاخره از مستبد رهائی خواهند یافت.[25] کارمل کدام آیدیالیست ساده ای نبود، او دشواری های مغلقی را که در برابر میهنش قرار داشت بخوبی درک میکرد: از حملات بلاوقفهٔ مخالفین مسلح که از طرف بیرونی ها تحریک میگردیدند آگاهی داشت، از فرار دسته جمعی منسوبین اردو با خبر بود، از قلت بودجهٔ دولتی، گرسنگی، فقر، بیسوادی فراگیر، کمبود طبیبان، معلمین، انجینیران... آگاهی داشت. اما اکنون که هنوز در مسکو بود و برای گرفتن بار سنگین مسؤولیت ادارهٔ دولت آمادگی میگرفت، او باور داشت که مشکلات مذکور و سائر دشواری ها حتماً رفع خواهند شد زیرا قدرت به دست اشخاص صادق و مسؤول، وطنپرستان واقعی که از آنها بدون شک توده های وسیع حمایت خواهند کرد سپرده میشود.[26]

کارمل آنقدر به حمایت مردم از خود باور داشت که او در این مورد حتی نامه ایرا عنوانی رهبری شوروی نوشت: " ... اقدامات را علیه امین معطل نسازید، همین که ما حزبی ها آشکارا از مردم دعوت نمائیم تا قیام کنند، امین در اثر فشار توده ها سرنگون خواهد شد." [27]

ببرک کارمل در آنروزها از یک چیز می شرمید. باری در مرکز محرم کی. جی. بی. که آنها به سر میبردند، "رفیق ولادیمیروف" آمد. (کریوچکوف ، رئیس ادارهٔ "کشف خارجی را به همین نام مستعار یاد میکردند). " ولادیمیروف" هنگام صرف چای بطور غیر مستقیم اشاره نمود که اگر اوضاع ایجاب کند قوای محدود اتحاد شوروی به افغانستان اعزام خواهند شد.

"ولادیمیروف" با لحن مجهولی افزوده بود: "برای حمایت از مبارزهٔ "نیروهای سالم"."

کارمل حدس زد که "مهمان" غالباً باید از مقامات عالی رتبهٔ کی. جی. بی. باشد و کوشش کرد اعتراض کند، او گفت: " مگر ما خود نیز می توانیم از عهدهٔ چنین یک کاری بدرآئیم. من در نامه ایکه به آدرس کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فرستادم خاطر نشان ساخته ام که بمجرد دعوت به قیام، امین فوراً از طرف رفقای ما که اکنون در شرایط مخفی قرار دارند و هم از طرف توده هایی وسیع مردم که از وی متنفر استند سرنگون خواهد شد. شما افغانها را نمی شناسید. من به شما اطمینان میدهم: مردم ما دیگر طاقت تحمل همچون یک ماجراجو و مستبد را ندارد."[28]

---

[23] حرکات کارمل ثابت میسازد که او واقعاً انسان کوچک و فاقد توانمندی هرگونه دور اندیشی و تحلیل عمیق حال و آینده بود. در حقیقت او از امین در قسمت دسترسی به قدرت کامل و یکه تازی صرف فرق ظاهری و بیشتر تفننی و ماجراجویانه داشت. در راه رسیدن به قدرت او نیز حاضر بود سوار بر وسایط نظامی بیگانه داخل وطن خود شود و از خوشی آنها را حتی در آغوش بکشد.

[24] هههههه، پس آنها به خداوند هم باور داشتند؟!

[25] با مطالعهٔ این پاراگراف به آدم احساس دو گانه دست میدهد: یا اینکه نویسندگان روسی و در مجموع رهبری آنوقت شوروی از ماهیت اصلی کارمل آگاهی نداشتند و فریب او را خورده بودند، یا اینکه آنها عمداً چنین جعلیات را در این اثر مهم تحقیقی خود جا میدهند. طوریکه در بالا تذکر یافت، رهبران هر دو جناح خلق و پرچم از دیدگاه های فطرتی و عملی هیچگونه تفاوتی با یکدیگر نداشتند. کارمل همانقدر در بروز و افتراق داخل حزبی به همان اندازه مقصر است که امین و تره کی. کارمل هیچگاه گامهای عملی و از خود گذری را بخاطر وحدت این حزب در عمل از خود نشان نداد، معکوساً، تمام عمر تلاش کرد تا حریفان خود را بکوبد، تحقیر کند و تمام سعی خود را بخرچ میداد تا یکه تاز و یگانه شخص مطرح در حزب و نزد شوروی ها باشد. البته اینکه شوروی ها و دستگاه استخباراتی شان لازم دیدند تا در یکی از مراحل توجه بیشتر خود را بطرف خلقی ها معطوف دارند و آنها را در همان لحظه برای اجرای کودتای هفت ثور مناسبتر یافتند، حادثه ای است اتفاقی. این انتخاب هر لحظه میتوانست پرچمی ها باشد، و هیچکسی در میان رهبری این گروه به شمول کارمل پیدا نمیشد و جرئت نمیکرد که بگوید: " نی، ما خون ملت خود را نمی ریزیم، ما اردو را علیه مردم و نظام قانونی جمهوری شهید محمد داوود سوق نمیدهیم، ما طرفدار خشونت و زورگوئی نیستیم، ما به زور خارجی ها به قدرت نمی رسیم. ما به اصطلاح "انقلاب" نمی کنیم و با استفاده از راه های قانونی و دیموکراتیک و بروز شرایط مناسب قدرت را بدست میگیرم و تا آن دم به مبارزهٔ صلح آمیز خویش ادامه میدهیم. بنابرین فرق تفکری، اخلاقی، ایدیالوژیکی میان تره کی، امین و کارمل وجود نداشت.

[26] اینگونه تذکرات صرف می توانند تبسم تلخ هر افغان چیز فهم را تحریک کند. کارمل دقیقاً تشنهٔ یک چیز بود: انتقام از امین و برخی از حریف های خویش در میان خلقی ها و دسترسی کامل به قدرت در کشور. او نه پلان و پروگرامی در ذهن قصیرش برای افغانستان داشت و نه اراده و فهم برای تدوین، ترتیب و تطبیق پلان های حیاتی برای افغانستان.

[27] این گفتهٔ کارمل یک بار دیگر نشان میدهد که در جعل سازی، تظاهر و بزرگ منشی او به هیچصورت کمتر از امین نبود. حوادث بعدی نشان دادند که تغییر حاکمیت در افغانستان از امین به او (کارمل) توسط نظامیان و منسوبین استخبارات شوروی صورت گرفت و مردم افغانستان همانطوریکه در برابر امین خون آشام از خود بی تفاوتی نشان دادند، به کارمل نیز وقعی نگذاشتند و فقط چند روز بعد قیام گستردهٔ وطنی علیه وی و حامیان خارجی اش را آغاز نمودند.

[28] بازهم حسب عادت ماجراجوئی، جعل و تفنن! حتی یک افغان عادی هم (از میان توده ها) به دعوت کارمل از جایش تکان نخورد و نمی خورد. زیرا برای مردم عادی چهره های همچون کارمل، تره کی و امین در اصل فرقی نداشتند.

"مهمان" در حالیکه مطیعانه سرش را به علامت حرمت پائین می آورد گفت: " در این هیچگونه شکی وجود ندارد رفیق کارمل. و من یکبار دیگر می خواهم تأکید کنم: این آخرین انتخاب ما خواهد بود و ما به آن صرف در صورتی متوسل خواهیم شد که درک کنیم که وظیفهٔ مذکور را بلوسیلهٔ امکانات کنونی نمی شود انجام داد. این در قدم اول؛ در قدم دوم، ولو اگر به قلمرو افغانستان بعضی از قطعات نظامی شوروی داخل هم شوند، آنها در آنجا صرف طی مدتی تغییر حاکمیت باقی خواهند ماند. بمجرد آنکه اوضاع ثبات بیابد، قوا فوراً به نقاط وضع الجیش دایمی خویش در اتحاد شوروی برمیگردند."
پس از ملاحضهٔ قیافهٔ گرفته خاطر لیدر آیندهٔ افغانستان، " رفیق ولادیمیروف" سخنان خود را با نقل قول از گفته های "بزرگان" مستدل تر ساخته، افزود:
" باور کنید، رفیق کارمل رهبری شوروی قبل از اتخاذ چنین یک فیصله ای اوضاع را دقیق و همه جانبه مطالعه نمود. و بالاخره به این نتیجه رسید که هر خطا به معنی مغلوبیت انقلاب ثور و از دست دادن افغانستان به مثابهٔ یک دوست و متعاقباً حضور نیروهای امپریالیزم در کابل خواهد بود. حین اتخاذ تصمیم ما ملحوظات فوق را در نظر داشتیم."
کارمل در حالیکه چشمان قهوهٔ رنگش به شدت به طرف " مهمان" می دیدند گفت: " شما در بارهٔ آن فکر کرده اید که اگر من همزمان با تانک های شوروی وارد وطنم شوم و در رأس دولت قرار بگیرم، مردم افغانستان با کدام دیده به من خواهند نگریست؟" [29]
"مهمان" (کریوچکوف) در حالیکه معلوم می شد خجالت زده شده است، نگاه سرزنش آمیزی به طرف الکسی پیتروف که ترجمانی گفتگو را میکرد انداخت. پیتروف در حالیکه دستهایش را تکان داده و آهسته، گوئی با خود صحبت میکند گفت: " بلی در این صورت او محبوبیتی در میان مردم نخواهد داشد."
رئیس ادارهٔ کشف شوروی که انتظار چنین یک چرخش را نداشت کوشش کرد گفتگو را تغییر بدهد:
" امیدوار هستیم که ضرورت به اتخاذ اقدامات حاد بروز نکند. نظر به معلوماتی که من در اختیار دارم، در کابل همه چیزها برای عملیات آماده استند. و من به اینجا آمده ام تا به شما مؤفقیت آرزو نمایم، و به نمایندگی از حزب و بیوروی سیاسی آن به شما اطمینان بدهم که ما مصمم هستیم با تمام جدیت از مساعی شما به خاطر برگشت به اصول رهبری لینینی در زندگی حزبی و پاک ساختن صفوف حزب تان از وجود افراد ماجراجو و خاین حمایت کنیم."
کارمل با هردو دستانش، کف دست "مهمان" را که به طرف او دراز شده بود فشرده گفت: " سپاسیبه!" (تشکر)
اکنون که دیگر فقط چند ساعت معدود به پرواز باقی مانده بود، تشویش مبهمی ذهن کارمل را مکدر می ساخت. این تشویش نه از خطرهای قریب الوقوع، نه از آنکه به امر امین مکار و زرنگ طیارهٔ حامل آنها در فضای شهر کابل سقوط داده خواهد شد، و نه هم از آنکه بمجرد پا گذاشتن به خاک افغانستان دستگیر خواهد شد، ارتباط نداشت. تشویش او از بابت آن بود که می تواند آشکارا آلهٔ دست کرملین گردد، و با بدرقهٔ تانکهای شوروی به تخت برسد. کارمل شخص بیسواد و کودن نبود، او بخوبی از تأریخ میهن خود آگاهی داشت، با طرز تفکر مردم خود بلد بود. او میدانست که افغانها اینکار را به او نخواهند بخشید. هیچگاه نخواهند بخشید.[30]

اگر تصور کنیم که تمام عملیات قریب الوقوع بخاطر تغییر حاکمیت در افغانستان در خفای عمیق قرار داشت، انتقال رئیس آیندهٔ دولت افغانستان در عقب اشد ترین پردهٔ مکدر و محرمیت جابجا شده بود.
کریوچکوف افسران دستهٔ خاص "A" تحت رهبری جگرن ایزوتوف را نزد خود به " یاسینیووا" (مقر ادارهٔ کشف خارجی در جنوب غرب مسکو) احضار نموده هدایت را مختصر به شرح ذیل به سمع آنها رسانید:
" به شما وظیفهٔ محافظت عده ای از لیدران کشور دوست سپرده میشود. در صورت وقوع اندک ترین حادثه با آنها شما تحت محاکمه قرار خواهید گرفت. فهمیدید؟ فردا از مسکو پرواز میکنید."
کسانی را که دستهٔ مذکور باید حفاظت میکردند، دو تن بودند: یکی مردی بود با چهرهٔ تاریک و قد متوسط با پروفیل عقابی و دومی زنی بود سبزینه، با قامت شاهانه که چهره اش همیشه دوستانه مینمود.
اینکه این اشخاص کی ها استند و کجا باید پرواز نمایند، به ایزوتوف و افسران وی نگفته بودند. جگرن دستهٔ خود را که از چهار نفر تشکیل یافته بود برای مبادا تا حدی که امکان داشت مسلح ساخت. در میدان هوائی " ونوکووه"[31] دو مأمور ادارهٔ "کشف خارجی" پیتروف و چیچیرین به آنها ملحق گردیدند. اینها نیز تا یک زمانی مهر سکوت بر لب بسته بودند. پیلوت شخصی اندروپوف به نام ناگانوف پس از آنکه مهمانان را در سالون طیارهٔ Tu-134 استقبال کرد گذارش داد:
" رفیق ببرک کارمل! عملهٔ طیاره برای پرواز از مسکو به تاشکند و متعاقباً به بگرام آماده است."

---

[29] هههههه، احسنت به این وقاحت. شخصی که ساعاتی پیش یکجا با مأمورین کشف خارجی شوروی ترکیب ادارهٔ آیندهٔ خود را ترتیب میداد، به توصیهٔ آنها فیصله میکرد که کی به زندان و کی به دار آویخته شود، خوب میدانست که امین و طرفدارانش نه توسط افغانها بلکه توسط نظامیان شوروی عنقریب از بین می روند و او متعاقباً صرف و فقط میتواند سوار بر تانک شوروی به کابل برسد و بالای " تخت" بنشیند، اکنون قیافهٔ مهم، حق بجانب و حتی "اندوهگین" بخود میگیرد و میگوید: " مردم به طرف من چگونه خواهند نگریست؟"
[30] بلی، این درست است، مردم افغانستان مزدوران و دست نشانده های بیگانگان را نمی پذیرند و هیچگاه نمی بخشند. طوریکه ح.ادث بعدی نشان داد مردم افغانستان الی برکناری رژیم دست نشاندهٔ خلقی ها و پرچمی ها به مبارزه پرداختند.
[31] میدان هوائی مذکور عمدتاً برای مشایعت و پذیرائی مهمانان عالی رتبهٔ خارجی بکار گرفته میشد و در حاشیهٔ غربی مسکو قرار دارد.

شخصی که قیافهٔ تاریک داشت و او را به نام ببرک خطاب کردند دست پیلوت را دوستانه فشرده و در حالیکه خانم همراهش را پیش از خود راه می داد، به سالون اولی، جائیکه برای اشخاص طراز اول مد نظر گرفته شده است رفت.
پیتروف به عقب آنها رفته و همکار وی اندکی معطل گردیده و ایزوتوف از موقع استفاده نموده پرسید:
" شما اقلاً به ما بگوئید که این بگرام در کجا موقعیت دارد؟ در کدام کشور؟"
چیچیرین با تعجب تمام اعضای گروپ را از نظر خود گذرانده گفت:
" یعنی چی؟ آیا به شما نگفته اند؟ در افغانستان موقعیت دارد."

یکی از دگروال های ادارهٔ کی. جی. بی. جمهوری ازبکستان که از آنها در میدان هوائی تاشکند مستقیماً در نزدیکی زینهٔ طیاره استقبال کرد، خبر داد که پرواز به طرف بگرام فعلاً معطل است. او افزود:
" هدایت داده شده است تا شما در یکی از ویلاهای سکرتر اول کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست جمهوری ازبکستان جابجا شوید.
مسافرین همه در سه عراده "والگا" که کلکین های آن با پرده بسته شده بود نشسته و به اقامتگاه رشیدوف [32] که در حاشیهٔ شهر قرار داشت رفتند. انتظار پرواز بعدی چند روز طول کشید. طی این مدت زمان منسوبین دستهٔ "A" (آلفا) بدون سرو صدا تثبیت نمودند که از رئیس جمهور آیندهٔ (مطابق متن روسی) افغانستان و رفیقهٔ سرسپردهٔ وی حفاظت می کنند. به همه، منجمله اناهیتا راتب زاد یونیفورم سربازی بدون پلیت و نشان که شامل: بالاپوش های فولادی رنگ، موزه، کمربند، زیرپیراهن و پتلون بود توزیع شد.
ویلای رشیدوف توسط منسوبین کی. جی. بی. جمهوری ازبکستان بخوبی حفاظت می شد و بدین ترتیب ایزوتوف و همکارانش از این بابت تشویش خاصی نداشتند. ساعتیری عمدهٔ آنها طی مدت انتظار ماهیگیری در جویبار ویلا بود. البته واضح بود که " مهمانان" را یک لحظه هم نباید از نظر دور داشته باشند. ضابط جوان میشا گولوواتوف باری کارمل را حین قدم زدن در صحن محاط شدهٔ ویلا همراهی می کرد. در همین اثنا به طرف آنها از راه دیگری محافظ محلی سوار بر بایسکل آمد. بمجرد دیدن افغان، محافظ مذکور، مطابق امر، فوراً از بایسکل پائین آمده خود را به زمین انداخته، صورتش را کاملاً با دستانش پنهان نموده و تا زمانیکه "مهمانان" از انظار پنهان نشده بودند همین طور به زمین افتیده بود. بدین ترتیب سطح محرمیت را میتوان تصور کرد.
ناگفته نماند، پس از آنکه آنها مجوز پرواز را دریافتند، این محرم بازی ها کم بود به قیمت حیات آنها تمام شود. طیارهٔ شخصی Tu-134 اندروپوف ناوقت های شب در میدان هوائی بگرام فرود می آمد. بنابر دلایل امنیتی چراغ های نشست را در میدان هوائی خاموش ساخته بودند. با وجود آنکه طیاره برک های پراشوتی خود را باز نموده بود، اما بازهم کم بود طیاره از خط رنوی خارج شود. صرف معجزه و مهارت پیلوت باعث شد تا از وقوع فاجعه جلوگیری صورت بگیرد. پس از آنکه طیاره در دورترین کنج میدان هوائی توقف کرد، منسوبین گروپ "آلفا" از طریق زینهٔ متحرک پائین آمده و سلاح به دست به چهار اطراف طیاره پراگنده شده کمین گرفتند. دقیقهٔ بعدتر جیپ های که در آنها افسران مؤظف " کشف نظامی" قوای مسلح شوروی در پایگاه نظامی بگرام و معاون قوماندان قوای کوماندو جنرال گوسکوف قرار داشتند برق آسا رسیدند. همه مسافرین طیاره را فوراً با اشیا و اسباب شان در موترها جابجا نموده و به مقر "کندک مسلمان" بردند.
کارمل و اناهیتا را در زیر زمینی سمنتی جابجا ساختند، در آنجا برق بود ولی سردی طاقت فرسا بیداد می کرد. آن سال زمستان به افغانستان وقتر از سالهای دیگر فرا رسیده بود. در ماه دسمبر، شبها حرارت هوا به منفی بیست درجه تقرب می کرد.
پیتروف در تاریکی منسوبین " آلفا" را مخاطب قرار داده گفت: " در حالت آماده باش نظامی باشید. شب به کابل میرویم"، و در تاریکی ناپدید گردید.

***

مارشال آگارکوف (لوی درستیز قوای مسلح شوروی) آخرین تلاش خود را به خرچ داد تا اعضای بیوروی سیاسی را معتقد بسازد که از نظریهٔ اعزام قوا به افغانستان منصرف شوند. قبل از آن آگارکوف یک بار دیگر با قوماندان عمومی قوای پیاده پاولوفسکی، معاون خود آخرومییف و رئیس عمومی اوپراسیون وارینیکوف مشوره کرد. پاولوفسکی که هنوز هم به علت گوش ندادن به استدلال های وی از وزیر دفاع آزرده خاطر بود، یکبار دیگر با سردی چیزهایی را که در نتیجهٔ سفر دو ماههٔ خود در افغانستان دیده بود و قبلاً در راپورها و گذارشات خود تذکر داده بود برشمرده در خاتمه تأکید کرد:
"عکس العمل اکثر افغان ها در برابر قطعات و جزوتام های اردوی خارجی در قلمرو آنها منفی خواهد بود. آنها فطرتاً با چنین یک چیزی موافقت کرده نمی توانند. بنابرین آنها سلاح بدست خواهند گرفت و علیه ما به پا خواهند خاست. در عین حال آنها به ضد این انقلابی های افغان که قوای ما را به آنجا دعوت کرده اند نیز قیام خواهند کرد. این بدان معنی است که اوضاع در آنجا وخیمتر خواهد شد."

---

[32] شرف رشیدوف در این زمان به حیث عضو هیأت رئیسهٔ شورای عالی اتحاد شوروی، عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و سکرتر اول جمهوری ازبکستان در ترکیب شوروی ایفای وظیفه می نمود.

وارینیکوف به نوبهٔ خود تأئید کرد: " نبردها شکل یک جنگ واقعی و بزرگ را به خود خواهند گرفت. بنابرین من شک دارم که این قوای محدودی را که ما به آنجا می فرستیم پیروز خواهد شد. ما مجبور خواهیم شد آنرا افزایش بدهیم، یعنی قوای بیشتر اعزام بداریم. به اساس پیشگوئی های ما، بخاطر آنکه اوضاع را در آنجا بدرستی تحت کنترول داشته باشیم، لازم است الی دو صد هزار منسوب نظامی در این کشور داشته باشیم، چیزی که در شرایط کنونی اصلاً امکان ندارد. ما حالا فاقد چنین امکانات بوده و در آیندهٔ نزدیک نیز فاقد آن خواهیم بود."
آخرومییف محتاطانه خاطر نشان ساخت: " اما رهبری ما دلیلی بسیار قوی دارد، و آن تشویش از خیانت احتمالی امین است. دستگاه اندروپوف به آن عقیده است که امین مخفیانه با امریکایی ها همکاری می کند. از قرائن چنین برمی آید که امین آخرین روزهای خود را در کرسی های عالی افغانستان سپری می نماید و رفقای ما در کمیتهٔ مرکزی در مورد تعویض حاکمیت نگران هستند. اردوی افغانستان از کی طرفداری خواهد کرد؟ آیا شورشیان از اوضاع مذکور برای تحکیم مواضع خویش استفاده نخواهند کرد؟" و در حالیکه آگارکوف را مخاطب قرار می داد گفت: " شما بهتر از من با موضع " همسایگان" (هدف مأمورین امور استخباراتی است) آشنائی دارید."
آگارکوف سرش را تکان داده مختصراً گفت: " بلی، من در جریان استم."
پاولوفسکی با نا امیدی دستش را تکان داده گفت: "یعنی اینکه موضع "همسایگان" پیروز شد! در کابل کوشش کردند ما را معتقد بسازند که امین اجنت سی. آی. ای. است، اما کدام ثبوت برای این ادعا آورده می شد؟ فقط یک چیز: که حین تحصیل در پوهنتون امریکا، او رئیس اتحادیهٔ محصلین افغان بود. گفته می شد که گویا اینگونه محصلین را امریکایی ها بلافاصله استخدام می کردند. دیگر ثبوتی آورده نمی شد. این تمام ثبوت ها است. من می خواهم مکرراً خاطر نشان بسازم که بارها با امین ملاقات کرده ام، ساعت ها با او گفتگو داشته ام و از صحبت هایی خود به این نتیجهٔ راسخ رسیده ام که امین شخصی است وفادار به اتحاد شوروی. او چندین مرتبه از رهبری شوروی خواسته بود تا در مسکو او را بپذیرند، هم در زمان تصدی صدرات و هم بعدتر وقتیکه در رأس دولت قرار گرفت. او می خواست تا زعامت شوروی با او ملاقات کند، به حرف هایش گوش بدهد و حمایت نماید. اما، ما در جواب این همه از او مخبر ساختیم. . .، هی، هی، چی بگویم. . ."
وارینیکوف در حالیکه با گرمی تمام از حرف های پاولوفسکی پشتیبانی می کرد به نوبهٔ خود افزود: " و این باور واهی که گویا قوای ما در صورت دخول به این کشور صرف در گارنیزیون ها مسقر باقی می مانند و به اشتراک در جنگ کشانیده نمی شوند!؟ نخیر، قوا حتمی به جنگ کشانیده می شوند. تابوت ها خواهند رسید. ما چی دلیلی به مردم خود خواهیم داشت؟ و به جامعهٔ بین المللی موضع خود را چگونه توضیح خواهیم کرد؟ ما را فوراً به تهاجم متهم خواهند کرد."
آگارکوف بارها استدلال های مشابه را شنیده بود. و کاملاً با آنها موافق بود. لوی درستیز اکنون در وضعیت سخت و پیچیده ای قرار داشت. از یک طرف، به حیث لوی درستیز و معاون اول وزیر دفاع، او مکلف بود از امر اطاعت نماید و فوراً به اجرای آن بپردازد. از جانب دیگر. . . به مثابهٔ یک قوماندان مجرب و آگاه امور سیاسی، تمام عواقب این اقدام را برای اردوی خود، برای کشور و برای آینده بخوبی تصور می کرد. پیش بینی های بدی ذهن او را مغدوش می ساختند. آگارکوف، کسیکه که شخصاً در تدوین و تصویب پلان های حملات هوشدارانه بر کشورهای عضو پیمان ناتو سهم گرفته بود (در صورت بروز علایم آمادگی های حملهٔ اتومی بر اتحاد شوروی) و باور داشت که ضربات مذکور موفقانه خواهند بود، در وقت و زمانش در جبهات جنگ دوم جهانی با نازی های آلمانی شجاعانه جنگیده بود، و ده ها سال زندگی خود را در راه استحکام قوت دفاعی اتحاد شوروی وقف نموده بود، باور نداشت که پیروزی در کوهستان های افغانستان نصیب آنها خواهد شد، او ناملایمات فراوانی را از این اقدام انتظار داشت. بلی، او نیز به این عقیده بود که افغانستان نباید از دست برود، او این موضوع را درک می کرد، و آماده بود تا از طریق تطبیق نقشه های مختلف رژیم دوست در این کشور باقی بماند. ولی بدون اعزام و اشتراک قوای شوروی در آنجا. او نمی خواست افغانستان برای شوروی به یک ویتنام مبدل گردد، به هیچوجه نمی خواست، او طرفدار یک جنگ بزرگ نبود. آگارکوف استدلال می کرد: " چون مأمورین استخبارات ما یقین دارند که امین اجنت امریکایی ها است، پس بگذار آنها خود از یک طریقی او را دور بسازند. به نظر من بهتر است اگر از امکانات قانونی و با استفاده از مخالفینی که در داخل حزب آنها وجود دارند اینکار صورت بگیرد. بگذار عوض وی کس دیگری را که مطمئن تر باشد نصب نمایند. ما در کابل کسانی را داریم که اینکار را انجام داده می توانند. پاولوفسکی به من یادآور شده بود که کی. جی. بی. و جی. آر. یو. در آنجا پرسونل قابل ملاحظه ای در اختیار دارند، افزون بر آن همین اکنون در آنجا به تعداد پنجصد تن از جنگجویان دسته های خاص اعزام گردیده اند، و در بگرام قرار دارند و انتظار قوماندهٔ را می کشند. . . در صورت حضور قوا در آنجا، از هر طرف مورد ضربه قرار خواهد گرفت، و این درد آور خواهد بود."
آگارکوف صحبتش را با همکاران خود خاتمه بخشیده خاطر نشان ساخت: " بسیار خوب، من نظریات شما را گرفتم، تشکر." او باید مجدداً به بیوروی سیاسی می رفت.

اینبار جلسه از طرف شخص لئونید بریژنیف پیش برده می شد. وقتیکه رشتهٔ سخن را به لوی درستیز دادند، آگارکوف احساس کرد که اوستینوف دو چشمش را به او دوخته است، اینگونه نگریستن ها چیز خوبی را به آگارکوف مژده نمی دادند. نگاه های وزیر دفاع گوئی به او هوشدار می داد: " با آتش بازی نکن، ور نه پشیمان می شوی." آگارکوف هیجان خود را که قابل درک بود دفع نموده دقیق و با استدلال طرز دید خویش را ارائه نمود. او به عنوان حسن تفاهم

پیشنهاد کرد تا به افغانستان جزوتام های کوچکی برای حفاظت از مراکز حیاتی اعزام گردد، و معضلهٔ بوجود آمده از طریق سیاسی، نه از طریق نظامی حل و فصل گردد.
اندروپوف حرفهای آگارکوف را قطع نموده گفت: " کی به شما صلاحیت داده است تا در مورد مسائل سیاسی اینجا حرف بزنید. به اجرای وظایف مستقیم خویش بپردازید، سیاست را به ما بگذارید."
آگارکوف کوشش کرد اعتراض کند: " آخر من لوی درستیز استم. . ."
اندروپوف که برخلاف معمول تند بود گفت: " فقط، لوی درستیز استید. شما را به اینجا نه بخاطر آن دعوت نموده اند تا نظریات شما را بشنوند، بلکه برای آن احضار شده اید تا فیصلهٔ بیوروی سیاسی به شما ابلاغ گردد. تا متعاقباً مورد اجرا قرار گیرد. بیوروی سیاسی نظر دیگری دارد و شما از آن آگاه هستید."
منشی عمومی (بریژنیف) حاضرین را از نظر گذرانده پرسید: " رفقا، نظریات دیگری وجود دارد؟"
سوسلوف صدای جغد مانندش را بلند نموده گفت: " پیشنهاد می کنم تا از نظر رفیق یوری اندروپوف حمایت صورت بگیرد." به تعقیب سوسلوف سائر اعضای بیوروی سیاسی نیز ابراز نظر کردند.
آنروز فیصلهٔ نهائی که درج کاغذ گردیده باشد بعمل نیامد. صرف موافقت صورت گرفت که " برای مبادا" قوا باید برای اعزام به قلمرو افغانستان در حالت آماده باش درآورده شود.
تعجب آور است، اما حتی در این حالت نیز موضعگیری قاطعانهٔ آگارکوف خدشه دار نشده و او کمافی السابق بالای نظرش پافشاری می کرد. احتمالاً این اولین بار طی سال های زیاد بود که بیوروی سیاسی با چنین یک مقاومت پیگیرانهٔ یکی از رجال عالی رتبهٔ دولت روبرو می شد.

به تاریخ ۱۰ دسمبر لوی درستیز آخرین تلاش خود را بخرچ داد تا اوضاع را دگرگون بسازد. او گذارش مفصلی را که در برگیرندهٔ عناصر عمده در بارهٔ اوضاع جاری افغانستان و طُرق رفع دشواری ها در آن منعکس گردیده بود ترتیب داد. در اخیر گذارش نتیجه گیری سختی بعمل آمده بود: " پیدایش قوای اتحاد شوروی در قلمرو یک کشور مستقل عواقب ثقیل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی را در قبال خواهد داشت." گذارش مذکور برعلاوهٔ لوی درستیز از طرف آخرومییف و وارینیکوف نیز به امضاء رسیده بود. بدینترتیب همین سه تن سند مذکور را به اوستینوف آوردند.
آگارکوف حین سپردن گذارش خود به اوستینوف آخرین "قطعه ای" خود را بکار انداخته گفت: " آیا شما فکر نمی کنید که امریکایی ها قصداً ما را به یک جنگ بزرگ میکشانند؟ تا در نتیجه اتحاد شوروی را ضعیف ساخته و به حیثیت آن در برابر جامعهٔ بین المللی لطمه بزنند؟ برخی از رفقای ما به آن عقیده هستند که استخبارات امریکا خاین بودن امین و تحت کنترول قرار دادن افغانستان را ماهرانه جعل نموده و دیزنفورمیشن مذکور را عمداً به ما تلقین میکنند."
وارینیکوف افزود: " توجه داشته باشید که امریکایی ها با چی آرامش، حتی می توان گفت با بی تفاوتی به آمادگی های نظامی ما عکس العمل نشان می دهند. من شک دارم که آنها از آمادگی های ما خبر ندارند. اما ساکت هستند، اعلامیه های رسمی منتشر نمی کنند، و سر و صدا را در مطبوعات نیز به راه نمی اندازند. آنها معمولاً اینطور نمی کنند."
اوستینوف به چیزهای که شنید، هیچگونه عکس العملی از خود نشان نداد. البته او نیز در مورد چنین یک روایتی حدس میزد. باری در جمع راپورهای اوپراسیونی ادارهٔ کشف که بالای میز او گذاشته شده بودند، توجه او را اطلاعی که منبع آن مجهول بود جلب کرد. در خبر مذکور گفته می شد که امریکایی ها گویا به خواهش امین مصمم هستند کوماندوی متعددی را در ناحیهٔ میدان هوائی کندهار پیاده بسازند. این راپور واقعاً هم بیشتر به یک دیزینفرمیشن شباهت داشت.
وزیر دفاع در حالیکه خاموشی خود را حفظ می کرد، تمام گذارش آگارکوف را از نظر گذراند. در حاشیه های آن یادداشت های را نوشت. سپس در صفحهٔ اول آن امضاء نموده، گذارش را در دوسیه گذاشته و آنرا مجدداً به لوی درستیز برگردانده خاطر نشان ساخت:
" این را برای خارنوال نزد تان داشته باید."
اوستینوف روی خود را از آگارکوف دور داده، در دفتر وسیع خویش به قدم زدن پرداخت.
سپس در حالیکه مستقیماً به چشمان لوی درستیز می نگریست گفت: " دیگر ناوقت شده، ناوقت است. فیصله اتخاذ گردیده. و ما و شما باید آنرا اجرا نمائیم."
... نیکولای آگارکوف دیگر با این موضوع مزاحم وزیر دفاع نمی شد. از آنروز به بعد او و مادونان وی شب و روز مصروف آن گردیدند تا بند و بست آماده ساختن اعزام قوای عظیم نظامی را که بزودی به آن نام " قوای محدود اتحاد شوروی در افغانستان" داده شد بگیرند.
حتی بعدترها، پس از سال ها، وقتیکه قوای شوروی قلمرو افغانستان را ترک گفتند و دورهٔ آزادی بیان و علنیت به میان آمد و بسیاری از سیاسیون، نظامیان، مسؤولین امور استخباراتی با شتاب زدگی اعلام می نمودند که در اتخاذ فیصله های اشتباه آمیز قبلی شریک نبوده اند، و آنرا محکوم کردند، آگارکوف ترجیح داد سکوت را حفظ کند. آگارکوف از خود نه خاطراتی و نه هم مصاحباتی به جا گذاشت. او همینطور تربیه دیده بود.

***

رئیس کی. جی. بی. (اندروپوف) در حالیکه با قیافهٔ پر از انتظار به طرف مسؤول ریاست عمومی اول کی. جی. بی.(ادارهٔ کشف خارجی) می نگریست گفت: " چطور ولودیا، (مصغر نام ولادیمیر) وقت آن فرا رسیده است تا داخل اقدام شد. تصور کن که امر شده است. منبعد همه چیزها، یا بیشتر چیزها صرف به عمل تو و منسوبین تو مربوط خواهد بود."

حتی در تصور کریوچکوف هم خطور نمی کرد تا از اندروپوف بپرسد: " کجاست این امر؟ کی آنرا به امضاء رسانیده است؟ کدام جملات در آن درج گردیده اند؟ کریوچکوف آنقدر به اندروپوف سرسپرده بود، که بدون آنکه سخنی به لب آورده و تردید از خود نشان داده باشد هرگونه دستور وی را اجرا می کرد. دلایل زیادی باعث چنین یک سرسپردگی کریوچکوف گردیده بود: از برکت حمایت اندروپوف او به مقام های بلند دولتی راه یافته بود و به وی صادقانه احترام داشت (قابل تذکر است که رئیس کی. جی. بی. بدون شک شخصیت پر نفوذی در دولت بود). و بالاخره در میان مأمورین استخبارات شوروی بطور عنعنوی معمول نبود از آمرین زیاد سؤال شود.
سخنان رئیس کی. جی. بی. برای آمر بخش کشف خارجی غیر مترقبه نبودند. خود کریوچکوف شخص قاطع نبوده و فاقد کدام استعداد خاص تحلیلی بود. اما طی سالیان خدمت به حیث مأمور دولت او مهارت درک انتظارات یک آمر را بخوبی آموخته و یک مجری ماهر بود. اکنون نیز آرزوی آمر روشن بود، و آن عبارت از بین بردن این امین بد زاد و به قدرت رساندن "شخص سالم" و سرسپرده در افغانستان بود. باید کاری می شد تا افغانستان راه رشد سوسیالیزم را ادامه می داد، دوست و متحد مطمئن شوروی باقی می ماند. کارهای بسیاری صورت گرفته بود. کارمل، سروری و سائر لیدران حزب دیموکراتیک خلق ترینینگ های خوبی دیده بودند، و آنها مدت ها بود که می خواستند داخل معرکه شوند. افغان های مذکور عمداً به تاشکند، در نزدیکی سرحد برده شدند، تا بمجرد مواصلت قومانده در ظرف یک یا یک و نیم ساعت به کابل انتقال بیابند تا به اجرای وظایفی که قبلاً برایشان تعیین شده بود بپردازند. در خود پایتخت افغانستان مأمورین کی. جی. بی. دوشادوش پرچمی های مخفی و مخالفین از جملهٔ خلقی ها کار می کردند. در پایگاه هوائی بگرام و در کابل جزوتام های بزرگ جنگجویان خاص کی. جی. بی. و اردوی شوروی که تعداد شان به پنجصد نفر مسلح می رسید متمرکز گردیده بودند. در حلقهٔ نزدیک امین افسر کی. جی. بی. "کار" می کرد.
طوریکه تذکر یافت کارهای زیادی صورت گرفته بود، ولی نه همه چیزها. سؤالهای زیادی، منجمله سوال های پیچیده ای هنوز بی جواب باقی مانده بودند. در حقیقت از کریوچکوف خواسته شده بود تا طرح یک کودتای سیاسی و تعویض رژیم را در کشور همسایه بریزد. کشور مذکور (افغانستان) با آنکه از ساتیلیت های اتحاد شوروی به شمار می رفت، ولی دولتی بود کاملاً مستقل، چگونه به جهانیان توضیح داده خواهد شد که اتحاد شوروی بر اساس درخواست رهبری این کشور قوایش را داخل قلمرو آن نموده و پس از دخول بلافاصله رئیس دولت آنرا از بین برد؟ کریوچکوف با خود می اندیشید: "اگر مخالفین درون حزب بتوانند کارهای "ناپسند" را انجام دهند بهتر خواهد بود. در این صورت می توان اذعان کرد که این یک مسئلهٔ داخلی آنها است. اما اگر آنها از عهدهٔ انجام این کار بدر نیایند؟ از جانب دیگر با امین چی باید کرد؟ او را دستگیر کرد و به محاکمه کشانید و بخاطر ارتکاب همه جنایات به اعدام محکوم کرد؟ یا شاید او را حین عملیات تعویض قدرت از بین برد؟ به اتحاد شوروی آورد و در اینجا در حالت تجرید شده قرار داد؟
بیوروی سیاسی به اینگونه "جزئیات" نخواهد پرداخت، ارگان مذکور فیصلهٔ اصولی را اتخاذ نموده، و تمام کارهای بعدی را باید آنها، مأمورین کی. جی. بی. انجام دهند. و ارتکاب هرگونه خطا، نهایت قیمت تمام خواهد شد."
پیچیدگی موضوع در آن بود که کریوچکوف برای بحث روی این مسئله می توانست صرف حلقهٔ بسیار تنگ از افراد را دعوت نماید. سطح محرمیت به حدی بود که حتی بعضی از معاونین نیز از عملیات روی دست باخبر نبودند.
البته بهتر بود تا امین در جریان غصب قدرت از بین برده شود. این همان موقع است که میگویند: " عدم موجودیت شخص، عدم موجودیت مشکل است." پلان ترتیب یافته در ذهن کریوچکوف قرار ذیل بود: " دلیل از بین بردن امین حکم محکمهٔ فوق العادهٔ انقلابی اعلام گردد. در افغانستان روایت مذکور سؤال های زیادی به میان نخواهد آورد زیرا همه می دانند که دست های امین الی آرنج ها غرق خون استند. متعاقباً باید با دقت تمام و از قبل جواب به سؤال های حساسی که جامعهٔ جهانی، دوستان ما در کشورهای سوسیالیستی، لیدران کشورهای جنبش عدم انسلاک که افغانستان عضویت آنرا دارد حتماً مطرح خواهند ساخت آماده شوند." در همین وقت اندروپوف تو گوئی افکار کریوچکوف را خوانده بود به او زنگ زد: " ولودیا، من طرح های رفقای ما را از کمیتهٔ مرکزی در مورد حوادث قریب الوقوع به تو فرستادم. آنها را با غور ببین و نظرت را بده."
بزودی از اتاق سکرتریت پاکت سنگینی را که مملو از اسناد بود به او آوردند. تمام این طرح ها در مورد همان مسائل پیچیده ای بود که رئیس ادارهٔ " کشف خارجی" را گیج ساخته بود. یکی از اسناد مربوط "توضیح مسئلهٔ تعویض رهبری در افغانستان و اعزام قوای شوروی به این کشور بود". این سند، اساسی بود که بر بنیاد آن به سؤال های متعددی که بروز می کردند می شد جواب ارائه کرد.
در اسناد آمده بود که از ماه مارچ ۱۹۷۹ لیدران افغانستان تره کی و امین، بارها، حداقل چهارده بار از رهبری اتحاد شوروی خواسته بودند تا قوای خود را به دلیل دفع مداخلات خارجی در امور داخلی افغانستان داخل این کشور بسازند. اعزام قوا بر مواذین حقوق بین المللی که اساس آنرا " معاهدهٔ دوستی، همسایگی نیک و همکاری میان اتحاد شوروی و جمهوری دیموکراتیک افغانستان، منشور ملل متحد و تقاضاهای مکرر رهبری افغانستان تشکیل می داد گذاشته می شد.
آنچه که ارتباط می گرفت به لیدر جدید افغانستان، این موضوع باید به شکل ذیل ارائه می شد: " کارمل در اواسط ماه اکتوبر ۱۹۷۹ از مهاجرت اجباری به وطن برگشته بود، یعنی بلافاصله پس از آنکه رفیق تره کی از طرف امین به قتل رسید. کارمل که خود در حالت مخفی قرار داشت نخست با سازمان های که مخفیانه فعالیت می کردند ارتباط خود را تأمین نموده سپس در رأس رهبری این فعالیت ها قرار گرفت. رژیم امین توسط اعضای مخفی حزب دیموکراتیک خلق که از طرف همه نیروهای وطنپرست کشور مورد پشتیبانی قرار گرفت سقوط داده شد. بدین ترتیب توجیه خواهد شد که عملیات علیه امین ذریعهٔ خود افغان ها صورت گرفته، منجمله به اشتراک بعضی از کسانیکه در رهبری حزبی و

دولتی در حکومت امین بودند. قطعات نظامی اتحاد شوروی در از بین بردن امین هیچگونه سهمی نداشته اند. این قطعات صرف بخاطر آن آمده اند تا از تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت ملی افغانستان در برابر تهاجم خارجی دفاع نمایند."

سند دیگری که در آن نیز امضاء های اندروپوف، گرومیکو، اوستینوف و پونوماریوف وجود داشتند حاوی معلومات مفصل در مورد اوضاع در داخل حزب دیموکراتیک خلق و فعالیت های تخریبکارانه و افتراق آمیز حفیظ الله امین، متمایل شدن او به طرف غرب، تضییقات متداوم و علل اعزام قوای شوروی به افغانستان بود. کریوچکوف از مطالعهٔ سند مذکور طوری درک کرد که آن باید دستورالعملی برای استفاده در داخل کشور باشد و در فعالیت های تبلیغاتی و توضیحاتی در سازمانهای پائینی حزب کمونیست باید مورد استفاده قرار گیرد.
رئیس ادارهٔ کشف سپس نظر گذرایی بالای اسناد دیگری از قبیل " تأمین جوانب تبلیغاتی اقدام شوروی در افغانستان"، "طرح هدایات به سفرای شوروی در کشورهای سوسیالیستی" ، "طرح نامه به نمایندهٔ دایمی اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد"، "طرح نامه به اعضای اصلی و علل البدل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست، اعضای کمیته های مرکزی حزب کمونیست جمهوریت های شوروی، ولایات و مناطق" و همچنان طرح تلگرام تبریکه به آدرس رئیس شورای انقلابی، منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، صدراعظم این کشور رفیق کارمل ببرک (مطابق متن روسی) به مناسبت انتخاب وی به کرسی های فوق الذکر، انداخت.
نزد کریوچکوف در رابطه به اسناد متذکره هیچگونه ملاحظاتی بوجود نیامد، تمام آنها بطور اساسی آماده شده بودند و رفقا از کمیتهٔ مرکزی بالای آنها خوب زحمت کشیده بودند. کریوچکوف در این باره به رئیس کی. جی. بی. اطمینان داد.
پس از آشنائی با نظر رئیس ادارهٔ کشف، اندروپوف به وی خاطر نشان ساخت: " در این صورت عمل کن!"
برای شروع عملیات باید اشاره ای صورت میگرفت.

اما کریوچکوف عجله نمیکرد. او میدانست که با کدام خطر مواجه است. تعلل وی بخاطر آن نبود که در مناسب بودن عملیات قریب الوقوع شک داشت؛ نخیر، در این قسمت مواضع او نهایت محکم بود. او فکر میکرد: " در صورتیکه فیصله به عمل آمده است اقدام مذکور در مطابقت با منافع اتحاد شوروی، جنبش بین المللی کمونیستی قرار دارد، پس شک و شبههٔ در آن وجود داشته نمی تواند." او بخاطر آن بطی عمل میکرد که می خواست از هرگونه ناکامی ها در امان باشد، هیچ چیزی نباید در راه تطبیق عملیات روی دست مزاحمت ایجاد کند یا آنرا زیر ضربه قرار بدهد.
مطابق هدایت وی بوگدانوف و اوسادچی تمام منابع را که در اختیار خویش داشتند در حال آماده باش قرار دادند، منجمله اجنت ها را از جملهٔ اتباع اتحاد شوروی در افغانستان. به افراد مذکور بدون توضیح دلیل هدایت داده شد که در آمادگی بیست و چهار ساعته قرار داشته باشند و معلومات را در مورد همه چیز هایی که در بارهٔ امین، شبکه های امنیتی و ارگان های حکومتی، فعالیت مأمورین دولتی و تحرکات قطعات نظامی بدست می آورند جمع آوری نمایند.
به رئیس ریاست عمومی اول گذارش دادند: " برای جمع آوری معلومات و اطلاعات اضافه از ۱۶۰۰ مشاور و متخصص، همه کارمندان نمایندگی کی. جی. بی. و دفتر "کشف خارجی" در کابل، منسوبین اوپراسیونی دستهٔ "زینیت" و همچنان اجنت ها از میان شوروی های مقیم افغانستان، ۱۰۳ اجنت و ۱۱۵ شخص قابل اعتماد جلب گردیده اند.
از "یاسینیووا" (مقر ادارهٔ کشف خارجی در مسکو) به کابل منسوبین شبکهٔ ۸ ریاست "C" (کشف غیر رسمی "غیر علنی") و عملاً تمام مأمورین ریاست عمومی کشف خارجی که در بخش افغانستان کار میکردند فرستاده شدند. منسوبین دستهٔ "زینیت" که از ریاست های مختلف منطقوی کی. جی. بی احضار شده بودند قبلاً به افغانستان اعزام گردیده بودند.
افزون بر اینهمه کریوچکوف توانسته بود اندروپوف را معتقد بسازد تا در اختیار وی منسوبین استحکام یافتهٔ گروپ « A »، (دستهٔ ضد ترور) که در تشکیل ریاست هفتم کی. جی. بی. بود قرار بدهد. یکجا با گروپ مذکور رئیس ریاست متذکره جنرال بیس چاستنوف نیز به کابل آمد.

***

به تاریخ ۱۳ دسمبر " آشپز" ی که نزد امین توظیف گردیده بود، و در حقیقت مأمور ادارهٔ کشف خارجی به نام ت. میخائیل بود، هدایت دریافت کرد مادهٔ خاصی را که از مسکو رسیده بود (به عبارهٔ دیگر زهر) تطبیق نماید. بدینترتیب فعالیت حفیظ الله امین و اسدالله برادرزاده اش را که رهبری ریاست "کام" را بدوش داشت از کار بیاندازد. پلان عملیات مذکور قرار ذیل بود:
پس از آنکه این چهره های کلیدی خنثی می شدند، باید همه مراکز مهم در کابل مورد حملهٔ نیروهای خاص اردو و کی. جی. بی. و همچنان جزوتام های حمایوی کوماندو و قوتهای سرحدی شوروی که جدیداً به افغانستان رسیده بودند قرار می گرفتند. به "نیروهای سالم در حزب دیموکراتیک خلق" نقش کمکی داده می شد. آنها باید نقش "ستون پنجم" را ایفا می نمودند، یعنی از داخل باید در اشغال مراکز مهم سهم خود را ادا کنند.
مشاور ارشد نظامی ماگومیتوف از عملیات قریب الوقوع صرف در آستانهٔ شروع آن آگاهی یافت. در حقیقت این آگاهی یافتن وی نیز بیشتر تصادفی بود. حین صحبت تلفونی، وزیر دفاع اوستینوف کنجکاوی نموده پرسید: " آمادگی ها برای برطرفی امین از قدرت چطور پیش می رود؟"

اوستینوف پس از آنکه شنید که مشاور ارشد از موضوع هیچگونه آگاهی ندارد، امر کرد فوراً با نمایندهٔ اندروپوف در کابل ملاقات نماید. اما جنرال ایوانوف بدون آنکه خمی به ابرو آورده باشد به ماگومیتوف گفت که هیچ چیزی در مورد آمادگی ها برای عملیات برطرفی امین نشنیده است. و صرف پس از آنکه ماگومیتوف با خشم از هدایت وزیر دفاع و عضو بیوروی سیاسی شوروی یادآور شد، ایوانوف او را با پلان عملیات روی دست آشنا ساخت.
ماگومیتوف پس از مطالعهٔ پلان با تعجب پرسید: " شما، براستی امیدوار هستید که با این نیروهای معدود علیه گارد چند هزار نفری امین، منسوبین "کام" و خلقی های سر سپرده به امین از جملهٔ فعالین حزبی پیروز خواهید شد؟ در عین حال، هنوز معلوم نیست که عکس العمل اردو چگونه خواهد بود. آیا شما مطمئن هستید که قطعات نظامی به دفاع از لیدر خویش برنخواهند خاست؟"
بوریس ایوانوف با لحن خشک مشاور ارشد را تصحیح نموده گفت: " حالا دیگر باید بگوئیم "ما" نه "شما". شما که دیگر در جملهٔ معدود کسانی که در جریان جزئیات عملیات قرار دارند، استید، بنابرین تمام بخش هایی که مربوط به اردو در این عملیات می باشد مسؤولیت شما را تشکیل میدهد، و همچنان جنرال گوسکوف، نیز باید از پلان باخبر ساخته شود."
افسر کوماندو گوسکوف پس از آنکه سخنان ماگومیتوف را در بگرام شنید، نتوانست مراتب تعجب خود را پنهان نماید: " این کارهای کدام عاقل است؟ در کجا دیده شده است که بدون برتری های کمیت و دیگر مسائل، دشمنی را که بخوبی برای مدافعه آمادگی گرفته است مورد تهاجم قرار داد؟ اگر مورد غیر مترقبه بودن را در نظر نگیریم."
اینکه این شخص "عاقل" کی بود تا امروز هم مجهول باقی مانده است. هیچگونه هدایت کتبی در مورد به راه اندازی عملیات از کی. جی. بی. و هم از وزارت دفاع مواصلت نکرده بود. مؤلف پلان عملیات کمافی السابق در سایه مانده است.
یک روز قبل، یعنی به تأریخ ۱۲دسمبر بیوروی سیاسی شوروی فیصلهٔ خود را اتخاذ نموده بود. با در نظر داشت محرمیت و حساسیت موضوع، مصوبهٔ (چیزی که در تأریخ فعالیت اداری کمیتهٔ مرکزی شوروی سابقه نداشت) بیوروی سیاسی را کنستانتین چیرنینکو[33] شخصاً با دست نوشت. شرح مصوبهٔ مذکور قرار ذیل بود:

" رئیس جلسه لئونید بریژنیف.
حاضرین در جلسه: م. سوسلوف، و. گریشین، [34]. آ . کیری لینکو [35]، آ. پیلشی،[36] د. اوستینوف، ک. چیرنینکو، ی. اندروپوف، آ. گرومیکو، ن. تیخونوف،[37] ب. پونوماریوف.
مصوبهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی شماره ۱۲۵/۱۷۶
در بارهٔ اوضاع در "A" (افغانستان)
۱. نظریات و اقداماتی پیشنهاد شده از طرف رفقا هریک: اندروپوف اوستیونف، گرومیکو مورد تأئید قرار بگیرد. اشخاص مذکور اجازه دارند تا حین تطبیق اقدامات مذکور در آن تغییراتی که محتوای اصولی نداشته باشند وارد نمایند. مسائلی که طالب اتخاذ فیصله از طرف کمیتهٔ مرکزی باشند باید عندالموقع به بیوروی سیاسی سپرده شوند. مسؤولیت تطبیق تمام این اقدامات بدوش رفقا اندروپوف، اوستینوف و گرومیکو گذاشته می شود.
۲. به رفقا: اندروپوف، اوستینوف، گرومیکو وظیفه داده می شود تا اعضای بیوروی سیاسی را از جریان تطبیق اقدامات تصریح شده باخبر بسازند.
منشی کمیتهٔ مرکزی، لئونید بریژنیف."

تفصیلات اندکی در مورد آن جلسهٔ سرنوشت ساز بیوروی سیاسی باقی مانده است. رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی الکسی کاسیگین به دلیل بیماری در جلسهٔ مذکور حاضر نبود. کاسگین بطور پیگیرانه از رفقای خود خواهش می کرد تا در قسمت افغانستان موقف معتدل بگیرند و همیشه مخالف اعزام قوا به آن کشور بود. دلچسپ است، اگر او آنروز در کرملین می بود در رابطه به اعزام قوا چی موقفی را می گرفت؟ قابل یادآوری است که همه اعضای باقی مانده بیوروی سیاسی سند مذکور را به اتفاق آراء تأئید کردند. در همان روز، یعنی به تأریخ ۱۲ دسمبر، امریکا و متحدین آن اعلام نمودند که راکتهای جدید بُعد متوسط خویش را در اروپا جابجا می سازند، این چیزی بود که توازن ستراتیژیک را برهم می زد و رهبری شوروی را به شدت ناراحت می ساخت. سؤال به میان می آید که راپور مشترکی را که گویا اوستینوف و اندروپوف ترتیب نموده بودند و "ملاحظات و اقدامات" نامیده می شد، کجاست؟ احتمالاً هیچگونه راپوری وجود نداشته است. ایندو غالباً تمام استدلال های خود را تقریری به سمع رسانیده بودند. در

---

[33] "چیرنینکو" در این زمان سمت عضو بیوروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست را داشت. از فبروری ۱۹۸۴ الی مارچ ۱۹۸۵ شخص مذکور منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی، یعنی عملاً رئیس دولت اتحاد شوروی بود.
[34] "گریشین" حین وقایع که در کتاب از آنها یادآوری صورت می گیرد سمت عضو بیوروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را داشته و همچنان سکرتر اول کمیتهٔ حزبی شهر مسکو بود.
[35] "کیری لینکو" در این وقت سمت عضو بیوروی سیاسی و منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست را داشت.
[36] پیلشی حین وقایع که در کتاب از آنها یادآوری صورت می گیرد سمت عضو بیوروی سیاسی و مسؤولیت بخش نظارت و کنترول کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست را بدوش داشت.
[37] تیخونوف در این وقت سمت عضو بیوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را داشت.

کُل مأمورین محتاط طی آنروزها کوشش می کردند در روی کاغذ آثاری را از فعالیت های خویش از قبیل یادداشت های وظیفوی، اوامر، پلان ها. . . باقی نگذارند. حتی کلمهٔ افغانستان در آن سند، که با دست نوشته شده بود، شرمگینانه صرف با حرف "A" نوشته شده بود.
اما برای کریوچکوف همین علامت کافی بود تا داخل اقدام شود. و به کابل هدایت "لازم" داده شد.
" آشپز" ت. میخائیل. مطابق پلان، مادهٔ مخصوص را در کوکاکولا مخلوط ساخته و آنرا حین صرف غذای چاشت بالای میز رئیس دولت گذاشت. امین به هیچ چیزی بوی نبرد: او با کمال میل کوکاکولا را مینوشید و با اشتهای تمام غذای آماده شده را نوش جان می کرد. " آشپز" پس از آنکه متیقن شد که مادهٔ خاص به جائیکه باید میرفت، رسید، از داخل ارگ به نوکریوال دفتر آتشهٔ اقتصادی شوروی تلفون کرده و جملهٔ رمزی ذیل را که از قبل تعیین گردیده بود ادا کرد: " لطفاً بگوئید که موضوع بقیهٔ موبل برای اپارتمان من در میکروریان چطور حل و فصل می شود؟" جملهٔ مذکور معنی آنرا می داد که او وظیفهٔ سپرده شده را انجام داده و برای رفتن به موضع از قبل تعیین شده آماده است.
یکی از مأمورین نمایندگی کی. جی. بی. کسی که گوشی را برداشته بود به میخائیل با استعمال جملهٔ رمزی اجازه داد ارگ را ترک بگوید و در سفارت شوروی مخفی گردد.
گفته می شد که مادهٔ خاص باید بعد از پنج، شش ساعت پس از استعمال کردن شروع به تأثیر گذاری نماید. طی این مدت واحد هایی که برای عملیات تعیین گردیده بودند ("کندک مسلمان ها"، گروپ "زینیت"، دو تولی کوماندو و جزوتام منسوبین سرحدی) وظیفه داشتند تا به طرف مراکزی که باید اشغال شوند حرکت کنند: اقامت گاه امین، عمارت وزارت دفاع، مقر قول اردوی مرکز، عمارت وزارت امور داخله، عمارت رادیو و تلویزیون، تعمیر "کام"، زندان پل چرخی. . .
در این میان ت. میخائیل بدون هرگونه خطر به سفارت آمده و از انجام وظیفهٔ که به وی سپرده شده بود به بوگدانوف گذارش داد. بوگدانوف او را به اپارتمان یکی از کارمندان خود برده گفت: " فعلاً همینجا باش. شام ما ترا به بگرام و متعاقباً به مسکو انتقال میدهیم."
خود بوگدانوف پس از آن به اقامتگاه خود برگشت، جائیکه از قبل صرف غذای چاشت با اسدالله امین پلان شده بود. هنگام صرف غذای چاشت قرار بود مادهٔ خاص اینبار علیه رئیس شبکهٔ امنیتی افغانستان (کام) تطبیق گردد. در عقب میز برعلاوهٔ مهمان افغانی قرار بود ایوانوف، بوگدانوف و ترجمان شوروی ها حضور به هم برسانند. اما بوریس ایوانوف در آخرین لحظه فکر کرد که برای او که یک جنرال و نمایندهٔ خاص اندروپوف است، معقول نیست در چنین یک مسئلهٔ حساس اشتراک نماید. او به نمایندهٔ کریوچکوف خاطر نشان ساخت: " به اسدالله (امین) بگو که من مریض شده ام و داکتر کلینیک سفارت به من جداً توصیه نموده تا در بستر بمانم." بوگدانوف چاره ای جز آنکه مستقلانه عمل کند نداشت.
بدینترتیب به تاریخ ۱۳ دسمبر ۱۹۷۹، بعد از ظهر، هر دو دشمن اصلی با زهر ملوس شده بودند. اکنون باید دیده می شد که آیا مادهٔ خاص مثمر بوده یا خیر و حفیظ الله و اسد الله امین را از کار انداخته یا نی. صرف در اینصورت مرحلهٔ بعدی عملیات می توانست شروع شود. ولی سؤال در اینجا بود که چگونه باید دانست که کاکا و برادرزاده در چی وضعیتی قرار دارند؟
" مرکز" در این مورد طرز العمل آتی را پیشنهاد کرد: " بوگدانوف تلگرام عاجلی را در مورد آنکه گویا امریکایی ها در زودترین فرصت کوماندوی خود را در قلمرو ایران پیاده می سازند، به دست می آورد. "مرکز" امر می کند تا با متن این تلگرام مشوش کننده رفیق امین را آشنا بسازد، و همزمان با آن پی ببرد که در اقامتگاه اوضاع از چی قرار بوده و سلامتی امین چگونه است."
حوالی نیمه شب بوگدانوف همراه با ترجمان به ارگ می آیند. از طریق همان زینهٔ که بالای آن سه ماه قبل تره‌ون به قتل رسیده بود به منزل دوم بالا شدند. حفیظ الله امین از آنها استقبال کرد. اسدالله (امین) نیز آنشب در همان جا بود، او برای لحظه ای از اتاق خواب بیرون آمد تا با مهمان دیر آمده سلام و علیکی نماید و سپس از اتاق خارج شد. بوگدانوف پس از آنکه از رئیس دولت بخاطر آمدن در چنین یک ساعت ناوقت معذرت خواست او را با محتویات تلگرام رسیده آشنا ساخت. امین در وضعیتی خوبی نبود: زیر چشمان او خریطه ها دیده می شدند. رنگ پوستش فولادی می نمود. اما این همه می توانستند علایم کسالت معمولی باشند. او با دقت تمام سخنان دگروال بوگدانوف را شنیده، از او اظهار امتنان نموده و خواهش کرد تا در آینده نیز وی را همینطور، بطور عاجل از انکشاف حوادث در ناحیهٔ خلیج فارس باخبر بسازد. حین ترک اقامتگاه بوگدانوف را هر دوُ، حفیظ الله امین و اسدالله امین مشایعت کردند. با تأسف باید گفت که آنها به بیماران وخیم شباهت نداشتند.
بوگدانوف پس از آنکه ناوقت های شب به سفارت برگشت، تلگرامی رمزی به "مرکز" در مورد آنچه در ارگ دیده بود نوشته و رهسپار بستر خواب گردید.
مادهٔ خاص اثری خود را به جا گذاشت. ولی عجیب آنکه اثر آن صرف بالای برادرزادهٔ امین کاریگر واقع شده بود. صبح ۱۴ دسمبر خبر دادند که داکتران، منجمله طبیبان شوروی را از شفاخانهٔ نظامی به ارگ احضار نموده بودند. وقتی با آنها تماس گرفته شد، معلوم گردید که اسدالله امین با علایم شدید تصمم غذا به شفاخانه انتقال داده شده است. حوالی شام همانروز تصمیم بر آن شد تا موصوف برای تداوی بعدی به مسکو انتقال بیابد.
در عین زمان "مرکز" هدایت داد تا ببرک کارمل از تاشکند به بگرام پرواز نماید. این عملاً بدان معنی بود که مرحلهٔ دوم عملیات آغاز یافته است.

ایوانوف حین یک تماس تلفونی با رئیس ریاست عمومی اول (کریوچکوف) اوضاع را به شرح ذیل گذارش داد:
" اسدالله امین در شفاخانه زیر سیروم قرار دارد. داکتران کوشش می کنند معدهٔ او را شستشو نمایند و خونش را پاک کنند، وضعیت او قناعت بخش نیست. آنچه که ارتباط می گیرد به حفیظ الله امین، وضعیت او بازگو کنندهٔ هیچگونه خطری نیست. او در محل کار خود بوده و در رژیم معمولی قرار دارد."
کریوچکوف با شدت پرسید: " چرا؟ شما می توانید به من توضیح بدهید که این چی معنی می دهد؟ کجاست نفر شما که حین صرف غذای چاشت حضور داشت؟ او چی می گوید؟"

مأمور اوپراسیونی ت. میخائیل (کسی را که کریوچکوف در نظر داشت) در این زمان بازهم در جائیکه باید می بود قرار اشت، یعنی در آشپزخانهٔ امین. او را مجدداً صبحگاهان از بگرام به کابل برگرداندند، چون امین از وی هیچگونه شکایتی نداشت. " آشپز" تمام کارها را مطابق پلان انجام داده بود: او بدون آنکه کسی متوجه شود به گیلاسی که در آن کوکاکولا بود زهر خود را انداخته و شخصاً نظارت کرد که امین گیلاس مکمل کوکاکولا را با مادهٔ مسموم کننده سرکشید. چیزیکه ایوانوف به رئیس ادارهٔ کشف خارجی گذارش داده بود.
ایوانوف توضیح داده بود: " اینجا دو روایت می تواند وجود داشته باشد. یا مادهٔ خاص هنوز به تأثیر گذاری شروع نکرده و باید انتظار کشید. یا هم کوکاکولا مثمریت ماده را خنثی ساخته است. در اینصورت اوضاع بطور بنیادی تغییر میکند و باید کدام فیصلهٔ اتخاذ نمود."
کریوچکوف که معمولاً به سختی کنترول را بالای خود از دست می داد، سکوت کرده بود، ولی در عقب این سکوت چیزهای زیادی نهفته بود.
کریوچکوف سرانجام گفت: " شما می فهمید که ما همه را آماده ساخته ایم؟ که از تاشکند طیارهٔ حامل رفیق "ک" (هدف کارمل است) به طرف شما حرکت نموده و به نیروهای خاص امر شده است تا حرکت کنند؟"
ایوانوف وعده داد: " ما شما را در مورد اوضاع در داخل ارگ باخبر خواهیم ساخت."
کریوچکوف با لحن نارضایت مندانه گفت: " در جریان بگذارید" و گوشی را انداخت.
در این میان جنگجویان "کندک مسلمان ها"، گروپ " زینیت" و منسوبین کوماندو به راستی هم هدایت کسب کردند تا در وسایط نظامی جابجا شوند و برای مارش جنگی به طرف کابل آماده باشند.

***

والیری کوریلوف در مورد هدف اصلی انتقال آنها به بگرام ، و اینکه عملیات بزودی شروع می شود تصادفاً پی برد. باری شامگاهان هنگام قدم زدن در نزدیکی های خیمه ای خویش او متوجه شد که کاغوش های همجوار را با سیم خار دار محاط ساختند و دروازه ها را با جال های مصنوعی پوشانیدند. کوریلوف با خود فکر کرد: " این بدان معنی است، که مأمورین عالی رتبه آمده اند." وقتی او نزدیکتر رفت، مشاهده کرد: در صحن که محاط گردیده بود، در چهار طرف کاغوش ها، افراد عجیبی با بالاپوش های طویل سربازان، که فهمیده می شد از خود شان نیست به تن نموده اند و بدون پلیت و تسمه استند، پائین و بالا می روند. کوریلوف در میان این چهره ها، آشنای سابقهٔ خود را، یعنی سروری را شناخت. در پهلوی او گلاب زوی قرار داشت. رئیس اسبق "اگسا" نیز در چهرهٔ کوریلوف یکی از نجات دهندگان چندی قبل خود را شناخته و خوشحال پرسید:
" تو برگشتی؟ رفقای دیگر شما نیز اینجا استند؟"
کوریلوف با آرامی گفت: "همه اینجا استند، تمام دسته بسته است."
سروری در حالیکه می خندید گفت: " بسیار خوب. در اینصورت پیروزی از آن ما خواهد بود. مرگ به امین خون آشام!"
کوریلوف همین که خواست به طرف خیمهٔ خود برگردد، در همین اثنا نزد وی یکی از منسوبین نا آشنای نیروهای خاص، با قد بلند که تا دندانها مسلح بود آمد. کوریلوف تا آن لحظه هنوز از موجودیت جزوتام خاص ضد ترور به نام "A" (آلفا) خبر نداشت، همان طوریکه جنگجویان "آلفا" نیز از گروپ خاص ریاست " کشف خارجی" "زینیت" آگاه نبودند. ایندو خود را به یکدیگر معرفی کردند. قسمیکه معلوم شد این مرد عظیم الجثه برای تأمین امنیت اعضای حکومت آیندهٔ افغانستان توظیف گردیده بود. او در حالیکه با سرش به طرف افغانها اشاره می کرد از کوریلوف خواهش کرد:
" تو دیگر نزدیک آنها نشو. و به هیچکس نگو که آنها را دیده ای. این موضوع محرم است!"
پس از شنیدن این سخنان کوریلوف با خود نتیجه گیری کرد: "فهمیده شد، این بدان معنی است که بزودی برای جنگ رهسپار کابل خواهیم شد و امین را سقوط خواهیم داد."
فردای همان روز حدس او تأئید گردید. نخست قوماندان تیتیچ منسوبین گروپ خود را در میان وسایط نقلیهٔ نظامی کندک" مسلمان ها" تقسیم نموده و امر کرد تا در حالت آماده باش برای مارش به طرف کابل قرار داشته باشند. سپس یاشا سیمیونوف قوماندان یکی از دسته های گروپ "زینیت" آمده خاطر نشان ساخت که حوالی شام همه برای جلسه به خیمهٔ قوماندان دعوت استند. اشتراک کنندگان جلسهٔ مذکور که در زیر یک ترپال نازک و روشنی چراغ ضعیف برقی دایر گردیده بود تصویر وحشتناکی را در برابر خود می دیدند. همهٔ آنها، هم کسانی که در عقب میز "هیأت رئیسه" و هم افراد عادی، همه کلاه ها و بالاپوش های همسان سربازان را به سر و تن کرده بودند. آمرین را صرف می شد با علایم که در پلیت های بالای شانه آنها بود تفکیک کرد. بطور مثال علایم ضابطی در پلیت نشان می داد که این شخص

دگرمن یا دگروال است، علایم خورد ضابطی میرساند که حاملین آنها افسران پائین رتبه استند. ریش های تقریباً همهٔ آنها رسیده بود و نشانهٔ خستگی در چهره های پُر پشم آنها دیده می شد. قوماندان های جزوتام ها و تولی های "کندک مسلمان ها" افسران کوماندو و منسوبین "زینیت" نیز در جلسه حضور داشتند.
یک تن از نا آشنا هایی که مُسن تر به نظر می رسید و پلیت های لمری بریدمنی بر شانه داشت (کوریلوف فکر کرد که احتمالاً جنرال باید باشد) لکچر مفصلی را در مورد آنکه امین چی انسانی بد کاری بوده و که او احتمالاً با سی. آی. ای. ارتباط داشته و مطابق منافع ایالات متحدهٔ امریکا عمل می کند به حاضرین خواند. از گفته های این شخص برمی آمد که امین باید از بین برده شود. یاشا سیمیونوف که متعاقباً رشتهٔ سخن را بدست گرفت این حدس و گمان را تأئید نموده و در برابر جنگجویان وظیفهٔ مشخص نظامی را گذاشت. سیمیونوف از شماره های زرهپوش ها و وسایط نقلیهٔ نام برد که وظیفه داشتند اهداف مشخص را در کابل باید زیر آتش بگیرند. زرهپوش کوریلوف در زمرهٔ گروپی قرار گرفت که باید به خاطر اشغال ارگ هجوم می برد.
وقتی کوریلوف به این توصیه ها و راهنمایی ها گوش می داد فکر می کرد که این همه به هذیان شباهت دارد، خواب سنگینی است و افسانهٔ غیر قابل تصور. این میدان هوائی ناپیدا در کوهستان های بیگانه، خیمهٔ ترپالی ضعیف با بخاری در وسط آن. این چهره های که یک هفته ریش هایشان را نتراشیده اند، به هیچوجه به "سوپرمن" ها شباهت نداشتند. و مهمتر از همه وظیفهٔ نظامی را که آنها باید عملی می کردند. . . این چطور امکان دارد که با دسته ای از جنگجویان خاص اردو، یک تولی حمایوی کوماندو و بیست نفر منسوب گروپ "زینیت" ارگ را که مجموعهٔ از عمارات خوب استحکام یافته در مرکز شهر کابل است به اشغال درآورد. گفته می شد که ارگ را دو هزار نظامی سرسپردهٔ گارد حفاظت می کنند. افزون بر آن حلقهٔ نزدیک محافظین از جملهٔ خویشاوندان امین بودند. و بالاخره قطعات اردو که در مرکز شهر کابل مستقر استند.
مطابق پلان قرار بود پنج عراده زرهپوش با تمام سرعت به دروازهٔ ارگ هجوم برده، دروازه را از بین برده داخل صحن ارگ شوند، در آنجا برق آسا نقاط تدافعی را امحا ساخته و ترجمان از طریق لودسپیکر اعلان کند که رژیم ضد مردمی امین از بین رفته و به منسوبین گارد پیشنهاد شود تا بدون مقاومت تسلیم شوند. تصور می شد که آنها بلاتردید با دستهای بالا به استقبال ناجیان خویش خواهند شتافت.
کوریولوف بدون آنکه توجه کسی را جلب کرده باشد چهره های همرزمان خود را از نظر گذراند. همهٔ آنها سراسیمه به نظر می رسیدند. سیمیونوف و گولوبیف نیز کوشش می کردند مستقیماً به جنگجویان ننگرند، آنها هم واضحاً احساس نگرانی می کردند.
کسی از قطارهای اخیر فریاد زد: " آیا می توان با نقشهٔ ساختمان عمارات در ارگ آشنا شد؟"
آمرین در عقب میز بطرف یکدیگر نگریسته، سپس مردی مُسنی که پلیت های لومری بریدمنی[38] به شانه داشت با بی اطمینانی وعده داد:
" ما شما را با این نقشه بعدتر آشنا می سازیم."
کس دیگری سؤال کرد: " با امین، پس از اشغال ارگ چی باید بکنیم؟ آیا او را اسیر بگیریم؟ یا جابجا نابود شود؟"
تیتیچ جواب داد: " این کار شما نیست، در آنجا اشخاصی خواهند بود که غم امین را می خورند. منجمله اعضای بیوروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق. آنها می دانند چی کنند."
یکی از منسوبین گروپ "زینیت" که معلوم می شد قبلاً در کابل بوده است پرسید: " اگر نظامیان گارد سرسختانه مقاومت کنند و واحد های کوماندو مستقر در بالاحصار به کمک آنها بشتابند؟"
"لومری بریدمن" اطمینان داد: " اطلاعات اکتشافی نشان می دهند که منسوبین گارد در مورد نظامیان شوروی روحیهٔ مثبت دارند و بالای شما فیر نخواهند کرد."
در این میان صداها در زیر خیمه بلندتر و پرتحرکتر گردیدند، آنها مُصرانه می پرسیدند: " فرض کنیم اگر فیر کنند؟ در اینصورت چی کنیم؟"
لومری بریدمن با شدت جواب داد: " در اینصورت شما باید تمام چیزهایی را که آموخته اید در عمل نشان بدهید. و به هر قیمتی که شده وظیفهٔ خود را انجام دهید." سپس از جایش برخاسته افسران را از نظر گذرانده افزود: " حتی اگر به قیمت جان شما هم تمام شود. سؤالی دیگر وجود دارد؟"
حاضرین جلسه دیگر سؤالی نداشتند. همه خاموشانه خیمه را ترک گفتند.
به میدان هوائی بگرام یکی پی دیگری طیاره های حامل منسوبین قطعهٔ ۳۴۵ کوماندوی پراشوتی اردوی شوروی فرود می آمدند. بدین ترتیب به تولی لومری بریدمن وستروتین که قبلاً به افغانستان اعزام شده بود یک غند و یک بلوک اکتشافی نیز اضافه شدند. اما با این همه قوت ها برای اشغال یک شهر کافی نبود.
مقارن همین زمان مشاور ارشد نظامی جنرال ماگومیتوف با وزیر دفاع شوروی اوستینوف تماس تلفونی گرفت:
" رفیق وزیر، من به چگونگی اوضاع پی بردم و با تمام مسؤولیت به شما اعلام میدارم: در شرایط کنونی من فاقد وسایل و قوای کافی برای اجرای وظیفهٔ تعیین شده و تأمین نظم متعاقب در کابل استم."
اوستینوف که احساس می شد بسیار قاطع است پرسید: " این بدان معنی است که شما بی غیرتی می کنید؟"

[38] توضیح نویسندگان: "غالباً این شخص باید معاون قوای کوماندوی هوائی جنرال ن. گوسکوف بوده باشد.

مشاور که از فرط هیجان آناً پُر از عرق شده بود جواب داد: " رفیق مارشال اتحاد شوروی، من صرف در بارهٔ یک چیز فکر می کنم، و آن اینکه چگونه وظیفهٔ تعیین شده را انجام بدهم."
مارشال اوستینوف: " پس امر را اجرا نمائید!"
پس از آنکه مشاور ارشد نظامی با گوسکوف تماس گرفت و متیقن شد که کوماندو مواصلت نموده است، امر کرد تا قطار نظامیان به طرف کابل حرکت کند.
اما هنوز اولین وسایط نقلیه از دروازهٔ پایگاه خارج نشده بود که از طریق مخابره هدایت رسید: " توقف کنید!"
در مسکو تجمع نظامیان عالیرتبه و آمرین کی. جی. بی، یکبار دیگر اوضاع موجود را مورد بررسی قرار داده، قابلیت فزیکی امین را در نظر گرفته و پس از مشوره با مأمورینی که در کابل قرار داشتند، فیصله بعمل آورد تا عملیات معطل گردد. در حقیقت اینکار معنی آن را می داد که عملاً روایت دوم، که در هیچ کاغذی رسماً درج نگردیده بود، اما بطور شفاهی در بیوروی سیاسی تصویب شده بود روی دست گرفته شده است. مطابق پلان مذکور نخست قطعات نظامی داخل افغانستان می شد، سپس مراکز حکومتی مورد تهاجم قرار می گرفتند و حاکمیت تعویض میگردید.
در براه اندازی پلان دوم هراس از اینکه احتمالاً با شکست در افغانستان روبرو خواهند شد نقش اساسی را بازی کرد. ناکامی به نظر متفقانهٔ همه، سقوط مواضع اتحاد شوروی در افغانستان، از دست رفتن آن، نابودی قطعی حزب دیموکراتیک خلق و به احتمال قوی از بین رفتن سفارت شوروی در کابل معنی می داد. در عین حال قرائن نشان می دهند که آمرین عملیات در مسکو و در کابل عملاً هیچگونه امیدواری های جدی را بخاطر دریافت حمایت از اعضای حزب دیموکراتیک خلق نداشتند. فعالیت های انتظام یافتهٔ مخفی وجود نداشت. گروپ های علیحدهٔ از پرچمی ها و خلقی های که از امین ناراض بودند، بدون آنکه با یکدیگر در ارتباط باشند بطور پراگنده فعالیت می کردند. افزون بر آن گروپ های متذکره کدام تلاش جدی برای همکاری های نزدیک نمی کردند. افزون بر آن قهرمانانی که بخاطر نجات "انقلاب" بخواهند خود را فدا نمایند، غالباً وجود نداشتند. مثال ذیل ادعای ما را به اثبات می رساند: قوماندهٔ "توقف کنید!" که ناوقت های شام تأریخ ۱۴ دسمبر مواصلت کرده بود از نقطهٔ نظر تخنیکی ناممکن بود به همه گروپ های مخفی که صبح همان روز اشارهٔ شروع به قیام کردن را دریافته بودند رسانیده شود. اما مأمورین کی. جی. بی. با تعجب دریافتند که شام و شب آنروز هیچگونه تصادمات مسلحانه در کابل رخ نداد. با فرا رسیدن شب البته فیرهای پراگنده بگوش می رسید، اما این فیرها بیشتر معمولی بودند. صرف حوالی ساعت نه در پایتخت بصورت غیر مترقبه برق ها گل شدند. تمام شهر را تاریکی و سیاهی در برکرد. تخریب شبکه های برق در پلان عملیات مد نظر گرفته شده بود. اما اکنون دیگر این یک کار غیر ضروری بود.
حوالی نیمه شب جنرال کیر پیچینکو در دفتر اوسادچی افسران عالی رتبهٔ کشف خارجی را جمع کرد. دیده می شد که او ناخشنود است. فقط لحظاتی قبل او با "مرکز" تماسی داشت: نخست کریوچکوف و متعاقباً اندروپوف مراتب نارضایتی خود را در رابطه به ناکامی پلان بخاطر از بین بردن امین به کمک نیروهای که در کابل وجود داشتند ابراز داشتند.
معاون رئیس ادارهٔ کشف خارجی امر کرد تا همه کارمندان کی. جی. بی. و اجنت ها، مشتغل در عملیات به اجرای وظایف عادی خویش ادامه بدهند، الی دریافت هدایت جدید. هیچکس سؤال نکرد که چی وقت چنین یک هدایتی داده خواهد شد و محتویات آن چی خواهد بود. در خاموشی که حکمفرما گردیده بود جنرال کیرپیچینکو گفت: " کسی واضحاً با ما بازی می کند."
صبح روز بعد کارمل، اناهیتا و سائر اعضای حکومت آیندهٔ افغانستان در طیارهٔ An-12 مجدداً به تاشکند برگشتند.
چند روز تقریباً همه واحد هایی که به بگرام مواصلت کرده بودند، از قبیل " کندک مسلمان ها" منسوبین کوماندو، گروپ " زینیت" هدایت دریافتند تا به حاشیهٔ کابل، در عمارت ناتکمیل شدهٔ نظامی که در همجواری قصر تاج بیگ موقعیت داشت برای حفاظت از اقامتگاه آیندهٔ رئیس دولت آیندهٔ افغانستان رفته در آنجا مستقر شوند.
درست در همین موقع والیری کوریلوف به بی معنی بودن تمام پلان که آنها باید به تأریخ ۱۴ دسمبر اجرا می کردند پی برد. ورود شب هنگام آنها به کابل، دیگر آن مارش سریعی نبود که آمرین آنها قبلاً در نظر گرفته بودند. ثلث تمام وسایط زره دار حین حرکت بالای جادهٔ خوب قیر شده از کار افتید، و آنها به کمک وسایط دیگر نقیله کش می شدند. وسایل مخابره با سکتگی فعالیت داشته و یا هم اصلاً کار نمی کردند. سربازان "کندک مسلمان ها" حتی در ساده ترین شرایط خود را از دست می دادند، عادی ترین عوارض را رفع ساخته نمی توانستند، از اوامر قوماندانان سرپیچی می کردند.

قطار مذکور فاصلهٔ شصت کیلومتری را با دشواری های عظیم در چهار ساعت طی نموده و پس از ورود به کابل وضعیت رقبت باری داشت. صرف منسوبین کوماندو در زرهپوش های جدید کوماندوی خویش در وضع بهتری قرار داشتند.
جنرال ماگومیتوف پس از آنکه به وی از مشکلاتی که قوا با آن در مسیر راه مواجه گردیده بود گذارش دادند به خشم آمد. او امر کرد قوماندان کندک "مسلمان ها" جگرن خالبایف را فوراً از مقامش برطرف بسازند. با مشکلاتی فراوان از بر طرفی جگرن مذکور جلوگیری صورت گرفت. طرفداران خالبایف به ماگومیتوف ضرب المثل روسی را به یاد آوردند: "اسپ ها را در گذر گاه تعویض نمی کنند". اما رهبری جی. آر. یو. در مسکو روی همرفته تصمیم گرفت مواضع خود را تقویت بخشد و بلافاصله دگروال کولیسنیک و دگرمن شویخ را به افغانستان اعزام نمودند. اشخاص

مذکور در "مرکز" مسؤولیت آمادگی نیروهای خاص را بدوش داشتند و کسانی بودند که در ترتیب و تنظیم "کندک مسلمان ها" دست داشتند.
ریاست عمومی اول کی. جی. بی. نیز رهبری عملیات قریب الوقع را تقویت بخشید: به تأریخ ۱۹ دسمبر جنرال دروزدوف که چندی قبل به حیث رئیس ادارهٔ (C) "کشف غیر رسمی (غیر علنی) تقرر یافته بود به کابل پرواز کرد. یوری دروزدوف از افسران جنگ دیده بوده و در برخی از عملیات داغ اکتشافی اشتراک کرده بود. اندروپوف حین مشایعت او به افغانستان جدی بودن اوضاع را در افغانستان کتمان ننموده گفت: " اوضاع در آنجا پیچیده است، وظایف مهمی باید حل و فصل شوند، و تو یکی از آنهایی هستی که به راستی جنگیده است."

***

اما آیا امین، که انسانی بود ذره بین و زرنگ، نمی دید که ابرها بالای سر او تیره می شوند، که خطر مرگ باری او را تهدید می کند؟ او امکانات زیادی را در اختیار داشت تا فعالیت های " دوستان شوروی": مأمورین کی. جی. بی.، نظامیان و دیپلوماتها را زیر نظارت داشته باشد. چگونه می توان توضیح داد که فعالیت های اسرار آمیز شوروی ها در پایگاه نظامی هوائی بگرام او را مشوش نساخت – این همه فرود آمدن هایی شبانهٔ طیاره ها؟ شوروی ها بعضاً حتی با تهدید استفاده از اسلحه افسران افغانی را که در پایگاه خدمت می کردند اجازه نمی دادند تا نزدیک طیاره ها شوند. افسران افغان مطابق لایحهٔ وظایف شان مکلف بودند از همه طیاره ها استقبال نموده، بارهای آنها را تلاشی نمایند و اسناد مسافرین را چک کنند، ولی نظامیان شوروی این اجازه را به آنها نمی دادند. و بالاخره فضای متشنجی انتظار که در آن واحد های نظامی شوروی که به اصطلاح برای محافظت او آمده بودند، چرا امین را نا آرام نمی ساخت؟...
هکذا پرسش برانگیز است که امین از اوضاع در خود شهر کابل چرا احساس تشویش نمی کرد؟ طی آن روزها موارد پخش شب نامه ها با محتویات از قبیل "بیائید تا مستبد و اجنت سی. آی. ای. را سرنگون بسازیم" وغیره افزایش یافته بودند ولی امین از این همه ناراحت نبود؟ در عین حال اجنت های امین به او گذارش می دادند که در میان پرچمی های مخفی نیز تحرکاتی به نظر می رسند. . . و سرانجام این واقعهٔ بی مفهوم و غیر مترقبه با بیمار شدن اسدالله امین و انتقال او برای تداوی به اتحاد شوروی؟ ...
در رابطه به برادرزادهٔ امین (اسدالله امین) باید گفت که در شروع بوگدانوف مورد سوء ظن قرار گرفت، چون درست بعد از صرف غذای چاشت در اقامتگاه با وی وضعیت اسدالله امین به خرابی گرائید. اما تحقیقات نتایج غیر منتظره و نجات دهنده برای بوگدانوف بدست دادند: معلوم شد که شام همان روز رئیس ادارهٔ "کام" با دختران سبکسر وقت گذرانی نموده بود و در آنجا نیز خورده و نوشیده بود. زنهای مذکور فوراً دستگیر شده و با تمام شدت مورد تحقیق قرار گرفتند.
رفقای شوروی با نقل قول از داکتران شوروی به امین دلداری داده می گفتند: " چیزی قابل تشویشی اتفاق نیفتیده. یک تسمم عادی غذایی است. وضع رفیق اسدالله امین حالا بهتر است و او عنقریب می تواند به افغانستان برگردد."
بوگدانوف حتی اشاره می کرد که "خدا شری را پیش کرد که در آن خیری وی بود، رفیق اسدالله امین مدتها بود که از ما می خواست تا ملاقات او را با اندروپوف ترتیب دهیم، و اینک چنین یک ملاقاتی می تواند کاملاً صورت بگیرد."
استدلال مذکور به رئیس دولت افغانستان آرامش می بخشید.[39]
تحرکات در بگرام، منجمله کثرت فرود آمدن طیاره های ثقیل ترانسپورتی با منسوبین نظامی و بارها را به امین به عنوان آمادگی ها بخاطر اعزام قریب الوقوع قوای نظامی توضیح دادند، چیزی که خود رئیس دولت افغانستان بالای آن اصرار می کرد.
ماگومیتوف، مشاور جدید ارشد نظامی شوروی به امین توضیح می داد: " رهبری شوروی بالاخره مؤافقت نمود که ضربهٔ فیصله کن و قلع و قمع کننده را بالای شورشیان وارد نماید. شما رفیق امین حق بجانب بودید، وقتی تأکید می کردید که بدون حمایت وسیع نظامی شوروی اینکار را نمی شود انجام داد. همه در حکمت دولتداری، دور اندیشی سیاسی و پیگیری شما بخاطر دفاع از دست آوردهای انقلاب ثور معتقد شدند."
امین که معلوم می شد از حرف های مشاور نهایت بخود می بالید پرسید: " در رابطه به اعزام قریب الوقوع قوا ما باید چی بکنیم؟"
ماگومیتوف در جواب گفت: " بهتر می بود اگر شما نمایندهٔ با صلاحیت خود را به ترمز[40] برای فعالیت های هماهنگ کننده با قوماندانی قوای ما می فرستادید." ماگومیتوف با این سخنان در خفا امیداوار بود که امین رئیس ارکان قوای مسلح یعقوب را که کاملاً به وی سرسپرده بود برای انجام این مأموریت به ترمز اعزام خواهد کرد. یعقوب خطر بزرگی برای سازماندهندگان کودتای در حال اجرا به حساب می رفت. اگر یعقوب طی آنروزها در قلمرو اتحاد شوروی قرار می گرفت احتمال پیروزی به مراتب افزایش می یافت.
امین گفت: " من اینکار را خواهم کرد. رئیس اوپراسیون دفتر لوی درستیز، جنرال بابه جان به ترمز اعزام خواهد شد. به رهبری خود خبر بدهید که جنرال مذکور از طرف من تمام صلاحیت ها را خواهد داشت."

---

[39] توضیح نویسندگان: بعد از حوادث ۲۷ دسمبر اسد الله امین "مطابق خواهش شخص ببرک کارمل" در توقیف خانهٔ کی. جی. بی. حبس میشود و سپس به افغانستان مسترد گردیده و در شروع ۱۹۸۰ تیر باران میشود.
[40] ترمز در همجواری شهر سرحدی حیرتان افغانستان، آنسوی دریای آمو که سرحد میان افغانستان و اتحاد شوروی آنوقت را تشکیل میداد قرار دارد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی شهر ترمز در قلمرو جمهوری ازبکستان قرار گرفت.

رهبری شوروی یک تعداد از اقدامات دیگری را نیز برای در خفا قرار دادن عملیات در حال آماده شدن و مخشوش ساختن ذهن امین روی دست گرفت. دستگیر پنجشیری منشی کمیتهٔ مرکزی و عضو بیوروی سیاسی حزب دیموکراتیک خلق مطابق پروگرام از قبل ترتیب شدهٔ همکاری ها میان احزاب دو کشور عازم اتحاد شوروی گردید. مبادلات هیأت ها پی در پی در همه عرصه ها از قبیل اقتصادی، کلتوری، محصلین، نظامی ادامه یافت. سفیر تابییف حین ملاقات با رئیس دولت افغانستان رسماً به وی خبر داد که رهبری شوروی به خواهشات افغانستان مبنی بر اعطائی کمک های نظامی منجمله اعزام برخی از قطعات نظامی شوروی به اینکشور کاملاً جواب مثبت داده است و کمک ها بصورت کامل صورت خواهند گرفت. تأریخ دخول قطعات نیز تعیین گردیده بود- ۲۵ دسمبر. امین در مقابل خواهش کرد تا مراتب احترامات عمیق وی را به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و به شخص رفیق بریژنیف برسانند.
به اساس اظهارات همکاران نزدیک وی، امین طی آنروزها با انرژی، مملو از توانمندی و خوشبینی به نظر می رسید. معلوم می شد که او از هیچ چیز خبر ندارد. او فکر می کرد که همه چیرها طبق معمول پیش می روند: او جلسات شورای انقلابی و حکومت را پیش می برد و اعضای بیوروی را دور خود جمع می کرد.
به تاریخ ۲۰ دسمبر بالاخره کوچ کشی رئیس حزب و دولت به اقامتگاه جدید در قصر مجدداً ترمیم شدهٔ "تاج بیگ" صورت می گیرد. یکی از اولین مهامانانی که در قصر نو به دیدن امین آمد، مستشار سفارت شوروی واسیلی سافرونچوک بود. سافرونچوک که مدت مأموریتش در افغانستان به پایان رسیده بود از امین خواهش کرد تا او را بپذیرد.
سافرونچوک و سفیر تابییف از کسانی بودند که از اسرار عملیات قریب الوقوع در جریان قرار داده نشده بودند. در غیر آن او در آخرین تلگرام خویش از کابل عنوانی گرومیکو در مجموع ارزیابی های مثبت را از امین بعمل نمی آورد. سافرونچوک در تلگرام واپسین خود یادآور شده بود: " . . . تا وقتیکه امین در قدرت باشد ما نباید بخاطر احتمال تیره شدن روابط با افغانستان تشویش داشته باشیم، این کشور همکار خوبی برای ما خواهد بود." سافرونچوک به گرومیکو موکداً یادآور می شد که او مأموریتش را انجام یافته می پندارد و درخواست می کرد تا الی سال نو به او اجازه بدهند به مسکو برگردد. . . گرومیکو پس از دریافت تلگرام سافرونچوک بر آن نوشت: " موافق استم."
و اینک مستشار آمده بود تا با امین ملاقات تودیعی بعمل بیاورد. رفیق امین کارهای روزمره را کنار گذاشته و با رضایت مندی به سافرونچوک اقامتگاه جدید خود را نشان می داد: تالارهای باشکوه برای ملاقات های رسمی، دفاتر، و اتاق های نشیمن که در آن موبل قیمتی جابجا گردیده بود. امین به سافرونچوک حتی اتاق حمام را که در آن از سنگ اونیکس سبز رنگ به طور وافر کار گرفته شده بود نشان داد.
امین پس از ختم "سیرعلمی" در اقامتگاه خطاب به سافرونچوک پرسید: " اگر رفیق بریژنیف بیاید و ما از او در همچو یک تعمیری پذیرائی نمائیم، کم نخواهیم آمد؟"
مستشار با اطمینان گفت: " البته که نی، این تعمیر مطابق بلندترین معیارهای بین المللی اعمار گردیده است."
امین از فرط رضایت برق زد. او بشاش به نظر می رسید و پُر از پلان های خوش بینانه بود.
او بدون هرگونه تعصبی به قصر "تاج بیگ" کوچ کشی کرد، اگرچه برخی از نزدیکانش به او می گفتند تا از این تصمیم خود منصرف شود: " این محل باز است، چهار طرف آن کوه ها و تپه ها قرار دارند، امنیت در همچو یک محلی به سختی می تواند تأمین گردد." اما امین در استدلال خود محکم بود و می گفت: " رفقای شوروی امنیت صد در صد را تضمین می نمایند. آنها وعده داده اند تمام اطراف محل را با سیم خاردار و زنگ خطر محاط بسازند، و بیست و چهار ساعت نوکریوالی داشته باشند."
احتمالاً دلیل دیگری نیز که او میخواست هرچه زودتر ارگ را ترک کند وجود داشت. در آنجا همه چیزها فاجعه های چندی پیش را به یاد او می آوردند: به قتل رسیدن ترون، از بین بردن تره کی. . . در میان دیوارهای ارگ او احساس ناراحتی می کرد.
امین با فخر، تو گوئی تأکید می کرد که او نیز مانند پادشاه اسبق افغانستان یک چهرهٔ بزرگ تأریخی است به سافرونچوک یادآور می شد: " رفیق واسیلی، شما می دانید که قصر " تاج بیگ" مطابق آرزوی پادشاه مترقی ما امان الله خان طرح و اعمار گردیده است؟"
پس از آنکه با گرمی تمام با مستشار خداحافظی نمود، امین به مرکز شهر، جائیکه قرار بود با کارمندان صحت عامه ملاقات نماید رهسپار گردید. حین ایراد بیانه در برابر آنها، او به شدت سیاست اضلاع متحدهٔ امریکا را و مخصوصاً مانورهای اخیر آنرا در ناحیهٔ خلیج فارس (خلیج عرب) محکوم نمود. همان روز امین در جلسهٔ شورای وزیران از افزایش قابل ملاحضهٔ کمک های اتحاد شوروی خبر داد.
امین با صدای بلند خطاب به یاران خود گفت: " رفقای شوروی بالاخره به خواهشات ما مبنی بر اعزام قطعات و واحد های نظامی برای دفاع از دست آوردهای انقلاب ثور گوش دادند." حاضرین از شنیدن خبر مذکور کف زدند.
لوی درستیز یعقوب فریاد زد: " خدا را شکر! باید تابستان قوای اتحاد شوروی داخل می شدند، ورنه من از دست این شورشیان کاملاً سر سفید شدم."
وزیر مالیه عبدالکریم میثاق به نوبهٔ خود پیشگوئی نموده گفت: " احتمالاً امریکائی ها به ما کمک کردند؟ تهدید آنکه قوای آنها در قلمرو ایران پیاده شود کاملاً در قوت خود باقی مانده است."
امین توضیح داد: " رهبری شوروی اعزام قوا را به افغانستان، ادای "دین انترناسیونالیستی" می نامد."

پس از دو روز مطابق پلان از قبل آماده شده میان دو دولت، هیأت بزرگی تحت ریاست وزیر مخابرات اتحاد شوروی تالیزین به کابل آمد.
با دقت بیشتر می توان دریافت که اعزام عضو حکومت شوروی و هیأت همراه وی در آنروزها به افغانستان بدون شک تهدید بزرگی بود. آنهائی که عملیات تعویض رژیم را پلانگذاری نموده بودند تا اخیر به پیروزی اقدامات خود مطمئن نبودند، هیچکس نمی دانست این همه به چی خواهد انجامید، با ریختاندن چی مقدار خونی امکان پذیر خواهد شد. غالباً به این اقدام (اعزام هیأت به افغانستان) برای آن متوسل شدند چون منافع علیای شوروی مطرح بود، تا امین بدینترتیب به هیچ چیزی پی نبرد، و بیداری او را خوابانده باشند.
اگر صرف همین هدف بوده باشد، پس مسکو در این راه کاملاً پیروز بود. در مرحلهٔ اخیر این درامهٔ وسیع و تأریخی معلوم می شد که مسکو، میدان را از قهرمان اصلی برده است. البته امین احتمالاً برای برخی قهرمان نباشد، البته این یک موضع ذوق و سلیقه است.

***

مسکو عجله می کرد و قصد داشت "مشکل" امین را الی ختم سال جاری (۱۹۷۹) رفع نماید. طوریکه همیشه اتفاق می افتید، وقتی که دولت می خواست تا نظامیان و ادارات استخباراتی کدام موضوع بزرگی را حل و فصل نماید، در این صورت دولت برای دسترسی به این هدف از هیچ گونه مصارف مالی، بشری، مادی و خلاصه هیچ چیزی دریغ نمی کرد.
در ولایت ترمز ، جائیکه با تمام قوت اردوی شماره چهلم اتحاد شوروی با ارکان ها، مراکز اکتشافی، قطعات عقب جبهه و دیگر تشکیلات، به منظور پیش بردن نبردهای واقعی برای اعزام به افغانستان آماده می شد، معاون لوی درستیز شوروی، جنرال آخرومییف با گروپی از جنرال ها و به تعقیب وی معاون اول وزیر دفاع مارشال سوکولوف فرستاده می شوند.

از دستگاه مرکزی ادارهٔ کی. جی. بی. اتحاد شوروی مسؤولین بخش های مختلف یکی پی دیگر به کابل می آمدند. تعداد این مسؤولین دیگر آنقدر شده بود که " کهنگی ها" (ایوانوف، بوگدانوف و اوسادچی) دیگر خاموشانه عصبانی شده بودند. کسانیکه از مسکو می آمدند همه آمرین بودند، آنها باید در جائی جابجا می شدند، افزون برهمه هرکدام آنها خود را مهمتر از دیگر می دانست و امر و نهی می داد و نظریات جدید ارائه می کرد. اوضاع در داخل سفارت با گذشت هر روز طاقت فرسا می گردید.

بوگدانوف هنوز هم امیدوار بود که امین را می توان بدون سر و صدای زیاد از بین برد، تا از به راه اندازی یک عملیات بزرگ نظامی جلوگیری شود. یکجا با ایوانوف و کیر پیچینکو آنها روایت های مختلف را مورد بحث و ارزیابی های طولانی قرار می دادند. بوگدانوف به طور مثال بخاطر می آورد که حین تابستان داکتران دندان شوروی به تداوی دندان هایی تره کی پرداخته بودند، و تره کی از آنها بسیار راضی بود. بوگدانوف بختورین را احضار کرده پرسید:
" بگو، دندان های امین در چی وضعیتی قرار دارند؟ مشکل ندارند؟ او آرزو ندارد که ما در کلینیک سفارت خود دندان او را پروتیز بدهیم."
افسر امور امنیتی (بختورین) که هنوز به اصل موضوع پی نبرده بود گفت: " من می توانم این موضوع را مطالعه کنم." به بختورین توضیح دادند: " تو این موضوع را مطالعه کن و همزمان از داکتران ما محتاطانه بپرس که آیا حین تداوی دندان ها امکان گذاشتن آمپولی با مادهٔ خاص (هدف زهر است) وجود دارد یا خیر؟"
یکبار دیگر مورد استفاده از نشان زن ها را نیز ارزیابی کردند. کریوچکوف پیشنهاد می کرد تا در کج گردشی های محل، در نزدیکی قصر " تاج بیگ" کمینی را سازمان دهی نموده و موتر حامل امین و محافظین اش را توسط راکت انداز ها تیر باران نمایند. متخصصین "زرنگ" بخش هشتم میتود های دیگری را نیز پیشکش می نمودند. . . اما هر پیشنهاد پس از ارزیابی های همه جانبه و با تمام جزئیات ضمانت صد در صدی نمی داد و به همین دلیل رد می شد.
در یکی از لحظات بوریس ایوانوف بی طاقت شده پیشنهاد کرد:
" من خودم می روم، به من یک ترجمانی که مجرد بوده و حاضر باشد تا برای انجام وظیفهٔ نظامی جان خود را فدا کند بدهید. ما خود را به امین کاملاً نزدیک ساخته و خود و او را منفجر می سازیم." این پیشنهاد ایوانوف رفقایش را از فرط تعجب بی خود ساخته بود.
البته پُرواضح بود که "مرکز" هیچگاه با چنین یک طرزالعملی مؤافقت نمی کرد. از جانب دیگر دیده می شد که خود جنرال ایوانوف نیز هیجانی شده بود، فشارهای روزهای اخیر، امر و نهی "مرکز"، مشاجرات با همکاران، مجهولیت ها. . . ذهن او را تحت شعاع قرار داده بودند.
اوضاع به تأریخ ۲۵ دسمبر وضاحت یافت، زمانیکه به وسیلهٔ پُل "پونتون" که بالای دریای آمو مستولی گردیده بود قطعات فرقهٔ ۱۰۸ پیاده و از طریق هوا قطعات فرقهٔ ۱۰۳ کوماندوی اردوی شوروی به قلمرو افغانستان داخل گردیدند. از شهر کشک[41] به مسیر هرات - کندهار واحد های فرقهٔ ۵ پیاده حرکت کردند. همزمان با آنها کندک مستقل پیاده،

[41] منطقهٔ کوشکه(Kushka) که هم سرحد با ولایت هرات افغانستان بود از جنوبی ترین نواحی اتحاد شوروی به شمار میرفت. پس از فروپاشی شوروی منطقهٔ مذکور در قلمرو دولت مستقل ترکمنستان قرار گرفت.

لوای کوماندوی تهاجمی و چند قطعهٔ دیگر نیز شروع به مارش به طرف افغانستان کردند. اکنون دیگر هیچ سؤالی باقی نمانده بود: رهبری شوروی فیصله نموده بود به افغانستان هجوم نظامی ببرد.
ببرک کارمل یکجا با دیگر اعضای رهبری آیندهٔ کشور مجدداً به بگرام انتقال یافتند.
به تأریخ ۲۶ دسمبر کمیسیون بیوروی سیاسی حزب کمونیست شوروی در مورد افغانستان این بار با اشتراک چیرنینکو در ویلای زاریچی[42] بریژنیف تشکیل جلسه داد. وزیر دفاع در بارهٔ جریان اعزام قوا گذارش داد. اگر حادثهٔ سقوط طیارهٔ ثقیل ترانسپورتی IL-76 که حین نشستن در میدان هوائی بگرام با کوه تصادم نموده بود در نظر گرفته نشود مشکلات خاصی در این زمینه وجود نداشتند. قوا به استقامت های از قبل تعیین شده در حرکت بوده و در مسیر راه با هیچگونه مقاومتی از طرف مردم محل مواجه نمی شدند. اوستینوف که رضایت مندی خود را پنهان نمی کرد گفت:
" همه چیزها مطابق پلان پیش می روند." آندری گرومیکو به نوبهٔ خود از فعالیت های وزارت امور خارجه و سائر دوایر برای توضیح دلیل حضور قوای اتحاد شوروی در آنطرف دریاهای آمو و پنج به جامعهٔ جهانی یادآوری کرد. متعاقباً رشتهٔ سخن را اندروپوف بدست گرفت. او بدون آنکه به جزئیات پرداخته باشد اطمینان داد که ادارهٔ وی برای اجرای مرحلهٔ نهائی عملیات آماده است. و وعده داد: " فردا در افغانستان منشی عمومی جدید خواهد بود."
لئونید بریژنیف صحبت ها را جمع بندی نموده گفت: " خوب رفقا، به نظر من لازم است تا آنچه که صورت گرفته و کارهای که در نظر است باید مورد تأئید قرار بگیرند. با همین ترکیب به صورت منظم در آینده نیز گرد هم خواهیم آمد. من از شما صرف یک خواهش دارم: " هر گام خود را با دقت تمام مطالعه نمائید."
همان روز نظامیان و کارمندان شبکه های استخباراتی در کابل پلان نهائی اشغال مراکز مهم حکومتی و دیگر جاه ها و در قدم اول اقامتگاه رئیس دولت را مورد تأئید قطعی قرار دادند. آمر نمایندگی کی. جی. بی. (ایوانوف) شخصاً "آشپز" را رهنمائی نموده به وی وظیفه سپرد تا فردا بازهم "غذای اساسی" را برای اقداماتی که در پایتخت افغانستان روی دست گرفته شده آماده بسازد. به جنگجویان گروپ های "زینیت" و "آلفا" از سفارت صندوق مملو از بوتل های ودکای ناب را آوردند تا طبق عنعنه قبل از رفتن به جنگ بنوشند.
دیگر راهی برای عقب نشینی نمانده بود.

***

شام ۲۵ دسمبر ستاراستین با همسرش تمارا برای تجلیل از میلاد مسیح در منزل دوستش به نام ستانیسلاف سمولین که یکی از دیپلومات های سفارت پولند در کابل بود و با خانمش هانه و پسر کوچکش گرومیک زندگی میکردند آمادگی می گرفتند. تمارا در حال پوشیدن لباس و آرایش سر و صورت بود که دروازهٔ منزل آنها را تک تک زدند. این ویکتور بوبنوف بود که نزد آنها آمده بود. او بسیار عجله داشت، پس از آنکه داخل دهلیز گردید، خریطهٔ تکه ای را باز نموده از داخل آن ماشیندار ساخت جرمنی "شمائیسیر" را با جعبهٔ از مرمی ها بیرون آورده به ستاراستین گفت: " بگیر، شاید این به کار تو بیاید." متعقباً بوبنوف به ستاراستین یادآور شد که او اکنون به اساس هدایت رهبری به بگرام می رود تا از کارمندان که از شوروی می آیند پذیرائی نماید. او خواهش کرد تا در عدم حضور وی در شهر در صورت بروز جنگ ها در کابل به همسر او توجه داشته باشد و از وی محافظت کنند. ستاراستین به دوستش اطمینان داده گفت: " تشویش نداشته باش، بالای من اعتماد کن."
پس از خدا حافظی با بوبنوف، والیری (ستاراستین) و تمارا دو بوتل " شامپاین شوروی"، دسته گلی گلاب جلال آباد و پاکت کاغذی را که در آن تصویر سانتا کلاوس در آن رسم شده بود و موترکی زیبا برای بازی (تحفه برای گرومیک، پسر دیپلومات پولندی) در آن گذاشته شده بود برداشته به مکروریان رفتند جای که پولندی ها زندگی می کردند.
هوا تاریک شده بود. آسمان سیاه رنگ با ستاره های بزرگ افغانی میان آن می درخشید. برف در کابل هنوز نباریده بود. ولی آن شب سردی شدت زیاد دشت.
بالای کوه آسمائی و خانه هایی گلی ناحیهٔ شوربازار و در مناطق شهر کهنهٔ کابل در ارتفاعات کم طیاره های کوچک که چراغ های آنها خاموش و روشن می شدند در پرواز بودند. طیاره های مذکور در عقب خود راکت های روشنی انداز را آویخته در پراشوت های کوچک پرتاب می کردند. راکت های مذکور که برای چند دقیقه در آسمان آرام شبانه معلق می ماندند کوچه ها و خانه ها را روشن می ساختند.
تمارا با تعجب پرسید: " ببین، چقدر زیباست. دلچسپ است، آنها این راکت ها را برای چی رها می کنند؟"
ستاراستین به همسر خود جواب داد: " احتمالاً می خواهند بدانند که اوضاع شهر کابل چطور است. از قیامی که هر لحظه می تواند برپا شود بسیار هراس دارند. به اهالی شهر می خواهند نشان بدهند: " ببینید ما در بالا قرار داریم، دورها را می بینیم، و شما را هم می بینیم، خبر داریم که شما در این پائین ها چی در سر دارید."

پولندی ها برای عید میلاد مسیح آمادگی خوبی گرفته بودند. روی میز خوراکه های تند، منجمله سمارق شور که ستاراستین آنها را بسیار دوست داشت و ستانیسلاف آنرا از پولند آورده بود گذاشته شده بودند. بوتل های ودکای پولندی "ویبوروی" نیز روی میز دیده می شدند. لحظاتی بعد پانکیک کچالو، گوشت بریان شدهٔ گوساله و ماهی کارپ که به شکل عنعنوی آن پخته شده بود، و پوست آنرا میان همه مهمانان به عنوان " چشم بد دور" تقسیم کردند نیز پدیدار

[42] این ویلای بزرگ بریژنیف در ده کیلومتری شمال غرب مسکو در قریه ای به همین نام، یعنی "زاریچی" موقعیت داشت.

گشتند. گرومیک پوست ماهی خود را در موترکی که به وی خانوادهٔ ستاراستین تحفه داده بود گذاشته با فریادهای بلند و متداوم هارن کنان دورادور اپارتمان چرخ می زد. پسرک از همه بیشتر بخاطر فرارسیدن عید میلاد مسیح خشنود بود.
برعلاوهٔ خانوادهٔ ستاراستین، در مهمانی آنشب دوستان نزدیک ستانیسلاف: یکی از دیپلومات های دیگر سفارت پولند به نام پان ویش نیفسکی و مأمور دفتر ملل متحد در کابل پان موزالیفسکی حضور داشتند (همسران و اولاد های هردو این دو دیپلومات به علت خطرناک بودن اوضاع در کابل در وارسا باقی مانده بودند). این پولندی های مؤدب و با نزاکت طی آن شب حتی در میان خویش نیز صرف به روسی حرف می زدند.
پان ویش نیفسکی پس از سرکشیدن پیک دیگری ودکا از کلک دست چپ خویش حلقهٔ عجیبی پیچ خوردهٔ طلائی را کشید. او حرکتی را که نمی شد با چشمان قابید اجرا نموده و حلقهٔ مذکور به نوبهٔ خود به شش حلقهٔ نازک دیگر منقسم گردید. ویش نیفسکی توضیح داد که حلقهٔ مذکور را در یک دکان چینائی در تایلند خریداری نموده است. خانم جوان چینائی تبار دو روز به وی طریقهٔ جدا سازی و جمع آوری مجدد حلقه ها را یاد می داد. هنگام انجام وظیفه در سفارت پولند مقیم مسکو پان ویش نیفسکی برای خود سرگرمی خارق العادهٔ اختراع نموده بود. او به رستوران "آراگوی"* می آمد، خوراکهٔ ارزان قیمتی برای خود فرمایش می داد و در برابر حاضرین رستوران به " بازی با حلقه ها" می پرداخت. بلافاصله کسی از باشندگان قفقاز نزدیک او می آمد و می گفت: " گیناخوالی، (ای دوست، به زبان گرجستانی) به هر قیمت که می شود این حلقه را به من بفروش، چقدر پول می خواهی؟" ویش نیفسکی در جواب می گفت: " من حاضر استم حلقه را به تو رایگان بدهم، به شرط آنکه طی مدت زمانی که من میخورم و می نوشم تو قادر به جمع این حلقه ها در یک حلقه شوی. اما اگر تو مؤفق به این کار نشوی تو پول مصرف غذای شام مرا می پردازی." بدینترتیب پان ویش نیفسکی بارها در رستوران " آراگوی" بدون آنکه شخصاً پول آنرا پرداخته باشد غذا صرف میکرد.
همه بالای این حکایت ویش نیفسکی می خندیدند و پان موزولیفسکی را که از فرط حرص موتر مستعمل فولکس واگون را با پول "ناچیز" در سفارت شوروی خریداری نموده بود مورد تمسخر قرار می دادند. حالا دیگر این پولندی نه آنقدر در این موتر سوار می بود بلکه بیشتر آنرا در کوچه ها و میدانی هایی کابل تیله می کرد تا به نزدیکترین ورکشاپ برساند.
ستاراستین کوشش می کرد از صحبت ها "دور نماند" و همیشه نشان می داد که خشنود و آسوده خاطر است. اما در عین حال او فکر می کرد: " پس اینکار آخرالامر شروع می شود؟ چی وقت" امشب؟ فردا؟"
ستانیسلاف با تشویش رو به ستارستین نموده پرسید: " والیری، تو تقریباً هیچ چیز نمی نوشی؟ شاید تو دیگر از تبار سلاو ها* نباشی و به اسلام رو آورده ای؟ شاید تو می خواهی چیزی دیگری بنوشی؟"
ستاراستین در جواب: " ببخش دوست عزیز، احساس می کنم که گاستریت معدهٔ من زیاد شده است. دل جوش هستم. می ترسم شدت بیشتر پیدا نکند."
ستانیسلاف: " در این صورت از صرغ سمارق های شور نیز منصرف شو."
هانه داخل صحبت شده گفت: " سمارق ها را او خورده می تواند، آنها صرف شور بوده اما تقریباً تازه استند، در آنها حتی یک قطره سرکه هم نیست. مادرم آنها را تهیه نموده."
والیری که قبلاً هیچگاهی دوستانش را بخاطر ننوشیدن آزرده نمی ساخت، آنشب صرف پیک شراب را نزدیک لبان می برد و بس. او احساس می کرد که او را می توانند هر لحظه برای اجرای کدام وظیفهٔ مهم احضار کنند. بسیاری از علایم نشان می داد که فاینل نزدیک است. سفر غیر مترقبهٔ بوبنوف به بگرام. جنرال های متعدد که طی روزهای اخیر از "مرکز" مواصلت می کردند. صرف از طرف ادارهٔ کی. جی. بی. تعداد آنها به ده نفر می رسید. این طیاره ها با راکت های روشنی انداز، این سر و صدا ها و هیجانات در سفارت...

ستاراستین در حالیکه در منزل پولندی ها در عقب میز عید میلاد مسیح قرار داشت به یاد آورد که در شروع ماه نومبر او به درخواست اجنت "خوست" با وی ملاقات کرد. "خوست" همیشه روابط بسیار تنگا تنگ با ببرک کارمل داشت و شخص بسیار نزدیک و معتمد او بود. کارمل هنگام ترک کابل به "خوست" صلاحیت های مسؤول سازمان نظامی جناح "پرچم" را سپرده بود. طی آن ملاقات "خوست" به ستاراستین یاد آور شده بود که اعضای سازمان نظامی وی به کمک فلان و فلان قطعات، و به امید حمایت عمومی مردم کابل و ولایات قصد دارند به تأریخ ۴ نومبر قیامی را به راه بیاندازند و "رژیم منفور و فاشیستی امین" را سقوط بدهند. و به تأریخ ۷ نومبرکه روز پیروزی انقلاب اکتوبر در شوروی است آرزو دارند رسم گذشت نظامی و مارش زحمتکشان افغانستان را در چمن حضوری برپا نمایند.
پس از دریافت اطلاع مذکور، ستاراستین بدون کوچکترین اتلاف وقت نزد اوسادچی رفت. آمر "دفتر" پس از شنیدن خبر مذکور معلوم می شد که عصبانی شده است امر کرد: " فوراً به میکروریان برو، به کلوب، ایوانوف در تالار است و در کنسرت آماتور متخصصین شوروی حضور دارد، به وی موضوع را گذارش بده."
ستاراستین طی بیست دقیقه بوریس ایوانوف را پیدا نموده و از جنرال خواهش کرد تا با او برای " استشمام هوای تازه" به بیرون برایند. آندو بالای راه رو های که میان بلاک های پنج منزله بودند به قدم زدن پرداختند. وقتی به آن دو از دور می نگریستی چنین به نظر می رسید که یک پدر مو سفید با پسر ضعیف الجثه که از آستین پدر گرفته در مورد مسائل خانوادگی صحبت می کنند.
اطلاع "خوست" ایوانوف را نیز ناآرام ساخت، او خطاب به ستاراستین گفت: " والیری، هرچه زودتر با " خوست" ملاقات کنید و بگوئید که هنوز برای قیام کردن وقت است. تحرکات قبل از وقت می توانند منجر به ناکامی شوند. در

صورتیکه ما به اشتراک و کمک سازمان نظامی پرچمی ها ضرورت پیدا نمائیم ما به آنها از طریق شما خبر خواهیم داد."
فردا صبح وقت ستاراستین مجدداً با اجنت ملاقات کرده و با اشاره به توصیه های "مرکز" و از "خوست" خواهش کرد تا قیام مسلحانه را فعلاً معطل بسازند. ستاراستین کوشش کرد با استفاده از رنگ و بوی فلکور افغانی متلی را که خود در همان لحظه ساخته بود به عنوان حسن تأئید حرفهایش به زبان بیاورد: " میوهٔ نارسیده می تواند به معده مضر واقع شود." "خوست" از سخنان والیری خشنود گردید: " یعنی اینکه شما از ما حمایت خواهید کرد؟ یعنی که بزودی روز نجات خواهد رسید؟ من تمام زندگی معتقد بودم که شوروی ها هیچگاه دوستان خود را در روز بد رها نمی کنند."
ستاراستین در جواب با تواضع گفت: " من دقیق نمی دانم که مسائل چگونه پیش خواهند رفت. اینکه کرملین چی پلان های در رابطه به افغانستان دارد خبر ندارم. من صرف چیزهایی را که از من خواستند به شما بگویم، به شما رساندم."
تقریباً یک هفته بعد از آن اوسادچی در پایان روز کاری از ستاراستین خواست تا به دفترش سری بزند و با وی " یک پیاله قهوه با یک پیک گُنیاک" بنوشد. آنها در مورد مسائل زیادی صحبت کردند، منجمله نه تنها در بارهٔ کار. در یکی از لحظات آمر "دفتر" بطور غیر مترقبه از والیری پرسید:
" به نظر تو کدام طریقهٔ از بین بردن امین که در مطابقت با خصوصیات ملی افغان ها باشد دلخواه تر خواهد بود؟"
والیری جواب داد: " به عقیدهٔ من او را باید وطنپرستان افغان از بین ببرند، و بهتر می بود اگر این کار را خلقی ها انجام بدهند. او باید در انظار عام، با فیر های پی در پی به روی او از بین برده شود، یا اینکه جلاد خود را یکجا با وی با بمب دستی منفجر بسازد. قاتل باید نیز از بین برود. چنین یک عملی نهایت اثر گذار و شجاعانه بوده و در مطابقت با عنعنات افغانها قرار دارد."
اوسادچی گفت: " چنین یک شخصی را از کجا می توان پیدا کرد؟"
ستاراستین در جواب گفت: " اگر لازم باشد در ظرف چند روز پیدا می کنیم." شما می دانید که مردم زیادی از امین متضرر گردیده اند و بسیاری از آنها حاضر هستند حتی به قیمت جان خویش از وی انتقام بگیرند. در این صورت صرف به سلاح و بوجود آوردن صحنهٔ معین ضرورت خواهد بود."
اوسادچی گفت: " در مورد آنکه امین مسموم شود چی فکر می کنی؟"
ستاراستین پاسخ داد: " تا جائیکه من می دانم از زهر در افغانستان صرف زنها استفاده می کنند. آنهم زنان سالخورده. قتل امین به وسیلهٔ زهر می تواند ترحم را در مقابل وی برانگیزد و باعث تنفر علیه قاتل او شود."
اوسادچی سپس تبسمی نموده گفت: به هر صورت، والیری این موضوع را من همین طور، تصادفی یاد آور شدم تا نظر شرق شناسی مانند تو را داشته باشم. بگذار این امین فعلاً بدون هرگونه بیماری زنده باشد." و در حالیکه موضوع صحبت را تغییر می داد افزود: " تو فکر نمی کنی که گُنیاک قهوه را خراب می سازد یا قهوه گُنیاک را خراب می سازد؟ شاید بهتر باشد آنها را جداگانه نوشید؟"

ستاراستین یکی از خاطرات اندوه بار سال در حال تمام شدن، یعنی ۱۹۷۹ را به یاد آورد. به گمان اغلب به تاریخ ۱۴ دسمبر او را جنرال کیر پیچینکو معاون جدید ریاست عمومی اول (کشف خارجی) که از مسکو آمده بود نزد خود خواسته نظر او را پرسیده بود:
" والیری، شما می توانید در زود ترین فرصت به اجنت خود به نام "خوست" برسانید تا او اقداماتی را برای قیام اعضای سازمان نظامی پرچمی ها علیه رژیم امین روی دست بگیرد. امروز شب کار این رژیم باید یک طرفه شود."
والیری جواب داده بود: " فکر می کنم که با "خوست" طی یک یا دو ساعت می توانم تماس بگیرم، البته اگر او در کابل باشد. بطور مشخص به او باید چی بگویم؟ کدام علامت باید نشانهٔ شروع قیام برای پرچمی ها باشد؟ در کجا آنها تمرکز بیابند؟ سلاح های که آنها بکار خواهند برد در کجا می باشد؟"
کیر پیچینکو: " به آنها خبر بدهید که رژیم امین امشب سقوط داده خواهد شد. اعضای سازمان نظامی مکلف نیستند در عملیات هجومی به قصر اشتراک کنند. وظیفهٔ عمدهٔ آنها عبارت از آن خواهد بود تا به وظایف خود در قطعات اردو و پولیس بیایند و اوضاع را در قوای مسلح عادی ساخته و سپس در اقدامات بخاطر تأمین نظم در کابل و دیگر شهرهای افغانستان سهم بگیرند."
ستاراستین که از فرط درک اهمیت وظیفه بی حرکت مانده بود گفت: " اطاعت می شود. من فهمیدم."
ستاراستین بزودی در یکی از پس کوچه های خلوت کابل در ناحیهٔ کوه آسمائی با اجنت "خوست" ملاقات کرد. بمجرد شنیدن سخنان مأمور استخباراتی "خوست" کم بود به رقصیدن بپردازد، او گفت: " من فوراً رفقایم را در جریان میگذارم."
پس از آنکه ستاراستین به سفارت برگشت اوسادچی او را بلافاصله نزد خود احضار نموده خاطر نشان ساخت: " عفو کن والیری، وظیفهٔ را که برای تو کیرپیچینکو گذاشته بود فعلاً ملغی می گردد. عاجل اجنت خود را پیدا کن و بگو توقف کند. سرنگونی امین موکول می شود."
والیری فریاد کشید: " شما مرا چی فکر کرده اید! یک ساعت پیش من به "خوست" یک چیز گفتم و حالا با سپری شدن فقط نیم ساعت باید به وی چیز دیگری بگویم؟ من حالا چی کنم؟ بروم خودکشی کنم؟"

اوسادچی: " تو کی هستی که من باید از تو چنین حرف ها را بشنوم؟ من به هیجان های تو ضرورت ندارم. تو باید بدانی که در چی حالتی ما قرار داریم (در متن آمده است: در چی حلوای ما غوطه میزنیم. غ جانباز). برو بدون اتلاف وقت "خوست" خود را از هر جا که می شود پیدا کن و برایش تفهیم نما که شور نخورد."

بلی، ۱۴ دسمبر روزی ثقیلی بود. . .

ستاراستین به یاد آورد که در مهمانی نزد پولندی ها می باشد، پیکش را بلند نموده گفت: " شانوونی پانی ای پانوی! (خانم ها و آقایان عزیز! (پولندی) بیائید به خاطر روز زیبای میلاد مسیح: "خدا- فرزند و مادر" بنوشیم. بگذار عدالت خداوندی صورت بگیرد! ابلیس به سزای اعمال خود برسد! بگذار عیسی ما را ببخشاید و گناه های ما را عفو کند!"
بلافاصله پس از سخنان والیری صداهای مهیبی را شنیدند. ظروف بالای میز به لرزه در آمده و سر و صدا به راه انداختند. این صدای طیاره های ثقیل و مملو از بارهای عظیم بود که در کابل فرود می آمدند.
ستاراستین درک کرد: " شروع شد."
دیپلومات پولندی شوخیگونه گفت: " می بینی والیری، دیده می شود که خداوند شعار ترا شنید."

***

پنجشنبه ۲۷ دسمبر حفیظ الله امین یاران نزدیک خود را از قبیل اعضای بیوروی سیاسی و وزراء برای صرف غذای چاشت به اقامتگاهش دعوت کرد. برخی از مدعوین با خانم های خویش آمده بودند و برای آنها در میزهای جداگانه غذا چیدند. بهانهٔ فورمالیتهٔ این ضیافت برگشتن عضو بیوروی سیاسی دستگیر پنجشیری از سفر به مسکو اعلام شده بود. اما امین یک دلیل مهم دیگری نیز برای دعوت مهمان داشت. او با بی طاقتی می خواست هر چه زودتر اقامتگاه جدید خود را به همه نشان بدهد و از دفاتر رسمی و اتاق های نشمین آن تعریف کند.
قبل از صرف غذای چاشت امین مهمانان را به صفهٔ وسیعی که در برابر دفتر کاری او قرار داشت دعوت نموده و بدین ترتیب منظرهٔ منطقه را به آنها نمایش داد. در تپه ای که قصر را محاط نموده بود گُردهای گل و درختان کاج شانده شده و در عمارت بلند منزل که در همجوار ساخته شده بود رستوران عصری برای محافل سرور و خوشی های آینده اعمار گردیده بود. در سربازخانهٔ که هنوز تعمیر آن به پایهٔ اکمال نرسیده بود نظامیان گارد و دیگر واحد های جنگی جابجا شده بودند، تانک های نیمه گور در زمین نیز به نظر می رسیدند. نمای خارجی قصر را واحد های قوت های خاص اتحاد شوروی محافظت می کردند.
امین توضیح داد: " دیوار های حصار گونه مانند ارگ در اینجا نیستند. اما امنیت قصر توسط چند حلقهٔ محافظین تأمین می شود. مگس هم داخل شده نمی تواند."
اعضای بیوروی سیاسی با تحسین و تحیر به این همه شکوه و زیبایی می نگریستند. اینکه در آن لحظه آنها در مورد خود منشی عمومی حزب چی فکر می کردند، صرف به خدا معلوم است.
اندکی بعدتر همه عقب میزها جا گرفتند. صرف غذای چاشت در یک فضای دوستانه و بلاتکلیفی صورت می گرفت. صاحب خانه با خشنودی تمام شخصاً مراقب همه چیز بود. وقتیکه دستگیر پنجشیری به دلیل توصیهٔ اکید داکتران مبنی بر مراعات رژیم غذائی از صرف سوپ گوشت خودداری نمود، امین با او دوستانه شوخی نموده گفت: " شاید تو در مسکو به غذاهای کرملین عادت کرده باشی." همه با صدای بلند خندیدند. پنجشیری نیز تبسم ملایمی کرده و به معنی شوخی پی برد. پنجشیری با دستمال کاغذی لب هایش را پاک نموده و یکبار دیگر چیزهایی را که قبلاً به امین گفته بود به همه تکرار کرد: " رهبری شوروی از روایت مرگ تره کی و تعویض حاکمیت در کشور که من به آنها ارائه نمودم راضی بوده و سفر اینجانب به مسکو روابط میان دو کشور را هرچه بیشتر استحکام بخشید." پنجشیری هکذا علاوه نمود که اتحاد شوروی کمک های وسیع نظامی را به افغانستان اعطا خواهد کرد.
صاحب خانه با نگاه پیروزمندانه همه حاضرین را نگریسته گفت:
" فرقه های شوروی همین اکنون در راه رسیدن به اینجا قرار دارند. من به شما همیشه می گفتم که همسایهٔ کبیر هیچگاه ما را در بدبختی نمی گذراد. همه چیز ها بسیار عالی پیش می روند. من در تماس دایمی با رفیق گرومیکو قرار دارم و ما یکجا روی آن کار می کنیم که چگونه به شکل بهتر موضوع کمک های نظامی اتحاد شوروی را به افغانستان برای جهانیان بیان داریم."
پنجشیری به یاد آورد: " بلی، رفیق امین، رهبری کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی خواهش کرد تا به شما سلام برادرانه و کمونیستی آنها را برسانم، آنها همچنان سهم شما را در داعیهٔ انقلاب نهایت بلند ارزیابی می کنند."
امین به نوبهٔ خود یاد آور شد: " من حتماً این موضوع را در خطابهٔ رادیوی خود به مردم افغانستان که امروز شام پخش خواهد شد خاطر نشان می سازم. راستی کارمندان تلویزیون اینجا استند؟"
جانداد توضیح داد: " آنها منتظر استند تا شما بیکار شوید، پائین در منزل اول استند. با آنها رئیس عمومی امور سیاسی اقبال قرار دارد."
امین قرار بود در خطابهٔ خود عنوانی مردم علل حضور عساکر اتحاد شوروی را در قلمرو افغانستان بیان دارد، ضمناً او باید با صراحت اعلام می داشت که عساکر مذکور بر اساس خواهش رهبری افغانستان بخاطر دفاع از تمامیت ارضی، حاکمیت ملی کشور در برابر تهاجم خارجی آمده اند.

پس از صرف پلو همه به تالار دیگری که در آنجا چای را آماده نموده بودند رفتند. برخی از مهمانان با اشاره به کارهای عاجل در شهر قصر را ترک گفتند.
در همین اثنا اتفاقی غیر قابل توضیحی رخ داد. تقریباً همه همزمان احساس بدی کردند: همه را احساس بی سابقه و وحشتناک اینکه می خواهند بخوابند فرا گرفته بود. وزیر مالیه میثاق با تشویش از امین پرسید:
" شاید غذا خوب نبوده باشد؟ و چیزی را در آن مخلوط کرده باشند؟"
امین جواب داد: " تشویش نکن، آشپز و داکتران رژیم غذای اتباع شوروی استند. آنها از هر خوراکه قبل از آنکه آنرا روی میز بگذارند کنترول بعمل می آورند."
میثاق صرف شانه هایش را تکان داده و در حالیکه از دیوار محکم گرفته بود با عجله به بیرون رفت تا هوای تازه را استشمام نماید. هوا سرد بود، برف باریده بود، میثاق در هوای آزاد اندکی خود را بهتر احساس کرد. او در موتری که انتظار وی را می کشید نشسته و به طرف وزارت خانهٔ خویش رفت. در دفتر خود در کوچ غلطیده و بخواب عمیق فرو رفت.
در داخل قصر در این وقت حوادث غیر عادی جریان داشت. مهمانان امین یکی پی دیگر در کوچ ها یا هم مستقیماً بالای قالین می غلطیدند و فوراً بی هوش می گردیدند. بعضی ها را خنده های عصبی دوامدار فرا گرفته بود. محافظین داخل قصر که از ترس به وحشت افتیده بودند به تلفون ها حمله بردند تا از سفارت شوروی و شفاخانهٔ قوای مرکز داکتران را بخواهند.
بیماری عجیبی به یکبارگی همه را از کار انداخته بود. صرف پنجشیری به حال خود باقی مانده بود و با تعجب به یاران خود می نگریست. امین استثنا نبود: محافظین در حالیکه جسم نرم شدهٔ امین را محکم گرفته بودند به وی کمک کردند تا به چپرکت برسد. به مجرد رسیدن به چپرکت صاحب خانه بلافاصله به خواب عمیق فرو رفت.
دیده می شد که " آشپز" این بار اشتباه نکرده بود. مادهٔ خاص که با سوپ مخلوط شده بود اینبار همان اثری را که در نظر گرفته شده بود از خود به جا گذاشت. ولی این دفعه نیز بندش های تأسف باری رخ دادند. اول، زهر بلافاصله تأثیر کرد، نه حوالی شام، زمانیکه اشغال قصر پلان شده بود. دوم، آنهائی که این عملیات را پلان کرده بودند، مداخلهٔ عنصر "کوچکی" را به نام داکتر، از نظر انداخته بودند. دکتران افغان و همچنان داکتران شوروی که در رأس شان « جنرال ولایت حبیبی» سر طبیب شفاخانهٔ قوای مرکز قرار داشت فوراً به محل واقعه رسیدند. آنها آمده بودند تا رئیس دولت و حزب را نجات بدهند. ترکیب گروپ عاجل طبیبانی که به قصر " تاج بیگ رسید قرار ذیل بود: جنرال حبیبی و معاون وی، دو دگروال شوروی (داکتران نظامی)، دو داکتر از سفارت شوروی و نرس ها. داکتر سفارت را شخص سفیر تابییف که تا هنوز از عملیات آغاز شده در جریان نبود فرستاده بود.
برخی از مهمانان را فوراً به شفاخانه انتقال دادند. برای بعضی ها مراسم امالهٔ معده را مستقیماً در قصر به راه انداختند. البته واضح بود که توجه بیشتر داکتران به سوی رفیق امین معطوف بود. معدهٔ او را پاک کاری کردند و سیروم را برایش گذاشتند. جگرن جانداد امر کرد تا فوراً تمام پرسونل آشپزخانه و پیشخدمتان که غذا را سرویس کرده بودند دستگیر شوند، خوراکه ها و نوشیدنی ها برای آزمایش فرستاده شوند. تمام پرسونل افغانی را دستگیر نمودند، اما " آشپز" ت. میخائیل و متخصصین رژیم غذائی توانستند عندالموقع قصر را ترک گفتند.

حفیظ الله امین پس از چند ساعت بی هوشی، چشمانش را باز نموده با تعجب از داکتران پرسید: " چرا اینهمه در خانهٔ من اتفاق افتید؟ اینکار را کی کرد؟" کسی به او جواب نمی داد. اما خاموشی دیر دوام نکرد. درست ساعت ۷:۳۰ شام وقتیکه تاریکی زمستان در عقب کلکین ها غلیظ تر گردید، چند انفجار مهیب دیوارهای قصر را به لرزه درآوردند. گچ از چت ها ریخت، طنین شیشه های شکسته بگوش رسید، فریادهای هراس انگیز پیش خدمتان و محافظین از هر سو شنیده می شد. و تقریباً بلافاصله به تعقیب آن مرمی های روشنی انداز که تاریکی شبانه را مختل می ساختند فیر شدند. این مرمی های ردیابی کننده از هرسو به طرف قصر انداخت می شدند و سر و صدای انفجارها بلا وقفه گردید.
تمام چیزهایی که قبل از آن وجود داشت، آناً، فوراً، بدون هرگونه گذاری به حیات خود پایان داد. بالای قصر طوفان چنان یک آتشی شروع شده بود که حتی مجال فکر کردن در بارهٔ کدام تروریستی که به عمارت رخنه نموده باشد دست نمی داد. مگر این چی است؟ آیا کسی به خیانت متوسل شده بود؟ قیام پرچمی ها؟ حملهٔ شورشیان؟ یا این همه یک خواب وحشتناکی بیش نبود؟
امین سر سنگین شده اش را از بالشت بلند کرد. در نزدیکی چپرکت او دو نفر قرار داشتند: خانم او، پتمنه و وزیر داخله فقیر که لحظاتی پیش از شهر رسیده بود. با دیدن وزیر داخله امین با صدای که به سختی شنیده می شد گفت:
" فقیر، به گمانم من عقل خود را از دست می دهم."
صدای فیرها و انفجار بمب های دستی در این میان دیگر در منزل اول بگوش می رسیدند.
امین کوشش کرد از جایش برخیزد و با صدای نحیف خواهش کرد: " به من ماشیندار بدهید."
همسرش از وی پرسید بالای کی تو می خواهی فیر کنی؟ بالای شوروی ها؟"
همسر امین دیگر همه چیز را درک کرده بود.

در عملیات هجوم به قصر "تاج بیگ" تقریباً همه قوت های عمده ایکه در آن زمان به کابل اعزام شده بودند سهم گرفتند: "کندک مسلمان ها" با ترکیب مکمل آن، تولی کوماندو تحت قوماندنی وستروتین،[43] گروپ های " زینیت" و "A" (آلفا). برای حمایهٔ آنها منسوبین فرقهٔ ۱۰۳ کوماندو اردوی شوروی که چندی قبل ذریعهٔ طیاره مواصلت کرده بودند حرکت می نمودند.
امین هیچگونه چانسی برای آنکه جان به سلامت ببرد نداشت.
وقتیکه زد و خورد ها در قصر به منزل دوم رسیدند امین در وجود خود قوت یافته از چپرکت برخاسته و در حالیکه در هر دو دستش تیوب های سیروم بود که با سیم ها پیچانیده شده و سوزن های آن در رگ های او داخل بودند به دهلیز برامد. یکی از داکتران نظامی به نام الکسییف بعدها بخاطر می آورد: " امین در حالیکه نیکر و زیر پیراهنی به تن داشت و جرقه های آتش از او بر میخاستند با دستهای بلند گرفته که (تو گوئی بمب های دستی را گرفته بود) در آنها تیوب سیروم قرار داشت در دهلیز این سو و آنسو می دوید. در همین اثنا سر و صدای گریهٔ کودکی به گوش رسید و از یکی از اتاق های همجوار پسر پنج سالهٔ امین که اشک ها به رویش می ریخت بیرون آمد. طفلک وقتی پدرش را دید به طرف او دوید و پاهایش را محکم گرفت. پدر و پسر هردو کوشش کردند در عقب بار (میزی برای نوشابه های الکولی) از طوفان آتش پنهان شوند، در عقب همان باری که ساعاتی قبل امین با افتخار انرا به مهمانانش نشان می داد، پارچه های بم های دستی به آندو اصابت کرد. پس از لحظاتی، وقتیکه نتیجهٔ نبردها دیگر روشن بود، تعدادی از اشخاص نزدیک جسم بی نفس آمدند: دو تبعهٔ شوروی و دو افغان[44]. آنها امین را به پشت دور داده، عکس های را که با خود آورده بودند با قیافهٔ جسد مقایسه نمودند. پس از آنکه معتقد گردیدند که اشتباهی صورت نگرفته است، یکی از افغان ها از تفنگچه بالای صورت کسیکه که لحظاتی پیش رئیس دولت افغانستان و "قوماندان" انقلاب ثور بود فیر کرد.
آمر عملیات دگروال کولیسنیک (مربوط جی. آر. یو. یا کشف خارجی قوای مسلح شوروی) و مسوول دسته های خاص جنرال دروزدوف (کی. جی. بی.) سند شناسائی جسد حفیظ الله امین را به امضاء رساندند. سپس جسد امین را که در پرده پیچانیده شده بود بلافاصله برداشتند و در محل استقرار "کندک مسلمان ها" گور کردند. در نزدیکی او اجساد دو فرزند او را که حین هجوم به قصر به قتل رسیده بودند نیز دفن نمودند.
در مجموع در قصر "تاج بیگ" بیست و پنج افغان، منجمله همسر عضو بیوروی سیاسی شاه ولی[45] به قتل رسیدند. تلفات جانب شوروی قرار ذیل بود: پنج تن در گروپ های خاص کی. جی. بی.، چهارده تن کشته در " کندک مسلمان ها" و منسوبین کوماندو، تعداد زخمی ها به بیشتر از صد تن می رسید. آمر مرکز "بالاشیخه" دگروال بویارینوف که شخصاً ادارهٔ گروپ "زینیت" را بدوش داشت حین عملیات کشته شد. داکتر نظامی به نام دگرمن ویکتور کوزنیچینکوف که برای نجات امین آمده بود توسط مرمی تصادفی به قتل رسید.
هنگامیکه جنگ هنوز در اوج خود بود و از داخل قصر به سفارت شوروی معلومات ضد و نقیض می رسید کریوچکوف به وسیلهٔ مخابرهٔ مخفی با بوگدانوف تماس گرفت. او با وضاحت تمام به بوگدانوف خاطر نشان ساخت که امین زنده را آنها کار ندارند. رئیس کشف خارجی کی. جی. بی. شوروی با رمز تأکید کرده بود: " خط اول" را باید ختم کرد".
حوالی ساعت ۸:۳۰ شام به وقت محلی همزمان از چند چینل به مسکو خبر دادند: " نفر اساسی ختم گردید."
اما این ختم نبود.
صرف چیزیکه بعد تر به آن " مرحلهٔ اول "انقلاب" ثور می گفتند خاتمه یافته بود.

ادامه دارد

---

[43] توضیح نویسندگان: " به وستروتین چندی بعد از این حوادث لقب "قهرمان شوروی" و رتبهٔ دگر جنرالی تفویض گردید. او همچنان به حیث معین وزارت ضد حوادث و وکیل "دومای" روسیه (معادل ولسی جرگه در افغانستان) نیز کار کرد."
[44] توضیحات نویسندگان: " این دو تن افغان سروری و گلاب زوی بودند که در عملیات اشغال قصر در ردیف دوم قرار داشتند."

[45] توضیحات نویسندگان: " حرف از تلفات صرف در داخل قصر میرود. اینکه چی تعداد افغانها در چهار اطراف قصر "تاج بیگ" تلف شده بودند دقیقاً معلوم نیست. به اساس بعضی از احصائیه ها تعداد آنها به چند صد نفر میرسد."

به عنوان سخن آخر

گفتگوی نویسندگان

ولادیمیر سنیگریوف:

والیری، نمی دانم شما چی فکر می کنید، اما من با احساس دوگانه کار مربوط خود را بالای کتاب مشترک ما به پایان رساندم. از یک طرف رضایتمندی معینی وجود دارد که یک کار بزرگ و دشواری به پایان رسید. قابل یادآوری است که اینکار ثمر جست و جوی سالهای دراز، ملاقات ها، مصاحبه ها، مطالعهٔ منابع گوناگون، اندیشه ها و افکار خودم می باشد. اما از سوی دیگر احساس آنکه موضوع پایان نیافته و تمام چیزها گفته نشده اند مرا رها نمی کند. من هراس دارم که نزد خوانندگان سؤالهای زیادی باقی بمانند. و در این زمره، یکی از سؤالهای اساسی عبارت از آن است که: آیا مسکو باید در برابر امین اینطور ظالمانه عمل میکرد، و بدینترتیب ناخواسته در حلقهٔ بلاوقفهٔ سرنگونی های خشونت آمیز لیدران افغان سهیم میگردید؟ آیا سناریوی دیگری امکان داشت: رهبران شوروی در رابطه به موضوع از بین بردن تره کی چشم پوشی میکنند و تو گوئی هیچ چیزی اتفاق نیفتیده به همکاری های خویش با امین ادامه میدهند؟ در اینصورت، احتمالاً باید از اعزام قوای ما به افغانستان جلوگیری می شد و از بروز اینهمه عواقب ناگوار جلوگیری صورت میگرفت. شما ببینید: استعداد های کاری امین به مراتب بالاتر از لیدر قبلی افغانستان بود.
جر و بحث ها در رابطه به این موضوع تا کنون هم ادامه دارند. آیا امین اجنت سی. آی. ای. بود؟ اگر چنین بوده باشد، پس مسکو در آنزمان که "جنگ سرد" قوس صعودی خود را می پیمود به راستی هم دلایل جدی برای مداخلهٔ نظامی داشت، تا از منافع خویش در این ناحیهٔ ستراتیژیک دفاع نماید. اما، اگر موضوع اجنت بودن امین واقعیت نداشته باشد؟
با تأسف باید خاطر نشان بسازم که پیرامون موضوع مذکور میان ما و شما نیز اختلاف نظرات جدی بروز نمودند. شما به صورت قطع به آن نظر هستید که رهبران شوروی دلایلی برای آنکه امین را در همکاری های مخفی با اضلاع متحدهٔ امریکا مظنون بدانند، نزد خود داشتند. من به نوبهٔ خود باور محکم به برعکس آن دارم، و تأکید میکنم که افسانهٔ اجنت بودن امین را در اعماق دستگاه کی. جی. بی. در سال ۱۹۷۹ اختراع نمودند تا بدینترتیب کرملین را برای اتخاذ اقدامات قاطعانه تر در افغانستان وادار نماید. بیائید، تا نظریات و استدلال خویش را به قضاوت خواننده بگذاریم. بگذار او در مورد ما قضاوت کند.

والیری ساموونین:

موافق هستم. من نیز مانند شما که نویسندهٔ محترم و مشترک این کتاب هستید به همین عقیده هستم که موضوع ارتباط داشتن (یا نداشتن) حفیظ الله امین به شبکه های استخباراتی سی. آی. ای. بدون شک موضوع بسیار دلچسپ است. البته این موضوع قابل درک است چون روایت های اسرار آمیز و " هیجان انگیزجاسوسی" همیشه توجه مردم را به خود جلب می نماید. من همچنان با این نظر نیز موافقت دارم (طوریکه بسیاری ها فکر میکنند): در صورتیکه امین به راستی اجنت سی. آی. ای. بوده باشد، پس فیصلهٔ رهبری شوروی در رابطه به از بین بردن خاین درست بوده است. البته اینکه این فیصله به جا بوده یا خیر، عاقلانه بوده یا نه، بحثی است جداگانه. ولی اگر امین با شبکه های جاسوسی امریکا ارتباط نداشته، بنابرین رهبران کرملین اشتباه بزرگ و شاید بهتر باشد گفته شود که جنایت را مرتکب شده اند. اما من موضوع "جاسوس بودن" امین را با ضروری بودن یا غیر ضروری بودن از بین بردن او نمی خواهم در ارتباط مستقیم قرار بدهم. من باور دارم: این موضوعات تفاوت دارند، با آنکه به شکلی با همدیگر مرتبط استند.
بیائید، به یاد بیاوریم که چی معلوماتی را پیرامون متهم بودن امین به تعلق داشتن وی به شبکه های جاسوسی امریکا در اختیار داریم.

ولادیمیر سنیگیریوف:

در آغاز میخواهم بگویم که حین مطالعهٔ تأریخ معاصر افغانستان، من با اشخاص کاملاً مختلف ملاقات کردم: با فعالین حزب دیموکراتیک خلق، لیدران اپوزیسیون اسلامی، سیاستمداران شوروی، دیپلوماتها، مأمورین استخباراتی، با جنرالها. اکثر آنها (اکثریت مطلق!) هیچگاه روایت "جاسوس" بودن امین را جدی تلقی نمی کردند. بسیاری از این اشخاص که نزد من اعتبار زیاد دارند، بصورت قطع این نظریه را مردود می شمارند. اگر لازم بیافتد میتوانم از نام های یادآور شوم.

والیری ساموونین:

می توانم حدس بزنم که حرف از کی ها در میان است. به احتمال قوی برخی از قهرمانان کتاب ما در نظر استند مانند: معاون وزیر دفاع پاولووفسکی، جنرالها هریک گوریلوف و زاپلاتین، مشاور حزبی هارازوف، مشاور وزارت امور خارجه سافرونچوک... بنابر خصوصیات وظیفوی اشخاص مذکور تقریباً هر روز با حفیظ الله امین ملاقات میکردند. امین همیشه از آنها با آغوش باز و تبسم "هالیوودی اش" استقبال میکرد و نشان میداد که آماده است هر مشورهٔ آنها را

در نظر بگیرد و هرگونه توصیهٔ شانرا دنبال کند(البته صرف در ظاهر چنین بود). افسوس که امین مانند یک سگ دم نداشت. در اینصورت دم مذکور هر بار با دیدن این مشاورین احترامانه به شورک خوردن میپرداخت. مشاورین مذکور از چنین یک "محبت" امین بسیار راضی و خشنود بودند. البته نه همه، بعضی ها مستثنی بودند.
توجه خاص باید به روابط سفیر پوزانوف با امین معطوف گردد. در این روابط هیچگونه رنگ و بوی " شخصی" وجود نداشت. الکساندر پوزانوف میگفت: " من باید وظیفهٔ خود را انجام دهم. به من هدایت میرسد تا به امین که رئیس دولت است این و آن پیشنهادات و نظریات جانب شوروی را برسانم. من باید سعی به خرچ بدهم تا او را در مورد این یا آن موضوع معتقد بسازم. من اینکار را انجام داده و متعاقباً به مرکز راپور مفصل را در مورد تطبیق هدایت می فرستم. من مسکو را در جریان نظریات امین پیرامون موضوعات مختلف قرار میدهم، در بارهٔ موافقت یا عدم موافقت وی با جانب شوروی، من نمی توانم اقدامات تشریفاتی را انجام دهم. من باید پروگرام مبادلات کلتوری را فراهم سازم. این کار من است. این وظیفهٔ من است. اینکه امین جاسوس سی. آی. ای. است یا خیر، اینکه به "انقلاب" ثور خیانت کرد یا خیر، به من ارتباط ندارد. بگذار بالای این موضوع "اشخاص خاص مسلکی" کار کنند. اینگونه اشخاص در سفارت ما کافی وجود دارند."

ولادیمیر سنیگیریوف:

اما حتی " اشخاص مسلکی"، بطور مشخص بسیاری از مسؤولین ریاست عمومی اول کی. جی. بی.، یعنی کشف خارجی حین صحبت ها با من هیچگاه صد در صد تأکید نمی کردند که شبکه های استخباراتی امریکا امین را استخدام نموده اند. البته آنها چنین امکان را می پذیرفتند ولی نه بیشتر از این. غالباً موضع این اشخاص به طور توحیدی قرار ذیل بود: حدس زدن در مورد آنکه لیدر افغانستان جاسوس بود یا خیر معنی ندارد. حرف اساسی در آن است که امین بصورت عینی با تمام اعمال و کردار خود به داعیهٔ "انقلاب ثور" و همچنان به منافع ملی ما ضرر میرساند. همین مسئله نقش عمده را در اتخاذ تصمیم بخاطر از بین بردن لیدر افغانستان و تعویض وی به شخصی که از ما اطاعت میکرد و قابل پیش بینی بود بازی کرد.

والیری ساموونین:

اما آیا شما واقعاً فکر میکنید که "اشخاص خاص"، مخصوصاً مسؤولین امور کشف کدام وقتی همه واقعیت را به ژورنالیست یا به تأریخنویس بیان خواهند داشت؟ و آنهم با ذکر منابعی که به آنها معلوم باشد؟ این کار امکان ندارد. من با شما یکجا این کتاب را نوشتم، مگر من نیز بسیاری از چیزها را در این کتاب ننوشتم، گویا "فراموش" کردم. چیزهای زیادی است که با من یکجا به گور خواهند رفت.
در عین حال من به شما اطمینان میدهم که مأمورین دفتر "کشف خارجی" کی. جی. بی. که در آنوقت در کابل کار میکردند، منجمله الکسی پیتروف که قبل از "انقلاب" ثور به اساس هدایت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی با حفیظ الله امین کار میکرد، بالای امین مشکوک بودند و گمان میبردند که امین خاین و جاسوس سی. آی. ای. است. علایم زیادی بیانگر این ادعا است. علاوه بر آن شخص مذکور از طرف ارگان های اکتشافی کی. جی. بی. مدتها قبل از آنکه وی در جملهٔ رهبران طراز اول حزب دیموکراتیک خلق قرار بگیرد تحت مطالعه قرار گرفته بود. با تمام دقت و ذره بینی بیوگرافی او بررسی شده بود. حین این بررسی ها یک مسئلهٔ سوال برانگیز نمایان شده بود: قبل از رفتن به اضلاع متحدهٔ امریکا برای تحصیل، امین در روزنامه های چاپ کابل مقالاتی که بیشتر ماهیت ملی گرایانه و حتی ضد شوروی داشتند به نشر رسانیده بود*. با در نظر داشت محتویات این نوشته ها دیده میشود که او در آنزمان هیچگونه تمایلی به اتحاد شوروی نداشت. اگرچه در آنوقت او دیگر مرد پخته و به ثمر رسیده و دارای نظریات تدوین یافتهٔ سیاسی بود. حین اقامت در امریکا او مدتی موفقانه در رأس اتحادیهٔ محصلین افغان بود، اما سپس، بلافاصله بعد از کنگرهٔ مؤسس حزب دیموکراتیک خلق، به دلیل مجهولی بدون آنکه تحصیلاتش را به اتمام رسانیده باشد به افغانستان برمیگردد. در کابل در زود ترین فرصت اعتماد تره کی را بدست آورده و به بدترین دشمن ببرک کارمل مبدل می شود، چیزیکه به دو پارچگی در حزب دیموکراتیک خلق می انجامد.
از همین زمان به بعد چینل هایی کی. جی. بی. از ارتباط داشتن امین با استخبارات امریکا دایماً خبر میدادند. این راپورها هم از منابع افغانی و هم از اجنت ها در سائر کشورها مواصلت میکرد. اما، دیر زمانی ما اتهامات علیه امین را ادعاهای میان تهی دشمنان او و تقابلات در داخل حزب می پنداشتیم.

ولادیمیر سنیگیریوف:

قبول کنید که برای داشتن شک و تردید هرگونه اساسات وجود داشت. ما و شما در کتاب بارها تأکید نمودیم که مبارزه میان جناح ها از هر دو طرف با استفاده از چنان اتهامات و ریختن کثافات علیه یکدیگر همراهی میشد که تهمت بستن به خاین بودن به جانب مقابل برای حزبی های افغان اصلاً کار مشکلی نبود. بطور مثال آنعده از رهبران"خلق" که هنوز در قید حیات استند تا اکنون تأکید میکنند که ببرک کارمل به رئیس جمهور محمد داوود که حین کودتای ثور از قدرت برکنار شد مخبری میکرد، یعنی خبر رسان پولیس خفیه بود. پرچمی ها به نوبهٔ خود از استعمال دشنام های

رکیک و اتهامات تقریباً در همین سطح علیه اعضای جناح دیگر هیچگونه کمی نداشتند. اینهمه آنقدر هویدا است که اصلاً ضرورت به ثبوت ندارد.
آنچه که ارتباط میگرد به تأکیدات شما در رابطه به آنکه مسؤولین استخباراتی هیچگاه تمام واقعیت را برملا نمی سازند، این خوب است اگر واقعاً هم همین طور باشد. به همین دلیل است که ادارات مذکور "محرم یا مخفی" نامیده می شوند. اما در اینجا نیز "تأمل" قابل توجهی وجود دارد. در صورتیکه حرف از منابع محرم اطلاعاتی خود این ادارات در میان باشد، حرف شما را میتوان تأئید کرد. اما مسؤولین ارگان های اکتشافی چی مجبوریت دارند راز های سی. آی. ای. را مخفی نگهدارند؟

والیری ساموونین:

... من ادامه میدهم. پس از مدتی به یکی از دانشمندان معتبر شوروی در ساحهٔ روان شناسی وظیفه سپرده میشود تا تصویر سیاسی امین را ترتیب دهد. دانشمند مذکور پس از آشنائی با مواد و اطلاعاتی که در اختیار او قرار میدهند صریحاً نتیجه گیری ذیل را بعمل می آورد: "امین کسی نیست که ظاهراً خود را نشان میدهد." مسؤولین استخبارات شوروی فیصله میکنند: " امین غالباً جاسوس استخبارات امریکا است."
با اسدالله سروری و دوستانش، وزیران فراری در قلمرو شوروی و بلغاریا "کار های نهایت دقیق" اوپراتیفی صورت گرفت که در آنها نه تنها کارمندان کشف خارجی سهم گرفتند بلکه تحلیلگران، روان شناسان، داکتران، زبان شناسان و دیگران نیز اشتراک ورزیدند. ده ها نفر... با تمام ذره بینی به جمع آوری حتی کوچکترین معلومات در مورد اوضاع داخل حزب پرداختند. از این فراری ها در مورد توازن قوا در حزب اطلاعات همه جانبه جمع آوری، تجزیه و تحلیل میشد. در همهٔ این فعالیت ها یک موضوع برجسته بود: " امین جاسوس سی. آی. ای. است."
اما من یک دلیل دیگری نیز دارم که به نظرم مهمترین از همه است. هدفم کتابچهٔ یادداشت امین است که یک روز بعد از کشته شدن او، من صفحات آنرا شخصاً ورق میزدم و با محتویات آن آشنا شدم. من به هدایت رهبری شوروی تمام چیزهای را که در کتابچهٔ یاداشت بودند به زبان روسی ترجمه کردم: نام های اشخاص مختلف، شماره های تلفون و بعضی چیزهای دیگر. در یکی از صفحات من یادداشتی را که به قلم امین نوشته شده بود خواندم: CIA و سپس شمارهٔ تلفون در امریکا...

ولادیمیر سنیگیریوف:

من این حکایت را از مأمورین متقاعد استخبارات شنیده بودم. و باید خاطر نشان بسازم که دلیل مذکور همان ضعیف ترین حلقه در زنجیر استدلال های شما است. شما خود بگوئید، کدام جاسوس شمارهٔ تلفون " راهنمای" خود را در ارگان های " خاص" در کتابچهٔ یادداشتی که در جیبش باشد میگذارد؟ اگر چنین یک چیزی هم وجود داشته، آنرا به کمال سهولت متخصصین خط شناسی از ادارهٔ کشف خارجی می توانستند جعل نمایند. تا جائیکه من می دانم اینگونه متخصصین در یکی از گروپ هایی شامل بودند که به قصر "تاج بیگ" هجوم بردند. باید بگویم که متقاعدین ارگان های استخباراتی با درک دلیل ناشیانه بودن و غیر معتقد بودن آن از کتابچهٔ یادداشت در خاطرات خویش هیچگونه یاد آوری نکرده اند. کتاب های بوگدانوف، کیر پیچینکو، شیبرشین... را از نظر بگذرانید. همهٔ آنها جنرال های کی. جی. بی. استند، بطور مستقیم یا غیر مستقیم از اشتراک کنندگان آن حوادث بوده اند. آیا آنها می توانستند چنین یک عنصر مهم و مفید را نبینند. چرا؟

والیری ساموونین:

تذکر شما برای من قابل درک است. جواسیس ارگان های کشفی یادداشت های از این قبیل را در کتابچه های یادداشت نباید درج نمایند. موافق هستم. در این باره من نیز به اجنت های خود میگفتم. آنها همیشه با من موافقت میکردند و... ولی همانجا در حضور من کوشش میکردند، حداقل در دستمال کاغذی رستوران چیزی یادداشت بگیرند، و سپس گویا بدون آنکه من متوجه شده باشم در جیب می گذاشتند. خوب چی باید کرد، مردم به حافظهٔ خود باور ندارند. دور از امکان نیست که مأمورین اوپراسیونی سی. آی. ای. با امین زیاد کار نمیکردند و توجه زیاد به تدریس رعایت مقررات محرم مبذول نمیداشتند.

ولادیمیر سنگیریوف:

من یک مخالفت جدی دیگر نیز دارم. طوریکه هویداست سی. آی. ای. هیچگاه اجنت های خود را رها نمی کند، مخصوصاً اگر این اجنتان از ارزش زیاد برخوردار باشند و با طبقات بالایی حاکمیت ارتباط داشته باشند. در صورت مرگ چنین یک اجنتی، خویشاوندان نزدیک وی مورد توجه و حمایت قرار میگیرند. اما با اعضای خانوادهٔ این لیدر افغانستان چی شد؟ بلافاصله پس از هجوم به قصر "تاج بیگ" همسر و اطفال او را به زندان پل چرخی افگندند، آنها در آنجا الی سال ۱۹۸۵ باقی ماندند. بعد از آن دو سال دیگر آنها در منزل زیر حبس قرار داشتند. در سال ۱۹۸۷بیوهٔ

امین از وزارت معارف افغانستان خواهش کرد تا اجازه بدهند که اولادهایش شامل مکتب شوند. به درخواست مذکور جواب مثبت داده شد: دو دختر و پسر امین برای تحصیل عازم اتحاد شوروی گردیدند و خود پتمنه (خانم امین) الی آمدن مجاهدین در کابل باقی مانده بود. سپس به هندوستان رفته، مدتی در روسیه زندگی میکرد و اکنون با یکی از دخترهایش در شهر هامبورگ (آلمان) به سر می برد. لازم به تذکر است که او صرف از برکت کمک ناچیز اجتماعی که به پناهندگان سیاسی داده می شود امرار حیات میکند.

حالا بیائید به فعایت های عملی امین، نخست در مقام عضو کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق، سپس شخص دوم در دولت و آخرالامر در کرسی رئیس دولت افغانستان نظر اندازیم. اگر بعضی از "خصوصیات معمول در میان افغانها" مانند مکارگی شرقی، بی رحمی ... را مدنظر نگیریم، امین طی سالیان متمادی به مثابهٔ یک دوست سرسپردهٔ اتحاد شوروی و یک انقلابی حرفوی عمل می کرد. حتی آنهائیکه به وی علاقمندی نداشتند از نقش بزرگ وی در ایجاد سازمان نظامی در داخل جناح "خلق" تأکید میکنند، و از قاطعیت وی در روزهای کودتای ثور یادآور می شوند. بسیاری ها صداقت این گفتهٔ امین را که: " من بیشتر، از بسیاری از شوروی ها سویتیست هستم" مورد شک و تردید قرار نمی دهند. البته این یک بحث جداگانه است که "سویتیزم" او بیشتر رنگ و بوی افراطیت چپی داشت، از شتابزدگی کار می گرفت و ستالین را بت خود ساخته بود...
و یک مسئلهٔ دیگر، اگر او به امریکاییها کار میکرد، در اینصورت پس چرا بلاوقفه قوای شوروی را به افغانستان دعوت میکرد؟ برای حفاظت جان خود؟ برای دفع حملات شورشیان، برای دفاع از استقلال افغانستان... خوب، البته می توان گمان برد که این گویا ترکیبی از تعاملات متعدد بوده است، تا بدینترتیب کشورما به یک جنگ فرسایشی در قلمرو یک کشور دیگر کشانیده شود. اما این روایت، مرا عفو کنید، به من بسیار خیالپردازانه معلوم می شود. ناگفته نماند که حضور شوروی ها در موجودیت وی افزایش می یافت، در حالیکه امریکاییها را سخت محدود ساخت.

والیری ساموونین:

اول، من چندان مطمئن نیستم که " سی. آی. ای. هیچگاه اجنت های خود را رها نمی کند." دوم، من نمیتوانم در قسمت امین تعریفاتی مثل: " دوست سرسپردهٔ اتحاد شوروی" و " انقلابی حرفوی" را بکار ببندم. بخاطر آن که به عنوان یک دوست شمرده شوی، باید حداقل درک آنرا داشت که با کی دوست استی. امین در مورد اتحاد شوروی بسیار کم معلومات داشت. آنهم عمدتاً از طریق نشرات مغرضانهٔ که در امریکا چاپ می شدند و همین مطالبی که در مطبوعات افغانستان تجدید چاپ می گردیدند. به همین دلیل او فکر میکرد که رهبری اتحاد شوروی، شما خود تصور کنید، آنهم در اخیر سالهای هفتاد، به اصول و میتودهای دورهٔ ستالینی اتکاء دارد. به همین دلیل بود که او در هر جا خود را یک "ستالینیست" قلمداد میکرد.
تأکید آن که امین یک "انقلابی حرفوی" است نیز "مشکل" دارد. در اخیر سال های شست، وقتیکه من در افغانستان کار و زندگی میکردم و با افغانهای نهایت معظم و روشنفکر از نزدیک هم صحبت بودم، من کسی را در میان آنها بخاطر ندارم که حداقل یک بار به من نام حفیظ الله امین را در زمرهٔ انقلابیون به زبان آورده باشد. آنها از تره کی، لایق، بارق شفیعی، خیبر، کارمل، پنجشیری، محمودی، غبار، طاهر بدخشی یادآور می شدند، در حالیکه در مورد امین هیچکس هیچ چیزی نمی دانست. این شخص به شکل مرموزی به داخل حزب "خزید"، البته روابط اسرار امیز و عجیب او با تره کی در این راه مثمر واقع شدند. امین به مجرد آنکه قدرت را احساس کرد، بلافاصله قهر خرد کنندهٔ "انقلابی" خود را نه علیه " نیروهای ارتجاع و امپریالیزم"، بلکه به ضد پرچمی ها سوق داد.
و حالا در بارهٔ خواهشات مکرر وی در رابطه به اعزام قوای شوروی به افغانستان. پنهان نیست که امریکایی ها در ماه می ۱۹۷۸ امکان " بند ماندن" حداکثر اتحاد شوروی را در حوادث افغانستان بررسی میکردند. آنها این را یک چانس مناسب برای صدمه رسانیدن به پرستیژ بین المللی شوروی و اینکه ما وادار شویم تا تلفات سنگین ببینیم، می پنداشتند. البته واضح است که اعزام نظامیان به افغانستان نمی توانست بالای توازن ستراتیژیک قوا در جهان تأثیر زیاد داشته باشد، نمی توانست به منافع امریکا صدمهٔ جدی برساند، در حالیکه می توانست عواقب نهایت ناگوار به کشوردر پی داشته باشد. چیزیکه عملاً صورت گرفت. به همین دلیل بود که امین دایم از قوای ما "دعوت" میکرد تا به جمهوری دیموکراتیک افغانستان بیایند.

ولادیمیر سنیگیریوف:

در اینصورت آخرین استدلال خود را برایتان بیان میدارم. روایت بازی دوگانهٔ حفیظ الله امین پس از حضور "باند چهار نفری" در صحنهٔ سیاسی فعالانه ترویج گردید، آیا شما اینرا نمی پذیرید؟ زمانیکه خلقی های سرشناس مانند سروری، گلاب زوی، وطنجار و مزدوریار با مأمورین استخباراتی اتحاد شوروی در کابل تماس برقرار نمودند. مأمورین اوپراسیونی ما از زبان همین ها متن تلگرامهای خود را عنوانی رهبری شوروی می نوشتند، چیزی که مرکز را سخت به تشویش انداخته بود، در همین تلگرام ها بود که روایت تعلق داشتن امین به استخبارات امریکا بکار رفته بود. در

آنوقت مخالفین همه اتهامات را بر دیکتاتور می افگندند، و می خواستند خود را نجات بدهند، آنها همچنان هراس داشتند که تند روی های چپگرایانهٔ امین می تواند " انقلاب" را به شکست مواجه سازد. اما سه دهه از آن حوادث سپری شدند. وطنجار و مزدوریار دیگر در قید حیات نیستند. سروری حبس ابد را در زندان کابل سپری می نماید (اشتراک در تضییقات دستجمعی را به وی نبخشیدند). گلاب زوی دورهٔ بحرانی را در خارج از کشور به سر برده به کابل برگشته و کمافی السابق در زندگی سیاسی افغانستان سهم می گیرد. وقتی از او می پرسند که آیا او حالا هم باور دارد که حفیظ الله امین اجنت امریکا بود، این کار کشتهٔ نبرد های سیاسی بدون شک و شبههٔ جواب می دهد: "من هیچ وقت اینطور فکر نمی کردم."

والیری ساموونین:

بلی، گلاب زوی نسبت به گذشتهٔ دور تغییر زیادی نموده است. من اینرا می دانم. اما روایت بازی دوگانهٔ حفیظ الله امین به هیچصورت با روی کار آمدن " باند چهار نفری" در صحنه به میان نیامده و متعاقباً معمول ساخته نشده است، من در این باره قبلاً تذکر دادم. اطلاعات خلقی های فراری و معلومات دست داشته " یکی بالای دیگر بسیار خوب قرار گرفت."
اکنون می خواهم به موضوع اساسی یی اشاره داشته باشم. اینکه امین اجنت سی. آی. ای. بود یا نبود، بسیار به آن شباهت دارد که انسان به موجودیت پدیده های ناپیدا از قبیل ... (OVNI) باور دارد یا خیر؟ یکی خواهد گفت: " نی باور ندارم"، دیگری میگوید: " باور دارم"، و سومی خواهد گفت: " من شخصاً آنها را دیده ام و یکجا با آنها به سیارهٔ آنها پرواز نموده ام." برای عده ای این موضوع بیشتر سؤال باورمندی است، در حالیکه برای برخی موضوع درک می باشد.
امحای رژیم حفیظ الله امین (و نتیجتاً از بین بردن خود او) بخاطر آن صورت نگرفت که کسی در رهبری شوروی وی را به ارتباط داشتن با سی. آی. ای. مظنون می دانست. در سیاست، مخصوصاً در سیاست کلان، اینگونه "جزئیات" مانند کار به استخبارات خارجی کمتر مد نظر گرفته می شود. ثبوت این گفتهٔ من چی در تأریخ کشور ما و چی هم در تأریخ دولت های دیگر فراوان است.
رهبری شوروی، از ۱۷ جولای ۱۹۷۳ ، وقتیکه سردار محمد داوود خان در افغانستان به قدرت رسید، مطابق برنامهٔ که از طرف تئوریسن های سیاسی و شرق شناس های ما تدوین و ترتیب یافته بود به آن نتیجه رسیده بود که در همچو یک کشور عقب مانده و قرون وسطی، صرف ایجاد یک " جبههٔ نیروهای مترقی و وطنپرست" میتواند ورود ارتجاع طرفدار امپریالیزم را مانع شود. به همین دلیل بود که رهبری شوروی مصرانه کوشش میکرد تا داوود را وادار به اتحاد با حزب دیموکراتیک خلق، سازمان های "نامنهاد" اجتماعی روشنفکران اسبق، مدافعین حقوق بشر، با روحانیون مترقی و دیگران میکرد. اینکه عکس العمل داوود در برابر این همه چی بود ما با تفصیل در کتاب از آن یادآوری کردیم.
پس از "انقلاب ثور" مسکو به سرودن همان آهنگ قبلی خود ادامه داد: " بیائید، رفقای انقلابی، هرچه زودتر " جبههٔ نیروهای مترقی و وطنپرست" را ایجاد کنید. اما تره کی نه تنها تن به ایجاد چنین یک جبهه نداد، بلکه به توصیهٔ امین دوستان قبلی و متحدین پرچمی خود را به شمول هزاران نفر را که می توانستند از اصلاحات مترقی در افغانستان حمایت نمایند، از بین برد.
پس از آنکه امین تره کی را برکنار نموده و متعاقباً از بین برد، اوضاع سیاسی در افغانستان بهه هیچوجه بهتر نشد.
قتل تره کی و نجات حیات یاران نزدیک وی از "باند چهار نفری" توازن قوا را در افغانستان به صورت قطع تغییر داده و انکشاف بعدی روابط افغان- شوروی را تعیین نمود. کرملین نشینان به آن باور شدند که دیگر امکان ایجاد یک "جبههٔ متحد نیروهای مترقی و وطنپرست" بوجود آمده است: قبل از همه بر بنیاد طرفداران تره کی مقتول و کارمل که در خارج از کشور قرار داشت، کارهای معینی در این عرصه صورت گرفت. سروری، وطنجار و گلاب زوی از نظر فورمالیتهٔ با کارمل آشتی کرده بودند و برنامهٔ "جبههٔ متحد نیروهای مترقی و وطنپرست" از طرف رهبری آیندهٔ افغانستان روی دست گرفته شد.
اما حفیظ الله امین و طرفداران وی در این نقشهٔ "وحدت ملی" به هیچوجه جور نمی آمدند. امین هیچگاه و به هیچ قیمتی کسانی را که با تمام قوت کوشش میکرد از بین ببرد حاضر به همکاری شود. حتی به خاطر نجات "انقلاب" افغانستان او تن به چنین یک عملی نمی داد. در عین حال دیگران نیز به وی کارنامه های قبلی وی را نمی بخشیدند.
مرحلهٔ اول "انقلاب ثور" در افغانستان بطور قطع بدنام شد، بنابرین ضرورت بود یا از اصلاحات انقلابی صرف نظر شود و یا به مرحلهٔ دوم پرداخته شود.

ولادیمیر سنیگیریوف:

خوب، به هر حال، یک چیز دقیقاً وضاحت دارد: نباید درمورد رهبران ما و افغانستان از مواضع امروزی قضاوت کرد. نبرد میان دو سیستم جهانی جریان داشت. بشریت در لبهٔ فاجعهٔ اتومی بود، هیچ یک از طرفین در این مقابله نمیخواست عقب نشینی کند. حالات طوری آمد که امین میان دو آتش قرار گرفت، او قربانی تقابلات کلان گردید.

در کتاب خود ما صرف اندکی پرده از اسرار "مرحلهٔ اول" "انقلاب ثور" برداشتیم. داغ های سفید در این تاریخچه هنوز نهایت زیاد است، هم در قسمت افغانستان و هم چیزهائیکه به اعمال شوروی ها ارتباط میگیرد. بنابرین گذاشتن نقطهٔ اخیر هنوز وقت است.
علاوه بر آن، اکنون که افغانستان یک بار دیگر منبع خبرهای داغ گردیده است، و امریکایی ها با متحدین شان در آنجا درگیر مانده اند، درس های تأریخ نچندان دور را با دقت بیشتر باید آموخت و کوشش کرد از آنها نتیجه گیری هایی درست بعمل آورد.

گالیری تصاویر

آخرین شاه افغانستان، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

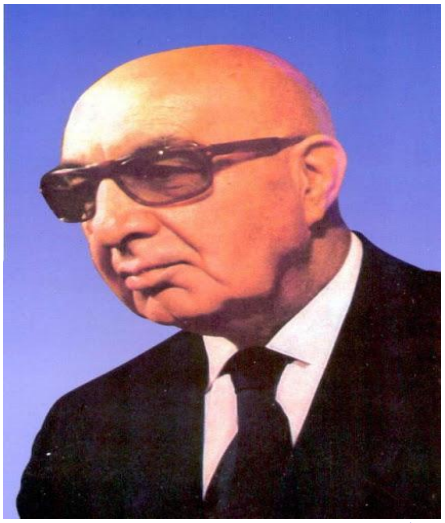

اولین رئیس جمهور افغانستان شهید محمد داوود

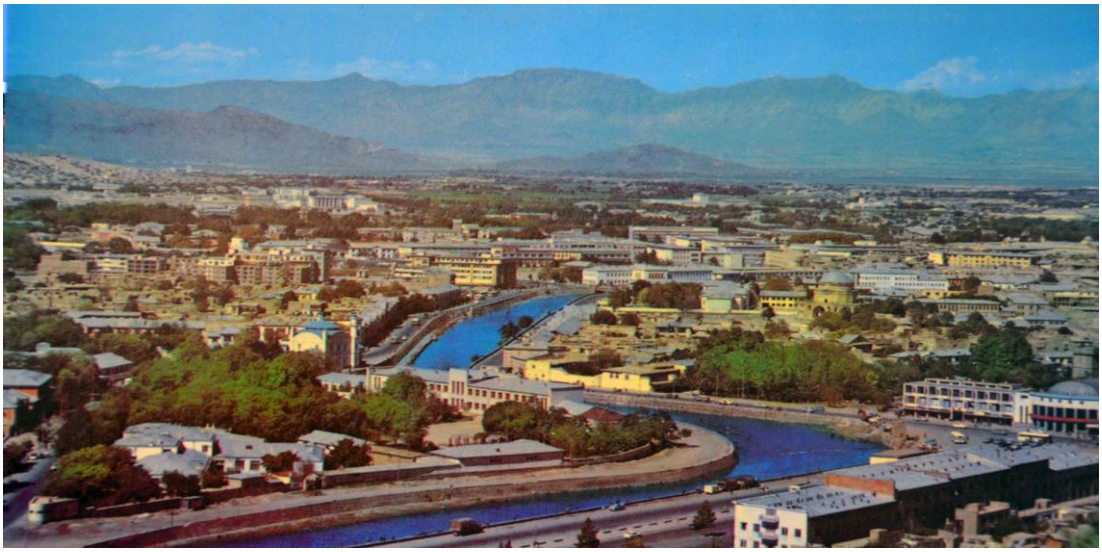

کابل در دهۀ ۱۹۷۰ میلادی

تصاویری برخی از باغیان کودتای نامیمون ۷ ثور:

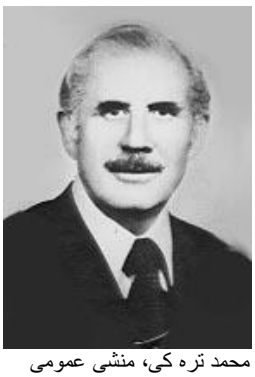

نور محمد تره کی، منشی عمومی
حزب دیموکراتیک خلق

حفیظ الله امین پس از آنکه استاد "بی همتایش"
به امر او با بالشت خفک گردید، خود را رئیس
دولت اعلام کرد

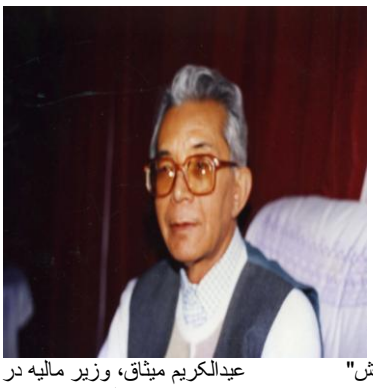

عیدالکریم میثاق، وزیر مالیه در
حکومت خلقی ها

ببرک کارمل
(۱)

دستگیر پنجشیری
(۲)

میراکبر خیبر
(۳)

اسدالله سروری
(۴)

جنرال عبدالقادر(دست چپ)
(۵)

شهنواز تنی
(۶)

محمد اسلم وطنجار
(۷)

شیرجان مزدور یار
(۸)

سلیمان لایق
(۸)

داوود ترون
(۹)

امام الدین
(۱۰)

سیدمحمدگلاب زوی
(۱۱)

شوروی ها:

لئویند بریژنف
(۱۲)

دمیتری اوستینوف
(۱۳)

یوری اندروپوف
(۱۴)

اندری گرو میکو
(۱۵)

ولا دیمیر کریوچکوف
(۱۶)

لئونید بوگدانوف
(۱۷)

واسیلی سافرونچوک (دست راست)
(۱۸)

ویلیور اوسادچی
(۱۹)

نیکولای آگار کوف
(۲۰)

جنرال لیف گوریلوف
(۲۱)

الکساندر پوزانوف
(۲۲)

جنرال واسیلی زاپلا تین
(۲۳)

سایر تصاویر مرتبط:

نمای بیرونی ارگ تأریخی شاهان افغانستان
در دورهٔ ریاست جمهوری شهید محمد داوود، مقر ریاست جمهوری افغانستان

****

نمای بیرونی قصر تأریخی کرملین در مسکو

اولین کابینهٔ خلقی ها و پرچمی

سفر نور محمد تره کی به مسکو

حفیظ الله امین تره کی را "استاد" می نامد

حفیظ الله امین (ردیف اول دست چپ)

هجوم قوای شوروی بر افغانستان، آغاز تراژیدی لایتنهائی افغانستان

قصر تپهٔ تاج بیگ حین جنگهای داخلی

رهبران کمونیستی سخت دوست داشتند یک دیگر را در آغوش بکشند، مخصوصاً دوست داشتند همدیگر را بوسه باران نمایند، ولی همیشه در خفا علیه یکدیگر خنجر میداشتند

اسد الله سروری، رئیس ادارۀ استخباراتی جهنمی " اگسا"

اسدالله سروری در برابر محکمه- کابل

عمارت سفارت اتحاد شوروی حین جنگ های کابل

نمایندۀ خاص رئیس کی. جی. بی. در کابل جنرال بوریس ایوانوف (دست راست با گوشی تلفون)

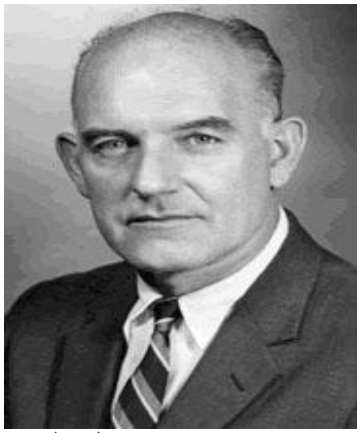

سفیر اضلاع متحدۀ امریکا در کابل ادولف دابز.
در رابطه به قتل اسرار آمیز این دیپلومات
هنوز هم سؤالهای زیادی لاجواب مانده اند.

منابع که مورد استفاده قرار گرفته اند

کتاب ها:

و. ای. ابلازوف، " افغانستان: چهارمین جنگ" مارکو پاک، کیف، ۲۰۰۲؛
"مسائل مهم انقلاب افغانستان افغانستان"، ناووکه، مسکو، ۱۹۸۴(بدون ذکر اسم نویسنده)؛
پ. آلان:، د. کلیی " دام افغانستان: حقیقت در بارهٔ هجوم اتحاد شوروی" میژدونارودنی اتناشینیا، مسکو، ۱۹۹۹؛
آ. ای. آندوگسکی، یو. ای.، و. ن. کوریلوف، س. گ. بختورین " باز هم افغان" وین ایزداد، مسکو، ۲۰۰۲؛
درس های افغانستان: نتیجه گیری های برای آینده در روشنائی آثار آ. ی. سنیساریوف، پوهنتون نظامی، مسکو روسکی پوت، ۲۰۰۳؛
س. ف. آخرومییف، گ. م. کورنیینکو، "از دیدگاه یک دیپلومات و یک مارشال: نگاه منتقدانه به پالیسی اتحاد شوروی قبل و بعد از ۱۹۸۵" ، میژدونارونی اتناشینیا، مسکو، ۱۹۹۲؛
ز. بژیزینسکی "تحتهٔ کبیر شطرنج" میژدونارودنی اتناشینیا، مسکو، ۲۰۰۰؛
آ. م. بیلانوگوف، " در صحنهٔ اول دیپلوماسی: یاداشت های نمایندهٔ دایمی اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد"، انستیتوت دولتی روابط بین المللی مسکو، ۲۰۰۹؛
م. بیردین، د. رائیزین، " دشمن اصلی: تأریخچهٔ اسرار سال های اخیر تقابل سی. آی. ای. و کی. جی. بی.، میژدونارودنی اتنشینیا، مسکو۲۰۰۴؛
ف. د. بوبکوف، " بیست سال اخیر: یادداشت های آمر بخش ضد کشف سیاسی"، روسکویی سلووه، ۱۰۱۰؛
ل. بوگدانوف، " کتابچهٔ افغانستان" ناخیونالنوی اوبرازووانی، مسکو، ۲۰۰۴؛
ک. ن. بروتینخ " سی سال در ستارایا پلوشاد" (مقر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی)، میژدونارودنی اتنشینیا، مسکو، ۱۹۹۸؛
و. وارینیکوف، " تکرار ناشدنی" در هفت جلد، جلد پنجم: " افغانستان. هم شجاعت و هم اندوه" سویتسکی پیساتیل، مسکو ۲۰۰۱؛
ی. واسیلیف، " خلیج فارس در محراق طوفان"، پولیت ایزداد، ۱۹۸۳؛
ن. ای. پیکوف، " جنگ در افغانستان"، وین ایزداد، مسکو، ۱۹۹۱؛
" جنگ و جامعه در قرن بیستم: در سه جلد. جلد سوم: "جنگ و جامعه هنگام جنگ هایی منطقوی در نیمهٔ دوم قرن بیستم"، ناووکه، مسکو، ۲۰۰۸؛
ب. ودورد، "اعتراف آمر کشف"، پولیت ایزداد، مسکو، ۱۹۹۰؛
د. گائی، و. سنیگیریوف، " تجاوز: صفحات ناپیدای جنگ اعلام ناشده" ایپکه، مسکو، ۱۹۹۱؛
و. گرینیفسکی، " اسرار دیپلوماسی شوروی"، واگریوس، مسکو، ۲۰۰۰؛
و. ب. گروموف " قوای محدود"، پروگرس- کلتور، مسکو، ۱۹۹۴؛
آ. گرومیکو " آندری گرومیکو، پرواز تیر او: خاطرات و تفکرات پسر" ناوچنایا کنیگه، ۲۰۰۹؛
"گروپ عملیات خاص کی. جی. بی. اتحاد شوروی " ویمپیل": ایجاد، فعالیت، پیروزی ها و شکست ها، از بین رفتن و رستا خیز"، مسکو، ۲۰۰۸؛
یو. دروزدوف، و. کوریلوف، " عملیات " طوفان ۳۳۳"، مسکو، ویمپیل، ۱۹۹۹؛
مأموریت بین المللی: خاطرات مشاورین وزارت داخلهٔ اتحاد شوروی در بارهٔ حوادث افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۷۸)، مسکو ۱۹۹۹؛
سلطان علی کشتمند، " یاداشت های سیاسی و حوادث تاریخی: خاطرات شخصی و صحنه هایی از تاریخ معاصر افغانستان" جیگیت پرینت، لندن، به زبان دری، ۲۰۰۱؛
و. کیرپیچینکو، " کشف: چهره ها و شخصیت ها"، میژدونارونی اتناشینیا، مسکو، ۲۰۰۱؛
آ. و. کیسیلیوف، " محبوب ستالین در لوبیانکه"، نیوا، سنت پیتیرزبورگ، ۲۰۰۳؛
س. کوزلوف و دیگران، " قوای خاص جی. آر. یو. : ساعت عرش قوای خاص"، روسکایا پانورامه، مسکو، ۲۰۰۹،
گ. م. کورنینکو، جنگ سرد": گواهی یکی از اشتراک کنندگان آن" اولما پریس، ۲۰۰۱؛
آ. آ. کوستیریا، "تاریخ ، منابع، و فهرست آثار در بارهٔ عملیات خاص در اتحاد شوروی و افغانستان (۱۹۸۹-۱۹۷۹)، چاپ دوم، دونیخک، پرومین لمتد، ۲۰۰۹؛
ج. کرائل، " جنگ جارلی اویلسون" سویرشینه سیکریتنه، مسکو، ۲۰۰۸؛
س. کراخمالوف، "یاددات های آتشهٔ نظامی"، روسکایا رازویدکه، مسکو ۲۰۰۰؛
و. کریوچکوف، " دوسیهٔ شخصی"، ایکسمو، ۲۰۰۳؛
و. کریوچکوف، " با میعاد لایتنهائی" در دو جلد، پروسویشینی، مسکو، ۲۰۰۶؛
ل. کوچیرووا، " کی. جی. بی. در افغانستان"، ایکسمو، یاووزا، مسکو، ۲۰۰۹؛
آ. آ. لیاخوفسکی، "تراژیدی و شجاعت افغان"، نورد، یاروسلاول، ۲۰۰۴؛
آ. م. مائیوروف، " حقیقت در بارهٔ جنگ افغانستان"، پراووا چیلوکه، مسکو، ۱۹۹۶؛
و. ای. ماکاروف، " در دفتر لوی درستیز در آستانهٔ تغییرات قریب الوقوع "، کوچکووه پولی، ژوکوفسکی، ۲۰۰۴؛

ر. میدویدییف، " اندروپوف مجهول"، فینیکس، روستوف نه دونو، ۱۹۹۹؛
و. آ. میریمسکی " معماهای جنگ افغانستان"، ویچی، مسکو، ۲۰۰۶؛
ل. ملیچین، " دوسیهٔ خاص: ادارهٔ کشف خارجی"، یاووزا، مسکو، ۲۰۰۳؛
یو. آ. نی شوموف، " سرحدات افغانستان، فاجعه و درس ها"، کوچکووه پولی، مسکو، ۲۰۰۶؛
ی. پیشکوف، " ساده تر باش"، میخائیلیچ، مسکو، ۲۰۰۵؛
ن. یا. پیکوف، " من جنگ را آغاز می کنم"، ایکسمو، مسکو، ۲۰۱۰؛
و. پلاستون، و. آندریانوف: " نجیب الله: افغانستان در کشمکش هایی جیوپولیتیکی" ، مسکو، ۱۹۹۸؛
امریهٔ شماره ۰۰۸۵" مسلک "A"، خاباروفسک، ۲۰۰۹؛
ل، سیبیاکین، " افغانستان در آستانهٔ فاجعه: خاطرات مشاور نظامی" چاپ پوهنتون دولتی اجتماعی مسکو، ۲۰۰۹؛
صبور الله سیاه سنگ، " و آن گلوله باران بهار" ترجمهٔ غوث جانباز، نیکیتسکی وروت، مسکو، ۲۰۰۹؛
ای. ی. سینیخین، " اندروپوف در نزدیکی هاست"، رسیسکایا گازیته، مسکو، ۲۰۰۴؛
م. ف. سلینکین، " حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بر سر اقتدار است: دورهٔ تره کی- امین" (۱۹۷۹-۱۹۷۸)، سیمفیروپل، ۱۹۹۹؛
م. ف. سلینکین، " افغانستان: اپوزیسیون و حاکمیت" (سالهای ۶۰- ۷۰ قرن بیست)، سیمفیروپل، ۲۰۰۴؛
و. سنیگیریوف، " سرخه"، نووایا گازیته، سنکت پیتیرزبورگ، ۲۰۰۳؛
آ. ی. سنیساریوف، " افغانستان" روسکایا پانورامه، مسکو، ۲۰۰۲؛
و. ن. سپولنیکوف، " افغانستان: ضد انقلابیون اسلامی"، ناووکه، مسکو، ۱۹۸۷؛
س. تانیر، " افغانستان: تأریخ جنگ ها از اسکندر مقدونی تا سقوط طالبان" ایکسمو، مسکو ۲۰۰۴؛
ج. تینیت (به همکاری ب. هارلوو)، " در مرکز طوفان: اعترافات رئیس اسبق سی. آی. ای." ایکسمو، مسکو، ۲۰۰۸؛
یو. تیخونوف، " جنگ افغانی ستالین: نبرد بخاطر آسیائی میانه" یاووزه، مسکو، ۲۰۰۸؛
ای. یو. توخارینوف، " قوماندان مخفی اردو" مسکو، ۲۰۰۰؛
آ. خویتکوف، و. سورودین، " تمام زندگی، یعنی یورش بردن"، گرانیخه" مسکو، ۲۰۱۰؛
و. خریستوفوروف، " افغانستان: حزب بر سر اقتدار و اردو"، (۱۹۸۹-۱۹۷۸)، گرانیخه، مسکو، ۲۰۰۹؛
ی. چازوف، " صحت و قدرت: خاطرات داکتر کرملین"، نووستی، مسکو، ۱۹۹۲؛
" چیکیست های (کارمندان استخباراتی)لینینگراد در افغانستان"، (۱۹۸۹-۱۹۷۹)، سنکت پیتیرزبوگ، ۲۰۰۹؛
آ. چیرنیایف، " خروج مشترک: یادداشت های دو دوره"، روسپین، مسکو، ۱۹۹۶؛
ل. و. شیبارشین، " دست مسکو: یادداشت های آمر کشف شوروی"، تیرا، مسکو، ۱۹۹۶؛
ل. شینکاریوف، " من این همه را تقریباً به خاموشی سپرده ام..." حکایت های روانی حوادثی که در چکوسلواکیا در سال ۱۹۶۸ اتفاق افتیدند"، سوبرانیی، مسکو، ۲۰۰۸؛
و. شیرونین " جواسیس پیروسترویکه (بازسازی): دوسیهٔ مفتوح شدهٔ کی. جی. بی."، ایکسمو، مسکو، ۲۰۱۰؛
ک. اندریو، و. گوردیفسکی، " در مورد کی. جی. بی.: تاریخچهٔ عملیات هایی خارجی سیاسی از لینین تا گورباچوف" نوتا بینی، مسکو، ۱۹۹۲؛
Andrew C. Mitrokhin V. The Archive II: The KGB & the World. London: Penguin Books,2006
Coll S. Ghost Wars: The Secret History of the CIA, Afghanistan & Bin Laden, from the Soviet Invasion to September 10,2001. London: Penguin Books, 2005.
Feifer G. The Great Gamble: The Soviet War in Afghanistan. New York: Harper Perennial, 2009.

مقالات

و. آ. ویستاد، " در آستانهٔ اعزام قوای شوروی به افغانستان"// تاریخ جدید و جدیدتر، شماره ۲، ۱۹۹۲.
اسناد رهبری شوروی در بارهٔ اوضاع افغانستان// همانجا، شمارهٔ ۳، سال ۱۹۹۶.
و. آ. میریمسکی، " جنگ در افغانستان: یادداشت های یک اشتراک کننده" // تاریخ جدید و جدیدتر، شمارهٔ ۳ سال ۱۹۹۵.
و. س. سافرونچوک، " افغانستان در دورهٔ تره کی" // میژدوناردنایا ژیزن، شمارهٔ ۱۲سال ۱۹۹۰.
و. س. سافرونچوک، "افغانستان در دورهٔ امین"// همانجا، شمارهٔ ۱ سال ۱۹۹۱.
افکار پنهانی یک مأمور وزارت امور خارجه حین دخول قوای شوروی به افغانستان// نی زاویسیمایا گازیته، ۱۵ سپتمبر ۱۹۹۴.

دیگر منابع

آرشیف رئیس جمهور فدراسیون روسیه
آرشیف دولتی تأریخ معاصر روسیه

The National Archives. UK mission to Afghanistan
آرشیف امنیت ملی (واشنگتن)

مصاحبه ها

عبدالقادر یکی از مبتکرین و اجرا سازماندهندگان کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ در افغانستان، متعاقباً وزیر دفاع جمهوری دیموکراتیک افغانستان.
آ. م. الکساندروف- آگینتوف، همکار چهار منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بریژنیف، اندروپوف، چیرنینکو، گورباچوف).
احمد شاه مسعود، طی سالهای ۱۹۷۷- ۱۹۹۲ قوماندان محلی مجاهدین، متعاقباً وزیر دفاع در حکومت مجاهدین.
جنرال آ. ن. بابوشکین، طی سالهای هفتاد میلادی کارمند ادارهٔ معلوماتی و تحلیلی ریاست عمومی اول (کشف خارجی) کی. جی. بی.، متعاقباً آمر سکرتریت کی. جی. بی. اتحاد شوروی.
و. و. بآاسوف، یکی از افغانستان شناسان مشهور شوروی.
س. گ. بختورین، دگروال کی. جی. بی.، طی سالهای ۱۹۷۷- ۱۹۸۳ افسر امور امنیتی سفارت شوروی در کابل.
ل. ای. بیریوکوف، دگروال کی. جی. بی.، پی سالهای ۱۹۸۳-۱۹۷۸ مأمور دفتر " کشف" در کابل.
ل. پ. بوگدانوف جنرال کی. جی. بی.، طی سالهای ۱۹۷۸- ۱۹۸۰ آمر نمایندگی کی. جی. بی. در کابل.
و. ت. گاوریلین، دگروال کی. جی. بی. طی سالهای هفتاد در کابل آمر بخش کشف بود.
م. و. گولوواتوف، طی سال ۱۹۷۹ کارمند گروپ ضد ترور "A" متعاقباً قوماندان جزوتام "A" ریاست هفت کی. جی. بی. اتحاد شوروی.
آ. ت. گولوبیف، جنرال کی. جی. بی. یکی از اشتراک کنندگان عملیات " طوفان ۳۳۳" در سال ۱۹۷۹.
ل. ن. جنرال، طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۵ مشاور ارشد نظامی در افغانستان.
سید محمد گلاب زوی، یکی از اشتراک کنندگان فعال کودتای ثور، متعاقباً وزیر در کابینه های تره کی، کارمل، نجیب الله، سفیر جمهوری دیموکراتیک افغانستان در اتحاد شوروی (۱۹۸۷- ۱۹۹۰).
عبدالحکیم شرعی جوزجانی، یکی از فعالین سرشناس حزب دیموکراتیک خلق. موصوف طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸به حیث لوی څارنوال افغانستان بوده، عضو بیوروی سیاسی حزب دیموکراتیک خلق، در سال ۱۹۸۹ به حیث معاون اول رئیس محکمهٔ انقلابی جمهوری دیموکراتیک افغانستان ایفای وظیفه مینمود.
ل. م. زامیاتین طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸ مسؤول بخش اطلاعات بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.
و. پ. زاپلاتین، جنرال، مشاور در ریاست عمومی امور سیاسی قوای مسلح جمهوری دیموکراتیک افغانستان (۱۹۷۸-۱۹۷۹).
آ. ت. ابراهیموف، طی سالهای ۱۹۸۲-۱۹۷۹ کارمند دفتر کشف کی. جی. بی. در کابل.
و. د. کالوگین، جنرال کی. جی. بی. در سال ۱۹۷۹ به حیث مسؤول ادارهٔ ضد کشف خارجی ریاست عمومی اول کی. جی. بی. ایفای وظیفه میکرد.
ببرک کارمل، یکی از بنیان گذاران حزب دیموکراتیک خلق، طی سالهای ۱۹۸۶-۱۹۷۹ منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق و رئیس شورای انقلابی بود.
کاوه کارمل، پسر ببرک کارمل.
سلطان علی کشتمند، حزب بیوروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، در سال ۱۹۷۸ وزیر پلانگذاری جمهوری دیموکراتیک و پس از سال ۱۹۸۱ رئیس حکومت جمهوری دیموکراتیک افغانستان.
و. پ. کوزین مأمور سفارت شوروی در کابل طی سالهای (۱۹۷۸-۱۹۷۵)، سپس محصل فوق ماستری اکادیمی دیپلوماسی، مترجم زبان پشتو حین مسافرت نور محمد تره کی به مسکو.
و. ا. کریوچکوف، در سال ۱۹۷۹ رئیس، ریاست عمومی اول، متعاقباً رئیس رئیس کی. جی. بی. اتحاد شوروی.
ا. م. کوزنیخوف، طی سالهای ۱۹۷۸- ۱۹۷۹ مترجم نظامی، مشاورین نظامی شوروی در کابل.
یو. ای. کوتیپوف، کارمند ریاست نهم کی. جی. بی.، طی سالهای ۱۹۷۸- ۱۹۷۹ مشاور امور امنیتی اشخاص اول در کابل.
ن. س. لیونوف، جنرال کی. جی. بی. در سال ۱۹۷۹ مسوول اداره اطلاعات و تحلیل های ریاست عمومی اول کی. جی.
آ. و. لوزووی، نواسهٔ جنرال کی. جی. بی. بوریس ایوانوف.
عبدالکریم میثاق، یکی از فعالین سرشناس حزب دیموکراتیک خلق، طی سالهای ۱۹۷۸- ۱۹۷۹ وزیر مالیه و از سال ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۰ شاروال کابل.
یو. گ. میشین، سکرتر سفارت شوروی در کابل، متعاقباً راهنمای بخش مسائل بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی.
س. و. اوسادچی دیپلومات شوروی، پسر آمر دفتر کشف کی. جی. بی. در کابل اوسادچی ویلیور.

گ. آ. پولیاکوف، طی سالهای ۱۹۹۱-۱۹۷۷کارمند بخش امور بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.
ب. ن. پونوماریوف، عضو علل البدل بیوروی سیاسی، منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی، مسؤول بخش روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی.
ا. م. پوزانوف، سفیر اتحاد شوروی در کابل طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۲.
د. ب. ریوریکوف، پی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸ سکرتر دوم سفارت شوروی در کابل، بعدتر همکار رئیس جمهور فدراسیون روسیه بوریس یلخین.
ب. آ. سولوماتین، جنرال کی. جی. بی. معاون رئیس، ریاست عمومی اول کی.جی. بی.
ف. آ. طی سالهای ۱۹۸۶-۱۹۷۹ سفیر اتحاد شوروی در کابل.
نور بی بی تره کی، بیوهٔ نور محمد تره کی.
شاه ولی، یکی از فعالین حزب دیموکراتیک خلق، در سال ۱۹۷۹ وزیر امور خارجه بود و در سال ۱۹۸۹ به حیث وزیر بی کرسی ایفای وظیفه نمود.
ل. و. شیبارشین، جنرال کی. جی. بی. طی سالهای ۱۹۸۸- ۱۹۹۱، رئیس، ریاست عمومی اول کی. جی. بی.
ولایت حبیبی آمر شفاخانهٔ مرکزی نظامی در کابل (اخیر سالهای هشتاد).
و. ای. هارازوف، اولین مشاور امور حزبی که در سال ۱۹۷۸ به کابل آمده بود.
و. ا. چوچوکین، جنرال، معاون اول آمر نمایندگی کی. جی. بی. در کابل طی سالهای ۱۹۷۹- ۱۹۸۳.

توضیحات در مورد تصاویر:

۱. ببرک کارمل لیدر جناح "پرچم"، پس از به قتل رسیدن امین توسط شوروی ها به کابل انتقال یافته و بر مسند حاکمیت نشانده شد.
۲. دستگیر پنجشیری، یکی از وزیران کابینهٔ حفیظ الله امین. در آستانهٔ مسموم سازی امین او بطور مرموزی به مسکو میرود و پس از برگشت، از صرف شوربای مسموم شده در منزل امین به دلیل "زخم" معده اجتناب میورزد.
۳. میر اکبر خیبر، یکی از بنیان گزاران حزب دیموکارتیک خلق در آستانهٔ کودتای خانه برانداز ۷ ثور به گونهٔ مرموزی به قتل میرسد.
۴. اسد الله سروری، رئیس ادارهٔ جهنمی "اگسا" در شروع حکومت خلقی و پرچمی ها.
۵. جنرال عبدالقادر (دست چپ) یکی از اجرا کنندگان کودتای سیاه ثور منبع:(سایت رادیو صدای روسیه)
۶. افسران غند کوماندوی بالاحصار شهنواز تنی به مادونش امام الدین امر میکند تا برود و "پیام" باغیان را به رئیس جمهور محمد داوود برساند.
۷. اسلم وطنجار وزیر دفاع در شروع حکومت خلقی ها و پرچمی ها.
۸. به دلیل نامعلومی شعراء و نویسندگا ن در افغانستان به سیاست بازی رو می آورند و نتیجتاً سبب تباهی خود و ملت میشوند. آقای سلیمان لایق نمونهٔ بارزی آنهاست.
۹. داوود تروِن (در وسط) با جمعی از مشاورین شوروی.
۱۰. امام ادین، شخصی که پس از وقوع کودتا با مباهات تأکید میکرد که رئیس جمهور محمد داوود را به قتل رسانیده است، اما با تغییر "شرایط" از کردهٔ خود ظاهراً نادم گردیده و گفته های قبلی خود را رد میکند.
۱۱. سید محمد گلاب زوی در شروع حکومت خلقی ها و پرچمی ها وزیر مخابرات بود.
۱۲. لئونید بریژنیف منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی (رئیس دولت اسبق آن کشور).
۱۳. دمیتری اوستینوف وزیر دفاع اسبق اتحاد شوروی .
۱۴. یوری اندروپوف رئیس ادارهٔ اسبق کی. جی. بی. اتحاد شوروی.
۱۵. اندری گرومیکو وزیر اسبق امور خارجهٔ اتحاد شوروی .
۱۶. ولادیمیر کریوچکوف رئیس اسبق، ریاست عمومی اول کی. جی. بی. (کشف خارجی) اتحاد شوروی.
۱۷. لئونید بوگدانوف، نمایندهٔ خاص کریوچکوف رئیس " کشف خارجی" کی. جی. بی اتحاد شوروی.
۱۸. واسیلی سافرونچوک مشاور حفیظ الله امین در مسائل سیاست و روابط بین المللی و نمایندهٔ خاص گرومیکو در کابل.
۱۹. ویلیور اوسادچی آمر دفتر "کشف خارجی" کی. جی. بی.(ریزیدینت) در کابل.
۲۰. نیکولای اگارکوف لوی درستیز اسبق قوای مسلح اتحاد شوروی.
۲۱. مشاور ارشد نظامی جنرال لیف گوریلوف.
۲۲. الکساندر پوزانوف، سفیر اسبق اتحاد شوروی در کابل.
۲۳. جنرال واسیلی زاپلاتین مشاور امور سیاسی برای قو ای مسلح جمهوری دیموکراتیک افغانستان.

(ختم)

چگونه ما به بیماری وایروس A
(هجوم به افغانستان) مبتلا میگردیدیم

نویسندگان: ولادیمیر سنیگیریوف، والیری ساموونین

بخش بیست و چهارم (اخیر)

به عنوان سخن آخر

گفتگوی نویسندگان

ولادیمیر سنیگریوف:

والیری، نمی دانم شما چی فکر می کنید، اما من با احساس دوگانه کار مربوط خود را بالای کتاب مشترک ما به پایان رساندم. از یک طرف رضایتمندی معینی وجود دارد که یک کار بزرگ و دشواری به پایان رسید. قابل یادآوری است که اینکار ثمر جست و جوی سالهای دراز، ملاقات ها، مصاحبه ها، مطالعهٔ منابع گوناگون، اندیشه ها و افکار خودم می باشد. اما از سوی دیگر احساس آنکه موضوع پایان نیافته و تمام چیزها گفته نشده اند مرا رها نمی کند. من هراس دارم که نزد خوانندگان سؤالهای زیادی باقی بمانند. و در این زمره، یکی از سؤالهای اساسی عبارت از آن است که: آیا مسکو باید در برابر امین اینطور ظالمانه عمل میکرد، و بدینترتیب ناخواسته در حلقهٔ بلاوقفهٔ سرنگونی های خشونت آمیز لیدران افغان سهیم میگردید؟ آیا سناریوی دیگری امکان داشت: رهبران شوروی در رابطه به موضوع از بین بردن تره کی چشم پوشی میکنند و تو گوئی هیچ چیزی اتفاق نیفتیده به همکاری های خویش با امین ادامه میدهند؟ در اینصورت، احتمالاً باید از اعزام قوای ما به افغانستان جلوگیری می شد و از بروز اینهمه عواقب ناگوار جلوگیری صورت میگرفت. شما ببینید: استعداد های کاری امین به مراتب بالاتر از لیدر قبلی افغانستان بود.
جر و بحث ها در رابطه به این موضوع تا کنون هم ادامه دارند. آیا امین اجنت سی. آی. ای. بود؟ اگر چنین بوده باشد، پس مسکو در آنزمان که "جنگ سرد" قوس صعودی خود را می پیمود به راستی هم دلایل جدی برای مداخلهٔ نظامی داشت، تا از منافع خویش در این ناحیهٔ ستراتیژیک دفاع نماید. اما، اگر موضوع اجنت بودن امین واقعیت نداشته باشد؟ با تأسف باید خاطر نشان بسازم که پیرامون موضوع مذکور میان ما و شما نیز اختلاف نظرات جدی بروز نمودند. شما به صورت قطع به آن نظر هستید که رهبران شوروی دلایلی برای آنکه امین را در همکاری های مخفی با اضلاع متحدهٔ امریکا مظنون بدانند، نزد خود داشتند. من به نوبهٔ خود باور محکم به برعکس آن دارم، و تأکید میکنم که افسانهٔ اجنت بودن امین را در اعماق دستگاه کی. جی. بی. در سال ۱۹۷۹ اختراع نمودند تا بدینترتیب کرملین را برای اتخاذ اقدامات قاطعانه تر در افغانستان وادار نماید. بیائید، تا نظریات و استدلال خویش را به قضاوت خواننده بگذاریم. بگذار او در مورد ما قضاوت کند.

والیری ساموونین:

موافق هستم. من نیز مانند شما که نویسندهٔ محترم و مشترک این کتاب هستید به همین عقیده هستم که موضوع ارتباط داشتن (یا نداشتن) حفیظ الله امین به شبکه های استخباراتی سی. آی. ای. بدون شک موضوع بسیار دلچسپ است. البته این موضوع قابل درک است چون روایت های اسرار آمیز و " هیجان انگیزجاسوسی" همیشه توجه مردم را به خود جلب می نماید. من همچنان با این نظر نیز موافقت دارم (طوریکه بسیاری ها فکر میکنند): در صورتیکه امین به راستی اجنت سی. آی. ای. بوده باشد، پس فیصلهٔ رهبری شوروی در رابطه به از بین بردن خاین درست بوده است. البته اینکه این فیصله به جا بوده یا خیر، عاقلانه بوده یا نه، بحثی است جداگانه. ولی اگر امین با شبکه های جاسوسی امریکا ارتباط نداشته، بنابرین رهبران کرملین اشتباه بزرگ و شاید بهتر باشد گفته شود که جنایت را مرتکب شده اند. اما من موضوع "جاسوس بودن" امین را با ضروری بودن یا غیر ضروری بودن از بین بردن او نمی خواهم در ارتباط مستقیم قرار بدهم. من باور دارم: این موضوعات تفاوت دارند، با آنکه به شکلی با همدیگر مرتبط استند.
بیائید، به یاد بیاوریم که چی معلوماتی را پیرامون متهم بودن امین به تعلق داشتن وی به شبکه های جاسوسی امریکا در اختیار داریم.

ولادیمیر سنیگیریوف:

در آغاز میخواهم بگویم که حین مطالعهٔ تأریخ معاصر افغانستان، من با اشخاص کاملاً مختلف ملاقات کردم: با فعالین حزب دیموکراتیک خلق، لیدران اپوزیسیون اسلامی، سیاستمداران شوروی، دیپلوماتها، مأمورین استخباراتی، با جنرالها. اکثر آنها (اکثریت مطلق!) هیچگاه روایت "جاسوس" بودن امین را جدی تلقی نمی کردند. بسیاری از این اشخاص که نزد من اعتبار زیاد دارند، بصورت قطع این نظریه را مردود می شمارند. اگر لازم بیافتد میتوانم از نام های یادآور شوم.

والیری ساموونین:

می توانم حدس بزنم که حرف از کی ها در میان است. به احتمال قوی برخی از قهرمانان کتاب ما در نظر استند مانند: معاون وزیر دفاع پاولووفسکی، جنرالها هریک گوریلوف و زاپلاتین، مشاور حزبی هارازوف، مشاور وزارت امور خارجه سافرونچوک... بنابر خصوصیات وظیفوی اشخاص مذکور تقریباً هر روز با حفیظ الله امین ملاقات میکردند. امین همیشه از آنها با آغوش باز و تبسم "هالیوودی اش" استقبال میکرد و نشان میداد که آماده است هر مشورهٔ آنها را در نظر بگیرد و هرگونه توصیهٔ شانرا دنبال کند(البته صرف در ظاهر چنین بود). افسوس که امین مانند یک سگ دم نداشت. در اینصورت دم مذکور هر بار با دیدن این مشاورین احترامانه به شورک خوردن میپرداخت. مشاورین مذکور از چنین یک "محبت" امین بسیار راضی و خشنود بودند. البته نه همه، بعضی ها مستثنی بودند.
توجه خاص باید به روابط سفیر پوزانوف با امین معطوف گردد. در این روابط هیچگونه رنگ و بوی " شخصی" وجود نداشت. الکساندر پوزانوف میگفت: " من باید وظیفهٔ خود را انجام دهم. به من هدایت میرسد تا به امین که رئیس دولت است این و آن پیشنهادات و نظریات جانب شوروی را برسانم. من باید سعی به خرچ بدهم تا او را در مورد این یا آن موضوع معتقد بسازم. من اینکار را انجام داده و متعاقباً به مرکز راپور مفصل را در مورد تطبیق هدایت می فرستم. من مسکو را در جریان نظریات امین پیرامون موضوعات مختلف قرار میدهم، در بارهٔ موافقت یا عدم موافقت وی با جانب شوروی، من نمی توانم اقدامات تشریفاتی را انجام دهم. من باید پروگرام مبادلات کلتوری را فراهم سازم. این کار من است. این وظیفهٔ من است. اینکه امین جاسوس سی. آی. ای. است یا خیر، اینکه به "انقلاب" ثور خیانت کرد یا خیر، به من ارتباط ندارد. بگذار بالای این موضوع "اشخاص خاص مسلکی" کار کنند. اینگونه اشخاص در سفارت ما کافی وجود دارند."

ولادیمیر سنیگیریوف:

اما حتی " اشخاص مسلکی"، بطور مشخص بسیاری از مسؤولین ریاست عمومی اول کی. جی. بی.، یعنی کشف خارجی حین صحبت ها با من هیچگاه صد در صد تأکید نمی کردند که شبکه های استخباراتی امریکا امین را استخدام نموده اند. البته آنها چنین امکان را می پذیرفتند ولی نه بیشتر از این. غالباً موضع این اشخاص به طور توحیدی قرار ذیل بود: حدس زدن در مورد آنکه لیدر افغانستان جاسوس بود یا خیر معنی ندارد. حرف اساسی در آن است که امین بصورت عینی با تمام اعمال و کردار خود به داعیهٔ "انقلاب ثور" و همچنان به منافع ملی ما ضرر میرساند. همین مسئله نقش عمده را در اتخاذ تصمیم بخاطر از بین بردن لیدر افغانستان و تعویض وی به شخصی که از ما اطاعت میکرد و قابل پیش بینی بود بازی کرد.

والیری ساموونین:

اما آیا شما واقعاً فکر میکنید که "اشخاص خاص"، مخصوصاً مسؤولین امور کشف کدام وقتی همه واقعیت را به ژورنالیست یا به تأریخنویس بیان خواهند داشت؟ و آنهم با ذکر منابعی که به آنها معلوم باشد؟ این کار امکان ندارد. من با شما یکجا این کتاب را نوشتم، مگر من نیز بسیاری از چیزها را در این کتاب ننوشتم، گویا "فراموش" کردم. چیزهای زیادی است که با من یکجا به گور خواهند رفت.
در عین حال من به شما اطمینان میدهم که مأمورین دفتر "کشف خارجی" کی. جی. بی. که در آنوقت در کابل کار میکردند، منجمله الکسی پیتروف که قبل از "انقلاب" ثور به اساس هدایت کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی با حفیظ الله امین کار میکرد، بالای امین مشکوک بودند و گمان میبردند که امین خاین و جاسوس سی. آی. ای. است. علایم زیادی بیانگر این ادعا است. علاوه بر آن شخص مذکور از طرف ارگان های اکتشافی کی. جی. بی. مدتها قبل از آنکه وی در جملهٔ رهبران طراز اول حزب دیموکراتیک خلق قرار بگیرد تحت مطالعه قرار گرفته بود. با تمام دقت و ذره بینی بیوگرافی او بررسی شده بود. حین این بررسی ها یک مسئلهٔ سوال برانگیز نمایان شده بود: قبل از رفتن به اضلاع متحدهٔ امریکا برای تحصیل، امین در روزنامه های چاپ کابل مقالاتی که بیشتر ماهیت ملی گرایانه و حتی ضد شوروی داشتند به نشر رسانیده بود*. با در نظر داشت محتویات این نوشته ها دیده میشود که او در آنزمان هیچگونه تمایلی به اتحاد شوروی نداشت. اگرچه در آنوقت او دیگر مرد پخته و به ثمر رسیده و دارای نظریات تدوین یافتهٔ سیاسی بود. حین اقامت در امریکا او مدتی موفقانه در رأس اتحادیهٔ محصلین افغان بود، اما سپس، بلافاصله بعد از کنگرهٔ مؤسس حزب دیموکراتیک خلق، به دلیل مجهولی بدون آنکه تحصیلاتش را به اتمام رسانیده باشد به افغانستان برمیگردد. در کابل در زود ترین فرصت اعتماد تره کی را بدست آورده و به بدترین دشمن ببرک کارمل مبدل می شود، چیزیکه به دو پارچگی در حزب دیموکراتیک خلق می انجامد.
از همین زمان به بعد چینل هایی کی. جی. بی. از ارتباط داشتن امین با استخبارات امریکا دایماً خبر میدادند. این راپورها هم از منابع افغانی و هم از اجنت ها در سائر کشورها مواصلت میکرد. اما، دیر زمانی ما اتهامات علیه امین را ادعاهای میان تهی دشمنان او و تقابلات در داخل حزب می پنداشتیم.

ولادیمیر سنیگیریوف:

قبول کنید که برای داشتن شک و تردید هرگونه اساسات وجود داشت. ما و شما در کتاب بارها تأکید نمودیم که مبارزه میان جناح ها از هر دو طرف با استفاده از چنان اتهامات و ریختن کثافات علیه یکدیگر همراهی میشد که تهمت بستن به خاین بودن به جانب مقابل برای حزبی های افغان اصلاً کار مشکلی نبود. بطور مثال آنعده از رهبران"خلق" که هنوز در قید حیات استند تا اکنون تأکید میکنند که ببرک کارمل به رئیس جمهور محمد داوود که حین کودتای ثور از قدرت برکنار شد مخبری میکرد، یعنی خبر رسان پولیس خفیه بود. پرچمی ها به نوبهٔ خود از استعمال دشنام های رکیک و اتهامات تقریباً در همین سطح علیه اعضای جناح دیگر هیچگونه کمی نداشتند. اینهمه آنقدر هویدا است که اصلاً ضرورت به ثبوت ندارد.
آنچه که ارتباط میگرد به تأکیدات شما در رابطه به آنکه مسؤولین استخباراتی هیچگاه تمام واقعیت را برملا نمی سازند، این خوب است اگر واقعاً هم همین طور باشد. به همین دلیل است که ادارات مذکور "محرم یا مخفی" نامیده می شوند. اما در اینجا نیز "تأمل" قابل توجهی وجود دارد. در صورتیکه حرف از منابع محرم اطلاعاتی خود این ادارات در میان باشد، حرف شما را میتوان تأئید کرد. اما مسؤولین ارگان های اکتشافی چی مجبوریت دارند راز های سی. آی. ای. را مخفی نگهدارند؟

والیری ساموونین:

... من ادامه میدهم. پس از مدتی به یکی از دانشمندان معتبر شوروی در ساحهٔ روان شناسی وظیفه سپرده میشود تا تصویر سیاسی امین را ترتیب دهد. دانشمند مذکور پس از آشنائی با مواد و اطلاعاتی که در اختیار او قرار میدهند صریحاً نتیجه گیری ذیل را بعمل می آورد: "امین کسی نیست که ظاهراً خود را نشان میدهد." مسؤولین استخبارات شوروی فیصله میکنند: " امین غالباً جاسوس استخبارات امریکا است."
با اسدالله سروری و دوستانش، وزیران فراری در قلمرو شوروی و بلغاریا "کار های نهایت دقیق" اوپراتیفی صورت گرفت که در آنها نه تنها کارمندان کشف خارجی سهم گرفتند بلکه تحلیلگران، روان شناسان، داکتران، زبان شناسان و دیگران نیز اشتراک ورزیدند. ده ها نفر... با تمام ذره بینی به جمع آوری حتی کوچکترین معلومات در مورد اوضاع داخل حزب پرداختند. از این فراری ها در مورد توازن قوا در حزب اطلاعات همه جانبه جمع آوری، تجزیه و تحلیل میشد. در همهٔ این فعالیت ها یک موضوع برجسته بود: " امین جاسوس سی. آی. ای. است."
اما من یک دلیل دیگری نیز دارم که به نظرم مهمترین از همه است. هدفم کتابچهٔ یادداشت امین است که یک روز بعد از کشته شدن او، من صفحات آنرا شخصاً ورق میزدم و با محتویات آن آشنا شدم. من به هدایت رهبری شوروی تمام چیزهای را که در کتابچهٔ یاداشت بودند به زبان روسی ترجمه کردم: نام های اشخاص مختلف، شماره های تلفون و بعضی چیزهای دیگر. در یکی از صفحات من یادداشتی را که به قلم امین نوشته شده بود خواندم: CIA و سپس شمارهٔ تلفون در امریکا...

ولادیمیر سنیگیریوف:

من این حکایت را از مأمورین متقاعد استخبارات شنیده بودم. و باید خاطر نشان بسازم که دلیل مذکور همان ضعیف ترین حلقه در زنجیر استدلال های شما است. شما خود بگوئید، کدام جاسوس شمارهٔ تلفون " راهنمای" خود را در ارگان های " خاص" در کتابچهٔ یادداشتی که در جیبش باشد میگذارد؟ اگر چنین یک چیزی هم وجود داشته، آنرا به کمال سهولت متخصصین خط شناسی از ادارهٔ کشف خارجی می توانستند جعل نمایند. تا جائیکه من می دانم اینگونه متخصصین در یکی از گروپ هایی شامل بودند که به قصر "تاج بیگ" هجوم بردند. باید بگویم که متقاعدین ارگان های استخباراتی با درک دلیل ناشیانه بودن و غیر معتقد بودن آن از کتابچهٔ یادداشت در خاطرات خویش هیچگونه یاد آوری نکرده اند. کتاب های بوگدانوف، کیر پیچینکو، شیبرشین... را از نظر بگذرانید. همهٔ آنها جنرال های کی. جی. بی. استند، بطور مستقیم یا غیر مستقیم از اشتراک کنندگان آن حوادث بوده اند. آیا آنها می توانستند چنین یک عنصر مهم و مفید را نبینند. چرا؟

والیری ساموونین:

تذکر شما برای من قابل درک است. جواسیس ارگان های کشفی یادداشت های از این قبیل را در کتابچه های یادداشت نباید درج نمایند. موافق هستم. در این باره من نیز به اجنت های خود میگفتم. آنها همیشه با من موافقت میکردند و... ولی همانجا در حضور من کوشش میکردند، حداقل در دستمال کاغذی رستوران چیزی یادداشت بگیرند، و سپس گویا بدون آنکه من متوجه شده باشم در جیب می گذاشتند. خوب چی باید کرد، مردم به حافظهٔ خود باور ندارند. دور از امکان نیست که مأمورین اوپراسیونی سی. آی. ای. با امین زیاد کار نمیکردند و توجه زیاد به تدریس رعایت مقررات محرم مبذول نمیداشتند.

ولادیمیر سنگیریوف:

من یک مخالفت جدی دیگر نیز دارم. طوریکه هویداست سی. آی. ای. هیچگاه اجنت های خود را رها نمی کند، مخصوصاً اگر این اجنتان از ارزش زیاد برخوردار باشند و با طبقات بالایی حاکمیت ارتباط داشته باشند. در صورت

مرگ چنین یک اجنتی، خویشاوندان نزدیک وی مورد توجه و حمایت قرار میگیرند. اما با اعضای خانوادهٔ این لیدر افغانستان چی شد؟ بلافاصله پس از هجوم به قصر "تاج بیگ" همسر و اطفال او را به زندان پل چرخی افگندند، آنها در آنجا الی سال ۱۹۸۵ باقی ماندند. بعد از آن دو سال دیگر آنها در منزل زیر حبس قرار داشتند. در سال ۱۹۸۷بیوهٔ امین از وزارت معارف افغانستان خواهش کرد تا اجازه بدهند که اولادهایش شامل مکتب شوند. به درخواست مذکور جواب مثبت داده شد: دو دختر و پسر امین برای تحصیل عازم اتحاد شوروی گردیدند و خود پتمنه (خانم امین) الی آمدن مجاهدین در کابل باقی مانده بود. سپس به هندوستان رفته، مدتی در روسیه زندگی میکرد و اکنون با یکی از دخترهایش در شهر هامبورگ (آلمان) به سر می برد. لازم به تذکر است که او صرف از برکت کمک ناچیز اجتماعی که به پناهندگان سیاسی داده می شود امرار حیات میکند.

حالا بیائید به فعایت های عملی امین، نخست در مقام عضو کمیتهٔ مرکزی حزب دیموکراتیک خلق، سپس شخص دوم در دولت و آخرالامر در کرسی رئیس دولت افغانستان نظر اندازیم. اگر بعضی از "خصوصیات معمول در میان افغانها" مانند مکارگی شرقی، بی رحمی ... را مدنظر نگیریم، امین طی سالیان متمادی به مثابهٔ یک دوست سرسپردهٔ اتحاد شوروی و یک انقلابی حرفوی عمل می کرد. حتی آنهائیکه به وی علاقمندی نداشتند از نقش بزرگ وی در ایجاد سازمان نظامی در داخل جناح "خلق" تأکید میکنند، و از قاطعیت وی در روزهای کودتای ثور یادآور می شوند. بسیاری ها صداقت این گفتهٔ امین را که: " من بیشتر، از بسیاری از شوروی ها سویتیست هستم" مورد شک و تردید قرار نمی دهند. البته این یک بحث جداگانه است که "سویتیزم" او بیشتر رنگ و بوی افراطیت چپی داشت، از شتابزدگی کار می گرفت و ستالین را بت خود ساخته بود...
و یک مسئلهٔ دیگر، اگر او به امریکاییها کار میکرد، در اینصورت پس چرا بلاوقفه قوای شوروی را به افغانستان دعوت میکرد؟ برای حفاظت جان خود؟ برای دفع حملات شورشیان، برای دفاع از استقلال افغانستان... خوب، البته می توان گمان برد که این گویا ترکیبی از تعاملات متعدد بوده است، تا بدینترتیب کشورما به یک جنگ فرسایشی در قلمرو یک کشور دیگر کشانیده شود. اما این روایت، مرا عفو کنید، به من بسیار خیالپردازانه معلوم می شود. ناگفته نماند که حضور شوروی ها در موجودیت وی افزایش می یافت، در حالیکه امریکاییها را سخت محدود ساخت.

والیری ساموونین:

اول، من چندان مطمئن نیستم که " سی. آی. ای. هیچگاه اجنت های خود را رها نمی کند." دوم، من نمیتوانم در قسمت امین تعریفاتی مثل: " دوست سرسپردهٔ اتحاد شوروی" و " انقلابی حرفوی" را بکار ببندم. بخاطر آن که به عنوان یک دوست شمرده شوی، باید حداقل درک آنرا داشت که با کی دوست استی. امین در مورد اتحاد شوروی بسیار کم معلومات داشت. آنهم عمدتاً از طریق نشرات مغرضانهٔ که در امریکا چاپ می شدند و همین مطالبی که در مطبوعات افغانستان تجدید چاپ می گردیدند. به همین دلیل او فکر میکرد که رهبری اتحاد شوروی، شما خود تصور کنید، آنهم در اخیر سالهای هفتاد، به اصول و میتودهای دورهٔ ستالینی اتکاء دارد. به همین دلیل بود که او در هر جا خود را یک "ستالینیست" قلمداد میکرد.
تأکید آن که امین یک "انقلابی حرفوی" است نیز "مشکل" دارد. در اخیر سال های شست، وقتیکه من در افغانستان کار و زندگی میکردم و با افغانهای نهایت معظم و روشنفکر از نزدیک هم صحبت بودم، من کسی را در میان آنها بخاطر ندارم که حداقل یک بار به من نام حفیظ الله امین را در زمرهٔ انقلابیون به زبان آورده باشد. آنها از تره کی، لایق، بارق شفیعی، خیبر، کارمل، پنجشیری، محمودی، غبار، طاهر بدخشی یادآور می شدند، در حالیکه در مورد امین هیچکس هیچ چیزی نمی دانست. این شخص به شکل مرموزی به داخل حزب "خزید"، البته روابط اسرار امیز و عجیب او با تره کی در این راه مثمر واقع شدند. امین به مجرد آنکه قدرت را احساس کرد، بلافاصله قهر خرد کنندهٔ "انقلابی" خود را نه علیه " نیروهای ارتجاع و امپریالیزم"، بلکه به ضد پرچمی ها سوق داد.
و حالا در بارهٔ خواهشات مکرر وی در رابطه به اعزام قوای شوروی به افغانستان. پنهان نیست که امریکایی ها در ماه می ۱۹۷۸ امکان " بند ماندن" حداکثر اتحاد شوروی را در حوادث افغانستان بررسی میکردند. آنها این را یک چانس مناسب برای صدمه رسانیدن به پرستیژ بین المللی شوروی و اینکه ما وادار شویم تا تلفات سنگین ببینیم، می پنداشتند. البته واضح است که اعزام نظامیان به افغانستان نمی توانست بالای توازن ستراتیژیک قوا در جهان تأثیر زیاد داشته باشد، نمی توانست به منافع امریکا صدمهٔ جدی برساند، در حالیکه می توانست عواقب نهایت ناگوار به کشوردر پی داشته باشد. چیزیکه عملاً صورت گرفت. به همین دلیل بود که امین دایم از قوای ما "دعوت" میکرد تا به جمهوری دیموکراتیک افغانستان بیایند.

ولادیمیر سنیگیریوف:

در اینصورت آخرین استدلال خود را برایتان بیان میدارم. روایت بازی دوگانهٔ حفیظ الله امین پس از حضور "باند چهار نفری" در صحنهٔ سیاسی فعالانه ترویج گردید، آیا شما اینرا نمی پذیرید؟ زمانیکه خلقی های سرشناس مانند سروری، گلاب زوی، وطنجار و مزدوریار با مأمورین استخباراتی اتحاد شوروی در کابل تماس برقرار نمودند. مأمورین اوپراسیونی ما از زبان همین ها متن تلگرامهای خود را عنوانی رهبری شوروی می نوشتند، چیزی که مرکز را سخت به تشویش انداخته بود، در همین تلگرام ها بود که روایت تعلق داشتن امین به استخبارات امریکا بکار رفته بود. در

آنوقت مخالفین همه اتهامات را بر دیکتاتور می افگندند، و می خواستند خود را نجات بدهند، آنها همچنان هراس داشتند که تند روی های چپگرایانهٔ امین می تواند " انقلاب" را به شکست مواجه سازد. اما سه دهه از آن حوادث سپری شدند. وطنجار و مزدوریار دیگر در قید حیات نیستند. سروری حبس ابد را در زندان کابل سپری می نماید (اشتراک در تضییقات دستجمعی را به وی نبخشیدند). گلاب زوی دورهٔ بحرانی را در خارج از کشور به سر برده به کابل برگشته و کمافی السابق در زندگی سیاسی افغانستان سهم می گیرد. وقتی از او می پرسند که آیا او حالا هم باور دارد که حفیظ الله امین اجنت امریکا بود، این کار کشتهٔ نبرد های سیاسی بدون شک و شبههٔ جواب می دهد: "من هیچ وقت اینطور فکر نمی کردم."

والیری ساموونین:

بلی، گلاب زوی نسبت به گذشتهٔ دور تغییر زیادی نموده است. من اینرا می دانم. اما روایت بازی دوگانهٔ حفیظ الله امین به هیچصورت با روی کار آمدن " باند چهار نفری" در صحنه به میان نیامده و متعاقباً معمول ساخته نشده است، من در این باره قبلاً تذکر دادم. اطلاعات خلقی های فراری و معلومات دست داشته " یکی بالای دیگر بسیار خوب قرار گرفت."
اکنون می خواهم به موضوع اساسی یی اشاره داشته باشم. اینکه امین اجنت سی. آی. ای. بود یا نبود، بسیار به آن شباهت دارد که انسان به موجودیت پدیده های مجهول از قبیل بشقابهایی پرنده باور دارد یا خیر؟ یکی خواهد گفت: " نی باور ندارم"، دیگری میگوید: " باور دارم"، و سومی خواهد گفت: " من شخصاً آنها را دیده ام و یکجا با آنها به سیارهٔ آنها پرواز نموده ام." برای عده ای این موضوع بیشتر سؤال باورمندی است، در حالیکه برای برخی موضوع درک می باشد.
امحای رژیم حفیظ الله امین (و نتیجتاً از بین بردن خود او) بخاطر آن صورت نگرفت که کسی در رهبری شوروی وی را به ارتباط داشتن با سی. آی. ای. مظنون می دانست. در سیاست، مخصوصاً در سیاست کلان، اینگونه "جزئیات" مانند کار به استخبارات خارجی کمتر مد نظر گرفته می شود. ثبوت این گفتهٔ من چی در تأریخ کشور ما و چی هم در تأریخ دولت های دیگر فراوان است.
رهبری شوروی، از ۱۷ جولای ۱۹۷۳ ، وقتیکه سردار محمد داوود خان در افغانستان به قدرت رسید، مطابق برنامهٔ که از طرف تئوریسن های سیاسی و شرق شناس های ما تدوین و ترتیب یافته بود به آن نتیجه رسیده بود که در همچو یک کشور عقب مانده و قرون وسطی، صرف ایجاد یک " جبههٔ نیروهای مترقی و وطنپرست" میتواند ورود ارتجاع طرفدار امپریالیزم را مانع شود. به همین دلیل بود که رهبری شوروی مصرانه کوشش میکرد تا داوود را وادار به اتحاد با حزب دیموکراتیک خلق، سازمان های "نامنهاد" اجتماعی روشنفکران اسبق، مدافعین حقوق بشر، با روحانیون مترقی و دیگران میکرد. اینکه عکس العمل داوود در برابر این همه چی بود ما با تفصیل در کتاب از آن یادآوری کردیم.
پس از "انقلاب ثور" مسکو به سرودن همان آهنگ قبلی خود ادامه داد: " بیائید، رفقای انقلابی، هرچه زودتر " جبههٔ نیروهای مترقی و وطنپرست" را ایجاد کنید. اما تره کی نه تنها تن به ایجاد چنین یک جبهه نداد، بلکه به توصیهٔ امین دوستان قبلی و متحدین پرچمی خود را به شمول هزاران نفر را که می توانستند از اصلاحات مترقی در افغانستان حمایت نمایند، از بین برد.
پس از آنکه امین تره کی را برکنار نموده و متعاقباً از بین برد، اوضاع سیاسی در افغانستان بهه هیچوجه بهتر نشد.
قتل تره کی و نجات حیات یاران نزدیک وی از "باند چهار نفری" توازن قوا را در افغانستان به صورت قطع تغییر داده و انکشاف بعدی روابط افغان- شوروی را تعیین نمود. کرملین نشینان به آن باور شدند که دیگر امکان ایجاد یک "جبههٔ متحد نیروهای مترقی و وطنپرست" بوجود آمده است: قبل از همه بر بنیاد طرفداران تره کی مقتول و کارمل که در خارج از کشور قرار داشت، کارهای معینی در این عرصه صورت گرفت. سروری، وطنجار و گلاب زوی از نظر فورمالیتهٔ با کارمل آشتی کرده بودند و برنامهٔ "جبههٔ متحد نیروهای مترقی و وطنپرست" از طرف رهبری آیندهٔ افغانستان روی دست گرفته شد.
اما حفیظ الله امین و طرفداران وی در این نقشهٔ "وحدت ملی" به هیچوجه جور نمی آمدند. امین هیچگاه و به هیچ قیمتی کسانی را که با تمام قوت کوشش میکرد از بین ببرد حاضر به همکاری شود. حتی به خاطر نجات "انقلاب" افغانستان او تن به چنین یک عملی نمی داد. در عین حال دیگران نیز به وی کارنامه های قبلی وی را نمی بخشیدند.
مرحلهٔ اول "انقلاب ثور" در افغانستان بطور قطع بدنام شد، بنابرین ضرورت بود یا از اصلاحات انقلابی صرف نظر شود و یا به مرحلهٔ دوم پرداخته شود.

ولادیمیر سنیگیریوف:

خوب، به هر حال، یک چیز دقیقاً وضاحت دارد: نباید درمورد رهبران ما و افغانستان از مواضع امروزی قضاوت کرد. نبرد میان دو سیستم جهانی جریان داشت. بشریت در لبهٔ فاجعهٔ اتومی بود، هیچ یک از طرفین در این مقابله نمیخواست عقب نشینی کند. حالات طوری آمد که امین میان دو آتش قرار گرفت، او قربانی تقابلات کلان گردید.

در کتاب خود ما صرف اندکی پرده از اسرار "مرحلهٔ اول" "انقلاب ثور" برداشتیم. داغ های سفید در این تاریخچه هنوز نهایت زیاد است، هم در قسمت افغانستان و هم چیزهائیکه به اعمال شوروی ها ارتباط میگیرد. بنابرین گذاشتن نقطهٔ اخیر هنوز وقت است.
علاوه بر آن، اکنون که افغانستان یک بار دیگر منبع خبرهای داغ گردیده است، و امریکایی ها با متحدین شان در آنجا درگیر مانده اند، درس های تأریخ نچندان دور را با دقت بیشتر باید آموخت و کوشش کرد از آنها نتیجه گیری هایی درست بعمل آورد.

ختم وقایع

گالیری تصاویر
(با توضیحات مترجم)

آخرین شاه افغانستان، اعلیحضرت
محمد ظاهر شاه

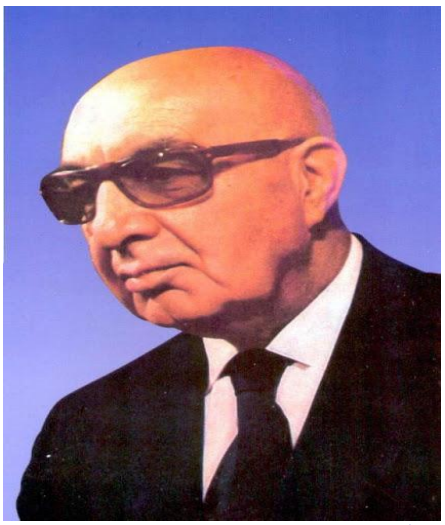

اولین رئیس جمهور افغانستان شهید محمد داوود

نمای بیرونی ارگ تأریخی شاهان افغانستان
در دورهٔ ریاست جمهوری شهید محمد داوود، مقر
ریاست جمهوری افغانستان

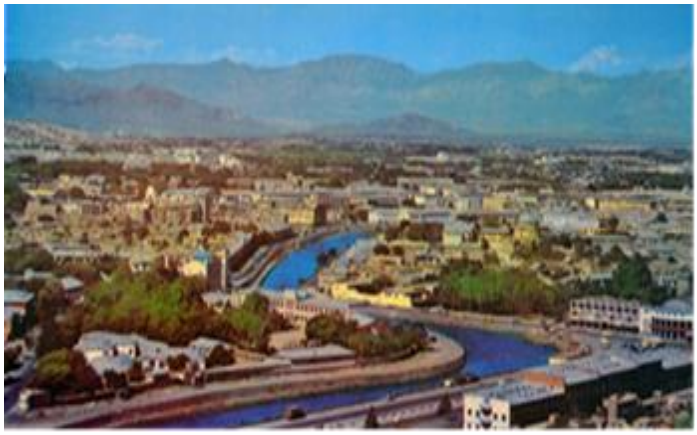

کابل در دهـهٔ ۱۹۷۰ میلادی

****

تصاویر برخی از باغیان کودتای نامیمون ۷ ثور:

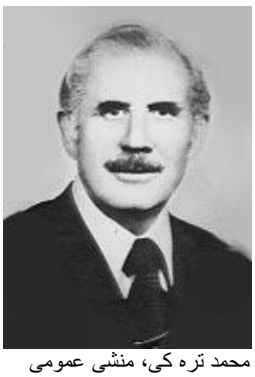

نور محمد تره کی، منشی عمومی
حزب دیموکراتیک خلق

حفیظ الله امین پس از آنکه استاد "بی همتایش" به امر او با بالشت خفک گردید، خود را رئیس دولت اعلام کرد

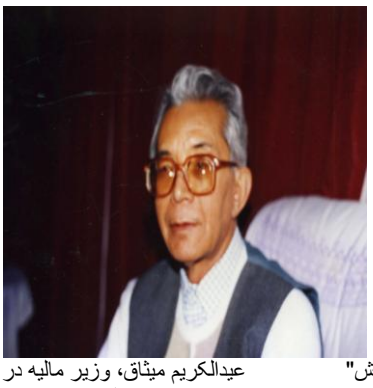

عیدالکریم میثاق، وزیر مالیه در حکومت خلقی ها

ببرک کارمل
(۱)

دستگیر پنجشیری
(۲)

میراکبر خیبر
(۳)

اسدالله سروری
(۴)

جنرال عبدالقادر(دست چپ)
(۵)

شهنواز تنی
(۶)

محمد اسلم وطنجار
(۷)

شیرجان مزدور یار
(۸)

سلیمان لایق
(۸ الف)

داوود تروِن
(۹)

امام الدین
(۱۰)

سیدمحمدگلاب زوی
(۱۱)

شوروی ها:

لئویند بریژنف
(۱۲)

دمیتری اوستینوف
(۱۳)

یوری اندروپوف
(۱۴)

اندری گرو میکو
(۱۵)

ولا دیمیر کریوچکوف
(۱۶)

لئونید بوگدانوف
(۱۷)

واسیلی سافرونچوک (دست راست)
(۱۸)

ویلیور اوسادچی
(۱۹)

نیکولای آگار کوف
(۲۰)

جنرال لیف گوریلوف
(۲۱)

الکساندر پوزانوف
(۲۲)

جنرال واسیلی زاپلا تین
(۲۳)

سایر تصاویر مرتبط:

نمای بیرونی قصر تأریخی کرملین در مسکو

اولین کابینهٔ خلقی ها و پرچمی

سفر نور محمد تره کی به مسکو

حفیظ الله امین تره کی را "استاد" می نامد

حفیظ الله امین (ردیف اول دست چپ)

هجوم قوای شوروی بر افغانستان، آغاز تراژیدی لایتنهائی افغانستان

مخروبهٔ قصر تپهٔ تاج بیگ

رهبران کمونیستی سخت دوست داشتند یک دیگر را در آغوش بکشند، مخصوصاً دوست داشتند همدیگر را بوسه باران نمایند، ولی همیشه در خفا علیه یکدیگر خنجر میداشتند

اسد الله سروری، رئیس ادارهٔ استخباراتی جهنمی " اگسا"

اسدالله سروری در برابر محکمه- کابل

عمارت سفارت اتحاد شوروی حین جنگ های کابل

نمایندهٔ خاص رئیس کی. جی. بی. در کابل جنرال بوریس ایوانوف (دست راست با گوشی تلفون)

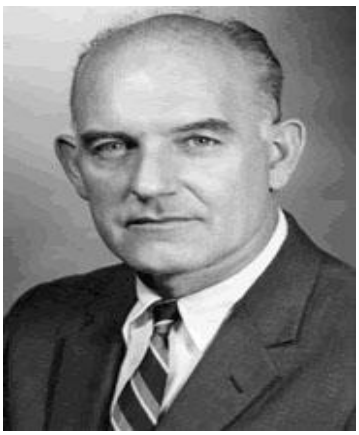

سفیر اضلاع متحدهٔ امریکا در کابل ادولف دابز.

در رابطه به قتل اسرار آمیز این دیپلومات
هنوز هم سؤالهای زیادی لاجواب مانده اند.

منابع که مورد استفاده قرار گرفته اند

کتاب ها:

و. ای. ابلازوف، " افغانستان: چهارمین جنگ" مارکو پاک، کیف، ۲۰۰۲؛
"مسائل مهم انقلاب افغانستان افغانستان"، ناووکه، مسکو، ۱۹۸۴(بدون ذکر اسم نویسنده)؛
پ. آلان:، د. کلیی " دام افغانستان: حقیقت در بارهٔ هجوم اتحاد شوروی" میژدونارودنی اتناشینیا، مسکو، ۱۹۹۹؛
آ. ای. آندوگسکی، یو. ای.، و. ن. کوریلوف، س. گ. بختورین " باز هم افغان" وین ایزداد، مسکو، ۲۰۰۲؛
درس های افغانستان: نتیجه گیری های برای آینده در روشنائی آثار آ. ی. سنیساریوف، پوهنتون نظامی، مسکو روسکی پوت، ۲۰۰۳؛
س. ف. آخرومییف، گ. م. کورنیینکو، "از دیدگاه یک دیپلومات و یک مارشال: نگاه منتقدانه به پالیسی اتحاد شوروی قبل و بعد از ۱۹۸۵" ، میژدونارونی اتناشینیا، مسکو، ۱۹۹۲؛
ز. بژیزینسکی "تحتهٔ کبیر شطرنج" میژدونارودنی اتناشینیا، مسکو، ۲۰۰۰؛
آ. م. بیلانوگوف، " در صحنهٔ اول دیپلوماسی: یاداشت های نمایندهٔ دایمی اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد"، انستیتوت دولتی روابط بین المللی مسکو، ۲۰۰۹؛

م. بیردین، د. رائیزین، " دشمن اصلی: تأریخچهٔ اسرار سال های اخیر تقابل سی. آی. ای. و کی. جی. بی.، میژدونارودنی اتنشینیا، مسکو۲۰۰۴؛
ف. د. بوبکوف، " بیست سال اخیر: یادداشت های آمر بخش ضد کشف سیاسی"، روسکویی سلووه، ۱۰۱۰؛
ل. بوگدانوف، " کتابچهٔ افغانستان" ناخیونالنوی اوبرازووانی، مسکو، ۲۰۰۴؛
ک. ن. بروتینخ " سی سال در ستارایا پلوشاد" (مقر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی)، میژدونارودنی اتنشینیا، مسکو، ۱۹۹۸؛
و. وارینیکوف، " تکرار ناشدنی" در هفت جلد، جلد پنجم: " افغانستان. هم شجاعت و هم اندوه" سویتسکی پیساتیل، مسکو ۲۰۰۱؛
ی. واسیلیف، " خلیج فارس در محراق طوفان"، پولیت ایزداد، ۱۹۸۳؛
ن. ای. پیکوف، " جنگ در افغانستان"، وین ایزداد، مسکو، ۱۹۹۱؛
" جنگ و جامعه در قرن بیستم: در سه جلد. جلد سوم: "جنگ و جامعه هنگام جنگ هایی منطقوی در نیمهٔ دوم قرن بیستم"، ناووکه، مسکو، ۲۰۰۸؛
ب. ودورد، "اعتراف آمر کشف"، پولیت ایزداد، مسکو، ۱۹۹۰؛
د. گائی، و. سنیگیریوف، " تجاوز: صفحات ناپیدای جنگ اعلام ناشده" ایپکه، مسکو، ۱۹۹۱؛
و. گرینیفسکی، " اسرار دیپلوماسی شوروی"، واگریوس، مسکو، ۲۰۰۰؛
و. ب. گروموف " قوای محدود"، پروگرس- کلتور، مسکو، ۱۹۹۴؛
آ. گرومیکو " آندری گرومیکو، پرواز تیر او: خاطرات و تفکرات پسر" ناوچنایا کنیگه، ۲۰۰۹؛
"گروپ عملیات خاص کی. جی. بی. اتحاد شوروی " ویمپیل": ایجاد، فعالیت، پیروزی ها و شکست ها، از بین رفتن و رستا خیز"، مسکو، ۲۰۰۸؛
یو. دروزدوف، و. کوریلوف، " عملیات " طوفان ۳۳۳"، مسکو، ویمپیل، ۱۹۹۹؛
مأموریت بین المللی: خاطرات مشاورین وزارت داخلهٔ اتحاد شوروی در بارهٔ حوادث افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۷۸)، مسکو ۱۹۹۹؛
سلطان علی کشتمند، " یاداشت های سیاسی و حوادث تاریخی: خاطرات شخصی و صحنه هایی از تاریخ معاصر افغانستان" جیگیت پرینت، لندن، به زبان دری، ۲۰۰۱؛
و. کیرپیچینکو، " کشف: چهره ها و شخصیت ها"، میژدونارونی اتناشینیا، مسکو، ۲۰۰۱؛
آ. و. کیسیلیوف، " محبوب ستالین در لوبیانکه"، نیوا، سنت پیتیرزبورگ، ۲۰۰۳؛
س. کوزلوف و دیگران، " قوای خاص جی. آر. یو. : ساعت عرش قوای خاص"، روسکایا پانورامه، مسکو، ۲۰۰۹،
گ. م. کورنینکو، جنگ سرد": گواهی یکی از اشتراک کنندگان آن" اولما پریس، ۲۰۰۱؛
آ. آ. کوستیریا، "تاریخ ، منابع، و فهرست آثار در بارهٔ عملیات خاص در اتحاد شوروی و افغانستان (۱۹۸۹-۱۹۷۹)، چاپ دوم، دونیخک، پرومین لمتد، ۲۰۰۹؛
ج. کرائل، " جنگ جارلی اویلسون" سویرشینه سیکریتنه، مسکو، ۲۰۰۸؛
س. کراخمالوف، "یادداد های آتشهٔ نظامی"، روسکایا رازویدکه، مسکو ۲۰۰۰؛
و. کریوچکوف، " دوسیهٔ شخصی"، ایکسمو، ۲۰۰۳؛
و. کریوچکوف، " با میعاد لایتنهائی" در دو جلد، پروسویشینی، مسکو، ۲۰۰۶؛
ل. کوچیرووا، " کی. جی. بی. در افغانستان"، ایکسمو، یاووزا، مسکو، ۲۰۰۹؛
آ. آ. لیاخوفسکی، "تراژیدی و شجاعت افغان"، نورد، یاروسلاول، ۲۰۰۴؛
آ. م. مائیوروف، " حقیقت در بارهٔ جنگ افغانستان"، پراووا چیلوکه، مسکو، ۱۹۹۶؛
و. ای. ماکاروف، " در دفتر لوی درستیز در آستانهٔ تغییرات قریب الوقوع "، کوچکووه پولی، ژوکوفسکی، ۲۰۰۴؛
ر. میدویدییف، " اندروپوف مجهول"، فینیکس، روستوف نه دونو، ۱۹۹۹؛
و. آ. میریمسکی " معماهای جنگ افغانستان"، ویچی، مسکو، ۲۰۰۶؛
ل. ملیچین، " دوسیهٔ خاص: ادارهٔ کشف خارجی"، یاووزا، مسکو، ۲۰۰۳؛
یو. آ. نی شوموف، " سرحدات افغانستان، فاجعه و درس ها"، کوچکووه پولی، مسکو، ۲۰۰۶؛
ی. پیشکوف، " ساده تر باش"، میخائیلیچ، مسکو، ۲۰۰۵؛
ن. یا. پیکوف، " من جنگ را آغاز می کنم"، ایکسمو، مسکو، ۲۰۱۰؛
و. پلاستون، و. آندریانوف: " نجیب الله: افغانستان در کشمکش هایی جیوپولیتیکی" ، مسکو، ۱۹۹۸؛
امریهٔ شماره ۰۰۸۵" مسلک "A"، خاباروفسک، ۲۰۰۹؛
ل، سیبیاکین، " افغانستان در آستانهٔ فاجعه: خاطرات مشاور نظامی" چاپ پوهنتون دولتی اجتماعی مسکو، ۲۰۰۹؛
صبور الله سیاه سنگ، " و آن گلوله باران بهار" ترجمهٔ غوث جانباز، نیکیتسکی وروت، مسکو، ۲۰۰۹؛
ای. ی. سینیخین، " اندروپوف در نزدیکی هاست"، رسیسکایا گازیته، مسکو، ۲۰۰۴؛
م. ف. سلینکین، " حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بر سر اقتدار است: دورهٔ تره کی- امین" (۱۹۷۹-۱۹۷۸)، سیمفیروپل، ۱۹۹۹؛
م. ف. سلینکین، " افغانستان: اپوزیسیون و حاکمیت" (سالهای ۶۰- ۷۰ قرن بیست)، سیمفیروپل، ۲۰۰۴؛

و. سنیگیریوف، " سرخه"، نووایا گازیته، سنکت پیتیرزبورگ، ۲۰۰۳؛
آ. ی. سنیساریوف، " افغانستان" روسکایا پانورامه، مسکو، ۲۰۰۲؛
و. ن. سپولنیکوف، " افغانستان: ضد انقلابیون اسلامی"، ناووکه، مسکو، ۱۹۸۷؛
س. تانیر، " افغانستان: تأریخ جنگ ها از اسکندر مقدونی تا سقوط طالبان" ایکسمو، مسکو ۲۰۰۴؛
ج. تینیت (به همکاری ب. هارلوو)، " در مرکز طوفان: اعترافات رئیس اسبق سی. آی. ای." ایکسمو، مسکو، ۲۰۰۸؛
یو. تیخونوف، " جنگ افغانی ستالین: نبرد بخاطر آسیائی میانه" یاووزه، مسکو، ۲۰۰۸؛
ای. یو. توخارینوف، " قوماندان مخفی اردو" مسکو، ۲۰۰۰؛
آ. خویتکوف، و. سورودین، " تمام زندگی، یعنی یورش بردن"، گرانیخه" مسکو، ۲۰۱۰؛
و. خریستوفوروف، " افغانستان: حزب بر سر اقتدار و اردو"، (۱۹۸۹-۱۹۷۸)، گرانیخه، مسکو، ۲۰۰۹؛
ی. چازوف، " صحت و قدرت: خاطرات داکتر کرملین"، نووستی، مسکو، ۱۹۹۲؛
" چیکیست های (کارمندان استخباراتی)لینینگراد در افغانستان"، (۱۹۸۹-۱۹۷۹)، سنکت پیتیرزبوگ، ۲۰۰۹؛
آ. چیرنیایف، " خروج مشترک: یادداشت های دو دوره"، روسپین، مسکو، ۱۹۹۶؛
ل. و. شیبارشین، " دست مسکو: یادداشت های آمر کشف شوروی"، تیرا، مسکو، ۱۹۹۶؛
ل. شینکاریوف، " من این همه را تقریباً به خاموشی سپرده ام..." حکایت های روانی حوادثی که در چکوسلواکیا در سال ۱۹۶۸ اتفاق افتیدند"، سوبرانیی، مسکو، ۲۰۰۸؛
و. شیرونین " جواسیس پیروسترویکه (بازسازی): دوسیهٔ مفتوح شدهٔ کی. جی. بی."، ایکسمو، مسکو، ۲۰۱۰؛
ک. اندریو، و. گوردیفسکی، " در مورد کی. جی. بی.: تاریخچهٔ عملیات هایی خارجی سیاسی از لینین تا گورباچوف" نوتا بینی، مسکو، ۱۹۹۲؛

Andrew C. Mitrokhin V. The Archive II: The KGB & the World. London: Penguin Books,2006
Coll S. Ghost Wars: The Secret History of the CIA, Afghanistan & Bin Laden, from the Soviet Invasion to September 10,2001. London: Penguin Books, 2005.
Feifer G. The Great Gamble: The Soviet War in Afghanistan. New York: Harper Perennial, 2009.

مقالات

و. آ. ویستاد، " در آستانهٔ اعزام قوای شوروی به افغانستان"// تاریخ جدید و جدیدتر، شماره ۲، ۱۹۹۲.
اسناد رهبری شوروی در بارهٔ اوضاع افغانستان// همانجا، شمارهٔ ۳، سال ۱۹۹۶.
و. آ. میریمسکی، " جنگ در افغانستان: یادداشت های یک اشتراک کننده" // تاریخ جدید و جدیدتر، شمارهٔ ۳ سال ۱۹۹۵.
و. س. سافرونچوک، " افغانستان در دورهٔ تره کی" // میژدوناروودنایا ژیزن، شمارهٔ ۱۲سال ۱۹۹۰.
و. س. سافرونچوک، "افغانستان در دورهٔ امین"// همانجا، شمارهٔ ۱ سال ۱۹۹۱.
افکار پنهانی یک مأمور وزارت امور خارجه حین دخول قوای شوروی به افغانستان// نی زاویسیمایا گازیته، ۱۵ سپتمبر ۱۹۹۴.

دیگر منابع

آرشیف رئیس جمهور فدراسیون روسیه
آرشیف دولتی تأریخ معاصر روسیه
The National Archives. UK mission to Afghanistan
آرشیف امنیت ملی (واشنگتن)

مصاحبه ها

عبدالقادر یکی از مبتکرین و اجرا سازماندهندگان کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ در افغانستان، متعاقباً وزیر دفاع جمهوری دیموکراتیک افغانستان.
آ. م. الکساندروف- آگینتوف، همکار چهار منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (بریژنیف، اندروپوف، چیرنینکو، گورباچوف).
احمد شاه مسعود، طی سالهای ۱۹۷۷- ۱۹۹۲ قوماندان محلی مجاهدین، متعاقباً وزیر دفاع در حکومت مجاهدین.
جنرال آ. ن. بابوشکین، طی سالهای هفتاد میلادی کارمند ادارهٔ معلوماتی و تحلیلی ریاست عمومی اول (کشف خارجی) کی. جی. بی.، متعاقباً آمر سکرتریت کی. جی. بی. اتحاد شوروی.
و. و. بآاسوف، یکی از افغانستان شناسان مشهور شوروی.
س. گ. بختورین، دگروال کی. جی. بی.، طی سالهای ۱۹۷۷- ۱۹۸۳ افسر امور امنیتی سفارت شوروی در کابل.
ل. ای. بیریوکوف، دگروال کی. جی. بی.، پی سالهای ۱۹۸۳-۱۹۷۸ مأمور دفتر " کشف" در کابل.
ل. پ. بوگدانوف جنرال کی. جی. بی.، طی سالهای ۱۹۷۸- ۱۹۸۰ آمر نمایندگی کی. جی. بی. در کابل.

و. ت. گاوریلین، دگروال کی. جی. بی. طی سالهای هفتاد در کابل آمر بخش کشف بود.
م. و. گولوواتوف، طی سال ۱۹۷۹ کارمند گروپ ضد ترور "A" متعاقباً قوماندان جزوتام "A" ریاست هفت کی. جی. بی. اتحاد شوروی.
آ. ت. گولوبیف، جنرال کی. جی. بی. یکی از اشتراک کنندگان عملیات " طوفان ۳۳۳" در سال ۱۹۷۹.
ل. ن. جنرال، طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۵ مشاور ارشد نظامی در افغانستان.
سید محمد گلاب زوی، یکی از اشتراک کنندگان فعال کودتای ثور، متعاقباً وزیر در کابینه های تره کی، کارمل، نجیب الله، سفیر جمهوری دیموکراتیک افغانستان در اتحاد شوروی (۱۹۸۷- ۱۹۹۰).
عبدالحکیم شرعی جوزجانی، یکی از فعالین سرشناس حزب دیموکراتیک خلق. موصوف طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸به حیث لوی ځارنوال افغانستان بوده، عضو بیوروی سیاسی حزب دیموکراتیک خلق، در سال ۱۹۸۹ به حیث معاون اول رئیس محکمهٔ انقلابی جمهوری دیموکراتیک افغانستان ایفای وظیفه مینمود.
ل. م. زامیاتین طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸ مسؤول بخش اطلاعات بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.
و. پ. زاپلاتین، جنرال، مشاور در ریاست عمومی امور سیاسی قوای مسلح جمهوری دیموکراتیک افغانستان (۱۹۷۸-۱۹۷۹).
آ. ت. ابراهیموف، طی سالهای ۱۹۸۲-۱۹۷۹ کارمند دفتر کشف کی. جی. بی. در کابل.
و. د. کالوگین، جنرال کی. جی. بی. در سال ۱۹۷۹ به حیث مسؤول ادارهٔ ضد کشف خارجی ریاست عمومی اول کی. جی. بی. ایفای وظیفه میکرد.
ببرک کارمل، یکی از بنیان گذاران حزب دیموکراتیک خلق، طی سالهای ۱۹۸۶-۱۹۷۹ منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق و رئیس شورای انقلابی بود.
کاوه کارمل، پسر ببرک کارمل.
سلطان علی کشتمند، حزب بیوروی سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، در سال ۱۹۷۸ وزیر پلانگذاری جمهوری دیموکراتیک و پس از سال ۱۹۸۱ رئیس حکومت جمهوری دیموکراتیک افغانستان.
و. پ. کوزین مأمور سفارت شوروی در کابل طی سالهای (۱۹۷۸-۱۹۷۵)، سپس محصل فوق ماستری اکادیمی دیپلوماسی، مترجم زبان پشتو حین مسافرت نور محمد تره کی به مسکو.
و. ا. کریوچکوف، در سال ۱۹۷۹ رئیس، ریاست عمومی اول، متعاقباً رئیس رئیس کی. جی. بی. اتحاد شوروی.
ا. م. کوزنیخوف، طی سالهای ۱۹۷۸- ۱۹۷۹ مترجم نظامی، مشاورین نظامی شوروی در کابل.
یو. ای. کوتیپوف، کارمند ریاست نهم کی. جی. بی.، طی سالهای ۱۹۷۸- ۱۹۷۹ مشاور امور امنیتی اشخاص اول در کابل.
ن. س. لیونوف، جنرال کی. جی. بی. در سال ۱۹۷۹ مسوول اداره اطلاعات و تحلیل های ریاست عمومی اول کی. جی.
آ. و. لوزووی، نواسهٔ جنرال کی. جی. بی. بوریس ایوانوف.
عبدالکریم میثاق، یکی از فعالین سرشناس حزب دیموکراتیک خلق، طی سالهای ۱۹۷۸- ۱۹۷۹ وزیر مالیه و از سال ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۰ شاروال کابل.
یو. گ. میشین، سکرتر سفارت شوروی در کابل، متعاقباً راهنمای بخش مسائل بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی.
س. و. اوسادچی دیپلومات شوروی، پسر آمر دفتر کشف کی. جی. بی. در کابل اوسادچی ویلیور.
گ. آ. پولیاکوف، طی سالهای ۱۹۹۱-۱۹۷۷کارمند بخش امور بین المللی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.
ب. ن. پونوماریوف، عضو علل البدل بیوروی سیاسی، منشی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی، مسؤول بخش روابط بین المللی کمیتهٔ مرکزی.
ا. م. پوزانوف، سفیر اتحاد شوروی در کابل طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۲.
د. ب. ریوریکوف، پی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸ سکرتر دوم سفارت شوروی در کابل، بعدتر همکار رئیس جمهور فدراسیون روسیه بوریس یلځین.
ب. آ. سولوماتین، جنرال کی. جی. بی. معاون رئیس، ریاست عمومی اول کی.جی. بی.
ف. آ. طی سالهای ۱۹۸۶-۱۹۷۹ سفیر اتحاد شوروی در کابل.
نور بی بی تره کی، بیوهٔ نور محمد تره کی.
شاه ولی، یکی از فعالین حزب دیموکراتیک خلق، در سال ۱۹۷۹ وزیر امور خارجه بود و در سال ۱۹۸۹ به حیث وزیر بی کرسی ایفای وی‌یفه نمود.
ل. و. شیبارشین، جنرال کی. جی. بی. طی سالهای ۱۹۸۸- ۱۹۹۱، رئیس، ریاست عمومی اول کی. جی. بی.
ولایت حبیبی آمر شفاخانهٔ مرکزی نظامی در کابل (اخیر سالهای هشتاد).
و. ای. هارازوف، اولین مشاور امور حزبی که در سال ۱۹۷۸ به کابل آمده بود.
و. ا. چوچوکین، جنرال، معاون اول آمر نمایندگی کی. جی. بی. در کابل طی سالهای ۱۹۷۹- ۱۹۸۳.

توضیحات در مورد تصاویر:

۱. ببرک کارمل لیدر جناح "پرچم"، پس از به قتل رسیدن امین توسط شوروی ها به کابل انتقال یافته و بر مسند حاکمیت نشانده شد.
۲ . دستگیر پنجشیری، یکی از وزیران کابینهٔ حفیظ الله امین. در آستانهٔ مسموم سازی امین او بطور مرموزی به مسکو میرود و پس از برگشت، از صرف شوربای مسموم شده در منزل امین به دلیل "زخم" معده اجتناب میورزد.
۳. میر اکبر خیبر، یکی از بنیان گزاران حزب دیموکارتیک خلق در آستانهٔ کودتای خانه برانداز ۷ ثور به گونهٔ مرموزی به قتل میرسد.
۴. اسد الله سروری، رئیس ادارهٔ جهنمی "اگسا" در شروع حکومت خلقی و پرچمی ها.
۵. جنرال عبدالقادر (دست چپ) یکی از اجرا کنندگان کودتای سیاه ثور منبع:(سایت رادیو صدای روسیه)
۶. افسران غند کوماندوی بالاحصار شهنواز تنی به مادونش امام الدین امر میکند تا برود و "پیام" باغیان را به رئیس جمهور محمد داوود برساند.
۷. اسلم وطنجار وزیر دفاع در شروع حکومت خلقی ها و پرچمی ها.
۸. به دلیل نامعلومی شعراء و نویسندگا ن در افغانستان به سیاست بازی رو می آورند و نتیجتاً سبب تباهی خود و ملت میشوند. آقای سلیمان لایق نمونهٔ بارزی آنهاست.
۸ الف. شیرجان مزدوریار، وزیر امور داخله در شروع حکومت خلقی ها و پرچمی ها.
۹. داوود ترون (در وسط) با جمعی از مشاورین شوروی.
۱۰. امام ادین، شخصی که پس از وقوع کودتا با مباهات تأکید میکرد که رئیس جمهور محمد داوود را به قتل رسانیده است، اما با تغییر "شرایط" از کردهٔ خود ظاهراً نادم گردیده و گفته های قبلی خود را رد میکند.
۱۱. سید محمد گلاب زوی در شروع حکومت خلقی ها و پرچمی ها وزیر مخابرات بود.
۱۲. لئونید بریژنیف منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی (رئیس دولت اسبق آن کشور).
۱۳. دمیتری اوستینوف وزیر دفاع اسبق اتحاد شوروی .
۱۴. یوری اندروپوف رئیس ادارهٔ اسبق کی. جی. بی. اتحاد شوروی.
۱۵. اندری گرومیکو وزیر اسبق امور خارجهٔ اتحاد شوروی .
۱۶. ولادیمیر کریوچکوف رئیس اسبق، ریاست عمومی اول کی. جی. بی. (کشف خارجی) اتحاد شوروی.
۱۷. لئونید بوگدانوف، نمایندهٔ خاص کریوچکوف رئیس " کشف خارجی" کی. جی. بی اتحاد شوروی.
۱۸. واسیلی سافرونچوک مشاور حفیظ الله امین در مسائل سیاست و روابط بین المللی و نمایندهٔ خاص گرومیکو در کابل.
۱۹. ویلیور اوسادچی آمر دفتر "کشف خارجی" کی. جی. بی.(ریزیدینت) در کابل.
۲۰. نیکولای اگارکوف لوی درستیز اسبق قوای مسلح اتحاد شوروی.
۲۱. مشاور ارشد نظامی جنرال لیف گوریلوف.
۲۲. الکساندر پوزانوف، سفیر اسبق اتحاد شوروی در کابل.
۲۳. جنرال واسیلی زاپلاتین مشاور امور سیاسی برای قو ای مسلح جمهوری دیموکراتیک افغانستان.

(ختم)